

"مُاليف: مرحوم ثُغَة المحدَّمين ُ طابع بسبح عَبَاس فمَىٰ دره، م: ٥٦ ١٣

> تحیٰن: ناصرابت ری بدیمندی انتثارات دیل ما

تتمة المنتهى

تأليف: مرحوم شيخ عباس قمي تحقیق: ناصر باقری بید هندی انتشارات دلیل ما چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷ تيراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شامک: ۵ ـ ۲۰ ـ ، ۷۹۹ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

آدرس: قم، خیابان معلم، میدان روحانه، پلاک 60

تلفن و نمایر: ۱۷۷۴۴۹۸۰ ۲۷۳۳۴۱۳

صندوق پستی: ۱۱۵۳ ـ ۲۷۱۳۵

WWW.Dalilema.com

info@Dalilema.com

التضالتطيا

مراكز يخش:

۱) قم ، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچه ۳۹، پلاک ۷۵۹، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۷۳۲۰۰۱ ـ ۷۷۳۷۰۰۱

۲) تسهران ، خسیابان انسقلاب ، خسیابان فخررازی ، پملاک ۳۲ ، فروشگاه دلیل ما ، تملفن ۶۶۴۶۴۱۴۱

٣) مشمه ، چسهار راه شمهداه ، ضملع شمالی بساغ نسادری ، کموچه شمهد خموراکمیان، مسجنمع تسجاري كسنجينه كسناب، طبقه اول ، فسروشكاه دليسل ما ، تسلفن ٥ ـ ٢٢٣٧١١٣

قمی، عباس، ۱۲۵۴ ـ ۱۳۱۹

تتمة المنتهى / تأليف عباس قمى ؛ تحقيق ناصر باقرى بيد هندى. ـ قم: دليل ما، ١٣٨١. ۸۲۴ ص.

ISBN 978 - 964 - 7990 - 03 - 5

فهرستخویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

چاپ دوم: ۱۳۸۷.

۱. چسمهآرده مسمعصوم - مسسرگذشتنامه ۲. انسقهٔ انسناعشر - مسرگذشتنامه ۳. امسالام - تساریخ. الف باقرى بيد هندى، ناصر ١٣٣٧ _

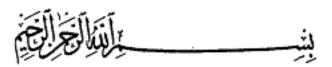
، مصحح، ب. عنوان. ج. عنوان: منتهى الأمال.

۸۰۹۵م کی / BP ۲۶

.Y9Y / 90

كتابخانه ملى ايران

المهمية - الام





فهرست مطالب

مقدَّمه فرزند مؤلف (قده)
مقدّمهٔ مؤلّف (ره)
ذكر خلافت ابى بكر بن ابى قُحافه
ذكر خلافت عمر بن الخطاب
[وفيات معاصران او]
ذكر خلافت عثمان بن عفّان و مقتل او
در ذكر خلافت اميرالمؤمنين على بن ابيطالب ﷺ
ذکر مجملی از جنگ جمل
ذكر مجملي از واقعهٔ صفّين و شهادت عمّار و
ذکر مختصری از جنگ نهروان
ذکر شهادت محمّد بن ابیبکر و مالک اشتر
شهادت حضرت اميرالمؤمنين ﷺ
ذكر خلافت امام حسن مجتبي ﷺ
ذكر إمارت و خلافت معاوية بن ابىسفيان و مخة
[ارلیات معاویه]
ذكر امارت و سلطنت يزيد بن معاويه و مختصر؟
ذكر واقعهٔ حَرُّه و إحراق بيت
[تاخت و تاز به کعبه]



***	تذييل و تسجيل
۲۲۲۵	ذکر خلافت معاویة بن یزید بن معاویة و عبدالله بن زبیر
77 7 7	{ عبدالله بن زبير و خلافت او }
***	ذكر دولت مروان بن الحكم
۲۲۵۰	ذكر سلطنت عبدالملك بن مروان، ومقتل مختار، و مصعب و عبدالله ابنَيْ زبير
۲۲۵۲	[نهضت توّايين]
۲۲۵۲	[كثنته شدن ابنزياد]
۲۲۵۴	[نسب ابنزیاد]
<u>የ</u> የፆዮ	[قتل ابن زيير]
**9*	[حجاج خونآشام]
	ذكر سلطنت وليد بن عبدالملك بن مروان
	ذكر خلافت سليمان بن عبدالملك بن مروان
	ذكر خلافت عمر بن عبدالعزيز بن مروان
٩٨٢٢	ذكر خلافت يزيد بن عبدالملك بن مروان
	ذكر سلطنت هشام بن عبدالملك بن مروان
4440	[حسن بصری]
	شهادت زيد بن على بن الحسين ﷺ
	ذكر دولت وليد بن يزيد بن عبدالملك بن مروان
	مقتل يحيى بن زيد بن على بن الحسين الله المسين الله المسين الله
2214	ذكر خلافت يزيد و ابراهيم پسران وليد بن عبدالملك بن مروان
	(كميت)
የሞየነ	ذكر سلطنت مروان بن محمّد بن مروان بن الحكم
	ذکر فلفاء بلیعباس و نوادر ایام و سیرت ایشان و مفتصری از مقاتل طالبیین و
2241	در بيان خلاقت ابوالعباس السَّفاح



كر خلافت ابى جعفر عبدالله المنصور و وقايع ايام او و ٢٣٤٨
[وقات ابان بن تغلب]
[عمرو بن عبيد]
[ابن مقفع]
[اعمش][اعمش]
[ابن ابی لیلی]
[عيسى بن عمر ثقفي]
[ابن جربح]
[ابوحمزة ثمالي]
[مقاتل]
[زراة بن اعين]
[محمَّد بن مسلم]
[أصحاب اجماع]
ذكر شهادت عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابيطالب عليه و مقتل ٢٣٧٤
ذكر مقتل محمّد بن عبدالله بن الحسن على ملقّب به نفس زكيّه
ذكر مقتل ابراهيم بن عبدالله بن حسن بن الحسن ﷺ معروف به قتيل بالحَمْر ي ٢٣٩٠
[ابوحنيفه]
[محمَّد بن اسحاق]
[معن بن زائده]
ذكر ايام خلافت مهدى عباسي محمد بن عبدالله المنصور
[سفيان ثوري]
[ابراهيم ادهم]
ذكر احوال عيسى بن زيد بن على بن الحسين ﷺ
ذكر خلافت موسى بن المهدي ملُقب به هادي



የ ተየዖ	[خليل بن احمد]
rfm1	ذكر خلافت هارون الرشيد بن محمّد بن المنصور و وقايع ايام او
	[على بن يقطين]
	[سید حمیری]
7777	[شهادت عدهای از طالبیین]
7444	ذکر قتل جعفر برمکی و انقضاء دولت برامکه
740V	ذكر خلافت ابوموسى محمد الأمين بن هارون وكيفيت قتل او
7494	ذكر خلافت ابوالعباس عبدالله بن هارون ملقب به مأمون
Y*vY	ذكر خروج ابوالسرايا و مقتل بعضى طالبيين در ايام مأمون
*****	ذكر خروج محمد بن الامام جعفر صادق ﷺ و مأل كار او
7491	[معروفكرخى]
	[حضرت فاطمة معصومه ﷺ]
7494	[فضل بن سهل]
7494	ا این کلیی]
7440	[شافعی]
7499	[نفیسه]
۲۵۰۵	[ابن أبيعمير]
۲۵۰۸	ذكر خلافت ابواسحاق ابراهيم المعتصم و وقايع ايام او
1011	ذكر اسيري ابوجعفر محمد بن قاسم الحسيني العلوي
1011	[ابوالهذيل]
101F	ذكر خلافت ابوجعفر هارون الواثق
Y0YA	ذكر ايام دولت جعفر بن محمد بن هارون ملقب به متوكل
1070	[دعبل]
VA44	ذكر خلافت منتصر بالله و محمّد بن جعف متدكا



كر خلافت مستعين بالله احمد بن محمّد بن معتصم ٢٥٤٨
كر خلافت معتزباله بن متوكل
كر ايام خلافت مهندي بالله
ذكر ايام خلافت معتمد على الله
ذكر ايام خلافت معتضد بالله احمد بن طلحه
ذكر ايام خلافت مكتفى بالله على بن المعتضد
ذكر ايام خلافت جعفر بن احمد المقتدر بالله
ذكر خلافت محمّد بن احمد القاهر بالله
ذكر ايام خلافت محمّد بن جعفر الراضي بالله
ذكر ايام خلافت ابراهيم بن المقتدر المتقى بالله
صورت توقيع شريف
[سفرای تور]
ذكر ايام خلافت عبدالله بن على المستكفى بالله
ذكر ايام خلافت مطيع لله فضل بن جعفر
ذكر سلطنت و دولت ديالمه
ذكر ايام خلافت عبدالكريم بن المطيع الطايع لله
ذكر ايام خلافت ابوالعباس احمد القادر بالله
[سيدرضي ﷺ]
ذكر ايام خلاقت عبدالله بن القادر القائم بأمرالله
[مهيار ديلمي]
[ابو على سينا]
[سیّد مرتضی ﷺ]
[سلاطين صفويه]
ذكر خلافت عبدالله بن القائم المقتدي بأمرالله



rpay	ذكر ايام خلافت احمد بن المقتدي المستظهر بالله
	ذكر خلافت فضل بن المستظهر [بالله المسترشد بالله .
۲ ۷۰۰	ذكر ايام خلافت راشد بالله
rv•1	ذكر ايام خلافت ابوعبدالله محمّد المقتفى لأمرالله
TV•9	ذكر أيام خلافت يوسف بن محمّد المستنجد بالله
۲۷۱۳	ذكر ايام خلافت مستضىء بنورالله
YV10	ذكر ايام خلافت احمد بن المستضىء الناصر لدين الله .
YYYA	ذكر ايام خلافت محمّد بن الناصر الظاهر بأمرالله
TVT9	ذكر ايام خلافت مستنصر بالله
TVTT	ذكر خلافت مستعصم بالله و زوال دولت بنىعبّاس
TVT9	کتاب طبقات خلفا و اصماب انمه و علماء و شعراء
TV*1	وقايع المأة الاولى
TVTO	وقايع المأة الثانية
YV*A	وقايع المأة الثالثة
TV0Y	وقايع المأة الرابعة
TV09	وقايع المأة الخامسة
TV09	وقايع المأة السادسة
TV91	وقايع المأةالسابعة
TV9A	وقايع المأة الثامنة
YVVY	وقايع الماة التاسعة
TVVA	وقايع المأة المعاشرة
YVXT	وقايع المأة الحادي عشر
7794	وقايع المأة الثانية عشر
TA++	وقايع المأة الثالثة عشر

مقدمة كتاب به قلم حضرت حجة الاسلام والمسلمين حاج ميرزا على محدث زاده (ره)

یکی از کتب بسیار مفید و معتبر، که تاکنون کمتر به زیور طبع آراسته گردیده، کتاب تتمة المنتهی است که به قلم حضرت ثقة المحدثین مرحوم آقای حاج شیخ عباس قمی درضوان الله علیه و الله بزرگوارم، که هم از جهت اهمیت موضوع، که تاریخ خلفاء و وزراء و علماء و معاصر ایشان باشد و هم از جهت اتفان و اعتبار در میان کتب فارسی بی نظیر و بی مثل است، مخصوصاً نگارندهٔ آن مردی منتبع و محقق و با ذوق بوده و مطالب آن را از مواضع کثیرهٔ معتبره جمع آوری نموده و در نهایت إحکام و اتفان با رعایت اختصار، موافق ذوق عموم نگاشته، البته خوانندگان دانشمند پس از مطالعه و دقت تصدیق خواهند نمود.

این کتاب با آن که در حال اختصار است لکن محتوی بر مطالب بسیار سودمند، و حکایات بسیار جذاب و داستانهای دل پذیر است که می توان گفت خواننده همین که به قرائت قسمتی از آن شروع کرد، چندان مفتون و مسخّر قلم نویسندهٔ آن می گردد که به اختیار نتواند رشتهٔ مطالعه را قطع نماید، و چنان در قرائت این نگارش برخوردار گشته، از خود بی خود می شود، گذشته از آن که از صرف وقت غافل [می شود که] پس از اتمام مطالعه بر کو ناهی کتاب و نادر بودن امثال آن در بین کتب فارسی تأسف می خورد. البته این جهت مخصوص نگارش های دانشمندانی است که خود را راستگو و صحیح القول و بی غرض در جامعه معرفی می کنند.

مؤلف ابن کتاب نظر کلی او به کتب صحیحه معتبره بوده ، به خصوص به کتابهای اهل سنّت و جماعت مانند اسد الغابه ، و تاریخ طبری ، و کامل ابن اثیر ، و



باقى تواريخ معتبرة متقنه است.

مؤلف کتاب: مرحوم ثقة المحدثين محدث قمى، تولدش در قم سنة ١٢٩٤ هجرى بوده. اوان طفوليت و جوانى را در قم گذرانيده و فنون ادبيه را مطابق معمول آن زمان تحصيل و تكميل نموده تا آن كه در سن هيجده سالگى به نجف اشرف مشرف گرديد.

از آنجایی که بیشتر به احادیث مرویه که علم مورث اهل بیت عصمت و طهارت است علاقه مند بود که برای طهارت است علاقه مند بوده و رسم دیرین بزرگان و دانشمندان چنین بود که برای فراگرفتن علم حدیث و استفاده از مشایخ و اسانید آن سفرها می کردند و رنجها می بردند، لهذا خدمت و تلمّذ حضرت خاتم المحدثین و ثقة الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا حسین نوری درحمه الله در اختیار نمود و مدتی را هم در نزد آن دانشمند بزرگ به کسب علم و استفاده پرداخت.

چنانچه خود مؤلف درکتاب فوائد الرضویه که در تراجم علماء امامیه است (که به خواست خدا و توفیق الهی در آتیهٔ نزدیکی در دسترس خوانندگان گذاشته خواهد گردید) در ترجمه استادش مرحوم محدث نوری می نگارد که: من همیشه اوفات ملازم استاد خود بودم، سفر و حضر شبها و روزها از او استفادهٔ وافری نمودم تا آن که عمرش به پایان رسید. و ایشان صورت اجازه که از استاد خود دارند در اغلب کتب مؤلفه خود مرقوم داشته اند.

و پس از مدتی اقامت در نجف اشرف بر اثر عارضه مزاجی و ضیق النفسی راکه مبتلا شده و این علت تا پایان زندگانی با او بود، به قم مراجعت نمود و در مولد و موطن اصلی خود اقامت فرمود و چندین کتاب در طول مدت اقامتش در قم تألیف نموده.

تا آن که در سنهٔ ۱۳۳۲ به واسطه گرفتاریها و ابتلائات داخلی به مشهد مقدس رضوی مهاجرت نمود، و آن آستان مقدس را موطن خود قرار داد، و مجاور آن شهرستان علم و فضیلت گردید، و از برکات مجاورت آن آستانهٔ مقدسه کتب بسیار



مفیده تألیف و تصنیف نمود، و در اوقات فراغت به خصوص آیام اقامهٔ عزا مردم را به موعظهٔ شیرین و سخنان سودمند مستفید می نمود، که الحق سخنانش آثار دیگری داشت و جذابیتی تمام که قلوب را به خود جذب می نمود، و اخلاق و زهد و تقوی و پاکی او که بدون مبالغه هر یک راهنما و دلیل جمیعت بود که می توان گفت که در عصر خود نمونه ای از پیشینیان و بزرگان بود. در طول زندگانی در پیری و جوانی جز رشته حق پرستی راهی نبیمود. و در انجام وظایف خود آنی کو تاهی نکرد خوشا به احوال جمعیتی که وظایف خود را بدانند و موقع عمل کو تاهی نکنند.

در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو به عزم زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه ثانیاً به نجف اشرف مشرف شده ، مجاور آن آستان مقدس گردید ، و در طول آن مدت که اواخر زندگانی او بود دائماً اشتغال به تألیف داشت و چند کتاب هم نگاشت .

تا آن که در سنهٔ ۱۳۵۹ آن کسالت و بیماری دائمی و ضعف مزاجی شدت پیدا کرد، و در شب بیست و سوم ذی حجه در نجف اشرف به رحمت ایزدی واصل، و از دنیا رخت بربست، و در صحن مطهر حضرت امیر علا در ایوان سوم از ایوانهای شرقی باب القبله جنب استادش مرحوم محدث نوری مدفون گردید، رضواناشه علیه.

مؤلفات مرحوم محدث قمي

ما به چند جلد از کتب مؤلف که مشهور است اشاره کرده، و مفصل آن را به کتاب فوائد الرضویه محول می سازیم :

- ١) سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار
 - ٢) منتهى الآمال
 - ٣) مفاتيح الجنان
- ۴) هدية الحباب في المعروفين بالكنى و الألقاب



- ۵) أنوار البهية
- ۶) فوائد الرضوية(١)
 - ٧) نفس المهموم
- ٨) الكنى و الألقاب

إلى غير ذلك ، كه هركدام در موضوعي نگاشته شده ، و متجاوز از هشتاد كتاب ست .

على محدثزاده قمى ٢ ربيعالأوّل ١٣٧٣



[مقدّمة مؤلّف]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدُثْةِ كُلُّما وَقَبَ لَيْلٌ وَ غَسَق، وَ صَلَّىالله عَلَىٰ مُحتَّدٍ و آلهِ ما لاحَ نَجْمٌ و خَفَقَ.

و بعد چنین گوید این بنده بی بضاعت و متمسکِ به ذبل احادیث اهل بیت رسالت ، و عباس بن محمد رضا القمی » . ختم الله گهما بالگسنی و السّعادة - که چون توفیق الهی شامل حال این شکسته احوال و گرفتار دام آمانی و آمال گردید و کتاب منتهی الآمال فی مصائب النّبی و الآل را نگاشتم ، گاهی که رشته کلام منتهی شد به ذکر احوال سبط اکبر پیغمبر خدا حضرت امام حسن مجتبی ﷺ ، خواستم مختصری از احوال بنی حسن را ذکر کنم ، و مقاتل ایشان را شرح دهم . چون مقداری نگاشتم ، دیدم از وضع رساله بیرون شدم ، با خود اند بشیدم که نیکو باشد رساله بالاستقلال در مقاتل بنی حسن و سایر آل ابی طالب بنویسم ، و آن را به منزله تکمله و تتمه از برای کتاب منتهی الآمال قرار دهم .

پس از حق تعالى استعانت جستم، و اين رساله را نگاشتم، و ناميدم آن را به و تتمة المنتهى فى وقائع أيام الخلفاء،، و عنوان آن را ذكر ايّام خلفاء قرار دادم و مقاتل طالبيين را در تاريخ ايام ايشان به طور اختصار نگاشتم.

و به علاوه نیز در ذکر وقبایع اینام خیلفاء، [و] وفیات معروفین از اصحاب اثمه پیم و علماء فریقین و مشاهیر و اعیان روزگار و پارهٔ از خصائص و نوادر آثار ایشان را با مختصری از وقایع و اتفاقات دیگر که در ایام خلفاء امویه و عباسیه واقع شده به طور اتفان و اختصار ذکر کردم. چه آن که در مطالعه احوال گذشتگان و سیر



در وقايع ايام ايشان فوائد بسيار و منافع بي شمار است.

و كفى لذَّلك قول اميرالمؤمنين ﷺ في وصيّته لولده الحسن ﷺ: إنّي وَ إِنْ لَمْ أَكُ قَدْ عُمَّرْتُ عُفْرَ مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلي، فَقَدْ نَظَرتُ في أعمارِهِمْ وَ فَكَرْتُ في أخبَارِهم، و سُرت في آثارهم حتى عُدْتُ كَأَحدِهِمْ، بَلْ كَأْنِي بِما انتهى إلى مِن أُمورِهم قد عُمَّرتُ مَعَ أُوَّلِهم إلى آخَرهم، فَعَرَفْتُ صَفَوَ ذٰلك مِنْ كَدِرِهِ، و نَفْعهُ من ضَرِدٍ.(١)

و شبههٔ نیست که سیر در آثار سلف ، باعث عبرت و آگاهی خلف ، و موجب زهد در دنیا و رغبت در آخرت می شود . لهذا خداوند مجید در کتاب شریف اشاره به احوال و آثار پیشینیان فرموده و امر نموده که نظر در عواقب امر ایشان کنیم و از ایشان پند و عبرت گیریم ، و در خطب و کلمات امیرالمؤمنین علی نیز به این مطلب اشاره بسیار شده .

اینک ما در افتتاح رساله به ذکر دو خطبه شریفه نیمن و تبرّک جوثیم، پس از آن شروع به مقصودکنیم.

قال على الله والله الجدّ لا اللَّعب، و الحقّ لا الكذب، و ما هو إلا الموت قد أسمع داعيه، و أعجل حاديه، فلا يغرّنك سواد النّاس من نفسك، فقد رأيت من قد كان قبلك متن جمع المال، و حذر الإقلال، و أمن العواقب، طول أمل و استبعاد أجل، كيف نزل به الموت فأزعجه عن وطنه، و أخذه من مأمنه، محمولاً على أعواد المنايا، يتعاطى به الرّجالُ الرّجالُ، حملاً على المناكب، و إمساكاً بالأنامل.

أما رأيتم الذين يأمُلُون بعيداً، و يبنون مَشِيداً، و يجمعون كثيراً!، كيف أصبحت بيوتهم قبوراً، و ما جمعوا بوراً،و صارت اموالُهُم للوارثين، و أزواجهم لقوم آخرين، لافي حسنة يزيدون، و لا من سيّئةٍ يستعتبون!

فمن أشعر التَّقوى قلبه برَّز مهله، و فاز عمله، فاهتبلوا هبلها، و اعملوا للجنَّة عملها، فانَّ الدنيا لم تُخْلَق لكم دار مقامٍ، بل خُلقت مجازاً لتزوّدوا منها الأعمال إلى دار القـرار،

١ _ نهج البلاغه، نامة ٢١؛ حداثق الحقائق في شرح نهج البلاغة، ج ٢، ص ٢٥١.

فكونوا منها على أوفاز، و قربوا الظهور للزيال.(١١)

و قال ﷺ أيضاً: دار بالبلاء محفوفة، و بالغدر معروفة، لاتدوم أحوالها، و لا تسلم نزّالها، أحوال مختلفة، و تارات متصرفة، العيش فيها مذموم، و الأمان منها معدوم، و إنّما أهلها فيها أغراض مستهدفة ترميهم بسهامها، و تفنيهم بحِمّامِها.

و اعلموا عبادالله، أنكم و ما أنتم فيه من هذه الدّنيا على سبيل من قد مضى قبلكم ممّن كان أطولَ منكم أعماراً، و أعمر دياراً، و أبعد آثاراً، أصبحت أصواتهم هامدةً، و رياحهم راكدةً، و أجسادهم باليةً، و ديارهم خاليةً، و آثارهم عافيةً، فاستبدلوا بالقُصُور المُشَيّدة و النّماري الْمُسَهّدة الصلخدة السّني قد بُنني بالنّمار المستخور و الأحجار المستّدة، و القبور اللاّطئة المسلخدة السّني قد بُنني بالخراب فناؤها، و شِيدَ بالتّراب بناؤها، فمحلها مقترب، و ساكنها مغترب، بين أهل مَحَلّة موحِشين، و أهل فراغ متشاغلين، لا يستأنسون بالأوطان، و لا يتواصلون تواصل الجيران على ما بينهم من قرب الجوار و دنو الدار، و كيف يكون بينهم تزاورٌ و قد طحنهم بكلكله على ما بينهم الجنادل و التّرى، و كأن قد صِرْتُم إلى ما صاروا إليه، و ارتمهنكم ذلك المضجعُ، و ضقكم ذلك المستودعُ، فكيف بكم لو تناهتُ بكم الأمور، و بعثرت القبور ؟ هنا لك تبلوا كلّ نفس ما أسلفت، و رُدُّوا إلى الله مولاهُمُ الحقّ و ضلّ عنهم ما كانوا يفترون.» (۱۲)(۲)

فهذا أوان الشروع في المقصود فأقول مستمدًا منالله الرثوف الودود:

S & &

١ _ نهج البلاغه ، خطبه ١٣٢ .

٢ ــ سورة يونس، آية ٢٠.

٣_نهجاليلاغه، خطبة ٢٢٤.

ذكر خلافت ابىبكر بن ابى قُحافه

ارّل کسی که بعد از رسول خدا ﷺ لباس خلافت بر خود پوشید، عبدالله بن عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّة بن کعب بن لوّی، معروف به ابوبکر بن ابی قحافه بود.

و این در روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال دهم هجری ، و در سنهٔ شش هزار و صد و سی و شش از هبوط آدم ﷺ واقع شد .

و ایام خلافت او دو سال و چهار ماه الاً چند روزی طول کشید، و در شب سهشنبه ما بین نماز مغرب و عشاء، هشت شب به آخر ماه جمادی الآخره مانده، سال سیزدهم هجری از دنیا برفت. و مدت عمر او شصت و سه سال بوده.

و مورخ امین و معتمد عند الفریقین علی بن الحسین مسعودی در سبب موت او گفته که : یهود زهری در طعام داخل کردند . ابوبکر و حارث بن کَلْده از آن بخوردند ، حارث از اثر زهر کور شد ، و در ابوبکر اثر کرد تا آن که مریض شد و پانزده روز به حالت مرض بود تا وفات کرد ، و در حالت احتضار گفت : سه کار در دنیا کردم که کاش به جا نیاورده بودم ، تا آن که میگوید : یکی از آن سه چیز آن بود که کاش تفتیش خانه فاطمه علی نمی کردم _الخ .(۱)

و بالجمله ، خلیفه نشد هیچ کس در حال حیات پدرش ، مگر ابوبکرکه پدرش(۲) زنده بود در ایام او . و در زمان خلافت عمر سال سیزدهم یا چهاردهم هجری وفات



١ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٢٩ ـ ٢٣٠.

٣ ـ و ديگر طائع ته كه پدرش مطبع ته زنده بود و از خلافت خلع شده بود. چنانچه بيايد (مؤلَّف ره).

کرد، و نود و نه سال عمر داشت.

و ابویکر را از اولاد ذکور، عبدالله، و عبدالرحمن و محمّد بود.

و مادر محمّد اسماء بنت عُميس بود، و محمّد را عابد قريش ميگفتند به جهت نسک و زهد او، و تربيت شدهٔ حضرت اميرالمؤمنين ﷺ بود، و در ايام معاوية بن ابيسفيان معاوية بن خديج (١) به امر عمرو بن عاص در فتح مصر او را بكشت و جسدش را در پوست الاغي گذاشت و بسوخت .(٢)

و ابوبکر را از اولاد اناث دو دختر بوده، یکی عایشه، و دیگر اسماء ذات النطاقین که مادر عبدالله بن زبیر بوده.

و در ایام خلافت ابویکر در سنهٔ ۱۲ وفات یافت: زید برادر عمر، و ابوحذیفه، و سالم مولی [ابی] حذیفه، و ثابت بن قیس خطیب انصار، و ابودُجانه سِماک بن خَرشه، و ابوالعاص بن ربیع قرشی زوج حضرت زینب دختر رسول خدا ﷺ.

و در سنة ١٣ وفات كرد ابان بن سعيد بن العاص اموي.

學 學 學



۱ ـ حديج . خ.ل

٢ _ تكا، كتيد بد البداية و النهاية، ج ٨. ص ٢١٤. دار احيا، التراث العربي، بيروت.

ذكر خلافت عمر بن الخطاب

چون ابوبکر از دنیا رخت بربست ، عمر بن الخطاب حسب وصیت ابوبکر بر جای وی نشست و ده سال و شش ماه و چهار شب خلافت کرد .

و موافق تواریخ ، مقتل او در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجهٔ سال بیست و سیم هجری به دست فیروز ، غلام مغیرهٔ بن شعبه معروف به «ابولؤلؤه» واقع شد ، و او را در جنب ابوبکر دفن کردند . و مدت عمر او موافق بود با عمر ابوبکر . و عمر اوّل کسی بود که نام خود را امیرالمؤمنین نهاد ، و اوّل کسی که او را به این نام بر منبر ذکر کرد ابوموسی اشعری بود .

اولاد عمر: عبدالله، و حفصه، و عاصم، و فاطمه، و زید، و عبدالرحمن، و دختران دیگر، و عبدالرحمن اصغر بوده. و این عبدالرحمن همان است که حمد شراب خوردن بر وی جاری شده. و عاصم جد مادری عمر بن عبدالعزیز مروانی است.

[وفيات معاصران او]

و در ایّام خلافت عمر در سنهٔ ۱۴ وفات کرد ابوعبیده پدر مختار، و ابوقحافه پدر ابوبکر، و در همان سال عمر امر کرد به صلاة تراویح. و فتح شام نیز در آن سال شد.

و در سنهٔ ۱۵ وفات کرد عکرمهٔ بن ابیجهل، و فضل بن عباس، و خالد بـن الولید، و عمرو بن اممکتوم اعمی، و ابوزید انصاری، و سعد بن عباده.



و در سنهٔ ۱۶ فتح اهواز و فتح جلولا دست داد. و وضع تاریخ هجری در این سال شد.

و در سنهٔ ۱۷ فتح تستروسوس دست داد.

و در سنهٔ ۱۸ وفات کرد معاذ بن جبل، و ابوعبيدهٔ جراح.

و در همان سال قحط عظیمی شد. و طاعون عَمْواس در شام واقع شد، که بیست و پنج هزارکس هلاک شد، و از جمله بلال مؤذن رسول خدا ﷺ بوده.

رُوي أنَّ بلالاً أبى أن يبايع أبابكر، و أنَّ عمر أخذ بتلابيبه و قال له: يا بلال! هذا جزاء أبي بكر منك أن أعتقك، فلا تجيىء تبايعه! فقال: إن كان أبوبكر أعتقني لله فليدعنى لله، و إن كان أعتقني لغير ذلك فسها أنا ذا، و أمَّا بسيعته، فسما كسنت أبايع مسن لم يسستخلفه رسول الله تاليجية و الذي استخلفه بيعته في أعناقنا إلى يوم القيامة. فقال له عمر: لا اباً لك لا تقم معنا.

فارتحل إلى الشام.

و توفى بدمشق بباب الصغير. و له شعر في هذا المعنى.^(١)

و در سنة ١٩ وقات كرد أبى بن كعب، و زينب بنت جَحش، و ابوالهيشم بن التّيهًان، و أسيد بن خُضير، و ابوسفيان بن الحرث بن عبدالمطلب. و در ابن سال در حره آتش باريد، عمر امر به تصدق كرد. و در ابن سال عمر به حج رفت.

و در سنهٔ ۲۰ فتح مصر شد بر دست عمر و عاص، و فتح شد أسكندريه.

و در سنة ۲۱ وقعه نهاوند واقع شد ، و فتح شد بر دست ابوموسى ، و فتح دينور



٧ ـ تعليقة الوحيد اليهبهاني، ص ٢٧؛ روضة المتقين، ج ١٣، ص ٤٩؛ منتهىالمقال، چاپ آل البيت (ع)، ج ١٣، ص ١٧٤. - ١٧٧.

٢ _ علامت اختصاري من لا يحضره الفقيه است.

٣_من لايحضره الفقيه، ج ١، ص ١٨٢ / ٨٢٧

و همدان واقع شد، و شروع شد به فتح ملک اعاجم در زمان یزدجرد، و هم واقع شد فتح اصفهان. و حسن بصري و شعبي در اين سال متولد شدند.

و در سنهٔ ۲۲ واقع شد فتح آذربایجان ، و در هیجده گفتهاند بعد از فتح همدان و ری و جرجان و فتح قزوین و زنجان و قومس و خراسان و بلخ و غیرها در این سال واقع شد ، والله العالم .





ذكر خلافت عثمان بن عفّان و مقتل او

گاهی که عمر بن الخطاب در جناح سفر آخرت بود امر خلافت را در میان شش نفر شوری افکند و مدت آن را سه روز قرار داد. و آن شش تن: امیرالمؤمنین علی ﷺ، عثمان، و طلحه، و زبیر، سعد، و عبدالرحمن بن عوف بودند.

پس از آن که عمر درگذشت، تا سه روز کار خلافت به جهت شوری تأخیر افتاد، روز چهارم که غرّهٔ محرّم سال بیست و چهارم هجری بود عثمان قمیص^(۱) خلافت را بر تن پوشید و دوازده سال الاکسری مدت خلافت او طول کشید، و در اواخر سال سی و پنجم هجری روز چهارشنبه بعد از عصر، مقتل او واقع شد.

و نقل شده: آن روزی که از دنیا رفت ، نزد خازن او از مالش صد و پنجاه هزار دینار و هزار هزار درهم بوده ، و قیمت ضیاع او که در وادی القری و حنین بوده صد هزار دینار به شمار رفته ، و اسب بسیار و شتر بی شمار از او باقی بماند .

و در ایام او جملهٔ از صحابه به سبب عطایای او مال دار شدند ، مانند : زبیر بن العوام که خانه های قیمتی بنا کرد و بعد از وفاتش پنج هزار دینار و هزار اسب و هزار بنده و هزار کنیز و اشیاء دیگر از او به جای بود . و مانند : طلحه که دولتش به مرتبهٔ رسید که غلهٔ عراقش هر روزی هزار دینار می شده و بعضی بیشتر گفته اند . و دیگر عبد الرحمن بن عوف که صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت ، و بعد از فوتش ربع ثمن مالش هشتاد و چهار هزار بوده . و هکذا سعد بن ابی وقاص ،



و زید بن ثابت، و غیر ایشان.

و هم عثمان به اقارب و خویشان خود از بنی امیّه مال بسیار بخش کرد. (۱) واقدی روایت کرده که: ابو مؤسی اشعری مال عظیمی از بصره به سوی عثمان فرستاد، عثمان تمام آن مال را میان اهل و اولاد خود به کاسه قسمت کرد که زیاد از نگریستن او بگریست. (۲)

و هم نقل شده که: سیصد دینار به حکم بن ابی العاص و صد هزار درهم به سعید بن العاص بخشید که مردم او را ملامت و طعن کردند. و اشتران صدقه را به حارث بن الحکم بخشید. و حکایات عطایای او به مروان بن الحکم و دامادهای خود و غیر ایشان معروف است.

و از صاحب استیعاب نقل شده که : بعد از کشتن عثمان ، سه زن و به قولی چهار زن از او بماند و از ثمن ترکهٔ عثمان هر یک را هشتاد و سه هزار دینار ارث رسید .

و عمّال عثمان در مصر عبدالله بن ابی سرح ، و در شام : معاویه ، و در بـصره : عبدالله بن عامر ، و در کوفه : ولید بن عقبة بن ابی معیط برادر مادری او بوده .

و ولبد به کثرت فسق و فجور معروف بوده، و چون در کوفه فسق و فجور و شرب خمر کردن ولبد بر مردم علاتیه و ظاهر شد به حدی که با حالت مستی به نماز صبح به مسجد آمد و چهار رکعت فریضه صبح را به جا آورد و گفت: اگر خواهید زیاد ترکنم. و به قولی در نماز سجدهٔ طولانی به جای آورد و در آن حال گفت: اشرب و استنی! (۲) و امثال این حرکات از او در میان مردم شایع شد، مردم کوفه به مدینه رفتند و شهادت به شرب خمر و فسق او دادند، عثمان او را طلبید و حد بر او نزد (۲) و صعید بن العاص را به جای او روانه کرد، چون سعید وارد کوفه شد بالای منبر



١ ـ نک: شرح تجريد قوشچى، ص ١٣٨٣: تجريد الاعتقاد، ص ٢٥٥: شرح تهج البلاغه، ج ٢٢، ص ٣٩.

۲ ـ فک: صواعق، ص ۴۸؛ سیرهٔ حلیی، ج ۲، ص ۸۷.

٣ ـ نگاه كنيد به انسان العيون، ج ٢، ص ٢٩٩.

۴ _ نگاه كنيد به تجريد الاعتقاد، ص ۲۵۷: شرح تجريد قوشچي، ص ۴۸۵.

نرفت تا آن که امر کرد منبر را شستشو کردند رگفت: ولید نجس رجس بوده، خواستم منبر را تطهیر کنم.

و از سعید نیز در ایام امارت او در کوفه منکراتی ظاهر شد تا آن که اشتر نخعی به جهت عزل او به مدینه رفت و داستان او طویل است . بالأخره سعید از امارت کوفه معزول شد و ابوموسی اشعری والی کوفه شد .

و از عثمان در ایام خلافتش چیزهایی ظاهر شدکه بر مردم گران آمد ، از آن جمله کردار او با عبدالله بن مسعود ،(۱) و عمار یاسر ،^(۲) و بیرون کردن ابوذر را از مدینه^(۳) و فرستادن او را به ریذه .

و از آن جمله آن که مصریان به مدینه آمدند و از عامل او عبدالله بن ابیسرح تشکی و تظلّم کردند، عثمان، محمّد بن ابیبکر را والی مصرکرد و با مصریان او را به جانب مصر فرستاد، در بین راه قاصدی از عثمان دیدند که به مصر می رود، او را تفتیش کردند، نامه ای (۲) نزد او یافتند که به عبدالله نوشته شده که: محمّد را بکش و جماعتش را سر و ریش بتراش و حبس کن و بعضی را بر دار بکش!

مصریان به مدینه برگشتند و با قبائل بنوزهره و هذیل و بنومخزوم و غفار و احلاف ایشان که هواخواه ابن مسعود و عمار و ابوذر بودند همدست شدند و دور



۱ _ نگاه كنيد بد: ملل و تحل شهرستاني، ج ۱، ص ۱۵؛ الصراط المستقيم، ج ۲، ص ۱۲۲ الشافي، ج ۲، ص ۲۷۹ -۲۸۲: شرح نهج البلاغه، اين ايي الحديد، ج ۲، ص ۴۱ _ ۴۴.

٢ _ نگاه كنيد به: تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۲۶: شرح نهچالبلاغه، ج ۲، ص ۲۷ _ ۴۹: الصراط المستقيم، ج ۲، ص ۳۳: الشافى، ج ۴، ص ۲۸۶: الامامة و السياسة، ص ۵۱: تجريد الاعتقاد، ص ۲۵۷.

٣_شرح نهج البلاغه، ج ٣، ص ٥٢_ ٥١: تجريد الاعتقاد، ص ٢٥٤.

٤ _ يكى از علماى معاصر دربارة اين نامه مىنويسد: اين نامه را اكابر اهلسنت معترفند مثل طبرى در تاريخ خود (چ ٥. ص ١٩٤) و ابن اتير در كامل (چ ٣. ص ١٠٠): شرح اين ايي الحديد (چ ... ص ١٩٤) ؛ الانساب (چ ٥. ص ٢٣) و ٩٩ و ١٩٥٥) ؛ الامامة و السياسة (چ ١٠ ص ٣٣) المعارف لاين قبيه (ص ٩٨)؛ العقد الفريد (چ ٢٠ ص ٣٣٧) ؛ الرياض النشره (چ ٣. ص ١٧٣) ؛ تاريخ اين خلدون (چ ٢٠ ص ٣٩٧)؛ تاريخ اين كثير (چ ٧٠ ص ١٧٣ الى ١٨٩)؛ حياة الحيوان (چ ١٠ ص ٥٣) ؛ الصواعق (ص ٩٩)؛ تاريخ الخلفاء للسيوطى (ص ١٠٠) ؛ السيرة الحليه (چ ٢٠ ص ١٨٨). من ١٨٨) ؛ تاريخ الخميس (چ ٢٠ ص ٢٥٠) ؛

خانه عثمان را محاصره كردند و آب را از او منع نمودند.

چون این خبر به امیرالمؤمنین علی رسید، سه مشک آب برای او روانه کرد. و چهل و نه روز مدت محاصره عثمان بود و آخرالامر محمّد بن ابیبکر با دو تن دیگر از بام خانه های انصار داخل خانه او شدند، محمّد ریشش را به دست گرفت و خواست او را ضربتی زند، اقدام نکرد و برگشت، و آن دو نفر بر عثمان آویختند و خونش بریختند، زوجهاش که چنان دید بالای بام رفت و فریاد کشید که: امیرالمؤمنین کشته شد.

مردمان داخل خانه او شدند وقتی رسیدند که عثمان دنیا را وداع کرده بود، و این واقعه در سه روز به آخر ماه ذی حجه مانده بود در سنهٔ سی و پنج. و از کسانی که با او بودند مروان بود با هفده نفر دیگر. و تا سه روز بدنش بر روی زمین بود تا روز شنبه پیش از ظهر در مدینه در موضع معروف به دحش کوکب ، او را دفن کردند. و در مدت عمر او اختلاف بسیار است از شصت و دو سال تا نود سال نقل شده.

و اولاد او چنین به شمار رفته: عبدالله اكبر، عبدالله اصغر، و ابان، و خالد، و سعید، و ولید، و مغیره، و عبدالملک، و المابان، و المسعید، و الم عمر، و عایشه. و ابان مردی احول و ابرص بوده، ولید مردی شرابخوار و بیباک بوده و گفته شده که: در وقت قتل پدر مست و سكران بود.

و در ایام خلاقت عثمان، در سنهٔ ۲۵ فتح شد اسکندریه و افریقیه و غیرها.

و در سنهٔ ۲۶ عثمان به عزم عمره به مكّه رفت و امر نمود به تـوسعه مسجد الحرام.

و در سنهٔ ۲۹ عثمان حج کرد و نماز دو رکعتی را چهار رکعت گزاشت و بدعت گذاشت. و در این سال مسجد نبوی را توسعه دادند.

و در سنهٔ ۳۰عثمان امرکرد مصاحف را جمع کردند و چند مصحف نوشتند و به کوفه و بصره و شام و مکّه و يمن و بحرين هر کدام يک نسخه فرستاد .



و در سنهٔ ۳۱ ابوسفیان بن حرب و حکم بن ابی العاص وفات کردند. و هم در این سال یزدجرد که آخر ملوک فرس بود کشته شد، و سلطنت آل دارا که دویست و پنجاه یا چهار صد سال بوده منقرض شد.

و در ماه رمضان سنهٔ ۳۲ عباس عموی حضرت رسول ﷺ وفات کرد، و قبر او در بقیع است در همان بقعه که اثمه بقیع ﷺ مدفونند.

و هم در این سال جناب ابوذر غفاری ﷺ و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود وفات کردند.

و در سنهٔ ۳۳ مقداد بن اسودکندی -رضوانالله علیه -در جرف -که یک فرسخی مدینه است - وفات کرد، پس جنازهٔ او را حمل کردند و در بقیع دفن نمودند و قبری که در شهروان به وی نسبت دهند واقعی ندارد، بلی محتمل است که قبر فاضل مقداد سیوری یا قبر یکی از مشایخ عرب باشد.

و مقداد بن اسود یکی از ارکان اربعه است که رسول خدا ﷺ فرموده که: خداوند امر فرموده مرا به محبت ایشان ،(۱) و یکی از آن چهار نفر است که بهشت مشتاق ایشان است.

و ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب زوجه او بوده و در جمیع غزوات در خدمت حضرت رسول ﷺ مجاهده نموده . و اخبار در فضیلت او بسیار است ، و کافی است در این باب آن حدیثی که شیخ کشی از حضرت امام محمّد بافر ﷺ نقل کرده که فرمود:

إِرْتَدَّ النَّاسُ الاَ ثَلاثُ ثَفَر: سلمانُ و ابوذر و المقداد. قال الرَّاوى: فقلتُ: عَمَّار؟ قال: كان حاص^(٢) حَيْصَةً ثمَّ رَجَعَ. ثمَّ قال ﷺ: إِنْ أَرَدْتَ الَّذَى لَـمْ يَسْكَ و لم يَــدْخُلْهُ شــىءُ فالمقدادُ.^(٣)



١ ٥ الاستيماب.

٢ _ بالمهملتين، و حكى بالمعجمتين أيضاً. أي: جال جولة يطلب الفرار. (مؤلَّف علله).

٣ _ رجال كشى، ج ١، ص ٤٧ (ش ٢٣)؛ مجالس المؤمنين، ج ١، ص ٢٠٣.

و وفات مقداد پیش از وفات جناب سلمان بوده به سه سال، چه آن جناب در سال سی و ششم در مدائن وفات یافت چنانچه قاضی نورالله در مجالسالمؤمنین فرموده.(۱)

帝 帝 帝



در ذکر خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبﷺ و بیان قتال آن حضرت با ناکٹین و قاسطین و مارقین

در روزی که عثمان کشته شد ، مردم بر ببعت امیرالمؤمنین علیه اتفاق کردند ، پس آن حضرت بعد اللّتیا و الّتی بر مسند خلافت نشست ، و مدت خلافتش چهار سال و نه ماه و چند روزی بود ، و در اکثر این مدت با ناکثین و قاسطین و مارقین به قتال اشتغال داشت ، و شرح این وقایع طولانی است و شایسته باشد در این کتاب مستطاب به طور اختصار به هر یک اشاره شود .

ذکر مجملی از جنگ جمل^(۱)

در سال سى و ششم هجرى ، حضرت اميرالمؤمنين على به جهت دفع اصحاب جمل به جانب بصره كوچ فرمود ، و در دهم جمادى الأولى از همان سال واقعة جمل اتفاق افتاد ، و از لشكر عايشه سيزده هزاركس كشته شد ، و از اصحاب آن حضرت پنج هزار نفر .

و بَدو ابن حرب از طَلحه و زُبير شدكه نكث بيعت كردند، و به عنوان عمره از مدينه بيرون شدند و به جانب مكّه شتافتند، و عايشه در آن وقت در مكّه بود. عبدالله بن عامركه عامل عثمان بود در بصره، او نيز پس از قتل عثمان و بيعت مردم با اميرالمؤمنين و قرار دادن آن حضرت عثمان بن حُنيف را عامل بصره، از بصره

۱ _ برای دریافت اطلاع بیشتر از نبرد جمل: نگاه کنید به الجمل، از شیخ مفید (ره) و ترجمهٔ فارسی آن.

فراركرد و به مكّه شنافت و مددكرد طلحه و زبير و عايشه را ، و جمل عسكر نام را که در يمن به دويست.دينار خريده شده بود براي عايشه آورد ، و ايشان را به جانب بصره حرکت داد.

چون به د حَوْاًب ١٠(١) رسيدند سگهاي د حواب ، نُباح كردند و بر شتر عايشه حمله آوردند. عايشه اسم أن موضع را پرسيد. سائقِ جمل او گفت: «حوأب، است، عايشه كلمه استرجاع گفت و ياد فرمايش رسول خدا ﷺ افتاد كه از اين مطلب خبر داده بود^(۲) و او را تحذیر فرموده بود.گفت: مرا به مدینه برگردانید، ابن زبير و طلحه با پنجاه نفر شهادت دروغ دادند كه اينجا (حوأب) نيست و اين مرد غلط کرده در نام این موضع ، و از آنجا حرکت کرده به بصره رفتند .(٣)

و لقد أجاد الجاحظ في حقّهم:

كَانُّهَا فِسِي فِسعُلها هِسرُّة تُسريد أَن تأكسلَ أولادها

و چون به بصره وارد شدند در یک شب به خانه عثمان بن حنیف عامل اميرالمؤمنين ﷺ ريختند و او را اسير كردند و بسيار زدند و ريش او را از جاكندند، پس قصد بیتالمال کردند ، خزّان و موکّلین مانع شدند ، ایشان جمعی را مجروح و خسته كردند و هفتاد نفر از ابشان بكشتند كه پنجاه تن از ابشان صبراً مقتول شدند. و هم حکیم بن جَبَلة عبدي راکه از سادات عبدالقيس بود مظلوم بکشتند .(۲)

چون چهار ماه از واقعه خروج طلحه و زبير بگذشت ، جناب اميرالمؤمنين ﷺ با هفتصد سواركه جملهٔ از ايشان از اهل بدر و انصار بودند به جهت دفع ايشان از



۱ .. موضعی است در حوالی بصره.

۲ ـ فرمایش حضرت در منابع فراوانی آمده است از جعله تگاه کنید بسه مستدرک الصحیحین، ج ۲. ص ۱۹۹؛ الاحتجاج، ج ١، ص ١٦٤؛ بحارالاتوار، ج ٢٢، ص ١٤١؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ١٦٢؛ الضدير، ج ٥.

٣-مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٤٤_٣٤٧. (تحقيق محمد محيى الدِّين عبدالحميد).

۴ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۷.

مدینه حرکت فرمود ، و پیوسنه به جهت یاری آن حضرت از مدینه و طَیّ لشکر آمد و ملحق شدند .

و چون آن حضرت به زَبَده رسید کاغذی به ابوموسی نوشت ، که در آن وقت عامل کوفه بود که مردم را به جهاد حرکت دهد ، ابوموسی مردم را از جهاد قاعد نمود ، چون این خبر به حضرت رسید قُرَظة بن کعب انصاری را عامل کوفه کرد و به ابوموسی نوشت که از عاملی کوفه تو را عزل کردم « یابن الحائك » این اوّل اذیت تو به ما نیست بلکه باید ما از تو مصیبتها ببینیم . (۱) و این اشاره بود ظاهراً به آن چه از ابوموسی ظاهر شد درزمان نصب حَکَمین که او و عمر و عاص باشد.

و چون آن جناب به ذِی قار رسید امام حسن ﷺ و عمّار باسر را به کوفه فرستاد که مردم کوفه را به جهاد بصریین کوچ دهند، پس آن دو بزرگوار به کوفه شدند و قریب به هفت هزار نفر کوفی با ایشان همداستان شدند (۲) و به اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ ملحق شدند، پس آن حضرت با لشکر خویش به جانب بصره رفتند.

و با آن حضرت بود: ابوابوب انصاری، و خُزیمة بن ثابت ذی الشهادتین، و ابوقتاده، و عمار یاسر، و قیس بن سعد بن عباده، و عبدالله بن عباس، قُتُم بن عباس، و حسنین الله ، و محمد بن حنفیه، و عبدالله [بن] جعفر، و اولاد عقیل، و جملة از فتیان (۳) بنی هاشم، و مشایخ بدر از مهاجر و انصار.

پس چون مصاف جنگ آماده شد ، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ مسلم مُجاشعی را با قرآنی فرستاد به میدان که بصریان را به حکم قرآن بخواند ، بصریان مسلم را هدف تیر ساختند و شهیدش کردند ، پس جنازه مسلم را به خدمت آن حضرت بردند ، مادرش در آن واقعه حاضر بود و در مرثیه فرزند خود این اشعار بگفت:

يـا رَبِّ إِنَّ مُشـلِماً أَتـاهُمْ بِمُضحَفٍ أَرْسَلَهُ مَـوْلاُهُمْ



١ _ مروج الذهب ، ج ٢ ، ص ٢٤٨: الجمل ، ص ٢٨٢ .

۲ _مروچالذهب، ج ۲، ص ۲۶۸.

٣_چوانها.

يَتْلُوا كِتَابَ الله لا يَخْشَاهُمْ و أُشَّــهُ قـــائِمَةً تَـــراهُـــمْ فَخَضَّبُوا مِن دمِهِ ظِباهُمْ (١)

امیرالمؤمنین هی فرمان داد که هیچ کس از شما ابتداء به قتال نکند و تیر و نیزه به
کار نبرد ، لاجرم اصحاب آن حضرت منتظر بودند تا چه شود ، که ناگاه عبدالله بن
ثدیل بن وَرقاء خزاعی از میمنه ، جنازهٔ برادرش را آورد که بصریان او راکشته اند ، و
از میسره نیز مردی را آوردند که به تیر بصریان کشته شده بود ، و هم عمار بن یاسر ما
بین دو صف رفت و مردم را موعظتی کرد تا شاید از گمراهی روی برتابند ، او را نیز
تیر باران کردند ، عمار برگشت و عرض کرد : یا علی ، انتظار چه می برید این لشگر
جز جنگ و مقاتلت چیز دیگر مقصدی ندارند .(۲)

پس امیرالمؤمنین ﷺ بدون سلاح از میان صف بیرون شد و در آن وقت بر استر رسول خدا ﷺ سوار بود ، زبیر را ندا در داد ، زبیر شاکی السّلاح به نزد آن حضرت آمد ، عایشه از رفتن زبیر به نزد آن حضرت وحشتناک شد و گفت : اسماء خواهرم بیوه گشت ، او را گفتند : مترس امیرالمؤمنین ﷺ بیسلاح است . عایشه آن وقت مطمئن شد .

و بالجمله ، آن حضرت زبير را فرمود : براي چه به جنگ من بيرون شدي؟ گفت : به جهت مطالبهٔ خون عثمان .

فرمود: خدا بکشد هرکدام یک از ما راکه در خون عثمان مداخله کرده باشیم. هان ای زبیر، یاد می آوری آن روزی راکه رسول خدا گانت را ملاقات کردی و آن جناب سوار بر حماری بود، چون مرا دید تبسّم کرد و سلام بر من نمود، تو نیز خنده کردی و گفتی: یا رسول الله، علی دست از تکبر خویش برنمی دارد.

> فرمود : على تكبر ندارد ، آبا دوست مي داري او را؟ گفتي : به خدا قسم كه او را دوست مي دارم .



۱ _ نگاه کنید به الجمل، ۳۳۹ _ ۳۲۰ مناقب آل ابیطالب، ج ۲، ص ۱۵۵: بحارالاتوار، ج ۳۲. ص ۱۷۴: الکامل، ج ۲. ص ۲۶۱ _ ۲۶۲ و ۵۲۹: مروج الذهب، ج ۲. ص ۳۷۰.

۲_مروجالذهب، ج ۲، ۲۷۰_۲۷۱.

فرمود: والله به جنگ او خواهی شد از روی ظلم.

زبیر چون این بشنید گفت: استغفرالله ، من این حدیث را فراموش کرده بودم و اگر یاد می داشتم به جنگ تو بیرون نمی شدم ، الحال چه کنم که کار گذشته و دو لشکر مقابل هم صف کشیده اند و بیرون رفتن من از جنگ عار است برای من .

فرمود: عار بهتر از نار است.(١)

پس زبیر برگشت و با پسر خود عبدالله گفت که : علی یاد من آورد مطلبی را که فراموش کرده بودم ، لاجرم دست از جنگ او برداشتم .

پسرگفت: نه به خدا قسم از شمشیرهای بنیعبدالمطلب ترسیدی و حق داری « فإنّها طِوال حِدَاد، تحملها فتيةً أنجاد».

گفت: چنین نیست به خدا قسم ترس مرا فرو نگرفته ، بلکه من عار را بر نار اختیار کردم . آن گاه گفت: ای پسر ، مرا به ترس سرزنش می کنی ! اینک ببین جلادت مرا . پس نیزه خود را حرکت داد و بر میمنه لشکر امیرالمؤمنین الله حمله کرد . حضرت فرمود که : زبیر را کاری نداشته باشید و از برای او کوچه دهید که بنایش بر جنگ نیست . پس زبیر چون از میمنه کرت کرد به میسره تاخت ، پس از آن بر قلب نشکر زد ، آن گاه به سوی عبدالله برگشت و گفت : ای پسر ، شخص ترسان می تواند چنین کاری کند که من کردم ؟

پس در همان وقت روی از جنگ برتافت و به وادی السباع تاخت و در آن وادی آخنف بن قبس با طایفه بنی نمیم اعتزال جسته بود، شخصی به او گفت که: این زبیر است. گفت: مرا با زبیر چه کار و حال آن که دو طائفه عظیمه را به هم انداخته و خود راه سلامت جسته، پس جمعی از بنی نمیم به زبیر ملحق شدند و عمرو بن مجرو بر ایشان پیشی گرفت به نزد زبیر رفت دید می خواهد نماز بخواند، چون



۱ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۱ ـ ۲۷۲: و تيز نگاه كنيد به: مستدرك الصحيحين، ج ۲، ص ۲۶۶: كنزالعمال، ج ۶، ص ۸۲: خصائص سيوطي، ج ۲، ص ۱۲۷: الصراط المستقيم، ج ۲، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۲.

زبیر مشغول نماز شد عمرو او را ضربتی زد و بکشت .(۱) و به قولی در وقت خواب او را بکشت ، آنگاه خاتم و شمشیر زبیر را برداشت و به قولی سر او را نیز حمل کرد و به نزد امیرالمؤمنین علیه آورد . حضرت شمشیر او را بر دست گرفت و فرمود :

سَيْفٌ طَالَما جَلاً الكَرْبُ عَن وجِهِ رسولالله ﷺ (٢)

این شمشیری است که غصه ها از روی پیغمبر ﷺ برطرف کرده، همانا زبیر شخصی ضعیف نبود «لکنّه اَلْحَیْنُ و مَصارعُ السّوءِ، و قاتلُ ابن صفیّة فی النّار »! عمرو بن جرموز چون بشارت نار بشنید این اشعار بگفت:

> أَتَيتُ عَـليّاً بـرَأْسِ الزَّبـير و قد كُنْتُ أرجوبِهِ الزُّلْـفَة فَبَشَّرَ بـالنَّار قـبلَ العِـيَانِ و بئسَ بشــارةُ ذي التُّـخفَة لَـبِيَّان عنديَ قــتلُ الزَبـير و ضرطَةُ عَنْزِبذَى الْجُحفة

و زبیر هنگام قتلش سنین عمرش به هفتاد و پنج رسیده بود و قبرش در وادی السّباع است .

و طلحه را مروان بن الحكم تيري بر أكْخَل او زد و چندان خون از او آمد تا بمرد و در بصره مدفون گشت .

و بالجمله علم لشگر امیرالمؤمنین من در جنگ جمل با فرزندش محمد بود، محمد را فرمان داد که: حمله کن بر لشکر. چون مقابل محمد بصریان تیر می انداختند محمد توانایی کرد و منتظر بود که تیرها کمتر شود آن وقت حمله کند، حضرت به محمد فرمود: «إخبِل بَیْنَ الأسِنَةِ؛ فإنَّ للعَوْت علیك جَنَهُ»، پس محمد حمله کرد و ما بین تیرها و نیزه ها توقف کرد، حضرت به نزد او آمد «فَضَربَهُ بقائم حمله کرد و ما بین تیرها و نیزه ها توقف کرد، حضرت به نزد او آمد «فَضَربَهُ بقائم سخنی میود، لشکر آن حضرت نیز حمله عظیمی نمودند و مثل باد عاصف که خاکستر را بیرد، لشکر بصره را از جلو میراندند، و کعب بن سور قاضی در آن روز قرآنی بیرد، لشکر بصره را از جلو میراندند، و کعب بن سور قاضی در آن روز قرآنی



۱ ـ همان، ص ۲۷۲.

۲ ـ همان، ص ۲۷۲.

حمايل كرده بود و با طائفه بنوضَبّه دور شتر عايشه راگرفته بودند.

و بنوضبه این رجز را می خواندند:

نَخْنُ بَنُوضَيَّةَ أَصَحَابُ الْجَمَلُ لَ تُنازِلُ الموتَ إذا لمموتُ نَـزَل

و المَوْت أحليُ عِندنا مِنَ العَسَل

و هفتاد دست از بنوضبّه در آن واقعه به جهت زمام جمل قطع شد. و هر يک از ایشان که دستش بریده میگشت و زمام را رها میکرد دیگری مهار جمل را مي گرفت ، و هر چه آن شتر را پي مي كردند باز به جاي خود ايستاده بود تا آخرالامر اعضای او را قطعه قطعه کردند و شمشیرها بر او زدند تا از پا درآمد، آن وقت بصریان هزیمت کردند^(۱) و جنگ بر طرف شد.

امیرالمؤمنین ﷺ بیامد و قضیبی بر هودج (۲) حمیرا زد و فرمود: یا حمیرا! پیغمبر تو را امرکرده بودکه به جنگ من بیرون شوی؟ آیا تو را امر نفرمودکه در خانه خود بنشینی و بیرون نشوی ؟ به خدا سوگند که انصاف ندادند آنان که زنهای خود را پشت پرده مستور داشتند و تو را بیرون آوردند.

پس محمّد برادر عایشه خواهر را از هودج بیرون کشید ، امیرالمؤمنین ﷺ فرمود تا او را در خانه صفیه بنت الحارث بن ابی طلحه بردند.

و ابن واقعه در روز پنج شنبه دهم جمادي الآخره سال سي و ششم هجري بوده ، و در موضع معروف به حربیه در بصره ، و از لشكر امیرالمؤمنین ﷺ پنج هزار ، و از بصریان و اصحاب جمل سیزده هزار نفرکشته شدند . و زید بن صوحان که از ابدال به شمار رفته نیز در جنگ جمل شهید شد، چون بر زمین افتاد امیرالمؤمنین ﷺ بالای سوش آمد و فرمود:

رَحِمَكَ اللهُ يَا زِيدُ، كُنْتَ خَفيفَ المؤنةِ ، عظيمَ الْمَعُونَة . (٣)

یعنی : ای زید ، خدا رحمت کند تو را که مؤنه و تعلقات دنیوی تو را اندک بود و



١ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٧٥.

۲ _ نوعی کجاوه، کجاوهای که زنان بر آن سوار شوند.

۳۔ رجال کشی، ج ۱، ۲۸۴.

معونة و امداد تو در دين بسيار بود.

و درکتاب رجال کبیر است که زید و دو برادرانش سبحان خطیب و صَعْصَعه در وقعه جمل بودند و رایت حضرت امیر ﷺ در دست سبحان بود، چون سبحان شهید شد، علم را زیدگرفت، چون زید شهید شد، علم را صعصعه گرفت، و صعصعه در ایام معاویه در کوفه وفات یافت.

پس حضرت داخل بصره شد و خطبه خواند که از جمله کلمات آن خطبه است: یا جُنْد الْمَرْأَةِ، یا أَتباعَ البَهِيمَة، رَغا فَأَجَبُتُم، و عُقِرَ فَانْهَزِمتم، أَخلاقكم رقاقُ، و أعمالُكُم نفاقُ، و دینكُم زیغُ و شقاقُ، و ماؤكم أُجاجُ [و]و زعاق.(۱)

و حضرت امیرالمؤمنین الله در خطبه های دیگرش نیز مکرر ذم اهل بصره فرموده.
و بالجمله حضرت امیر الله بعد از جنگ پا در طریق عفو و صفح گذاشت، و امر
فرمود عایشه را به طریق خوشی به مدینه برگردانند، و عبدالله بن زبیر و ولبد بن
عقبه و اولاد عشمان و سایر بنی امیّه را عفو فرمود و از ایشان در گذشت، و
حسنین الله شفاعت از مروان حکم کردند، حضرت از او نیز در گذشت و ایشان را
از کشتن ایمن فرمود.

و واقعه جمل طويل است، اين مختصر مجملي بود از آن، والله العالم.

ذكر مجملي از واقعهٔ صفّين (٢) و شهادت عمار و غيره

در روز پنجم شوال سال سی و ششم هجری امیرالمؤمنین ﷺ به جهت دفع معاویه آهنگ صفین فرمود، و ابومسعود عُقْبَة بن عامر انصاری را در کوفه خلیفه خویش گذاشت، و از طریق مدائن و أنبار حرکت فرمود تا به رقه رسید، جِشری برای آن جناب درست کردند تا حضرت از آنجا بگذشت. (۳) و نود هزار جمعیت



١ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٧٧؛ نهج البلاغه، خ ١٣.

۲ - برای اطلاع بیشتر از تفصیل جنگ صفین رک: وقعة صفین، نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲ ق) و ترجمهٔ فارسی آن. ۲ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۴.

عدد لشكر أن جناب بوده.

از آن طرف معاویه با هشتاد و پنج هزار ساخته جنگ آن حضرت شده به جانب صفین آمد و پیش از آن که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ به آنجا رسد پیش دستی کرد و شریعه فرات را بگرفت و ابوالاعور سُلمی را با چهل هزار موکل شریعه کرد.

چون امیرالمؤمنین علی به صفین وارد شد از آب ممنوع شدند تشنگی بر اصحاب آن جناب غلبه کرد، عمرو عاص، معاویه راگفت که: بگذار علی و اصحابش آب ببرند و اگر نه اهل عراق با شمشیرهای بران قصد ما خواهند نمود گفت: نه به خدا قسم تا از تشنگی بمیرند چنان که عثمان تشنه از دنیا رفت.

و چون تشنگی بر اصحاب امیرالمؤمنین الله زیاد اثر کرد اشعث با چهار هزار نفر قسصد شسریعه کسرد، و اشتر نیز با چهار هزار نفر به دنبال اشعث شد، و امیرالمؤمنین الله با بقیهٔ جیش از عقب اشتر حرکت کردند.

اشعث برلشکر معاویه هجوم آورد و بالأخره آنها را از طرف شریعه دور کرد و جماعت بسیاری از ایشان را نیز دستخوش هلاک و غرق کرد، و چون لشکر امیرالمؤمنین علیه به جملگی جنبش کرده بودند معاویه را تاب استقامت نماند، از جای خویش حرکت کردند و لشکر امیرالمؤمنین علیه به جای لشکر معاویه شدند و بر آب مستولی گشتند، معاویه خوف تشنگی کرد و خدمت آن حضرت فرستاد و اذن برداشتن آب خواست و حضرت مباح کرد بر ایشان آب را و فرمان داد کسی مانع ایشان نشود. (۱)

چون دو روز از ورود آن حضرت به صفین گذشت غره ذی حجة الحرام شد امبرالمؤمنین علی فرستاد نزد معاویه ، و او را به سوی اتحاد کلمه و دخول در جماعت مسلمین خواند ، و مراسله بسیار ما بین ایشان رد و بدل شد ، و در پایان کار قرار بر آن شد که بعد از انقضاء ماه محرم الحرام جنگ شود .(۲)



١ _مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٨٢_ ٢٨٥.

۲ ـ همان، ص ۲۸۷.

چون ایام محرم به آخر رسید و صبح چهارشنبه غرّهٔ صفر سنهٔ ۳۷ دمید لشکر عراق مقابل لشکر شام صف کشیدند، و از لشکر امیرالمؤمنین من اشتر بیرون شد، و از [سپاه] معاویه، حبیب بن مسلم (مسلمه -خ ل) فهری، و آن روز جنگ بسیار شد و از طرفین بسیاری کشته و مجروح گشتند.(۱)

روز دوّم هاشم بن عتبة بن ابی وقاص مِرْقال برادرزادهٔ سعد بن ابی وقاص از لشکر عراق به مبارزت بیرون شد، و از لشکر شام سفیان بن عوف معروف به ابوالاعور سلمی به جنگ او بیرون شد، و جنگ آن روز ما بین این دو تن و اصحاب ایشان بود تا روز به پایان رسید و از طرفین جمع کثیری کشته گشته بود.

روز سبّم ابوالبقظان (۲) عمار باسر الله با جماعتی از بدریین و مهاجر و انصار ساخته جنگ شدند، و از لشگر معاویه، عمرو عاص با رجال او از لشکر شام به جنگ او بیرون شد، و پیوسته جنگ بود تا وقت ظهر، آن وقت عمّار حمله سختی کرد و عمرو را از مقام خود حرکت داده و به عسکر معاویه رسانید، و از لشکر شام جماعت بسیاری کشته شد.

روز چهارم محمّد حنفیه با رجال همّدان به جنگ بیرون شدند، و از شامیین عبیدالله عمر با طائفه حمیر و لخم و حذام آهنگ محمّد کرد. و سبب لحوق عبیدالله بن عمر به معاویه آن بود که زمانی که عمر را ابولؤلؤه کشت و ابولؤلؤه در ارض عجم غلام هرمزان بوده، عبیدالله هرمزان را بی سبب کشت و گفت: در مدینه و غیر مدینه مردی فارسی نخواهم گذاشت مگر آن که خواهم کشت، پس چون خلافت به امیرالمؤمنین علی رسید عبیدالله از ترس آن که مبادا آن حضرت او را به جهت هرمزان به قتل رساند فرار کرد و در شام به معاویه ملحق شد، و ببود تا در این روز به جنگ محمّد بیرون شد و ما بین او و محمّد جنگ عظیمی شد و ظفر برای عراقیین بود و عبیدالله در آخر روز خود را نجات داد.



۱ ــمروج الذهب، ج ۲. ص ۳۸۷.

۲ ـ کتبهٔ عثار است.

روز پنجم عبدالله بن عباس عازم جنگ شد ، معاویه ، ولید بن عقبة بن ابی معیط را به جنگ وی فرستاد و مقاتله سختی شد ، و ولید سب بنی عبدالمطلب کرد ، و روز صعبی بود و غلبه برای ابن عباس بوده .

روز ششم سعید بن قبس همدانی سید همدان بیرون شد ، و معاویه ، ذوالکلاع را به جنگ او فرستاد ، و مقاتله بسیاری ما بین دو طرف واقع شد .

روز هفتم قرعهٔ جنگ به نام اشتر نخعی افتاد ، از لشکر معاویه حبیب بن سلمه فهری عازم جنگ او شد و آن روز مقاتله سختی واقع شد .

روز هشتم حضرت امیرالمؤمنین ﷺ عازم جنگ شد، در حالی که عمامه سفیدی بر سر بسته بود و استر رسول خدا را سوار بود و مردم خویش را تحریص به جهاد می فرمود و آداب جنگ تعلیم ایشان میکرد و می فرمود:

إِنْكُم بِعَيْن اللهِ، و مَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، عاودوا الكرَّ، و اسْتَقِبْحُوا الفَرَّ، فإنَّه عارُ فسي الأحقاب، (١) و نارُ يوم الحساب، و دونكم هذا السّواد الأعظم، و الرّواق المُطنَّب، فاضرِبوا نَهْجَه، فإنَّ الشّيطان وآكبُ صَعيدَ، مُغتَرِض (٢) فِراعَيْه، قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً، و أَخَّر للنّكُوصِ رِجْلاً، فَصَيْراً جَميلاً حَتَّى يَنْجِلى عَن وَجْهِ الحق، «و أَنْتُم الأَعْلَوْنَ، واللهُ معكم و لن يَتِرَكم أعمالكم ». (٣)(٢)

و در آن روز^(۵) امیرالمؤمنین ﷺ جنگ عظیمی نمود تا شب شد و هر دو لشکر دست از جنگ کشیدند.

روز نهم دیگر باره حضرت امپرالمؤمنین ﷺ به مبارزت بیرون شـد و جـنگ



١ ـ در مروج الذهب: الأعقاب.

۲ ـ در بعضی منابع : مفترش.

٣_مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٨٩ ـ ٢٩٠.

۴ ...سورة محمّد (ص)، آية ٢٥.

٥ ـ روى المسعودى في مروج الذهب عن ابى مختف أنّه ذكر أنَّ معاوية لمّا نظر إلى عساكر أهل العراق و قد أشرفت و أخذت الرجال مراتبها من الصفوف، و نظر إلى على ظَيْلًا على فرس أشقر حاسر الرأس يرتب الصفوف كأنَّه يغرسهم في الأرض غرسا فيتبتون كأنَّهم بنيان مرصوص، قال لعمرو: يا أباعيدالله أما تنظر إلى ابن أبي طالب و ما هو عليه؟ فقال له عمرو: من طلب عظيماً حاضر بعظيمهم. (مؤلف ﷺ).

ممختی شد، و در آن روز عمّار پاسر داد مردی و مردانگی می داد و می فرمود :

إنَّى لأرى وجوء قوم لايزالون. يقاتلون حتى يرتاب المبطلون، والله لوهــزمونا حــتى يبلغوا بنا سَعَفَات الهَجَر لكنًّا على الحق و هم على الباطل.(١١)

پس حمله کرد و جنگ نمایانی نمود و برگشت به موضع خود و طلب آبی نمود ، زنی از بنی شیبان کاسه لبنی برای او آورد ، عمار چون کاسه لبن را دیـد گفت : «الله اكبر» امروز روزي است كه شهيد شوم و دوستان خود را در آن سرا ملاقات نمايم ، پس رجز خواند و مفاتله كرد تا آن كه ابوالهاويه (ابوالعاديه ـخ ل) عاملي و ابوحواء سکسکی در آخر روز او را شبهید کبردند، و در آن وقت از سنین عمر شريفش نود و سه سال گذشته بود . شهادتش بر اميرالمؤمنين ﷺ خيلي اثر كرد و آن حضرت بر او نمازگزاشت و در صفین مدفون شد، رضوانالله علیه.

و در مجالسالمؤمنين است كه جون عمار شهد شهادت نوشيد، اميرالمؤمنين ﷺ بو بالین او آمد و سر او را بر زانوی مبارک نهاده، فرمود:

أَلا أَيُّهَا الْمَوْتُ الَّذِي لَسْتَ تاركي(١) أُرحْسني فسقد أَفْسنَيْتَ كل خَليل أراك بـــصيراً بـــالذينَ أحِــبُّهم كَـــانُّكَ تَــنْحُو نَــخوَهُمْ بِــدَليلِ

يس زبان به كلمهٔ «اتَّا فه و اتَّا اليه راجعون» گشود، و فرمود كه: هر كه از وفات عمار دلتنگ نشود او را از مسلمانی نصیب نباشد، خدای تعالی بر عمار رحمت کناد در آن ساعت که او را از نیک و بد سؤال کنند ، هرگاه که در خدمت رسول ﷺ سه کس دیدم چهارم ایشان عمار بوده و اگر چهارکس دیدم عمار پنجم ایشان بوده ، نه یک بار عمار را بهشت واجب شده ، بلکه بارها استحقاق آن بیداکرده که جنات عدن او را مهيّا و مهنّا بود كه او را بكشتند ، و حق با او بود و او يار حق بود ، چنان كه رسول ﷺ در شأن او فرمود: « يَدُور مع عمَّار حَيثُ دارَ » .(٣)



١ _ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٩١.

٢ ـ در مجالس المؤمنين : ألا أيَّها الموت الذي هو قاصدي .

۲۔ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۸۷.

و بعد از آن على ﷺ گفت كه :كشندهٔ عمار و دشنام دهنده و رباينده سلاح او به آتش دوزخ معذب خواهد شد ، آن گاه قدم مبارك پيش نهاده بر عمار نماز گزارد ، و با دست همايون خويش او را در خاك نهاد . «رحمة الله و رضوانه عليه و طُويئ له و حسن مَآب . (انتهى)».(۱)

و بالجمله ، چون عمّار شهید شد در لشكر امیرالمؤمنین شورشی پیدا شد ، پس پیشی گرفت سعید بن قیس همّدانی با قبیله همدان ، و قیس بن سعد بن عبادهٔ انصاری با قبیله انصار ، و ربیعه و عدی بن حاتم با طائفه طیّ و این جمله بر لشكر شام حمله كردند و طائفهٔ همدان بیشتر آنها بودند و لشگر شام را درهم شكستند تا ایشان را به مقام معاویه رسانیدند .

و روایت شده که چون عمار شهید شد خزیمة بن ثابت معروف به دوالشهادتین (۲) سلاح از تن باز کرد و داخل خیمه خود شد و غسل کرد، پس شمشیر کشید و گفت شنیدم رسول خدا گیگی می فرمود: «عَمَّارُ تَقْتُلُه الفِئَةُ الباغِیّة ». پس قتال کرد تا شهید شد، رحمه الله.

و در وقعهٔ صفین امپرالمؤمنین ﷺ به اشتر فرمود تا با قراء پیشی گیرد به جنگ اهل حِمص و قنّسرین ، اشتر تقدم جست و از ایشان بسیار بکشت .

و مرقال نیز در این گیر و دار با لشکر خود مقاتله سختی با لشکر معاویه نمود، و ساخته جنگ ذی الکلاع و طائفه حمیر شد، و صاحب لواء را با هفده تن دیگر بکشت، و یک باره بر لشکر ذی الکلاع حمله کرد و بسیاری را به خاک هلاک افکند، و در آخر کار شربت شهادت نوشید. و از آن طرف ذوالکلاع نیز کشته شد، و عَلَم مرقال را فرزندش به دست گرفت و مشغول جنگ شد.

و بعد از شهادت عمار و مرقال ، صفوان و سعد پسران حذيفة بن اليمان شهيد



١ ـ مجالس/لمؤمنين، ج ١، ص ٢١٩ ـ ٢١٥.

٣ ـ وجه آن كه او را دُوشهادتين ميگفتند آن است كه حضرت رسول اللينين شهادت و گواهي او را به منزلة دو گواه اعتبار فرموده بود. (مؤلف ﷺ)

شدند .(۱) و هم عبدالله بن حارث برادر اشتر با عبدالله و عبدالرحمن پسران بدیل بن ورفاء خزاعی و جماعت بسیاری از خزاعه شهید شدند .

و از شجاعان لشكر معاويه به جز ذوالكلاع جماعت بسياري نيز كشته شدند ، و از جمله عبيدالله بن عمر بودكه به دست حريث بن جابر جعفي و به قولي به دست اشتر نخعي مقتول شد و جيفهاش بر زمين افتاده بود ، يكي از لشكريان طناب خيمه خود را بر پاى او به عوض ميخ بسته بود ، و زوجه عبيدالله كه دختر هاني بن قبيصه شيباني بوده خواستار جنه او شد به او ردكردند.

و نقل شده چون هاشم مرقال مجروح شد و بر زمین افتاد در حال جان کندن بود که نگاهش به عبیدالله عمر افتاد که به روی زمین افتاده، مرقال به همان حالت به زحمت تمام خود را به سوی عبیدالله کشید و خویشتن را بر روی وی افکند و پستان او را به دندان گرفت چندان که در وی اثر کرد و از دنیا برفت .

و بالجمله ، چون عمّار و مرقال و دیگران از وجوه لشکر امیرالمؤمنان ﷺ شهید شدند ، آن حضرت مردم را تحریص به جنگ نمود ، و به طائفهٔ ربیعه فرمود : «أثتم ورعي و رُمحي » ، شما به منزلهٔ خفتان و نیزه من میباشید ، آماده جنگ باشید ، پس ده هزار نفر یا بیشتر جان خود را در معرض شهادت در آوردند ، امیرالمؤمنین ﷺ سوار بر استری بود و مقدّم ایشان میرفت و می فرمود :

من أَىّ يومَيّ مِنَ الْمَوْتِ أَفَرٌ ۚ أَيُومَ لَمْ يُقْدَر أَو يَـوْمُ قُــدِرْ

پس حضرت حمله کرد و آن جماعت نیز یک دفعه حمله کردند ، پس باقی نماند صفی از لشکر معاویه مگر آن که بر هم ریخت ، و امیرالمؤمنین ﷺ به هر که میگذشت او را ضربتی میزد و هلاک میکرد ، و بدین طریق جنگ کردند تا به قبهٔ معاویه رسیدند .

امیرالمؤمنین ﷺ ندا درداد که : ای معاویه! برای چه مردم را به کشتن می دهی؟ به مبارزت من بیرون شو تا با هم رزم کنیم ، هر کدام از ما دو تن که کشته شود امر مر دیگری را باشد .





عمرو عاص با معاويه گفت كه :

على با تو به انصاف تكلم كرد.

معاویه گفت: لکن تو انصاف ندادی در این مشورت، چه آن که تو می دانی که علی آن کس است که هر کس به مصاف او بیرون شود روی سلامت دیگر نبیند.

از این گونه کلمات ما بین ایشان گفتگو شد ، و در پایان کار معاویه عمرو را قسم داد که به جنگ علی ﷺ بیرون شود ، لاجرم عمرو عاص با کراهتی تمام به مصاف آن حضرت آمد ، همین که امیرالمؤمنین ﷺ او را بشناخت شمشیر بلند کرد تا او را ضربتی زند .

عمرو حیله کرد و عورت خود را مکشوف ساخت، آن جناب رو از آن بی حیا برگردانید، عمرو فرصتی به دست آورده به تعجیل تمام خود را به مصاف خویش رسانید و از شمشیر امیرالمؤمنین به سلامت جست .(۱)

و به طریقی ابسط از این مبارزت عمرو فرار او را نقل کردهاند، و ما بین معاویه و عمرو در این مقام کلماتی لطیفه رد و بدل شده که مقام ذکرش نیست.

و بالجمله، داستان جنگ صفین طویل است و در این جنگ واقع شد «لیلهٔ الهریر» و کشته شدن حوشب ذوظلیم از لشکر معاویه، و لیلهٔ الهریر شب جمعه بود و در آن شب چندان جنگ مغلوبه شد که کس کسی را نمی شناخت و آلات حرب تمام شد. و در پایان کار لشکر همدیگر را در بر میگرفتند و مشت و سیلی بر هم می کوفتند. و امیرالمؤمنین هی پانصد و بیست و سه تن از ابطال رجال را به خاک هلاک افکند، و هر که را می کشت تکبیری می گفت، و آن شب تا روز دیگر جنگ بوده، و از بسیاری غبار هوا تار شده بود و مواقیت نماز معلوم نبود، و اشتر جنگ نمایانی نمود و در آن روز که جمعه بود نزدیک شد که امیرالمؤمنین هی فتح کند که مشایخ اهل شام فریاد کشیدند: شما را به خدا قسم ملاحظه زنان و دختران را



نمایید که تمام بیوه و پتیم می شوند. و معاویه عمرو عاص راگفت: هر حیله که در نظر داری به کار بر که هلاک شدیم، و او را نوید ایالت مصر داد. و عمرو عاص که خمیر مایه خدیعت و مکیدت بود لشکر را ندا کرد که: ایّها النّاس! هر که را قرآنی باشد بر سر نیزه کند. پس قریب به پانصد قرآن بالای نیزه ها رفت، و صیحه از لشکر معاویه بلند شد که کتاب خدا حاکم باشد ما بین ما و شما.

نجاشي بن حارث در اين واقعه گفته :

فأصبح أهلُ الشَّامِ قـد رَفَعوا الْـقَنَا عـــلَيها كــتابُ الله خَــيْرُ قــرآنِ و نادَوا عَلَياً: يَابن عم محمَدﷺ أمــا تَـتقَّى أن تــهلِكَ الثـقلان؟ (١٠

لشکر امیرالمؤمنین چون این مکیدت بدیدند بسیاری از ایشان فریب خوردند و خواهان موادعه شدند و با آن حضرت گفتند : یا علی! معاویه حق میگوید ، تو را به کتاب خدا خوانده او را اجابت کن . و اشعث بن قیس از همه درین کار شدیدتر بود ، امیرالمؤمنین علاق فرمود : این کار از روی خدعه و مکر است .

گفتند: ما را ممكن نيست كه به سوى قرآن خوانده شويم و اجابت نكنيم.

آن حضرت فرمود: وای بر شما، من با ایشان جنگ میکنم که به حکم قرآن متدین شوند و ایشان نافرمانی کردند و کتاب خدا را طرح کردند و بروید به جنگ دشمنان خودتان و فریب ایشان را مخورید، همانا معاویه و عمرو عاص و ابن ابیمعیط و حبیب بن سلمه و بنیالنابغه اصحاب دین و قرآن نیستند، و من ایشان را بهتر از شماها میشناسم.

و از این نوع کلمات بسیار گفته شد و هر چه امیرالمؤمنین الله آن بدبختان را نصیحت فرمود نپذیرفتند، و بالأخره انسعث و اصحاب او امیرالمؤمنین الله را تهدید کردند که با تو چنان می کنیم که مردم با عثمان کردند یعنی تو را به خواری تمام می کشیم، و ما بین اشتر نخعی و ایشان نیز کلمات بسیاری رد و بدل شده و چاره ایشان نشد، لاجرم امیرالمؤمنین الله فرمود:

إنِّي كُنَّتُ أَمْسِ أَمِيراً فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورا!.(٢)

١ و ٢ ـ مروج الذهب، ج ٢، ٢٠٠.

من پیش از امروز امیر بودم ولکن امروز مأمورم و کسی اطاعت امر من نمی کند!
پس انسعت به نزد معاویه رفت و گفت: چه اراده داری؟ معاویه گفت:
می خواهم با شما پیروی کتاب خداکنیم، یک مردی را شما اختیار کنید و یک نفر را
ما اختیار می کنیم، و از ایشان عهد و میثاق می گیریم که از روی قرآن عمل کنند و
یک تن را برگزینند که امر امّت از برای او باشد. اشعث این مطلب را پسندید، پس
بنای انتخاب شد، اهل شام عمرو عاص را برای تحکیم انتخاب کردند، اشعث و
کسانی که رأی خوارج داشتند ابوموسی اشعری را انتخاب کردند.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: شما در اوّل امر نافرمانی من نمودید، الحال نافرمانی من ننمایید، من ابوموسی را برای این کار نمیپسندم.

اشعث و اصحاب او گفتند: ما هم جز او را نخواهیم.

حضرت فرمود: که او موثق نیست و از من مفارقت جست و بر طریق خذلان من رفت و چنین و چنان کرد ، عبدالله بن عباس را اختیار کنید ، اشعث و اصحابش قبول نکردند ، فرمود: اگر ابن عباس را نمی پسندید اشتر را اختیار کنید . گفتند: ما جز ابوموسی کسی دیگر را نمی پسندیم .

لاجرم امیرالمؤمنین ﷺ از روی لاعلاجی فرمود: هر چه خواهید بکنید، پس کس فرستادند به نزد ابوموسی و از برای تحکیم طلبیدند.(۱)

و در سنهٔ ۳۸ در دومهٔ الجَنْدل(۲) حکمین تلاقی کردند ، و داستان حکمین و فریب دادن عمرو عاص ابوموسی را و خلع امیرالمؤمنین ﷺ و نصب معاویه مشهور است و مقام گنجایش ذکر ندارد .

و ما بین اهل تاریخ در عدد کشتگان صفین خلاف است ، یحیی بن معین گفته : آن چه از طرفین در مدت صد و ده روز به صفین کشته شد صد و ده هزار بوده که بیست هزارش از اهل عراق و مابقی از اهل شام بودهاند . و د مسعودی ، گفته : صد



١ _مروج|لذهب، ج ٢، ص ٢٠١ ـ ٢٠٢.

۲ _ مکانی است میان شام و مدینه. ولی مشهور آن است که حکمین در سرزمین داذرح ۵ (منطقهٔ مرزی میان شام و حجازگرد آمدند).

و پنجاه هزار سوار به غیر از خدم و اتباع کشته گشت و با ایشان سیصد هزار. و غیر از این نیز گفته شده .

و از آل ابوطالب کسی که در جنگ صفین شهید شد، صحمد بن جعفر بن ابی طالب بوده چنان که ابوالفرج گفته که : او و عبیدالله بن عمر با هم مبارزت کردند و دست به گردن شدند، و از طرفین به معاونت ایشان لشکر آمد و هر دو متعانقاً با هم کشته گشتند. و جمعی از مورخین گفته اند که : محمد با برادرش عون در شوشتر (یعنی در نزدیکی دزفول) شهید شده اند، والله العالم.

ذکر مختصری از جنگ نهروان

چون به مکیدت عمرو عاص ، اهل شام قرآنها را بر نیزه ها رفع کردند ، و اشعث و سایر خوارجی که در لشکر امیرالمؤمنین ﷺ جای داشتند دست از جنگ برداشتند و بنابر نصب حکمین گذاشتند ، از وقعهٔ تحکیم ما بین قوم بغضاء پدید شد به طوری که برادر از برادر و پسر از پدر تبرّی می جست .

امیرالمؤمنین علی چون دانست که اختلاف کلمه و تفاوت رأی حاصل شده و دیگر امور ایشان منتظم نخواهد شد امر به رحیل کرد، پس جملگی به کوفه برگشتند و از آن سوی معاویه نیز با لشکر خویش به دمشق مراجعت کرد.

همین که امیرالمؤمنین الله وارد کوفه شد دوازده هزار نفر از قرّاء و غیره از آن حضرت اعتزال جستند، شبیب بن ربیع تمیمی را امیر خود نموده، و عبدالله بن کوّاء یشکری را امام جماعت خویش نمودند، و به سوی «حروراء » که قریهٔ بوده از کوفه رفتند، و بدین سبب ایشان را «حروریه » گفتند.

امیرالمؤمنین علی به جانب ایشان بیرون شد و مناظرانی با ایشان نموده، و دیگر باره ایشان به کوفه برگشتند بر طریق عداوت آن حضرت بودند و گاه گاهی بعض کلمات جسارت آمیز به آن جناب می گفتند، از آن جمله وقتی امیرالمؤمنین علی بر فراز منبر بود نداکردند که:



يا عَلي! جَزَعْتَ مِن الْبَلِيَّة، و رضيتَ بالْقَضِيَّة، و قبلتَ الدَّنيَّة، لا حُكم إلاَّ فِه. حضرت باسخشان دادكه من منتظر ميباشم حكم خدا را دربارهُ شما.

گفتند:

وَ لَقَدْ أُوحِي إِلِيكَ و إِلَىَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَيْنْ أَشْرَكُتَ لَيَحبَطنَ عَمَلُكَ وَ لَـتَكُونَنَ مِـن الخاسرينَ.(١)

> آن حضرت در جواب ابن آیت مبارک تلاوت فرمود: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَاللهِ حَقَّ وَ لاٰيَسْتَخِفَنَّكَ الَّذِينَ لاٰيُوقِئُونَ.^(٢)

و بالجمله ، چهار هزار تن از خوارج بر امیرالمؤمنین الله خروج کردند ، و با عبدالله بن وهب راسبی بیعت کرده و به جانب مدائن رفتند ، و عبدالله بن خباب عامل آن حضرت را بر مدائن شهید کردند ، و زوجه او را که حامله بود شکم شکافتند ، و دیگر از زنان را نیز بکشنند .

و امیرالمؤمنین در آن وقت با سی و پنج هزار نفر از کوفه بیرون شده بود، و از بصره عامل او ابن عباس نیز ده هزار تن برای یاری او روانه کرده بود که از جمله ایشان بودند: احنف بن قیس، و حارثة بن قدامه سعدی، و این در سال سی و هشتم هجری بود.

پس آن حضرت در انبار توقف فرمود تا لشکرش جمع شدند، پس بر ایشان خطبه خواند و تحریص بر قتال معاویه کرد لشکر آن حضرت از جنگ با معاویه امتناع کردند.

و گفتند : ابتدا به جنگ خوارج باید کرد ، لاجرم حضرت به جهت دفع خوارج به جانب نهروان حرکت کرد و از پیش رسولی به جانب ایشان فرستاد .

آن بدبختان پیک آن جناب را بکشتند و پیغام دادند که : اگر از این حکومت که قرار دادی توبه میکنی ما سر در اطاعت و بیعت تو در می آوریم ، و اگر نه از ماکناره



۱ .. سورة زمر، آية ۶۵.

٢ .. سورة روم، آية ۶۰: نک: مروج الذهب، ج ٢٠ ص ٢٠٠٩ ـ ۴٠٠.

گبر تا برای خود امامی اختیارکنیم.

حضرت، پیغام فرستاد که: کشندگان برادران مرا به مسوی من بـفرستید تـا از ایشان قصاص کنم، آن وقت من دست از جنگ شما برمیدارم تا از قتال اهل مغرب فارغ شوم، و شاید مقلّبالقلوب هم شما را از این گمراهی برگرداند.

ایشان در جواب آن جناب پیغام دادند که ما جمیعاً قتله اصحاب تو می باشیم و در قتل ایشان شرکت کردهایم .

این هنگام حضرت امیرالمؤمنین الله اصحاب خود را فرمود: کوچ کنید به جنگ خوارج ، به خدا قسم که از ایشان زیاده از ده نفر جان بیرون نبرد و از شما ده نفر کشته نشود . و به تواتر خدمت آن حضرت خبر رسید که خوارج از نهر عبور کردند ، حضرت قبول نمی کرد و سوگند یاد می کرد که ایشان عبور نکردند و نمی کنند(۱) و مقتل ایشان در رمیله پایین نهر خواهد بود .

پس حضرت امیرالمؤمنین ﷺ با لشکر خویش حرکت کردند تا به نهروان رسبدند، و چون آنجا وارد شدند دیدند که خوارج در رمیله پیش از نهر لشگرگاه کردهاند چنان که آن حضرت خبر می داد، پس آن جناب فرمود:

الله اكبر صَدَقَ رسولاللهُ ﷺ (٢)

پس دو لشكر مقابل هم صف كشيدند، حضرت پيش ايستاد و خوارج را امر فرمود كه توبه كنند و به سوى حضرتش رجوع كنند، ايشان امتناع نمودند و لشكر آن حضرت را تيرباران نمودند، اصحاب عرضه داشتند كه: خوارج ما را تيرباران كردند. حضرت فرمود: شما دست باز داريد. تا سه كرت اين مطلب را اظهار داشتند و حضرت ايشان را امر مىكرد كه جنگ نكنند تا آخرالأمر مردى را آوردند كه به تير خوارج كشته شده بود.

حضرت فرمود : اللهاكبر ، الآن حلال است قتال با ايشان ، پس فرمان جنگ داد و



۱ .. مجمع الزواند، ج ۶، ص ۲۴۱؛ مناقب ابن مفازلی، ص ۴۰۶، ح ۴۶۰.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۶.

فرمود: حمله کنید بر ایشان و از خوارج چند تنی عازم میدان حضرت امیر الله شدند تا شاید آن حضرت را شهید کنند، و هر یک که به میدان می آمدند رجز میخواندند و آن حضرت را طلب می کردند، حضرت مقابل ایشان شد و هر یک را سیر درکات جحیم فرمود. و ابوایوب انصاری بر زید بن حصین حمله کرد و او را بکشت، و عبدالله بن وهب و حرقوص بن زهیر سعدی که از وجوه خوارج بودند نیز کشته شدند.

و بالجمله ، آن چه از لشکر امیرالمؤمنین هی کشته شد نه نفر بود و از خوارج جز
ده تن بیشتر جان به سلامت بیرون نثرد ، چون جنگ بر طرف شد ، حضرت
امیرالمؤمنین هی فرمود که : در میان کشتگان خوارج عبور کنید ببینید که و مخدج
ذی الثدیه ، کشته شده یا نه؟ هر چه یافتند او را نیافتند ، حضرت نزدیک قتلی آمد و
فرمود که : جسدهای ایشان را از هم تفریق کردند در میان آنها و ذوالثدیه ، را پیدا
نمود آن گاه فرمود:

اللهُ اكبرُ، ما كَذَبْتُ عَلىٰ مُعتد ﷺ.

پس پا از رکاب بیرون کرد و فرود آمد و سجدهٔ شکر به جای آورد. (۱) و و دُوالئدیّه ، مردی بود که دستش کوتاه و بسی استخوان بود و در مِنکب او گوشتی جمع بود مثل پستان زنان که هرگاه او را حرکت می دادند از جای خود حرکت می کرد ، و بر او بود موهای سیاهی .

> پس حضرت سوار شد و بركشتگان خوارج عبوركرد و فرمود: لَقَدْ صَرَعَكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ؟ قبِلَ: و مَنْ غَرَّهُمْ قال ﷺ: الشَّيطان و أَنَّفُسُ السُّوءُ.

پس سلاح و دواب که در لشگرگاه خوارج بود، جمع کردند و بر مسلمانان قسمت نمودند، و آن چه از متاع و عبید و اماء بود به اهل ایشان برگردانیدند، پس حضرت خطبه خواند و فرمود: حق تعالی شما را یاری کرد، الحال ساخته جنگ



۱ _ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۲۷ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۹۳: الکامل از این اثیر، ج ۳، ص ۱۳۴۷ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۷.

دشمن شوید، یعنی آماده جنگ معاویه باشید.

اشعث و همراهان او گفتند: یا علی! شمشیرهای ماکند شده و جعبهها از تیر خالی مانده و نیزهها بی پیکان شده، ما را مهلتی ده که استعدادی پیداکنیم. پس حضرت به نخیله آمد و آنجا را لشگرگاه قرار داد.(۱)

اصحاب آن حضرت بنای غدر نهادند و دسته دسته به اوطان خود ملحق شدند، تا آن که باقی نماند با آن حضرت جز جماعت قلیلی.

و حرث بن راشد ناجی با سیصد تن مرتد شدند و دین نصرانیت اختیار کردند ، (۲)
حضرت ، معقل بن فیس ریاحی را به جنگ ایشان فرستاد ، معقل در سیف البحر با
ایشان جنگ کرد و آنها را بکشت ، و عیال و ذراری ایشان را اسیر کرد و حرکت داد
ایشان را تا به بعضی از بلاد اهواز رسید ، و در آنجا شصقله بن هبیره شیبانی عامل
امیرالمؤمنین علی بود ، زنهای اسیر چون به آنجا رسیدند مصقله را ندا در دادند که :
بر ما منت گذار و ما را از اسیری خلاص کن ، مصقله ایشان را به میصد هزار و موافق
روایتی به پانصد هزار درهم خرید و آزاد کرد و از وجه آن دویست هزار بیشتر نداد ،
آن گاه فرار کرد و به معاویه ملحق شد ، چون این خبر به امیرالمؤمنین علی رسید فرمود :
قیم افته مَصْقَلَة فَعَلَ فِعْلَ السَّیدِ ، وَ فَرَّ فَراز الْعَهْدِ . (۲)

و واقعه نهروان در سال سي و هشتم هجري بوده.

و در همان سال ولادت حضرت على بن الحسين ﷺ واقع شد.

ذکر شهادت محمّد بن ابیبکر و مالک اشتر و شهادت حضرت امیرالمؤمنینﷺ

در سال سی و هشتم هجری معاویه ، عمرو عاص را عامل مصر کرده به جانب مصر فرستاد و با او بود : معاویه بن خدیج ، و ابوالاعور سلمی ، و چهار هزار تن از لشکر . و از آن



١ و. ٢ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢١٨.

٣- نهج البلاغه، ک ٢٤: مروج الذهب، ج ٢، ص ٢١٩.

طرف امپرالمؤمنین علی محمد بن ابی بکر را عامل مصر فرموده و به مصر روانه داشت.

این دو عامل چون به جانب مصر حرکت کردند در موضع معروف به و منشاه یا هم تلاقی نمودند و محاربه کردند ، لشکر محمد دست از یاری او برداشتند و محمد را تنها گذاشتند ، لاجرم محمد هزیمت کرده در موضعی از شهر مصر مختفی گشت ، لشکر عمرو عاص مکان او را پیدا کرده و دور آن خانه را احاطه کردند ، محمد با بقیه اصحاب خود از خانه بیرون شد ، معاویة بن خدیج و عمرو عاص محمد را بگرفتند و در موضع معروف به «کوم شریک» او را در پوست جماری (۱) کردند و آتش زدند و بسوختند . (۲)

چون خبر شهادت محمد و اصحابش به معاویه رسید اظهار فرح و شادی نمود ،
و چون این خبر به امیرالمؤمنین شید رسید بسیار غمنده گشت و فرمود : جزع و حزن
ما بر محمد بن ابی بکر به قدر سرور معاویه است . و فرمود : از زمانی که من داخل
در این حرب شدم (یعنی حرب با معاویه) از برای هیچ کشته این قدر محزون نشدم
که برای محمد محزون شدم ، همانا محمد ربیب من بود و من او را به جای اولاد
گرفته بودم و با من بر و نیکویی کرده بود . (۳)

مؤلف گوید: که اینک در مصر قبر محمّد که مدفن بقیّهٔ اعضاء آن ولی صالح یا موضع قتل اوست مهجور است ، و عادت اهل سنّت چنان است که چون به قبر او برسند پشت به جانب قبر او میکنند و فاتحه برای پدرش ابوبکر می خوانند!

(در اینجا مورد مثل معروف است که : خیر به خانه صاحبش راه میبرد .)

و قبل از شهادت محمد چون ضعف او از حکومت مصر ظاهر شد، امیرالمؤمنین ﷺ اشتر نخعی را با جمعی از لشکر به جانب مصر فرستاد، چون این خبرگوشزد معاویه شد پیغام داد برای دهقان و عریش ،که : اشتر را مسموم کن تأمن



١ ـ الاغ.

٢ _ مرآة الجنان، ذيل حوادث سال ٣٨؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ٣٢٠.

۲_مروج|لذهب، ج ۲، ص ۴۲۰.

خراج بیست سال از تو نگیرم. چون اشتر به و عریش و رسید دهقان آنجا پرسید که از طعام و شراب چه چیزی محبوب تر است نزد اشتر؟ گفتند: عسل را بسی دوست می دارد، پس آن مرد دهقان مقداری از عسل مسموم برای اشتر هدیه آورد و برخی از اوصاف و فوائد آن عسل بیان کرد، اشتر شربتی از آن عسل زهرآلود میل فرمود و آن روز را هم روزه بود هنوز عسل در جوفش مستقر نشده بود که از دنیا رحلت فرمود - و رضوان الله علیه و - و بعضی گفته اند که شهادت او در و قلزم و واقع شد، و نافع غلام عثمان او را مسموم کرد.

چون خبر شهادت اشتر به معاویه رسید، چندان خوشحال شد که در پوست خود نمیگنجید و دنیای وسیع از خوشحالی بر او تنگ گردید و گفت : همانا از برای خداوند جندی است از عسل .(۱)

و چون خبر شهادت اشتر به حضرت امیرالمؤمنین ﷺ رسید به موت او بسی تأسف خورد و زیاده اندوهناک و کوفته خاطر شد ، و کلمانی در مدح اشترگفت ، از جمله فرمود:

لَقَد كان لى كَمْا كُنْتُ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ (٢)

یعنی : اشتر از برای من چنان بود که من از برای رسول خدا کی بودم، و هم فرمود :

رَحِمَ اللهُ مَالِكاً و ما مالِك؟، لَوْ كان صَخْراً لكانَ صَلْداً، و لو كان جَبَلاً لَكَانَ فِنْداً و كاتَّه قد منى قدا.

و چون بزرگان لشکر امیرالمؤمنین علی شهید شدند، و با آن جناب باقی نماند جز جماعتی که غالب ایشان بی وفا و گروهی بر طریقهٔ خوارج و جمله بر سبیل نفاق بودند، دیگر آن حضرت را میسر نشد که با معاویه جنگ نماید، چه ایشان را به جهاد خواند اجابت نکردند و عذرها آوردند، حضرت از نافرمانی و نفاق ایشان



١ ـ مروج الذهب، ج ٢. ص ٢٢١.

٢ - نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمة ٢٤٢؛ قاموس الرجال، ج ٧، ص ٢٥٢.

بسیار دل تنگ شد و دردها و غصه ها در دل نازنینش پدید آمد، چنان که بعضی از خطبات آن جناب بر این مطلب گواهی می دهد لاجرم مکرر از خدا طلب مرگ نمود، وکژهٔ بعدکژه از شهادت خود به دست ابن ملجم خبر داد، (۱) تا سال چهلم رسید.

گروهی از خوارج در مکه با یکدیگر جمع شدند و مذاکرهٔ نهروان نمودند و بر کشتگان نهروان بگریستند، و سه نفر با هم معاهده کردند که در یک شب امیرالمؤمنین علی و معاویه و عمرو عاص را بکشند. عبدالرحمن بن ملجم کشتن امیرالمؤمنین علی را بر ذمت نهاد، و «برک» قتل معاویه را، و «زاذویه» قتل عمرو عاص را، و وعده در شب نوزدهم ماه رمضان شد.

پس ابن ملجم به جانب کوفه شد و آن دو نفر دیگر به جانب شام و مصر رفتند، چون ابن ملجم وارد کوفه شد راز خود را باکسی اظهار نکرد، روزی به خانه مردی از تیم اثرباب رفت و قطام بنت اخضر تمیمیه را ملاقات کرد، و قطام زنی بود که امیرالمؤمنین پدر و برادر او را در نهروان کشته بود و در نهایت حسن و جمال بود. ابن ملجم خواستگار او شد، قطام گفت: مهر من سه هزار درهم است با غلامی و کنیزی و کشتن علی بن ابیطالب!

ابن ملجم گفت : آن چه گفتی قبول است به جزکشتن علی که مرا ممکن نخواهد .

قطام گفت: وقتی که علی مشغول به امری باشد و از تو غافل باشد ناگهان بر او شمشیر میزنی و غیلهٔ او را میکشی ، پس اگر او راکشتی قلب مرا شفا دادی و عیش خود را با من مهنا ساختی ، و اگر توکشته شوی ، پس آن چه در آخرت به تو میرسد از ثوابها بهتر است از دنیا .

ابن ملجم گفت : به خدا سوگند که من به این شهر نیامده ام جز برای کشتن علی .



١ _ نگاه كثيد به: تاريخ الخميس، ج ٢، ص ٢٨٠: الاستيعاب، ج ٢، ص ١١٢٧؛ الرياض الشضرة، ج ٣. ص ٢٢٣:
 الصواعق المحرقة، ص ١٣٥: عيون المعجزات، ص ٥٠: اتبات الهداة، ج ٢. ص ٢٧٩، ح ٢٥٨.

پس قطام ، وردان بن مجالد راکه از قبیله او بود به جهت یاری ابن ملجم ملعون طلبید ، و ابن ملجم نیز شبیب بن بحیرهٔ خارجی را همدست خویش نموده و مترصد شب نوزدهم بودند ، تا آن شب رسید و آن سه ملعون به این عزیمت به مسجد کوفه در آمدند ، و قطام خیمه در مسجد زده بود و مشغول اعتکاف بود ، و در آن شب آن سه نفر در خیمه قطام بودند ، و آن ملعونه بافنهٔ چند از حریر بر سینه های ایشان بست ، و شمشیرهای زهر آب داده به دست ایشان داد تا حمایل کردند ، و بیامدند نزدیک آن دری که امیرالمؤمنین علی از آن در به مسجد داخل می شد نشستند ، و پیشتر راز خود را با اشعث بن قیس خارجی گفته بودند و او نیز با ایشان در این امر متفق شده بود و به یاری ایشان به مسجد آمده بود .

و در آن شب حجر بن عدى الله در مسجد ببتوته كرده بود ، ناگاه شنيد كه اشعث مى گويد: يابن ملجم زود باش ، زود باش ، و حاجت خود را برآور كه صبح نزديك شد و رسوا خواهى شد . چون حجر اين سخن بشنيد مطلب ايشان را فهميد ، به اشعث گفت : اى اعور ملعون! اراده كشتن على الله را دارى ، اين بگفت و به تعجيل تمام به جانب خانه اميرالمؤمنين الله رفت كه آن حضرت را خبر كند تا در حذر باشد ، از قضا آن حضرت از راه ديگر به مسجد رفته بود ، چون حجر برگشت ديد كه كار گذشته و مردم مى گويند:

قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤمنين ﷺ .

و از آن طرف امیرالمؤمنین ﷺ چون داخل مسجد شد و صدای نازنینش بلند شد به: « یا آیها النّاس، الصّلاة » که ابن ملجم و همراهانش شمشیر کشیدند و بر آن حضرت حمله کردند و گفتند:

ٱلْحُكْمُ لِلهِ، لِإِلَّكَ يَا عَلَىَّ.

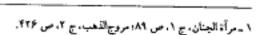
پس شمشیر شبیب خطاکرد و بر در مسجد یا به سقف گرفت، و شمشیر این ملجم بر فرق همایون آن حضرت جاکرد و فرقش شکافته شد و محاسن شریفش به خون سرش خضاب شد.



و این واقعه در صبح چهارشنیه نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجری بوده و شهادتش در شب جمعه بیست و یکم آن ماه واقع شد.(۱)

و ما درکتاب منتهی الآمال شهادت آن حضرت را رقم کردیم و هم قتل ابن ملجم لعین ، و عدد اولادهای امیرالمؤمنین علی و مطالب دیگر را در آنجا شرح دادیم ، طالبین به آنجا رجوع نمایند .

中 牵 朱



ذكر خلافت امام حسن مجتبى سبط اكبر بيغمبر خدا ـ مليهما السلام و الثناء ـ

پس از شهادت امیرالمؤمنین الله ، مردم با فرزند آن حضرت امام حسن الله بیعت کردند و آن جناب قریب به شش ماه بر سریر خلافت مستقر بود ، پس از آن با معاویه بن ابی سفیان صلح (۱) نمود به شرحی که در و منتهی و رقم گشت ، و این در پنج روز به آخر ماه ربیعالاول مانده سال چهل و یکم هجری بود.

پس از آن معاویه داخل کوفه شد و برگردن آرزو و آمال خویش سوارگشت، و امام حسن علله به مدینه رفت و پیوسته کظم غیظ فرموده و ملازمت منزل خویش داشت و منتظر امر پروردگار بود تا آن که جعده بنت اشعث آن جناب را مسموم کرد، و آن جناب چهل روز به حالت مرض بود و پیوسته زهر در وجود مبارکش اثر کرد تا در ماه صفر سال پنجاهم هجری وفات فرمود و در بقیع در قبه عباس عموی رسول خدا المنتش مدفون گشت.

و مدت عمر گرامیش بنابر مشهور چهل و هفت سال است ، و شیخ مفید چهل و هشتگفته ،(۲) و مسعودی در مروج الذهب پنجاه و پنجگفته .(۲) و در منتهی الآمال تاریخ احوال آن حضرت با احوال اولادهای آن جناب به شرح رفت .

带 泰 帝



۱ دراجع به تفصیل کیفیت صلح و اسرار آن تک نگاریهای مستقلی در دست است از جمله کتاب ارزنده صلح الحسن: بامداد روشن در اسرار صلح امام حسن عَلَيْظ از سید علی اکبر برقمی قمی.

۲ ـ الارشاد، ج ۲، ص ۱۵.

۲ ـ مروج الذهب ، ج ۲ . ص ۹ .

ذکر إمارت و خلافت معاوية بن ابىسفيان و مختصرى از حال والدين او

پس از آن که امام حسن ملی با معاویه صلح فرمود، معاویه سلطنت امت را به دست گرفت، و نوزده سال و هشت ماه خلافت او طول کشید، و فریب به چهل سال مدت إمارت و خلافت او بود، و در نیمهٔ رجب سال شصتم هجری به سن هشتاد بود که از دنیا در گذشت، و او را در شهر دمشق در باب صغیر دفن نمودند.

و در ایام اِمارت معاویه در سنهٔ ۴۱ معاویه ، مغیرهٔ بن شعبه را برکوفه حاکم کرد و مغیره شروع به شتم امیرالمؤمنین ﷺ در این سال کرد .

عید فطر سنهٔ ۴۳ عمرو بن العاص وفات کرد و او نود سال عمر کرده بود و ده سال و چهار ماه در مصر حکومت کرد که وفات کرد .

و در سنهٔ ۴۵ حفصه وفات کرد.

و در سنة ۴۹ طاعون دركوفه واقع شد و مغيرة بن شعبه والى كوفه گريخت قَطَّعن فعات.

و در سنة ۵۰ به قول مشهور شهادت حضرت امام حسن ﷺ واقع شد.

و در سنهٔ ۵۱ څجر بن عدي کِندي شهيد شد.

و در سنهٔ ۵۲ ابوموسیٰ اشعری وفات کرد.

و در سنهٔ ۵۳ زیاد بن آبیه هلاک شد.

و در سنهٔ ۵۵ سعد بن ابیوقاص وفات کرد.



و در سنهٔ ۵۷ حضرت امام محمّد باقر ﷺ متولد شد.

و وفات کرد عایشه و ابوهریره در این سال ، و به قولی عایشه در سال بعد وفات کرد .

و در سنهٔ ۵۹ وفات کرد ام سلمه ، و سعید بن العاص امیر کوفه ، و جرول بن ایاس معروف به حُطَیْته شاعر .

و الحُطيئة مُصغرًا بمعنى الرّجل الذّميم القصير، و كان كثير الهجاء، و نـقل أنّــد هــجا الزّبرقان بن بدر بقوله:

دُعِ المكارمَ لاتَنْهض لِبُغْيَتها فَاقْعُدُ فَانَك أَنْتَ الطَّاعمُ الكَاسِي فَاشَتَعدى عليه عمر بن الخطاب، فقال له عُمر: ما أراه هجاك ألا ترضى أن تكون طاعماً كاسياً؟ ثم بعث عمر إلى حسّان بن ثابت، فسأله عن البيت هل هُوَ هجاءً؟ فقال: ما هجاه و لكن سلخ عليه، فحبسه عمرو قال له: يا خبيث، لأشغلنك عن أعراض المُسلمين. فما زال في السّجن إلى أن شفّع فيه عمرو بن العاص، فخرج. و له عند مَوْته كلمات لطيفة لامجال لنَقُلُها.(۱)

و در ماه رجب سنهٔ شصت معاویه وفات کرد ، و او اوّل خلفای بنی امیّه است . و شایسته باشد که ما در این مختصر ، مختصری از حال معاویه و حال مادر و پدر او ذکرکنیم :

مادر معاویه ، هند دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس است ، و او در عداوت رسول خدا ﷺ کوشش کرده و در جنگ احد حاضر بود و این رجز را میخواند :

> نَحْنُ بَناتُ طَارِقٍ نَمشي عَلَىٰ النّمارق إن تُسقبلوا نُسعانِق أَوْ تُسدْيِروا نُسفارِق

> > فَراقَ غير وامِقٍ

وكفَّار را بر قتال مسلمانان تحريص ميكرد.

و از ابن ابي الحديد و ابن عبد ربّه نقل شده كه گفته اند : هند متهم به زنا بوده ، و از

١ ـ روضات الجنات، ج ٢. ص ٢٣١ ـ ٢٢٢.

کتب تواریخ نقل شده که او از زَوانی معروفه بوده .(۱)

و از هشام بن سائب کلبی نسّابه منقول است که: چون وحشی غلام جبیر بن مطعم، حمزه سیدالشهداء علی را در جنگ احد شهید کرد هند بر سر نعش حمزه بیامد و کبد آن حضرت را بیرون آورد و در دهن گذاشت، به قدرت خدای تعالی سخت شد و دندان در وی اثر نکرد، پس جسد حمزه را مثله کرد و آن اعضاء مقطوع را به رشته کشیده به جای قلاده (۲) برگردن آویخت، زنان قریش به او اقتداء کرده با سایر شهداء چنین کردند، و این کار بر رسول خدا شاش به غایت گران و جگر شکاف آمد، و خون هند را هدر فرمود.

این ببود تا در عام الفتح چون ابوسفیان از اضطرار، اسلام نفاقی خود اظهار کرد، وی نیز اظهار اسلام کرد، و رسول خدا ﷺ به حکم عموم رحمت قبول کرده عقو فرمود.

و چون با رسول خدا ﷺ ببعت كرد، به عادت ساير زنان، حضرت يكى از شرايط ببعت زنان راكه زنا نكردن بود ذكر فرمود. هند گفت: «وَ هلُ تَزني الْحُرَة؟» پيغمبر روى با عمر فرمود و بخنديد! و شايد كنايت بود از آن كه با آن طهارت ذيل؟ و نقاوت جيب از در تعجب سؤال مى كند كه آيا زنان آزاد هم زنا مى دهند؟!

بالجمله ، هند بعد از اسلام به طریق نفاق بود تا در خلافت عمر همان روزکه ابوقحافه پدر ابوبکر از دنیا رفت ، او نیز به جانب دوزخ رخت بسربست ، و از آن روزکه جگر حمزهٔ سیدالشهدا، منه را بسمکید «آکِلَهٔ الأَکْهَاد» لقب گرفت و این طعن تا دامنهٔ قیامت دامنگیر فرزندانش شد.

۱ ـ صاحب رياحين الشريعه مي نويسد: زائيه بودن همند مسلم است؛ در تـ ذكرة الخبواص، ص ۱۹۴؛ و در شسرح
ابن ابي الحديد، ج ١، ص ۱۹۱، و راغب اصفهائي در محاضرات، و زمخشري در ربيع الابرار على ما نقل عنه، و
ابوالقتوح در بهجة المستفيد، و سمعائي، و كلبي، و نزهة القلوب قطب شيرازي على ما نقل عنه، و غير ذلك من
الكتب المعتبرة.

چنان که عفیلهٔ خِدْر رسالت و هدایت، و رَضیعهٔ ثَدی نبوت و ولایت، علیا مکرمه زینب بنت علی ﷺ در آن خطبه(۱) شریفه که در شام در محضر یزید خواند به این مطلب اشاره فرمود، در این فقره:

وَ كَيْفَ يُرتَجِيْ مراقبة مَنْ لَفِظَ فُوهُ أَكِناد الأَزكِياءِ و نَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِماءِ الشُّهداء.

و جاحظ ـكه عدوِّ مُجاهر اميرالمؤمنين ﷺ است ـ در رسالة مفاخرة بنيهاشم و بنياميّه ميگويد:

وَ أَكَلَتْ هِنْدٌ كَبِدَ حَمْزَةَ، فَمِنْهُمْ آكِلَةُ الأَكْباد، و مِنْهُمْ كَهْفُ النّفاق؛ و مِنْهُمْ مَنْ نَقَرْتَنِيّتَنِي الحُسين بِالْقَضيبِ. (انتهى).

و لقد أجاد الحكيم السّنائيّ فيما قال:

داسستان پسسر هسند مگسر نشسنیدی پسسدر او دُر دنسدان پسیمبر بشکست او بعه نماحق، حق داماد پسیمبر بسستاد بر چنین قوم تو لعنت نکنی شسرمت باد

اين بود حال هند.

که از و ر سه کس او به پیمبر چه رسید مسادر او جگسر عسم پسیمبر بسمکید پسسر او سسر فسرزند پسیمبر بسبرید لعسن اللهٔ یسزیداً و عسلیٰ آل یسزید^(۲)

و اما حال ابوسفیان: پس اسم او صَخْر بن حرب بن امیّه است ، و مادر او صفیّه دختر مُزن الهلالیه است ، تولدش ده سال قبل از عام الفیل واقع شد ، و تا بود در عداوت رسول خدا شای و اجلاب حروب (۳) و سوق جنود بر آن حضرت کوشش داشت . و هیچ فتنه ای در قریش برپا نشد مگر آن که وی را در او قدمی راسخ و سعیی بالغ بود ، تا این که در عام الفتح قهراً اسلام آورد و با نفاق بزیست .

و نقل شده که در طائف ملازم رکاب بود، یک چشم او به زخم تیر نابینا شد و چشم دیگر در برموک و یک سره کور بماند، و در حرب هوازن که به مؤلّفة القلوب



۱ - این خطبهٔ شریفه در منابع بسیاری ثبت شده است از جمله: پلاغات النّساد، ص ۲۰؛ بحارالاُتُوار . ج ۴۵، ص ۱۵۷؛ مثیرالاحزان، ص ۸۰؛ احتجاج طبرسی، ص ۱۲۷؛ العلهوف، ص ۱۲۷.

۲ - حبيب السير، ج ۲، ص ١٢٥. ٣ ـ لشكر كشي در نيردها.

بذل عطایا شد، او را صد شتر و چهل اوقیه نقره بهره افتاد، و پسران او پـزید و معاویه را چنین بخش دادند.

و پسر دیگرش حنظله که به وی مکنی میشد در جنگ بدر به دست امیرالمؤمنین ﷺ طلیعه جیش پدر و برادر و اقرباء خود به سوی دوزخ شد.

و اولاد ابوسفیان: معاویه، عمر، و عتیبه، و صخره، و هند، و رمله، و آمنه، و امّحبیبه، و جویریه، و امّالحکم، و حنظله، و عنبسه، و محمّد، و زیاد به استلحاق(۱) معاویه، و یزید، و رملة الصغری، و میمونه بودهاند.

و ابوسفیان در سال سی ام هجرت وفات کرد، و در آن وقت از عمرش هشتاد و دو سال گذشته بود. و در ایام مهاجاة بین مسلمین و کفّار حسّان بن ثابت در هجو او شعر بسیار سروده، از جمله اشعار وی است در هجو ابوسفیان:

و عَضَتْ بَنُوالنجّار بالسّكرّ الرَّطبِ

عَضَضْتُ باَيْرٍ مِـنْ اَبـيك وَ خـالِهِ و هـم در هجو اوگفته:

و لا عبد شمسٍ و لا نــوفلٍ فاقْعُدُ عــلى الحَسَب الأرذل كما نُــوَّطَتْ حــلْقَةُ الْــمَخمِل

و لستَ من المَعشر الأكرمين و ليس أبوك بساقي الْحَجيج و لكن هنجينٌ منوطً بِمهمْ

و این ابیات صریح در خبث مولد و فساد نسب اوست ، چه او را از عبد شمس نفی کرده و منوط به ایشان شمرده ، و حال ابوسفیان در نفاق و معادات با خانواده رسالت واضح تر از آن است که نوشته آید ، (۲) و روشن تر از آن است که انکار تواند شد ، و نص کتاب کریم در آیهٔ رؤیا شاهد لعن اوست چه اوفی الحقیقه اصل این شجرهٔ ملعونه (۲) است .



۱ ـ شرح چگونگی استلحاق در منابع فراواتی آمده است از جمله: کامل این اثیر، ج ۳، ص ۲۱۹: الاتحاف، ص ۶۶: شرح تهجالبلاغه این اییالعدید، ج ۴، ص ۷۰: تهج الحق، ص ۳۰۷: تاریخ قخری، ص ۱۴۱.

٢ ـ شفاء الصدور، ج ٢، ص ١٨٧ ـ ١٨٩.

٣ _ نگاه كنيد به: سورة اسراء، أيد ٤٠.

و مورخین عامه و خاصه در کتب خود ثبت کردهاند، و هم در فرمان معتضد عباسی اشاره شده است که: بعد از استقرار امر خلافت بر عثمان، چون به سرای خویش در آمد جماعت بنی امیّه به شادمانی گرد او فراهم شدند، و در خانه را از بیگانگان مسدود داشتند، این وقت ابوسفیان بانک برداشت که: آیا غیر از بنی امیّه کسی دیگر می باشد؟ گفتند: نه.

فقال: يا بنيأميّةً! تَلَقُّنُوها تَلَقُّفَ الْكُرَةِ، فو الّذي يَخْلِفُ بِهِ اَبُوسفيانَ مَا مِنْ عَـذابٍ و لاحِسابِ و لا جنَّةٍ و لا نارِ و لا بعثٍ و لا قيامَة!

یعنی: هان، ای بنی امیه! چنانچه گوی را در میدان در می ربایند خلافت را بربایید و غنیمت شمارید، سوگند به آن که ابوسفیان را سوگند به او رواست، نه عذابی است و نه حسابی و نه بهشتی است و نه دوزخی و نه حشری و نه قیامتی! عثمان چون این کلمات بشنید بیمناک شد که میادا مسلمانان بشنوند و انگیزش فتنه کنند، بگفت او را از مجلس بیرون کنند.

و از اخبار مشهوره است که بیهقی و زمخشری روایت کرده اند، و ابن ابی الحدید نقل کرده، و در فرمان معتضد عباسی از ثقات روایت کرده که: روزی ابوسفیان بر حماری(۱) سوار بود و معاویه زمام او بر دست داشت و یزید [بن ابوسفیان] از عقب سر می راند، پیغمبر اللی فرمود:

لَعَنَ اللهُ الرّاكبَ و القائِدَ و السّائِقَ. (٢)

و هم روایت شده که مجلس شد در منزل معاویه که عمرو بن عاص ، و عتبة بن ابی سفیان و مُغیرة بن شعبه در آنجا مجتمع شدند ، و حضرت امام حسن ﷺ را طلبیدند ، چون تشریف آورد هر کدام جسارتی کردند . پس آن سید جوانان بهشت تکلم فرمود ، و معاویه را مخاطب داشت و در مکالمات خویش بیان فرمود که :



۱ ـ درازگوش.

۲ ـ و نیز نگاه کنید به: وقعة صفین، جزء چهارم، ص ۱۲۰ شرح تهج البلاغه این ایریالحدید در شرح خطید ۸۲ (عجباً لاین النابغة ـ الخ): تاریخ الاهم و العلوک، ج ۱۰ ص ۵۰ مجمع الزواند، ج ۱، ص ۱۱۲.

رسولخدا در هفت موطن ابوسفیان را لعن فرمود، و آن هفت موطن را شرح داد، هرکه خواهد رجوع کند به شرح نهج حدیدی که ازکتاب مفاخرات زبیر بن بَکّار نقل کرده است .(۱)

بالجمله ، حال ابوسفیان بر منصف با تتبع ظاهر است ، اگر چه اهل سنّت از روی قول به عموم عدالت صحابه باید ملتزم شوند که :

عداوت با رسول خدا ﷺ و استمرار نفاق، و گفتن به عباس:

لَّقَدْ أَصْبَحَ مُلْكُ ابن أَخِيكَ عَظيماً!

و ایستادن روبروی تَنیّهٔ احد و گفتن او به عصاکش خود در هنگامی که کور شده د :

هيْهُنا رَمَينا مُحمّداً و قَتَلنا أَصْخَابَهُ.

و گفتن او در روز فتح ، هنگامی که بلال بر ظهر کعبه اذان گفت و شمهادت بسر رسالت محمّد ﷺ داد:

لَقَدْ أَسْعَد اللَّهُ عُثْبَة بن ربيعَة اذ لَمْ يَشْهَدُ هٰذَا الْمَشْهِدَ.

و ساير كفريات منافي عدالت نباشد.

و اتفاق غریبی افتاده که: ابوسفیان به ازاء پیغمبر است، و معاویه به ازاء امیرالمؤمنین ﷺ، و یزید به ازاء سیدالشهداء ﷺ، و عداوت هر یکی با دیگری نه چندان است که در حیطه بیان در آید.

و چه خوب گفته حکیم سنائي :

داستان پسر هند مگر نشنیدی (الخ) .

و اما معاویه: به حسب ظاهر پسر هند است از ابوسفیان، ولی محققین نسب او را ولد زنا دانند. راغب اصفهانی در محاضرات گفته، و هم این ابی الحدید از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده است که معاویه را نسب به چهار کس می دادند:(۲)



١ ـ شرح نهج البلاغه ، اين ابي الحديد ، ج ٢٠٠ ص ١٠٢ ـ

٣ _ تذكرة الخواص، ص ٢١١؛ الفدير، ج ١٠، ص ١٤١؛ ربيع الابرار، ج ٣، ص ٥٥٨.

مسافر بن ابیعمرو، و عُمارة بن الوليد بن المُغيرة، و عبّاس [بن عبدالمطلب]، و صبّاح كه سرود خوان و مغنّى عمارة بن الوليد بود .

و ابوسفیان بسی زشت و کوتاه بود، و صباح که مزدوری ابوسفیان میکرد جوانی خوش سیما بود، هند را با وی الفتی افتاد، و به خویشتن دعوت کرد، و با وی در آویخت. و علماء نسب گفته اند که: عتبة بن ابی سفیان هم از صباح است، و هم گفته اند که: چون هند به معاویه بارور شد مکروه داشت که وی را در خانه بزاید، کنار کوه و اجیاد ه(۱) آمد و در آنجا وضع حمل کرد، و این است که حسّان در ایام مهاجات اشاره به حال معاویه کرده و می گوید:

لِمَنِ الصَّبِيُّ بِجَانِبِ السِطَحَاءِ فَى النَّرْبِ مُلْقَىٌ غَيرُ ذي مَهْدٍ

و آیت الله العلامة - نَضَّرَاللهُ وَجُهَهُ - از کلبی نسّابه -که از ثقات نزد علماء سنت است - نقل کرده ، و ابن روزیهان هم تقریر کرد که معاویه فرزند چهار نفر بوده : عمارة ، و مسافر ، ابوسفیان ، مردی دیگر که نام نبرده .(۱)

و هند مادر او از ذوات الأعلام بوده ، و بیشتر شهوت او در آمیزش با غلامان سیاه بوده^(۳) و هرگاه بچه سیاه میزاد او را میکشت .

و حمامه که یک تن از جدّات معاویه است رایتی در سوق المجاز داشته ، و در زنا به نهایت رسیده بود ،(۲) و از اینجا نسب ابوسفیان هم معلوم می شود .(۵)

و شرحی مبسوط درا بن مقام سبط ابن الجوزی در تذکره از کتاب کلبی آورده ، در ذیل کلام حضرت حسن ﷺ که با معاویه فرموده :

و لَقَد عَلِمْت الفراشَ الذي وُلِدْتَ عَلَيْهِ.



۱ - بعض کتب: اجیار . اجیاد کوهی است یا زمینی در مکّهٔ معظمه.

۲ - نهج العق، ص ۲۰۷ ربیع الایرار، ج ۲، ص ۵۵۱ الاربعین، ص ۶۳۱ شرح نهجالبلاغه، ج ۱، ص ۱۱۱؛ تذکرة الخواص، ص ۲۰۲ ط نجف.

٣ .. نك كثيد ايضاً بد: تذكرة الخواص، ص ٢٠٣.

٣ ـ نک کنيد ايضاً په: کشف الهاويه، ص ٢٤؛ فرسان الهيجا، ج ١، ص ٧٠.

۵_شفاء الصدور، ج ۲، ص ۱۸۷ _ ۱۹۴.

و هم در نهج الحق است که : چون بیغمبر کانت خون او را هدر کرد در فتح مکه ، بعد به اضطرار پنج ماه قبل از وفات رسول کانت آمد و خود را به روی عباس انداخت ، و وی را شفیع کرد و اسلام اظهار کرد ، و هم به شفاعت عباس اذن کتابت یافت ، و گاه گاهی مکتوبی برای پیغمبر کانت مینوشت ، و این که وی را از کتاب وحی شمرده اند ، از افتراء و اختلاق (۱) است . (۲)

بالجمله ، چون ابوبكر تسيير جيش و ارسال عساكر به جانب شام كرد ، يزيد بن ابى سفيان را اميركرد ، و معاويه و ابوسفيان هر دو را در تحت رايت او مأمور داشت ، چون وى به پدران خود ملحق شد معاويه را اميركرد و حكومت شام داد ، و [معاويه] در بقيه زمان ابوبكر و تمام خلافت عمر و عثمان منصوب و وائى بالاستقلال بود ، و در احداث بدع و احياى سنن كسروانيت و قيصرانيت و اظهار معالم تجبر و تبختر چندان سعى كردكه روزى عمر با وى گفت : «أنّت كشرى الْعَرّب».

و چون امیرالمؤمنین علی الله زیب او رنگ خلافت شد، معاویه راکه به ظلم و طغیان و فسق و عصیان شهرهٔ آفاق بود تقریر نکرد. وی هم به بهانه طلب خون عثمان با حجت خدای و امام زمان طریق محاربت سپرد و شمشیرهاکشید و جنگها با امیرالمؤمنین الله نمود، تا آن که آن حضرت با قلب محزون و سینهٔ پر خون از مفاسد و مکائد او و عمرو عاص آسوده شد و شربت شهادت چشید.

پس معاویه با امام حسن ﷺ آغاز جنگ کرد تا صلح واقع شد.

ابن جمله بیست سال بود که امیر بود، و بیست سال دیگر بالاستقلال خلیفه بود، پس مدت چهل سال امارت او طول کشید .(۲)

و در واقعهٔ صفّین که ما بین او و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ ارسال رسل و رسائل



۱ ـ ساختكى.

۲ ـ شفاء الصدور ، ج ۲ ، ص ۱۹۷ ، ترجمه فارسی آبوالشهداه عباس محمود عقاد ، ط ۲ ، ص ۲۴ ؛ شبهای پیشاور ، ط ۲ ،
 ص ۲۷۵ ؛ نهج الحق ، ص ۲۰۹ .

٣ _شقاء الصدور، ج ٢، ص ١٩٧.

بود، آن حضرت در یکی از مکتوبات خود به معاویه بسی از أخیار غیببیّه إخبار فرموده .(۱)

از جمله در خاتمه آن معاویه را مخاطب داشته که: رسول خدا الله موا خبر داد: زود باشد که موی ریش من به خون سرم خضاب گردد و من شهید شوم، و تو بعد از من سلطنت امّت به دستگیری و فرزند من حسن را از در غدر و خدیعت به سم ناقع شهید کنی . و از پس تو یزید فرزند تو و به دستیاری و همدستی پسر زانیه ، حسین پسرم را شهید سازد ، و دوازده تن از اثمه ضلالت از اولاد ابوالعاص و مروان بن الحکم بعد از تو والی بر امت شوند ، چنان که رسول خدا گات را در خواب نمودار شد ایشان را به صورت قرده (۲) دید که بر منبر می جهند و امت را از شریعت باز پس می برند .

پس فرمود: آن گاه جماعتی که رایات ایشان سیاه و علمهای سیاه علامت دارند ، خلافت و سلطنت از ایشان بازگیرند ، و بر هرکس از این جماعت که دست بابند از پای در آورند و به کمال ذلت و خواری ایشان را بکشند.

آن گاه إخبار فرمود به مغیبات بسیار از امر دجال ، و پارهٔ از ظهور قائم آل محمد علیه ، و در ذیل مکتوب مرقوم فرمود: همانا من می دانم که این کاغذ برای تو نفعی و سودی نبخشد و حظی از آن نبری مگر آن که فرحناک شوی به اخبار من از سلطنت نو و سلطنت فرزند تو ، لکن آن چه باعث شد مراکه این مکتوب را برای تو نگاشتم آن بود که کاتب خود را گفتم که آن را نسخه کند تا شاید شیعه و اصحاب من از آن نفع برند ، یا یک تن از کسانی که نزد تو می باشند آن را بخواند بلکه از گمراهی روی برتابد و طریق هدایت پیش گیرد ، و هم حجتی باشد از من بر تو!

على الجمله ، در حال ابوسفيان ، حديث لعن او را از رسول خدا شنيدي .



۱ ـ نگاه کنید به: الملاحم و الفتن از سید این طاووس، ص ۲۷؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۴۷۸؛ الصلام|لوری، ص ۱۷۴؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲ ـ يوزينه، ميمون.

و در تهج الحق علامه است، و ابن روز بهان هم اعتراف و تقریر کرده که پیغمبر ﷺ دائماً او را لعن میکرد و میفرمود:

اللُّعينُ بن اللَّعين، و الطُّليقُ بُن الطُّليق.(١)

و هم از رسول خدا ﷺ نقل شده، چنانچه در فرمان معتضد است که فرمود: اِذَا رَأْيُتُمُ معاويةَ عَلَيْ مِثْبَرى، فَاقْتُلُوه.(٢)

هرگاه معاویه را بر منبر من ببینید بکشید.

و هم از صحاح اهل سنّت منقول است كه :

ٱلۡخِلاَفَةُ بَعۡدِي ثَلاثون ثُمَّ يَعُودُ مُلۡكاً عَضُوضاً (اَىٰ شديداً).^(٣)

از این جهت ابن روزیهان اعتراف کرده که : معاویه از خلفاه نیست ، بلکه از ملوک است. و سایرین در ضیق خناق تأویل افتاده اند ، وجوهی چند تلفیق کرده اند که محصل پارهٔ از آنها این است که : ملک درجهٔ نازلهٔ خلافت است و منافی با این که صدق خلافت هم کند نیست .

و ابن وجه باطل است به جهائى چند كه از آن جمله روايت است كه سيوطى در كتاب تاريخ مصر روايت كرده كه عمر گفت: والله ما أذري أخليفة أنا أم مَلِكَ، فإنْ كنتُ مَلِكاً فهذا أمرُ عظيمٌ، قال قائل: يا أميرالمؤمنين، إنَّ بينهما فَرْقاً. قال: ما هو؟ قال: أَنْخَلِفَةُ لا يَأْخُذُ الا حَقاً و لا يَضَعَدُ إلا في حَقٍ، و أَنْتَ بحمدِالله كذلِك، و المَلِكُ يَعْتَسِفُ النّاسَ فَيَأْخُذُ مِن هذا و يُعطى هذا. (٣)

پس این روایت که تفریر عمر را دارد صریح است بر فرق ما بین خلافت و ملک،



١ ـ نهج الحق، ص ٣٠٩.

۲ ـ کنوز الحقائق، ج ۴، ص ۱۹: شرح نهج البلاغه، ابن ابن العديد، ج ۳، ص ۴۴۲: الفدير، ج ۱۰، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۳۰: نهج الحق، ص ۲-۳، ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۲ (به جاي معاويه، كلمة فلاتاً به كار برده): البداية و النهاية ، ج ۸، ص ۱۲۳: النصائح الكافية، ص ۲۶: تاريخ الامم و العلوك، ج ۱۰، ص ۵۶.

۳_اليداية و النهاية، ج ٨، ص ١٩ و ١٣٥؛ به نقل از معجم الاوائل، ص ٢٤؛ صواعق، ص ٢١٧؛ تاريخ الخلفاء سيوطى، ص ٩؛ نهج الحق، ص ٢١٤.

۴_شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۰۰ به نقل از تاریخ مصر سیوطی.

چه معلوم شد که مراد به ملک : ظالم و عاشف است ، و این روایت مبطل خلافت معاویه و متأخرین است . و ابن اثیر در اسد الغایه از عبدالرحمن زبیری نقل میکند که عمرگفت :

إنَّ هذا الأمر في أهل بَدْرٍ ما يقيَ منهم أحدٌ، ثمَّ في أهل أحُد ما يقي مِنْهُم أحَدٌ، ثمَّ في كذا و كذا؛ و ليس فيها لطليقٍ و لا لوليد طليقٍ و لا لِمُسْلِمَةِ الْفَتح شيءٌ.(١)

ازین روایت ظاهر است که خلیفه ثانی به سه عنوان نفی خلافت از معاویه کرده چه او هم طلیق بود و هم ابن الطلیق و هم از مسلمهٔ فتح.

و هم در اسد الغابه است ، و سایرین نیز نقل کردهاند از ابن عباس مسنداً که گفت : من با صبیان مشغول لعب (۲) بودم که ناگاه رسول خدا ﷺ بیامد ، من [از خجالت] در پشت دری متواری شدم ، رسول خدا ﷺ دست بر پشت من زد و فرمود : معاویه را طلب کن نزد من ، من آمدم و برگشتم و گفتم : مشغول چیز خوردن است ، فرمود :

لاَ أَشْبَعَ اللهُ بَطْنَهُ.(٣)

خدای شکمش را سیر نکناد .

و ابن خلّکان در ترجمهٔ نسائی صاحب خصائص که او را به حافظ و امام عصر فی الحدیث ستودهاند ـ آورده که : از او پسرسیدند در فیضائل صعاویه چه روایت داری؟ گفت : لا أغرِفُ لَهٔ فضیلهٔ إلا لا أَشْبَعَ اللهُ بَطْنَك .(۴)



۱ ـ شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲ ـ بازی.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۴۴: صحیح مسلم، چ ۴، ص ۱۹۴: مستد ابوداود، چ ۱۱، ص ۱۳۵۱ الصراط المستقیم، چ ۲، ص ۴۷؛ جامع الاصول، چ ۱۰، ص ۲۷: تاریخ الامم و الملوک، چ ۱۰، ص ۵۸: تیسیر الوصول، چ ۲، ص ۲۹۳: النصائح الکافیة، ص ۹۷، ۱۶۸ و ۱۶۹: انساب الاشراف، چ ۱، ص ۲۳۵: البدایة و النهایة، چ ۸، ص ۱۱۹.

۴ ـ نيز نگاه كنيد به: الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجري، ج ١٠ ص ١٣١، وفيات الاعيان، ج ١٠ ص ١٧٧ تهذيب التهذيب، ج ١٠ ص ٢٨؛ مرآة الجنان، ج ٢٠ ص ٢٤١؛ طبقات سبكي، ج ٥٠ ص ٨٢.

و ابن حجّه حموى در شمرات الأوراق از حضرت امام حسن الله در مجلس مفاخره نقل كرده كه فرمود: أنشِدْكُمْ الله والإسلامَ أتعلمون أنَّ معاوية كان يَكْتُبُ الرّسائل لِجدّي، فأرسل إليه يوماً، فرجع الرَّسول و قال: هُوَ يَأْكُلُ، فردَّ الرّسولَ ثلاثَ مرّاتٍ، كلَّ ذلك و هو يقول: هُوَ يَأْكُلُ، فقال النّبِي الله الله الله عَلَيْكُ الأَ أَشْبَعَ الله بَطْنَهُ أَمَا تَعْرِفُ ذَلِكَ في بَطْنِكَ يا مُعاوِيّةً ».

و سید شهید(۱) از تاریخ یافعی [مرآت الجنان] آورده که: معاویه به دعای پیغمبر ﷺ مبتلا شد به مرض جوع، و این از مسلمات و متواترات است که معاویه چندان میخورد که خسته می شد و سیر نمی شد. می گویند یک شتر درست می خورد.

قال الرَّاغب و ابن أبي الحديد و غيرهما: كان معاوية يأكل حتّى يربع، ثمّ يقول: اِرْفَع، ما شَبَغتُ، أَكَلْتُ حتّى مَلَلْتُ. قال الشاعر:

و صاحبٌ لي بطنُه كالهاوِية كَأَنَّ في أَسْغَاتِه معاوية (٢)

و در نهج الحق از ابن عمر روایت کرده که به خدمت حضرت رسول اللی شدم، شنیدم که فرمود: بر آید بر شما مردی که بر غیر سنّت من بمبرد، پس معاویه بر آمد.(۳)

و اخبار متواترة متكاثره دركفر و نفاق مبغض اميرالمؤمنين هي وارد شده كه در طرق صحيحه اهل سنّت هم منقول است ، و در ذيل حديث غدير متواتر است كه : «اللّهة وال مَسن والاه و عهاد مَسن غهاداه »، و عهداوت و سب كردن معاويه

۱ _ قاضى نورانهٔ شوشترى.

٢ ـ و قال السنائي:

هست چمون ممعده ممعاویه آز که به خاک از تو دست دارد باز

جرجي زيدان در تاريخ تمدن اسلام، ج ٥، ص ١٩٣ مي تويسد: «عدداي از خلفا و امرا په پرخوري مشهور بودند از آن چمله معاوية بن ابي مفيان و عبيدالله بن زياد و حجاج بن يوسف و سليمان بن عبدالملک و امين عباسي بيش از حد معمول غذا مي شوردند.»

۳ ـ تاريخ طيري، ج ۱۱ ، ص ۲۵۷؛ کتاب صفين، تصرين مزاحم، ص ۲۴۷ ، تهج الحق . ص ۳۱۰ .

اميرالمؤمنين ﷺ را اظهر از آن است كه بتوان شرح داد .(١٠)

و ابوالمؤيد خوارزمي و سبط ابن الجوزي نقل كردهاند: كه يك وقتي أَصْبَغ بن نُباته وارد محضر معاويه شد، ديد جماعتي از لئام راكه بر اطراف او حلقه زدهاند و ابوهريره و ابودرداء با جمعي ديگر در مقابل او نشستهاند، اصبغ با اباهريره گفت: يا صاحب رسولاله ابني أحلفك بالله الذّي لا إله إلا هو عالم الغيب و الشّهادة، و بحق حبيبه محمّد المصطفى ﷺ إلا أخبرتني أشهدت غدير خُمٌ؟ قال: بَليْ، شَهدْتُه.

قلت: فما سمعته يقول في عليٍّ؟

قال: سَمعتُ يقول: «مَنْ كُنْتُ مِولاه فعليٌّ مَولاه، اللَّهمَ والِ مَن والاه و غاد مَن غاداه، وانْصُرْ مَن نصره و اخذل من خذله».

قلت له: فأنت إذاً واليت عَدُوَّه و عادَيَت وليّه؟ فَتَنَّفَسَ أبوهريرة صَغْداء و قال: إنَّا لله و. إنَّا إليه راجعون-الخ.

در اخبار كثيره به طرق معتبره وارد شده كه رسول خدا ﷺ با عمار فرمود : تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الباغيةُ .(٢)

و لشكر معاويه او را شهيد كردند، و چون در جماعت شاميان غوغا شد به جهت اين حديث شريف كه اخبار از بغى و طغيان ايشان داده شده، معاويه محض تدليس گفت: عمار را آن كشته كه او را طعمهٔ سيوف و رماح كرده و او على است، چون اين سخن به سمع همايون آن حضرت رسيد فرمود: اگر چنين است بايد حمزه را هم رسول خدا المنته اشد .(٣)

بالجمله ، آثار و اخبار بر ذمّ معاویه بیش از حد احصاء است . و از بعض منتبعین فضلاء هند حکایت شده که دویست خبر از طرق معتمده اهل سنّت در مذمت او نقل کرده .



١ ــ شفاء الصدور، ج ٢، ص ٢٠٣.

۲ ۔ نگاہ کثید به: مستدرک، ج ۲٪ ص ۲۸۶؛ اخیار الدول، ج ۱، ص ۲۷۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۰۹؛ الاصابة، ج ۲، ص ۵۱۲؛ الاستیماب، ص ۴۸۰.

٣- لين عباس فيز چئين استدلال كرده است. نگاه كنيد به: نهج الحق، جاپ هجرت، ص ٣٠٧.

و خلاف بین او و بین امیرالمؤمنین الله چون خلاف بین ابوجهل و پیغمبر بالضروره ثابت است، و جمع بین متضادین محال است، پس باید یا محبت او داشت و عداوت علی الله، با به عکس .(۱)

و به همین ملاحظه بود که مردم بر ابوهریره طعن زدند و از در استعجاب از او سؤال کردند که ای ابوهریره! تو جمع بین ضدین کردهای ، در وقت خوردن طعام حاضر خوان معاویه خوّان میگردی و اداء صلاة خلف جناب امیر الله میکنی؟! ابوهریره بلا محابا اظهار داشت: که مضیرة معاویة أدسم و أطیب، و الصلاة خلف علی أفضل، فکان یقال له: شیخ المضیرة. و این مطلب را زمخشری در باب رابع ربیع الابراد ایراد کرده .(۱)

و مورّخ امین و معتمد کلا الفریقین مسعودی در مروج الذهب در ذیل احوال مأمون آورده ، و هم ابن ابی الحدید اشاره به او کرده که : در سال دویست و دوازده ، منادی مأمون ندا کرد که : امان نیست آن را که معاویه را به خیر یاد کند یا او را مقدم دارد بر یکی از صحابه . و مردم را نزاع است در سبب این امر و اقاویل مختلفه در این باب گفته اند ، از آن جمله یکی از ندماء او خیر داد او را به حدیثی که از مُطرّف بن المغیرة بن شعبه آورده اند ، و هم این خبر را زبیر بن بکار زبیری در کتاب اخبار معروف به موفقیات که به نام موفّق بالله نوشته ، ایراد نموده چه گفته :

از مدائنی شنیدم که میگفت: مطرف بن مغیره گفته که: بر معاویه وفود کردم با پدرم مغیره، و پدرم میرفت نزد معاویه و می آمد و بر عقل و ملک داری او ثنا می کرد، شبی باز آمد مغموم و اندوهناک بود چندان که غذا نخورد، من اندکی صبر کردم و گمانم این بود که در اموال یا اعمال ما سانحهٔ رخ داده، پرسیدم: تو را چه شده که امشب غمنده می بینمت؟ گفت: من از نزدیک پلید ترین مردم بیامدم گفتم:



۱ _شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۰۴.

٢ _ ربيع الايرار . ياب ٢۴ ، ح ١٢٩ .

مگر چه شده؟ گفت: به معاویه گفتم: تو به آرزوی خود رسیدی، کاش اکنون نشرالویه اشفاق و بسط بساط عدل میکردی، چه سن تو زیاد شده، و هم کاش نظری به حال برادران خود از بنی هاشم نمودی و ارحام ایشان را پیوسته داشتی که به خدا سوگند که اکنون چیزی نزد ایشان نمانده که بیم آن داشته باشی. چون این بشنید گفت: هبهات، هبهات. برادر تَیْم (یعنی ابوبکر) پادشاهی کرد و عدالت پیشه گرفت، و کرد آن چه کرد، به خدای که بیش از آن نشد که بمرد و نامش بمرد جز آن که کسی گوید ابوبکر، آن گاه برادر عَدِی (یعنی عمر) ملک یافت و رنج کشید و دامن فرا زد ده سال، پس به خدای که تجاوز نکرد از این که هلاک شد و هلاک شد و بادشاه شد کسی کوید عمر، آن گاه برادر ما را عثمان ملک نصیب شد و پادشاه شد کسی که احدی چون او در نسب نبود، پس بکرد آن چه کرد و مردم نیز با او مجازات دادند تا این که هلاک شد، و هلاک شد ذکرش و هم نماند ذکری از آن چه با او کردند، و برادر هاشم (یعنی رسول اکرم شخشی) هر روزه پنج ذکری از آن چه با او کردند، و برادر هاشم (یعنی رسول اکرم شخشی) هر روزه پنج نوبت به نام او فریاد بزنند و گویند:

أشهد أنَّ محمداً رسولالله، فأيّ عمل يبقى مع هذا؟ لا أمّ لك؛ والله إلا دفناً دفناً !!.

یعنی: پس از آن که نام خلفاء ثلاث بمیرد و نام پیغمبر ﷺ در هر شبانه روزی پنج مرتبه بلند باشد، دیگر با این حال چه عملی باقی خواهد ماند جز آن که نام محمد ﷺ هم دفن شود و اسم او از بین برود ؟!

چون مأمون این خبر بشنید فرمان داد تا منادی نداکرد به آن چه در صدر حکایت نقل شد و نامه ها انشاء شد که به آفاق ببرند که بر منابر معاویه را لعن کنند، مردم این کار را عظیم شمردند و بزرگ داشتند، و عوام مضطرب شدند و مصلحت را به ترک این کار دیدند، وی نیز از این خیال دست باز داشت.(۱)

این ترجمه عبارت مروج الذهب مسعودی بود و او خود ثقه و معتمد اهل سنّت

١ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٠ ـ ٢١.

است و کتابش در نهایت اعتبار است و در مطبعهٔ بولاق قاهرهٔ مصر طبع کردهاند علاوه بر ابن که سند را دست داده، و کتاب موفقیات زبیر بن بکار هم از اصول معتمده و مراجع معتبره این طائفه است.(۱)

[اولیات معاویه]

بالجمله معاويه را أولياتي چند است كه ازكتب تواريخ به دست آمده:

۱ ـکسی است که وضع برید کرد .(۲۰)

۲ ـ و بنیاد دیوان خاتم نهاد .(۳)

۳ ـ و اتخاذ مقصوره در مسجد كرد .

۴ ـ خطبه نشسته خواند .

۵ ـ و بر منبر در ملاء مردم اخراج ريح كرد .(۴)

و نقض عهد را بى محابا اظهار كرد ، چنانچه بعد از مصالحه با امام حسن ﷺ
 در كوفه بر فراز منبر گفت : إنّي شرطتُ لِلْحَسَنِ شُروطاً ، و كُلُّها تَحْتَ رِجْلي . (۵)

۷ ـ و با حدیث : اَلْوَلَدُ لِلفراشِ و لِلغاهِر الْحَجْرُ، مخالفت کرد، (۶) چنانچه زیاد بن
 ابیه را به شهادت ابومریم سلولیِ خمار برادر خود خواند، و خواهر خود را نیزد
 زیاد فرستاد و موی خود را به او نمود و گفت : تو برادر منی چنانچه ابومریم



١ ـ الموقفيات، ص ٥٧٤ ـ ٥٧٧.

٢ ـ نگاد كنيد به: الاوائل ابوهلال عسكرى، ج ١٠ ص ٣٣٢ ـ ٣٤٥: المختصر في اخبار البشر، ج ٢٠ ص ٢٠٠٤: الوسائل
 الى معرفة الاوائل، ص ٢٠٢.

۳ ـ و این چنان بود که در حق کسی صد هزار درهم نوشته بود، مکتوب را باز کردند و دویست هزار کردند. از این جهت دیوان خاتم را قرار داد. شفاه الصدور، ج ۱، ص ۲۰۵. درباره دیوان خاتم نگاه کنید به: الحضارة الاسلامیة از آدام متز، ج ۱، ص ۲۰۰ و تاریخ فخری، ص ۱۴۶.

۴ _ راغب نقل كرده است.

٥ ـ شرح ابن ابي الحديد، ج ٢، ص ١٤.

۶ ـ نگاه کنید به: المختصر فی اخبار البشر. ج ۱. ص ۱۸۴ الفدیر، ج ۱. ص ۲۱۶ به بعد: و علی و بنوه، ط مصر، ص ۲۲۹ تاریخ الفخری، ص ۲۰۹ الکامل این اثیر، ج ۲، ص ۴۴۱. معنای حدیث: بچه از شوهر است و زانی از بدر ندانید.

خبر داد مرا .^(۱)

٨ ـ و اوّل كسى است كه سب اميرالمؤمنين ﷺ را ترويج كرد.

۹ و در قتل ذریه رسولخدا ﷺ اقدام کرد و امام حسن ﷺ را مسموم نمود. (۲)

 ۱۰ و بیعت برای پسر خود یزید گرفت و او را خلیفه کرد. و وزرهای خود او را کافی نبود که متحمل اوزار یزید پلید نیز گردید.

۱۱ ـ و خواجگان به جهت خدمت خاص خود مقررکرد .^(۳)

۱۲ ـ و طيب معروف را ٥ غاليه ، نام نهاد .

۱۳ ـ و اذن داد که کعبه را مجرد از کسوت کنند ، و قبل از او جامه کعبه را بــه تدریج میپوشانیدند بدون این که او را تجرید کنند .

۱۴ ـ و اسم اكاسره را إحياكرد و در مجلس بر سرير نشست.

۱۵٬ ـ و در اسلام قتل به صبر (۲) کرد چنانچه با حجر بن عدی نمود . (۵)(۶)

۱۶ ـ و در اسلام سر را بر نيزه زد چنانچه با عمرو بن حمق(۱۷)كرد .

١ ـ مروج الذهب، چاپ قاهره، ج ٢، ص ١٤.

۲ ـ چنانچه در کتب تواریخ معتمده اهل سنَّت است و در قصیده این عبدون است که میگوید:

وفي أبن هندو في ابن المصطفى حسن أتت بـــمعضلة الالبــــاب و الفكـــر

فسيغضنا قسائل ما افتا له اصد و بغضنا ساكت لو يؤت مين صصر

۳ ـ الاوائل ابوهلال عسكري، ج ١، ص ١٣٥٨ الوسائل الى معرفة الاوائل. ص ١٠٠٣ در ياورقي النوابين ابن قدامـــه مقدسي، ص ٢١١ كويد: اوّل كسي كه ابن طيب مخصوص را غايه نام نهاد سليمان بن عبدالعطلب است.

۴ ـ در صحاح اللغة گويد: كل ذي روح يُصْتِر حياً تممّ يَرْمي حتّى يَقْتَلَ فقد فَتَل صَبراً. الصحاح. ج ٢. ص ٧٠٤.

۵ ـ طیری، ج ۲، ص ۱۸۷: این اثیر، ج ۲، ص ۲۲۳.

۶ - حجر بن عدي كندي كوفي الله يكى از فضلاى صحابه و مستجاب الدعوه بدود، و در حرب صفين از جانب اميرالمؤمنين ملية أمارت لشكر كنده به او متعلق بود، و در روز نهروان امير لشكر اميرالمؤمنين ملية بود، و در سال ينجاه و يكم معاويه او را با بعضى از اصحاب او به سعايت زياد بن أبيه يكشت. قبر منورش در غذرا دو فرسخى دمشق واقع است. مؤلف .

۷ - عمر بن حمق ﷺ از حواریین امیرالمؤمنین ﷺ به شمار رفته و حکایت او را شیخ کشی در رجال ذکر فرموده.
 مؤلف ﷺ.



۱۷ ـ و اوّل کسی است که انگشتر را به دست چپ کرد و اهل سنّت منابعت او نمودند.

و غیر ذلک که در تواریخ مسطور است.(۱)

* * *



١ ـ نگا، كنيد بد: معجم الاوائل في تاريخ العرب و المسلمين، ص ٢٥ ـ ٢٨، الوسائل إلى معرفة الاوائل از سيوطي و
الاوائل أبوهلال عسكري و محاضرة الاوائل از سكنواري و الاوائل از أبتالة شيخ سحمّد تـ قـى شــوشترى، و
مؤلف في از كتاب شفاء الصدور، ج ٢، ص ٢٠٥، ٢٠٥ گرفته است.

ذکر امارت و سلطنت یزید بن معاویه و مختصری از شنایع اعمال او ـ لمنة الله علیه ـ

معاویة بن ابیسفیان در زمان خلافت خویش از مردم برای یزید فرزند خویش بیعت گرفت و او را ولی عهد خود نمود، تاگاهی که از دنیا رخت بر بست یزید به جای وی نشست، و مدت سه سال و نه ماه خلافت کرد.

تولد او را سبوطی در سال بیست و پنجم و اگر نه بیست و ششم هجری نوشته . و مشهور در تاریخ انتقال او آن است که در شب چهاردهم ربیع الأول سال شصت و چهارم به درکات جحیم شنافته ، و در حَوّارین ـکه نام محلی است ـبه خاک رفت . و لقد أجاد من قال:

یسا أیَّسها القسیرُ بِسحَوَّارِیَسنا ضَمِنْتَ[ضممتخ.ل]شَرَّالنَاسأجمعینا(۱) و از برای او سیزده پسر و جهار دختر به شمار رفته .

و حالات و مقامات پدر و جد و جدهٔ او را چندان که فراخور حال این مختصر بود شنیدی ، اینک شمهای از حال او بشنو :

ما در یزید ۱ مَیْسون ۱^(۳) دختر بَجُدل کلبی است، در **بحار** از ا**لزام النـواصب** و غیره آورده که ۱ مبسون ۲ غلام پدر خود^(۳) را بر نفس خود متمکن سـاخت و بــه



۱ ـ مروجالذهب، ج ۲. ص ۶۳.

٢ - براى اطلاع بيشتر درباره ميسون نكاه كنيد به: تـــاريخ مــدينة دمشـــق، ص ٢٠٠، شــاعرات المــري، ص ١٥٧؛ معجمالنساء الشاعرات في الجاهلية والاسلام، ص ٢٠٥؛ تراجم اعلام النساء، ج ٢، ص ٢٠٤؛ رياحين الشريعه. ج ٥، ص ٢٥٥.

٣ ـ نامش سفَّاح بود نكاه كنيد به: شفاه الصدور، ج ٢، ص ٢٨٧.

خویشتن راه داد، و به یزید ملعون بارور شد،(۱) و نسایهٔ کلبی اشاره به این نسب کرده میگوید:

و مراد وی از ددّعی ، ابن زیاد است ، و از دعبد کلب ، بزید . و مؤید این است اخباری که از اهل بیت رسالت این وارد شده که فرمودند : قاتل حسین بن علی الله ولد زنا است . (۲) و قاتل حسین الله عنوانی است که شامل حال شمر و این سعد و این زیاد و بزید علیهم لعائن الله می شود و تمام ایشان حرام زاده بوده اند ، چنانچه در مقام خود ثابت شده . (۲)

و یزید در ایام عمر خود از لعب به قرود و جمع قرد: میمون ، و فهود ، و شرب عُقار ، و انواع قمار ، و هتک حرمات اسلام : از قتل ذریهٔ طاهره ، و کشف ستر نساء مهاجر و انصار ، و توهین حرم شریف نبوی ﷺ ، و سَفک دِماء اهل مدینه ، و اِسترقاق احرار کبار تابعین ، و هَدم بیت و احراق ثوب کعبه ، و جز اینها آن چه کرد جای بسط و بیان نیست ، و هر یک در محل خود در غایت اشتهار و انتشار است .

و اوکسی استکه تشپیع و تشهیر فنون فسق کرد و اعلانِ شرب خمر و استماع اغانی نمود .(۲)

مسعودي گفته : و كان يسمّي يزيد السّكران الخمّير.

ابن جوزی در رسالهٔ تجویز لعن بزید میگوید که : وفدی(۱۵) از صدینه بـه شــام رفتند ، چون بازگشتند اظهار شتم او کردند و گفتند :



١ _ بحارالاتوار ، ج ٢٠، ص ٢٠٩: عوالمالعلوم، ص ٢٠٩: شفاءالصدور ، ج ٢، ص٢١٦: الزام النواصب، ص ١٤٩ _ ١٧٠.

٢ _ بحار الاتوار، ج ٢٤، ص ٢٠٢: عوالم العلوم امام حسين علي . ص ٤٠٠٠ كامل الزيارات، ص ٧٨.

٣_ نگاه کنید به: شفاه الصدور، ج ۱، ص ۲۷۰، ۳۷۵ و...

٢ _ شفاء الصدور، ج ٢، ص ٢٢١.

٥ .. وَقُد: نِمايندكان اعزامي. فرهنك نوين، ص ٨٠٢.

قَدِمْنا مِنْ عِند رَجُلِ ليس له دين، يشربُ الخمر، و يعرف بالطِّنابير، و يلعب بالكلاب. و از عبدالله بن حنظله نقل كرده كه در حق او مر گفت :

«إنَّ رَجُلاً ينكحُ الاُمّهاتِ والْبَناتِ والأخوات، و يَشْرَبُ الْخَشْرَ، و يَدَعُ الصَّلاة_الخ»(١٠) از این عبارت و امثال آن واضح است که کار بزید شرب خمر ، و ترک صلاة و لعب باکلاب، و محاوله طنبور و ناي، و وطي مادران و خواهران و دختران بوده! در مروج الذهب است كه : يزيد بعد از قتل حضرت سيدالشهداء بر روى بساط شراب بنشست و مغنّبان احضاركرد و ابن زياد را بـه جـانب دست راست خـود بنشاند و روی به ساقی نموده این شعر میشوم قرائت کرد:

و لِتسدیدِ مَغنمی، و جهادي^(۳)

اسْقِنى شَربةٌ تُروَّى مُشاشِى ثُمَّ صِلْ^(٢) فاسق مِثلها ابن زياد صاحبُ السرِّ و الأمـانةِ عـندي پس مغنّیان را امر کرد که تغنی کنند.

و هم در مروج الذهب است كه : يزيد را بوزينه خبيثي بود كه او را ابوقيس نام گذاشته، در مجلس منادمهٔ خود حاضر میکرد و متکاثی برای او در محفل خود طرح مینمود، وگاهگاهی او را برگورخری که رام و آرام کرده بود و ریاضت شده برای این کار بود سوار مینمود، و بر او زین و لگام میبست، و در حلبه سبق مسابقه خيول مينمود. و يک روز چنان افتاد که أتان (گورخر) [بر]ابوقيس سبقت گرفت و قصب السّبق بربود، و همچنان سواره و نیزه به دست گرفته به حجرهٔ پزید داخل شد ، در حالي كه قبائي از ديباي سرخ و زرد در بركرده بود و قلنسوة از حرير ملؤن بر سر داشت، و گورخرش را زینی از حریر احمر منقوش و ملمّع به الوان کرده بودند، یکی از شعراء شام آن روز این دو بیت بگفت:

تمسُّك أبا قَيْسِ بِفَصْلِ عِنَانِها ﴿ فَلِيسَ عَلَيْهَا إِنْ سَقَطْتَ ضَمَانٌ



۱ ـ شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۲۱ به نقل از ابن جوزی.

۲ - در بعضی نسخ به جای صل، مِلُ دارد.

٣ - مروج الذهب، ج ٣، ص ١٧٧ تذكرة الخواص، ص ٣٠٠.

ألا مَنْ رأى القرد الذي سَبَقَتْ بـ جـياد أمـيرالعـؤمنين أثـانُ (١) و اخبار در مـذمت يـزيد بسـيار است. سـبوطى در تـاريخ الخـلفاء از رسـول خدا ﷺ روايت كرده كه فرمودند:

لا يَزَالُ أمرُ أمَّتي قائماً بِالْقِسْطِ، حتى يكونَ أوّلَ مَنْ يَثْلَمُهُ رَجُلٌ مِن بنيأميَّة يقال لهُ: زيدُ.(٢)

و هم از ابوالدرداء نقل كرده كه گفت:

崇 盎 梅

١ _ مروج الذهب، ج ٢. ص ٧٧.

٢ _ تاريخ الخلفاء، چاپ منشورات رضي، ص ٢٨، تطهير اللسان، ط قاهره، ص ٤٤؛ الصواعق المحرقة، ص ٢٢١.

٣_شفاء الصدور، ج ٢، ص ٢٢٢؛ الصواعق المحرقة، ص ٢٢١.

ذكر واقعة حَرُّه و إحراق بيت

بدان که چون ظلم و طغیان یزید و عمّال او عالم را فراگرفت و فسق و فجور او بر مردم ظاهر گشت، و هم بعد از شهادت امام حسین ه در سال شسست و دوّم جمعی از اهل مدینه به شام رفتند و به عین البقین مشاهده کردند که یزید پیوسته مشغول است به شرب خمر و سگ بازی و حلیف قمار و طنابیر و آلات لهو و لعب می باشد، چون برگشتند به مدینه ، اهل مدینه را به شنایع اعمال یزید اخبار کردند. مردم مدینه عامل یزید ، عثمان بن محمّد بن ابی سفیان را با مروان الحکم و سایر مردم مدینه بیرون کردند و سب و شتم یزید را آشکار کردند و گفتند : کسی که اموبین از مدینه بیرون کردند و سب و شتم یزید را آشکار کردند و گفتند : کسی که قاتل اولاد رسول شرق و ناکح محارم ، و تارک صلاة و شارب خمر است لباقت

پس با عبدالله بن حنظلة وغسیل الملائکه ، بیعت کردند ، این خبر چون گوشزد یزید پلید شد ، مسلم بن عَقبه (۱) مری راکه تعبیر از او به و مجرم » و و مسرف ، کنند ، با لشکری فراوان از شام به جانب مدینه گسیل داشت . مسرف بن عقبه با لشکر خویش چون نزدیک به مدینه شد ، در سنگستان مدینه که معروف به و حرة



خلافت ندارد.

١ - در كامل ابن اثير است كه: يزيد خواست عمرو بن سعيد (بن عاص الاشدق) را بفرستد به جنگ اهل مدينه ا قدام
 نكرد، پس خواست كه ابن زياد را روانه نمايد و قبول نكرد و گفت: والله الأجمعتهما تلفاسق: قتل ابن رسول و غزؤ
 الكعبة، فبعث إلى مسلم بن عقبة العري - و هو شيخ كبير عريض - فأرسله، و قبل: إنَّ معاوية قال ليزيد: إنَّ لك من
 أهل العدينة يوماً فإن فعلوا فارمهم بمسلم بن عقبة فإنَّه رجل قد عرفت نصيحته. (مؤلف في) [الكامل في التاريخ،
 ج ٢، ص ١١١].

واقم (۱) است و به مسافت یک میل از مسجد سرور انبیاء الله است رسیده بودند که اهل مدینه به دفع ایشان بیرون شدند ، لشکر بزید شمشیر در میان ایشان کشیدند و حرب عظیمی واقع شد و جماعت بسیاری از مردم مدینه مقتول گشتند ، و پیوسته مروان بن الحکم ، مسرف را تحریص بر کشتن اهل مدینه می کرد تا آن که مقتل عظیمی واقع شد و مردم مدینه را تاب مقاومت نماند ، لاجرم به مدینه گریختند و پناه به روضهٔ مطهره نبوی ایشان برده و قبر منور آن حضرت را ملاذ خود قرار دادند .

لشکر مُسْرِف [= مسلم بن عقبه] نیز در مدینه ریختند و به هیچ وجه آن بی حیاها احترام قبر مطهر را نگه نداشتند و با اسبان خود داخل روضهٔ منوره شدند و اسبهای خود را در مسجد رسول کی جولان دادند و پیوسته از مردم مدینه کشتند تا روضه و مسجد پر از خون شد و تا قبر رسول کی خون رسید، و اسبهای ایشان در روضه که ما بین قبر و منبر است و روضهای است از ریاض جنت ، روث و بول کردند، و چندان از مردم مدینه کشت که مدائنی از زهری روایت کرده که: هفتصد نفر از وجوه ناس از قریش و انصار و مهاجر و موالی کشته شد، و از سایر مردمان غیر معروف از زن و مرد و حر و عبد عدد مقنولین ده هزار تن به شماره رفت.

ابوالفرج گفته که: از اولاد ابوطالب دو تن در واقعه حرّه شهید گشت: یکی ابویکر بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، و دیگر عون اصغر. و او نیز فرزند عبدالله بن جعفر برادر عون اکبر است که در کربلا شهید گشت و مادر او جمانة دختر مسیب بن نجبه است که به جهت خونخواهی امام حسین بر این زیاد خروج کرد و در عین و رده کشته شد. (۲)

مسعودي فرموده كه : جعفر بن محمّد بن على بن ابيطالب ﷺ نيز در واقعه حره

۱ _ نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۹: مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۳۹۶، و ج ۵، ص ۱۴۲۲. ۲ _ مقائل الطالبيين، ص ۸۲ و ۸۲.

شهید شد. و از بنی هاشم غیر از اولاد ابوطالب نیز جماعتی کشته گشتند، مانند: فضل بن عباس بن ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب و حمزة بن عبدالله بن نوفل بن الحارث و عباس بن عنبة بن ابی لهب، و غیر ایشان از سایر فریش و انصار و مردمان دیگر از معروفین که عدد مقتولین ایشان چهار هزار به شمار رفته به غیر از کسانی که معروف نبودند.

پس از آن مسرف بن عقبه دست تعدی بر اعراض و اموال مردم گشاد (۱) و اموال و زنان اهل مدینه را تا سه روز بر لشکر خویش مباح داشت ، تا هر چه خواهند از اموال ایشان غنیمت گیرند و با زنان و دختران زنا کنند ، لشکر شام که اصلاً دین نداشتند و به حکم «النّاسٌ عَلیٰ دینِ مُلوکهم» آثینی جز آئین برید نمی دانستند ، دست تعدی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند ، و فسق و فساد و زنا را مباح ساختند تا به حدی که نقل شده که در مسجد رسول خدا می زنا کردند .

و مدائنی روایت کرده که : بعد از واقعه حَرَه ، هزار زن بی شوهر فرزند زنا متولد کرد(۲) و ایشان را أولاد الحرة نامیدند ،(۲) و به فولی دیگر ده هزار زن! و در اخبار الدول قرمانی ، است که : با هزار دختر باکره زناکردند .

و نقل شبخنا المحدث النورى -طاب ثراه - في كتاب كشف الأستار عن تاريخ عبدالملك العصامي ما هذا لفظه: إنَّ رجلاً من أهل الشام وقع على امرئةٍ في مسجد النبي ﷺ في واقعة الحرة - الخ. (٢٠) فسبحان من امهلهم و لم يُهلكهم بصاعقةٍ من السّماء أو بحجارةٍ من سِجّيل، و إنّما يعجل من يخاف القوت.

قلت: و ذكر الشيخ سليمان النقشبندي في ينابيع المودَّة ما لفظه:

و أُخيف اهل المدينة أياماً، فلم يمكن لأحدٍ أن يدخل المسجد حتّى دخلها الكلاب و بالت على منبره ﷺ تصديقاً لما أخبر به النّبي ﷺ (^(۵) (انتهى موضع الحاجة). و نقل

۱ ـ مروج الذهب، ج ۱۲، ص ۲۹.

۲ ــ البداية و النهاية ، ج ۸ ، ص ۲۴۱.

٣ ـ معجم البلدان. ج ٢، ص ٢٤٩.

٤ - كشف الاستار، ص ٨٨ - ٨٩.

٥ ـ ينابيع المودَّة ، ج ٣، ص ٣٥.

نحوه ابن حجر بزيادة «الذناب» بعد الكلاب.

و بالجمله ، چون مسرف از قتل و زنا بپرداخت ، مردم را به بیعت یزید بر عهد عبودیت و بندگی خواند و هر که ایا میکرد او را میکشت ، تمامی اهل مدینه جز امام زین العابدین ﷺ و علی بن عبدالله بن عباس از ترس جان افرار بر بندگی یزید کردند و به این مطلب بیعت نمودند .

و امّا سبب آن که مسرف قصد حضرت علی بن الحسین و علی بن عبدالله بن عباس نکرد، آن بود که چون خویشان مادری علی بن عبدالله در میان لشکر مسرف جای داشتند، مسرف را در باب او مانع شدند. و امّا حضرت سجاد ﷺ پس پناه به قبر پیغمبر برد و خویشتن را به آن چسبانید و این دعا [را] خواند:

اَللَّهُمَّ رَبَّ السَّماوات السَّبع و ما أظللن، و الأرضين السَّبع و ما أقللن، ربَّ العرش العظيم، ربّ محمَّد و آله الطَّاهرين؛ أعوذُ بِكَ من شرَّه، و أدراً بِكَ في نَـخرِه، أسألُكَ أَنْ تُؤْتيني خَيْرَهُ، وَتكفيني شَرَّهُ.(١)

پس به جانب ابن عقبه رفت و پیش از آن که آن حضرت بر او وارد شود، آن ملعون در کمال غیظ و غضب بود و بر آن جناب و آباء کرام او [علبهم السّلام]ناسزا می گفت، چون آن جناب وارد شد و نگاه مسرف بر آن حضرت افتاد، چندان ترس و رعب از آن حضرت در دل او جاکرد که لرزه او را فراگرفت، و از برای آن جناب به پا خاست و او را در پهلوی خویش جای داد و در کمال خضوع عرض کرد که حوائج خود را بخواهید، هر چه بخواهید قبول است، پس هر که راکه آن حضرت شفاعت کرد مسرف به جهت آن حضرت از او در گذشت، و مکرّماً از نزد او بیرون رفت.

و بالجمله ، این قضیه را سنّی و شیعه در کتب خود ایراد کردهاند و وقوعش در ماه ذیحجه سال شصت و سیم هجری سه ماه به مرگ بزید مانده بود .(٦)

١ _ الصحيفة السجادية، دعاى ١٥٧.

٢ ـ و ذكر ابن قتيبة في كتاب الاهامة و السياسة واقعة الحرة و مما ذكر فيه قال: و اؤل دور انتهبت و الحرب قائمة دور
 بنيعبد الأشهل، فما تركوا في المنازل من أثاث و لا حلي و لا فراش إلا نقض صوفه، حتى الحمام و الدجاج كانوا

[تاخت و تاز به كعبه]

و چون مسرف بن عقبه از کار مدینه فارغ شد ، به قصد دفع عبدالله بن زبیر و اهل مکّه به امر یزید عازم مکّه شد ، و عبدالله بن زبیر از کسانی است که بعد از مـرگ

حد يذبحونها، فدخلوا دار محمّد بن مسلمة، فصاح النساء، فأقبل زيد بن محمّد بن مسلمة إلى الصوت، فوجد عشرة ينهبون، فقاتلهم و معه رجلان من أهله حتى قتل الشاميون جميما، و خلّصوا منهم ما اخذوه، فألقوا مناعهم في يثر لاماء فيها، و إلى عليها التراب، ثم أقبل نفر من أهل الشام، فقاتلوهم أيضاً، حتى قتل زيد بن محمّد أربعة عشر رجلاً، فضربه بالسبف منهم أربعة في وجهد، و ازم ابوسعيد الخدري ببته فدخل عليه نفر من أهل الشام، فقالوا: إنها الشبخ، من أنت؟ فقال: ابوسعيد الخدري، صاحب رسولات المنظمة الوازد ما زلنا نسمع عنك، فبحظك أخذت في تركك قتالنا، وكفك عنا، و ازوم بينك، و لكن اخرج إلينا ما عندك. قال: والله ما عندي مال، فنغوا الحبيد، و ضربوه ضربات، ثم أخذوا كلما وجدوه في بينه حتى الصواع و حتى زوج حمام كان له.

و كان جاير بن عبدالله يومئذ قد ذهب بصره، فجعل يعشي في بعض أزقة المدينة، و هو يقول: تعس من أخاف الله و رسوله. فقال له رجل: و من أخاف الله و رسوله؟ فقال: سمعت رسول لله والمُوكِّنَة يقول: من أخاف المدينة فقد اخاف ما بين جنبي، فحمل عليه رجل بالسيف ليقتله، فترامي عليه مروان فأجاره، و أمر أن يدخله منزله، و يغلق عليه بايد. ثم ذكر فتل جماعة من الاشراف صبراً إلى أن قال: فبلغ عدة قتلي الحرّة يومئذ من قريش و الأنصار و المهاجرين و وجود الناس ألفاً و سبع مأة، و سائرهم من الناس عشرة آلاف، سوى النساء و الصبيان.

و قال في ذكر موت مسلم بن عقبة: انه ارتحل عن المدينة، يريد مكة و هو يجود بنقسه، فمات فدفن في ثنية المسئل، فلما غرق الغوم عند، أتنه المولد ليزيد بن عبدالله بن زمعة، و كانت من وراء العسكر تترقب موته، فنهشت عند، فلما انتهت الى لحد، وجدت أسود من الأساود منطويا في رقبته، فاتحاً قاه، فنهيه، ثم ثم تزل به حتى تنحى لها عنه فصليته على المشلل [اصلاح بر اساس الامامة و السياسة، چاپ منشورات رضى از ص ٢٣٥ تا ٢٩٢]. فلت : و يزيد بن عبدالله المذكور هو الذي قتله مسلم بن عقبة لعندالله، بأن ركشه برجله و رماه من فوق السرير فقتله، و كان يزيد بن عبدالله جدته المسلمة زوج النبي المنتقدة و كان ابن بنته جاء به عمرو بن عثمان بعد أن اخذه من المسلمة بعهد و ميثاق ان يرده الها، و حكى ابن فتية في موضع آخر: ان المولد يزيد بن عبدالله، لما نبشت قبر مسلم بن عقبة الحرفت عليه النار و اخذت اكفائه و شقتها و علقتها بالشجرة، فكل من مر عليه يرميه بالمجارة (مؤلف في).



معاویه سر در بیعت یزید در نیاورد و ملازمت کعبه را اختیار کرده مردم را به بیعت خویش میخواند ، چون مُسرف راه مکّه پیش داشت در موضع معروف به قُذَیْد(۱) به درکات دوزخ شنافت .

و كان مسلِم بن عقبة ليزيد و ما عمل بالمدينة في واقعة الحرّة كما كان بُشرِ بْن أرطاة المعاوية و ما عمل بالحجاز و اليمن «من أشبه أباه فما ظلم».

نسيني كسما كسانت أوائسلنا نبني و نفعل مثل ما فَعلوا

حصین بن نمیر پس از او امیر نشکر شد و به آن گروه به مکّه رفت ، و دور مکّه را احاطه کرد ، عبدالله بن زبیر با مختار بن ابی عبیده (۲) و جمعی دیگر که با عبدالله بیعت کرده بودند پناه به خانه خدا بردند ، پس نشکر شام در بالای کوههای مکّه که مشرف بر خانهها و مسجدالحرام است اجتماع کردند ، و تعبیه منجنیق نمودند و پیوسته سنگ و نقط بر مکّه و مسجد می افکندند ، و جامهها از پنبه و کنان به نقط آلوده می ساختند و بر خانه خدا می انداختند ، تا آن که کعبهٔ معظمه بسوخت و بنای آن منهدم گشت و دیوارهای آن برهم ریخت ، و شاخهای گوسفندی که به جهت فدای اسماعیل ﷺ آمده بود و بر سقف آویخته بودند ، هم سوخته شد .

ابوحرّه مديني گفته:

ابْنُ نُمَيْرٍ بـ شَمَ مـا تَــوَلَّى فَدْ أَخْرَقَ المَقَامِ و المُصَلَّى

و ابتدای این واقعه در روز شنبه سیّم ربیع الاول سال شصت و چهارم (۳) یازده روز به مرگ پزید مانده بوده ، و بالجمله از آسیب سنگ و آتش و شمشیر و سایر ظلم تعدیات لشگر شام ، کار بر اهل مکّه سخت شد ، تا آن که خدای عزّوجل پزید را مهلت نداده به جحیم پیوست ، خبر مرگش به مکّه رسید ، حصین بن نمیر دست از جنگ برداشت و در طریق مهادنه با ابن زبیر پاگذاشت و با لشگر خویش به جانب

۱ ـ قدیه بر وزن رجیل منزلی است ما بین مکّه و مدینه.

۲ _ ابوعیید،

٣_.نگاه كنيد به: اخبار مكَّه، ج ١، ص ٢٠٣؛ مروج الذهب، ج ٣. ص ٨٠ و ٨١ به نقل از مقامع القضل، ج ٢. ص ١٣٨.

شام روانه شدند و اهل مكّه از آسيب ايشان راحت شدند .(١)

در اخبار الدول است که : يزيد در ماه ربيع الاوّل سنة ۶۴ به مرض ذات الجنب در حوران از دنيا رفت ، جنازه اش را به دمشق آوردند و در باب صغير او را دفن كردند ، و قبرش اينك مزبله مي باشد ، و سنين عمرش به سي و هفت سال رسيده بود ، و خلافتش سه سال و نه ماه طول كشيده . (انتهى) .(۲)

تذییل و تسجیل^(۳)

بدان که در تجویز لعن یزید ما بین علمای اهل سنّت خلاف است، احمد بن حنبل و جماعت بسیاری تجویز لعن کردهاند، بلکه ابن الجوزی در ابن باب کتابی نوشته موسوم به کتاب الرّد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید. (۲) اگر چه شایسته بود که در امّت پیغمبر گلیگ خلافی واقع نشود در این که اگر کسی جگر گوشهٔ رسول گلیگ را بکشد، و عیال او را اسیر کند و به اطراف و نواحی چون اسیران کفّار بی رعایت احترام بگرداند، و آن چه شایستهٔ هیچ مسلمی نیست در حق ایشان بکند، البته چنین کس را مستوجب لعن دانند، لکن با وجود اینها غزالی که لاف متابعت شریعت می زند، بلکه دعوی وصول و شهود دارد و خود را سرچشمه علم و عمل، و واصل به اقصی مراتب منی و أمل می داند، منع اکید و تحریم شدید از لعن یزید کرده، گروهی بعد از او نیز متابعت او کرده و تخلف از تحریم شدید از لعن یزید کرده، گروهی بعد از او نیز متابعت او کرده و تخلف از عرب طاهره نموده تحریم لعن یزید نموده اند.

و عبارت غزالي در اين مقام دركتاب أفات اللسان از مجلد ثالث احياءالعلوم ، (٥)



۱ .. تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۰۹؛ الامامة و السیاسة، ج ۲. ص ۲۰؛ اخیار مکة، ج ۱، ص ۲۰۵ به نقل از مقامع القطل، ج ۲، ص ۱۲۸.

٢ ـ اخبار الدول، ج ٢، ص ١٤؛ و تيز نكاه كنيد به؛ وفاء الوفاء. ج ١، ص ١٣٧.

٣-نك: شقاء الصدور، ج ٢، ص ٢٢٢ به بعد.

۴ - این اثر با تحقیق آقای شیخ محمّد کاظم محمودی در سال ۱۲۰۴ ه به چاپ رسیده است.

۵ احياء العلوم، ج ٢، ص ٢٠٤ در أفت هشتم از أفات زبان: وفيات الاعيان، ج ٢. ص ٢٨٩.

و در تاریخ این خلکان در ترجمهٔ علی بن محمّد طبری مشهور به «الکیاء»(۱) و در حیاة الحیوان دمیری(۱) در لفظ «فهد» و غیرها مسطور است.

و خلاصة كلام او أن است كه در جواب سائل از لعن ينزيد و از صحت قتل سيدالشهداء ﷺ به دست او و از جواز ترحم بر او مينويسد كه : لعن مسلمانان جايز نیست ، و یزید مسلمان است و نسبت قتل یا امر ، یا رضای به قتل حسین ﷺ به او دادن سوء ظن به مسلمین است و به حکم کتاب و سنّت حرام است، و هرکس گمان صحت این نسبت کند در غایت حماقت است ، چه اگر سلطانی یا امبری یا وزیری در این زمان کسی را بکشد ، پی بردن به حقیقت آن که قاتل یا آمر یا راضی که بود اگر چه آن سلطان نزدیک او باشد و مشاهدهٔ او نماید مقدور نیست ، فکیف به این که زمان بعید و مکان شاسع^(۳) باشد ، و قریب چهارصد سال گذشته باشد که این امری است که حقیقت او هرگز معلوم نخواهد شد، و با عدم علم باید حسن ظن به اهل اسلام داشت. و بر فرض که بر مسلمي قتل مسلمي ثابت شود نزد دأشاعره ؟ موجب كفر نيست، و تواند بودكه قاتل بعد از توبه بميرد، و لعن كافر بعد از توبه جايز نیست ، فکیف به قاتل ، و چگونه معلوم شود که یزید توبه نکرده ، پس لعن هیچ مسلمان جايز نيست ، و هركه او را لعن كند فاسق و معصيت كار خواهد بود ، و اگر لعن او هم جايز باشد و سکوت کند از شمار عاصیان محسوب نخواهد بود. و اگر کسی در تمادی(۳) ایام حيات لعن ابليس نكند مسؤوليت نخواهد داشت ، و اگر لعن كند سؤال دارد ، چــه ملعون بعید از رحمت الهی است و از کجا معلوم می شود که او دور است ، و اخبار به او تخرص (۵) به اخبار غیب است مگر در حق کسی که به کفر مرده باشد.

و اما ترحم بر يزيد جايز است بلكه مستحب است ، بلكه داخل در عموم «اَللُّهُمَّ



١ _وفيات الاعيان، ش ٢٣٠.

٢ ـ حياة الحيوان، ج ٢، ص ٣٠٧.

۳_دور.

۴ ـ تمام مدت.

٥ ـ سخن حدسي گفتن ، افترا و دروغ .

اغفر لِلْمُؤمنين و المؤمنات» است که در هر نماز میخوانيم و يزيد مؤمن بوده است! اين است ما حصل تحقيق غزالی، و حقاً که بر مسلم موالی اهل بيت بسيار گران و می آيد که کسی دعوی ايمان يزيد کند که فرزندان پيغمبر المالي الم به محرا مانند اسيران دختران ايشان را بر شترهای برهنه از شهر به شهر و صحرا به صحرا مانند اسيران ترک و کابل شهره آفاق و انگشت نمای حجاز و عراق کرد، و سر پسر پيغمبر را در ملأ عام گاهی بر در خانه آويخت، و گاهی بر طشت نهاد و شراب خورد و زيادی شراب راکنار او ريخت و اظهار مسرّت کرد و شادمانی نمود و لب و دندان او را از در استهزاء و تخفيف با چوب خيزران بکوفت که اعظم مصائب است نزد انسان غيور. يا للعجب، چنين کس مؤمن است و دعاء برای او مستحب است؟(۱)

بسی عجب است از غزالی که کافهٔ علماء سنّت او را دحجه الاسلام ، می دانند ، یزید را مؤمن و مسلمان دانسته و لعن بر او را حرام ، و حال آن که مسلمان بودن یزید اوّل کلام است ، چه افوال و افعال او هر یک دلیل کفر او است با این که سببی برای انتقال او به اسلام نیست .

اما دلالت اقوال او :

پس اوضح [از] آن است که ذکر شود، وکسی که مراجعه کند به کلمات و اشعار او، بر او این مطلب هویدا خواهد شد، و این مختصر را مجال بسط نیست، لکن من باب نمونه به جزیی از آن اشاره می شود، از جملهٔ اشعار او که دلالت بر کفر و زندقهٔ او دارد این شعر معروف است که در صفت خمر گفته:

شُسمَيسة كُسرم بُسرجُمها قَسَرُدُنّها و مشرقُها الشّاتى و مغربها فَسمي قَانَ حرمت يوماً على دين أحسد فَخُذْها عَلَىٰ دين المَسيح بْنِ مَرْيَم

و جماعتي از مورخبن گفتهاند كه : بمعد از ورود اهل بيت ﷺ بــه مـجلس أن

قل لمن لايجيز لعن يسزيد زادك الله تعسنة و عسذابـــأ

أنت ان قاتنا يمزيد يمزيد وله الله ضمعف ذاك يمزيد از ديوان آيتالله ميرزا ابوالفضل طهراني، ص ۲۸۰.

میشوم این اشعار را تمثل کرد که سجلی است بر کفر او:

خَبَرُّ جَاءَ و لا وَخَيُّ نَـزَلُ مِنْ بَني أَخْمَدَ ما كـانَ فَـعَلَ جَزَعَ الْخَزرجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلُ ثم قالوا يا يزيد لا تَشَــلُ⁽¹⁾ لَـعِبَتْ هاشِمُ بالمُلْكِ فَلاَ لَشتُ مِنْ خِنْدِنَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ لَيْتَ أَشياخِي بِبَدرٍ شَهدوا لأهـلوا و استهلوا ضرحاً

و هم از دیوان او منقول است و سبط این الجوزی شهادت به او داده و درکتب مقاتل معروف است که: بعد از ورود اهل بیت به شام و اشراف بر محلهٔ جیرون که مجاز در جامع اموی است ، این دو بیت که از کفر دیرین و نفاق پیشین خبر می دهد انشاد کرد:

> لَمُنَا بَدَتْ تِلْكَ الخُمُولُ وَ اَشْرَقَتْ تَعِبَ الغُرابُ فَقُلْتُ ثُخ أو لا تَثْع و هم از يزيد است:

و استعُوا صوتَ الأغاني و اثرُكُوا ذِكْر السّعاني عَـــن صَــوتِ الأذان عَــجُوزاً فــي الدِّنــانِ

يْلْكَ الشُّمُوسُ على رُبيٰ جِيرُونِ

فَلَقَدْ قَضَيْتُ مـن النّــبيّ دُيُــوني

معشر النَّـدمانِ قُـومُوا و اشــربواكأسَ مُــدامِ شَـفَلَتْني نـغمةُ العبدان و تَعَوَّضْتُ عـن الحــور

إلىٰ غير ذلك .(٢)

اما دلالت افعال او بركفر او:

پس کفایت می کند قتل سیدالشهداء ﷺ که ربحانهٔ پیغمبر ﷺ و سیّد شباب (۳) اهل جنّت ، و محبوب حبیب خداست . علاوه بر آن استخفافاتی که به عترت طاهره



۱ _ تذكرة الخواص، ص ۲۷۱؛ مقاتل الطالبيين، ص ۲۰۱؛ البداية و النهاية، ص ۹۲ و ۱۹۷ و ۲۰۴؛ الاتحاف، ص ۱۸؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۲.

٢ _ تذكرة الخواص، ص ٣٠٠ و ٢٠١.

٣ _جوانان،

بعد از فتل جگرگوشگان رسول ﷺ كرد، از نهب^(۱) و آسر و جلب به ديار، «ليس معهنّ من حماتهنّ حميًّ و لا من ولاتهنّ وليّ يتصفّع وجوههنّ القريب و البعيدُ والشّريف والوضيعُ ».

ابن جوزی در رسالهٔ رد بر متعصب عنیدگفته: لیس العجب من فعل عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد [بما صنعوا و أتو إلى أهل بیت رسول الله ﷺ من عظیم الأجرام] و إنّما العجب من خذلان یزید، و ضربه بالقضیب علی ثنیة الحسین ﷺ و إغارته علی المدینه، أفیجوز أن یفعل هذا بالخوارج؟ أو لیس فی الشّرع أنّهم [یصلی علیهم و] یدفنون؟(۲)

أما قوله: لي أن اسبيهم، (٣) فأمر لا يقع (۴) لفاعله و معتقده باللعنة، و لو أنه احسترم الرأس حين وصوله [اليه] و صلّى عليه و لم يتركه في طستٍ، و لم يضريه بقَضيبٍ، ما الذي كان يضرّه، و قد حصل مقصوده من القتل؟ و لكن أحقاد جاهليّة، و دليلها ما تقدّم من انشاده [شعر ابن الزبعرى]:

ليت أشياخي ببدر شهدوا.^(۵)

و همچنین دلیل کفر اوست واقعه (حرّه) و انتهاک حرمت رسول ﷺ . و دیگر هتک کعبهٔ معظّمه چنانچه اجمالاً به هر دو مطلب اشاره کردیم .

و نقل شده که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء ﷺ ابن عباس بــه يــزيد



۱ ـ غرات.

٢ - در اصل: و إعادته [رأسه الشريف] إلى العدينة - و قد تغيّرت ويحد - لبلوغ الغرض القاسد.

٣ ـ در نسخه چاپى: أن أهيهم. و ظاهراً ابن صحيح تر است دنباله آن در نسخه چاپى اين است: تأمر لا يقع لفاعله ومعتقده الاً اللعنة. ص ٥٣.

۴ ـ. در چاپ کتابفروشی مرکزی و نیز چاپ داوری: لایقتع.

۵ . یعنی: کار عمر بن سعد و این زیاد عجیب نیست، تعجب در بدیختی یزید است، چوب زدن او بر دندان حسین و غارت کردنش در مدینه، آیا این کار در شرع حتی نسبت به خوارج جایز است؟ آیا دستور شرع آن نبود که کشته ها یه خاک سپرده شوند؟ اینکه او گفته بود من آنها را اسیر می کنم، برای فاعل کار و معتقد به آن سبب لمن نمی شود، اما اگر او هنگام رسیدن سر (ایی عبدالله) احترام می کرد و نماز بر آن می خواند و در طشت قرارش نمی داد و با چوب آن وا نمی زد چه زبانی بر او داشت، او به مقصودش که کشتن حضرت باشد رسیده بدود، ولی کیندهای جاهلی تمی گذاشت و دلیلش هم اشعاری که گذشت، لیت اشیاخی.

مکتوبی نوشت که یک فقره از او این است:

و إنَّ من أعظم الشَماتة حَمْلُك بنات رسولالله اللَّهِ وَالطَفاله و حرمه من العراق إلى الشّام، أسارى مجلوبين مَشلوبين، ترى النّاس قُدرتك علينا، و أنّك قد قهرتنا و استوليت على آل رسولالله، و في ظنك أنّك أخذتَ بثار أهلك الكفرة الفجرة يوم بدر، و أظهرتَ الانتقام الذي كنتَ تخفيه. ـ الخ.

و مسعودی در مروج الذهبگفته که : فرعون در رعیت خود أعدل از یزید بود(۱) و ولایت او ننگ بزرگی بر اسلام شد . ابوالعلاء مَعری گفته :

> أرى الأيْسَامَ تَفْعَلُ كُلَّ نُكُرٍ وَ مَا أَنَا فِي الْعَجَائِبِ مَسَنزيد أليس قريشُكم قَتَلَتْ خُسيناً وكان على خلافتِكُمْ يَنزيدُ

و بالجمله شرح كفر و زندقه و الحاد يزيد و اشعار كفرآميز او، و لعنت كردن ابوالفرج جوزي او را در منبر بغداد دركتب مشهور است.

و جماعتی از اهل سنّت و جماعت نیز اعتقاد به کفر یزید کرده اند . (۲) چنانچه ابن حجر در صواعق گفته است که : اهل سنّت اختلاف کرده اند در کفر یزید ، طائفهٔ وی را کافر دانسته اند به جهت کلام سبط بن الجوزی و جز او که گفته اند : مشهور آن است که چون سر مبارک را آوردند اهل شام را فراهم کرد و با خیزران همی زد و این اببات بخواند : «لیت آشیاخی» . الخ . آن گاه کلام ابن جوزی را که ما نقل کردیم به توسط کتاب تذکره سبط او نقل کرده . و مذهب مجاهد و امام احمد و ملا علی قاری نیز بر کفریزید است ، و کلام تفتازانی عما قریب ذکر خواهد شد آن شاء الله تعالی . و بالجمله ، این مذهب از بدع روافض نیست .

و اما این که غزالی نسبت قتل یا امر یا رضای به قتل جناب امام حسین ﷺ را به یزید دادن سوء ظن دانسته ، بسی مطلب عجیب ذکرکرده ، و ملا سعد تفتازانی ـکه



۱ _مروج الذهب، ج ۱۲، ص ۷۸.

۲ ـ علمای بسیاری لعن يزيد را تجويز كردهاند از جمله : روح المعانی، ج ۸، ص ۱۳۵؛ رسائل جاحظ، ص ۲۹۸؛ تذكرة الخواص، ص ۱۶۲: السيرة العلبية، ج ۱، ص ۱۷۲.

صیت فضل اوگوش جهانیان را پر کرده .، کفایت مؤنهٔ این جواب را کرده : در شرح عقاید نسفیه گفته :

الحق أنّ رضا يسزيد بمقتل الحسمين على و استبشاره بمذلك، و إهمانته أهمل بميت رسولالله [ﷺ] ممّا تواتر معناه، و إن كان تفاصيله آحاداً، فنحن لا نتوقف في شأنه بل في «عدم ظ» إيمانه؛ فلعنةالله عليه، و على أنصاره و أعوانه.(١)

خلاصه آن که رضا و استبشار و فرح بزید به قتل حضرت سیدالشهداء الله و اهانت او اهل ببت رسول را از جمله اموری است که به تواتر معنوی ثابت شده ، اگر چه تفصیل او به خبر آحاد نقل شده باشد ، نظیر شجاعت علی الله و سخاوت حاتم . و ما در شأن و عدم ایمان او توقفی نداریم ، (یعنی او راکافر می دانیم) لعنت خدای بر او باد و بر باران و معینان [او].

و هم در شرح مقاصد میگوید:

ما وقع بين الصحابة من المحاربات و المشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ، و المذكور على ألسنة الثقات، يدلّ بظاهر، على أنّ بعضهم قد حادّ عن طريق الحقّ و بلغ حدّ الظلم و الفسق، و كان الباعث له [عليه] الحقد و العناد، و الفساد و الحسد و اللداد، و طلب الملك و الرياسة، و الميل إلى اللذّات و الشهوات، إذ ليس كل صحابي معصوماً، و لاكلّ من لقى النبي الشيّل بالخير موسوماً، إلا أنّ العلماء لحسن ظنّهم بأصحاب رسولالله ذكروا لها محامل و تأويلات بها تليق، و ذهبوا إلى أنّهم محفوظون عمّا يوجب التضليل و التفسيق، صوناً لعقائد المسلمين عن الزيغ و الضلالة في حقّ كبار الصحابة، التصابرين منهم و الأنصار، و المبشرين بالثواب في دار القرار.

و أمّا ماجرى بعدهم من الظلم على أهل بيت النبي ﷺ فمن الظهور بحيث لامجال للإخفاء، و من الشناعة بحيث لا اشتباء على الآراء، إذ يكاد يشهد به الجماد و العجماء، و يبكي له من في الأرض و السماء، و ينهد منه الجبال، و تنشق الصخور، و يبقى سوء عمله

۱ ــشرح العقائد تسفى، ۲۴۳.

على كرّ الشهور و مرّ الدهور، فلعنةالله على من باشر أو رضي أو سعى، و لعذاب الآخرة أشدّ و أبقى.

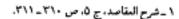
فإن قبل: فمن علماء المذهب من لا يجوّز اللعن على يزيد، مع علمهم بأنّه يستحق ما يربو على ذلك و يزيد؟

قلنا: تحامياً عن أن يرتقي إلى فالأعلى فلأعلى، كما هو شعار الزّوافض على ما يروى في أدعيتهم، و تجرى في أنديتهم، فرأى المُعتنون بأمرالدين إلجام العوام بالكليّة طريقاً إلى الاقتصاد في الاعتقاد، بحيث لاتزّل الأقدام عن السواء، و لا تضلّ الأفهام بالأهواء، و إلاّ فمن يخفى عليه الجواز و الاستحقاق؟ وكيف لا يقع عليها الاتفاق. إلى آخر ما قال.(١)

از این کلمات واضح شد که این علامهٔ عظیمالشأن اهل سنّت اعتراف کرده به ظهور فسق و ظلم ناشی از حقد و عناد از صحابه، و به این که ظلم بر اهل بیت به حدی است که جمادات و حیوانات را به شهادت در آورده و سکنهٔ آسمان و زمین را به گریه در آورده، و علماء سنت متفقند بر لعن یزید، و منع، به جهت این است که از یزید به سایرین تعدی و سرایت نکند.

و اما این که غزالی گفته: و چگونه معلوم می شود که یزید توبه نکرده ، ، جواب او آن است که ظهور اصرار او در توهین اهل بیت بعد از قتل و استبشار او و مجالست او در مجلس شراب با ابن زیاد و امر ساقی به سقایت او و مدح او به امانت و صاحب سر بودن در اشعار سابقه ، کافی است در اثبات مرام .

و سبط ابن الجوزی شرح این قضیه را چنان نقل میکند که: بعد از قتل امام حسین الله یزید کس فرستاد به طلب ابن زیاد، و اموال کثیره و تحف عظیمه به وی داد و جای وی را در مجلس نزدیک خود قرار داد و مکانت منزلت او را رفیع داشت و او را بر زنان خود داخل کرد و ندیم خود قرار داد، یک شب مست شد و به مغنی گفت غنا بخوان. و یزید بدیههٔ این شعر را انشاد کرد:



اسقني شربةً تُروّى مشاشي^(۱) ثم صِل فاسق مثلُها ابن زيـاد صاحِبُ السرّ و الأمانةِ عندي و لِتَسديدِ مَـغنَمِي و جَـهادِي قاتل الخارجي أعـني حُسَـيناً و مبيد الأعـداء و الحُسّـاد^(۱)

و از فتاوی کبیر که از اصول معتمده اهل سنّت است روایت شده که : اکتّحل یزید یوم عاشورا بدم الحسین علی و بالأثمد لیقرّعینیه !(^(۲)

با این که توبه از او نقل نشده و حکم کفر او ثابت است نا دلیل بر خلافش اقامه شود، و دلیل بر وجوب قبول توبه هر گناهکاری نداریم، چه وجوب قبول تـوبه عقلی نیست، بلکه به موجب وعده است و این وعده در حق یزید نیست.

و لقد أجاد ابن\الجوزي حيث قال:

و أنين العباس ـ و هو مأسور ببدر ـ منع النبي ﷺ النّوم، فكيف بأنين الحسين ﷺ و أنين العسين ﷺ و لمّا أسلم وحشي قاتل حمزة، قال له النبي ﷺ: غَيَّب وجهك فاتّي لا أحب أن أرى من قتل الأحبّة، و هذا الإسلام يجبّ ما قبله، فكيف بقلبه أن يرى من ذبح العسين ﷺ و أمر بقتله، وحمل اهله على أقتاب الجمال؟. (انتهى) (٢)(۵)

کدام مسلمانی راضی می شود بر فرض محال اگر یزید توبه کرده باشد خدای او را بیامرزد با این که حق هر مسلمانی در این واقعه بر او ثابت است، ولو بر فرض نفع، مسقط حقالله است نه مسقط حق الناس.

و اما ابن که غزالی گفته: لعن هیچ مسلمانی جایز نیست، این محض بـاطل



۱ ـ مشاش – سر استخوان است.

٣ ـ تذكرة الخواص، ص ٢٠٠٠؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ١٥.

٣- يزيد روز عاشورا با خون حسين عُلِيُّلٌ سرمه كشيد تا ديدماش روشن گردد.

٢ ـ الرد على المتعصب العنيد.

۵ - یعنی: و چه نیکو گفته این جوزی: نالهٔ عباس که در جنگ بدر اسیر بود مانع خواب پسینمبر شد، پس با ناله
 حسین هی گی چه می کرد؟ و وحشی که اسلام آورد (قاتل حمزه) فرمود چهردات را دور کن، من دوست ندارم قاتل
 دوستان را ببینم، و این اسلام گذشته را قطع می کند، پس چگونه منقلب می شد اگر قاتل حسین و دستور دهند؛ په
 قتل او و حمل کنندهٔ خاندانش بر روی شتران بی جهاز را می دید.

است. خدای تعالی در قرآن مجید چند طائفه را لعن کرده است که مشتمل بر عناوینی میباشند که جمیع آن عناوین بر یزید منطبق است و معلوم می شود از آنها جواز لعن یزید، به علاوه آیهٔ شریفهٔ «و الشَّجرةَ الملعونةَ فی القرآنِ »(۱) که مجوّز لعن جمیع بنی امیّه است چنانچه تحقیق آن بعد از این بیاید آن شاءالله تعالی. و ما در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر سه آیهٔ شریفه:

آية أُولى: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤمِناً مُتَعَيِّداً فَجَزائه جَهَنَّم خالداً فيها و غَضِبَاللهُ عَلَيْهِ و لَعَنهُ و أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عظيماً.(٢)

آية ثانيه: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا في الأرضِ و تُعَطِّعُوا أَرْحُـامَكُمْ أُولئك الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ و أَصمَهم و أعمى أبصارهم. (٣)

ابن جوزی: از صالح بن احمد بن حنبل روایت شده که گفت: با پدرم گفتم که: گروهی مرا به موالات بزید نسبت می دهند.

پدرم گفت: ای پسرک من! مگر بزید را مؤمنی دوست می دارد؟

گفتم: چرا لعنت نميكني او را؟

گفت: کی مرا دیدی که چیزی را لعنت کنم؟ آیا تو لعنت نمیکنی کسی را که خدای تعالی در کتاب خود لعنت کرده؟

گفتم :کجای قرآن است لعن او؟ پدرم این آیت مبارک تلاوت نمود.« فهل عسیتم» (الآیة). آن گاه گفت : آیا فسادی اعظم از قتل هست؟(۴)

آية ثالثه: إنّ الّذينَ يُؤذُّونَالله وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُاللهُ في الدُّنيا و الآخرة و أَعدَّ لَهُمْ عَذاباأ تُهيناً.(۵)

و تطبیق عناوینی که در این آیات است بر یزید محتاج به بیان نیست.



۱ _إسراء (۱۷)، آية ۶۰.

۲ ـ سورة نساء، آيدُ ۹۳.

۳_سوره محمّد. آیه ۲۲ و ۲۳.

٢ _ الصواعق الحرقة ، ج ٢، ص ٢٣٥؛ الرد على المتعصب العنيد ، ص ١٥ _ ١٧ .

۵_أحزاب (٣٣)، آية ٥٧.

علاوه بر اين آيات شريفه لعن او ازكلام رسول ﷺ نيز ثابت است. كما روى ابن الجوزى عنه ﷺ قال: من أخاف أهل المدينة [ظلماً] أضافه الله، و عمليه لعمنةالله والملائكة والنّاس أجمعين. لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً و لا عَدلاً.(١)

و يزيد أخاف اهل المدينة في واقعة الحرّة كما صرّح به جمع من العلماء و قرع سمعك
 آنفاً.

* *



۱ ـ کسی که بترساند اهل مدینه را خدایش بترساند و بر او لعنت خدا و ملاتکه و همهٔ مردم باد و خدا نمی پذیرد از او در روز فیاست هیچ بازدارندهای از عذاب و هیچ باوری را. بنابیع المودّه . ج ۳. ص ۳۴ یه نقل از این جوزی .

ذكر خلافت معاوية بن يزيد^(١) بن معاوية و عبدالله بن زبير

چون ایام عمر بزید بن معاویه به پایان رسید و در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنهٔ ۶۴ رهین اعمال خویش گردید، معاویه فرزندش به جای وی نشست، و مدت چهل روز در شام سلطنت کرد، پس از آن بر فراز منبر رفت و خطبه خواند(۲) و اعمال پدران خود را یاد کرد، و موافق روایات کامل بهائی بر جد و پدر خود لعنت کرد، و از افعال ایشان تبرًا جست، و گریهٔ شدیدی نمود، آن گاه خود را از خلافت خلع کرد.

مروان بن حکم از پای منبر برخاست و گفت: الحال که طالب خلافت نیستی، پس امر خلافت را به شوری بیفکن، چنانچه عمر بن الخطاب کرد یا ابالیلی! -و ابولیلی کنیهای است که مستضعفین عرب را به آن میخوانند -.(۲)

معاویه در جواب مروان گفت: من حلاوت خلافت را نچشیدم ، چگونه راضی شوم که تلخی اوزار آن را بچشم ؟ و به قولی این کلام را هنگام مرگ گفت ، در وقتی که بنیامیّه از او خواستار تعیین خلیفه شدند .(۲)

پس معاویه از منبر به زیر آمد و در خانه بنشست و مشغول گریه شد ، مادرش نزد



۱ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید: اخیار الدول، ج ۲، ص ۹۵: الجوهر الثمین، ج ۱، ص ۸۱: دول الاسلام، ص ۳۹: بحارالاتوار، ج ۴۶، ص ۱۹: مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۲.

۲ ــ تاريخ الخميس، ج ۲، ص ۲۲۵، چاپ اوّل، ط مصر ۱۳۰۲: الصواعق المحرقة، ص ۱۳۴، ط مصر سال ۱۳۱۲: البده و التاريخ، ج ۶، ص ۱۷: تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۲۵۴: حياة الحيوان الكبرى، ج ۱، ص ۸۸.

۲ _کامل بھائی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴_اغيار الدول، ج ٢، ص ١٤.

او آمد و گفت: ای فرزند! کاش خرقهٔ حیضی بودم و این کلمات منبریّه تـو را نمیشنیدم. و به قولی گفت: کاش خون حیض میشدی و به وجود نمی آمدی تا چنین روز از تو نمی دیدم. در جواب گفت: ای مادر، دوست می داشتم والله که چنین میبودم، قلادهٔ این امر برگردن نمیافکندم آیا من وزر و ویال این کار را بر خود حمل دهم و بني اميّه به حلاوت آن فائز شوند ؟ ! اين نخواهد شد .(١)

و سبب خلع معاویه خلافت را از خود ، چنانچه شیخ احمد بن فهد حلی ﷺ در عُدّه به مناسبتی نگاشته آن بوده که: روزی معاویه شنید دو تن از کنیزانش با هـم منازعه میکنند و یکی از آن دو کنیز در نهایت حسن و جمال بود ، آن دیگری با او گفت :که جمال تو تکبّر سلاطین را برای تو حاصل کرده .کنیزک خوشرو گفت : چه سلطنتي است بهتر از سلطنت حسن و جمال؟ بلكه واقع سلطنت در او است ، چه او بر تمام ملوک و سلاطین حکمران است و تمامی ایشان مفهور جمال میباشند .

کنیز دیگرگفت: مگر در سلطنت چه خوبی و خیر است و حال آن که سلطان یا ایستادگی میکند به حقوق سلطنت و سپاس آن را به جا می آورد و توجه از رعیت میکند، پس با این حال لذت و راحتی از برای او نیست و پیوسته عیش او منقص است، و يا متابعت شهوات و اختيار لذات خويش ميكند و تضييع حق سلطنت و رعیت مینماید، پس چنین سلطانی مکانش در آتش است، پس از برای سلطان راحت دنبا و آخرت جمع نخواهد شد.

حرف کنیزک در دل معاویه اثر کرد و به این سبب خود را از خلافت خلع کرد. و بالجمله، چون معاويه خود را خلع نمود، طائفة بني اميّه، عمر بن مقصوص (قوصی خ ل) مؤدب او راگفتندکه تو او را به حبّ علی و بـغض امـویه تأدیب کرده ای .او گفت : چنین نیست ، بلکه جِبلی اوست . این سخن را از او نشنیدند و او راگرفتند و زنده درگورکردند !(۲)

۱ ــ اخبار الدول، ج ۲. ص ۱۶: و نيز نگاه كنيد به: بحارالانوار. ج ۴۶. ص ۱۱۸ ــ ۱۱۹.



و از پس بیست و پنج روز یا چهل روز دیگر نیز معاویه دنیا را وداع کرد ، و بعضی گفتند که : او را به شربت زهری مسموم کردند ، و در آن وقت بیست و دو سال از عمر او گذشته بود.

پس ولید بن عتبة بن ابی سفیان به طمع خلافت برخاست تا بر جنازه او نماز گزارد، گاهی که تکبیر دوّم نمازگفت او را زخمی زدند و به معاویه ملحقش ساختند، پس دیگری بر او نماز خواند، و در دمشق او را دفن کردند، و به موت او دولت و سلطنت از آل ابوسفیان منقرض شد و به مروان و آل مروان انتقال یافت.

[عبدالله بن زبير و خلافت او]

مشكوف باد ، كه چون يزيد بن معاويه بر سرير سلطنت نشست چند نفر از بيعت او امتناع كردند ، از جمله عبدالله بن زبير بود كه سر از بيعت او برتافت و به جانب مكه شتافت ، يزيد بعد از فراغ از واقعه طف و حرّه لشكر را مأمور داشت كه به دفع او به مكّه بروند ، و در ايامي كه لشكر يزيد با ابن زبير مقاتلت ميكردند يزيد سير دركات جحيم شد ، و عبدالله بن زبير در مكّه بلا مزاحم شد و دعوى خلافت كرد ، جملة از مردم با او بيعت كردند و في الجمله كار خلافت بر او مستقر شد .

آن گاه شروع کرد به تأسیس بناء بیتالله ،(۱) در آن هنگام هفتاد نفر از شیوخ شهادت دادند که این خانه را وقتی که قریش بنا کردند به جهت آن که اموالشان کفایت نمی کرد هفت ذرع از سعه اساس اصلی آن که ابراهیم من و اسماعیل من بناده بودند کم کردند ، ابن زبیر آن مقدار کاسته را بر بناء خانه افزود و از برای خانه دو در قرار داد ، یکی برای دخول و دیگری برای خروج .

این ببود تا وقنی که حجاج از جانب عبدالملک مروان به دفع ابن زبیر به مکّه شد و او را بکشت ، و بنایی که ابن زبیر در خانه کرده بود منهدم نمود و به همان طریقی



١ _ نگاه كنيد: اخبار مكَّه، ص ٢٠٥؛ مقامع الفضل، ج ٢، ص ١٣٨.

که قریش بناکرده بودند و در عصر رسول خدا گی بوده بناکردند، و از برای خانه یک در قرار دادند.

و هم مکشوف باد، که در ایامی که بزید و معاویة بن بزید هلاک شدند ابن زیاد در بصره امارت داشت ، مردم را جمع کرد و خطبه خواند و خبر مرگ بزید و معاویه را بدیشان داد و گفت : یکی را امیر خویش کنید و با او بیعت کنید که با دشمنان شما جهاد کند و با مظلومان انصاف دهد و اموال شما را در بین شما قسمت کند.

جماعتی از اشراف بصره که از جمله آنها بود احنف بن قیس و قیس بن هیثم و مسمع بن مالک عبدی گفتند: ما غیر تو را سزاوار این کار ندانیم ، الحال تو امیر باش تا مردم خلیفه برای خود اختیار کنند .

عبیدالله چون چنین دید کاغذی برای عمرو بن حریث عامل خود در کوفه نوشت که اهل کوفه را بر اطاعت او بخواند.

عمرو بن حریث چون اهل کوفه را به بیعت ابن زیاد خواند یزید بن رزیم شیبانی به پا خاست و گفت: ما را حاجتی به امارت بنی امیّه و پسر مرجانه نیست ، و جز این نیست که بیعت برای اهل حجاز است . و بعضی خواستند با عمر بن سعد بیعت کنند ، زنهای هَمْدان با نساء کهلان و انصار و ربیعه و نخع صبحه زنان و گریه کنان داخل مسجد جامع شدند و ندبه بر جناب امام حسین عظم کردند و گفتند: آیاکفایت نکرد عمر سعد را کشتن حضرت سیدالشهداء عظم که الحال می خواهد امیر بر ما شود ، مردم از گریه زنها به گریه در آمدند و به این سبب با عمر سعد بیعت نکردند.

چون خبر اهل کوفه به عبدالله بن زبیر رسید، طمع در تسخیر کوفه کرد و عبدالله بن مطبع عدوی را عامل کوفه نموده و به کوفه فرستاد، مختار با ابن زبیر گفت که: من در کوفه جماعتی را می شناسم که اگر امیر شود بر ایشان مردی که صاحب رفق و علم باشد هر آینه جمع شوند لشکر عظیمی که بتوانی بر اهل شام غلبه کنی. گفت: آن جماعت کیانند؟



گفت: شيعة بني هاشم.

گفت: پس تو را براي اين كار اختيار كردم.

پس مختار به جانب کوفه شد و در ناحیه فرود آمد، و پیوسته گریه میکرد بر طالبیین و شیعه ایشان، و اظهار جزع و حنین مینمود، و مردم را به خونخواهی کشتگان اهل بیت تحریص میکرد.

شیعیان برگرد او جمع شدند تاکارش قوت گرفت و داخل قصرالاماره شد، و عبدالله بن مطیع عامل ابن زبیر را بیرون کرد، و بر اهل کوفه غلبه نمود، و خانه و بستانی از برای خود بنا نمود و اموال بیتالمال کوفه را بر مردم قسمت کرد، و قلادهٔ طاعت ابن زبیر را از گردن خود برداشت.

و كم كم كار او بالاگرفت و مردمان بر او گرد آمدند، و در صدد كشتن قتلهٔ حضرت سيدالشهداء على بر آمد و بسياري از ايشان را بكشت، كه از جمله عبيدالله بن زياد و عمر بن سعد و شمر و سنان و غيرهم عليهم لعائنالله ـ بودند.

و در پایان کار به دست مصعب بن زبیر برادر عبدالله کشته شد ، چنانچه بعد از این اشاره به آن خواهیم کرد . ان شاءالله تعالی .

و بالجمله ، عبدالله بن زبیر در مکّه اظهار عبادت و زهد میکرد ، و حرص بسیار بر خلافت داشت ، و خود را عائذ بیتالله میگفت ، و بنی هاشم را بسیار اذیت میکرد ، و برادر خود عمرو بن زبیر را در باب مسجد الحرام برهنه کرد و چندان او را تازیانه زد تا از دنیا برفت ، به سبب آن که عمرو منحرف بود از او ، و در ایام سلطنت بزید بن معاویه با لشکری از مدینه به تحریک ولید بن عتبة حرکت کرده بود برای قتال با برادرش عبدالله ، وگاهی که نشکر او با لشکر عبدالله مقابل شدند ظفر از برای عبدالله شد و لشکر عمرو فرار کردند ، لاجرم عبدالله عمرو را دستگیر کرد و به آن طریق که ذکر شد او را بکشت .

و نیز عبدالله بن زبیر حسن بن محمّد بن حنفیه را در زنـدان تـاریک مـوحشی محبوس کرد، و میخواست او را بکشد،که حسن در خلاص خویش تدبیری کرد و



خود را خلاص نموده و فراركرد و در مني به پدر خود ملحق شد .

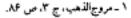
و نیز عبدالله زبیرکسانی راکه از بنی هاشم در مکه بودند که از جمله ایشان محمد بن حنفیه بود در شعب محصور کرد، و هیزم بسیاری جمع کرد و خواست ایشان را بسوزاند، که از جانب کوفه جماعتی که مختار ایشان را فرستاده بود دفعة بیامدند و هاشمیین را خلاص کردند، و خواستند تا عبدالله بن زبیر را بکشند که او خود را به مسجدالحرام رسانید و استار کعبه را گرفت و گفت: «انا عائدالله».

و مسعودی بعد از نقل این قضیه در مروج الذهب از کتاب نوفلی حدیث کرده که او از ابن عایشه از پدرش از حماد بن سلمه نقل کرده که: عروة بن زبیر عذر می خواست از جانب برادرش در وقتی که ذکر بنی هاشم می شد، و حکایت محصور کردن برادرش ایشان را در شعب مکّه و جمع کردن او هیزم را برای سوزانیدن ایشان، و می گفت: این است و جز این نیست برادرم عبدالله اراده کرده بود که ایشان را بترساند تا در اطاعت او داخل شوند، همچنان که ترسانیدند بنی هاشم را و جمع کردند از برای ایشان هیزم برای سوزانیدن ایشان در وقتی که ایشان از ببعت امناع کردند در زمان سلف (یعنی از بیعت ابی بکر تخلف کردند در زمانی که خلیفه گشت).

پس مسعودی فرموده: این خبری است که ذکرش در اینجا شایسته نیست، و ما در کتاب حداثق الاذهان که در مناقب اهل بیت عجی و اخبار ایشان است این مطلب را شرح داده ایم .(۱)

و عبدالله بن زبیر در طریق عداوت امیرالمؤمنین ﷺ و اهل بیت آن جناب ﷺ بود، و چهل روز خطبه خواند و در خطب خود ذکر صلوات بر رسول ﷺ راکه در خطبه باید ذکر شود ترک کرد، و گاه گاهی در خطبه های خود سب امیرالمؤمنین ﷺ می نمود، و مردی بود به لئامت طبع معروف.

سعید بن جبیر نقل کرده که : عبدالله بن عباس بر ابن زبیر داخل شد ، ابن زبیر به





او گفت: تویی آن که مرا به لئامت و بخالت نسبت می دهی؟

گفت : بلی همانا شنیدم از رسول خدا ﷺ که میفرمود : از دائرهٔ اسلام بیرون است کسی که شکم خود را سیرکند و همسایهاش گرسته باشد.

ابن زبیر گفت: یا ابن عباس، من چهل سال است که بغض شما اهل بیت را در دل گرفته ام، پس کلماتی ما بینشان گفتگو شد، ابن عباس از ترس جان خویش به جانب طائف رفت و در همانجا وفات یافت .(۱)

و مقتل ابن زبير در وقايع ايام خلافت عبدالملک نگاشته خواهد شد.

اينك رجوع كنيم به ذكر دولت آل حكم بن ابي العاص:

俗 幣 崇



ذكر دولت مروان بن الحكم بن ابي العاص بن اميّة بن عبد شمس بن عبد مناف

چون خلافت از آل ابوسفیان به مردن معاویة بن یزید بر طرف شد ، منتقل گشت به آل حکم . اوّل کسی که از ایشان بر سربر سلطنت نشست ، مروان بن الحکم (۱) بن ابی العاص بن اُمیّة بن عبد شمس بن عبد مناف بود .

و مروان معروف بود به ابن الطرید (۲) و ملقب به « وَزَغ ، و مشهور به « خیط باطل » (۳) به جهت بلندی قد و اضطراب قامت. و او از اشد ناس بود در عداوت خدای تعالی و رسول و آل او پیگ ، خصوصاً امیرالمؤمنین پیگ که از زمان عثمان تا آخر ایام حیات خود پیوسته در اخفای مناقب و افترای مثالب بر آن جناب کوشش داشت.

و پدر او حَكَم، عم عثمان بن عفان است، و او دشمن رسول ﷺ بود. و پیوسته مجاهرت به عداوت آن حضرت، و تصریح به شنآن آن جناب می نمود، و او طرید (۲) رسول است، بالاتفاق با جماعتی از اهل بیتش.

و سبب طرد او به طریق اشهر آن است که او در کو چه ها در قفای پیغمبر ﷺ راه می رفت و حرکتهای ناشایسته می کرد ، و حرکات آن جناب را از در استهزاء به



۱ ـ درباره او و کارهایش نگاه کنید به: الاخبار الطوال، ص ۲۸۵: اثنتبیه و الاشراف، ص ۳۰۷ ـ ۳۱۲: تاریخ الیعقومی، ص ۲۵۵ و ۲۶۸: الجوهر الثمین، ص ۸۲: مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۲ به بعد.

٢ ـ نگاه كنيد به: شقرات الذهب، ج ١، ص ٢٨: نكت الهميان، ص ١٩٤.

۳ ـ نگاه کنید به: البده و التاریخ، ج ۶. ص ۱۹: الجوهر الثمین، ص ۱۹: ثمار القلوب ذیل ماد؛ (مخاط الشیطان)، و خیط باطل در عرب اسم است برای شعاعی که از روزنه اطاق در اطاق میافند.

۴ ـ تبعيد و نفي بلد شده.

خود می بست ، و از این سوی به آن سوی متمایل میگشت. حضرت رسول او را بدید و فرمود: «فَکَذْلِكَ فَلْتَكُنْ» همچنین بمان او از اثر نفرین آن جناب مبتلا به مرض اختلاج شد ، و تا زنده بودگرفتار این درد بود ، و از این روی پیغمبر ﷺ او را طرد کرد و به طائف فرستاد.

و از اصل ابوسعید عصفری منقول است که حذیفة بن الیمان از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

«إذا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةً بن أبيسُفيانَ عَلَى المِنْبَرِ فَاضْرِبُوه بالسَّيفِ. و إذا رَأَيْتُم الْحَكَمَ بْنَ العاص فاقتلُوهُ و لَوْ تَحْتَ أستارِ الْكَعَبَةِ ».(١)

و مادر حَكَم: زَرقاء بنت موهب است.

و از تاریخ ابن اثیر منقول است که : زرقاء از ذوات الاعلام و مشهور به زنا بوده است .(۲)

و بالجمله، مروان با پدرش حكم در طائف بماند تا رسول خداى الله از دنیا رحلت فرمود، عثمان به ملاحظه قرابت و خویشی با او در نزد ابوبكر شفاعت او كرد، قبول نشد. و چون كار با عمر شد باز از در شفاعت بیرون شد، قبول نشد. چون نوبت خلافت به او رسید حكم و مروان را با كسان ایشان به مدینه رد كرد و صد هزار درهم از فییء مسلمین به وی عطاكرد، و خمس افریقبه را كه موافق نقل جماعتی صد هزار دینار بود در یک مجلس به مروان داد و فدک را نیول (۲) وی كرد، و خراج بازار مدینه را كه پیغمبر صدقهٔ مسلمین كرده بود به حارث بن الحكم داد، و هم مروان را به وزارت و كتابت سر خود اختیار كرد، و او در ایام خلافت عثمان فنن



١ _ اصل أبوسعيد، دومين اصل از ١٤ اصل، ص ١٩، ط انتشارات شبسترى، به نقل شفاءالصدور، ج ١، ص ٢١٩.

۲-کامل این اثیر ، ج ۴، ص ۱۹۴، ط بیروت، و در تعبیر مروان و آل مروان در اغیار و اشعار و کلمات مردم این نسبت وارد است. نگاه کنید به: ملهوف، ۱۷ - ۱۸ : بحارالاتوار ، ج ۴۴، ص ۴۳۵: تفسیر فرات، ص ۹۰ کافی، ج ۴، ص ۱۹ باب الاسماء و الکنی.

۳_ملک و آب و زمینی که دولت یا پادشاه به کسی واگفار کند که از درآمد او زندگانی کند.

موحشه، و بدع غريبه بر طبق اهواء باطله خود پديد آورد و آخرالامر سبب قـتل عثمان شد.

به عقیدهٔ اهلسنت که نوشتن کاغذ قتل محمّد بن ابی بکر را ـکه به خاتم عثمان بود و به دست غلام خاص او که بر مرکب مخصوص او سوار بود به اسم عبدالله بن ابی سرح والی مصر ـ به مروان نسبت دهند، و گویند عثمان بری بود از این امر باطل، چنانچه در محل خودش مسطور است.

و مروان در جنگ جمل همراه عایشه بود، و در آن جنگ طلحه را تیری بزدکه جان بداد و بمرد، و بعد از فتح اسیر شد و حسنین ﷺ را شفیع کرد [و] امیرالمؤمنین او را رهاکرد.

عرض كردند: بيعت بگير از او. فرمود: مگر بيعت نكرد با من بعد از قتل عثمان؟! مرا حاجت به بيعت او نيست، همانا دست او دست يهودى است، چه يهود به غدر معروفند اگر به دست بيعت كنند به سَبّة خود غدر كنند، و مر او را امارتى است محقر و بىقدر چنانچه سكى بينى خود را بليسد، پس فرمود: وَ هُوَ أَبُوالاً كبشِ الأربعة، و سَتَلْقَى الأَمَةُ مِنه و مِنْ وُلْدِهِ يَوْماً أَحمَرُ.

ابن ابی الحدید اکبش اربعه را مرادگرفته از چهار نفر از اولاد او که وجوه فرزندان او بودهاند، یکی عبدالملک که خلیفتی روی زمین یافت، و دیگر عبدالعزیز که والی مصر شد، سیم محمّد که ولایت جزیره یافت، چهارم بشر که حکمران عراقین بوده.

و لكن اظهر آن است كه اشاره به چهار نفر اولاد عبدالملك فرزند مروان بود كه تمامى خليفه شدند، و روزگار امت در عهد ايشان سياه و حالشان تباه شـد، و ايشان: ولبد و سليمان و يزيد و هشام بودهاند. و اتفاق نيفتاده كه چهار برادر جز ايشان خلافت كرده باشند.

و مصدق این معنی است آن چه در اخیار الدول ذکر شده که : مروان در خواب دید که در محراب رسول ﷺ چهار مرتبه بول کرد ، ابن سیرین تعبیر نمود که چهار



تن از اولاد تو لباس خلافت می پوشند و در محراب رسول ﷺ می ایستند . و همان نحو واقع شد ، و ایشان ولید و سلیمان و هشام و بزید بودند . (انتهی) .(۱)

بالجمله ، مروان پس از واقعه جمل ملحق به معاویه شد ، و در بغضاء امیرالمؤمنین علیه به حکم خبث مولد و سوء عقیدت ، جد و جهد کرد ، و بعد از وفات آن حضرت دو مرتبه حکومت مدینه یافت . و ابن اثیر گفته : که در هر جمعه بر منبر رسول کی بالا می رفت و در محضر مهاجرین و انصار مبالغه در سب امیرالمؤمنین مطوات الله علیه می کرد .

و در زمانی که یزید بن معاویه سلطنت یافت، مروان در مدینه بود و در واقعه حرّه، مسلم بن عقبه را تحریص بر کشتن اهل مدینه می نمود، و در زمان خلافت معاویه بن یزید به شام بود و چون معاویه وفات کرد و دولت آل ابی سفیان منقرض شد و مردم به بیعت ابن زبیر داخل شدند، مروان خواست که داخل در بیعت ابن زبیر شود و به جانب مکه رود، بعضی او را منع کردند و به خلافت تطمیعش نمودند، مروان به جانب (جابیه) شد که ما بین شام و اردن است

عمرو بن سعید بن العاص معروف به و أشدق ، مروان راگفت که : من مردم را در بیعت تو در می آورم به شرط آن که بعد از تو من امارت و خلافت یابم .

مروانگفت : بعد از خالد بن بزید بن معاویه خلافت برای تو باشد ، أشدق قبول کرد و مردم را به بیعت او خواند .

اوّل مردمی که با او بیعت کردند اهل اردن بودند (۲)که از روی کراهت به جهت ترس از شمشیر بیعت کردند، پس اهل شام و بعضی از امصار و بلدان دیگر بیعت کردند.

پس مروان عمّال خویش را به بلاد فرستاد، و خود به جانب مصر سفر كرد و اهل مصر را محاصره نمود، و في الجمله با ايشان قتال كرد تا اين كه ايشان بيعت



۱ _ اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۹ ـ

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۴.

ابن زبیر را از خود خلع کردند و در تحت اطاعت مروان در آمدند ، پس مروان فرزند خود عبدالعزیز را والی ایشان کرد و به شام برگشت .

چون وارد شام شد حسّان بن مالک راکه سیّد و رئیس قحطان بود در شام طلبید و از جهت آن که مبادا به داعیهٔ ریاست بعد از او طغیان و سرکشی کند او را ترغیب و ترهیب کرد که خود را از این خیال مأیوس کند و طمع خلافت و ریاست را از خود دور افکند ، حسان که چنین دید به پا خاست و خطبه خواند و مردم را به بیعت عبدالملک بن مروان بعد از مروان و به بیعت عبدالعزیز بن مروان بعد از عبدالملک دعوت کرد ، مردم نیز بیعت کردند و مخالفت ننمودند .(۱)

و چون این خبرگوشزد فاخته مادر خالد بن یزید که زوجهٔ مروان شده بودگردید، در صدد قتل مروان شد به سبب آن که خلاف عهد خود کرد، چه آن که قرار داد، بودکه بعد از خودش خلافت برای خالد بن بزید باشد، پس سمّی داخل در لبن^(۲)کرد و به مروان داد، چون مروان از آن بنوشید زبانش از کار بیفتاد و به حالت احتضار شد.

عبدالملک و سایر فرزندانش نزد او حاضر شدند، مروان به انگشت خود بمه جانب مادر خالد اشاره میکرد (یعنی او مراکشت)، مادر خالد از جهت آن که امر را پنهان کند میگفت: پدرم فدای تو باشد چه بسیار مرا دوست می داری که در وقت مردن هم یاد من می باشی و سفارش مرا به اولادهای خود میکنی.

و به قولی دیگر، چون مروان در خواب بود مادر خالد وسادهای (۳) بر صورت او گذاشت و خود با کنیزکان روی او نشست تا مروان جان بداد .(۴)

و این واقعه در سال شصت و پنجم هجری بود و مروان شصت و سه سال عمر کرد و نه ماه و کسری خلافت نمود، و او را بیست برادر و هشت خواهر، و یازده پسر و سه دختر بوده.



١ ـ مروجالذهب، ج ٢. ص ٩٧.

۲_ثير،

٣_بالش.

۴ ـ مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۹۷ .

و در کتب فریقین اخباری در لعن او وارد شده است، و در جمله از کتب اهلسنّت است روایتی به این مضمون که عایشه به مروان گفت: شهادت می دهم که رسول خدا ﷺ لعن کرد پدرت را در حالی که تو در صلب او بودی .(۱)

و در حیاة الحیوان و تاریخ خمیس و اخیار الدول از مستدرک حاکم ، این حدیث نقل شده که : عبدالرحمن بن عَوْف گفته که : هیچ مولودی متولد نمی شد مگر این که او را می آوردند در نزد رسول خدا گیش تا دعاکند برای او ، و چون مروان را آوردند نزد آن حضرت ، در حق او فرمود : هو وَزَغُ بْنُ الْوَزَغ ، لملعون بن الملعون ».(۲)

او چلپاسه (۳) پسر چلپاسه ، و ملعون پسر ملعون است . آنگاه حاكم گفته كه : اين حديث صحيح الاسناد است .

و هم حاكم روايت كرده: عن عَمْرو بن مُرَّة الْجَهْنِي و كَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ [قال]: إنَّ الحكم بن أبي العاص اشتَأْذَنَ على النَبي اللَّهُ الله فَعْرف صوتَه فقال: «انْذَنُوا له، لعنة الله عليه و على من يخرج من صلبه الآالمؤمن منهم و قليلٌ ما هُمْ، يشرُفُون (٢) في الدُّنيا و يضيعون في الآخرة، ذَوُو مَكْرٍ و خديعةٍ، يعطون في الدُّنيا و ما لهم في الآخرة من خلاق. (٥)

و مناسب روایت اوّل است حدیثی که ثقة الاسلام در کافی ایراد فرموده مسنداً از جناب صادق الله که عبیدالله بن طلحة می گوید: سوّال کردم از آن جناب از حکم وزغ؟ فرمود: رجس است، و هرگاه او را بکشی غسل کن، همانا پدرم در حجره



١ _النزاع و التخاصم، ص ١٥.

٢ ـ حياة الحيوان، ج ١، ص ٤١، ط بيروت: النصائح الكافية، ص ٢٩ ـ ٥٥: تطهير الجنان، ص ١٥٥: صواعيق،
 ص ١١١: المستدرك، ج ٢، ص ٢٧١: اخبار الدول، ج ٢، ص ١٨: السيرة الحلبية، ج ١: ص ٢١٧: السيرة النبوية
 زيني دخلان، ج ١، ص ٢١٧.

٣_چلياسه؛ مارمولک.

۴_در کتاب؛ يترفّهون.

۵ ـ المستدرک، ج ۴، ص ۴۸۱؛ اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۱، و ج ۵، ص ۱۲۶؛ المبيرة العلبيّه، ج ۱؛ ص ۲۲۷؛ الاغانى، ج ۶، جزء شائزده، ص ۹۰ و ۹۱؛ البداية و التهاية، ج ۱؛ ص ۲۴۳؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۹؛ حياة العبوان دميرى، ج ۲، ص ۴۲۲.

نشسته بود و با وی مردی بود که حدیث میکرد او را، ناگاه وزغی زبان خود را متحرک کرد، پدرم به آن مود فرمود: میدانی این وزغ چه میگوید؟ عرض کرد: علم ندارم به کلام او .

فرمود: میگوید: والله اگر عثمان را به بدی باد کنی هر آینه عملی علی را سب خواهم کرد همیشه تا از اینجا برخیزی، آن گاه فرمود: پـدرم گفت: نـمیمیرد از بنیامیّه میتی مگر این که مسخ میشود به وزغ .(۱)

چه از این خبر معلوم می شود که وزغ را با بنی امیّه سنخیت و اتحادی است که در طریقهٔ مودت عثمان و عداوت امیرالمؤمنین علی موافق با ایشان است ، و اموات ایشان به صورت او مسخ می شوند ، و از این جهت پیغمبر گیگی حَکَم و مروان را وزغ لقب داد .

و تصریح به این صناسبت شده در حدیثی که در کافی از عبدالرحمن بن ابی عبدالله میکند که میگوید: شنیدم از ابوعبدالله علی که فرمود: بیرون آمد رسول خدا گی از حجرهٔ خود در حالی که مروان و پدرش استراق سمع و استماع حدیث او میکردند.

فقال له: الوزغُ بنُ الوزغ. قال ابوعبدالله ﷺ: فَسَمِنْ يَسُومَئذٍ تَسُرُونَ أَنَّ الوزغَ يَسْتَمِعُ الحديثَ (٢)

فرمود : از آن روز که حضرت به مروان فرمود : وزغ پسر وزغ . می ببنید که گویا وزغ گوش می دهد حدیث را .

و از این خبر شریف معلوم می شود که حقیقت وزغ و مروان یکی بوده ، و اختلاف در صورت بوده ، و پیغمبر مطلع بر حقایق اشیاء و [مشرف بر] ماهیات موجودات خبر از این داد ، و شاهد صدق ، موافقت مروان وزغ است در این صفت

۱ ــ روضهٔ کافی، ج ۸، ص ۲۳۲، ح ۲۰۵.

۲ ـ روضهٔ کافی، ج ۸، ص ۲۳۸، ح ۲۲۳.

محسوسه که استراق سمع باشد.(١١)

و ابوالفرج اصبهائی . که خود مروانی است . در اغانی در ذیل قصّهٔ وفود مروان بر معاویه بعد از عزل از ولایت مدینه و مکالماتی که بین ایشان تردید شده می گوید: معاویه برآشفت و گفت: یابن الوزغ! لست هُناك. مروان گفت: چنین است که گفتم، و من اکنون پدر ده نفرم، و برادر ده نفر، و عم ده نفر، و نزدیک است عده کامل شود (یعنی چهل نفر).

ابوالفرج گفته: اين اشاره است به حديث نبوي اللَّحْيُّة :

إِذَا بَلَغَ بَنُو اَبِي العاصِ، أربعينَ رَجُلاً اتَّخَذُوا مالَاللهِ دُولاً و عباد اللهِ خَوَلاً.(٢)

و اولاد ابوالعاص منتظر اين وقت بودند.

و هم در آخر حکایت از معاویه این حدیث را نقل میکند که احنف از او پرسید: چرا چندین تحمل از مروان کردی؟ و کلام مروان اشاره به چه بود؟ وی این حدیث را روایت کرد و گفت: فواقه لقد تلقاها مروان من عین صافیة ».(۲)

\$ \$ \$

١ _ شقاء الصدور، ج ١، ص ٣٢٥.

۲ ـ یعنی: هرگاه بنواییالماص به چهل نفر رسیدند مال خدا را دولت و تروت خود قرار دهند، و بندگان خدا را بردگان و کنیزان خود گیرند . این حدیث در منابع بسیاری آمده است از جمله نگاه کنید به : الخصائص الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۷۹، النصائح الکافیه، ص ۱۱۰.

٣_شفاد الصدور، ج ١، ص ٣٢٤ به نقل از اغاني.

ذكر سلطنت عبدالملك بن مروان (١١) و مقتل مختار، و مصعب و عبدالله ابنّي زبير

در شب یک شنبه غرّهٔ ماه رمضان سال شصت و پنجم، عبدالملک بن مروان بعد از مرگ پدر بر تخت سلطنت نشست، و پیش از آن که بر تخت نشیند پیوسته مسلازمت مسجد داشت و قرائت قرآن می نمود و او را د حمامة المسجد»(۲) می نامیدند، و زمانی که خبر خلافت به او رسید مشغول تلاوت قرآن بود، قرآن را بر هم نهاد و گفت: سلام علیك، هذا فراق بینی و بینك».

راغب در محاضرات بعد از نقل این قضیه گفته: که عبدالملک میگفت که: من مضایقه داشتم از کشتن مورچه، و الحال حَجّاج برای من می نویسد که: فئامی از مردم را کشته، و در من هیچ اثر نمی کند.

زهری روزی به او گفت : که شنیدهام شرب خمر میکنی؟ .

گفت: بلی ، والله ، و شرب دماء^(۳) نیز میکنم !^(۴)

و از تاریخ سیوطی نقل شده که: مردی یهودی یوسف نام اسلام آورد، و او علم تمامی به کتب مُنزّله داشت، وقتی از در خانهٔ مروان عبور کرد گفت: وای بر امت محمّد ﷺ از اهل این خانه، راوی گفت: تاکی امت مبتلا به ایشان می باشند؟ گفت: تا زمانی که رایات سود از جانب خراسان بیاید، که مراد زمان سلطنت



۱ ـ درباره او و كارهايش نگاه كنيد په: الاخبار الطوال، ص ۲۸۶ ـ ۲۲۵: تاريخ الخلفاء سيوطي، ص ۲۲۴ ـ ۲۴۲. تاريخالخلفاء اين يزيد، ص ۳۰ ـ ۲۱: التنبيه و الاشراف، ص ۳۱۲ ـ ۲۱۷ مروجالذهب، ج ۳، ص ۹۹.

٢ _ اخيار الدول، ج ٢، ص ٢١. حمامة: كبوتر.

٣ ـ جمع دم: خونها.

۴ ـ. محاضرات الادباد، ج ۱ ، ص ۱۷۲ .

بنى عباس باشد.

و این یوسف بهودی صدیق عبدالملک بود ، روزی دستی بر شانه عبدالملک زد و گفت: از خدا بهرهیز در باب امت پیغمبر گانگ در زمانی که خلیفه شوی ، عبدالملک گفت: این چه سخن است که میگویی ، مراکجا خلافت قسمت شود؟ . بوسف بهودی ثانیاً گفت: اتقالهٔ فی أمرهم.

وگفته که : زمانی که یزید بن معاویه لشکر فرستاد به مکّه به جهت قتال با عبدالله بن زبیر، عبدالملک گفت : پناه به خدا می برم! آیا کسی لشکر به حرم خدا می فرستد؟ یوسف دستی بر شانه او زد وگفت : لشکر تو به سوی مکّه بیشتر خواهد بود.(۱)

و بالجمله ، عبدالملک مردی بخیل و فتاک و خونریز بود ، و عمّال و گماشتگان او نیز تمام شبیه با او بودند در بخل و فخر و خُیلاء و خونریزی ، و اسامی ایشان چنین به شمار رفته : حجّاج عامل او در عراق ، و مهلب بن ابی صفره در خراسان ، و هشام بن اسماعیل در مدینه ، و عبدالله فرزند او در مصر ، و موسی بن نصیر در مغرب ، و محمّد بن یوسف برادر حجاج در یمن و محمّد بن مروان در جزیره ، و تمام این عمال ظلوم و غشوم بودند ، و حجاج از همه افزون بود ، چنانچه به آن اشاره خواهیم نمود . (۱) ان شاءالله تعالی .

و نقل شده که عبدالملک را ه أبوذُباب ه^(۳) میگفتند ، به سبب آن که دهانش گند بسیار داشت ، به طوری که هرگاه مگس از طرف دهانش میگذشت از شدت گند میمرد ، و هم از کثرت بخل او را « رَشْحُ الحَجَر »(۲) میگفتند .

و عبدالملک اوّل کسی است که در اسلام به این اسم مسمی شد، و اوّل کسی است که وجوه دنانیر و دراهم را به سکه اسلامی نقش زد از پس آن که نقش رومی



۱ _ تاريخ الخلفاء، جاپ رضى، ص ۲۱۶ _۲۱۷؛ اغبار الدول، ج ۲، ص ۲۱ ـ ۲۲. ۲ و ۳ و ۴ _ اغبار الدول، ج ۲، ص ۲۰

داشت .(۱) و تفصیل آن را دمیری در حیات الحیوان نقل کرده ، و هم اوّل کسی است که نهی کرد از امر به معروف .(۲)

[نهضت توّابين^(٣)]

و در اوایل سلطنت او سنهٔ ۶۵، شیعیان کوفه به حرکت در آمدند، و بـا هـم ملاقات میکردند و همدیگر را ملامت و سرزنش میکردند که چیرا یاری امام حسين ﷺ نكرديد و او را اجابت ننموديد ، وگفتند : خذلان ما أن جناب را ألايش و عاري است كه به هيچ آب شسته نشود، جز آن كه بـه انـتقام خـون أن حـضرت کشندگان او را بکشیم یا ما نیزکشته شویم ، پس پنج نفر را برگزیدند و ایشان را امیر خویش نمودند و آن پنج نفر : سلیمان بن صُرَد خزاعی ، و مسیّب بن نجبه فزاری ، و عبدالله بن سعید بن نفیل ازدی ، و عبدالله بن وال تمیمی ، و رفاعة بن شداد بجلی بودند، پس لشکرگاه را تخلیه کردند، و مختار ایشان را از این کار منع میکرد قبول نكردند و حركت كردند تا رسيدند به د عين ورده » كه شهري است يزرگ از بلاد جزيره . از آن سوی ، عبیدالله بن زیاد که در آن هنگام در شام بود با سی هزار تن لشکر شامي به همدستي حصين بن نمير و شراحيل بن ذي الكلاع حِمْيري به جهت قتال شیعیان از شام حرکت کرد در ۱ عین ورده ۱ به هم رسیدند، و دو لشکر کارزار عظیمی نمودند و سلیمان بن صرد مردانگی نمود و جماعت زیادی از لشکر ابن زیاد بکشت، آخرالامر حصین بن نمیر او را تیری زد و شهیدش نمود، آن وقت مسيب كه از وجوه لشكر اميرالمؤمنين ﷺ در سابق بوده عَلَم را بكرفت و بر لشكر دشمن حمله كرد و رجز خواند تا او نيز كشته شد .



١ ـ اخبار الدول، ج ٢، ص ٢١.

۲ - اخبار الدول، ج ۲۰ ص ۲۱ نهاية الارب. ج ۲۱. ص ۹۸. ۱۲۸۰ مختصر الثاريخ، ص ۸۹، تاريخ الخلفاء، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۸.

٣ ـ قمقام زخار، ج ٢، ص ٤٨١ ـ ٧٠٣.

شیعیان که چنین دیدند یک باره دست از جان بشستند و غلافهای شمشیرهای خود را بشکستند و مشغول جنگ شدند، و علم با عبدالله بن سعید بود.

در این گیر و دار بودند که پانصد تن از شیعیان بصره و مدائن به یـاری ایشـان آمدند ، ایشان دل قوی شدند و پای اصطبار استوار نهادند ، و جنگ عظیمی نمودند و پیوسته میگفتند : اُقِلْنا رَبِنًا تغریطَنا فقد تبتا .

و بالجمله ، چندان جنگ كردند تا آن كه سليمان بن صرد و عبدالله بن سعيد با جمله از وجوه لشكر شيعه شهيد شدند ، ما بقى چون ديدند كه طاقت جدال بـا لشكر شام ندارند روى به هزيمت نهادند و به بلاد خويش ملحق گشتند .

[كشته شدن ابنزياد]

و چون ابن زیاد از کار شیعیان بپرداخت از ۱ عین ورده ، به قصد محاربه با اهل عراق حرکت کرد ، چون به موصل رسید ابراهیم اشتر با لشکر عراق از کوفه به امر مختار به جنگ او بیرون شدند و با لشکر عبیدالله محاربهٔ عظیمی نمودند ، و در پایان کار ظفر برای اهل عراق شد ، و عبیدالله بن زیاد ، و حصین بن نمیر ، و شرحبیل بن ذی الکلاع ، و ابن حوشب ذی ظلیم ، و عبدالله بن ایاس سلمی با جمله از اشراف شام سیر درکات جحیم شدند ، ابراهیم سر ابن زیاد و دیگران را برای مختار حمل کرد ، مختار سر او را به جانب حجاز فرستاد . و این واقعه در سال شصت و ششم هجری بوده .

و داستان خونخواهی مختار از قتلهٔ حضرت سیدالشهدا، ﷺ، و تسلط او بر کوفه، و کشتن او قتله آن حضرت را از خولی و عمر سعد و شمر و ابن زیاد و غیر ایشان، طویل است^(۱) و این مختصر راگنجایش ذکر نیست، طالبین رجوع کنند به کتاب اخذ الثار^(۲) شیخ ابن نما و غیره، بلی شایسته باشد که در آن مقام به چند کلمه از نسب ابن زیاد اشاره شود:



۱ _ ابوالمؤید خوارزمی گفته: عدد کشتگان مختار به چهل و هشت هزار و پاتصد و شصت نفر رسید. (مؤلف ﷺ). ۲ _ این کتاب «ذوب النقار» و یا «شرح الثار» نام دارد که همهٔ آن در بحارالاتوار آمده و جداگانه نیز چاپ شده است.

[نسب ابنزیاد]

همانا پدر عبیداشه زیاد معروف است به زیاد بن ابیه ، و زیاد بن امه ، و زیاد بن عبید ،
و زیاد بن سمیه ، و بعد از استلحاق به معاویه ، مشهور به زیاد بن ابی سفیان شد!
و عبید و سمیه هر دو از موالی کسری (۱) بودهاند . و کسری آنها را به ابوالخیر بن
عمرو کندی که از ملوک یمن بوده عطاکرد ، وقتی ابوالخیر را مرضی عارض شد به
جانب طائف شد و در آنجا حارث بن کلده طبیب عرب سکنی داشت وی را علاج
کرد ، ابوالخیر سمیه را به حارث عطاکرد ، سمیه نزد حارث بماند و نافع را بزاد و او
را نفی کرد ، آنگاه ابوبکره که صحابی معروف است بر فراش او آورد ، باز حارث او

را نفی کرد از خود، و اقرار به ولادت او نکرد، و سمیه را تزویج کرد با عبید مذکور. و این جماعت [چهار پسر سمیه] آنان بودند که با شِبْل بن معبد که هم از اولاد سمیه بود شهادت به زنای مغیره بن شعبه دادند نزد عمر،، زیاد به اشارهٔ عمر تلجلج کرد و عمر مغیره را حد نزد، بلکه بر شهود اقامه حد کرد، به شرحی که در مقام خودش مسطور است.

و از عقد الفرید نقل شده که : زنان زانیه را در جاهلیت چنان رسم بود که علمهایی نصب میکردند که معروف شوند و جوانان زناکار به طلب آنها برآیند.

و طریقه اکثر مردم چنان بود که کنیزهای خود را اکراه و الزام به زنا میکردند تا خطام فانی و عرض زایل حیات دنیوی را نایل شوند ، چنانچه خدای تعالی بدین مطلب اشاره فرموده در کتاب مجید : «و لا تُکْرِهُوا فَتیاتِکُم عَلَی البِغاء ».(۲) (الآیه). و در مروج الذهب است که : این سُمَیّه از ذوات الاعلام (۲) بود و ضریبه (۴) به



۱ ـ پادشاه ایران.

۲ ـ سورة نور، أيه ۲۳.

۳- پرچمداران فواحشی که بر سر در خانهٔ خود پرچم می زدند به نشانهٔ آمادگی برای فحشاء.

۴ ـ عوارض.

حارث بن كلده مى داد ، و در طائف در محله كه موسوم به و حارة البغایا ، (۱) بود منزل داشت . یک روز ابوسفیان به جانب ابومریم سلولی كه خمّاری بود شتافت و مست شد ، و از او زانیه خواست ، ابومریم گفت : جز سمیّه كسی نیست . ابوسفیان گفت : بیار اگر چه زیر بغلهای او بوی گند می دهد ، و پستان بلند دارد . و از این كلمه معلوم می شود كه قبل از این نیز او را دیده بود . ابومریم بعد از فراغ از ابوسفیان پرسید كه : چگونه بود ؟ جواب داد : اگر استرخای نّدی (۱) و نتن و نكهت نداشت عیبی نبود . (۱)

بالجمله ، سمیّه زیاد را در سال اوّل هجرت بر فراش عبید بزاد ، و او معروف به زیاد بن عبید ، و ابن امه ، و ابن ابیه ، و ابن سمیّه شد ، و چون اندکی رشد کرد کاتب ابوموسی اشعری شد ، و عمر او را به کاری امر کرد و نیکو قیام به آن عمل نمود .

و یک روز در مسجد بیامد ، خطبه اداکرد که به غایت معجب بود ، عمرو عاص گفت : اگر این جوان قرشی بود شایسته ریاست بود ، ابوسفیان گفت : سوگند با خدای ، من می شناسم که او را در رحم مادرش گذاشت ، با وی گفتند : که بود ؟ گفت : من بودم ، این بود تا امبرالمؤمنین علی به خلافت نشست ، و زیاد به جهت این که ظاهراً کاری ناشایسته نکرده بود و به کفایت و فطانت ممتاز بود ، از جانب آن جناب حکمران حدود فارس شد ، و معاویه هر چه خواست او را بفریبد نتوانست ، و زیاد بعد از نوشتن معاویه به او ، خطبه اداکرد و گفت : اُتَعْجَبُ من این آکِلة الاکیاد و رأس النقاق یخوفنی بقصده ایای .

و در آن خطبه ثنای بلیغ بر امیرالمؤمنین ﷺ کرد ، و آن جناب منشوری به وی کرد ، و از فریب معاویه او را بیم داد ، و او بماند به حالت خویش تا خلافت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ منقضی شد .



١ _محلة فواحش.

۲ ـ فرو افتادگی پستان.

٣ ـ مروج الذهب، جاب قاهره، ج ٢، ص ١٤، و جاب هجرت، ج ٢، ص ٦.

آنگاه معاویه شبکهٔ ابلیسی بگشود، و خبائت فطریه و دنائت مولد مدد کرد، و یه معاونت مغیرهٔ بن شعبه که معدن نصب، و رأس نفاق بود او را بفریفت، و او را ادعاکرد و برادر خود قرار داد، و زیاد به جهت حب دنیا و میل به جاه اقرار به حرام زادگی خود، و اخوت معاویه، و بنوت ابوسفیان را به خود پسندید، و ابوبکره برادر مادری او قسم یاد کرد دیگر با او مکالمه نکند، چه زنای سمیه را ثابت کرد، و نسبت او را نیز مقدوح ساخت. و چون رأی هر دو طرف مستقر شد، معاویه، جویریه خواهر خود را فرستاد نزد زیاد و موی خود را به او نمود و گفت: تو برادر منی چنانچه ابومریم خبر داد مرا.

آنگاه در مسجد محضری کردند، و معاویه بر فراز منبر نشست و زیاد را یک پله فروتر نشانید، آن گاه ابومریم شلولی که اولاً خماری بود در طائف، و آخر کار از اصحاب معاویه شد، برخاست و اداء شهادت کرد، و گفت: گواهی می دهم که ابوسفیان در طائف نزد ما آمد و من خماری بودم در جاهلیت، و گفت: زانیه برای من بیار، نزدیک او آمدم و گفتم: زانیه جز سمیّه جاریهٔ حارث بن کلده نبافتم، گفت: بیاور او را با قذارت و بدبویی که دارد.

زیادگفت: آرام باش ای ابومریم، که تو را به شهادت خواستند نه برای شتم.
ابومریم گفت: اگر از من عفو می کردند و این شهادت نمی طلبیدند نیکوتر بود برای من، ولی شهادت ندادم جز به آن چه معاینه کردم، و به خدا سوگند دیدم که ابوسفیان آستین پیراهن سمیه راگرفت و در را بست، و من متحیرانه نشسته بودم، هنوز مکثی نکرده بودم که پیرون آمد و پیشانی خود را مسح می کرد، گفتم: هان ای ابوسفیان چگونه بود؟ گفت: مثل او ندیدم اگر استرخای پستان و گند دهان نداشت.

و به روایت کامل ابومریم گفت: فخرجتْ من عنده و إنَّ اسکتیها لتقطران منیّاً.(۱) خلاصه سخن آن که معاویه زیاد را به این شهادت برادر خود خواند، شخصی

۱ ـ گویا منتئی در حق او گفته است:

برخاست و گفت: اى معاويه! رسول خداى ﷺ حكم كرد و گفت: « أَلُولَدُ لِلْفِراشِ، ولِلْغَاهِرِ ٱلْحَجُرِ».

تو حکم کردی که فرزند از زناکار است و برای فراش سنگ است از روی مخالفت کتاب و انصراف از سنت رسول گیگی، به شهادت ابومریم بر زنای ابوسفیان، (۱) و الحق این آلایش و غاری است که به هیچ آب شسته نمی شود، و طعنی است که در هیچ کتابی جواب ندارد. (۲)

و اهل آن عصر در اشعار خود از دور و نزدیک مطاعن عظیم بر معاویه و زیاد توجیه کردند.(۳)

وگفته شده که دُهات(۳) و محتالان(۵) عرب چهار نفر بودند: معاویه ، و عمرو عاص ، و زیاد ، و مغیرة بن شعبه ، چنانچه شاعرگفته :

مِنَ الْعَرَبِ العَرِبَاءِ قَدْ عُدَ أُربِعِ دُهَاةً فِمَا يُسُونَىٰ لَهُم بَسْمِيهِ معاويةُ، عمرو بن عاصٍ، مُغيرةً زيادُ هو المعروف بـابْنِ أبسِه (۶)

و اين هر چهار حرامزاده بودند و متفق الكلمه در عداوت امبرالمؤمنين ﷺ .

و بالجمله زیاد کسی است که شبعیان امیرالمؤمنین الله را در بصره و کوفه گرفت و بکشت ، و دست و پا بریده ، و کور کرد و میل در چشمشان کشید ، چه خود سابقاً در عداد شیعیان بود ، و معاریف ایشان را خوب می شناخت ، و اوّل کسی است که به قـتل صیر در اسلام رفتار کرد ، و عبدالرحمن بن حسّان را به محبت امیرالمؤمنین الله به روایت ابن خلدون و ابن اثیر زنده در گرو کرد ، و اوّل کسی است



١ _كامل بن اثير، ج ٢، ص ٢٣٢، ط بيروت.

٢_شفاء الصدور، ج ١، ص ٢١٢، ٢١٤.

۲ _ نگاه کنید به: شفاه الصدور، ج ۱، ص ۲۱۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۱۱۸، چاپ افست؛ انسباب الانسراف بلافری، ج ۴، ص ۷۸.

۴ _ جمع داهي: تيزفهم،

۵_حيله گران ، فريبكاران .

 ⁴ ـ صلاح صفدی در شرح لامیة العجم، ص ۴۲ نقل کرده است.

كه ولايت عراقين كرد ، و اوّل كس است كه سبّ اميرالمؤمنين ﷺ را در عراق تشييد و ترویج کرد، و بعضی گمان کردند که این عبارت نهجالبلاغه که حضرت اميرالمؤمنين ﷺ فرموده: «سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ رَحبُ البُلْعُوم. مُنَد حِقُ البطنِ، يَأْكُلُ ما يَجِدُو ما لا يجد، فاقْتُلُوه و لن تَقْتُلُوه، ألا و إنّه سَيَأْمُرُ بِسَبي والبرائةِ عَني».(١) اشاره به اوست، و لكن اظهر آن است كه اشاره به معاويه باشد، به هر حال بدع و فتن زياد در اسلام بیش از آن است که ذکر گردد.

ابن ابي الحديد گفته : كه زياد خواست بر اهل كوفه عرض كند برائت از على ﷺ و لعن او را ـ العياذ بالله ـ و بكشد هركه قبول نكند ، و خانه او را خراب كند ، خداوند او را مهلت نداد و در همان روز مبتلا به طاعون گردید ، و بعد از سه روز به دارالبوار رفت ، و این واقعه در ایام معاویه بود . و موافق روایت مروج الذهب سنهٔ پنجاه و سه. و مؤيد كلام ابن ابي الحديد است قضيه و نقاد ذوالرفيه ، كه در مروج الذهب و امالي أبن الشيخ است .

این بود حال زیاد پدر عبیدالله.

و اما حال خود و مادرش، پس بدان که مادر ابن زیاد، مرجانه نام داشته و از زوانی(۲) معروفه بوده و در اشعار اشاره به آن شده ، چنانچه سراقهٔ باهلی میگوید : لَـعَنَ اللهُ حَـيثُ حَـلَ زيــاداً ﴿ وَ ابنُهُ وَ العجوزُ ذَاتُ البَّعُولِ

و عجوز ذات البعول^(٣) را مرجانه مراد گرفتهاند .

و عبیدالله در سال بیست و هشت یا بیست و نه هجری متولد شد، و در سنهٔ شصتم که سی و دو ساله بود، ولایت عراقین یافت، و در سال شـصت و یکـم هجري به قتل سيدالشهداء لله پرداخت ، و سي و نه ساله بود كه به دست ابراهيم اشتر، سير دركات جحيم شد.(٢)



١ - نهج البلاغه ، صبحى صالح ، خطبة ٥٧ .

٣ ـ و قد أشار إليها أميرالمؤمنين عُنهُ في قوله للعيشم النشار؛ لَيَا خَذَنَك الْعَلَى الزُّنيمِ ابْنُ الآمَةِ الفاجرة عُبيدُكُ بن زياد.

٣ ـ ذات البعول: زني كه داراي چند شوهر است.

۴ .. نک: الفتوح، ج ۲، ص ۲۲۱۹، قمقام زخار، ج ۲، ص ۷۵۰.

و از عجائب آن است که روز قتل او ، روز عاشوراء بوده! و چون مختار سر نحس او را برای حضرت علی بن الحسین الله فرستاد ، گاهی که سر آن ملعون را خدمت آن جناب آوردند آن حضرت مشغول غذا خوردن بود ، سجدهٔ شکر به جای آورد و فرمود: روزی که ما را بر ابن زیاد وارد کردند غذا می خورد ، من از خدای خود درخواست کردم که از دنیا نروم تا سر او را در مجلس غذای خود مشاهده کنم همچنانی که سر پدر بزرگوارم مقابل او بود و غذا می خورد ، خدا جزای خیر دهد مختار را که خون خواهی ما نمود ، و به اصحاب خود فرمود : همه شکر کنید .

و نقل است که : در مجلس حضرت ، یکی عرضه داشت که : چرا حلوا امروز در غذای ما نیست؟

فرمود : امروز زنان ما مشغول عیش بودند ، چه حلوائی شیرین تر از نظر کردن به میر دشمنان ماست .

و از اینجا معلوم می شود حال مختار که چگونه قلب مبارک امام را شاد کرد،
بلکه دلجویی و شاد نمود قلوب شکسته دلان و مظلومان و مصیبت زده گان و آرامل
و ایتام آل محمد بید راکه پنج سال در سوگواری و گداز بودند و به مراسم تعزیت
اقامت فرموده بودند، چنانچه از حضرت صادق پی روایت شده که فرمود: بعد از
شهادت امام حسین بید یک زنی از بنی هاشم سرمه در چشم نکشید، و خود را
خضاب نفرمود، (۱) و دود از مطبخ بنی هاشم برنخواست، تا پس از پنج سال که
عبدالله بن زیاد کشته شد.

و در سنهٔ ۶۵ و به قولی در سنهٔ ۶۴ طاعون در بصره در افتاد و چهار روز آن داهیهٔ دهیا و طامّهٔ کبری بصره را زیر و زیر کرد، روز نخستین هفتاد هزار تن، و روز دوّم هفتاد و یک هزار، و روز سیم هفتاد و سه هزار کس عرضهٔ هلاک شدند، و روز چهارم از مردم جز عدد قلیل از زندگانی بهره نداشت، هیچ کس از مردگان راکس به دفن و کفن نتوانست پرداخت، ابواب خانه ها را بر روی مرده ها بربستند، و آنان که



در شمار زندهها بودند نیز ناتندرست و خسته میزیستند.

و در سنهٔ ۶۷ مصعب بن زبیر از جانب برادرش عبدالله به دفع مختار بیرون شد و در ۵ خرورا ۵ مکه قریهای است از کوفه م، بین او و مختار جنگ عظیمی واقع شد و جماعت بسیاری کشته گشت، و مختار منهزم شد و در قصرالامارهٔ کوفه با جمع بسیاری متحصن گشت.

و لكن در هر روز به جهت محاربه با مصعب بيرون مى شد و جنگ مى نمود، تا روزى از قصرالاماره بيرون شد در حالى كه بر استر اشهبى سوار بود، عبدالرحمن بن اسد حنفى بر او حمله كرد و او را بكشت و سرش را جدا كرد. و اين واقعه در چهاردهم رمضان سنة ۶۷ بوده، پس دارالاماره را محاصره كردند تا چندى كه اصحاب مختار در سختى افتادند، آخرالامر در امان آمدند، ايشان را امان داد و چون بر ايشان مستولى شد آنها را بكشت.

پس مصعب بر کوفه مسلّط شد و داخل قصرالاماره شد و در صدد تفتیش اصحاب مختار بر آمد و هر که را یافت بکشت، و آن چه مصعب از لشکر مختار کشته هفت هزار تن به شمار رفته، آن گاه مصعب حرم مختار را بطلبید و امر کرد که از مختار تبری جویند و او را لعنت کنند و اگر نه کشته شوند، تمامی تبری جستند جز دو تن از زنهای او که یکی دختر سمرة بن جندب بود و دیگر دختر نعمان بن بشیر انصاری، گفتند، چگونه بیزاری جویبم از مردی که می گفت: ربّ من خداست، و قائم اللیل و صائم النهار بود و جان خود را در راه خدا و رسول شیش و در خون خواهی از کشتن ایشان شفا داد ؟.

مصعب برای برادرش عبدالله نوشت قضیهٔ این دو زن را، جواب آمد که باید تبری جویند از مختار و الا ایشان را عرصهٔ دمار باید داشت. مصعب ایشان را در معرض شمشیر در آورد، و دختر سمره مختار را لعنت کرد و گفت: اگر مرا با شمشیر به سوی کفر بخوانید اجابت میکنم، همانا شهادت می دهم که مختار کافر بوده، دختر نعمان از لعن ابا کرد و گفت: من شهادت را اختیار میکنم، پس او را شهید کردند.



و بالجمله ، مصعب كوفه را در تحت تصرف در آورد ، و پيوسته در صدد جمع جنود و جيوش بود ، تا در سنة هفتاد و دو عساكر خود را جـمع نـموده بـه دفـع عبدالملك بن مروان به جانب شام حركت كرد .

عبدالملک نیز با لشکری عظیم جنگ او را آماده شده به جنگ او بیرون شد ، و بیاید تا در اراضی و مسکِن ، به کسر میم -که موضعی است بر نهر و دجیل ، و قریب به و بلد ،که یک منزلی سامره است تلاقی دو لشکر شد ، و جنگ سخنی واقع شد و ابراهیم بن اشتر که در لشکر مصعب بود در آن حرب کشته گشت ، و سر او را ثابت بن یزید غلام حصین بن نمیر جدا کرد و جسدش را نزد عبدالملک حمل کردند.

پس غلام حصین هیزم جمع کرد و بدن ابراهیم را بسوزانید، و مسلم بن عمرو باهلی نیز در جمله جیش مصعب بود و از کثرت زخم و جراحت او نیز هلاک شد. و مصعب نیز جراحت بسیار بر بدنش رسید تا آن که توانایی از او برفت، و عبدالله بن زیاد بن ظبیان ضربتی بر او زد و او را بکشت، و سر او را برای عبدالملک برد، عبدالملک سر به سجده نهاد و شکر خدای به جای آورد، و هم عیسی پسر مصعب در آن حرب کشته گشت.

و این واقعه در روز سهشنبه سیزدهم جمادی الاولی سنهٔ ۷۲ اتفاق افتاد ، پس عبدالملک امرکردکه بدن مصعب و پسرش را در « دیرجاثلیق ؛ دفن کردند.

و مصعب مردى صاحب جمال و هيئت و كمال بود، و جناب سكينه بنت الحسين على زوجة او بود، و خطيب در تاريخ بغداد گفته كه: قبر او با قبر ابراهيم در دمسكن، واقع است.(۱)

قهر گوید: اینک قبر ابراهیم که مدفن بقیه اعضا یا موضع قتل اوست در اراضی «مسکن» در طریق سامره معروف است.

و بالجمله، عبدالملک بعد از کشتن مصعب اهل عراق را بـه بـیعت خـویش خواند، مردم با او بیعت کردند، آنگاه به کوفه رفت و کوفه را تسخیر کرده و داخل



دارالاماره گشت و بر سریر سلطنت تکیه داد، و سر مصعب را در مقابل او نهاده بودند و درکمال فرح و انبساط بود، که ناگاه یک تن از حاضرین راکه عبدالملک بن عمیر(۱) میگفتند لرزه فروگرفت وگفت: امیر به سلامت باشد، من قضیهٔ عجیبی از این قصر الاماره به خاطر دارم.

و آن همچنان است که من با عبیدالله بن زیاد در این مجلس بودم که دیدم سر میارک امام حسین ﷺ را برای او آوردند و در نزد او نهادند ، پس از چندی که مختار کوفه را تسخیر کرد با او در مجلس نشستم و سر ابن زیاد را نزد او دیدم ، پس از مختار با مصعب صاحب این سر در این مجلس بودم که سر مختار را در نزد او نهاده بودند ، و اینک با امیر در این مجلس می باشم و سر مصعب را در نزد او می بینم ، و من در پناه خدا در می آورم امیر را از شر این مجلس .

عبدالملک بن مروان تا این قضیه را بشنید لرزه نیز او را فرو گرفت ، و امر کرد تا قصرالاماره را خراب کردند .(۲)

و این قضیه را بعضی از شعراء به نظم آورده(۳) و چه خوب گفته:

تظم

گفت به عبدالسلک از روی پند زیسر هسمین قسبه و ایس بارگاه آه چه دیدم که دو چشمم میاد یک سَرَه (۴) مردی ز عرب هوشمند روی همین مسند و این تکیه گاه بسودم و دیسدم بسر ابسن زیساد

۱ ـ درباره او نگاه كنيد به: وفيات الاعيان، ج ۲ ص ۱۶۴.

٢ - مروج الذهب، ج ٣٠ ص ١١٧؛ حياة الحيوان دميرى، ج ١١ ص ١٢، چاپ ايران؛ وفيات الاعيان، ج ٣٠ ص ١٩٥؛
 الغيث المنسجم، ج ٢٠ ص ١٩٢١؛ يتنابع المودة، ج ٣٠ ص ٢٨: الصواعق المحرقة، ص ١٩٨ بـ نقل از
 ينابع.

۳ ـ نگاه کنید به: فارستامه ناصری، ج ۱. ص ۷۳: درباره قائل این اشعار اختلاف است. ظاهراً از محدّد صادق قائم تقرشی است. و در مجله بغما سال ۲۱ شماره ۷ (مهر ۱۳۴۷) شرحی درباره این قطعهٔ عبرت انگیز آمده است. (نگاه کنید به: تعلیقات و حواشی تجارب السلف، ص ۴۲).

۴ - سَرَه، يعني بيعب و راست و نيكو. (مؤلف ﷺ).

تسازه سسری چنون سپر آسنمان بنعد ز چندی سنر آن خیره سنر بعد که مصعب سنر و سنزدار شند این سر منصعب بنه تنقاضای کنار

طلعت خورشید ز رویش نهان بُسد بسر مسختار بسروی سپر دستکش^(۱) او سسر مسختار شد تا چه کند با نو دگر روزگار^(۲)

بالجمله ، چون عبدالملک کوفه را تسخیر نمود و اهلش را در بیعت و طاعت خود در آورد ، بشر بن مروان برادر خود را با روح بن زنباع جذامی و جمعی دیگر از صاحبان رأی و مشورت از اهل شام در کوفه ، و حجاج بن یوسف بن عقبل ثقفی (۳) را که مردی بی باک و فتاک بود برای قتل عبدالله بن زبیر به مکّه فرستاد ، و خود با بقیه لشکر به جانب شام مراجعت کرد .

[قتل ابن زبير]

و حجاج با جنود و عساكر خویش به جانب حجاز شد، و چند ماهی در طائف بماند، آن گاه وارد مكّه شد، و او نیز مثل حصین بن نمیر، ابن زبیر را محاصره كرد و منجنیق بر كوه ابوقبیس نصب نمود و پنجاه روز مدت محاصره او و به قولی مدت چهار ماه طول كشید تا بر عبدالله زبیر ظفر یافتند و به ضرب سنگ او را از پا در آوردند و سرش را ببریدند، حجاج سر او را برای عبدالملک فرستاد، و بدنش را واژگونه به داركشید و گفت: او را از دار به زیر نیاورم تا وقتی كه مادرش اسماء دختر ابی بكر شفاعت او كند.

و نقل شده که مدت یک سال بردار آویخته بود و مرغ در سینهٔ او آشیانه کرده بود، وقتی مادرش اسماء بر او عبورکرد و گفت : وقت آن نشده که این راکب را از



۱ ..دستکش، یعنی اسیر و گرفتار و زبون و زبردست. (مؤلّف ﷺ)

۲ ـ این داستان را مؤلف محترم 🍇 در منتهی الأمال چاپ هجرت، ج ۲، ص ۶۱۱ نیز ذکر کرد.

مرکوبش پیاده کنند! پس او را از دار به زیر آوردند و در مقابر بهود دفن نمودند.

و عبدالله در قوت و شجاعت ممتاز بود، و قتل او در روز سهشنبه چهاردهم جمادی الآخرهٔ سال هفتاد و سوم واقع شد، و مدت امارت او نه سال و ده شب طول کشید.

و اميرالمؤمنين ﷺ در اخبار غيبية خود اشاره به مآل كار او فرموده در آن جاكه فرموده: «خَبُّ ضَبُّ يرومُ أَمراً و لا يُدركه، يَنْصَبُ حبالةَ الدَّين لاصطياد الدَّنيا، و هو بعد مصلوبُ قريش».(١)

[حجاج خون آشام]

بالجمله ، عبدالملک ، حجاج را مکتوب کرد که عروة بن زبیر برادر عبدالله را متعرض نشود ، و هم برای حجاج نوشت که بنای خانهٔ کعبه را که عبدالله بنا کرده بود منهدم سازد و به همان طریقی که قریش بنا کرده بودند و در عصر رسول خدا گاری بوده بنا کنند ، و از برای خانه یک در قرار دهد ، حجاج چنان کرد که عبدالملک گفته بود.

و از برای حجاج در زمان عبدالملک درکشتن اهل عراق ، و خونریزی او هنگام غلبه خوارج بر بصره ، و هنگام فتنه ابن اشعث تفصیلی است که مقام را گنجایش ذکر نیست ، و لکن شایسته باشد که مجملی از حال حجاج نگاشته شود .

بدان که پدر حجاج، یوسف بن عقبل است و از طایقه بنی ثقیف بوده، و مادر حجاج قارعه نام داشت و پیش از آن که در تحت یوسف در آبد در خانهٔ حارث بن کلده طبیب معروف بود.

روزی وقت سحر حارث بر او وارد شد ، دید که دندانهای خود را خلال میکند ، او را طلاق گفت ، فارعه گفت : به چه سبب مرا طلاق دادی؟ گفت : به این جهت که در هنگام سحر خلال میکردی ، چه خلال کردن در این وقت یا به جهت آن است

۱ - بحارالاتوار ، ج ۴۱، ص ۲۵۱.

که در همان وقت غذا خورده بودی ، پس تو زن پرخور و حریص بر طعام باشی ، یا به سبب آن است که در شب که غذا خورده و خلال نکرده ای بقیه طعام در بنن دندانهای تو مانده تا صبح که خلال می کردی ، پس تو زن قذره (۱۱) و کثیفه باشی و در هر حال من چنین زنی را نخواهم . گفت : هیچ یک از این دو قسم نبوده ، بلکه به سبب آن خلال کردم که ریزه های مسواک که در بن دندانهایم مانده بود بیرون آید .(۱)

و بالجمله ، پس از حارث ، د فارعه ، زوجه پوسف بن عقیل گردید و در فراش او حجاج را متولد کرد و چون آن پلید متولد شد ، سوراخ دُبر^(۲) نداشت ، لاجرم در موضع دبر او سوراخی کردند ، و هم پستان قبول نمی کرد متحیر شدند دربارهٔ او چه کنند .

گفته شده که: شیطان به صورت حارث بن کلده در آمد و برای معالجهٔ او دستورالعملی داد ، گفت: بز سیاهی ذبح کنید و از خون او به دهان حجاج گذارید ، او با زبان خود آن خون را بلیسد و در روز دوّم نیز چنین کنید؛ چون روز سوم شود تکهٔ سیاهی ذبح کنید و خون او را به دهان او گذارید . پس از آن مار سیاهی را بکشید ، باز خون او را در دهان او کنید ، و هم از آن خون بر صورت او بمالید ، چون چنین کردید در روز چهارم پستان قبول خواهد کرد . (۱)

و ایشان به همان دستورالعمل رفتار کردند، روز چهارم پستان مادرش را قبول کرد، و به این سبب حجاج خون خوار شد و از خونریزی صبر نمی توانست کرد، و خبر می داد که بیشتر لذت من در ریختن خون است. (۵) و عدد مقتولین او به غیر از آنچه به سبب حروب و عساکر او کشته شدهاند به صد و بیست هزار به شمار



۱ ـ قَایِر: نایاک و کثیف. فرهنگ نوین، ص ۵۳۰.

٢ _ وفيات الاعبان، ج ٢، ص ٢٩ _ ٢٠؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ١٣٢.

٧ - مقمل

٢ _ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٩ _ ٢٠: مروج الذهب، ج ٢، ص ١٣٢.

٥ _ اخبار الدول، ج ٢: ص ٢٩: التنبيه و الاشراف، ص ٢٧٤؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ١٣٢.

رفته ،(۱) و وقتی که هلاک شد و در محبس او پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بود که شانزده هزار از آنها برهنه و عریان بودند ، و مرد و زن را با هم حبس میکرد ، و محبس او را سقفی و ساتری نبود .

و روایت شده که: روز جمعه سوار شده بود و به نماز جمعه می رفت که صدای ضجّه شنید، پرسید این شیون و ضجه چیست؟ گفتند: صدای کسانی است که در زندان تو می باشند که از گرسنگی و سختی ضجه و صیحه می زنند. حجاج به ناصیهٔ ایشان التفات کرد و گفت: إخستوا فیها و لاتکلمون .(۱)

یس از آن جمعه خداوند او را مهلت نداد ، و نماز جمعه دیگر نخواند که بـه جهنم پیوست .(۳)

و در اخبار الدول است که علماء سنّت ، حجاج را به این کلمه تکفیر کردهاند ، و هم گفته که : بعد از حجاج ، در حبسخانه های او سی و سه هزار تن یافتند که غیر مستحق و بی جهت محبوس شده بودند ، ولید بن عبدالملک ایشان را رها نمود .

و از شعبی نفل کرده که گفته : اگر هر امتی خبیث و فاسق خود را بیرون آورند و ما حجاج را در مقابل ایشان در آوریم ، هر آینه بر تمامی ایشان غلبه و زیادتی خواهیم نمود .(۳)

و نقل شده که وقتی عبدالملک برای حجاج نوشت که: از آل ابوطالب کسی را مکش ، چه آن که آل حرب گاهی که خون اولاد ابوطالب را ریختند ، مرگ ایشان را فرو گرفت و دولتشان زائل شد ، پس حجاج از ریختن خون طالبیین اجتناب می کرد از ترس زوال ملک و سلطنت ، نه از خوف خالق عزّوجل .



۱ ـ همان.

٢-سورة مؤمنين. آيه ١٠٨.

٣ .. اخبار الدول، ج ٢، جاب عالم الكتب. ص ٢٩.

۴ - این کلام عمر بن عبدالعزیز است نگاه کنید به: نهایة الارب، ج ۲۱، ص ۳۳۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۳۰۸؛ البته اخبار الدول از شعبی نقل کرده است، ج ۲، ص ۳۰.

و حجاج از شبعیان امیرالمؤمنین الله و خواص آن جناب بسیار بکشت. و کمیل بن نخعی، و قنیر غلام آن حضرت را او شهید کرد، و عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری را چندان تازیانه زد که کتفهایش سیاه شد، و او را امر کرد به سب امیرالمؤمنین الله ، او در عوض سب ، مناقب آن حضرت را بگفت. حجاج امر به قتل او نمود. و هم یحیی بن ام طویل را که یکی از شیعیان و حواریین حضرت سید سجاد الله بوده ، دست و پا برید تا شهید شد.

و آخرکسی راکه کشت سعید بن جبیر بود ، و بعد از پانزده شب از مقتل سعید گذشته ، مرض آکله در جوف او پیدا شد و همان سبب هلاک اوگردید ، و قتل سعید و هلاک حجاج در ایام خلافت ولید سال نود و پنجم در شهر « واسط » بوده ، (۱) چنانچه بعد از این بیاید و سنین عمر نحس حجاج به پنجاه و چهار رسیده بود ، و بیست سال مدت امارت او بود .

حضرت امیرالمؤمنین الله کرهٔ بعد کرهٔ در مخاطبات خود با اهل کوفه از امارت و خون ریزی او خبر داده بود (۲) هنگامی که حجاج به دنیا نیامده بود، چنانچه در یکی از خطبات خویش بعد از آن که غدر اهل کوفه را اظهار می فرماید و دردهای دل خویش را وانمود میکند می فرماید:

يا أهل الكوفة، أنتم كأم مُجالد، حَمَلَتْ فأَمْلَصَتْ، فماتَ قَيْمها فَطَالَ تأَيَّمُها و ورشها أبعدها، و الذّي فلق الحَبّة و برأ النَّسَمة ان من ورائكم الأعور الأدبر، جهنم الدّنيا، لا تبقي و لا تذر، و من بعده النّهاسُ القراس، الجموعُ المنوع، ثم ليتوارثنكم من بني أميّة عدّة، ما الآخر بأرءف بكم من الأوّل إلارجلاً و احداً بلاءُ قضاءالله على هذه الامّة لامحالة كائن، يقتلون خياركم و يستعبدون ارذالكم، و يستخرجون كنوزكم و ذخائركم من جوف حجالكم، نقمة بما ضيقتم من أموركم و صلاح انفسكم و دينكم.



١ ؞ اخيار الدول، ج ٢، ص ٣٠.

۲ _ نگاه کتید به: الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۹۹؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۹۹، ح ۲۸ به نقل از خرائج؛ اثباه الهداة، ج ۴، ص ۵۶۳، دلائل النوة بيهقي، ج ۶، ص ۴۸۹؛ تاريخ الاسلام ذهبي، ج ۶، ص ۳۲۱.

يا أهل الكوفة، أخبركم بما يكون قبل أن يكون لتكونوا منه على حذر، و لينذر به من العظ و اعتبر، كأنّي بكم تقولون إنَّ علياً يكذب، كما قالت قريش لنبيّها و سيدها نبي الرحمة محمّد بن عبدالله حبيبالله عليه الله المعلّم أفعلى من اكذب؟ أعلى الله فأنا أوّل من عبده و وحدّه، أم على رسول الله فأنا أوّل من آمن به و صدّقه و نصره، كلا والله و لكنّها لهمجة خدعة كنتم عنها أغنياء، و الذّي فلق الحبّة و بزء النّسمة لتعلمن نبأها بعد حين. _الخ.(١)

و هم مسعودی روایت کرده که: چون بُسر بن ارطاة عامل معاویه ، بر یمن غلبه کرد و هم جماعتی از اهل مکّه و مدینه را با دو پسران عبد (عبید ـخ ل) الله بن عباس بکشت ، این خبر چون به امیرالمؤمنین ﷺ رسید سخت غمناک شد و به پا خاست و خطبه خواند:

ثم رفع ﷺ يديه فقال: اللّهمُّ إنَّي قد مللتهم و مَلُونى، و سئمتهم و سئمونى فأبدلني بهم خيراً منهم و أبدلهم بي شراً مني، اللّهمُّ عجَّل عليهم بالغلام الثقفى، الذَّيَال الميَّال، يأكل خضرتها و يلبس فروتها، و يحكم فيها بحكم الجاهلية، لايقبل من محسنها و لايتجاوز عن مسيئها.

قال: و ماكان ولد الحجاج يومئذٍ إ

و در ایام عبدالملک واقع شد وفات حارث اعورکه از اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ به شمار میرفت و حدیث معروف «مَنْ یَمُتْ یَرنی»(۲) را امیرالمؤمنین ﷺ به او فرمود. و نسب شیخنا البهایی به او منتهی میشود .(۳)



١ ـ الارشاد، ج ١، ص ٢٧٨.

۲ ـ در منتهى الآمال، ج ١ گذشت.

٣ ـ خلاصه الاثر ، ج ٢، ص ٢٥٥.

و هم درایام عبدالملک سال شصت و هفتم یا نهم احنف (۱) بن فیس وفات کرد و در و شویه و به خاک رفت. و و ثویه و در زمان ما موضعی است در خارج نجف اشرف نزدیک به مسجد و حنّانه و در آنجا قبور جمعی از اصحاب می باشد و قبر کمیل بن زیاد فعلاً در آنجا معروف است و مغیره و زیاد بن ابیه و ابوموسی اشعری نیز در آنجا به خاک شده اند. و احنف همان است که در حلم به او مثل می زنند و از بزرگان بصره و از سادات تابعین به شمار رفته ، و چون بر صورتش مو نروئیده بود از این جهت او را از و سادات الطلس و شمرده اند.

و احتف در صفین با امیرالمؤمنین ﷺ بود ، و در جمل اعتزال جسته بود ، و در زمان مصعب با او به کوفه آمد ، و در کوفه بود تا وفات یافت . و از برای او با معاویه حکایاتی است ، (۲) و در آخر کار معاویه دین او را به پنجاه هزار درم خرید چنانچه شیخ کشی و غیره نقل کرده اند . و کلمات حکمت آمیز از او منقول است ، و از جمله کلمات اوست : کثرة الضحك تُذِهب الهیبة ، و کثرة المزاح تُذهب المروّة ، و مَن نَزِم شیئاً عُرِفَ به . (۳) و در سنهٔ ۶۸ زید بن ارقم خزرجی انصاری وفات کرد ، و زید در اکثر غزوات

و در سنه ۶۸ زید بن ارقم خزرجی انصاری وفات کرد، و زید در اکثر غزوات پیغمبر ﷺ همراه بوده، و او همان است که به عرض حضرت رسول ﷺ رسانید که عبدالله بن ابیّ ابن سلول میگوید: «لَیْنْ رَجَعْنا إلی الْمَدینةِ لَیُخْرِجَنَ الأَعَنَّ مِنهَا الأَذْله (۲) عبدالله منکر شد و سوگند خورد، و حق تعالی حضرت رسول ﷺ را خیر داد که زید صادق است.

و زید در کوفه ساکن شده بود، و مکالمهٔ او با ابن زیاد هنگامی که سر مطهر حضرت سیدالشهداء ﷺ را نزد او آورده بودند و آن ملعون قضیب بر لب و دندان آن حضرت میزد مشهور است.



١ _ نامش ضحاك بن قيس بن معاوية است، نك: جمهرة الانساب، ص ٢٠٤: دولالاسلام، ج ١، ص ٥٣.

٢ _ نك: كتاب مقامات العثماء بين يدى الخلفاء والامراء، ص ٢٢١، ٢٢٧، ٢٢٩؛ البيان التبيين، ج ٢، ص ٢٠٠٠ الكامل
 في اللغة و الادب، ج ١، ص ٣٠: العقد الفريد، ج ٤، ص ٣٧.

٣_مرأة الجنان، ج ١، ص ١١٨.

⁴ _سورة منافقون، أية ٨.

و هم در سنهٔ شصت و هشتم یا نهم ابوالعباس عبدالله بن عباس (۱) در طائف وفات یافت، و محمد حنفیه بر او نماز خواند، و سنین عمرش به هفتاد و یک رسیده بود، و دیدگانش نابینا شده بود از کشرت گریستن بر امیرالمؤمنین و حسنین این و در علم فقه و تفسیر و تأویل امتیازی نمام داشت بسبب تلمذ او بر امیرالمؤمنین این و دعای پیغمبر این و در حق او، چه آن که وقتی آبی از برای غسل امرالمؤمنین این و دعای پیغمبر این وجه آن حضرت حاضر کرد، حضرت دعا کرد در حق او و گفت: «آللهٔم فقه فی الدین، و علمه التاویل ». (۱)

و فرزندان ابن عباس: على ابوالخلفاء است، و عباس، و عبدالرحمن، و لبانه، و عبيدالله، و محمّد، و فضل. و اين سه برادر را عقب نبود.

و در سنهٔ ۶۹گفته شده که در بصره طاعونی حادث شد و ابوالاسود دئلی قاضی بصره در آن سال وفات کرد .

و در سنهٔ ۷۰ عبدالملک عمرو بن سعید بن العاص اشدق را بکشت و هم در سنهٔ ۷۰ عاصم بن عمر بن الخطاب جد مادری عمر بن عبدالعزیز وفات کرد.

و در سنهٔ ۷۲ براء بن عازب وفات کرد .^(۳)

و در سنهٔ ۷۳ عبدالله بن زبیرکشته گشت.

و در سنهٔ ۷۴ عبدالله عمر، و ابوسعید څُذری، و سلمة بن اکوع وفات کردند. و در سنهٔ ۷۵ شریح قاضی کوفه وفات کرد.

و در سنهٔ ۷۶ یا ۷۷ حبهٔ عرنی که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ بوده وفات کرد.

و در سنهٔ ۷۸ جابر بن عبدالله صحابي انصاري وفات كرد ، و در آن وقت چشمان



۱ ـ در منتهى الأمال شرح حال او درج ۱. گذشت، و در كتاب اعلام الحفاظ و المحدثين، ج ۲، ص ۴۱۱ و ۴۱۲ منابع شرح حال او آمد، است.

٢ ـ نگاه كنيد به: اعلام الحفاظ و المحدثين، ج ٢، ص ٣١٧.

٣ ـ نگاه كنيد به: اعلام الحفاظ و المحدثين ، ج ٢، ص ٣٤٨.

او نابینا شده بود و زیاده از نود سال عمر کرده بود، و سلام حضرت رسول ﷺ را به حضرت محمّد بن علی باقر العلوم ﷺ تبلیغ کرد.

و او است اوّل کسی که زیارت امام حسین ﷺ نمود و آن روز اربعین آن حضرت بود. و جابر پیوسته مردم را به دوستی علی ﷺ تحریص می کرد و مکرر در کوچه های مدینه و مجالس مردم عبور می کرد و می گفت: «علیٌ خیرُ الْبَشر فَعَنْ أَبَیْ فَقَدْ کَفَر ».(۱) و هم می فرمود: معاشر انصار، تادیب کنید اولادهای خود را به دوستی علی ﷺ، پس هر که ابا کرد از دوستی او ببینید مادرش چه کرده.

و در زمان معاویه سفری به جانب دمشق کرد و خواست بر معاویه داخل شود، معاویه تا چند روز او را اذن بار نداد، بعد از چند روز که اذن یافت و داخل بر او شد گفت: ای معاویه آیا نشنیدی که رسول خدا گی فرمود: هر که صاحب فاقه و حاجتی را از خود محجوب کند حق تعالی در روز فاقه و حاجت او، او را محجوب فرماید ؟ معاویه در غضب شد و گفت: شنیدم که پیغمبر می فرمود: «إنّکم سَتلْقُونَ بعدی اَثْرَةً، فاصروا حتّی تَرِدوا عَلی الْحَوْض ».

چرا صبر نکردی؟ جابر گفت: یاد آوردی مرا چیزی را که فراموش کرده بودم، این بگفت و از نزد معاویه بیرون شد و بر راحله خود سوارگشت و از شام مراجعت کرد، و معاویه ششصد دینار برای او فرستاد، جابر پولها را رد کرد و برای معاویه چند شعری نوشت که صدر آن اشعار این است «و إنّي لأختار القُنوعَ علی الْفِنیٰ».

آن گاه با پیک معاویه گفت که : او را بگو : بابن آکلة الاکباد ، به خدا سوگند که نخواهی یافت در صحیفهٔ خود حسنهٔ راکه من سبب آن بوده باشم .

و در سنة ۸۱ محمد بن حنفیه فرزند امپرالمؤمنین علیه از دنیا برفت و در بقیع به خاک رفت ،(۲) و بعضی گفته اند که : از فتنهٔ ابن زبیر فرار کرد به جانب طائف و در آنجا داعی حق را لبیک گفت ، و مدت عمر شریفش شصت و پنج سال بوده ، و اولاد او



۱ ـ درباره تقل های مختلف حدیث قوق از جابر نگاه کنید به؛ نوادرالأثر فی ان علیاً غیرُ البشر، ص ۵۷. ۸۳.

٢ .. مروج الذهب ، ج ٢ ، ص ١٢٢ .

حسن، و ابوهاشم، و قاسم، و ابراهیم است و به قاسم مکنّٰی بود، و ما درکتاب منتهی در باب اولاد امیرالمؤمنین ﷺ مختصری از حال او نگاشتیم .(۱)

و شیخ کشی از حضرت امام رضا ﷺ نقل کرده ، که فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ می فرمود: که محامده (یعنی محمدها) ابا دارند از معصیت خدای عزّوجل. راوی پرسید که این محامده کیانند؟ فرمود: محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر، محمد بن ابی حدید بن ابی بکر، محمد بن ابی حدید بن امیرالمؤمنین ﷺ (۲)

مؤلف گوید که : محمّدین ثلاثه دیگر در ایام معاویه شهید شدند، و محمّد بن جعفر بن ابیطالب در صفین، و محمّد بن ابی بکر در مصر، چنانچه به شرح رفت.

و محمّد بسن ابسی حذیفه پسسر دائسی ممعاویه بسود، و از انسصار و اشمیاع امیرالمؤمنین ﷺ به شمار می رفت عامل مصر بمود، و معاویه او را بگرفت و در زندان حبس کرد و مدتی مدید در زندان او بود تا شهید شد.

و در سنة ۸۲ جميل بن عبدالله شاعر معروف وفات كرد، « و هُو أحد عشّــاق العرب، و صاحبه بُتينه، و تشبييه بها و إظهار تعشّقه بها مشهور».

و در سنهٔ ۸۳کمیل بن زیاد به دست حجاج شهبد شد.

و هم اعشیٰ همدان به حکم حجاج در این سال کشته گشت ، و هم در این سال ابوالبَخْتری الطائی و عبدالرحمن بن ابی لیلی و زرّ بن حبیش جهان را بدرود کردند .

و در سنهٔ ۸۰ یا ۸۴ عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در مدینه و به قولی در « ابواه» وفات کرد .

و عبدالله به کثرت جود و سخاوت معروف بود، و چون اموالش تمام شد روز جمعه در مسجد جامع از خدا طلب مرگ کرد و گفت : بار الها، تو مرا عادتی دادی



۱ - این قول موافق است با قول توبختی در فرق الشیمه، مرحوم صدوق سال ۸۴ را ذکر کرده (نگاه کنید به: کمال|الدین، ص ۲۲۰، بحارالاتوار، ج ۴۲، ص ۸۱، چاپ بیروت و از کامل جزری، ص ۸۰ نقل شد، است).

٣ ـ رجال كشى، ص ٧٠: معجم رجال الحديث، ج 6، ص ٢٨: سفينة البحار، ج جديد، ج ٢، ص ٢٨١ تنقيح المقال در ترجمة محدّد بن ابى بكر.

به جود و عطا ، و من عادت دادم مردم را به بذل مال ، پس اگر مال دنیا را از من قطع خواهی کرد مرا باقی نگذار .

پس آن هفته نگذشت که از دنیا برفت د رحمة الله علیه ، .

و در سنهٔ ۸۳ ولادت حضرت صادق للله و ابتداء بنای دارالایمان قم شد.

قاضى نورالله الله در مجالس گفته : بلده قم شهرى عظیم و بلده اى كریم است ، و از جمله بلادى است كه همیشه دارالمؤمنین بوده و بسیارى از اكابر و افاضل و مجتهدان شیعهٔ امامیه از آنجا برخاسته اند ، و انتساب به چنین بلدى از اقوى ادّله صحت عقیدهٔ منسوب البه است .

و در کتاب معجم البلدان و غیر آن مسطور است که: بلدهٔ طبّبهٔ قم از مدائن مستحدثه اسلامیه است و اهالی آنجا همیشه شیعهٔ امامیه بودهاند، و ابتدای بنای آن در سنهٔ ثلاث و ثمانین در زمان عبدالملک بن مروان [علیه اللعنه و النبران]شد.

و آن چنین بود که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس که از قِبَل حجاج امیر سیستان بود چون بر او خروج کرد، در لشکر او هفده کس از علماء تابعین عراق بودند، و چون پسر اشعث از حجاج منهزم شد آن جماعت به ناحیه قم افتادند، و از آن جمله چند برادر بودند نام ایشان عبدالله، و احوص، و عبدالرحمن، و اسحاق، و نعیم، پسران سعد(۱) بن مالک بن عامر الاشعری و در آن موضع چند



۱ ـ در مجالس المؤمنين [ج ۱، ص ۸۲] گفته: و ایضاً در کتاب معجم [ج ۴، ص ۲۹۷] مذکور است که مقدم برادران مذکور عبدالله بن سعد بوده، و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه نشو و نما کرده بود و امامی مذخب بود، مقارن آن حال از کوفه به قم انتقال نموده، اهل آن دیار را قبل از آن که نقش غیار اغیار در لوح خاطر قرار گیرد در متابعت مذهب انعه اطهار و التزام احکام طریقه ایشان استوار ساخته، و فهذا هرگز سنی از آنجا پیدا نمی شود. این است کلام

و اغیاری که در فضیلت قم و اهل قم از رسول و اتمه ﷺ روایت شده بی نهایت است. ایران در سند بر ایران ﷺ بریاری از رسول کرگئی، به آلا از آنی جرار و هم مرار در مکنی آلا از کرسوفیا

و از امام جعفر صادق عُنْهُمْ روايت است كه گفت: « ألا إنَّ فه حرماً و هو مكة ، ألا إنَّ لرسوليافَ كَالْمَنْهُمُ المدينه ، ألا إنَّ لأميرالمؤمنين لِمُنْهُمْ حرماً و هو الكوفة ، ألا إنَّ حرمي و حرم ولدي من بعدي قم ، ألا إنَّ قم كوفة صغيرة ، ألا إنَّ للجنة ثمانية أبواب: ثلاث منها إلى قم ، تقبض فيها امرمة هي من ولدي و اسمها فاطمة يستت

قریه بود که یکی از آنها «گمندان» نام داشت، و برادران مذکور در آنجا به قهر و غلبه نزول کردند و بنی اعمام ایشان از عراق عرب بر ایشان جمع شدند، و آن چند موضع را از کثرت عمارت به هم متصل ساخته بنام «کمندان» که یکی از مواضع بود تسمیه نمودند، بعد از آن به مقتضای مثل مشهور که «عنجمی، قالعب به ماششت، بعضی از حروف آن نام را اسقاط کردند از روی تعریب قم گفتند.(۱)

مؤلف گوید که : در وجه تسمیهٔ دارالایمان فم چند روایت وارد شده که ذکرش مناسب با این مقام نیست .

پس چند حدیثی در فضیلت قم و اهلش نقل کرده، پس فرموده: و از طرائف حکایات که صاحب معجم در پاپ
تشیّع اهل قم نقل کرده آن است که در زمان استیلای سلاطین اهل سنّت و جماعت، یکی از سنّیان متعصب را در
آنجا حاکم ساختند، و چون او شنیده بود که اهل قم بنا بر عداوتی که با خلقا دارند در میان ایشان کسی که موسوم به
ایوبکر و عمر و عتمان پیدا شود نمی شود، حکم به احتفار اهالی آن دیار نموده با اعیان ایشان خطاب فرمود که: من
شیده ام که شما صحابه سه گانه را دشمن می دارید و بنابر آن بر اولاد خود نام ایشان نمی گذارید، به خدا سوگند که
اگر از مردم خود کسی پیش من تیارید ک ابوبکر، یا عمر، یا عثمان نام داشته باشد شما را مؤاخذه و عقویت نمایم،
آن گاه آن جماعت سه روز مهلت طلبیدند و از روی اهتمام به خانهٔ هر یک از آهل شهر خود رسیدند و به غیر از
مردی مفلوک و متکوب سر و با برهنهٔ روی تافستهٔ اصول که افیح خلق خدا بود موسوم به نام آبوبکر ندیدند، و این
هم در اصل از قم نبود بلکه پدر او مردی غریب بود که در کناره از شهر قم رصل اقامت انداخته پسر خود را به آن نام
مکرم! نامی ساخته بود.

القصه، ابوبكر موسوم را یا هیأتی كه تقریر نموده شد در حضور حاكم به جلوه در آوردند، و چون نظر حاكم نیک محضر بر ابوبكر كریه منظر افتاد آن جماعت را دشنام داده گفت كه : بعد از چند روز كه ابوبكر نام جهت من آوردید این چنین كسی است كه اقبح خلق خداست؟! و در اثناء خطاب و عتاب او یكی از ظرفای قم عرض كرد: كه ایّها الامیر! هر چه خواهی یكن كه در آب و هوای قم ابوبكر نام بهتر از این پرورش نمی باید، و چون امیر خالی از اطافت طبعی نبود بی اختیار خندید و ایشان را بیخشید.

و این حکایت بعینه در باپ شیعیان سبزوار نیز مشهور است، و حضرت مولوی در مثنوی به آن اشاره نموده و فرموده:

سبزوار است این جهان بسی مدار ما چو بویکریم در وی خوار و زار به هر حال، مادهٔ هر یک از این دو شهر این حکایت را قابل است و تحقیق و تخصیص به یکی دون دیگری امری [است] بی حاصل، مؤلف ﷺ نیز نگاه کنید به: مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۹۲.

۱ _مجالس|لمؤمنين، ج ۱، ص ۸۲ _ ۸۲.



ـ موسى، تدخل بشفاعتها شيعتى الجنَّة بأجمعهم.

و در سنهٔ ۸۴(۱) حجاج شروع کرد به بناء شهر « واسط ، ، و در سنهٔ ۸۶ از بناء آن فارغ شد و در آنجا ساکن شد.

و آن بلده را دواسط ،گفتند به جهت آن که در وسط کوفه و بصره و بغداد و اهواز است ، و گفته شده که : به هر یک از این چهار بلد پنجاه فرسخ مسافت دارد ، و آبش از دجلهٔ بغداد است .(۲)

و در روز شنبه چهاردهم شوال سنهٔ ۱۸۶ عبدالملک بن مروان در دمشق وفات یافت. و سنین عمرش به شصت و شش رسیده بود و بیست و یک سال و یک ماه و نیم مدت خلافت او بود ، که سیزده سال و چهار ماه الا هفت روز بدون مزاحم بود ، و سابق بر آن عبدالله بن زبیر مزاحم سلطنت او بود. و هفده پسر از برای او بوده که چهار تن از ایشان خلیفه شدند.

و نقل شده که عبدالملک در خواب دید که چهار دفعه در محراب بول کرد، سعید بن المسیّب تعبیر کرد که چهار نفر از صلب او خلیفه و صاحب محراب شوند و چنان شد که او تعبیر کرده بود، و شرح حال ایشان بعد از این بیاید، ان شاءالله تعالی.

帝 俗 袋



١ ـ در تاريخ مختصر الدول، ص ١١٢ سال ٨٣ آمده است.

۲ _ معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۲۴۷ .

٣ _ تاريخ مختصر الدول، ص ١٩٢.

ذكر سلطنت وليد بن عبدالملك بن مروان(١١)

در شنبه چهاردهم شوال سنهٔ ۸۶که عبدالملک وفات کرد ، مردم با ولید فرزند او بیعت کردند . و او مردی جبّار و عنید و ظلوم و قبیح المنظر و قلیل العلم بوده ، و در سال هشتاد و هفتم یا نهم شروع کرد به بناء مسجد اموی در شام ، و تعمیر مسجد رسول ﷺ در مدینه و او را وسعت داد ، و مال بسیار در مصارف این دو مسجد صرف کرد .

و نقل شده که : چون شروع کردند به بناء مسجد دمشق در حالط مسجد لوحی از سنگ دیدند که خط یونانی بر آن نقش است ، آن کتابت را بر کتّاب و مستوفیان عرضه داشتند نتوانستند بخوانند ، پس برای وهب بن منبّه فرستادند که تـرجـمه کند ، وهب گفت : این نوشته ای است که در ایام حضرت سلیمان بن داود پیچه نوشته شده و ترجمه اش به عربی این است :

بسم الله الرحمن الرحميم، يابئ آدم، لو عاينتُ ما بقى من يَسير أَجَلك، لَزهدتُ فيما بقي من طول أملك، و قصرت عن رغبتك و حيلك، و إنّما تلقى ندمك، إذا زلّت بك قدمك و أسلمك أهلك، و انصرف عنك الحبيب، و ودّعك القريب، ثمَّ صرت تُدعىٰ فلا تجيبُ، فلا أنت إلى أهلك عائدٌ، و لا في عملك زائدٌ، فاغْتِنَم الْحَياةَ قبل الموت، و القوّة قبل الفوت، و قبل أن يؤخذ مِنْكَ بالكظم، و يُحالَ بَيْنَكَ و بين العمل. و كُتب زَمَنُ سُليمان بن داود عَيْلًا. بس وليد امر كرد كه بنويسند به آب طلا بر لاجورد در ديوار مسجد: «رَبُنا الله، لا



۱ - درباره او نگاه کنید به: الاخیار الطوال، ص ۳۳۶ ـ ۳۳۹: تاریخ الخلفاء، ص ۵۰۰ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۳۴۲ ـ ۲۴۵: تاریخ الخلفاء این بزید، ص ۳۱: التبیه و الاشراف، ص ۳۱۷ ـ ۳۱۸: الجوهر النمین، ص ۸۶: مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۶.

نَغْبُدُ إِلاَّ الله، أمر ببناء هذا المسجد و هـدم الْكَـنبِسَة النــي كــانت فــيه عــبدالله الوليــد أميرالمؤمنين، في ذيالحجة سنة سبع (تسع ــخل) و ثمانين. »(١)

و در ایام ولید سنهٔ ۸۷ عبیدالله بن عباس وفات یافت ، و او همان است که ملحق به معاویه شد و با حضرت امام حسن ﷺ بی وفایی نمود ، و او از برادر خودش عبدالله یک سال کوچک تر بود ، و بعضی وفات او را در ایام عبدالملک سنه ۸۵ ذکر کرده اند .

و در سنهٔ ۹۱ سهل بن سعد ساعدی صحابی و انس بن مالک صحابی وفات کردند، و به قولی انس در سال نود و سه وفات کرد.

و در سنهٔ ۹۴، و به قولی سنهٔ ۹۵ حضرت سبد الساجدین و زینالعابدین علی بن الحسین ـروحی فداه ـ وفات فرمود، چنانچه در منتهی نگاشته شد.

و سال وفات آن حضرت را سنة الفقهاء می گفتند؛ چه در آن سال یا حدود آن سال جماعت بسیاری از فقهاء و علماء وفات یافتند که از جمله ایشانند: سعید بن جبیر، (۲) و ابوبکر بن عبدالرحمن مخزومی، (۳) و عبیدالله بن عبدالله هذلی، (۴) و سعید بن المسیب، (۵) و عروة بن الزبیر، (۶) و عامه فقهاء مدینه.

و گفته شده که در آن ایام طاعون عظیمی شد که در مدت قلیلی سیصد هزار نفر هلاک شدند،

و سعید بن جبیر همان است که حجاج او را به قتل رسانید، و بعد از پانزده شب از قتل او مرض آکله در جوف او پدیدگشت و هلاک شد. و ابوبکر، و عبیدالله، و سعید، و عروه از فقهای سبعه معروفه مدینه بودند.(۷)



١ _ مروج الذهب ، ج ١٣ ص ١٤٥ _ ١٤٧ .

٢ .. دربار، سعيد بن جبير نكاء كنيد به: اعلام الحفاظ و المحدثين عبر أربعة عشر فرناً، ج ٣. ص ٢٤١.

۲_نگاه کنید به: همان، ص ۲۲۲.

۴ _ همان، ص ۴۰۱.

٥_ تكاه كنيد به: اعلام الحفاظ و المحدثين، ج ٢، ص ٨٥.

۴ ـ اعلام الحفاظ، ج ۴، ص ۱۸۴.

۷ ـ بدان که در مدینه در عصر واحد هفت نفر از فقها، بودند که فتوی می دادند و مرجع فتاوی بودند، و ایشان را فقها، ـ م

و سعید همان کس است که به کثرت علم در تابعین ممتاز بوده ، و مرسلات او را و اصحّ مراسیل ، گفته اند ، بلکه مرسلات او در نزد شافعیه مثل مرسلات محمّد بن ابی عمیر است در نزد اصحاب ما که در سلک صحاح منتظم می شود .

و روایت شده که: چون حضرت علی بن الحسین الله وفات فرمود تمام اهل مدینه از بر و فاجر بر جنازهٔ آن حضرت حاضر شدند و بر او نماز خواندند مگر سعید بن المسیّب که حاضر نشد بر نماز آن حضرت ، و به مسجد رسول الله رفت که تنها دو رکعت نماز کند ، چه مسجد در آن وقت از مردم خالی شده بود ، گفت : چون به نماز ایستادم صدای تکبیر از آسمان شنیدم و بعد از آن صدای تکبیر اهل زمین را شنیدم تا آن که هفت تکبیر از آسمان و زمین شنیدم ، و از شنیدن تکبیرات بر روی در افتادم و مدهوش شدم ، چون به هوش باز آمدم مردم از نماز بر آن حضرت برگشته بودند ، و نه نماز بر او را یافتم و نه نماز مسجد را ، و مرا زیان کاری بزرگ واقع شد و پیوسته بر این حسرت هستم که چرا بر آن حضرت نماز نکردم .(۱)

و اما عروه، پس برادر اعیانی عبدالله بن زبیر است، و مادر این هر دو برادر،

حه سبعه میگفتند و اسامی ایشان در این دو بیت مذکور شده:

أَلاَ كُسلَ مسن لا يَستندى بـأَنتِهِ فِيستَنَّه ضيرى عن الحق خارجــه* فسمتهم عسبيدالله عدوة قياسم سعيدً سليمان ايسويكر خيارجــه*

قاسم پسر محمّد بن این یکر، پسرخالهٔ حضرت علی بن الحسین تلکی است. و سلیمان فرزند پسار مولی میموند زوجه رسول کالیکنی است. و خارجه فرزند زید بن ثابت انصاری، و نسب چهار دیگر در متن مذکور شد.

نقل شده که: از خواص اسامی فقهاه سبعه آن است که اگر بر حبوب نوشته شود از شر سوس سالم می ماند. و هم صداع را بر طرف می کند اگر بر سر آویزان کنند. والله انسالم. مؤلف رائل آنگاه کنید به: تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، ص ۴۴: برای اطلاع بیشتر درباره آنان نگاه کنید به: اصحاب الفتیامن الصحابة و التابعین، و به نبقل از این خلکان، ج ۱، ص ۲۵۶ جاپ محمد محیی الدین عیدالحمید].

🟶 ۔ و نیز در این دو بہت:

إذا قبلَ مَنْ في العلم سبعةً أَسْحُرِ ووايَتُهُم قَيْسَتُ عن العلم خارِجَة؟ فقل هم عسيداللهِ عمروةً قباسِمً سعيدً ابسوبكر سليمانُ خبارجَمة



اسماء وذات النطاقین و دختر ابوبکر است که اهل سنّت او را یکی از عجائز اهل بهشت گفته اند ، و عروة سالی با پسرش محمّد بن عروة به شام آمد و وارد بر ولید بن عبد الملک شد ، و در آن سفر پسرش را ستور لگد زد و هلاک شد ، و هم مرض آکله در پای عروه پدید شد پای او را بریدند گفت : « لَقَدْ لَقِینا من سَفَرِنا هذا نَصَباً » .(۱)

گویند: وقتی به عبدالملک مروان گفت: میخواهم شمشیر برادرم عبدالله را نشان من دهی ، گفت: در میان شمشیرهاست و من تمیز آن نمی دهم . عروه گفت: بفرما شمشیرها را حاضر کنند ، من خود تمیز می دهم . چون شمشیرها را حاضر کردند عروه شمشیری کند برداشت و گفت: همین است ، عبدالملک گفت: مگر او را می شناختی ؟ گفت: نه . گفت: پس از کجا گفتی این است ؟ گفت: تمیز دادم او را به قول نابغهٔ ذبیانی .

و لا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّ سُيُوفَهُم بِهِنَّ فَـلُولٌ مِن قِـراعِ الْكَـتائِب

و نوادر حکایات عروه بسیار است ، و پئر عروه در مدینه منسوب به او است . و بعضی تاریخ وفات او را سال نود و سیّم یا چهارم گفتهاند .

و هم در سنهٔ ۹۵(۲) حجاج ثقفی به درکات جحیم پیوست ، و در بلدهٔ واسط(۳) که از بناهای خود اوست به خاک رفت .

و قد عُفِيَت آثار مقبرته الملعونة، و أجرى عليها الماء، و اتصلت بها إلى يوم القيامة
 لعائن أهل الأرض و الشماء.

قال ابن خلكان: وكان مرضه بالآكلة وقعت في بطنه، و دعا بالطّبيب لينظر إليها، فأخذ الحماً و علَّقه في خيط و سَرَّحه في حلقه و تركه ساعةً، ثمَّ أخرجه و لقد لصِقَ به دودكثير. و سلّط الله تعالى عليه الزّمهرير، فكانت الكوانين تجعل حوله مملوءة ناراً و تدنى منه حتى تحرق جلد، و هو لا يحسّ بها؛ و شكى ما يجده إلى الحسن البصرى، فقال: قدكُنت نهيتُكَ



١ _ سورة كهف، آية ٤٦٢؛ بحارالاتوار، ج ٢٤٤، ص ١١٧٠.

٢ _ الجوهر التمين، ص ٨٩.

۲_معجم البلدان ، ج ۵، ص ۲۴۸.

الا^(۱) تتعرض الى الصالحين فلججت، فقال له: يا حسن، لا أسألك أن تسأل الله أن يُقرّج عني، و لكن أسألك أن تسأله أن يعجّل قَبْضَ روحي و لا يطيل عذابي، فبكى الحسن، و أقام الحجاج على هذه الحالة بهذه العلة خمسة عشر يوماً، إلى أن مات،^(۱) عليه لعائنالله تعالى.

و قد مضى في أيام عبدالملك نبذة من حالاته فتذكّر.

و در روز شنبه ، نیمه جمادی الأولی سنهٔ ۹۶ ولید در شام وفات كرد ، و مدت دولتش نه سال و هشت ماه و دو شب طول كشید(۲) و سنین عمرش به چهل و سه رسیده بود ، و او را چهارده پسر بوده كه از جمله عباس بود كه فارِس بنی مروان لقب داشت.

و در اخبار الدول است که از عمر بن عبدالعزیز منفول است که گفت : چون ولید را در لحد نهادم دیدم که پاهای خویش را بر زمین میکوبد و دستهایش را دیدم که به گردنش غل کرده بودند .(۴)





٢ ـ وفيات الاعبان، ج ٢. ص ٥٣.



٣ ـ تاريخ مختصر الدول، ص ١١٣.

⁴ _ الخبار الدول، ج ۲، ص ۳۲.

ذكر خلافت سليمان بن عبدالملك بن مروان^(۱)

در روز فوت وليد مردم با برادرش سليمان بن عبدالملک بيعت كردند، و او مردى فصيح اللسان بود به عكس وليد نظير خالد و عبدالله پسران يزيد بن معاويه، و از براى خالد و سليمان در باب فصاحت لسان قصه لطيفهاى است كه مقام ذكرش نيست.

و سلیمان پیوسته جامههای قیمتی و لطیف میپوشید، و مسجد جامع اموی را که ولید بناکرده بود او تمام کرد، و نمازها را در اوائل اوقات به جا می آورد و در سابق خلفاء بنی امیّه تأخیر می انداختند و آخر وقت میگزاشتند.

[پرخوری او]

و سلیمان مردی اکول و پرخور بوده ، وگفته شده که : در هر روزی قریب به صد رطل شامی طعام میخورده ، و مورخ امین مسعودی نقل فرموده که : غذای او هر روز صد رطل عراقی (۲) بوده ، وگاهی طباخها جوجهٔ مرغ برای او کباب می کردند ، همین که سیخهای کباب برای او می آوردند او را فرصت نبود که سرد شود تا بتواند از سیخ بکشد ، لاجرم دست خود در آستین می کرد و با آن جامهٔ قیمتی لطیف که



۱ ـ درباره او نگاه کنید به: الاخیار الطوال، ص ۳۲۹ ـ ۳۳۰: تاریخ الخلفاه، ص ۵۰: تاریخ الخلفاه سیوطی، ص ۳۴۵ ـ ۲۴۸ ـ تاریخ الخلفاه این بزید، ۳۱ ـ ۳۲: الجوهر الثمین، ص ۹۱: مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۲ ـ

۲ ـ رطل عراقی صد و سی درهم است که عبارت باشد از شصت و هشت مثقال صیرفی و ربع آن است. مؤلف ﷺ . نیز نگاه کنید به: فیض آلعلام، ص ۱۹۰ ، مروج آلذهب، ج ۲، ص ۱۸۵.

داشت، گوشتها را از سیخها میکشید، و با آن حرارت در دهان میگذاشت. حکایت شده که: وقتی اصمعی ابن حکایت را برای رشید نقل کرد، گفت: «قاتَلَكَ اللهُ! فِمَا أَعْلَمَكَ بِأَخْبَارِهِمْ.»

پس از آن رشید گفت که: گاهی که جبّه های بنی امیّه را برای من می آوردند و بر من عرضه می کردند، جبّه های سلیمان را دیدم که در آستین آنها اثر جربی و روغن بود و سبب آن را ندانستم، مگر الحال که حال او را برای من گفتی، پس رشید امر کرد که جبّه های سلیمان را آوردند و اثر سیخهای کباب که در آنها بود به مردم نمود، پس یک جبه از آن را به اصمعی پوشانید، اصمعی گاه گاهی آن جبّه را می پوشید و به مردم می نمود و می گفت: این جبّه سلیمان بن عبدالملک است که رشید به من پوشانیده. (۱) و نیز منقول است که: روزی سلیمان از حمام بیرون شد و گرسنگی بر او غلبه کرده بود، طعام خواست. گفتند: هنوز طبخ نشده، گفت: آن چه الحال ممکن کرده بود، طعام خواست بره پخته آوردند، اجواف آنها را با چهل دانه نان تنگ بخورد، و بعد از زمان کمی طعام به عمل آمد، چون غذا آوردند به عادت همیشه بخورد، و بعد از زمان کمی طعام به عمل آمد، چون غذا آوردند به عادت همیشه طعام خورد، چنانچه گویا هیچ چیز نخورده بود! (۱)

و از تاریخ نیشابور نقل شده که : صبحگاهی سلیمان چهل مرغ پخته و چهارصد تخم و هشتاد و چهار قلوه با پیهای آن با هشتاد گرده نان بـخورد، چـون طـعام آوردند به عادت همیشه طعام خورد!

و حکایت او در پرخوری معروف است، و به قولی سبب موتش همان تداخل در طعام و پرخوری شد، چنانچه در اخبار الدول است که وفتی چهارصد تخم، با هشتصد دانه انجیر، و چهارصد قلوه با پیهای آنها، و بیست مرغ پخته بخورد، پس تب کرد و به سبب تداخل در غذا وفات کرد. (انتهی) .(۳)



۱ و ۲ ــمروجآلذهب.ج ۲. ص ۱۸۵.

٣ ـ اخيار الدول، ج ٢, ص ٣٤.

و ابوحازم اعرج او را موعظتی بلیغ کرده که شایسته باشد در اینجا ذکر شود. نقل است که : وقتی ابوحازم بر سلیمان وارد شد ، سلیمان گفت : به چه سبب ما از مردن کراهت داریم؟

گفت: به سبب آن که دنیا را تعمیر کردید و آخرت را خراب نمودید، لاجرم از آبادانی میل ندارید به جای خراب منتقل شوید.

گفت: ورود ما بر آخرت در معرض الهي به چه نحو است؟

گفت: اما نیکوکار حالش حال مسافری است که از سفر به وطن می رود و به اهل و عیال خویش می رسد و از رنج و تعب سفر راحت می شود، و اما بدکار حالش حال غلام گریخته می ماند که او را گرفته به نزد آقایش می برند.

گفت: بگو چه عملي افضل اعمال است؟

گفت: اداء واجبات و اجتناب از محرمات.

گفت: كلمهٔ عدل چيست؟

گفت: کلمهٔ حقی که بر زبان برانی نزد کسی که از او بترسی و هم از او امیدی داشته باشی.

مىلىمان گفت: عاقل ترين مردم كيست؟

گفت: آن که اطاعت خداکند.

گفت: جاهل ترين مردمان كيست؟

گفت: آن که آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد .

گفت: موا موعظه موجزه کن.

گفت : سعی کن که خدا نبیند تو را در جاهایی که نهی از آن فرموده ، و ببیند تو را در جاهایی که امر به آن فرموده است ، این وقت سلیمان گریه سخنی کرد .

یکی از حاضرین ابوحازم راگفت :که این حرفها چه بودکه در محضر امیرگفتی؟ گفت : ساکت باش حق تعالی از علماء عهد و پیمان گرفته که علم خویش را بر مردم ظاهر کنند و کتمان ننمایند ، این بگفت و از نزد سلیمان بیرون شد ، سلیمان



مالی از برای او فرستاد او رد نمود وگفت : والله من این مال را در نزد تو نمی پسندم تا چه رسد به خودم .(۱)

و ابوالفرج اصفهانی گفته که: از کسانی که از آل ابوطالب در ایام سلیمان شهید شد، عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه بود و او وصی پدرش محمد حنفیه بود، و اهل خراسان را در آن زمان اعتقاد آن بود که او امام است و از پدر به وصایت میراث به او رسیده، و او نیز وصیت کرد به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، و محمد وصیت کرد به نابراهیم الامام، پس خلافت به این جهت از وصیت به بنی عباس منتقل شد . (۱)

مؤلف گوید که: خواهد آمد که ابراهیم وصیت کرد به سفّاح، و ابومسلم خراسانی داعی ابراهیم پس از وصیت ابراهیم به سفّاح و مرگ او سعی کرد در زوال ملک بنی مروان و استفامت دولت آل عباس، تا به سعی او سفّاح خلیفه شد.

و سبب فوت عبدالله آن شدکه در سنه ۹۸ سلیمان زهری پنهاناً به او خورانید و مقتول شد، و در « حمیمه »(۲) از اراضی شام مدفون شد.

و در دهم با بیستم صفر سنه ۹۹ در « مَرْج دابق »(۲) از اراضی « قنّسرین » سلیمان وفات یافت ، و مدت دولت او دو سال و هشت ماه^(۵) و پنج شب ، و به قولی دو سال و نه ماه و هیجده روز بوده ، و سنین عمرش به سی و نه یا به چهل و پنج رسیده بود .

و در همان سال ابوزید خارجهٔ بن زید بن ثابت انصاری که یکی از فقهاء سبعهٔ مدینه است وفات کرد .

※ ※ ※



۱ ـ تاريخ مختصر الدول، ص ۱۱۴ والامامة و الشياسة، ط مصر، ج ۲، ص ۶۲ ـ ۸۸؛ مروم الذهب، ج ۲، ص ۱۸۷. ۲ ـ مقاتل، ص ۱۲۲.

٣- حميمه: ملك أل عياس بوده و در ايام بشياميَّه در أنجا بودند. مؤلف ﷺ .

۴ _معجم البلدان، ج ۲؛ ص ۴۱۶ _۲۱۷.

۵ ـ تأريخ مختصر الدول، ص ۱۹۴.

ذكر خلافت عمر بن عبدالعزيز بن مروان^(۱)

در سنهٔ ۹۹که سلیمان از دنیا رخت کشید، عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید.
و نقل شده که: سبب خلافت او آن شد که چون سلیمان را حالت موت ظاهر شد
وصیت نامه نوشت، و جمله از اکابر و اعیان و وجوه مردمان را بر آن شاهدگرفت، و
وصیت کرد که چون مرگ من رسید مردم را جمع کنید و این وصیت نامه را بر ایشان
بخوانید و هر که را من تعیین کرده ام خلیفه کنید.

پس چون سلیمان رحلت کرد و از کار دفن او فارغ شدند ندای «الصّلاة جامعة » در دادند ، طایقهٔ بنی مروان و سایر طبقات مردمان جمع گشتند تا ببینند قبای خلافت بر کی استوار خواهد شد ، زُهری به پا خاست و فریاد برداشت که : ای مردم هر که را سلیمان برای خلافت نام برده باشد شما به آن راضی می باشید؟ گفتند : بلی .

پس وصیتنامه را خواندند نوشته بود که: عمر بن عبدالعزیز خلیفه است ، پس از آن یزید بن عبدالملک و در آن وقت عمر در آخر مردم جای داشت ، چون این مضمون را شنید کلمهٔ استرجاع گفت .

آنگاه مردم به جانب او شتاب کردند و دست و بازوی او را بگرفتند و به منبر بالا بردند، و منبر را پنج پله بود عمر بر پله دوّم نشست، اوّل کسی که با او بیعت کرد یزید بن عبدالملک بود، پس سایر مردمان بیعت کردند جز سعید و هشام، آن دو



۱ ـ درباره او نگاه کنید به: الاخیار الطوال، ص ۲۳۱: الاتباه فی تاریخ الخلفاه، ص ۵۰ ـ ۵۱: تاریخ الخلفاه سیوطی، ص ۲۴۸ ـ ۲۴۸: تاریخ الخلفاه این بزید، ص ۳۲: الجوهر التمین، ص ۹۳: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹۳.

تن نیز بعد از دو روز بیعت کردند .

و چون امر خلافت بر او مستقیم شد او خطبهای که خواند این بودکه بپا خاست و گفت :

«أيّها النّاس؛ إنّما نحن من أصولٍ قد مَضَتْ فروعُها، فما بقاء فرع بعد أصله، و إنّمما النّاس في هذه الدنيا أغراض تُنقل فيهم المنايا، و هم فيها نصب المصائب، مع كلّ جرعة شرق، و في كلّ أكلة غُصَص، لا ينالون نعمة إلاّ بفراق أخرى، و لا يعمّر معمّر منكم يوماً من عمره، إلاّ بهدم آخر من أجله».

و نوشت به عامل مدينه كه ده هزار دينار در بين اولاد على ﷺ پخش كن .

و مسعودی از بلاغت او نفل کرده که: وقتی به یکی از عمال خویش نامه نوشت به این عبارت: «قد کَثُرُ شاکوكَ و قَلَّ شاکِرُوك، فإمَّا اِعْتَدَلْتَ و أَمَّا اِعْتَرَثْتَ، والسلام ».(۱) یعنی: شکوه کنندگان تو بی حساب و شکر گزارندگانت نایاب، یا بر تخت عدالت آویز با از مسند حکومت برخیز.

و ابن خلکان برمکی این عبارت را به جد خود جعفر برمکی نسبت داده .

ولادت عمر بن عبدالعزیز در شب شهادت حضرت سیدالشهداء ﷺ بوده، و هم در آن شب متولد شده هشام بن عروه، و قتاده، و زهري، و اعمش.

و بالجمله عمر بن عبدالعزیز مردی وجیه و اهل عبادت و نجیب (۲) بنی امیّه ، و اعدل بنی مروان در رعیت بود ، مادرش دختر عاصم بن عمر بن الخطاب بود و او را عمر صغیر و عمر ثانی می گفتند ، و هم او را ، أشج بنی امیّه ، می نامیدند به جهت شجه و شکافی که در سر یا صورت او بود که در زمان طفولیت از آسیب لگد ستور حاصل شده بود ، و اشاره به او و بزید بن الولید است این عبارت معروفه : الناقص و الأشج أغد كا بنی مروان .

وگاهی که بر خلافت مستقر شد عمّال بنی،امیّه را معزول کرد و مردمان صالح



۱ _مروج|الذهب، ج ۲. ص ۱۹۶.

٢ - قال رسول الله كَالْتُلِيَّةُ : في كل حي نجيب إلاَّ في بنياميّة. (مؤلف على } [الخصال، ص ١٠٨].

خیر اندیش را به جای ایشان نصب کرد، و هم امرکردکه دار ضبافت و مهمانی بنا کردند، و از برای ابناء سبیل چیزی قرارگذاشت.

و از محاسن کارهای او آن که فدک را به اهل بیت رسول کی رد کرد بعد از آن که عثمان تیول مروان کرده بود و به ایشان رسیده بود، و با اهل بیت و آل علی کی احسان می کرد و متعرض ایشان نمی شد.

و هم از محاسن اعمال او آن که سب امیرالمؤمنین هی را که معاویه تأسیس آن کرده بود و در ایام خلفاء سابقین بر او رواج داشت از میان مردم برداشت، و فرمان داد آیه مبارکه: «ربنا اغفرلنا و لإخواننا»، (۱) و کریمه: «إن الله یأسر بالعدل و الاحسان» (۲) مبارکه و اسل به جای سب امیرالمؤمنین و اهل بیت او مملوات الله علیهم اجمعین - بخوانند . (۲)

و نوادر سیرت او بسیار است. و مجملاً سیرهٔ ظاهریهٔ او از سایر بنی امیّه امتیازی تمام داشت. و از این جهت است که یکی دو تن از اکابر علمای شیعه در ذمّ او توقف نموده با آن که شیعه او را غاصب خلافت و امامت می دانند و می گویند: چه معصیتی بالاتر از غصب این منصب عظیم است که در آن زمان حق حضرت امام محمد باقر علیه بوده و عمر غصب کرد.

و بالجمله ، در ماه رجب سال صد و یکم هجری در و دیر سمعان (۱۳) از اعمال و حمص از دنیا رحلت کرد ، و مدت خلافت او دو سال و پنج ماه و پنج روز ، و مدت عمر او سی و نه سال بوده ، و قبر او نیز در و دیر سمعان است ، و بنی عباس گاهی که اموات بنی امیّه را از گور بیرون آوردند و بسوختند متعرض گور او نگشتند .



۱ _سورة حشر (۵۱). آيه ۱۰.

٢ _ سورة نحل، آيد ٩٠.

٣ _ اخبار الدول، ج ٢، ص ٢٠: مروج الذهب، ج ٢، ص ١٩٢..

۹ ـ ديرى است با صفا در تواحى دمشق. معجم البلدان، ج ۲. ص ۵۱۷.

و جماعتی او را مرثبه گفته اند و اشعار فرزدق شاعر (۱) و کنیر عزّه و سید رضی ﷺ در مرثبه او این بیت است. در مرثبه او معروف است، و مطلع قصیده سیّد رضی در مرثبه او این بیت است. یابّن عبّد ّاِلعَزیزِ لَوْ بَکّتِ الّعہ سین فَتیّ مِن اُمیّة لَیَکیْتُکُ (۱)

告 张 袋

۱ ـ نک: مروجالذهب، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲ ـ ديوان سيد رضي، ج ١، ص ٢١٥.

ذکر خلافت یزید بن عبدالملک بن مروان^(۱)

در عشر اخیر ماه رجب سنهٔ ۱۰۱ که عمر بن عبدالعزیز از دنیا رخت بربست ، یزید بن عبدالملک بن مروان سبط یزید بن معاویه بن ابی سفیان بر اریکهٔ سلطنت نشست ، و تا مدت چهل روز به سیرهٔ عمر بن عبدالعزیز رفتار کرد ، آن گاه چهل نفر از مشایخ شام نزد او آمدند و قسم یاد کردند که خلفاء را در آخرت حساب و عقابی نیست ، یزید فریفته گردید و از سیرت عمر دست کشید.

و نقل شده که: غلبه کرده بود بر او محبت جاریه و حبّابه (۲) نام ، و پیوسته با او در عیش و عشرت بود تاگاهی که حبابه بمرد ، یزید از مرگ او سخت غمنده شد و عیشش منقص و عقل او ناقص گردید ، و مدتی نگذاشت که مردهٔ حبابه را دفن کنند ، و پیوسته او را می بوسید و می بوئید تا آن که بدن و حبابه ، متعفن شد و گندید ، و مردمان خلیفه را بر این کار عیب کردند ، اذن داد تا دفنش نمودند و خود بر سر قبر او مقیم شد . (۲)

دمیری و غیره گفتهاند که : دیگر باره امر کرد تا قبر د حبابه ، را نبش کردند و جیفه گندیدهٔ او را از گور در آوردند .



۱ _ برأى اطلاع بيشتر نكاه كنيد به: الاخبار الطوال، ص ٢٣٢ _ ٢٣۴: الأنباء في تاريخ الخلفاء، ص ٥١: تأريخ الخلفاء سيوطي، ص ٢٩٨ _ ٢٩٨، تاريخ الخلفاء ابن بزيد، ص ٣٣: مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٠٤.

۲ ـ بدان که حبّابه جاریهٔ بود مفنیّه، و در طرب و تغنّی کامل بود. و حکایت تعشقات و طرب بزید (بن عبدالملک) با او در آخر جزء سیزدهم اغانی نوشته شد. (مؤلف ﷺ)

٣- زک: تاريخ مختصر الدول، ص ١١٥ - ١١٤؛ اغاني، ج ١٥، ص ١٢٢، ط دار الکتب؛ مروج الذهب، ج ٣٠ ص ٢٠٩.

و بالجمله ، بعد از پانزده روز از مرگ و حبابه ، گذشته ، یزید نیز بمرد .(۱)
و نقل است که : ابوحمزهٔ خارجی گاهی بنی مروان را ذکر می کرد و مثالب ایشان
را می گفت تا به اسم یزید می رسید می گفت : یزید نشانید و حبابه ، را به طرف
راست خود و و سلامه ، را در طرف چپ خود و گفت : می خواهم از طرب طبران
کنم ، پس طیران کرد به سوی لعنت خدا و عذاب الیم .

و در ایام خلافت یزید در ۱۲ صفر سنه ۱۰۲ یزید بن مهلّب بن ابی صفره (۲)کشته شد با جماعت بسیاری ، و یزید بن مهلّب (۳) آن کس است که پدرش مهلب در زمان عبدالملک مروان از جانب حجاج ثقفی عامل خراسان بود و در ذی حجهٔ سنهٔ ۸۳ وفات کرد ، و یزید به جای او نشست و قریب شش سال والی خراسان بود ، تا آن که عبدالملک به اشاره حجاج او را عزل نمود و به جای او قتیبة بن مسلم باهلی را منصوب نمود .

پس یزید به جانب عراق آمد حجاج او را بگرفت و در محبس افکند و او را تعذیب نمود، و این به جهت آن بود که حجاج از او خوف داشت و بیم آن داشت که یزید دولتش قوی شود و او را ذلیل کند، و یزید در تعذیب و حبس حجاج بود تا گاهی که فرار کرد و به جانب شام رفت و سلیمان بن عبدالملک نزد برادرش ولید او را شفاعت کرد. ولید او را امان داد. این بود تا زمانی که سلیمان خلیفه شد دیگر باره او را عامل خراسان کرد، و ببود تا سلیمان بمرد و عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد دیگر باره دیگر باره او را گرفتند و در محبس افکندند، و پیوسته در زندان عمر بن عبدالعزیز بود تا آن که در سنه ۱۰۱ از زندان بگریخت و به جانب بصره و کوفه شد و مردمان را بر دور خود جمع کرد و به داعیه ریاست بنای مخالفت با سلطان نهاد، و به تدریج



۱ ـ حياة الحيوان دميري، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲ ـ ابی صفره کتیت ظالم بن سراق ازدی است. و او از شیعهٔ حضرت امیرالمؤمنین ﷺ یوده، و در روز حرب جمل به خدمت آن حضرت رسید و در بصره وقات یافت، و حضرت بر او نماز گزاشت. (مؤلف ﷺ)

۳ ـ بدان که گفتهاند که؛ بلدهٔ جرجان که آن را آستراباد نیز گویند. از بناهای بزید بن مهلب بن ابیصفر، است، و آن مدینهای است مشهور عظیم و بزرگ در میان طبرستان و خراسان. (مؤلف ﷺ)

کار او بالاگرفت و دولتش قوی شد تا آن که یزید بن عبدالملک برادرش مسلمه را با پسر برادرش عباس بن ولید معروف به فارس بنی مروان را با جیش عظیمی به دفع او فرستاد، و جنگ سختی فیما بین واقع شد و در پایان کار عراقبین بگریختند و لشکر شام بر یزید بن مهلب غلبه جستند و او را با سایر اخوهٔ او در معرکه قتال بکشتند.

پس یزید بن عبدالملک هلال بن احوز مازنی را به طلب آل مهلب فرستاد، امر کردکه هرکه از آل مهلب به حد بلوغ رسیده باشدگردن زند، پس هلال در تفتیش ایشان شد و هرکدام راکه به حد بلوغ رسیده بودندگردن زد.

و از ابن فتيبه نقل شده كه گفته : «يقال: إنّه وقع إلى الارض من صُلب الْمَهلب ثَلاث مأةً وَلد. و قال ابن خلكان: أجمع علماء التّاريخ على أنّه لم يكن في دولة بني أميّة أكرم من بني المهلب، كما لم يكن في دولة بني العباس أكرم من البرامكة. والله أعلم.(١)

و هم در ایام یزید سنهٔ ۱۰۳ عطاء بن بسار (۲) مولی میمونه زوجه رسول گی ، و مجاهد بن جبیر ، و جابر بن زید بصری وفات کردند .

و در سنهٔ ۱۰۴ وهب بن مُنَبّه و طاووس بمانی وفات کردند، چنانچه مسعودی نگاشته، و به قولی وفات وهب در اوّل سنهٔ ۱۱۰ بوده، چنانچه بعد از این نگاشته خواهد شد، و ابن خلکان و غیره گفته اند که: طاووس یمانی یک روز پیش از ترویه در سنهٔ ۱۰۶ به مکّه معظمه وفات کرد و هشام بن عبدالملک بر او نماز گزاشت. (۲)

و او یکی از فقهاء عصر خود بوده و روایت او مناجات حضرت سبد الساجدین



١ _ وفيات الاعيان، ج ٤، ص ٢٨٣.

٣ ـ درباره او نگاه كنيد به: تذكر الحفاظ، ج ١، ص ٩٠: تهذيب الكمال، ج ٢، ص ١٣٢.

۳ ـ بعضی اسم او را ذکولن و لقیش را طاووس میدانند. درباره او نگاه کنید به: وفیات الاعبیان، ج ۲، ص ۱۵۰۹ صفقالصفوة، ج ۲، ص ۱۶: تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۸ مروجالذهب، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴ _وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٥٠٤.

را در حجر مکّه وگفتگوی او با آن حضرت معروف است ،(۱۱) و او از علماء عامه به شمار رفته اگر چه صاحب **روضات** او را در طبقات خاصه به شمار آورده .(٢)

و نیز در سنهٔ ۱۰۴ ^(۳) عامر بن شراحیل مشهور به علم ، و معروف به شعبی ^(۴) در كوفه به مرگ فجأه وفات كرد.

در سنهٔ ۱۰۵ عبدالله بن جبیر وفات کرد.

و نیز در سنهٔ ۱۰۵ کثیر بن عبدالرحمن^(۵) خزاعی شیعی شاعر مشهور در مدینه وفات کرد، و او از شعراء حضرت باقر ﷺ و از خواص آن حضرت بود، و چون وفات کرد حضرت بر جنازهٔ او حاضر شد ، و او را بلند کرد و بر دوش گرفت . و اتفاقاً در روز وفات او عِکرمه مولی ابن عباس نیز در مدینه وفات کرد ، مردم گفتند : امروز افقه مردم و اشعر مردم وفات كرد.

و كثير أحد عشّاق العرب المشهورين به و صاحبته «عزّة» (بفتح المهملة و تشــديد الزاي) بنت جميل بن حفص، و لذلك يقال له «كثير عزَّة».

و نوادر حكاياته كثيرة.

و كُثيْر تصغير كَثير، و صغَّر لأنه كان حقيراً شديد القِصَر. قال الوقَّــاصي: رأيت كــثيراً يطوف بالبيت، فمن حدَّثك أنَّه يزيد على ثلاثة أشبار فلا تُصدَّقه، وكان إذا دخــل عــلى عبدالعزيز بن مروان بمصر يقول طَأْطِأ رأْسَكَ لئلاً يؤذيك السَّقف، يمازِحُهُ بذلك، وكان عبدالملك يحبّ النَّظر إلى كُثِّير، فلمّا ورد عليه فإذا هو حقير قصير تزدريه العين، فــقال:



۱ ۔ مناقب این شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲ ـ او از علمای عامه است قطعاً نگاه کنید به : خاتمهٔ مستندرک، ج ۲، ص ۲۱۹ و در این اثر شواهدی بر این مدعا اقامه

۳ ـ بعضي وفات او را ۱۰۳ نوشتعاند.

٣ - الشعبي: (به فتح الشي المعجمة و سكون العين المهملة و في آخرها الياء المعجمة بواحدة)، هذه النسبة إلى الشعب و هو بطن من همداًن ، و المشهور بها أبوعمرو و عامر بن شراحيل الشعبي من أهل الكوفة ، كان من كيار التابعين وجلّتهم و كان فليها شاعراً. روى عن خمسين و مأة من اصحاب رسول لله كالمُثِينَةِ . انساب سمعاني (مؤلف الله ع). [وفيات.

ج ٢، ص ١١٢ تهذيب تاريخ دمشق، ج ٧. ص ١٤١].

۵ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کثید به: وفیات الاعیان، ج ۴. ص ۱۰۶.

تسمع بالشُعيدي خيرٌ من أن تراه! فقال: مهلاً يا أميرالمؤمنين! فإنَّما المرء بأصغرَيْه، قلبه و السانه، إن نطق نطق بالبيان و إن قاتل قاتل بالجنان. و أنا الَّذي أقول:

تَرَى الرّجل النّحيف فتزدريه و فسي أشوابــــه أســـد زشيرً

« الأبيات »

فاعتذر إليه عبدالملك و رَفَعَ مجلسه.^(١)

و در جمعه ۲۵ شعبان همین سال یزید بن عبدالملک در ارض «بلقا » از اعمال دمشق وفات کرد ، جنازهٔ او را حمل کردند و در مابین «جابیه » و «باب صغیر » در دمشق دفن نمودند ، مدت عمر او سی و هفت سال ، و ایام خلافت او چهار سال و یک ماه و دو روز به شمار رفته .(۲)

告 告 告



١ _الدرجات الرفيعه، ص ٥٨١.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۶.

ذكر سلطنت هشام بن عبدالملك بن مروان^(۱) و شهادت زيد بن على بن الحسين الش

در سنهٔ ۱۰۵ در همان روزی که یزید بن عبدالملک از دنیا رخت بربست، برادرش هشام به جای وی نشست، و او مردی احول و غلیظ و بد خو و موصوف به حرص و بخل بوده، و آن چه از اموال در خزانه جمع آورد هیچ یک از خلفاء سابقین بر او اندوخته نکرده بودند، و نقل شده که: در سفر حجی جامههای او را سیصد شتر حمل میکرد.

و چون هشام وفات یافت ولید بن یزید طریق احتیاط پیش داشت و از مالهای اندوختهٔ او صرف کفن و دفن او ننمود بلکه او را از قرض و عاریه تجهیز کرد.

و در اخبار الدول است که ما بین هشام و ولید منافرت بود ، لاجرم پس از مرگ هشام ، ولید او را غسل نداد و کفن نکرد به عنوان احتیاط ، تا آن که مردهٔ هشام گندید . و بالجمله ، زمانی سخت تر از زمان او بر رعیت نگذشت . و هشام مردی با تدبیر و سیاست بوده ، و گفته شده که : در بنی امیّه سه نفر در امور سیاسی بی نظیر بودند یکی معاویة بن ابی سفیان ، دوّم عبدالملک بن مروان ، سیم هشام ، و منصور دوانیقی در امر سیاست و تدبیر امور مملکت تقلید هشام می کرد .

و در ایام خلافت هشام سنهٔ ۱۰۸ قاسم بن محمّد بن ابیبکر ﷺ^(۲) وفات یافت



۱ - برأى اطلاع بيشتر نك: الاخبار الطوال، ص ٣٣٥ ـ ٣٣٧: الأمناه في تاريخ الشلفاء، ص ١٥١ تاريخ الشلفاء سيوطى، ص ٢٩٩ ـ ٢٧٢: تاريخ الخلفاء ابن يزيد، ص ٣٣ ـ ٣٣: الجوهر الثمين، ص ٩٨: مروج الذهب، ج ٣، ص ٢١٤. ٢ ـ درباره او نكاه كنيد به: فقهاء المدينة السبعة، ص ٩٧ ـ ١٩١٧.

در وقد ید و بر وزن و رجیل ، و آن منزلی است ما بین مکه و مدینه و قاسم سبط یزدجرد پادشاه عجم ، و پسر خاله حضرت سجاد ﷺ ، و جد ائس حضرت صادق ﷺ است و او یکی از فقهاء سبعه مدینه و از ثقات حضرت علی بن الحسین ﷺ بوده چنانچه در خبری وارد شده .(۱)

[حسن بصرى]

و در سنهٔ ۱۱۰ حسن بن بسار بصری وفات کرد، و بعد از چندی از وفات او گذشته محمّد بن سیرین بصری (۲) وفات کرد، و ما بین حسن بصری و ابن سیرین منافرت تامی بوده به طوری که مثل شده:

«جالس إمّا الحسن أو ابن سيرين على سبيل منع الجمع دون منع الخلو، و ذلك أوجب تقارب أجلهما أيضاً كما سيجيىء آنفاً بيان ذلك في تاريخ فرزدق و جرير».

و ابن خلّکان گفته که : بعد از صد روز از وفات حسن ، ابن سیرین وفات کرد . و ابن سیرین در تأویل رؤیا و تعبیر خواب ید طولی داشت ، و حکایات تعبیرات او معروف است . و او مردی بزاز بوده و پدرش بندهٔ انس بن مالک بوده .

و حسن بصری همان است که به فصاحب و بلاغت معروف بوده ، از ابوعمرو بن العلا نقل شده که گفته : ندیدم فصیح تر از حسن بصری و حجاج بن یوسف ثقفی . گفتند : از این دو کدام فصیح تر بودند؟ گفت : حسن ، و ولادت او در مدینه دو سال قبل از وفات عمر بن الخطاب واقع شد .

و در همان شبی که حسن وفات کرد ابوعبیده نحوی بصری متولد شد. و نقل شده که: مادر حسن خَیْرَة کنیز ام سلمه زوجه پیغمبر بوده ، (۲) و گاهی که خیره پی حساجتی مسیرفت و حسسن می گریست ، ام سلمه پستان خود را در دهان او می گذاشت و او را مشغول می ساخت و گاهی شیر از پستان ام سلمه بیرون می آمد و



١ _مجالس المؤمنين، ج ١، ص ٢٣٥.

٢ ـ درياره اين سيرين نكاه كنيد يه: طبقات المعتزله. ص ١٧؛ ثقات عجلى، ص ٢٠٥.

٣ ـ وفيات الاعيان، ج ١، ص ٢٥٢؛ تهذيب التهذيب، ج ١، ص ٢٨١.

او مىمكىد،(١) لاجرم گفتند: حكمت و فصاحت حسن از بركت پستان امّسلمه بوده.

و بالجمله ، صوفیه و اهل سنّت (۲) را اعتقاد تمامی است به حسن ، و اکثر شیعه او را منحرف می دانند (۲) از امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین ﷺ .

و از برای او مطاعن بسیار نقل کردهاند و گفتهاند که: امیرالمؤمنین ﷺ مواجهة او را لعن فرمود و او را لفتی (۱) فرمود، و او را سامری امّت لقب داد، (۵) و هم دعاکرد در حق او که همیشه محزون و غمین باشد، لاجرم پیوسته غمنده و حزین بود تا زنده بود و کان گمّن رَجَعَ عَنْ دَفْنِ حَمِیم، أَوْ کَخَرْیَنْدَجِ ضَلَّ حَمَارُهُ.

و هم روایت کردهاند که: چون امیرالمؤمنین الله از جنگ اهل بصره مراجعت فرمود، به حسن فرمود: که چرا تو به جنگ حاضر نشد؟ گفت: به جمهت آن که ندائی شنیدم که می گفت: قاتل و مقتول در جهنم است! حضرت فرمود: آن منادی برادرت ابلیس بوده، و راست گفته، قاتل و مقتول نشکر مرثه در نار است. (۶)

و هم از مطاعن حسن شمردهاند یاری نکردن او حضرت سیدالشهداء ملی را ،(۷) و غیر ذلک .

و نادری از علماء امامیه گفته(اند) که حسن در آخرکار از دوستان اهـل.بیت گشته، والله العالم.



١ _ تكاه كنيد به: الزهد و الزهاد التمانية، ص ١٣٥ _ ١٣٤؛ الامالي سيد مرتضى، ج ١، ص ١٥٢.

٢ _ نگاه كنيد به: طبقات الصوفيه، ص ٢٢٥ و ١٩٣٠ كشف المحجوب، ص ١٠٠٣.

۳ ـ نگاه كنيد به: كامل بهائي، ج ۲. ص ۸۶: تحفة الاخبار، ص ۱۴۵ و ۱۴۹ (پاورقي): روضات الجنات، ص: بنيان رفيع در حالات خواجه ربيع، ص ۲۹۲: هدية الاحباب، ص ۱۴۷: اختيار معرفة الرجال، ج ۲. ص ۹۷: ريحانة الادب، ج ۲: ص ۲۹۵: بحارالاتوار، ج ۷، ص ۱۲۷.

۴ ـ افتى: افنى است كه مادر حسن در طفوليت او را به آن مىناميد و كسى مطلع نبود و آن به زبان نبطية بعنى شيطان. (مؤلف ﷺ)

٥ ـ بحارالاتوار، ج ۴۲، ص ۱۳۱؛ الاحتجاج، ج ١، ص ۴٠٤.

٤ ـ الاستجاج، ج ١، ص ٢٠٢ ـ ٢٠٣.

۷_کامل بهایی، ج ۲: ص ۸۶.

و بالجملة، هو من كبار مشايخ الصوفية، و له حكم و مواعظ، منها قوله ـو قد سأل عن حال الدنيا_ شغلني توقّع بلائها عن الفرح بلقائها.

و منها: تفقّد الحلاوة في ثلاثة أشياء: الصلاة و الذكر و قرائة القرآن، فإن وجدتم و إلاّ فاعلموا أنَّ الباب مغلق.

و منها قوله: ما رأيت يقينا لاشك فيه، أشبه بشك لايقين فيه من الموت.

و نیز در سنهٔ ۱۱۰ ابوالطفیل عامر بن واثله صحابی وفات کرد. و او هشت سال از حیات پیغمبر خدا را درک نموده، و به او ختم شد صحابه در دنیا. و از برای او حکابت لطیفی است با معاویه و اصحاب او، از مناقب ابن شهراَشوب دریافت شود.

و نیز در سنهٔ ۱۱۰ ابوفراس، همام بن غالب بصری شاعر شیعی معروف به فرزدق وفات کرد.

و فرزدق از شعراء معروفین (۱) است ، و از اشعار اوست قصیدهٔ معروفه: یا ضاحبی آین حَلَّ الجُودُ وَ الكَرَمُ (۲) که در مدح علی بن الحسین ﷺ در محضر هشام بن عبدالملک مرتجلاً انشاء کرد ، و این قصیده را شیعه و سنی نقل کرده اند و از ملاحظهٔ آن معلوم می شود که فرزدق در چه مرتبه از شعر بوده که مرتجلاً این قصیدهٔ شریفه را گفته ، و از یونس معروف است که گفته : لو لاشعر الْفَرَزْدَق لَذَهَبَ ثُلَث لغة العرب.

و علامه بهبهانی الله از ملا جامی صوفی سنی معروف نقل کرده که: زنی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرگ او به خواب دید از او پرسید که خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید به برکت این قصیده که در مدیح علی بن الحسین الله گفته بودم . (۱۳) ملا جامی گفته: سزاوار است که خدا تمام عالم را بیامرزد به این قصیده که در

مدح آن حضرت است.^(۴)



١ _ نگاه كنيد به : منتخب من كتاب الشعراء از حافظ ابونميم اصفهاني . ص ٢٨.

٢ _ بحارالاتوار ، ج ۴۶، ص ١٢٥ .

٢_مجالس المؤمنين، ج ٢، ص ۴٩٨.

٤ _ نگاه كنيد به: مقامعالفضل، ج ٢، ص ٢٥٠: روضة المنفين، ج ١٢، ص ٢١٦ و ٢١٦: مجالس المؤمنين، ج ٢، ص ٢٩٥.

و ما بين فرزدق و جرير^(۱) شاعر پيوسته منافرت و مهاجات بود. و چون خبر وفات فرزدق به جرير رسيدگريست وگفت: «أمّا والله إنّي لأعلم أنّي قليل البقاء من بعده، و لقد كان نُجمنا واحداً و كان كل واحدٍ منّا مشغول بصاحبه، و قلَّ ما مات ضد او صديق إلاّ و تبعه صاحبُه».

و اتفاقاً در همان سال ، و به قولي بعد از چهل روز جرير نيز وفات يافت .

و علما انفاق کردهاند که در اسلام مثل فرزدق و جریر و أخطل شاعری نبوده ، و گفته شد که : اخطل نصرانی بوده و اهل ادب ، شعر این سه شاعر را تشبیه کردهاند به شعر این سه شاعر زمان جاهلیت ، فرزدق به زهیر ، و جریر به اعشی ، و أخطل به نابغه .

و زهیر والدکعب صحابی مشهور صاحب قصیدهٔ معروفهٔ و بانت سعاد ، است ، و بیت زهیر تمام شاعر بوده اند چه خودش و پدرش ابی سلمی و خالش و خواهرش سلمی و دو پسرش کعب و بحیر و خواهرش خنساء ، تمام شاعر بوده اند .

و نیز در سنهٔ ۱۱۰ وهب بن منبه یمانی صاحب اخبار و قصص متعلقه به امم سالفه و احوال انبیاء و اوضاع دنیا در صنعاء یمن وفات کرد، و نود سال عمر کرده بود، و از او نقل شده که گفته: هفتاد و دو کتاب از کتب الهیه قرائت کردهام.

و در سنهٔ ۱۱۴ بنابر مشهور شهادت حضرت امام محمّد باقر ﷺ واقع شده . و ما در منتهی شهادت آن حضرت را نگاشتیم .

و نیز در سنه ۱۱۴ یا یک سال بعد حَکَم بن عتیبه بتری زیدی کوفی وفات کرد ، و از ابی مریم روایت شده که حضرت امام محمّد باقر ﷺ به من فرمود:

«قُلْ لِسَلَمَة بن كُهَيل و الحَكَم بن عُتيبة: شَرِّقاً او غرِّباً لن تجدا عِلماً صَحيحاً إلاَّ أشياءَ خَرَجَ مِن عندنا أهل الْبَيت».(٢)

و هم آن حضرت فرموده که : «حکم» هر چه خواهد به طلب علم به يمين و شمال برود، به خدا سوگند که نخواهد يافت علم را مگر در خانوادهاي که جبرئيل



١ - وى جرير بن عطية بن الخَطَفى است تكاه كنيد به: منتخب من كتاب الشعراء ، ص ٣٥.
 ٢ - يحاوالاتوار ، ج ٣٤ ، ص ٣٢٥.

بر ایشان نازل شده .^(۱)

و در سنهٔ ۱۱۵ عطاء بن ابی رباح مفتی مکّه که از رؤساء علماء سنت است وفات یافت، و گفته شده که عطا مردی بوده مشلول و لنگ و کور و سیاه رنگ .(۲) و در سنهٔ ۱۱۷ حضرت سکینه بنت الحسین ﷺ در مدینه وفات یافت.

و هم در آن سال قنادة بن دعامة كه يكي از علماء كبير اهلسنّت است و كلام او را در تفسير آيات ذكر ميكنند در « واسط » وفات يافت ، و اوكور مادر زاد بوده . و ابن خلّكان گفته : در « دجيل » غرق شده .(۲)

و نيز در سنة ١١٧ غَيْلان بن عُقبه (٢) و ذوالرّمه ، شاعر در اصفهان وفات كرد . «وَ هُوَ احد فعول الشّعراء، وأحد عشّاق العرب المشهورين بذلك، و صاحبته مَيَّةُ. و كان ذوالرمة كثير التشبيب بها في شعره » .^(۵)

و هم در آن سال یا در سنهٔ ۱۲۰ نافع غلام عبدالله بن عمر که یکی از ثقات محدثین اهل سنّت است وفات یافت.

و در سنهٔ ۱۱۸ علی بن عبدالله بن عباس وفات کرد، و او جد سفّاح و منصور دوانیقی است، و امیرالمؤمنین علی او را علی نام نهاد و ابوالحسن کنیه داد و ابوالأملاک ، از او تعبیر فرمود، و چون عبدالملک مروان خلیفه شد از شدت بغض و عداوتی که با امیرالمؤمنین علی داشت به علی گفت که : من طاقت ندارم که بشنوم نام و کنیهٔ علی علی گفت که : من کنیه خود را ابومحمد که و کنیهٔ علی علی گفت اسم خود را ابومحمد کرد و لکن گفت اسم خود را تغییر نمی دهم.

و در سنهٔ ۱۲۰ عبدالله بن کثیر^(۶)که یکی از قراء سبعه است در مکّه وفات کرد ، و



۱ _رجال کشی، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۲۷۰.

۲ _ دانشمندان اهل سنت به اتفاق او را که روایاتش در جمیع کتب صحاح سنه موجود است، توثیق نمودهاند. نگاه کنید
 په: ثقات این میکان، ج ۵، ص ۱۹۸، سیر اعلام النیلاه، چ ۵. ص ۱۷۸ ثقات عیجلی، ص ۲۲۲.

٣_نگاه كنيد به: نكت الهميان، ص ٢٣٠: دانشوران روشندل، ص ١٠٢.

۴ _ درباره او تکاه کنید به: الشعر و الشعراه، ص ۴۲۷: الاغانی، ج ۱۷، ص ۴۰۴ سعط اللآلی، ص ۸۱.

۵_ نگاه کنید به: وفیات الاعبان، چاپ دارالفکر، ج ۴، ص ۱۱.

۶ _ دریاره او نگاه کنید به: قراه الفرات، ص ۵۷ به بعد.

ه قُنبل؛ و دیزی؛ دو راوی او میباشند.

و در سنهٔ ۱۲۲ ابووائله ، ایاس بن معاویه وفات کرد ، و ابووائله در فطانت و ذکاوت کم نظیر بوده و حکایات فراست و فطانت او معروف است و جملهٔ از آن را ابن خلکان ذکر نموده .

و در سنه ۱۲۳ با یک سال بعد محمّد بن مسلم بن عبیدالله [بن شهاب] بن عبدالله بن الحارث بن شهاب بن زهره بن کلاب، فقیه مدنی تابعی معروف به زهری(۱) -به ضم زاء و سکون هاء ـ وفات کرد.

«و قد ذكره علماء الجُمهور و أثنوا عليه ثناء بليغاً. قيل: إنَّه قد حفظ عــلم الفـقهاء السَّبعة. وكان إذا جلس في بيته وضع كنبه حوله فيشتغل بها عن كل شيء من أمور الدّنيا، فقالت له امرأته: والله لهذه الكتب أشد علىّ من ثلاث ضرائر .(٢)

و كان جدّه عبدالله بن شهاب شهد بدراً مع المشركين. قيل للزُّهرى: هل شهد جـدّك بدراً؟ قال: نعم، و لكن من ذلك الجانب (يعنى كان في الصف الذي كان فيه المشركون).

و اختلف كلمات علماننا في مدحه و قدحه، و فصّل صاحب الروضات فقال: إنَّه كان في بدأ أمره من جملة علماء أهل السنة و ندماء حزب الشيطان _أراد بهم عبدالملك بسن مروان و بنيه _، ثمّ إنَّ علمه و إدراكه أدركاه و أرشداه إلى الحق المبين فصيرًاه في أواخر عمره من الراجعين إلى إلامام زين العابدين على و في زمرة المستفيدين من بركات أنفاسه الشريفة. ثم ذكر شواهد قوله، و ليس مقام ذكره فراجع ثمّة ».

درانساپ سمعانی است که : زهری به -ضم الزاء و سکون هاء -منسوب است به زُهرة بن کلاب، و از تابعینت مدینه است و، ده نفر از اصحاب رسول را ملاقات کرده، و احفظ اهل زمان خویش بوده، در شب سهشنبه ۱۷ شهر رمضان سنه ۱۳۴ وفات کرد در ناحیهٔ شام، و قبرش به ۲ بیدار، مشهور و مزار است .

告 告 告

۱ ـ درباره او نگاه کنید به: مشاهیر النضا، ص ۱۱ ـ ۳۱.

٢ - تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٢٠٧، ش ٧٠٢.

[زيدشهيد]

و هم در ایام هشام در اوائل ماه صفر سنه ۱۲۱ شهادت زید بن علی بن الحسین الحسین الله الله الله و ما در کتاب منتهی در باب اولاد حضرت علی بن الحسین الله به احوال زید و شهادت او اشاره کردیم، و در اینجا اکتفا می کنیم به آن چه شیخ جلیل علی بن الحسین المسعودی نگاشته، و طالب تفصیل رجوع کند به مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی زیدی .(۲)

مسعودی در مروج الذهب فرموده که : چون زید ارادهٔ خروج کرد ، با برادر خود حضرت امام محمّد باقر ﷺ مشورت کرد ، حضرت فرمود : اعتماد بر اهـل کـوفه

۱ - زید بن علی بن الحسین علی ظهور کلمات نفسانی و مجاهدات او با مُزدة مروانی مستغنی از تعریف است. صیت فضل و شجاعت او مشهور، و مآثر سیف و سنان او بر السنه مذکور، و احادیث بسیار در فضیلت او وارد شده. و شک نیست که او مدعی خلافت نبود و یقین می دانست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او حضرت اسام جعفر صادق من الله مقصود او از خروج بر متغلبان زمان انتقام کشیدن تارات اهل البیت طبی بود، و و کان یدعو اللی الرضا من آل محقد طبی ع.

و نقل شده که: چون او را نیر زدند و از پشت اسب جدا شد گفت: داین سائلی عن آبی یکر و عمر . هما اقامانی هذا المقام » . و در حبیب السیر مذکور است که: چهل هزار نفر از اهل کوفه با زید بیست کردند و زید داهیهٔ خروج نمود» . در خلال آن احوال طائفه از معارف کوفه که دست بیست بر آن جناب داده بودند به سبیی که در تواریخ مشهور و مسطور است از قول امامتش برگشته بیعنش را شکستند گفتند؛ امام زمان امام جعفر صادق طایق است و زید آن طایفه را مخاطب گردانیده گفت: د یا قوم ، رفضتمونی » .

يعني: اي قوم، ترك بيعت من نموده از واه به يك طرف افتاديد، و بنا بر اين سخن اسم وافضى بر شيعه اطلاق يافت الغر (مؤلف ﷺ)

نقل است که: چون خبر شهادت زید و صلب او به شام رسید حکم بن عباس کلبی این دو بیت بگفت:

صَلَّتِنَا لَكُمْ زَيِداً عَلَى جِنْعَ نَسَخَلَقٍ وَ لَمْ نَرَ مَهِدِيًّا عَلَى الْجِنْعُ يُشَلِّبُ و قــــم بــعثمان عـلياً شـغاهة و عثمان خير من عـلى و أطــيب

و این دو بیت را چون حضرت صادق ﷺ شنید فرمود: « اللهم إن کان عبدک کاذیاً فسلط علیه کلیك » در آن ایام حکم کلیی متوجه کوفه گشت، از نفرین حضرت صادق ﷺ شیری او را درید، حضرت صادق ﷺ جون شنید فرمود: «الحمدثة الذی أنجزاتا ما وعدنا». (مؤلف ﷺ) [حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۸۵ ـ ۱۸۴].

٢ _ مقاتل الطالبيين، ص ١٣٤ _ ١٣٩، تحقيق لا سيد أحمد صَّفر.



نشاید، چه ایشان اهل غدر و مکر می باشند، و در کوفه شهید شد جد تو امیرالمؤمنین، و زخم زدند بر عم تو حسن بن علی، و شهید شد پدرت حسین بن علی بیشا، و در کوفه و اعمال آن ما اهل بیت را شتم کردند، پس اخبار فرمود زید را به مدت دولت بنی مروان و آن چه متعقب می شود ایشان را از دولت بنی عباس. زید ابا کرد از قبول نصیحت آن حضرت، و پیروی عزم خود نمود در مطالبه حق از بنی مروان.

حضرت باقر ﷺ فرمود: همانا من می ترسم بر تو ای برادر، که تو را در گناسهٔ کوفه به دار کشند، پس با او وداع کرد و خبر داد که دیگر همدیگر را ملاقات نخواهیم نمود.

و ابتداء خروج زید از آن شدکه در ۱ رصافه ۱(۱)که از اراضی ۱ قُنُسرین ۱ است بر هشام داخل شد ، و چون وارد مجلس او شد جایی از برای خود نیافت که بنشیند و هم از برای او جایی نگشودند ، لاجرم در پایین مجلس بنشست و رو به هشام کرد و فرمود :

«لیس أحدٌ یَکْیُرٌ عن تَقْویاللهِ، و لا یَصْغُرُ دونَ تَــَقْوَیاللهِ، و اُنَــا أوصیك بــتقویاللهِ فائَقِه». هشام گفت: ساكت باش لا أمّ لک، تویی آن كسی كه به خیال خلافت افتادهٔ و حال آن كه تو فرزند كنیزی می باشمی؟!

زیدگفت: از برای حرف تو جوابی است اگر میخواهی بگویم و اگر نه ساکت باشم، گفت: بگو. گفت: «إنَّ الامُهَاتِ لا يُقْعِدنَ بالرّجال عن الْغايات»: پستی رتبهٔ مادران موجب پستی قدر فرزندان نمی شود [و اين باز نمی دارد ايشان را از ترفی و رسيدن به پايان].

پس فرمود: مادر اسماعیل کنیزی بود از برای مادر اسحاق، و با آن که مادرش کنیز بود حق تعالی او را مبعوث به نبوت فرمود، و قرار داد او را پدر عرب، و ببرون آورد از صلب او پیغمبر خاتم خیرالبشر گای ، اینک تو مرا به مادر طعن میزنی و حال آن که من فرزند علی و فاطمه شیگ میباشم ؟ پس به پا خاست و اشعاری

۱ ـ شهری است که در کشور سوریه واقع است. مراجعه شود یه : المتجد لفت «الرصافة».

خواندكه صدرش اين است.

شَــرَّدَهُ الْــخَوف و أَزْرَىٰ بِـهِ قَدْ كَانَ في السوتِ لَـهُ راحـةُ إِنْ يُـــخَدِث اللهُ لَــهُ دَولَــةُ

كذاك مَنْ يَكُسره حسرٌ الْسِجلاد و الموتُ حَثْمٌ في رِقاب الْسِاد يَستُرُكُ آشارُ العِسدى كالرِّماد

پس از نزد هشام بیرون شد و به جانب کوفه رفت.

قراء و اشراف کوفه با او بیعت کردند، پس زید خروج کرد و یوسف بن عسمر تقفی (۱) عامل عراق از جانب هشام حرب او را آماده گشت، همین که تنور حرب تافته شد اصحاب زید بنای غدر نهاده و نکث بیعت کرده و فرار کردند، و باقی ماند زید با جماعت قلیلی، و پیوسته قتال سختی کرد تا شب داخل شد و لشکریان دست از جنگ کشیدند، و زید زخم بسیار برداشته بود و تیری هم بر پیشانیش رسیده بود، پس حجامی را از یکی از قرای کوفه طلبیدند تا پیکان تیر را از جبههٔ او بیرون کشد، همین که حجام آن تیر را بیرون آورد زید دنیا را وداع نمود.

پس جنازهٔ او را برداشتند و در جوی آبی دفن نمودند، و قبر او را از خاک و گیاه پر کرده و آب بر روی آن جاری نمودند، و از آن حجام نیز پیمان گرفتند که این مطلب را آشکار نکند همین که صبح شد حجام نزد یوسف رفت و موضوع قبر زید را نشان او داد، پوسف قبر زید را شکافت و جنازه او را بیرون آورد و سر مبارکش را جدا کرد برای هشام فرستاد، هشام او را مکتوب کرد که زید را برهنه و عریان بردار کشد، پوسف او را در کناسهٔ کوفه برهنه بردار آویخت، و به همین قضیّه اشاره کرده بعض شعراء بنی امیّه ملعنها شهره و خطاب به آل ابوطالب و شبعهٔ ایشان نموده و گفته:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْداً على جِذْعِ نَخْلَةٍ و لَمْ أَرَ مَهْدِيّاً عَلَى الْجِذْعِ يُصْلَبُ آنگاه بعد از زماني هشام براي بوسف نوشت كه : جثه زيد را به آتش بسوزاند و خاكسترش را به باد دهد .(۲)



١ _عموزادة حجاج ثقفي سفاك معروف.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۶ ـ ۲۰۸.

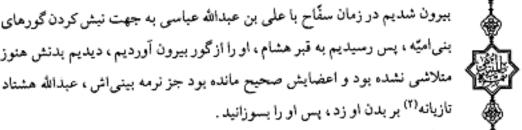
و ابوالفرج روایت کرده که : زید بر دار آویخته بود تا ایام خلافت ولید بن یزید ، پس همین که یحیی بن زید خروج کرد ولید نوشت برای بوسف «أمّا بعد فإذا أتاك كتابي فانظر (فانزل خ ل) عِجْل أهل العراق فأحرقه و انسفه في اليّم نسفاً، والسّلام».

یوسف بر حسب این مکتوب ، خراش بن حوشب را امرکرد تا زید را از دار به زیر آورد و سوزانید و خاکسترش را در فرات به باد داد .

و در جمله از روایات است که : چهار سال بردار آویخته بود ، پس از آن او را فرود آوردند و سوزانیدند، و هم روایت است که : شخصی در خواب دید رسول خدا ﷺ را که تکیه بر دار زید کرده بود و با مردم می فرمود : آیا با فرزند من چنین میکنید ؟(١) مسعودی از هَیْثُم بن عَدی طائی روایت کرده ، و او از عمرو بن هانی که گفت : بیرون شدیم در زمان سفّاح با علی بن عبدالله عباسی به جهت نبش کردن گورهای بني اميّه، پس رسيديم به قبر هشام، او را از گور بيرون آورديم، ديديم بدنش هنوز

آن گاه رفتیم به ارض : وابق؛ سلیمان را از گور در آوردیم ، چیزی از آن نمانده بود جز صلب و اضلاع و سرش، او را هم سوزانیدیم، و هم چنین کردیم با سایر مردهای بنی امیّه که قبرهای ایشان در قنّسرین بود ، پس رفتیم به سوی دمشق و قبر وليد بن عبدالملك را شكافتيم هيچ چيز از او نيافتيم، پس قبر عبدالملك را شکافتیم چیزی از او ندیدیم جز شئون سرش ، قبر یزید بن معاویه راکندیم چیزی ندیدیم جز یک استخوان ، و در لحدش خطی سیاه و طولانی دیدیم مثل این که در طول لحد خاکستری ریخته باشند، پس تفتیش کردیم از قبرهای ایشان در سایر

تازیانه (۲⁾ بر بدن او زد ، پس او را بسوزانید .



١ ـ مقاتل الطالبيين، ص ١٣٩.

٢ _ بعضى گفته : ظاهراً زدن هشتاد تازيانه به هشام به جهت حد قلف بوده، چه ظاهراً به جناب زيد قحش مادر داده بود. (مؤلفﷺ)

بلدان و سوزانیدیم آن چه راکه یافتیم از ایشان .(۱)

و بالجمله ، در روز چهارشنبه ششم ربیع الآخر هشام در رصافه و فنسرین ، وفات یافت ، و آن در سال صد و بیست و پنجم هجری بود ، و مدت عمر او پنجاه و سه سال ، و سلطنت او قریب بیست سال طول کشید .(۲)

帝 崇 告

۱ _مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲ _ همان، ص ۲۱۶.

ذکر دولت ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان^(۱) و مقتل یحیی بن زیدﷺ

در سنهٔ ۱۲۵، روز وفات هشام، ولید پلید بر سریر دولت آرمید. و او مردی خبیث السیره و ملحد و بدکیش و معروف به فسق و جور بود. و به هیچ گونه ملتزم به ظواهر اسلام نبود، و پیوسته به شرب خمر و غنا و لهو و لعب و انواع فسق و فجور و طرب اشتغال داشته، و هیچ یک از بنی امیّه مثل او شرب خمر نکردند.

امرکرده بود برکهٔ (۲) مملو از شراب کرده بودند ،گاهی که طرب بر او غلبه میکرد خود را در آن و برکه ، می افکند و چندان می آشامید که اثر نقص در بـرکه پـدیدار میگشت.(۲)

و در تاریخ خمیس و اخبار الدول است که : یک روز ولید ملحد به خانه آمد دید دخترش راکه با دایهاش نشسته ، بر زانوی وی بنشست و ازالهٔ بکارت وی کرد ، دایه او راگفت : دین مجوس پیشه کردی؟! ولید این شعر بخواند :

مَنْ راقَبَ النّاس مات همّاً «غمّا خد» و فسساز بساللذّة الجَسُسور(۴) و ابن ابي الحديد در طي اخبار حمقاي عرب نقل كرده كه: يك روز سليمان برادر



۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الاخبارالطوال، ص ۳۴۷ ـ ۳۴۹: تاریخالخلفاه سیوطی، ص ۲۷۲ ـ ۲۷۵ ـ ۱۲۷۱ الاتباه فی تاریخالخلفاه، ص ۵۱ ـ ۵۲ تاریخالخلفاه این بزید، ص ۲۴؛ الجوهرالامین، ص ۲۰۰، مروجالذهب، ج ۲، ص ۲۷۴. ۲ ـ حوض آب.

٣ ـ اخبار الدول، ج ٢، ص ٥٢.

۴ ـ این داستان و بیت در اغانی، ج ۷، ص ۶۰ ـ ۶۱ نیز آمده است. اخیار الدول، ج ۲، ص ۵۲: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۳۲۰ ط بیروت: شفاء الصدور، ج ۱، ص ۳۴۰.

ولید در مجلسی گفت: خدا لعنت کند برادرم ولید را که او مرد فاجری بود، و مرا تکلیف به فاحشه کرد (یعنی تکلیف به لواط نمود). کسی از خویشان وی با وی گفت: ساکت باش، به خدا قسم که اگر او قصد کرده باشد همانا کرده است!(۱)

گفت: ساکت باش ، به خدا قسم که اگر او قصد کرده باشد هماناکرده است! (۱)
و در جمله از کتب اهل سنّت است که : یک شب مؤذن اذان صبح گفت ، ولید
برخاست و شراب خورد و با جاریهٔ که او هم مست بود در آویخت ، با او نزدیکی
کرد و قسم یاد نمود که با مردم نماز نکند جزاو ، پس لباس خود را به وی پوشانید و
آن جاریهٔ مست را با آلایش جنابت و منی به مسجد فرستاد تا با مردم نماز گزاشت! (۱)

و هم در اخبار الدّول و تاریخ خمیس است : که آن کافر عزیمت حج کرد و اراده کرد که بر بام تجرّع ، کؤوس عقار ، ونیل لذت بوس و کنار کند! .(۳)

و هم در اکثرکتب مسطور است که از جمله حیات الحیوان دمیری و ادب الدین والدنیای ماوردی باشد که: یک روز ولید پلید به قرآن مجید تفال کرد، این آیه آمد «واشتَفتحوا، و خابَ کُلُّ جبّارٍ عَنیدٍ»(۲) قرآن را برهم گذاشت و او را نشانهٔ تیر خود کرد، و چندان کتاب خدای را تیر زد که پاره پاره شد، و این شعر بخواند.

تُـــــهَدِّدُنی بِــجَبَّارٍ عَــنیدٍ فَـــهَا أنــا ذاكَ جَـبَّارُ عــنیدُ إذا ما جثتَ ربّك يومَ خشــرٍ فَقُلْ يا ربِّ مَزَّقَني الوليدُّ^(۵)

و حکایت تعشق او با زن نصرانیه در تزثین الاسواق داود انطاکی مذکور است. (۶) و مسعودی در مروج الذهب نقل کرده که : یک وقت ابن عائشه مغنّی نزد او آمد



١ ــ ابن ابي الحديد، ج ١٨، ص ١٤٢، ط ييروت؛ تاريخ الخلقاء سيوطي، ص ٢٥١.

٢ _ اخبار الدول، ج ٢، ص ٥٢: تاريخ الخميس، ج ٢: ص ٢٢٠، ط بيروت.

٣_، اغيار الدول، ج ٢، ص ٥١؛ تأريخ الخميس، ج ٢، ص ٢٢٠.

۴ _سوره ابراهيم (۱۴)، آيه ۱۵.

٥ ـ و نيز نكاه كنيد به: نهاية الارب، ج ٢١، ص ٢٨٩: الفخرى، ص ١٣٣: البد، و التاريخ، ج ۶، ص ١٥٣ مروج الفعب،
 ج ٣. ص ١٣٢، حيات الحيوان، ج ١: ص ١٠٣: تباريخ الخميس، ج ٢، ص ١٣٠: الاضاني، ج ٧، ص ٢٩: الحورائين، ص ١٩٠.

٤ _ تزيين الاسواق، ج ١، ص ٢٥٠.

و به این ابیات تغنّی کرد:

إنسى رأيت صبيحة النَّخِ خُوراً نَعِينَ (١) عزيمة الصَّنْرِ مثل الكواكب في مَطالعها عند العشاء أَطَفْنَ بالبَدْرِ و خرجتُ أَبْغِي الأجر مُختَسِباً فرجعتُ مَوْفُوراً من الوزرِ

ولید گفت: احسنت والله، و او را به حق عبدالشمس سوگند داد تا اعاده کند، اجابت کرد، بازش سوگند به حق امیه داد، اعادت کرد، هم چنین این شمجره ملعونه را پدر بر پدر یاد کرد و استعاده نمود، و ابن عائشه اجابت کرد، تا به خودش رسید و گفت:

به جان من باز بخوان ، باز خواند ، حالت طرب در وی اثر نمود ، بناکرد اعضای ابن عائشه را بوسیدن . پس از فرق سر تا پایین یکایک اعضای او را بوسید تا به مذاکیر او رسید! خم شد تا او را ببوسد ابن عائشه رانهای خود را فراهم آورد و او را مستورکرد .

ولیدگفت: والله دست بر نمی دارم تا نبوسم، پس حشفهٔ او را بوسید! آن گاه مستانه فریاد وا طریاه وا طرباه کشید، و لباس خود را یک سره از تن بیرون کرد و بر ابن عائشه بیفکند و خود برهنه و عریان ایستاد تا لباس برای او آوردند. و هم امر کرد که هزار دینار برای ابن عائشه بیاورند، و استری فرمان داد تا آوردند و ابن عائشه را سوار کرد و گفت: باید بر استر بر بساط من مشی کنی که آتشی پاینده در جگر من افروختی .(۲)

و هم در مروج الذهب در کامل مبرّد است که ولید سوء عقیدت خود را افشا کرده این شعر بخواند .

> تَـلَقُبَ بـالخلافة هـاشِمىً بلا وَخي أتاه و لاكـتاب فـقل للهِ يَــنْنَعْنِي طَـعامى و قل للهِ يَـنْنَعْني شرابي^(٣)



١ ـ در بعضى نسخ ٥ حوراً نفين عزيمة الصير ١٥ مروج الذهب، ج ٢٠. ص ٢٢٧.

٢ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٢٧ ـ ٢٢٨.

استغفرالله من كتابة كفره و حكاية شعره.

و ولید این کفر مخصوص را از بزید دریافت نموده و او از ابوسفیان ، و ولید بعد از این به فاصلهٔ چند روزی کشته شد .

و از صفات معروفه وليد آن است كه كنيزهاى پدرش راكه منكوحهٔ پدرش بودند و اولاد از وى آورده بودند وطى كرد ، و معروف بود در زمان خلفاء لاحق و در السنهٔ مورخين اهلسنّت به وليد فاسق وليد زنديق!

و در اخبار الدّول از مسند احمد و هم در تاريخ خميس از ذهبي نقل شده كه: روايت كرده از رسول خدا ﷺ كه فرمود: «لَيْكُونَنَّ في هٰذِهِ الأُمَةِ رَجُلُ يُقَالُ لَهُ الْوَلِيد، [و] هو أشدُّ لِهذهِ الأُمَةِ مِنْ فِرْعُونَ لِقَوْمِهِ ».(١)

و بسى عجب است از قاضى عياض كه گفته : وليد يكى از خلفاء اثنا عشر است كه در حديث متواتر النقل متفقٌ عليه بين الخاصة و العامه منصوصند .(٢)

و در اخبار الدول است که صاحب کوکب الملک نقل کرده که : ولید به سی و سه بلیّه مبتلا شده بود ، و کمتر بلیه او آن بود که از ناف خویش بول می کرد!

و بالجمله ، چون فسق و فجور وليد پليد فاش و شايع شد مردم كمر عداوت او را بر ميان بستند و جملكي بر او خروج كردند و اهل دمشق اجماع كردند بر خلع او از خلافت ، و آن كه او را بكشند و لباس خلافت بر پسر عمش يزيد ناقص بپوشانند ، پس يزيد را از باديه به شهر طلبيدند و با او حليف و منفق شدند كه او را اعانت كنند تا با وليد قتال كند ، و در آن وقت وليد به طلب صيد به ناحية و تدمر ، بيرون شده



۱ _ نیز نگاه کنید ید: امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۷۹: الاغانة حزین لاهیجی با تحقیق این بنده: تاریخ الخداغاه،
 ص ۲۷۴: تاریخ الاسلام، ص ۲۸۸: اغبار الدول، ج ۲، ص ۵۲: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۳۲۰: الخمسائص
 الکیری سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۹، مجمع الزواند، ج ۵، ص ۲۴۰ و ج ۷، ص ۳۲۳: کتز الممال، ج ۱۱، ص ۲۵۷: الدایة و التهایة، ج ۶، ص ۲۴۲.

٣ _ تگاه کنید به: شفاه الصدور ، ج ١ ، ص ٣٤٢.

عجیب تر آن است که این حجر عسقلانی در کتاب ارشاد الساری گوید: آن چه قاضی عیاض اختیار کرده نیکوترین و بهترین اقوال در تعیین خلقای دوازدگانه است.

بود، پس یزید ساخته جنگ ولید شد و کارزار عظیمی ما بین ایشان واقع گردید تا آخرالامر ولید مغلوب شد و به قصر خود فرار کرد و متحصن شد، لشکر یزید دور قصر را احاطه کردند و بالاخره داخل قصر شدند و ولید را به بدتر وجهی بکشنند و سرش را بر سور قصر آویخنند و تن او را در خارج باب فرادیس دفن نمودند. و مسعودی فرموده که: مقتل او در و بحراء ، یکی از قراء دمشق واقع شد در دو روز به آخر جمادی الآخر مانده سنه ۱۲۶ و مدت دولتش یک سال و دو ماه و بیست و دو روز ، و مدت عمرش به چهل سال رسیده بود و در بحراء دفن شد . (انتهی) . (۱) و در اوّل سلطنت ولید ، خالد بن عبدالله قسری (۱۲) کشته شد ، و خالد همان و در اوّل سلطنت ولید ، خالد بن عبدالله قسری (۱۲) کشته شد ، و خالد همان و الی را عزل نمود ، و مدتی خالد والی عراقین بود تا در سنه ۱۲۰ که هشام او را عزل والی را عزل نمود ، و مدتی خالد والی عراقین بود تا در سنه ۱۲۰ که هشام او را عزل کرد و یوسف بن عمر ثقفی پسر عم حجاج را به جای او نصب کرد ، یوسف خالد را بگرفت و در محبس افکند و در اواخر سنه ۱۲۵ که اوائل سلطنت ولید بود او را به بگرفت و در محبس افکند و در اواخر سنه ۱۲۵ که اوائل سلطنت ولید بود او را به بگرفت و در محبس افکند و در اواخر سنه ۱۲۵ که اوائل سلطنت ولید بود او را به بگرفت و در محبس افکند و در اواخر سنه ۱۲۵ که اوائل سلطنت ولید بود او را به بگرفت و در محبس افکند و در اواخر سنه ۱۲۵ که اوائل سلطنت ولید بود او را به بگرفت و در محبس افکند و در اواخر سنه ۱۲۵ که اوائل سلطنت ولید بود او را به

گویند: خالد مردی بود به سخاوت معروف و هم گویند: عربی بر او وارد شد و گفت: من به دو شعر تو را مدح کردهام و توقع دارم که ده هزار درهم و خادمی مرا جایزه دهی . گفت: بخوان ، خواند:

لزمتَ «نَعَمْ»، حتَّى كأنَّك لم تكن سَمِعْت من الأشياء شيئاً سوى نسعم و انكرت «لا»، حتَّى كأنَّك لم تكن سَمِعْت بها في سالف الدَّهر و الأمم خالد او را ده هزار درهم و خادمى عطاكرد.(٣)

١ ــ اخبار الدُّول، ج ٢، ص ٥٣: الجوهر النمين، ج ١، ص ١٠١ از اين جوزي.

٢ - براى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٣٤.

۳ ـ قسری: (به فتح قاف و سکون سین وراه مهمله) منسوب است به قسر که بطنی است از فیس. و قیس بطنی است از بجیله: (انساب سمعانی) (مؤلف ﷺ).

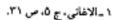
۴ .. وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۲۲۷.

و لکن در اغانی ابوالفرج او را از بخیلان شمرده، و حکایاتی از بخل او نقل کرده، و هم نقل کرده که: او مخنث بوده و مادرش نصرانیه بوده و به حکم آن که (با علی کی شود مخنّث دوست) با امیرالمؤمنین، بی اندازه دشمنی و عداوت داشت و کلماتی از آن ملعون در سب آن جناب نقل کرده که نقلش شایسته نیست، بلکه حکایاتی از او نقل کرده که معلوم می شود آن کافر زندیق و ملحد بوده دلعنة الله علیه ه . (۱) و نیز در روز وفات خالد، محمّد و ابراهیم دو پسران هشام بن اسماعیل مخزومی که هر دو از اخوال هشام بن عبدالملک بودند، در حبس یوسف بن عمر هلاک شدند. و یوسف ایشان را به امر ولید حبس کرده بود، و مادامی که در حبس بودند در نهایت شکنجه و عذاب بودند، و این به سبب بغضی بود که ولید از ایشان در دل داشت و هم می گفت: می خواهم خون خواهی پسر عم و عرجی و را بکنم، و و عرجی و عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفّان است که محمّد بن هشام مخزومی مذکور او را در زندان حبس عمرو بن عثمان بن عفّان است که محمّد بن هشام مخزومی مذکور او را در زندان حبس کرد، تازیانه بسیار بر او زد، و در بازار او را بگردانید، و مدت نه سال او را در حبس داشت تا وفات کرد، و درابام حبس خود اشعاری گفته کهاز جمله این بیت معروف است: أضاعونی و آی فتی آضاعوا لیموم کریه په و بسداد تُنغی

دوعرج ، موضعی است به مکّه . و هم در اوائل سلطنت ولید خروج کرد یحیی بن زید بن علی بن الحسین ﷺ به جهت نهی از منکر و دفع ظلم شایعهٔ امویه ، و در پایان کارکشته گردید ، شایسته باشدکیفیت مقتل او را به طور اختصار در اینجا درج کنیم :

مقتل يحيى بن زيد بن على بن الحسين ﷺ

مکشوف باد که چون زید بن علی بن الحسین ﷺ در سنهٔ ۱۲۱ در کوفه شهید شد و یحبی از دفن پدر فارغ شد ، و اصحاب و اعوان زید متفرق شدند و با یحبی باقی نماند جز ده نفر ، لاجرم یحبی شبانه از کوفه بیرون شد و به جانب د نینوا ،



رفت، و از آنجا حرکت کرد به سوی مدائن، و مدائن در آن وقت طریق خراسان بود. یوسف بن عمر ثقفی والی عراقین برای گرفتن یحیی، حُرَیث کلبی را به مداین فرستاد، یحیی از مدائن به جانی و ری شتافت و از و ری ، به و سرخس ، رفت و در و سرخس ، بر یزید بن عمرو تیمی وارد شد، و مدت شش ماه در نزد او بماند. جماعتی از مُحَکِّمه (۱) خواستند با او همدست شوند به جهت قتال با بنی امیه، بزید بن عمرو، یحیی را از همراهی ایشان نهی کرد و گفت: چگونه استعانت می جویی بر دفع اعداء بر جماعتی که ببزاری از علی می و اهل بیتش می جویند؟ پس یحیی ایشان را جواب داد و از و سرخس ، به جانب و بلخ ، رفت و بر حریش بن عبدالله شیبانی ورود کرد و نزد او بماند تا هشام از دنیا برفت و ولید خلیفه شد.

آن گاه بوسف بن عمرو برای نصر بن سیّار عامل خراسان نوشت که به سوی «جریش» بفرست تا یحیی را مأخوذ دارد، و نصر برای عقیل عامل بلخ نوشت که «جریش» را بگیر و او را رها نکن تا یحیی را به تو سیارد، عقیل حسب الامر نصر بن سیار «جریش» را بگرفت و او را ششصد تازیانه زد و گفت: به خدا سوگند که اگر یحیی را به من نسیاری تو را می کشم، «جریش» هم سخت از این کار ایا کرد.

وقریش و پسر و جریش و عقیل را گفت که با پدر من کاری نداشته باش که من کفایت این مهم بر عهده می گیرم و یحیی را به تو می سپارم و پس جماعتی را با خود برداشت و در تفتیش یحیی بر آمد و یحیی را یافتند در خانه ای که در جوف خانه دیگر بود و پس او را با یزید بن عمرو که یکی از اصحاب کوفه او بود گرفتند و برای نصر بن سیار فرستادند و نصر او را در قید و بند کرده و محبوس داشت و شرح حال را برای یوسف بن عمر نوشت و بوسف نیز قضبه را برای ولید نوشت .

ولید در جواب نوشت که : بحیی و اصحاب او را از بند رها کنند، پوسف مضمون نامهٔ ولید را برای نصر نوشت، نصر بن سیّار یحبی را طلبید و او را توصیت



١ - محكمه: خوارج را گويند به سبب آن كه كلمه لأ حُكم إلا فه واشعار خود كرده بودند. (مؤلف في)
 ٣ - شعار خوارج اقتباس از آية ٧٥ سورة اتعام است.

نمود و تحذیر از فتنه نمود، و هزار درهم با دو استر به وی داد و او را امرکردکه ملحق به ولید شود.

و چون یحیی را از قید رها کردند ، جماعتی از مالداران شیعه به نزد آن حدًاد رفتند که قید یحیی را از پای او بیرون کرده بود ، با وی گفتند که آن قید آهن را به ما بفروش ، حداد آن قید را در معرض بیع در آورد و هرکدام که می خواست ابتیاع کند دیگری بر قیمت او می افزود تا قیمت آن به بیست هزار درهم رسید ، آخرالأمر به جملگی آن مبلغ را دادند و به شراکت خریدند ، پس آن قید را قطعه قطعه کرده قسمت نمودند و هرکس قسمت خود را برای تبرک نگین انگشتر نمود .

و بالجمله ، چون یحیی رها شد ، به جانب «سرخس» رفت و از آنجا به نزد عمرو بن زراره والی «ابرشهر» شد ، عمرو یحیی را هزار درهم بداد تا نفقهٔ خود کند و او را بیرون کرد به جانب «بیهق» که اقصی بلاد خراسان باشد ، یحیی در «بیهق» هفتاد نفر با خود همدست نمود و برای ایشان ستور خرید و به دفع عمرو بن زراره عامل ابرشهر بیرون شد ، عمرو چون از خروج یحیی مطلّع شد قضیه را برای نصر بن سیار نوشت ، نصر نوشت برای عبدالله بن قیس عامل «سرخس» و برای حسن بن زید عامل «طوس» که به «ابرشهر» روند و در تحت فرمان عمرو بن زراره عامل او شوند و با یحیی کارزار کنند .

پس عبدالله و حسن با جنود خود به نزد عمرو رفتند و ده هزار تن از عساکر و جنود تهیه کردند و جنگ یحیی را آماده گشتند .

یحیی با هفتاد سوار به جنگ ایشان آمد و با ایشان کارزار سختی کرد و در پایان کار عمرو بن زراره را بکشت و بر لشکر او ظفر جست و ایشان را منهزم و متفرق کرد و اموال لشگرگاه عمرو را به غنیمت برداشت ، پس از آن به جانب د هرات ، شتافت و از دهرات ، به د جوزجان ، که ما بین د مرو ، و د بلخ ، و از بلاد خراسان است وارد شد ، نصر بن سیّار ، سَلَم (۱) بن آخور را با هشت هزار سوار شامی و غیر شامی به





جنگ یحیی فرستاد، پس در قریهٔ ۱۰ ارغوی ، تلاقی دو لشکر شد و تنور جنگ تافته گشت، یحیی سه روز و سه شب با ایشان رزم کرد تا آن که لشکرش کشته شد و در پایان کار، در بلوای جنگ تبری بر جبههٔ (۱) یحیی رسید و از پا در آمد و شهید گردید.

پس چون ظفر برای لشکر سلم واقع شد و یحیی کشته گشت ، آمدند بر مقتل او و بدن او را برهنه کردند و سرش را جدا نمودند و برای نصر فرستادند ، نصر برای ولید فرستاد ، پس بدن یحیی را در دروازه شهر ه جوزجان ، بردار آویختند ، و پیوسته بدن او بردار آویخته بود ، تا ارکان سلطنت امویه متزلزل گشت و سلطنت بنی عبّاس قوت گرفت ، و ابومسلم مروزی داعی دولت عباسیه ، ه سلم ، قاتل یحیی را بکشت و جسد یحیی را از دار به زیر آورد و او را غسل داد و کفن نمود و یحیی را بخشت احدی از آنها را که در نماز بر او خواند و در همان جا او را دفن نمود ، پس نگذاشت احدی از آنها را که در خون یحیی شرکت نموده بودند مگر آن که بکشت ، پس در خراسان و سایر اعمال او مردمان تا یک هفته عزای یحیی به پا داشتند ، و در آن سال هر مولودی که در خراسان متولد شد بحیی نام نهادند . (۲)

و قتل یحیی در سنه ۱۲۵ واقع شد ، و مادر او دریطه ، دختر ابوهاشم عبدالله بن محمّد حنفیه بوده .(۳)

و دعبل خزاعي اشاره به قبر او نموده در اين مصرع :

«و أُخرى بِأَرْضِ الْجُوزِجانِ مَحَلُّها ».(^{۴)}

و در سند صحیفهٔ کامله برخی از مطالب متعلقه به یحیی اشاره شد ، و ملخّصش



۱ ـ پیشانی.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۳.

٣-مقاتل الطالبيين، ص ١٠٢ ـ ١٠٨، و اين بحث در منتهى الآمال، ج ٢، ص ١١٧ به بعد آمده بود و اين جا تكرار شده است.

٢ - ديوان دعبل الخزاعي، ص ١٣٤، تحقيق دجيل.

آن که: متوکل بن هارون راوی صحیفه می گوید: در زمانی که یحیی متوجه به خراسان بود به خدمتش رسیدم و سلام کردم ، گفت: از کجا می آیی ؟ گفتم: از حج ، پس احوال اهل بیت و بنی عمّ خود را که در مدینه بودند از من بپرسید، و من خبر دادم تا آن که گفت: پسر عمم جعفر بن محمد هیگ را ملاقات کردی ؟ گفتم: بلی . گفت: دربارهٔ من از او چه شنیدی ؟ گفتم: فدایت شوم دوست ندارم آن چه شنیدم نقل کنم ، گفت: مرا از مرگ می ترسانی ؟ بگو آن چه را که شنیده ای . گفتم: خبر داد که تو شهید می شوی ، یحیی از شنیدن این خبر صورتش تغییر کرد و این آیه مبارکه را تلاوت کرد: « یَمْخُواللهٔ مُا یَشَاهُ و یُکبت و عِندهٔ اُمّ الکتاب» . (۱)

پس بعد از کلمانی چند که با هم گفتگو کردند یحیی گفت: نزد من صحیفهای است از دعاکه پدرم حفظ کرده از پدرش علی بن الحسین هی ، و به من وصیت فرموده که آن را محفوظ دارم و از غیر اهلش پنهان دارم ، اینک آن صحیفه مکرمه را به تو میسیارم که بعد از قتل من برسانی ؟ آن را به دو پسران عمم محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی هی ، چه من می دانم که فرمایش پسر عمم جعفر در اخبار از قتل من حق است و از پدرانش به وی رسیده ، و می ترسم چون کشته شوم به دست بنی امیه افتد و از مردم کتمان آن کنند.

متوکل گفته: پس من آن صحیفهٔ کامله راگرفتم، و چون یحیی کشته شد به مدینه رفتم و شرفیاب خدمت جعفر بن محمد اللیه شدم و حدیث خود را با یحیی برای آن حضرت نقل کردم، پس آن جناب گریست و حزنش بر یحیی شدید شد و فرمود: خدا رحمت کند پسر عمم یحیی را و ملحق فرماید او را به آباء و اجدادش. الخ .(۲)



١ ـ سورة رعد. آيد ٣٩. و نيز نگاه كنيد به: الصحيفة السجادية الكاملة، ص ٢ ـ ٨: اثبات الهداة، ج ٢. ص ٨٨. ح ٣٤ به
 نقل از صحيفه سجاديه.

٢_رياض السالكين، ج ١، ص ۶٩ ـ ١٢٢.

و شیخ صدوق از حضرت صادق الله روایت کرده که: چون آل ابوسفیان، حسین بن علی الله را شهید کردند، خداوند سلطنت را از ایشان بر طرف کرد، و چون هشام، زید بن علی بن الحسین را شهید کرد، خداوند سلطنت را از ایشان برطرف کرد، و چون ولید، یحیی را شهید کرد، حق تعالی سلطنت او را از او گرفت.

帝 崇 袋



ذکر خلافت بزید^(۱) و ابراهیم^(۲) پسران ولید بن عبدالملک بن مروان

همانا یزید بن ولید بن عبدالملک در شب جمعه بیست و سیم جمادی الآخر سنهٔ ۱۲۶ علم خلافت برافراشت، مردم شام پسر عمش ولید را از خلافت خلع کردند و دست بیعت با یزید دادند. آنگاه یزید فرمان قتل ولید داد و گفت: هرکه سر او را بیاورد صد هزار درهم جایزه بگیرد.

اصحاب او به جانب و بحراء اكه نام قریهای است از دمشق شتافتند و دور ولید را احاطه كردند، ولیدگفت: حال من در امروز مثل حال عثمان بن عفّان است. پس بر او ریختند و خونش بریختند و سرش را جداكردند و در دمشق بگردانیدند، پس از آن بر سور دمشق آویختند.

آن گاه امر خلافت بر یزید مستقر شد، پس یزید طریق نسک و عدالت را پیش داشت و بر طریقهٔ عمر بن عبدالعزیز سلوک کرد، و او را ناقص می گفتند به جهت آن که مواجب جنود را ناقص کرد و کم نمود، و عبارت معروفهٔ «الناقص و الأشج أعدلا بنی مروان ».(۳) اشاره به او و عمر بن عبدالعزیز است.



۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الاخبار الطوال، ص ۳۴۹ ـ ۳۵۰ الأنباه فی تاریخ الخلفاه، ص ۵۲: تاریخ الخلفاه سیوطی، ص۲۷۵_۲۷۴ تاریخالخلفاه این بزید، ص ۳۵_۲۵ الجوهرالنمین، ص ۱۰۲ : مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲٪ ۲ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الاخبار الطوال، ص ۳۵۰ ـ ۳۵۱ الأنباه فی تاریخ الخلفاه، ص ۵۳ البده و التاریخ، ج ۶، ص ۵۲ ـ ۵۲ تاریخ الخلفاه سیوطی، ص ۲۷۶ ـ ۲۷۸.

۳ _ ولید و عمر بن عبدالعزیز نسبت به سایر اموی ها عادل بودند، و این منافات ندارد با این که نسبت به عدول اهل حق ظالم باشند.

و یزید بر مذهب معتزله بود، لهذا معتزله او را بر عمر بن عبدالعزیز ترجیح و فضیلت میدادند.

و یزید ، اوّل خلیفه بود که مادرش امّ ولد بوده ، و بنی امیّه از وقوع این امر خیلی احتراز داشتند به جهت تعظیم خلافت ، و هم به سبب آن که شمنیده بـودند کـه سلطنت ایشان بر دست خلیفهای که مادرش امّ ولد باشد زائل خواهد شد .

و مدت خلافت یزید از زمان قتل ولید تا وقتی که وفات او رسید پنج ماه و دو شب بوده، و در روز یک شنبه هلال ذی حجه سنهٔ ۱۲۶ در دمشق وفات کرد و ما بین «باب جابیه» و «باب صغیر» مدفون گشت، و سنین عمرش به چهل و شش و اگر نه به چهل رسیده بود.

[كميت]

و در همان سال مادح اوحدی لآل احمدی ، ابوالمستهل ، کمیت (۱) بن زید اسدی او قات کرد ، و مدایح کمیت مراهل بیت این را و حدیث حضرت باقر الله با او معروف است ، و ما به برخی از مدایح کمیت در کتاب منتهی الآمال اشاره کردیم ، و از اشعار اوست :

وَ يَــــــوْمَ الدَّوْحِ دَوحِ غَـــــديرِ خُـــــمَّ

أبـــــانَ لَــــةُ الوصــيةُ(٢) لَـــوْ أُطــيعا

وَ لٰكِــــــنَّ الرِّجـــــال تــــبايَعُوها

فَلَمْ أَر مَثْلُهَا خطباً^(٣) بديعاً (فضيعاً خ.ل)

و نقل شده كه : كميت بعد از اين اشعار به خواب حضرت اميرالمؤمنين ﷺ را

۱ - يرخى منابع درباره كميت در منتهى الآمال معرفى شد نكاه كنيد ايضاً بد: تأسيس الشيعة، ص ۱۸۹؛ معالم العلماء، ص ۱۵۱ الشعر و الشعراء، ص ۳۸۵.

۲ ـ در بعض منابع و منتهى الآمال: الولاية.

٣ ـ در يعض مثابع: خطراً منيعاً.

دید که با وی فرمود بگو :

و لَمْ أَرَمِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمَ يَوماً وَ لَمْ أَرَ مِثْلَهُ حَقّاً أُضيعا(١)

و هم از اشعار او قصیدهٔ هاشمیات معروفه است که بعد از آن که انشاء کرد ، برای فرزدق شاعر خواند ، فرزدق او را تحسین کرد و امر به اشاعهٔ آن نمود ، پس به جانب مدینه رفت و به عرض حضرت باقر الله رسانید ، حضرت او را دعا کرد به عبارتی که رسول خدا گی در حق حسّان فرموده بود .(۲)

پس کمیت به نزد عبدالله بن حسن و سایر بنی هاشم رفت و آن اشعار را بخواند برای ایشان ، پس عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر جامه از پوست بگرفت و چهار طرف آن را به دست کودکان خود داد و در خانه های بنی هاشم گردش کرد و گفت: ای بنی هاشم ، این کمیت است که در حق شما شعر گفته هنگامی که مردم از ذکر فضائل شما سکوت کرده اند ، و خون خود را در نزد بنی امیّه در معزض ریختن در آورده ، پس هر چه شما را ممکن می شود برای صلهٔ او بیاورید .

پس هرکه هر چه ممکنش بود از درهم و دینار در آن جامه پوستی میریخت تا آن که نوبت به زنهای هاشمیات رسید آنها هم هر چه داشتند عطاکردند، حتی آن که حلی و زیورهای خویش را از بدن بیرون کردند و برای کمیت آوردند.

پس جمع شد از برای کمیت مقدار صد هزار درهم، پس عبدالله آنها را به نزد کمیت آورد و گفت: یا آبًا المُشتَهِل، اُتَیْنَاكَ بِجهد الْمُقِلِّ.

ما از تو عذر میخواهیم، چه آن که در زمان دولت دشمنان خود میباشیم و در دست ما چیزی نیست، و این مقدار را جمع کردیم و در اوست زیور زنان چنانچه می بینی.

کمیت گفت: پدر و مادرم فدای شماها باد ، همانا زیاد عطاکردید ، و من غرضم در مدح شما خوشنودی خدا و رسول بود و از شما چیزی نمی گیریم و به



۱ ـ الغدير ، ج ۱ . ص ۱۶۵ مصنفات الشيخ المفيد ، ج ۸ . ص ۱۸ (رسالة في معنى المولى): كنز الفوائد ، ج ۱ ، ص ۲۳۳. ۲ ـ عبارت اين است: لازلت مؤيداً بروحٍ الْقُدُسِ ما ذَبُيْتَ عنا اهل البيت .

صاحبانش ردکن. و هر چه کردند قبول کند او قبول نکرد. (۱) و از برای کمیت فضائل بسیاری نقل شده.

و از ابوعبیده مروی است که گفته : اگر نیود از برای بنی اسد منقبتی جز بودن کمیت از ایشان هر آینه کفایت می کرد ایشان را .

و از طائفه بنی اسد منقول است که می گفتند: ما فضیلتی داریم که هیچ یک از عالمیان ندارند، و آن فضیلت آن است که هیچ مردی از ما نیست مگر آن که برکتی از کمیت به ارث برده به سبب آن که کمیت در خواب خدمت رسول خدا پیشیش رسید، حضرت فرمود: بخوان برای من قصیده: «طَرِیْتُ و ما شَوقاً إِلَی الْبِیضِ اَطْرَبُ » چون کمیت آن قصیده را که همان هاشمیات اوست بخواند، حضرت دعا کرد به برکت در حق او و قوم او فرمود: «بُورِکْتَ و بُورِكَ قَوْمُكَ » (۱)

و کمیت به علاوه آن که شبعه و شاعری مجید بوده، مردی فقیه و خطیب و نسابه و حسن الخط و فارس و رامی و سخی و ذین بوده، و مقام را گنجایش ذکر مدح او نیست. چون یزید ناقص از دنیا رخت بربست، ابراهیم برادرش بر حسب وصیت او بر تخت نشست و مدت چهار ماه یا دو ماه و ده روز مدت خلافت او بود، و لکن خلافت بر او مستقر نبود و در ایام او هرج و مرج و اختلاط و اختلاف کلمه پدید گشت، مردمان یک هفته او را بر خلافت سلام میدادند و یک هفته بر خلافت او وقعی نمی نهادند و بر او اعتنا نمی کردند، چنانچه شاعر عصر او گفته:

نُبايعُ إبراهيمَ فــي كــلّ جُسْنَعَةٍ ألا إنَّ أمراً أنت واليد ضائعٌ^(٣)

و بدین منوال کار بر او میگذشت تاگاهی که مروان بن محمّد خروج کرد و از جزیره داخل دمشق شد و قتال او را آماده گشت، ابراهیم چون دولتش قوتی نداشت لاجرم طریق فرار را پیش داشت، مروان در صدد او بر آمد تا بسر او ظفر



۱ _الغدير، ج ۲. ص ۱۸۷ _۱۸۸.

٣ - تأريخ مدينه دمشق از ابن عساكر ، ج ١١٠ ، ص ٥١٧.

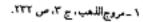
٣ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٣٢.

یافت و او را بکشت و جسدش را به دار آویخت.

و از زمان ابراهیم و مروان سلطنت بنی مروان رو به ضعف و اضمحلال آورده تا وقتی که مروان مقتول گشت ، و یک سره دولت از ایشان بگشت و به بـنیعباس منتقل گشت .

و درایام ابراهیم و به قول بعضی درایام ولید(۱) وفات حضرت باقرالعلوم ﷺ واقع شد ، و ما در منتهی شهادت آن حضرت را نگاشتیم .

华 恪 安



ذكر سلطنت مروان بن محمّد بن مروان بن الحكم الجعدى المنبوز بالحمار^(۱) و مقتل او

در روز دوشنبه چهاردهم صفر سنهٔ ۱۲۷ بعد از قتل ابراهیم در «دمشق» یا در «حرّان» که یکی از دیار مصر است .، مردم با مروان بن محمّد بیعت کردند.

و مروان ملقب به وحمار، بود و سبب این لقب را مختلف گفته اند. و در اخیار الدول (۲) است که مروان ملقب به حمار بود به سبب کثرت صبر او بر شدائد و مکاره حرب، و هیچ گاه از جنگ روی بر نمی تافت، و از این باب است که می گویند «فلان اصبر و می چنار فی الْحُرُوب». (۳)

و مقتل او در اوائل سنهٔ ۱۳۲ واقع شد، و ایام دولت او تا وقتی که کشته گشت پنج سال و ده روز و به قول دیگر پنج سال و سه ماه بود.

و در ایام او در حدود سنهٔ ۱۲۸ اسماعیل بن عبدالرحمن معروف به «سدی ۴)



۱ ـ نگاه كنيد به: عبون الاخبار الرضاطیّه ، ج ۱ ، ص ۲۰۶ ، ح ۱۶۴ بحارالاتوار ، ج ۲۷ ، ص ۱۶۲ و ۱۷۸ منافب این شهر آشوب ، ج ۴ ، ص ۲۵۲ ، معج الدعوات ، ص ۱۸۶ ، ۱۹۲ ، ۱۹۲ ، برای اطلاع نگاه كنید به: الاخبار الطوال ، ص ۲۵ ـ ۲۷۹ ، تباریخ الخلفاء میوطی ، ص ۲۷۸ ـ ۲۷۹ ، تباریخ الخلفاء ابن برید ، ۲۵ ـ ۲۷۸ ، تباریخ الخلفاء ابن برید ، ۲۵ ـ ۲۵۲ .

۲ ــ اخبار الدول، ج ۲، ص ۵۸. و نيز نكاه كنيد به: تاريخ الخلفاء سيوطي، ص ۲۷۸: الجوهر النمين، ص ۲۰۶. ۲ ـ درباره أين مثل نيز نكاه كنيد به: الخبر و المثل في تاريخ الاسلام، ص ۵۲۴.

۴ ــ سُدّى: (به ضم سين و تشديد دال مهمله، منسوب است به سُدَّ، جامع)، و الجعفى كسدى، نسبة الى الجعفى بن سعد العشيرة من مذحج.

و في مجمع البحرين: و السَّدِّيَّ: هي نسبةً لاسماعيل السَّدِّي المشهور.

كوفى مفسر مشهور وفات يافت.

و هم در آن سال و به قولى در سنة ١٢٧ جابر بن يزيد جعفى شيعى وفات كرد، و غرائب حالات او معروف است، و دمبرى وفات او را در سنة ١۶۶ گفته «و قال في الداية و في الميزان للذهبي، عن جابر الجعفى انه كان يقول: دابةُ الأرضِ عليٌ بن أبيطالب ﷺ. قال: و كان جابر الجُعفى شيعياً يرى الرّجعة، أي أنَّ علياً يرجع إلى الدنيا. الخ».

و در سنهٔ ۱۲۹ عاصم بن ابی النُجُود بهدله کوفی که یکی از قراء سبعه معروفه است درکوفه وفات کرد، و اسامی قراء سبعه (۱) و ذکر بلاد ایشان در ابن دو قطعه از نصاب الصبیان ذکر شده:

> استاد قرائت بشسمر پسنج و دو پسیر پس حمزه و ابن عامر و عماصم را نافع مدنی ابن کشیر از مکّمه است پس عاصم و حمزه و کسائی کوفی

بو عمرو علا و نافع و ابن كثير از جنس كسائي شمر و هفت بگير بو عمرو ز بصره ابن عامر از شام اين نسبت جملهشان بود بالاتمام(٢)

و اما قراآت عشر، پس قرائت این سبعه است، با قرائت ابی جعفر معروف به مدنی اوّل، و یعقوب بصری، و خلف، و اما قرائت شواذ معنی مطروح، پس قرائت مطوعی، و شنبوذی، و ابن محیصن کوفی، و سلیمان اعمش، و حسن بصری است.

و بدان که از برای هر یک از قراء سبعه دو راوی است و اسامی قراء با اسامی روات و القاب ایشان و رموز ایشان بدین ترتیب است.



سه قال الجوهري: لأنَّه كان يبيع المُتقانعُ و الخُمُر في سُدَّة من مسجد الكوفة، و هي ما يبقى من الطاق المُسْدُود. و جمع السُدَّة سُدُه، مثلُ غُرفةٍ و غُرْف.

و في ميزان الإعتدال الشعير عندهم: إسماعيل السُدَى شيعيّ صدوق لابأس به، و كان يشتم أبابكرٍ و عُمر، و هو السُدّى الكبير، و الصغير ابن مَروان. (مؤلف على) [مجمع البحرين، جاب مؤسّسة بعثت، ج ٢، ص ١٨٣٠ ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٢٢٤ / ٢٠٤].

[.] ١ - نگاه كنيد به: قراء القرآن اثر عبدامنهم هاشمي چاپ دمشق - بيروت، دار اين كثير،

٢ _ نصاب الصبيان، ص ٣٤.

۱ - نافع(۱۱) بن عبدالرحمن بن ابی نعیم مدنی ، دو راوی او عیسی ملقب بـه د قالون ؛ و عثمان ملقب به د ورش ؛ است ، و رمز ایشان (ابح) است .

۲ - عبدالله بن کثیر (۲) مکی ، و دو راوی او احمد بَزّی و محمّد قنبل ، و رمز ایشان (دهز).

۳ ـ ابوعمرو بن العلاء المازني النحوى البصرى ،(۲) دو راوى او يكى دورى است كه از كسائي نيز روايت مىكند ، و ديگر يحيى سوسى است ، و رمز ايشان (حطى) است .

۴ - عبدالله بن عامر شامی ، (۲) دو راوی او هشام و عبدالله بن ذکوان ، و رمز ایشان
 (کلم) . . .

 ۵ - ابوبکر بهدنه حناط معروف به عاصم بن ابی النجود کوفی ، (۵) دو راوی او شعبه ابوبکر بن عباش و حفص ابوعمرو البزاز، و رمز ایشان (نصع).

۶ - حمزة بن ابی جلیب کوفی ، (۶) دو راوی او خلف و خلاد ، و رمز ایشان (فضق) .

۷ - على بن حمزه كسائي كوفي نحوى ،(۱) دو راوى او ابوالحارث و حفص
 الدورى ، و رمز ابشان (رشت).

學 恭 崇

۱ ــمتوفي ۱۶۹ هجري.

۲ ...معروف به این کثیر متوفی ۱۲۰ هجری.

۲ ـ متوفى ۱۵۴ هجري.

۴ ـ متوقی ۱۱۸ هجری.

۵ ـ متوفی ۱۲۸ هجری.

۶ ـ متوفي ۱۵۶ هجري.

۷ ـ متوفى ۱۸۹ هجرى.

هذا الجدول المجزا. احدى و عشرين جزر يدل على رمز القرا. و رواتهم منفردين

	ابنذكوان	٢		نافع	ı
•	عاصم	ن	اب	قانون	ب
	ابوبكر	ص		ورش	3
Ĵ	حفص	٤		ابنكثير	۵
	حمزه	ف	1,	البرّمى	۵
ففت	خلف	ض		قنبل	ز
	خلاد	ق	4	أبوعمرو	٦
j	الكسائى	ر		الدوري	Ь
	ابوالحارث	ش	٦	السوسى	ی
	حفص الدورى	ت		ابن عامر	ک
				هشام	J

هذا الجدول اربعة عشر سطراً يدل على رمز القرا. و رواتهم مجتمعين

الكوفيون عاصم و حمزه والكسائي	ث
القراء كلهم غير نافع	Ė
الكوفيون و ابن عامر	5
الكوفيون و ابن كثير	ظ
الكوفيون و أبوعمرو	غ
الكسائى و حمزه	ش
حمزه و الكسائي و شعبه	صحبه
الكسائى و حمزه و حفص	صحاب



نافع و ابن عامر	عمر
تافع و ابن کثیر و ابوعمرو	سما
ابن کثیر و ابوعمرو	حق
ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر	ئفر
نافع و ابن کثیر	حرمى
الكوفيون و ابن نافع	حصن

و بدان که اضبط قرائات واحب آن نزد علماء قرائت عاصم است ، و لهذا قرائت او را در مصاحف اختیار کردند و قرائت سایرین را به سرخی مینویسند .

و در سنهٔ ۱۳۱ مالک بن دینار بصری معروف به زهد و عرفان در بصره وفات کرد، و علماء سنت از او کراماتی نقل کردهاند، و در سبب توبهٔ او کلماتی گفتهاند و هم کلماتی از او در زهد و موعظه نقل کردهاند، و این مختصر را گنجایش نقل آن نست.

و هم در ایام مروان، عبدالرحمن بن محمد معروف به ابومسلم مروزی خراسانی خروج کرد و مردم را به بیعت ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ملقب به امام دعوت می کرد، چه آن که اعتقاد او آن بود که امام بعد از امبرالمؤمنین علی محمد حنفیه است و بعد از او فرزندان او ابوهاشم و بعد از او محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او ابراهیم پسرش امام است، بعد از او محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او ابراهیم پسرش امام است، و پیوسته در بلاد خراسان مردم را به بیعت بنی عباس دعوت می کرد تا آن که مردم با و شدند و امر او قوت گرفت.

و نصر بن سیّارکه در آن وقت ازگماشتگان مروان در بلاد خراسان بود دولتش رو به ضعف و اضمحلال آورد و هر چه به مروان مکاتبه کرد و اعانت از او خواست مروان نتوانست او را یاری کند و لشکر برایش روانه نماید، چه در آن وقت مبتلا بود



بدفع خوارج و جنگ با ایشان ، لاجرم نصر بن سیّار چون تاب مقاومت با ابومسلم نداشت دست از خراسان کشید و به جانب ری سفر کرد و از آنجا به «ساوه» رفت و از کثرت حزن و غصه رخت سفر به جانب آن دنیا بر بست و وفات کرد ، و از آن طرف کار ابومسلم بالاگرفت و امارت خراسان بر وی صافی گشت ، پس امر کرد مردمان را که لباس سیاه را شعار خود کنند و علم و رایات را نیز سیاه قرار دهند.

مروان چون مطّلع شد که ابراهیم الامام خیال سلطنت دارد و ابومسلم مردمان را به بیعت او میخواند، به گماشتگان خود نوشت که ابراهیم را هر جا یابند دستگیر نمایند، پس ابراهیم را در قریهٔ «کداد» و « حُمیمه »(۱) دستگیر کردند و برای مروان فرستادند، مروان او را در « حرّان» زندان کرد و چندی در زندان بود تا آن که انبانی پر از آهک کردند و سر او را در میان آن انبان نمودند، ابراهیم مدتی دست و پا زد تا جان تسلیم کرد.

و در ایامی که ابراهیم در حبس بود چون از خلاصی خود نومیدگشت وصیتنامه نوشت و خلافت را برای برادر خود عبدالله سفّاح قرار داد، و آن وصیتنامه را به شخصی سپرد و گفت: این مکتوب را با خود دار، هرگاه که من کشته شوم به سفّاح برسان.

و چون ابراهبم کشته شد و آن مکتوب در و حمیمه) به سفّاح رسید ، منصور برادر خود را با عبدالله بن علی عم خود با جماعتی از اهل بیت خویش طلبید و به موازرت و همراهی ایشان به جانب کوفه شتافت . و در و دومة الجندل) داود بن علی و سلیمان فرزند او نیز با سفّاح ملحق شدند و به سرعت تمام به کوفه رفتند و در کوفه مردم را به بیعت سفّاح خواندند ، مردم نیز بیعت می کردند و در تحت بیعت او در آمدند ، و این بیعت در سال صد و سی و دوّم بود .

پس سفّاح لشکر ابوسلمهٔ خلال راکه بعد از این به ذکر او اشاره خواهد شد با

۱ _ شتیمه. (به ضم مهمله و قتح میم)، قریدای است در حدود شام که از علی بن عبدافته بن عباس و اولاد او بوده در ایام بنی امید. (مؤلف ﷺ)

خود ضم کرد ، و درکوفه عم خود داود بن علی را خلیفه گذاشت ، و عم دیگر خود عبدالله بن علی را به قتال مروان فرستاد .

عبدالله با عساكر خواسان راه پيمود تا در ه زاب موصل ، در دوم جمادي الآخر سنة ۱۳۲ با مروان تلاقي نمود و كارزار سختي فيمابين ايشان واقع شد ، لشكر بني عباس ظفر يافتند و بسياري از لشكر مروان را بكشتند و بسياري هم از ايشان در آب غرق گشتند ، و عدد غرقي از بني اميّه سيصد تن به شمار رفته ، و اما از غير بني اميّه عدد بي شمار بوده .

پس لشکر مروان متهزم شدند، و در روز شنبه بازدهم همان ماه مروان نیز هزیمت جست و به جانب « موصل » فرار کرد، اهل موصل او را راه ندادند، از آن جا به « حران » رفت و مقام مروان و خانه و خزائن او در « حران » بود.

و اهل وحران به با امیرالمؤمنین ﷺ در نهایت نصب و عناد بودند و پیوسته آن حضرت را سب میکردند، حنی آن که بعد از رفع سب آن جناب از بین مردمان، اهل وحران و ترک نکردند و میگفتند: «لا صلاةً إلاّ بِلَعْن أبیتراب».

و بالجمله ، مروان از ترس عبدالله در « حران » توقف ننمود و با اهل بیت خود و جماعت بنی امیّه و بقیه عساکر و جنود خود از « حران » بیرون شد و به جانب « نهر اردن » و « فلسطین » سفر کرد .

عبدالله بن على به جانب وحران، آمد و قصر مروان را خراب كرد و خزاين و اموال او را غارت نمود، آنگاه به جانب دمشق رفت و اهل دمشق را محاصره كرد، و وليد بن معاوية بن عبدالملك را با جماعتى بسيار از مردم شام بكشت، و يزيد و برادر او را با عبدالجبار بن يزيد بن عبدالملك اسير كرد و براى سفّاح فرستاد، سفّاح امر كرد ايشان را بكشتند و در حيره به دار آويختند.

آن گاه عبدالله به جهت دفع مروان به جانب و نهر اردن ، سفر کرد ، عبدالله در نبمهٔ ذی قعده سنهٔ ۱۳۲ به «نهر اردن » رسید و جماعت بسیاری از بنی امیّه که زیاده از هشتاد تن بودند بکشت .



و دمیری و غیر او گفتهاند که: امر کرد فرشی بر روی کشتگان بنی امیه بگستردند، آن گاه با اصحاب خویش بر روی ایشان بنشست و طعام طلبید و مشغول به خوردن طعام شدند در حالی که بنی امیه در زیر ایشان ناله و اضطراب می کردند و جان می دادند. عبدالله گفت که این روز مقابل آن روزی که بنی امیه حسین بن علی علی را بکشتند، و مقابلت نخواهد نمود.

پس صالح بن علی را با ابوعون عبدالملک بن بزید و عامر بن اسماعیل مذّحجی به دفع مروان حرکت کردند و در «بوصیر» که از قرای «فیّوم» است صروان را دریافتند و تا وارد شدند او را محاصره نمودند و طبل جنگ زدند، و ندای «یا لئارات ابراهیم» در دادند.

این وقت مروان در کنیسهٔ بوصیر بود، چون صدای هیاهوی اشکر شنید، شمشیر کشید و بیرون دوید، لشکر بنی عباس دور او را احاطه کردند و با وی جنگ کردند تا او را بکشتند.

پس عامر بن اسماعیل امرکرد سر او را قطع کردند و زبانش را بـریدند و دور افکندند، و در زمانگربهای حاضر شد و زبان مروان را بخورد.

و از عجائب امر آن که قبل از این واقعه مروان یکی از خدام خود را شنیده بود که نمامی کرده ، زبانش را بریده بود و همین گربه زبان او را خورده بود.

و نقل شده که در این واقعه ، عبدالحمید کاتب مروان نیز مقتول شد. و عبدالحمید همان است که درکتابت و ادبیت مهارتی تمام داشته و در بلاغت به او مثل میزدند.

حتى قيل: فتحت الرّسائل بعبد الحميد، و ختمت بابن العميد. و من كلامه لمن كان خطّه رَديّاً: أطِّل جلغة قلمك و أشمِنها، و حرّف قطتك و أيمنها، ففعل فجاد خَطُّهُ.

و بالجمله ، چون در روز یک شنبه بیست و هفتم ذی حجه سنهٔ ۱۳۲ مروان کشته گشت و دولت بنی امیّه منقرض گشت ، عامر بن اسماعیل داخل شد در کنیسه که زنان و دختران مروان در آن جای داشتند ، و بر بساط مروان بنشست و بقیهٔ طعام



مروان را بخورد، چه آن که قبل از آن که مروان به قتل رسد طعام برایش حاضر کرده بودند و مشغول به خوردن بود که لشکر بنی عباس رسیده بودند، مروان را فرصت نشده بود که از طعام فارغ شود، لاجرم دست از طعام کشیده بود و رو به حرب آورده بود، و بقیه طعام او بود که قسمت عامرگشت.

پس از آن عامر، دختر مروان را برای عیش با او به مجلس خود طلبید و او دختر بزرگ مروان و عاقل و سخن دان بود ، چون بر عامر وارد شد ، او را خطاب کرد که : ای عامر ، از برای موعظت تو در این روزگار غدّار همین بس است که بر فرش مروان بنشینی و طعام خاص او را بخوری و به مصباح او استضائه کنی و با دختر او منادمه کنی ، پس از خواب غفلت بیدار شو و دل بر این روزگار بی وفا مبند ، چه ، روزگاری که این نحو با مروان کند ممکن است که با تو و سفّاح نیز چنین کند . عامر چون این بشنید حیا کرد و او را از نزد خود دور کرد .

و چون این خبر به سفّاح رسید بر آشفت و برای عامر مکتوبی فرستاد و زجر بلیغی از او نمود، و امرکردکه در ازاه این کار ناستوده صدقه دهد و به نماز و سه روز روزه کفارهٔ این فعل قبیح نماید و لشکر عامر نیز روزه بگیرند.

و مسعودی روایت کرده: که چون عامر از کار مروان بپرداخت، خواست تا داخل آن کنیسه شود که زنان و دختران مروان در آنجا بودند، چون نزدیک آن جا شد خادمی را دید که شمشیری برهنه بر دست گرفته و منع از دخول میکند، عامر فرمان داد تا و را بگرفتند.

چون دستگیر شدگفت: ای امیر، مروان مرا امرکردکه چون کشته شود با این شمشیر زنان و دختران او راگردن زنم، الحال مرا نکشیدکه میراث رسول خدا ﷺ راکه در نزد خلفای بنی امیّه بوده و به مروان رسیده به شما نشان دهم و غیر از من کسی از موضع آن اطلاعی ندارد و اگر من کشته شوم مفقود خواهد شد.

پس آن خادم را مهلت دادند گفت: همراه من شوید تا شما را بنمایانم، پس ایشان را از قریه بیرون برد تا به موضع رَملی رسید، گفت: این مکان را حفر کنید.



چون زمین راکندند بُرد و قضیب و مخصر(۱) رسول خدا را بیافتند که مروان پنهان کرده بودکه به بنی هاشم نرسد.

عامر آنها را برای عبدالله فرستاد ، عبدالله برای سفّاح روانه داشت ، و آنها دست به دست به خلفای بنی عباس منتقل شد ، و به قولی مروان بُرد حضرت رسول ﷺ را در روز قتل خویش در بر داشت و چون کشته گشت از تنش بیرون کردند .

پس عامر زنان و دختران و جواری مروان را با آن چه اسیر کرده بودند برای صالح
بن علی فرستاد، چون ایشان به نزد صالح رسیدند، دختر بزرگ مروان با صالح
گفت که: ای عم امیرالمؤمنین، حق تعالی تو را در دنیا و آخرت حافظ باشد، ما
دختران تو و دختران برادر تو می باشیم، عفو خود را شامل حال ماگردان و از کشتن
ما چشم بیوشان.

صالح گفت: یک تن از شما را زنده نخواهم گذاشت، آیا پدرت فرزند برادرم ابراهیم را در دحرّان، نکشت؟

آیا هشام بن عبدالملک زید را مقتول نساخت و در کناسهٔ کوفه او را به دار نکشید؟

آیا یوسف بن عمر از جانب هشام زوجهٔ زید را در حیره نکشت؟

آیا ولید بن زید ، یحیی بن زید را شهید نکرد؟

آيا ابن زياد پسر زنا زاده ، مسلم بن عقيل را شهيد نساخت؟

آیا یزید ، امام حسین ﷺ را با اهل بیتش شهید ننمود؟

آیا زنان و حرم آن جناب را اسیر ننمود؟

آیا سر امام را بر نیزه نکرد و در شهرها نگردانید؟

آیا زنان اهل بیت پیغمبر را مثل اسیران در مجلس خود در محضر اهل شام حاضر نکرد؟ دیگر استخفافی از این بالاتر به حضرت رسول ﷺ چه می شود؟ چه با ما نکردید که جای این توقعات باشد .

١ _ بِخْصَر : (بد تقديم خاه معجمه بر صادمهمله) يعني عصا. (مؤلف 🖏)

دختر مروان گفت: با این همه چه شود ما را معفو داری و کرم خود را شامل ما گردانی ؟

گفت: از شما عفو كردم ، الحال اگر خواهى تو را به حبالة پسرم فضل درآورم و خواهرت را به برادر او عبدالله تزويج نمايم . گفت: الحال كه ما در مصيبت مىباشيم چه جاى عروسى است ، پس ما را به دحران ، برسان ، آن گاه هر چه رأيت بدان تعلق گيرد عمل كن . گفت: چنين كنم .

پس به جانب د حرّان، رفتند، اهل بیت مروان چون به د حران، رسیدند صدا به گریه و شیون بلند کردند و گریبان چاک زدند و بر مروان گریهٔ سختی نمودند و چنان در عزای مروان گریستند که لشکر عباسیین نیز به گریه در آمدند.

و چون سر مروان را برای سفّاح بردند و در نزد او نهادند سفّاح سجده ای طولانی به جای آورد، آن گاه سر بلند کرد و گفت: الحمد لله که مطالبهٔ خون خود از تو و رَهْط تو نمودم، و در مقابل شهادت امام حسین علیه و اهل بیت او دویست تن از بنی امیّه بکشتم، و در ازای زید بن علی بن الحسین علیه استخوانهای هشام را سوزانیدم، و در عوض برادرم ابراهیم، مروان را بکشتم، دیگر باکی از مردن ندارم، پس دیگر باره رو به قبله کرد و سجدهٔ طولانی نمود و برخاست و نشست در حالی که رویش از خوشحالی برافروخنه شده بود.

و مدت سلطنت مروان تا زمان ببعت مردم با سفّاح پنج سال و هفتاد روز بوده و تا زمانی که کشته شد پنج سال و ده ماه و دو روز بوده ، پس از زمان ببعت مردم با سفّاح و قتل مروان هشت ماه بوده . (والله العالم) .

«تذییل»

چون دولت امویه به پایان رسید ، شایسته دیدم که تذییل و تزیین کنم این مقام را به ذکر چند آیه و حدیثی در مثالب بنیامیّه ، و اکتفاکنم به آن چه علماء اهلسنّت نگاشتهاند :



بدان که امیه(۱) بنابر مشهور پسر عبد شمس بن عبدمناف و برادرزادهٔ هاشم و مطلب و نوفل است ، و بنی امیّه دو فرقهاند :

یکی اعیاص که ابوالعاص، و عاص، و ابوالعیص، و عیص، و اولاد ایشان باشند، و دیگری عنابس که اولاد حرب بن امیّه باشند، چه اسم حرب عنبسه بود، و عثمان و آل حکم از اعیاص شمرده میشوند و آل ابوسفیان از عنابس.

و در قرآن مجيد در چند آيه شريفه اشاره به ايشان شده از جمله اين آيه مباركه است «و ما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلاّ فتنةً للنّاسِ و الشَّجَرَةَ السلعونَةَ فــي القــرآنِ و تُخَرِّفُهُم فَما يَزيدُهُمْ إلاَّ طُغْياناً كبيراً».(٢)

خلاصهٔ معنی چنان است که : ما قرار ندادیم خوابی راکه تو دیدی مگر امتحان مردم، و هم چنین شجرهٔ ملعونه در قرآن را، و می ترسانیم ما ایشان را، و زیاد نمیکند ـ یعنی قائده نمی بخشد ـ ایشان را مگر طغیان بزرگ .

مراد از شجرهٔ ملعونه به تفسير عامهٔ مفسرين بني اميّهاند .(٣)

فخر رازی در تفسیر کبیر گفته : سعید بن المسیّب روایت کرده که پیغمبر خدا ﷺ در خواب دید که بنی امیّه بر منبر او جست و خیز میکنند چنانچه بوزینه



۱ - ولكن بعضى از محققين گفتهاند؛ كه اليه يسر عبد شمس نبوده، بلكه غلامى بود از اهل روم و چون حليف عبد شمس بود به او منسوب گرديد، و دليل بر اين مطلب آن كه چون معاويه در بعضى از كتابات خدود كه به حسفرت اميرالمؤمنين نوشته بود كه: إنّما نحن و انتم بنوعبد مناف. حضرت نفى آن نمود و و در جواب او نوشت كه: ليس المهاجر كالطليق و ليس المسريح كاللّميق. و معاويه انكار آن نتوانست نمود. و هم مؤيد اين مطلب است آن كه به بني الله تأويل شده آيه شريفه اوّل سورة روم، بنابر قرائت غلبت (به فتح) سيغلبون به ضم. (مؤلف ﷺ)
۲ ـ سورة اسراد (۱۷)، آيه ۹۰.

۳ ـ نگاه كنيد به: تفسير كبير و تفسير در المنتور در ذيل آيه: السبعة من السلف، ص ۲۰۴ كنزالممال، ج ۷. ص ۱۹۲: تبيان، ج ۶، ص ۴۹۴ مجمع البيان، ج ۲، ص ۴۲۴ تفسير البرهان، ج ۲، ص ۴۲۴ ـ ۴۲۵ تفسير صافى، ج ۱، ص ۱۷۵: النصائح الكافيه، ص ۱۹۴، تفسير عبائى، ج ۲، ص ۲۲۷ الفوائد الطوسية، ص ۵۱۵: تفسير طبرى، ج ۱۵، ص ۱۷۷: تاريخ طبرى، ج ۱۱، ص ۲۵۶: العمدة، ص ۴۵۲ ـ ۴۵۳ بحارالاتوار، ج ۳۱، ص ۵۲۵، كنز العمال، ج ۷، ص ۱۴۲: طرف من الأتباء و المناقب، ص ۲۲۸ و ۲۸۰: الفدير، ج ۸، ص ۲۴۸.

جست و خیز میکند ، پس محزون کرد او را این کار .(۱)

و هم در آن تفسیر و تفسیر نیسابوری است که ابن عباس گفته : شجرهٔ ملعونه در قرآن مراد از او بنیامیّهاند و حکم بن ابیالعاص و اولاد ایشان .(۲)

و نیز فخر رازی گفته: پیغمبر گانگی در خواب دید اولاد مروان بر منبر او بالا میروند، و خواب خود را برای ابوبکر و عمر نقل کرد و با ایشان در خانه خلوت کرده بود، چون برخاستند شنید که حکم خواب را نقل میکند، و پیغمبر عمر را متهم کرد در افشاء سر خود، چون معلوم شد که حکم گوش داده بود او را طرد کرد (۱)

و بیضاوی گفته که : قولی چنین است که رسول خدا ﷺ قومی از بنی امیّه را دید که بر منبر او بالا می روند ، و جست و خیز می نمایند مانند بوزینگان ، فرمود : این حظ ایشان است در دنیا که به جزای اسلام ظاهری به ایشان داده می شود ، کنایه از آن که در آخرت نصیبی ندارند .

و قریب به این کلام در کشاف است با نسبت به روایت.

و در بحار از عمده ابن بطریق حلی از تفسیر ثعلبی به دو طریق این حدیث روایت شده است .(۴)

و ابن ابی الحدید هم از امالی ابوجعفر محمّد بن حبیب آورد، در ذیل حدیثی مبسوط، که عمر از کعب پرسید: در اخبار شما آمده که خلیفتی از آن کیست؟ گفت: [بعد] از پیغمبر و دو نفر از اصحابش به دشمنان او رسد که با ایشان جنگ کرد، [و ایشان با او جنگ کردند] عمر گفت: «انّا نه و انّا إلیه راجعون» و روی به ابن عباس آورد و گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ شبیه این کلام، شنیدم که می گفت: لیصَعْدَنَّ بنو امیّة علی مِنْبَری، و لقد رَأَیتُهُمْ فی مَنامی یَنْزُونَ عَلیهِ نَزْوَ الْقِرَدَةِ، و



۱ ـ شفاء الصدور. ج ۱: ص ۲۳۰. تفسير فخر وازی. ج ۲۰. ص ۲۲۳.

۲ ـ تفسير غرائب القرآن نيشابوري، ج ۴، ص ۲۶۲.

٣ ـ شقاه الصدور، ج ١، ص ٣٢٥؛ تقسير فخر رازي، ج ٢، ص ٢٣٢.

۴ ـ و نيز نگاه كنيد په: عمده، ص ٥١٨، بحارالاتوار، ج ٨. ص ٢٥٩. ط افست.

قيهم أثْزِلَ: «و ما جَعَلْنا». (الآية).

و از رساله مفاخرهٔ بنی هاشم و بنی امیّه که تصنیف جاحظ است نقل شده که گفته : بنی هاشم را عقیده آن است که شجره ملعونه بنی امیّه هستند، و ناچار بنی هاشم قاطبهٔ تا حدیث صحیحی نداشته باشند چنین گمان نکنند.

و بالجمله ، تفسير شجره ملعونه به بنى اميّه ازكنب تفسيريه فريقين بس ظاهر و هويدا است . و از محاسن ابن تفسير و بدايع ابن تأويل جمله « فَمَا يَزيدُهُمْ إِلاَّ طُغياناً كَبيراً » (١) است كه توان احتمال داد بزيد اسم باشد ، و حمل طغيان بر او به جهت مبالغه به دعوى ابن كه او چندان طاغى است كه گويى از افراد حقيقت طغيان شده ، و ذكر خصوص او به جهت آن كار عظيم و گناه بزرگ و داهيه هائله است كه وقعه طف باشد ، (٢) به علاوه وقعه حرّه و احراق بيت و ساير شنايع اعمال او ، چنانچه در ذيل احوال او به شرح رفت .

و از جمله آیاتی که مأوّل به بنی امیّه شده این آیه مبارکه است : «الّذینَ بَدُّلُوا نعمةَ اللهِ کُفراً و اَحَلُوا قَوْمَهُمْ دارَ البَوار، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها و بِشْسَ الْقَرار» ^(۳)

چنانچه از عمدهٔ ابن بطریق نقل شده که او از تفسیر ثعلبی روایت کرده میگوید که : عمر بن الخطاب گفت : «هما الأفجران من قریش: بَنوالمغیرة و بنواُمیّة ».

اما بنی مغیره پس کفایت شدید از شر ایشان در یوم بدر، و اما بنوامیّه پس مهلت داده شدند تا روزی .^(۴)

و از امیرالمؤمنین ﷺ نیز این تفسیر نقل شده ولی بدون تقسیم مذکور. (٥٠) و هر دو آیه در مقدمه صحیقه کامله مذکور است . (۶۰)



۱ _سورة اسراء، بخشي از آية ۴۰.

٢ _ نكاه كتيد به: شقاه الصدور، ج ١، ص ٢٣١ _ ٢٣٢.

٣ ـ سورة ابراهيم (١٤)، آية ٢٨ ـ ٢٩.

۴ ـ عمده، ص ۵۱۹، الدر المنتور، ج ۴، ص ۸۴: بحارالاتوار، ج ۸، ص ۲۶۰، ط افست: اثبات الهداة، ج ۲، ص ۳۸۸از واحدی در وسیط .

٥ ـ بحارالاتوار، ج ٨، ص ٢٥، ط أفست.

۴ _ رياض السالكين، ج ١، ص ١٨٤.

و مراد از «نعمة الله » در این آیه مبارکه رسول خدا و اهل بیت طاهرهٔ او پیمی است . و این مطلب به غایت معلوم است ، چه جمیع ما سوی الله به برکات وجود ایشان خلق شده اند ، و هر چیزی به هر کس رسید به واسطهٔ ایشان رسید «پیئینهم رئیق الوری، و پومجودهم تَبَتَتِ الارضُ و السّماهُ» پس نعمت حقیقیه ایشاند که بنی امیّه کفران کردند و تبدیل نعمت خدا کردند و قوم خود را در «دار البوار»، و «بشس القوار» جای دادند . (۱)

و موافق این است اخباری که از صادفین الله در تفسیر آیهٔ کریمهٔ : «ثُمَّ لَتُسْتُلُنَّ یَوْمَئِذِ عَن النَّعیم»(۲) وارد شده که گاهی به اهل بیت و گاهی به محبت و سوالات ایشان تأویل شده .(۲)

و نیز از آیاتی که در ذم بنی امیّه وارد شده ، سورهٔ مبارکهٔ قدر است ، چه مراد از «الف شهر» دولت بنی امیّه است که هزار ماه بود. و از برکات و ثواب لیلة القدر محروم بودند، و خیر اخروی یک شب قدر از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیّه بیشتر است.

چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر و این اثیر در اسد الغابه از حضرت مجتبی ﷺ نقل میکنند که : رسول خدا ﷺ در خواب دید بنیامیّه راکمه پای بـر مـنبرش میگذارند .

و میگوید: روایتی آمده که [فرمود: دید] جست و خیز میکنند بر منبرش چون بوزینگان، و شاق شد بر آن حضرت ابن کار، پس خدای تعالی ابن آیت مبارک فرستاد: «انّا أَنْزَلْنَاهُ ـ تا ـ مِنْ أَلْفِ شَهْر ». یعنی هزار ماه ملک بنیامیّه .

قاسم که راوی حدیث است گفته که : حساب کردیم دیدیم ملک بنیامیّه



١ ـشقاء الصدور، ج ١. ص ٢٣٣.

۲ ـ سورهٔ تکاثر (۱۰۲)، آیه ۸.

۳ – عیون، ج ۲، باپ ۲۵، ح ۸، ص ۱۳۹؛ کافی، ج ۶، ص ۲۸۰، باب ۲۳ ــاطعمه، ش ۱۳ تــفسیر پــرهان، ج ۴، ص ۵-۵، بحارالاتوار، ج ۲۴، ص ۴۹.

هزار ماه است .

آن گاه فخر رازی گفته:

قاضی طعن در این وجه زده ، چه ایام بنی امیّه مذمومه بودند ، و فضیلتی از برای شب قدر در ترجیح شب قدر بر ایام بنی امیّه نیست ، و خود جواب داده از قاضی که : چون ایام بنی امیّه سعادات دنیویه داشتند از این روی عظیم بودند ، و شب قدر در سعادات دینیه بیش از آن است که این هزار ماه در سعادات دنیویه .(۱)

و همین حدیث با اختلاف یسیری در صحیح ترمذی در باب تفسیر قرآن مذکور است .^(۲)

و مسعودی در مروج الذهب گفته که جمیع مدت سلطنت بنی امیّه تا زمانی که منقرض شدند و خلافت به بنی عباس منتقل شد هزار ماه کامل بوده بدون کم و زیاد. بعد بیان این اجمال را نموده و عدد ایام سلطنت هر یک از خلفاء امویه را ذکر کرده و حساب نموده تا به هشتاد و سه سال و چهار ماه تمام رسیده و این عدد هزار ماه است ، چنانچه حق تعالی فرموده: «لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْر »(۳) هر که خواهد به آن جا رجوع کند ، یا به کتاب شرح قصیدهٔ ابی فراس یا شرح زیارت عاشوراء مرحوم حاج میرزا ابوالفضل عاب تراه که در این دو جا نیز نقل شده.

و اما احادیثی که در مذمت بنی امیّه وارد شده بسیار است و چند حـدیث در تفسیر آبات گذشت، و اینک به ذکر چند حدیث دیگر ازکتب اهل سنّت اکتفا میکنیم:

۱ ـدر حیات الحیوان از مستدرک حاکم نقل کرده که او مسنداً از ابوهریره روایت کرده که پیغمبر کالی فرمود: در خواب دیدم گویا اولاد حکم بن ابی العاص می جهند بر منبر من چنانچه بوزینه می جهد، پس دیده نشد پیغمبر کالی در مجمعی که بخندد تا وفات کرد .(۲)



۱ ـ تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۳۱.

٢ ـ نيز نک: شفاء الصدور، ج ١، ص ٢٣٥.

٣_شفاء الصدور، ص ٣٣٥ ـ ٣٣٤ به نقل از مروج الذهب، ج ٢٠. ص ٢٢٩.

٤_حيات العيوان، ذيل قردة، ج ٢، ص ٢٠٣ و چاپ ديكر، ص ٣٣٢.

و دانستی که در اخبار دیگر مطلق بنی امیّه بودند ، پس دور نیست که خواب آن حضرت متعدد باشد .(۱)

۲ ـ أين الله العلامة الحلى الله در نهج الحق از كتاب الهاوية ـ كه از علماء سنت است ـ نقل مى كند كه از ابن مسعود روايت كرده: «لِكُلِّ شَيْءٍ آفةٌ، و آفةٌ هذا الدين بنواميّة ». (۱) هر چيزى را آفتى است و آفت اين دين بنى اميّه است.

٣ -در صحیح مسلم از رسول خدا ﷺ مروى است كه فرمود : « هلاكُ امّتي عَلَىٰ ید هذا الحَق » .(٣)

و این خبر را بعد از ذکر خبری نقل میکند که متضمن ذکر بنی امیّه است ، و نقل او قرینه می شود بر ارادهٔ بنی امیّه از « هذا الحی » .

و علماء هم ، چنین فهمیده اند ، و از این جهت این بطریق او را از اخبار مذمت بنی امیّه شمرده ، و حدیثی که بخاری در باب «قول النبی اللیّه : فلاك أمّتی عَلَیْ یَدَیْ اُغْیِلِمَةٍ سُفَهاء »(۱۳) نقل کرده ، مؤید این معنی است .(۵)

۴ - ابن حجر در رسالة تطهير اللسان گفته كه: در حديث صحيح است كه حاكم
 گفته: به شرط شبخين است: «كَانَ أَيْغَضَ الآخياءِ -او النّـاس - إلى رسولالله ﷺ
 بَوامَــة » (6)

۵ - ایضاً ابن حجر گفته: به سند حسن روایت شده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «شَرُّ قبائل الْغرب بَنوامیّة و بنوخنیقة و ثقیفی» إلى غیر ذلک (۱)



١ _ نگاه كنيد به: شفاه الصدور، چاپ آقاي موحد ابطحي، ج ١، ص ٢٣٨.

۲ ـ نهج الحق، ص ۲۱۳، ط لبنان؛ كنز العمال، ج ۶. ص ۹۱؛ تطهير الجنان و اللسان، ص ۱۴۳، چاپ هامش الصواعق. ۲ ـ شفاء الصدور، ج ۱، ص ۱۳۲۸ صحيح مسلم، ح ۲۹۱۷.

٩ ـ و نيز نگاه كنيد به: صحيح بخارى، ج ٩، ص ٩٧؛ كتاب الفتن باب قول النبى: هلاك استى...

۵ ـ صحیح مسلم، ج ۸. ص ۱۸۶ کتاب الفتن، و چاپ دیگر، ج ۴. ص ۲۲۲۶ رقم ۲۹۱۷ کستاب فستن؛ عسمده، ص۵۱۸.

۴ ـ تطهير اللسان، ص ۱۹۲ و ۱۴۴.

٧ ـ همان.

و از محاسن کتب و بدایع رسل منشوری است که معتضد عباسی فرمان داد بنویسند در سنهٔ ۲۸۴ و بر منابر بخوانند، و منع کرد سفایان را از ترحم بر معاویه که مرسوم بود، و آن منشور مشتمل است بر طایفه ای از اخبار و آثار در مساوی بنی امیّه عموماً و خصوصاً، و اکثر اخبار مذکوره را حاوی است، و سایر بدع و فتن ایشان را به نحو اشاره و اجمال متضمن است، و اگر مقام را گنجایش ذکر بود نقل می کردیم. لکن نقلش خارج از وضع این مختصر است هر که خواهد رجوع کند به تاریخ طبری و شرح نهج حدیدی.

و فاضل ادیب و محقق اریب جناب حاج مبرزا ابوالفضل طهرانی الله در شفاء الصدور تمام آن رساله را ایراد کرده، (۱) هر که خواهد نیز بدانجا مراجعه نماید که مطالعه آن باعث مسرت و ابتهاج است.

و اعثم کوفی نیز قضیهای از هشام بن عبدالملک با مردی از عرب نقل کرده مشعر بر نکوهش و مذمت بنیامیّه است.

و مرحوم سپهر در کتاب صفین در میان مکاتیب امیرالمؤمنین ﷺ با معاویه ایراد فرموده:

« خاتمه »

بدان که خلفای بنی امیّه دو قسمند: یک قسم آنان بود که در شام اقامت کردند و به کشته شدن مروان منقرض شدند، و قسم دیگر آنان می باشند که در مغرب زمین اقامت کردند، و سببش آن شد که چون خلافت به بنی عباس منتقل شد عباسیین در صدد قتل امویین بر آمدند و ایشان را بکشتند و هر چه فرار کردند به جستجوی ایشان بر آمدند و ایشان را زنده نگذاشتند.

از جمله كساني كه فرار كرد و جان به در برد عبدالرحمن بن معاوية بن هشام بن

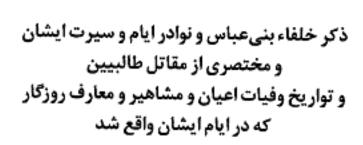


۱ _ شفاه الصدور ، ج ۱ . ص ۳۴۵ به بعد: تاریخ طبری ، ج ۸ ، ص ۸۲ ، وقایع سال ، ص ۲۴۸ : بـحارالاتــوار ، ج ۸ ، ص ۵۴۳ ،ط افست .

عبدالملک بود که به جانب مغرب فرار کرد ، اهل اندلس با او بیعت کردند در سنهٔ ۱۳۹ هجری و مردم را به خویش دعوت کرد ، مردم قلادهٔ طاعت او را بر گردن نهادند ، و ببود تا در سنهٔ ۱۷۱ وفات کرد و پسرش هشام بن عبدالرحمن به جای پدر تشست ، و از پس او حَکّم بن هشام و بعد از او عبدالرحمن بن حکم و پس از او محمّد بن عبدالرحمن ، و پیوسته سلطنت از پدران به پسران و برادران منتقل شد تا به امیّه [کذا]که رسید سلطنت از ایشان منتقل شد ، و دولت بنی امیّه ساکن اندلس منقرض شد والله العالم .

备 春 岩







در بیان خلافت ابوالعباس السّفاح^(۱) عبدالله بن محمّد بن علی بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب

در روز جمعه سیزدهم ربیع الاوّل و یا نیمه جمادی الآخره سنهٔ ۱۳۲ هجری بود که سفّاح لباس خلافت پوشید و مردم با وی بیعت کردند، پس سوار شده به جانب مسجد رفت و بر منبر صعود کرد و ایستاده خطبهٔ روز جمعه خواند، صدای مردمان بلند شد که احیا کردی سنّت رسول خدای را، و از این سخن کنایتی با بنی امیّه بود چه ایشان نشسته خطبه می خواندند. (۱)

در اخبار الدّول است كه: در مبایعت سفّاح آن قدر از بنی امیّه و مجند ایشان كشته شد كه به شمار در نمی آمد، و سفّاح امر كرد كه قبرهای بنی امیّه را شكافتند و مردگان ایشان را از گور در آوردند و سوزانیدند. (۳) و ما این مطلب را در ذیل خلافت هشام بن عبدالملك نقل كردیم.

پس گفته که : در صدد کشتن بنی امیّه در آمدند و هر چه یافتند بکشتند ، کسی سالم در نرفت جز اطفال رضیع و کسانی که به اندلس فرار کرده بودند . پس کشتگان بنی امیّه را در راهها ریختند تا سگها ایشان را بخوردند و هم پایمال مردم شدند .

و چون سفّاح بر خلافت مستولي شد يزيد بن عمر بن هُبيره راكه از جانب مروان



۱ ـ براى اطلاع بيشتر نكاه كنيد به: الأثباء في تاريخ الخلفاء، ص ۶۱: تاريخ الخلفاء سيوطى، ص ۲۷۹ ـ ۲۸۴: تاريخ الخلفاء ابن يزيد، ص ۲۶: الجوهر الثمين، ص ۱۹۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۴.

٢ _الجوهر الثمين، ص ١١٤.

٣_اخيار الدول، ج ٢، ص ٧٢.

حمار والى عراقين يعنى بصره وكوفه بود و به كثرت اكل معروف بوده امان داد، لاجرم ابن هبيره به نزد منصور آمد و در مجلس او حاضر مىشد تا آن كه سفّاح فرمان قتل او را داد، پس در ۱۷ ذىقعده در واسط او را با پسرش داود وكاتبش بكشتند.

و معن بن زائده یکی از خواص ابن هبیره بود ، چون این بدانست خود را مخفی کرد تا در ایام منصور خود را ظاهر نمود به شرحی که در محلش نگاشته خواهد شد ، ان شاءالله تعالی .

و سفّاح مردی رئوف و مهربان بود، و در وقت طعام از همه حالات خوشحال تر وگشاده روئیش بیشتر بود، و ابوسلمه حفص خلال را وزیر خویش کرده بود و او را وزیر آل محمّد میگفتند، و او اوّل کسی بود که در دولت عباسیه وزارت بر او قرار گرفت.

پس ابومسلم درصدد قتل او برآمد و انتهاز فرصت میبرد تا شبی که ابوسلمه از نزد سفّاح بیرون شد که به خانه رود اصحاب ابومسلم بر او ریختند و خونش بریختند، و قتل ابوسلمه بعد از چهار ماه از خلافت سفّاح بوده، و چون دولت عباسیه به سعی ابومسلم بوده، سفّاح، ابومسلم را آسیبی نرساند بلکه او را احترام میکرد.

و ابومسلم بود تا سفّاح وفات كرد. و منصور به جاى او نشست. پس در ٢٥ شعبان سنهٔ ١٣٧ در درومية المداين، به امر منصور كشته گشت.(١) و ابومسلم به صفت حزم و بطش و غيرت معروف بوده، و مردى سفّاك و خونريز بوده، چنانچه عدد مقتولين او كه صبراً كشته شده بودند ششصد هزار تن به شمار رفته.(٢)



١ - مراة الجنان، ج ١، ص ٢٢٤.

۲ ـ گفته شده که: وقتی اپومسلم میگفته که حال من با عباسیان چنان است که مردی از صالحان استخوانهای شیر دید جایی افتاده، دعا کرد تا خدای تعالی او را زنده کرد، و چون شیر زنده شد گفت: تو را با من حقی عظیم است. لکن مصلحت آن است که تو را یکشم زیرا که تو مردی مستجاب الدعوهای شاید که تو بازی دیگر دعا کنی تا خدای

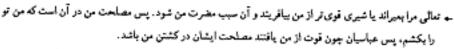
و در ايام خلافت سفّاح سنة ١٣٥ رابعة عدويه(١) بنت اسماعيل قرة العين عرفا و صوفيه وفات يافت. و من شعرها :

> لك ألف معبود مطاع أصره دون الإله و تدّعي التوحيدا و لقد اجادت في قولها.

و در سنهٔ ۱۳۶ ربیعهٔ الرأی ابن ابی عبدالرحمن فَروّخ ،(۲) فقیه اهل مدینه و استاد مالک بن انس وفات کرد .(۳)

و در ذی حجهٔ همان سال که ماه وفات سفّاح بوده عبدالملک بن عمیر قاضی کوفه وفات کرد ، و حکایت عجیب او از قصرالاماره کوفه با عبدالملک بن مروان در سابق گذشت .

و سفّاح چهار سال و نه ماه^(۴) خلافت كرد ، و نقل شده كه وقتى با او گفتند كه :



و بالجمله. چنان شد كه گفته بود، ابوجعفر منصور با يكي از عقلا، در كشنن او مشورت كرد، با وي گفت: «لو كان فيهما آلهة إلاً فله تفسدتا به [سور: انبياء، آية ٢٢]



حاصل آن که صلاح تو در کشتن اوست. و گاهی که منصور خواست او را یکشد ابومسلم گفت: مرا یه جهت دشمنان خود باقی گذار. منصور گفت: چه دشمنی از تو بزرگتر دارم. و چون ابومسلم کشته شد خلافت بر عباسیان مستقر شد.

و عن ربيع الابرار للزمخشرى قال: كان ابومسلم يقول بعرفات: اللهم إنّي تاتب إليك مما لا أنفتك تغفر لى. فقيل له: أفيعظم على الله غفران [ذنب]؟ فقال: إنّي نسجت توب ظلم ما دامت الدولة لبنى العباس، فكم من صارخة تلعنني عند تفاقم الظلم، فكيف يفقر لمن هذا الخلق خصمائد؟ (مؤلف ألله) [دبيع الابرار، ج ٢، ص ٣١٥) ١ _ نكاه كنيد بد: وفيات الاعبان، ج ٢، ص ٢٨٥، وابعة العدوية شهيدة العشق الالهى أذ دكتر بدوى.

۲ .. درباره او نگاه کنید به: وقیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۸؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۲۰؛ تبهذیب الشهذیب، ج ۲، ص ۲۹۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴؛ المعارف، ص ۴۹۶.

۲ من کلام ربیعة الرأی: أعز الغلائق و أندرهم أقوام خمسة: عالم زاهد، و فقیه صوفی، و غنی متواضع، و فقیر شاکر، و شریف آی هاشمی دستی، وجدیر بان پلتحق بهم خمسة أخری، و هی سوفی متورع، و بدوی فقیه، و جمیل متعقف، و طماع عزیز، و شاعر صادق، فصارت تلك عشرة كاملة.

[£]_الجوهر الثمين، ص ١١٥.

عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز به آرزوی خلافت نشسته به سبب آن که در بعضی از کتب قرائت کرده که : خلیفه خواهد شد عین بن عین بن عین ، (۱) و از این کلام خود راگمان کرده ، سفّاح گفت : غلط کرده به خدا سوگند که مراد من می باشم ، چه آن که این سه عین در من و پدران من است به علاوه سه عین دیگر چه آن که منم عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم ، و هاشم نامش عمرو بن عبد مناف است .

و بالجمله ، در روز یکشنبه دوازدهم ذی حجهٔ سنهٔ ۱۳۶ سفّاح در دانبار ۲٬۰ در مدینه که خود بناکرده بود و دهاشمیه ، او را نام نهاده بود دنیا را وداع کرد ، و سی و سه سال یا دو سال از عمر او گذشته بود .

و امیرالمؤمنین علی در یکی از خطبه های خود خبر داده از خلافت بنی امیه و انتقال خلافت به بنی عبّاس، و اشاره فرموده به اشهر اوصاف و خصائص بعضی خلفاء بنی عباس مانند: رأفت سفّاح، و خونریزی و فتّاکی منصور، و استقرار و بزرگی سلطنت رشید، و دانایی مأمون، و کثرت نصب و عناد متوکل، و کشتن پسر او منتصر یا غلام خاص او باغر ترکی او را، و کثرت تعب و زحمت معتمد به جهت اشتغال او به حروب و جنگ با صفار و با صاحب زنج و غیره، و احسان معتضد با علویین به جهت آن عهدی که با امیرالمؤمنین ش نمود در خواب خویش، و کشته شدن مقتدر به دست مونس خادم و دست و پا زدن او در خون خود در معرکه جنگ و استیلاء سه فرزند او راضی و متقی و مطبع بر خلافت. چنانچه شرح این اجمال بعد از این بیاید، ان شاءانله تعالی.

و این اخبار در این خطبهٔ شریفه است که آن حضرت فرموده :

١- و يقرب من هذا قول اميرالمؤمنين عليه لحذيفة بن اليمان: كيف أنت يا حذيفة اذا ظلمت العيون العين؟ مشيراً إلى عشيرة و صاحبيه و عبدالرحمن بن ملجم بل و الى عمرو بن العاص و معاوية فهؤلاء العيون المسجمعة عسلى ظلمه على . (مؤلف ١٤)

۲ - انباد: شهری است در غرب بغداد کنار فرات.

ويلُ هٰذه الأُمَّة من رجالهم، الشَّجَرَة الْمَلْمُونة الَّتِي ذكرها رَبُّكم تعالى، أوّلهم خَضْرًا، و آخرُهم هَزْمَاء، ثم تَلِي بَعْدَهم أمرَ أُمَّة محمّد ﷺ رجالُ أولهم أرأفهم، و ثانيهم أَفْتَكُهُم، و خامسُهُم كَنِشُهُمْ، و سابِعُهُم أَغْلَمُهُم، و عاشِرُهُم أَكْفَرُهُمْ، يَسَقَّنُكُه أَخَسَهُمْ به، و خامِسُ عَشَرِهِم كثير العَناء قَلِيلُ الغناء، سادسُ عَشرهم أَفْضَاهُمْ لِلذِّمَم و أَوْصَلُهُم لِلرَّحم، كَأْتِي أَرئ ثامِنَ عَشَرِهم تَفَحَّصُ رِجلاهُ في دَمِه بَعْدَ أَن يَأْخُذَهُ جُنْدُهُ بِكُظُمهِ، و من ولده ثلاثُ رجالٍ سيرتُهُمْ سيرةُ الضّلال.

و در آخر خطبه اشاره فرموده به كشته شدن مستعصم در بغداد و زوال دولت بنیعباس بقوله : السادش و العشرونَ مِنهم يُشْرَدُ الْمُلْک مِنه، الى ان قال : لكأنّى أراهُ عَلَىٰ جِسْرِ الزُّوراء قَتِيلاً، «ذلِكَ بِنا قَدَّمَتْ يَداه(١) و أنَّ الله ليس بظلام للعبيد».(١)

و تعبیر آن حضرت از مستعصم به سادس و عشرون ، محتمل است که به سبب
آن باشد که او بیست و ششم از عظماء و مستقلین بر دولت بنی عباس بوده ، چه آن
که جملهٔ از ایشان مستقر بر سلطنت نبودند بلکه مغلوب و مقهور بودند و به جز اسم
خلافت چیز دیگر برای ایشان نبود ، چنانچه بعد از این واضح شود ، یا به سبب آن
است که مستعصم سادس و عشرین عباس و اولاد اوست ، والله اعلم بمقاصد
اولیائه .

و این خطبه را قطب المحدثین و وجیه عند الفریفین، شیخ اجل، محمّد بن شهرآشوب الله در مناقب ایراد فرموده که وفاتش قبل از خلافت مستعصم واقع شده به زیاده از پنجاه سال، چنانچه در ذکر خلافت ناصر لدین الله معلوم شود.

恭 告 告



۱ ـ در کتاب: بدائه.

۲ _ نگاه کنید به: مناقب لین شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۶: بحارالانوار، ج ۴۰. ص ۲۲۲. ضمن ح ۴۵ از مناقب و آیهٔ ۱۰ سورهٔ حج.

ذکر خلافت ابیجعفر عبدانهٔ المنصور (۱) و وقایع ایام او، و شهادت عبدانهٔ بن الحسن المثنّی و قتل پسران و اهلبیت او

در ۱۲ ذی حجهٔ سنهٔ ۱۳۶ که سفّاح وفات کرد ، از مردم برای برادرش ابوجعفر منصور بیعت گرفتند ، و منصور آن روز امارت حج داشت و به مکّه رفته بود ، پس با مردم حج گزاشت و به کوفه مراجعت کرد و در ۱ هاشمیه ، بر تخت نشست ، مردم ثانیاً با او بیعت عامه کردند .

و از غرائب امر منصور آن که ولادت او در ذی حجهٔ سنهٔ ۹۵ واقع شد، در همان سال که حجاج وفات کرد، و خلافت به او در ذی حجه منتقل شد، و وفات او نیز در ششم ذی حجه سنهٔ ۱۵۸ در راه مکه در «بئر میمون» واقع شد و در «حجون» (۱) مدفون گشت.

مدت خلافت او بیست و دو سال به غیر از نه روز بوده، و عمر او به شصت و سه سال(۳) رسیده بود.

و چون از دنیا برفت، ششصد هزار هزار درهم و چهارده هزار هزار دینار از او بماند، و با این حال در مال خویش بخل می ورزید. و دوانیقی او را لقب بود به



۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الانباء فی تاریخ الخلقاء، ص ۶۲ ـ ۶۸؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۸۴ ـ ۲۹۶؛ تاریخ الخلفاء این بزید، ص ۲۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۴.

٢ - حجون: (به تقديم المهلمة المفتوحة على الجيم)، جيل بأعلى مكة، عنده مدافن أهلها. (مؤلف الله) ؟ ٢ - التنبيه و الاشراف، ص ٢٤١؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٢٢، به نقل از الجوهر التمين، ص ١١٨.

جهت محاسبه کردن او با عمّال و صنّاع بر « دوانیق » و « حبّات » .(۱)

و او در میان خلفاء بنی عباس شباهت داشت به هشام بن عبدالملک در خلفاء امویه . و این به جهت آن بود که منصور در امور سیاسی تقلید او را می نمود ، چنانچه در حال او اشاره کردیم ، و منصور پدر خلفاء عباسیین است و او را ده تن عمو بوده :

عبدالله ، و عبدالصمد ، و اسماعیل ، و عیسی ، و صالح ، و سلیمان ، و اسحاق ، و محمد ، و یحیی و داود ، این جمله پسران علی بن عبدالله بن عباس بودند ، و داود همان است که معلّی بن تخنیس راکه از موالی حضرت صادق ﷺ بود بکشت و به دارکشید . و حضرت به جهت قتل او غضب فرمود ، و از سیرافی قاتل او قصاص کرد ، و در حق داود نفرین کرد ، او نیز هلاک شد . (۲)

و بالجمله ، منصور اوّل خلیفهای است که منجمین را مقرب گردانید و به احکام نجوم عمل کرد ، و اوّل خلیفهای است که کتابهای سریانی و عجمی را از برای او به عربی ترجمه کردند مانند و اقلیدس ، و کتاب کلیله و دمنه .(۳)

و از ذهبی نقل شده که گفته: در ایام منصور سنهٔ ۱۴۳ علماء آن عصر شروع کردند در ندوین حدیث و فقه، پس ابن جریح (۲) در مکّه تصنیف کرد، و مالک در مدینه موطأ را، و اوزاعی در شام، و ابن عمرویه (۵) و حماد بن سلمه در بصره، و معمر در یمن، و سفیان ثوری در کوفه، و ابن اسحاق مغازی را تصنیف کرد، و ابوحنیفه فقه را. (۶)

و نیز در ایام منصور شهر بغداد بنا شد به امر او ، مسعودی گفته که : در هر روزی



١ ـ اخبار الدول، ج ٢، ص ٧٤: و در مورد دانق و حبه نگاه كنيد به: المكابيل و الاوزان الاسلاميه، ج ١٠، ص ٢٥.

۲ ـ رجال کشی، ج ۲، ص ۵۷۵.

٣_القيار الدول، ج ٢، ص ٧٤.

٢ _ نگاه كنيد به: وفيات الاعيان، ج ٢، ص ١٥٢.

٥ ـ در سه نسخه اخبار الدول اینگونه است، و در تاریخ الاسلام و اخیار الدول چاپ جدید: این أبی عروبة.

ع _ تاريخ الاسلام ذهبي. حوادث و وفيات ۱۴۱ _ ۱۶۰ هـ. ص ۱۳ تاريخ الخلقاء سيوطي، ص ۱۲۸۵ اخبار الدول. ح ۲. ص ۷۶.

پنجاه هزار عمله در آن کار میکرد.

مؤلف گوید که : امیرالمؤمنین ـصلوات الله علیه ـ از بناء شهر بغداد مکرر خبر داد و در خطبهٔ لؤلؤیه فرموده چنانچه شیخ علی بن محمّد بن عیسی الخزاز القمی در کفایة الاثر و ابن شهرآشوب در مناقب روایت کردهاند :

قال على الأموية والمسلكة الكشروية، وإمانة ما أحياه الله وإحياء ما أمانة الله والفتن -خ ل» الأموية والمسلكة الكشروية، وإمانة ما أحياه الله وإحياء ما أمانة الله والفتن -خ ل» الأموية والمسلكة الكشروية، وإمانة ما أحياه الله كثيراً، فذكره أكبر لو التخذوا صوامعكم بيوتكم، وعَضُوا عَلَىٰ مِثْلِ جَنْرِ الغَضا، واذكروا الله كثيراً، فذكره أكبر لو كنتم تَغلَمُونَ. (ثم قال على النها و تُبنى مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة و دُجيل و الفُرات، فلو رَأَيْتُموها مُشَيَّدةً بالْجَصِ و الآجُر، مُزخرفة بالذَّهبِ و الفِضةِ و اللازورد، ثم وصفها الى أن قال: توالت عليها ملك «ملوك -خ ل» بنى الشَضيان أربعة و عشرون ملكاً على عدد سِنِي الكَديدِ، فأوّلهم السفّاح و البِقْلاصُ و الجَموحُ. -الغ.(١)

[وفات ابان بن تغلب]

و در ایام مصنور سنهٔ ۱۴۱ ثقه جلیل انقدر ابان بن تغلب وفات کرد، و ابان خدمت حضرت سید سجاد و حضرت باقر و صادق ﷺ را درک کرده بود (۲) و احادیث بسیار از ایشان اخذ کرده بود، و سی هزار حدیث از حضرت صادق ﷺ روایت میکرد، و در علم قرآن و فقه و حدیث و ادب و نحو و لغت سر آمد عصر خویش بوده.

حضرت باقر العلوم ﷺ به او فرموده بودكه : در مسجد مدينه بنشين و مردم را فتوى بده ، همانا من دوست ميدارم كه در شيعيان مثل تو ديده شود .(٣)

و حضرت صادق ﷺ هم با وي فرموده بودكه : با اهل مدينه مناظره كن ، چه من



١ - رجال ابن داود، ص ٢٩؛ كفايقالأثر، ص ٢١٤.

٢ ـ منتهى العقال، جاب أل البيت عُلِيْكُو ، ج ١، ص ١٧٣.

٣ ـ كشى، ص ٢٦٠ و ٢٠٦؛ تهديب المقال، ج ١، ص ٢١٨، منهي العقال، ج ١، ص ١٢٢.

دوست می دارم که مثل تو از روات و رجال من باشد .

وفاتش در حيات حضرت صادق ﷺ واقع شد ، چون خبر موتش به آن حضرت رسيد فرمود : «أمّا واقهِ لقد أوجع قلبي موت أبان» به خدا سوگند كه مرگ ابان دل مرا به درد آورد .(۱)

شیخ نجاشی روایت کرده که هرگاه ابان به مدینه می رفت ، خلایق جهت استماع حدیث و استفاده مسائل بر او هجوم می کردند ، چنان که غیر ستون مسجد که جهت او آن را خالی می گذاشتند دیگر جایی نمی ماند .(۲)

[عمروبن عبيد]

و در سنهٔ ۱۴۴ عمرو بن عبید (۳) شیخ معنزله و تلمید حسن بصری و صدیق منصور (۴) در دمران، دو منزلی مکّه وفات کرد، و مناظرهٔ هشام بن حکم با او در مسجد بصره معروف است و شایسته باشد که در اینجا ذکر شود:

از یونس بن یعقوب روایت شده که من با حمران و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و جماعتی دیگر در خدمت حضرت صادق ﷺ بودیم و هشام بن حکم نیز حاضر بود و در آن وقت به سن جوانی بود، حضرت رو با وی کرد و فرمود: آیا ما را خبر نمی دهی به حکایت خودت با عمرو بن عبید؟

عرض کرد: «و اتّي اجلك و اَشتَحيي مِنْكَ فلا يَعمل لساني بين يَدَيْك » عرض کرد: من از جلالت شما حيا مي کنم که در محضر شما تکلم کنم به مناظرهٔ که با او نمودم ، و زبان من هم ياراي حرف زدن در نزد شما ندارد.

فرمود: چون شما را به چیزی امرکنیم اطاعت کنید.

عرض کرد: حکایت من با او چنان است که وقتی شنیدم که عمرو بن عبید در



١ _خلاصة الاقوال، ص ٢١: تهذب المقال، ج ١، ص ٢١، منتهى المقال، ج ١. ص ١٣٣.

۲ ـ رجال نجاشی، ص ۱۲.

٣ _ دربارة أو نك: ميزأن الاعتدال، ج ٢، ص ٢٩٣: طبقات الزبيدي، ص ٣٤.

۳ عمرو داستانهای خواندنی با منصور دارد نگاه کنید به: امالی سید مرتشی، ج ۱۰ ص ۱۷۳ تا ۱۷۶؛ و کتاب مقامات العلماه، ص ۷۱ و ۷۲.

مسجد بصره برای خود جایی قرار داده و مردم را دور خود گرد آورده و ایشان را اضلال میکند، این مطلب بر من عظیم آمد به جانب بصره سفر کردم، روز جمعه بود که وارد بصره شدم، پس رفتم به مسجد دیدم که مردم دور عمرو بن عبید گرد آمدهاند و حلقه بزرگی زده اند، و عمرو شمله ای را از پشم به رنگ سیاه ازار خود کرده و شمله دیگر را ردا کرده و مردم از او چیز سؤال میکنند، من نیز جایی برای خودگشودم و در آخر قوم بر زانوی خود نشستم، آن گاه با وی گفتم که: «ایها العالم» من مردی غریبم و سؤالی دارم.

گفت: بپرس.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: ای پسرک من، این چه سؤالی است مگر نمی بینی چشم مرا؟

گفتم: سؤال من از این قرار است.

گفت: بپرس اگر چه سؤال تو احمقانه است.

دوباره گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: بلي.

گفتم: چه میکنی با او؟

گفت: الوان و اشخاص را با او ميبينم.

گفتم: بینی داری؟

گفت: بلي.

گفتم: با او چه میکنی؟

گفت: بوها را با او می شنوم.

گفتم: آبا دهان داری؟

گفت: بلي.

گفتم: با او چه میکنی؟

گفت: ميچشم با او طعومات را.



گفتم: آیا قلب داری؟^(۱)

گفت: بلي.

گفتم: با او چه میکنی؟

گفت: به او تميز مي دهم آن چه بر اين جوارح وارد مي شود.

گفتم: با آن که این جوارح و اعضاء صحیح و سالم باشد به قلب چه حاجت است؟ گفت: برای آن حاجت است که قلب رئیس و مرجع این جوارح است ، که هرگاه در مشموم یا مرئی یا مذوق شک و حیرتی برای ایشان حاصل شود رجوع به قلب کند تا قلب ما بین حق و باطل آنها تمیز دهد و آنها را از شک و حیرت در آورد.

گفتم: پس بنابراین خداوند قلب را برای جوارح قرار داده که به او رجوع کنند، و جوارح نیز مستغنی از او نیستند؟

گفت: بلي.

آن گاه گفتم: ای و ابا مروان ، خداوندی که برای جوارح رئیس و امامی قرار داده که در وقت جهل و حبرت خود به او رجوع کنند، این خلق را در شک و حبرت گذاشته و برای ایشان امام و رئیسی قرار نداده که به او رجوع کنند، و شک و حیرت و اختلاف خود را به او زائل کنند؟!

عمرو چون این کلام را شنید، ساکت شد، و رو به من آوردگفت: تـو هشـام مـیباشـی؟

گفتم:نه.

گفت: با او نشستهای؟

گفتم: نه.

گفت: پس اهل كجا مىباشى؟

گفتم: اهل كوفه.

گفت: یقنیاً تو هشام میباشی ، پس برخاست و مرا در برگرفت ، و در جای خود

١ _ اينجا محل شاهد است.

نشانید، و تا وقتی که من آنجا بودم تکلم نکرد تا برخاستم.

حضرت صادق ﷺ از حکایت هشام خندید ، و فرمود : ای هشام کی تو را تعلیم این مناظره نموده بود؟

عرض کرد: یابن رسولاشا بر زبانم جاری شد.

فرمود: يا هشام، هٰذا وَالله مَكْتُوبٌ في صُحفِ إبراهيم و مُوسىٰ.(١)

[ابن مقفع]

و در سنهٔ ۱۴۵ یا در سنهٔ ۱۴۲ عبدالله بن المقفّع^(۲) را سفیان بن معاویه والی بصره به تحریک منصور بکشت و او را در تنور افکند و سوزانید.

و ابن المقفّع و ابن ابی العوجا، و ابن طالوت و ابن الاعمی جماعتی بودند از زنادقه، و ابن المقفّع در اصل مجوسی بوده، و کتاب کلیله و دمنه را او عربی کرد در زمان منصور، و کتاب کلیله و دمنه در اصل به زبان هندی بوده (۳) که یکی از حکماء هند تألیف کرده بود، و اهل هند آن کتاب را مثل جواهر بی بها نگه داشته بودند و نمی گذاشتند که از هند خارج شود، تا آن که یکی از اذکیاء در هند او را با آب پیاز نوشت که معلوم نباشد کتابت او و به مملکت ایران آورد و نزدیک آتش برد تاکتابش ظاهر شد، آن گاه نسخهاش در مملکت ایران منتشر شد.

پس بعضی از حکماء (۲) دولت انوشیروان او را ترجمه کرد به زبان پهلوی، و ببود تا زمان منصور که به زبان عربی ترجمه شد، پس از آن او را پارسی کردند. و رودکی شاعر او را به جهت نصر بن احمد سامانی به نظم در آورد، (۵) و شیخ



۱ ـ كافى، كتاب الحجة، باب لاضطرار الى الحجة، ح ۲٪ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۲۷؛ كشى، ص ۲۲۲؛ يحارالاتوار. ج ۲۲، ص ۶.

۲ ـ درباره او و آثار و منابع شرح حالش نگاه کنید به: ریاض الجنة، ص ۵۴۸ ـ ۵۴۹.

٣ ـ نام آن ينجه تنتره بوده است.

۴-بروزیهٔ طبیب مَروزی.

۵ ـ گویند از کلیله و دمنهٔ رودکی که در حدود ۳۲۰هجری منظوم شده بوده است معدودی اییات به جا مانده. نگاه ــه

ابوالمعانی نصرالله بن محمّد بن عبدالحمید منشی ، به جهت بهرام شاه غزنوی نظم او را بدل به نثر کرد و کلیله و دمنه نام نهاد .

و عالم فاضل ملاحسين كاشفى(١)كه وفاتش در سنهٔ ٩١٠ واقع شده و مؤلف روضةالشهداء و اخلاق محسني و غيرهما است، او را توضيح و تلخيص كرد و وانوار السهيلي؛ نام نهاد به اسم امير شيخ احمد نظام الدوله مشتهر به سهيلي.

وگفته شده که : در زمان سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و شامات او را به نظم عربی نیز در آوردند ، (۲) به هر حال در هر زمانی به السنهٔ مختلفه ترجمه شده ، حتی آن که به ترکی نیز ترجمه شده چنانچه نقل شده است .

[اعمش]

و در سنهٔ ۱۴۸ در ماه ربیعالاوّل سلیمان بن مهران کوفی معروف به «اعمش » (۳) وفات کرد. و «اعمش» با آن که شیعی مذهب است، علماء جمهور او را تجلیل و تبجیل نمودهاند، (۳) و در حفظ و قرائت و حدیث مشهور است، و او را مقارن زهری در حجاز گرفتهاند.

مۇلفى 🎕

ــه كنيد به: مقدمه مجنبي مينو بي بركليله و دمنه، چاپ انتشارات دانشگاه طهران.

١ _ نگاه كنيد به: مقدمه أيتالة شعراتي بر كتاب روضة الشهدا.

٢ ـ و ابان بن عيدالحميد كه از شعراء برامكه است نيز او را به نظم در آورده است، « و هاك مطلع الترجمة الشعرية ٥:

هـــــذاكــــتابُ ادبٍ و مـــحتة و هو الَّذَى يُدعن كليلة وَ دَّمنة

فسيد احتيالات و فسيد رُئسدٌ و هـــو كــتابٌ وضعته الهــند

٣- براى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: شذرات الذهب، ج ١، ص ٢٣٠، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٥٤؛ تهذيب التهذيب، ج ٦.
 ص ٢٢٢؛ سفينة البحار، ج ٢، ص ٢٧٨؛ تحفة الاحباب، ص ١٢٧؛ وفيات، ج ٢، ص ١٠٠؛ تقات عجلى، ص ٢٠٠٠.
 تقات ابن حيّان، ج ٢، ص ٢٠٠٧.

۴ _نسائی، یحیی بن معین و عِجْلی وی را توثیق نمودهاند مؤلّقان صحاح سته برخی روایانش را در کتابهای خود آوردهاند.

و كان ﷺ حاضر الجواب، لطيف الخلق، مَزّاحاً، قيل: قال له ولود^(١) بن الحائك: مــا تقول في الصلاة خلف الحائك؟

فقال: لا بأس بها على غير وضوء.

قال: فما تقول في شهادة الحائك؟

قال: تقبل مع عُدلين.

قيل عنده يوماً، قال ﷺ: «من نام عن قيام اللّيل، بالَ الشّيطانُ في أُذَّنه». فقال: ما عمشت عيني إلاّ من بول الشيطان [في اذني].(٢)

قلت: «العمش» بالتحريك: ضعف الرؤية مع سيلان الدم في اكثر الاوقات.

و حُكي ايضاً، أنَّه قال له ابوحنيفة يوماً: يا ابامحمّد، سمعتك تقول: إنَّ الله سبحانه إذا سلب نعمة عوَّضه نعمة اخرى؟

قال: نعم.

قال: فما الذي عرّضك بعد أن عمّش عينيك و سلب صحتهما؟

فقال: عوّضني أن لا أرى نعثلاً مثلك.

قیل: و کان اصل سلیمان من «دماوند».(۳)

و شیخ عمادالدین طبری در بشارة المصطفی از شریک (۲) روایت کرده که گفت: من در هنگام مرض موت اعمش نزد او حاضر بودم ، که ناگاه این ایی لیلی و این شبرمه و ابوحنیفه به عبادت او حاضر شدند ، ابوحنیفه رو کرد به جانب اعمش و گفت: ای سلیمان ، از خدا بپرهیز و بدان که تو در اوّل روزی از ایام آخرت و آخر یوم از ایام دنیا می باشی ، و تو احادیثی در فضیلت علی بن ابی طالب عمره روایت کرده ای که اگر نقل نمی کردی افضل بود.



١ - در وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٠٦، داود بن عمر الحائك.

٧ ـ وفيات الاعبان، ج ٢. ص ٢٠٢.

۲ ـ وفيات، ج ۲، ص ۴۰۲.

۴ ـ شريک بن عبدالله قاضي است.

مىلىمان گفت : از براى مثل من اين حرف را مىزنى؟ « أَقْعِدُوني، سنّدُوني» گفت : مرا بنشانيد و بر جايي تكيه دهيد .

پس از آن رو کرد به ابوحنیفه و گفت: ای ابوحنیفه، حدیث کرد از برای من ابوالمتوکل ناجی از ابوسعید خدری، که رسول خدا ﷺ فرمود: د چون روز قیامت شود، خداوند عزّوجل به من و علی بن ابیطالب ﷺ فرماید: داخل کنید در بهشت هرکه شما را دوست داشته، و داخل آتش کنید هرکه شما را دشمن داشته. و اشاره به همین است فول خداوند عزّوجل: «القیافی جهنّم کُل کفّارٍ عنید».(۱)

قال ابوحنیفة: قومُوا بنا، لایَأتی بشیءِ أعظم من هذا. ابوحنیفه گفت با رفقا خود برخیزید برویم که دیگر سخت تر از این بر ما نخواهد آورد .(۲)

[ابن ابىليلى]

و نیز در سنهٔ ۱۴۸ محمد بن عبدالرحمن معروف به ابن ابی لیلی وفات کرد، و ابن ابی لیلی وفات کرد، و ابن ابی لیلی صاحب رأی بود و سه سال قضاوت کوفه کرد، و در قضیه ای ثقهٔ جلیل القدر محمد بن مسلم ثقفی نزد او شهادتی داد، شهادت او را رد کرد، ولکن پس از آن که بر او ظاهر شد کثرت علم و فقه محمد بن مسلم در امور مشکله و مسائلی که دانا به حکم او نبود، به جانب محمد بن مسلم رجوع می کرد و از او تعلم می نمود، چنانچه بر اهل رجال مخفی نیست.

و ما بین ابن ابی لیلی و ابوحنیفه وحشت و منافرتی بود، و ابوحنیفه در یک حکم او شش خطا بر اوگرفت او هم سعایت کرد برای ابوحنیفه نزد والی، تا آن که ابوحنیفه را از فتوی دادن منع کردند.

و از کتاب ققیه نقل شده که ابن ابی لیلی از حضرت صادق ﷺ سؤال کرد: چه چیز است که احلی و شیرین تر است نزد انسان از چیزهائی که خدا خلق کرده؟



۱ _سورة ق. آيه ۲۴.

٢ _ بشارة المصطفى، ص ٤٩، بحارالاتوار، ج ٣٧، ص ٢٥٧، ح ٤۶ به نقل از بشارة المصطفى،

فرمود: اولاد جوان.

عرض كرد: چه چيز تلختر و سخت تر است؟

فرمود: فقدان او.

گفت: شهادت مي دهم كه شما حجج خدا مي باشيد بر خلق او .

[عيسى بن عمر ثقفي]

و در سنة ۱۴۹ عبسى بن عمر ثقفى (۱) نحوى بصرى وفات كرد «و هو الذى كان يتقعّر فى كلامه، و يَسْتَعمل الوحشية و الفَريبة، و اتَّهَمهُ ابن هُبيرة والى العراقين بوديعة فضريه نحو الف سوط، فجعل يقول: والله ان كانت الأ اثباتُ فى اسيقاط قَبَضَها عشاروك. و حُكي أنّه سقط عن حماره فاجتمع عليه الناس، فقال: «مالى أراكُمْ تَكَأْكَأْتُمْ عَليً تَكَأْكُوكُمْ على ذي جِنَّةٍ، إِفْرَنْقَعُوا عنِي». و فى رواية: قال بعض الحاضرين: إنَّ جِنَيْتَه تَتَكَلَّمُ بالْهِنْدِيّة. (١)

[ابن جريح]

و نيز در سنة ١٢٩ عبدالملك بن عبدالعزيز معروف به ابن جريح (٣) وفات كرد «و يقال: إنّه أوّل من صنف الكتب في الإسلام، (٣) و لكنّ المشهور كما عن ابن شهرآشوب أنّ أوّل من صنف في الإسلام أميرالمؤمنين على ، و الظاهر أنّ ما صنّفه هو «كتاب على » على المذكور في أحاديث أهل البيت على و المنقول عنه من الأحكام الجم الغفير، شمّ سلمان الفارسي، ثمّ أبوذر الغفاري، ثمّ الأصبغ بن نباتة، شمّ عبيدالله بس ابسي افع كاتب اميرالمؤمنين على ، ثمّ الصحيفة الكاملة عن مولانا زين العابدين على .



١ ـ نگاه كنيد به : معجم الادباه ج ١٤٠ ص ١٩٤٤ المعارف، ص ٢٣٦٠ الاعلام، ج ٥، ص ٢٨٨، البلغة في تراجم المة النحو و اللغة، ص ١٤٧.
 النحو و اللغة، ص ١٤٧.

٣- ابن خلَّكان جريج (به جيمين بر وزن حسين) نقل كرده. مؤلَّف ﷺ [وفيات الاعيان، ج ٢. ص ١٥٣].

۴ ـ وفيات الاعيان، ج ٣، ص ١٤٢.

[ابوحمزة ثمالي]

و در سنة ۱۵۰ ثابت بن دينار معروف به ابوحمزة ثمالي ، لقمان زمان خود وفات يافت . و ابوحمزه خدمت حضرت سيد سجاد و باقر العلوم و جناب صادق ب اف رك كرده بود ، و در بودن او تا زمان كاظم الله اختلاف است . و بالجمله ، او از ثقات اصحاب اثمه است . و حضرت امام رضا الله از او تعبير فرموده به و سلمان زمانه ، و لقمان زمانه » و

و اولاد او: نوح، و منصور، و حمزه، با زید بن علی کشته شدند. (۱) و و ثمالی، به ضم مثلثه منسوب است به ثمالة «و هی من الأزد».

[مقاتل]

و نیز در سنهٔ ۱۵۰، مقاتل بن سلیمان خراسانی (۲) مروزی در بصره وفات یافت.
و مقاتل یکی از مشاهیر مفسرین اهل سنّت است. و ابن خلکان از او نقل کرده
که: وقتی تفوّه کرد به کلمه «سَلونی عمّا دُون الْعَرش»ا(۲) پس شخصی از او پرسید
که: چون جناب آدم من حج گزاشت سر او را که تراشید؟ مقاتل حیران ماند و
گفت: این سؤال از شما نیست، بلکه خدا خواست که مرا مبتلا سازد به عجز و ذلت
به سبب عجبی که در نفس من به هم رسید.

مؤلف گوید که: قائلِ سَلونی امیرالمؤمنین ﷺ بوده که مکرر می فرمود: هر چه خواهید از من بپرسید پیش از آن که من از بین شما بروم ،(۲) و پیوسته مردم نیز از آن

۱ ـ رجال نجاشی، ص ۱۱۵، ش ۲۹۶.

۲ _ دربار، او نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۱۳۵۵ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۰؛ میزان الاعیندال، ج ۴.
 ص ۱۷۳ الشفرات، ج ۱، ص ۲۲۷.

٣ ـ نگاه كنيد به: منتهى الأمال، ط دار الهجرة، ج ١، ص ٢٨١؛ سلونى قبل أن تفقدونى، ج ٢، ص ٥٠ ـ ٥٨؛ وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٢٥٥.

۴ _ تگاه کنید به: ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۳۰: اعلام الوری، ج ۱: ص ۲۴۴: امالی صدوق، ص ۱۱۵: مناقب --

حضرت مطالب مشکله و علوم غامضه میپرسیدند و آن باب مدینةالعلم جواب می فرمود.

و از غرائب آن که هر که بعد از آن حضرت این کلام را گفت در کمال ذلت و خواری رسوا شد، چنانچه واقع شد این مطلب برای مقاتل و ابن جوزی و واعظ بغدادی در عهد ناصر عباسی و غیر ایشان، و این به سبب آن بود که خود آن حضرت خبر داده بود چه آن که نقل شده که آن حضرت فرمود: «لا یَتُولها بَعْدی إلاً مُدّع کَذَاب».(۱)

ثُمّ اعلم انّه صَرَّحَ جمعٌ من العلماء الكبار بأنّ مقاتل كان كذّاباً و انّه مـعروف بــوضع الحديث على رسولالله ﷺ . و انه متروك الحديث، مهجور القول.(٢)

و روى أنّ اباجعفر المنصور كان جالساً، فَسَقَطَ عليه ذبابٌ فطيره، فعاد إليه و أَلَحُّ عليه، و جَعَلَ يقع على وَجهه، و أكثر من الشُّقوط عليه مراراً حتّى أضْجَرَه.

فقال المنصور: انظروا مَن بالباب، فقيل [له]: مقاتل بن سليمان. فقال: عَلَىَّ به. فأذن له، فلمًا دخل عليه، قال [له]: هل تَعْلَم لما ذا خَلَقَاللهُ تَعالَىٰ الذَّباب؟ قال: نَعَم ليذلَّ الله تعالى به الجبابِرَةَ، فَسَكَتَ الْمَنْصُورِ (٣)

[زراة بن اعين]

و هم در سال ۱۵۰، ^(۴) ثقهٔ جلیلالقدر زرارهٔ بن اعین بن سُنسن وفات کـرد. و جلالت قدر زراره و کثرت علم او زیاده از آن است که ذکر شود، و نقل شده کـه



ــه ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۶۹؛ خصائص رضی، ص ۱۶۲ شرح نهجالبلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۸۶ و ج ۱۰، ص ۱۴.

۱ ـ بحارالاتوار، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

۲ .. تگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۵. ص ۲۵۶.

٣ ـ وقيات الاعبان، ج ٥. ص ٢٥٥.

۴ ـ در وفات ایشان اختلاف است ، نگاه کنید به : مجالس المؤمنین ، ج ۱ ، ص ۱۳۶۵ سفینه ، ج ۱ ، ص ۵۴۸ . و سال ۱۴۸ را بیشتر انتخاب کردهاند .

حضرت صادق ﷺ درباره او فرمود: «لولا زُرارهُ لَقُلْتُ أَنَّ أَحاديث أَبِي سَتَذْهَبُ ».(١) و از زراره منقول است كه مى گفته: به هـر حـرفى كـه از حـضرت امـام جـعفر صادق ﷺ مى شنوم ايمان من زياده مى شود.(٢)

از ثقهٔ جلیل القدر ابن ابی عمیر مروی است که به جمیل بن درّاج گفت: چه نیکوست محضر تو و خوب است مجلس تو .گفت: بلی ، لکن به خدا سوگند که ما در نزد زراره به منزله اطفال مکتبی بودیم که در نزد استاد باشد .(۳)

و ابوغالب زراری (۴) در رسالهٔ که به جهت فرزند فرزندش محمّد بین عبدالله [عبیدالله ظ] نوشته ، فرموده که : روایت شده که زراره مردی وَسیم و جَسیم و آئیش اللون بوده ، و گاهی که به نماز جمعه میرفت بر سرش بُرنسی بود و در پیشانیش اثر سجده بود و بر دست خود عصابی داشت ، مردم احتشام او را بها میداشتند و صف میزدند و نظر بحسن هیئت و جمال او مینمودند ، و در جدل و مخاصمت در کلام امتیازی تمام داشت ، و هیچ کس را قدرت آن نبود که در مناظره او را مغلوب سازد ، الا آن که کثرت عبادت او را از کلام وا داشته بود . و متکلمین شیعه در سلک تلامیذ او بودند و هفتاد (نود -خل) سال عمر کرد.

و از برای آل اعین فضائل بسیاری است و آن چه در حق ایشان روایت شده زیاده از آن است که برای تو بنویسم . انتهی .(۵)

و بالجمله ، بیت اعین از بیوت شریفه است ، و غالب ایشان اهل حدیث و فقه و کلام بودهاند ، و اصول و تصانیف و روایات بسبار از ایشان نقل شده است . (۶) و زراره را چند تن اولاد بوده از جمله : رومی و عبدالله میباشند که هر دو تن از



١ _ اختيار معرفة الرجال، ج ١، ص ٢٤٥.

۲ و ۲_همان،

۴ ـ وي احمد بن محمّد از شاگردان كليني است.

۵ ـ رساله ابوغالب زراری، ص ۱۳۶.

۶_ر.ک؛ رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۲۲۲_۲۲۳.

ثقات روانند، و دیگر حسن و حسین است که حضرت صادق ﷺ در حق ایشان دعاکرده و فرموده: «أحاطَهُمّا اللهُ و کَلاهُما و دعاهُما و حَفَظَهما بِصَلاحِ أبيهِماكُما حَفِظَ الْغُلاَمَيْن ».(۱)

و نیز زراره را چند برادر بوده: یکی حمران که در چند خبر است که صادقین ﷺ شهادت به ایمان او دادند، و حضرت باقرالعلوم ﷺ در حق او فرموده: «أنّتَ مِن شِیعَتِنا فی الدّنیا و الآخِرةِ».(۲)

و در روایتی ، از حواربین صادقین ﷺ به شمار رفته .

و پسران حمران، حمزه و محمّد و عقبه تمامي از اهل حديث بودند.

و برادر دیگر زراره، بکیر بن اعین است که چون خبر وفاتش به حضرت صادق ﷺ رسید، فرمود: «وَاللهِ لَقَدْ أَنْزَلَهُ اللهُ بَیْنَ رَسُولِه و (بین -خ) أمیرِالمؤمنین -صلواتُ الله علیهما-».(۳) و در روایتی است که او از حواریّبن صادقین ﷺ بوده.

و او راشش اولاد ذكور بوده: عبدالله و جهم و عبدالحمید و عبدالاعلی و عمرو و زید،
و عبدالله بن بكیر اگر چه فَطَحی مذهب است لكن از ثقات (۲) و از اصحاب اجماع است. (۵)
و اولاد جهم از بزرگان اهل حدیث و صاحبان تصنیف اند، از جمله حسن بن
جهم ثقة عدل است، و سلیمان بن حسن بن جهم جد ابو غالب زراری است، و اوّل
کسی که از آل زراره منسوب به زراره گشت سلیمان بود که حضرت امام علی
نقی ﷺ او را زراری لقب داد. (۶)

و دیگر برادر زراره ، عبدالرحمن بن اعین است که مشایخ شهادت بر استقامت او دادهاند .



١ ـ اختيار معرفة الرجال. ج ١. ص ٣٥٠.

٢ ـ منتهى العقال، بع ٢. ص ١٣٤.

۲-کشی،ج ۱،ص ۴۱۹.

٤ ـ نگاه كنيد به: خلاصة الاقوال، ص ١٩٥ ش ٢٠٠؛ المختلف، ج ٢، ص ٤٩٧؛ عدة الاصول. ص ٥٥.

۵ ـ نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۳۴۵، ش ۶۳۹ و ص ۲۷۵، ش ۷۰۵.

۶ ــ رسالة أبوغالب زراري، ص ۱۱۵.

و دیگر برادر او عبدالملک بن اعین است که روایت شده حضرت صادق ﷺ قبر او را زیارت فرمود و بر او ترحم نمود، و فرزند او ضریس است که از ثقات روات است.

[محمّد بن مسلم]

و هم در سنهٔ ۱۵۰، ثقه جلیل القدر ابوجعفر محمد بن مسلم بن رباح طحان کوفی وفات کرد، و محمد بن مسلم به کثرت علم و فقه و حدیث در میان اصحاب صادقین هیگ معروف است، و سی هزار حدیث از حضرت باقرالعلوم علی و شانزده هزار حدیث از حضرت صادق عی شنیده بود، (۱) و مرجع و ملاذ اهل علم بوده که در اخذ مسائل مشکله و تعلم احکام دینیه به او رجوع می کردند.

عبدالله بن ابی یعفور خدمت حضرت صادق الله عرض کرد: که گاهی بعضی از اصحاب از من مسائلی می پرسند که من جواب آن را نمی دانم و ممکنم هم نیست همیشه خدمت شما رسم تا اخذ کنم چه کنم؟

فرمود: چرا رجوع نمیکنی به محمّد بن مسلم «فانّه سَمِعَ مِن أبی و کانَ عِـنْدَهُ وَجِيهاً».(٢)

و رجوع شریک ، قاضی کوفه ، و ابن ابی لیلی ، و غیره در احکام به او معروف است ، و عبدالرحمن بن حجاج و حماد بن عثمان در حق او گفتهاند : «ما کان مِنَ الشیعةِ أفقه فی العلمِ عَن محمّدِ بن مُشلِم ». (۳)

[أصحاب اجماع]

و محمّد بن مسلم از آن جماعت است كه گفتهاند : «أَجْمَعَتِ الْعِصابَةُ عَلَىٰ تصحيحِ مَا يَصِحُ عنهم».(٣)



۱ _اختيار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۸۶.

٢ _ اختيار معرفة الرجال، ج ١، ص ١٢٨٣، وسائل، كتاب القضاء، ص ١٠٥، ح ٢٣.

٣ _ بحار الاتوار، ج ٢٧، ص ٢٩٢.

[£]_نگاه كنيد به: الرواشح السماوية. ص ٢٥؛ الوجيزة في الدواية، ص ٢١.

و این جماعت در این اشعار منسوبه به علامهٔ بحرالعلوم ـطاب ثراه ـ به شمار رفتهاند:

> قَدْ أَخْمَعُ الكلُّ على تُصحيح سا وَ هُــــمْ أُولُوا تُـــجَابَةٍ و رِفـــعَة فسالستتة الأولمن مِسنَ الأصجادِ ذُرَادةَ كسذَا بُسرَيدٌ قسد أتسيٰ كسدًا الفُضيل، بَـعْدَهُ مَـعْرُوف و السُّنةُ الْوُسطَىٰ أُولُوا الفَّىضَائِل جَسبِيلُ الجَسبِيل مسع أبسان و السنَّةُ الأخـرىٰ هـم صَـفوانُ ثُمَّ ابنُ مُخبوب كـذا محمَّدُ و مسا ذكسرناه الأصّحُ عِبنٰدُنا

يَسِصِحُ عَسنَ جسماعةِ فَسَلْيُعلْمُا أزنبسعة و خسمسَةُ و تِشسعَة أربسعة مسنهم ميسن الأؤتساد فُسمٌ مسحدًدُ والكينِث بِيا فَسَيْرُ و هُوَ الَّـذَى مـا بــيتَنا مَـعروفُ رُتْسبتَهُمْ أَدْنسن مِسنَ الأوائِـلِ و العَــــبندَلان تُــــمَ حَـــمَادان و يُســونُس عَـــلَيْهم الرّضـــوانُ كسذاك عسبدالله تُسمّ أحسمَدُ و شذٌّ قَمَوْل مَـنْ بــه خــالَّفَنا(١)

و صواب مينمايد كه ما در اين مقام ، مختصر شرحي از اين اشعار رقم كنيم .

همانا اجماع کردهاند همگی علماء شیعه بر تصحیح حدیثی که به سند صحیح از این جماعت مذکورین نقل شود، و اگر چه این عبارت اجمالی دارد لکن ظاهر مراد آن است که اگر حدیثی به سند صحبح از زرارة ، یا برید ، یا محمّد بن مسلم ، و هکذا ما بقی نقل شود، اهل درایت آن حدیث را در سلک صحاح آورند و دبگر ملاحظهٔ ما بعد سند را تا به معصوم ننمایند، و این جماعت صـاحبان نـجابت و رفعتند و هیجده تن به شمار رفتهاند :

١ - زرارة بن اعين است كه قبلاً ذكر شد.

۲ ـ بُريد بن معاويه عجلي است (به باء موحده مـضمومه و راء مـهمله) و از اصحاب و حواریبن صادقین ﷺ ، و از فقهاء و مخبتین و مبشرین به بهشت(۲) و

١ - رجال سيد بحرالعلوم، ج ١، ص ٩٣؛ خاتمه مستدرك، ج ٧، ص ٥٩.

صاحب منزلت نزد اثمه على است.

و بعضی گفته اند که : در سنه ۱۵۰ که سال وفات زراره و محمّد بن مسلم است وفات او نیز واقع شده ، و این منافی است با آن چه نقل شده که وفاتش قبل از وفات حضرت صادق علی بوده ، چه وفات آن حضرت قبل از وفات زراره بوده به چند سال ، چنانچه بعد معلوم خواهد شد .

٣ ـ محمّد بن مسلم ثقفي است كه نام مباركش عنوان مطلب شد .

۴ _ابوبصير ليث بن البختري است كه در درجهٔ بريد است.

و حضرت صادق لمثل در حق ابن جهار نفر فرمود که: أوتاد أرض و اعلام دينند، (١) و در حديث ديگر فرموده: «بَشِّر المُغْبِتينَ بالجُنة: بريد بن معاوية العِجْلى، وابوبصير لَيثُ بن الْبَغْتَرَيُّ العرادى، و محمّد بن مسلم، و زُرارةُ، أَزْبَعةُ نُجَباهُ، أَمَناءُ اللهِ عَلَىٰ خَلالِهِ و حَرامِهِ، لَولاً هُؤلاءِ انْقَطَعَتْ آثارُ النَّبوة و انْدَرَسَتْ ». (١)

۵ - فضیل بن بسار است که از اصحاب صادقین الله است و در زمان حیات حضرت صادق الله و فات کرد ، و روایت شده که چون آن حضرت فضیل را می دید که رو به آن جناب می آید می فرمود : « پَشِر الْمُخْیِتِینَ ، من أَحَبُّ أَنْ يَنْظُرُ إلى رَجُلٍ مِنْ اَهْ الْبَخْیِتِینَ ، من أَحَبُّ أَنْ یَنْظُرُ إلی رَجُلٍ مِنْ اَهْ الْبَخْنَة قَلْیَنْظُر إلی هٰذا » و در روایت دیگر است که می فرمود : فضیل از اصحاب پدر من است ، و من دوست می دارم که مرد ، اصحاب پدرش را دوست داشته باشد . (۳)

و در روایتی است که: شخصی که فضیل را غسل می داده گفت که: در وقت غسل، دست فضیل بر غسل عورت بر من سبقت می کرد، پس این حالت را به حضرت صادق علی عرض کرد، فرمودند: «رَحِمَ اللهُ الفَضَیْلَ بُن یَسادٍ وَ هُوَ منا أَهلَ الْنَتِتَ».

ع مَعرُوف بن خَرَّبوذ (به تشديد راء مهمله بعد از خاء معجمة مفتوحه) است و



۱ _اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۰۷.

٢ ـ تنقيح المقال، ج ١، ص ١٤٥.

٣ _ منتهى المقال، ج ٥، ص ٢١٣.

از اصحاب على بن الحسين و صادقين ﷺ است.

شیخ کشی از فضل بن شاذان روایت کرده که وقتی بر ابن ابی عمیر وارد شد دید در سجده است و سجده را بسیار طول داد ، همین که سر از سجده برداشت گفت: شما چه بسیار سجده را طول می دهید؟

ابن ابی عمیرگفت: چگونه بودی اگر طول سجدهٔ جمیل بن درّاج را میدیدی؟ پس نقل کرد که وقتی وارد بر جمیل شدم و او در سجده بود بسیار طول داد، چون سر بر داشت صحبت طول سجده را به میان آوردم جمیل گفت: چگونه بودی اگر طول سجده معروف بن خرّبوذ را می دیدی .(۱)

از این روایت معلوم می شود که معروف به کثرت عبادت و طول سجود که غایت خضوع ، و منتهی عبادت و اقرب حالات بنده است به نزد پروردگار و اشد اعمال بر ابلیس است معروف و محل توجه بوده ، چنانچه ابن ابی عمیر نیز به طول دادن سجود معروف بوده .

ایضاً فضل بن شاذان روایت کرده که: وقتی داخل عراق شدم شخصی را دیدم
که با رفیقش عتاب می کرد و می گفت: تو مردی می باشی صاحب عیال ، و محتاجی
به کسب و کار و با این حال سجدهٔ طولانی به جامی آوری ، و من می ترسم به سبب
طول سجده چشمان تو نابینا شود و از کار بیفتی ، و از این نحو کلمات در نصبحت
او بسیار گفت ، آخرالامر رفیقش با وی گفت: که چه بسیار عتاب کردی ، وای بر تو
اگر بنا بود طول سجده باعث کوری شود باید ابن ابی عمیر نابینا شده باشد ، چه او
بعد از نماز فجر سر به سجدهٔ شکر می گذاشت و وقت زوال شمس سر از سجده
برمی داشت .

و بالجمله ، این شش نفر که مذکور شدند افقه و ارفعند از این شش نفر که بعد ذکر می شود ، و افقه ایشان زراره است .

١ ـ رجال كشي، ٢١١، ٣٧٢؛ مئتهي المقال، ج ٢٠ ص ٢٨٩.

٧ ـ جميل بن دراج است كه از روايت سابق في الجمله فضيلتش معلوم شد، و
 برادر او نوح نيز از علماء شيعه بوده و دركوفه قضاوت داشته.

قيل لد: لِمَ دَخَلْتَ في أعمالِهِم؟ فقالِ: لَمْ أَدخل في أعمال هؤلاءِ حتَّى سَأَلتُ أَخي جَميلاً يَوماً فقلت لد: لِمَ لا تَخْصَر الْمَسجد؟

فقال: ليس لى إزارٌ .^(١)

و قال حمدان: مات جميل عن مأة ألُّف.

٨ - ابان بن عثمان الاحمر است ، و او اگر چه از ناووسيه (٢) است لكن از اصحاب اجماع است ، و أبان و جميل هر دو از اصحاب حضرت صادق ﷺ و ابوالحسن ﷺ مي باشند .

9 - عبدالله بن مُسكان (بروزن سبحان) است و از اصحاب حضرت صادق و موسى بن جعفر هي است ، لكن گفته شده است كه خدمت حضرت صادق الله نمى رفت از ترس آن كه مبادا اداء حق جلالت و شأن آن حضرت را ننمايد، و از اصحاب آن جناب روايت مى كرد (۱۳) و به اين ملاحظه از حضرت صادق الله حديث كم شنيده ، بلكه نجاشى فرموده كه : روايت شده كه از آن حضرت نشنيده مگر حديث «من أذرَكَ الْمَشْعَر فَقَدْ أَذْرَكَ الْمُجَع». (۱۳)

١٠ ـ عبدالله بن المغيرة (به ضم ميم وكسر غين معجمه) است.

و هو كوفيّ ثِقَةً ثقة، لا يعدل به احد من جلالته و دينه و وَرعه،(٥) روى عن أبىالحسن



١ _ غلاصه، ١٧٥/٣؛ منتهى المقال، ج ٤، ص ٣٨٩.

۲ فرقعای از شیمه که امامت را بر امام جعفر صادق هی شخی ختم می کنندو او را زنده و مهدی موعود می دانند. این فرقه باطله به رهبری عبدالله بن ناووس یا عجلان بن ناووس، به وجود آمد و امروزه به طور کلی از بین رفته است. بعضی از بزرگان ما نسبت ناووسی مذهب بودن ایان را رد کردهاند. نگاه کنید به: البحر الزخار فی شرح احادیث الأثمة الاظهار، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۸.

۳_رجال کشی، ص ۳۸۲، ش ۷۱۶.

۴_ در رجال نجاشی، چاپ جامعه مدرسین، ص ۲۱۴ در شرح حال او یافت تشد.

۵_رجال نجاشی، ص ۲۱۵.

موسى ﷺ . قال الكَشَّى: انَّه كان واقفيّاً ثمَّ رُجعَ .(١)

 ۱۱ - حمّاد بن عثمان ناب است که از ثقات اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا اللیجی است، و حماد و برادرانش جعفر و حسین تمامی ثقه و فاضل می باشند.
 و در سنه ۲۰۹ حماد وفات کرد.

۱۲ - حمّاد بن عبسی بصری است که زمان چهار امام را درک کرده ، و در ایام حضرت جواد مخلف سنة ۲۰(۱) وفات یافت ، و در حدیث متحرّز و محتاط بوده و می گفت که : من هفتاد حدیث از حضرت صادق مخلف شنیدم و پیوسته در حفظ آن شک بر من وارد شد تا اقتصار کردم بر بیست حدیث ، (۱) و حماد مذکور همان است که حضرت کاظم مخلف دعا فرمود که : حق تعالی او را روزی فرماید خانه و زوجه و اولاد و خادم و پنجاه حج ، و تمام روزی او شد و پنجاه مرتبه حج کرد و چون خواست حج پنجاه و یکم کند همین که به د مجحفه ، رسید داخل آب شد که غسل احرام کند در آب غرق شد و قبرش در «سیاله» است ، رحمه الله (۱)

۱۳ ـ صفوان بن یحیی کوفی است که از اجلاء اصحاب اثمه ﷺ و صاحب عبادت و زهد و تقوی بوده .

معمّر بن خلاّد از حضرت ابوالحسن موسى ﷺ روايت كرده كه فرمود : «ما ذِنْبانِ ضارِيان في غَنَمٍ غابَ عَنْها رعاؤها بأضرَ في دينِ الْمُسْلِمِ مِنْ حُبِّ الرّياسة، ثمّ قال: لنكِن صَفُوان لا يُحِبُّ الرّياسة ».(۵)

شیخ طوسی فرموده که : صفوان اوثق اهل زمان خود بوده ، و در هر شبانه روزی صد و پنجاه رکعت نماز میگزاشت ، و در هر سالی سه ماه روزه میگرفت و سه دفعه زکات مال می داد ، و این به جهت آن بود که با عبدالله بن جندب و علی بن



۱ ـ رجال کشی، ص ۵۹۴.

۲ ـ سال ۲۰۷ یا ۲۰۸ را نیز گفته اند.

٣-اختيار معرفة الرجال، ج ٢، ص ٢٠٤.

⁴ _ اختيار معرفة الرجال، ج ٢، ص ٢٠٥.

٥ ـ خلاصة الاقوال. ص ٨٩.

نعمان در بیتالله الحرام عهد بسته بودند که هرکدام از دنیا رفتند ما بقی نماز و روزه به نیابت او به جای آورد تا زنده باشد، و عبدالله و علی پیش از صفوان وفات یافتند. لاجرم صفوان نماز و روزه و زکات و حج و سایر اعمال خیریه برای ایشان به عمل می آورد تا زنده بود.

و در سنهٔ ۲۱۰ در مدینه وفات یافت ، و حضرت جواد ﷺ برای او حنوط وکفن فرستاد و امرکرد اسماعیل بن موسی بن جعفر ﷺ را بر او نمازگزاشت .(۱)

و از کثرت ورع صفوان نقل شده که : یکی از همسایگانش در مکّه دو دینار بدو داد که به کوفه ببرد ،گفت : من شتر سواری خود را کرایه کردهام ، پس مهلت گرفت تا از جمّال اذن گرفت .(۲)

و قریب به این حکایت است از کثرت احتیاط قضیّهٔ معروفه از جناب مقدس اردبیلی در باب دادن رقعه به او در یکی از اسفارش .(۳)

۱۴ ـ یونس بن عبدالرحمن است که از اجلاء اصحاب و صاحب مکانت و منزلت نزد اثمه هی است ، (۴) و حضرت امام رضا هی عبدالعزیز بن مُهتدی را که از اخیار اهل قم و وکیل آن حضرت بوده امر فرموده به یونس ارجاع کند در أخذ احکام دین و سه دفعه بهشت را برای یونس ضامن شده.

و پونس را فضیلت بسیار است ، و کتاب بسیار تصنیف کرده که از جمله کتاب یوم و لیله اوست که ابوهاشم جعفری گ او را بر حضرت امام حسن عسگری گ عرضه کرد ، حضرت او را ملاحظه کرد و در حق بونس دعاکرد و فرمود : «أعطاه الله بکلِّ حرف نُوراً یَوم القِیامةِ ».(۵) و یونس در سنهٔ ۲۰۸ در مدینه به رحمت الهی بیوست .



۱ ..رجال کشی، ص ۴۲۳: رجال نجاشی، ص ۱۹۷.

٢ ـ غلاصة الاقوال، ص ٨٨؛ رجال ابن داود، ص ١١١؛ مجالس المؤمنين، ج ١٠ ص ٢١١ ـ ٢١٢؛ رجال تجاشى،
 ص ١٩٧٧: نقد الرجال، ص ١٧٧؛ سفينة، چاپ جديد، ج ٢٠ ص ١٢٣.

٣_قصص العلماء، ص ٣٤٢.

۴_ نگاه کنید به: رجال نجاشی، ص ۴۴۶، ش ۱۲۰۸.

۵_رچال نجاشی، ص ۴۴۷.

و نقل شده که جماعت واقفیه مال بسیار به او می دادند که شریک ایشان شود در قول به وقف ، او از آن امتناع نمود و بر جادهٔ حق ثابت ماند ،(۱) رحمه الله .

10 - حسن بن محبوب سرّاد ، صاحب مشیخه است و او به جلالت قدر معروف است ، و از حضرت امام رضا ﷺ روایت می کند ، و از ارکان اربعه عصر خود به شمار رفته ، و در آخر سنهٔ ۲۲۴ به سن هفتاد و پنج وفات کرد . و از شصت نفر از اصحاب حضرت صادق ﷺ روایت می کرده که از جمله : علی بن رئاب است که پدرش محبوب ، عوض هر حدیثی که از علی می نوشته یک درهم به حسن می داده . و علی بن رئاب از ثقات و اجلاء علماء شیعه است ، و برادرش یمان از رؤساء علماء خوارج بوده ، و در هر سائی سه روز با هم جمع می شدند و مناظره می کردند پس از آن از هم جدا می شدند و دیگر با هم به کلام حتی به سلام مخاطبه نمی کردند .

۱۶ محمد بن ابی عمیر است که خاصه و عامه حکم به وشاقت و تصدیق جلالت او نمودهاند، و او اعبد و اورع مردم بوده، و او را افضل وافقه از یمونس گفته اند، و حال آن که در فقه یونس از فضل بن شاذان روایت شده که می گفت: «ما نَشأ فی الاسلام رجلٌ من سائر النّاس کان أفقه من سلمان الفارسی در ضی اشته منه و لانشأ بعده رجلٌ أفقه من یونس بن عبدالرّحمن رحمه الله».

و ابن ابی عمیر درک خدمت حضرت کاظم و رضا و جواد ﷺ نموده، و در ایام رشید چهار سال در زندان او محبوس بماند، و خواهرش کتابهای او را جمع کرده در غرفهٔ نهاده بود، باران بر آن باریده بود و از دست رفته بود، لاجرم ابن ابسی عمیر حدیث را از حفظ خود نقل میکرد و مراسیل او را در حکم مسانید گرفتهاند.

وفاتش در سنهٔ ۲۱۷^(۲) واقع شد. در سال وفات او به برخی از فضیلت او نیز اشاره خواهد شد، چنانچه سابقاً نیز از فضیلت او قلمی شد.



۱ ـ نگاه کنید به: بحارالاتوار، ج ۴۸، ص ۲۵۲ به نقل از غیبت طوسی، ص ۱۴۲ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۱۱. ۲ ـ نک: رجال نجاشی، ص ۱۲۲۷ خلاصة الاقوال، ص ۲۴۰.

۱۷ ـ عبدالله بن بكير بن اعين است كه در حال زراره به او اشاره شد.

۱۸ - احمد بن محمد بن ابی نصر بَرَنطی است که در خدمت حضرت امام رضا علیه منزلتی رفیع داشت ، و شبی در خدمت آن حضرت بماند ، آن جناب جاریه خود را فرمود که : مضرب و وسادهٔ مرا برای احمد بیاور و فرش کن ، احمد چون داخل اطاق آن حضرت شد و در رختخواب آن حضرت بخفت ، در دلش گذشت که کیست مثل من و حال آن که در خانه ولی الله و بر فراش او جا دارم ، چون این خیال در خاطرش گذشت حضرت او را ندا کرد که : ای احمد ، همانا امیرالمؤمنین علیه به عیادت صَعْصعه بن صوحان رفت و فرمود : ای صعصعه ! عیادت من تو را باعث آن نشود که بر قوم خود فخر کنی بلکه تواضع کن برای خدا تا تو را بالا برد . (۱) وفات احمد در سنه ۲۲۱ واقع شد ، رحمه الله .

* * 4

چون از ذكر اصحاب اجماع فارغ شديم ، اكنون رجوع كنيم به اصل مطلب كه ذكر وقايع ايام دوانيقي باشد .

بالجمله منصور مردی فتاک و سفّاک و بد اندیش بوده ، و با حضرت صادق ها مخت دشمنی میکرد و صدمات و جسارت بسیار به ایشان روا می داشت و چند دفعه مهیای ریختن خون آن حضرت شد^(۲) و امر به قتل آن جناب می نمود ، تا آخر الامر در سال دهم خلافت خود و موافق روایات ، سنهٔ ۱۴۸ آن حضرت را مسموم نمود و شهید کرد^(۳) چنانچه در منتهی به شرح رفت .

شیخ مسعودی گلدر مروج الذهب فرموده که : در سنهٔ ۱۴۸ شهادت آن حضرت واقع شد ، و در بقیع در نزد قبر پدر و جد خویش مدفون گشت ، و بر قبور مبارکه



۱ ـ رجال کشی، ج ۲، ص ۸۵۲.

٢ ـ نگاه كنيد به: عيون الاخبار الرضاطيّية ، ج ١، ص ٢٠٠٣، ح ١٩٢ بحارالانوار، ج ٢٧، ص ١٩٢ و ١٧٨؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ٢، ص ٢٥٢، مهج الدعوات، ص ١٨٥، ١٩٢، ٢٢۴.

٣- نگاه كنيد به: كافي، ج ١، ص ٢٧٢؛ تهديب، ج ۶، ص ٧٨؛ فرق الشيعة، ص ٧٨.

ایشان سنگی است که این کلمات بر آن نقش شده است:

يسم الله الرحمن الرحيم، ألْحَمدُلِلهِ مُبيدِ الأممِ، و مُخيِى الرمم، هذا قبرُ فاطمة يِنْتِ رسولِالله [ﷺ] سيّدة نساءِ القاليمين، و قَبْرُ الحَسنِ بْن عَلَى بن أبىطالِبٍ، و على بن الحُسَين بن عَلَى بن أبىطالبٍ، ومُحَمَّدِ بن عَليّ، وجَعفَرِ بـن مـحمَّدٍ رضـىالله عـنهم. (اننهى).

و اقول: صلواتالله عليهم اجمعين.

و نیز منصور در ایام خلافت خود؛ جماعت بسیاری از آل ابوطالب را شهید کرد مانند عبدالله محض ، و برادر مادری او محمد بن عبدالله بین عمرو بین عثمان معروف به دیباج ، و حسن مثلث ، و علی و عبدالله و عباس پسران حسن مثلث ، و اسماعیل ابن ابراهیم طباطبا ، و محمد برادر او ، و ابراهیم بن عبدالله محض ، و محمد بن عبدالله نفس زکیه ، و فرزندان او علی و عبدالله اشتر و کودکی دیگر ، و علی بن الحسن بن زید بن الحسن المجتبی من و حمزة بن اسحاق بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بن غیر ذلک .

و این جمله را ، بعضی را در محبس به انواع تعذیب و نکال و بعضی را به زهر و برخی را به شمشیر بکشت ، و ما در کتاب منتهی الامال اسامی این جماعت را با مختصر شرحی از حال ایشان در ذکر اولاد امام حسن علی نگاشتیم.

و هم منصور بعضی از آل ابی طالب را احضار کرد و تازیانه ها بر ایشان زد مانند: موسی بن عبدالله محض ملقب به جون که او را چندان تازیانه زد تا غش کرد. و گفته شده که او را هزار تازیانه زد.

و دیگر حسن بن معاویة بن عبدالله بن جعفر است که منصور او را احضار کرد و او را تازیانه بزد و در حبس افکند و پیوسته در زندان بود تا منصور بمرد و مهدی او را رهاکرد.

و هم جملهای از طالبیین در ایام منصور از ترس او مخفی و متواری شدند از جمله: حسین بن زید بن علی بن الحسین ﷺ ملقب بــه ۵ ذی الدّمـعة ، است کــه



متواری شد ، (۱) و دیگر عیسی بن زید بوده که در ایام مهدی شرح حال او رقم خواهد شد ، و هکذا غیر ایشان .

و صواب می نماید که ما در این جا کیفیت شهادت طالبیین را در ایام منصور شرح دهیم.

歩 崇 巻



ذكر شهادت عبدالله ^(۱) بن الحسن بن الحسن بن على بن ابىطالبﷺ و مقتل اهل بيت او رحهمها تمالي

مخفی نماند که چون ولید بن یزید بن صبدالملک بن مروان کشته گشت و سلطنت بنی امیّه رو به ضعف و زوال آورد ، جماعتی از بنی عباس و بنی هاشم که از جملهٔ ایشان بود ابو جعفر منصور و برادران او سفّاح و ابراهیم بن محمّد و عموی او صالح بن علی و عبدالله محض (۲) و دو پسران او محمّد و ابراهیم و برادرش محمّد دیباج و غیر ایشان در د آبواء ، جمع گشتند و اتفاق کردند که با پسران عبدالله محض بیعت کنند و یک تن از ایشان را به خلافت بردارند.

از میانه محمّد بن عبدالله را اختیار کردند، چه او را مهدی میگفتند، و از خانوادهٔ رسالت گوشزد ایشان گشته بود که مهدی آل محمّد ﷺ هم نام پیغمبر است و مالک ارض شود، شرق و غرب عالم را پر از عدل و داد کند بعد از آن که از ظلم و جور مملو شده باشد، لاجرم ایشان دست بیعت با محمّد دادند، و با او بیعت کردند.

پس کس فرستادند و عبدالله بن محمّد بن عمر بن على ﷺ و حضرت امام جعفر صادق ﷺ را طلبيدند . عبدالله گفت که : حضرت صادق را بيهوده طلبيديد ، زيرا که او رأى شما را به صواب نخواهد شمرد .



١ - اين بحث در منتهى الآمال نيز ذكر شده است.

۲ ـ عبدالله محض: فرزند حسن بن حسن بن على بن ابيطالب للله است و مادرش فاطعه دختر سيدالشهداء للله بوده. (مؤلف ﷺ)

چون آن جناب وارد شد، عبدالله موضعی برایش گشود، و آن جناب را در نزد خود نشانید، و صورت حال را مکشوف داشت.

حضرت فرمود: این کار مکنید، چه آن که اگر بیعت شما با محمّد به گمان آن است که او همان مهدی موعود است، این گمان خطاست و این مهدی موعود نیست و این زمان زمان خروج او نیست. و اگر این بیعت به جهت آن است که خروج کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید باز هم بیعت با محمّد نکنیم، چه آن که تو شیخ بنی هاشمی، چگونه تو را بگذاریم و با پسرت بیعت کنیم؟!

صیدالله گفت: چنین نیست که تو می گویی ، لکن تو را حسد از بیعت با ایشان باز می دارد .

حضرت دستی بر پشت سفّاح گذاشت و فرمود: به خدا سوگند که این سخن از در حسد نیست بلکه خلافت از برای این مرد و برادران او و اولادهای ایشان است نه از برای شماها.

پس دستی برکتف عبدالله محض زد و فرمود: به خدا قسم که خلافت بر تو و پسران تو فرود نخواهد آمد. و همانا هر دو پسران توکشته خواهند شد.

این بگفت و برخاست و تکیه فرمود بر دست عبدالعزیز بین عمران زُهـری و بیرون شد و بـا عـبدالعـزیز فـرمود کـه : صـاحـب رِدای زرد، (یـعنی مـنصور) را تگریستی؟ گفت : بلی . فرمود : به خدا سوگند که او عبدالله را خواهد کشت .

عبدالعزيز گفت: محمَّد را نيز خواهد كشت؟ فرمود: بلي.

عبدالعزیزگفت: در دل خودگفتم: به پروردگار کعبه که این سخن از روی حسد است! و از دنیا بیرون نرفتم تا دیدم چنان شد که آن حضرت خبر داده بود.

بالجمله، اهل مجلس نیز بعد از رفتن آن حضرت متفرّق شدند، عبدالصمد و منصور در عقب آن حضرت رفتند تا به آن جناب رسیدند، گفتند: آیا واقع دارد آن چه در مجلس گفتی؟

فرمود: بلي والله، و اين از علومي است كه به ما رسيده. بني عباس سخن آن



حضرت را استوار دانستند و از آن روز دل بر سلطنت بستند و در اِعداد کار شدند تا گاهی که ادراک کردند .

رَوى شيخنا الْمُفيدُ عَنْ عَنْبسةِ بِن نَجاد العابد، قال: كان جعفر بن محمّد عُمَيْكُ اذا رَأَىٰ مُحمّدَ بْنَ عَبْدِالله بن الْحَسَنِ تَغَرْغَرَتْ عَيناهُ ثُمَّ يَقُولُ: بِنَفَسى هُوَ، ان النّاس ليَقُولُونَ فيه، و إِنَّهُ لَمَقْتُولٌ، لَيْسَ هٰذا (هو ـخل) فِي كتابِ عَلَيْ ﷺ مِنْ خُلُفاءِ هِذِه الاُمّةِ .(١)

مؤلف گوید: اگر چه از مخاطبات عبدالله محض با حضرت صادق الله سوء رأی او ظاهر گشته ، لکن اخبار بسیاری در مدح ایشان وارد شده ، و بعد از این مذکور خواهد شد که حضرت صادق الله برای ایشان بسیار گریست هنگامی که ایشان را از مدینه اسیر کرده ، به جانب کوفه می بردند و در حق انصار نفرین فرمود ، و از کثرت حزن و اندوه تب کرد ، و هم تعزیت نامه برای عبدالله و سایر اهل بیت او فرستاده و از عبدالله تعبیر فرموده به عبد صالح ، و دعا کرده در حق ایشان به سعادت .

و آن تعزبت نامه را سید ابن طاووس در اقبال(۲) ابراد کرده. آن گاه فرموده که: این مکتوب حضرت صادق ﷺ برای عبدالله و اهل بیت او دلالت میکند بر آن که ایشان معذور و ممدوح و مظلوم بودهاند، و به حب امام عارف بودهاند.

و هم فرموده : که اگر درکتب حدیثی یافت می شد که ایشان از طریق آن حضرت مفارق بوده اند ، آن حدیث محمول بر نقیه است ، به جهت آن که مبادا خروج ایشان را به جهت نهی از منکر نسبت به ائمه طاهرین ﷺ دهند .

و مؤید این مقال آن که ، خلاد بن عُمَیر کِندی روایت کرده : شرفیاب خدمت حضرت صادق ﷺ شدم ، آن حضرت فرمود : آبا از آل حسن ﷺ که منصور ایشان را از مدینه بیرون برده خبر دارید؟ ما خبر داشتیم از شهادت ایشان ، لکن نخواستیم که آن حضرت را به مصیبت ایشان خبر دهیم ، گفتیم : امیدواریم که خدا ایشان را عافیت دهد . فرمود : کجا عافیت برای ایشان خواهد بود ؟ این بگفت و صدا به



۱ ـ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مقاتل الطالبین، ص ۲۰۵ ـ ۲۰۸؛ بحارالاتوار، ج ۴۶، ص ۱۸۷ و ج ۴۷، ص ۲۷۶. ۲ ـ الاقبال، ص ۵۷۹.

گریه بلند کرد و چندان گریست که ما نیز از گریهٔ آن حضرت گریستیم.

آن گاه فرمود که : پدرم از فاطمه دختر امام حسین عُیُّهٔ حدیث کرد که گفت: از پدرم حسین بن علی نایی شنیدم که می فرمود : ای فاطمه ، چند نفر از فرزندان تو به شط فرات مفتول خواهند شد که « ما سَبَقَهُمُ الأوَّلُونَ وَ لَمْ یُدْرِکُهُمُ الآخِرُونَ ».

پس حضرت صادق على فرمود: كه اينك از فرزندان فاطمه بنت الحسين على جز ايشان كه در حبس شدند كسى ديگر نيست كه مصداق اين حديث باشند ، لاجرم ايشانند آن كساني كه به شط فرات مقتول شوند .(١)

پس سیّد ابن طاووس چند خبری در جلالت ایشان و در بیان آن که ایشان را اعتقاد نبود به آن که مهدی ایشان همان موعود الله است ایراد فرموده، هر که خواهد رجوع کند به اعمال ماه محرم اقبال الأعمال

بالجمله، محمّد و ابراهیم پسران عبدالله همواره در هوای خلافت می زیستند و اعداد خروج می کردند تاگاهی که امر خلافت بر ابوالعباس سفّاح درست آمد، این وقت فرار کردند و از مردم متواری شدند، اما سفّاح، عبدالله محض را بورگ می داشت و فراوان اکرام می کرد.

سبط ابن الجوزي گفته كه : يك روز عبدالله گفت كه : هيچ گاه نديدم كه هزار هزار درهم مجتمعاً در نزد من حاضر باشد . سفّاح ، گفت : الآن خواهي ديد . و بفرمود هزار هزار درهم حاضر كردند و به عبدالله عطاكرد .(۲)

و ابوالفرج روایت کرده که: چون سفّاح بر مسند خلافت نشست، عبدالله و برادرش حسن مثلّت بر سفّاح وفود کردند، سفّاح ایشان را عطا داد و رعایت نمود، و به زیاده عبدالله را تکریم می نمود، و لکن گاه گاهی از عبدالله پرسش می کرد که پسران تو محمّد و ابراهیم در کجایند؟ و چرا با شما نزد من نیامدند؟! عبدالله می گفت که: مستوری ایشان از خلیفه به جهت امری نیست که باعث کراهت او شود.



١ _ اقبال الاعمال، ص ٥٨١.

٢ _ تذكرة الخواص، ص ٢١٧.

و پیوسته سفّاح این سخن را با عبدالله میگفت و عبش او را منغّص می نمود تا یک دفعه با وی گفت: ای عبدالله! پسران خود را پنهان کرده ای؟ هر آینه محمّد و ابراهیم هر دو تن کشته خواهند شد، عبدالله چون این سخن بشنید به حالت حزن و کئابت از نزد سفّاح به منزل خود مراجعت کرد .(۱)

حسن مثلَث چون آثار حزن در عبدالله دید، پرسید: ای برادر، سبب حزن تو چیست؟ عبدالله مطالبهٔ سفّاح را در باب محمّد و ابراهیم برای او نقل کرد. حسن گفت: این دفعه که سفّاح از حال ایشان پرسش کند بگو عمّ ایشان از حال ایشان خبر دارد تا من او را از این سخن ساکت کنم، این دفعه که سفّاح صحبت پسوان عبدالله را به میان آورد عبدالله گفت که: عمّ ایشان حسن از ایشان خبر دارد.

سفّاح صبر کرد تاگاهی که عبدالله از منزل او بیرون شد ، حسن مثلّث را بخواند و از محمّد و ابراهیم از او پرسش کرد .

حسن گفت: ای امیر! با شما چنان سخن گویم که رعیّت با سلطان گوید ، یا چنان گویم که مرد با پسر عمّ خود سخن میگوید؟

گفت: چنان گوي كه با پسر عمّ خودگويي.

گفت: یا امیرا با من بگوی که اگر خداوند مقدّر کرده که محمّد و ابراهیم ادراک منصب خلافت کنند، تو و تمامت مخلوق آسمان و زمین می توانند ایشان را دفع دهند؟

گفت: لا والله.

آن گاه گفت: اگر خداوند مقدّر نکرده باشد خلافت را برای ایشان، تمام اهل ارض و سماء اگر اتفاق کنند می توانند امر خلافت را بر ایشان فرود آورند؟ سفّاح گفت: لا والله .

حسن گفت: پس برای چه امیر از این پیر مرد این همه در این باب مطالبه میکند؟ و نعمت خود را بر او منغّص می فرماید؟

٧ _ در عمدة الطالب مكان حسن، ابراهيم النمر برادرش را ذكر تموده. (مؤلف ﷺ)

سفّاح گفت: از پس این دیگر نام ایشان را تذکره نخواهم نمود. و از آن پس نازنده بود دیگر نام ایشان را نبرد، پس سفّاح عبدالله را فرمان کرد که بـه مـدینه برگردد.(۱)

و این ببود تا زمانی که سفّاح وفات یافت و کار خلافت بر منصور دوانیقی راست آمد و منصور به جهت خبث طینت و پستی فطرت خویش، یک باره دل بر قتل محمّد و ابراهیم بست، و در سنهٔ ۱۴۰ سفر حج کرد و از طریق مدینه مراجعت نمود، چون به مدینه رسید، عبدالله را بخواست و از امر پسرانش از او پرسش کرد، عبدالله گفت: نمی دانم در کجایند، منصور سخنی چند از راه شتم و شناعت با عبدالله گفت و امر کرد تا او را در دار مروان در مدینه حبس نمودند و زندانبان او ریاح بن عثمان بود، و از پس عبدالله جماعتی دیگر از آل ابوطالب را به تدریج بگرفتند و در محبس نمودند، مانند: حسن و ابراهیم و ابوبکر برادران عبدالله، و حسن بن جعفر بن حسن مثنی، و سلیمان و عبدالله و علی و عباس پسران داود بن حسن مثنی، و عباس و علی عابد حسن مثنی، و عباس و علی عابد بسران حسن مثنی، و عباس و علی عابد بسران حسن مثلث ، و علی فرزند محمّد نفس زکیّه ، و غیر ایشان که در منتهی الاَمال در ذکر اولادهای امام حسن مجنبی مُقِیّ بدین مطلب اشاره شد.

بالجمله، ریاح بن عثمان جماعت بنی حسن را در زندان در قید و بند کرده و بر ایشان کار را سخت تنگ کرده بود، و در این ایّامی که در زندان بودندگاه گاهی ریاح بعضی از ناصحین را به نزد عبدالله محض می فرستاد که او را نصیحت کند تا شاید که عبدالله از مکان فرزندانش اطلاع دهد، چون ایشان این سخن را با عبدالله به میان می آوردند و او را در کتمان پسرانش ملامت می نمودند، عبدالله می گفت: که بلیّه من از بلیّه خلیل الرّحمن بیشتر است، چه او مأمور شد به ذبح فرزند خود و آن ذبح فرزند طاعت خدا بود و لکن مرا امر می کنند که فرزندان خود را نشان دهم تا آنها را بکشند و حال آن که کشتن ایشان معصیت خدای می باشد.

و بالجمله، تا سه سال در مدینه در حبس بودند تا سال ۱۴۴ در رسید، منصور دیگر باره سفر حج کرد و چون از مکّه مراجعت نمود، داخل مدینه نشد و به و رَبّده و رفت و چون به و ربده و وارد شد، ریاح بن عثمان به جهت دیدن منصور از مدینه به ربده بیرون شد، منصور گاهی که او را بدید امر کرد که برگرد به مدینه و بنی حسن را که در محبس می باشند در اینجا حاضر کن.

پس ریاح بن عثمان به اتّفاق ابوالأزهر، زندانبان منصور، که مردی بد کیش و خبیث بود به مدینه رفتند و بنوحسن را با محمّد دیباج برادر مادری عبدالله محض را در غل و قید کرده و سلاسل و اغلال ایشان را سخت تر نموده و به کمال شدت و سختی ایشان را به جانب دربذه و حرکت دادند.

وگاهی که ایشان را به دربذه و کوج می دادند حضرت صادق الله از وراء ستری ایشان را نگریست ، و سخت بگریست . چندان که آب دیدهاش بر محاسنش جاری گشت ، و بر طایفه انصار نفرین کرد و فرمود که : انصار وفا نکردند به شرایط بیعت با رسول خدا گیت ، چه آن که با آن حضرت بیعت کردند که حفظ و حراست کنند او را و فرزندان او را از آن چه حفظ می کنند خود را و فرزند خود را ، پس بنا به روایتی ، آن حضرت داخل خانه شد و تب کرد و بیست شب در تب و تاب بود و شب و روز می گریست تا آن که بر آن حضرت ترسیدند .

و بالجمله ، بنی حسن را با محمّد دیباج در دربذه ، وارد کردند و ایشان را در آفتاب بداشتند ، و زمانی نگذشت که مردی از جانب منصور ببرون آمد و گفت : محمّد بن عبدالله بن عثمان کدام است ؟ محمّد دیباج خود را نشان داد ، آن مرد او را به نزد منصور برد .

راوی گفت: زمانی نگذشت که صدای تازیانه بلند شد، و آن تازیانه هایی بود که بر محمّد میزدند. چون محمّد را برگردانیدند دیدیم چندان او را تازیانه زده بودند که چهره و رنگ او که مانند سبیکهٔ سیم بود به لون زنگیان شده بود و یک چشم او به واسطهٔ تازیانه از کاسه بیرون شده بود.



آنگاه محمد را بیاوردند و در نزد برادرش عبدالله محض جای دادند، و عبدالله محمد را بسیار دوست می داشت، در این حال تشنگی سخت بر محمد غلبه کرده بود و طلب آب می کرد، و مردمان به جهت حشمت منصور از ترحم بر ایشان حذر می کردند تا گاهی که عبدالله گفت که کیست پسر رسول خدا را سیراب کند؟ این وقت یک تن از مردم خراسان او را به شربتی از آب سقایت کرد.

و نقل شده که جامهٔ محمّد از صدمت نازیانه و آمدن خون چنان بر پشت او چسبیده بودکه از بدن اوکنده نمی شد ، نخست او را به روغن زیت طَلّی کردند ، آن گاه جامه را با پوست از بدن او باز کردند.

و سبط ابن الجوزی روایت کرده که چون محمد را به نزد منصور بردند ، منصور از او پرسید که دو کذاب فاسق ، محمد و ابراهیم در کجایند؟ و دختر محمد دیباج رقیه زوجه ابراهیم بود . محمد گفت که : به خدا سوگند که نمی دانم در کجایند . منصور امر کرد تا چهارصد تازیانه بر وی زدند ، آن گاه امر کرد که جامهٔ درشتی بر او پوشانیدند و به سختی آن جامه را از تن او بیرون کردند تا پوست تن او از بدن کنده شد .

و محمد در صورت و شمایل احسن ناس بود و بدین جهت او را دیباج میگفتند و یک چشمش به صدمت تازیانه بیرون شد، آن گاه او را در بند کردند و به نزد عبدالله جای دادند، و محمد در آن وقت سخت تشنه بود و هیچ کس را جرأت آن نبود که او را آب دهد، عبدالله صبحه زد که: ای گروه مسلمانان! آیا این مسلمانی است که فرزندان پیغمبر از تشنگی بمیرند و شما ایشان را آب ندهید؟!

پس منصور از دربذه ، حرکت کرد ، و خود در محملی نشسته بود و معادل او ربیع حاجب بود ، و بنوحسن را با لب تشنه و شکم گرسنه و سر و تن برهنه با غل و زنجیر بر شتران برهنه سوار کردند و در رکاب منصور به جانب کوفه حرکت دادند.

وقتی منصور از نزد ایشان عبور کرد در حالی که در میان محملی بود که روپوش آن از حریر و دیباج بود، عبدالله بن حسن ﷺ که او را بدید فریاد کشید که : ای



ابوجعفر! آیا با اسیران شما در بدر چنین کردیم؟

و از این سخن اشارتی کرد به اسیری عباس جد منصور در روز بدر و رحم کردن جد ایشان رسول خدا ﷺ به حال او هنگامی که عباس از جهت بند و قید ناله می کرد. حضرت فرمود که: نالهٔ عباس نگذاشت امشب خواب کنم و امر فرمود که قید و بند را از عباس بردارند.(۱)

ابوالفرج روایت کرده که منصور خواست که صدمهٔ عبدالله به زیادت باشد امر کرد که: شتر محمد را در پیش شتر او قرار دادند. عبدالله پیوسته نگاهش بر پشت محمد می افتاد و آثار تازیانه می دید و جزع می کرد. (۲) و پیوسته ایشان را با سوء حال به کوفه بردند و در محبس (هاشمیّه) در سردایی حبس نمودند که سخت تاریک بود و شب و روز معلوم نبود، و عدد ایشان که در حبس شدند موافق روایت سبط بیست تن از اولاد حسن عراق بودند.

و مسعودی فرموده که: منصور، سلیمان و عبدالله فرزندان داود بن حسن مثنی را با موسی بن عبدالله محض و حسن بن جعفر رهاکرد و ما بقی در حبس بماندند تا بمردند، و محبس ایشان بر شاطئ فرات به قرب قنطرهٔ کوفه بود، و الحال مواضع ایشان در کوفه در زمان ماکه سنهٔ ۱۳۳۲ است معلوم و زیارتگاه است و تمامی در آن موضع میباشند، و قبور ایشان همان زندان است که سقف آن را بر روی ایشان خراب کردند، و گاهی که ایشان در زندان بودند ایشان را از برای قضاء حاجت بیرون نمی کردند، لاجرم در همان محبس قضاء حاجت می نمودند و به تدریج بیرون نمی کردند، لاجرم در همان محبس قضاء حاجت می نمودند و به تدریج رائحه آن منتشر گشت و بر ایشان از این جهت سخت می گذشت، بعضی از موالی رائحه آن منتشر گشت و بر ایشان بردند تا به بوی خوش او دفع بوهای کریهه کنند.

و بالجمله، به سب آن رائحهٔ كريهه و بودن در حبس و بند، ورم در پاهايشان پديدگشت و به تدريج به بالا سرايت ميكرد تا به دل ايشان ميرسيد و صاحبش را



١ ـ تذكرة الخواص، ص ٢١٩.

٢ _ مقاتل الطالبيين، ص ١٥٠.

هـــلاک مـــیکرد، و چـون محبس ایشان مظلم و تــاریک بـود، اوقــات نــماز را نمی توانستند تعیین کنند، لاجرم قرآن را پنج جزء کرده بودند و به نــوبت در هــر شبانه روز یک ختم قرآن قرائت میکردند. و هر څمسی که تمام میگشت یک نماز از نمازهای پنجگانه به جا می آوردند،

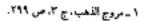
و هرگاه یکی از ایشان میمرد ، جسدش پیوسته در بند و زنجبر بود تاگاهی که بو بر میداشت و پوسیده میگشت ، و آنها که زنده بودند او را بدین حال میدیدند و اذیت میکشیدند .(۱)

و سبط ابن جوزی نیز شرحی از محبس ایشان بدون ذکر آوردن غالبه بر ایشان نقل نموده ، و ما نیز در کتاب منتهی در ذکر حال حسن مثلث و تعداد فرزندان او اشاره بدین محبس کردیم . و در میان ایشان علی بن الحسن المثلث که معروف به علی عابد بوده ، در عبادت و ذکر و صبر بر شدائد ممتاز بود .

و در روایتی وارد شده که: بنوحسن اوقات نماز را نمی دانستند مگر به تسبیح و اوراد علی بن الحسن ، چه او پیوسته مشغول ذکر بود و به حسب اوراد خود که موظّف بود بر شبانه روز می فهمید دخول اوقات نماز را.

وگاهی عبدالله بن الحسن المثنی از ضجرت حبس و ثقالت قید و بند علی را گفت که : می ببنی ابتلاء وگرفتاری ما را ، از خدا نمی خواهی که ما را از این زندان و بلاء نجات دهد؟

على زمان طويلى پاسخ نداد، آن گاه گفت: اى عم، همانا از براى ما در بهشت درجهاى است كه نمى رسيم به آن درجه مگر به اين بليه يا به چيزى كه اعظم از اين باشد، و هم از براى منصور مرتبهاى است در جهنم كه نمى رسد به آن مگر آن كه به جا آورد به ما آن چه راكه مى ببنى از بلايا، پس اگر مى خواهى صبر مى كنيم بر اين بلايا و شدائد و به زودى راحت مى شويم چه مرگ ما نزديك شده است، و اگر



میخواهی دعا میکنیم به جهت خلاصی لکن منصور با آن مرتبه که در جهنم دارد نخواهد رسید.

گفتند: بلکه صبر میکنیم ، پس سه روز بیشتر نگذشت که در زندان جان دادند و راحت شدند ، و علی بن الحسن الله به حالت سجده از دنیا رخت کشید ، عبدالله را گمان آن که او را خواب ربوده گفت : فرزند برادرم را بیدار کنید ، چون او را حرکت دادند دیدند بیدار نمی شود دانستند که وفات کرده ، و وفات او در بیست و ششم محرم سنهٔ ۱۴۶ واقع شد و مدت عمرش چهل و پنج سال بوده .

و ابوالفرج از اسحاق بن عیسی روایت کرده که: روزی عبدالله محض از زندان برای پدرم پیغام داد که نزد من بیا. پدرم از منصور اذن گرفت و به زندان نزد عبدالله رفت. عبدالله گفت: تو را طلبیدم برای آن که قدری آب برای من آوری چه آن که عطش بر من غلبه کرده ، پدرم فرستاد از منزل سبوی آب بخی برای عبدالله آوردند ، عبدالله چون سبوی آب را بر دهان نهاد که بیاشامد ، ابوالأزهر زندانبان رسید ، دید که عبدالله آب می خورد در غضب شد ، چنان پا بر آن سبو زد که بر دندان عبدالله خورد و از صدمت آن دندانهای تنایای او بریخت .(۱)

و بالجمله ، حال ایشان در زندان بدین گونه بود و به تدریج بعضی بمردند ، و بعضی کشته گشتند ، و عبدالله با چند تن دیگر از اهل ببت خود زنده بودند تاگاهی که محمّد و ابراهیم پسران او خروج کردند و مقتول گشتند و سر ایشان را برای منصور فرستادند ، و منصور سر ابراهیم را برای عبدالله فرستاد . و آن گاه ایشان نیز در زندان بمردند و شهیدگشتند .

سبط ابن الجوزی (۲) و غیره نقل کرده اندکه: پیش از آن که محمد بن عبدالله کشته شود، عامل منصور ابو عون از خراسان برای او نوشت که: مردم خراسان بیعت ما را می شکنند به سبب خروج محمد و ابراهیم پسران عبدالله، منصور امر کرد محمد



١ _مقاتل الطاليبين، ص ١٥٢.

٣ _ تذكرة الخواص، ص ٢٣٩.

دیباج راگردن زدند و سر او را به جانب خراسان فرستادکه اهل خراسان را بفریبند و قسم یاد کنند که این سر محمّد بن عبدالله بن فاطمه بنت رسولالله ﷺ است تا مردم خراسان از خیال خروج با محمّد بن عبدالله بیفتند .(۱)

اكنون شروع كنيم به مقتل محمّد بن عبدالله محض.

ذكر مقتل محمّد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابىطالب ﷺ ملقّب به نفس زكيّه

محمد بن عبدالله ، مكنّى به ابوعبدالله و ملقب به صریح قریش است ، چه آن که یک تن از امّهات و جدّات او امّولد نبودند . (۲) مادر او هند دختر ابی عبیدة بن عبدالله بن زَمْعة بن اسود بن مطلب بوده ، و محمد را از جهت کثرت زهد و عبادت نفس زکیه لقب دادند (۳) و اهل بیت او به استظهار حدیث نبوی گلیّ «اِنَّ الْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدی، اشعه او را مهدی (۳) می گفتند ، و هم او را مقنول به احجار زَیْت گفتهاند ، و او را به فقه و دانایی و شجاعت و سخاوت و کثرت فضائل ستایش نمودهاند و در میان هر دو کتف او خالی سیاه به مقدار بیضه بوده و مردمان را اعتقاد چنان بوده که او همان مهدی موعود از آل محمد [صلوات الله علیهم اجمعین]

لهذا با وي بيعت كردند و پيوسته مترصد ظهور و منتظر خروج او بـودند. و



١ عن ثاريخ غطيب بنداد، مات عبدالله بن الحسن في حبس المنصور بالكوفة يوم عبد الاضحى من سنة ١٤٥، و قال
 تاجالدين بن زهرة الحسيني في غاية الاختصار، نقلاً عن خط عبدالحميد النسابة بن فخار بين محدً بين فيخار
 الموسوى: إنّه مات ابراهيم بن الحسن في الحبس ١٤٥، و قبره في الكوفة و هو اوّل من مات من بيني الحسس.
 (مؤلف ﷺ)

٢ _ مقاتل الطالبيين، ص ٢٠٤.

٣ _مروج الذهب، ج ٢، ص ١٤٩.

۴ _ نگاه كنيد به: الغزى، ص ۱۲۰: مجلَّة التوحيد، العدد الثاني، مقاله «العهدية في نظرة جديدة» از علامه سيد جعفر

ابوجعفر منصور دو کرت با او بیعت کرده بود. یک مرتبه در مکّه در مسجدالحرام ، و چون محمّد از مسجد بیرون شد رکاب او را بداشت تا بر نشست و زیاده احترام او را مرعی می داشت ، مردی با منصور گفت که : این کیست که چندین حشمت او را نگاه می داری؟ گفت : وای بر تو مگر ندانی این مزد محمّد بن عبدالله محض و مهدی ما اهل بیت است ؟ و کرّت دیگر در و ابواه) با او بیعت کرد ، چنان که در بیان حال عبدالله مرقوم گشت . (۱)

و ابوالفرج و سیّد ابن طاووس اخبار بسیاری نقل کردهاند که عبدالله محض و سایر اهل بیت او انکار داشتند از آن که محمّد نفس زکیّه مـهدی مـوعود بـاشـد و میگفتند: مهدی موعود ﷺ غیر اوست .

و بالجمله ، چون خلافت بر بنی عباس مستفر شد ، محمّد و ابراهیم مخفی می زیستند و در ایام منصورگاهی چون یک دو تن از عرب بادیه ، پوشیده به نزد پدر در زندان آمدند و گفتند : اگر اذن فرمایی آشکار شویم ، چه اگر ما دو تن کشته شویم بهتر از آن است که جماعتی از اهل بیت پیغمبر گریشی کشته شوند ، عبدالله گفت « اِن مَنْعَکُما اَبُوجَعْنِ اَن تَعیشا کَریمینِ » . اگر ابوجعفر منصور منظمکما اَبُوجِعْنِ اَن تَعیشا کَریمینِ قلا یَمنَنْعُکُما اَنْ تَعُوتا کَریمینِ » . اگر ابوجعفر منصور رضا نمی دهد که شما چون جوانمردان زندگانی کنید ، منع نمی کند که چون جوانمردان بمیرید که شما در اعداد کار پردازید و جوانمردان بمیرید . کنایت از آن که صواب آن است که شما در اعداد کار پردازید و بر منصور خروج کنید ، اگر نصرت جویید نیکو باشد و اگر کشته شوید با نام نیک نکوهشی نباشد .

و بالجمله ، در ایامی که محمّد و ابراهیم مخفی بودند ، منصور را همّی جز یافتن ایشان نبود و عیون و جواسیس در اطراف قرار داده بود تا شاید بر مکان ایشان اطلاع یابد .

ابوالفرج روایت کرده که محمّد بن عبدالله گفته :گاهی که در شعاب جبال مخفی بودم، روزی در کوه درَضُویٰ ۹ جای داشتم با امّولد خویش و مـرا از وی پــــری

۱ ـ نيز نگاه كنيد به: ناسخ التواريخ، زندگاني امام حسن كلي ، ج ۲. ص ۲۲۸.

رضیع بود ، ناگاه مکشوف افتاد که غلامی از مدینه به طلب من میرسد ، من فرار کردم امّولد نیز فرزندم را در آغوش کشیده و میگریخت که ناگاه آن کودک از دست مادرش رها شد و از کوه در افتاد و پاره پاره شد .

و نقل شده که این وقت که طفل محمّد از کوه بیفتاد و بمرد، محمّد این اشعار را گفت :

مُــــنخَرِقُ الخُـــغَين يَشْكُـــو الوَجـــىٰ ^(١) تَنكته (تَنْكُبُهُ ــخ.ل)^(٢) أطرافُ مَروٍ حدادٍ

قَـــذكــانَ فِسى الْستوتِ لَــةُ ذاحَـةً

وَ المسوتُ حَسثُمُ فسى رِقسابِ الْعبادِ^(٢)

بالجمله، محمد در سنة ۱۴۵ خروج کرد و به اتفاق ۲۵۰ نفر در ماه رجب داخل مدینه شد و صدا به تکبیر بلند کردند و رو به زندان منصور آوردند، و در زندان را شکستند و محبوسین را بیرون کردند و ریاح بن عثمان زندانبان منصور را بگرفتند و حبس کردند، آن گاه محمد بر فراز منبر شد و خطبه بخواند و مقداری از مثالب و مطاعن و خبث سیرهٔ منصور را تذکره نمود. مردمان از مالک بن انس استفتاء کردند که با آن که بیعت منصور در گردن ماست ما توانیم با محمد بیعت کنیم؟

مالک فتوی میداد: بلی ، چه آن که بیعت شما با منصور از روی کراهت بوده . پس مردم به بیعت محمّد شتاب کردند و محمّد بر مدینه و مکّه و یمن استبلا یافت .



۱ ـ وچې: سوده شدن سم سئور.

۲ _ نکت، (بد فتح) بد سر در افکندن. و نکب: خون آلود کردن سنگ، پای را در رنج و سختی رسانیدن. (مؤلف ﷺ) ۲ _ اشعار در ذیل الامالی، ص ۱۴۲ از این اشعث طبری، ج ۹، ص ۱۹۱؛ این اثبر، ج ۵، ص ۲۱۰: زهرة الآداب، ج ۱، ص ۱۱۷: البیان و النبیین، ج ۱، ص ۲۴۱: النمهید، ج ۲، ص ۲۳۰: سقاتل الطبالیین، ص ۲۷۰ و ۲۰۵، و در منتهی الآمال نیز ذکر شد.

ابو جعفر منصور چون این بدانست برای محمّد مکتوبی از در صلح و سلم فرستاد. او را امان داد، محمّد مکتوب او را جوابی شافی نوشت و در آخر نامه رقم کرد که تو راکدام امان است که بر من عرضه داشتی ؟ آیا امانی است که به این هبیره دادی؟ یا امانی است که به عمویت عبدالله بن علی دادی؟ یا امانی است که ابومسلم را با آن خرسند ساختی؟ یعنی بر امان تو چه اعتماد است چنان که این سه نفر را امان دادی و به مقتضای امان خود عمل نکردی.

ثانیاً ابوجعفر او را مکتوبی فرستاد و برخی از در حسب و نسب طریق معارضه سپرد، و این مختصر راگنجایش ذکر آن مکاتیب نیست طالبین رجوع کنند به تذکرهٔ سبط و غیره .(۱)

و چون منصور مأبوس گشت از آن که محمّد به طریق سلم و صلح در آید ، لاجرم عیسی بن موسی برادرزاده و ولیعهد خود را به تجهیز جنگ محمّد فرمان داد و در باطن گفت : هرکدام کشته شوند باکی ندارم ، چه آن که منصور طالب حیات عیسی نبود به سبب آن که سفّاح عهد کرده بود که بعد از منصور ، عیسی خلیفه باشد و منصور از خلافت او کراهت داشت .

پس عیسی با چهار هزار سوار و دو هزار پیاده به دفع محمّد بیرون شد و منصور او راگفت که : اوّل دفعه قبل از قتال او را امان بده تا شاید بدون قـتال او ســر در اطاعت ما در آورد.

عیسی کوچ کرد تا به و قبد و حکه نام منزلی است در طریق مکه ـ برسید ، کاغذی به سوی جماعتی از اصحاب محمّد نوشت و ایشان را از طریق یاری محمّد پراکنده کرد . و محمّد چون مطلع شد که عیسی به دفع او بیرون شده در تهیه جنگ بر آمد و خندقی بر دور مدینه کند و در ماه رمضان بود که عیسی با لشکر خود وارد شدند و دور مدینه را احاطه کردند.

سبط این جوزی روایت کرده که : چون لشکر منصور بر مدینه احاطه کردند ،



١ ـ نيز نگاه كنيد به: ناسخ التواريخ، حالات امام حسن عَلِيُّكُ ، ج ٢، ص ٢٣٨ به بعد.

محمد را همی نبود جز آن که جریدهٔ اسامی کسانی که با او بیعت کرده بودند و او را مکاتبه نموده بودند بسوزاند ، پس نامهای ایشان را سوزانید . آن گاه گفت : الآن مرگ بر من گوارا است و اگر این کار نکرده بودم هر آینه مردم در بلای عظیم بودند ، چه آن که اگر آن دفتر به دست لشکر منصور می رسید بر اسامی کسانی که با او بیعت کرده بودند مطلع می شدند و ایشان را می کشتند .

و بالجمله ، عیسی بیامد و بر دسلّع ، که اسم جبلی است در مدینه بایستاد و ندا کرد که : ای محمّد ، از برای تو امان است . محمّد گفت : که امان شما را وفایی نیست و مردن به عزت به از زندگانی به ذلت . و این وقت نشکر محمّد از دور او متفرق شده بودند و از صد هزار نفر که با او بیعت کرده بودند ، سیصد و شانزده نفر با او بود ، به عدد اهل بدر .

پس محمّد و اصحاب او غسل كردند و حنوط بر خود پاشيدند و ستوران خود را پي نمودند و حمله كردند بر عبسي و اصحاب او و سه دفعه ايشان را منهزم ساختند.

لشکر عیسی اعداد کار کردند و به یک دفعه به تمامی بر ایشان حمله نمودند و کار ایشان را ساختند و ایشان را مقتول نمودند ، و حمید بن قحطبه ، محمد را شهید کرد و سرش را به نزد عیسی برد . و زینب خواهر محمد و فاطمه دخترش جسد او را از خاک برداشتند و در بقیع دفن نمودند ، پس سر محمد را حمل داده به نزد منصور بردند ، منصور حکم کرد که آن سر را در کوفه نصب کردند و در بلدان بگردانیدند . و مقتل محمد در اواسط ماه رمضان سنهٔ ۱۴۵ واقع شد ، و مدّت ظهور او تا وقت شهادتش دو ماه و هفده روز بوده ، و سنین عمرش به چهل و پنج رسیده بود . و مقتل او در داحجار زیت ، مدینه واقع شد ، چنانچه امیرالمؤمنین عمرات شعلیه .

در اخبار غيبية خود به أن اشاره فرموده بقوله عليَّة : « وَ إِنَّهُ يُقْتَلُ عِنْدَ أَحْجارِ الزَّيْتِ ». (١) ابوالفرج روايت كرده كه : چون محمّد كشته گشت و لشكـر او مـنهزم شـدند ،

١ _ تذكرة الخواص، ص ٢٢٢.

ابن خُضَيركه يك تن از اصحاب محمّد بود در زندان رفت و رياح بن عثمان زندانبان منصور را بكشت و ديوان محمّد راكه مشتمل بر اسامي اصحاب و رجال او بود بسوزانيد، پس از آن به مقاتلت عباسيين بيرون شد و پيوسته كارزار كرد تاكشته شد.(۱)

و هم روایت کرده که گاهی که وی را بکشتند ، چندان زخم و جراحت بر سر وی وارد شده بود که ممکن نبود او را حرکت دهند ، و مثل بادنجان پخته و سرخ کرده شده بود که بر هر موضع از آن که دست می نهادی متلاشی می شد .(۲)

ذكر مقتل ابراهيم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابىطالبﷺ معروف به قتيل باخَمْري

در مروج الذهب مسعودی نگارش بافته که گاهی که محمّد بن عبدالله محض داعیهٔ خروج داشت ، برادران و فرزندان خود را در بلاد و امصار متفرق کرد تا مردم را به بیعت او بخوانند ، از جمله پسرش علی را به مصر فرستاد و در مصر کشته گشت ، و موافق روایت تذکرهٔ سبط در زندان بمرد ، و فرزند دیگرش عبدالله را به خراسان فرستاد لشکر منصور خواستند او را مأخوذ دارند ، به بلاد سند گریخت و در همان جا شهید گشت ، و فرزند دیگرش حسن را به جانب یسمن فرستاد او را گرفتند و در حبس کردند تا در حبس وفات یافت .(")

فقیر گوید که: این کلام مسعودی است ، لکن آن چه از کتب دیگر منقول است حسن بن محمّد در وقعهٔ فخ در رکاب حسین بن علی بود و عیسی بن موسی عباسی او را شهید ساخت چنان که در کتاب منتهی در باب اولاد امام حسن ﷺ به شرح رفت .



١ _ مقاتل الطالبيين، ص ١٨٤.

٢ _ مقاتل الطالبين، ص ١٨٢.

٣ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٩٤.

و برادر محمد، موسی به بلاد جزیره رفت، و برادر دیگرش یحیی به جانب ری و طبرستان سفر کرد، و آخرالامر به دست رشید کشته گردید چنانچه در منتهی به شرح رفت، و برادر دیگر محمد، ادریس به جانب مغرب سفر کرد و جماعتی را در بیعت خویش در آورد آخرالامرکس فرستاد و او را غیلهٔ بکشت. پس از آن ادریس بن ادریس به جای پدر نشست و بلد ایشان را به نام او مسمی کردند و گفتند: بلد ادریس بن ادریس. و مقتل ادریس نیز در منتهی گذشت.

و برادر دیگر محمد ، ابراهیم به جانب بصره سفر کرد و در بصره خروج کرد ، و جماعت بسیاری از اهل فارس و اهواز و غیره و جمع کثیری از زیدیه و از معتزله بغدادیین و غیرهم با او بیعت کردند ، و از طالبیین عیسی بین زید بین علی بین الحسین هیگ نیز با او بود . منصور ، عیسی بن موسی و سعید بن مسلم را با لشکر بسیار به جنگ او فرستاد ، در زمین و باخمری ، که از اراضی طفّ است و در شش فرسخی کوفه واقع است - ابراهیم را شهید کردند ، و از شیعیان او از جماعت زیدیه چهارصد نفر و به قولی پانصد تن کشته گشت .

وکیفیت مقتل ایراهیم جنانچه در تذکرهٔ سبط مسطور است بدین نحو است که در روز غُره شهر شوّال و به قولی شهر رمضان سنهٔ ۱۴۵، ایراهیم در بصره خروج کرد و جماعتی بی شمار با او بیعت کردند، و منصور نیز در همین سال ابتدا کرده بود به بناء شهر بغداد، و در این اوقاتی که مشغول به عمارت بغداد بود او را خبر دادند که ابراهیم بن عبدالله در بصره خروج کرده و بر اهواز و فارس غلبه کرده و جماعتی بسیار دور او راگرفته اند و مردمان نیز به طوع و رغبت با وی بیعت می کنند و همی جز خونخواهی برادرش محمد و کشتن ابوجعفر منصور ندارد.

منصور چون این بشنید، جهان روشن در چشمش تاریک گردید و از بناء شهر بغداد دست بکشید و یک باره ترک لذات و مضاجعت با نسوان گفت، و سوگند یاد کرد که هیچ گاهی نزدیک زنان نروم و به عیش و لذت مشغول نشوم تا گاهی که سر ابراهیم را برای من آورند، یا سر مرا به نزد او حمل دهند.



و بالجمله هول و هربی عظیم در دل منصور پدید آمد، چه ابراهیم را صد هزار تن تشکر ملازم رکاب بود و منصور به غیر از دو هزار سوار لشکری حاضر نداشت و عساکر و جیوش او در مملکت شام و افریقیه و خراسان منفرق شده بودند.

این هنگام منصور، عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس را به جنگ ابراهیم فرستاد و از آن طرف نیز ابراهیم فریفتهٔ کوفیان شده از بصره به جانب کوفه بیرون شد، چه آن که جماعتی از اهل کوفه در بصره به خدمت ابراهیم رسیدند و معروض وی داشتند که در کوفه صد هزار تن انتظار مقدم شریف تو را دارند، هرگاه به جانب ایشان شوی جانهای خود را نثار رهت کنند.

مردمان بصره ابراهیم را از رفتن به کوفه مانع گشتند، لکن سخن ایشان مفید نیفتاد. ابراهیم به جانب کوفه شد.

شانزده فرسخ به کوفه مانده در ارض طف معروف به «باخمری» تلاقی شد ما بین او و عسگر منصور، پس دو لشکر از دو سوی صف آراستند و جنگ پیوسته شد، لشکر ابراهیم بر لشکر منصور ظفر یافتند و ایشان را هزیمت دادند.

و به روایت ابوالفرج ، هزیمتی شنیع کردند و چنان بگریختند که اوائل لشکـر ایشان داخل کوفه شد .

و به روایت تذکره، عیسی بن موسی که سپهسالار لشکر منصور بود با صد تن از اهل بیت خویش و خواص خود پای اصطبار محکم نهادند و از قتال رو بر نتافتند و نزدیک شد که ایراهیم نیز بر ایشان ظفر بابد و ایشان را به صحرای عدم راند، که ناگاه در غلوای جنگ تیری که رامی آن معلوم نبود و هم معلوم نگشت که از کجا آمد بر ابراهیم رسید، ابراهیم از اسب بر زمین افتاد و می گفت:

«و كَانَ اَمْرُ اللهِ قَدَراً مَقْدُوراً اَرَدْنَا اَمْراً وَ اَرادَ اللهُ غَيْرَهُ».(١)

و ابوالفرج روایت کرده که مقتل ابراهیم گاهی بوده که عیسی نیز پشت به معرکه کرده بود و فرار مینمود، ابراهیم را گرمی و حرارت معرکه به تعب افکنده بود،



١ ــ تذكرة الخواص، ص ٢٣٤.

تکمههای قبای خود راگشود و جامه از سینه بازکرد تا شاید کسر سورت حرارت کند ،که ناگاه تیری میشوم از رامی غیر معلوم برگودی گلوی وی آمد .

ابراهیم بی اختیار دست به گردن اسب در آورد، طایفهٔ زیدیه که ملازم رکاب او پودند دور او را احاطه کردند، و به روایت دیگر: بشیر رحال او را بر سینهٔ خود گرفت.(۱)

و بالجمله ، به همان تیرکار ابراهیم ساخته شد و وفات کرد ، اصحاب عیسی نیز از فرار برگشتند و تنور حرب افروخته گشت تاگاهی که نصرت برای لشگر منصور شد ، و لشکر ابراهیم بعضی کشته و بعضی به طریق هزیمت شدند و بشیر رحال نیز مقتول شد .

آنگاه اصحاب عیسی سر ابراهیم را بریدند و به نزد عیسی بردند. و عیسی سر به سجده نهاد و سجده شکر به جای آورد و سر را از برای منصور فرستاد.

و قتل ابراهیم در وقت ارتفاع نهار از روز دوشنبهٔ ذی حجه سنهٔ ۱۴۵ واقع شد و به روایت ابونصر بخاری و سبط این جوزی در بیست و پنجم ذی قعده روز دحوالارض واقع شد، و سنین عمرش به چهل و هشت رسیده بود، حضرت امیرالمؤمنین علی در اخبار غیبیهٔ خود از مآل ابراهیم خبر داده، در آن جاکه فرموده: «بیاخَمْری یُقتل بَعْدَ أَنْ یَظْهَر، و یُقهر بعد أَنْ یَقْهَر».

و هم در حق او فرموده : « يأتيهِ سَهُمُ (٢) غربٌ يَكُونُ فيهِ مُثْيَتُهُ فيابُوسَ الرّامي، شَلَّتْ يَدُهُ، و وَهِنَ عَضْدُهُ».

و نقل شده که چون لشکر منصور منهزم شدند و خبر به منصور بردند، جهان روشن در چشمش تاریک شد و گفت: «أَیْن قَـوْلُ طَـادِقِهم، أَیْـنَ لَـعْبُ الغِـلمانِ وَ الصّبیانِ»؟ یعنی: چه شد قول صادق بنیهاشم که میگفت: کودکان بنیعباس با خلافت بازی خواهند کرد؟ و کـلام منصور اشـاره است بـه اخـبارات حـضرت



١ _مقاتل الطالبيين، ص ٢٣١.

٣ _ سهم غرب: الذي لا بعلم راميه. (مؤلف ﷺ)

صادق ﷺ از خلافت بنيعباس و شهادت عبدالله و پسران او محمّد و ابراهيم.

و پیش از این نیز دانستی که چون بنی هاشم و بنی عباس در و ابواء ، جمع گشتند و با محمد بن عبدالله بیعت کردند ، چون حضرت صادق علیه وارد شد رأی ایشان را تصویب نکرد و فرمود: خلافت از برای سفّاح و منصور خواهد بود و عبدالله و محمد و ابراهیم را در آن بهرهای نیست و منصور ایشان را خواهد کشت ، منصور از آن روز دل بر خلافت بست تاگاهی که ادراک کرد ، و چون می دانست که آن حضرت جز به صدق سخن نگوید ، این هنگام که هزیمت لشکرش مکشوف افتاد در عجب شد و گفت: خبر صادق ایشان چه شد ؟ و سخت مضطرب گشت که زمانی دیر نگذشت که خبر شهادت ابراهیم بدو رسید و سر ابراهیم را به نزد او حمل دادند و در پیش او نهادند ، منصور چون سر ابراهیم را نگریست سخت بگریست چندان که در پیش او نهادند ، منصور چون سر ابراهیم را نگریست سخت بگریست چندان که در پیش او نهادند ، منصور چون سر ابراهیم را نگریست سخت بگریست چندان که در پیش او نهادند ، منصور جون سر ابراهیم را نگریست سخت بگریست خندان که در پیش او نهادند ، منصور جون سر ابراهیم تا به خدا سوگند که دوست نداشتم که کار تو بدین جا منتهی شود .

و از حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علی مروی است که گفت: من در نزد منصور بودم که سر ابراهیم را در میان سپری گذاشته بودند و به نزد وی حاضر کردند، چون نگاه من بر آن سر افتاد غصه مرا فرو گرفت و جوشش گریه راه حلق مرا بست و چندان منقلب شدم که نزدیک شد صدا به گریه بلند کنم، لکن خودداری کردم و گریه سر ندادم که مبادا منصور ملتفت من شود، که ناگاه منصور روی به من آورد و گفت: یا ابامحمد، سر ابراهیم همین است؟

گفتم: بلی یا امیر، و من دوست میداشتم که اطاعت توکند تاکارش بدین جا منتهی شود.(۱)

منصور نیز سوگند یاد کرد که من هم دوست می داشتم که سر در اطاعت من در آورد و چنین روزی را ملاقات ننماید، لکن او از در خلافت بیرون شد و خواست سر مراگیرد چنان افتاد که سر او را برای من آوردند. پس امركردكه آن سر را دركوفه آويختند تا مردمان نيز او را مشاهده نمايند ، پس از آن ربيع راگفت كه : سر ابراهيم را براى پدرش به زندان برد ، ربيع آن سر راگرفت و به زندان برد ، عبدالله در آن وقت مشغول نماز بود و توجه او به جانب حق تعالى بود . او راگفتند كه : اى عبدالله ، نماز را سرعت كن و تعجيل نما كه تو را چيزى در پيش است ، چون عبدالله سلام نماز بداد نگاه كرد ، سر فرزند خود ابراهيم را ديد سر را بگرفت و بر سينه چسبانيد و گفت :

«رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا القاسِم و أهلاً بك و سهلاً. لَقَدْ وَقَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ و ميثاقِهِ».

ای نور دیدهٔ من ابراهیم ، خوش آمدی ، خدا تو را رحمت کند هر آینه تویی از آن کسانی که خدا در حق ایشان فرموده :

«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ و لا يَنْقُضُونَ الْميثاقَ»(١) (الآبة) .

و يَكفِّيه سَوءَاتِ (ان يأتى ـخل) الذُّنُوبِ الجَيِّنائِها

آن گاه با ربیع فرمود که : با منصور بگو که ایام سختی و شدت ما به آخر رسید و ایام نعمت تو نیز چنین است و پاینده نخواهد ماند و محل ملاقات ما و تو روز قیامت است و خداوند حکیم ، ما بین ما و تو حکم خواهد فرمود .

ربیع گفت: وقتی که این رسالت را به منصور رسانیدم ، چنان شکستگی در او پدیدارگشت که هیچ گاهی او را به چنین حال ندیده بودم .

و بسیارکس از شعراء محمّد و ابراهیم را مرثیه گفتهاند، و دعبل خزاعی نیز در قصیدهٔ تاثیه که جماعتی از اهل بیت رسول ﷺ را مرثیه گفته اشاره بدیشان نموده چنان که گفته:

قُسبُورٌ بِكُوفانٍ و أُخْدى بِطَنِبَةٍ ﴿ وَ أُخْسَرَىٰ بِسَفَحْ نَسَالُهَا صَلَواتِ



۱ _ سورة رعد، أيه ۲۰.

۲ _ نفسه

و أخرىٰ بِأَرْضِ الجَوْزُ جانِ مَحَلُّها وَ قسيرٌ بِسِاخَمرىٰ لدى القُريات و ابراهيم را بنجهٔ قوى و بازويى توانا بوده، و در فنون علم صاحب مقامى معلوم وده.

وگاهی که در بصره پوشیده می زیست در سرای مفضّل [بن محمّد]ضَبّی بود و از مفضّل کتبی طلب نمود که با او انس گیرد ، مفضل دواوین اشعار عرب را به نزد او آورد و او هفتاد قصیده از آنها برگزید و از بر کرد ، و بعد از قتل او مفضّل آن قصاید را جمع کرد و مفضّلیّات و اختیار الشّعراء نام کرد .(۱)

و مفضّل در روز شهادت ابراهیم ، ملازمت رکاب او را داشته و شجاعتهای بسیار از ابراهیم و اشعاری چند از او نقل کرده که مقام را گنجایش ذکر آن نیست .

و ابراهیم گاهی که خروج نمود و مردم با او بیعت کردند، به عدالت و سیرت نیکی با مردمان رفتار میکرد، و گفته شده که در واقعهٔ «باخمری، شبی در میان لشکر خود طوف میکرد، صدای ساز و غنا از ایشان شنید، هم و غم او را فرو گرفت و فرمود: گمان نمیکنم لشکری که این گونه کارهاکنند ظفر یابند.(۱)

و جماعت بسیاری از اهل علم و نقلهٔ آثار با ابراهیم بیعت کردند (۳) و مردم زا به یاری او تحریص می نمودند ، مانند : عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیه ، و بشیر رخال ، و سلام بن ابی واصل ، و هارون بن سعید فقیه با جمعی کثیر از وجوه و اعیان اصحاب و تابعین او ، و عبّاد بن منصور قاضی بصره ، و مفضّل بن محمّد ، و مِسَعر بن کِدام و غیر ایشان .

و نقل شده که اعمش بن^(۱) مهران مردم را به باری ابراهیم تحریص میکرد و میگفت: اگر من اعمی نبودم خودم نیز در رکاب او بیرون میشدم.^(۵)



۱ ـ نگاه کتید به: امالی قالی، ج ۲، ص ۱۹۳۰ فهرست این ندیم، ص ۱۰۲: مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۱.

٢ ـ. تذكرة الغواص، ص ٢٢٤.

٣-مقاتل الطالبيين، ص ٣٠٤.

۴ ـ عباد بن منصور رباحی (م ۱۴۲) است.

٥ ـ در منتهى الآمال ذكر شد، و اين جا تكرار گرديد.

[ابو حنيفه]

و ابوحنیفه را در حق محمد و ابراهیم عقیدتی استوار بود و مردم را به بیعت با ابراهیم فتوی می داد و میگفت: شهید در راه ابراهیم مانند شهید غزوهٔ بدر است. با او میگفتند: اگر چنین است چرا خود به یاری او نمی روی؟ میگفت: امانات مردم نزد من است.

آوردهاند که عجوزهای نزد ابوحنیفه آمد و گفت: تو فتوی دادی پسر صرا به خروج با ابراهیم، و او رفت و کشته شد. ابوحنیفه گفت: کاشکی به جای فرزند تو من بودمی.

و روایت شده که گاهی که ابراهیم به و باخمری و به جنگ عیسی بیرون شد ، ابوحنیفه برای او مکتوبی فرستاده ، در جمله نوشته شده بود که : گاهی که سپاه خصم را دیدارکردی و ظفر جستی کار با ایشان چنان کن که پدرت علی علیه با اهل صفین کرد ، مدبر را بکش و مجروح را زنده مگذار ، و چنان مکن که پدرت در جنگ جمل کرد ، چون که امیرالمؤمنین علیه در جنگ جمل لشکر را فرمان داد که خستگان را زحمت نکنند و منهزمین را تعاقب ننمایند و از اخذ مال و سبی عیال مقتولین دست باز دارند.

این مکتوب به دست منصور افتاد بر ابوحنیفه سخت خشمناک شد ، تاگاهی که امرکرد او را ازکوفه به بغداد حرکت دادند ، و در پایان کار او را زهر بداد و بکشت ، و قبر او در بغداد در مقابر خیزران واقع است ، وفاتش در سنهٔ ۱۵۰ در ماه رجب اتفاق افتاد ، و در روز فوت او شافعی متولد شد .

در زمان سلاطین سلجوقیه سنهٔ ۴۵۹ بر قبر او قبه و بارگاه بنا کردند، و اسم او نعمان بن ثابت بن زوطی است ، و با آن که او یکی از اثمه اربعه اهل سنّت است و در نزد ایشان ملقب به امام اعظم است ، پاس حرمت او را نگاه نداشتند و مطاعن بسیار برای او نگاشتند . صواب می نماید که ما به چند کلمه از آن اشارت کنیم تا گمان



نكنندكه ذكر ابن كلمات از موضوعات روافض است.

فَعَنْ ربيع الابرار للزِّمَخشرى في باب العلم مِنْهُ قبالَ: قبالَ يُبوشُفُ بِسُ أَسبَاطٍ: رهَّ ابوحنيفة عَلَىٰ رسولِاللهُ ﷺ أَزْيَعمِأَةَ حديثٍ أَوْ أَكْثَرَ.

قيل: مِثلُ ما ذا؟

قال: قال رسول الله ﷺ: لِلفارِسِ سَهْمَانِ و للرِّاجلِ سَهْمٌ.

قال ابوحنيفة: لا أَجْعَلُ سَهْمَ بهيمةٍ أَكْثَرَ مِنْ سَهْمِ المُؤْمِن.

و أَشْعَرَ رسولاللهُ عَلَالِئِهِ و أَصحابُه البُدْنَ. قالَ ابوحنيفة: الإشعارُ مُثْلَهُ.

و قال ﷺ: النِّيِّغانِ بالْخِيارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقًا. قال ابوحنيفة: اذا وَجَبَ الْبَيْعُ فلاخِيارَ.

و كان ﷺ يُقْرِعُ بين نِسائِدِ اذا أرادَ سَفَراً و أَقْرَعَ أَصْخائِهُ، و قال ابسوحنيفة: أَلْـقُزعَةُ قِمارٌ.(١) انتهى.

و عن الغَزَّالي أنَّه أجازَ ابوحنيفة وَضْعَ الْحَديثِ عَلَىٰ وِفْقِ مَذْهَبِهِ (٢)

و عن يُوشُفَ بنِ أَسْباطٍ، قال ابوحنيفة: لَوْ أَدْرَكَنَى رَسُولاللَّهِ ﷺ لَأَخَذَ بكشيرٍ مِسْنَ قدار ..(**)

و عن تاريخ بغداد، قال شعبة: كفُّ مِنْ تُرابٍ خيرٌ مِنْ ابىحنيفة.

و عن الشَّافعي، قال: نَظَرْتُ في كُتُب أصحابِ ابيحنيفة، فَإذا فيها مأةً و ثَلاثونَ وَرَقَةً خلاف الكتاب و الشُّنَّةِ .(٢)

و عن سفيان و مالكِ و حمّادٍ و الأوزاعي و الشّافعي، قالوا: ما وُلِدَ في الاسلامِ أَشْأُمُ مِنْ ابيحنيفة .^(۵)

و عن مالك، قال: فِتْنَةُ ابىحنيفة أضرُّ على الأُمَّةِ مِنْ فِتْنَةِ إِبْلِيسَ. (٤)

١ - ربيع الابران ج ٣. ص ١٩٧ - ١٩٨.

٢ ـ الاربعين، ص ٢٠١؛ مشهى المقال، ص ٢١٧، به نقل از المنخول.

۲۔ تاریخ بغداد ہے ۲٪ ص ۳۸۷٪

۴_الاربعين شيرازي، ص ۶۴۴.

۵ ـ تاریخ بفداد، ج ۱۲، ص ۲۹۶؛ کتاب الانتفاء، ص ۱۵۰.

۶_ تاریخ بغداد، ج ۱۳. ص ۴۱۶.

و قال غيرُهُ: ما فتنةً على الإسلام بعدَ الدَّجالِ أعْظم مِنْ رَأَى ابىحنيفة.

وَ قَدْ اسْتَهَرَ عَنْهُ أَنَّه كَانَ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ رَجُلاً عَقَدَ عَلَىٰ أُمِّهِ وَ هُوَ يَعَلَمُ أُنَّهَا أُمَّه يَسْتُطُ عَنْه الَحدُّ وَ لَجِئَ بَه الوَالد، وَكَذَا فِي أُختِهِ وَ بِنْتِه.

وَ كَذَا لَوْ أَسْتَاجَر غَسَالَةً أَو خَيَازَةً أَو أَشْيَاهُهُمَا ثُمَّ وَطَنْهَا وَ حَمَلَتْ مِنْهُ.

وَ إِذَا لَفَّ عَلَىٰ إِخْلِيلِهِ حَرِيرةً ثُمَّ أُوْلَجَهُ في قُبُلِ الْمُرَأَةِ، لَمْ يَكُنْ ذَانِياً وَ لا يَجِبُ عَلَيهِ الْحَدُّ وَ لكن يُردَعُ بِكَلامٍ غَلِيظٍ.

وَ يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا يَلُوطُ بِغُلامٍ فَأَوقَئِه لَمْ يَجِب عَليه الْحدُّ وَلـٰكِنْ يُردَعُ.

وَ يَقُولُ: إِنَّ شُرْبَ النَّبِيذِ الْمُشْكِرِ خَلاْلٌ.

إلى غَيرِ ذَٰلِكَ مِمَّا لا يُثَاسِبُ الْمَقَامَ ذَكُرُه.

وَ سَيَجِيءٌ بَعدَ ذَٰلِكَ كَيفية الصَّلاةِ بِمذْهبِهِ.

وَ أَمَّا عَمْلُهُ بِالرَّأْيِ وَ القَيَّاسِ وَ ردهُ عَلَىٰ رَسُولِاللهُ ﷺ في كَثيرٍ مِنَ الأحكَّامِ فَسِمَّا لأيَخْفَىٰ.

وَ مِنْ لَطَائِفِ الحِكَايَاتِ مَا تُقِلَ عَنْ السِّيَدِ المُجِّدثِ الجَزَايرِى ﴿ نَقُلاً عَنْ صَاحِبٍ لَه : أَنَّه كَانَ يَتُوضَّاً ، فَلَمُّا مَسَحَ رِجْلَيْهِ نَظَرَ فَإِذَا وَاحدُ مَنْ طُغُاتِهِم فَوقَ رَأْسِهِ فَبَادَرَ إلى غَسُلِ رِجْلَيْهِ فَقَالَ لَه : كَيْفَ مَسَحْتَ أَوَّلاً وَ غَسَلْتَ فَانِهاً؟

قَقَالَ: نَعَمْ يَا مُولِانًا هَٰذِهِ المَسأَلَة مِنْ مَسَائِل الخِلاَفِ يَمَيْنالله شَبْخانه وَ يَمَيْنَ شُولانًا أَبِي خَنْهِقِةِ، قَالَ الله (تعالى): «وَ أَمْسَحُوا يُرُوسِكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، (٢) وَ قَالَ ابوحنيفة: يَجِبُ غَسْلُ الرِّجْلَيْنِ فَمَسَحْتُ خَوْفاً مِنْ اللهِ و غَسَلْتُ خَوفاً مَن السُّلْطَانِ، فَضَحِكَ الرَّجُلُ وَ خَلَىٰ عَنْهُ.



١ _منتهى المقال، ص ٣١٧ بد نقل از المنخول.

٢ _ سورة مائده، أية ع.

[محمَّد بن اسحاق]

و در ایام منصور سنة ۱۵۱ محمد بن اسحاق بن یسار صاحب مغازی و سیر، در بغداد وفات کرد، و ابن اسحاق مغازی را در د حیره ، به جهت منصور تصنیف کرد. و ما بین او و مالک بن انس منافرتی بوده، و مالک در حق او گفته: «و ما ابن اسحاق، انما هو دجال من الدجاجلة، نحن أخرجناه من المدینة». و به همین جهت بخاری از کتاب او در صحیح خود نقل نکرده، و هکذا مسلم مگر یک حدیث در رجم.

[معن بن زائده]

و نیز در سنهٔ ۱۵۱ یا یک سال بعد معن بن زائده شیبانی (۱) در مدینه (بُست) به دست خوارج مقتول شد. و معن به کثرت جود و شجاعت معروف بوده، و نسب به ذُهل بن شیبان میرساند.

و در ایام بنی امیّه با یزید بن عمر بن هبیره امیر عراقین مخالطه و آمیزش داشت ،
و چون دولت امویه به عباسیه رسید و منصور یزید را بکشت ، معن خود را پنهان
کرد و مدنی مستور بود و از ترس خود را ظاهر نمی نمود ، تا آن که صورت خود را
مدتی در آفتاب داشت تا رنگش سیاه شد ، پس جبهٔ از پشم پوشید و تغییر هیئت
داد و سوار بر شتری شد و به قصد بادیه از بغداد بیرون شد ، چون از دروازهٔ «باب
حرب » بیرون آمد ، مردی سیاه رنگ از پاسبانان «باب حرب » دنبال او راگرفت و بر
شتر او چسبید و گفت: تو معن بن زائده می باشی که منصور در طلب تست ، کجا
فرار می کنی ؟

معن گفت: اي مرد من معن نيستم .



۱ ـ نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۵۰ ص ۲۲۴: تاریخ پغداد. ج ۱۲، ص ۲۳۵؛ معجم الشعراء مرزباتی، ص ۲۲۴: امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۲۲: زهرالاداب، ج ۲، ص ۲۹۲: طبقات الشعراء این معتز، ج ۱، ص ۲۲۲.

گفت: من تو را خوب مي شناسم.

معن هر چه كرد خود را مستور دارد ديد فائده نمىكند، لاجرم عقد جواهرى همراه او بود كه قيمت بسيارى داشت آن عقد را به آن مرد سياه داد و گفت: اى مرد، منصور آن قدر به تو جايزه نخواهد داد اگر مرا ببرى نزد او، اينك اين عقد جواهر را بگير و مرا نديده بگير.

آن مرد سیاه عقد جواهر راگرفت و تماشاکرد و گفت: راست گفتی ، قیمت این چند هزار دینار است و مواجب من در هر ماهی بیست درهم است ، لکن من این عقد را به تو بخشیدم و تو را رها کردم تا بدانی که در دنیا سخی تر از تو هم پیدا می شود و عُجب نکنی به عطاهای خودت .

پس عقد جواهر را رد کرد و او را رها کرد!

معن گفت: مرا شرمنده کردی و ریختن خون من بهتر بود از این کار تو ، و هر چه اصرار کرد که آن عقد را قبول کند نکرد ، بالأخره معن فرار کرد و پیوسته مختفی بود تا و بوم هاشمیه و که اهل خراسان بر منصور در و هاشمیه و کوفه ریختند و جنگ ما بین منصور و ایشان واقع شد ، معن خود را ظاهر کرد و لئام بر صورت زده بود که کس او را نشناسد ، و آمد در مقابل منصور و به حمایت او جنگ کرد و چنان رزم داد که دشمن منصور را شکست داد ، و چون جنگ بر طرف شد منصور گفت: تو کیستی ؟

معن صورت خود را مکشوف کرد و گفت: من آنـم کـه در جستجوی من میباشی. منصور او را نوازش کرد و خلعت بخشید .(۱)

و بالجمله ، معن به کثرت جود و سخا معروف بود و حکایات جود او معروف و مشهور است(۲) و پیوسته شعرا قصد او میکردند و او را مدح مینمودند و صله و جایزه میگرفتند ، و شاعر او مروان بن ابیحفصه بوده که بسیار شعر در مدح او



۱ _ وقيات الاعبان، ج ٥، ص ٢٤٥ _ ٢٤٢.

٢ _ نگاه كنيد به: المستجاد عن فعلات الاجواد از تتوخى، ص ١٧٢، ١٨٤، ١٩١، ٢٠٠، ٢٣٤، ٢٥٢.

گفته ، و بهترین قصاید مروان قصیدهٔ لامیه است که در مدح معن گفته و مال بسیار صله گرفته ، و از جمله اشعار آن قصیده این یک بیت است .

تَجَنَّبَ (١) «لا» في القولِ حَتَّى كأنه حسرامٌ عَلَيْهِ قبولُ لا حينَ يُشتَلُ و بعد از قتل معن ، جماعتي از شعرا او را مرثيه گفتند ، از جمله حسين بن مطير در مرئية او گفته :

ألِستًا عَسلَىٰ مَسغَنٍ و قُـولا لقَـنْره مَسقَتْكَ القـوادى مَـزْيَعاً ثُـمّ مَـزْيعاً فيا قـبرَ مـعنِ كـيف واريْتَ جُـودَهُ وَقَدْكَانَ مِنْهُ الْبَرّ و الْبَخرُ مُنْزَعاً(١)

و بهترین مراثی که برای معن گفته شده مرثیه مروان بن ابیحفصه است. و آن قصیده طویل است از جمله این سه بیت است:

> إلى أن زارَ حُسفْرَتَهُ عِسيالاً و قد ذَهَبَ النَّوال فلا نَوالاً يَميناً مِنْ يَسدَيْهِ و لا شِسمالاً

و كــانَ النّـَـاسُ كُــلَّهُمْ لِــمَغنِ و قُلْنَا أَيْنَ نَزحَلُ بــعد مَــغنٍ و لا بَلَغَتْ أَكُفَّ ذَوِى العَطايا

و درسنهٔ ۱۵۴ ابوعمرو، زبّان بن العلاكه يكى از قرّاء سبعه است و مردى اديب بوده، دركوفه وفات كرد. و اختُلف في اسمه على احد و عشرين قولاً. و كان امام اهل البصرة في علم القراتة و النحو و اللغة و ايام العرب. قيل: كانت دفاتره ملاً بسيته الى السقف، ثم تنسّك فأحرقها، و كان من أشراف العرب، مدحه الفرزدق، و وثقه يحيى بسن معين و غيره. وكان نقش خاتمه.

و إنَّ المَرَّةُ دُنسِاهُ ٱلْحَبَرُ هَسَمِهِ لَمُسْتَنسِكُ منها بِحَبْلٍ غُرورٍ و مِثن قَرَأَ عَلَيْهِ عبدُالْملِكِ الأَصْمَعيُّ. و حُكِىَ أنَّه شألِ عنه عَنِ الذبيح، اسساعيلُ ام



١ حدثًا العضمون قد تكرر في اشعار الشّعراء، و أحسن ما قبل فيه قول الفرزدق في القصيدة المعروفة بين الفريقين في مديح مولاتًا على بن الحسين عليّة :

ما قال «لا قطَّ» إلا في تشهِّد، ﴿ لَوْلَا النَّسُهِدِ كَانَتَ لَاتُهُ نَـعَمِ (مؤلفَ ﷺ)

٢ ـ وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٢٥٤؛ شرح المرزوقي، حماسية شمار، ٢١٩.

اسحاق؟ فقال: يا أُصَيععُ أَيْنَ ذَهَبَ عَقْلُكَ، و متى كانَ إسحاقُ بِمكَةِ؟ و إنّما كـانَ بِـمَكَة اسماعيلُ و هو بَنَى الْبَيْتَ مع أبيهِ و النَّحرُ بِمَكَّة لاشكُ فهِه.

و در سنهٔ ۱۵۷ عبدالرحمن بن عمر معروف به آوزاعی(۱) اعلم اهل شام در بیروت وفات کرد و ۱ اوزاع ، قریه ای است به دمشق .

路 幣 谷

١ ـ دربارة اوزاعى: تك: المعارف ، ص ٣٩٧؛ حلية الاولياء، ج ۶، ص ١٣٥، كتاب مقامات العلماء بين يدى الخلقاء و
 الامراء از غزائي، ص ٨٩.

ذکر ایام خلافت مهدی عباسی محمّد بن عبدالله المنصور

در سابق گذشت که در روز ششم ذی حجه سنهٔ ۱۵۸ در طریق مکّه مرگ منصور رسید، در همان روز ربیع از مردم برای محمّد پسرش بیعت گرفت و محمّد در بغداد بود. چون خبر خلافت بدو رسید بعد از دو روز به منبر رفت و خطبه خواند و از مردم بیعت گرفت، عامه مردم با او بیعت کردند.

ولادت مهدی در سنهٔ ۱۲۷ بوده و در سنهٔ ۱۶۷ از بغداد به بلاد و دینور ، کوچ کرد برای این که وصف و ماسبذان ، را به طیب آب و هوا شنیده بود .

و در قریه ۱ رزین ۱^(۱) در بیست و سیم محرم سنهٔ ۱۶۹ وفات او در رسید ، هارون رشید بر او نمازگزاشت و او را در همانجا به خاک سپردند . مدت خلافتش ده سال و یک ماه و نیم و سنین عمرش به چهل و سه رسیده بود .

دمیری و غیر اوگفته اند که: وفاتش به سبب آن شد که سوار بر اسب بود اسب او دویدن گرفت و او را به در خرابه بکوفت و از صدمت آن هلاک شد. (۲) و بعضی دیگر گفته اند که: یکی از کنیزکان او برای ضَرّهٔ خود طعامی مسموم کرده بود که او را بکشد، مهدی ندانسته از آن طعام بخورد و بمرد. (۳) و از برای او سریری نیافتند که او را

۱ سظاهراً این کلمه دارد» باشد که در ده فرسخی ماسیقان بوده و اصل ماسیقان ماه سیقان بوده و مشتمل بر چند مدینه بوده که فعلاً آن بلاد خراب شده، و در طریق شیروان در حدود کلهر بوده است. (مؤلف ﷺ)

۲ ـ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۰۰ الواقی بالوقیات، ج ۲۲، ص ۲۰۰ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۶۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱۱ ـ ۴۰۲

٣ ـ نگاه كنيد يه: الجوهر الثمين، ص ١٣١.

حمل دهند، لاجرم او را بر روی دری نهادند و در زیر درخت گردویی او را دفن نمودند. (۱)

و دمیری گفته که: مهدی مردی جواد و خوش خلق و ممدوح و رعیت شناس

بوده، (۲) و گفته شده که پدرش صد هزار هزار درهم و شصت هزار هزار دینار در

خزائن داشت، مهدی آن اموال را بر مردم بخش کرد. و نقل شده که شاعری را صد

هزار درهم جایزه بداد.

و در مروج الذهب است که خیزران زوجه مهدی و مادر هادی و رشید در خانه مهدی مرتبتی رفیع و منزلتی منبع داشت ، و امّهات اولاد خلفاء و بنات بنی هاشم به جملگی در خدمتش بودند ، و در میان ایشان زینب دختر سلیمان بن علی از همه قربتش بالاتر بود ، چه آن که مهدی خیزران راگفته بود که : زینب پیره زن دانایی است از اوکسب آداب و اخلاق کن .

روزی خادمه آمد و گفت: زنی صاحب حسن و جمال بـا لبـاسهای کـهنه اذن دخول میطلبد و ازگفتن نام خود مضایقه دارد.

خیزران گفت: او را بیاورید ، چون داخل شد زنی دیدند در نهایت کمال و جمال با زبانی فصیح و بیانی ملیح با لباسهای کهنه . او را گفتند که : تو کیستی؟ گفت: من مُزینه زن مروان بن محمّد می باشم که روزگار مرا چنین کرده ، و به خدا سوگند که این لباسهای کهنه که در بر دارم از خودم نیست و به عاریت گرفته ام . و اینک به نزد شما آمدم تا شاید در حجاب شما داخل شوم .

خیزران از این حال رقتی کرد و بگریست ، زینب ، مزینه راگفت که : یاد می آوری روزی راکه بر همین بساط نشسته بودی در «حرّان »(۳) و من بر تو داخل شدم و از تو خواستم که جنه ابراهیم الامام را به من واگذاری تا او را به خاک سپارم ، مرا از مجلس خود بیرون کردی و گفتی که زنها را با رأی مردان چه کار است؟



۱ _ حياة الحيوان دميري، ج ۱، ص ۱۹۲.

٢ _ نيز نگاه كنيد به: دول الاسلام، ج ١ . ص ١١٢ : الجوهر الثمين. ص ١٣٢.

۳_حران: شهری است بزرگ و مشهور سر راه موصل و شام و مرکز صائبیان بوده است. معجم|لبلدان.

مزینه گفت: همین حالت بد ما بود که کار ما را به اینجا رسانید و روزگار ما را سیاه کرد، این بگفت و گریان بیرون شد، و این آیت مبارک را بخواند:

« وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً قَرِيةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَةً يأتيها رزقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بأنْعُمِ اللهِ فَاذَاقَهَا اللهُ لباسَ الجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ».(١)

خیزران به بعضی از کنیزان خود اشاره کرد که مزینه را ببرد در یکی از مقاصیر ۲۰) جای دهد و لباس و حال او را تغییر دهد و با او احسان کند.

و چون مهدی داخل شد و حکایت مزینه را برای او نقل کردند ، بسیار گربست و با خیزران گفت : به خدا قسم اگر چنین نکرده بودی دیگر با تو تکلم نمی کردم ، و اگر زینب پیره زن و بزرگ زنها نبود دیگر با وی سخن نمی گفتم ، و امر کرد کنیزکی راکه برو و سلام مرا به مزینه برسان . پس مزینه را نزدیک طلبید و ترحیب کرد و منزلهٔ او را بلندتر از منزله زینب نمود .(۳)

و مزینه زنی قصیح اللسان بود و راه کلام را بر زنها بسته بود، و در ایام مهدی و هادی و مقداری از ایام رشید زنده بود آن گاه وفات بافت، و در این اوقات خلفا او را با زنهای بنی هاشمی فرق نمی گذاشتند و احترام او را مرعی می داشتند، و خیزران راکنیزکی بود عتبه نام، ابوالعتاهیه (۲) شاعر، عاشق او شده بود و اشعار او در تعشق عتبه و نوادر فضایای او با عتبه در زمان مهدی و هادی و رشید بسیار است و لکن عتبه به هیچ وجه او را نمی خواست.

و در زمان رشید چندان ابوالعتاهیه اظهار شوق با عـتبه کـردکـه رشـید را دل بسوخت و خواستگار عتبه شدکه او را به ابوالعتاهیه تزویج کند، پس با جملهٔ از



١ _سوره تحل (١٤) ، أيد ١١٢ .

٢ ـ جمع مقصوره

٣-مروج الذهب، ج ٢٠ ص ٣٢٢_ ٣٢٥.

٣ - وى ابواسحاق اسماعيل بن قاسم بن شويد بن كيسان عَثَرَى است. نكاه كنيد به: وفيات الاعيان، ج ١، ص ٢١٩؛
 الاغانى، ج ٣، ص ٣: تاريخ بغداد، ج ٠٤، ص ٢٥: شذرات الذهب، ج ٢، ص ٢٥: الشعر و الشعراء، ص ٤٧٥، منتخب
 من كتاب الشعراء، ص ٢١: مقدمة ديوان أبي المناهية.

خواص و خدم خود به منزل عبه رفت به جهت خاطر ابوالعتاهیه ، و با عبه گفت که :
من چیزی از تو خواهش می کنم . گفت : بفرما مطلب خویش را ، گفت : نمی گویم مگر آن
که شرط کنی ، که امتثال کنی گفت : هر چه فرمایی قبول است جز نزویج ابوالعتاهیه که
من برای پدرت قسم یاد کردم و نذر کردم که پیوسته به مکّه روم و هر چه به دستم آید
تصدق کنم اگر مزاوجت او را اختیار کنم . هارون گفت : حاجت من همین است ، عبه
گربه بسیاری کرد که مرا عقو کنید از این مطلب که من با این نذر که کردم نمی توانم ، و
چندان گریست که هارون بر حال او رقت کرد و عذر او را قبول نمود ، آن وقت
ابوالعتاهیه از وصال عتبه مأبوس گشت . و از اشعار اوست در اظهار تعشق به عتبه .

يا عُتْبَ مالى و لَكِ يَسَا لَسَيْنِي لَمْ أَرَكِ مُسَلَكُتِنِي فَسَانَتَهِكِي مَا شِنْتِ أَنْ تَنْتَهِكِي أَبِسِتْ لَيْلِي سَاهِراً أَزْعَىٰ نُنجومَ الفَلَكِ مُفْتَرِشاً جَنْرَ الغَضَى مُسْلَتَحِفاً بِالْحَسَكِ(١)

و ابوالعتاهیه مردی شیرین زبان و قصیح اللسان و شاعری مجید بـوده، و از اشعار اوست.

إِنَّ أَخَاكَ الصَّدْقَ مَنْ كَانَ مَعَكَ وَ مَسنَ يُسَضِرُّ نَسَفْسَهُ لِسَيَّفَعَكَ وَ مَسنَ يُسَضِرُ نَسَفْسَهُ لِسَيَّفَعَكَ وَ مَنْ إِذَا رَيْبُ الزَّمان صَدعكَ شَتْ شَتْلَ نَفْسِهِ كَى يَجْمَعَكَ (٢) و لد ايضاً:

اَلْمَزْهُ فَى تأخير مُدَّتِهِ كَالتَّوبُ يَبْلَىٰ يَسَغَدَ جِدَّتِهِ عَسَجَهاً لِمُثْنَيِه يُنطَبَّع مَا يَخْتَاجُ فِهِ الْيُومِ رَفْدَتِه (") ولد ايضاً:

نَسِبْ الْمَوْتَ فِيمَا قد نَسِيتُ كَأْنِي لَـمْ أَر أحداً يَسُوتُ أَلِيسِ الْمَوْتُ غَايَة كُلِّ حَيِّ فَسَالِي لا أَبِادِرُ ما يَفُوتُ



١ -مروج اللغب، ج ٢٠، ص ٢٨.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۹.

٢ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٤٩.

و هم در مروج الذهب از فضل بن ربیع منقول است که: روزی شریک بن عبدالله بن سنان نخعی بر مهدی وارد شد. مهدی او راگفت که: باید یکی از سه امر را اختیارکنی ، یا منصب قضاوت پیشه کنی ، یا آن که اولاد مرا حدیث و علم آموزی ، یا آن که یک دفعه از طعام من بخوری .

شریک اگر چه از هر یک از این سه امر ابا داشت لکن چاره ندید با خود تأملی کرد و گفت : خوردن طعام آسان تر است بر من از آن دو امر .

پس مهدی امر کرد طباخ را که طعام پاکیزه عمل آورد، و الوانی از مخ معقود با شکر طبرزد و عسل درست کند، چون طعام را آوردند و شریک از خوردن آن فارغ شد، قیّم به امر طعام، با مهدی گفت که: «یا امیرالمؤمنین! لَیْسَ یُقْلِحُ الشّیخُ بَعْدَ هذه الاکلةِ أبداً».

بعد از این طعام دیگر شریک رستگار نخواهد شد هرگز .

فضل بن ربیع گفته : به خدا سوگند که شریک پس از آن طعام ، اختیار کرد محادثت عباسیین را ، و اولاد ایشان را تعلیم میداد ، و متولی قضای ایشان شد .(۱)

و نقل شده که زمانی که منصور مهدی را در ری گذاشته بود شرفی بن قطامی را به جهت منادمت او اختیار کرده و مهدی راگفته بود که از او تعلیم کند مکارم اخلاق و دراست اخبار و قرائت اشعار را.

شبی مهدی با شرفی گفت که : میخواهم حکایتی برای من نقل کنی که بهجت و سروری برای من حاصل شود .

شرفی گفت: «أصلح الله الأمير» نقل شده كه يكی از ملوك حيره را دو نديمی بود كه پيوسته با او بودند و از او مفارقت نمی نمودند، و آن ملك خاطر ايشان را بسيار می خواست، شبی آن ملك از كثرت نوشيدن شراب و اشتغال به لهو و لعب عقلش زايل شد، شمشير كشيد و آن دو نديم را بكشت، چون صبح شد احوال نديمان خود را پرسيد گفتند: ايشان را ديشب بكشتی، سلطان از اين كار خيلی در هم شد و

١ - مروج الذهب، ج ٣٠ ص ٢٣٠؛ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٤٥.

جزع بسیار کرد و به جهت مفارقت ایشان از طعام و شراب امتناع نمود ، پس امر کرد ایشان را به خاک سپردند و بر قبرهای ایشان قبهٔ ساختند و و غریبن و نام نهادند ، و قرار داد که هر که از آن جا بگذرد برای آن دو قبر سجده کند و هر که از سجده کردن ابا و امتناع کرد او را بکشند! بعد از آن که دو حاجت او را روا سازند ، و این سنت لازمی شد در آن عصر که هر که از آنجا می گذشت برای قبر آن دو ندیم سجده می کرد.

تا مدتی امر بدین منوال گذشت، تا آن که روزی و قصّاری که به فارسی گازد گویند از آنجا عبور کرد با لباسهایی که برای شستن بر دوش خود حمل کرده بود و با او بود و مِدّقه و آن آلنی است که جامه ها را با آن می کوبند ، موکلین و غریبن و قصار را گفتند که : سجده کن ، ابا کرد . او را به نزد سلطان بردند . ملک گفت : چرا سجده نکردی ؟ گفت : اینها دروغ می گویند من سجده کردم . گفت : بلکه تو دروغ می گویی و سجده نکردی ، اینک دو حاجت بخواه و مهیای کشته شدن بشو ، گفت : اگر چنین است حاجت اوّل من این است که از این و مدقه و برگردن ملک زنم .

ملک گفت: ای جاهل نادان ، حاجنی دیگر بخواه که برای تو یا برای اهل بیت و عیالات تو نفع داشته باشد.

گفت : حاجت من همین است که گفتم ! ملک رو به وزراء کرد و گفت : با حاجت این نادان چه کنم؟

گفتند: چاره نیست ، اگر دست از سنت خود برداری این عار و ننگ است برای شما ، البته باید شما ملتزم باشید بدانچه قرار داده اید . گفت : وای بر شما قصار را ببینید و بگویید چیز دیگر بخواهد اگر چه نصف سلطنت مرا بخواهد قبول نمایید که مرا طاقت و مدقّهٔ ، او نیست .

قصارگفت: جز آن که گردن ملک را بکویم چاره دیگر نیست و من چیزی دیگر نمی خواهم.

ملک ناچار شد و تن به قضا داد ، قصار ۵ مدقه ، خود را به قوت بلند کرد و چنان



برگردن ملک کوبید که بر روی زمین افتاد و غش کرد و از صدمت آن بستری شد و تا یک سال مداوا میکردند، به حدی که آب را با پنبه به حلق او میکردند.

چون بهتر شد و دانست که طعام و شراب خورد و به جای خود بنشیند از حال قصار سؤال کرد، گفتند: او را محبوس کردهایم، امر بـه احـضارش نـمود، چـون حاضرش کردندگفت: حاجت دوّم خود را بخواه که میخواهم تو را بکشم.

گفت: حاجت دیگر من آن است که از ابن دمدقه ، به طرف دیگرگردن ملک کویم .

ملک چون آن بشنید چنان جزع و فزع کرد که بر روی زمین افتاد و گفت: ای نادان ، چیزی بخواه که تو را فایده رساند.

گفت: همين است كه گفتم.

پادشاه با وزراء مشورت کرد گفتند: باید قبول کرد، گفت: وای بر شما، من مدت یک سال از ضرب آن «مدقه» بستری بودم و این مرتبه خواهم مرد.

گفتند: ما ديگر چاره ندانيم.

ملک چون چنین دید قصار راگفت : آن روزکه تو را آوردند نزد من آیا نمیگفتی که من سجده کردهام ، اینها سجده نکردن را دروغ به من نسبت دادهاند؟

گفت: بلي من گفتم ، لكن تصديق من نكرديد .

گفت: الحال بگو تا بشنوم آیا سجده کردی؟

گفت: بلي.

پادشاه تا این بشنید از جای خود برجست و سرش را ببوسید و گفت: شهادت میدهم که تو راست گویی در گفته خود و موکلین «غربین» دروغ گویند، الحال اختیار آنها را با تو گذاشتم و تو را امیر ایشان نمودم.

مهدی عباسی از شنیدن این حکایت چندان خندید که پا بر زمین سابید و گفت: احسنت ، و او را صله داد .(۱)

۱ _مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۱ _ ۳۲۱.

و در ایام خلافت مهدی سنهٔ ۱۵۸ وفات زفر بن هذیل فقیه صاحب ابوحنیفه واقع شد.

[سفیان ثوری]

و در اوّل سنهٔ ۱۶۱ سفیان بن سعید ثوری^(۱) (به فتح مثلثه) منسوب به ^{و ثور} تمیم *و در بصره وفات کرد*.

دمیری گفته که سفیان از اهل کوفه بود ، وقتی از او سؤال کردند از عثمان و علی ، ثوری گفت : که اهل بصره عثمان را تفضیل می دهند و اهل کوفه علی ﷺ را .

گفتند: تو بر چه مذهبی؟

كفت: من از اهل كوفه ام. يعنى قائل به تفضيل على ﷺ مى باشم (انتهى). (**)
و تقل عن القورى قال: لَقَبِتُ الصّادقَ جَعْفَرَ بنَ مُحَمّد ﷺ فَقُلْتَ له: يابْنَ رَسُول الله!
أَوْصِنى. فقالَ لى: يا سفيانُ! لأمُروَّة لِكَذُوبٍ، و لا أَخَ لِمُلُوكٍ، و لا راحةً لِحَسُودٍ، و لا سُودَة لسيّىءِ الْخُلق.

فقلت: يابن رسولالله عَلَيْقَاقَ ، زِدْني، فقالَ لى: يا سفيان! ثِقْ باللهِ إِن كُنْتَ مُؤْمناً و ارْضَ بِنَا قَشَمَ اللهُ لَكَ نَكُنْ غَنِيّاً و أَحْسِنْ مُجاوَرَةً مَنْ جَاوَرَكَ ثَكُنْ مُسْلِماً، وَ لا تَصْحَبِ الْفَاجِرَ فَيُعَلِّمُكَ مِن فُجُورِهِ و شَاوِرْ في آمَرِكَ الّذينَ يَخْشَوْنَ اللهَ عَزَّوجَلَّ، -إلى أَن قال عَلَيْ :- وكانَ فينا قال لى والِدى: يا بُنَيَّ! مَنْ يَصْحَب صَاحِبَ السُّوءِ لا يَسْلَمْ، و مَنْ يَدْخُلْ مَدَاخِلَ السُّوء يُتّهم، و مَنْ لا يَعْلِكُ لِسَانَهُ يَأْتِمْ.

و عن القورى ايضاً، قال: لمّا حَجَجْتُ في بعض السِّنينَ أَرَدْتُ زيـارةَ الصّـادق عَلِيًّا، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ لَهُ: مالي آرَاكَ قَدِ اغْتَرَلْتَ؟ قال عَلِيْهُ: يا سُفْيَانُ، فَسَدَ الزَّمانُ، و تَغَيَّر الإِخْوانُ، و تُقَلِّبَتْ الأعيانُ، فَرَأَيْتُ الأنفِزادَ اَسْكَنَ لِلْفُؤاد. ثم قال: أُكتُب:



۱ ميراي اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: وفيات، ج ۲، ص ۲۸۶؛ تاريخ بغداد، ج ۹، ص ۱۵۱؛ تحفذ الاحباب، ص ۱۸۸.

٢ _ حياة الحبوان، ج ١، ص ٣٥١.

٣ ـ مُواربة: با هم زيركي كردن.

يُسفَشُونَ بَسِيْنَهُمْ السَوَّدَةَ و الصَّفا و قُسلُوبُهُمْ مسخشُوةً بِسَعَقاربِ(١) ثمّ استزاده القورى، فَوَعَظَهُ ﷺ -إلى أن قال: -إذا تَظَاهَرَتْ عَلَيْكَ الْهُمُومُ قَقُلُ: لأحَوْلَ و لا قُوّة إلاَّ بالله، و إذا اسْتَبَطَأْتَ الرِّزْقَ فَعَلَيْكَ بِالإِسْتِغفارِ، و عَلَيْكَ بِالنِقوىٰ و أَرُومِ الصَّبر، و كن عَلَىٰ حَذَرٌ في أمرِ دبِنِكَ و آخِرَتِكَ. فَقَمْتُ و انْصَرَفْتُ.

و در احادیث امامیه روایات بسیار در مذمت ثوری وارد شده ،(۱) و در روایت کافی است که ثوری خدمت حضرت صادق الله رسید در حالی که آن حضرت سوار شده بود و ارادهٔ جایی داشت ، سفیان عرض کرد که : حدیث فرما ما را به حدیث خطبهٔ رسول الله گلی در مسجد خیف ، فرمود : مهلت ده مرا تا بروم پی حاجت خود و برگردم آن وقت حدیث کنم ، سفیان قبول نکرد و قسم داد آن حضرت را که فعلاً مرا حدیث کن ، حضرت پیاده شد ، سفیان گفت : بفرما دوات و کاغذی هم حاضر کنند . حضرت فرمود : آوردند آن گاه فرمود بنویس :

«بسم الله الرحمن الرحيم. خُطبةُ رسول الله عَلَيْنِيَّ في مَسجد الخيف:

تَضَّرَاللهُ عَبُداً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها و بَلَّعَهَا إِلَىٰ مَنْ لَمْ يَبَلَّغُه، يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَيُبلَغ الشَّاهِدُ الغَانبَ، فَرُبُّ حامِلِ فِقْهِ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلاثُ لا يَسْفُلِ الغَانبَ، فَرُبُّ حامِلِ فِقْهِ إلىٰ مَنْ هُوَ أَفْقهُ مِنْهُ، ثَلاثُ لا يَسْفُلِ عليهِنَّ قلبُ الْمِيءِ مُسلم: إخلاصُ الْمُعَلِ شِه، و النَّصِيحَةُ لِأَنْسَةِ الْمُشْلِمِينَ، و اللَّزومُ عليهِنَّ قلبُ الْمِيءِ مُسلم: إخلاصُ الْمُعَلِ شِه، و النَّصِيحَةُ لِأَنْسَةِ الْمُشْلِمِينَ، و اللَّزومُ لِجَمَّاعَتِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحيطةٌ مِن وَرَانهم، الْمُؤمَّنُونَ إخوةً تَتَكَافَىٰ دِمَاؤُهُمْ و هُمْ يَدُ عَلَىٰ مِنْ سِواهُمْ يَسْعَىٰ بِذِمَّتِهِم أَذَنَاهُمْ.

سفیان نوشت خطبه را و بر حضرت عرضه کرد آن گاه حضرت پی حاجت خود رفت و سفیان برگشت ، در بین راه مطالعه حدیث کرد و تفکری کرد در کلمهٔ «و النصیحة لائمة المسلمین» فهمید مراد ، امیرالمؤمنین و اولاد اوست ، همان وقت کاغذ را پاره کرد و با رفیق خودگفت که : این حدیث راکتمان کن و باکسی مگو .(۳)



١ ...العدد القوية، ص ١٥٣، بحارالاتوار، ج ٢٧، ص ٤٠؛ تذكرة الاولياء، ص ١٥.

۲ دنگاه کنید به: اصول کافی، ج ۱. ص ۳ و ۳۹۲.

٣ ـ اصول كافي، كتاب الحجة، باب ما امر النبي وَالْمُؤْتَاةُ بالنصيحة لأتَّمة المسلمين، ج ١، ص ٢٠٣. ح ٢.

[ابراهیم ادهم]

و نیز در سنهٔ ۱۶۱ بنابر قولی ابراهیم ادهم بلخی معروف وفات کرد. و ابراهیم از زهدهٔ ابناء ملوک و رؤساء ارباب سیر و سلوک است. و پس از آن که در بلخ سلطنت و ریاست داشت ترک ملک و دولت گفت و لباس فقر پوشید و به سیاحت و گردش در بلاد مشغول شد.

و نوادر حکایت او بسیار است، و در سبب توبه و تنبه او به اختلاف سخن گفته اند، بعضی گفته اند که: روزی در قصر خود تماشا می کرد، مرد فقیری را دید که در سابه قصر او نشست و کهنه انبانی با خود داشت، یک قرص نان از آن انبان بیرون آورد و بخورد و بر روی آن آبی آشامید و به راحت بخفت، ابراهیم از خواب غفلت بیدار شد و با خود گفت: هرگاه نفس انسان به این مقدار غذا قناعت کند و راحت بخفتد، من این زخارف دنیوی برای چه خواهم که جز زحمت و حسرت در وقت مردن نتیجه ندارد؟ پس یک باره ترک مملکت گفت و لباس فقر بیوشید و از بلخ هجرت کرد.

و نقل کرده که روزی خواست داخل حمام شود، مرد حمامی چون لباسهای بسیار کهنه در تن او دید و دست او را از مال دنیا تهی دید، او را به حمام راه نداد ابراهیم گفت: واعجباه، از برای کسی که ممنوع شود از دخول حمام بدون مال چگونه طمع دارد داخل شود در بهشت بدون طاعت و اعمال .(۱)(۲)

و هم از او منقول است که وقتی چند نفر از ابدال بر من میهمان شدند به ایشان گفتم : مرا وصیت بالغه فرمایید تا از خدا بترسم چنانچه شما از خدا ترس دارید. گفتند : شش چیز تو را یاد می دهیم :

اوًل آن كه كسي كه بسيار شد كلامش ، پس طمع نكند در رفت قلب خود .



١ _ تذكرة الاولياء، ص ١٢٢.

۲ _ روضات الجنات، ج ۱۰ ص ۱۴۰ .

دوّم: کسی که بسیار شد خواب او ، پس طمع نداشته باشد در بیداری شب و قیام در لیل .

سیم: کسی که آمیزش او با مردم بسیار شد، پس طمع نکند در حلاوت عبادت. چهارم: کسی که اختیار کرد ظالمین را، پس طمع نداشته باشد در استقامت بن.

پنجم:کسیکه غیبت و دروغ عادت اوگشت، پس طمع نکندکه با ایمان از دنیا بیرون رود.

ششم: کسی که طالب رضا و خوشنودی مردم است پس طمع نکند در رضا و خوشنودی خدا.

ابراهیم گفت: چون تأمل کردم این موعظه را یافتم در آن علم اولین و آخـرین را (۱)

و از مجمع البیان و غیره نقل شده که ابراهیم ادهم میگذشت در بازارهای بصره که مردم نزد او جمع شدند و گفتند: ای ابراهیم! حق تعالی در قرآن مجید فرموده: «أُدْعُونی اَشْتَجِب لَكُمْ »(۲) و ما میخوانیم خدا را و مستجاب نمی شود دعای ما، ابراهیم گفت: ای اهل بصره، این به سبب آن است که دلهای شما مرده است در ده چیز. گفتند: آن ده چیز کدام است ای ابواسحاق؟

گفت: اوّل: آن که شناختید خدا را و ادا نکردید حق او را.

دوًم: أن كه قرائت كرديد قرآن را و عمل به أن نكرديد.

سيم: أن كه ادعاكرديد محبت پيغمبر را و دشمن داشتيد اولاد او را.

چهارم: آن که ادعا کردید عداوت شیطان را و با او موافقت کردید.

پنجم : آن که ادعا کردید محبت بهشت را و عمل و کاری نکردید برای آن .

ششم: آن که ادعا کردید ترس از آتش را و بدنهای خود را در آتش افکندید.

۱ ـ اتناعشريه، ص ۲۳۶.

٢ ــ سورة غافر، آية ٥٠.

هفتم : آن که مشغول شدید به ذکر عیبهای مردمان و از عیوب خود غافل شدید . هشتم: آن كه ادعا كرديد بغض دنيا را و جمع كرديد او را.

نهم: آن که اقرار کردید به مرگ و تهیه و استعدادی نکردید برای او.

دهم: آن که دفن کردید مردگان را و از ایشان عبرت نگرفتید، پس به این سبب مستجاب نمیشود دعای شما .(۱)

و مضمون این کلمات از رسول خدا ﷺ روایت شده و شاید ابراهیم از کلمات أن حضرت اخذ كرده باشد.

و بالجمله ، نوادر و حكم ابراهيم بسيار و مقام راگنجايش بيش از اين نيست . و نيز در سنة ۱۶۱ حمَّاد عَجْرد شاعر وفات يافت و او از مُخَضَّرَمبين بوده. و مخضرمي (به خاء و ضاد معجمتين كمعظمي) شاعري راگويندكه درك جاهليت و اسلام نموده باشد مانند : لبيد و نابغه ، و لكن مجازاً اطلاق ميكنند بر آن كه درك دو دولت نموده باشد مانند حماد عجرد که درک دولت امویه و عباسیه نموده .

وگفته شده که: درکوفه سه نفر بودند مسمی به «حماد» و مرمی به زندقه و الحاد: حمّاد عجرد، و حمّاد بن زبرقان، و حمّاد راويه.

و حمّاد راویه حماد بن ابیلیلی است که او نیز در ایام مهدی به قولی در ایام منصور سنهٔ ۱۵۵ وفات کرد . و او را حماد راویه میگفتند به جهت کثرت روایت او اشعار شعرا را، و او اعلم مردم بود به ايام عرب و انساب و اشعار و اخيار ايشان، و ملوک امویه او را احترام میکردند . وقتی در محضر ولید بن یزید بود ، ولید پرسید براي چه تو را راويه ميگويند؟

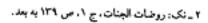
گفت: برای آن که شعر هر شاعری را روایت میکنم.

گفت: چه مقدار شعر از حفظ داري؟

گفت: از بسیاری نمی دانم ، لکن به عدد هر حرفی از حروف معجم صد قصیدهٔ كبيره به غير از مقطّعات، از شعراء جاهليه غير از شعراء اسلاميه انشاد ميكنم.

ولید گفت: او را امتحان کردند، چون یافت که او راست گفته است صد هزار





درهم او را جايزه بداد .

و شبیه به او در حفظ انسعار و اطلاع بر دواوین عرب ابوعمرو بُندار بن عبدالحمید اصفهانی معروف به ابن لره صاحب متوکل است ، و نقل شده که نهصد قصیده از حفظ داشت که اوّل آنها «بالْتَ شعاد» بوده «کذا حکی عن الترمذی فی طبقات النحاة».

و بالجمله، از برای حماد عجرد وقایعی است، و اشعار او در مذمت بشار، و هجاء بشار در حق او بسیار است، و درج ۱۳ اغانی حال او مذکور است، (۱) وفات کرده در شیراز در ایام فرار او از محمّد بن سلیمان بن علی العباسی.

و هم در سنهٔ ۱۶۱ ابودلامه زند بن الجون وفات كرد و نوادر حكايات او با منصور و مهدى بسيار است و اگر بنا بر اختصار نبود چند نادره از او را ذكر ميكردم .

و در سنة ١۶٨ حسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابيطالب ﷺ وفات كرد.

و هم در ایام مهدی ثقهٔ جلیلالقدر عمر بن محمّد بن عبدالرحمن معروف به ابناًذینه از ترس مهدی فرارکرد و در یمن وفات کرد، و او از ثقات اصحاب امامیه است.

و هم در ایام مهدی ، عباس بن علی بن حسن مثلث شهید شد ، و سببش آن شد
که عباس بن علی به بغداد آمد و مردم را به بیعت خود دعوت نمود ، جماعتی از
زیدیه به او گرویدند ، چون خبر به مهدی رسید امر کرد او را بگرفتند و در حبس
افکندند ، و پیوسته در زندان بود تا پسر عمویش حسین بن علی شهید فخ شفاعت
او را نمود ، مهدی او را به حسین بخشید و از زندان رهاکرد او را ، لکن به شربتی از
سم او را مسموم نمود ، و پیوسته آن زهر عباس را کاهانید ، و تا وارد مدینه گشت
گوشت بدنش فاسد گشت و اعضایش از هم متلاشی شد و بعد از سه روز از ورود به
مدینه از دنیا بیرون شد .



۱ .. علاوه پر اغانی، جاپ دارالکتب، ج ۱۹، ص ۲۲۱: نگاه کنید به: تهذیب این هسماکس، ج ۴، ص ۴۲0: اسالی مرتضی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ معجم الادباء، ج ۱۵، ص ۲۵۰: الدیارات، ص ۲۵۱؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۴۹.

و هم در ایام خلافت مهدی ، عیسی بن زید بن علی بن الحسین ﷺ متواریاً از ترس مهدی در کوفه وفات یافت ، و کودکان یتیم او را برای مهدی آوردند مهدی ایشان راکفالت نمود و قضیه او چنان است که به شرح می رود .

ذكر احوال عيسى بن زيد بن على بن الحسين ﷺ

مکشوف باد که: ابوالفرج از عیسی بن زید ستایش بلیغی کرده و گفته که: او مردی جلیل القدر و صاحب علم و ورع و تقوی و زهد بوده، و از حضرت صادق علی و برادر آن جناب عبدالله بن محمد و از پدر خود زید بن علی و غیرهم روایت میکرد، و علماء عصر او مقدم او را مبارک می شمردند.

و سفیان ثوری را ارادتی تام با او بود و او را به زیادت تعظیم و احترام می نمود. و لکن مخفی نماند که موافق روایتی که در کافی مسطور است ، مدح او محل نظر است چه سوء عقیدت او با امام زمان خود حضرت صادق ﷺ ظاهر گشته و جسارتی از او بالنّسبة به آن حضرت معلوم گشته .

و بالجمله ، ولادت او در طریق شام واقع شد ، چه گاهی که زید به نزد هشام بن عبدالملک می رفت در یکی از منازل به و دیر نصاری ، منزل نمود و در همان شب عیسی از مادر متولد شد ، زید او را به نام حضرت مسیح عیسی بن مریم ﷺ نام نهاد . و عیسی در وقعهٔ محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن حاضر بود و محمد وصیت کرده بود که بعد از من امر مردم با برادرم ابراهیم است و از پس او با عیسی بن زید است ، لکن چون محمد و ابراهیم مقتول گشتند عیسی از مردم اعتزال جست و در کوفه در خانهٔ علی بن صائح بن حی متواری گشت و نسبش را از مردم پوشیده داشت تاگاهی که در ایام مهدی وفات یافت .

و در ایامی که عیسی از ترس خلیفه پنهان بود، یحیی بن حسین بن زید (و به قول صاحب عمدة الطالب: محمّد بن محمّد بن زید) برادر زادهٔ عیسی با پدرگفت که : دوست دارم که مرا بر عمویم دلالت کنی و بگویی درکجاست تا او را ملاقات



كنم ، همانا قبيح است بر من كه چنين عمويي داشته باشم و او را ديدار ننمايم .

پدرگفت: ای پسر، این خیال از سر به درکن، چه آن که عموی تو عیسی خود را پنهان کرده و دوست ندارد که شناخته شود، و می ترسم اگر تو را به سوی او دلالت کنم و به نزد او روی به سختی افتد و منزل خود را تغییر دهد.

یحیی در این باب مبالغه و اصرار بیحد کرد تا آن که پدر را راضی نمود که مکان عیسی را نشان او دهد.

حسین گفت: ای فرزند، اگر خواهی عموی خویش را ملاقات کنی ساز و برگ سفر را مهیاکن و از مدینه به جانب کوفه کوچ کن، گاهی که به کوفه رسیدی از محله «بنی حی» پرسش نما، چون این را دانستی برو به فلان کوچه و آن کوچه را برای او وصف کرد، چون به آن کوچه رسیدی خانه ای بینی که در آن خانه به فلان صفت و فلان نشانی است همان خانه خانهٔ عموی تو است، لکن تو بر در خانه منشین بلکه برو در اوائل کوچه بنشین تا وقت مغرب، آن گاه مردی بینی بلند قامت به سن کهولت که صورت نیکویی دارد و آثار سجده در جبههٔ او نمایان است و جبهٔ از پشم در بر دارد و شتری در پیش انداخته از سقایی برگشته و به هر قدمی که برمی دارد و می نهد ذکر خدای به جا می آورد و اشک از چشمان او فرو می ریزد، همان شخص عموی تو عیسی است.

چون او را دیدی بر خیز و بر او سلام کن و دست در گردن او درآور. و عمویت ابتدا از تو وحشت خواهد کرد، تو خود را به او بشناسان تا قلبش ساکن شود، پس زمان کمی با او ملاقات میکنی و مجلس خود را با او طولاتی مکن که مبادا کسی شما را ببیند و او را بشناسد، آن گاه او را و داع کن و دیگر به نزد او مرو و اگر نه از تو نیز متواری و پنهان خواهد شد و به مشقت خواهد افتاد.

یحیی گفت: آن چه فرمودی اطاعت خواهم کرد، پس تجهیز سفر کرده و با پدر وداع نموده به جانب کوفه روان شد، چون به کوفه رسید و منزل نمود آن گاه در صدد پیداکردن عم خود برآمد و از محله ، بنی حی ، پرسش نمود، و آن خانه راکه



پدر وصف کرده بود پیدا نمود، پس در خارج کوچه به انتظار عموی بنشست تا وقتی که آفتاب غروب کرد که ناگاه مردی را دید که شتری در پیش انداخته و می راند به همان اوصافی که پدرش نشانی داده بود و هر قدمی که بر می دارد و می گذارد لبهایش به ذکر خدا حرکت می کند و اشک از دیدگانش فرو می ریزد، یحیی برخاست و بر او سلام کرد و با او معانقه نمود.

یحیی گفت: چون چنین کردم عمویم مانند وحشی که از انسی وحشت کند از من وحشت کرد، گفتم: ای عمو، من یحیی بن حسین بن زید فرزند برادر تو می باشم چون این بشنید مرا به سینه چسبانید و چنان گریست و حالش منقلب شد که گفتم الحال سکته خواهد کرد، چون قدری به خویشتن آمد شتر خود را بخوابانید و با من بنشست و از احوال خویشان و اهل بیت خود از مردان و زنان و کودکان یک یک بهرسید، من حالات ایشان را برای او شسرح می دادم و او می گریست.

آنگاه که از حال ایشان مطلع شد حال خود را برای من نقل کرد و فرمود: که: ای پسرک من، اگر از حال من خواسته باشی بدان که من نسب و حال خودم را از مردم پنهان کرده ام و این شتر را کرایه کرده هر روز به سقایی می روم و آب بار می کنم و برای مردم می برم و آن چه تحصیل کردم اجرت شتر را به صاحبش می دهم و آن چه باقی مانده باشد در وجه قوت خود صرف می کنم، و اگر روزی مانعی برای من پیدا شود که نتوانم در آن روز به آب کشی بیرون روم آن روز را قوتی ندارم که صرف کنم لاجرم از کوفه به صحرا بیرون می شوم و از فضول بقولات (یعنی برگ کاهو و پوست خیار و امثال اینها که مردم دور افکنده اند) جمع می کنم و آن را قوت و غذای خود می گردانم.

و در این مدت که متواری گشته ام در همین خانه منزل کرده ام و صاحب خانه هنوز مرا نشناخته ، و چندی که در این خانه ماندم دختر خود را به من تزویج کرد و خدا از او دختری به من کرامت فرمود . چون به حد بلوغ رسید ، مادرش به من گفت



که: دختر را به پسر فلان مرد سقًاکه همسایه ماست تزویج کن زیراکه به خواستگاری او آمدهاند، من او را پاسخ ندادم، زوجهام اصرار بلیغی کرد و من در جواب ساکت بودم و جرأت نمی کردم که نسب خود را با وی بگویم و او را خبر دهم که دختر من اولاد پیغمبر است و کفو و همشأن پسر فلان مرد سقًا نیست.

و پیوسته زوجهٔ من به ملاحظه فقر و افلاس و گمنامی من در این باب اصرار نمود تا آن که من از تدبیر کار عاجز شدم و از خدا کفایت این امر را خواستم .

حق تعالى دعاى مرا مستجاب كرد و بعد از چند روزى دخترم وفات يافت و از غصة او راحت شدم ، لكن پسر جان من يك غصه در دلم ماند كه گمان نمىكنم احدى اين قدر غصه و درد در دل داشته باشد و آن غصه آن است كه مادامى كه دخترم زنده بود من نتوانستم خود را به او بشناسانم و با او بگويم كه : اى نور ديده ، تو از فرزندان پيغمبرى و خانم مى باشى نه آن كه دختر يك مرد فعله بوده باشى و او بمرد و شأن خود را ندانست .

پس عمویم با من وداع کرد و مرا قسم داد که دیگر نزد او نروم ، مبادا که مردم بفهمند و او را بشناسند و دستگیر شود .

پس من بعد از چند روز دیگر یک دفعهٔ دیگر رفتم او را ببینم ، دیگر او را دیدار نکردم و همان یک دفعه بود ملاقات من با او .

و بالجمله ، مادامی که عبسی در حیات بود حالش چنین بود ، مهدی را از او ترسی عظیم در دل بود و به هیچ وجه بر امر او مطلع نبود و به هر حیله و تدبیر که خواست او را پیداکنند نتوانست تا وقتی که عیسی وفات یافت .

ابوالفرج روایت کرده از «خصیب وابشی » که از اصحاب زید بن علی و مخصوصین عیسی در کوفه متواری بود مخصوصین عیسی بن زید بود که گفت: در اوقاتی که عیسی در کوفه متواری بود گاهی ما به جهت دیدن او با حال خوف به نزد او می رفتیم و بسا بود که در صحرا بود و آب کشی می کرد ، پس می نشست با ما و حدیث می کرد ما را و می گفت: والله دوست داشتم که من ایمن بودم بر شما از اینها . یعنی خلیفه و اعوان او - پس طول



می دادم مجالست با شما را و توشه می بردم از حدیث با شماها و نظر بر روی شماها، به خدا سوگند که من شوق ملاقات شما را دارم و پیوسته یاد شما هستم در خلوات و در رختخواب خود در وقت خواب، بروید تا مشهور نشود موضع شما و امر شما پس به شما برسد بدی یا ضرری.

و در عمدة الطالب است كه وقتى محمّد مهدى در بعضى مواضع ٥ حُلوان ، در آمد اين شعرها را بر روى ديوارى نوشته ديد «مُتْخَرق الخُفَّين يَشكُو الوَجيٰ».

و عیسی را چند نفر مخصوص می شناختند و پوشیده بر امر او مطّلع بودند، یکی این علاق صیرفی، و دیگر حاضر، و سیّم صباح زعفرانی، و چهارم حسن بن صائح. و مهدی در صدد بود که اگر عیسی را نمی یابد لااقل بر این چند تن ظفر یابد تاگاهی که بر حاضر ظفر یافت، و او را در محبس انداخت و به هر حیله که باید و شاید خواست تا مگر از عیسی و اصحاب او از حاضر خبرگیرد، او کتمان کرد و بروز نداد تا او را بکشتند.

و چون عیسی دنیا را وداع کرد دو طفل صغیر از او بماند، صباح کفالت ایشان مینمود.

و نقل شده که صباح حسن راگفت: اکنون که عیسی وفات کرد چه مانع است که ما خود را ظاهر کنیم و خبر موت عیسی را به مهدی برسانیم تا او راحت شود، و ما نیز از خوف او ایمن شویم؟ چه آن که طلب کردن مهدی ما را به جهت عیسی است، الحال که او بمرد دیگر با ماکاری ندارد.

حسن گفت: نه والله ، چشم دشمن خدا را به مرگ ولئ الله فرزند نبئ الله روشن نخواهم کرد ، همانا یک شبی که من به حالت ترس به پایان برم بهتر است از جهاد و عبادت یک سال .

صبّاح گفت: چون دو ماه از موت عبسی بگذشت، حسن بن صالح نیز از دنیا درگذشت، آنگاه من احمد و زید کودکان یتیم عبسی را برداشتم و به جانب بغداد پاگذاشتم، چون به بغداد رسیدم کودکان را در خانه سپردم و خود با جامه کهنه به



دارالخلافه مهدی شدم . چون به آنجا رسیدم گفتم : من صبّاح زعفرانی میباشم ، و اذن بار طلبیدم . خلیفه مرا طلب کرد ، چون بر او داخل شدم ، گفت : تویی صبّاح زعفرانی؟

گفتم: بلي.

گفت: «لا حَيَّاكَ الله و لا بَيَاكَ [الله] و لا قَرَّبَ دارَكَ »، اي دشمن خدا ، نويي كه مردم را به بيعت دشمن من عبسي ميخواندي؟

گفتم: بلي.

گفت: پس به پای خود به سوی مرگ آمدی!

گفتم: ای امیر، من از برای شما بشارتی دارم و هم تعزیتی دارم.

گفت: بشارت و تعزیت تو چیست؟

گفتم: اما بشارت تو به سبب مرگ عیسی بن زید، و اما تعزیت نیز برای موت عیسی چه آن که عیسی پسر عم و خویش تو بود.

مهدی چون این بشنید رو به سوی محراب کرد و سجدهٔ شکر به جای آورد و حمد خداکرد، پس از آن پرسیدکه : عبسی کی وفات کرد؟

گفتم : تا به حال دو ماه است .

گفت: چرا تا به حال مرا خبر ندادي؟

گفتم: حسن بن صالح نمیگذاشت تا این که او نیز بمرد من به سوی تو آمدم. مهدی چون خبر مرگ حسن شنید سجدهٔ دیگر به جای آورد و گفت: الحمدلله که خدا شر او را از من کفایت کرد ، چه آن که او سخت ترین دشمنان من بود ، آن گاه _

گفت : ای مرد ، هر چه خواهی از من بخواه که حاجت تو برآورده خواهد شد و من تو را از مال دنیا بی نیاز خواهم کرد .

گفتم: به خدا سوگند که من چیزی از تو نمی طلبم و حاجتی نمی خواهم جز یک حاجت .

گفت: آن کدام است؟

گفتم: کفالت یتیمان عیسی بن زید است، و به خدا سوگند که اگر من چیزی می داشتم که بتوانم آنها را کفالت کنم این حاجت را نیز از تو نمی طلبیدم و ایشان را به بغداد نمی آوردم، پس شرحی از حال عیسی و کودکان او نقل کردم و گفتم: ای امیر، گاهی که عیسی زنده بود سفّایی می کرد هر چه تحصیل می کرد در وجه اطفال خویش صرف می نمود، و چون عیسی بمرد چیزی نداشت و کسی نبود که کودکان او را پرستاری کند، لاجرم من یتیمان او را جزء عیالات خود کردم، لکن از مخارج ایشان عاجزم و چیزی ندارم و چنان گرسنگی و پریشانی بر ایشان غلبه کرده که نزدیک است هلاک شوند، و چون ایشان ارحام تو و بنی عم تو می باشند سزاوار است که در حق ایشان پدری کنی و ایشان را از گرسنگی برهانی.

مهدی چون حال بتیمان عیسی را شنید بی اختیار بگریست چندان که اشک چشمش سرازیر شد ، گفت: ای مرد ، خدای جزای خیر دهد تو را ، خوب کردی که حال ایشان را برای من نقل کردی و حق ایشان را ادا نمودی ، همانا فرزندان عیسی نیز مانند فرزندان من اند . اکنون برو و ایشان را به نزد من آور .

گفتم: از برای ایشان امان است؟

گفت: بلی در امان خدا و در امان من و در ذمهٔ من و ذمهٔ پدران من میباشند.
و من پیوسته او را قسم می دادم و از او امان می گرفتم که مبادا اگر ایشان را برای او
آوردم آسیبی به ایشان رساند و مهدی هم پیوسته ایشان را امان می داد تا آن که در
پایان کلام گفت ای حبیب، من اطفال کوچک را چه تقصیر است که من ایشان را
آسیبی رسانم. همانا آن که با سلطنت من معارض بود پدر ایشان بود، و اگر او نیز
نزد من می آمد و با من منازعت نمی کرد مرا با وی کاری نبود تا چه رسد به کودکان
پتیم، الحال برخیز برو و ایشان را به نزد من آور، خدا جزای خیرت دهد، و از تو هم
استدعا می کنم که عطای مرا قبول کنی، گفتم: من چیزی نمی خواهم.

آنگاه رفتم و کودکان عیسی را آوردم. چون مهدی ایشان را بدید به حال ایشان رقت کرد و ایشان را به خود چسبانید و امر کرد کنیزکی راکه پرستاری ایشان کند و



چند نفر هم موکل خدمت ایشان نمود، و من نیز در هر چند وقتی از حال ایشان تحقیق میکردم و پیوسته در دارالخلافه بودند تا زمانی که محمّد امین خلیفه شد و مقتول گشت، آن گاه از دارالخلافه بیرون شدند و زید به مرض از دنیا بگذشت و احمد متواری گشت.(۱)

帝 告 辛



ذکر خلافت موسی بن المهدی ملّقب به هادی^(۱)

در روز بیست و سوم محرم سنهٔ ۱۶۹ که مهدی در «ماسیدان» وفات کرد خلافت منتقل شد به پسرش موسی هادی و موسی در آن وقت در «جرجان» به حرب اهل طبرستان رفته بود، هارون رشید برادر هادی از برای او از اهل «ماسیدان» و مردم بغداد بیعت گرفت و قاصدی برای او فرستاد، هادی به جانب بغداد آمد و بیعت عامه واقع شد.

و هادی به قساوت قلب و کثرت ادب و شجاعت معروف بود و او را د أطبِق ،
میگفتند ، (۲) و از جرأت او نقل شده که روزی در یکی از بساتین خود سوار بر
حماری بود و سیر میکرد ، از قضا مردی از خوارج را مأخوذ داشته بودند و به نزد او
می بردند ، چون آن خارجی وارد بستان شد شمشیر یکی از عوانان را بگرفت و به
قصد کشتن موسی دوید ، غلامان موسی چون شمشیر برهنه در دست دشمن
دیدند بر خود بترسیدند و فرار کردند ، موسی به همان سنگینی و طمأنینه که سوار
مرکوب خود بود بماند و ابداً وحشت و دهشتی نکرد تا آن مرد خارجی نزدیک او
شد که ناگاه موسی فریاد کشید که این مرد خارجی را گردن زنید ، در حالی که هیچ
کس نزدیک او نبود ، خارجی را گمان آن شد که مگر کسی قصد او کرده ، التفات به
اطراف کرد تا ببیند موسی با که بود امرش ، چون آن مرد به اطراف خود توجه کرد



۱ ـ برأی اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الاتباه فی تاریخ الخلفاه، ص ۷۳ ـ ۸۴: تاریخ الخلفاه سیوطی، ص ۳۰۵ ـ ۳۰۷: تاریخ الخلفاه این بزید، ص ۴۸: الجوهر التمین، ص ۱۹۲۳ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۴.

٢ _ اخبار الدول، ج ٢، ص ٨١.

که موسی خود را جمع نمود و دفعهٔ خود را بر او افکند و او را بر زمین زد و شمشیر از دست او گرفت و او را گردن زد، غلامان موسی خیلی وحشت کردند که مبادا موسی قصد ایشان کند، متعرض ایشان نشد الا آن که دیگر سوار حمار نشد و شمشیر از خود جدا نکرد.

و موسی در ایام خلافت خود خواست تا برادر خود رشید را از ولایتعهد خلع نماید و به جعفر پسر خود تفویض کند که مرگ او در رسید و خواهش او به عمل نیامد.(۱) وفاتش در بغداد در شب چهاردهم یا هیجدهم ربیع الاؤل سنهٔ ۱۷۰ واقع شد. و سنین عمرش قریب به بیست و پنج رسیده بود.

و در همان سال ربيع حاجب نيز وفات بافت و « قطيعة الربيع » كه محله بزرگى در بغداد بوده منسوب به او است. « و إنّما قبِلَ لَهَا قطعيةَ الرّبيع لأنَّ الْمَنْصورَ أَقْطَعهُ إيّاها».

[خليل بن احمد]

و نسيز در مسنهٔ ۱۷۰ (۲) چنانچه ابن خلکان گفته، خليل بن احمد امامي عروضي (۲) نحوي لغوي، در بصره وفات كرد، و خليل استاد سيبويه و نَـهْر بـنُ شَميل است، و علم عروض را او استنباط نمود (۴) و به عقل و علم و زهد و صلاح و حلم و وقار او را ستوده اند، و كلمات حكميه بسيار از او منقول است، و بسيار مي خواند اين شعر راكه از أخطل است:

و إذا افتَقَرَتْ إلى الذَّخايْر لم تَجِدْ ذُخْراً يَكونُ كـصالحِ الأعـمالِ(٥)



١ -مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٣٥.

٣ ـ اقوال ديگري نيز در وفات او وجود دارد، نگاه کنيد به: البلنة، ص ١٩.

۳ ـ نگاه کنید به : البلغة ، ص ۹۹ ؛ طبقات القراه ، ج ۱ ، ص ۲۷۵؛ انباه الرواة ، ج ۱ ، ص ۲۴۱؛ معجم الادباه ، ج ۱ ، ص ۳۴۱؛ وفيات ، ج ۲ ، ص ۲۴۴؛ الاعلام ، ج ۱ : ص ۴۶۳؛ روضات ، ج ۲ ، ص ۲۸۹؛ تأسيس الشيعه ، ص ۱۵۰ و ۱۷۸ .

٢ _ نگاه كنيد به: البلغة، ص ٩٩: وفيات الاعيان، ج ٢. ص ٢٢٤.

۵. وقيات الاعيان، ج ٢٠ ص ٢٤٨، ديوان اخطل، ص ١٥٨؛ روضات، ج ٣، ص ٢٩٩، نور القيس، ص ٩٢.

و از كلمات خليل است كه در حق اميرالمؤمنين لمثلة گفته: «احتياجُ الكلِّ اليــه، واشتِغْنَاتُهُ عنِ الكُلّ دليلٌ عَلَىٰ أنّه إمامُ الكُلِّ ».(١)

و گفته شده که پدر خلیل اوّل کسی است که بعد از رسول خدا ﷺ احمد نامیده شد.(۲)

گویند: وقتی از خلیل خواستند که فضیلتی از امیرالمؤمنین ﷺ گوید، گفت: چه بگویم در حق کسی که دوستان او مخفی و کتمان کردند فضائل او را به جهت ترس از اعدا، و دشمنانش سعی کردند در اخفای فضایل او از روی حسد و بغضاء، و با این که دوست و دشمن فضائل او را پنهان کردند باز هم چندان از فضائل او ظاهر شد که مشرق و مغرب را پرکرد. (۳)

مؤلف گوید که: فرمایش خلیل در کمال منانت است ، و این از خوارق عادات ، بلکه از معجزات باهرات امبرالمؤمنین علی است ، و اگر نه با این حال باید فضیلتی از آن جناب نقل نشود و نور او خاموش شود ، بلکه بدل مناقب ، مثالب موضوعه منتشر شود نه آن که فضائل و مناقب او شرق و غرب عالم را مملوکند و جمهور مردم و کافهٔ ناس از دوست و دشمن فهرا مدح او را گویند « یُریدونَ اَنْ یُطْفِئُوا نورَ الله بافواهِهم و یَأْبَی اللهٔ اِلا اَنْ بُیّمَ نُورَهُ و لو کَرِهَ الْکافِرونَ » .(۴)

ما درکتاب منتهی اشاره بدین مطلب نمودیم و از ابن شهرآشوب روایت کردیم که او نقل کرده که: اعرابیهٔ را در مسجد کوفه دیدند که میگفت: ای آن کسی که مشهوری در آسمانها و مشهوری در زمینها، و مشهوری در آخرت، سلاطین جور و جبابرهٔ زمان همت بر آن گماشتند که نور تو را خاموش کنند، خدا نخواست و روشنی آن را زیادتر گردانید.

با او گفتند: از این کلمات چه کس را قصد کردهای؟



۱ _ تگاه كنيد به: روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۰۰: الخليل بن احمد الفراهيدي از دكتر احمد محمَّد البَدُّوي، ص ۱۱۸.

٢ _ وفيأت الاعيان، ج ٢، ص ٢٤٨.

٣ ـ روضات الجنات، ج ٣، ص ٣٠٠.

۴_مبوره تويد، آيد ۲۲.

گفت: اميرالمؤمنين على را. اين بگفت: و از ديدها غائب گشت. (١)

و هم به روایت مستفیضه از شعبی (۲) روایت شده که میگفت: پیوسته می شنیدم که خطباء بنی امیّه بر منابر سبِ امیرالمؤمنین ﷺ می کردند و از برای آن حضرت بد می گفتند با این حال گویا کسی بازوی آن جناب را گرفته و به آسمان بالا می برد و رفعت و مرتبت او را ظاهر می نمود.

و نیز می شنیدم که پیوسته مدائح و صناقب اسلاف و گذشتگان خویش را می نمودند و چنان می نمود که مرداری را بر مردم می نمودند و جیفه را ظاهر می کردند، یعنی هر چه مدح و خوبی گذشتگان خود می کردند بدی و عفونت آنها بیشتر ظاهر می شد .(۳)

یا اباالْحَسْن، بِأبي أَنْتَ وَ أُمّي، تويي آن كس كه دوست و دشمن به ذكر مداثح و منافبت رَطْب اللسان و عَذْب البيان گشتند .

شَهِدَ الأَنَّامُ بِفَصْلِهِ حتَى العدى ﴿ وَالْفَصْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ

و بالجمله ، خليل مردي جليل است و كلمات حكمت آميز او بسيار است :

منها: «العلمُ لايُغطيكَ بَعْضَهُ حتَى تُعطيهِ كُلُك، ثم أنت في إعطائد إياك بمعضد مع إعطائك إيّاه كلّك على خطر.

وَ مِنْهَا: لاَيَعْلَمُ الإنْسَانُ خَطأً مُعلِّيه حتَّى يُجَالِسَ غَيْرَهُ.

وَ مِنْهَا: إِذَا تُسِخَ الْكِتَابُ ثَلَاثَ مَرَاتٍ وَ لَمْ يُغارَضْ تَحَوّلَ بِالفَارِسيَّةَ.

وَ مِنْهَا: أَصْفَىٰ مَا يَكُونُ ذِهْنُ الإنْسَانِ وَقَتَ السَّحَرِ .(٣)

وَ مِسنَهَا: إِنَّ أَفْسِضَلَ كَسِلِمَةٍ يُسرَغِّبُ الإنْسُانَ إِلَىٰ طَسَلَبِ الْعِلْمِ وَ الْسَغِرِفَةِ، قُـولُ آميرِالمُؤْمِنِينَ ﷺ: « قَدرُ كُلُّ الحرِى مَا يُحْسِنُ » إِلَىٰ غَيْرَ ذَٰلِكَ ».

١ ـ روضة الواعظين. ج ١، ص ١٢٠: الفصول العليم، مؤلف في الله ، ص ١٥.

۲ ـ عامر بن شراحیل.

٣_مناقب ابن شهر آشوب، ج ٢، ص ٣٥١.

۴ ـ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۹۶.

گفته:

وَ حُكِى أَنَّه دَخَلَ رجل عَلَى الْخَلبِلِ وَ معد ابنه، فَقَالَ: أَيُّهَا الشَّيْخُ، جِثْنُكَ مِنْ سَفَرٍ بَعبِدٍ
 فَأَدِّبُ ابْنِي شَيئاً مِنْ عِلْمِ النَّجُومِ وَ النَّخْوِ وَ الطِّبِّ وَ فَرَائِضِ الْفِقْهِ، وَ الحِنازُ عَلَى البَابِ. فَقَالَ لَهُ الخَلبِلُ: إعْلم أَنَّ القُريَّا في وَسَطِ السِّمَاءِ وَ أَنَّ الفَاعِلَ مَرْفُوعٌ، وَ أَنَّ الْهَلبِلَجَ الكَابُلي ذَافِحُ لِلْصُفْرَاءِ، وَ إِنْ مَاتَ أَحَدٌ وَ تَرَكَ إِنْنَيْنِ فَالمَالُ بَيْنَهُمَا سَوَاهُ، فَقَالُ. قُمْ يَا بُنَيْ.

و در مروج الذهب مسعودی است که در ایام موسی هادی حسین بین علی حسنی خروج کرد، و در و فخ ، که نام موضعی است به مسافت شش میل به مکه .. در روز ترویه شهید گشت در کارزاری که واقع شد ما بین او و جماعتی از بنی عباس که از جمله: سلیمان بن ابی جعفر، و محمد بن سلیمان بین علی، و موسی بن علی، و عباس بن محمد بن علی بودند که از جانب هادی با چهار هزار نفر به حرب حسین بن علی آمده بودند، و در و فخ ، محاربه عظیمی با حسین نمودند و او را با جماعتی از کسانی که با او بودند شهید نمودند، و سه روز جسدهای ایشان بر روی زمین باقی بود که کس آنها را دفن ننمود تا آن که درندگان و طبور از اجساد ایشان بخوردند.

و از کسانی که با حسین بن علی در وقعهٔ فخ بودند: یکی سلیمان بن عبدالله بن حسن بود که عباسیان او را اسیر کردند و در مکه او راگردن زدند، و دیگر حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن بود که او را نیز اسیر کردند و گردن زدند، و دیگر عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن مثنی بود که او نیز در آن وقعه شهیدگشت.

و چون خبر شهادت حسین بن علی به موسی هادی رسید، بر موسی بن عیسی خشمناک شد و اموال او را قبض کرد، و چون سرهای شهدا را نزد او حاضر کردند و جماعت حاملین خوشحالی می کردند موسی بگریست و گفت: خوشحالی می کنید گویا که سر مردی از ترک و دیلم را برای من آوردید، همانا این سر مردی از عترت پیغمبر خدا است و کمتر جزای شما آن است که چیزی به شما عطا نکنم.

و از برای حسین و سایر شهدای فخّ از طالبیین، بعضی شعراء آن عصر مرثیه

فلأبكيّنَ عَلَى الحسينِ بِعَوْلَةٍ و على الحَسَـنِ

و على ابن(١٠) عاتِكَة الَّذِي أَثْوَوْهُ لَيْسِ لَهُ كُفِّنْ

تُرِكُوا مِفَخٍ غُدُوةً فِي غِيرٍ مَنْزِلِهِ الْوَطَن

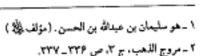
كمانوا كمرامماً قمتلوا لا طمائشين و لا جُمبن

غَسَلُوا المَذَلَّةَ عَنْهُمُ غَسْلَ اللِّيابِ مِـنَ الدَّرَنْ

هُدِىَ العبادُ بِجدِّهم فَلَهُمْ عَلَى النَّاسِ المِنَنْ (^{٢)}

و کیفیت واقعهٔ فخ و شرح شهادت حسین بن علی در کتاب منتهی در احـوال فرزندان امام حسن ﷺ به تفصیل رقم شد، به آنجا رجوع شود، ان شاءالله.

帝 崇 安



ذكر خلافت هارون الرشيد بن محمّد بن المنصور (۱۰) و وقايع ايام او

و در صبح همان شب که موسی هادی از دنیا برفت ، مردم با برادرش هارون در مدینة السلام بغداد بیعت کردند ، و آن شب ۱۴ یا ۱۸ ربیع الاوّل سنهٔ ۱۷۰ بود ، و از برای بنی عباس مثل چنین شبی واقع نشد ، چه در آن شب وفات خلیفه موسی واقع شد و سلطنت به خلیفهٔ دیگر که رشید باشد منتقل شد و ولادت خلیفهٔ دیگر که مأمون باشد واقع شد .

و هارون بیست و سه سال و چند ماه خلافت کرد ، و در شب شنبه سوم جمادی الآخرهٔ (۲) سنهٔ ۱۹۳ در طوس در قریهٔ «سناباد» وفات کرد ، و قبرش در همان بقعه منورهٔ حضرت رضویه -سلام الله علیه - در پشت سر آن حضرت واقع است ، (۳) و سنین عمرش به چهل و چهار سال و چهار ماه رسیده بود.

۱ _ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الاُتباد فی تاریخ الخلفاء، ص ۸۸/۷۵؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۳۰۸ ـ ۳۲۲: تاریخ الخلفاء ابن پزید، ص ۲۸_ ۲۹؛ الجوهر النمین، ص ۱۲۵؛ مروجالذهب، ج ۲۳، ص ۲۴۷ به بعد.

۲ .. نگاه کنید به: المحبر ، ص ۲۹ فوات الوفیات، ج ۲: ص ۴۱۶: المعارف، ص ۲۸۲: مروجالذهب، ج ۳. ص ۲۴۱. ۲ .. و دعیل شاعر در آن که قبر رشید و امام علی بن موسی الرضا ﷺ به جنب یکدیگرند شعری گفته است:

أرى امسيّة مسعد ورين انْ غَدَرُوا قسوم قسائم على الإنسلام أوّلهم إزّيم بطوس على قسرب الزّكس به قبران في طوس خبير النّاس كلّهم ما ينفع الرّجس من قرب الزّكيّ و لا هيفات كلّ امرو رهـن بسما كسبت

و ما أرى ليسنى العبتاس يسن عسنر حتى اذا استمكنوا جازوا على الكفر ان كنت تربح بن طبين عسلى وطمر و قسير شسوهم هدفا عسلى البستر غلى الزكل بقرب الوجس من ضسود له يداه، و خدة نسا شسئت او تسذر



و چون هارون (۱) بر مسند خلافت نشست یحیی بن خالد برمکی را وزیر خوبش

کرد، و هارون را حظ عظیمی از سلطنت بوده، و نقل شده که انگشتری عظیم القدر

از پدر به هارون رسیده بود، و در ایام هادی آن را از رشید خواست، رشید امتناع

کرد از دادن، و او الحاح کرد، لاجرم رشید آن انگشتر را به دجله افکند، و چون

خلافت به رشید رسید انگشتری از رصاص در همان موضع از دجله افکند و

غواصین را امر کرد که انگشتر را بیرون آورند. غواصین چون در آب فرو رفتند

انگشتر سابق قیمتی را بیرون آوردند. هارون این مطلب را به فال نیک دید.

و از جاحظ منقول است که گفته: از برای رشید جمع شد چیزهایی که از برای غیر او جمع نشده بود، چه آن که وزرایش برامکه بودند، و قاضی او ابویوسف، (۲) و شاعرش مروان بن ابی حفصه، و ندیم او عباس بن محمّد پسر عم پدرش، و زوجهاش زبیده، و مغنّی او ابراهیم موصلی، و حاجبش فضل بن ربیع (۳) بوده، و از

١ حكى أن الرشيد جلس يوماً لازاحة العظالم، فتقدمت إليه أمرأة و رفعت إليه رقعة، فاذاً فيها: أنم الله أمرى، و فرّحك يما أناك و زادك رفعة، فلقد عدات فقسطت.

فقال الرشيد لمن حضره حين وقف على الرقعة: أتدرون ما اردات هذه المرأة؟

فقالوا: و ما الذي ارادت يا اميرالمؤمنين؟

قال: أما قولها «اتم الله امرك» فانها عنت قول الشاعر:

اذا تمُّ أمر دني نسقصه - توقّع زوالاً اذا فيل تمّ

و اما قولها: و فرحک بما اتاک. فاخذته من قول الله تعالى: «حتى اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بسفتة فساذاهـــم مبلسون». [سورة انعام، آية ۴۴].

و أما قولها: «و زادك رفعة»، فاتد من قول الشاعر :

ماطارطيروارتفع الأكماطاروتم

و اما قولها: لقد عدلت فقسطت، فاخذته من قول الله تعالى: « وَ أَمَّا القاسطُونَ فَكَاتُوا لِجَهَنَّمَ خَطَياً ». [سورة جن. أية 10].

فتعجب الحاضرين لوقوع خاطر الرشيد من ذلك، تم دعي بها و سألها عن حالها و ازاح علتها و اكرمها، و انصرفت داعية له. (مؤلف ﷺ)

٢ ـ او يعقوب بن ابراهيم بن حبيب است. نگاه كتيد به: ابو يوسف، حياته و آثاره و آراؤه الفقهية.

۳ ـ وی نخست حاجب منصور و مهدی و هادی و رشید بود، پس از برامکّه به وزارت رسید. نگاه کنید به: الفخری، ص ۲۱۱: الجوهر الثمین، ص ۱۲۸.



برای هر یک از اینها خصایص و امتبازی است.(۱)

و در ایام رشید سنهٔ ۱۷۳ خیزران مادر هادی و رشید وفات کرد، رشید مقدّم جنازه او راه می رفت، و نقل شده که غلّهٔ خیزران صد و شصت هزار هزار درهم بوده، (۲) و در همان سال محمّد بن سلیمان عباسی از دنیا برفت و رشید اموال او راکه در بصره بود قبض کرد و غلّهٔ او در هر روزی صد هزار درهم بوده. (۲)

و در سنهٔ ۱۷۴ عبدالله بن لهیعه (بر وزن رَبیعه) در مصر وفات کرد. و از جانب منصور قضاوت مصر داشته .

و نیز در سنهٔ ۱۷۴ ابوعلی شقیق بلخی بن ابراهیم صوفی را در بلاد ماوراء النهر به تهمت رفض کشتند، (۳) و شقیق بلخی از کبار مشایخ خراسان و استاد حاتم اصمّ (۵) بوده و احتمال تشیع در حق او دادهاند.

وَ كَانَ مِنْ أَيْنَاءِ، الأغنياء و تابَ بِسَبِ كَلَمَةٍ سَمِعَهَا مِنْ خَادِمِ الأَصنام. (٤)

و از شقیق منقول است که : پنج چیز را از هفتصد عالم پرسیدم و همگی به یک نحو جواب مسائل مرا دادند ، پرسیدم : عاقل کیست؟

گفتند: كسى كه دنيا را دوست نداشته باشد.

پرسیدم که: زیرک چه کس است؟

گفتند: کسی که فریفته و مغرور دنیا نشود.

پرسیدم: غنی کیست؟

گفتند : كسى كه راضي باشد به أن چه خداوند قسمت او كرده .

گفتم: فقير كيست؟

گفتند: آن کسی که دلش در طلب زیاده باشد.



۱ _اخيار الدول، ج ۲، ص ۸۳.

۲ و ۳ ـ مروجالذهب، ج ۲، ص ۲۴۸.

إلى الحقائق، چاپ محجوب، ج ٢، ص ١٤٩.

۵_متوفای ۲۲۷.

²_ نگاه كنيد بد: صفة الصفوة، ج ٢، ص ١٣٣؛ حلية الاولياء، ج ٨، ص ٥٩.

پرسيدم: بخيل كيست؟

گفتند : كسى كه منع كند حقالله راكه در مالش تعلق گرفته باشد .(١)

و در سنهٔ ۱۷۵ شریک بن عبدالله بن سنان (۲) نخعی وفات کرد ، و او در کوفه ایام مهدی قضاوت داشت و هادی او را عزل کرد ، (۳) و حکایت او با مهدی نقل شد در سابق . (۴)

و شريك اگر شبعه نبوده با شبعه و ائمه ﷺ معاند هم نبوده « نَعَمْ، وَرَدَ فَهِه ذُمُّ كَمْا عَنْ مَولانا الصّادق ﷺ في حديثٍ: ما لِشَريكٍ شَرَّكَةُاللهُ يَوْمَ الْقِيّامَةِ بِشِراكٍ مِنْ نارٍ ». (٥٠

و ایسن شریک ، غییر از شریک بسن اعبور سلمی است که از اصحاب امیرالمؤمنین هی بوده و با ابن زیاد از بصره به کوفه آمد و در خانهٔ هانی منزل کرد و ناخوش شد و پیش از شهادت هانی و مسلم وفات کرد و در کوفه به خاک رفت . و به گمان احقر که قبرش در ۱ تویه ، باشد در همان جا که جناب احنف و زیاد بن ابیه و ابوموسی اشعری و مغیره به خاک رفته اند . و قبر جناب کمیل در آنجا است .

وَ كَانَ لَهُ حِكَايَةً لَطَهِفَةً مَعَ مُعاويَةً بنِ أَبَيْسُفْيَانَ يُعْجِبُنِي ايزادُهُ:

نَقَلَ الْمَشَايِخُ أَنَّ شَرِيكَ الْآغُورِ دَخَلَ عَلَىٰ مُغَاوِيَة، فَقَالَ لَهُ مُغَاوِيَة؛ وَاللهِ إِنَّكَ لَشَرِيكُ، وَ لَيْسَ شِهِ شَرِيكُ، وَ إِنَّكَ لَأَبِنُ أَغُور، وَ البَصِيرُ خَيْرٌ مِنْ أَغُورَ، وَ إِنَّكَ لَدَمِيمٌ، وَ الجَيِدُ خَيْرٌ مِنْ الدَّميم، فَكَيْفَ شُدْتَ قَوْمَكَ؟

فَقَالَ لَهُ شَرِيكُ: إِنَّكَ لَمُعَاوِيةً، وَ مَا مُعَاوِيةً إِلاَّ كَلَبَةً عَوَثَ وَاسْتَعُوَتِ الْكِـلابَ. وَ إِنَّكَ لَابُنُ الصَّخْرِ، وَ السَّهَلُ خَيْرٌ مِن الصَّخْرِ، وَ إِنَّكَ لاَبْنِ الْحَرْبِ، وَ السِّلمُ خَيْرٌ مِنْ الحَرْبِ، وَ إِنَّكَ لاَبنُ أُميَّة، وَ مَا أُميَّةً إِلاَّ أَمَـة صَغُرَتْ فَاسْتُصْغِرت، فَكَيْفَ صِرْتَ آمِيرَالمُتُومنينَ؟



١ - طرائق الحقائق، ج ٢، ص ١٧٢، اثنا عشرية. ص ٢١٤.

۲ ـ درباره او نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۶۴؛ تاریخ بـ نداد، ج ۹، ص ۲۷۹؛ مـیزان الاعــتدال، ج ۲، ص ۲۷۰: المعارف، ص ۱۷۰؛ مروج الفعب، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲ ـ وفيات, ج ۲، ص ۴۶۴.

۴ ـ ص ۲۷۰ همين کتاب. (۲۴۰۸)

۵۔رجال کشّی، ۲۷۴/۱۶۲؛ منتهیالمقال، ج ۶. ص ۱۹۸.

فَغَضِبَ مُعْاوِيَةُ، وَ خَرَجَ شَرِيكُ وَ هُوَ يَتُولُ:

أَيَشْتِئْنِي مُسْفَاوِيَةُ ابْسُنُ صَـَخْدٍ وَ سَيْغِي صَادِمٌ وَ مَعِي لِسَانِي فَلاَ تَبْسُطُ عَـلَيْنًا يَـابْنَ هِـنْدٍ لِسَانَكَ اِنْ بَلَغْتَ ذُرى الآمَاني

(الأبيات)^(۱)

و نیز در سنهٔ ۱۷۵ معاویهٔ بن عمار کوفی که از نقات اصحاب امامیه است وفات کرد.
و در ربیع الأوّل سنهٔ ۱۷۹ مالک بن انس بن مالک اصبحی مدنی یکی از ائمهٔ
اربعه مذهب اهل سنّت در مدینه وفات کرد. و نقل شده که مالک در سنهٔ ۹۵ متولد
شد و مدت حمل او سه سال بوده . (۲) و جعفر بن سلیمان عباسی پسر عم منصور او
راگرفت و هفتاد تازیانه زد . (۳) و و موطأ ه که یکی از صحاح سته به شمار رفته از
تصنیفات مالک است ، و قبرش در بفیع در بقعهٔ که زوجات رسول مدفونند معروف
است .

و در سنهٔ ۱۸۰ عمرو بن عثمان نحوی فارسی معروف به سیبویه وفات کرد ، و او شاگرد خلیل بن احمد و عیسی بن عمرو و یونس و اخفش اکبر است ، و کتاب او الکتاب معروف است ، و جاحظ نسخه او را برای محمد بن عبدالملک زیّات هدیه برد ، و حکایت مباحثه او با کسائی معروف است و قصیدهٔ زنبوریه متعلق به آن حکایت است .

و در سنهٔ ۱۸۱ مروان بن ابیحفصه^(۴) یمامی شاعر معروف در بـغداد وفـات کرد، و مروان، مهدی و هارون و معن بن زائده را بسیار مدح کرده. و نقل شده که نزد



١ ـ المستطرف، ج ١٠ ص ١٣٢؛ لطائف الطوائف، از فخرالدين على صفى، ص ١٣١ ـ ١٣٣.

٢ ـ نگاه كنيد به: تهذيب الكمال، ج ٢٧، ص ١١٩؛ وفيات الاعبان، ج ٢٠، ص ١٣٧ به نقل از مقامع الفنضل، ج ١٠ ص ١٣٥؛ مروج الذهب، ج ٢٠، ص ٣٥٠.

۲ _مروجالذهب، ج ۲، ص ۲۵۰.

۳ ـ درباره این شاعر نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۵. ص ۱۸۹۰ الشعر و الشعراء، ص ۴۴۹ تاریخ بغداد، ج ۱۳. حس ۱۴۲.

رشید تقرب می جست به هجو علویین ، و از اشعار اوست ظاهراً که در مدح مهدی گفته ، حق تعالی دهانش را پر آتش کند :

و اكرمُ قبر بعد قبر محمّد نبى الهدى قبر بما سبذان

و در سنة ۱۸۱ (۱) واصل (۲) بن عطاى معتزلى وفات كرد «و كان واصل بن عطا يجلس إلى الحسن البصرى، فلمّا ظهر الاختلاف و قالت الخوارج بتكفير مرتكب الكبائر و قالت الجماعة بأنهم مؤمنون و إن فسقوا بالكبائر، خرج واصل بن عطا عن الفريقين و قال: إن الفاسق من هذه الأمّة لامؤمن و لاكافر، منزلة بين منزلتين، فطرّده الحسن عن مجلسه، فاعتزل عنه، و جلس إليه عمرو بن عُبَيد، فقيل لهما و لأتباعهما معتزلون، و سمّاهم بذلك قنادة بن دعامة السدوسي. (۲)

وكان واصل بن عطا أحد الأعاجيب، و ذلك انه كان ألثغ، قبيح اللثغة في الرّاء، فكان يخلص كلامه عن الرّاء و لا يُفطَن لذلك، لاقتداره على الكلام و سنهولة الفاظه، (٣) و يضرب به المثل في إسقاطه حرف الراء من كلامه، و استعمل الشعراء ذلك في اشعارهم كثيراً. قال الشاعر:

> أجعلت وَصْلَى الرّاء لم تَنْطَقَ به و قَـطَغْتنى حـتى كأنّك واصـل و لا يخفى لطف هذا الشعر، و قال آخر:

فلا تَجْعَلَنَى مثل همزة واصل فتلحقنى حذفاً و لاراء واصل قلت: و يشبهه في ذلك الصاحب بن عباد، كما سيأتي ان شاءالله تعالى.

و درستهٔ ۱۸۲ و به قولی سنهٔ ۱۹۲ ابویوسف (۵) قاضی یعقوب بن ابراهیم حنفی قاضی القضات کوفه وفات کرد. و گفته شده که ابویوسف اوّل کسی است که ملقب شد به قاضی القضات، و اوّل کسی است که لباس علما را تغییر و امتیاز داد و پیش



۱ - یا ۱۸۰.

۲ ـ نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۷: امالی سرتضی، ج ۱، ص ۱۶۳ سعجم الادساء، ج ۱۹، ص ۲۴۳؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۷۴.

٣ ـ اللباب سمعانی، ج ٢، ص ١٥٤؛ وفيات، ج ۶، ص ٨.

۴ ـ الكامل ميرد، ج ۲. ص ۱۹۳.

۵۔ دربارہ ابویوسف تک: اخبار القضاء ، ج ۲، ص ۲۵۴: الجواهرالمضید ، ج ۲، ص ۲۲۰.

از آن عالم از غیر عالم از جهت لباس تمیز نداشت و تمامی به یک لباس بودند، و قبرش در شرقی صحن مقدس کاظمین است. و در همان سال یونس بن حبیب نحوی نیز وفات یافت.

[على بن يقطين]

و نیز در سنهٔ ۱۸۲ ثقهٔ جلیل القدر علی بن یقطین (۱) در بغداد و قات کرد، و پدرش یقطین از وجوه دعات بوده در زمان مروان حمار، پس مروان در طلب او شد او فرار کرد و مخفی شد، و در سنهٔ ۱۲۴ در کوفه علی پسرش متولد شد آن گاه زوجه اش نیز با دو پسران خود علی و عبید فرزندان یقطین از ترس مروان به جانب مدینه فرار کردند و پیوسته مختفی بودند تا مروان کشته گشت و دولت عباسیین ظهور کرد، آن گاه یقطین ظاهر شد و زوجه اش نیز با پسرانش به وطن خویش کوفه عود کردند (۱۲) و یقطین در خدمت سفّاح و منصور بود و با این حال شیعی مذهب و قائل به امامت بود و هکذا پسرانش، و گاه گاهی اموال به خدمت امام جعفر صادق منظ حمل می کرد، و نزد منصور و مهدی از برای یقطین نمامی و سعایت کردند، حق تعالی او را از کید و مکر ایشان حفظ کرد و یقطین بعد از پسرش علی زنده بود و در سنهٔ ۱۸۵ وفات کرد.

و بالجمله ، على بن يقطين را در خدمت حضرت موسى بن جعفر المنظ منزلتى عظيم و مرتبتى رفيع بود و حضرت بهشت را ازبراى او ضامن شده بود ، و در چند حديث است كه آن حضرت فرموده : «ضَيِنْتُ لِعَلِّي بن اليقطين أنْ لاتسته النّارُ أبدأ». (٣) و در روايتى است كه وقتى على رو به آن حضرت مى رفت ، آن جناب با اصحاب خود فرمود : هركه دوست داردكه مردى از اصحاب پيغمبر خدا را بيند ، نظر كند به



١ _متابع شرح حال ايشان در منتهى الآمال ذكر شد.

۲ ـ رجال نجاشي، ص ۲۷۲.

٣ ـ رجال كشي، ص ٨٠٨/٣٣١؛ منتهى المقال، ج ٥٠ ص ٨٣.

على بن يقطين .

مردی گفت: پس او از اهل بهشت است؟

حضرت فرمود : اما من كه شهادت مي دهم به آن كه او از اهل بهشت است .

و از داود رقی روایت شده که روز نحری خدمت حضرت موسی بن جعفر ملی شرفیاب شدم، آن حضرت ابتدا فرمود که: من مادامی که در موقف عرفات بودم، یاد علی بن یقطبن کردم و پیوسته در نظر من و در قلب بود و از من مفارقت نکرد تا افاضه کردم. (۱) و نیز روایت شده که در یک سالی در موقف عرفات احصا کردند صدو پنجاه نفر را که برای علی بن یقطبن تلبیه می گفتند که علی آنها را پول داده بودن و به مکه روانه کرده بود. (۲)

و روایت شده که علی در زمان طفولیت خود با برادرش عُبید به خدمت حضرت صادق ﷺ رسد و علی در آن وقت گیسوان بر سر داشت ، حضرت فرمود که : صاحب گیسوان را نزدیک من بیاورید ، پس نزدیک آن جناب آمد ، آن حضرت او را در برگرفت و دعاکرد برای او به خیر و خوبی .

و احادیث در فضیلت علی بن یقطین بسیار وارد شده ، و روایت شده که چون حضرت موسی بن جعفر ﷺ به عراق نشریف آورد ، علی شکایت از حال خودکرد که ابتلا به مجالست و مصاحبت و وزارت رشید باشد ، حضرت فرمود : یا عَلِی، اِنَ شِهِ تعالی اَولِیاء مَعَ اَولیاءِ الظَّلْمَةَ لِیَدْفَعَ بِهِمْ عَنْ اَولیائد، و اُنت منهم یا عَلِی (۳)

و فى البحار عن كتاب حقوق المؤمنين لأبى على بن طاهر، قال: استأذن على بن الله و قال: استأذن على بسن البقطين مولاى الكاظم على لله أن الله المؤمنين السلطان، فَلَمْ يأذن له و قال: على التقفل، فَإِنَّ لنا بك أنساً، و لاخوانِكَ يك عَزاً، و عسى أن يُجْيِرَفْهُ بك كسراً، و يَكْسِرَبك نائرةَ المخالفينَ عن أوليانه. يا على، كفارَةُ أعمالكم الاحسان الى إخوانكم، اضمن لى واحدةً و أضينُ لك



١ - تنفيح المقال، ج ٢، ص ٢١٥.

۲ ـ نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۴۲۴ و ۴۲۲.

٣- اختيار معرفة الرجال، ج ٢. ص ٧٢٠، ٧٣١.

ثلاثاً، اضمن لى أن لاتُلقِى احداً من أولياننا إلا قضيتَ حاجتَهُ و أكْرَمَنْهُ، و أضمنُ لك أن لاُيظِلَّكَ سقفُ سِجنِ أبداً، و لاينالكَ حدَّ سيفٍ أبداً، و لايَدْخُلَ الفقُر بينك ابداً، يا علىّ، مَنْ سَرَّ مُؤمناً فبالله بدأ، و بالنّبي ﷺ ثنّى، و بنا ثَلَّثَ.(١)

و در سنة ۱۸۳ عبدالله بن معاوية بن عبدالله بن جعفر بن ابىطالب در «هرات» وفات كرد و قبرش در آن جا واقع است، و او در ايام مروان حمار خروج كرد و مردم را به بيعت خود طلبيد، و ابوجعفر دوانيقى عامل او بود، و اين بود تا سنة ۱۲۹كه ابومسلم مروزى به حيله او راگرفت و در هرات حبس نمود و در محبس بود تابمرد. صاحب عمدة الطالب گفته كه: قبرش در هرات در مشرق زيارت كرده مى شود الى الآن، ديدم قبر او را در سنة ۷۷۶.

در سنهٔ ۱۸۴ احمد پسر هارون رشید وفات کرد ، و او از کسانی است که در دنیا زهد ورزید و به عبادت مشغول شد . و احمد معروف است به و سبتی ، به جهت آن که در روز و سَبّت ، (یعنی شنبه) عمله گری می کرد و وجه مزد خود را در ایام هفته صرف می کرد و به عبادت اشتغال داشت تا وفات یافت .

و در سنهٔ ۱۸۵ عبدالصمد بن على بن عبدالله بن عباس وفات كرد. و او چهل و چهار سال از برادرش محمد بن على پدر سفّاح كوچكتر بوده، و او عموى جد هارون الرشيد است.

و نیز در سنهٔ ۱۸۵ بزید بن مزید بن زائدهٔ شببانی پسر برادر مَعَن وفات کرد ، و او یکی از امراء و اعیان دولت رشید بوده و از شجاعان معروفین به شمار می رفته ، و او همان است که ولید بن طریف شیبانی خارجی را در «حدثیه» بکشت ، و نوادر اخبار او بسیار است .

و در اوائل سنهٔ ۱۸۷ فضیل بن عیاض^(۲)کوفی عارف مرتاض صوفی در مکه



۱ ...پحارالائوار، ج ۴۸. ص ۱۳۶ و ج ۷۵. ص ۳۷۱، ح ۴۰:کتاب قضاء حقوقالمؤمنین، چاپ نشریهٔ تراتنا، عدد سوم، ص ۱۸۷، ح ۲۵.

٢ ـ براى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: وفيات الاعبان، ج ٢٠ ص ٢٧؛ ميزان الاعتدال، ج ٢٠ ص ٢٤١؛ طيفات الصوفية،
 ص ٤ ـ ١٢.

وفات كرد، و نقل شده كه او در اول امر از قُطَاعان طريق بوده، توبه كرد و زهـد ورزيد .(۱) و حكايت او با رشيد و كلمات عرفانيه او معروف است . «وَ مِنْ كَلامِهِ ثَلاَثَهُ لاَيَنْبغى أَنْ يُلاْمُوا عَلَىٰ سُوءِ الْخُلقِ وَ الْغَضبِ: الصّائِمُ وَ الْمَريضُ وَالْمُسافِرِ».

و از تاریخ حبیب الشیر منقول است که: فضیل را پسری بود علی نام ، در زهد و عبادت از پدر افضل بود لکن در اول جوانی وفات کرد ، و سببش آن شد که در مسجد الحرام کنار چاه زمزم ایستاده بود شنید کسی خواند: «وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَومَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَاد».(۲) مانند همام(۲) صبحه زد و مرغ روحش پرواز کرد.

و در سنهٔ ۱۸۸ گفته شده که : وفات کرد ابراهیم ندیم موصلی ، اوحدی عصر خود در غنا و اختراع اَلحان ، و در روز فوت او عباس بن احنف یمامی شاعر ، خال ابراهیم صولی شاعر نیز وفات کرد .(۴)

و در سنة ۱۸۹ على بن حمزه معروف به كسائى (۵) و محمد بن الحسن الشيبانى فقيه حنفى وفات كردند، و كسائى در علم نحو و لغت و قرائت معروف است، و يكى از قراء سبعه است، و مؤدب محمد امين پسر رشيد بوده، و لكن با اين كمالات از شعر بهرة نداشت، حَتَّى قبِلَ لَيْسَ في علماءِ الْعَربيّة أَجْهَلَ بِالشِّعرِ مِنَ الْكَسائى. و چون رشيد به طوس سفر كرد، كسائى با او بود و در رى فُجاة بمرد، و در همان روز محمد بن حسن شيبانى حنفى فقبه نيز وفات كرد رشيد گفت: «دُفتًا الفِقْه وَالعربيّة بالرّى».

[سيدحميري]

و نيز در ايام رشيد، ثقة عظيم الشأن مادح آل احمدي، اسماعيل بـن مـحمد



۱ ـ نگاه کنید به: البدایة و النهاید، ج ۱۰، ص ۲۰ ته تهذیب النهذیب، ج ۸، ص ۲۹۲ طبق نقل فقها، مکة ، ص ۵۹ ـ ۶۰ ـ ۲ ـ سورة ابراهیم، آید ۲۹.

٣-د.ک: خطيه همام تهج البلاغه.

۴ ـ حبيب السير ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ .

۵۔ دربارہ او نگاہ کئید یہ : البلغة، ص ۱۵۲ : المعارف، ص ۲۳۷ : معجم الادباہ، ج ۱۳ ، ص ۱۶۷ : الاعلام ، ج ۵، ص ۹۳: الفهرست ، ص ۲۹ .

معروف به سید حمیری شامی وفات کرد ، و این مطابق کلمات بعضی از اهل تاریخ است ، و لکن آن چه از احادیث و اخبار مستفاد می شود ، وفات او قبل از وفات حضرت صادق علا در زمان منصور واقع شده .

و سید بن محمد، مردی جلیل القدر، عظیم المنزلة و از مادحین اهل البیت ﷺ است، و معهود نشده از احدی از اصحاب ائمه ﷺ که مانند سید حمیری نشر فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین ﷺ نموده باشد.

از اغانی ابوالفرج منفول است که از مداننی روایت شده که سید حمیری سواره در گناسهٔ کوفه(۱) ابستاد و گفت: هرکس یک فضیلتی از علی علیه نقل کند که من آن فضیلت را به نظم نیاورده باشم این اسب را با آن چه بر من است به او خواهم داد.

پس محد ثین شروع به حدیث فضیلت کردند و سید اشعار خود را که منضمن آن فضیلت بوده انشاد می کرد ، تا آن که مردی او را حدیث کرد از ابوالرعل (۲) المرادی که گفت : خدمت امیرالمؤمنین علی بودم که مشغول به تطهیر شد از برای نماز و موزه خود را از پا بیرون کرد؛ ماری داخل کفش آن جناب شد ، پس زمانی که آن حضرت خواست کفش خود را بیوشد غرابی پیدا شد و موزه را ربود و بالا برد و بیفکند ، آن مار از موزه بیرون شد . سید تا این فضیلت را شنید آن چه و عده کرده بود به وی عطا کرد ، آن گاه او را در شعر در آورد و گفت :

ألا يسا قُسومٍ لِسلْعَجَبِ العُجابِ لِخُفِ أَبِي الحُسَيْنِ و لِلْحُبابِ^{(١)(٢)}

و از ابن المعتز صاحب طبقات الشعراء نقل شده که: مردی حمّال را در بغداد دیدند که بارسنگینی بر دوش دارد ، برسیدند : چه بر دوش داری؟گفت : میمیات سید را .(۵)



١ ــ از محلات كوقه.

٢ ـ در اغاني: ابوائز عل، در فصول عليه، مرحوم مؤلَّف، ص ٧٣: ابي الوعل.

٣ _ الحياب (بالمهملة و الموحدتين) الحية و اسم للشيطان ابضاً. مؤلَّف وَأَلْتُ

۲۵ کنید به: الاغانی، ج ۷، ص ۲۵۷: القدیر، ج ۲، ص ۲۴۱: قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷۱: دیدوان السید
 الحمیری، ص ۱۲۵: اخیار السید الحمیری، ص ۵۰، مناقب این شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۳؛ بحارالاتوار، ج ۴۱.
 م. ۲۶۳.

۵_ طبقات الشعراء، ص ۳۶.

و از جمله قصائد سبد قصیدهٔ معروفه است که مطلعش این بیت است. لاُم عمرو باللِّوی مَسرّبَعُ طامِسَةٌ أَعْلاَمُهَا بَـلْقَعُ(١)

و علامه مجلسی (ره) در بحار از بعضی تألیفات اصحاب فضیلتی از برای آن نقل کرده که محصلش آن است که: حضرت امام رضا الله در خواب دید که نردیانی منصوب است که صد پله دارد، حضرت به آن بالا رفت و چون به اعلای آن رسید داخل قبهٔ خضرائی شد، دید خمسهٔ طیبه - سلامالله علیهم - در آنجا نشستهاند و مردی ایستاده مقابل رسول خدا الله این قصیده را می خواند.

چون حضرت رضا ﷺ وارد شد، حضرت رسول ﷺ او را ترحبب كرد و فرمود: سلام كن بر پدرت على و فاطمه و بر حسن و حسين 樂 . حضرت فرمود: من سلام كردم . آن گاه پيغمبر فرمود: سلام كن بر شاعر ما و مادح ما در دار دنيا، سيّد حميرى . پس من سلام كردم و نشستم ، پس پيغمبر به سيّد فرمود: بيخوان قصيده را، سيد شروع كرد به خواندن و گاهى كه اين شعر را قرائت كرد .

و رایسهٔ یُستَّدِمُها حَسیْدَرٌ وَ وَجْهُهُ کَالشَّمْسِ اِذْ تَطَلَعُ حضرت رسول و فاطمه و آن بزرگواران دیگر گریستند، و چون بـه ایـن شــعر رسید:

قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمُتنا ﴿ إِلَى مَنِ الغَايَةُ وَ الْـمَلْزَعُ

حضرت بيغمبر ﷺ دستها بلند كرد و گفت: «إلهى، أنت الشّاهد عليّ و عليهم انّى أعْلَمْتُهُم أنَّ الغايةُ و المفزعَ عليَّ بن ابىطالبٍ» و اشاره كرد به اميرالمؤمنين ﷺ.

و چون سیّد از خواندن قصیده فارغ شد حضرت به من فرمود که: ای علی بن موسی، این قصیده را حفظ کن و امرکن شیعیان ما را را به حفظ آن، و اعلام نما ایشان را که هر که آن را حفظ کند و به خواندن آن مداومت نماید، من بهشت را برای او ضامن میباشم، پس من آن قصیده را حفظ کردم .(۲)

۱ ـ نگاه کنید به: قاموس الرجال، ج ۲: بحارالاتوار، ج ۴۷. ص ۳۲۵. ۲ ـ بحارالاتوار، ج ۴۷، ص ۳۲۸.



ققیر گوید که : آن قصیده معروف است و در بحار و سبعهٔ معلّقه و غیرهما مذکور است و از برای آن شروحی است .

و این قصیده را فضیل رسّان بعد از شهادت زید بن علی در محضر حضرت صادق ﷺ بخواند بعد از این که حضرت پرده کشید و زنها پشت پرده نشستند و چون شعر «و رایة یقدمها حیدر» را بخواند گفت: شنیدم صدای نحیب و گریه از پشت پرده بلند شد.

پس حضرت پرسید که این قصیده از کیست؟

فضيل گفت: از اشعار سيد بن محمد حميري است.

فرمود: «رحمهالله. قال: فقلت: إنّى رأيتُهُ يَشْرَبُ النبيذَ، فقال رحمهالله: قسلت: انسى رأيتُهُ يَشْرَبُ نَبِهَ الرُّسْتَاق، قال: تَعني الْخَشْر؟ قلت: نَعَم، قال رحمهالله: و ما ذلك عَلى اللهِ أَنْ يَغْفِرَ لِمُحبٌ عَلَى عَلَيْ هِيْ (١)

و هم روایت شده که چون مرگ سید رسید رنگش سیاه شد ،گفت :«هکذا یُفعل بأولیانکُمْ یا امیرالمؤمنینَ؟!».

یعنی : با دوستان تو چنین میکنند یا امیرالمؤمنین ؟ ! آنگاه رنگش سفید شد و مثل ماه شب چهارده می درخشید ، فأنشأیقول :

أُحبُّ الَّذِي مَـنْ مُــاتَ مِــن أَهْــل وُدِّهِ تَلَقَّاهُ بِالبُشْرِيٰ لَدَى الموت يَضْحَكُ (٢)

و نوادر اخبار سید زیاده از آن است که احصا شود، و دسیّد، لقب بلکه عَلَم او بوده، چنانچه ابوهاشم کنیهٔ او بوده، و پدر و مادرش را از نواصب شمردهاند، و وقتی از او پرسیدند چگونه از مذهب قبیلهٔ خود دحمیر، که از انصار معاویه می باشند دست کشیدی و از شیعیان علی شدی؟

كَفْت : «صَبَّت عَلَيَّ الرَّحْمَةُ صَبًّا كَمَا صُبَّتْ عَلَىٰ مُؤْمِنِ آل فرعونَ ».

و لكن از اثبات الوصية معلوم شودكه پدر او از دوستان خانوادهٔ رسالت بوده و از امام حسن ﷺ استدعاكردكه خدا به او پسري كرامت فرمايدكه از محبين اهل بيت



۱ ..رجال کشی، ج ۲، ص ۵۷۰.

٢ _ تنقيح المقال، ج ١، ص ١٩٢ _ ١٩٢، ش ١٠٣؛ يهجة الآمال، ج ٢، ص ٢٠٠ _ ٢٢٨، قاموس الرجال، ج ٢.

باشد ، حضرت او را بشارت داد و سید متولد شد .(١)

و حکایت مهاجات او با سوار بن عبدالله قاضی بغداد در زمان منصور در تواریخ مسطور است.

[شهادت عدهای از طالبیین]

و هم در ایام رشید جمعی از طالبیبن شهید گشتند، از جمله: ادریس بن عبدالله
بن الحسن مثنّی است که در واقعه فخّ در رکاب حسین بن علی بود و بعد از شهادت
حسین و برادر خود سلیمان به جانب مصر و اراضی مغرب رفت ، مردم مغرب با او
بیعت کردند و سلطنت او عظیم گشت ، چون این خبر به هارون رسید سخت
مضطرب شد ، لاجرم کسی را فرستاد که : او را از روی مکر و تلبیس مسموم نمود . و
چون به زهر کشته گشت ، جاریهای داشت که از وی حامله بود ، اولیای دولت ، تاج
خلافت بر شکم او نهادند و او پس از چهار ماه پسری آورد ، او را ادریس نام نهادند .
و در اسلام به غیر از او کسی دیگر را در شکم مادر به سلطنت موسوم نکردهاند . و
در اسلام به غیر از او کسی دیگر را در شکم مادر به سلطنت موسوم نکردهاند . و
در اسلام به غیر از او کسی دیگر را در شکم مادر به سلطنت موسوم نکردهاند . و
در اصلام به غیر از او کسی دیگر را در مصر اقامت کردند و معروف شدند به فواطم .(۲)
در جماعتی از فرزند زادگان او در مصر اقامت کردند و معروف شدند به فواطم .(۲)

و دیگر محمد بن یحیی بن عبدالله است که بکار بن زبیرکه از جانب رشید والی مدینه بود او را بگرفت و در محبس افکند و پیوسته در زندان بود تا وفات یافت .

ذكر اولاد حسن ﷺ شرح شهادت او را نگاشتيم.

و دیگر حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب است که بکار بن زبیر در ایام ولایت خود در مدینه او را بگرفت و تازیانه سختی بر او زد تا از صدمت تازیانه هلاک شد.

و دیگر عباس بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ﷺ است که هارون او را بکشت ، و سببش آن شد که وقتی بر هارون وارد شد و مابین او



١ ـ اثبات الوصية . ص ١٤٠.

٢ _ مجالس المؤمنين، ج ٢، ص ٢٨٤.

و هارون کلماتی رد و بدل شد و در پایان کلام ، هارون با وی گفت : ه یابن الفاعلة » ! ای پسر زانیه !. عباس گفت : زانیه مادر تو است که در اصل کنیزکی بوده و بنده فروشان در فراش او رفت و آمد کرده اند . هارون از این سخن سخت در غضب شد او را نزدیک خویش طلبید و گرزی بر وی زد و او را بکشت .

و از جمله اسحاق بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ﷺ است که در حبس هارون وفات یافت .

و از جملهٔ آل ابوطالب که در زمان رشید شهید کردند سید آل ابوطالب حضرت موسی بن جعفر ـ صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و ابنائه ـ است و شهادت آن جناب در منتهی به شرح رفت .

و دیگر عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ﷺ است که معروف است به عبدالله افطس، و او همان است که در هنگام خروج حسین بن علی شهید و فخ ، چون مؤذن وقت نماز صبح بالای مناره رفت که اذان گوید ، عبدالله با شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذن را گفت که در اذان خی علی خیرالعمل بگوید ، مؤذن چون شمشیر کشیده دید و خی علی خیرالعمل ، بگفت ، عمری والی مدینه که این کلمه را در اذان شنید احساس شر کرد ، دهشت زده فریاد کشید که استر مرا در خانه حاضر کنید و مرا به دو حبّه آب طعام دهید ، این بگفت و از منزل خویش بیرون شد و به تعجیل تمام فرار می کرد و از ترس فیروطه (۱) می داد تا گاهی که خود را از فتنه علویین نجات داد و تفصیل این واقعه در منتهی قلمی شد .

و بالجمله ، عبدالله افطس در واقعه وفخّ ، حضور داشت و از آن واقعه جان به سلامت بیرون برد و ببود تازمان رشید رسید ، امرکرد او را از مدینه احضار کردند ، و فرمان کرد تا در محبس او را بداشتند ، مدتی در زندان بماند تاگاهی که رقعهای به



رشید نوشت و در آن رقعه فحش و شتم شنیع و هرکلام قبیحی برای رشید مکتوب کرد.

هارون چون آن کاغذ را بخواندگفت: همانا این جوان ازکثرت سختی و ضجرت حبس، جان به تنگ آمده این مطالب را برای من نوشته تا امرکنم او را بکشند تا راحت بابد، من چنین نخواهم کرد.

پس جعفر بن یحیی برمکی را امر کرد که عبدالله را به جانب خود نقل کن و محبس او را توسعه بده، جعفر فردای آن روز که بوم نیروز بود امر کرد عبدالله را گردن زدند و سر او را بشست و در طبقی نهاده بر روی او مندیلی افکند و بـرای رشید با هدایاء دیگر هدیه فرستاد.

چون هدایای جعفر را به نزد رشید بردند و سرپوش از سر عبدالله برداشتند، رشید را این کار خوش نیامد، جعفر را گفت: وای بر تو برای چه کار را نمودی؟ گفت: برای آن که به امیرالمؤمنین شتم و شناعت آغاز کرده بود، گفت: وای بر تو، کشتن تو عبدالله را بدون اذن من اعظم است بر من از فحشهای او.

پس رشید امر کرد تا او را غسل داده و کفن نمودند و به خاک سپردند، و این مطلب در دل هارون بود تاگاهی که مسرور (یاسر-خ.ل) را امر کرد که برو و گردن جعفر را بزن و بگو او را که کشتن تو به سبب آن است که عبدالله بن حسن پسر عم مرا بی اذن من کشتی، مسرور نیز تبلیغ نمود و جعفر راگردن زد، و دولت برامکه به کشته شدن جعفر زائل شد، و این یک سبب قتل جعفر بوده.

و سبب دیگر نیز نقل شده که بعد از این ان شاءالله به شرح خواهد رفت .

و بالجمله، در زمان رشید جماعت بسیاری از علویین و آل ابوطالب شهید گشتند که اسامی ایشان تعیین نشده .

شیخ صدوق علیه الرحمه به سند معتبر از عبدالله بزاز نیشابوری روایت کرده که گفت: در میان من و حمید بن قحطبهٔ طوسی معامله بود، در سالی به نیزد او رفتم. چون خبر آمدن مرا شنید در همان روز ورود من مرا طلبید پیش از آن که



جامههای سفر را تغییر دهم ، و آن هنگام وقت زوال از ماه مبارک رمضان بود .

چون بر او وارد شدم ، دیدم حمید در خانهای نشسته است که نهر آبی در میان آن خانه جاری است ، چون سلام کردم و نشستم آفتابه و لگن آوردند ، دستهای خود را شست و مرا نیز امر کرد که دستهای خود را شستم ، آن گاه خوان طعام او را حاضر کردند ، از خاطر من محو شده بود که ماه رمضان است و من روزه دارم ، چون دست به جای طعام بردم روزه را به خاطر آوردم دست کشیدم ، حمید گفت : چرا طعام نمی خوری ؟

گفتم: ماه مبارک رمضان است و من بیمار نیستم و علتی ندارم که موجب افطار باشد، و شاید امیر را در این باب علتی و عذری باشد که مجوز افطار او شده باشد.

آن پلید گفت: که من نیز علتی ندارم و بدنم صحیح است، این بگفت و بگریست.

چون از خوردن طعام فارغ شد ، گفتم : ایّها الامیر! سبب گریهٔ شما چه بود؟ گفت : سببش آن است که در وقتی که هارون در طوس بود ، شبی از شبها در میان شب مرا طلبید . چون به نزد او رفتم دیدم شمعی به نزد او می سوزد و شمشیر برهنه نزد او گذاشته است و خادمی نزد او ایستاده .

چون مرا دید ، گفت : تا چه اندازه در اطاعت من حاضری .

گفتم : به جان و مال تو را مطيع و فرمان بردارم .

پس ساعتی سر به زیر افکند آن گاه مرا رخصت برگشتن داد .

چون برگشتم باز پیک او به طلب من آمد و این مرتبه ترسیدم گفتم : اتّا لله و اتّا الیه راجعون . گویا ارادهٔ قتل موا داشت ، چون مرا دید از روی من شرم کرد ، اکنون مرا می طلبد که به قتل رساند .

> چون بر او داخل شدم باز پرسید که : چگونه است اطاعت تو مرا؟ گفتم : فرمانبرداری میکنم به جان و مال و فرزند و عیال .

> > پس تبسمي كرد باز مرا رخصت برگشتن داد.



همین که داخل خانه خود شدم دیگر بار رسول او آمد و مرا به نزد او برد.

چون بر او وارد شدم سخن سابق را اعاده کرد این دفعه من جواب گفتم که : اطاعت میکنم تو را در جان و مال و زن و فرزند و دین خود .

رشید چون این جواب را شنید بخندید وگفت: این شمشیر را بگیر و آن چه این خادم تو را امر میکند به عمل آور، پس خادم شمشیر را به دست من داد و مرا به خانه برد که در آن مقفّل بود، پس قفل راگشود و مرا داخل خانه کرد، چون داخل شدم چاهی دیدم که در صحن خانه کندهاند و سه حجره در اطراف آن صحن بود که درهای آنها مقفّل بود.

پس در یکی از آنها راگشود، در آن حجره بیست نفر دیدم از پیران و جوانان و کودکان که گیسوان بر سر داشتند و در بند و زنجیر بودند و همگی از فرزندان علی و فاطمه هیچه بودند.

پس آن خادم گفت که : خلیفه تو را امر کرده است که ایشان را گردن زنی ، پس یک یک را بیرون می آورد و من درکنار آن چاه ایستاده بودم و ایشان راگردن می زدم تا آن که تمامی را بکشتم . پس سرها و تنهای ایشان را در آن چاه افکند .

و حجرهٔ دیگر راگشود، در آن حجره نیز بیست نفر از آل علی و فاطمه اللی مقید بودند، خادم گفت: خلیفه امر کرده که ایشان را نیز مقتول سازی، پس یک یک را من گردن میزدم و او سر و بدن ایشان را در آن چاه می افکند تا آن که ایشان را نیز به قتل رسانیدم.

پس حجرهٔ سیّم راگشود، در آن حجره نیز بیست نفر از سادات علوی و فاطمی محبوس و در قبد بودند و گیسوها که علامت سیادت بوده در سر داشتند، خادم گفت که: خلیفه نیز امر کرده به کشتن ایشان، پس یک یک را بیرون می آورد و من گردن می زدم تا آن که از قتل نوزده تن ایشان را بیرداختم. چون بیستم را آورد مرد پیری بود و گفت: دستت بریده بادای میشوم ملعون، چه عذر خواهی آورد نزد رسول خدا حصلی الله علیه و آله در وقتی که از تو بیر صد برای چه شصت تن اولاد مظلوم مرا به جور و



ستم كشتى؟ من چون اين سخن را شنيدم بر خود بلرزيدم و مرتعش گشتم.

پس خادم نزد من آمد و بانک بر من زد، من نیز آن پیر مرد علوی را بـه قـتل رسانیدم و بدنهای ایشان را در جاه افکندم.

پس هرگاه من شصت نفر از فرزندان رسول خدا را به ستم کشته باشم روزه و نماز مرا چه فائده بخشد، یقین دارم که پیوسته در جهنم خواهم بود.(۱)

و هم در ایام رشید، آل برامکه به دولت رسیدند، و در سنهٔ ۱۸۹ دولت ایشان زائل شد و نکبت روزگار، ایشان را فروگرفت، و شایسته باشد که در اینجا به طور اختصار به ذکر زوال دولت ایشان اشاره شود، چه تذکر حال ایشان پند و عبرتی است از برای دانایان.

فَـــاِنَّ فـــيهِمْ عــبرة فَــاغْتَبِر يا ذالحِجي و العقل و الفِكر

ذكر قتل جعفر برمكي (٢) و انقضاء دولت برامكه

همانا خالد بن برمک مردی بود به جودت رأی و کثرت بأس معروف، و هیچ کدام از اولاد او به مرتبهٔ او نمیرسیدند، نه بحبی در رأی و تدبیر، و نه فضل در جود و بخشش، و نه جعفر بن بحبی در کتابت و فصاحتش، و نه محمد بن بحبی در رأی و همتش، و نه موسی بن بحبی در جرأت و شجاعتش.

چون نوبت خلافت به هارون رشید رسید، آل برامکه را مرتبتی رفیع داد و امر وزارت را به ایشان واگذاشت و امور مملکت و رعیت را به ایشان تفویض نمود، ریاست ایشان بی نهایت شد و امور ایشان مستقیم گردید، به حدی که گفتند: «اِنَ آیّامَهُمْ عروسٌ و سُرورٌ دائِمٌ لایّزولٌ».(۳)

و حکایات و نوادر سیرت ایشان در زمان رشید معروف، و مشهور و عطایای



١ _ بحارالاتوار ، ١٨، ص ١٧٤.

٢ _ وفيات الاعيان، ج ١، ص ٢٢٨، در سفينة البحار، ج ١. ص ٧٣ أمده است: لقد كسانت البسرامكية مسبقضين لآل
رسول الله عليه المعالى العداوة الهم.

٣ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٧٧.

ایشان درکتب مسطور است ، و این خلّکان برمکی به جملهای از حال ایشان اشاره کرده ، و به این نحو بود حال ایشان تا سنهٔ ۱۸۹ رسید ، در آن سال طالع ایشان دگرگون گردید و ستارهٔ سعد ایشان غروب کرد.

و سببش (۱) آن شد که رشید ، جعفر بن یحیی را بسیار دوست می داشت و پیوسته از او مفارقت نمی جست و هم چنین عباسه خواهر خود را نیز بسیار دوست می داشت ، و هرگاه که با جعفر بود به جهت مفارقت عباسه عیشش ناقص بود ، و هرگاه که با خواهر خلوت می کرد از نبودن جعفر سرورش دائم نبود ، لاجرم عباسه را به عقد جعفر در آورد و لکن از جعفر عهد و پیمان گرفت که با او خلوت نکند و جز اوقائی که در محضر رشید باشند با عباسه ننشیند و از او تمتعی نبرد ، جعفر از این کار استنکاف داشت ، بالأخره تن در داد و قسم یاد کرد که با عباسه خلوت نکند .

هارون خواهر خود را تزویج او کرد و هر دو را در مجلس خود جمع می کرد به سبب رؤیت ایشان عیشش تمام بود ، و عباسه را رغبتی تمام با جعفر بود و زیاده طالب وصل او بود و هر چه حیله کرد که با او مضاجعه کند جعفر قبول نکرد ، لاجرم عباسه به نزد مادر جعفر شد و او را مال بسیار داد و محبت بی شمار نمود تا او را مطبع خود کرد و دلش را به سوی خود مائل نمود ، پس از آن سخن وصل جعفر را در میان آورد و او را گفت که : اگر این مطلب واقع شود عاقبت نیکوئی برای شماها دارد از شرف مصاهرت با رشید و دوام دولت برامکه و امثال این کلمات ، مادر جعفرکه از عاقبت امر بی خبر و از عقل ناقص بود ، فریفته کلمات عباسه شد و گفت من چنان کنم که تو به مقصود خود برسی .

پس جعفر را طلبید و گفت :کنیزکی را دیدهام که از هر چه گوئی از صفات و کمال و حسن و جمال بهرهٔ وافی دارد و می خواهم آن را برای تو بخرم که بـا او عـیش



۱ - این سهب که ذکر می شود به حسب ظاهر است و عمده سبب قتل ایشان انتقام الهی بود از ایشان برای حضرت ایوالحسن موسی بن جعفر طلی چنانچه در روایت است. مؤلف ﷺ

نمائی، و اوصاف بسیاری از او نقل کرد که جعفر شیفتهٔ او شد و از مادر او را طلب نمود، مادرش او را وعده داد و پیوسته تعریف و توصیف کنیزک را می نمود، و لکن از آوردن او مضایقه می کرد و تأخیر می انداخت تا زمانی که جعفر شوقش به نهایت رسید و طاقتش تمام شد. اصرار بلیغی کرد که پس کجاست این کنیزک که می گوئی؟ مادرش گفت: امشب او را برایت حاضر می کنم، و در همان روز فرستاد برای عباسه که امشب بیا که به وصال پسرم خواهی رسید.

پس چون شب شد و جعفر از نزد رشید به منزل برگشت، عباسه را دید با جمال نیکو و لباسهای فاخر و چون شراب بسیار نوشیده بود و حالت مستی داشت او را نشناخت و با او هم بستر شد و مواقعه کرد، چون از کار مضاجعت فارغ شد، عباسه گفت: حیلهٔ دختران ملوک را چه دیدی؟ جعفر معنی آن را نفهمید، عباسه قضیه را تفسیر کرد.

جعفر چون از واقع امر مطلع شد حالت مستی از او برفت و فزع او را فروگرفت و گفت: مرا به قیمت ارزان فروختی و در طریق وحشتناکم افکندی ، اکنون مشاهده کن که عاقبت این امر شدید به کجا خواهد رسید ، پس عباسه از نزد او بیرون شد و از جعفر حمل برداشت و چون مدت حمل به پایان رسید پسری متولد کرد ، خادمی با دایه برای آن قرار داد و آن طفل را به ایشان سپرد . و چون ترسید که خبر این امر منتشر شود و گوشزد رشید گردد خادم و دایه را امر کرد که آن طفل را به مکه برند و تربیت کنند که رشید نفهمد .

و این مطلب بر رشید مخفی بود تاگاهی که زبیده او را مطلع ساخت به جهت دلتنگی که از یحیی بن خالد داشت در باب سختگیری در امر ایشان، چه آن که رشید امر حرم خود را به یحیی تفویض کرده بود و او تفقد از ایشان می نمود و پیوسته ایشان را در پرده می داشت و با ایشان به طریق غلظت و سختی رفتار می کرد و شبها ابواب حرم را قفل می کرد و کلیدها را خود به منزل می برد.

و چون حکایت مواقعهٔ جعفر با عباسه گوشزد رشید گشت، در هم شـد و بـا



زبيده گفت كه: دليل و شاهد تو بر اين امر چيست؟

گفت: چه دلیل و شاهدی بهتر از آن طفل است که عباسه از جعفر آورده؟ گفت: کحاست؟

گفت: از ترس تو به مکه روانه کرده است.

گفت: غير از تو كسي ديگر نيز مطلع ميباشد؟

گفت: بلی، کنیزان حرم تو همگی مطلع میباشند، رشید این امر را مستور داشت و هیچ نگفت تاگاهی که خواست تحقیق این مطلب را نماید و به مکه رود، حج را بهانه کرد و سفر مکه را پیش آورد، چون به مکه رسید تفحص کرد دانست مطلب صحیح است، آن وقت در دل گرفت که دولت آل برامکه را زائل کند.(۱)

پس برگشت به بغداد و مدتی بماند، آنگاه به سوی ه انبار ه سفر کرد و آن روزی که عازم قتل جعفر شد، سِندی بن شاهک را طلبید و او را امر کرد برود بغداد و خانه های برامکه را و کتابان ایشان را احاطه کند و کسی را هم مطلع ننماید که چه خبر است، مگر کسانی را که اعتماد به ایشان دارد.

پس رشید با جعفر در موضع معروف به «العمر» در «انبار» آن روز را به پایان رسانیدند در کمال عیش و عشرت، تا آن که جعفر از نزد رشید مرخص شد و به منزل خود رفت، رشید مشایعت او کرد و برگشت، چون جعفر به منزل خود رسید مغنیان خود راگفت که: ساز زنند و تغنّی کنند و هنوز حالت مستی در او بود، مغنّی او تغنّی کرد به این بیت:

> ما تريدُ الناسُ مِنَا ما تنامُ الناسُ عـنَا إنـــنَا هـــتتهم أنْ يُظهرُوا ما قدْ دَفَنَا

از آن طرف رشید چون از مشایعت جعفر برگشت، یاسر (مسرور ـ خ . ل) خادم را طلبید و گفت : من تو را پی کاری می خواهم بفرستم که محمد و قاسم فرزندانم اهل آن نیستند و تو را اهل آن می دانم ، مبادا مخالفت کنی . یاسر (مسرور ـ خ . ل) گفت : ایّها الامیر! من در مقابل امر تو چنان می باشم که اگر فرمائی شمشیر بر شکم



خود زنم که از پشتم بیرون آید اطاعت میکنم، بندگانیم چشم بر حکم وگوش بر فرمان، بفرما هر چه خواهی.

گفت: جعفر برمکی را می شناسی؟

جواب گفت که : جعفر کسی است که کس او را نشناسد؟ بملی، می شناسم مطلب چیست؟

گفت: الآن میروی و به هر حالی که باشد او راگردن میزنی و سرش را برای من می آوری . یاسر (مسرور ـخ.ل) بلرزید و ساکت بماند .

رشيد گفت: تو نگفتي من مخالفت نمي كنم امر تو را؟

یاسر گفت: بلی چنین است ، لکن این امر خیلی عظیم است و دوست میداشتم قبل از این مرده بودم و این امر بر دست من واقع نمی شد.

رشید گفت: این حرفها راکنار بگذار و پی امتثال امر من برو.

یاسر به نزد جعفر رفت، دید جعفر مشغول به لهو و عیش و طرب است حکایت رشید را نقل کرد.

جعفر گفت: رشید از این نحو مطالب با من به عنوان مزاح خیلی میکند شاید مزاح باشد.

گفت: نه والله از روی عقل و جدّگفت و شرب خمرهم نکرده بودکه گویم مست بوده و از روی مستی گفته باشد.

جعفر گفت: من بر تو حقوقی دارم ، به مکافات آن امشب را به من مهلت بده و به رشید بگو که من کشتم جعفر را . اگر صبح گشت و پشیمان گشت از کشتن من ،که به جا بوده و اگر نه امتثال امر وی نما .

گفت: نمي توانم مهلت دهم تو را.

گفت: پس موا به نزد خیمهٔ رشید ببر و یکدفعهٔ دیگر با او در قتل من مواجعه کن ، اگر باز فرمان قتل موا داد آن وقت موا بکش .

گفت: این عیبی ندارد.



پس یاسر و جعفر به نزد خیمهٔ رشید شدند، یاسر داخل شد بر رشیدگفت: جعفر را آوردم.

رشيد گفت : الأن سر او را بگير و اگر نه تو را ميكشم.

یاسر به نزد جعفر شد و گفت : شنیدی فرمان قتل خود را .

گفت : بلي .

پس جعفر دستمال کوچکی بیرون آورد و چشمان خود را ببست و گردن خود را کشید ، یاسر گردن او را بزد و سرش را برای رشید برد .

چون رشید سر جعفر را بدید با او توبیخ کرد و تقصیرات او را مذاکره نمود.

آن گاه گفت: ای یاسر، فلان و فلان را حاضر کن. یاسر چون ایشان را حاضر نمود با ایشان گفت که: یاسر را(۱)گردن بزنید، چه آن که من نمی توانم کشندهٔ جعفر را ببینم.(۲)

و واقعهٔ قتل جعفر در سنهٔ ۱۸۹ بوده و سنین عمرش به چهل و پنج رسیده بود ، و به قتل او دولت برامکه زائل شد .

و رشید یحیی بن خالد و فضل بن یحیی را در حبس کرد، و یحیی در سنهٔ ۱۹۰ فجأةً در حبس بمرد، و فضل در سنهٔ ۱۹۳ در حبس نیز وفیات کرد، و کیفیت بدبختی ایشان و نکبت روزگار با ایشان طویل است مقام را گنجایش بیش از ایس نیست.

از محمد بن عبدالرحمن هاشمی منقول است که روز عید قربانی بود که داخل شدم بر مادرم دیدم زنی با جامههای کهنه نزد اوست و تکلم میکند.

مادرم گفت: این زن را می شناسی؟



۱ - گمان میکنم که صحیح مسرور باشد نه یاسر ، چون که یاسر خادم را مأمون در خدمتگذاری حضرت امام رضا علیه گمانسته بود و او زنده بود تا بعد از شهادت حضرت رضا علیه ، و علی بن ایراهیم قمی اخبار رضا علیه را از او نقل میکند. مؤلف ی

٢ ـ وفيات الاعيان ، ج ١ ، ص ٣٢٨ ـ ٣٣٩ ، مروج الذهب ، ج ٢ ، ص ٣٨٩ .

گفتم: نه.

گفت: این (عباده) مادر جعفر برمکی است.

پس من رو به جانب «عباده؛ کردم ویا او قدری تکلّم نمودم ، و پیوسته از حال او تعجب میکردم تا آن که از او پرسیدم که ای مادر! از اعاجیب دنیا چه دیدی؟

گفت: ای پسر جان، روز عیدی مثل چنین روزی بر من گذشت در حالی که چهار صد کنیز به خدمت من ایستاده بودند و من می گفتم: پسرم جعفر حق مرا ادا نکرده، و باید کنیزان و خدمتکاران من بیشتر باشد، و امروز هم یک عید است که بر من می گذرد که منتهی آرزوی من دو پوست گوسفند است که یکی را فرش خود کنم، و دیگری را لحاف خود کنم.

محمد گفت : من پانصد در هم به او دادم ، جنان خوشحال شد که نزدیک بود قالب تهی کند . و گاه گاهی «عباده» به نزد ما می آید تا از دنیا برفت .

و از برای عاقل دانا همین یک حکایت در بی وفائی دنیا کافی است .

و بالجمله ، مدت دولت برامکه هفده سال و هفت ماه و پانزده روز بوده ، و بسیارکس از شعرا در اشعار خویش اشاره به نکبت روزگار ایشان نمودهاند ، از جمله علی بن ابی معاذ قصیدهٔ در این باب گفته :

و الدَّهـر ذو صَـزَتٍ و ذوغَـدْرٍ و كُنْ عَـلى الدَّهْـرِ عَـلى حَـذْرٍ فَانْظُر إلى المصلوب بالجشرِ^(١) يسا أيُسها النسخةُر بسالدَّهْرِ لا تأمَسنِ الدَّهْــرَ و صَسولاته إنْ كـــنت ذاجَــهْلِ بــتَصَريفه

(القصيدة)

و چون ذکر برامکه شد مناسب دیدم به حال ابن خلکان بر مکی اشاره کنم: مکشوف بادکه: احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابیبکر بن خلکان اربلی ، مورخ مشهور صاحب تاریخ معروف به وفیات الاعیان و اثباء ابناء الزمان از احفاد یحیی برمکی است ، و نسبش به یحیی منتهی می شود ، و وجه تسمیه جد او به خلکان (به

۱ _مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹.

فتح خاء و تشدید لام مکسوره) آن است که روزی بر افران خود مفاخره کـرد بـه مفاخر آل برامکه، با وی گفتند:

خلّ کان جدّی کذا، نسبی کذا و هکذا.

یعنی: بگذارکنار مفاخرت به جد و نسب خود را، بلکه مفاخر خود را بگو. (۱) چون شیر به خود سپه شکن باش فسرزند خصال خویشتن بـاش اِنّ الْـــفَتَیٰ مَــنْ یَــقُولُ هٰـا اَنَـا ذا لَیْسَ الْفَتَیٰ مَنْ یَقُولُ کٰـاَن اَبِـی(۲)

و ابن خلکان ، اشعری الأصول و شافعی الفروع است ، و در نهایت عصبیت و نصب است ، و در قاهرهٔ مصر توقف داشته و به منصب قضاوت اشتغال داشته ، و کتاب تاریخ را در حدود سنه ۴۵۴ در آنجا تألیف کرده ، و در ۲۶ رجب سنهٔ ۴۸۱ در دمشق وفات یافت و در سفح (۳) جبل وقاسیون ، به خاک رفت ، (۳) و کتاب وفیات را با اتفان نوشته و در او ذکر کرده تراجم مشاهیر تابعین و من بعدهم را تا زمان خود و از صحابه ذکری نکرده و ما در این رساله بسیار از او نقل کرده ایم .

و صلاح الدِّين صَفَدى شارح لامية العجم تذبيلي بر وفيات نوشته و ناميده او را به وافي بالوفيات ، و احوال حضرت اميرالمؤمنين ﷺ را به تفصيل در آن درج كرده ، والله العالم .

安 安 安

۱ و ۲ ـ روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۲۱.

٣_ پائين، دامته.

۴ ـ روضات الجنات، ج ١، ص ٢٢٥.

ذكر خلافت ابوموسى محمد الأمين بن هارون^(۱) و كيفيت قتل او

چون روز شنبه سیم جمادی الاولی سنهٔ ۱۹۳ در طوس رشید از دنیا رخت کشید، از مردم برای پسرش محمد امین بیعت گرفتند، و محمد در آن وقت در بغداد بود، لاجرم قاصدی خاتم خلافت و قضیب و بُرد رسول خدا را که گفته شده دَر نزد هارون بود در آن روز به تعجیل نمام برای محمد برد و روز نیمه آن ماه به بغداد رسید، مردم بغداد در آن روز با محمد بیعت کردند.

و محمد مادرش امٌجعفر زبيده (٢) دختر جعفر بن ابيجعفر منصور بوده كه خانم



۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الانباه فی تاریخ الخلفاه، ص ۸۹ ـ ۹۵: تاریخ الخلفاه سیوطی، ص ۳۲۲ ـ ۱۳۳۱ تاریخ الخلفاه این بزید، ص ۳۹ ـ ۴۰ الجوهر الثمین، ص ۱۲۹: مروج الذهب، ج ۲۳ ص ۲۹۶.

۲ _ قاضی نورانه، در مجالس گفته: که زیده شیعه فدائیه بود، چنان که شیخ اجل عبدالجلیل رازی در کتاب نقض آورده که چون هارون الرشید غلوزیده را در تشیع بدید سوگند بخورد که او را به دو کلمه طلاق دهم و بیشتر نه، پس بر کاغذی نوشت که «کُنْتِ فَرِنْتِ». یعنی: بودی آنچه پودی و بریده شدی، و آن را به زیبده فرسناد. زیبده از غایت محبت مرتضی و زهراه عُنِیْ در پس کاغذ او توشت که «کُنَا فَاصْندنا، و بِنَا و ما نَدَمْنا».

يعني: بوديم أنجه بوديم وبدان حمد و شكر كرديم، و بريده شديم و در أن يشيماني نداريم.

و هم از حبیب السیر نقل کرده که تبریز را زبیده خانون بنا نمود و بعد از مدنی به زلزله خراب شده، و متوکل به تجدید عمارت آن پرداخت (انتهی). [مجالسالمؤمنین، ج ۱، ص ۸۰].

و در فردوس التواريخ است كه زبيده به واسطه مرضى كه داشت از بغداد به سبب تغيير آب و هوا به جانب تبريز دفت و چون تب او به واسطة آن بلد از او دفع شد مسمى به تبريز شد. و مدتى از اين مرحله گذشت، هارون نامه به او توشت و در آن نامه آمدن او را به جانب بغداد در خواست نمود، او رد جواب توشت كه (لخلخلةُ الجميد في الكوز الجديد خير من البغداد و هارون الرشيد) مؤلّف ﷺ

زنهای بنی عباس بوده و آثاری از او معروف است ، از جمله بناء تبریز یا تجدید و تعمیر آن و بعضی عیون و آثار دیگرکه از او نقل شده ، و دیگر آباری (چاههائی)که در طریق مکه حفرکرده .

و محمد امین از عبدالله مأمون به شش ماه کوچکتر بوده ، و هارون در زمان خلافت خود محمد را ولیعهد خوبش نموده بود و از مردم برای او بیعت گرفته بود و از پس او برای مأمون ، و چون هیجده شب از بیعت امین بگذشت ، امین در صدد بر آمد که مأمون را از ولایتعهدی خلع کند واز برای موسی ناطق فرزند خود قرار دهد ، پس با امراء و وزراء در این باب مشورت کرد ، ایشان صلاح ندیدند مگر علی بن عیسی بن هامان که اقدام بر خلع مأمون نمود.

پس امین ، علی بن عیسی را با لشکری عظیم به جهت دفع مأمون به خراسان روانه کرد ، چون علی با لشکر امین نزدیک به «ری» شدند ، طاهر بن حسین (۱) از جانب مأمون با چهار هزار سوار به جنگ او آمد ، و چون علی طریق حزم و احتیاط را فرو نهاده بود به جهت کثرت لشکر خویش لاجرم متکوب لشکر طاهر شد و او را یکشتند و تنش را در چاهی افکندند ، طاهر در این باب کاغذی به مأمون نوشت ، مأمون بسی مسرور گشت .

مأمون نیز برادر خود امین را از خلافت خلع کرد و طاهر بن حسین را با هر آمة بن اعین به جهت دفع امین به سمت بغداد روانه داشت ، پس طاهر و هر ثمه با لشکر خویش به جانب بغداد روانه شدند و دور بلد را محاصره کردند و جنگهای بسیار مابین لشکر امین و مأمون واقع شد و منجنیقهای بسیار بر اطراف بغداد نصب کردند و بسیاری از خانه ها سوخته و خراب گشت و اموال بی شمار از مردم بغداد تلف شد و بسیاری از عیاران در این گیرودار مال مردم را ببردند و اجناس در بغداد قیمت پیدا کرد به سبب آن که راه تردد بسته گشت .

و این واقعه در سنهٔ ۱۹۶ بود، و پیوسته تا چهار ده ماه کار بدین گونه می رفت تا



۱ ـ وي طاهر بن حسين بن مصمب خزاعي (م ۲۰۷ هـ) است. نگاه كنيد به: الاعلام، ج ۲. ص ۲۲۱.

آن که مردم بغداد به تنگ آمدند و کار بر ایشان سخت شد، لاجرم بسیاری به عنوان مسافرت به حج از بغداد فرار کردند و کثیری جزء لشکر مأمون گشتند و کار بر امین زیاد سخت شد و بیشتر اصحابش دست از او برداشتند و او را تنها گذاشتند، طاهر نیز برای وجوه واعیان بغداد نوشت که امین را به قتل آوردند، وعدهٔ سیم و زر بسیار در مقابل آن کار داد، جمیعاً نوشتند که ما امین را از خلافت خلع کردیم و دست از یاری او برداشتیم.

و بالجمله ، طاهر قوت گرفت و كار را بر امين سخت تنگ كرد و طريق تردد به سمت او را مسدود نمود تا آن كه كار به جائي رسيد كه نزديك شد امين و اصحابش ازگرسنگي و تشنگي هلاك شوند ، لاجرم امين براي هر ثمه نوشت كه مرا امان بده و مطمئن گردان تا به نزد تو آئيم ، هر ثمه قبول كرد و او را وعده داد كه اگر نزد من آئي جز خير و خوبي چيز ديگر نبيني .

پس امین ، موسی و عبدالله پسران خود را بوسید و بوئید و با آنها وداع کرد و گریان از نزد ایشان بیرون شد و سوار بر اسب شد و از باب خراسان بیرون رفت به جانب مشرعه و داخل و حرّاقه ع(۱) شد و هر شمه را ملاقات کرد ، هر شمه ما بین دیدگان او را بوسید و با هم نشستند در و حرّاقه یکه طاهر جماعتی از وهرویه و را با جمله از ملاّحین و غیره فرستاد که امین را دستگیر کنند ، آن جماعت بیامدند و برهنه گشتند و در آب فرو رفتند و از زیر وحراقه و در آمدند و حراقه را در آب منقلب کردند .

اهل حرّاقه که از جمله امین و هرثمه بودند در آب فرو رفتند. هرثمه به هر طریقی بود خود را به زورقی رسانید و بیرون آمد و به لشگر خود ملحق شد، و امین نیز جامههای خود را از تن بیرون کرد تا سبک شود، پس شنا کرد تا از آب بیرون آمد، لکن اتفاقاً از آن سوی بیرون شد که لشکر دیرانی غلام طاهر جمع بودند.

پس بعضی او را بگرفتند از او بوی مشگ و رایحه طیب شنیدند دانستند که امین

٧ ـ حرافه: (به فتح و تشديد)، نوعي از كشتيهاست كه نقط اندازان، آلت نقط اندازي دروي دارند. (صراح اللغه) (م)

است ، او را به نزد طاهر بردند و پیش از آن که به نزد طاهر برسد طاهر را خبردار نمودند ، طاهر حکم قتل او را داد در همان بین راه او را بکشتند در حالی که صیحه میزد و میگفت:

«انًا يَهِ و انّا إليه راجعُون، انا ابن عم رسولالله و أخوالمأمون» چندان شمشير بر او زدند تا هلاک شد، آن گاه سر از تنش گرفتند و برای طاهر بردند. چون سر را نزد او نهادند، طاهر گفت: «اللّهم مالك الْمُلْك تُؤْتِی الملكَ مَنْ تَشاهُ». (۱) (الآیة) آن گاه سر امين را برای مأمون به خراسان فرستاد. و قتل امين در شب یک شنبه ۲۵ محرم سنهٔ ۱۹۸ بوده.

و درکیفیت قتل امین طریق دیگر نیز نقل شده ، چنانچه از احمد بن سلام منقول است که او در و حراقه ی با امین بود هنگامی که و حراقه ی را منقلب کردند ، احمد شناکرد و خود را بیرون آورد ، بعضی از اصحاب بگرفت و خواست تبا وی را بکشد ، او را وعدهٔ دو هزار درهم داد که در صبح آن شب به او بدهد ، احمد گفت : از کشتن من در گذشت و مرا داخل در اطاق تاریکی کرد . من در آن حجره بودم که ناگاه دیدم مردی را عربان و برهنه آوردند که جز سر اوایل و عمامه چیزی در تن نداشت و برکنفش خرقه بود . او را نیز در اطاق حبس کردند و پاسبانان دور اطاق را بگرفتند که مبادا ما بگریزیم .

چون آن مرد در جای خود مستقر شد، عمامه از سرو صورت خود برداشت، نگریستم که او محمد امین است، پس بگریستم و کلمهٔ استرجاع را آهسته گفتم، امین مرا دید و گفت: تو کیستی؟ گفتم: من یکی از غلامان توأم ای سید من. گفت: کدام یک از غلامان من باشی؟ گفتم: احمد بن سلامم، گفت: ای احمد. گفتم: لبیک یا سیدی، گفت: نزدیک من بیا و مرا در برگیر که من وحشت سختی در خود می یابم. نزدیک شدم و او را در بغل گرفتم دیدم دلش در اضطراب و خفقان است. پس گفت: بگو برای من که برادرم مأمون زنده است؟ گفتم: اگر زنده نبود برای



چه این مقاتلت و کارزار شد؟ گفت: با من گفتند که او مرده است: گفتم: خدا زشت کند صورت وزراء تو را که تو را بدین موضع رسانیدند. گفت: الحال وقت عتاب نبست و تقصیر آنها نبود. گفتم: ای سید من، این خرقه را دور افکن. گفت: کسی که حالش مثل حال من باشد این خرقه هم برای او زیاد است.

پس گفت: ای احمد، شکی ندارم که مرا به نزد برادرم مأمون خواهند برد. آیا مأمون مرا میکشد؟ گفتم: نمیکشد شما را چه آن که علاقه رحم دل او را بـر تـو مهربان خواهد کرد.

كفت: هيهات، ألْمُلْكُ عَقبِمُ لا رَحِمَ لَهُ.

گفتم: امان هرثمه امان برادرت میباشد، پس او را استغفار و ذکر خدا تلقین میکردم که ناگاه در اطاق گشوده شد و مردی با سلاح وارد شد و نگاهی به صورت محمد کرد و بیرون رفت و در را بیست .

من دانستم که محمد را خواهند کشت ، و من نماز شب خود را خوانده بودم مگر نماز و تر را . ترسیدم که مرا نیز با او بکشند و نماز و تر از من فوت شود ، زود برخاستم برای نماز و تر . محمد گفت که : نزدیک من بیا و نماز بخوان که من در وحشت سختی می باشم . پس زمانی نگذشت که جمعی از اعاجم با شمشیرهای برهنه آمدند که محمد را بکشند .

محمد امين چون اين بديد از جا بر جست وگفت: «اِتَّا بلِّهِ و اتَّا اِليه راجــعُونَ، ذَهَبَتْ نَفْسى والله فى سبيلِالله، اَمَا مِنْ حيلَةٍ؟ اَمَا مِنْ مُغيثٍ؟».

آن جماعت بیامدند تا نزدیک در هر یک به دیگری میگفت که : نزدیک او برو و کارش را بساز ، محمد وسادهای بر دست گرفت و گفت : « آنَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ الله ، أنا ابْنُ هارون الرّشیدِ ، أنَا أخو الْمَامُون ، الله الله فی دَمی » .

پس یکی از غلامان طاهر داخل شد و ضربتی بر پیش سر محمد زد، محمد وساده را جلو صورت وی داد و خواست که شمشیر از او بگیردکه آن مرد به فارسی صدا زد که محمد مراکشت، آن جماعت در بیت ریختند و بـر مـحمد هـجوم



آوردند ، یکی شمشیر بر تهیگاه او زد که محمد بر رو در افتاد . آنگاه سرش را بریدند و به نزد طاهر بردند .

فقیر گویدکه: غرض من از نقل قضیهٔ احمد بن سلام یک مطلب بود و آن بیان آن که ناظرین بدانند که سابقین چگونه مواظب بودند بر نماز شب و نوافل لیلیه که این مرد با آن که ظاهر می نماید که یکی از غلامان محمد امین بوده و از عباد و زهاد نبوده، و در حالی که محبوس است واز حیات خود مأبوس، چگونه اهتمام به تهجد دارد و می ترسد که کشته شود در حالی که نماز و تر از او فوت شده باشد، از برای اهل غیرت مذهب جعفری این قضیه پند عظیمی است.

و بالجمله، چون سر امین را به نزد طاهر بردند طاهر آن سر را برای مأمون به جانب خراسان فرستاد.

چون سر امین را به نزد مأمون بردند امر کرد که او را در صحن خانه بر چوبی نصب کردند و لشکر و جنود خود را طلبید و شروع کرد به عطا دادن ، و هرکدام راکه جایزه می داد امر می کرد که ابتدا بر آن سر لعنت کند و جایزهٔ خویش بستاند ، مردم بر سر امین لعنت می کردند و جایزه می گرفتند تا آن که مردی از اعاجم جایزه خود را بگرفت به وی گفتند که سر را لعنت کن . گفت : لَعَنَ اللهٔ هذا ، و لَعَنَ وَالِدَیْهِ ، و اَدْخَلَهُمْ فی کذا و کذا مِنْ اُمْهایِهم .

پس مأمون امر كردكه سر را از دار به زير آوردند و خوشبو كردند و فرستاد براى بغداد كه با جثّهاش دفن كنند .

و محمد امین سنین عمرش سی و سه سال و سیزده روز بوده ، و مدت خلافتش تا زمان قتلش قریب به پنج سال طول کشید ، و چون در ایام خویش پیوسته مشغول به لهو و لعب و لذت و طرب بود و از پس آن مبتلا به محاصره و حروب با لشکر مأمون گشت لهذا متعرض آل ابوطالب نگشت . و در ایام او حادثه بر طالبیین واقع نشد . و آنچه باعث کشتن و زوال ملک او شد همان کثرت اقبال او به لذات ، و اشتغال او به لهو و لعب و ساز و طرب و امثال آنها بوده ، چنانچه بعضی از شعراء در



این دو بیت بدین مطلب اشاره کرده:

إذا غَدا مَلِكُ باللّهو مستغلاً أما تُرَى الشَّنسَ في البزانِ هابِطَةً شه چه بنشست بر دريچة هزل هنزل با شاه گر مقيم شود شاه را خواب خوش نبايد خفت

فَاحْكُمْ عَلَىٰ مُلْكِهِ بِالْوَيْلِ وَالحَربِ لَمَّا غَدا وَ هُوَ برجُ اللَّهْوِ وَاللَّـعَبِ(١) ملك بيرون دهـد بـروزن عـزل خـــاطرش از هــنر عــقيم شــود فـتنه بــيدار شــد چــو شــاه بـخفت

و در اوائل خلافت امین بعد از هیجده شب از موت رشید گذشته ، ابویکر بن عیاش از دنیا برفت و سنین عمرش به نود و هشت ۹۸ سال رسیده بود .^(۲) و در سنهٔ ۱۹۸ و به قولی در ۱۹۹ عبدالملک بن صالح بن علی پسر عم سفّاح در و رقّه ، از دنیا برفت ، و او افصح بنی عباس در عصر خود بوده .

告 告 告



۱ ــاخيار الدول، ج ۲، ص ۹۱.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۸.

ذكر خلافت ابوالعباس^(۱) عبدالله بن هارون ملقب به مأمون و داستان ابوالسرایا

از زمانی که عبدالله مأمون ، محمد امین را از خلافت خلع کرد و لشگر او به جنگ امین رفتند و او را محاصره کردند ، عامه مردم خراسان و سایر بلدان و امصار که طاهر بن حسین بر ایشان استیلا یافته بود مأمون را خلیفه گفتند و با او بیعت کردند و در منابر نام او را ذکر می نمودند تا وقتی که محمد امین مقتول گشت ، آن گاه تمام مردم بغداد نیز مأمون را به خلیفتی گرفتند.

و مأمون را ۱ نجم بنی عباس ، میگفتند واز علم نجوم و حکمت بهرهٔ وافی داشت ، و علم فلسفه را بسیار دوست می داشت ، و پیوسته مجالسی منعقد می کرد برای مناظره و مقالات . و مادرش کنیزکی بود مراجل نام ، و مأمون اظهار تشیع می کرد .

از جمله ندماء او یحیی بن اکثم (۲) خراسانی بود، و یحیی از پیش در بصره قضاوت می کرد، و گفته اند به لواطه اشتغال داشت (۲) تا آن که اولادهای مردم بصره را قاسد کرد، اهل بصره به تنگ آمدند. و به مأمون شکایتها از او پیغام کردند، مأمون او را از قضاوت عزل کرد. و در حق یحیی گفته شده: (۱)



۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به : الأثباء فی تاریخ الخلفاء . ص ۹۶ ـ ۱۰۳ : تاریخ الخلفاء سیوطی . ص ۳۳۱ ـ ۳۶۰: تاریخ الخلفاء این بزید ، ص ۴۰ : الجوهرالثمین ، ص ۳۷ : مروج الذهب ، ج ۴ . ص ۴ .

۲ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: وقیات، ج ۶، ص ۱۳۷: طبقات الحنابلة، ص ۱۴۰: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۶۱. ۲ ـ این نسبت به یحیی در منابعی آمده است از جملهٔ نگاه کنید به: محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴ ـ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲.

يا لَيْتَ يَخْيَىٰ لَمْ يَلِدْهُ أَكْثَمُهُ وَلَمْ تَطَأَ أُرضَ الْعِرَاقَ قَدَمُهُ الْوَطْ قَاضٍ فَى العراقَ نَعْلَمُهُ أَنَّ دُواةٍ لَـــمْ يَـــلْقِهُ قَـــلَمُهُ وَ أَنَّ شَعْبٍ لَمْ يَلِجْهُ ارْقَمُهُ (١)

از پس آن که یحیی از قضاوت بصره معزول گشت خود را به مأمون رسانید ، مأمون او راندیم خویش گردانید و مرتبهٔ او را رفیع کرد .

نقل شده (۲)که روزی مأمون با بحیی گفت که : ای ابامحمد! این شعر از کیست؟ قاض یزی الحد فی الزّناء، ولا یزی علیٰ مَنْ یَـلُوطُ مـن بَأْسِ

گفت : قائل این شعر ابن ابی نعیم است و او همان کس است که گفته است :

يَسَلُوطُ، وَالسرأسُ شَسرَ ما رأسٍ يَسرىَ عَلَىٰ مَنْ يَسُلُوطُ مِن بَأْسٍ ــــــأمّة وال مِسنَ آل عسبّاسٍ^(٣) أمسيرنا يَسرُتَشي، و حساكِسمُنا قاض يَسرى الحددُّ فسى الزناءِ، ولا ما أُحْسبُ الْجَوْر يَنْقَضى و على الـ

 ١ - حكى أنَّ رجلاً دخل على يحيى و قال: أيُدالله القاضى، هذا ابنى، اسألك ان تحجر عليه لانَّه سفيه شارب الخمر تارك الصلاة، فانكر الابن ذلك فقال الاب: اصلح أنه القاضى هل تكون صلاة بلا قرائة؟ فاسأله أن يقرأ شيئا من القرآن فسأله، فقال:

> علق القبلب ربابا بعد ما شبّ و شابا انّ حکسم الله حق لا اری نیه ارتبابا

فقال الاب: هذه الآية تعلُّمها امس، ان قرأ آية غيرها فلا تحجر عليه، فقال يحيى: قبحُكماك من اب وابن وحجر عليهما، مؤلف ﷺ

۲ ـ وفيات الاعبان، ج ۶، ص ۱۵۳ و ۱۵۴: تاريخ بقداد، ج ۱۴. ص ۱۹۶ به نقل از مقامع الفيضل، ج ۲. ص ۴۸۶: مروجالذهب، ج ۴، ص ۲۲.

٣ ـ و يشيه هذا السؤال و الجواب ماروى عن معاوية بن ابىسقيان، أنّه لذا يرض مَرض مو ته واشتدت علّنه و حصل
 اليأس منه، دخل عليه بعض أولاد اميرالمؤمنين يعوده، قوجده قد استند جائساً يتجلد له لئلا يتشفى به، فضعف عن
 القعود، فاضطجع و أنشد:

بستجلدي للشامتين أراقسم

إنَّى لريب الدهرِ لا أتـضعضعُ

فأجابه العلوى:

وإذاالمتهة أنشبت أظفارها ألفيت كلُّ تميمةٍ لا تنفعُ



مأمون ساعتی از خجلت سر به زیر افکند و فرمان داد تا ابن ابی نعیم شاعر را نفی بلد کردند و به جانب سند روانهاش نمودند .

و بالجمله ، يحيى به كثرت لواطه معروف و متجاهر بوده ، و نقل شده كه مأمون چهار صد بچه امرد بسيار وجيه براى لذت و حظ او ملازم او نموده بود كه ملازمت ركاب او داشتند ، و ابن قاضى بى حيا پرده شرم و حيا را دريده و به مصاحبت ايشان التذاذ مى يافت ، و قضاء وَطَر از ايشان مى نمود ، لاجرم جماعتى از شعراء عصر او را هجا گفته اند ، از جمله راشد بن اسحاق است كه در هجو او قصيده اى گفته ، و اين دو بيت از آن قصيده است و اشاره است به همان امردهاى ملازمين خدمت او:

> شديدِ الطَّغنِ بالرُّمْحِ الرُّديــنى و كُــلُّهُمُ جَـــريحُ الْـخُضْيَتَيْنِ

> > و هم راشد در هجو او سروده:

و كُنّا نُرَجَى أَن نَرى اَلعَدْلُ ظاهراً منّى تَصْلَحُ الدُنيا و يَـصْلَحُ أَهـلُها

يَـقُودُهُمُ إِلَى الهَـيْجَاءِ قـاض

يُغادِرُهُمْ إِلَى الأَذْقَانِ صَــزعىٰ

فَأَعْسَقَيْنَا بَسَغَد الرَجِسَاء قُسَنُوطُ و قاضى قُضاةِ المُسلمينَ يَلوُطُ^(١)

و هذان البيتان من جملة قصيدة طويلة لأبي ذؤيب خويلدين خالد الهذلي يرثى بها ينيه⁹. و كان قد هلك له خمس ينين في عام واحد. أصابهم الطاعون [وفيات الاعيان، ج ۶. ص 100].

و قريب من هذا ما يحكى عن معاوية بن ابي سفيان أيضاً أنه كان يوماً في مجلس حفل باهل الشام و عند، عقيل بن ابي طالب، فقال معاوية : أتمر قون أبالهب الذي أنزل الله في حقه: ٥ تيت يدا أبي لهب ٣٠٠٥ من هو؟ فقال أهل الشام: لا، فقال معاوية : هو عمّ هذا، و أشار إلى عقيل. فقال عقيل في الحال: أتعرفون امرأته التي قال الله تعالى في حقها: و و امرأتُهُ حمّالةُ الخطّب في جيدِهَا حبل من مسد ٣٠٥٥ من هي؟ فقالوا: لا، قال: هي عمّة هذا، و أشار الى معاوية. و كانت عمّنة المجميل بنت حرب بن امية زوجة ابي لهب، فكان ذلك من الأجوية المسكنة. [وفيات الاعيان مع ٢٠٥٠ من الأجوية المسكنة. [وفيات



ہ ۔ دیوان اٹھذلبین، ج ۱، ص ۴.

[🗫] _سورة مسد، آية ١.

^{🕶 🚓} ـ سورة مسد، آية ۴.

١ _ وفيأت الاعيان، ج ۶، ص ١٥٥؛ الاغاني، ج ٢٠، ص ٢٧٢ و ٢٧٣.

سیوطی در کتاب ریاض النفرة فی احادیث الماء والخضرة از تاریخ بخاری نقل کرده که روایت کرده از محمد بن سلیمان یمانی، که گفت: روزی مأمون با بحیی نشسته بود و عباس پسر مأمون نیز در آن مجلس حاضر بود و عباس در نهایت خوشرو و زیبا بود، یحیی چشم خود را به صورت عباس دوخته بود و پیوسته از صورت او لذت می برد.

چون قاضی دید که این کار خوبی نیست و هم از آن طرف در مقام پسران امرد بی اختیار است و نمی تواند که خود داری کند ، لاجرم از در اعتذار بیرون شد و حدیثی جعل کرد و با مأمون گفت که : یا امیرالمؤمنین ؛ خبر داد مرا عبد الرزاق ، از معمر ، از ابوب ، از نافع ، از ابن عمر که او حدیث کرد از رسول خدا گلگاگا که : نگاه کردن بر روی نیکو چشم را جلامی دهد ، و من چون چشمم ضعف دارد خواستم تا مگر از نگاه کردن به صورت نیکوی عباس چشم خود را جلایی داده باشم!

مامون بر آشفت وگفت: ای بحیی! از خدا بترس! همانا این حدیث افترا است بر رسول خدا ﷺ و هرگز پیغمبر چنین حدیث نفرموده .

مؤلف گویدکه: آن چه در باب لواط بحبی نقل شده اگر میخواستیم بنویسیم از وضع رساله خارج می شدیم ، وهم عمر عزیز اشرف از آن است که صرف نقل این مطالب شود .

قعن كتاب الجعفريات مسنداً عن اميرالمؤمنين على قال: أَخْمَقُ النَّاسِ مَن حَشَىٰ كِتَابَهُ بالتُّرَهٰات، إِنَّمَا كَانَتِ الْحُكَمَاءُ وَ الْقُلَمَاءُ وَ الْأَنْقِيَاءُ وَ الاَبْرَارُ يَكَثَبُونَ بِثَلاْتُهِ لَيْسَ مَعَهِنَّ رابعُ: مَنْ أَخْسَنَ شِهِ سَرِيرَتُهُ أَخْسَنَ اللهُ عَلاَئِيَتَهُ، وَ مَنْ أَصْلَحَ فَهِنَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ تَعَالَىٰ أَصْلَحَ اللهُ فَهِنَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاس، و مَنْ كَانَتِ الآخِرَةُ هَمّه كَفَاهُ اللهُ هَمّه مِنَ الدُّنيا.(١)

و اما این مقدار که در باب بحبی نقل کردیم نکتهٔ لطیفی ملحوظ نظر بود و آن بیان آن که عاقل هوشمند بداند که چون قاضی پردهٔ شرم و حیا را درید و از حق تعالی

١ _كتاب الجعفريات، يا تصحيح احمد صادقي، ص ٢٨٤.

شرم نکرد ، چگونه حق تعالی او را رسوا فرموده که تا این زمان که زیاد از هزار و صد سال است هنوز نام او به بدی و بیشرمی در تصانیف و السنهٔ مردم برده میشود ، به علاوه گرفتاریهای نشأهٔ دیگرش ، مثل معروف است ما بین عوام :

لطف حق با تــو مــداراهــا كــند 💮 چون كه از حد بگذرد رسوا كند

پس هرکسی مراجعه به نفس کند و اگر مبتلا به معصیتی است ، به جهت رسوا نشدن خصوص در قیامت که «نعوذ بالله من خزی یوم المحشره آن معصیت را ترک کند ، و این بابی است وسیع برای اهل نفکر .

و هم از ذکر حال بحیی ، حال مأمون نیز معلوم شد ، چه اگرکسی حال کسی را بداند از حال جلیس و ندیم او به حال او پی ببرد.

و بالجمله ، ما در این رساله بنای تاریخ نویسی نداریم ، بلکه تاریخ خلفاء عنوان مطلب است و مقصد ذکر فوائد مهمّه است که بر اهل علم و تمیز مخفی نیست ، والله المؤید .

و ایام خلافت مأمون قریب به بمیست و یک سال طول کشید، و اول زمان خلافت او حدود سنة ۱۹۶ بود .

و در سنهٔ ۱۹۸ برادر خود قاسم بن رشید را از عهد خلافت خلع کرد.

و در همان سال سفيان بن عيينه در مكه وفات كرد .

و هم در آن سال موافق تاریخ ابن خلکان حسن بن هانی(۱) معروف به ابونؤاس شاعر در بغداد وفات کرد . و او را بهرهٔ عظیمی از شعر بوده و لکن اکثر اشعار او در باطل و مزخرف بوده .

وَ إِنَّمَا قِيلَ لَه أَبُونُواسِ (بِضَمِّ النُّونِ) لِذَوْ إِبَتِينِ كَانَتْا تَنُوسَانِ عَلَىٰ عَاتِقَيْه، وَ هُـوَ غَـيْرُ أَبِينُواسِ الثَّانِي المُلَقِّبَ بِأَبِي نُواسِ الحقِّ، كَمَا عَنْ مَجالِسَ الشَّيخ انَ الأمام على بن محمد أبينُواسِ الثَّانِي الشرى سَهْلِ بن يعقوب بن اسحاق الملقب هو ايضاً بِأبي النقى ـعليهما السَّلام ـ قال لأبي السّرى سَهْلِ بن يعقوب بن اسحاق الملقب هو ايضاً بِأبي



۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کثید به: وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۹۵: الاغانی ج ۲۰، ص ۱۳: تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۳۶: الشعر و الشعراء، ص ۶۸.

نُوْاس، لكثرة مَا كان يتخالع و يطائب مَعَ النَّاس تَوْطِئَةَ لأَظْهَار تشيَّعه على الطُّيْبَةَ: يًا أَيَاالسَّرى أَنْتَ أَبُونَوْاسِ الحقُّ، وَ مَنْ تَقَدَّمَكَ أَبُونَوْاسِ الْبَاطِلُ.

و لأبينؤاس اشغارٌ زائقَةٌ منهًا في مَدح سيّدنا عليّ بن موسى الرّضا ﷺ :

تُستَلَىٰ الصَّلاَّةُ عَلَيْهِمْ أَيْسَمُنا ذُكِرُوا مُـــــطَهُرُونَ نـــقياتُ ثِــــيَابُهُم فسما له مسن قسديم الدَّهر مُسْفتُخَر من لم يكن علويًا حين تنسبه صَــفًا كُـمُ وَاصْطَفًاكُـمُ أَيُّـهَا الْـبَشَرُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ مَا جاءَت بِهِ السُّورُ(١) خَأَنْسَتُمُ الْسَعَلَا الأعْسِلَىٰ و عِسنْدَكُمْ

وَ حُكى عن المأمون قال: لَو وَصفَتِ الدُّنْيَا تَغْسَهَا لَمَا وَصَفَتْ بِمِثْلِ قَوْلِ أَبِينُوْاسٍ:

وَ ذُو تُسَبِ فِي الْغَالَمِينَ غَرِيقٍ لَهُ عَنْ عَدُّوٌ فِي ثِيَابٍ صَـدبِقٍ

أَلاَ كُلُّ حَيِّ هَالِكَ وَ ابْنُ هَالِكٍ إِذَا امْتَحَنَّ الدُّنْيَا لِبِبُّ تَكَشَّفْتُ

و نقل شده که چون هنگام فوت ابونواس رسید، عیسی بن موسی هاشمی با وی گفت که : نو در آخر روزی از ایام دنیا و اول روز آخرت میباشی ، و معاصی و زلاًت تو بسيار است، پس توبه كن تا خدا تو را بيامرزد. ابونواس گفت: مرا بلند كنيد و بنشانيد. چون او را نشانيدندگفت: مرا تخويف ميكني به عذاب الهي ؟ و حال أن كه حديث كرد مرا حمَّاد بن سلمه از انس بن مالك كه رسول خـدا ﷺ فرمود : ۱ برای هر پبغمبری شفاعتی است و من شفاعت خود را ذخیره کردهام برای اهل کبائر از امت خود در روز قیامت » ، آیاگمان میکنی من از ایشان نیستم؟(۳)

مؤلف گوید که : حسن ظن به خدا ممدوح است ، خصوص در وقت مردن و روايت شده « حَيِّنوا الظَّنَّ باللهِ »(٣) و وارد شده كه حق نعالي فرموده : « أَنَا عِنْدُ ظُنِّ عَبْدي فَلْيَظُنَّ بِي ما شاءً» و ابونواس حسن ظن داشته ، و ما احسن ظنَّه بربَّه حبث يقول :

تَكَثَّر مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ الخَطَايَا فَالِأَلَكَ بُسَالِغٌ رَبَّا غَسْفُوراً

١ _ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٧١. شعر در بشارة العصطفي، ص ١٤ _ ١٧.



۲ _ روضات الجناث، ج ۲، ص ۵۳.

٣_بحارالأتوار، ج ٧٠، ص ٣٤٥.

سَتِبِصر إِن وَرَدْتَ عَلَيه عَفُواً وَ تَلَقَىٰ سَيِداً مَلِكاً كَربِماً تَسَغَضُّ نَسَدَامَـةٌ كَفَيْك مِسْمًا تَرَكْتَ مَخَافَةً النّارِ الشُّرُوزا(١)

و لكن پوشيده نماند كه حسن ظن و رجا ممدوح است مادامي كه با خوف و خشيت مقرون باشد و به مرتبه ايمني از مكر الله نرسد ، يعني آدمي از عذاب الهي و امتحانات خدائي ايمن نشيند ، و از عظمت و جلال حضرت ذوالجلال نينديشد و به عنوان آن كه من رجاء و حسن ظن به خدا دارم هر چه خواهد بكند . شك نيست كه اين رجا نيست ، بلكه غرور و حماقت است و موجب خسران است .

«و لقد أحسن من قال: ما اشتار العسل من اختار الكسل».

نابرده رنج گنج میشر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد روایت شده که شخصی به حضرت صادق هی عرض کرد که: قومی از دوستان شما معصیت می کنند و می گویند ما امیدواریم. حضرت فرمود: دروغ می گویند دوستان ما نیستند، اینها قومی هستند که غلبه کرده بر ایشان امانی و آمال، همانا کسی که امید به چیزی داشته باشد عمل از برای آن می کند.

و شبهه نیست در آن که هر قدر معرفت بنده به عظمت و جلال پروردگار بیشتر و به عیوب خود بیناتر باشد ترس او از خدا زیادتر می شود، و از این جهت است که حق تعالی خوف و خشیت را نسبت به علما داده چنانچه فرموده: «إِنَّما يَخْشَىاللهُ مِنْ عِبادِهِ الغُلَماهُ».(۲)

و رسول خدا ﷺ فرمود که: ترس من از خدا بیشتر است از همه. و از آن حضرت پرسیدند که چه زود پیر شدید؟ فرمود که: مرا پیرکرد سورهٔ هود و واقعه و مرسلات و عم پتسائلون .(۳)

و اگر ندیدهای شنیدهای حکایات خوف انبیاء و مقربین و غشهای امیرالمؤمنین و تضرع و مناجاتهای حضرت سید الساجدین ـصلواتالله علیهم اجمعین ـرا.

١ ـ وفيات الاعبان، ج ٢، ص ٩٨.

٢ ـ سورة فاطر. آية ٢٨.

٣ ـ الخصال، ص ٣٨.

و بالجمله ، روایت شده از یکی از اصدقاء ابی نواس که گفت: من بعد از مرگ ابونؤاس برای او جزع بسیار کردم به جهت معاصی بسیار او و عذاب الهی بر او تا وقتی او را در خواب دیدم با هیئت خوشی ، از او پرسیدم که خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید به سبب چند بینی که گفته بودم .

گفتم: أن ابيات كدام است؟

گفت: نزد مادرم است ، صبحگاهی به نزد مادر او رفتم و حکایت را با وی بگفتم و مطالبهٔ آن ابیات نمودم ، مادرش نوشته ای آورد به خط ابونؤاس این ابیات در او مکتوب بود:

ای خدای بخشندهٔ غفار، این عاصیِ نامه سیاه گناهکار را بیامرز. بارالها، با من چیزی نیست که مقبول درگاه تو باشد جز ولایت و محبت امیرالمؤمنین و شفیع المذنبین و مودت اهل بیت طاهرین او سلامالله علیهم اجمعین.

مَوْاهِبُ اللهِ عِنْدَى جَاوَزَتْ أَمَـلَى وَ لَـنِسَ يَبَلِنْهَا قَـوْلَى وَ لَاعَـمَلَى مُوَاهِبُ اللهِ عِنْدَى جَاوَزَتْ أَمَـلَى وَ لَـنْهَا ولايتى لأميرالمؤمنينَ عَلَى النَّهُ (٢٠)

«ٱللُّهُمَّ أَمِتنًا عَلَىٰ وَلاَيَتِهِمْ وَ محبتهم، وَأَحُشَرنَا مَعهُمْ وَ في تَخْت لواتهم».

و در ايام(٣) مأمون سنه ١٩٩ ابوالسّرايا خروج كرد.

告 告 告



١ ـ وفيات الاعبان ج ٢، ص ١٠٢ ـ ١٠٣.

٢ _ از اين شهر آشوب است.

٣_ نک: مروج الذهب، ج ٣، ص ٢٤.

ذکر خروج ابوالسرایا و مقتل بعضی از طالبیین در ایام مأمون

ابوالسرایا نامش سَری بن منصور شیبانی است ، و مردی شجاع و قوی القلب و بصیر در امر حرب بوده و در سنة ۱۹۹ در کوفه خروج کرد و مردم را به بیعت محمّد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا فرزند ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ﷺ دعوت کرد ، و این به سبب آن بود که در راه حجاز با محمّد مواعده کرد که مردم را به بیعت او طلبد و او در دهم جمادی الأولی سنة ۱۹۹ در کوفه خود را ظاهر کند .

چون روز میعاد شد محمد بن ابراهیم در کوفه خروج کرد و با او بود علی بن عبدالله (عبیدالله -خ.ل) بن حسین بن علی بن الحسین الله ، مردم کوفه مانند جَراد به بیعت او داخل شدند و گرد او جمع گشتند، و ابوالسرایا با غلامان خود: ابوالسیؤل و بشار و ابوالهرماس از خارج کوفه مردم را به نصرت اهل بیت و خونخواهی شهداء اهل بیت تحریص نموده و جماعتی را با خود جمع کرده بود، در همان روز موعود وارد کوفه شد.

پس محمّد بن ابراهیم بر فراز منبر شد و خطبه خواند و مردم را به بیعت خویش طلبید و عهد کرد که در میان ایشان به قانون کتاب و سنت عمل کند و جانب امر به معروف و نهی از منکررا فرو نگذارد ، مردم کوفه به تمامی رشتهٔ بیعت او را درگردن افکندند و به رغبت تمام با وی بیعت نمودند .

ابوالفرج از جابر جعفی روایت کرده که حضرت باقرالعلوم للله از خروج محمّد بن ابراهیم طباطبا خبر داد هنگامی که فرمود: در سال صد و نود و نه بر منبر کوفه خطبه میخواند مردی از ما اهل بیت که حق تعالی به او با ملائکه مباهات فرماید.

و بالجمله ، چون محمد بر كوفه مستولى شد رسولي به نزد فضل بن عباس بن

عیسی بن موسی فرستاد و او را به بیعت خویش طلبید و از او استعانت جست، فضل دعوت او را اجابت نکرد و چون تأب مقاومت محمد را نداشت از شهر بیرون شد و در خارج بلد منزل کرد و امر کرد تا در اطراف منازل خود واصحابش خندقی کندند و غلامان خود را امر کرد که مکمّل و مسلح باشند و او را حراست کنند.

چون این خبر به محمد رسید، ابوالسرایا را به جنگ او فرستاد و او را امرکرد که ابتدا به قتال او نکند بلکه او را به بیعت خود بطلبد، ابوالسرایا با جماعت بسیاری به جانب فضل بن عباس کوچ کرد و ابتدا او را به بیعت محمد دعوت کرد، ایشان میر از بیعت بر تافتند بلکه فضل امرکرد که لشکر ابوالسرایا را تیرباران کنند، لشکر فضل از پشت سور لشکر ابوالسرایا را تیر می افکندند تا یک نفر از ایشان کشته شد. این خبر را به محمد رسانیدند محمد اجازت جنگ داد.

لشکر ابوالسرایا هجوم آوردند و جماعتی از لشکر فضل را بکشتند آنگاه داخل سورگشتند و آنچه از اموال یافتند غارت کردند، فضل بن عباس هزیمت کرده به جانب بغداد نزدیک حسن بن سهل رفت و از ابوالسرایا تظلم و شکایت کرد.

حسن، زهیر بن مسیّب را با جماعتی از لشکر به جنگ ابوالسرایا فرسناد، چون لشکر بغدادیین به کوفه رسیدند آغاز بی شرمی کردند و ندا در دادند که: ای اهل کوفه، زنان و دختران خود را برای ما زینت کنید که همین دم مردان شما را می کشیم و با زنان و دختران شماها فجور خواهیم کرد، از این طرف ابوالسرایا در میان لشکر خویش فریاد برداشت که: ای مردم، ذکر خداکنید و توبه و استغفار نمائید و از خدا نصرت بطلبید و از حول و فوّت خود برائت جوئید و قرآن بخوانید و فرار از جنگ منمائید، همانا از برای مرگ وقتی است معین، فرار از دشسمن صرگ را تأخسیر نمی راندازد.

من لم يمت عبطة (١) يمت هرباً المسوت كأسٌ والمسرءُ ذائـقها و مصاف جنگ دركنار فرات بود، و ابوالسراياكميني ترتيب داده بود و خود از



١ _عيطة (بالدين المهلمة ثم الموحدة ثم الطاء المهمة) يقال: مات عبطة اى ثباتاً صحيحاً (ق) مؤلف 🍪 .

جانبی بر لشکر زهبر حمله کرد و از طرف دیگر کمین او بیرون شد و پیوسته
ابوالسرایا مردم کوفه را به جنگ تحریص می کرد و خود مبارزاتی عظیم کرد و در
غلوای جنگ غلام او بشار علمدار لشکر زهیر را بکشت. علم ایشان سرنگون شد،
بغدادیین فرار کردند، مردمان کوفه تا قریهٔ «شاهی» ایشان را تعاقب نمودند و
ابوالسرایا پیوسته منهزمین را ندا می داد که هر که از اسب خود پیاده شود در امان
است، و هرکدام از ایشان که از اسب پیاده می شدند لشکر ابوالسرایا به جای ایشان
سوار می شدند و همراه ایشان رفتند تا از قریهٔ «شاهی» تجاوز کردند.

آخرالامر زهیر فریاد کرد که: ای ابوالسرایا ، دیگر هزیمتی از این بالاتر چه خواهد بود دست از ما بردار، پس ابوالسرایا لشکر را امر کرد که دست از تعاقب بردارید و غنیمت جمع نمائید، کوفیان غنائم بسیار به دست آوردند و اسب و اسلحهٔ بغدادیین را بگرفتند، پس به لشکرگاه زهیر آمدند و در آنجا هر چه یافتند برداشتند و از غذاهای ایشان بخوردند بعد از آن که مدتی بود که به گرسنگی گذرانیده بودند، پس مالهایی غنائم را با سرهای بریده به جانب کوفه حمل دادند. از آن طرف زهیر به بغداد رفت و از ترس حسن بن سهل پنهان شد، حسن او را طلبید و عمودی از آهن بر دست داشت، به جانب زهیر افکند که یک چشمش طلبید و عمودی از آهن بر دست داشت، به جانب زهیر افکند که یک چشمش شکافته شد و امر کرد او را گردن زنند، بعضی شفاعت او نموده او را عفو کرد.

و حسن بن سهل و سایر عباسیین را غم عظیمی شامل حال شد، پس حسن، عبدوس بن عبدالصمد را طلب کرد و با هزار سوار و سه هزار پیاده او را به جنگ ابوالسرایا فرستاد و امرکرد از آن راهی که زهیر هزیمت کرده بود نرود مبادا لشگرش کشتگان لشکر زهیر را ببینند و ترس پیداکنند.

پس عبدوس راه پیمائید تا به کوفه رسید. ابوالسرایا چون از مقدم عبدوس مطلع شد لشکر خود را سه قسمت نموده و درکمین ایشان نشانید، و یک دفعه دور لشکر عبدوس را احاطه کردند و جنگ عظیمی بر پا شد و جماعتی از لشکر عبدوس از هول و هرب در فرات غرق شدند، و ابوالسرایا با عبدوس مقابل شد و ضربتی بر



سر او زد و وي را بكشت.

پس لشکر ابوالسرایا غلبه کردند و لشکر عبدوس را تعاقب نمودند و غنیمت بسیاری به دست آورده و به کوفه برگشتند.

این وقت ابوالسرایا بر محمد بن ابراهیم طباطبا وارد شد دید محمد در حال احتضار است ، پس محمد ابوالسرایا را وصیت کرد به تقوی و نهی از منکر ، و نصرت ذریّهٔ پیغمبر ایس محمد ابوالسرایا را وصیت کرد به تقوی و نهی از منکر ، و نصرت ذریّهٔ پیغمبر ایس ایس جانشین و وصی خود اختیار با مردم گذاشت که هر که را ایشان از اولاد علی علیه السّلام - بیسندند آن کس قائم مقام او باشد و اگر اختلاف کردند جانشین او علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین -علیهما السّلام - باشد . این بگفت و جان تسلیم کرد .

ابوالسرایا موت او را از مردم پوشیده داشت تاگاهی که شب داخل شد ، جنازهٔ او را تجهیز کرد و با جماعتی از زیدیه به جانب اغری، برد و به خاک سپرد . و چون روز دیگر شد مردم را جمع کرد و خبر مرگ محمد را آشکار نمود صداهای مردم برای مرگ محمد به گریه بلند شد و مدتی بگریستند .

آنگاه ابوالسرایاگفت: ای مردم ، همانا محمد وصی کرد و اختیار کرد برای شما شبیه خود ابوالحسن علی بن عبدالله را ، اگر شما او را می پسندید پس او امیر شما باشد و اگر نه هر که را خواهید اختیار کنید ، مردمان به هم دیگر نگریستند و جوابی ندادند جز محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام -که جوانی حدیث السّن بود برخاست و کلماتی چند بگفت . آنگاه رو کرد به علی بن عبدالله و گفت: ما به تو راضی می باشیم ، دست فرا ده تا با تو بیعت کنیم ، علی به بیعت ایشان رضا نداد و با محمد گفت که : من ریاست این قوم را با تو تفویض کردم و با ابوالسرایاگفت: رضای من رضای تو ابوالسرایاگفت: رضای من رضای تو است ، پس دست محمد را بگرفتند و با او بیعت نمودند .

آن گاه که محمد از بیعت مردم بپرداخت عمال خود را در بلدان و امصار متفرق ساخت . از جمله ابراهیم بن موسی بن جعفر ـعلبهم السّلام ـ را به یمن فرستاد و



زید بن موسی بن جعفر - علیهماالسلام - را والی اهواز کرد، و عباس بن محمد بن عبسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر را والی بصره نمود، و حسن بن حسن افطس را والی مکه کرد، و جعفر بن محمد بن زید بن علی را با حسن بن ابراهیم بن حسن بن علی والی واسط نمود.

پس هر یک از عمال او در سنهٔ ۱۹۹ به بلدان متفرق شدند، و ابن افطس بلامزاحم وارد مکه گشت و بر اهل آنجا امارت یافت، و ابراهیم بن موسی چون وارد یمن شد بعد از واقعه یسبره اهل یمن در طاعت او شدند، و اما جعفر و حسن که در واسط وارد شدند نصر بجلی امیر واسط به مقاتلت ایشان بیرون شد ایشان با او جنگ کردند تا وی را هزیمت دادند، پس از آن بر واسط استیلا یافتند، و اما عباس بن محمد که به جانب بصره می رفت با علی بن جعفر و زید بن موسی بن جعفر همدست شدند با حسن بن علی مأمونی که در بصره والی بود مقاتلت کردند و او را هزیمت دادند و بر عسکر او استیلا یافتند.

و زید بن موسی خانه های بنی عباس راکه در بصره بناکرده بودند بسوزانید. و به

این سبب او را زید النّارگفتند، و این زید النار همان است که بعد از قتل ابوالسرایا او

را مأخوذ داشتند و برای مأمون فرستادند، مأمون او را به حضرت امام رضا علیه

بخشید و زید زنده بود تا زمان منتصر بالله، و افعال زید بر حضرت امام رضا ملیه

گران آمد و او را توبیخ و تعنیف بسیار فرموده و در روایتی حضرت قسم خوردند

تازنده باشند با او تکلم نفرمایند، و ما در منتهی مختصری از حال او نگاشتیم.

و بالجمله ، از اطراف و اکناف نامه های بسیار مشتمل بر فتوحات برای محمد بن محمد بن زید بیامد ، و اهل شام و جزیره برای او کاغذ نوشتند که ما سر در اطاعت تو نهاده ایم رسولی به نزد ما روانه کن تا از ما بیعت گیرد .

و روز به روزکار ابوالسرایا بالاگرفت ، و این امر بر حسن بن سهل سخت و شدید گشت ، لاجرم به تمهید دفع ابوالسرایا متوسل به طاهر بن حسین گشت طاهر او را اجابت نکرد .



آن گاه حسن کاغذی برای هر ثمة بن اعین نوشت و از او مدد خواست و آن نامه را به سندی بن شاهک داده برای هر ثمه فرستاد، سندی در «حلوان» به هر ثمه رسید و کاغذ حسن بن سهل را به وی نمود، هر ثمه چون مطلب را مخبر شد اقدام تنمود، از قضا در همان اوقات کاغذی از منصور بن مهدی برای هر ثمه آمد و او را به کفایت امر ابوالسرایا فرمان کرده بود.

لاجرم هرثمه با لشکر خود متوجه بغداد شد. اهل بغداد بـه استقبال ایشـان بیرون شدند و فرح و سرور عظیمی از آمدن هرثمه بر ایشان رخ داد.

پس حسن بن سهل لشکر خود را با اموال بر هرثمه عرض کرد که هر چه خواهد با خود بر دارد ، هرثمه از بغدادیین لشکری انتخاب کرده و با سی هزار نفر به جانب کوفه کوچ کرد ، و ابوالسرایا در آن وقت در کوفه در موضع معروف به ، قصر ضرّتین ، بود و محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الارقط بن علی بن الحسین را با عباس طبطبی و مسبب با لشکری عظیم به سمت مداین فرستاد ، بود ، و محمد بن اسماعیل با لشکر خود در ساباط مداین با حسین بن علی معروف به ابوالبط ملاقات کردند و قتال عظیمی نمودند و ابوالبط منهزم گشت و محمد بن اسماعیل بر مدائن استیلا یافت و مدائن را تسخیر کرد . و این بود تا گاهی که حسن بن سهل مدائن استیلا یافت و مدائن را تسخیر کرد . و این بود تا گاهی که حسن بن سهل مدائن استیلا یافت و مدائن را تسخیر کرد . و این بود تا گاهی که حسن بن سهل مدائن استیلا فرستاد . ایشان با محمد مقاتله کردند تا او را هزیمت دادند و در این ایام محمد بن جعفر ﷺ خروج نمود .

ذکر خروج محمد بن الامام جعفر صادق ﷺ و مآل کار او

در همین ایامی که ابوالسرایا خروج کرده بود، محمد فرزند امام جعفر صادق ﷺ در مدینه خروج کرد و مردم را به بیعت خود خواند، اهل مدینه با او بیعت به امارت مؤمنین کردند. و بعضی گفتهاند که: محمّد در اول امر مردم را به



بیعت محمد بن ابراهیم طباطبا میخواند ، چون محمد وفات کرد مردم را به بیعت خویش طلبید .

و محمد بن جعفر را ددیباجه، میگفتند به جهت حسن و جمال و بها و کمال او، و هم محمد مردی سخی و شجاع و قوی القلب و عابد بود، و پیوسته یک روز روزه می داشت و یک روز را افطار می نمود، و هرگاه از منزل بیرون می شد بر نمی گشت مگر آن که جامه خود را کنده بود و برهنه ای را به آن پوشانیده بود، و در هر روزی گوسفندی برای میهمانان خود می کشت.

پس به جانب مکه رفت و با جماعتی از طالبیین که از جمله ایشان بودند: حسین بن حسن افطس، و محمد بن سلیمان بن داود بن حسن مثنی، و محمد بن حسن معروف بالسلیق، و علی بن حسین بن عیسی بن زید، و علی بن الحسین بن زید، و علی بن جعفر بن محمد، با هارون بن مسیب جنگ عظیمی نمودند و بسیار کس از لشکر هارون کشته گشت.

آن گاه دست از جنگ بر داشتند هارون بن مسیب حضرت علی بن موسی الرضا هی را به رسالت به نزد محمد بن جعفر فرستاد و او را به طریق سلم و صلح طلبید ، محمد بن جعفر از صلح اباکرد و آمادهٔ حرب شد ، این وقت هارون لشکری فرستاد تا محمد را با طالبیین در آن کوهی که منزل داشتند محاصره کردند و تا سه روز مدت محاصره طول کشید و آب و طعام ایشان تمام گشت ، اصحاب محمد بن جعفر دست از او برداشتند و متفرق شدند ، لاجرم محمد رداء و نعلین پوشید به خیمه هارون بن مسبب رفت و از او برای اصحاب خود امان خواست هارون او را امان داد .

و به روایت دیگر به جای هارون ، عیسی جلودی ذکر شده .

و بالجمله ، طالبیین را در قید کردند و در محملهای بدون وطا نشانیدند و به خراسان فرستادند ، و چون به خراسان ورودکردند مأمون ، محمد بن جعفر را اکرام نموده و جایزه داد ، و با مأمون بود تا گاهی که در خراسان وفات یافت مأمون به



تشبیع جنازهٔ او بیرون شد و جنازهٔ او را حمل داده تا نزدیک قبر رسانیده و بر او نماز خواند و در لحد خوابانید، پس از قبر بیرون آمد و تأمل کرد تا او را دفن نمودند.

بعضی گفتند: یا امیرا امروز شما در تعب افتادید، خوب است سوار شوید و به منزل تشریف برید، گفت: این رحم من است که الحال دویست سال است که قطع شده است، پس قرضهای محمد را که قریب به سی هزار دینار بود ادا کرد. (۱) و عود علی بده و رجوع کردیم به ذکر خبر هرثمه با ابوالسرایا:

چون هرثمة بن اعين ساخته جنگ ابوالسرايا شد ، با لشكرى عظيم كه سى هزار تن به شمار رفته از بغداد به جانب كوفه كوچ كرده ، از آن طرف ابوالسرايا نيز ساخته جنگ شد و ما بين او و هرثمه جنگ سختى واقع شد و برادر ابوالسرايا در اين واقعه كشته شد و خود هزيمت كرده و تحصيل استعداد نمود .

پس از چندی باز به مقاتلت هرشه بیرون شد و کارزار سختی ما بین ایشان واقع شد، و این واقعه در دوشنبه نهم ذبقعده بود و در این دفعه از لشکر هرشه جمع کثیری مقتول شد، و از لشکر ابوالسرایا غلام او، و روح بن حجاج و حسن بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علی کشته شدند و آتش جنگ شعله ور شد، و ابوالسرایا سر برهنه کرده بود و فریاد می کرد که ای مردم یک ساعت صبر و ثبات آورید و بعد از آن در راحت باشید، همانا نزدیک شده که لشکر هرشمه هزیمت کنند، این بگفت و مثل شیر رمیده بر سپاه هرشمه حمله کرد و جنگ عظیمی نمود و بسی مردانگی از او ظاهر شد.

بالأخره سركردة لشكر هرثمه را بكشت و لشكر او را در هم شكست ، ايشان هزيمتي شنيع نمودند آن وقت كوفيان ايشان را تعاقب نمودند. ابوالسرايا فرياد برداشت كه : اى لشكر ، طريق حزم و احتياط را فرو مگذاريد ، همانا لشكر عجم مردمان مكارى مى باشند مبادا دوباره بعد از فرى كرى كنند و كمينى داشته باشند و شما را احاطه كنند ، كوفيان به حرف او گوش ندادند و لشكر هرثمه را تعاقب كردند.



١ _ مؤلف محترم در منتهى الآمال، (چاپ پيشين، ج ٢، ص ٢٠١ ـ ٣٠٢) اين بحث را داشت و اينجا تكرار شد.

از قضا هرثمه پنج هزار نفر را عقب لشكر آماده دركمين گذاشته بودكه اگركار به هزيمت كشد ايشان يورش كنند و كوفيان را از پا در آورند، اين وقت آن جماعت از كمين بيرون شدند و بقية لشكر هرثمه از هريمت برگشتند و كوفيان را احاطه نمودند، و هرثمه در غلواى جنگ اسير شده بود او را نجات دادند و بر لشكر ابوالسرايا حمله كردند و جماعتى از ايشان را بكشتند و پيوسته كار بدين گونه مىرفت.

روزی غلبه با ابوالسرایا و روزی با هرثمه ، و چند روز بدین منوال گذشت تا آن که هرثمه فریاد برداشت که : ای اهل کوفه ، برای چه خود را به کشتن می دهبد و خونهای ما را می ریزید ؟ اگر کراهت دارید از امان ما ، بیائید تا تمامی بیعت کنیم با منصور بن مهدی . و اگر خواهید سلطنت از آل عباس بیرون شود ، توقف کنید تا روز دوشنبه با هم مجتمع شویم و گفتگو کنیم و هر که را اختیار کردیم با او بیعت کنیم . اهل کوفه چون این بشنیدند دست از جنگ کشیدند و بدین مطلب رضا دادند ، ابوالسرایا فریاد برداشت که : ای اهل کوفه ، این حیلتی است از این مردمان اعاجم چون دیدند مغلوب شدند لاجرم به دست آویز این حیله نجات خود طلبیدند ، این جون دیدند مغلوب شدند لاجرم به دست آویز این حیله نجات خود طلبیدند ، این سخن را وقعی ننهید و حمله در دهید همانا آثار فتح ظاهر گشته .

کوفیان گفتندکه : دیگر جنگ با ابشان حلال نیست و ما با ایشان جنگ نمیکنیم . ابوالسرایا در غضب شد و ناچار دست از جنگ کشید و چون روز جمعه شد بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و اظهار بی وفائی و غدر کوفیان نمود بعد از حمد بر خدا و درود بر رسول از جمله کلمات او این بود :

يا اهل الكوفة، يا قتلة على ﷺ، و يا خذلة الحسين ﷺ، إن المغترّ بكم لمغرور، و انَّ المعتمد على نصركم لمخذول، و انَّ الذليل لمن اعزز تموه، (الى ان قال) هيهات لاعذرلكم إلاَّ العجز و المهانة و الرضا بالصغار و الذّلة، انسما انستم كفى الظلل، تسهزمكم الطبول باصواتها، و يملأ قلوبكم الخرق بسوادها، اما والله لأستبدلنَ بكم قوماً يعرفون الله حق معرفته، و يحفظون محمّداً ﷺ في عترته، ثم قال:



و مارست اقطار البلاد فلم أجد خلافاً وجلهلاً و أنتشار عزيمة لقد سبقت فيكم الى الحشر دعوة سابعد دارى عن قلني من دياركم

لكم شبهاً فيما وطئت من الارض و وهناً و عجزاً في الشدائد و الخفض فـــلا فـيكم راض ولافـيكم مــرضى فـــذوقوا اذا ولـــيت عـــاقبة النـقض

کوفیان را شنیدن این کلمات غیرتی پدیدارگشت ، جماعتی به پا خاستند و گفتند : دست فرا ده تا با تو بیعت کنیم و جان خود را فداکنیم ، همانا به خدا قسم دیگر رو از جنگ برنتابیم تاگاهی که فتح نمائیم .

ابوالسرایا دیگر بر سخن ایشان وقعی ننهاد و دست محمد بن محمد بن زید را بگرفت با جماعتی از علویین و قومی از کوفیان در شب یک شنبه سیزدهم محرم از کوفه بیرون شد و تا وقادسیه، آمد و در آن جا سه روز بماند تا اصحابش از خستگی در آمدند، آن گاه به جانب بصره روانه گشت.

از آن طرف اشراف کوفه نزد هرثمه رفتند و از برای مردمان کوفه از وی امان گرفتند، هرثمه ایشان را امان داد و منصور بن مهدی داخل کوفه شد و کوفیان را در تحت بیعت خویش در آورد، و هرثمه نیز چندی بماند تافتنه تسکین یافت و سلطنت کوفه بر منصور بن مهدی خالص شد، آن گاه به جانب بغداد رفت.

از آن طرف ابوالسوایا چون نزدیک بصره شد مردی از اعرابی از اهل بلد دید احوال بصره پرسید، گفت: لشکر عباسیین بر بصره غلبه کردهاند و محمد بن اسماعیل عامل محمد بن محمد بن زید را بیرون کردهاند، ابوالسرایا عطف عنان به جانب واسط کرد.

دیگر باره آن مردگفت: که واسط نیز چنین است ، گفت: پس کجا بروم؟ اعرابی گفت: صلاح آن است که به جانب ، جوخی ۱٬۱۰ و جبل روی و از مردم آنجا بیعت گیری و لشگری از اکراد با خود جمع نمائی آن گاه به جنگ مسوده بیرون شوی، ابوالسرایا مشورت او را قبول کرده و راه جبل را گرفت، به هر قریه و دهی که

١ . . . بُوخي، كسكرى: دهي است از اعمال واسط، مؤلف الله .

میرسید خراج آنجا را میگرفت و غلائت آن را میفروخت و تهیه زاد مینمود تا به اهواز رسید و از آن جا به جانب وسوس ؛ بیرون شد ، حسین بن علی مأمونی که در «کور اهواز ، جای داشت ساختهٔ جنگ او شد و با ابوالسرایا جنگ عظیمی نمود تا لشکر او را هزیمت داد .

ابوالسرایا طریق خراسان پیش داشت و پیوسته سیر می کرد تا به قریهٔ و برقان و (۱) رسید، محمد (حمّاد -خ.ل) کندی که در آن ناحیه جای داشت با جماعتی به دفع ابوالسرایا بیرون شد و ابوالسرایا را امان داد تا ایشان را به نزد حسن بن سهل فرستد، ابوالسرایا قبول امان او نموده، پس ابوالسرایا را با محمد بن محمد بن زید برای حسن بن سهل به جانب بغداد فرستاد.

چون محمد را به نزد حسن بن سهل بردند محمد امان طلب کرد ، حسن گفت: چاره نیست جز آن که تو را گردن زنم ، بعضی از ناصحین حسن را گفتند که : ای امیر! صلاح نیست در کشتن محمد بی اذن مأمون ، چه آن که جعفر برمکی بی اذن رشید عبدالله افطس را بکشت رشید بدین سبب از آل برامکه انتقام کشید ، و گاهی که مسرور را فرستاد به جهت کشتن جعفر با وی گفت: به جعفر بگو که : کشتن او به سبب آن است که پسر عم مرا بی جهت کشتی ، الحال می ترسم که اگر محمد را بکشی مأمون نیز با تو چنان کند که پدرش با جعفر کرد ، بهتر آن است که او را برای مأمون بفرستی .

حسن این نصیحت او را قبول نموده و از کشتن محمد در گذشت.

و چون ابوالسرایا را به نزد وی حاضر نمودند، حسن پرسید که: تو کیستی؟ گفت: سَری بن منصور. گفت: بلکه تو نذل بن نـذل، مخذول بن مخذول میباشی، پس امرکرد هارون بن ابی خالد را که در ازای قتل برادرش عبدوس او را گردن زند، پس هارون ابوالسرایا را گردن زد.

پس سرش را در جانب شرقی و بدنش را در جانب غربی به دار کشیدند، و از

۱ - پرقان (بالکسر) دهي است په خوارزم و دهي است په جرجان. مؤلف ﷺ.

پس آن ابوالشوک غلام ابوالسرایا راگردن زدند و او را نیز به دار کشیدند.

پس محمد بن محمد را به خراسان به نزد مأمون فرستادند، مأمون امركرد او را در خانهای سكنی دادند و تا چهل روز در « مرو » بود ، آن گاه به شربت سمی كه به او سقایت كرده بودند جگرش پاره پاره شد .

و محمد مادرش فاطمه دختر على بن جعفر بن اسحاق بن على بن عبدالله بن جعفر بن ابيطالب بوده است .

و في عمدة الطالب، قال: توفّى محمد بن أبراهيم فجأة، فنصب أبوالسرايا مكانه محمد بن محمد بن زيد هذا و لقبه المؤيد، فندب الحسن بن سهل أليه هرثمة بن أعيين فحاربه و اسره و حمله الى الحسن بن سهل، فحمله الحسن الى المأمون بسمرو فستعجّب المأمون من صغر سنّه و قال: كيف رأيت صنعافة بابن عمك؟

فقال: محمد بن محمد بن زيد:

رأیت امین الله فی العفو و الحلم و کان یسیراً عنده اعظم الجسرم و توقّی محمد بن محمد بن زید بمرو، سقاه المأمون السمّ سنة اثنین و مأتین و هو ابن عشرین سنة فیقال: اند کان ینظر الی کبده یخرج من حلقه قطعاً فیلقیه فی طست و یقلّبه بخلال فی یده.

و بالجمله ، آنچه از طالبیین در ایام مأمون مفتول شدند غیر از محمد بن محمد بن زید چند نفر دیگر می باشند که خبر ایشان به ما رسیده :

یکی حسن بن حسن (حسین -خ.ل) بن زید بن علی بن الحسین که در واقعهٔ ابوالسرایا به دست لشکر هرثمه مقتول شد چنانچه در سابق دانستی.

دیگر حسین بن اسحاق بن حسین بن زیند بن علی بن الحسین ﷺ که بنا ابوالسرایا از کوفه خارج گشت و در وقعهٔ «سوس، کشته گشت.

و دیگر محمد بن حسین بن حسن بن علی بن علی بن الحسین علی که در ایام ابوالسرایا در دیمن ، کشته شد .

و دیگر علی بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن



جعفر بن ابي طالب است كه در ايام ابوالسرايا در يمن مقتول گشت.

و دیگر عبدالله بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن حسن مثنی است که در ایـام مأمون به جانب فارس بیرون شد، قومی از خوارج را در طریق بکشتند.

و دیگر محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین ﷺ، و او همان این افطس است که پدرش در ایام رشید به دست جعفر برمکی مقتول شد، او را معتصم برادر مأمون به شربت سمّی مسموم نمود و شهید شد.

و دیگر از مقتولین آل ابوطالب، سید آل ابوطالب حضرت علی بن موسی الرضا -صلوات الله علیه -است که در ایام مأمون در ماه صفر سنهٔ ۲۰۳ به سبب سمی که به آن جناب دادند شهید گشت و در کتاب منتهی شهادت آن جناب به شوح رفت.

و در سنهٔ ۲۰۰ دویست هجری مأمون امر کرد که آل عباس را احصا نـمایند، چون ایشان را به قلم در آوردند عدد ایشان از مرد و زن و بزرگ و کوچک سی و سه هزار به شمار رفت.

و هم در آن سال مأمون، رجاء بن ابی الضحاک و یاسر خادم را به سمت مدینه روانه کرد که حضرت امام رضا ﷺ را احضار به « مرو، نمایند، پس آن جناب را مکرّماً به شهر «مرو» حاضر کردند، و ترجمه حدیث رجاء بن ابی الضحاک را که منضمن سیره حضرت امام رضا ﷺ است در منتهی (۱) ایراد کردیم.

و چون حضرت امام رضا ﷺ وارد : مرو ، شد ، مأمون آن جناب را تبجیل و تکریم نام نمود و خواص اولیاء و اصحاب خود را جمع نمود و گفت : ای مردمان ، من در آل عباس و آل علی ﷺ نأمّل کردم هیچ یک را افضل و أحقّ به امر خلافت از علی بن موسی ﷺ ندیدم ، پس رو کرد به حضرت امام رضا ﷺ و گفت : اراده کرده ام که خود را از خلافت خلع کنم و به تو تفویض کنم .

حضرت فرمود: اگر خلافت را خداوند براي تو قرار داده است جايز نيست كه به



۱ ـ نگاه کنید به: منتهی الأمال، چاپ پیشین، ج ۲، ص ۴۶۹ تا ۴۷۴ و نیز بیبنید: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۰۰ بحارالاتوار، ج ۴۱، ص ۹۱.

دیگری بخشی و خود را از آن معزول کنی ، و اگر خلافت از تو نیست تو را اختیار آن نیست که به دیگری تفویض نمائی .

مأمون گفت: البته لازم است كه ابن را قبول كني .

حضرت فرمود: من به رضای خود هرگز قبول نخواهم نمود. و تا مدت دو ماه این سخن در میان بود، چندان که او میالغه کرد، حضرت چون غرض او را میدانست امتناع می فرمود.

چون مأمون از قبول خلافت آن حضرت مأيوس گرديد ،گفت : هرگاه خلافت را قبول نميكني پس ولايتعهد مرا قبول كن كه بعد از من خلافت با تو باشد .

حضرت فرمود که: پدران بزرگوارم مرا خبر دادند از رسول خدا کی که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت ، و مرا به زهر ستم شهید خواهند کرد ، و بر من ملائکهٔ آسمان و زمین خواهد گریست ، و در زمینِ غربت در پهلوی هارون الرشید مدفون خواهم شد .

مأمون از استماع این سخن گریان شد و گفت : تا من زندهام که می تواند تو را به قتل رساند یا بدی نسبت به تو اندیشه نماید؟!

حضرت فرمود : اگر خواهم مي توانم گفت كه مرا شهيد خواهد كرد .

مأمون گفت : غرض تو از این سخنان آن است که ولایت عهد مرا قبول نکنی تا مردم بگویند که تو ترک دنیا کردهای .

حضوت فرمود: به خدا سوگند از روزی که پروردگار من مرا خلق کرده است تا به حال دروغ نگفتهام و ترک دنیا برای دنیا نکردهام و غرض تو را میدانم.

مأمون گفت: غرض من چيست؟

فرمود: غرض تو آن است كه مردم بگويند كه على بن موسى الرضا ترك دنيا نكرده بود بلكه دنيا ترك او كرده بود، اكنون كه دنيا او را ميسّر شــد بـراي طـمع خلافت ولايتعهد را قبول كرد.

مأمون در غضب شد و گفت: پیوسته سخنان ناگوار در برابر من میگوئی و از



سطوت من ایمن شدهای ، به خدا سوگند اگر ولایت عهد مرا قبول نکنی گردنت را بزنم!.

حضرت فرمود که: حق تعالی نفرموده است که من خود را به مهلکه اندازم. هرگاه جبر مینمائی فبول میکنم به شرط آن که کسی را نصب نکنم و احدی را عزل ننمایم و رسمی را برهم نزنم و احداث امری نکنم و از دور بر بساط خلافت نظر کنم.(۱)

مأمون به اين شرائط راضي شد .

پس حضرت دست به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوندا، تو می دانی که مرا اکراه کردند و به ضرورت این امر را اختیار کردم، پس مرا مؤاخذه مکن چنانچه مؤاخذه نکردی دو بنده و دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را در هنگامی که قبول کردند ولایت را از جانب پادشاه زمان خود، خداوندا، عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نمی باشد مگر از جانب تو، پس توفیق ده مراکه دین تو را بر پا دارم و سنت پیغمبر تو را زنده دارم، همانا تو نیکو مولائی و نیکو یاوری.

پس محزون و گریان ولایتعهد را از مأمون قبول فرمود .(۲)

پس روز دیگر که روز ششم ماه مبارک رمضان بود چنانچه ظاهر می شود از تاریخ شرعیهٔ شیخ مفید مأمون مجلسی عظیم ترتیب داد و کرسی برای آن حضرت در پهلوی کرسی خود گذاشت و دو وسادهٔ بزرگ برای آن حضرت قرار داد و جمیع اکابر و اشراف و سادات و علما را جمع کرد، اول پسر خود عباس را امر کرد که با حضرت ببعث کرد و بعد از آن سایر مردم بیعت کردند.

پس بدره های زر آوردند و جواینز بسیار به مردم بخشید و خطبا و شعرا برخاستند و خطبه و قصائد غرا در شأن آن حضرت خواندند و جایزه گرفتند، و امر شدکه در رؤس منابر و منایر نام آن حضرت را بلندگردانند و وجوه دنانیر و دراهم را



۱ ـ نگاه کنید به: عیون اخبار الرضا، ج ۲. ص ۲۹.

۲_العوالم، ج ۲۲، ص ۲۸۴.

به نام نامی و لقب گرامی آن حضرت مزین گردانند.

و در همان سال در مدینه بر منبر رسول خدا ﷺ خطبه خواندند و در دعای به حضرت امام رضا ﷺ گفتند : ولئ عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى بن مُوسى بنِ جَعْفَرَ بن مُحَمَّدِ بن على بن الْحُسَيْن بن على بن أبيطالب ﷺ .

سِيَّةً آبِاءِهُمُ مِا هُمُ اللَّهِ الْفَصَلُ مِن يَشْرَبُ صَوْبَ الْغَمام

و هم مأمون امركرد مردم سياه پوشي راكه بدعت بني عباس بود ترك كنند و جامههاي سبز بپوشند، و يك دختر خود ام حبيبه را به آن حضرت تزويج كرد و دختر ديگر خود ام الفضل را به امام محمد تقي على نامزد كرد، و تزويج كرد به اسحاق بن موسى دختر عمش اسحاق بن جعفر را.

و در آن سال ابراهیم بن موسی برادر حضرت امام رضا ﷺ به امر مأمون با مردم حج کرد ، و در جملهٔ از روایات است که چون آن حضرت ولیعهد شد ، شعرا مدح آن جناب گفتند و قصائد غرا در شأن آن حضرت بخواندند و مأمون ایشان را صله داد مگر ابونؤاس شاعر که ساکت بماند و مدح آن حضرت نگفت ، مأمون او را عتاب کرد که با آن که تو شیعه مذهبی و مایل به اهل بیت میباشی و هم شاعر زمان و فرید دهر خویش میباشی چرا آن حضرت را مدح نگفتی ؟!

ابونؤاس ابن اشعار را بگفت ، و چه خوب گفته :

قيلً لى: أنت أوحد النّاس طُراً لَكَ مِسنَ جوهر الكبلام بديع فعلىٰ ما تركتَ مدح ابن موسى قسلت لا استطيعُ مدح امام قسصرت ألسنُ الفصاحة عنه

فى فنون من الكلام النبيه يُستيرُ الدَّرَ فى يدى مُجنيه و الخصالِ النّى تجتَّعنَ فيه كان جسبريلُ خادماً لأبيه ولهذا القريضُ لايسحتويه

فدعىٰ المأمون بحقَّة لؤلؤ ، فحشا فاه لؤلؤاً.^(٢)



١ _ هُمْ من هُمُ _ خ.ل: نك: ارشاد مفيد، ج ٢، ص ٢٥٣.

٢ _ نگاه كتيد به: منافب، ج ٢، ص ٣٤٢: تذكرة الخواص، ص ٢٥٨: وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٢٧٠. ترجمه منظوم ج

مؤلف گوید: اگر چه به حسب ظاهر، مأمون در تعظیم و توقیر حضرت امام رضا ﷺ میکوشید و احترام آن جناب را فرو گذار نمی کرد، اما در باطن به طور شیطنت و نُکری بر طریقهٔ نفاق با آن حضرت دشمنی می کرد و به حکم آیهٔ شریفه «همُ الْعَدو قاحدَرهُمُم» دشمن واقعی بلکه سخت ترین دشمنان او بود که به حسب ظاهر به طریق محبت و دوستی و خوش زبانی با آن حضرت رفتار می نمود، اما در باطن مثل مار و افعی آن جناب را می گزید و پیوسته کاسه های زهر به کام آن بزرگوار می رسانید، مثل معروف است «شیطان الفقها، فقیه الشیاطین». (۱)

لاجرم از زمانی که آن حضرت ولیعهد شد ، اوّل مصیبتِ و اذیت و صدمات آن حضرت شد. و در همان روزی که با آن حضرت بیعت کردند یکی از خواص آن حضرت گفت: من در خدمت آن جناب بودم ، و به جهت ظاهر شدن فضل آن حضرت مستبشر و خوشحال بودم ، آن حضرت مرا به نزد خود ظلبید و آهسته با من فرمود که به این امر مباش ، چه این کار به اتمام نخواهد رسید و به این حال نخواهم ماند.

و در حدیث حسن بن جَهْم است که چون مأمون علمای امصار و فقهای اقطار را جمع کرد که با امام رضا ﷺ مباحثه و مناظره نمایند، و آن حضرت بر همه غالب شد و همگی اقرار به فضیلت آن جناب نمودند، و از مجلس مأمون برخاست و به منزل خود معاودت فرمود، من در خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: خدا را حمد می کنم که مأمون را مطبع شما گردانیده و در اکرام شما مبالغه می نماید و غایت سعی مبذول می دارد، حضرت فرمود: یابن جهم تو را فریب ندهد این محبتهای مأمون نسبت به من، زیرا که در این زودی مرا به زهر شهید خواهد کرد از روی ستم مأمون نسبت به من، زیرا که در این زودی مرا به زهر شهید خواهد کرد از روی ستم و ظلم، این حبری است که از پدران من به من رسیده است، این سخن را پنهان دار و تا من زنده ام با کس نگوی .(۱)



آببات فوق را در پاورقی منتهی الآمال ذکر کردیم.

١ ــسورة منافقون، آيه ١٤.

٢ - عيون اخبار الرضاع الله ج ٢. ص ٢٠٠٠ بحار الأتوار ، ج ٢٩. ص ٢٨٢.

و بالجمله ، پیوسته آن جناب از سوء معاشرت مأمون درد در دل نازنینش بود و
به کسی نمی توانست اظهار کند و آخر کار چندان به تنگ آمده بود که از خدا مرگ
خود را میخواست ، چنانچه یاسر خادم گفته که : در هر روز جمعه که آن حضرت از
مسجد جامع مراجعت می کرد به همان حالتی که عرق دار و غبار آلوده بود ، دستها
به درگاه الهی بر می داشت و عرضه می کرد : بار الها ، اگر فرج و گشایش کار علی بن
موسی الرضا در مرگ اوست پس همین ساعت مرگ او را برسان ، و پیوسته در غم و
حزن بود تا از دنیا رحلت فرمود . (۱)

و اگر شخص متفطن تأمل كند در وضع معاشرت و سلوك مأمون با آن حضرت تصدیق این مطلب را خواهد نمود، آیا عاقلی تصور میكند كه مأمون دنیا پرست كه به جهت طلب خلافت و ریاست امر كند برادرش محمد امین را در كمال سختی بكشند و سرش را برای او آورند در صحن خانه خود او را بر چوبی نصب كردند و امر كند جنود و عساكر خود را هركس برخیزد و بر این سر لعنت كند و جایزه خود را بگیرد، آیا چنین كسی كه این قدر طالب خلافت و ملك است امام رضا منه را از از مدینه به «مرو» می طلبد و تا دو ماه اصرار میكند كه من می خواهم خود را از خلافت خلافت و نگری نكته خلافت و ملک است و تُكری نكته دیگر ملحوظ نظر اوست؟ و حال آن كه خلافت، قرّة العین مأمون بوده و در حق سلطنت گفته اند: «آلمُنْكُ عقیم».

و برادرش امین خوب او را شناخته بود جنانچه گفت با احمد بن سلام هنگامی که او را دستگیر کرده بودند: آیا مأمون مرا میکشد؟ احمد گفت: تو را نخواهد کشت ، چه آن که علاقهٔ رحم دل او را بر تو مهربان خواهد کرد. امین گفت: «هیهات! الملك عقیم لا رحم له».(۲)

و مع ذلک مأمون ابدأ ميل نداشت که از حضرت رضا ﷺ فضلبت و صنقبتي



١ ـ عبون اخبار الرضائليُّة . ج ٢. ص ١٥: يحارالأتوار ، ج ٢٩. ص ١٢٠.

٢_مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٢١.

ظاهر شود، چنانچه از ملاحظهٔ روایات رفتن آن حضرت به نماز عید و غیره این مطلب واضح و هویداست.

و در ذیل حدیث رجاء بن ابی الضحاک است که چون او فضائل و عبادات حضرت امام رضا ﷺ را برای مأمون نقل کرد ، مأمون گفت : خبر مده مردم را به اینها که گفتی ، و برای مصلحت از روی شیطنت گفت : به جهت آن که می خواهم فضایل آن جناب ظاهر نشود مگر بر زبان من ، (۱) و در آخر امر چون دید که هر روز انوار علم و کمال و آثار رفعت و جلال آن حضرت بر مردم ظاهر می شود و محبت آن حضرت در دلهای ایشان جا می کند ، ناثرهٔ حسد در کانون سینهاش مشتعل شد و در مقام تدبیر آن حضرت بر اسموم نمود .

چنانچه شیخ صدوق از احمد بن علی روایت کرده است که گفت: از ابوالصلت هروی پرسیدم که: چگونه مأمون راضی شد به قتل حضرت امام رضا ﷺ با آن اکرام و محبتی که نسبت به او اظهار میکرد و او را ولیعهد گردانیده بود؟

ابوالصلت گفت: که مأمون برای این آن حضرت راگرامی میداشت که فضیلت و بزرگواری او را میدانست، و ولایتعهد را به او تفویض کرد برای آن که مردم آن حضرت را چنان بشناسند که راغب است در دنیا، و محبت او از دلهای مردم کم شود.

چون دید که این باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد، علمای جمیع فِرَق را از یهود و نصاری و مجوس و صائبان و براهمه و ملحدان و دهریان و علماء جمیع ملل و ادبان را جمع کرد که با آن حضرت مباحثه و مناظره نمایند، شاید که بر او غالب شوند و در آن جناب عجز و نقصی ظاهر شود و به این سبب در اعتقاد مردم نسبت به آن حضرت فنوری به هم رسد. و این تدبیر نیز بر خلاف مقصود او نتیجه داد وهمگی آنها مغلوب آن حضرت گردیدند و افرار به فضیلت و جلالت آن جناب نمودند. (۱)

و هم آن حضرت مكرر اظهار مي فرمودكه : خلافت حق ما است و ما از ديگران



۱ ـ حديث رجاء در عيون اخبار الرضاعيُّ ، ج ٢، ص ١٨٠، و بحارالانوار، ج ٢٩، ص ٩١ آمده است. ٢ ـ عيون اخبار الرضاعيُّ ، ج ٢، ص ٢٣٩.

به امامت سزاوارتریم، و بدخواهان این سخن را به مأمون می رسانیدند، به این سبب خشم و حسد بر او غالب شد، و نیز حضرت رضا ﷺ مداهنه در حق او نمی فرمود، و در اکثر احوال سخنان درشت در روی او می گفت و موجب مزید حقد و کینهٔ او می گردید، به این سبب به قتل آن بزرگوار راضی شد، و به سبب زهر آن حضرت را شهید کرد. و رشتهٔ کلام در این مقام طویل و حدیث ذوشجون است. و بالجمله، چون خبر ولایتعهد امام رضا ﷺ به عراق رسید، بنی عباس از این مطلب درهم شدند و چنان گمان کردند که امر خلافت از آل عباس خارج خواهد شد، لاجرم بنی عباسیین بغداد اجتماع کردند بر خلع مأمون از خلافت و بیعت با ابراهیم بن مهدی عموی مأمون معروف به ابن الشکله، (۱۱) پس کار ببیعت بر او استقامت یافت در پنج شنبه محرم سنهٔ ۲۰۲ یا ۲۰۳ به نام او خطبه می خواندند و بر او به امارت سلام می دادند.

[معروف كرخى]

و هم در سنهٔ ۲۰۰ یا ۲۰۱ معروف بن فیروز کرخی که یکی از رجال طنریقت است در بغداد وفات کرد، و گفته شده که پدر و مادرش نصرانی بودند^(۲) و او بر دست جناب امام رضا ﷺ ایمان آورده، (۲) و «کرخ» اسم مواضعی است که از جمله «کرخ» بغداد است که نام محله میباشد.

و المعروف، انّ معروفاً هو رأس السّلسلة و رئيس الطّريقة، يقولون: انّه انتهى طريقته الى السّرى السّقطى، و هو الى الجُنيد البغنادئ، و هو الى الشّبلى و هكذا، و يقولون: انّه كانّ يوّاباً لمولانًا علىّ بن موسى الرّضا ﷺ .

ولكن لاٰيَخْفَىٰ انَّ كتب الرَّجَال طرّاً خال عن ذكره في رجال الصّادق، و من بعده مسن



۱ ـ شکله: کنیزی بود سیاه چرده و مادر ابراهیم بوده. مؤلف ﷺ . درباره ابنشکله، تک: شمار القلوب، ص ۱۴: اشمار اولاد الخلفاء، ص ۱۷ ـ ۴۹.

۲ _ وفيات الاعبان، ج ۵، ص ۲۳۱.

٣_ وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٢٣١، رسالة فيشريه، ص ١٢: طبقات شعراني، ج ١٠ ص ٤٢.

الائمة عليهم الشلام. مَدَّعاً و ذَماً، و لو كَان كذلك لكان ينقله اصخاب كتب الرّجال مِنَ الشّيعة مع انهم لم يدعوا رطباً و لا يابساً من اصحاب الاثبّة و خواصّهم و خـدَامـهم و مواليهم من الممدوحين و المذمومين، و لا اقلّ يذكر في عيون اخبار الرّضا ﷺ (١) (و بالجملة، قبره ببغداد يستشفون بقَبره، يقول البغداديّون: قبر معروفٍ، تريّاق مجرّب).

[حضرت فاطمة معصومه ﷺ]

و در سنهٔ ۲۰۱ حضرت فاطمه بنت موسى بن جعفر ﷺ از مدينه بـه جـانب «مرو» كوچ فرمود به جهت ملاقات برادرش حضرت امام رضا ﷺ

همین که به ۱ ساوه ۶ رسید مریضه شد ، پرسید که : از اینجا تا به قم چه قدر مسافت است؟ گفتند :ده فرسخ است ، پس خادم خود را فرمود که : مرا به جانب قم ببر ، پس آن حضرت را به قم آوردند ، و در خانهٔ موسی بن خزرج بن سعد نزول اجلال فرمود .

و قول اصّح آن است که چون خبر آن مخدّره رسید به آل سعد، همگی متفق شدند و بیرون رفتندکه از آن حضرت خواهش کنندکه به قم تشریف آورد و در میان همه موسی بن خزرج برای این امر تقدّم جست، همین که به خدمت آن مخدّره رسید مهار ناقهٔ آن حضرت راگرفت و کشید تا وارد قم ساخت، و در خانه خویش آن سیدهٔ جلیله را منزل داد.

پس جناب فاطمه مدت هفده روز در دنیا مکث نمود و به رحمت اینزدی پیوست، پس او را غسل داده و کفن نمودند و در ارض «بابلان» که ملک موسی بوده آن مخدّره را دفن نمودند .(۲)

و روایت شده که از برای مدفن آن حضرت سردابی حفر کردند و آن جنازه را آوردند نزدیک سرداب، پس آل سعد با هم گفتگو کردند که کیست که داخل



۱ ـ نيز نگاه کنيد به: ريحانة الادب، چ ۵، ص ۴۷ به نقل از عين الحياة علامه مجلسي؛ روضات، ج ۸، ص ۱۳۶ و ۱۳۷. ۲ ـ بحارالأتوار، ج ۴۸، ص ۲۹۰ به نقل از تاريخ قم؛ ترجمه تاريخ قم، ص ۲۱۳.

سرداب شود و جنازهٔ بیبی را دفن نماید؟

پس بعد از گفتگوها رأی ایشان بر آن قرار گرفت که خادمی بود از برای ایشان که نامش و قادر و بوده و پیر مرد صالحی بوده ، او متصدی دفن شود ، چون فرستادند عقب آن شیخ صالح ، دیدند که دو نفر سوار نقاب دار به تعجیل تمام از جانب ریگ زار پیدا شدند ، چون نزدیک جنازه رسیدند پیاده شدند و نماز بر آن مخدره خواندند و داخل در سرداب شدند ، و بی بی را دفن نمودند و بیرون آمدند و رفتند و کسی نفهمید که ایشان چه کس بودند . (۱)

پس بر سر قبر آن مخدّره سقفی از بوریا بنا کردند، تا آن که جناب زینب دختر حضرت جواد ﷺ قبهٔ بنا کرد بر روی قبر، و محراب نماز فاطمه ﷺ موجود است در خانهٔ موسی بن خزرج.

و در قبة حضرت فاطمه على جماعت بسيارى از بنات فاطميه و سادات علويه مدفونند، مثل جملة از دختران حضرت جواد على و بسيارى از دختران موسى مبرقع فرزند حضرت جواد على چنانچه در هدية الزائرين ذكركرديم (٢) با زيارت آن مخدّره و فضيلت زيارت او، رزقنا الله الجنة بِشَفَاعَتِها، كَمَا مَنَ عَلَيْنًا بِمُجَاوَرَتِها. (٢)

[فضل بن سهل]

و در سنهٔ ۲۰۲ فضل بن سهل (۲) در حمام سرخس غیلهٔ مقتول شد ، هنگامی که با مأمون و حضرت امام رضا ﷺ به جانب عراق سفر میکردند.

و نیز در سنهٔ ۲۰۲ بنابر قولی وفات کرد مالک بن انس بن مالک سر کردهٔ مذهب مالکیه صاحب موطأ ، که یکی از اصول سته است ، و قبرش در بقیع در بقعهٔ زوجات



١ ـ ترجمه تاريخ قم، ص ٢١٢، بحارالأنوار، ج ٤٨، ص ٢٩٠.

۲ _ نگاه کنید به: عوالم، ج ۲۱، ص ۲۳۳.

۳ ـ مؤلف محترم در منتهی الآمال، چاپ پیشین، ج ۲. ص ۲۳۰، به بعد به ذکر احوال حضرت معصومه عن پرداخته است.

٢ . دربارة او تك: الوزراء و الكتاب؛ معجم الشعراء، ص ١٨٣.

رسولخدا ﷺ است.

و درسنهٔ ۲۰۴ مأمون داخل بغداد شد و پیش از آن که وارد بغداد شود ، ابراهیم
بن مهدی از ترس او مختفی شد و آن در روز دوم نحرسنهٔ ۲۰۳ بوده ، و چون مأمون
وارد بغداد شد ، به خواهش عمهاش زینب دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن
عباس که عالی تر از او در نسب در بنی عباس نبود ، لباس سبز را تغییر داد و همان
لباس سیاه را که شعار بنی عباس بود پوشید ، پس در صدد پیدا کردن ابراهیم بن
مهدی بر آمد و جاسوس منتشر کرد برای یافتن او ، و پیوسته ابراهیم پنهان بود تا
سیزدهم ربیع الآخر سنهٔ ۲۰۷ او را یافتند در حالی که لباس زنانه پوشیده بود ، چون
او را به نزد مأمون بردند مأمون او را عفو کرد . (۱)

[ابن کلبی]

و در سنهٔ ۲۰۴ هشام بن محمد بن سائب نسابهٔ کوفی معروف به ابن کلبی وفات یافت، آیةالله العلامة نضّرالله وجهه در خلاصه در حق او فرموده :

هشام بن محمد بن السائب، ابوالمنذر الناسب العالم، المشهور بالفضل و العلم، العارف بالايام، كان مختصاً بمذهبنا، قال: اعتللتُ علَّة عظيمة نسيتُ علمى فجئت الى جعفر بـن محمد الله في فسقانى العلم فى كأس، فعاد إليَّ علمى، (٢) و كان ابوعبدالله الله يقربه و يُدنيه و ينشطه (انتهى).

و ذكر نحواً منه (جش) و عدَّ له كتاباً كثيرة منها: كتاب مقتل اميرالمؤمنين ﷺ و كتاب مقتل الحسين ﷺ .

و نقل ابن خلّكان في ترجمته عن تاريخ بغداد انه قال (اي هشام بن محمد): كان لي عمُّ يعاتبني على حفظ القرآن، فدخلت بيتاً و حلفتُ ان لا اخرج منه حتى احفظ القرآن، فحفظته في ثلاثة ايام.



۱ ــ زهرالآداب، ج ۲، ص ۲۰۹، اشعار اولادالخلقاء، ص ۱۸، الشهباللامعة، ص ۱۰۸؛ کتاب مقامات العلماء، ص ۱۷۴. ۲ ــ خلاصه، فصل ۲۶، باب ۱، رقم ۳.

[شافعی]

و نیز در سنهٔ ۲۰۴ در آخر ماه رجب، محمد بن ادریس شافعی (۱) در مصر وفات کرد، (۲) و شافعی نسبش به مطلب بن عبد مناف منتهی می شود، و منسوب است به جدش شافع بن سائب، و او از کسانی است رسول خدا ـصلی الله علیه وآله ـ را ملاقات کرده و درک عصر آن حضرت نموده، و قبر شافعی در مصر در مقبرهٔ بنی عبدالحکم نزدیک قبور شهداء واقع است.

و شافعی یکی از اثمهٔ اربعه اهل سنّت است ، و اصول فقه را او استنباط نموده ، و ولادتش در روز وفات ابوحنیفه سنهٔ ۱۵۰ واقع شده .

و اشتهر بين العامّة انّ الأمام الشّافعي بقى في بطن امة اربع سنين انتظاراً لموت المامهم الأعظم ابى حنيفة، حيث يَشتحيى منه، لانّ النّاس كانوا يستضيئون بنوره، فولد في يوم وفاته و عدّوا ذلك من كرامتهما، هذا ولكن لاادرى مَا السّبب في انتظار الأمام مالك ثلاث سنين في بطن امّه ولكن لأيهمنّنا ذلك. و للشّافعي اشعارٌ لطيفةٌ و ممّا ينسبُ اليه:

لَوْ أَنَّ الْمُرْفَضَىٰ أَبَدىٰ مَحَلَّهُ لَحَرَّ النَّـاسُ طُّـرًا شَجَّداً لَـه وَ مَاتَ الشَّافِعيِّ وَ لَيْسَ يَدْرِي عَسلِيٍّ رَبُّسهُ أَمْ رَبُّسهُ اللهُ^{٣٣}

قوله:

إذَا فِي مُجْلِسٍ ذَكَرَوا عَـلِيّاً وَ شِـبْلَيْهِ وَ فَـاطِمَةَ الزَّكِـيَّةِ

١- براى اطلاع بيشتر نكاء كنيد به: تهذيب الكمال ٢٢، ص ٢٧٥؛ تاريخ بغداد، ج ٢ ص ٥٥؛ نامه دانشوران، ج ١٠ ص ١٩٥؛ تاريخ بغداد، ج ٢ ص ٥٥؛ نامه دانشوران، ج ١٠ ص ١٩٥؛ وص ١٧٠؛ وص ١٩٥؛ عليفالتهاية، ج ٢٠ص ١٩٥.
 ٢ ـ قال شيخنا البهائي في الكشكول: قية الشافعي فيه عظيم البناء واسعة القضاء، قصدت زيارتها في هذه السنة و هي سنة ١٩٩٠، و في رأس ميل القية سفينة صغيرة من حديدة، و انشد بعض الشعراء لمّا زار القية و رأى ذلك الميل و السفينة في رأسه:

قَرَّةً مَـولاى قَـد عَـلاها لعظم مقدارها السكنينة الرام يكن تـحتها بـحار ماكان من فوقها سفينة

على ابن العولف 🗱

۲_روضات، ج ۷، ص ۲۶۲.



فهٰذَا مِنْ حَدبِثِ الرَّافِيضيَّة يَرَوْنَ الرَّفْضَ حُبُّ الفياطميَّة وَ لَـغَنَتُهُ لِـتِلْكَ الْـجَاهِليَّة(١) يُقَالُ تَجَاوَزُوا يُسَا قَسُوم هَسَدًا هَرِيَت إِلَى الْمُهَيْمِن مِنْ أَنَاسٍ عَلَىٰ آلِ الرَّسُولِ صَلاة رَبِّي

و له أيضاً برواية ابنالصّبّاغ الْمَالِكي و ابنحَجَر:

و اهتف بساكس خيفها و الشّـاهضِ فَـــيْضاً كـــملتطم الفـــراتِ الفــائضِ وَ وَصِـــيِّه وَ بَــنيِه لَسْتُ بِـــبَاغِضٍ فَـــلْيَشْهِدَ الشّـقلانِ انّــي زافِـضي^(۲) يا راكباً قف بالمحصّب من صِنىٰ سحراً إذا فاض الحجيج الى صِنىٰ قِفْ ثُمَّ وَ الشَّهَدُ أَنَّنَى بِسُحَقَدِ ﷺ إِنْ كُسانَ رَفْسِضاً حَبُّ آلِ مسحّمدٍ

و له ايضاً برواية ابن حجر في الصواعق:

فَرْضٌ مِسن اللهِ فسى الْـقُرآن أَنْـزَلَهُ مِّنَ لايُصلِّي عَلَيْكُمُ لا صَلاَةً لَهُ^(٢) . يَـٰا أَهْـلَ بَـيْتِ رَسُـول اللهِ حُـبُّكُمُ كَفَاكُمُ مِن عَـظيمِ الْـقَدرِ و أَنكُـمُ

و له ايضاً:

و زابسعها خسلو و هسو خسیارُها وَ لَمْ يَغْلَمُوا أَنّ الشَّبَابَ مَدارهَا(^{۴)} يَسَقُولُونَ أَشْسِبَابُ الفراغ ثــلاثةً و قد ذكروا لمالاً و اصناً و صـحةً

و در سنة ۲۰۲ محمد بن المستنير النحوى معروف به قُطْرُب^(۵) وفات كرد «و كان قطرب تلميذ سيبَويه وَكان يبكر اليه قبل حضور سائر تلامذته، فقال له سيبويه: مَا



۱ ــروضات الجنات، ج ۷، ص ۲۶۳؛ شعر الشافعي، ص ۲۴۱؛ نورالابصار، ص ۱۰۴؛ القصول المهمة، ص ۴؛ ينابيع المودة، ج ۲، ص ۹۸ (در آن به جاي «هربت»، «برئت».

۲ ـ صواعق محرقه، ص ۲۹، نورالابصار، ص ۱۰۵؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۸۷ جاپ دوم؛ الاثمة الاربـعة، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۱:روضات ج ۷، ص ۲۶۲؛ حلية الاولياء، ج ۹، ص ۱۵۲؛ ينابيع المودة، ج ۲، ص ۱۹؛ جواهر المقدين، ج ۲، ص ۱۸۶.

٣ ـ شعر الشافعي از دكتر مجاهد مصطفى يهجت، ص ١٧٤: روضات الجنات، ج ٧، ص ١٣٤: تورالابصار، ص ١٠٠٠: الصواعق المحرقة، ص ٨٨: يتابيع، ج ٣، ص ١٠٠٣، جواهر العقدين، ج ٢، ص ١٩٢.

۴ ـ روضات الجنات، ج ٧. ص ٢٤١١ شعر الشافعي، ص ٩٤.

۵ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: البلغة، ص ۲۱۴.

انت الا قطرَب ليل، فبقى عليه هذا اللَّقب. و له تَطانيفُ مِنهَا:كتاب غريب الحديث، و مجاز القرآن، و غيرَ همًا.

و در آخر همان سال نضر بن شُمیل نحوی بصری(۱) در «مرو» وفات کرد.

وكان النَّضْر غالِماً بفنون من العلم، و ضاحب غريب و فقه و شعر و معرفة بأيام العرب، و هو من اصخاب الخليل بن احمد الامامى العروضى (ره) ذكره ابوعبيدة فى كتاب مثالب الهل البصرة فقال: ضاقَتْ الْمَعيشة على النضر بن شميل البَصْرى فخرج يسريد خُراسان فشيّعه من أهل البصرة نحو من ثلاثة آلاف رجل، ما فيهم الا محدّث او نحوى او لغوى او غرُوضى او أخبارى، فلمّا صار بالبربّد جلس و قال: يا أهل البَصرة، يعزُّ على فرافكم، و وَالله لو وجدت كل يوم كَيْلَجَة باقلى ما فارقتكم. قال: فلم يكن أحد فيهم يستكلف له ذلك، (٢) فَسار حَتّى وصل خراسان فأفاد بها مالاً عظيماً، وكانت اقامته بسرو.

(قلت): و له مع المأمون لمّاكان مقيماً بمرو حكايات^(٣) و نوادر.

فمنها ما ذكره الحريرى فى درّة الغوّاص، و ملخّصه: أنّه جَرى فى مجلس المأمون ذكر النّساء، فقال المأمون: حدثنا هَشيم، عن خالد، عن الشّعبى، عن ابن عبّاس فحال: فحال رسول الله عَلَيْتَكُ : إذا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرَثَةَ لِدينِهَا وَ جَمَالِهَا كَانَ فيها سَدَادٌ مِن عَوزٍ (يعنى درويشي) فأورد السّداد بفتح السّين.

قال النَّضر: إنَّما لحن هشيم و كان لحَّانة، فتبع امير المؤمنين لفظه، قال: فسما الفسرق



۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: بنیة الوعاة سیوطی، ج ۲، ص ۲۲۶؛ طبقات النحویین و اللغویین از زیبدی ج ۷. ص ۵۲ و ۵۴ معجم الادباه، ج ۱۹، ص ۲۲۸؛ البلغة، ص ۲۳۲.

٢ _ البلغة، ص ٢٣٣.

٣- ياقوت و قفطي و ابن انباري آنها را حكايت كردهاند. نيز نك: كتاب مقامات العلماء بين يدي الخلفاء والامراء ص ١٣٩.

بَيْنَهُمْا؟ قال: السّداد (بالفتح) القصد في الدّين و السّبيل، و السَّدَادُ (بالكسر) البلغة، و كلَّ ما سددت به شَيئاً فهو سداد ثُمّ تَمَثّلَ ببَيت العرجي:(١)

أضاعُونى وائ فتى أضاعُوا ليسوم كسرَيهةٍ وَ سِداد تَسغْرٍ فقال المأمون: قبّح الله من لأ ادب له، فكتب الى الفضل بن سهل بان يعطى النّضر خمسين الف درهم. فلمّا ضار النظر الى الفضل سأله الفضل عن سبب العطاء فاخبره النضر بماجرى بينه و بين المأمون، فَأَمَر لَه الفَضل ايضاً بِثلاثين الف دِرْهمٍ من ماله، فاخذ ثمانين الف درهم بحرف استفيد منه هذا، و لكن في زماننا لأيشترون ثمانين الف مسألة بدينارٍ، ولقد أحْسَنَ من قال:

أَتَى الزَّمَانُ بِنُوهُ في شَبِيبتهِ فَسَرَّهُمْ و أَتَيْنَاهُ عَلَى الْهرم قلت: و أمّا نحن فاتيناه بعد وفاته و تقسيم تراثه.

و در سنهٔ ۲۰۷ ظاهر بن الحسين در دمرو، وفات كرد، و طاهر همان است كه از جانب مأمون به جنگ محمد امين به بغداد رفت و او را بكشت چنانچه در سابق نگاشته شد، و او را ذواليمينين ميگفتند و يك چشم بيشتر نداشت.

و هم در آن سال و به قولی در سنهٔ ۲۰۹ محمد بن عمر بن واقد معروف بـه واقدی صاحب مغازی قاضی بغداد وفات یافت.

در و همان سال بحيى بن زياد معروف به فرّاء (٢) ديلمى كوفى لغوى نحوى در راه مكه وفات يافت و فراء در نحو و لغت و ادب بىبديل بود و مأمون او را احترام مىكرد و مؤدب پسران او بود، و فراء از خواص تلاميذ كسائى بود، و بعضى او را بر كسائى ترجيح دادهاند در نحو «وابوه زياد هو الاقطع، قطعت يد، فى الحرب مع الحسين بن على ضاحب الفُخّ »

و در سنهٔ ۲۰۸ یونس بن عبدالرحمن وفات کرد، و شرحی از فیضیلت او در تاریخ ایام منصور در ذکر اصحاب اجماع گذشت.



٧ - وي عبدالله بن عمر بن عمرو بن عثمان است. نك: مقدمه ديوان العرجي.

۲ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: البلغة، ص ۱۳۲۸ معجم|لادیام، ج ۲۰، ص ۹: الاعبلام، ج ۹، ص ۱۷۸؛ مسجم المؤلفین، ج ۱۲، ص ۱۹۸.

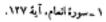
و در سنهٔ ۲۰۸ فضل بن ربیع حاجب وفات کرد، و فضل بعد از نکبت برامکه وزیر رشید شد و بعد از رشید وزیر محمد امین بود و او تحریص می کرد امین را بر خلع مأمون، و چون امین کشته شد از ترس مأمون مستور بود تا آن که طاهر بن حسین شفاعت از او کرد و او را نزد مأمون برد و لکن در دولت مأمون او را حظی نبود تا وفات یافت.

[نفيسه]

و در ماه رمضان همان سال سیده نفیسه بنت حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علی و زوجهٔ اسحاق مؤتمن بن جعفر صادق علی در مصر وفات کرد و در آنجا به خاک رفت ، و مصریبن را اعتقاد تمامی است به او ، و معروف است که دعاء در نزد قبر او مستجاب است ، و شافعی از آن مخدره استماع حدیث کرده .

و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین نقل کرده که نفیسه قبری برای خود به دست خودکنده بود و پیوسته در آن قبر داخل می شد و نماز می خواند، و در آن قبر شش هزار ختم قرآن نموده بود، و در ماه رمضان سنهٔ ۲۰۸ وفات کرد، و در وقت احتضار روزه بود او را امر به افطار کردند، فرمود: واعجبا سی سال است تا به حال از خدا مسألت می کنم که با حالت صوم از دنیا بروم و حال که روزه هستم افطار کنم، پس بنا کرد به خواندن سورهٔ انعام چون رسید به آیهٔ مبارکهٔ «لَهُمْ دارُالسَّلامِ عِندَ رَبِّهِمْ» (۱) وفات کرد.

و هم نقل کرده که بعد از وفات او شوهرش اسحاق مؤتمن خواست که او را به مدینه معظّمه نقل کند و در بقیع دفن نماید، اهل مصر مستدعی شدند که آن مخدره را در مصر بگذارد برای تبرک و تیمن و مال بسیاری هم بذل کردند، اسحاق راضی نشد تا آن که در خواب دید رسول خدا گیشی را که فرمود: به اسحاق معارضه



مكن با اهل مصر در باب نفيسه ، همانا رحمت نازل مي شود بر ايشان به بركت او ، رضوانالله عليها .

و در سنهٔ ۲۰۹ دو ثقهٔ جلیلالقدر حمّاد بن عثمان و حمّاد بن عیسی وفات کردند و در ذکر اصحاب اجماع به ایشان اشاره نمودیم.

و در همین سال مأمون تزویج کرد خدیجه معروف به بوران دختر حسن بن سهل را و نقل شده حسن چندان اموال در آن واقعه نثار کرد که هیچ سلطانی در جاهلیت و اسلام چنین نکرده بود و مأمون در مقابل آن خراج یک سال فارس و اهواز را تفویض حسن نمود.

و هم در سنهٔ ۲۰۹ یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین ﷺ در بـغداد وفات کرد، مأمون بر او نمازگزاشت و او را به خاک سپردند.

و هم در آن سال مأمون، ابن عائشه عباسي را بكشت و تن او را به دار كشيد، و او اول كسى است از بني عباس كه در اسلام به دار آويخته شد، و ابن عايشه، ابراهيم بن محمد بن عبدالوهاب بن ابراهيم الامام برادر سفّاح و منصور است.

و در سنهٔ ۲۱۰ ثقهٔ عظیمالقدر صفوان بن یحیی وفات کرد، و برخی از جلالت شأن او در تاریخ ایام منصور نگارش یافت .

و در سنهٔ ۲۱۱ معمر بن مثنی نحوی بصری(۱) وفات بافت و معمر (کجعفر) معروف است به ابوعبیده: و از برای اوست مصنفات مفیده، و گفته شده که سنین عمرش به صد سال رسیده بود و رأی خوارج می داشت و متهم بود بـه مـیل بـه غلمان، لاجرم بر جنازهٔ او کسی حاضر نگشت تا آن که آدم به کرایه گرفتند.

و نقل شده که ابونؤاس با ابوعبیده بسیار مزاح میکرد، مقام ابوعبیده در مسجد بصره نزدیک یکی از استوانه ها بود، وقتی ابونؤاس بر آن ستون نوشت: صلّی الإلهٔ عَلیٰ لوطٍ و شیعتِهِ أبا عُبیدة قُلْ باللهِ آمینا

۱ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۱۳۲۵ نورالقیس، ص ۱۰۹: عبر ذهبی ج ۱، ص ۱۳۵۹ انباه اثروان، ج ۲، ص ۲۷.



ابوعبیده چون داخل مسجد شد و آن شعر بدید، گفت: این کار ماجن لوّاط ابونواس است، او را محوکنید اگر چه در آن صلوات بر پیغمبر است. (۱)

و يحكى عن الأصمعي بطريق آخر، قال: دخلت يوماً أنا و ابوعُبَيدة المسجد، فاذاً على الأستوانة التي يُجلس عليها ابوعبيدة مكتوب عَلى سبعة أَذرع مَا مثاله:

صلّی الأله عَـلی لوطٍ و شیعَتِه أَبـا عـبیدة قــل بِــالله آمــینا فــانت عــندی بــلا شك بـقیّتهم منذ احتلمت و قد جاوزت سبعینا

فقال [لي]: يا أصمعي، امحُ هذا، فركبت ظهره و محوته بعد أن أثقلته، فقال: أثقلتني و قطعت ظهري، انزل. فقلت له: قد بقيت الطّاء، فقال: هي اشرٌ حروف هذا البّيت.(٢)

وَ كَانَ ابُونُوْاسَ الشَّاعَرِ يَتَعَلَّمُ مَنْهُ وَيَصْفَهُ وَ يَذَّمُ الاصمعى. سأَلُ عَنَ الأَصمعى فقال: بلبل في قفص، و عن ابيعبيدة فقال: أديم طوى عَلَىٰ علم. (٣)

وقال بعضهم كان الطلبة اذا اتوا مجلس الأصمعى اشتروا البعر في سوق الدّر، و اذا اتوا مجلس ابي عبيدة اشتروا الدرّ في سوق البعر، لأنّ الاصمعى كانّ حسن الأنشاد و الزّخرفة، قليل الفائدة، و ابوعبيدة بضدّ ذلك (^{٣)} و قيل كانَ ابوعبيدة يرى رأى الخوارج الاباضيّة، أقدمه الرّشيد من البصرة الى بَغداد و قرأ عليه و هو اوّل من صنّف غريب الحديث.

و الغريب، امّا غريبُ استاداً أو متناً معاً و هو مَا تفرّد برواية متنه وَاحدٌ، أو غسريبُ استاداً خاصّة كحديث يعرف متنه عن جماعة اذا تفرّد وَاحدٌ بروايته عن آخر غيرهم كما بيُّنا



۱ _ نیز نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۰۰،

٢ _ وفيات الاعبان، ج ٥. ص ٢٤١ و ٢٤٢.

٣ _ وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٢٣٨.

٤- فائدة. قبل: ابوعبيدة من الشعوبية و هم فرقة الانفضل العرب على العجم، و هو اعلم الناس بلغة العرب و اغبارهم و ابناءهم و اساسهم، و له تصانيف كثيرة تقرب من العائين، و كان شديد العناية يقبود اللغة و غرائبها، و له فى ذلك كلام كثير، منه قوله: لايقال كأس إلا إذا كان فيها شراب و إلا فقدح، و لامائدة إلا أذا كان عليها طعام و إلا فشوان، و لا كوذ إلا إذا كان فيه عروة و الا فكوب، ولاقلم إلا أذا كان مبريا وإلا فقصب، ولا فرو إلا أذا كان عليه صوف و الا فجلد و لا أربكة إلا إذا كان عليها حجلة و إلا فسرير، ولا غدر الا أذا كان خلفه امرأة و الا فستر، ولا رضاب إلا مادام فى القم و الا فيصاق، ولا عويل الا أذا كان فيه رفع صوت والا فيكا، و لا يركة الا أذا كان فيها ماء و الا فيثر، و لا كمئ الا أذا كان تحت سلاح و الا فيثل، ولا آبن الا أذا كان عبداً والا فهارب. (مؤلف عفى عنه).

ذلك في شرحنا على الوجيزة، أو غريب لفظاً و هو مَا اشتمل متنه على لفظ غامضٍ بعيد عن الفهم لقلّة استعماله و هو فنّ مُهمّ يجب أن يثبت فيه و قد صنّف فيه جمّاعة مِنَ العلماء، فأوّل من صنف فيه: أبو عُبَيدة أو النّضر بن شميل، و بَعدهمنا(۱) أبوعبيد القاسم بن سلاًم، ثمّ أبن قتيبة الدينوري، ثمّ الخطابي،(۱) فهذه أمهاته، ثمّ تبعقهم غيرهم بـفوائد و زوائد كابن الأثير فإنه بلغ بنهايته النّهاية، و الزّمخشريّ ففقاق في الفّائق كلّ غاية، و الهروي فزاد في غريبيه غريب القرآن مع الحديث كما فعَل ذلك الشّيخ فخرالدين الطّريحي في مجمّع البَحْرين، إلى غَير ذلك.

و نیز در سنهٔ ۲۱۱ ابوالعتاهیهٔ اسماعیل بن القاسم شاعر معروف وفات کرد، و در تاریخ ایام مهدی برخی از اشعار او ذکر شد.

و در سنهٔ ۲۱۲ منادی مأمون نداکرد که از ذمهٔ من بری است هر که معاویه را به نیکی یاد کند یا او را بر یکی از صحابهٔ رسول کالی مقدم دارد. (۳) و هم امر کرد که در آفاق ارسال کتب نمودند که معاویه را بر منبر لعن کنند، مردم از این کار سخت مضطرب شدند و این کار را عظیم شمردند و مصلحت را به ترک این کار اشارهاش کردند، مأمون از این خیال دست بازداشت، و این بدان سبب بود که مأمون شنید حکایتی از معاویه مشتمل بر عقاید و مقاصد او که از جمله قصد او آن بود که می خواست کاری کند که ذکر پیغمبر از میان مردم برداشته شود و در شبانه روزی بنج مرتبه «اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله» ترک شود، (۳) و این حکایت را ما در احوال معاویه ذکر نمودیم، به آنجا رجوع شود.



۱ ـ از اینجا معلوم می شود که ابوعبیده غیر از ابوعبید نحوی است که نامش قاسم بن سلام (به تشدید لام است) و این هر دو نفر کتابی در غریب حدیث تألیف کردهاند وبه هم مشتبه می شوند و فرق ایشان به زیادهٔ ها، و مجرد از آن است.

٣ ـ الخطَّابي هو حمد بن محمد بن ابراهيم بن الخطاب البستي، و كان من ولد زيد الذي هو اخو عمر بن الخطاب، له تصانيف بديعة، منها: غريب الحديث، مات في شهر ربيع الاول سنة ٢٨٨. (مؤلف ﷺ).

٣- نگاه كنيد به: النجوم الزاهرة، ج ٢، ص ٢٠١ ـ ٢٠٢؟ تاريخ الخلفاء. ص ٣٠١.

٣ ـ نيز نگاه کنيد به: مروج الذهب، ج ٢٠ ص ٢٠ ـ ٢٠.

و در سنهٔ ۲۱۳^(۱) عبد الملک معروف به ابن هشام صاحب سیره وفات کرد و در مصر به خاک رفت .

و در همان سال اسحاق بن مرار معروف به شیبانی(۲) نحوی لغوی وفات کرد . و گفته شده که در روز وفات او ابوالعتاهیهٔ شاعر و ابراهیم موصلی ندیم نیز وفات کردند .

و در سنة ۲۱۵ سعید بن مسعدة مجاشعی معروف به أخفش (۳) اوسط ، نحوی معروف وفات کرد ، و اخفش اکبر عبدالمجید هجری است ، و سعید مذکور را اخفش اصغر میگفتند ، و چون علی بن سلیمان اخفش ظاهر شد سعید را اخفش اوسط گفتند و علی را اصغر «و الاخفش: الصغیر العینین صع سوء بصرهما، شبه بالخفاش ».

و نیز در سنهٔ ۲۱۵ و به قولی در سنهٔ ۲۱۴ سعید بن اوس بن ثابت بن زید معروف به ابوزید نحوی لغوی بصری در بصره وفات کرد .

قيل: كان الاصمعي يحفظ ثلث اللغة. و ابوزيد ثلثي اللغة، و الخليل بن احمد نصف اللغة، و عمر بن كركرة الاعرابي يحفظ اللغة كلّها، و لأبي زيد مصنّفات في الادب، و عن الغازني قال: رأيت الأصمعي و قد لجاء الى حلقة أبيزيد المذكور، فقبّل رأسه و جَلس بين يديه و قال: انت رئيسنا و سيّدنًا منذ خمسين سنةً.

و در سنهٔ ۲۱۶ عبدالملک بن^(۴) قُرَیب معروف به اصمعی صاحب لغت و نحو و نوادر و ملح و غیره وفات کرد.

و كان الأصمعي، مطايباً ظريفاً مفاكهاً ، خفيف الرّوحُ، مليحِ الطّبع، لا يتمكّن من نَفْسه



١ ـ ٢١٨ نيز كفته لند. تكاه كنيد به: مقدمة السيرة النبويه، جاب مكتبة المصطفى - قم / ف.

٢ ـ براى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: البلغة، ص ۶۸: مراتب النحويين، ص ۱۴۸: معجم الادباء، ج ۶، ص ۷۷: الاعلام،
 ج ١، ص ۲۸۸.

۳ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: البلغة، ص ۱۰۴ مراتب النحویین، ص ۱۰۹: صعیم الادیساء، ج ۱۱، ص ۲۳۳: الاعلام، ج ۳، ص ۱۵۲: بغیة الوعاة، ج ۱، ص ۱۱۲.

٤ _ براى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: وفيات الاعبان، ج ٢، ص ١٧: نورالقيس، ص ١٢٥: طبقات الزبيدي، ص ١٨٣.

الغموم و الهموم و من هذه الجَهة يقال: انّه لم يظهر فيه أثر الشّيبة إلى ان بلغ ستين سنةً، و لم يَمُت حتى ناهز عمره التّسعين. و كان دميم الوجه، قبيح المنظر. و كان في اوائل أمْرُه مُغسِراً شدّيد الفَاقَة حتى اتصل بالرَّشيدُ و حسن خاله. و كان يَرتجل كثيراً مِن الأخبار المضحكة و الأقاصيص المُشتَغربة، و كان حَسن القبارة جداً و نوادر كثيرةً، فعن كشكول شيخنا البهائي الله تقلاً عنه، قال: دخلت البادية و معى كيسٌ، فاودعته امرأة منهم، فلما طَلَبْتُهُ أَنْكَرَتُهُ، فقد متها الى شيخ من الأعراب، فاقامت على انكارها، فاحلفها فَحَلَقَتْ. فقال: قد علمت انها صادقة و ليس عليها شيء. فقلت: كأنك لم تَسمع بهذه الآية:

و لا تـقبل لســـارقة يــميناً و لو حلفت بربّ العـــالمينا فقال: صدقت، ثم تهدّدها فأقرّت، وردّت إلىّ مالي، ثم التقت إلىّ الشيخ، فقال: في أيّ سورة هذه الآية، فقلت: في سورة:

الاهيم صباحك ف اصبحينا ولا تبغى خموراً لاندرينا فقال: سبحان الله، الله طننت انها في سورة انا فتحنا لك فتحاً مبيناً. (١) وكان جدّ الأصمعي على بن اصمع من النصاب، و لد حكاية معروفة مع الحمجاج التقفي.

و عن محاضرات الراغب، قال الأصمعى: احفظ اثنى عشر ألف ارجوزة، و يحكى عن الأصمعى قال: كنت اقرأ «و السّارِق و السّارِقَة فاقطعوا أيديهما جزاءً. بما كسبا نكالاً من الله والله غفورٌ رحيم »(٢) و كان بجنبى اعرابى فقال: كلامُ مَنْ هذا؟ فقلتُ: كلام الله قال: أعد، فاعدت، فقال: ليس هذا كلام الله، فانتبهت فقرأت «والله عزيز حكيم». فقال: اصبت، هذا كلام الله . فقل: هذا كلام الله . فقل: عن فحكم هذا كلام الله . فقل: يا هذا، عز فحكم بقطع، و لو غفر و رحم لما قطع.

و نیز در سنهٔ ۲۱۶ زبیده (۳) بنت جعفر بن ابی جعفر منصور، مادر محمد امین در بغداد وفات کرد و کارهای خیر از او سرزده ، از جمله آن که از ده میل راه آب به حرم



۱ ـ روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۴۹.

٢ ـ سورة مانده، آية ٢٨.

٣ ـ نامش: أمة العزيز و لقبش زبيده بود.

مكه آورد و صدكنيز داشته كه قرآن حفظ داشتند و «كان يسمع في قصرها كـدوى النحل من قرائة القرآن».

[ابن ابیعمیر]

و در سنة ۲۱۷ تقة عظیم الشأن محمد بن ابیعمیر وفات کرد. و ابن ابیعمیر از اعاظم اصحاب امامیه است، و عامه و خاصه حکم به وثاقت و تصدیق جلالت او نمودهاند، و در ایام رشید او را تازیانه بسیار زدند و سالها در زندان حبسش نمودند.(۱)

"و عن (كش): محمد بن ابى عمير أخذ و حُبس، و اصابه من الجهد و الضيق امر عظيم و، أخذ كل شىء كان له، و صاحبه المأمون و ذلك بعد موت الرضا على، و ذهبت كتب ابن ابى عمير فلم تخلص كتب احاديثه، فكان يحفظ اربعين جلداً فسماً، تسوادر، و لذلك تؤخذ احاديثه منقطعة الاسانيد».(٢)

و روایت شده که در زمان رشید، سِندی بن شاهک به امر هارون او را صد و بیست چوب زد به جهت تشیع او، پس او را در حبس افکند ابن ابیعمیر صد و بیست و یک هزار درهم بداد تا خلاصی یافت.

و نقل شده که: ابن ابی عمیر مردی متمول بوده و صاحب پانصد هزار درهم بوده، و شیخ صدوق در علل روایت کرده از ابن الولید از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت: ابن ابی عمیر بزاز بوده و از مردی ده هزار درهم طلب داشت، پس مالش تمام گشت و فقیر شد، پس آن مردی که مدیون او بود خانهای داشت به ده هزار درهم بفروخت و پولش را برای ابن ابی عمیر برد، چون به در خانه ابن ابی عمیر رسید و در راکوبید ابن ابی عمیر بیرون شد آن مرد پولها را تسلیم او نمود و گفت: این طلب تو است آورده ام.

ابن ابي عمير پرسيد كه : از كجا تحصيل ابن مال نمودي؟ آبا به ارث به نو رسيده



١ _ نگاه كنيد به: منتهى المقال ، ج ٥. ص ٣٠٣.

۲ _ رجال کشی، ج ۲، ص ۸۵۴.

یاکسی به تو بخشیده؟

گفت : هیچ کدام نبوده بلکه خانهام را فروختهام برای قضاء دین خود .

ابن ابیعمیر فرمود: حدیث کرد مرا ذریح محاربی از حضرت صادق ﷺ که فرمود: «لا یُخْرَجُ الرَّجُلُ عَنْ مَشْقَطِ رأسهِ بالدَّينِ»؛ بعنی انسان به جهت دین ترک خانه خود نمیگوید.

پس فرمود: این پولها را بردار من حاجت به چنین پولی ندارم و حال آن که به خدا قسم است که فعلاً محتاج به یک درهم میباشم و لکن از این پولها یک درهم قبول نخواهم نمود .(۱)

و در تاریخ ایام منصور به ذکر برخی از جلالت محمد بن ابیعمیر اشاره شد . و در سنهٔ ۲۱۷ مأمون سفر مصرکرد و عبدوس راکه بنای فتنه در آنجا نهاده بود بکشت .

و در سنهٔ ۲۱۸ به جنگ اهل روم رفت و فتوحات بسیار نمود و در دعین بدیدون و که به رومی درقه و میگفتند، و موضعی بود آب بسیار سرد و صاف داشت و هوایش در نهایت خوبی و لطافت و زمینش در کمال خرمی و خضرت بود، قصد اقامه نمود، و از برای او کنیسه بر روی آن نهر بناکردند.

روزی مأمون نگاه در آب میکرد، یکی ماهی دید قریب به یک ذراع مانند سبیکهٔ نقره، ملازمان را امرکردکه آن ماهی را بگیرند. مردی در میان آب جست و آن ماهی را بگرفت. چون بیرون آورد ماهی قوت کرده خود را در آب افکند، و مقداری آب بر سینه و نحر و ترقوهٔ مأمون پاشید.

مأمون را در همان وقت رعده و لرزه فراگرفت ، آن مرد فراش ثانیاً در آب رفته و آن ماهی را بگرفت و در نزد مأمون نهاد. مأمون امر کرد که او را طبخ کنند. و لکن لرزه او را سخت بگرفت ، هر چه لحاف و جامه بر روی او افکندند او ضجه میکشید که « اَلْبَرد البرد ». در اطراف او آتشها افروختند ، و جامههای زمستانی

١ - من لا يحضره الفقيد، ج ٢، ص ١٩١٦ تهذيب الاحكام، ج ٤، ص ١٩٨ ؛ سفينة البحار، جاب جديد. ج ٢، ص ٣٤٩.

هرچه برای او آوردند باز مثل برگ می لرزید و از سرما فریاد می کشید، تا گاهی که حالت مرگ بر او ظاهر شد.

معتصم برادر مأمون ، بختیشوع و ابن ماسویه طبیب را حاضر کرد تا معالجه مأمون کنند ، چون نبض مأمون راگرفتند گفتند : ما برای مرض او شفائی ندانیم ، و از بشره و تن مأمون عرقی ظاهر می شد که مانند روغن زیت و لعاب افعی می نمود .

پس مأمون به هوش آمد وگفت: مرا به یک جائی برید که یک دفعه نگاهی به حشم و خدم و رعبت و لشکر خویش نمایم. پس او را به موضع بلندی بردند و نگاهی بر جنود خویش و خیام ایشان نمود و کثرت ایشان را ملاحظه کرد آن گاه گفت: «یا مَنْ لا یَزُولُ مُلْکُهُ اِزْحَمْ مَنْ قَدْ زَالَ مُلْکُهُ». چنانچه پدرش رشید در وقت مرک خویش گفت: «ما أَغنیٰ عَنِّي مَالِیّهَ، هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِیّه». (۱)

پس مأمون را به خوابگاه خود برگردانبدند و زبانش از كار بماند و چشمهايش بزرگ و سرخ گشت و پيش از مردن زبانش گشوده گشت و گفت : «يا من لايموت، ارحم من يموت». اين بگفت و بمرد، و از آن ماهي پخته روزي او نگشت.

و وفات او در پنج شنبه هفدهم رجب و به قولی در هشتم آن واقع شد در سنهٔ ۲۱۸ دویست و هبجده، و جنازه او را به وطرطوس؛ حمل کردند و به خاکش سپردند. و ابوسعید مخزومی در شأن اوگفته:

هَلْ رَأَيْتُ النَّجُومَ أَغْنَتْ عَنِ الْما مُونِ شَيئاً و مُلكِهِ المَأْنُوسِ خَلَقُورُه بِمِرصتى طمرطوس مثل ما خلّفوا أباه بمطُوسٍ^(۲)

و سنین عمرش به چهل و نه رسیده بود، و مدت خلافتش بیست و یک سال بوده ،(۳)که چهاره ماه آن با امین در جنگ بود چنانکه به آن اشاره شد.

* * *



۱ _سورة حاقه، آية ۲۸ و ۲۹.

۲ _ مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۵.

٣ ـ مروج الذهب، ج ٢. ص ٢.

ذكر خلافت ابواسحاق ابراهيم المعتصم^(۱) و وقايع ايام او

در روز پنج شنبه هفدهم رجب سنهٔ ۲۱۸ مأمون از دنیا رخت بر بست برادرش معتصم به جای وی نشست، و نام معتصم محمد و به قولی ابراهیم، و مادرش ماریه(۲) بنت شبیب و خواهر ریان بن شبیب معروف است.

و معتصم ، مردی ظلوم و بطاش بوده و از علم و ادب بهره نداشته ، و سببش آن بود که رشید او را دوست می داشت و او را با غلامی به مکتب می فرستاد وقتی آن غلام که هم درس معتصم بود بمرد ، رشید با معتصم گفت که : یا محمد! غلام تو بمرد؟ گفت : بلی ، یا سیدی ، و راحت شد از رنج دبستان .

رشید از این کلمه چنین فهمید که به درس و کتابت میل ندارد، گفت: او را به حال خودگذارید، لاجرم معتصم از علم و کتابت حظی نبرد .(۳)

و چون بر خلافت مستقر شد ، محمد بن عبدالملک زیات را وزیر خویش نمود ، (۴) و محمد مردی فاضل و ادیب بود ، و پیش از آن که وزیر شود در عـداد کـتّاب و مستوفیان بود .

۱ ـ برای اطلاع بیشتر نکاه کنید به: الاتباه فی تاریخ الخلفاه، ص ۱۰۴ ـ ۱۱۰ تاریخ الخلفاه سیوطی، ص ۳۶۰ ـ ۳۶۷: تاریخ الخلفاه این یزید، ص ۴۱: الجوهر الثمین، ص ۱۳۷؛ مروج الذهب، ج ۴. ص ۴۶.

٢ ـ در اخبار الدول، ج ٢، ص ٩٩ ماردة.

٣-اخبار الدول، ج ٢. ص ١٠٠.

۴ ـ مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۷.

و وزیر معتصم ، احمد بن حماد بصری بود . وقتی مکتوبی از یکی از عمال برای معتصم رسید ، وزیر آن مکتوب را برای معتصم می خواند ، از جملهٔ کلمات او لفظ (کلاء) بود .

معتصم پرسید: (كلاء) چیست؟

احمد وزيرش گفت: نمي دانم.

معتصم گفت: «خلیفهٔ اُمی و وزیرٌ عامی»، پس گفت: ببینید از کتّاب چه کس بیرون در است؟.

گفتند: محمد بن عبدالملک حاضر است.

گفت: بیاورید او را ، چون حاضرگشت ، معتصم پرسید: (کلاء) چیست؟ گفت: «الکلاءُالعُثبُ علی الاطلاق، فان کانرطباً فهوالخلی، فاذا یبسفهو الحشیش »: یعنی: (کلاء) ، مطلق گیاه راگویند ، پس اگرگیاه تر باشد او را « خَلیٰ ، گویند ، و اگر خشک باشد «حشیش، میگویند ، پس شروع کرد در تقسیم انواع نباتات .

معتصم بر فضل او مطلع شد او را وزیر خود نمود و او را مبسوط الید قرار داد و کارهای مملکت را به او واگذاشت ، و او در ایام معتصم و واثق به عمل وزارت باقی بود تا در ایام متوکل که به امر او مقتول گشت ، چنانچه بیاید ، ان شاءالله تعالی .

و احمد بن ابیداود(۱) را نیز در نزد معتصم مکانتی عظیم و منزلتی رفیع بود.

و معتصم مردی قوی پنجه و شجاع بود و در قوت و شجاعت و اقدام در حروب در میان بنی عباس ممتاز بود، و از ریاشی نقل شده که ملک روم کاغذی به معتصم نوشت و او را تهدید کرده بود، معتصم چون بر نامه او مطلع شد به کاتب خود گفت: بنویس در جواب:

بسم الله الرحمن الرحيم، امّا بعد: فقد قرأتُ كـتابك، و سـمعت خـطابك، و الجـواب ماتري لا ماتسمع، و سيعلم الكفّار لمن عقبي الدّار.(٢)



۱ ـ ايىدۇاد.

۲ _ اخبار الدول، ج ۲، ص ۲۰۱.

و معتصم دوست می داشت بنای عمارات و تعمیرات را، و از بناهای اوست بلدهٔ سامره (۱) و سبب بناء آن، آن بود که معتصم اتراک را درست می داشت و پیوسته در صدد جمع ایشان بود و ایشان را از موالی آنها می خرید و جمع می کرد تا آن که چهار هزار تن از اتراک نزد او جمع شدند .(۲)

پس ایشان را لباسهای دیباج و کمربندهای مذهب پوشانید و ایشان را در لباس از سایر جند امتیاز داد، ایشان مردمان بغداد را آسیب و اذیب می رسانیدند به جهت دوانیدن اسبان خود را در بازار بغداد، چه بسیار اتفاق می افتاد که اطفال، یا زنان، یا ضعیفان و پیران و کوران مردم بغداد را اسبهای ایشان لگد کوب می کرد و مردم هم بدین جهت تاب نمی آوردند و بر آن سوار هجوم می آوردند و او را می کشتند.

لاجرم معتصم اراده کرد انتقال کند از بغداد ، پس به عنوان صید کردن گردش کرد تا به زمین سامراء رسید ، سه روز در آنجا به عزم صید بماند ، در این ایام اشتهای خود را به طعام زیادتر دید ، از عادت همیشگی دانست این از تأثیر آب و هوای آنجاست ، و آن زمین ملک نصارای دیر عادی بوده پرسید : از اهل دیر که این زمین چه نام دارد؟ گفتند : سامراء . معتصم پرسید که : سامراء یعنی چه ؟ گفتند : در کتابهای خود خوانده ایم که این بلد سام بن نوح است .

پس معتصم زمین سامراء را از ایشان به چهار هزار دینار بخرید و موضعی از آن را برای بناء قصر خود اختیار کرد، و آن مکان معروف به وزیریه گشت که (تبن وزیریه) نسبت به اوست .

پس عمله و بنایان را طلبید و شهر سامراء را بنا نهاد و از انواع و اقسام اشجار و غروس در آنجا نقل نمود، و از برای اتراک موضعی مخصوص بناکردند که مردمان شهر را اذیت نکنند، و خانه ها و بازارهای بسیار در سامراء بنا شد، مردم از اکناف و اطراف به قصد آنجا آمدند و انواع امتعه و اطعمه به آنجا حمل کردند، و احسان



۱ ـ صاحب قاموس گفته که: چون معتصم شروع کرد به بناء سامراه، بر لشکر او این مطلب تغیل آمد و چون تمام گشت و به آنجا متنقل شدند هر کس به رؤیت آن مسرور شد. از این چهت شرّ من رأی نامید، شد. (مؤلف ﷺ) ۲ ـ مروج الذهب، ج ۴. ص ۵۳.

معتصم شامل حال مردم گشت ، و بر نوع رعیت در آنجا خوش گذشت.

و در سنهٔ ۲۱۹ معتصم، احمدبن حنیل را از زندان مأمون بیرون آورد و او را سی و هشت تازیانه زد برای آن که قائل به خلق قرآن نبود، و تفصیل این مطلب در حیاة الحیوان دمیری است.(۱)

ونيز در سنة ۲۱۹ ابونعيم فضل بن دُكَين دركوفه وفات يافت.(^{۲)}

و هم در این سال پنجم ذی حجه (۳) و به قول مشهور در سنه ۲۲۰ در آخر ذی قعده حضرت امام محمد تقی -صلوات الله علیه در بغداد وفات یافت و در مقابر قریش در پشت سر جدش حضرت امام موسی بن جعفر علیه مدفون گشت ، و در سبب شهادت آن حضرت اختلاف است و نقل شده که زوجه آن حضرت ، ام الفضل دختر مأمون آن جناب را مسموم نمود ، و ما در کتاب منتهی الآمال شهادت آن حضرت را نگاشتیم به آنجا رجوع شود .

و نیز در سنهٔ ۲۱۹ معتصم در صدد دفع ابوجعفر محمد بن القاسم العلوی بـر آمد، و شایسته باشد ما در اینجا مختصری از حال او را ذکر نمائیم.

ذكر اسيري ابوجعفر محمد بن قاسم الحسيني العلوي⁽⁴⁾

محمد مادرش صفیه دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین الله ، و پدرش قاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین الله بوده ، و او مردی بود صاحب عیادت و زهد و ورع و از اهل علم و فقه و دین ، و پیوسته لیاسهای پشمینه می پوشید ، و در ایام معتصم در کوفه خروج کرد .

چون معتصم به دفع او برآمد بر خود ترسید به جانب خراسان سفر کرد پیوسته از بلاد خراسان نقل و انتقال می نمود ، گاهی به دمرو، و گاهی به دسرخس، و زمانی به دطالقان، و زمانی به دنسا، منتقل می شد ، و در آنجا حروب و وقایمی برای او رخ داد و خلق بسیاری با وی بیعت کردند ، و رشتهٔ اطاعت و انقیاد امر او را در گردن افکندند.



١ _ حياة الحيوان ، ج ١ ، ص ١١٧٧ ، مروج الذهب ، ج ٢ ، ص ٥٢ . ٢ و ٣ و ٢ _ مروج الذهب ، ج ٢ ، ص ٥١ .

ابوالفرج نقل کرده: در اندک زمانی در «مرو» چهل هزار نفر به بیعت او در آمدند، شبی وعده کرد که لشگرش جمع شوند و در آن شب صدای گریه شنید، در تحقیق آن برآمد، مسموع او شد که یکی از لشگریان اونمد مرد جولائی را به قهرو غلبه گرفته است و این گریه از آن مرد جولا است، محمد آن مرد ظالم غاصب را طلبید و سبب این امر شنیع را از او پرسید. گفت: ما در بیعت تو در آمدیم که مال مردم را ببریم و هرچه خواهیم بکنیم.

محمد امر كرد تا نمد را بگرفتند و به صاحبش رد نمودند، آن گاه فرمود: به چنين مردم نتوان در دين خدا انتصار جست، امر كرد لشگر را متفرق نمودند چون مردم پراكنده شدند محمد با خواص اصحاب خود از كوفيين و غيره در همان وقت به «طالقان» رفت و ما بين «مرو» و «طالقان» چهل فرسخ مسافت است.

چون به «طالقان» رسید خلق بسیار با او بیعت کردند، عبدالله بن طاهر که از جانب معتصم والی «نیشابور» بود حسین بن نوح را به دفع او روانه کرد چون لشکر حسین با لشکر محمد تلاقی کردند و رزم دادند طاقت مقاتلت لشگر محمد را نیاورد، هزیمت نمودند.

دیگر باره عبدالله بن طاهر لشکر بسیاری به مدد حسین فرستاد ، حسین چند کمینی ترتیب داده به جنگ محمد حاضر شد ، این دفعه غلبه و ظفر برای حسین رخ داد ، اصحاب محمد هزیمت کردند ، محمد نیز مختفیاً به جانب «نسا» سفر کرد ، عبدالله بن طاهر جاسوس روانه کرد و از جا و مکان محمد در «نسا» مطلع شد ، آن وقت ابراهیم بن غسان را با هزار سوار منتخب نموده و امر کرد که به دلالت دلیلی به سمت «نسا» بیرون شود و بی خبر وارد «نسا» شود و دور منزل محمد را دفعة واحدة احاطه کند و او را دستگیر نماید و بیاورد.

ابراهیم بن غسان به همراهی دلیل با آن سواران به سمت دنساء، کوچ کرده ، در روز سیم وارد دنساء، شد و دور خانهای را که در آن محمد جای داشت لشکرش احاطه کردند.



پس ابراهیم وارد خانه شد و محمد بن قاسم را با ابوتراب که از خواص اصحاب او بود بگرفت و در قید و بند کرده و به «نیشابور» برگشت، و شش روزه به «نیشابور» رسید و محمد را به نظر عبدالله بن طاهر رسانید، عبدالله را چون نظر بر ثقالت قیدوبند او افتاد گفت: ای ابراهیم، از خدا نترسیدی که این بندهٔ صالح الهی را چنین دربند و زنجیر نمودی؟ ابراهیم گفت: امیر، خوف تو مرا از خوف خدا بازداشت.

پس عبدالله امر کرد تا قید او را تخفیف دادند و سه ماه او را در و نیشابوره
بداشت و برای آن که امر او را بر مردم پنهان دارد امر کرد محاملی ترتیب داده بر
استرها حمل کرده به جانب بغداد بفرستند و بر گردانند تا مردم چنان گمان کنند که
محمد را به بغداد فرستاده ، چون سه ماه بگذشت آن گاه ابراهیم بن غسان را امر
کرد که در شب تاری محمد را حمل کرده به جانب بغداد برد و چون خواستند
حرکت کنند عبدالله بر محمد عرضه کرد اشیاء نفیسه را که هر چه خواهد با خود
بردارد ، محمد چیزی قبول نکرد جز مصحفی که از عبدالله بن ظاهر بود او را با خود
برداشت .

و بالجمله ، چون نزدیک بغداد شدند خبر ورود محمد را به معتصم دادند ،
معتصم امر کرد تا سرپوش محمل محمد را بردارند و عمامه از سرش برگیرند تا
مکشوف و سر برهنه وارد بلد شود پس محمد را به این نحو در روز نیروز سنة ۲۱۹
وارد بغداد کردند ، و اراذل و اوباش لشکر معتصم در جلو محمد به لهو و لعب و
رقص و طرب اشتغال داشتند و معتصم در موضع رفیعی تماشا می کرد و
می خندید .

و محمد را در آن روز غم عظیمی عارض شد و حال آن که هیچگاهی حالت انکسار و جزع در شداند از او مشاهده نگشته بود.

پس محمد بگریست وگفت: خداوندا تو میدانی که من قصدی جز رفع منکر و تغییر این اوضاع نداشتم، و زبانش به تسبیح و استغفار حرکت میکرد و بـر آن



جماعت نفرين مي نمود.

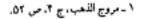
پس معتصم مسرور کبیر را امر کرد تا او را در محبس افکندند، پس محمد را در سردایی شبیه به چاه حبس کردندکه نزدیک بود از بدی آن موضع هلاک گردد، خبر سختی او به معتصم رسید، امر کرد او را بیرون آوردند و در قبه در بستانی او را حبس نمودند و جماعتی را به حراست او گماشت.

و از پس آن اختلاف است مابین کلمات مورخین ، بعضی گفته اند که او را مسموم کرده اند ، و بعضی گفته اند به تدبیری خود را از محبس بستان بیرون افکند و خود را به ، واسط ، رسانید و در واسط ، از دنیا برفت ، و به قولی زنده بود در ایام معتصم و واثق و متواری می زیست تا در ایام متوکل او را بگرفتند و در محبس افکندند تا در زندان وفات یافت . و بعضی دیگر گفته اند که جمعی از شیعیان او از وطالقان بیامدند به همان بوستانی که محمد در محبس آن جای داشت و به زراعت و غرس اشجار مشغول شدند تاگاهی که فرصت به دست کرده محمد را نجات داده و بیرون بردند و دیگر خبرش معلوم نگشت.

و جماعتی بسیار از زیدیه را اعتقاد آن است که او امام است، و برخی را اعتقاد چنان بوده که او همان مهدی موعود است و نمرده است و ظهور خواهد نمود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، (۱) و اعتقاد ایشان در باب محمد بن القاسم مانند اعتقاد کیسانیه است نسبت به محمد بن الحنفیه، و واقفیه نسبت به حضرت موسی ابن جعفر هیگ و ایشان معروفند به د ممطوره».

و نیز از طالبیین که در ایام معتصم شهیدگشت ، عبدالله بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبداللهبن جعفر بن ابی طالب است که از پوشیدن جامهٔ سیاه که شعار بنی عباس بوده امتناع نمود او را در سامراء حبس نمودند و در زندان وفات یافت .

و در سنهٔ ۲۲۱ ثقهٔ جلیلالقدر احمد بن محمد بن ابینصر بزنظی (ره) وفات یافت، و برخی از جلالت او در ایام منصور ذکر شد.



و هم در آن سال (۱) بابک خروج کرد و لشکر بسیاری جمع نموده و در اخذ خلافت از معتصم طمع کرد ، معتصم لشکر بسیاری به سرکردگی افشین به جنگ او فرستاد و جنگهای سختی ما بین دو لشکر واقع شد ، و در پایان کار بابک هزیمت کرد و در موضعی از بلاد دارمنیه ، او را بگرفتند و خبر به افشین رسانیدند ، افشین چهار هزار سوار فرستاد تا او را مأخوذ دارند و به سامراء حمل دهند ، پس در سنهٔ ۲۲۳ بابک را با برادرش عبدالله وارد «قاطول» پنج فرسخی سامراء نمودند .

پس افشین فیل اشهب سلطان را با ناقهٔ مکلّل به جواهر ، با لباس و تاج قیمتی برای او فرستاد ، پس آن جامههای مذهب صروارید دوز را بر بابک و عبدالله پوشانیدند و بابک را سوار بر فیل و برادرش را سوار بر ناقه نمودند ، و از و قاطول ، تا سامراء لشکر معتصم با سلاح تمام و علمها و رایات ، دو صف آراستند ، و بابک و عبدالله را با زینتی تمام از بین صفین عبور دادند ، و در روز پنج شنبه دوم صفر سنهٔ ۲۲۳ آن دو نفر را بر معتصم وارد کردند ، چند کرت در نزد معتصم طوفی کردند آن گاه معتصم بابک راگفت که : توئی بابک ؟ گفت : من بنده و غلام تو می باشم ، پس امرکرد زینت او را بگیرند و دست راست او را بریدند ، پس از آن دست چپ و از پس آن پای او را قطع کردند ، بابک در خون خود بغلطید و با دست خون آلود به صورت خود زد ، پس زبان او را بریدند و به سخت تر وجهی او را بکشتند .

پس جسد او را با اعضای مقطعوعهاش در اقاصی سامراء بر دار بلندی آویختند، و سرش را به بغداد و خراسان فرستاد، تا مردم از موت او اطلاع یابند، پس عبدالله را به بغداد فرستادند، اسحاق بن ابراهیم نیز با عبدالله چنان کرد که معتصم با برادرش بایک نمود. و نام بایک حسین بود پس شعراء در این باب اشعار بگفتند و معتصم افشین را تاج طلا با جامههای زر بفت پوشانید و نوازش بسیار نمود. و اُترجه بنت اشناس را به تزویج پسرش حسن بن افشین نمود و مخارج بسیار صرف عروسی او نمود.

-و نيز در سنة ٢٢٣ يا يک سال بعد ابوعبيد قاسم بن سلام (به تشديد لام) وفات کرد، و از مصنفات اوست: غریب القرآن و غریب الحدیث. و او غیر از ابوعبیده (با هاء) معمر بن مثنی بصری است که سهیم او است در جمیع صواتب حتی در تصنیف غریب.

و هم درسنهٔ ۲۲۳ نوفل سلطان روم با عساكر و جنود به همراهي ملوك «برجان» و «صقالبه» و غير ايشان از ملوك امم خروج كردند و در بعضى از بىلاد معتصم ريختند و صغير و كبير آن بلاد را بكشتند و آن بلاد را فتح نمودند، مردم آنجا در مساجد و ديار استغاثه نمودند و صيحه ها كشيدند، ابراهيم بن مهدى بر معتصم داخل شد و قصيده طويله انشاء كرد و او را تحريص بر جنگ سلطان روم نمود و از جمله قصيده اين دو بيت است:

يا غيرة إغارة غد الله قد عاينت فانتهكى هستك النّسساء و مسا مسنهن يسرتكبُ هَبِ الرّجسالُ عسلى أجسرامِسها قـتلت مسا بسال أطـفالها بسالدَّبح تسنتهب

معتصم چون این بسنید فوراً از جای خود برخاست و در غربی دجله لشکرگاه کرد ، و این مطلب در دوشنبه دوم جمادی الاولی سنهٔ ۲۲۳ بود پس منادی معتصم در امصار و بلدان ندا در داد و مردم را اعلام به جهاد دشمن نمود . پس جماعت بسیار از جنود و سایر مسلمین آمادهٔ جنگ شدند و به قول اکثر ، عدد ایشان به پانصد هزار تن رسید و ازکثرت عدد احصا نمیگشتند پس کوچ کردند تا به بلاد روم رسیدند و با لشکر روم تلاقی نمودند و با ایشان محاربه کردند و اکثر بطارقه و اصحاب روم را بکشتند ، رومیین رو به هزیمت نهادند ، لشکر اسلام حصون بسیار از ایشان فتح کردند ، و مدینه «عموریه» را تسخیر نمودند و ماطس و بطریق کبیر را اسیر کردند ، و سی هزار و مدینه (ا بکشتند و چهار روز خانه های ایشان را خراب کردند و سوزانیدند . (۱)

آنگاه معنصم بعد از فتح (عَموریه ع^(۲) خواست به جانب (قسطنطنیه) کوچ کند و آنجا را فتح نماید که خبر رسید عباس بن مأمون خروج کرده و جمعی با وی بیعت



۱ ۔ مروج الذھب، ج ۴، ص ۶۰.

٢ ـ معجم البلدان، ج ٢، ص ١٥٩.

نمودهاند و به سلطان روم مكاتبه كرده كه با او همدست شود و سلطنت را از معتصم زائل كند ، لاجرم معتصم به تعجيل تمام به دفع عباس بن مأمون مراجعت كرد و عباس را بگرفت و در محبس افكند و در همين سال عباس وفات كرد .

و از مرآت الزمان سبط ابن الجوزی منقول است که وقتی معتصم در مجلس انس خویش نشسته بود و جام شراب بر دست او بود که به او خبر دادند که یک زن شریفهٔ مسلمان را یکی از کفار روم اسیر کرد در شهر «عموریه» و لطمه بر صورت آن زن زد، آن زن ندبه کرد و گفت: «وامعتصماه»، پس آن کافر از در نمسخر با وی گفت که: معتصم نمی آید تو را خلاص کند مگر با اسب ابلق .(۱)

همین که معتصم این سخن بشنید غمنده گشت و جام شراب را مهر بر نهاد و به ساقی داد و گفت: این جام را نمی آشامم مگر پس از آن که آن زن شریفه را خلاص کنم و آن کافر را بکشم، پس چون شب به روز آمد و آن روز هوا هم در نهایت سردی بود و برف می آمد و هیچ کس قدرت نداشت که دست خود را از سرما بیرون کند و کمان به دست گیرد، منادی معتصم ندای کوچ داد که به جانب وعموریه، باید رفت و امر کرد لشکر را که بر اسب ابلق سوار شوند.

پس هفتاد هزار اسب ابلق برداشتند و سوار شدند تا آنکه به «عموریه» رسیدند و آن شهر را محاصره کردند و عنوهٔ فتح نمودند، پس معتصم داخل بلد شد وگفت: لبیک لبیک، و این جواب « وا معتصماًه » آن زن بود.

پس آن کافر راکه آن زن شریفه را اسیر کرده بود بگرفت و بکشت و فید آن زن را برداشت و او را خلاص نمود، پس رو به ساقی کرده و گفت: شراب مرا اینک حاضرکن، پس جام شراب سر به مهر را بگرفت و مهر از او برداشت و گفت: الآن شراب بر من گوارا شد، پس اموال آن شهر را غارت کرد و سی هزار تن از ایشان بکشت و به همان مقدار هم از ایشان اسیر کرد. (۲)

و در آخر سنة ۲۲۴ نقة جليل الشأن حسن بن محبوب سراد صاحب مشيخه وفات



١ _ اخبار الدول، ج ٢، ص ١٠٠، به نقل از مرآة الزمان.

٢ _ شذرات الذهب، ج ٢، ص ٤٢.

کرد و او یکی از اصحاب اجماع است که در ایام منصور اسامی ایشان مذکور شد .

و نیز در همان سال ابراهیم بن مهدی معروف به این شَکّله وفات کرد و در ایام مأمون حکایت تغلب او بر خلافت مذکور شد . و ابراهیم بن مهدی در غنا و ضرب ملاهی مهارت تمامی داشته .

و نیز در سنهٔ ۲۲۴ وفات کرد ابامحمّد حسن بن علی بن فیضال «و روی عسن الرضاﷺ و کان خصیصاً به، و کان جلیلالقدر، عظیم المنزلة، زاهداً عابداً ورعاً ثقةً فی روایاته».(۱)

و در سنة ۲۲۵ افشین در حبس معتصم وفات کرد، پس جسد او را به دار کشیدند، و نام افشین خیذر بن کاوس است. و در وصف دار او گفته شده است: رمقوا أعالي جذعه فكانما رمقوا الهلال عشيّة الإفسطار

و نیز در سنهٔ ۲۲۵ صالح بن اسحاق معروف بجرمی نحوی وفات کرد و الجرمی (بفتح الجیم و سکون الراء) منسوب الی قبیلة جرم.

و هم در آن سال على بن محمد بن عبدالله بصرى مشهور به ابوالحسن مدائني در بغداد وفات يافت :

و له کتب کثیرة جمّةً تزید علی مأتی کتاب، منها: کتاب خطب امیرالمؤمنین ﷺ، و کتاب من قتل من الطالبیّین، و کتب جمّة فی فتوحات الاسلام، و کتب کثیرة فیما تنیف علی ثلاثین مصنّفاً کلّها فی أحوال النبی صلیالله علیه و آله و غیر ذلك.

و در سنهٔ ۲۲۶ قاسم بن عبسی معروف به آبودُلَف عجلی^(۲) وفات یافت ، و او



١ - تنقيح المقال، ج ١. ص ٢٩٧.

۲ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: ابوتمام شاعر الخلیفة، ص ۱۶۴ - ۱۷۲: مجالسالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۰۴: مروج الشهب، ج ۴، ص ۱۴۰: الکنی والالقاب، ج ۱، ط ۱۴۰: الشهب، ج ۴، ص ۱۴۰: الکنی والالقاب، ج ۱، ط ۱۳۸: الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۱۳۹: الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۱۳۹: الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۱۳۹: علماء گمنام، ص ۱۶: الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۸: علماء گمنام، ص ۱۱۸: الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۸: ش ۱۳۸۶، ش ۱۳۸۶، ص ۱۲۸: التقاب، ج ۱، ص ۱۲۸: التقاب، ج ۱، ص ۱۲۷: التقاب، ج ۱، ص ۱۲۷: التقاب، ج ۲، ص ۱۷۰: التقاب، ج ۲، ص ۱۲۰: التقاب، ج ۲، ص ۱۸۰: التقاب، ج ۲۰ ص ۱۸۰: التقاب، ح ۱۸۰: التقاب، ج ۲۰ ص ۱۸۰: التقاب، ح ۱۸۰: الت

یکی از امراء مأمون و معتصم بوده و به جودت شعر و کثرت سخاوت و شجاعت معروف بود. و از فوت او نقل شده که : وقتی به یک ضرب نیزه دو نفر را مطعون نمود ، ابوبکر شاعر در وصف امیر ابودلف گفته :

> قالوا: و ينظم فارسين بطعنة يسوم الهيباج و ماتراه كىليلاً لا تعجبوا لو أنّ طـول قـناته ميل اذا نظم الفوارس مـيلاً(١)

و مآثر شجاعت و سخاوت ابودلف بسیار است . و بسیارکس از شعراء او را مدح کردهاند و هم در مدح او ابوبکرگفته :

فك قسوس و النسدى وتسر لها و سهمك فيها اليسر قارم به عسرى(٢) و نقل است كه روزى ابودلف بر مأمون وارد شد، مأمون به وى گفت كه : توشى كه شاعر در حق تو گفته :

> اتّما الدّنيا ابــودُلفٍ بينَ بَاديه و محضره فــإذا ولّــى اَبــودُلف وَلّت الدّنيَا عَلى أَثَره

ابودلف گفت: من این شعر یاد ندارم، لبکن میدانم که من همانم که علی بن جَبّله در شأن من گفته:

ابادلف یا اکذب النّاس کلّهم سوای فائی مِنْ مدّیحك اکذب مأمون را حسن ادای او خوش آمد و از جودت فهم و ذکاء او تعجب نمود. (۳) و حكی ایضاً اند قال فی جواب المأمون: یا امیرالمؤمنین، شهادة زور، و قول غرور، و ملق مُعْتَفِ سائل، و خدیعة طالب مائل اصدق منه، و اعترف بی ابن اخت لی حیث یقول:

ذريني أجوبُ الأرضَ في طلب الغني فما الكرج الدّنيا و لاَ النّـاس قــاسم فاسفرله وجه المأمون.



١ _ مجالس المؤمنين، ج ٢، ص ٢٠٥، مروج الذهب، ج ٢، ص ٥٢.

۲ _ مجالسالمؤمنين، ج ۲، ص ۴۱۰.

٣ _ مجالس المؤمنين ، ج ٢ ، ص ٢٠٤ .

و ابودلف در تشیّع متصلّب بود ، و فرزندش دلف دشمن امیرالموّمنین علیه بود و شیعه را نسبت به جهل می داد و می گفت: اعتفاد ایشان آن است که دشمن علی علیه اولاد زنا یا حیض است ، (۱) و مردم همه می دانند غیرت امیر (یعنی ابودلف) را که هیچ کس را جرأت آن نیست که با حرم او زناکند تا من اولاد زنا باشم ، ابودلف چون این بشنید در محضر مردم برآمد و گفت: همانا این حدیث صحیح است ، به خدا سوگند که دلف فرزند من هم ولد زناست و هم ولد حیض است ، و سببش آن است که گاهی که من علیل بودم خواهرم ، مادر دلف را برای پرستاری من فرستاد ، و او حامله حایض بود من چون او را بدیدم از او خوشم آمد و با او زناکردم ، پس به او حامله شد چون اثر حمل بر او ظاهر گشت من او را تزویج کردم . و سبب نصب فرزند من زنا با مادر حایض اوست . (۱)

و نیز در سنه ۲۲۶ یا یک سال بعد بشر بن حارث حافی معروف وفات کرد ، (۳) و اصلش از مرو است و در ابتداء امر مودی بوده پیوسته به شرب خمر و استماع ساز و غنا و طرب و سائر ملاهی اشتغال داشته تا آن که روزی حضرت موسی بن جعفر مصلوات الله علیهما ـ از در خانهٔ او عبور می فرمود یکی از کنیزان بشر از خانه بیرون آمده بود ، حضرت به او فرمود که : آقای تو آزاد است یا بنده؟ گفت : آزاد است ، فرمود : چنین است ، اگر بنده بود به شرائط عبودیت رفتار می کرد .

چون کنیز وارد خانه شد این سخن را برای بشر نقل کرد ، کلام آن حضرت در دل او اثر کرد پابرهنه دوید تا به خدمت آن حضرت رسید و بر دست آن جناب توبه کرد



۱ - این عقیده در اخیار بسیاری از طریق امامیه وارد شده است. نگاه کنید به: بحارالاتوار، ج ۲۷، ص ۱۹۷، ج ۴۲. ص ۱۷۷ و آیهٔ کریمه ۹ و شارکهم فی الاموال و الاولاد» (اسراد، آیهٔ ۶۴) شاهد این مدعا است.

۲ ـ این داستان با اندک اختلاقی در محبوب القانوب؛ مروج الذهب، ج ۴. ص ۶۲: مرآةالجنان؛ وفیاتالاعیان آمد، است نگاه کنید به: نامه دانشوران، ج ۲. ص ۱۷۰ ـ ۱۷۱؛ سنة الهدایة لهدایة السنة؛ کشفالیقین، ص ۴۸۲. فصل ۴: بحارالاُتُوار، ج ۲۹، ص ۲۸۷؛ ارشاد القانوب، ج ۲. ص ۳۲۸.

۳ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: تهذیب حلیهٔ الاولیاه، ج ۳، ص ۱۸۱ السیوف البارقة، ص ۷۰: نفحات الانس، چاپ دکتر عابدی، ص ۴۵؛ طبقات الصوقیة، ص ۲۹؛ اللباب، ج ۱، ص ۲۷۰.

و ترک خانه و زندگی گفت و پیوسته پابرهنه(۱) راه میرفت به جهت آن که پابرهنه خدمت امام رسیده بود و به سعادت رسیده بود، و به این سبب او را دحافی، لقب دادند .(۲)

و او را سه خواهر بوده و هر سه بر طریقه او سلوک میکردند و صوفیه را اعتقاد تمامی است به او .

[ابوالهذيل]

و در سال وفات بشر یا در سنهٔ ۲۳۵ محمّد بن هذیل(۳) معروف به ابوالهذیل علاّف شیخ معنزله بصریین در سرّمن رأی وفات کرد(۳) و مناظرات و مقالات او معروف است.

و در سنة ۲۲۷ روز پنج شنبه دوازدهم ربیعالاول یا دو ساعت از شب آن گذشته معتصم در سامراء وفات کرد، و سببش آن شد که حجامت کرد و تب نمود و به همان تب از دنیا بگذشت، ولادتش در ماه هشتم از سال صدوهفتاد و هشتم بوده و مدت خلافتش هشت سال و هشت ماه و هشت روز بوده، و او هشتم خلفاء بنی عباس و هشتم اولاد عباس بوده است، و هشت پسر و هشت دختر از او بماند، و هشت هزار دینار و هیجده هزار هزار درهم و هشتهزار اسب و هشت هزار استر و



۱ ...بعضى نقل كردماند كه از سرً يا برهنه راه رفتن بشر سؤال كردند، گفت: واقه جعل لكم الأرض بساطاً. ادب نباشد كه بر بساط شاهان با كفش روند. (مؤلّف ﴿﴿)

۲ _ نگاه کنید به: منهاج الکرامة، ص ۲۲: قاموس الرجال ج ۲، ص ۳۲۱، در منابع دیگر سبب توبه بشر به گونه دیگری نقل شده است نگاه کنید به: تذکرهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۴: تاریخ گزیده، ص ۶۲۸.

٣- دربارة او و منابع شرح حالش نگاه كنيد به: رياض الجنة ، ٥٤٨ ـ ٥٨٩.

٤ عن كتاب العيون والمحاسن: و حدّننى الشّبخ ابوعيدائه. (اى العفيد) ابده الله قال: سأل على بن ميشم اباالهدّيل العلاق نقال له: الست تعلم انَّ ابليس ينهى عَن الخير كله و يأمر بالشّر كلّه؟ فقال: بلى ، قال: فيجوذ ان يأمر بالشّر كلّه و هو الأيعرفه و ينهى عن الخير كلّه و هو الايعرفه؟ قال: لا ، فقال له ابوالحسن: قد ثبت انَّ ابليس يعلم الشّر كلّه و الخير كلّه؟ فالَّ ابوالهذيل: أَجَل. قالَ: قَالَ: قَالَ: هَا مِن الخير كلّه و الشّر كلّه و الشّر كلّه؟ قال: لا ، قال له: فابليس أعلم منْ إمامك اذاً ، فانقطع ابوالهذيل . (مؤلف إلى الله) .

به همین عدد شتر و مملوک و کنیز ترکه او بوده ، چنانچه مسعودی و دمیری و غیره ذکر کردهاند . و او را بدین نسبت به هشت میدادند و «ثمانی، میگفتند .(۱)

و در اخبار الدول است که فتوحات او نیز هشت بوده و قصرهائی که بناکرده بود نیز هشت بود ، و معتصم ائی بود و از خط نوشتن بهرهٔ نداشت ، (۲) و فتوحات بسیار نمود که از جمله «عَمُوری» ه (۲) است که از اقصی بلاد روم است ، و او مردی مهیب و عنیف بوده ، والله العالم .

袋 俗 华



۱ ـ در این باره نگاه کنید به : فوات الوفیات، ج ۲، ص ۵۳۳: خلاصة الذهب السبوک، ص ۲۲۲: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۲: الجوهر الثمین، ص ۱۲۸: اخیار الدول، ج ۲، ص ۲۰۴.

٢ ـ ونيز فكاه كنيد به: تاريخ بغدادج ٢. ص ٢٤٣؛ الجوهرالتعين. ص ١٣٩.

٣-مروج الذهب، ج ٢، ص ۶۴.

ذكر خلافت ابوجعفر هارون الواثق(١)

در دوازدهم ربیع الاول سنهٔ ۲۲۷ که معتصم از دنیا گذشت فرزندش هارون واثق به جای وی نشست و مردم با وی بیعت کردند. مادرش کنیزکی بود رومیّهٔ قراطیس نام، وزیر او محمد بن عبدالملک زیات، و احمد بن ابی داود قاضی القضاة عصر او بود، و این دو نفر را در نزد واثق مکانتی عظیم و منزلتی رفیع بود.

و واثق مردی اگول بود و پیوسته به امر اکل و شرب اشتغال می داشت، و امر مملکت را به دست ابن ابی داود و محمد بن عبدالملک (۲) داده بود، و بر اهل بیت خویش و بر رعیت به طریق تفقد و عطوفت رفتار می کرد، و اهل علم و نظر را دوست می داشت، و با اهل تقلید دشمنی می داشت و بسی طالب بود که اطلاع بر علوم یابد لهذا انواعی از علوم فلاسفه و طب و غیره در محضرش مذاکره می شد، و پیوسته ابن بختیشوع و ابن ماسویه و میخائیل و ادباء و فضلاء هر فنی ملازم محضرش بودند و مذاکرهٔ علوم می نمودند.

و گویند: وقنی مغنیّهٔ در مجلس واثق به این بیت نغنّی نمود. اظلیم^(۳) انّ مُصایّکُم رجلاً أهدی السَّلام تَّحیةً ظُلم^(۳)



١ - الأثباء في تاريخ الخلفاء، ص ١١١ - ١١٣: تاريخ الخلفاء سيوطي، ص ٣٤٧، ٣٧٣: تاريخ الخلفاء أبن يزيد، ص ٣٤: الجوهر الثمين، ص ١٣٠: مروج الذهب، ج ٢، ص ٤٥.

٢ ـ پاورقي ص ١٣٩ الجوهر الثمين.

٣_در يفية الوعاة، ج ١، ص ٢٥٢: أَظَلُومُ.

۴ ـ این بیت طبق نقل حریری در در: الغواص، ص ۱۲۳ وابن خلکان، ج ۱، ص ۹۲ از عرجسی است ولی صاحب الفزاند، ج ۱، ص ۲۱۷ آن را از حارث بن خالد مخزوعی دانسته است.

و «رجلاً» را به نصب خواند، ادبای محضر واثنق اختلاف در رفع و نصب کردند، «فقالت فرقة: رفعه هوالصواب، و قالت طائفة: لایجوز فیه الا الانتصاب» و جاریه مغنیه اصرار داشت که از ابوعثمان مازنی (ره)(۱) به نصب شنیده، واثق فرمان داد تا مازنی را از بصره به سامراء بیاورند.

و از غرائب اتفاقات این بود که در همان ایام یک تن از اهل ذمه به نزد مازنی آمده
بود استدعای تدریس الکتاب سیبویه از او کرده بود ، و مازنی امتناع فرموده با این که
صد اشرفی زر سرخ تقدیم داشته بود ، مبرد با وی گفت: با کمال حاجت و نهایت
فاقت چرا قبول نکردی؟ در جواب گفت: این کتاب سیصد و چند آیه از کتاب
خداوند دارد و شایسته نمی دانم که کافری را بر آیات کتاب خدای تعالی مسلّط
نمایم .(۱)

خلاصهٔ سخن این که مازنی به حضرت وائق شنافت و از إعراب شعر مورد سؤال شد ، تعبین نصب کرد ، کسی با وی مناقشه کرد ، مازنی گفت : این عبارت به منزلهٔ آن است که بگوئی : «[إن] ضربك زیداً ظلم،» و ظفر برای مازنی اتفاق افتاد ، واثق امر کرد تا هزار دینار زر سوخ به وی دادند .

و در این واقعه کرامتی ظاهره برای قرآن مجید است، و هم به تأمل معلوم می شود که در ازمنهٔ سابقه تا چه پایه رغبت در علم و ادب داشتند که به جهت تحصیل اعراب یک لفظ چه اندازه رنج و تعب می کشیدند، و قیمت یک کلمه، هزار دینار زر عبار بود، ولی در این زمان چنان است که هزار مسئله معضله از علوم متفرقه را به یک دینار نمی خرند و مطالعه و مباحثهٔ علوم را تضییع عمر می شمرند، والله المستعان.

و در ایام والق سنهٔ ۲۲۸ و به قولی در سنهٔ ۲۳۱ حبیب بن اوس طائی (۲)(۴) معروف به



۱ - وي يكر بن محمد نام دارد.

٢ .. يغية الوعاة، ج ١، ص ٢۶۴.

۲ ـ بدان که علماء گفته اند که: از قبیلهٔ طی سه کس بیرون آمدهاند که هر کدام در باپ خود منفرد بودند: حاتم طانی در جود، و داود طانی در زهد، و ابوتمام در شعر. (مؤلف ﷺ).

٣ .. دربارة او تك: ابوتمام شاعر الخليفة از عمر فروخ؛ ابوتمام و ابوطيب من ادب المغاربة از دكتر ايس شـريقه، ـــ

أبوتَمَّام صاحب حماسه(١) در موصل وفات كرد ، و ابوتمام امامي مذهب بوده .

و ابن خلّكان در حق او گفته: قيل: إنّه كان يحفظ أربع عشرة ألف أرجوزةً للعرب غَيرالقصائد وَالمقاطيع، وَ مدح الخلفاء وأخذ جوائزهم (انتهى)، (٢) ولم يمزل شعره غمير مرتّب حتى جَمَعه ابوبكر الصّولى و رتّبه عملى الخُروف، ثـمّ جَمَعه عملى بـن حـمزة الأصبَهانى.

و بالجمله، ابونمام را در صناعت شعر، محلی منیع و مرتبتی رفیع است، و ابراهیم بن مدبر با آن که از اهل علم و معرفت و ادب بود از اشعار او چیزی حفظ نمی کرد، چه آن که او را دشمن می داشت و گاهی او را سب و لعن می کرد، روزی شخصی چند شعر از اشعار ابوتمام بدون نسبت به وی برای ابراهیم خواند ابراهیم را خوش آمد و فرزند خود را امر کرد که آن اشعار را در پشت کتابی بنویسد، پس از آن که آن اشعار نوشته شد، بعضی گفتند: ایجاالامیر، این اشعار از ابوتمام است. ابراهیم چون این بشنید فرزند خود را امر فرمود که آن صفحه را پاره کند.

مسعودی این عمل را از این مدیر نیسندیده و فرموده که: این عمل از او قبیح است ، چه عاقل باید اخذ فائده کند چه از دشمن باشد یا دوست ، از وضیع باشد یا شریف همانا از امیرالمؤمنین علی روایت شده که فرموده: «اَلْحِکْمَةُ ضَالَةُ الْـعُوْمِنِ، فَخُذْ ضَالَتُكَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ».(")

و از بزرجمهر حکیم نقل شده که فرموده : من از هر چیزی صفت نیک او را اخذ کردم حتی از سگ و گریه و خوک و غراب ، گفتند : از سگ چه آموختی؟ گفت : الفت او را با صاحب خود و وفاء او ، گفتند : از غراب چه آموختی؟ گفت : شدت



مه ابوتمام بین ناقدید قدیماً و حدیثاً از دکتر عبدالله بن حمد المحارب؛ وفیات، ج ۲، ص ۱۱؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۹: الخلاصة، ص ۴۱، معالم العلماء، ص ۱۵۲؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۲۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۵۱.

۱ ـ وجه تسمیهٔ دیوان ابو تمام به حماسه به جهت آن است که اشعار اوائل دیوان در وصف حماسه یعنی شجاعت است بدین سبب مجازاً بر همهٔ دیوان ، حماسه گفتهاند ، کذا فی ریاض العلماء (مؤلف ره) .

٢ _ وفيات الاعبان، ج ٢، ص ١٢ _ ١٣.

٣ ـ مروج الذهب، ج ٢٠، ص ٧٢.

احتراز او و حذر او را، گفتند: از خوک چه گرفتی؟ گفت: بکور او را در حـواثـج خود،گفتند: ازگربه چه اخذ کردی؟ گفت: حسـن نــغمه و کــثرت تــملّق او را در مـــاله .(۱)

و نیز در سنهٔ ۲۲۸ احمد بن محمد بن عبدربه صاحب عقدالفرید وفات کرد . و در سنهٔ ۲۳۰^(۲) عبدالله بن طاهر وفات کرد .

و در سنة ۲۳۱ ابوعبدالله محمد بن زیاد کوفی معروف به ابن اعرابـی نـحوی لغوی وفات یافت «و کان یقول: ولدت فی اللیلة الّتی مات فیها ابوحنیفة، و ذلك فی رجب سنة ۱۵۰».(۳)

و نیز در سنهٔ ۲۳۱ واثق، احمد بن نصر خزاعی را به سبب عدم قول او به خلق قرآن بکشت، و دمیری حکایتی نقل کرده که واثق از این اعتقاد برگشت و دیگر در صدد امتحان بر نبامد و تفصیل آن مناسب ذکر نبست .(۲)

و نیز دمیری نقل کرده که واثق به جماع رغبت زیادی داشت، از طبیب خود دواه قوت باه خواست، طبیب گفت: کثرت جماع بدن راهدم می کند من دوست ندارم برای شما چنین امری را، واثق گفت: چارهای جز این نیست، پس طبیب امر کرد که گوشت سبع را هفت مرتبه با سرکهٔ از شراب به عمل آمده بجوشانند و بعد از شراب خود به وزن سه درهم تناول کند. واثق به قبول او عمل ننموده و از آن دستورالعمل تجاوز کرد و اکثار از آن نمود تا به اندک زمانی به مرض استسقا مبتلا گشت، اطباء اتفاق کردند بر آن که باید شکم او شکافته شود آن گاه بنشانند او را در تنوری که تافته شده باشد به آتش زینون و سرخ شده باشد.



۱ ـ مروج الذهب، ج ۴. ص ۷۲ ـ ۷۲: حياة الحيوان، ج ۱، ص ۱۹۱۶ اين داستان در منتهى الآمال و نزهة التواظر محدث قمي تكرار شده است.

۳ .. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: البلغة، ص ۱۹۶ معجم الادباد، ج ۱۸، ص ۱۸۹؛ الاعلام، ج ۶، ص ۱۳۶۵ انباه الرواة، ج ۳، ص ۱۲۸.

٢_ ألبلغة، ص ١٩٤.

۴_حياة الحيوان، ج ١، ص ١١٤.

پس واثق را چنین نمودند و سه ساعت آب را از او منع نمودند و پیوسته او استغاثه می کرد و طلب آب می نمود تا آن که در بدنش آبله هائی پیدا شد و مثل خریزه شد، پس او را بیرون کردند و او پیوسته می گفت که: مرا به تنور برگردانید و اگر نه خواهم مرد، پس او را داخل تنور کردند صدایش ساکت شد و آن ورمها منفجر شد و آبی از آنها بیرون آمد، پس او را از تنور بیرون آوردند در حالتی که بدنش سیاه شده بود و بعد از ساعتی هلاک شد.

و چون وفات یافت جامهٔ بر روی او کشیدند و مردم مشغول شدند به بیعت کردن با متوکل، و از جنازهٔ والق غفلت نمودند از بستان خانه چند موشی بیرون آمدند و چشمان واثق را بیرون آوردند و کسی نفهمید تا وقتی که او را غسل دادند.(۱)

و وفات او در شش روز به آخر ذیحجه مانده سنهٔ ۲۳۲ در سرّمن رأی واقع شد، و بعضی گفتهاند در ماه رجب بوده، و سنین عمرش قریب به سی و چهار رسیده بود، و مدت خلافتش پنج سال و نه ماه و سیزده روز بوده.(۲)



۱ ـ اخبارالدول، ج ۲. ص ۱۱۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۷۱؛ حیاة الحیوان دمیری، ج ۱. ص ۱۱۸ چاپ تهران و چاپ بیروت، ج ۱. ص ۱۲۲.

٢ _مروج الذهب، ج ٢، ص ۶۵.

ذکر ایام دولت جعفر بن محمد بن هارون ملقب به متوکل^(۱)

چون مدت عمر واثق سپری گشت برادرش جعفر بن محمد بن هارون متوکل به جای وی نشست . و این واقعه در سنهٔ ۲۳۲ بعد از دویست سال از وفات عباس بن عبدالمطلب و صد سال از خلافت ابوالعباس سفّاح بوده .

و چون متوکل بر خلافت مستولی شد امرکرد مردم را به ترک مباحثه و استدلال و نظر به عکس معتصم و وائق، و محدثین را امر نمود به تحدیث و اظهار سنت و جماعت، و واداشت مردم را به تسلیم و تقلید، و ایام او انظر و احسن ایام بود و لهو و لعب و هزل و طرب در ایام او خصوص در مجلس او بسیارگشت.

و نزدیکترین امراء به نزد متوکل ، فتح بن خاقان ترکی بود ، و فتح از علم و ادب بهره داشت و در نزد متوکل مکانتی عظیم داشت .

و چون چند ماه از خلافت متوکل بگذشت بر محمد بن عبدالملک زیّات وزیر غضبناک شد و جمیع اموال او را بگرفت و او را از وزارت معزول کرد.

و محمّد بن عبدالمک در ایام وزارت خود تنوری از آهن ساخته بود و او را مبخکوب نموده بود به طوری که سرهای مبخها در باطن تنور بود و هرکه را میخواست عذاب کند امر میکرد آن تنور را به هیزم زیتون سرخ میکردند و او را در آن تنور میافکندند تا به صدمت آن مبخها و ضبق مکان به سخت تر وجهی معذب بود و هلاک می شد ا.

و چون متوکل بر محمد غضبناک شد امرکرد تا او را در همان تنور آهن افکندند ،

محمّد چهل روز در همان تنور معذب بود تا وقتی که به هلاکت رسید! و در روز آخر عمر خود کاغذ و دواتی طلبید و این دو بیت بنوشت و برای متوکل فرستاد:

هى الشبيلُ فمن يَوم إلى يسوم كأنّه مَا تراك العينُ فـى نــومٍ لا تجزعنَّ، رويــداً إنّـها دولُ دنيا تَنَقَّلُ مِــنْ قَــوم الى قــوم

متوکل را فرصتی نبود که آن مکتوب را به او برسانند روز دیگر که رقعه به وی رسید فرمان کرد که او را از تنور بیرون آوردند، چون نزد تنور رفنند محمد را مرده یافتند. (۱) و محمد کاتبی بلیغ بود و شاعری مجید بود، و این مختصر را مقام ذکر نوادر حالات و محاسن اشعار او نیست.

و متوکل در ایام خلافت خویش از مردم بیعت گرفت برای سه فرزندان خویش : منتصر بالله و ابوعبدالله معتزبالله و مستعینبالله (ابراهیم مؤید بالله ـخ.ل) .

و ابن مدبر به این بیعت اشاره کرده در شعر خود:

يا بيعةً مثل بيعة الشَّجرة فيها لِكُلِّ الخَلاثق الخيرة أكَّدها جمعفرُ و صيرها إلى بَنيه الثَّلاثة البَوَرة^(٢)

و هم متوکل در ایام خلافت خود عمرو بن بحر جاحظ را به سامراء طلبید برای تأدیب بعض فرزندان خود، چون جاحظ را آوردند و نگاهش به صورت جاحظ افتاد و قباحت منظر او را بدید از سر تعلیم و تأدیب او درگذشت و امر کرد که ده هزار درهم به وی دهند و به شهر خود برگردد.

و در ایام خلافت متوکل سنهٔ ۲۳۳ یحیی بن معین (۲)(۲) وفات یافت در مدینه . و بعضی گفتهاند که در همین سال علی بن مداننی نیز وفات کرد .



١ _ وفيات الاعيان، ج ٥، ص ١٠٠؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ٨٨.

٢ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٨٧.

٣ ـ معين (بر وزن امين) المرى من أهل الاتبار من قرية يقال له نقياي. (مؤلف ﷺ)

۴ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۶. ص ۱۳۹؛ تاریخ بفداد، ج ۱۴، ص ۱۷۷؛ میزان الاعتدال. ج ۴. ص ۱۴۱۰ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۰۸.

وگفته شده که معین پدر بحیی خراج ری در دست او بود ، چون وفات کرد هزار هزار و پنجاه هزار درهم به بحیی ارثِ رسیده و یحیی آن اموال را صرف حدیث کرد.

و خلّف من الكتب مأة قمطر و ثلاثين قمطراً، و أربعة حباب شرابية مملّوة كتباً، وَ هُو ضاحب الجرح وَ التّعديل، و كتب بَيده ستّمأة ألف حديثٍ.(١)

قلتُ: وَ نظيره في اصخابنا الأماميّة شيخنا الثقة الجليل ابوالنّضر محمّد بن مسعودبن محمّد بن عيّاش (بالشّين المعجمة) السّمرقندي المعروف بالعيّاشي، فإنه كان في اوّل عُمره عامّي العَدْهب و سمع أحاديث الغامّة، ثمّ تَبَصَّرُ و غاد إلينا، وأنفق على العلم و الحَديث تركة ابيه سائرها (اي تمامها) و كانت ثلاثمأة ألف دينارٍ، و كانت داره كالمسجد بين ناسخ أو مقابل أو قارءٍ أو معلّق، مملوّة من النّاس. و صنّف كتبا كثيرة تزيد على مأتي مصنف، وكان اكثر اهل المشرق علماً و ادباً و فضلاً و فهماً و تبلاً في زماند، و كان له مجلس للخاص و مجلس للغام، شَكَرالله مشاعيه الجميلة.

و مِن تلاميذه و غلمانه فى مصطلح أقل الرّجال الشّيخ ابوعمرو محمد بن عسر بسن عبدالعزيز الكَشّى، نسبة الى كشّ (بفتح الكاف و تشديد الشين) قرية بجرجان المشرق، و هو صاحب كتاب الرجال المشهور الذى لَخَصَّه الشّيخ الطوسى (ره) وَ سسمًاه بـ اخستيار الرّجال الّذى هوبأيدينا دون أصله.

و در سنهٔ ۲۳۵ یا یک سال بعد عبدالسلام بن رغبان معروف به دیک الجن(۲) شاعر امامی معروف وفات کرد .(۲)

و لديك الجنّ قصّة لطيفة مع الرّشيد، و ذكرها الشيخ يوسف البحراني في كشكوله ،(٢) و شيخنا المحدّث النّوري في كتاب ظلمات الهاوية، و في كشكول شيخنا البهائي في



١ ـ وفيات الاعبان، ج ٤، ص ١٣٠.

۲ ـ دربارة او تگاه كنيد به : اعيان الشيعة ، ج ٨. ص ١٢ ـ الاغاني، ج ١٢. ص ١٥٠ الكني و الأنقاب، ج ٢. ص ٢١٢ ـ سير أعلام النبلاء، ج ٢١، ص ١٤٣ . ش ٤٧، وفيات الأعيان، ج ٢. ص ١٨٢.

٣- ديوان ديك الجنّ الحمصني با تحقيق و شرح أنطوان محسن القوال، توسط دارالكتاب العربي منتشر شده است.

۴ ـ کشکول بحرانی، ج ۲، ص ۲۰۸، ريامين الشريعة، ج ۴، ص ۲۳۵.

ترجمة عبدالسلام المذكور. وكانَ له خارَية وَ غُلاَمٌ قد بَلَغا في الحسن اعلى الدَّرِجَات و كانَ مَشعُوفاً بحُبُهما غَاية الشَّغف فَوَجدهما في بعض الأيّام مختلطين تَـحت إزارٍ واحـد فَقَتَلَهُما و احرق جسديهما و أخذ رَمَّادُهُما و خلط به شيئاً من التَّراب و صنع منه كوزين للخمر. وكان يحضرهما في مجلس شرابه ويضع أحَدهما عَلَىٰ يَمينه والآخر على يشاره، فثارة يقبّل الكوز المتَّخذ من رماد الجارية و ينشد: يَا طلعةٌ طلع الحمَّام عليها ـ الخ.(١)

و در سنة ۲۳۷ اسحاق بن ابراهيم حنظلى معروف به ابن راهويه وفات كرد. و ابن راهويه از اكابر علماء سنت و استاد بخارى و مسلم و ترمذى است و به حفظ حديث و فقه معروف بوده، احمد بن حنبل در حق او گفته: ما عبر الجسرافقه من اسحاق، و قال: اسحاق: احفظ سبعين ألف حديث و أذاكر بمأة الف حديث، و ما سمعت شيئاً قط الا حفظته، و لاحفظت شيئاً قط فنسيته.

و در حدود سنهٔ ۲۳۷ ابوعبدالرحمن حاتم بن عنوان بلخي ملقب(۲) به اصم در خراسان وفات کرد.

و قد كَانَ من كبار اصحاب المعرفة و الذّوق، و صحب شقيق البلخى. و وجه تلقّبه بالأصمّ لأنّه كما قبل: جاءت عنده امرأة فَسَأَلت عنه مسألة، فاتفق الله قَدْ خرج منها صوت فى تِلْك الحالة فخجلت [فقال لهاحاتم: ارفعى صوتك،] فَارى من نفسه أنّه أصمّ، فسرّت المرأة بذلك و قالت: إنه لَمْ يَسْمَع الصّوت. (٣) و له كَلِمات ظريفةً.

منها قوله: إلزم بيتك، فإن أردت الصّاحب فالله يكفيك، وإن أردت الرفيق فسرفيقائك يكفيانك، و القرآن يونسك، و ذكرالموت يعظك.

و منها قوله: العجلة من الشَّيْطان إلا في خمسٍ: إطغام الطَّعام اذا حَضر ضَيفٌ، و تجهيز الميَّت اذا مَات، و تزويج البكر إذا ادركت، و قضّاءالدَّيْن إذا وَجَب، والتَّوبة من الذَّنب إذا أَذْنب. وكل ذلك مأخوذ من الشَّريعة.



١ _ زكاء كنيد به: مقدمه ديوان . ص ١٢ به نقل از تزيين الاسواق ينفصيل أشواق العشاق .

٢ ـ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٤.

٣ ـ وفيات، ج ٢، ص ٢٨.

و من كلِماته: لاتَغْتَرَ بموضع صالح، فلا مكان أصلح من الجنّة فَلَقَىٰ منهَا آدم (ع) منهَا مَا لَقَى. وَ لا تَغْتَرَ بكثرة العَبادة فإنّ ابليسَ بعد طول تعبّده لقى ما لقى، و لا تغترّ بكثرة العلم فإن بلغام بن باعوزا كان يحسن اسم الله الاعظم، فسانظر مُسا ذا لقىى، و لا تسغترّ بسرؤية الصّالحين فلا شخص اكبّر من المُصْطفى ﷺ لم ينتفع بلقائه أقاربه و أعْذائه (١)

و در سنهٔ ۲۳۹ و به قولی در سنه ۲۳۲ متوکل ، علی بن جهم شاعر را نفی بلد(۲) کرد و به جانب خراسان فرستاد .

و در سنهٔ ۲۴۰ احمد بن ابیداود وفات یافت.

و در ماه ربیع الاخر سنة ۲۴۱ احمد بن حنبل وفات کرد و در بغداد در باب حرب مدفون گشت ، و چون جنازه او را حرکت دادند جماعت بسیاری از دوست و دشمن در جنازه او جمع شده بودند ، و در تشبیع او امر عجیبی واقع شد ، چه جماعتی از آن مردم دشمن احمد بودند و یکی از ایشان پیوسته ندا می کرد مردم را که : ایّها النّاس ، لعن کنید این کس را به ضد احکام شریف حکم می داد ، و جماعتی دیگر که در محبّت او غالی بودند کسی را گماشته بودند که به صوت بلند در پیش جنازه این شعر می خواند :

و أظلمت الدّنيا لفـقد مُـحَمّدٍ^(٣) و أظلمت الدّنيا لفقد ابن حنيل^(۴)

و احمد بن حنبل یکی از اثمه اربعهٔ اهلسنت است ، و نسبش به ذی القدیه رئیس خوارج منتهی می شود و لهذا به شهرت پیوسته انحراف او ، و ابن حنبل از خواص اصحاب شافعی است ، و صاحب کتاب مسند است ، و گفته : قَدْ جَمَعَتُ فی المسند اخادیث انتخبتها من اکثر من سبع مأة الف و خمسین الفاً، فما اختلفتم فارجُعوا الیه و ما لم تجدُوا فیه فلیس بحجة . (۵)



۱ ـ روضات الجنات، ج ۲، ص ۵.

۲ ـ درباره او تگاه کنید به: الواقی بالوفیات، ج ۶، ص ۳۶۳: تاریخ بغداد. ج ۴، ص ۴۱۲.

٣ ـ مراد محمّد بن ادريس شافعي است. (مؤلّف إلله)

۴ ـ مروج الذهب، ج ۴. ص ۱۰۲.

۵ ـ نگاه كنيد به: اضواء على السنة المحمدية, ص ٢٢٨؛ علوم الحديث و مصطلحه. ص ٣٠٤.

و احمد بن حنبل تجویز میکرد لعن یزید را ، و قائل بود به عدم خلق فرآن و لهذا در ایام خلفاء محنت او زیاد بود از حبس و ضرب تازیانه و غبره .

و نیز سنهٔ ۲۴۱ ابوجعفر محمد بن عبدالله بن محمد اسکافی معتزلی تفضیلی وفات یافت .(۱)

و هو الدّى الّذى الّذى كتاب النّقض على الرّسالة العثمانيّة للجاحظ، و يَسْتُقُلُ عنه ابن ابى الحديد فى شرح النهج كثيراً، و قال فى حَقّه: وَ امّا ابوجَعفر الأسكافى. فهو شيخنا محمّد بن عبدالله الأسكافى، عَدّه قاضى القضاة فى الطّبقة السابعة من طبقات المعتزلة مع عبّاد بن سلينان الصّيمرى، و ساق الكلام الى أن قال: و كان ابوجعفر فاضلاً غالماً، وَ صنف سبعين كتاباً فى علم الكلام، و هو الذى نقض كتاب العثمانيّة على ابى عثمان الجاحظ فى حياته، وَ دخل الجاحظ الورّاقين ببغداد فقال: من هذا الغلام السّوادى الذى بلغنى انّه تعرّض لنقض كتابي؟ و ابوجعفر جالسٌ، فاختفى منه حتى لم يره، و كان ابوجعفر يقول: بالتفضيل على فاعدة معتزلة بغداد و يبالغ فى ذلك، و كان علوى الرّأى مُحققاً مُنْصَفاً قليل العَصَبيّة. (انتهى).

قُلْت: و للسّيّد الأجلّ احمد بن موسى الطّاووس ﴿ صاحب كتاب الملاذ و البشرى ايضاً كتابٌ في النّقض على العثمانيّة سبّاه كتاب و بناء المقالة العلوية في نقض الرّشالة العثمانيّة » وَ قَدْ عثرتُ على نُسخةٍ منه بخطّ تَلميذه الشّيخ تقى الدّين حسن بن داود صاحب الرّجال المعروف، و قرأه على السّيّد وَ كَانَ على حَواشيه خطّه رضوان اللهِ عليه .

ثم اعلم أنَّ الأسكافي (بالكسر) في مصنّفات أصّخابنا يُطلق غالباً على الشّبخ الجليل محمّد بن احمد بن الجنيد الأسكافي منْ مَشَايخ المفيد و ابن عبدون، و قد يُطلق عملي الشّيخ الأقدم ابي على محمّد بن هذام الأسكافي الكاتب المغاصِر للشّيخ الكليني ﴿

و هم در سنهٔ ۲۴۱ در شب پنج شنبه ششم جمادی الآخره ستاره های بسیار از آسمان فرو ریخت که مثل آن دیده نشده بود .(۲)

و در **نامهٔ دانشوران** ازکتاب المدهش ابن جوزی نقل کرده و آنکتابی استکه در

۱ و ۲ ـ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۲.

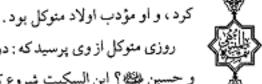
وقایع عجیبه که در حوادث سنهٔ ۲۴۱ ایراد کرده که ستاره ها از غروب تا ظهور شفق در سیر خود اضطراب و تفرقه گی حاصل نمودند. و در سال بعد در و سویدا » که ناحیه ای است از نواحی مصر سنگیاران شده یکی از سنگها را سنجیدند ده رطل بود ، ری و جرجان و طبرستان و نیشابور و اصفهان و قم و کاشان و دامغان را نیز در یکدم زلزله فراگرفت که کوه از کوه منقطع شده هر یک به جانبی میل نمودند و در دامغان بیست و پنج هزار نفر شربت فنا چشیدند.

و در سنهٔ ۲۴۲ یحیی بن اکثم قاضی در «ریذه » وفات کرد ، و این در وقتی بودکه متوکل بر او غضب کرده بود و اموال او را قبض نموده بود ، لاجرم یحیی به جانب مکّه شنافت حین مراجعت وفات کرد ، و نبذی از سیرت او در ایام مأمون گذشت . و در پنجم رجب سنهٔ ۲۴۴ یعقوب بن اسحاق معروف به ابن السکّیت (۱) وفات

روزی متوکل از وی پرسید که : دو پسر من معتز و مؤید نزد تو بهتر است یا حسن و حسین هیه ؟ این السکیت شروع کرد به نقل فضائل حسنین هیه ، متوکل فرمان داد تا او را اتراک در زیر پای خود افکندند و شکمش را بمالیدند و به همان سبب وفات کرد .(۲)

و به قولی در جواب متوکل گفت: قنبر خادم عملی ﷺ بمهتر است از تـو و دو پسران تو، متوکل امرکرد زبانش را از قفایش بیرون کشیدند .(۳)

و او را ابن السكيت ميگفتند به جهت كثرت سكوت و صمت او .



۱ _ نگاه کنید به: البلغة، ص ۲۴۳: معجم الادباء، ج ۲۰، ص ۵۰: الاعلام، ج ۹، ص ۲۵۵: هـ دیة الصارفین، ج ۲، ص ۵۳۶.

۲ ـ نگاه کنید به: البلغة. ص ۲۴۲: مرآة الجنان، ج ۲. ص ۲۴۸: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲. ص ۱۸: الکنی و الالقاب، ج ۱. ص ۲۱۴ ـ ۲۱۵.

٣ - يغية الوعاة، ج ٢، ص ٢٣٩؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، ج ١٧، ص ٢٠٣؛ تنقيح المقال، ج ٣. ص ٣٣٠؛ مستدرَك الوسائل، ج ٥، ص ٢٢.

و در سنة ۲۴۵^(۱) نوبان بن ابراهيم معروف به ذوالنون مصری^(۲) در مصر وفات بافت. و هو احد رجال الطّريقة و نوادرُ حكاياته كثيرة. حُكى عنه، قال: وَجدت عَلَىٰ صخرة فى بيت المقدّس مكتوبٌ هٰذِه الكلمات: كلّ خائف هارب، و كلّ زاج طالبٌ، و كلّ عاص مُسْتوحش، و كلّ طائع مستأنِس، و كلّ قانع عزيز، و كلّ طامع ذليل. فنظرت فاذا هذا الكّلام اصلٌ لكلّ شيءٍ.(۲)

و نیز در سنه ۲۴۵ وفات کرد شیخ ابومُحَلَم محمّد بن هشام بن عوف شیبانی لغوی مشهور به کثرت حافظه .

و ينقل عند مَا ملّخصد: انّ الواثق رأى في المنام انّ قائلاً قال له: «لا يهلك على الله الآ مَن قلبه مَرتٌ». فَاصْبَح فسأل جلسائه عن ذلك، فلم يعرفوا حقيقته، فسئل عن أبى محلم قال: المرت من الأرض القفر الذي لا نبت فيه، فالمعنى على هذا: لا يهلك على الله الآ من قلبه خالٍ عَن الاينان.

ثم استشهد عَلَىٰ ذلك مأة بيت معروفٍ لِشاعر معروف، في كلّ بيت منها ذكر المرت، فأمر له الواثق بألف دينار، و لمّا تقدم مكة و لزم ابن عُبينة، امتحنه ابن عبينة فوجده حفوظاً فقال: حدّثنى الزّهرى عن عكرمة قال: قال ابن عباس: يقال: انّه يولد في كلّ سبعين سنة من يحفظ كلّ شيء. ثم ضرب بيده الى جنب ابى مُحَلّم و قال: اراك صاحب السّبعين. (٢)

[دعبل]

و در سنة ۲۴۶ دعبل بن على خزاعى^(۵) امامى شاعر معروف وفات يافت. و كانت ولادته سنة وفاة مولانا الصّادق ﷺ، و هو الّذى هجا الخلفاء، و كان له جُزْأَةً



۱ _ یا ۲۴۰ و یا ... نگاه کثید به: ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۷۲.

٢ _ السيوف البارقه، ص ١٤٩ .

٣ ـ روضات الجنات، ج ٢، ص ١٧٠ به نقل از اتناعشريه.

۴ _ روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۷۶.

عراى مزيد اطلاع ر. ک: مجالس المؤمنين، ج ۲، ص ۵۱۷: وقيات الاعيان، ج ۲: ص ۲۶۶؛ تاريخ بقداد، ج ۸.
 ص ۲۸۲: لسان الميزان، ج ۲، ص ۲۰: معجم الادباء، ج ۱۱، ص ۹۹: تحقة الاحباب، ص ۱۲۹؛ منتخب من كتاب الشمراء، ص ۲۲ و منابع فراوان آن.

عظيمةً، و طال عمره، و كان يقول أَنا خمسون سنة أَخْمل خُشبتى على كتفى، ادُور على من يصلبنى عليها فما اجد من يفعل ذلك. و هو صاحب القَصيدة الثَّانيَّة المشهورة الَّتي تبلغ مأة و عشرين بيتاً زَائقاً (١٠)

و له حكاية لطيفةٌ في انشادها على مَولانا الرّضا ﷺ و اخذه الصّرَة و الجبة و رجوعه الى و طنه و مَا اتّفق له مَن اللّصوص في طريقه، وَ مَا اتّفق له من اهل قم.(٢)

و يحكى عنه انه قيل له: ما الوحشة عندك؟

فقال: النَّظر الى النَّاس، ثمَّ انْشدَ:

مَا اكثر النَّاس بــل مُــا أقــلَهم الله يـــعلم انَّــى لم أقــل فَــنَداً انَّى لأفتح عــينى ثــم أفــتحها عَلَىٰ كثيرٍ و لكن لا أرىٰ اَحَداً

و دِعْمِل كزبرج، اسم للنّاقة الشّارف. و كان يقول: مررت يوماً برجُلٍ قد اصّابه الصّرع فدنوت منه، و صحت في اذنه بأعلى صوتى دعبل، فقام يَمشى كأنّه لم يُصبه شِيءٌ.

و در سنهٔ ۲۴۷ ابراهیم بن عباس صولی کاتب شاعر وفات یافت ، و گفته شده که · در میان کتّاب أشعری از او دیده نشده .(۳)

و هم در این سال متوکل به دست باغر ترکی مقتول شد. و دمیری در سبب کشته شدن او گفته که: متوکل امیرالمؤمنین علی را دشمن می داشت و تنقیص می نمود آن جناب را، روزی به حسب عادت میشوم خویش اسم آن حضرت را برد و بر آن جناب جسارت کرد، منتصر فرزند او در آن مجلس حاضر بود، چون این بشنید رنگش متغیر شد، و در غضب رفت، متوکل او را شتم کرد و این بیت انشاد نمود: غضب الفتی فی حراً شد (اس الفتی فی حراً شد (ا)

منتصر در صدد قتل او بر آمد و چند نفر از غلامان خاص متوكل را براي كشتن او



١ ـ روضات الجنات، ج ٢، ص ٣٠٧.

٣ ـ نگاه كنيد به: مجالس المؤمنين ، ج ٢، ص ٥١٩.

٢-مروج ألذهب, ج ٢، ص ١٠٤.

۴ ـ نگاه کنید به: الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۵۵: تاریخ این الوردی، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، ج ۱، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹؛ و در یاوز فی از ابوالفداه در حوادث سال ۱۲۶، ج ۲، ص ۱۸۸ به نقل از علامه سید جعفر مرتضی عاملی.

معین کرد، شبی متوکل در قصر خود با ندیمان مشغول به شرب خمر بود و او را حالت سکر و مستی ربوده بود که بغاء صغیر داخل قصر شد و ندیمان را مرخص کرد، همگی بیرون شدند مگر فتح بن خاقان که در نزد متوکل بماند، آن گاه غلامانی که مهیای کشتن متوکل بودند با شمشیرهای برهنه داخل شدند و بر متوکل هجوم آوردند.

فتح بن خاقان که چنین دید فریاد کشید که: و وای بر شما، امیرالمؤمنین را میخواهید بکشید؟ و خود را بر روی متوکل افکند، غلامان شمشیرها کشیدند و بر فتح بن خاقان و متوکل فرود آوردند و خون هر دو بریختند، پس بیرون شدند و به نزد منتصر بالله رفتند و بر او به خلافت سلام کردند.

و قتل متوكل در سه ساعت گذشته از شب چهارشنبه سيم يا چهارم شوال سنهٔ ۲۴۷ واقع شد.(۱)

مدت خلافتش چهارده سال و ده ماه، و سنین عمرش به چهل و یک رسیده بود، و مادرش کنیزکی بود خوارزمیه.

و متوکل مردی بود خبیث السیره و بد سریره ، و با آل ابوطالب سخت دشمنی میکرد ، و به ظن و تهمت ایشان را اخذ می نمود و پیوسته در صدد اذیت و ایذاء ایشان بود ، فتح بن خاقان وزیر او نیز چنین بود ، و لهذا آن چه در ایام او بر علویین و آل ابوطالب گذشت در ایام هیچ یک از خلفاء بنی عباس بر ایشان چنین نگذشت .

از جمله آن که عمر بن فرج رخجی را والی مکّه و مدینه کرده بود ، عمر مردم را منع میکرد از احسان به آل ابوطالب و سخت در عقب این کار شد به حدی که اگر خبر میرسید به او که یکی احسانی کرده با ایشان اگر چه به چیز کمی بوده او را عقویت و تعذیب میکرد ، لاجرم مردمان دست از رعایت طالبین برداشتند ، و به حدی کار بر ایشان سخت شد که زنهای علویات تمام لباسهای ایشان کهنه و پاره شده بود و یک لباس درست نداشتند که نماز در آن بخوانند مگر یک پیراهن برای ایشان بود هرگاه میخواستند نماز بخوانند یک یک به نوبت آن پیراهن را

۱ _ حياة الحيوان دميري، ج ۱ ، ص ۱۲۴.

می پوشیدند و نماز می خواندند ، پس از نماز از تن بیرون میکردند و برهنه به چرخ ریسی می نشستند ، و پیوسته به این عسرت روزگذرانیدند تاگاهی که متوکل هلاک شد و منتصر بالله به جای وی نشست و بر آل ابوطالب طریق عطوفت پیمود و برای ایشان مالی فرستاد تا بر ایشان پخش کردند .

و هم از جمله کارهای متوکل در ایام خلافت خود آن بود که مردم را منع کرد از زیارت قبر امام حسین الله و قبر امیرالمؤمنین الله ، و همت خود را بر آن گماشت که نور خدا را خاموش کند و آثار قبر مطهر امام حسین الله را برطرف کند و زمین آن را شخم و شیار کند و زراعت نماید ، و دیده بانها در طرق و راههای کربلاء قرار داد که هرکه را یابند که به زیارت آن حضرت آمده است او را عقوبت کنند و به قتل رسانند . (۱) ابوالفرج از احمد بن الجعد الوشا روایت کرده است ، و او از کسانی است که ایام متوکل را درک کرده و این امر را مشاهده نموده ، گفته که: سبب اراده کردن متوکل محو آثار قبر شریف را آن بود که قبل از خلافت او یکی از مغنیات جواری خود را برای متوکل می فرستاد که برای او تغنی کنند هنگام شرب او ، و این بود تا گاهی که برای موکنل می فرستاد که برای او تغنی کنند هنگام شرب او ، و این بود تا گاهی که برای مغنیه فرستاد که جواری خویش را برای تغنی به نزد آن مغنیه فرستاد که جواری خویش را برای تغنی به نزد متوکل بفرستاد . گفتند : سفر رفته است . و این هنگام ماه شعبان بود و در آن ایام به سفر کربلاء رفته بود . چون مراجعت کرد یکی از کنیزکان خود را برای تغنی به نزد متوکل فرستاد .

متوکل از آن جاریه پرسید که در این ایام کجا رفته بودید؟ گفت: با خانم خود به سفر حج رفته بودیم .

متوكل گفت: در ماه شعبان به حج رفته بوديد .

جاريه گفت: به زيارت قبر حسين مظلوم ﷺ.



۱ ـ نگاه کنید به: تاریخ الخلفاد، ص ۲۴۷: شذرات الذهب، ج ۲، ص ۸۶: البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۳۱۵: تاریخ الامم و العلوک (جاپ دارالمعارف)، ج ۱، ص ۱۸۵: تأریخ این الوردی، ج ۱، ص ۲۰۹: تاریخ الاسلام (حوادث سال ۲۲۶)، ص ۱۸ ـ ۱۹.

متوکل از شنیدن این کلام در غضب شد که کار قبر حسین الله به جایی رسیده که زیارت او را حج گویند، پس امر کرد تا خانم او را بگرفتند و حبس کردند و اموال او را بگرفتند و حبس کردند و اموال او را بگرفت، (۱) پس یکی از اصحاب خود راکه دیزج نام و مردی یهودی بود و به حسب ظاهر در نزد قبر شریف اسلام آورده برای شخم و شیار و محو آثار قبر امام حسین با و عقوبت کردن زوار آن حضرت ، به کربلاء روانه کرد.

مسعودی فرمود که: این واقعه در سنهٔ ۲۳۶ بوده، پس دیزج^(۱) با عجله بسیار سر قبر شریف رفت و هیچ کدام جرأت نکردند که اقدام کنند بر خراب کردن آن موضع شریف، پس دیزج بیلی بر دست گرفت و اعالی قبر شریف را خراب کرد، آن گاه سایر عمله و فعله بر هدم قبر اقدام کردند و بناء قبر مطهر را منهدم ساختند.

و ابوالفرج گفته که: هیچ کس را جرأت بر این امر نبود، دیزج قومی از یهود آورد تا به این کار شنیع اقدام کردند، و گفته است که تا دویست جریب از اطراف قبر را شخم کردند و آب بر آن زمین جاری کردند و در اطراف آن زمین به مسافت هر میل نگاهبانان گماشته بود که هرکس به قصد زیارت قبر منور آید او را مأخوذ دارند و به نزد او برند تا او را عقوبت کند.

و حدیث کرد از برای من محمد بن حسین اشنانی که مدنی گذشت بر من که از ترس به زیارت قبر آن مظلوم نرفتم تا آخرالأمر کثرت شوق مرا وا داشت که به هر طریق است به زیارت آن حضرت مشرف شوم ، اگر چه در راه زیارت آن مظلوم کشته شوم ، پس به رفاقت مردی عطار به زیارت آن قبر شریف رفتیم ، روزها پنهان می گشتیم و شبها راه می رفتیم تا به نواحی ه غاضریه » رسیدیم ، در نبمه شب از مکانی که نگاهبانان ما را نبینند خود را به قبر شریف رسانیدیم ، و پاسبانان را خواب ربوده بود چون به قبر مطهر رسیدیم دیدیم صندوق مطهر راکنده بودند و سوزانیده بودند و آب بر آن موضع جاری کرده اند .

پس ما خود را بر روی آن زمین افکندیم و زیارت کردیم و بوی خوشی شنیدیم



٧ _ نك: الحداثق الناضره (نسخه خطى) به نقل از بافر شريف قرشى؛ قمقام زخار، ج ٢، ص ٧٤٠.

۲ _ پهوديي که اسلام أورده بود.

که هیچ گاه مثل آن را نشنیده بودیم، پس من با رفیق عطار گفتم که این چه بوی خوشی است؟ گفت: به خدا سوگند که هرگز در عطرها و بوهای خوش بوثی بدین خوبی نشنیده ام، پس با قبر شریف و داع کردیم و علاماتی چند در اطراف قبر در چند موضع در زیر زمین نصب کردیم و این ببود تاگاهی که متوکل هلاک شد.

پس با جماعتی از آل ابوطالب و شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ به زیبارت قبر آن مظلوم رفتیم و آن علامات را از زمین بیرون آوردیم و بناء قبر شریف را به همان نحو که در سابق بود عود دادیم .

شیخ عالم ادیب و فقیه محدث فاضل قمی در اربعین الحسینیه گفته: آن چه از متاقب و کامل الزیاره استفاده شده متاقب و کامل الزیاره استفاده شده آن است که در ایام خلافت هارون الرشید زیارت حضرت سیدالشهداء على در میان شیعه و سنی شایع شد.

چنانچه موافق زیارت کامل الزیارات حتی زنها همیشه به زیارت آن قبر شریف می رفتند، و موافق روایتی در حاثر مطهر از کثرت جمعیت به هم مزاحمت می نمودند، این کار سبب خوف هارون الرشید بود که مبادا مردم رغبت کنند به اولاد امیرالمؤمنین و خلافت از عباسیین به علویین منتقل شود، حکم کرد موسی بن عیسی عباسی را که والی کوفه بود به خراب کردن قبر سیدالشهداء علیه و عمارت آن اطراف و کشت و زرع در آن زمین، و او مردی را مأمور این کار کرد که نامش موسی بن عبدالملک بود و نمام عمارت و بنیان قبه شریفه را خراب کرد و نمام نمین حاثر را شخم زد و زراعت کرد، و مقصود محو اثر قبر شریف بود، و درخت نمین حاثر را شخم زد و زراعت کرد، و مقصود محو اثر قبر شریف بود، و درخت سدری نزدیک قبر شریف بود که علامت بود، آن درخت را نیز از ریشه در آوردند که بعد از آن هم کسی نتواند قبر را بشناسد، و چون این خبر به جریر بن عبدالحمید بعد از آن هم کسی نتواند قبر را بشناسد، و چون این خبر به جریر بن عبدالحمید رسید تکبیرگفت و تعجب نمود، زیرا که حدیثی از رسول خدا گاگشگ معروف بود که سه مرتبه فرموده بود: « لَعَنَ الله قاطع السِّدرَةِ» (۱) و گفت: الآن معنی حدیث را فهمیدم.

۱ ــ امالي طوسي، ج ۱، ص ۲۳۳، و نيز نگاه كنيد به: اربعين الحسينيد، ص ۱۵۰، موجز تاريخ البلدان العراقية، چاپ مه

و بعد از خلافت رشید دیگر خلفای عباسیبن متعرض آن قبر شریف نشدند تا
ایام متوکل در سنهٔ ۲۳۷ خبر به وی رسید که اهل سواد کوفه به زیارت قبر حسین بن
علی پی می آیند و اجتماعی می نمایند، سرداری و لشکری معین کرد و رفتند در
انینوا، و قبر شریف را خراب کردند و مردم را متفرق کردند، باز در موسم زیارت
اجتماع کردند و از کشته شدن باکی نداشتند، و گفتند که: اگر تمامی کشته شویم
بازماندگان ما به زیارت خواهند آمد به واسطهٔ برکات و معجزائی که از آن قبر مطهر
دیده بودند، این داستان را به متوکل نوشتند، از انقلاب عراق ترسید و آن سردار را
به کوفه فرستاد و نوشت که اظهار کند که من مأمور قبر نبودم.

باز مردم سواد و کوفه جمع شدند و بناها در کربلاکردند و بازار بزرگی شد، و زوار روز به روز زیاد شد تا در سنهٔ ۲۴۷ باز سرداری و لشکری فرستاد، و منادی او در میان مردمان ندا در داد که ذمهٔ خلیفه بیزار است از کسی که به زیارت کربلا رود، و تمام اراضی کربلا را آب بست و زراعت نمود، گاهی آب نرفت و گاهی گاوهایی که به جهت شخم و شیار بسته بودند پیش نمی رفتند و گاهی قبر مطهر در بین آسمان و زمین معلق شد و گاهی تیرهای غیبی به عمله و بیلداران می رسید.

و لكن موافق آية مباركه «و ما تُغْنِي الآياتُ و النَّذُرُ عَنْ قومٍ لا يُؤمِنُونَ »(١) دست از اين كار برنداشتند و بر بغض وكينة متوكل افزوده مى گشت ، تا آن كه موافق روايتى ديزج ملعون قبر مطهر را بشكافت و بورياى تازه كه بنى اسد هنگام دفن آورده بودند ديد كه هنوز باقى است و جسد مطهر بر روى اوست ، و ليكن به متوكل نوشت قبر را نبش نمودم چيزى نيافتم.

و بعد از متوکل، دیگرکسی از خلفا متعرض این قبر شریف نشد مگر مسترشد عباسی و پسرش راشدکه خزانه و اوقاف کربلا را گرفتند و هر دو به سزای خود رسیدند.



ــه دوّم ۱۳۵۶، ص ۶۰ ـ ۷۵؛ موسوعة العنبات المقدسة، ج ۸، ص ۱۸۱.

و متوکل هفده مرتبه این قبر شریف را خراب کرد و باز به صورت اولی برگشت، تا آن که در سنهٔ ۳۶۹ عضدالدوله دیلمی بنیان عمارت و بقعه و رواق برای نجف و کریلا بنا نمود بعد از آن که هارون بنای بقعه در نجف نموده بوده که چهار درگاه داشت و آن بقعه را خراب کرد و معمارها و بناها را از اطراف آورد برای هر دو مشهد بنای عالی نمود، و عمران بن شاهین هم بنای رواق عمران در نجف و کربلا نمود. انتهی (۱)

مؤلف گوید که: در اخبار غیبیه از امیرالمؤمنین و غیر او ﷺ اشاره شده به آن که این نور خدا خاموش نخواهد شد و هر چند سلاطین جور و اعوان کفره در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند ظهورش زیاده گردد، و مردم پیوسته به قصد زیارت آن قبر شریف از اطراف و اکناف ببایند.

روى شيخنا الصَّدوق مُشنداً عَنْ مَولانا الرّضاعَةِ ، عن آبائه ، عن اميرالمؤمنين ﷺ ، الله عن اميرالمؤمنين ﷺ ، الله قال : كأنّى بـالْمحامِل تُـخْرَجُ مِـنَ الكوفة إلىٰ قبر الحُسَين ﷺ ، و كأنّى بـالْمحامِل تُـخْرَجُ مِـنَ الكوفة إلىٰ قبر الحُسَين ﷺ ، وَ لا تَذْهَبُ اللّيالي و الآيّام حَتَّى يُسْارَ إلَيهِ مِنَ الأفاق، و ذلك عند إنْقِطاع مُلْكِ بنىمروانَ.

و شیخ ابن قولویه قمی گ به سند معتبر از حضرت سید سجاد گ روایت کرده که به زائده فرمود: همانا چون روز عاشورا رسید به ما آنچه رسید از دواهی و مصیبات عظیمه ، و کشته گردید پدرم و کسانی که با او بودند از اولاد و برادران و سایر اهل بیت او ، پس حرم محترم و زنان مکرّم آن حضرت را بر شتران سوار کردند برای رفتن به جانب کوفه ، پس من نظر کردم به سوی پدر و سایر اهل بیت او که در خاک و خون آغشته گشته و بدنهای طاهرهٔ ایشان بر روی زمین است و کسی متوجه دفن ایشان نشده سخت بر من گران آمد و سینه من تنگی گرفت و حالتی مرا عارض دفن ایشان نشده سخت بر من گران آمد و سینه من تنگی گرفت و حالتی مرا عارض شد که همی خواست جان از تن من پرواز کند.

عمه ام زینب کبری چون مرا بدین حال دید پرسید که : این چه حالت است که در تو می بینم ای یادگار جد و پدر و برادر من؟ می نگرم تو را که می خواهمی جان



۱ ـ اربعین حسینیه. ص ۱۵۰ ـ ۱۵۳.

تسليم کنی .

گفتم: ای عمه ، چگونه جزع و اضطراب نکنم و حال آن که می بینم سید و آقای خود و برادران و عموها و عموزادگان و اهل و عشیرت خود راکه آغشته به خون در این بیابان افتاده اند ، و تن ایشان عربان و بی کفن است ، و هیچ کس بر دفن ایشان نمی پردازد ، و بشری متوجه ایشان نمی گردد ، گویا ایشان را مسلمان نمی دانند و از اهل بیت خزر و دیلم می دانند ؟!

عمدام گفت: از آن چه می بینی دلگران مباش و جزع مکن، به خدا قسم که این عهدی بود از رسول خدا گلیج به سوی جد و پدر و عم تو، و رسول خدا گلیج مصائب هر یک را به ایشان خبر داد، و به تحقیق که حق تعالی در این امت پیمان گرفته از جماعتی که فراعنهٔ ارض ایشان را نمی شناسند لکن در نزد اهل آسمانها معروفند که ایشان این اعضاهای متفرقه و جسدهای در خون طپیده را جمع کنند و دفن کنند.

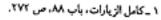
وَ يَنْصِبُونَ لَهِذَا الطَّفَ عَلَماً لَقبر آبيكِ سيتدالشهداء، لا يُدْرَسُ آثَرُهُ، وَ لا يَعفو رَسْمه عَلىٰ
 كُرور الليَّالِي و الأيّام، وَ لَيجتهدنَ اثنة الكفر و أشياع الضّلالة في محوه و تَطميسه، فلا يَزداد اثره الا ظهوراً و امره الا علواً. (١)

یعنی : در زمین کربلا بر قبر پدرت سیدالشهداء ﷺ علامتی نصب کنندکه اثر آن هرگز بر طرف نشود و به مرور لیالی و ایام محو و مطموس نگردد .

(یعنی: مردم از اکناف و اطراف به زیارت قبر مطهرش بیایند و او را زیارت نمایند، و هر چند که سلاطین کفره و اعوان ظلمه در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند ظهورش زیاده گردد و علوش بالاتر خواهد گرفت.

و این حدیث بسیار شریف است و ذکر تمام آن مناسب این مقام نیست .

泰 歩 佐





ذكر خلافت منتصر بالله و محمّد بن جعفر متوكل(١)

در صبح همان شب که متوکل کشته گشت ، پسرش ابو جعفر محمد منتصر بالله به جای پدر نشست ، و آن روز چهار شنبه سیم یا چهارم شوال سنهٔ ۲۴۷ بوده ، و در آن حال بیست و پنج سال از عمر او گذشته بود ، عامهٔ مردم در آن روز با وی بیعت کردند ، و مکان بیعت قصر معروف به جعفری بود که از بنای متوکل بوده ، (۲) و گفته شده که آن مکانی که متوکل در آن کشته شد همان موضعی بوده که شیرویه پدرش کسری ابرویز راکشته بود ، معروف بود به و ماحوزه ، ، پس منتصر هفت روز در آنجا اقامت کرد و بعد از آن مکان منتقل شد و امر کرد که آن موضع را خراب کردند .

و از محمد بن سهل حکایت شده که در ایام خلافت منتصر روزی نگاهم افتاد بر آن مصلّی و بساطی که در زیر منتصر فرش می کردند، دیدم اطراف آن بساط صورتهای سلاطین و خطوط فارسیه بر آن نقش است و من خط فارسی را نیکو می خواندم. پس دیدم در اطراف راست آن فرش صورت پادشاهی را که بر سر تاجی دارد و گویا تکلم می کند.

پس آن خطی راکه پهلوی آن نوشته بود خواندم، نوشته بود که این صورت شیرویه قاتل پدر خوبش ابرویز است که شش ماه سلطنت کرده، و از پس آن صورت، صورتهای سلاطین دیگر دیدم تا منتهی شد نظرم به طرف چپ مصلی،

۱ - برای مزید اطلاع ر.ک: اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۱۸: مروج الذهب، ج ۴. ص ۱۲۹. ۲ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۹.

صورت پادشاهی دیدم که بر آن نوشته بود که این صورت یزید بن الولید بن عبدالملک قاتل پسر عم خود ولید بن یزید بن عبدالملک است که مدت سلطنتش شش ماه بود ، از اتفاق این دو صورت در طرف راست و چپ بساط منتصر که او نیز قاتل پدر خود بوده ، تعجب کردم و در ذهن من گذشت که مبادا مدت سلطنت منتصر نیز شش ماه بوده باشد و همین نحو واقع شد.

پس به نزد وصیف خادم رفتم و گفتم: این چه فرش است که برای خلیفه گسترده اید؟ و حکایت دو صورت شیرویه و یزید و مدت سلطنت ایشان را برای او نقل کردم. وصیف، ایوب بن سلیمان خازن فرش را طلبید و با او عتاب کرد که این بساط را برای چه در مکان خلیفه گستردی؟ گفت: خلیفه خود مرا به آن امر کرد و من هم عرض با وی کردم که این فرش در شب قتل متوکل در تحت او بوده و ملوّث به خون است. گفت: خون او را شست و شوکن و در مکان من فرش کن.

لاجرم من نیز اطاعت کرده و آن را بشستم و در مجلس خلیفه گستردم ، پس بغاء و وصیف گفتند: هرگاه خلیفه از روی آن برخاست و از مجلس بیرون شد آن را بیرون آور و بسوزان ، چون منتصر از آن مجلس برخاست ، ایوب بن سلیمان آن را بسوزانید و چون منتصر آن فرش را طلب کرد حکایت سوزانیدن آن را نقل کرد و منتصر چیزی نگفت .(۱)

و نیز مسعودی نقل کرده که منتصر مردی رئوف و عطوف بر اهل بیت رسول خدا و آل علی ﷺ بود، و به عکس پدر خود بود در حالات خود و با آل ابوطالب احسان می کرد، (۲) و به هیچ وجه متعرض ایشان نمی گشت، و مانع نشد احدی را از زیارت قبر حسین ﷺ ، و امر کرد فدک را به اولاد حسن و حسین ﷺ رد کنند، و اوقاف آل ابوطالب را اطلاق نمایند، و کسی متعرض شیعیان علی ﷺ نشود، و از



۱ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۲۱: و نیز نگاه کنید به: تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸: اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۲۸. ۲ - شعرا در مدایح خود به این و برگی منتصر اشاره کردهاند از جمله نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۵ - ۱۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۵۵.

برای علویین و علویات مدینه اموالی فرستاد که بر ایشان پخش کنند .

و بالجمله منتصر مردی بود واسع الاحتمال، راسخ العقل، كثيرالمعروف، راغب در خير، و مردی سخی، و اديب، و عفيف بوده، و ملتزم بود بـه مكارم اخلاق و كثرت انصاف و حسن معاشرت، و از تمامی خلفاء در اين سه فضيلت گوی سبقت ربوده بود.(۱) و عامه و خاصه به او رغبت داشتند.

و در ایام خلافت خود دو برادر خود معتز و ابراهیم مؤید را از ولایمتعهد که متوکل برای آنها بیعت گرفته بود معزول ساخت .

و هم در ایام او در ناحیهٔ ۱ یمن ، و ۱ بوازیج ، و ۱ موصل ، ابوعمود شاری خروج کرد و جماعت بسیاری بر او گرد آمدند و امر او قوت گرفت ، منتصر لشکری بــه جنگ ایشان فرستاد و در ما بین دو لشکر حروبی واقع شد .

آخرالامر شاری را اسیر کردند برای منتصر آوردند ، منتصر از او بگذشت و عهد گرفت که دیگر طغیان نکند .

و در پنج شنبه ۲۵ ربیع الاوّل سنهٔ ۲۴۸ منتصر مریض شد، و در روز پنجم ربیع الثانی وقت عصر از دنیا درگذشت، وگفته شدکه او را مسموم کردند به زهری که در شاخ حجامت ربخته بودند، (۲) و مدت خلافتش شش ماه بوده.

و در همان سال بکر بن محمّد ،(۳) ادیب نحوی معروف به مازنی شیبانی امامی وفات کرد .

و كَانَ سيّد اهل العلم بالنّحو و الأدب و العربيّة و اللّغة بالبصرة، و قَد مضى فى احوال الواثق حكايةٌ متعلّقةٌ به،(^{۴)} تدلّ على شدّة ورعه رحمهالله.

و هم در سنهٔ ۲۴۸ در محرم یا رجب، سهل بن محمّد بن عثمان معروف به ابوحاتم سجستانی نحوی لغوی مقری نزیل بصره، در بصره وفات کرد «قیل: انه کان



١ - مروج الذهب، ج ٢، ص ١٣٤ _ ١٢٥.

٢ _ تگاه كنيد به: تاريخ الخلفاه سيوطي. ص ٢٥٧ ، مروج الذهب، ج ٢٠ ص ١٣٢.

٣ ـ روضات الجنات. ج ٢، ص ١٣٤. درباره او نگاه كنيد به: بغية الوعاة، ج ١، ص ٢٩٣.

۴ ـ ص ۲۸۶ همين ڇاپ.

عالماً، صالحاً. عفيفاً، يتصدق كل يوم بدينار، و يختم القرآن في كل اسبوع».

وَ مِنْ طريف ما يحكى عنه ، بنقل السيوطى فى طبقات النّحاة : انّه دخل بغداد ، فسئل عن قوله تعالى : « قُوا أَنْفُسَكُمْ » (١) ما يقال منه لِلوَاحِد؟ فقال : (ق) . قال : فالألنين؟ قال : (قِيا) قال : فالجمع الى الثلاثة . قال : (قُوا) . قال : فاجمع لى الثلاثة ، قال : (قِ، قيا ، قُوا) قال : و فى ناحية المسجد رجل جالسٌ معه قماش ، فقال لواحد : إِخْتَفِظ بثيابى حتى أجبى ، و مضى إلى صاحب الشُرطة ، و قال : إنى ظفرتُ بقوم زنادقة يقرؤن القرآن على صاحب الثريك ، فما شعرنا حتى هجم علينا الأعوان و الشُرطة ، فأخذونا و أحضرونا مجلس صاحب الشُرطة ، فسألنا ، فتقدّمت إليه و أعلمته بالخبر ، و قد اجتمع خلق من خَلْق الله ، ينظرون ما يكون ، فعنقنى و عذلنى ، و قال : مثلك يطلق لسانه عند الفامة بهذا! وَ عمد إلى ينظرون ما يكون ، فعنقنى و عذلنى ، و قال : لا تعودوا إلى مثل هذا ، فغاد ابوخاتم إلى البصرة أصخابى فضربهم عَشَر عشرة ، و قال : لا تعودوا إلى مثل هذا ، فغاد ابوخاتم إلى البصرة شريعاً ، و لم يتّوم ببغداد ، و لم يأخذ عنه أهلها (انتهى) . (٢)

و سجستان: معرب سیستان، و هی ناحیة کبیرة واقعة علی جنوب فراة، أرضها كلّها سبخة رملة و الرّیاح فیها لا یسكن ابداً و كثیرة الافاعی، فاكشروا فیها مسن القشافذ و السّلاحف، یَشْتَب الیها رُشتَم الشّدید (یعنی پهلوان). و عَن میزان الذّهبی: أنّ فی زمن بنی السّلاحف، یَشْت الیها الشّرق و الغرب وَ مَكّة و المدینة عَلیْ سبّ علیّ بن ابی طالب ﷺ إمْتنع أهل سجستان من ذلك حتّی انّهم شرطوا فی معاهدتهم مَع بنی امیتًة أن لا یأتوا ذلك أن شاء الله تعالی (انتهی). و لكن ورد فی الخصال حدیث فی ذَمِهم، لایهمنا نقله.





١ _سورة تحريم، أية ٤.

٢ _ يفية الوعاة، ج ١، ص ٤٠٥.

ذكر خلافت مستعين بالله احمد بن محمّد بن معتصم(١)

در روز یکشنبه پنجم ربیع الثانی سنهٔ ۲۴۸ که منتصر بالله از دنیا رخت بر بست پسر عمش احمد بن محمد بن معتصم ملقب به مستعین بالله به جای وی نشست، و احمد بن الخصیب وزیر را نفی بلد کرد، و سه سال و نه ماه خلافت کرد.

پس خود را از خلافت خلع نمود.

و در سال اوّل خلافت او بُغاء ترکی کبیر وفات کرد، و نود سال از عمر او گذشته بود، و در جنگهای بسیار حاضر شده بود، و گفته شده که: در تمام حروب جراحتی به او نرسیده بود، و او از غلامان معتصم بود و در حروب سلاح آهنی نمی پوشید و می گفت «الأجل جوشن». (۲) گاهی او را ملامت کردند که چرا سلاح در بر نمی کنی؟ خوابی نقل کرد که مشتمل بود بر دعای حضرت رسول کی و امیرالمؤمنین از آفات به جهت آن که احسان کرده بود به مردی از امّت رسول خدا کی و

و بغاء بر آل ابوطالب بسیار احسان و نیکی میکرد، (۳) و چون وفات کرد فرزندش موسی به جای وی نشست و سرکردهٔ جیش پدرش گشت.

و نقل شده که : مستعین مردی زن دوست و کثیر الجماع و مُبذِّر در اموال بوده ، و در اواخر ایام خلافت خود با وصیف و بُغاء صغیر از سامره به بغداد انتقال کرد و در



۱ - برای مزید اطلاع ر.ک: اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۲۰ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۴. ۲ و ۳ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۰.

خانه محمّد بن عبدالله بن طاهر منزل نمود ،(۱) و موالى او در سامرا اجماع كردند بر بيعت معتزبالله و محاربه با مستعين .

پس در چهارشنبه بازدهم محرم سنهٔ ۲۵۱ با معتز بیعت کردند و معتز بر خلافت مستقر شد ، و از سایر مردم بیعت گرفت و مؤید برادر خود را ولیعهد گردانید .

پس ابا احمد برادر خود را با جمعی از موالی به حرب مستعین به جانب بغداد فرستاد، و از نیمه ماه صفر ۲۵۱ با بغدادیین جنگ کردند تا امر معتز قوت گرفت و امر مستعین ضعف پیداکرد، و محمد بن وائق که با مستعین بود به جانب معتز میل کرد و محمد بن عبدالله بن طاهر به معتز کاغذی نوشت و طریق صلح در میان آورد که مستعین را از خلافت خلع کند.

پس شرایطی ما بین معتز و مستعین به جهت مصالحه مقررگشت و روز پنجشنبه سیم محرم سنهٔ ۲۵۲ مستعین خود را از خلافت خلع کرد، پس مدت خلافت او تا زمان خلع او سه سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بوده.

پس از آن مستعین به جانب واسط سفر کرد، معتز او را به سامراء طلبید، و پیش از آن که وارد سامرا شود سعید حاجب را به استقبال او فرستاد و فرمان قتل او را داد، سعید در و قاطول، نزدیک سامرا مستعین را ملاقات کرد و او را از محمل بیرون کشید و تازیانه چند بر او زده، آن گاه بر سینهٔ او نشست و سرش را از بدن جدا کرد و جسدش را در میان طریق افکند تا جماعتی از عامهٔ مردم او را دفن کردند، و سرش را برای معتز برد.

چون سرش را نزد معتز حاضر کرد معتز مشغول شطرنج بازی بود، امر کرد تا سر

(«يېغا» يعنى طوطى) مۇلف ﷺ

۱ ..در ایامی که مستعین در یفداد محصور بود. امر از برای بُقاء و وصیف بود و او را هیچ گوند امری نیود. چنانچه شاعر گفته:

خَلَيْفَةً فِي قَـفَصٍ بِينَ وَصِيفٍ وَبُغًا يَقُولُ مَا قِـالاً لِهِ كِمَا يَقُولُ السِّيِخَا

مستعین را در موضعی نهادند چون از شطرنج فارغ شد آن سر را طلبید و چندی بدان نظرکرد آنگاه امرکرد تا دفنش کنند.

و قتل مستعین در ششم شوال سنهٔ ۲۵۲ بوده، و سنین عمرش به سی و پنج سال رسیده بود.(۱)

و در ایام خلافت مستعین جماعتی از آل ابوطالب خروج کیردند، و بسیاری مقتول شدند.

از جمله ابوالحسن یحیی بن عمر بن بحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین الله که مادرش امّالحسن دختر حسین (حسن -خ.ل) بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بوده است، و او در ایام متوکل در خراسان خروج کرد و او را مأخوذ داشتند و به نزد متوکل بردند، متوکل امر کرد تا او را تازیانه ای چند بزدند و در محبس فتح بن خاقان افکندند و مدتی محبوس بماند تا او را رها کردند.

پس به جانب بغداد رفت و مدتی در بغداد بماند آنگاه به جانب کوفه کوچ کرد و در ایام خلافت مستعین خروج کرد، و گاهی که ارادهٔ خروج کرد ابتدا نمود به زیارت قبر حسین علیه و با جماعت زوار ارادهٔ خود را بگفت، جماعتی از ایشان با وی همداستان شدند و به قریهٔ «شاهی» آمدند و در آن جا بماندند تا شب داخل شد آن گاه به کوفه رفتند، اصحاب او مردم کوفه را به ببعث او دعوت کردند و پیوسته ندا در دادند که «ایّها النّاس، اجیبوا داعی الله».

خلق کثیری در بیعت او داخل شدند، چون روز دیگر شد آنچه اموال در بیت المال کوفه بود یحیی بگرفت و در میان مردم پخش کرد و پیوسته در میان ایشان به عدل و داد رفتار می نمود، و مردم کوفه از جان و دل او را دوست می داشتند، عبدالله بن محمود که از جانب خلیفه در کوفه بود لشگر خود را جمع کرد و به جنگ یحیی بیرون شد، یحیی یک تنه بر او حمله نمود و ضربتی بر صورتش زده و او را با لشگرش هزیمت داد، و یحیی مردی قوی و شجاع و دلیر بود.

١ -مروج الذهب، ج ٢. ص ١٤٤.

ابوالفرج از قوت او نقل کرده که : او را عمودی ثقیل بود از آهن ، هرگاه بر یکی از غلامان یا کنیزانش خشم میکرد آن عمود را برگردن او می پیچید و کسی نمی توانست او را بازکند مگر خودش که او را باز میکرد.

بالجمله ، خبر یحیی در بلاد و امصار شایع گشت ، چون خبر او به بغداد رسید محمّد بن عبدالله بن طاهر پسر عم خود حسین بن اسماعیل را با جماعتی از لشکر به دفع یحیی فرستاد ، بغدادیین به کره و بی رغبتی به حرب یحیی بیرون شدند ، چه آن که اهل بغداد در باطن به یحیی میل داشتند .

و بالجمله ، بعد از حروب و وقایعی ما بین یمحیی و لشکر حسین در قریهٔ وشاهی و تلاقی شد ، و جنگ ما بین دو طرف پیوسته گشت و هیضم که یکی از سرکردگان لشکر بحیی بودگاهی که تنور جنگ تافته شد بگریخت و لشکر یحیی را دل بشکست و لشکر دشمن قوت گرفت .

بحبی چون هزیمت هضیم را بدید قدم مرادنگی را استوار داشت و پیوسته جنگ کرد تا زخم بسیاری برداشت و از کار افتاد. و سعد ضبابی نزدیک شد و سرش را از تن برید و به نزد حسین بن اسماعیل برد، و از کثرت جراحت و زخم که بر صورتش رسیده بود کسی درست او را نمی شناخت، و مردم کوفه قتل او را ثابت ندانستند، و هرگاه منادی حسین به قتل او ندا در می داد او را سب و شتم می نمودند.

لاجرم حسین ، علی بن محمّد صوفی برادر مادری یحیی را امر کرد که در میان مردم ندا در دهد که این سر برادرم یحیی است ، مردم کوفه چون خبر قتل یحیی را از علی شنیدند تصدیق کردند . پس صدا به گریه و شیون بلند کردند آن گاه در پی کار خود رفتند .

پس سر یحیی را به جانب بغداد به نزد محمّد بن عبدالله بن طاهر حمل دادند و او آن سر را در قوصره نهاده و به سامراء برای مستعین فرستاد، دیگر باره به بغداد آوردند و آن سر را در بغداد نصب کردند، مردم بغداد ضجه کشیدند و انکار قتل او



نمودند چه آن که در باطن محبت بسیار به یحیی داشتند به جهت آن که از یحیی مشاهده کرده بودند از حسن معاشرت و تورع از اخذ مال و کفّ از دماء و بسیاری عدل و احسان او .

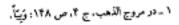
پس جماعتی بر محمّد بن عبدالله بن طاهر وارد شدند و او را به فنح و ظفر تهنیت گفتند، و ابوهاشم جعفری نیز بر محمّد داخل شد و با محمّد گفت که : ایّها الامیر، هر آینه آمد تو را تهنیت گویم به چیزی که اگر رسول خدا ﷺ زنده بود باید او را تعزیت گفت، محمّد او را جوابی نگفت، پس ابوهاشم بیرون آمد و چند شعری بخواند و از آن جمله است :

فامر محمّد بن عبدالله حينئذٍ اخته و نسوته من حرمه بالشخوص الى خراسان و قال: انّ هذه الرؤس من قتلى اهل هذا البيت لم تدخل بيت قوم الا خرجت منه النعمة و ازالت عنه الدولة.

پس محمد امرکرد خواهر و زنهای حرم یحیی را به جانب خراسان کوچ دهند، و گفت: سرهای اولاد پیغمبر در هر خانه باشد باعث زوال آن خانه میشود.

ابوالفرج از ابن عمار حدیث کرده که گاهی که اسیران اهل بیت یحیی و اصحاب او را به بغداد می آوردند به سختی تمام با پای برهنه و دوانیدن ایشان را می آوردند و هرگاه یکی ازایشان از کثرت خستگی و تعب عقب می ماند او راگردن می زدند و تا آن زمان شنیده نشده بود که با اسیری این نحو بد رفتاری کنند .

و بالجمله در همان ایامی که در بغداد بودند، مکتوب مستعین بالله رسید که اسیران را از بند و حبس رهاکنند، پس محمّد بن طاهر همگی را رها کرد مگر اسحاق بن جناح صاحب شرطه یحیی راکه او را در حبس بداشت تا وفتی که در محبس وفات کرد، پس محمّد بن طاهر فرمان کرد تا جنازهٔ او را بدون غسل و کفن و



نماز در مقابر یهودان دفن نمایند ، پس جنازه اسحاق را از زندان بیرون آوردند و با همان جامه که بر تن داشت او را در خرابهای افکندند و دیواری بر روی او خراب کردند .

و بالجمله ، یحیی مردی شریف و دین و خیر و کثیر الاحسان و عطوف و رؤف بر رحیت و حامی اهل بیت خود از طالبیین بود ، و پیوسته با ایشان نیکی و احسان می نمود ، و بعضی از معاصرین او گفته که : ما أورع از یحیی ندیدیم ، و گاهی که خروج می کرد قسم یاد کرد که خروج من غضباً نله و به جهت نهی از منکر است و لهذا قتل او در قلوب مردم از خاصه و عامه و صغیر و کبیر و قریب و بعید سخت اثر کرد ، و جماعت بسیاری او را مرثبه گفتند ، و شهادتش در حدود سنه ۲۵۰ واقع شد ، از جمله قصاید که در مرثبه او گفته شد ، این است:

بِكَتِ الخيلُ شَجْوَها بعد يَخيىٰ و بكساءُ النُسهَنَدُ المَسطَّولُ وَ بِكَاهُ^(١) العِراقُ شرقاً و غرباً و بَكساءُ الكستابُ و الشَّنزيلُ

دیگر: حسین بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بخشه معروف به حرون ، بعد از ایام یحیی در سنهٔ ۲۵۱ در کوفه خروج کرد ، مستعین مزاحم بن خاقان را با لشگری عظیم به حرب او فرستاد ، چون عباسیین نزدیک به کوفه شدند حسین از راه دیگر از کوفه بیرون شد و به سامراء رفت و با معتز بالله بیعت کرد ، و این در ایامی بود که مستعین در بغداد بود و مردم سامراء با معتز بالله بیعت کرده بودند ، و مدتی بدین منوال بر حسین بگذشت ، دیگر باره ارادهٔ خروج کرد ، او را بگرفتند و در محبس افکندند و تا سال ۲۶۸ در زندان بود ، معتمد او را رها کرد ، او را بر روفه خروج کرد در سنهٔ ۲۶۸ او را بگرفتند و به نزد موفق بردند ، امر کرد او را در واسط حبس کردند و چندی در زندان بود تا وفات کرد ، موفق امر کرد تا بر او نمازگزاردند و جئهٔ او را دفن نمودند .

ديگر: محمّد بن جعفر بن الحسين بن جعفر بن الحسين بن الحسن بن على بن

١ ـ در مروج الذهب: و يكته.

ابی طالب هی خلیفهٔ حسین حرون بود، بعد از حسین در کوفه خروج نـمود، ابن طاهر به تولیت کوفه او را فریب داد تاگاهی که بر او دست یافت و او راگرفته به جانب سرّ من رای بردند و در محبس افکندند و در زندان ببود تا بمرد.

و شبخ جلیل مسعودی در مروج الذهب آورده که محمّد بن جعفر در سنهٔ ۲۵۰ در (ری) خروج کرد و مردم را به بیعت حسن بن زید صاحب و طبرستان و دعوت میکرد، و ما بین او و مسوّده اهل خراسان حروب بسیار واقع شد تا او را اسیر کردند و به نزد محمّد بن عبدالله بن طاهر در نیشابور بردند و او را در محبس افکندند و بماند تا بمرد (انتهی).(۱)

و در سنهٔ ۲۵۰ خروج کرد در بلاد طبرستان حسن بن زید بن محمّد بن اسماعیل بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی هی و بعد از حروب کشیره بـر طبرستان و جرجان سلطنت یافت، و به همین حال بود تا در سنهٔ ۲۷۰ از دنیا در گذشت و برادرش محمّد بن زید به جای وی نشست، و در سنهٔ ۲۷۷ به دیلم کوچ کرد و آن جا را به تصرف در آورد.

رافع بن هرثمه که به محاربهٔ او آمده بود با او بیعت کرد و حسن و محمد مردم را به رضا از آل محمد گلین میخواندند ، و هکذاکسانی که بعد از ایشان در طبرستان سلطنت کردند از طالبیین مانند : حسن بن علی حسنی معروف به اطروش ، پس از آن حسن بن قاسم حسنی معروف به داعی که در واقعهٔ « تتار » در طبرستان مقتول شد .

و هم در سنهٔ ۲۵۰ حسن بن اسماعیل حسینی معروف به کرکی در قزوین خروج کرد و موسی و بُغّاء (۲) با او محاربه کردند ، کرکی به جانب دیلم گریخت و در نزد حسن بن زید حسنی رفت و قبل از او هلاک شد .(۳)



١ -مروج الذهب، ج ٢، ص ١٥٢ ـ ١٥٤.

۲ ـ در بعض نسخ مروج : موسى بن يغاه .

٣-مروج الذهب، ج ٢. ص ١٥٢.

و نیز در سنهٔ ۲۵۰ فضل بن مروان وزیر (۱) معتصم وفات کرد، و او فضل جهارم است که در وزارت خلفا بوده، و آن سه دیگر: فضل بن یحبی، و فضل بن ربیع، و فضل بن سهل بوده اند که به هر یک اشاره شد، و در سنهٔ ۲۲۱ معتصم او را بگرفت و حبس کرد، و اشاره به فضول ثلاثه و سوء عاقبت ایشان کرده آن که در رقعهٔ خود برای فضل بن مروان نوشته:

فقبلك كانَ الفضلُ و الفَضلُ و الفَضلُ أَبْسادَتُهُمْ الأقسادَ و الحَسس و القَـنْلُ سَتُودى كسما أودى الشلائةُ مس قسل

و هم در ایام مستعین جماعتی از اهل علم و حدیث وفات کردند، مانند: ابوعثمان مازنی امامی، و محمد رفاعی، و ایوب ورّاق، و محمد بن العلاء الهمدانی درکوفه، و حسن بن صالح برّاز، و غیر ایشان از شبوخ محدثین.

و نقل شده که : مستعین در سنهٔ ۲۴۸ از خزانهٔ خلافت نگین یافوتی سرخ بیرون آورد که از ملوک سابق به جا مانده بود و سلاطین او را حفظ میکردند و رشید او را به چهل هزار اشرفی خریده بود ، پس مستعین اسم خود احمد را بر آن نقش کرد و در دست نمود ، حدیث آن در میان مردم مشهور گشت .

و از خواص آن نگین آن بود که هر که اسم خود را بر آن نقش می کرد کشته میگشت، لهذا سلاطین او را ساده نگه می داشتند و هرگاه سلطانی از روی نادانی اسم خود را بر آن کنده بود کشته شده بود و سلطان بعد از او آن خط را محو می کرد. و آن یاقوت در شب در خانه تاریک که نهاده می شد مانند چراغ روشنی می داد و در شب تماثیلی مرئی می گشت. و آن نگین تا در ایام مقتدر به جای بود پس از آن اثرش مخفی گشت، والله العالم.

俗 华 杂

١ _ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٥.

۲ ـ تفرغت، خل،

ذكر خلافت معتزبات بن متوكل(١)

در روز پنجشنبه سیم محرم سنهٔ ۲۵۲ که مستعین خو درا از خلافت خلع کرد، پسر عم او زبیر (محمّد - خ ل) بن جعفر متوکل ملقب به معتز بالله به جای وی نشست. و در روز دوشنبه ۲۷ رجب سنهٔ ۲۵۵ معتز خود را از خلافت خلع کرد و بعد از شش روز مقتول شد، مدت خلافتش چهار سال و شش ماه و چند روزی بود از زمان عزل مستعین و از زمان بیعت بغدادیین با او، مدت خلافتش سه سال و هفت ماه بوده، و سنین عمر او به سی و چهار رسیده بود.

و در ایام خلافت او وفات حضرت ابوالحسن هادی امام علی نقی ملل واقع شد در روز دوشنبه چهار روز به آخر جمادی الآخره مانده سنهٔ ۲۵۴، و گاهی که جنازه شریف آن بزرگوار را حمل می دادند شنیده شد که کنیزکی می گفت: «ماذا ثقینا فی یوم الاثنین، قدیماً و حدیثاً». یعنی: ما چه کشیدیم از نحوست روز دوشنبه از قدیم الایام تا این زمان. و از این کلمه اشاره ای است به روز وفات حضرت رسول کالی الی آخر، پس آن حضرت را در خانهٔ خویش در سامرا دفن نمودند. و وفات آن حضرت به سبب سم بوده، و شرح حال آن بزرگوار در منتهی مذکور شد.

و شیخ جلیل علی بن الحسین المسعودی در مروج الذهب فرموده که حدیث کرد مرا محمّد بن الفرج به مدینهٔ (جرجان) در محله معروفه به [سرای] «غسّان »(۲) گفت: حدیث کرد مرا أبودعامه ، که گفت: شرفیاب شدم خدمت

۱ - برای مزید اطلاع ر.ک: اخبار الدول ، ج ۲، ص ۱۲۲؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۶. ۲ ـ در نسخمای: بتر ام عنان .

حضرت على بن محمّد بن على بن موسى الله به جهت عيادت او در آن علّتى كه سبب وفات آن جناب شد، و چون خواستم از خدمت آن حضرت مراجعت كنم، فرمود: اى ابو دعامه، حق تو بر من واجب شده، مىخواهى حديثى براى تو نقل كنم كه شاد شوى؟

عرض كردم: خيلي شائق و محتاجم به آن .

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی ، از پدرش علی بن موسی ، از پدرش موسی بن جعفر ، از پدرش موسی بن جعفر ، از پدرش محمد ، از پدرش محمد بن علی ، از پدرش علی بن الحسین ، از پدرش حسین بن علی ، از پدرش علی بن ابی طالب ، از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین ، پس به من فرمود: بنویس ، گفتم : چه بنویسم؟ فرمود: بنویس که : رسول خدا گانده فرمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الإيمانُ ما وَقَرَثُهُ الْقُلُوبُ و صدَّقَتُهَ الأعمالُ، والإسلامُ مــا جرىٰ به اللّسانُ و حلّت بِهِ الْمُناكَحَةُ».

ابو دعامه گفت: گفتم: یابن رسولالله، نمی دانم که کدام یک از این دو بهتر است، این حدیث یا اسناد آن؟

فرمود: این حدیث در صحیفهای است به خط علی بن ابیطالب ﷺ و املاء رسول خدا ﷺ که به هر یک از ماها به ارث رسیده .(۱)

و هم در ایام معتز سنهٔ ۲۵۳ نیمه ماه ذی قعده محمّد بن عبدالله بن طاهر از دنیا رخت کشید، و آن بعد از سیزده روز از قتل وصیف بوده، و محمّد مردی ادیب و قصیح و حفوظ، و به جود و عطا مشهور بوده .(۲)

و هم معتز در ایام خلافت خود مؤید و ابااحمد را در حبس کرد از جهت آن که شنید مؤید در زوال مملکت او سعی میکند، و مؤید را چهل عصا زد تا خود را از ولایتعهد خلع کرد، پس او را ثانیاً در محبس افکند تا آن که بشنید جماعتی از اتراک



١ _مروج الذهب، ج ٢، ص ١٧١.

٢ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ١٧٢.

همّت بر آن گماشتهاند که مؤید را از حبس بیرون آورند امر کرد تا او را بکشند.

پس او را در لحاف مسمومی پیچیدند و دو طرف آن را بیستند تا در لحاف جان بداد، پس روز پنج شنبه ۲۳ رجب سنهٔ ۲۵۲ جنازهٔ او را از محبس بیرون آوردند و فقهاء و قضات را جمع کردند تا ببینند که اثری در او نمی باشد، پس معتز، اسماعیل برادر اعیانی خود را به جای مؤید ولیعهد کرد .(۱)

و در سنهٔ ۲۵۲ ابتدا فتنه ما بین « بلالیة » و « سعدیه » در بصره واقع شد و نتیجهٔ آن ظهور صاحب « زنج » گردید .

و در ایام معتز جماعتی از آل ابوطالب وفات کردند.

از جمله حسن بن یوسف بن ابراهیم بن موسی بن عبدالله محض در واقعه برادرش اسماعیل با اهل مکّه کشته گشت ، و در همان واقعه جعفر بن عیسی الجعفری با احمد بن عبدالله بن موسی بن محمّد بن سلیمان بن داود حسنی نیز مقتول گشتند.

و نیز در ایام معتز علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر هی را از ری بگرفتند و در محبس افکندند و بماند تا بمرد .

و هم سعید حاجب از مدینه موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسین
بن الحسن بن علی ﷺ را با پسرش ادریس بگرفت و به جانب سر من رای حمل
داد، چون به ناحیهٔ ۱ زباله ۲ رسیدند جماعتی از عرب از ۱ فزاره ۲ و غیره به جهت
استخلاص موسی و ادریس حرکت کردند. سعید، موسی را مسموم کرد و او وفات
یافت و پسرش رها شد، موسی مردی زاهد و عابد بود.

و هم در ایام معتز، عیسی بن اسماعیل جعفری را ابوالساج بگرفت و به کوفه برد و در حبس افکند تا وفات یافت.

و در سنهٔ ۲۵۴ بغاء صغیر از سامرا به ناحیهٔ موصل حرکت کرد، گاهی که به جسر سامرا رسید بعضی مغاربه او راکشتند و سرش را به بغداد حمل دادند و بر جسر نصب کردند، و معتز را از بغاء بیم و دهشتی عظیم بود و از ترس او در شب و

١ - مروج الذهب، ج ٢، ص ١٧٤.

روز اسلحه در بر داشت و میگفت: بر این حالت میباشم تاگاهی که بدانم سر من برای بغاء است یا سر بغاء برای من .(۱)

و چون بغاء کشته شد طائفهٔ اتراک دیدند که معتز پبوسته حیله و تدبیر میکند بر کشتن سرکردگان اتراک و در صدد فناء ایشان است و مغاربه و فراعنه را میخواهد مسلط بر ایشان کند ، تمامی اتفاق کردند بر خلع معتز .

پس در روز مبعث سنهٔ ۲۵۵ دور معتز راگرفتند توبیخ و سرزنش عظیم در افعال و کردار او کردند و از او مطالبهٔ اموال نمودند ، و مدیر این کار صالح بن وصیف بود با قوّاد اتراک .(۲)

و دمیری گفته که: صالح امر کرد که در حجرهٔ معنز ریختند و پای او را گرفتند و بیرون کشیدند و او را در آفتاب گرم به پای داشتند، و از حرارت زمین گاهی معنز تکیه بر یک پا می کرد و چون گرم می شد پای او، آن پا را برمی داشت و پای دیگر می گذاشت، و پیوسته ایشان لطمه بر او می زدند و می گفتند: خود را از خلافت خلع کن و او ابا می کرد و دست خود را سپر صورت کرده بود تا آن که بیچاره گشت و خود را خلع کرد.

پس صالح سه روز او را از طعام و شراب منع کرد، پس از آن او را در سردابی نمود و در آن را مسدود کرد تا در آن جا هلاک شد، و به قولی او را با آب جوش حقنه کرد تا بمرد، و بعضی دیگر گفته اند که بعد از پنج روز از خلع معتز او را داخل گرمابه کردند و از آب او را منع نمودند تا نزدیک به هلاکت رسید، پس آب شوری یا آب برفی برای او آوردند تا بخورد و بمرد.

پس وفات او در دوّم شعبان سنهٔ ۲۵۵ واقع شد، ^(۳) والله العالم.

* * *



١ _مروج الذهب، ج ٢، ص ١٧٩.

۲ _همان، ص ۱۷۸ .

٣ ـ حياة الحيوان، ج ١٠ ص ١٢٤.

ذکر ایام خلافت مهندی باش^(۱)

یک روز به آخر ماه رجب مانده سنهٔ ۲۵۵ مهتدی بالله محمد (جعفر -خ ل) بن هارون الواثق بن المعتصم بر بساط خلافت نشست ، و چون بر خلافت مستقر گشت طریق زهد پیش گرفت و ملاهی را از خود دور کرد و حرام کرد سماع غنا و ساز و آشامیدن شراب را ، و امر کرد زنهای مغنّیه را نفی کردند ، و کلاب و مسباع را دور کردند ، و منکرات را تغییر داد (۲) و عدل و داد در میان رعیت ظاهر گردانید ، و قبّه بنا کرد مشتمل بر چهار در و پیوسته در آن قبه می نشست از برای مظالم ، و عامه و خاصه را دادرسی می کرد و هر روز جمعه به مسجد جامع می رفت و خطبه خاصه را دادرسی می کرد و هر روز جمعه به مسجد جامع می رفت و خطبه می خواند و بر مردم نماز می کرد و هی رفت : من حیا می کنم از حق تعالی که در میان بنی عباس مثل عمر بن عبدالعزیز در بنی امیّه نباشد.

و علماء و فقها را نزد او منزلتی رفیع بود بر ایشان احسان بسیار می کود، و ظروف طلا و نقره را امر کرد شکستند و دینار و درهم نمودند، و صورتهایی را که خلفا در مجالس خویش کشیده بودند امر کرد محو کردند، و فرشهایی که در شریعت مطهره حکم به اباحهٔ آن نشده بر چیدند و از برای مؤنه و مائدهٔ خود مقرر کرد در هر روزی فریب به صد درهم خرج کردند و حال آن که خلفای سابق بر او هر روزی ده هزار درهم صرف می کردند.

و قدك را به اولاد فاطمه ﷺ ردكرد، و قائم الليل و صائم النهار يود، وگفته شده

۱ - برای مزید اطلاع ر.ک: اخیار الدول، چ ۲، ص ۱۲۵: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۲. ۲ ـ اخیار الدول، چ ۲، ص ۱۲۵.

که او را جبهای از پشم بود که شبها آن را میپوشید و خود را مغلول میکرد و به عبادت میایستاد، و کلمات حضرت امیرالمؤمنین ﷺ راکه نوف بکالی از آن حضرت روایت کرده به خط خود نوشته بود و شبها آن کلمات را میخواند و میگریست.

و ابن ابی الحدید گفته که: امیرالمؤمنین ﷺ را اطاقی بود بیت القصص می نامیدند، مردم مطالب و عرایض خود را می نوشتند و در آن جا می ریختند تا امیرالمؤمنین آنها را مطالعه فرماید و جواب دهد، و کسی که اقتدا کرد به آن حضرت دراین کار مهندی بالله بود.

و بالجمله ، چون مهتدی بر خلاف طریقه خلفای سابقین مشی کرد لهذا عدالت او بر امراء و جنود او که به عکس آن طریقه تربیت شده بودندگران آمد و در دفع او حیله کردند تاگاهی که او را بکشتند . و کیفیت مقتل او را مقام مقتضی ذکر نیست و گاهی که دور او را احاطه کرده بودند و قصد کشتن او را داشتند او را توبیخ می کردند که این چه سیرتی است که مردم را به آن وا داشته ای ؟

گفت: میخواهم به سیرهٔ رسول خدا ﷺ و اهلبیت او و خلفاء راشدین رفتار کنم.

گفتند: این سبرت را که رسول گیگ اختیار کرد به سبب آن بود که در ایام او اصحاب و مردمانی بودند که زاهد در دنیا و راغب در آخرت بودند نه مانند ایام تو که مردمان و رجال تو ترکی و جزری و مغربی و امثال آن میباشند که از امر آخرت چیزی نمیدانند و غرض ایشان همین عاجل دنیاست ، پس چگونه به این سیرت صبر میکنند؟

و از این کلمات ما بین ایشان گفتگو شد ، بالاخره خنجرها کشیدند و بر او زدند و پسر عم « بایکیال » از آن غضبی که با مهتدی داشت به سبب کشتن او « بایکیال » را خنجری بر اوداج او زد که خون جوش زد ، پس دهان بر آن خون نهاد و تمام را بمکید تا شکمش پر شد ، آن گاه از روی او برخاست و گفت : امروز از خون مهتدی



سيراب شدم چنانچه از شراب امروز سير شده بودم.

و چون مهندی کشته شد پشیمان شدند وگریه و نوحه آغاز کردند از جهت نسک و زهد او، و این واقعه در روز سهشنبه شانزدهم رجب سنهٔ ۲۵۶ اتفاق افتاد. و به نحو دیگر قتل او نیز نقل شده.

و لكن در روايت وارد شده كه سبب قتل او آن شد كه حضرت امام حسن عسكرى صلوات الله عليه را در حبس كرده بود و قصد كرده بود كه آن جناب را شهيد كند، حق تعالى عمر او را قطع كرد و طايقة اتراك به اعانت مردم بر او ريختند و خونش بريختند به جهت ميل او به طريقة اعتزال و قدريه ، كما في اثبات الوصية و في البحار عن مهج . و في آخر الحديث: و كان المهتدى قد صحّح العزم على قتل ابي محمد صلوات الله عليه فشغله الله بنفسه حتى قُتل و مضى الى اليم عَذاب الله .

و در ایام مهتدی سه روز به آخر ماه رمضان مانده سنهٔ ۲۵۵ صاحب زنج (۱) در بصره خروج کرد و ادعا می کرد که من علی بن محمّد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین الله می گفتند. و علی بن الحسین الله می گفتند. و اصلش از یکی از قرای ری (۱) بود و به مذهب و ازارقه و (۱) از خوارج میل داشت و تمام گناهان را شرک می دانست و انصار و اصحابش زنجی بودند.

و نیز در سنهٔ ۲۵۵ عمرو بن بحر بصری معروف به جاحظ^(۴) در بصره وفات کرد، و او غلام ابراهیم بن یسار نظام و شاگرد او بوده وکتابهای بسیار تألیف کرده، و



۱ ـ درباره هویت واقعی صاحب الزنج میان اهل تاریخ اختلاف است، نام و نسب او را بعضی علی بسن محمد بسن عبدالرحیم گفتهاند از طایفهٔ عبدالقیس (طیری)، بعضی دیگر وی را علی بن محمد بن عیسی بن زید دانستهاند. بعضی نیز او را ایرانی و از اهالی ورزئین نزدیک ری شعردهاند.

۲ ـ نام این قریه ورزنین است (معجم البلدان، ج ۴. ص ۹۲۱ که ظاهراً همان برستین باشد. نگاه کنید به: ری باستان، ج ۲، ص ۵۰۸.

٣ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ١٩٤، ط سال ١٣٧٧ ه.ق.

۳ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۷۰: تــاریخ بـخداد، ج ۱۲، ص ۲۱۲، السبر، ج ۱: ص ۴۵۶: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۵.

ماثل به نصب(۱) و عثمانیه بود ، و کتاب و عثمانیه و^(۲) از تألیفات اوست ، و ابوجعفر اسکافی معتزلی معاصر جاحظ و شیخ مفید و سید احمد بن طاووس هرکدام بر آن کتاب نقضی نوشتهاند ، جنانچه در سال وفات اسکافی به این مطلب اشاره شد .

و للجاحظ غير العثمائية تأليفات أخر، (٢) منها: الرسالة التى جمع فيها كلمات اميرالمؤمنين صلوات الله عليه، و منها كتاب الحيؤان، قال الدميرى في حياة الحيوان: و من أحسن تصانيف الجاحظ كتاب الحيوان، و ينقل عنه كثيراً، و مما نقل عنه قوله: و من العجب في قسمة الارزاق ان الذئب يصيد الثعلب فيأكله، و يصيد الثعلب القُنْفذ فيأكله، و يصيد الثعلب القُنْفذ فيأكله، و يصيد الثعلب القُنْفذ فيأكله، و يصيد القنفذ الأفعى فيأكلها، و الأفعى تصيد العصفور فتأكله، و العصفور يحصيد الجراد فيأكله، و الجراد تأكله، و الجراد تأكله، و الذبابة تصيد البعوضة فتأكلها!

و قيل: كان الجاحظ مشوّه الخلق و انّما قيل له «الجاحظ» لان عينيه كانتا جاحظين، والجحوظ النتوء، و نقل انّه احضره المتوكّل لتأديب ولده فلمّا رَآه استبشع منظره، فامر له بجائزة و صرفه.

و عن كشكول شيخنا البهائي ﴿ قال: كان الجاحظ قبيح الصوّرة جمداً، حمتى قمال الشّاعر:

«لو يسمسخ الخسنزير مسلخاً ثسانياً ماكان إلا دون قبع (وجه خ ل) الجاحظ

قال يوماً لتلامذته: ما أخبلني الآ امرئة، أنت بي الى باب صائع فقال: مثل هذا الشيطان، فَبقيت خائراً من كلامها، فلما ذهبت سألت الصائع، فقال: استعملتني ان أصيغ لها

١ ـ واقل ما صدر عن الجاحظ منا يدل على عداوته لأميرالمؤمنين هي و مخافقه لإجماع المسلمين انه اظهر في سنة عشر و مأنين من الهجرة القول بان الامامة بالميرات و ان وارث النبي وَالْمَائِينَ هو عمد المباس دون على عُنْهُ . و كان ذلك منه تقرباً الى الخليفة المأمون المباسى، فياع دينه بدئياه . (مؤلف عفى عنه).

۲ ـ مقالة العثمانية يا: الرسالة العثمانيه . خطى: كتابخانه كوبريلي ٨١٥. نگاه كنيد به: زندگي و أتار جاحظ، ص ٧٤.

۳ ـ مجموعه رسالدهای جامظ را جمعی متنشر کردهاند. از جمله پاول کراوس و طه الحاجری در قـاهره ۱۹۴۳، و حسن مندوی در قاهره در سال ۱۹۲۳، و ساسی المغربی در قاهره، ۱۳۲۴.

٢ _ و في صيد النحلة الذبابة و الذبابة البعوضة تظر فتأمل. (مؤلف للله ؟)

صُورة جنّى ! و فى قولٍ صورة الشيطان، فقلت: لا أدرى كيف صُورته، فأتت بك (انتهى).(١) وَ لَه اشيّاه و اشكال فى قبح المنظر و الشّكل ليس هنا موضع ذكره، و الغالب على أهل و الكمال قلّة المال وَ عدم الجمال، و هذا منْ لطيف حكمةالله المتعال.

و طال عمر الخاحظ، و أصابه الفالج في آخر عمره، و كان يُطلي نصفه الأيمن بالصندل الكافور لشدة حرارته، و النصف الأيسر لو قُرِض بالمقاريض لما أحسّ به من [خدره و] شدة برده. و كان يقول في مَرضه: اصطلحت على جسدى الأضداد، إن أكلتُ بارداً أخَذ برجلي، و إن أكلت خارًا أخذ برأسى. و كان يقول: أنا مَن خانبي الأيسر مَقلوجٌ، فلو قرض برجلي، و إن أكلت خارًا أخذ برأسى. و كان يقول: أنا مَن خانبي الأيسر مَقلوجٌ، فلو قرض بالمقاريض ما علمت به، و من خانبي الأيمن مُنقرَسٌ فلو مر به الذّباب لألمت، و بي حضاة بالمقاريض ما البول، (٢) و اشد ما على ستّ و تسعون سنة، مات بالبصرة سنة ٢٥٥.

و در ایام معتز و مهتدي جماعتي از آل ابوطالب خروج كردند.

از جمله علی بن زید بن الحسین بن عبسی بن زید بن علی بن الحسین الله و مادرش از اولاد عقبل بود، در کوفه خروج کرد، جماعتی از عوام و اعراف کوفه با او ببعت کردند، مهتدی شاه بن میکال را با لشگری عظیم به جنگ او فرستاد، چون این خبر گوشزد لشگر علی گردید متوحش شدند، چه آن که عدد ایشان به دویست سوار می رسید.

علی چون وحشت و دهشت ایشان را بدیدگفت: همانا ای مردم ، این لشگر مرا می طلبند و با غیر من کاری ندارند ، من بیعت خود را از گردن شما برداشتم پی کار خود روید و مرا با ایشان گذارید ، گفتند: به خدا قسم که ما چنین نخواهیم کرد ، چون لشگر شاة بن میکال رسید لشگر علی را فزعی غالب شد ، علی گفت: ای مردم ، به جای خود بمانید و تماشای شجاعت من نمائید .

پس شمشیر خود راکشید و اسب خود را در میان آن لشکر عظیم دوانید و بر ایشان از یمین و یسار شمشیر زد تا آن که از میان لشگر بیرون شد و بر فراز تلّی رفت، دیگر باره از پشت ایشان در آمد و بر ایشان حمله کرد، و لشگر از ترس برای



۱ ـ روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۲۸.

٢ - وفيات الاعيان، ج ٢. ص ٢٧٢.

او كوچه مى دادند تا به مكان اوّل خود عود نمود و دو سه كرت اين چنين حمله آورد برايشان ، لشگر او دل قوى شدند و برلشگر شاة بن ميكال حمله كردند ، لشگر شاة هزيمتى شنيع نمودند و على بن زيد فتح كرد و ببود تا در ايام معتمد در بصره ماجم او را با طاهر بن محمد(۱) علوى و طاهر بن احمد حسنى گردن زد .

و هم در اين ايام موسى بن بُغا از همدان لشكرى به جنگ كوكبى فرستاد و در واقعة ايشان حسين بن محمّد بن حمزة بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن المجتبى ﷺ مقتول شد.

و هم در این ایام حارث بن اسد ، محمّد بن حسن بن محمّد بن ابراهیم بن حسن ابن زید بن الحسن المجتبی ﷺ را قید نموده اسیر کرد و به مدینه حـمل داد ، در وصفراه ، محمّد وفات نمود ، حارث پاهای او را قطع کرد و قیدها را بیرون آورد .

و هم در این ایام سعید حاجب در بصره ، جعفر بن اسحاق بن موسی بن جعفر یا جعفر یا را مقتول ساخت ، و نیز سعید حاجب ، موسی بن عبدالله بن اقحسین بن زید بن الحسن المجتبی یا را که مردی صالح و از روات حدیث است با فرزندش ادریس بن موسی و فرزند برادرش محمد بن یحیی و ابوطاهر احمد بن زید بن الحسین بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین ایا به جانب عراق حمل داد ، جماعت بنی فزاره در راه با سعید در آویختند و این جماعت را از دست سعید شقی گرفتند و خلاص کردند جز موسی که ابا کرد از گریختن ، لاجرم با سعید بماند سعید او را در زباله مسموم کرد و بکشت در ماه محرم سنة ۲۵۶ و سرش را برای مهندی برد .

و نیز در این ایام عبدالله بن عزیز، علی بن عبدالرحمن بن قاسم حسنی را با محمد بن عبدالله جعفری را در نزدیکی ری مقتول ساخت، و هم عبدالله بن عزیز محمد بن حسین حسنی را با علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر هیگا

١ حدو طاهر بن محمّد بن القاسم بن حمزة بن الحسن بن عبيداتُه بن العباس بن اميرالمؤمنين ﷺ. و طاهر بن احمد هو
 ابن القاسم بن محمّد بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب ﷺ (موّلف ﷺ).

اسیر کرد و به سر من رأي برد و هر دو تن را محبوس ساخت تا در حبس بمردند .

و هم در این ایام محمّد بن احمد بن عیسی المنصور عامل مهتدی در مدینه ، ابراهیم بن موسی بن عبدالله حسنی را بگرفت و در محبس افکند تا در حبس وفات کرد و در بقیع مدفون شد .

و هم عبسی بن محمّد مخزومی، علی بن موسی الحسنی را در مکّه در حبس کرد تا در محبس وفات کرد، و موسی بن اسماعیل جعفری را خلیفه ابوالساج بگرفت و به جانب کوفه حمل داد و درکوفه جان داد.





ذكر ايام خلافت معتمد علىاش^(١)

چون مهندی از دنیا درگذشت پسر عمش احمد بن جعفر المتوکل ملقب به معتمد به جای وی نشست ، و اوّل زمان خلافت او ماه رجب سنهٔ ۲۵۶ بود و هم در ماه رجب سنهٔ ۲۷۹ از دنیا درگذشت ، و مدت خلافتش بیست و سه سال طول کشید ، و سنین عمرش به چهل و هشت رسید و مدفنش در بغداد واقع شد.

و در سال اوّل خلافت او سنهٔ ۲۵۶ در روز عید فطر محمّد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح معروف وفات کرد.

و للبخارى حكاية معروفة عند و رُوده في بَغدادَ و اجتماع أهل الحديث لديه و عرضهم عليه الأخاديث المقلوبة، وَ حكى عنه انّه قال: مَا وَضعت في كتابي الصَّحيح الأ اغتسلت قبل ذلك و صليت ركعتين.

وَ قال ایضاً: صنّفت کتابی الصَّحیح لستَّ عشرة سنة، خرّجته من ستّماًة الف حدیث، و جعلته حجّةً فیمًا بینی و بینالله.(۲)

و ابن تیمیهٔ حرّانی در منهاج السنة گفته که : بخاری احتیاط کرد و از احادیث حضرت صادق در صحیح خود نقل نکرد به جهت آن که شک و ریبی در بعض احادیث آن جناب برای او حاصل شده بود .

و عجب است از جناب بخاری چگونه مراعات احتیاط ننمود در نقل روایت از خوارج و نواصب ، و از هزار و دویست نفر از ایشان روایت کرده به تصریح این البیع



١ ـ براى مزيد اطلاع ر. ک: اخبار الدول، ج ٢، ص ١٢٧؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ١٩٨.

٢ _ روضات الجنّات، ج ٧، ص ٢٧٨.

و غیره ، که از جمله ایشان است : عمران بن حطان سدوسی مادح ابن ملجم (۱) و شرح این مقام طولانی است و ما در فیض القدیر و در شرح وجیزه آنچه مناسب این مقام است بیان کردیم و این مقام را گنجایش بعضی کلمات نیست .

و نیز در سنهٔ ۲۵۶ زبیر بن بکر بن بگار^(۲) وفات کرد ، و زبیر بن بکار نسبت به زبیر بن عوام قریشی میرساند ، و قاضی مکّه بوده ، و بر نسب قریش اطلاعی تمام داشت ، و از مؤلفات اوست کتاب انساب قریش .

و در سنهٔ ۲۵۷ در ۱۷ شوال صاحب و زنج ، داخل بصره گردید و مردم بصره را بکشت (۳) و خانه ها را با مسجد جامع بسوزانید . و عباس بن فرج معروف به ریاشی نحوی لغوی در جامع بود و مشغول نماز ضحی (۴) خواندن بود و در آن واقعه مقتول شد و ریاشی (به کسر راء و تخفیف یاء) است .

و در غرّهٔ ربیعالاوّل سنهٔ ۲۵۸ معتمد برادر خود موفق را با مفلح به بصره فرستاد به جهت محاربه با صاحب و زنج ، و در آن واقعه مفلح کشته گشت و جنازهاش را به سامراء حمل کردند و موفق نیز از محاربه دست کشید .(۵)

و در همان سال یحیی بن معاذ رازی واعظ که یکی از رجال طریقت و معاصر جنید بغدادی است در نیشابور وفات کرد.

و در سنهٔ ۲۵۹ دولت طاهریان منقرض شد و ابتداء دولت صفاریان شــد و از صفاریان چندکس حکومتکردند، اؤل ایشان یعقوب بوده.



۱ _ نگاہ کئید بدہ فتح الباری (مقدمہ)، ص ۴۶۰ _ ۴۶۱؛ الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۲۵؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۹۳ _ ۲۹۵، ج ۷، ص ۲۷۲؛ الباعث الحثیث، ص ۲۵.

۲ ـ برأی مزید اطلاع ر.ک: تور القیس، ص ۲۳۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۱۷، معجم الادیــاد، ج ۴، ص ۲۱۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۱۲؛ تاریخ بقداد، ج ۸، ص ۴۶۷.

٣۔اخبار الدول، ج ٢، ص ١٢٨.

۴ ـ نماز شعیل آن نمازی است که اهل سنّت بهٔ جا می آورند در چاشتگاه روزها و در عدد رکمات آن اختلاف کردهاند که آیا چهار رکمت است و یا هشت و یا دوازده، و به این نماز هم مواظبت دارند و از بدع ایشان است مانند نماز تروایح (ظاهراً للمؤلّف ﷺ).

۵۔مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۹،

و در سنهٔ ۲۶۰ وفات کرد حضرت ابومحمّد حسن بن علی العسکری صلوات الله علیه ، پدر بزرگوار حضرت مهدی منتظر و امام ثانی عشر صلوات الله علیه و عجل الله فرجه .(۱)

و در همان سال ثقة جليل القدر رئيس الطايقة فضل بن شاذان نيشابوري وفات كرد، و فضايل اين شيخ جليل الشأن بسيار است و صد و هشتاد كتاب مصنفات اوست، و حضرت ابومحمّد عسكري على سه دفعه بر او رحمت فرستاده.

و نیز در سنهٔ ۲۶۰ احمد بن ابی عبدالله محمّد بن یحیی المبارک البزیدی (۲) عالم ادیب نحوی لغوی وفات کرد .

و يزيديّون سلسلة من اهلَ العلم و الأدب، منهم يحيى بن المبارك الّذى اشتهَر بهذه النّسبة، لأنّد كان في أوّل الوهلة مربّيا لأولأد يزيد بن منصور الحميرى الوالى على الكوفة الى البصرة، و أن اتصل بعد ذلك بخدمة الرّشيد و اشْتَغَل بتريية ولده المأمون، و منهم نافلته(") النّبيل الفاضل العلاّمة محمّد بن العبّاس بن محمّد بن يحيى المَذكور.

و منهم ابراهيم بن يحيى (٢) ابواسخاق النّحوى صاحب المصنّفات. والّذى حكى عنه الله كان يَوماً في مَحضر المأمون وَ عنده يحيى بن اكثم القاضى، وَ هم على الشّراب، قَقَال لَه يَخيى، يَمازحه: مَا بال المعلّمين يلوطون بالصّبيان؟ فرفع ابراهيم رأسه فاذا المأسون يحرض يحيى على العبث به، فَغَاظه ذلك، و قال: اميرالمؤمنين أعلم خلقالله بهذا، فان ابى أدّبه، فقام المأمون من مجلسه مغضباً و رُفِعتَ الملاهي، فَأَقبل يحيى على إبراهيم فقال: اتدرى ما خرج مِن رأسك؟ أنى لأرى هذه الكلمة سبباً لاتقراضكم يا آل اليزيدي، قال ابراهيم: فزال عنى السّكرو كنبت الى المأمون:



١ _مروج الذهب، ج ٢، ص ١٩٩.

۲ - برای مزید اطلاع ر.ک: روضات الجنات، ج ۸، ص ۲۱۱ه ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۹۴: اخیار النحویین، ص ۴۴۰ خوانة الادب، ج ۴، ص ۴۲۶.

٣ _ النافلة : ولد الولد. (ظاهراًللمؤلِّف عَلَيْهُ).

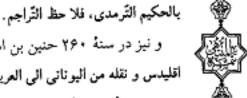
۴_ نگاه کنید بد: البلغة، ص ۴۹؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۹۷.

أنا المذنب، إلى آخر الأشغار في اظهاره النّدامة و جواب المأمون بالعفو عند. (١) و هاهناكلام اورده صاحب الرّوضات في ذيل ترجمة ابي عبدالله محمّد بن يحيى المقدّم ذكره بعد أن نقل بيته الخامع لمعجمات الحروف، قال: ليس هذا بأمرٍ عجيب، بل العجب كلّ العجب هنا ما اتّفقت عليه نسخ الشّرح الكبير في اوّل كتاب الطّهارة، من نسبة [تفسير] لفظ العجب هنا ما اتّفقت عليه نسخ الشّرح الكبير في اوّل كتاب الطّهارة، من نسبة [تفسير] لفظ الطهور الواقع في القرآن بالطّاهر المطهّر إلى جماعة من اللّغويين الأعاظم، منهم الترمدي، الطهور الواقع في القرآن بالطّاهر المطهّر إلى جماعة من اللّغويين الأعاظم، منهم الترمدي، مع أنّ المرادبه اليزيدي المذكور، و ليس الترمدي بالتاء المثنّاة المتنانيّة و الرّاء و الميم بين العلماء الجمهور إلاّ لقب ابي عيسي محمّد بن عيسي بن سورة، أحد أرباب صخاحهم المتنّة العلماء الجمهور إلاّ لقب ابي عيسي محمّد بن عيسي بن سورة، أحد أرباب صخاحهم المتنّة و لكن لأ يخفي أنّ الترمدي قد يطلق أيضاً على محمّد بن احمد بن نصر التّرمدي الفقيه الشّافعي المتوفّى سنة 0 مدين المعون المعروف

و نیز در سنهٔ ۲۶۰ حنین بن اسحاق طبیب وفات کرد «و هو الذی عرّب کــتاب اقلیدس و نقله من الیوتانی الی العربی وَ هَذَّبِه ثابت بن قرّة».

و در سنة ۲۶۱ طيفور بن عيسى معروف به آبايزيد بَسطامى معروف وفات كرد. و ابويزيد البسطامى: هُو الشّيخ العرشد المتصوّف المعروف، و فى جملةٍ من كلمات العرفاء: أنّ ابايزيد ازتاض و خَدم مأة و ثلاثة عشر من المشايخ حَتّى وصَل بخدمة مولانا جعفر بن محمّد الصّادق عَنِهُ فَوجد فى خدمته ما هو المقصود، (٣) و قال جمعٌ منهم: أنّد كان سقّاة في داره عني (٢)

و لمَّا كانِ هٰذَا بعيداً بَحسب الظاهر لمباينة عُصرهما، لما أنَّ مولانا الصَّادق ﷺ كانَّت



١ ـ روضات الجنات، ج ٨. ص ٢١٢ ـ ٢١٣.

۲ ـ روضات الجنأت، ج ۸، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۴.

٣-النور من كلمات أبي الطيفور. ص ٤٧، تذكرة الاولياء. ج ١، ص ١٣٤.

۴ ـ نگاه كنيد به: اربعين فخر وازي، ص ۴۷۶، طرائف، ص ۱۵۲۰ مجالسالمؤمنين، ج ۲، ص ۲۰ شرح تنجريد، ص ۱۲۴۹ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۵۵، گوهر مراد، ص ۵۵۵، و نيز تاريخ اين زهرة اندلسي؛ جامع الاتوار سيد حيدر آملي؛ كشكول شيخ بهاني؛ الاغانة حزين لاهيجي.

وفاته في سنة ثمان و اربعين و مأة وكان التفاوت بينهما مأة و ثلاثة عشر مع ان عسر أبايزيد لم يكن اكثر من الثمانين، ناولوا هذه المقالة فقال بَغضهم: مكان مولانا الصادق، سيدنا على بن موسى الرضا (عليهما سلام الله تعالى) و قال بعضهم: كان أباجعفر محمّد بن على الجواد هيء ، و تخلّص بعض آخر عن هذا الأشكال بالتزام تعداد في الرّجل الذي هو متصف بهذه النّسية و الالقاب بأن بايزيد اثنان: الأكبر و الأصغر، و الأكبر هو السّقا. (١) (والله العالم)

و نیز در سنهٔ ۲۶۱ مسلم بن حجاح قشیری نیشابوری صاحب صحیح معروف وفات کرد و در حق صحیح او علماء سنت گفتهاند : «ما تحت ادیم السّماء اصح من کتاب مسلم فی علم الحدیث».(۲)

قال صاحب النّواقض الرّوافض: قال اكثر علماء العرب: اصعّ الكتب بعد كتابالله صحيح مسلم بن الحجّاج القشيرى، و قال الاكثرون من غيرهم: صحيح محمّد بن السماعيل البخارى هو الأصعّ، و هو الاصع، و ما اتّفقا عليه هو مَا اتّفق عليه الأمّة، و هو الّذي يقول فيه المحدّثون كثيراً صحيح منفق عليه، و يعنون به اتّفاقهما لا اتفاق الأمّة و ان لا مه ذلك.

(الى ان قال): وَ صَارا في الأسلام رفيقي مصحف الكريم وَ القرآن العظيم.

قُلُت: و للعلماء و المحدّثين هاهنا كلامٌ لا يناسب المقام ذكره، وَ من اراد الأطلاع عليه فليزاجع كتاب عبقات الأنوار. و قال مسلم: صَنَّفت هذا المُسند الصحيح من ثلاثماًة الف حديث مسموعة.

قال عبدالقادر الحنفى، فى المحكى عن جؤاهر المُضيئة: أن الحافظ رشيد العطّار جمع كتاباً فى بيّان الأخاديث المقطوعة فى صحيح مسلم و سمّاء بالغرر الفوائد المجموعة فى بيّان ما وقع فى صَحيح مسلم مِنَ الأخاديث المقطوعة، و حكى أن مسلماً لمّا وضع كتابه الصّحيح عَرضه على أبى زرعة الرازى فانكر عليه و قال: سمّيته الصّحيح فجعلت سلّماً لأهل





١ _ تكاه كنيد به: مجالس العؤمنين، ج ٢، ص ٢٣؛ روضات، ج ٢، ص ١٥٥؛ طرائق الحفائق، ج ٢، ص ٢٣٨.

٢ _ مقدمه التاج، ج ١، ص ١٥؛ جامع الاصول، ج ١، ص ١٨٨.

البدع وَ غيرهم.(١)

و در سنهٔ ۲۶۲(۲) یعقوب بن لیث صفار با لشکری عظیم به جانب عراق آمد و بر ه دیر عاقول ، که واقع است بر کنار دجله ما بین و واسط ، و بغداد ـ نزول نمود ، معتمد ، مفوّض پسر خود را در سامراء گذاشت و خود با لشکری بسیار به جنگ یعقوب بیرون رفت و با او محاربه کرد تا یعقوب صفّار را هزیمت داد و لشکر معتمد غنیمت بسیاری به دست آوردند ، و نقل شده که ده هزار رأس از ستور ایشان به غنیمت گرفتند.

و یعقوب در اصل مسگر بوده و به این جهت او را صفار میگفتند و کمکم در تهیه جیش و جند بر آمد و خوارج را میکشت تا آن که کار او بالاگرفت و بلاد خراسان و ۱ سجستان ، و سایر بلاد را تسخیر کرد و به تصرف خود در آورد .

و چون دولتش فوی شد خروج بر خلیفه معتمد بالله [کذا]کرد و به عراق آمد و جنگ کرد نا شکست خورد ، پس دیگر باره در تهیه لشکر و استعداد بر آمد و خیال خروج داشت که اجل او را مهلت نداد ، و قولنجی او را عارض شد ، اطباء او را معالجه به حقنه کردند ، قبول نکرد لاجرم به همان مرض در نوزدهم شوال سنهٔ ۲۶۵ وفات یافت .

پس از آن برادرش عمرو بن لیث به جای او نشست و از جانب خلیفه در اطراف خراسان والی بود، تا در سنهٔ ۲۸۷ به جهت گرفتن «ماوراء النهر» با والی آنجا اسماعیل بن احمد جنگ کرد، تا در پایان کار مغلوب شد و او را اسیر کردند و برای خلیفه معتضد فرستادند، و او در نزد معتضد اسیر بود تا معتضد وفات یافت و مکتفی خلیفه شد و بعد از یک روز از خلافت مکتفی گذشته عمرو بن لیث نیز وفات یافت و عمرو در اوّل کار مکاری حمار بوده.

گویند: از بنای اوست مسجد جامع عتیق شیراز مشهور به مسجد جمعه که در سنهٔ ۲۸۱ بنا کرده. و به شهرت نسبت دادهاند که آن مسجد هرگز از اولیاء خالی



۱ ـ وفيات، ج ٥، ص ١٩٢.

٢-مروج الذهب، ج ٩. ص ٢٠٠.

نباشد ، و اخبار و نوادر آثار آل لیث(۱) بسیار است .

مسعودی گفته که: یعقوب صفار مرد سیاسی دان بوده و چنان سیاست لشکر نموده بود که مانند آن شنیده نگشته. و نقل کرده که وقتی فرمان داد که به جنگ بیرون شوند، جنود او دفعة ستوران خود را از چرا گرفتند و سوار شدند و دیدند مردی راکه اسب او علفی بر دهان داشت علف را از دهان آن حیوان بیرون کشید که مبادا به قدر جویدن اسب علف را تأخیر کرده باشد و با اسب خود به زبان فارسی خطاب کرد که: امیرالمؤمنین دواب را از تر بریدند، و چون منادی یعقوب ندا میداد به پوشیدن سلاح جنگ، تمام لشکر دفعة سلاح میپوشیدند.

و حکایت شده که مردی را دیدند که در زیر سلاح رخت نپوشیده ، از سبب آن پرسیدند؟ گفت: من مشغول غسل جنابت بودم که منادی امیر ندا کرد که سلاح پپوشید ، من به جهت آن که تأخیر در امر امیر نکرده باشم لباس نپوشیدم و به همان پوشیدن سلاح اکتفاکردم .(۲)

قيل: انَّه وُجد على قبر الصَّفَّار هذا:

مَلَكُت خراسًاناً وَ اكسنافَ فسارسٍ و مَاكُنْت عن ملك العِمْاق بآيسٍ سَلامٌ عَلَى الدَّنيٰا وَ طيب نسسيمها كأن لم يكن يعقوبُ فيها بسجالسٍ

و در سنة ۲۶۴ موسى بن بُغًا و اسماعيل بن يحيى مُزنى و يونس بن عبدالاعلى و فات كردند ، (۳) و موسى بن بغا از اتراك و امراء مهندى و معتمد بوده است ، و او همان است كه اهل قم از او به خدمت حضرت امام حسن عسكرى ﷺ شكايت كردند ، آن جناب امر فرمود ايشان را به خواندن اين دعا در قنوت خودشان



۱ در مجالس المؤمنین از تاریخ گزیده نقل کرده که صاحب تاریخ گفته: صفاریه همگی شیعه بوده اند، و مدت ملک ایشان پنجاه و شش سال بلوده، و عدد ایشان هفت نفر بلوده، و اوّل ایشان بلحقوب است. (سؤلف ﷺ) مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۲۸: تاریخ گزیده، ص ۴۲۶].

۲_مروح الذهب، ج ۴، ص ۲۰۲.

٣ ـ مروج الذهب، ج ٢. ص ٢٠٤.

«الحمدلله شاكراً لنعمائه ـ الخ» و آن دعاى مبسوطى است كه آن حضوت در قنوت خود مىخواند، و در مهج الدعوات(۱) و بحارالانوار مسطور است .

و در سنهٔ ۲۶۵ احمد بن الخصيب وفات كرد، و او در زمان منتصر و مستعين وزارت داشت و لكن در سنهٔ ۲۴۸ مستعين او را نفي كرد بـه جـزيرهٔ داقـريطش، فرستاد به سبب جرمي كه از او واقع شده بود.

و ابن الخصیب مردی بطّاش و فتّاک بوده و نقل شده که وقتی سواره بود شخصی به نزد او نظلم میکرد او پا از رکاب خالی کرد و چنان بر قلب آن بیچاره زد که هلاک شد .

و در ماه صفر سنهٔ ۲۶۷ موفق به جنگ صاحب و زنج ، بیرون شد و در بصره با او جنگ کرد تا او را بکشت ، و مدت ایام نسلط و قهر صاحب و زنج ، چهارده سال و چهار ماه طول کشید و در این مدت قلبل بسیاری از مردم را بکشت و به زن و طفل رحم نمی کرد و ایشان را به قتل می رسانید و خانه های بسیار خراب کرد و آتش زد ، و مردم در حق مقتولین او بر دو نوعند مکثر و مقلل ، مکثر گفته که : جز عالم الغیوب نداند عدد آن کسانی را که صاحب و زنج ، از بلاد و امصار و قری بکشت ، چه از نداند عدد آن کسانی را که صاحب و زنج ، از بلاد و امصار و قری بکشت ، چه از مداند عدد آن کسانی را که صاحب و زنج ، از بلاد و امصار و قری بکشت ، چه از مداند عدد آن کسانی را که صاحب و زنج ، از بلاد و امصار و قری بکشت ، چه از مداند عدد آن کسانی را که صاحب و زنج ، از بلاد و امصار و قری بکشت ، چه از مداند عدد آن کسانی را که صاحب و زنج ، از بلاد و امصار و قری بکشت ، و مانی کرد از کشرت به مرتبه ای است که ممکن نیست در شمار آید ، و مقلل گفته که : فانی کرد از مردم پانصد هزار نفس ، و کلام هر دو فرقه مبتنی بر ظن و حدس است .

فقیر گوید که: من این مقدار که نوشتم از تاریخ نقل کردم و لکن تصدیق نمی کنم، بلکه تصور هم نمی کنم این مقدار را.

و بالجمله ، نقل شده كه : در يك واقعه در بصره سيصد هزار نفس از مردم بكشت ، (۲) و فتنه او بر مردم بصره سخت عظيم بود ، و مردم بصره در ايام او به غير از قليلي كه سالم ماندند ، بعضي مقتول و بعضي غريق گشتند و بسياري از ايشان مخفي و پنهان شده بودند .

روزها پنهان بودند، شبها بیرون میآمدند، و سگها و گربهها را میگرفتند و از



۱ ـ مهج الدعوات، ص ۸۵.

۲ ـ شورش بردگان ص ۵۸، به نقل از مسعودی، ج ۲، ص ۴۴۴ چاپ مصر .

گرسنگی میخوردند ، تا آن که سگ و گربه و موش را تمام کردند .

پس هرگاه که یک نفر از ایشان می مرد گوشت او را بر خود قسمت می کردند و می خوردند، و چنان بر مردم کار سخت شد که نقل کردهاند زنی را دیدند، سری بر دست گرفته و می گرید. سبب آن پرسیدند، گفت: مردم دور خواهرم جمع شدند تا بمیرد و گوشت او را بخورند، هنوز خواهرم نمرده بود که او را پاره پاره کردند و گوشت او را قسمت نمودند و از گوشت او به من قسمت ندادند جز سرش را، و در این قسمت بر من ظلم نمودند.

مؤلف گوید که: حضرت امیرالمؤمنین الله در اخبار غیبیه خود مکرر اشاره فرموده به خروج صاحب و زنج و قتل مردم بصره و گرسنگی ایشان و سایر گرفتاریهای ایشان .(۱)

و در نهج البلاغه است كه آن حضرت فرمود: «فِئَنَ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ، لاَنَّقُوم لَهَا قَائِمَةً، (الى ان قال ﷺ)، فَوَيلُ لكِ يَا بصرةً مِن جَيْشٍ مِن يَقْمِاللهِ، لاَ رَهَجَ لَهُ وَ لاَ حَسَّ، وَسيبتلى أهلك بالتَوتِ الأحمر و ألجوع الأغْبر.^(٢)

و در سنهٔ ۲۷۰ احمد بن طولون در مصر وفات کرد و مدت ولایتش هفده سال طول کشید، (۲) و از جانب معنز والی مصر بود و بعد بر دشام، و دنغور، مستولی شد، و به جود معروف و هم به کثرت خونریزی مشهور بوده، و کسانی راکه امر به کشتن ایشان نموده یا در زندان او مرده اند هیجده هزار تن ذکر کرده اند.

و (طولون) لفظي است تركي و اسم پدر اوست .

و في كناب الدّرّ المسلوك، قال: خلّف ابن طولون عشرة آلاف الف دينار و اربعة عشر الف مملوك، و كانت المارته نحو ستّ و عشرين سنةً، و كان خازماً، غاقلاً، بنى خـامعة المعروف بين مصر و القاهرة عند مشهد السّت نُفيسة بنت الحسين بن زيد بن علىّ بــن



۱ _ نهجالبلاغه. خطیه ۱۲۸، مناقب این شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۷۲، اثبات الهداه، ج ۲، ص ۴۲۵، بحارالاتوار، ج ۳۲. ص ۲۵۰، و ج ۴۱، ص ۲۲۴: شرح نهجالبلاغه، ج ۲، ص ۳۱۴ و ۲۶۰، مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۰۵.

٢_نهج البلاغه، خطبهٔ ١٠٢.

٢ ـ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢١٠.

الحُسَين ﷺ و هناك قبر آسية بِنْت مزاحم امرأة فسرعون، و قسر رقيّة بسنت عمليّ بسن ابيطالب ﷺ، و قبر آمنة بنت البّاقر ﷺ، و قبر فاطمة بنت محمّد بن اسماعيل بن جَعفر الصّادق ﷺ.

و در سنهٔ ۲۷۱ بوران دختر حسن بن سهل زوجهٔ مأمون وفات کرد. و حکایت عروسی مأمون او را و مخارجی که در عروسی او صرف کرده مشهور است.

و در سنهٔ ۲۷۳ ابن ماجهٔ قزوینی ابوعبدالله محمّد بن یزید بن ماجه صاحب کتاب سنن مشهور وفات کرد، و بعضی کتاب او را یکی از صحاح ستّ شمردهاند. و در سنهٔ ۲۷۴ احمد بن محمّد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمّد بن علی برقی صاحب مؤلفات کثیره که از جمله محاسن است وفات بافت.

و برقی منسوب است به «برقه رود» قم. و این شبخ جلیل از ثقات علماء و اصحاب امامیه است، و لکن چون از ضعفا روایت می کرد و بر مراسیل اعتماد داشت، قمیین طعن در او نمودند و شیخ ثقه ابوجعفر احمد بن محمّد بن عبسی قمی که شیخ و رئیس و نقیه قم بود او را از قم بیرون کرد، ولکن بعد از آن او را به قم برگردانید و از او عذر خواست، و چون برقی و قات کرد احمد بن محمّد بن عبسی با سر و پای برهنه تشییع جنازهٔ او نمود و جد برقی محمّد بن علی را یوسف بن عمرو ثقفی والی عراق بعد از جنازهٔ او نمود و جد برقی محمّد بن علی را یوسف بن عمرو ثقفی والی عراق بعد از عراق عراب فرار کردند و به جانب «برقه رود» قم آمدند و ساکن شدند. (۱)

و در سنهٔ ۲۷۵ سلیمان بن اشعث^(۲) آبوداود سَجسْنانی صاحب **سُنن** در بصره وفا*ت کرد*.

قال ابن خلَّكان، وكان يقول ابوداود: كتبتُ عن رسول الله ﷺ خمس مأة ألف حديث، اِنْتَخَبْتُ منها لها ضمّنته لهذا الكتاب (يعنى السنن) جَمَعت فيه أربعة آلاف و شمان مأة حَديثٍ، ذكَرتُ الصّحيح وَ لها يشبهه و يقاربه، و يكفى الإنسان لدينه، و من ذلك أربعة



۱ ـ تنقيح المقال. ج ۱. ص ۸۲ ـ ۸۴.

٣ ـ براي مزيد اطلاع ر.ک: وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٠ ٪ تاريخ بغداد، ج ٦، ص ٥٥، تذكرة الحفاظ، ص ٥٩١.

أحاديث: أحدها قوله ﷺ: «إنَّما الأعمال بالنيَّات».

و الثاني قوله ﷺ: « مِنْ حُسْن إشلام المرء تَرْكه مَا لاَ يُغنيه ».

و الثَّالث قوله ﷺ؛ « لأيكونُ الْمُؤمنُ مؤمناً حتى يَرضىٰ لِأَخْبِه مَا يَرْضَاه لِنَفْسِه ».

(و الرّابع) قوله ﷺ: «الحلال بيَّن، و الحرام بيّن، و بسين ذلك أصورٌ مُشْـتَبهاتُ » (الحديث بكماله).(١)

و در سنهٔ ۲۷۶ عبدالله بن مسلم بن قُتیبه نحوی لغوی به مرگ فجأه وفات کرد . و ابن قتیبه از معاریف و صاحب تألیفات است و مدتی در « دینور » که از بلاد جبل و نژدیک «کرمانشاهان » بوده قضاوت داشته .

و در سنهٔ ۲۷۸ موفق بالله ابواحمد طلحة بن المتوكل برادر معتمد و ولى عهد او وفات كرد. و موفق همان است كه زبير بن بكّار كـتاب مـوفقيات(۲) را بــه اســم او نوشته.

و كَان يخطب له بِلَقَبِين: اللّهم أصلح الأمير النّاصر لدينالله ابا احمد طلحة الموفّق بالله و ولى عهد المسلمين و أخا اميرالمؤمنين. و لقّب بالنّاصر حين فرغ من امر محمّد بن على ضاحب الزنج.

و در سنهٔ ۲۷۹ محمّد بن عیسی ترمذی تلمیذ بخاری و مشهور به حفظ حدیث وفات یافت .(۳)

و در ایام معتمد جماعتی از آل ابوطالب خروج کردند و کشته گشتند، از جمله: احمد بن محمّد بن عبدالله بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا است که مادرش از احفاد عثمان بن حنیف عامل حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در بصره بوده، احمد بن طولون او را بکشت و سرش را برای معتمد حمل دادند.

و ديگر احمد بن محمد بن جعفر بن الحسن بن عمر بن على بن الحسين ﷺ كه



١ _وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٠٤.

٢ _ ابن كتاب الأغيار الموفّقيّات نام دارد كه با تحقيق دكتر سامي مكّى العاني به جاب رسيده است.

٣_مؤلف الجامع الصحيح معروف يه سنن ترمذي.

محمّد بن میکال او را با پدرش به نیشابور حمل داد و هر دو وفات کردند و پدرش پیش از او وفات نمود .

و دیگر عبدالله بن علی بن عبسی بن یحیی بن حسین بن زیـد است کـه در «طواحین» مقتول شد در وقعهای که ما بین احمد بن موفق و کمارویه بن احمد بوده.

و دیگر علی بن ابراهیم بن علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین ﷺ است که در سرّ من رأی درب خانه جعفر بن معتمد مقتول گشت و قاتلش معلوم نگشت.

و دیگر محمّد بن احمد علوی است که عبدالعزیز بن دلف او را در قریه ۱ آبه ۶ -که از قراء قم است ـ مقتول نمود .

و دیگر حمزة بن الحسین الجعفری است که صلاب ترکی او را بکشت و مُثله نمود. و دیگر حمزة بن عیسی بن محمّد بن قاسم بن حسن بن زید بن الحسن علا که در واقعهٔ صفار و حسن بن زید در طبرستان او را بکشتند.

و هم در این واقعه محمد و ابراهیم فرزندان حسن بن علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن عبیدالله بن الحسین بن زید بن الحسین الله و حسن بن محمد بن زید بن الحسن علیه و اسماعیل بن عبدالله جعفری مقتول گشتند، و محمد بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید در سرٌ من رأی در زندان وفات یافت.

و هم موسی بن محمّد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن در ایام معتمد وفات کرد و در ایام معتز از مصر آمده بود.

و هم سعید حاجب، علی بن محمّد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین ﷺ را با دو پسرانش احمد و علی بگرفت و دز محبس افکند، علی بن محمّد با احمد در زندان وفات کردند و علی بن علی رها شد.

و دیگر حسین بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن الحسن بن زید بن الحسن ﷺ را صفار بگرفت و حبس کردگاهی که بر نیشابور غلبه کرد، پس او را به طبرستان حمل داد و در بین راه بمرد.



و دیگر محمّد بن عبدالله بن زید بن عبدالله بن حسن بن زید بن حسن ﷺ است که در حبس یعقوب صفار در نیشابور وفات یافت و صفار او را از طبرستان اسیر نموده بود.

و در ایام معتمد وقایع بسیار و حوادث و فتن بی شمار رخ داد ، و معتمد در ایام خود لذت و ملاهی را اختیار نموده بود و کمکم برادرش ابواحمد موفق مدیر امور سلطنت اوگشت تا به حدی که تمام امور راجع به او بود و معتمد را هیچ تصرف و امری نبود و از خلافت جز اسمی نداشت ، و چون موفق وفات یافت پسرش احمد معتضد به جای او مستقر گشت و بر عم خود معتمد غلبه نموده و او را مقهور کرد مانند پدرش . و معتمد از حال خود در مقهوریت و مقلوبیت خویش خبر داده در این دو بیت .

یَـــریٰ مــــا قـــلَ مــمتنعاً عــلیه و مٰا من ذاك شيءً في یَــدیْه^(۱)

اليس من العجائب أنَّ مثلى و توخذ باسمه الدنَّيا جميعاً

و پیوسته کار معتمد بدین منوال میگذشت، تا در هیجدهم رجب سنهٔ ۲۷۹ وفات کرد، و گفته شده که زهر در شراب او کردند. و ایام سلطنتش بیست و سه سال طول کشید.(۲)

و در همان سال محمّد بن عيسي بن سورة ترمذي صاحب صحيح وفات كرد.

^{* * *}

۱ _شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۷۴.

٢ _ مروج الذهب، ج ٢، ص ١٩٨.

ذكر ايام خلافت معتضد بالله احمد بن طلحه(١)

احمد بن طلحة بن متوكل ملقب به معتضد در روز وفات عموى خود معتمد بر تخت سلطنت مستقرگشت، و آن در ۱۸ رجب سنة ۲۷۹ بوده، و در ايام او فتنهها تسكين يافت و جنگها برطرف شد و اجناس و نرخها ارزان گشت و شرق و غرب بر او مفتوح گشت و اموال بسيار در خزانه او جمع شد .(۲)

و معتضد مردی بخیل و شحیح و کم رحم و خوناریز و سفّاک بود، و در مُثله کردن و به انواع شدید عذاب و عقوبت کردن رغبتی عـظیم داشت، و از بـرای تعذیب مردم مطامیری بناکرده بود.

و نقل شده که چون بر مردی از غلمان خود غضب میکرد امر می نمود که حفیره در زمین کنند و نصف بالای او را در آن حفیره کنند ، پس از آن خاک بریزند و بمالند تا جانش از دبرش بیرون شود .

و هم از جملهٔ تعذیب او آن بود که برکسی که غضب می کرد امر می کرد سوراخهای بدن او را با پنبه محکم مسدود می کردند آن گاه دم بر مقعدش می گذاشتند و می دمیدند تا آن که بدنش باد می کرد و بزرگ می شد پس از آن سوراخ دیر او را با پنبه محکم می کردند و آن دو رگی که بالای ابروهای او بود فصد می کردند. آن بیچاره مثل شتر بزرگ می شد و به تدریج جانش از بالای ابروهایش بیرون می آمد . (۲) و بیشتر رخبت و میل معتضد در زنها و جماع کردن و بناء بود. و نقل شده که



۱ - برای مزید اطلاع ر.ک: اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۳۰ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۳۱. ۲ و ۳ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲۲ ـ ۲۴۳.

قصری بناکرد معروف به ثریا و چهار صد هزار دینار مصارف آن نمود و طول آن قصر سه فرسخ بوده.

و غلام خاص معتضد بدر بود که در ایام مکتفی بالله کشته شد، وزیر او عبیدالله بن سلیمان بود، و از پس موت او قاسم بن عبیدالله وزیر او گشت.

و در ایام خلافت او سنهٔ ۲۸۲ محمّد بن القاسم معروف به ابوالعیناء (۱) در بصره وفات کرد، و این بعد از آن بود که از بغداد در زورقی نشسته بود با هشتاد نفر دیگر که به بصره آیند. آن زورق غرق شد و تمام هشتاد نفر هلاک شدند جز ابوالعیناء که خود را به تختهٔ از زورق چسبانیده بود و نجات یافت با آن که چشمانش نابینا بود! و چون داخل بصره شد وفات یافت!!(۲)

و ابوالعیناء، مردی خوش مشرب و ظریف و حفوظ و ادیب و فصیح اللسان و عذب البیان بوده، و نوادر حکایات و مکالمات او در مجلس متوکل و سایرین معروف است.(۳)

و حكايت شده كه روزى خواست بر صاعد بن مخلد وزير داخل شود ، حاجب گفت : فعلاً وزير مشغول است مقدارى تأمل كن ، چون مدتى طول كشيد ابوالعيناء از حاجب پرسيد كه : وزير به چه چيز مشغول است؟ گفت : به نماز كردن ، گفت : راست گفتى «لكل جديد لذة. و كان ضاعد قبل ذلك نَصرانياً».(٣)

و حُكى ايضاً، انَّه دخل يَوماً على المتوكلُ و كان في القصر المعروف بالجَعْفَرِيّ، فقال المتوكلّ: مَا تقول في دارنا هذه؟

فقال: أنَّ النَّاس بَنُوا الدُّور في الدنِّيا، و أنت بنيت الدنيا في ذارك. فاستحسن كالأمَّة. (٥)



١ - برأى مزيد اطلاع ر . ك : أبوالعيناء الاديب البصرى الظريف.

۲ _ معجم الادياء ، ج ۸ ، ص ۲۹۳ .

۳_ما به برخی از آنها در کتاب ددانشوران روشندل» از ص ۱۳۱ به بعد اشاره کردهایم.

٢ ـ مروج الذهب، ج ٢. ص ٢٣٤: معجم الادباء، ج ٨. ص ٢٩٤: دانشوران روشندل. ص ١٣٧.

مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۳۶: دانشوران روشندل، ص ۱۳۷ به عل از: وفيات الاعسان، ج ۴، ص ۲۴۶؛ مسرآة الاعتبار، ص ۱۸۲.

قُلت: و قد اخذ منه مَن قال في مَدح الدّار التي بناها الصّاحب بن عبّاد باصبهان: بنيت الدّار في دُنياكَ ام دنياك في الدّار.

و قد اكثر الشّعراء في مَدح هذه الدّار كما نقل اشغارهم عبدالملك الثّعالبي في يَتيمة الدّهر في شعراء اهل العصر.

و در سنهٔ ۲۸۳ ابراهیم بن محمد ثقفی وفات کرد، و این شیخ جلیل از احفاد سعید بن مسعود عم مختار بن ابی عبیده بن مسعود است که امیرالمؤمنین الله او را والی مداین کرده بود و در زمان حضرت امام حسن الله نیز والی بود، و حضرت امام حسن الله بعد از آن که جراح بن سنان در مظلم ساباط مدائن، آن جناب را زخم بزد بر او وارد شد و او جرّاح آورد و به معالجه زخم آن جناب مشغول شد.

و بالجمله ، ابراهیم اولاً زیدی مذهب بوده ، پس از آن به مذهب امامیه منتقل شد ، و اصلش کوفی بود لکن به اصفهان انتقال نمود ، و سبیش آن بود که چون کتاب معرفت را تألیف کرد که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب اثمه اطهار هیگا و مثالب اعداء ایشان ، کوفیین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند ، چه وضعش بر خلاف تقبه بوده و با وی گفتند که : مصلحت آن است که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری «فقال ای البلاد ابعد من الشیعة؟ » پرسید که : کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دورتر است؟ گفتند : اصفهان .

پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و روایت ننماید مگر در اصفهان ، پس از کوفه منتقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب راکه بر خلاف تقیه بود در اصفهان روایت کرد ، پس جماعتی از قمیین مانند احمد بن محمد بن خالد و غیر او به اصفهان رفتند و از او خواهش نمودند که به قم منتقل شود ، قبول نفرمود و در اصفهان اقامت فرمود ، و این شیخ را تألیفات بسیاری است .

مؤلف گوید که: از اینجا معلوم شد که اهل اصفهان در آن اعصار غیر امامی بودند بلکه از جای دیگر معلوم شده که در طریق نصب و عناد بودند، پس احادیثی کسه در مسذمّت اهسل اصفهان وارد شده صحمول بسر زمانهای سابق



است(١) مانند حديث نبوي ﷺ «ما احسن او ما افلح اصفهانيُّ ابدأ».

و هم حدیث مرتضوی علیه منقول از خوانج راوندی و غیره که از عبدالله بن مسعود روایت کردهاند که گفت: در مسجد حضرت رسول اللی نزد امیرالمؤمنین علیه نشسته بودم که دیدم مردی ندا کرد که: کیست مرا دلالت کند بر عالمی که از او اخذ علم کنم؟ من او را ندا کردم که: ای مرد، مگر نشنیدی که رسول خدا اللی فرموده: «أنا مدینهٔ العلم و علی بابها»؟ گفت: چرا، گفتم: پس در پی چه می گردی؟ این امیرالمؤمنین علیه باب مدینه علم است از او اخذ علم کن.

آن مرد آمد نزد آن حضرت نشست ، حضرت فرمود که : اهل کجا می باشی ؟ گفت : اهل اصفهان ، فرمود : بنویس که املاء کرد علی بن ابی طالب آن که در اهل اصفهان پنج خصلت نمی باشد : سخاوت و شجاعت و امانت (وفا -خ ل) و غیرت و حب اهل بیت .

آن مردگفت: باز هم بفرمایید، حضرت به زبان اصفهانی ولایتی قدیم فرمود: اروت این وس، یعنی امروز همین بس است.(۲)

و هكذا امثال اينها تمام مخصوص همان زمانها بوده، و إلاً در ازمنهٔ متأخره^(٣)



۱ چنانچه نقل شده که چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد و سب حضرت امیرالمؤمنین علی را از میان مردم برداشت و امر کرد که پتویسند برای والیان هر ولایتی که مردم را منع کنند از سب آن حضرت، اهل اصفهان مال بسیاری به والیان عمر دادند که مهلت دهند به ایشان که اربعین ایشان در سب آن حضرت تمام شود آن وقت دیگر سب نکنند. واث العالم (مؤلف).

٢ _الخرائج و الجرائح.

۳- بدان که سید شهید قاضی نوران بافته در مجالس گفته که: در تاریخ این کثیر شامی مسطور است که در سال سیصد و چهل و پنج فتنهای عظیم واقع شد میان اهل اصفهان و اهل قم که به آنجا به رسم تجارت رفته بودند، به سبب آن که اهل قم در آنجا سب صحابه نموده بودند تا آن که اهل اصفهان جمعی کثیر ازایشان را کشتند و اموال تجار را غارت کردند و چون این خبر به رکن الدوله بویهی رسید به واسطه تشیعی که داشت در غضب شد و اهل اصفهان را مؤاخذه و مصادره به مال بسیار نمود.

خصوص از زمانهای سلاطین صفویه تا زمان ما بحمدالله بلده اصفهان قبةالاسلام ، و محط رحال اهل ایمان ، و همیشه مرکز علم و علماء بوده و قبور شریفه بسیاری از اعاظم علماء که حصر نتوان نمود در آن بلده است .

و مسجدی است در آنجا معروف به ۱ نسان الارض و در طرف شرقی مزار تخت فولاد نزدیک به قبر فاضل هندی شدا اهل آنجا میگویند که : این موضع زمین با حضرت امام حسن مجتبی ملله تکلم کرده در زمانی که آن حضرت در ایام خلافت عمر بن الخطاب با لشکر اسلام به جهت فتوحات به این مکان تشریف آورده ،(۱) و از این جهت او را دلسان الارض و میگویند ، و حضرت در آنجا نماز خوانده و در قبله آن مسجد صورت قبری است مشهور به قبر شعیاه (۲) پیغمبر ملله که مبعوث بوده بر طایفه یهود که در آن بلد ساکن بوده اند .

و از خصائص اصفهان شمردهاند آن که کم مبتلا می شوند اهل آنجا به وباء شدید و طاعون ، بلکه گفته شده از زمانی که آن شهر بنا شده طاعون در آنجا نیامده .

و از خصائص او حکایت منار جنبان اوست که در قریهٔ «کـاردلان» است کـه



حه شیخ عبدالجلیل رازی در کتاب (تقض) آورده که، اصفهانی از قمی پرسید که؛ از کدام شهری؟ گفت: من از شهر دندان کتان.

مرد اصفهانی فرو مانده گفت: معنی مفهوم نیست. قمی گفت: معنی آن است که چون بگویم از قم. گویی آه

و از اینجا مفهوم می شود که قمی نباشد الاً شیعی، و اصفهانی نبودی الاً سنی، و الحمدة و المنه که در ایام دولت سلاطین صفویه موسویه - اتار الله برهانهم - اتوار ایمان و هدایت به مرتبه بر در و دیوار آن ولایت تافته که صد قم در اصفهان گم است و با دارالمؤمنین کاشان در برابر گوئی و اشتام. (مؤلف ﷺ) [مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۸۳ - ۸۵] ایس نامید بر سالت میسود می سود می نقش به انداز بر برای این بر ایمانید به این این این در این ۱۲ - ۸۵ این براید ا

۱ دور خصوص مسافرت حضرت مجتبی منتقل به اصفهان مرحوم انصاری در تاریخ اصفهان در ص ۳۱۷ قسمت بالای صفحه ستون اوّل می توسد: به آن حدگی ند در دشت بذر آمدد: حضر به محت منافق به استفاد بر این در بر در گذشت کرد برای داشتان با تا

[«] آن چه گویند در تشریف آوردن حضرت مجتبی طی په اصفهان و این زمین سخن گفته مدرکی نیافته ام، فقط درکامل این اثیر به سال ۲۳ تشریف آوردن حضرت مجتبی بلکه حضرت سیدالشهداء فی آن هم بسیار مورد تعجب و تأمل است با: عبدالله بن عبدالله بن زبیر به خلافت عثمان در لشگری که برای فتح جرجان و استرآباد می دفتند نوشته. حال از اصفهان گذشته باشند با از طرف اردستان و کهنگ رفتهاند یا از نهاوند به قم با قروین خدا داناست. و

٢ - د. ك: كتاب تصف جهان في تعريف الاصفهان.

نزدیک است به اصل بلد، و حکایت حرکت کردن آن دو منار با اصل طاق و پایه به حرکت دادن انسان او را معروف است. و جماعتی از ثقات دیده اندکه از جمله صاحب روضات الجنات است و درکتاب خود نوشته و سرّ آن تا به حال معلوم نگشته.

و هم از خصائص اصفهان گفتهاند که: جناب سلمان فارسی الله از و جِی، ا اصفهان است ،(۱) و دیگر نمردن ملک و سلطانی است در آنجا نظیر آن چه در بغداد گفته شده . الی غیر ذلک .

و گفته شده که : اصفهان از بناهای اسکندر ذوالقرنین است. و در وجه تسمیهٔ آن مختلف کلام گفته اند و ذکرش در اینجا مناسب نیست. والله العالم .(۲)

و هم در سنهٔ ۲۸۳ علی بن علی بن رزین خزاعی برادر دعبل شاعر معروف وفات کرد و سنین عمرش به صد و یازده سال رسیده بود.

و در همان سال معتضد ورود به و تکریت ی نمود و حسن بن حمدان را به جنگ هارون شاری فرستاد ، و ما بین حسن و هارون جنگ سختی شد تا آن که هارون را با برادرش اسیر کردند و به نزد معتضد آوردند ، معتضد به سمت بغداد مراجعت کرد کوچههای بغداد را برای او زینت دادند و از برای او قبهها بنا کردند .

معتضد، حسن بن حمدان را خلعت خوبی با طوق طلایی به او پوشانید، و هم چنین رؤساء اصحاب او را خلعت پوشانید و به جلالت عظیم ایشان را وارد شهر کرد، هارون شاری را سوار بر فیل کرده بودند و در پشت سر او برادرش را بر شتری سوار کرده بودند، و به هیئتی غریب با معتضد وارد بغداد شدند.

مردم بغداد برای تماشا جمع شده بودند و بر روی جسر دجله جماعت بسیاری بودندکه ناگاه کرسی جسر بشکست و مردم در آب فرو ریختند و در آن روز از کسانی



۱ _ نگاه کنید به: تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۵۸؛ سیره این هشام، ج ۱، ص ۲۲۸ _ ۲۲۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰ _۱۹۵ تاریخ اصبهان ابونسیم، ج ۱، ص ۴۹، ۵۰ و ۷۷؛ بحارالاتوار، ج ۲۲، ص ۱۳۶۵ حیاة القلوب، ج ۲، ص ۱۶۴۱.

۲ _ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۹ _ ۲۰.

که معلوم گشت قریب به هزار تن غرق شدند ، صدای ضجه و شیون از مردم بغداد بلند شد و غواصین و ملاًحین شروع کردند به بیرون آوردن جنازههای غرقی .

در این بین طفلی را از آب بیرون آوردند با لباسهای فاخر و جامه های قیمتی و با او بود جواهر و طلاهای بسیاری . چون این کودک را بیرون آوردند پیر مردی در بین مردمان تماشایی بود ، چون نگاهش به آن کودک افتاد بناکرد سیلی به صورت خود زدن و صیحه کشیدن ، و چندان لطمه بر صورت خود زد که دماغش خون آمد و خود را بر زمین زد و چنان اظهار کرد که این طفل من بوده که غرق شده و میگفت: ای نور دیده ، چگونه ماهیان تو را نخوردند و از این نحو کلمات بگفت ، و بیامد و جنازهٔ آن کودک را برداشت و بر حماری گذاشت و بیرون شد ، زمانی نگذشت که جنازهٔ آن کودک را برداشت و بر حماری گذاشت و بیرون شد ، زمانی نگذشت که مردی از تجار و متمولین پیدا شد و تحقیق آن طفل نمود و بیان کرد که پدر طفل منم و مقصود من حلی و زینت او نیست بلکه مرادم همان است که او را کفن و دفن نمایم .

مودم حکایت آن پیرمرد را نقل کردند ، خیلی تعجب نمود و با آن جماعت که با او بودند از تجار مبهوت و حیران ماندند و در صدد پیدا کردن آن مرد پیر بر آمدند هر چه گشتند او را نیافتند ، عیاران سر جسر گفتند که : این پیر مرد شخصی عیار و محتال است ، ما او را می شناسیم دیگر او را نخواهید یافت و از او مأیوس باید شوید بعد شروع کردند به نقل برخی از حیلههای او .

از جمله آن که گفتند که : این شیخ یک وقتی جامههای کهنه در بر پـوشیده و صبحگاهی سبوی خالی بر دوش گرفت و کلنگی با زنبیلی برداشت و رفت در خانهٔ مردی از بزرگان و عدول شهر که مرجع ریاست بلد بوده و شروع کرد به خراب کردن دکاکین که در درِ خانهٔ آن عادل واقع بوده .

آن شخص بزرگ چون صدای کلنگ بشنید بیرون آمد، مردی را دید مشغول است به خرابی و آجرها را بیرون می آورد گوشهای می چیند و به کار خود در کمال اطمینان مشغول است، او را گفت که: ای شیخ، این چه کار است که می کنی؟



جواب نداد و هر چه با او تکلم کرد اعتنا به شأن او نکرد و مشغول به خرابی بود، همسایهها جمع شدند و هر چه از سبب خرابی میپرسیدند جواب نمیداد.

آخرالامر دست او را بگرفتند، آن پیر مرد گفت: ای مردم، از من چه میخواهید؟ حیا نمیکنید که با من پیر مرد شوخی میکنید،گفتند: شوخی کدام است وای بر تو،که تو راگفت که این جاها را خراب کنی؟

گفت: صاحب خانه گفته ، گفتند: صاحب خانه این شخص عادل است ، چه وقت به تو گفته؟ گفت: صاحب خانه کسی دیگر است ، والله او نیست .

مردم چون چنین دیدند گفتند: این مرد یا دیوانه است یا آن که یک نفر از کسانی که حسد به ریاست این عادل بردهاند او را فریب دادهاند و به این کار او را وا داشته اند پس بر او رقت کردند، پیر مرد چون دید نمی گذارند به کار خرابی بپردازد رفت نزد آن سبو و بنا کرد دست در آن گردانیدن و اظهار کرد که رختهای من در این سبو بوده چه شد و بنا کرد صیحه زدن و گریستن، آن شخص عادل بقین کرد که عباری رخت او را دزدیده است، از او پرسیدند رختهای تو چه بوده؟ شروع کرد به شرح دادن چند جامهٔ قیمتی نو که تازه خریده بودم.

پس به حال او رقت کردند و آن شخص عادل او را لباس پوشانید و دراهم بسیار به او عطا کرد و همسایگان نیز پول بسیاری به او دادند، آن پیر مرد با آن مالهای بسیار به منزل خود عود کرد.

و هم این پیر مرد بوده که بختیشوع طبیب را از خانهاش دزدید و برای متوکل برد.

پدر طفل چون این بشنید از طفل خود مأیوس گردید.

مؤلف گویدکه: از قبیل این حیله ها در هر زمانی بسیار بوده ، این جوزی درکتاب اذکیاء مقداری از حکایات محتالین نقل کرده ، و حربری هم در مقامات برخی به اسم ابوزید سروجی از حارث بن همام به نقل در آورده .

و در سنهٔ ۲۸۴ شخصی به صورتهای مختلفه در خانه معتضد ظـاهر مـی.شد.



گاهی به صورت و لباس رهبانان، و گاهی به صورت جوان خوشرویی، و گاهی به صورت پیر مرد محاسن سفیدی با لباس تجار، و گاهی بـا شــمشیر بـرهنه ظـاهر میشد و خدم و حشم را شمشیر میزد و از بالای بام پیدا میگشت.

و این قضیه در میان مردم منتشر شد. مردمان در باب او به اختلاف سخن راندند ، بعضی گفتند : شیطان مریدی است که میخواهد معتضد را اذیت کند ، و بعضی دیگر گفتند که : یکی از مؤمنین جن است که به جهت ردع معتضد از منکرات و خونریزی ظاهر شده . و بعضی گفتند که : بعضی از خدم اوست که به جهت مقصدی این حیله ها می نماید و از بعضی عفاقیر خاصه در دهان می گذارد و شعیده می کند .

و بالجمله ، معتضد سخت مضطرب شد و وحشت نمود و اهل شعبده را حاضر کرد و در امر آن حیران بماند و جماعتی از خدم و جواری خود را غرق کرد و جملهای را به قتل رسانید و برخی را در محبس افکند .(۱)

و نيز در سنة ٢٨٣ ابوالفرج اصفهاني متولد شد، و بحترى شاعر طائي كه نامش وليد بن عبيد است در ٢ منبج ٢ وفات كرد، (و منبج: (بتوسيط الموحّدة، بين النون و الجيم) بلدة بين الحلب و الفرات، بناها كسرى لمّا غَلَبَ على الشّام و كانّت منبج أقطاعاً لعبدالملك بن ضالح العبّاسي و كان مقيماً بها ».(٢)

و در سنهٔ ۲۸۵ بیست و هفتم ذی حجه ، ابواسحاق ابراهیم بن (اسحاق حربی) محمّد فقیه محدث در بغداد وفات یافت ، و او شیخ بغدادیین عصر خود بوده و به ظرافت طبع و نسک و زهد وجود و حدیث و فقه معروف بوده .

دار قطني گفته : كان اماماً يقاس باحمد بن حنبل في زهده و علمه و ورعه.

از برای اوست مصنفاتی مانند: غریب الحدیث و مناسک و مسند عملی ﷺ و مسانید دیگر.

و حربي منسوب است به حربيه ، و آن محله كبيرة بوده در نزد قبر بشر حافي و



۱ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۶۰ ـ ۲۶۱.

۲ _ معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۲۰۵ _ ۲۰۷ .

احمد بن حنبل، از بناهای حرب بن عبدالله سرکردهٔ سپاه منصور بوده، در فننهٔ مغول خرابی در آن راه بافت.

و در اواخر همان سال ابوالعباس محمّد بن بزید معروف به مبرد، (۱۱ عالم لغوی نحوی بصری وفات کرد و در مقابر «باب الکوفه» در بغداد به خاک رفت «و عَن کشکول شیخنا البهایی: آن المبرّد اذا اضّاف انساناً حدّثه بسخاء ابراهیم ﷺ، و اذا اضافه احد حدّثه برُهد عیسی ﷺ و قناعته.

و المبرّد تلميذ الرّمَاني، وكانَ بينه وَ بين ثعلب مُثَافرةٌ و وحشةٌ ».

و در سنهٔ ۲۸۶ ابوالعباس محمّد بن يونس كوفي محدث وفات كرد .(^{۲)}

و در سنهٔ ۲۸۷ داعی (۳) علوی در طبرستان با لشگری عظیم از دیلم و غیره به شهر جرجان کوچ کرد و اسماعیل به احمد متغلّب بر خراسان لشکر بسیاری از مسوده به جنگ داعی فرستاد، و محمّد بن هارون را سرکردهٔ لشکرکرد.

پس دو لشکر با هم جنگ عظیمی نمودند و لشکر داعی غلبه کردند محمد بن هارون حیلتی کرده لشکر خود را فرمان داد تا فرارکنند لشکر داعی صفوف خود را بر هم ریختند به جهت اخذ غنیمت و از عقب آنها شدند، مسوده از فرار رو برتابیدند و شمشیر در میان لشکر داعی کشیدند و بسیاری از ایشان را بکشتند و ضربتی چند بر داعی رسید که به همان جراحتها از دنیا در گذشت، و در باب جرجان مدفون گشت، و پسر داعی زید بن محمد بن زید را اسیر کردند. (۲)

١ ـ البلغة. ص ٢١٤؛ اخبار التعويين البصريين، ص ٩٤؛ مسعجم المؤلفين، ج ١٢، ص ١١٤؛ مسروج الذهب، ج ٢٠ ص ٢٤٤؛ نزهة الألباد. ص ١٤٨؛ سمط اللآلي، ج ١٠ ص ٢٣٠.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳ داعی علوی هو محمد بن زید بن محمد بن اسعاعیل بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب فی است که بعد از برادرش حسن بن زید داعی الخلق الی الحق، به سلطنت طبرستان و استر آباد رسید و امر تشیع را ظاهر نمود، و اوست اوّل کسی که قبه بر سر قبر منود حضرت امیر غیال ساخت و همه ساله مبلغ سی و دو هزار دیناد پنهائی به بنداد می فرستاد تا در وجه سادات انفاق کنند. مؤلف نی .

۴ _مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۶۶.

و ابوالفرج گفته که: او را به جرجان حمل دادند و تا این زمان در جرجان مقیم است. و نقل شده که معتضد با آل ابوطالب مهربان بود، و سببش آن بوده که در ایامی که پدرش او را در زندان محبوس کرده بود، حضرت امیرالمؤمنین حسلوات الله علیه درا در خواب دیده بود که با او فرموده بود که: ای احمد! امر سلطنت بر تو مستقر خواهد گشت، چون به سلطنت رسیدی متعرض اولادهای من مشو، معتضد هم عرض کرده بود: «السمع و الطاعة یا امیرالمؤمنین».

لهذا در ایام خلافت خود متعرض اولادهای آن حضرت نمی شد و بـر ایشـان انعام میکرد، و وقتی شنید که محمّد بن زید داعی مالی برای طالبیین فرستاده که پنهاناً بر ایشان قسمت شود، حامل مال را طلبید و امرکردکه آشکارا مال را بر ایشان قسمت کن که کسی متعرض تو و ایشان نخواهدگشت.

مؤلف گوید که: حکایت خواب معتضد را مسعودی و غیر او نقل کرده اند، و فرمایش امبرالمؤمنین ﷺ که در اخبار غیبیهٔ خود فرموده: «و سادسٌ عشرِهِمْ أقْضَاهُمْ للذّمم، و أَوْصَلُهُمْ لِلرَّحِم»(۱) اشاره به این مطلب باشد.

و در سنهٔ ۲۸۶ ابوسعید قرمطی در بحرین خروج کرد و شوکت و تسلط او قوت گرفت، و ما بین او و لشگر خلیفه مقائلات و کارزار بسیار واقع شد و چند مرتبه لشکر خلیفه را شکست داد و بصره و نواحی آن را غارت نمود.

و ابوسعبد را قرمطی میگفتند ، «لأنّه كان قصیراً، منجتمع الخبلق، اسمر ، كىريه المنظر ، مأخوذا من القرمطة و هُوَ تقارب الشّىء بعضه من بعض، يقال: خبط منقرمط و مشى مقرمط ».

و ابوسعید مذکور پدر ابوطاهر رئیس قرامطه است که پیوسته در بالاد فساد میکردند، و در سنهٔ ۳۱۷ حج رفتند و اموال حاج را غارت کردند و مردمان را در مسجد الحرام بکشتند و کشتگان را در چاه زمزم ریختند و باب کعبه و حجرالاسود راکندند و جامهٔ کعبه را برداشتند و بر خود تقسیم کردند و یکی از ایشان خواست

١ .. مناقب، ج ٢، ص ٢٧٦: بحارالاتوار، ج ٢١، ص ٢٣٢، ضمن ح ٢٥ يد نقل از مناقب.

ناودان کعبه را بکند از بام افتاد و هلاک شد.

پس خانه های مکّه را غارت کردند و حجرالاسود را به دهجر، بردند، و امیر بغداد و عراق پنجاه هزار دینار داد که حجر را ردکنند و به مکّه برند قبول نکردند، و مدت بیست و دو سال نزد ایشان بماند تا آن که عبیدالله مهدی (۱) که او را از احفاد اسماعیل پسر حضرت صادق ﷺ شمرده اند و در آفریقیه مملکت داشت، برای ابوطاهر کاغذی نوشت و او را بر این کار ناستوده توبیخ و ملامت نمود و او را لعن کرد و گفت: تو ما را رسواکردی و دولت ما را نسبت به الحاد دادی ، البته حجر را به مکان خود برگردان و اموال مردم را به ایشان رد کن.

پس قرامطه حجرالاسود را به جای خود برگردانیدند ، و در تاریخ ایام مقتدر نیز اشاره به این مطلب خواهد شد.

و در سنهٔ ۲۸۷ معتضد لشکر بسیاری به جنگ قرامطه فرستاد، و سرکردهٔ ایشان عباس بن عمرو غنوی بود و عدد لشکر به ده هزار تن به شمار آورده اند، چون مقابل قرامطه رسیدند، قرامطه جمیع ایشان را اسیر کردند و روز دیگر تمام را کشتند و سوزانیدند مگر عباس را که رها کردند و تنها به سوی معتضد برگشت، و این واقعه در آخر شعبان ما بین بصره و بحرین واقع شد.

و در سنهٔ ۲۸۹ جماعتی از قرامطه را از ناحیهٔ کوفه بگرفتند و به دارکشیدند ، و از



۱ عبیدائی بن محمد ملقب به المهدی باشه اول کسی است که از آل اسماعیل در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند در زمان دولت بنی عباس، و مدت دوست و هفتاد و چهار سال پادشاهی کردند، و عدد ایشان چهارده است، و ایشان را اسماعیایه و عبیدیه میگفتند، و قاضی نوران گی گفته که: قرامطه ورای اسماعیایه طائفه دیگرند و عباسیان و هوا خواهان ایشان از کمال بقض و عداوت قرامطه را داخل اسماعیایه ساختهاند.

فقير كويدكه: حضرت اميرالعوّمنين اللَّهُ در اخبار غيبيه خود اشاره به سلاطين اسماعيليه كرده در آنجاكه فرموده: ثم يظهر صاحب القيروان الى قوله عَلَيْكُ من سلالة ذياليداء المسجى بالرداء.

و دقیروان» همانجاست که عبیدانهٔ مهدی در حدود آن قلعه بنا کرده و آن را به مهدیه موسوم ساخته. و مراد از ذیالبداه و مسجی به رداد، اسماعیل بن جعفر صادق ﷺ است.

و نسب عبيدالة را خواجد تصيرالدين بد اين نحو نكاشته: ابن محمد بن عبدالله بن احمد بن محمّد بن اسماعيل بن جعفر الصادق عليّة (مؤلف عليه). نيز نكاء كنيد بد: منتهى الآمال چاپ هجرت، ج ٢، ص ٢٩٤ و مقايسه كنيد.

جملهٔ ایشان مردی بود معروف به « ابوالفوارس » که دست و پای او را بریدند و در چشر بغداد او را نیز به دارکشیدند ، و چون خواستند او را به دارکشند به مردمان عوام که در پای دار او جمع بودند ، گفت : ای مردم ، من بعد از چهل روز دیگر زنده خواهم شد و به دنیا رجوع خواهم کرد .

چون چهل روز بگذشت مردم در پای دار او جمع شدند، دیدند هنوز جسد او در بالای دار است، بعضی گفتند: دروغ گفته و این جسد اوست، و بعضی دیگر گفتند که: سلطان کس دیگر را کشته و جسدش را جای او نصب نموده، و ما بین ایشان منازعه شد، امر شد که ایشان را از هم جدا کردند و منفرق نمودند.

و هم در سنهٔ ۲۸۹ چهار ساعت از شب دوشنبه بیست و سیم ربیع الثانی گذشته ، معتضد در قصر حسنی در بغداد مسموماً وفات کرد ،(۱) و مدت خلافتش نه سال و نه ماه و دو روز طول کشید ، و مدت عمرش چهل و به قولی چهل و شش یا چهل و هفت سال بوده .

و معتضد را سفّاح ثانی میگفتند به جهت آن که تجدید کرد مملکت بنیعیاس را، پس از آن که کهنه شده بود، چه از زمان متوکل پیوسته مملکت ایشان در ضعف بوده و به این سیب ابن رومی در مدح او گفته :

هسنیثاً بسنی العسباس إنّ إمْسامِكُمْ إمّام الهُدی و البأس و الجود أحمد كَما بِأَسِی العَبّاس إنْشاء مُـلْكَكُمْ كذا بِأَبِـی العَبّاس أَيْـضاً يُـجَدُّدُ^(۲)

华 岩 华



١ - مروج الذهب، ج ٢٠ ص ٢٧٢.

٢ ـ تاريخ الخلفاء، ص ٢٩٩؛ اخبار الدول، ج ٢. ص ١٣١.

ذكر ايام خلافت مكتفى بالله على بن المعتضد^(١)

در روز وفات معتضد، فرزندش مكتفى بالله على بن احمد در د رقه ، بود ، قاسم بن عبيدالله وزير از براى او از مردم بيعت گرفت تا آن كه يك ماه بگذشت و مكتفى به بغداد وارد شد و در قصر حسنى نشست ، و از زمان خليفه اوّل كه ابوبكر باشد تا زمان مكتفى خليفه كه نام او على باشد نبوده جز خليفة الله الاعظم حضرت اميرالمؤمنين حصلوات الله عليه و على اولاده - .(٢)

چون مکتفی وارد بغداد شد امر کرد مطموره هایی را که معتضد برای تعذیب مردم بنا کرده بود خراب کردند و مواضع آن را به صاحبانش رد کردند ، زیرا که معتضد آنها را غصب کرده بود ، و امر کرد محبوسین را رها کردند ، و اموال بسیار بر ایشان قسمت کرد ، قلوب رعبت به این جهت به او ماثل شد و دعاگوی دولت او گشتند . (۳) و لکن در آخر ایام خلافت خود حالش به عکس شد ، خواست بناء قصری کند به ناحیه و شماسیه ، ضیاع و مزارع آن ناحیه را از صاحبانش غصب کرد ، و بناء قصر در آنجا نمود . مردمان زبان به نفرین او گشودند و دولتش سپری شد ، هنوز قصر به پایان نرسیده بود که داعی مرگ را لبیک گفت :

و لقد اجاد السعدي الشيرازي:

بسمى بسر تسايد كمه بسنياد خود بكسند آن كسه بسنهاد بسنياد بسد

١ _ يراي اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: اخبار الدول، ج ٢، ص ١٣٢؛ مروج اللحب، ج ٢. ص ٢٧٥.

٢ _ اخبار الدول. ج ٢، ص ١٣٤ به نقل از صولى در تاريخ الخلفاء؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٧٤.

۲_مروح الذهب، ج ۴، ص ۲۷۶.

خسسرابسی کسند مسرد شسمشیر زن نسمه چسندان کسه آه دل پسیر زن چراغی کمه بیوه زنی بر فروخت بسی دیده باشی که شهری بسوخت(۱)

و از سلطان محمود غزنوی منقول است که میگفته : من از نیزهٔ شیر مردان اینقدر نمی ترسم که از دوک پیره زنان .

و بالجمله ، مكتفى مردى بخيل و ممسك بوده و مال بسيار اندوخته كرد .

و در ایام خلافت او روز جمعه ششم شهر رمضان سنهٔ ۲۸۹ در بین نماز مقتل «بدر» واقع شد، و «بدر» از مخصوصین معتضد بالله بود و هیچ کس در نزد معتضد به مرتبه و مقام او نبود، و مردم مدح او را با مدح معتضد مقرون می ساختند و حاجات خود را به توسط او می خواستند، و چون «بدر» کشته شد سر او را برای مکتفی بردند و در نزد او نهادند، مکتفی از دیدن سر «بدر» بسی شاد شد و به سجده رفت و شکر خدای به جا آورد و گفت: الآن طعم حیات و لذت خلافت را چشیدم. (۲) و در همین سال قرمطی در شام خروج کرد.

و در سنهٔ ۲۹۰ عبدالله بن احمد بن حنبل وفات کرد.

و هم در حدود سنهٔ ۲۹۰ ابوالحسن علی بن عباس بغدادی معروف به ابن رومی (۲) شاعر وفات کرد، و سبب وفات او همان زهری بود که قاسم بن عبیدالله وزیر به او داد از ترس هجو او، و چون احساس کرد به زهر، از مجلس وزیر برخاست برود، وزیر گفت: کجا می روی؟ گفت: آنجا که مرا فرستادی؟ گفت: سلام مرا به پدرم برسان، گفت: من از راه جهنم نمی روم که او را ببینم .(۲)

و حكى: انَّ ابن الرَّومي كان شَديد الطَّبرة، بحيث كَان يغلق ابوابه و لا يخرج على أحَدٍ



۱ ـ کلیات سعدی، ص ۱۴۰.

۲ ـ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۷.

۳-برای مزید اطلاع نگاه کنید به : وفیات الاعیان ، ج ۳، ص ۱۳۵۸ تاریخ بغداد ، ج ۱۲، ص ۲۳ ، معاهد التنصیص ، ج ۱ ، ص ۱۰۸ .

۴ ـ وفيات الاعيان، ج ٢. ص ٣٤١.

خوفاً مِن التَطيّر، فاراد بعض أصحابه أن يحضر اليهم في يوم أنس، فسيّروا السه غلاماً نظيف النّوب، طيّب الرّائحة، حسن الوجه، فتوجّه اليه، فلمّا طرق الناب عليه و خرج اليه، اعجبه حاله، ثمّ سأله عن اسمه فقال له: إقبال، فقال: اقبال مقلوبه لا بَقّا، و دخل و اغلق الباب، و كان كثير الهجاء للاخفش الصّغير، لأنّه كان كثير العرّاح، فكان يباكره قبل كلّ أحَدٍ و يطرق الناب عليه، فيقول: مَن بالنّباب؟ فيقول الأخفش: حرب بن مقاتل، وَ مَا أشبه ذلك. (١) و در سنة ٢٩١ مكتفى به جانب درقه ، رفت و قرامطه را بكرفت.

و در همین سال ابوالعباس احمد بن یحیی معروف به ثعلب نحوی (به شاء مثلثه) وفات یافت، و سبب فوت او آن شد که: از مسجد جامع بیرون می آمد و کتابی در دست داشت در بین راه مطالعه می کرد، اسبی او را صدمه زد از پا در آمد، او را به منزلش حمل کردند روز دیگر وفات کرد.

قال العلاَمة الطّباطبائي في رجاله: احمد بن زيد ابوالعبّاسُ المغروف بـ ثعلب (بالثّاء المثلّثة و العين المهملة) امام الكوفيين، بغدادي، حجة، ثقة في صناعة، و هو صاحب الفصيح، اخذ عنه غلامه ابوعمر الزاهد و الأخفش الصّغير على بن سليمان و غيرهما، وَكَانَ مَعاصراً للمبرّد وَ بقي بعده، مات سنة احدى و تشعين وَ مأتين ببغداد، و فيه و في المبرّد قيل:

«ذَهَبَ المبرّدُ و انقَضتْ أَيّامُهُ و لَيَذْهَبَنْ إثْر المبرّدِ ثَـغَلَبُ» و فيه:

«و تزوّدوا من ثعلبٍ، فانّ^(۲) ما شربَ المبرّدُ عن قريبٍ يشرب » «و أرى لَكُمْ أن تكتبوا أنـفاسَهُ إن كانتِ الأنفاسُ مـما تكـتبُ»

و نیز در سنهٔ ۲۹۱ در شب چهارشنبه دهم ربیع الآخر قاسم بن عبیدالله وزیر^(۳) مکتفی وفات یافت، و او مردی عظیم الهببة و سفّاک و خون ریز بوده، و این رومی



۱ _روضات الجئات، ج ۵، ص ۲۰۱.

٢ .. در وقيات الاعيان، ج ٢، ص ٢١٩ و نزهة الالباء، ص ٢٩٣: فبكأسِ ما.

٣ ـ مروج الذهب، ج ٢٠ ص ٢٨١.

شاعر و عبدالواحد بن موفق را او بکشت ، و صغیر وکبیر از او ترسان بودند و راحت نبودند(۱) و چون وفات یافت بعضی از اهل ادب(۲) در مرثبه او گفته :

شربنا عَشِيّة مات الوزيرُ وَ نَشْرَب يا قوم في ثالِيْه (٣) في المُوه (٣) في المنظامُ ولا بساركالله فسي وارثيم

و در سنهٔ ۲۹۲ ابن جنی که نامش عثمان است^(۴) و صاحب تصانیف کثیره در نحو و ادب است در بغداد وفات کرد.

و در همان سال ابن خلیجی با نود و شش هزار نفر بر مصر غلبه کرد .(۵) و هم در آن سال حریق عظیمی واقع شد و قریب سیصد دکان یا بیشتر سوزانید . و در سنهٔ ۲۹۳ بر ابن خلیجی ظفر یافتند و او را بگرفتند و به بغداد بردند .

و در سنهٔ ۲۹۵ در سلخ شوال یا روز یکشنبه سیزدهم ذی قعده مکتفی وفات کرد و سن او به سی و یک سال و سه ماه رسیده بود، و مدت خلافتش شش سال و هفت ماه و بیست و دو روز طول کشید .(۶)

帝 泰 章

١ ـ وفيات الاعيان، ج ١، ص ٣٤١ ـ ٣٤٢.

۲ ـ. وي عبدالله بن حسن بن سعد است.

٣- (سروراً و نشرب في ثالثه -خ ل). نك: مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٨١.

۴ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: البلغة، ص ۱۴۱؛ معجم الادباد، ج ۱۲، ص ۸۱ ـ ۱۱۵؛ الاعلام، ج ۴، ص ۳۶۳. ۵ ـ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۸۶.

عــمروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۵.

ذكر ايام خلافت جعفر بن احمد المقتدر بالله^(١)

در روز وفات مکتفی برادرش جعفر مقتدر به جای وی نشست، و در ایام او امر وزارت در انقلاب بود، هر چندی شخصی وزیر میگشت و زمانی نمیگذشت که عزل میگشت از جمله: علی بن موسی بن القرات بود که در ایام او سه مرتبه وزیر گشت و عزل شد، و دیگر علی بن عیسی بود که دو دفعه وزیر شد.

و در ایام خلافت مفتدر وقایع بسیار اتفاق افتاد از موت علماء و محدثین و غرق شدن ارکان بیتالحرام و کشته شدن طالبیین .

و در سنهٔ ۲۹۶ مونس خادم به امر مقتدر، عبدالله بن معتز را بکشت به سبب آن که مقتدر را از خلافت خلع کرده بود و مردم را به بیعت خود خوانده بود ، و ابن معتز در ادبیت و شعر معروف بوده و صاحب تصنیفات است و نزد مبرد و ثعلب تلمذ کرده بود و با اهل بیت اطهار شخ در طریق نصب و عناد بوده و قصیده گفته در مفاخرت آل عباس بر آل ابوطالب ، و رد کرده آن را به قصیده خود قاضی ابوالقاسم تنوخی که علی بن محمد جد علی بن محسن بن علی قاضی تنوخی امامی معروف است . (۲) و در سنهٔ ۲۹۷ ابوالقاسم بن محمد معروف به جنید بغدادی صوفی ، در کاظمیین وفات کرد ، و او بر طریقهٔ سفیان ثوری بوده و مصاحبت کرده بود با خال خود سرّی سقطی و اصل جنید از نهاوند (۳) است و حکایات و کلمات او معروف



۱ ـ براي مزيد اطلاع نگاه كنيد به: اخيار الدول، ج ٢، ص ١٣٤؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٩٢.

٢ ـ روضات الجنات، ج ٥، ص ١٠٢ ـ. ١٠٤ ـ

٣_طبقات سېكى، ج ٢، ص ٣٢٥؛ ترجمة رساله قشيريه، ص ٥١.

است، و سرّی از شاگردان معروف کرخی و بشر حافی است، و در سنهٔ ۲۵۱ در بغداد وفات کرد و در مقابر قریش به خاک رفت، و جنید نیز در جنب قبر او مدفون است.

و عن كتاب الخزائن لمولأنا الشيخ التراقى قال: راى الجنيد فى منام بعضهم بعد موته. فقيل له: مَا فعلالله بك؟ فقال: طَارَت تلك الأشارات، و طاحتَ تلك العبارات، وَ غــابت تلك العلوم، و اندرست تلك الرّسوم، و مَا نَفَعَنا الأ ركعاتُ كنّا نركعها فى السحر.(١)

وَ بروايةٍ أخرى: وَ مَا نَفعنا الأ تسبيحات كنَّا نقولهَا بالغَدوات.

وَ من كَلَمَاتِه الطَّريفة المرويَّة عَنه: علامة الغاشق أربعةُ: نومه قليلٌ، و نَفسه عليلٌ، و حُرْنه طويلٌ، و مناجاتِه الى ربِّ جليل.^(٣)

وَ سُئل عن الخوف؟ فقال: إخزاج الحرام مِن الجوف، و ترك عَسني و سَوْفَ.

و كان يقول: مَن لم يحفظ القرآن و لم يكتب الحديث، لا يقتدى به في هذا الأمر، فانَ علمنا مقيّدٌ بالكتاب و السّنَة .^(?)

وَ سُئل يوماً عن الصّوفى؟ فقال: هو من لَبِس الصّوف على الصَّفا، و غاش النّاس على الوفا، و جعل الدّنيا خَلَف القفا، و سلك طريق المُصطفى ﷺ (٣)

و قريبٌ منه المرتضوى المنقول من شرح باب الحادى عشر بزيادة: و إلاّ فــالكلب الكوفى خيرٌ من الف صُوفِي.

ثُمَّ اغلم انَّه قد كثرت كلمات المشايخ في مهْيَة التَّصوَّف بَحيث قد قيل إنَّ اقوالهم في ذَلك تزيد على الف قولِ. ^(۵)

منها: إنَّ إشْتِقاق الصّوفيّة من الصّوف^(ع) و قيل: سُسقُوا صـوفيّةٌ نــــبةً الى اصـخاب



١ .. روضات الجنات، ج ٢٠ ص ٢٥٠ به غل از خزائن الخزائن، ص ٩٠ چاپ قيام قم.

٢ - روضات الجنات، ج ٢, ص ٢٤٨.

۳_همان.

۴ ـ همان.

۵ ـ نگاه کنید ایضاً به: نفحات الاتس، مقدمه مصحح، ص ۱۵ و عوارف المعارف سهروردی.

٢٠ ـ كشف المحجوب هجويري، ص ٣٦ ـ ٢٥؛ مقدمه ابن خلدون، ص ٤٩٤٧: مجمع البحرين «صوف».

الصَّفَة.(١) وَ هم الفقراء المهاجرين من اصخاب رسولاللهُ ﷺ، و هم أربعمأة رجلٍ لم يكن لهم بالمدينة مساكن و لا عشائر، وَ لهذا سكنوا فسى الصَّفَّة الَّـتى كـانت فسى مسجد الرَّسول ﷺ و نَزَلَتْ فيهم الآيات.

وَ قيل: كان في الأصل صفوياً نسبةً إلى الصفاء (٢) ثم جعل صوفياً بتقديم الواو، و قيل: إنَّ هذه النَّسبة إلى الصوفة كالكوفي إلى الكوفة وَ هي المرمسة التي لا يرغب فيها، وَ قيل: إنَّهم منسوبون إلى بَني صوفة وَ هم جناعةً مِنَ العرب، (٢) يتزهدون و يتقلَّلون مِنَ الدَّنيا، و قيل: إنَّه مشتق من الصوف، ثلاثة احرف: صاد، و واو، و فاء. و الصاد: صبر و صدق و صفا، و الواو: ودَّ و وردَّ و وفا، و الفاء: فردُ، و فقرُ، و فناءً.

و در سنهٔ ۲۹۹ ابوالحسن محمّد بن احمد بن ابراهیم بن کیسان و معروف به ابن کیسان(۲) نحوی وفات کرد.

قيل مَا رأى مجلسٌ اكثر فائدة وَ اجمع لأصناف العلوم وَ التّحف مـن مَـجلسه. و له تضانيف كثيرةٌ، منها: كتاب غريب الحديث و كتاب مغاني القرآن.

و در سنهٔ ۳۰۰ ابی الرضا محسن بن جعفر بن علی الهادی ﷺ در اعمال دمشق خروج کرد و او را بکشتند و سرش را به بغداد بردند و بر جِشر به دارکشیدند.

و در سنهٔ ۳۰۱ حسن بن علی علوی معروف به اطروش در دیلم و طبرستان خروج کرد و مسوده را از آن جا بیرون کرد و از برای او قضیهای است طویله که مقام راگنجایش نقل نیست .

و نیز در سنهٔ ۳۰۱ ابوسعید جنابی قرمطی، رئیس قرامطه را خادم او در حمام بکشت و پسرش ابوطاهر سلیمان بن ابوسعید به جای پدر، رئیس بر قرامطه شد. و در همان سال محمّد بن یحیی بن منده حافظ مشهور، صاحب تاریخ اصفهان



١ _ مقدمه اين خلدون، ص ۴۶۷ ولي اين وجه ناصواب است زيرا نسبت به صفه، صفي است.

٢ _ نگاه كنيد بد: رياض السياحة، ص ٢٠۶.

۳ ـ انساب سمعانی «صوف».

٤ _ البلغه، ص ١٨٣ ؛ الاعلام، ج ٤، ص ١٩٧ ؛ مراتب النحويين، ص ١٤٠ .

وفات یافت (و و منده و بر وزن بنده است) .

و نیز در سنهٔ ۳۰۱ و به قولی در ۲۷ شوال سنهٔ ۳۰۰ یا در سنهٔ ۲۹۹ شیخ اجل اقدم ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی وفات یافت، و این شیخ جلیل خدمت حضرت ابی محمد العسکری الله شرفیاب شده با احمد بن اسحاق قمی در آن حدیثی که شیخ صدوق الله در اکمال الدین نقل کرده، اگر چه بعضی از اصحاب امامیه آن حدیث را ضعیف شمرده اند. (۱)

به هر حال سعد بن عبدالله از ثقات امامیه و شبیخ طائفة وقت خود بوده و تصانیف بسیار دارد، از جمله: کتاب بصائر الدرجات است که شبیخ حسن بن سلیمان بن خالد حلی تلمیذ شیخ شهید الله او را منتخب کرده و در دست است، و این بصائر غیر از بصائر الدرجاتی است که علامهٔ مجلسی الله در بحار از او نقل می فرماید و رمز او را (یر) قرار داده، چه او از تألیفات شیخ افقه نبیل محمد بن الحسن الصفار متوفی سنهٔ ۲۹۰ و مدفون به قم است و از مشایخ اشیاخ شبیخ صدوق است.

و در سنهٔ ۳۰۳ احمد بن على بن شعيب نسائي^(۲) محدث معروف ، صاحب كتاب سنن كه از جملهٔ صحاح ست است وفات يافت ، و نسائي منسوب است به ٤ نسا ۽ (به فتح نون) كه از بلاد خراسان است .

قال الفاضل المتبحّر الخبير، الآميرزا عبدالله الأصبهائي في ريّاض العلمّاء: و اعلم انّ النّسائي هذا ممّا يشكّ في تَسنّنه، و قد ينسب الى التّشيّع. قيل: سئل عَن معاوية وَ ما روى في فضائله؟ فقال: أمّا يرضى معاوية أن يخرج رأساً برأس حتى يفضل؟ (٢) و في رَوَايــةٍ اخرى: مَا اعرف له فضيلةٌ الآلا اشبع الله بطنك. (٢)



۱ ـ رجال نجاشي. ص ۱۷۷. ش ۶۶٪

۲ ـ در تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۲۲۸ و مقدمه خصائص و روضات، ج ۱، ص ۲۰۹: احمد بن شعیب بن علی، و در وفیات: احمد بن علی بن شعیب.

٣ و ٢ ـ وفيات الاعبان، ج ١، ص ٧٧.

وَ عن المالكي، في أوّل كتاب الفصول المهمّة: قال: أنّه النسائي لمّا أتى دمشق وَ صَنْف بِهَا كتاب الخَصائص(١) في مناقب على ﷺ، انكر عليه ذلك و قبيل له: لِسم لا صنفت في فضائل الشَّيْخين؟

فقال: دخلت على دمشق و المنحرف عن على ﷺ بهاكثير، فصنّفت كناب الخصائص رَجَاء أَن يَهْديهم الله تعالى به، فدفعوا في خَصييه و اخرجوه مِنَ المسجد، ثمّ ما زالوا به حَتّى اخرجوه من دمشق الى الرّملة فمات بها، (انتهى).

وَ عن الدَّارِ قُطنى: لمَّا المُتُحن النَّسَائي بدمشق، قال: احملونى الى مكَّة، فحمل إليهًا فتوفّى بها، و هو مَدفون بَيْن الصَّفًا و المروة، وكانت وَفاته في شعبًان سنة ٣٠٣.^(٢)

و نیز در همان سال وفات کرد محمّد بن عبدالوهاب، ابوعلی جبائی، رئیس معتزلهٔ بصره و بغداد، و مناظرات ابوالحسن اشعری بـا او مشهور است و مـقام گنجایش ذکر ندارد.

و در سنة ۳۰۴، ۲۳ شعبان، سيد ابومحمد اطروش: حسن بن على بن الحسن بن عمر الاشرف بن على بن الحسين بن على بن ابىطالب ﷺ در « أمل ، وفات يافت ، و اين سيد جليل معروف به ناصر كبير است و جد امّى سيد مرتضى و رضى است ، و زيديه را به او اعتقاد تمامى است و از تفسير كبير او بسيار نقل مىكنند.

«قال ابن أبى الحديد: هو شيخ الطّالبيّين و عالمهم و زاهدهم و أديبهم و شاعرهم، ملك بلاد الدّيلم و الجبل، و لقب بالنّاصر للحق، و جَرت له حروب عظيمةً مع السامانيّة، و توفّى بطبرستان سنة ٣٠٤».

و هم در آن سال ، چنانچه قربانی در اخبار الدول گفته : حیوانی در بغداد ظاهر شد که او را و زیزب ؟ (۳) می گفتند ، شبها بالای بامها او را می دیدند و بچه های مردم



۱ ـ کتاب خصائص أميرالمؤمنين علي بن أبيطالب للنَّجُ بارها در ابران و عراق به چاپ رسيده، و اخيراً با تحقيق آفای محمد الكاظم منتشر شده است.

٢ _ وقيات الاعيان، ج ١، ص ٧٧.

۳ ـ زیزب: حیواتی است به قدر سگ کوچکی و روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه، و مشهور آن است که هر چند او را بزنند فریه می شود. (مؤلف ﷺ)

را میخورد و پستان زنها را فطع میکرد، لاجرم مردمان بـغداد شـبها حـراست میکردند و طاسها میزدند تا آن جانور فرارکند و مدتی این مطلب بود.(۱)

و در سنهٔ ۳۰۶ ثقه جلیلالقدر احمد بن ادریس اشعری قمی محدث فقیه در راه مکّه در منزل ۵ قرعاه ۵که ما بین ۵ قادسیه ، و ۵ عقبه ، است وفات کرد .

و در سنهٔ ۳۰۹ حسین بن منصور حلاج (۱۳(۳)کشته شد به فتوای علماء ، چه علماء و فقهای آن عصر حکم کردند به حلال بودن خون او (۳) به واسطهٔ شنیدن بعضی کلمات از او ، و در محضر حامد بن عباس وزیر مقتدر ، قاضی ابوعمرو فتوی به حلیت خون او داد و سائرین نیز فتوی دادند و در سجلی نوشتند .

و حلاج پيوسته ميگفت : «الله، الله في دَمى» پس حلاج را به زندان بردند .

و واقعه را به عرض خلیفه رسانیدند، خلیفه گفت: اگر علما فتوی به ریختن خون او دادند، بدهید او را به جلاد تا هزار تازیانه بر او بزند و اگر هلاک نشد هزار تازیانه دیگر بزند پس او راگردن زند.

پس او را در صبح سه شنبه بیست و سیم ذی قعده به جلاد دادند و هزار تازیانه بر او زد پس دستها و پاهای او را قطع کرد و بعد سر او را جدا کرد و در جسر بغداد به دار کشید، پس بدن او را سوزانید و خاکسترش را در دجله ریخت، و اتفاقاً آب دجله آن سال زیاد شد، اصحاب حلاج گفتند که: به واسطهٔ خاکستر حلاج بوده و مردم در حق او دو فرقه اند.

و بالجمله ، او از کسانی است که در غیبت صغری از روی کذب و افتراء ادعای



١ - اخيار الدول، ج ٢، ص ١٣٨: المنتظم، ج ٤. ص ١٣٩.

۲ ـ درباره حلاج نگاه کنید به: الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۶۴: مجالسالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۶: دول الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۵۷ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۲۵۳.

٣ ـ قبل في الحلاج: انه كان ساحراً مشعوذاً، يخرج فاكهة الشناء في الصيف و بالعكس، و يعد يد، في الهواء و يعيدها و فيها دراهم و عليها مكتوب قل هو الله احد، يسميها دارهم القدرة، و يخبر الناس بما صنعوا في بيوتهم و يتكلم بما في ضمائرهم، و فُتن به خلق كثير، و فتواه فيمن لم يمكنه العج مشهور و هو احد السبب في قتله. (مؤلف عُمَّةً)

۴ ـ اپوسهل نوبختی، علی بن بابویه، شیخ صدوق، و قطب راوندی فتوی، به قتل او دادند.

بابیت و سفارت نمودند. و توقیع شریف به لعن و بوائت از ایشان^(۱) بیرون آمد.

اؤل ایشان ابومحمد معروف به شریعی بود که در عداد اصحاب حضرت هادی و عسکری الله به شمار می رفت ، و اؤل کسی است که کذباً علی الله ادعای بابیت و سفارت از جانب حضرت حجت صلوات الله علیه نمود ، پس از آن ظاهر شد از او الحاد و زندقه و غلو و قول به تناسخ ، و ادعا می کرد که من پیغمبرم از جانب علی بن محمد علی و او العیاذ بالله پروردگار است ، و امثال این کفریات ، پس از جانب حضرت صاحب الامر علی توقیعی به لعن و براثت از او بیرون آمد .

دیگر محمّد بن نصیر نمیری بود که او هم مثل شریعی ادعای بابیت نمود اوّلاً ، پس از آن غلو کرد در حضرت ابی الحسن ﷺ و ادعا کرد ربوبیت را برای او و رسالت را در حق خود ، و قائل بود به حلیت محارم و لواطه و می گفت که : لواط باعث نذلل و تواضع است در مفعول و ممدوح است(۲) و خود هم لواطه می داد .

و دیگر احمد بن هلال کرخی است ، و دیگر محمّد بن علی بن بلال است ، و دیگر حسین بن منصور حلاج است ، و دیگر شلمغانی است .

و بالجمله ، هر یک از ایشان ابتدا ادعا میکردند که ما وکلاء امامیم و مردم ضَعَفه را به سوی خویش میخواندند ، پس از آن الحاد و زندقهٔ خود را ظاهر میکردند ، و در ذکر ایام راضی بالله مختصری از حال شلمغانی بباید ، ان شاءالله تعالی .

و بالجمله حسین حلاج نیز ادعای این مقام را می نمود و مردم را به سوی خویش دعوت می کرد، وقتی به قم آمد و کاغذی برای شیخ اجل علی بن بابویه قمی درضوان الله علیه دنوشت و اظهار کرد که: من رسول امام و وکیل حضرت حجت عصر ﷺ می باشم، و ابن بابویه را با بعضی دیگر به سوی خود دعوت کرد.



۱ ـ مراد از ایشان: شریعی، و نمبری، و هلالی، و بلالی، و شلمغانی است، که توقیع به لعن ایشان بیرون آمده، و اما در باب حلاج در توقیع تصریح به اسم او نیافتم، بلی در کتاب احتجاج ذکر فرموده او را در عداد جماعتی که «خرج التوقیع بلمنهم» (مؤلف بالله). احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹: حدیقة الشیمة، ص ۷۳۷.

٢ ـ كتاب الغيبة شيخ طوسى، چاپ جديد، ص ٢٩٨.

چون آن مکتوب به دست ابن بابویه افتاد کاغذ را درید و به سوی دکان تجارت خود رفت ، چون دکان آمد جماعتی را دید که در آنجا حاضرند و همگی به جهت احترام او برخاستند ، مگر یک نفر که احترام او را مراعات نکرد و از جهت او به پا نخاست و او حسین حلاج بود.

شیخ ابن بابویه پرسید که : این مرد کیست؟

گفت: چرا از خودم نمي پرسي؟

فرمود: ای مرد، من از تو احترام کردم که از خودت نپرسیدم، کیستی؟ حسین گفت: من آن کسی میباشم که رقعه مرا پاره کردی و حال آن که من مشاهده میکردم.

شیخ فرمود: صاحب رقعه تو بودی؟ «ثم قال: یا غلام، برجله و قفاه». فرمود: ای غلام، پا و قفای این مرد را بگیر و بیرونش کن، پس او را باکمال ذلّت و خواری از آن جا بیرون کردند، حسین نیز در قم نماند و دیگر او را در آنجا ندیدند.(۱)

و چون حق تعالی خواست او را رسوا فرماید و پرده از روی کار او بردارد اسباب رسوائی او آن شد که حلاج چنان مصلحت دید که ابوسهل نویختی را ـکه یکی از علما و ادباء و موثقین مردم بود ـ به دام آورد تا شاید بدین سبب مردمان ضعفه و عوام بر او بگروند ، پس رفعه برای او نوشت و او را به سوی خویش دعوت کرد و اظهار کرد که : من وکیل صاحب الزمان عظم میباشم و مأمور شدم که تو را مراسله کنم ، و مبادا در این امر شک و ریبی برای تو حاصل شود.

ابوسهل چون بر مضمون مکتوب او مطلع شد ، برای او پیغام داد که اگر تو وکیل صاحب الزمان ﷺ میباشی لابد باید برای تو دلائل و براهینی باشد ، اینک به جهت آن که من ایمان به تو آورم یک چیز کمی از تو خواهش میکنم تا شاهد دعوت تو باشد ، و آن مطلب آن است که : من دوست دارم جواری را و فعلاً چند جاریه دارم که از وصال ایشان حظ میبرم ، لکن چون پیری در سر و روی من اثر



کرده ناچارم که در هر هفته خضاب کنم تا سفیدی موی خود را از ایشان مستور دارم ، چه اگر ایشان ملتفت سفیدی موی من شوند از من کناره کنند و وصالم مبدل به هجران شود ، لاجرم من هر هفته در تعب خضاب کردن میباشم ، اگر تو در دعوت خود صادقی چنان کن که ریش من سیاه شود دیگر محتاج به خضاب نباشم ، آن وقت من به مذهب تو داخل شوم و مردم را به سوی تو دعوت کنم .

چون این پیغام به حسین رسید ، دانست سهمش خطاکرده ، لاجرم ساکت ماند و جوابی نگفت .

ابوسهل این مطلب را در مجالس و محافل نقل میکرد و او را اُضحوکهٔ مردم کرد و پرده از روی کار او برداشت و او را رسوا نمود و مردم را از دام او ربود.

و این مطالب را شیخ طوسی و غیره روایت کردهاند ، هرکه طالب تفصیل باشد رجوع کند به کتاب غیبت شیخ ، یا به سیزدهم بحارالانوار .(۱)

و در نوزدهم جمادي الآخرة سنة ۳۱۰ ابراهيم بن محمّد معروف بـه زجـاج نحوي، تلميذ مُبرّد و تُعْلب وفات كرد.

و در ۲۶ شوال سنهٔ ۳۱۰ مورخ خبیر و محدث بصیر، محمّد بن جریر بن یزید بن کثیر طبری شافعی در بغداد وفات یافت. و او یکی از ائمه مجتهدین اهل سنّت و صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر است «و له کتاب الولایة (۲) ایضاً، جمع فیها اخادیث غدیر خم فی مجلّدین ضَخیمین، و له ایضاً کتابٌ آخر جمع فیه طرق حدیث الطّیر.

و هو غير محمّد بن جرير بن رستم الطّبرى الإمّامي صاحب المستوشد و الايـضاح وَ غَيرهمًا».

و در ذیحجه همان سال یا در سنهٔ ۳۱۶ وفات کرد ابوبکر محمّد بن السری بن سهل نحوی ، معروف به ابن سراج .



۱ _ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۲۴؛ غیبت شیخ طوسی، ۲۴۶ _ ۲۴۲.

٢ _ نگاه كنيد په: معجم|لادباء، ج ۶. ص ٢٥٢ و ٢٥٥؛ تذكرة الحفاظ ذهبي، ص ٧١٧: البدايـة و النهاية، ج ١١.
 ص ١٩٤٤.

و در سنهٔ ۳۱۱ ابوزکریا محمّد بن زکریا رازی طبیب مشهور وفات کرد.

و كَان متقناً لهذه الصناعة، و الفّ كتباً كثيرة، منها: كتاب بُرء الساعة و منها: كتاب من لأيحضره الطّبيب الذي وَضع على مثاله و نسج عَلى منواله شيخنا الصّدوق الله كتاب من لأيحضره الفقيه باشارة بعض الشّادة الأجلّة.

و لأبى الزّكريا كلمات ثافعةً، منها: مهما قدرت أن تعالج بالأغذيّة فلأ تعالج بالأدوية، و مهما قدرت أن تعالج بدواء مفرد فلا تعالج بدواء مركّب. و من كلامه ايضاً: غالج في اوّل العلّة بما لا تسقط به القوّة. و قال ايضاً: السّموم ثلاثة: الشّواء المغموم، و اللّبن الفاسد السّمك المُنتن.

و در سنهٔ ۳۱۲ علی بن محمّد معروف به ابن الفرات وزیر را با پسرش محسن به قتل رسانیدند ، و ابن الفرات سه مرتبه وزیر مقتدر شد بعد از آن که او را عزل کردند . و نوادر حکایت او بسیار است .

و صاحب بن عبّاد از ابوالحسن بن ابوبكر علاق معروف به كثرت اكل ، نقل كرده كه : پدرم ابوبكر قصيدة راكه در مرثية گربه گفته مرادش ، مرثيه محسن پسر ابن الفرات بوده كه در ايام محنت ايشان گفته ، و به قولي مرادش ابن المعتز بوده و از ترس خليفه نتوانست اظهار كند و به كنايه او را مرثيه گفت ، و آن قصيده را دميري در حياة الحيوان در لفظ « هِرً » ذكر نموده ، و مطلع آن قصيده اين بيت است :

يْسًا هَسَرٌ فْمَارَقْتَنَّا وَ لَـمْ تَـعُدِ وَكُنْتَ عندى بِمنزلة الْوَلَدِ(١)

و برادر ابن الفرات: ابوالعباس احمد بن محمّد بن الفرات، اكتب اهل زمان و اضبط ایشان در علوم بوده، و فضل بن جعفر پسر برادر او معروف به ۱ ابن حنزابه ۲ نیزكاتب بوده و در زمان خلفا وزارت و ریاست داشته، و پدرش جعفر بن محمّد بن الفرات قبول وزارت نكرد.

و در ماه صفر سنهٔ ۳۱۳ یا ۳۲۳ ابراهیم بن محمّد بن عَرَفه(۲) نحوی معروف به



۱ ـ حياة الحيوان الكيرى، ج ۲. ص ۴۰۲.

٢ - براي اطلاع بيشتر تكاه كتيد به: البلف، ص ١٤٠ معجم الادباه، ج ١، ص ٢٥٢؛ الاعلام، ج ١، ص ٥٧؛ - -

نِفْطُوَيْه تلميذ سيبويه وفات كرد «و قد اشْتَهَر انَّ استاده سيبويه لمّا رآه كثيف الهيئة قشيف، بل كثير الدَّسومة اللَّباس، قال له: كانَّك نفطويه، فأشتهر لذلك بذلك».

و در سنهٔ ۳۱۵ دیلم ، غلبه کرد بر « ری » و « جبال » و خلق بسیار بکشت ، حتی اطفال را ذبح کرد .

و در همان سال على بن سليمان اخفش صغير فجأةً در بغداد بمرد .

و در همین سالها طغیان کرد فساد قرامطه ، و اذیت کردن ایشان مسلمانان را و کشتن ایشان از مسلمانان ، و از برای ایشان اتباع و انصار بسیار جمع شد ، تا آن که چند مرتبه لشکر خلیفه را شکست دادند و راهها مخوف و نا امن شد ، مردم از ترس جان تُرک حج کردند ، اهل مکّه هم به جهت سختی حال خود از مکّه بیرون شدند .

و در سنة ٣١٧ مقتدر منصور ديلمى را امير حاج كرد، با قافله حاج به مكه رفتند و تا مكه سالم رسيدند، ابوطاهر قرمطى ملعون نيز به جانب مكه شد و روز ترويه با مسلمانان تلاقى كردند و دست تعدى گشادند و مسلمانان را در مسجدالحرام بكشتند و كشتگان ايشان را در چاه زمزم ريختند و با دبوس چندان بر حجرالاسود زدند تا شكسته شد و او را بكندند.

و این مطلب در ۱۴ ذی حجه ۳۱۷ همان سال واقع شد، پس یازده روز در مکه بماندند و حجرالاسود را با خود حمل کردند و ببرند و زیاده از بیست سال نزد ایشان بود، و مسلمانان پنجاه هزار دینار به ایشان دادند که حجرالاسود را رد کنند قبول نکردند، تا در زمان مطبع شدر سنهٔ ۳۳۹ به امر عبیدالله مهدی به مکه برگردانیدند چنانچه در تاریخ سنهٔ ۲۸۶ به آن اشاره شد.

و نقل شده که : چون حجر راکندند ببرند چهل شتر در زیر بار او هلاک شد تا به « هجر » رسانیدند و چون حجر را به خانهٔ خدا خواستند برگردانند بار بر یک شتر لاغر بی طاقت کردند ، همان شتر او را ببرد و از برکت آن سنگ شریف فریه و چاق شد . و بدان که در مجمع البحرین در « قرمط » از شیخ بهائی نقل کرده که : در سنهٔ ۳۱۰



مه معجم المؤلفين، ج ١، ص ١٠٢؛ بغية الوعاة، ج ١، ص ٢٢٨.

در ایام موسم، فرامطه داخل مکّه شدند و حجرالاسود را ببردند و بیست سال نزد ایشان بود، و خلق بسیار بکشتند، و از جمله علی بن بابویه بود که در طواف بود، پس شمشیر بر او زدند او از پای در آمد و به زمین افتاد و بگفت:

تَرىٰ المُحبَين صَرعیٰ فی دیارهم کفتیة الکَهْف لا یدرون کم لَـبثُوا و این قضیهٔ غریبی است، با آن که کسی ذکر نکرده جز در اختیارات مجلسی، مخالف است با تاریخ وفات ابن بابویه، چه آن که وفات او ماه شعبان سنهٔ ۳۲۹ است.

مؤلف گوید که: مباداکسی این مطلب را استبعاد کند از حجرالاسود ، چه او آیتی است از آیات الهی و از برای او شئونی است ، از جمله آن که تنطق کرده از برای حضرت سید سجاد علیه هنگامی که منازعه کرد با آن حضرت عم او محمد در امر امامت .

و از جمله آنکه به شهرت پیوسته که او اطاعت نمیکند در نصب شدن به مکان خود مگر برای معصومین ﷺ ، چنانچه واقع شد چند مرتبه .

به همین جهت شیخ اجل اقدم جعفر بن محمّد بن قولویه قمی گ در همان سالی که حجرالاسود را میبردند به مکان خود نصب کنند، حرکت کرد به جانب مکّه تا مگر به خدمت حضرت صاحب الزمان گ مشرف شود هنگام نصب حجر، و در بغداد مریض شد و نائب گرفت و به جانب مکّه فرستاد و رقعه نوشت و به او داد و گفت: این رقعه را بده به آن کس که حجر را بر مکان خود نصب میکند، و در آن نامه سؤال کرده بود از مدت عمر خود، آن شخص نامه را به آن حضرت رسانید و بدون آن که مطالعه آن کند فرمود: به او بگو که سی سال دیگر عمر خواهی نمود، و چنین شد که آن حضرت فرمود: به او بگو که سی سال دیگر عمر خواهی نمود،

و از جمله آن که حجرالاسود جوهرهای بودکه با حضرت آدم بوده در بهشت ، و



۱ ـ نگاه كنيد به : خرائج، ج ۱، ص ۴۷۵؛ كشف القمة، ج ۲، ص ۵۰۲ به نقل از آن؛ اتبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۶؛ مدينة المعاجز، ص ۶۱۴، رقم ۹۲؛ يحارالاتوار، ج ۵۲، ص ۵۸، ۹۹. ۹۲۶.

در روایتی است که : او ملکی از عظماء ملائکه بود ، حق تعالی مبثاق بندگان را نزد او ودیعه نهاده ، و روز قیامت بباید در حالتی که لسان ناطقی داشته باشد و شهادت دهد به موافات از برای کسی که وفاکرده به میثاق خود .

لهذا در وقت استلام حجر میگویی: «أَمَانَتی ادّیْتَها، و میثاقی تَعاهدته، لتشهد لی عندك بالمُوافّاة».(۱)

و در جملهٔ از روایات است و علماء عامه نیز نقل کردهاند که: سالی عمر بن الخطاب حج کرد و در همان سال حضرت امیرالمؤمنین الله نیز تشریف برده بود، عمر نزدیک حجرالاسود آمد و او را بوسید و گفت: والله می دانم که تو سنگی می باشی که نه ضرر می رسانی و نه نفع، و اگر نه آن بود که دیدم رسول خدا الله تا را می بوسید نمی بوسیدم تو را.

امیرالمؤمنین الله فرمود: نه چنین نیست که میگویی ، بلکه هم ضرر میرساند هم نفع ، چه آن که حق تعالی زمانی که گرفت مواثیق فرزندان آدم را نوشت در ورقی و بخورد حجر داد ، و شنیدم از رسول خدا الله که فرمود: روز قیامت حجرالاسود بیاید و از برای او زبانی باشد که شهادت دهد از برای کسی که بوسیده آن را و توحید داشته ، عمر گفت: «لا خیر فی عیش قوم است فیهم یا ابا الحسن».

و در وقايع ايام معتضد به برخي از احوال قرامطه اشاره كرديم .

و نیز در سنهٔ ۳۱۷ عبدالله بن احمد ابوالقاسم کعبی بلخی رئیس طالفه معتزله وفات کرد.

و در سنهٔ ۳۲۰ مونس خادم بر مقندر شد و بنای مقاتلت و منازعت با او نهاد. و
بیشتر لشگر مونس بربر بودند، همین که دو لشکر صف کشیدند، مردی بربری
حربهٔ بر خلیفه زد او را بر خاک هلاک افکند، پس پیاده شد و سرش را از تن برید و بر
نیزه کرد و تمام لباسهای خلیفه را از تنش ببرون کرد تا آن که مردم حشیش آوردند و
عورت او را پوشانیدند، پس جنازهٔ او را برداشته و دفن کردند.

و مقتدر خلیفه هجدهم از بنیعباس است و هر ششم از خلفای بنیعباس یا





مخلوع گشتند، یا مقتول، یا مخلوع و مقتول، چنانچه خلیفه ششم محمّد امین بوده که مخلوع و مقتول گشت، و خلیفه ششم دیگر مستعین بوده که او نیز مخلوع و مقتول گشت.

و مقتدر خلیفهٔ ششم دیگر است که مقتول شد ، و مدت خلافتش بیست و پنج سال به غیر چهارده روز ، و مدت عمرش سی و هشت سال و پانزده روز بوده ،(۱) و روزی که بر تخت نشست سیزده سال از عمرش گذشته بود ، و گفته شده که : هیچ خلیفه به تخت ننشست که از او کوچکتر بوده باشد .

و مقتل او در وقت نماز عصر روز چهارشنبه بیست و هفتم شوال سنة ۳۲۰ واقع شد ، و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در اخبار غیبیه خود به قتل مقتدر اشاره کرده در آنجاکه فرموده : «کَانَی أری ثامنَ عشرِهِمْ تَقْحَصُ رِجلاهُ فی دَمهِ بعدَ أَنْ یَأْخُذَه جُـنْدُهُ یِکَظْهِهِ، و مِن وُلدِه ثلاثُ رجالٍ، سیرتُهُمْ سیرةُ الظّلال».(۲)

و مراد از سه رجل از اولاد او : راضي و متقى و مطيع مىباشدكه هر سه خليفه شدند چنانچه معلوم خواهد شد .





١ ـ مروج الذهب، ج ٢. ص ٢٩٢.

٣ ـ نگاه كنيد به: مناقب اين شهر آشوب، ج ٢، ص ٢٧٤؛ بحارالانوار، ج ٢١، ص ٢٢٢، ضمن ح ٢٥ به نقل از مناقب.

ذكر خلافت محمّد بن احمد القاهر بالش^(١)

دو روز به آخر شوال مانده از سنه ۳۲۰ قاهر بالله محمّد بن احمد معتضد بعد از مقتدر بر مسند خلافت نشست ، و چون بر خلافت مستفر شد آل مقتدر را بگرفت و ایشان را در تعذیب و شکنجه کرد ، (۱) و فرزند مکتفی برادرزادهٔ خود را در اطاقی حبس کرد و در آن را با آجر و گچ مسدود کرد تا در آنجا بمرد ، (۱) و سیّده به مادر مقتدر را بگرفت و او را بزد و به حلق او را آویزان کرد به حدی که بولش بر صورتش جاری می شد و به همین حال معذّب بود تا بمرد . (۱)

در سنهٔ ۱۳۲۱باعلی محمّد بن علی بن مقله(۵) را وزیر خود کرد، پس او را عزل نموده و محمّد بن قاسم بن عبدالله خصیبی را وزیر خود نمود.

و ابن مقله همان کس است که خط عربی را احداث کرد و خط را از کوفی به عربی نقل کرد.

و در همان سال ، عالم فاضل ادیب ، ابوبکر محمّد بن الحسن بن درید ازدی(^{۶)} نحوی لغوی شاعر و صاحب **، جمهره ،** در بغداد وفات کرد ، و ابن درید را در شمار



١ _ برأى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: اخبار الدول، ج ٢، ص ١٩٤١ مروج الذهب، ج ٢، ص ٣١٢.

٢ _ اخيار الدول، ج ٢: ص ١٤١.

٣_اخبار الدول، ج ٢، ص ١٤٢.

٤ _ اخبار الدول، ج ٢، ص ١٩٢؛ المنتظم، ج ٤، ص ٢٥٢.

۵_اخيار الدول، ج ۲، ص ۱۴۲.

ع _ درباره ابن دید نگاه کنید به: البلغة، ص ۱۹۲: الاعلام، ج ۶، ص ۲۰۱۰ معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۱۹۲) معجم الشعراء، ص ۱۶۶۱ وقیات الاعبان، ج ۶، ص ۱۲۲۰

علماء شیعه ذکر نمودهاند، و این شهرآشوب او را از شعراء اهلبیت ﷺ شمرده و جماعتی او را مدح کردهاند و او را اعلم الشعراء و اشعر العلماء گفتهاند.(۱)

و نُقل عن حفظ ابن درید: انّه اذا قُرئ علیه دیوان شعر مرّة حفظه من اوله الی آخره، و هذا امر غریب و ان وجد له نظیر فی کثرة الحفظ.

و ذكره الشيخ الحرّ الغاملي في أمل الآصل،^(٢) و قسيل: انّسه ابسن أخّت الدار قسطني المعروف، و ان كان بعيداً بحسب الطبقة.

و بالجمله ، در روز فوت ابن درید ، عبدالسلام بن محمّد معروف به ابـوهاشـم جبائي نيز وفات يافت .

فقال النَّاس: مَات علم اللُّغة و الكلام بموت ابن دُريد و أبىمَاشم.^(٣)

قلت: و هذا نظير ما قال الرّشيد في اليوم الّذي مات فيه الكسائي و محمّد بن الحسن الشَّيْباني الفقيه بالرّي، قال: «دَفَنَا الفقه وَ العربيّة بالرّي».

و بالجمله، ابوهاشم و پدرش ابوعلی جبائی از بزرگان معتزله میباشند و در کتب کلامیه عقائد و مذاهب ایشان مذکور است .

و ١ جيا ٤ (به ضم جيم و تشديد موحده) يكي از قراي بصره است .

رجوع كرديم به اخبار قاهر بالله .

همانا قاهر مردی متلوّن المزاج و شدید البطش بود و پیوسته با حربه بـود، و مونس خادم را با جماعتی از اهل دولت هلاک کرد، لاجرم بر او حیله کردند، و در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی سنهٔ ۳۲۲ در خانه او ریختند و او را بگرفتند و چشمانش راکورکردند و از خلافت او را خلع نمودند.

و مدت خلافتش یک سال و شش ماه و شش روز طول کشید .(۳)

و نقل شده از مردي كه گفت: من در مسجد جـامع مـنصوري در بـغداد نـماز



١ _معالم العلماء، ص ١٤٨.

٢ _ امل الآمل، ج ٢، ص ٢٥٠ _ ٢٥٩.

٣ ـ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٣٢٨، امل الآمل، ج ٢، ص ٢٥٨.

۴ ـ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۱۲.

میخواندم که ناگاه مرد نابینایی را دیدم که جبهٔ کهنه در بر داشت که از کهنگی و اندراس روی آن رفته بود ، همین قدر آستری از آن با قدری پنبه در آن مانده بود و میگفت: ایها الناس ، بر من تصدق کنید ، همانا من دیروز امیرالمؤمنین بودم و امروز از فقراء مسلمین میباشم ، پرسیدم که: کیست این شخص؟ گفتند: قاهر بالله عباسی است .

و بس است از برای عاقل دانا همین یک قضیه در بی اعتباری دنیا ، نعوذ بالله من نکبات الزمان .(۱)

带 岩 岩



ذكر ايام خلافت محمّد بن جعفر الراضي بالش(١)

در روز پنجم جمادی الاولی سنه ۳۲۲ که قاهر را از خلافت خلع نمودند ، روز دیگر که (ششم جمادی الاولی) باشد مردم با راضی بالله: محمّد بن جعفر مقتدر بیعت کردند ، و راضی ، مردی ادیب و شاعر و ظریف و مسخی و جواد بود و با اهل مجلس خود احسان می کرد و بوی خوش بسیار به کار می برد و عارف به ایّام ناس و ایّام مردم بود . (۳) نقل شده که در زمان کودکی او جماعتی از اهل علم و معرفت به اخبار ناس در نزد او جمع شدند و از هر گونه صحبتی در بین آوردند ، تا رشته کلام منتهی شد به این سخن که : در زمان معاویة بن ابی سفیان مکتوبی از سلطان روم به وی رسید و از او سخن که : در زمان معاویة بن ابی سفیان مکتوبی از سلطان روم به وی رسید و از او مراویل (۳) بزرگترین مردم نزد او را طلبید ، معاویه گفت : کسی که بملند قامت و تنومند باشد نیست مگر قیس بن سعد ، پس قیس را طلبید و به او گفت : وقتی که تنومند باشد نیست مگر قیس بن سعد ، پس قیس را طلبید و به او گفت : وقتی که خانه خود رفتی سراویل خود را برای من بفرست تا برای سلطان روم روانه کنم . قیس در همان جا سراویل خود را خلع کرد و به معاویه داد ، و معاویه گفت : چرا قیس من و جامه را بفرستی؟ قیس این دو شعر قرائت کرد :

أَردتُ لكسيلا يسعلم النّماسُ أنّمها سَرَاويلُ قيسٍ، و الوفودُ شُهودُ وَ أَن لاَ يَقُولُوا: غَابَ قِيسٌ، و هٰذه سَسراويسل غَادٍ قد نَـمَتْه قَـمودُ پس يكى از حضار مجلس راضى بالله گفت كه: « جَبلة بن الأيهم » كه يكسى از



۱ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۴۵؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲۲. ۲ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲_شلوار.

ملوک بنی غسان بوده ، طول قامت او دوازده شیر بوده ، و چون سوار میگشت پاهای او بر زمین کشیده میگشت ، راضی بالله گفت که : قیس بن سعد نیز چنین بوده و از بلندی قامت وقتی که پیاده در بین مردم راه می رفت بعضی گمان می کردند که او سواره می باشد ، و جد من علی بن عبدالله بن عباس نیز مردی بلند قامت و جمیل بوده و مردم از طول قامت او تعجب می کردند ، و قامت او مساوی دوش پدرش عبدالله بوده ، و قامت عبدالله نیز مساوی بوده با دوش پدرش عباس .

پس قامت جدم عباس یک سر وگردن از عبدالله بلندتر بوده ، و عبدالله یک سر و گردن از علی بلند بوده ، و عباس گاهی که دور خانهٔ خدا طواف می کرد چنین می نمود که خیمهٔ سفیدی دور خانهٔ خدا می گردد ، حاضرین از سعهٔ علم او تعجب کردند .(۱)

مؤلف گوید که نقل شده که: عباس بن عبدالمطلب به حدی قامتش بلند بوده که پیاده در پای محمل می ایستاد و صورت آن را که در محمل نشسته بود می بوسید! و قیس بن سعد بن عباده یکی از آن ده نفر بوده که در عصر حضرت رسول شکت به قامت بلند امتیاز داشتند و طول قامت ایشان ده شِبْر بوده از شِبْرِ خودشان که هر شبری موافق ذراع بوده. و سعد بدر قیس نیز قامتش به همین بلندی بوده. (۱)

و قیس پدر و جدش پیوسته سیادت داشتهاند از زمانهای پیش ، و قیس در سال شصتم هجری در مدینه وفات کرد و در صورت او یک مو نروئیده بود

و طائفة انصار حسرت داشتند که ریش در آورد و میگفتند که: اگر ممکن بود برای قیس ریشی بخریم، دوست می داشتیم که تمامی اموال خود را بدهیم و برای او ریشی بخریم. (۲) و این از جهت آن بود که قیس و پدرش در جاهلیت و اسلام مید و بزرگ و صاحب طعام بودند و بر انصار ریاست داشتند.



١ _مروج الذهب، ج ٢٠ ص ٢٢٩ _ ٣٢٠.

٢ _ نگاه كنيد به: قاموس الرجال، ج ٧، ص ٣٠٧: رجال كشي، ص ٧٣.

٣ _ تهذيب الاسماء، ج ٢، ص ٥٢.

و احنف بن قیس معروف به حلم و عبدالله بن زبیر و شریح قاضی نیز مانند قیس صورتشان بیمو بوده و به همین جهت این چهار نفر را « سادات الطّلس » میگفتند . و « اطلس » کسی را میگویند که مو بر صورتش روئیده نشده باشد .

و بالجمله ، راضی بالله را ندماء بسیار بود ، که از جمله آنها : محمّد بن یحیی صولی و ابن حمدون ندیم بودند ، و از محاسن کارهای راضی بالله در ایام خلافت خود رد فدک است بر ورثهٔ حضرت فاطمه علی و تا زمان راضی بالله نُه دفعه فدک غصب شده و رد شده .

چنانچه علامه حلی ادر تهج الحق فرموده که: ابوهلال عسکری در کتاب اخبار الأواثل گفته که: اوّل کسی که فدک را بر ورثهٔ حضرت فاطمه الله رد کرد عمر بن عبدالعزیز بود، بعد از آن که معاویه او را خالصه کرده بود و بر مروان حکم و عمر بن عثمان و یزید فرزند خود بخش کرده بود؛ پس از عمر بن عبدالعزیز دیگر باره فدک را غصب کردند و سفّاح رد کرد، دیگر باره غصب کردند و مهدی عباسی بر ایشان رو کرد، باز غصب کردند مأمون بر ایشان رد کرد. (۱)

و غیر ابوهلال گفته که: پس از آن باز مغصوب شد و واثق بر ایشان رد کرد، دیگر باره غصب شد منتصر برگردانید، باز فدک غصب شد معتمد رد کرد، باز غصب شد معتضد رد کرد، دیگر باره غصب شد و راضی بالله بـر اولاد فاطمه ناه بـر گردانید.

ققیرگویدکه: در احوال مهندی دانستی که او نیز فدک را رد کرد از پس آن که بعد از منتصر غصب شده بود، پس تا زمان راضی بالله ده دفعه فدک غصب شده و رد شده، والله العالم.

و راضی بالله در ایام خلافت خود در سنهٔ ۳۲۳ امرکرد ابوجعفر محمّد بن علی شلمغانی(۲) راگرفتند و بکشتند و بدنش را در بغداد به دارکشیدند. و شلمغانی را



١ ـ نهج الحق، ص ٣٥٧.

٢ - براي اطلاع بيئتر نگاه كنيد به: تنقيح المقال، ج ٢، ص ١٥٤ ـ ١٥٧ ش ١١١١٤؛ تحفة الاحباب، ص ٢٧١.

ابن ابی العزاقر میگفتند، و منسوب است به دشلمغان، که قریهٔ بوده در نواحی دواسط، و ابن اثیر(۱) قتل او را در سنهٔ ۳۲۲گفته.

و بالجمله ، او یکی از آن چند نفر است که کذباً علی الله ادعای بابیت و وکالت امام عصر علی نمودند و مقالات شنیعه از ایشان ناشی شد ، و توقیع شریف به لعن و برائت از ایشان بیرون آمد ،(۲) و احوال این جماعت در تاریخ ایام مقتدر مذکور شد .

و ابوجعفر شلمغانی در اوّل امر بر استقامت بود و نزد طایفه بنی بسطام (۳) وجیه و صاحب منزلت بود به جهت اختصاص او به جناب ابوالقاسم بن روح الله نایب سوم امام عصر الله می مسلم برد بر جناب ابوالقاسم و مرتد شد و مقالات شنیعه اظهار کرد ، چون پرده از روی کار او برداشته شد ، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ، بنی بسطام را نهی کرد از کلام او و امر فرمود ایشان را به لعن و تبری از او ، بنی بسطام به فرمایش شیخ عمل تنمودند و دست از شلمغانی بر نداشتند ، چه شلمغانی می گفت که : من اذاعهٔ سر کردم معاقب شدم به إبعاد .

دیگر باره شیخ ابوالقاسم مکتوبی نوشت برای بنی بسطام مشتمل بر لعن و تبری از شلمغانی و تابعین او. بنی بسطام آن نوشته را به شلمغانی نشان دادند ، چون نگاهش به آن مکتوب شریف افتاد از روی شیطنت گریهٔ سختی کرد و گفت : مراد از لعنت معنی باطنی او است که إبعاد باشد ، و مراد از [آن] إبعاد از آتش است ، فمعنی قوله ناه أی باعده الله عن العذاب و النار.

پس گفت: الآن دانستم که من صاحب منزلت میباشم نزد شیخ، پس افکند خود را بر خاک و گونههای خود را بر خاک مالید.

و بالجمله ، شلمغاني با اين شيطنتها اعتقادات بنيبسطام را فاسد كرد .



۱ ـ این گفتهٔ عموم مورخان مثل یاقوت و ذهبی و ... است و ظاهراً ۲۲۳که در کتاب الغیبهٔ شیخ طوسی آمده صحیح نباشد.

٢ _ نگاه كنيد به: بحارالاتوار ، ج ٥١. ص ٣٧١ ـ ٣٧٣: النبة شيخ طوسي ، ص ٢۶٢.

۳ خاندان بنی بسطام یکی از خاندانهای قدیم بودهاند که در دستگاه خلفای بغداد و امرای اطراف در جزء کتاب و عمال
 دیوانی عهدهدار پارهای مشاغل شدهاند. نگاه کنید به: خاندان نویختی، ص ۲۳۲.

وقتی ام کلئوم دختر شیخ ابوجعفر عمری رضوان الله علیه نائب دوّم امام عصر ﷺ، به دیدن مادر ابوجعفر بن بسطام رفت ، مادر ابوجعفر او را استقبال کرد و در تعظیم و توقیر او سعی بلیغ نمود از جمله آن که افتاد روی پاهای ام کلئوم و شروع کرد به بوسیدن ، ام کلئوم دست او را گرفت و فرمود: خانما این کار مکن ، مادر ابوجعفر گریست و گفت: چرا چنین نکنم با تو؟ و حال آن که خانم من فاطمهٔ زهرا می باشی .

فرمود : از کجا این را میگویی؟

گفت: شلمغاني سرّي با من گفته و امر كرده كه اظهار آن نكنم؟

ام کلئوم اصرار کرد تا بگوید ، مادر ابوجعفر از او میثاق گرفت که اشاعه نکند ، آن وقت گفت که : ابوجعفر شلمغانی گفته که : روح پیغمبر منتقل شده در بدن پدر تو ابوجعفر محمّد بن عثمان ، و روح امیرالمؤمنین ، ه در بدن شبخ ابوالقاسم منتقل شده ، و روح فاطمه ، ه تو منتقل شده ، پس چرا از تو تعظیم نکنم ای خانم ما؟

امٌ كلثوم فرمود : اين حرفها مكو ، همانا اين دروغ است .

گفت: گفتم که این سرٌ است؟

و بالجمله ، ام كلتوم اين واقعه را براى جناب شيخ ابوالقاسم الله نقل كرد ، شيخ فرمود : ديگر به ديدن اين زن مرو ، همانا اين كلام از آن زن كفر به خداوند عظيم و الحاد در دين مبين است كه شلمغانى ملعون در دل ايشان افكنده ، تا بدين سبب ادعاكند كه خداوند سبحانه در او حلول كرده و با خدا متحد شده ، چنانچه نصارى در حق مسيح الله كفتند ، و مىخواهد به اين سبب قول حلاج را در ميان ايشان شايع كند .

پس شیخ لعن شلمغانی را شایع کرد و توقیع شریف از حضرت صاحب ﷺ هم به لعن او بیرون آمد، تا آن که شلمغانی چاشنی عذاب را در دنیا چشید و به کیفر کردار خود رسید.



و سبب قتل او آن شد که: چون شیخ لعن او را فاش کرد و تمام شیعه را به لعن او امر کرد، راه تلبیس و شیطنت او بسته شد، روزی در مجلس عظیمی از شیعیان بود و هر یک لعن او را از شیخ نقل می کردند، شلمغانی گفت: اگر دست من به دست شیخ رسید و آتشی از آسمان نیامد و او را نسوخت بدانید که تمام آن چه گفته در حق من، حق است، این خبر به راضی بالله رسید، امر کرد که او را بگیرند و بکشند. و شلمغانی در خانه این مقله بود که او را کشتند و شیعه را از دست او راحت کردند و بلعنهاشه تعالی ه.

و در سنهٔ ۳۲۶ جناب شیخ ابوالفاسم حسین بن روح ظه (۱) به رحمت ایزدی پیوست، قبر شریفش در بغداد است و ما ان شاءالله تعالی در ذکر ایام متفی اشاره به مدت نیابت و قبر شریف او خواهیم نمود.

و در سنة ۳۲۸ وفات كرد شيخ المحدثين الحافظ محمّد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي ، (۲) ثقة الاسلام عطّرالله مرقده و اين بزرگوار شيخ و رئيس شيعه و اوثق و اثبت ايشان بود در حديث ، كتاب شريفي كافي (۲) راكه روشني چشم شيعه است و هشتاد هزار بيت و شانزده هزار و صد و نود و نه حديث است در مدت بيست سال (۲) تأليف فرمود ، و الحق منتي عظيم و حق كثيري بر شيعه خصوص بر اهل علم نهاد .

و به جهت جلالت و عظمت شأن آن جناب ، ابن اثیر (۵) عالم سنّی او را مجدّد مذهب امامیه در رأس مأه ثالثه شمرده ، بعد از آن که حضرت ثامن الاثمه ﷺ را مجدد ماه ثانیه شمرده ، قبر شریفش در بغداد شرقیه نزدیک جسر است . و آن جناب پسر



۱ _خاندان نوبختی، ص ۲۱۳.

۲ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الشیخ الکلینی البغدادی و کتابه الکافی: رجال بحرالعلوم، ج ۳، ص ۳۳۵ ـ ۳۳۶: تحفة الاحباب، ص ۴۹۴.

٣_ آقاي دكتر محفوظ در مقدمه كافي از شروح فراوان آن ياد كرده است.

۴ ـ نگاه كنيد به: الكني و الالقاب، ج ۲، ص ۲۰۱، و طيبي نيز كليني را مجدد مذهب اماميه مي داند.

۵_نگاه کنید به: رجال نجاشی، ص ۲۷۷: جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۸۱: جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۳۲۳.

خواهر ابوالحسن على بن محمّد معروف به علان كليني است و از او روايت ميكند.

و «کُلین »(۱) (بر وزن زبیر) قریه است نزدیک ری قرب وادی کرج که یعقوب به اسحاق والد کلینی در آن جا مدفون است. و الآن در یک منزل به طهران مانده در قرب حسن آباد در کنار راه ، آن قریه و قبر یعقوب معروف است. و «کَلین » غیر از قریه معروفه به «کلین » بر وزن امیر است ، که بر صاحب قاموس مشتبه شده و شیخ کلینی را بدانجا نسبت داده ، و در مثل است که «اهل مکة اعرف بشعابها».

ثمَ اعلم في هذا المقام نقلاً عن بعض محقّقينا الأعلام: انَ من طريقة الكليني ﷺ وَضع الأخاديث المخرجة الموضوعة على الأبواب على التّرتيب بحسب الصّحّة و الوضّوح، و لذّلك الحاديث أوّاخر الأبواب في الأغلب لأتّخلو مِنْ الجمال وَ خفاء .(٢)

و بدان که: از جمله مشایخ شیخ کلینی، شیخ اجل اقدم ثقه جلیل القدر ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی صاحب کتاب تفسیر و کتاب قضایل امیرالمؤمنین و کتاب ناسخ و منسوخ و غیرها میباشد، و قبرش فعلاً در قم در نزدیکی مقبرهٔ محمد بن قولویه به فاصلهٔ شصت قدم از پشت سر او معروف است. و از مشاهد معاصد به کلید، و سعید در اخلاحدیث از علی به اداهید، شدخ و از مشاهد معاصد به کلید، و سعید در اخلاحدیث از علی به اداهید، شدخ

و از مشاهیر معاصرین کلینی و سهیم در اخذ حدیث از علی بن ابراهیم، شیخ ثقهٔ فقیه : محمّد بن احمد بن عبدالله بن قضاعة بن صفوان بن مهران جمّال معروف به ابوعبدالله صفوانی، و شیخ ثقه جلیل القدر هارون بن موسی تلعکبری و صاحب کتب کثیره است .(۳)

و صفوانی همان است که در محضر سیفالدوله حمدانی با قاضی موصل در امامت مباحثه کرد و با او مباهله نمود، و قاضی موصل روز دیگر هلاک شد.

و جدّ صفوانی: صفوان جمّال از خبار اصحاب حضرت صـادق و کــاظـم ﷺ



۱ به آقای دکتر حسین علی محفوظ در مقدمه کتاب کافی تحقیقاتی عمیق درباره کلینی دارد، ترجمه آن در کستاب مشایخ فقه و حدیث در جماران، کُلین و درشت، ص ۵۸ به بعد آمده است.

٢ ــ روضات الجنات، ج ۶. ص ١٣١.

٣ ـ نگاه كنيد به: فهرست شيخ. ص ١٥٩.

است، و او همان است كه حضرت كاظم ﷺ به او فرمود:

«كُلُّ شَيءٍ منك حسنٌ جميلٌ مَا خَلا شيئاً واحداً؛ وَ هو إكراؤُكَ جِمَالَكَ مِنْ هذا الرَّجلُ - يعني: هارون الرشيد ـ و حديثه معروف». (١)

و هم بدان که: از مشاهیر تلامید شیخ کلینی الله عالم ربانی محمّد بن ابراهیم بن جعفر ابوعبدالله کاتب نعمانی و معروف به ابن ابیزینب صاحب کتاب تنفسیر و کتاب غیبت معروف است ، در شام وفات یافت .(۲) و منسوب است به و نعمانیه » که بلدهٔ بوده ما بین واسط و بغداد «او هی قریدٌ تکون بمصر، علی احتمال بعید».

و نیز در سنهٔ ۳۲۸ محمد بن قاسم بغدادی نحوی (۳) معروف به «ابن انباری ؛ وفات یافت ، و او مردی بوده صاحب کتب کثیره در علم قرآن و غریب حدیث ، و معروف بوده به کثرت حفظ و امساک ، و نقل شده که صد و بیست تفسیر قرآن با اسانید آن از حفظ داشته (۳) و سیصد هزار بیت شاهد قرآن حافظ بوده ، و از او پرسیدند : چه مقدار است محفوظات تو ؟ گفت : سیزده صندوق!

و هم در آن سال احمد بن محمّد معروف به ابن عبدربه قرطبي اندلسي مرواني صاحب كتاب عقد القريد وفات بافت .

و هم در سنهٔ ۳۲۸ محمّد بن احمد معروف به ابن شَنبوز قاری وفات کرد، و ابن شنبوز (به فتح شین) همان است که قرآن را به قرائت شواذ قرائت میکرد، و بعضی کلمات را تبدیل می نمود، و بعضی کلمات زیاد میکرد،، و ابن مقله وزیر او را تأدیب کرد و توبه داد، و از جمله قرائات اوست:

« فَامضوا الى ذكرالله، يأخذ كُلّ سفينةٍ صالحة غصباً، و تَجعلون شكركم انكم تكذّبون، فلمًا خَرّ تبينّت الاتس أنَّ الْجنَّ لو كانوا يَعلمون الغيب مَا لبثوا حولاً في العَذّاب السُّهين،



۱ _ رجال کشی، ص ۴۴۰ _ ۴۴۱: قاموس الرجال، ج ٥، ص ٥٠٢.

۲ _ نگاه کنید بد: رجال نجاشی، ص ۲۸۳.

۳ ـ درباره او نگاه کنید به: البلغة، ص ۲۱۲؛ طبقات الفراه، ج ۱، ص ۲۳۰؛ الاعلام، ج ۷، ص ۲۲۶؛ معجم المؤلفين، ج ۱۱، ص ۱۴۲.

۴ _ البلغة، ص ۲۱۲.

فالیَوم ننجیك بندائك. و هكذا».(۱)

و در دهم شوال سنة ۳۲۸ محمّد بن على بن الحسين بن مقله كاتب مشهور وفات كرد، و محمّد بن مقله با برادرش حسن بن على بودند كه خط را از كوفيت نقل كردند و على بن الهلال تهذيب آن نمود، و از براى ابن مقله حكاياتي است از تكرار عزل و نصب او در ايام خلفاء از عمل وزارت، و بالأخره دست او را بريدند و قلم را بر ساعد مى گرفت و چيز مى نوشت، و در پايان امر زبان او را قطع كردند، و مدتى در حبس بود تا وفات يافت.

و در ایام راضی بالله امر خلافت مختل شد و مردمان بسیار خروج کردند و بر
بلاد غلبه نمودند و سلطنت پیداکردند، و سلطنت مثل ملوک طوائف شد، چنانچه
نقل شده که: بصره و واسط و اهواز در تحت ادارهٔ عبدالله بریدی و برادرانش بود، و
مملکت فارس در تحت عماد الدولة بن بویه، و موصل و دیار بکر و دیار ربیعه و
دیار مصر در دست بنی حمدان، و مصر و شام در تحت اخشید بن طفح، و مغرب و
افریقیه در دست عبدالله مهدی، و بلاد اندلس در تحت بنی امیّه، و خراسان و
اطراف آن در دست نصر بن احمد سامانی، و بحرین و یمامه و هجر در دست
ابوطاهر قرمطی، و طبرستان و جرجان در تحت دیلم بوده، و در دست راضی نبود
جز بغداد و سواد.

پس ارکان دولت عباسیین متزلزل شد و سلطنت ایشان رو به ضعف و اضمحلال آورد ، و راضی شش سال و یازده ماه و سه روز خلافت کرد ، و در ایام خلافت خود دست این مقله را قطع کرد و به قولی او راگردن زد .

و راضی در دهم ربیعالاوّل سنهٔ ۳۲۹ به علت استسقاء از دنیا رفت، و بیشتر اسباب علتش ازکثرت جماع بوده. و در « رصافه » مدفون شد و نام مادرش « ظلوم » بوده.





ذكر ايام خلافت ابراهيم بن المقتدر المنقى باش(١)

در همان روزکه راضی بالله از دنیا درگذشت، برادرش متفی بالله ابراهـیـم بـن مقتدر به جای وی نشست .

و در سال اوّل خلافت او که سنهٔ ۳۲۹ باشد شیخ معظم جلیل فقیه علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی صدوق اوّل رضوان الله علیه (۲) و قات کرد . (۳) و این شیخ بزرگوار ، شیخ قمیین عصر خود بوده و در سفر عراق خدمت جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بالا نایب سیم امام عصر بالا رسیده بود .

و وقتی هم کاغذی نوشت و برای شیخ ابوالقاسم حسین بن روح فرستاد که به خدمت امام من برساند و در آن نامه خواهش اولاد کرده بود، در جواب نامهٔ او آمد: «قَدْ دَعَوْنَا الله لَكَ بِذلك، و سَتُرْزَقُ وَلَدَیْنِ ذَكْرَین خیرینِ». بعنی: ما خواندیم خدا را به جهت اولاد برای تو، و زود باشد که دو پسر خیر و نیکو تو را روزی شود. پس حق تعالی محمد و حسین را به او عطا فرمود، و ابوجعفر محمد همان است که تعبیر می شود از او به رئیس المحدثین و صدوق مطلق، و دیده نشد در قمیین مثل او در حفظ و کثرت علم، و قریب سیصد (۴) کتاب تصنیف فرمود، و

گاه گاهي فخريه ميكرد و ميفرمود : « ولدت بدعوة صاحبالامر ﷺ ».



١ _ براي مزيد اطلاع نگاه كنيد به: اخبار الدول، ج ٢، ص ١٤٨؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٣٩.

٢ ـ و نيز نگاه كنيد به: تنقيح المقال، ج ٢، ص ٢٨٢؛ تحفة الاحباب، ص ٣٢٧.

٣_رڄال نڃائي، ص ١٨٤.

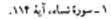
٤ ـ فهرست شيخ، ص ١٥٧ و كمال الدين و تمام التعمة، ص ٢٧٤.

و در سنهٔ ۳۸۱ وفات نمود، چنانچه بعد از این به نبذی از جلالت او اشاره خواهیم نمود.

و بالجمله ، على بن الحسين صدوق اوّل را جلالتي تمام است ، قبر شريفش در قبرستان قم معروف است ، و از براي او قبرستان قم معروف است ، و از براي اوست بقعة بزرگي با قبّه عاليه ، و از براي او توقيعي از حضرت امام حسن عسكري الله نقل شده كه جلالت شأنش از ملاحظه آن معلوم مي شود .

صورت توقيع شريف

يِشمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحبِمِ، الحمدلله ربّ العالمين، وَ العاقبة للمتَّقين، و الجنّة للموحَّدين، و النّار للملحدين، وَ لا عدوان الا على الظّالمين، و لا إله الا الله احسن الخالقين، و الصّلاة على خَير خلقه محمّد وَ عترته الطّاهرين.



و أَمُرْ جَميعَ شِيعَتى بالصَّيْر، فإنَّ الأرضَ فِيهِ يُورثُها مَن يَشاءُ مِنْ عِبْادِهِ وَ العاقِبَةُ لِلْمُتَقَبِنَ ؛ (١٠) وَ السَّلامُ عَلَيْكَ وَ علىٰ جَميعِ شِيْعَتنا و رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ، وَ حسبنا الله و نعم الوكيل، نعم المولى و نعم النّصير.(٢)

و در نیمهٔ شعبان سنهٔ ۳۲۹ شیخ جلیل معظم ابوالحسن علی بن محمد سمری که آخر نواب امام عصر علی بوده و فات نمود، و آن سال تناثر نجوم (۲) بوده و بسیاری از علماء و محدثین شیعه در آن سال به عالم بقا ارتحال نمودند، و در آن سال ابتدای غیبت کبری شد، و تا زمان ما هزار سال و کسری است که غیبت امام علی طول کشیده و این نور عالمتاب از انظار محجوب گشته، از خدا خواهیم تعجیل فرج آن حضرت را، همانا بسیاری از دلها را شک و ریب فراگرفته. و شایسته باشد در این مقام فی الجمله کلام را بسط دهیم.

مکشوف بادکه: در میان علمای اسلام شبهه نیست که رسول خدا اللی الله فرموده: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفُ امام زَمَانِهِ، مَاتَ مَیْنَةً خَاهِلَیّةً »(۲) هرکس بمبرد و حال آنکه امام زمان خود را نشناخته باشد برکفر و مردن زمان جاهلیت مرده.

این حدیث درکتب شیعه و سنی فوق حد استفاضه روایت شده ، بلکه در جمله از صحاح عامه و در اکثر کتب اهل سنّت به طور ارسال مسلم نقل شده ، حتی آن که از عبدالله بن عمر بن الخطاب مشهور است ، که در نیمه شب به در خانه حجاج بن بوسف ثقفی رفت ، و گفت : از من بیعت بگیر برای عبدالملک مروان ، که از رسول خدا الله شنیدم که : هر که شبی به روز آورد و حال آن که بیعت امامی در



۱ _افتياس از آية ۱۲۸ سورة اعراف،

۲ مستدرک وسائل، ج ۲، ص ۵۲۸؛ لؤلؤة البحرين، ص ۴۸۴؛ قاموس الرجال، چاپ جامعه، ج ۷، ص ۴۲۹ - ۴۴۰؛ و مختصر آن در مناقب اين شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۵؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷.

۳ ـ صاحب روضات الجنات در ترجمه عبدالرحمن بن على ملقب به ابن الجوزى ذكر مىكند از تناثر نجوم و بعضى
 وقايع عجيبه . (مؤلف ،)

۴ ـ نگاه کنید به: بحارالاتوار ، ج ۲۲، ص ۷۶ ـ ۹۹: کافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۷، ح ۲ ، شرح مقاصد تفتازاتی ، ج ۵ ، ص ۲۲۹: شرح المقاندانسفی ، ص ۱۸۱ : مستداهمد ، ج ۲ ، ص ۱۶؛ احقاق الحق، ج ۱۲ ، ص ۸۵ ـ ۹۶ و ج ۲۱ ، ص ۸۸ ـ ۹۰ .

گردن او نباشد ، اگر بمبرد به مردن جاهلیت مرده .

و هم چنین در طریقهٔ شبعه متوانر است که : هیچ گاهی روی زمین از حجةالله يعني امام و خليفه پيغمبر ﷺ خالي نخواهد بود، كه اگر طرفة العين زمين بي حجت باشد ، اهل خود را فرو مي برد ، و اين مطلب مطابق است با قواعد عقليه كه ممكن در استفاضه از حضرت واجب تعالى واسطه فيض ميخواهدكه صاحب عصمت و جنبه قدسیه باشد ، پس بر هر مسلماني واجب است که اگر خواهد از کفر جاهلیت خارج شود امام زمان خود را بشناسد و او را واجب الاطاعه و واسطه نزول رحمت و الطاف الهيه قرار دهد، و كسى كه اعتقاد داشته باشد بــه رســالت حضرت خاتم الانبياء محمّد بن عبدالله ﷺ و به امامت امامهاي گذشته كه اوّل ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ است، و یازدهم ایشان حضرت امام حسن عسكري علله است بأبد اعتقاد داشته باشدكه امام زمان او امام ثاني عشر، حضرت خلف صالح حجة بن الحسن العسكري -صلوات الله عليهم اجمعين ـ مهدی موعود و قائم منتظر و غایب از انظار و سایر در اقطار است ، که به حسب نصوص متواتره از حضرت رسول و اميرالمؤمنين و ساير امامان گذشته _صوات الله عليهم اجمعين ـ تصريح به اسم و وصف و شمايل و غيبت أن جناب رسيده .

بلکه اختلافی نیست در میان فرق معروفهٔ مسلمین در این که حضرت رسول ﷺ خبر دادند به آمدن مهدی ﷺ در آخر زمان که همنام است با آن حضرت، و دین آن حضرت را رواج دهد و زمین را از عدل و داد پرکند.

و اخباری که متعلق به حضرت حجت علی است پیش از ولادت آن حضرت در کتب معتبره ثقات اصحاب ثبت شده (۱)که جمله از آنها تا حال موجود ، و به نحوی که اخبار نمودند و وصف کردند خُلق کثیری دیدند و اسم و نسب و اوصاف مطابق



١ ـ نگاه كنيد به: العرف الوردى في اخبار المهدى از سيوطى؛ اربعين حافظ ابونعيم كه توسط اين بنده آمادة نشر شده است، كمال الدين مرحوم صدوق؛ الطرائف، ج ١، ص ٢٥٨ به بعد: منتخب الاتر، من هو المهدى الله ؟؟ و دمها اثر ديگر.

شد با آن چه فرمودند و خبر دادند.

پس برای منصف عاقل، ریب و شکی نماند در بودن امام زمان مهدی موعود چنانچه از ذکر حضرت رسول ﷺ و شمائل آن جناب درکتب سماویه، منصفین اهل کتاب از یهود و نصاری به مجرد دیدن و منطبق کردن اسلام آوردند، با آن که خصوصیات و اسباب تعریف در آنجا نزد آنها کمتر بود از آن چه در اینجا شده.

و چون معلوم شد که امام زمان ما حضرت حجة بن الحسن على است ، پس بدان که اشهر در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت سنه دویست و پنجاه و پنج است او بعضی بیشتر گفته اند ، و مسعودی دویست و پنجاه و شش گفته که مطابق است با عدد نور ، و بنابر مشهور بین الفریقین وفات والد بزرگوار آن جناب سال دویست و شصتم بوده .

پس سن شریف آن حضرت در وقت امامت نقریباً پنج سال بوده . و در این بین معجزات و غراثب حالات بسیار از آن حضرت به ظهور رسید .

و آن جناب را دو غیبت بود: صغری و کبری: و غیبت اوّل ، صغری بود که از زمان ولادت آن جناب بوده تا زمان انقطاع سفارت که سنهٔ ۳۲۹ و زمان موت علی بن محمّد سمری باشد که آخر نواب آن جناب است ، و مدت آن هفتاد و چهار سال بود. پس از آن غیبت کبری واقع شد.

و در غیبت صغری جمعی از سفراء و نواب بودند که مردم عرائض خود را به ایشان میدادند و جواب به خط شریف بیرون می آمد و خمس و نذورات که میبردند، ایشان گرفته و به خدمت آن جناب عرض می کردند و به اذن آن حضرت به سنادات و فقرای شیعه می رسانیدند، و از سفراء کرامات بسیار به ظهور می رسید که مردم به یقین می دانستند که ایشان از جانب آن حضرت منصوبند، چنانچه مقدار مال را می گفتند و نام کسی که مال را فرستاده می بردند و آن چه بر ایشان در راه گذشته بوده خبر می دادند و موت و بیماری و سایر احوال ایشان را می فرمودند و به همان نحو واقع می شد.



و در این غیبت صغری جماعت بسیار به خدمت آن حضرت رسیدند.

[سفرای نور]

و سفرای معروف که مرجع و ملاذ شیعه بودند چهار نفر بودند:

اؤل ایشان: شیخ اجل سعید، ابوعمرو عشمان بن سعید اسدی است، که حضرت هادی علای نص بر عدالت و امانت او فرموده و هم شبعیان را فرموده بودکه آن چه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید، و از پیش وکالت و نیابت از عسکریین هی داشته، قبر شریفش در بغداد است.

دوم ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید ـ رضی الله عنهما ـ است که قائم مقام پدر بزرگوار خود گردید به نص او از جانب حضرت صاحب الامر ملله ، و بعد از فوت پدرش حضرت نامه ای برای او مرقوم فرمودند مشتمل بر تعزیت والد او و ذکر سعادت و صلاحیت او آن مقام رفیع را . و چندین توقیع شریف از ناحیه مقدسه مشتمل بر سعادت او برای شیعیان بیرون آمد . و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شده بود ، و پیوسته در امور دینیه به او رجوع می کردند و کرامتها و خوارق عادات بسیار از او ظاهر می شد ، و می فرمود : به خدا سوگند که حضرت صاحب الامر می هم سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر می شود و مردم را می بیند و می شناسند .

و روایت شده که: محمد بن عثمان روز فوت خود را به مردم خبر داد و پیش از فوت مهیا شده بود و قبری برای خود ساخته و نقاشی را امر کرده بود که در ساجه آبات فرآنی و اسماء اثمه بیش نقش کند که او را تکیه گاه او قرار دهند، و روز فوتش مطابق شد با همان روزی که خبر داده بود.

و سال وفات آن جناب سنة ۳۰۵ با سنه ۳۰۴ بوده و قریب به پنجاه سال به این منصب عظیم مفختر بود، قبر شریفش در بغداد در نزدیک دروازهٔ سلمان در میان قبرستان است با قبهٔ عالبه و فعلاً در آنجاها معروف است به ۵ شیخ خلانی ».



سوم جناب شیخ ابوالقاسم ، حسین بن روح است ، که از طایفه جلیله نوبختین است که پیوسته آن طایفه علماء و متکلمین و صاحب تألیف بودهاند ، و بعد از فوت محمد بن عثمان تاج نیابت بر سرگذاشت و زیاده از بیست و یک سال مشغول به امر سفارت بود و مرجع امور شیعه بود ، و در سنهٔ ۳۲۶ به رحمت ایزدی پیوست . قبر شریفش در بغداد در آخر کوچهای است که از وسط بازار عطاران راه او است و در میان خانه واقع است ، بایست استبذان کرد و داخل شد هنوز اهل خیری پیدا نشده این خانه را بخرد و صحن مختصری با چند ایوان و حوضی بسازد که منافع خیریه آن احصا ندارد ، علاوه بر تبجیل و تعظیم صاحب آن قبر شریف ، زیرا که غالب زوار که شغل خرید و داد و ستد دارند محل استراحت چند ساعتی به جهت خوردن غذا و انقضاء شدت گرما و تطهیر و نماز لازم دارند ، و در بغداد برای شبعه چنین محلی نیست ، و غالباً خسته و گرسنه و نماز نکرده در آخر وقت خود را به کاظمین می رسانند ، و اگر این محل ساخته شود هزارها اعانت دینی و دنیوی و عرضی و جانی به هزارها از زوار در هر هفته و ماه کرده می شود .

چهارم شیخ جلیل معظم ، علی بن محمد سمری است که قائم مقام حسین بن روح شد ، و سه سال امر نیابت با او بود ، و در نیمه شعبان ۳۲۹ به رحمت حق تعالی واصل شد ، و آن سال تناثر نجوم بود ابتدای غیبت کبری شد ، قبر شریفش در بغداد نزدیک قبر شیخ کلینی است . و شیخ صدوق و شیخ طوسی روایت کردهاند از حسن بن احمد مکتب که گفت : ما در بغداد بودیم در سالی که جناب سمری وفات نمود ، چند روز قبل از فوتش به خدمت او رفتیم ، فرمانی از حضرت صاحب الامر علی بیرون آورد که مضمونش این است .

بسم الله الرحمن الرحيم

ای علی بن محمد سمری ، خدا عظیم گرداند اجر برادران تو را در مصیبت تو ، تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد .

پس جمع کن کارهای خود را و وصی و قائم مقام از برای خود قرار مده که غیبت



تامه واقع شده و بعد از این ظاهر نمی شویم از برای احدی مگر بعد از اذن از حق تعالی ، و این ظاهر شدن پس از آن خواهد بود که غیبت بسیار به طول انجامد و دلها منگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور ، و بعد از این جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد ، هر که دعوی مشاهده کند پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی دروغگو و مفتری است . و لا قوة الاً بالله العلی العظیم .(۱)

حسن گفت: ما همه نسخه توقیع را برداشتیم و از نزد او بیرون آمدیم ، چون روز ششم به خدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم ، کسی با وی گفت که : وصی تو بعد از تو کیست؟

فرمود: «لله أمرٌ هو بالغه». خدا را امرى و حكمتى است كه آن به عمل خواهد آمد. (كنايه از وقوع غيبت كبرئ) اين بگفت و جان تسليم كرد (رضوان الله عليه ٩. (١) و در ايام متفى سنة ٣٣٣ و به قولى در سنة ٣٣٣ حافظ ابوالعباس احمد بن محمّد بن سعيد كوفى معروف به ابن عقده وفات كرد.

و دحافظ ، در اصطلاح اهل حدیث کسی راگویند که صد هزار حدیث با سند آن حفظ داشته باشد ، و دحجة ، بر کسی گویند که سیصد هزار در حفظ او باشد «و الحاکم من احاط حفظه بالجمیع».(۳)

و از ابن عقده منقول است که میگفت : من صد و بیست هزار حدیث در حفظ دارم با اسانید آن و مذاکره میکنم، و جواب میدهم سیصد هزار حدیث را.

و دار قطنی گفته : به اجماع اهل کوفه از عهد ابن مسعود تا زمان ابن عقده ، احفظ از او دیده نشد ، و بالجمله ابن عقده مرتبتی جلیل و منزلتی عظیم داشت ، الاً آن که زیدی مذهب و جارودی بوده و کتابهای بسیار نألیف کرده .

«منها: كتاب اسمًاء الرَّجْـال الذين روواعَن الصَّادق ﷺ اربعة الف رجل، خرج فسيه



١ _الاحتجاج، ج ٢، ص ٢٧٨: الخرانج، ج ٢، ص ١١٢٨: كشف النمة، ج ٢، ص ٣٣٠.

۲ ـ الغبية طوسى، ص ۲۴۲.

٣-حاكم كسى است كه ازير محيط بر همة احاديث باشد.

لِكلَّ رجل الحديث الَّذي رَواه»، و هم از جمله كتب او كتاب الولاية (١) است كه از طرق حديث غدير نوشته و آن حديث شريف را متجاوز از صد كس از صحابه با اسانيد نقل كرده.

و نقل: ان مجموع كتبه كانت ستّمأة حمل بعير، و عن ابن كثير و الذَّهبي و اليافعي في تواريخهم: انَّ هذا الشيخ كَان يجلس في جُامع برَاثا بـالكوفة و يـحدث النّـاس بـمثالب الشّيخَين، و لذا تركت رواياته، و الأ فلا كلام لأحدٍ في صدقه وَ ثقته (انتهي).(٢)

ثم اعلم: انّ ولد هذا الشيخ: محمّد بن احمد بن عقدة المكنّى بابى نعيم الحافظ، على خلاف طريقة أبيه و من اجلاً، الشيعة الامامية، عظيم الحفظ، شيخ التلعكبري المعروف.

و هم در سنة ۳۳۳ چنانچه علامه مجلسى غلا فرموده: (۲) وفات كرد شيخ جليل مورخ امين و معتمد عند الفريقين على بن الحسين بن على الهذلى معروف به مسعودى (۲) مؤلف كتاب اثبات الوصية و مروج الذهب و كتب ديگر.

و بعضی گفته اند که: مسعودی تا سنه ۳۴۵ را درک کرده و حیات داشته و این شیخ از اجلاً علماء امامیه است ، و بسی عجب است از عالم فاضل آقا محمد علی صاحب مقامع که این شیخ را از علماء عامه شمرده . (۵) و بالجمله ، مخالف و موافق بر قول او اعتماد دارند و کتاب مروج الذهب او در نهایت اتفان و احکام است و ما در این رساله بسیار از او نقل کرده ایم ، و «مروج» (به ضم میم و راء مهمله و سکون واو) است ، و مسعودی بر جماعتی از شیعه و سنی اطلاق می شود ، و مقام تفصیل در این جانیست .



١ _ كتاب الولاية توسط انتشارات دليل به چاپ رسيده است.

٢ _ شذرات الذهب، ج ٢، ص ٣٣٢.

٣_ بعضى گفتهاند كه تا سال ٣٤٥ زنده بوده است.

٢ ـ براى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: المسعودى في كتابة التاريخ: موارد تاريخ المسعودى: منهج المسعودى في كتابة التاريخ.

۵ مقامع القضل، ج ۲، ص ۳۸۳: شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۷۰؛ سبکی در طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۴۵۴ ـ ۴۵۷ او را شافعی دانسته است ولی شکی در شیمه بودن این مورخ تامی نیست. نگاه کنید به: شفاء الصدور، ج ۳، ص ۲۷۰ و خانمه مستدرک، ج ۱، ص ۱۷۷.

و هم در ایام متقی بالله و به قولی در سنهٔ ۳۳۴^(۱) علی بن اسماعیل ابوالحسن اشعری در بغداد وفات کرد، و ابوالحسن، اوّل بر طریقهٔ معتزله و تلمیذ ابوعلی جبّائی شوهر مادرش بوده، اتفاقاً روزی با هم در وجوب اصلح به اصلاح بر خدای تعالی گفتگو کردند، و ابوعلی را مجاب کرد در این باب به مثال معروف به سه برادر: یکی مسلم و یکی کافر و یکی متوفی پیش از بلوغ.

و چون ابوعلی از جواب باز ماند از او مفارفت کرد و از مذهب معتزله دست کشید و مذهب اشعریه را تأسیس کرد، (۲) و قاضی ابوبکر باقلانی (۳) او را نصرت کرد. و طایفهٔ اشعریه که اکثر اهل سنّت باشند منسوب به او می باشند. و ابوالحسن نسبش به ابوموسی اشعری منتهی می شود، گویند: چون او را دفن کردند آثار فبرش را محو نمودند که مبادا حنابله بر قبر او مطلع شوند و جنازه ی او را بیرون آورند، چون حنابله اعتقاد به کفر او داشتند و او را حلال الدم می دانستند.

رجوع كنيم به احوال مثقى بالله :

همانا چون سلطنت متفی خواست سپری شود ، «ابو الوفاء توزون» ترکی بر سلطنت او غلبه کرد و از برای متفی به جز اسمی از سلطنت نبود ، لاجرم برای ناصرالدوله حسن بن عبدالله بن حمدان و برادرش سیف الدوله؛ علی بن عبدالله نوشت که : مرا از چنگ توزون خلاص کنید تا من تدبیر مملکت را با شما تفویض کن ، و بالجمله توزون بر بغداد غلبه کرد و متفی بالله را با علی بن مقله وزیر او بگرفت و مالش را غارت نمود و با مستکفی بالله بیعت کرد و چشمان متفی راکور نمود و امر سلطنت را با مستکفی گذاشت . (۴) و این واقعه در روز شنبه سیم صفر سنهٔ ۳۳۳ بوده ، و در سنهٔ ۳۵۷ وفات کرد .

۵ ـ پا ۲۲۴ یا ۲۳۰.

۲ ـ برخی از دانشمندان عوامل دیگری را برای تغییر جهت اشعری برشمردهاند.

۳ ـ از قدمای متکلمان اشعری و صاحب الاتصاف فی اسباب الخلاف، اعجاز القرآن، و تمهید الاوائل است که در سال ۴۰۳ فوت کرده است.

۴ ـ اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۴۹؛ تجارب الامم، ج ۱، ص ۶۷ و ما بعد.

ذكر ايام خلافت عبدالله بن على المستكفى بالله^(١)

در روز سیم ماه صفر ۳۳۳که متقی از خلافت عزل گشت ، مستکفی بالله عبدالله
بن علی مکتفی به جای وی نشست ، و توزون ترکی راکه مشید خلافت او بود
خلعت بخشید و تدبیر مملکت را با وی واگذاشت ، و قریب یک سال و نیم
خلافت کرد . و در ۲۳ ماه شعبان سنهٔ ۳۳۴ او را از خلافت خلع کردند و احمد بن
بویه دیلمی او را بگرفت و چشمانش را کور نمود ، و ما بین مستکفی و مطیع
معادات بود و پیوسته در طلب او بود و مطیع از ترس او در بغداد مختفی بود و
مستکفی پیش از خلافت خود نبیذ نمی آشامید ، چون به خلافت رسید نبیذ طلبید ،
و به شرب آن مشغول شد .

و درکتاب اخیار الدول است که: در ایام مستکفی، معز الدولة بن بویه به بغداد آمد، مستکفی او را خلعت بخشید و امور مملکت را با وی تفویض کرد و امر نمود سکه به نام او زدند و خطبا بر متابر خطبه به نام او خواندند، چون مدتی گذشت به سمع معزالدوله رسانیدند که مستکفی خیال هلاکت تو را دارد، معزالدوله بر مستکفی وارد شده و دست او را بوسه داد، خلیفه امر کرد برای او کرسی گذاشتند و بر روی او نشست.

زمانی نگذشت که دو نفر از اهل دیلم وارد مجلس شدند و دست به جانب مستکفی گشادند، مستکفی خیال کرد که می خواهند دست او را ببوسند، دستهای خود را به جانب ایشان فرا داشت تا ببوسند، ایشان دستهای خلیفه را محکم گرفتند



١ ـ براي مزيد اطلاع نگاه كنيد به: اخبار الدول، ج ٢٠ ص ١٥٠ ؛ مروج الذهب، ج ٢٠ ص ٣٥٥.

و از سریر او را بر زمین کشیدند و عمامهٔ او را برگردنش پیچیدند و او را به خواری و مذلت کشیدند و لباس سلطنت را از او خلع کردند و چشمانش را کور نمودند و از خلافت او را خلع نمودند!.

پس در بغداد سه خلیفه کور جمع شد: قاهر بالله ، و متفی بالله و مستکفی بالله ، پس دارالخلافه را نهب و غارت کردند ، و مستکفی بماند تا در سنهٔ ۳۴۳ در خانهٔ معزالدوله وفات کرد .(۱)

举 举 毒



ذكر ايام خلافت مطيع لله فضل بن جعفر(١١)

چون در ۲۳ شعبان سنهٔ ۳۳۴ مستکفی از خلافت خلع شد، مردم با مطیع شه فضل بن جعفر مقتدر بیعت کردند، و در ایام او وقایع بسیار اتفاق افتاد.

قرمانی گفته که : در سال اوّل خلافت او در بغداد قحطی عظیمی واقع شد به طوری که مردمان مردار و سرگین می خوردند ! و بسیاری از مردم از گرسنگی بمردند و اجسادشان در میان راهها افتاده بود و سگها می خوردند !(۲)

و در ۲۸ ذی حجه سنهٔ ۳۳۴ جعفر بن بونس خراسانی، ثم بغدادی معروف به شِبْلی، صوفی سنّی مالکی، یا شبعی به قول مرحوم قاضی نورالله، (۳) در بغداد و فات کرد. و شبلی از کسانی است که جنید و حلاّج را مصاحبت کرده و نوادر حکایات او بسیار است. و در سنهٔ ۳۳۵ یا ۳۳۶ ابوبکر محمّد بن یحیی معروف به صولی (۳) شطرنجی در بصره مختفیاً و فات کرد، و صولی ندیم خلفاء بوده و در ادبیّت و علم به شطرنج مهارت تمامی داشته. و بعضی اعتقاد کرده اند که شطرنج را او وضع کرده، و این خطا است بلکه وصِصَّة بن داهر هندی، برای پادشاه هند و شِهْرام، وضع کرد و شهرام را خیلی خوش آمد و از او خواهش کرد که در مقابل آن جایزه بطلبد، گفت: جایزه من آن باشد که به عدد خانه های شطرنج که شصت و چهار خانه است گندم



۱ ـ برای مزید اطلاع نگاه کنید په: اخیار الدول، ج ۲، ص ۱۵۱: مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۲.

٢ _ اخبار الدول، ج ٢، ص ١٥٣.

٣_مجالس المؤمنين، ج ٢، ص ٢٢.

۴ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۵۶؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۲۷.

به طور تضعیف به من بدهی ، یعنی : در خانه اوّل بکگندم بگذاری ، و در خانه دوّم دو گندم ، و در خانه سیم چهار ، و در خانه چهارم هشت گندم به همین طریق ، پادشاه خیلی خواهش او را حقیر شمرد ، چون مستوفیان حساب کردند گفتند : تمام گندم دنیا را اگر جمع کنی به این مقدار نخواهد رسید .

ابن خلّکان گفته که : بعضی از خُسّاب اسکندریه برای من حساب کرد ، دیـدم قسمت خانه آخر شطرنج شانزده هزار و سیصد و هشتاد چهار شـهر پـر از گـندم میباشد .

و اما نرد را اردشير بن بابک وضع کرد، و آن را بر مثال دنيا قرار داده و دوازده خانه برای او وضع کرده بعدد ماهها و هر قطعه را سی قسمت کرده به عدد ايام، الخ .(۱)

و اردشیر اوّل پادشاه فرس است که مستقل به تمام ممالک شد و ملوک الطوائف را بر هم زد . و او جد ملوک فرس است که آخر ایشان یزدجرد است که در ایام عثمان دولتشان منقرض شد . و مدت چهار صد سال سلطنت کردند بعد از آن که چهار صد سال بوده که ملوک الطوائف بوده .

و در سنهٔ ۳۳۷ عبدالرحمن بن اسحاق زجاجي نحوي بغدادي وفات كرد.

و در آخر سنهٔ ۳۳۸ احمد بن محمّد مصری معروف به ابن النحاس نحوی وفات یافت .

و در همان سال عمادالدولة بن بويه وفات كرد.

و در سنهٔ ۳۳۹ معلم ثانی محمد بن طرخان ابونصر فارابی (۲) ترکی حکیم مشهور در دمشق وفات کرد، و فارابی از اکابر فلاسفهٔ مسلمین بوده و بر قرائت کتب ارسطاطالیس حکیم اهتمام بسیار داشته و عارف بوده به السنهٔ مختلفه، و گفتهاند که: ساز را خوش می نواخت، و ساز را به عنوانی می زد که اهل مجلس به خواب



١ - مروج الذهب، ج ٢٠ ص ٣٢٧ ـ ٣٢٨.

٢ - براي اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: الفارايي في العراجع العربية از دكتر حسين على محفوظ، چاپ دارالحرية يفداد.

می رفتند و خودش به خواب نمی رفته ، و هکذا چنان می نواخت که تمام می خندیدند ، و گاهی می نواخت که تمام گریه می کردند ، و علم فلسفه از زمان مامون رواج یافت به جهت آن که مأمون ارسطو را به خواب دید و از گفتگوی او محظوظ شد ، پس ایلچی فرستاد به جانب فرنگ و کتب فلاسفه را به بلاد اسلام نقل کرد ، و امر کرد زبان دانان آن را به عربی نقل کردند ، و چون دانستن فلسفه باعث قرب به خلیفه می شد مردم شروع به فلسفه کردند و دو کس گوی سبقت از سایرین ربودند : یکی ابونصر فارایی ، و دیگری ابن سینا . (۱)

و نیز در سنهٔ ۳۳۹ حجرالاسود را به موضع خویش ردکردند ، پس از آنکه مدتی بودکه قرامطه او راکنده بودند ، و برده بودند چنانچه در ذکر ایام مقتدر به آن اشاره شد .

و در سنهٔ ۳۴۲ وفات کرد علی بن محمد ابوالقاسم تنوخی انطاکی، عالم به اصول معتزله و نجوم و قاضی بصره و اهواز، و وزیر مهلبی او را اخترام بسیار می کرد و به مجلس منادمه او را می طلبید و او را ریحانهٔ الندماء و تاریخ الظرفاء می گفتند، و سیف الدوله نیز او را احترام می کرد و او جد محسن بن علی قاضی تنوخی امامی است، و همان کسی است که بر ابن معتز عباسی رد کرده قصیده او را در مفاخر بنی عباس، و در سنهٔ ۳۴۳ شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن الولید شیخ القمیین و فقیههم

و در سنهٔ ۳۴۴ زلزله سختی در مصر شد که خانهها را خراب کرد.

و در همان سال وفات كرد در بغداد الحافظ محمّد بن عمر بن محمّد معروف به ابوبكر جعابي امامي فاضل جليل حفوظ ، و نقل عنه انه كان يقول: احفظ اربعمأة ألف حديث و أذاكر بستمأة حديث و كان من كبار تلامذة ابن عُقدة.

و در سنهٔ ۳۴۵ ابوعمرو زاهد مطرز محمّد بن عبدالواحد بغدادی غلام ثعلب اوحدی در علم لغت وفات یافت «قیل انه جمع جزواً فی فضل معاویة بن ابیسفیان».

وفات يافت.

و در سنه ۳۵۲ ابوالفاسم على بن اسحاق بغدادى امامى وفات كرد و در مقابر قريش به خاك رفت ، و اين در روز بيستم صفر بوده . و اتفاقاً در همين روز سنة ۳۱۰ ولادت او واقع شده ، و اكثر شعر او در مدح اهل بيت ﷺ و مدح سيف الدوله و وزير مهلبي و غير ايشان از اعيان شيعة اماميه بوده .

و هم از کتابهای ابوالقاسم کوفی کتاب استغاثه(۱) است که گاهی هم از او تعبیر می شود به والاغاثة فی بدع الثلاثة و و این کتاب را علامه مجلسی بالا و محدث فیض - رضوانالله علیهما - به شیخ اجل محقق کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی نسبت داده اند ، و ظاهر آن است که او از تألیفات ابوالقاسم کوفی است و شیخ مرحوم محدث نوری - نورالله مرقده - در خاتمه مستدرک این مطلب را بیان فرموده به آنجا مراجعه شود.

و نیز در سنهٔ ۳۵۲ در روز عاشوراه معزالدوله دیلمی مردم بغداد را امرکرد که دکاکین و بازارها را ببندند و طبّاخین طبخ نکنند، و قبههایی در بازارها نصب کنند، پس زنها با موهای آشفته بیرون شدند و لطمه بر صورت زدند و اقامه ماتم برای جناب حسین بن علی هی نمودند، و این اوّل روزی بود که نوحه گری شد(۲) در بغداد برای امام حسین هی و چند سالی این مطلب دائر شد.(۳)



۱ ـ این کتاب بارها چاپ و توسط شادروان دکتر فلاطوری به قارسی ترجمه شده است.

۲ منوحه کری آشکار مراد است زیرا عزاداری پنهائی همواره برقرار بوده است.

٧- المنتظم، ج٧، ص ١٥؛ مرآة الجنان، ج ٢، ص ٢٤٧.

و در همان سال حسن بن محمّد معروف به مهلبی وزیر معزالدوله دیلمی وفات کرد. و او از احفاد مهلب بن ابیصفره ازدی بوده، و پیش از آن که به مرتبه وزارت برسد درکمال فقر و فاقه بوده، وقتی میل او به گوشت کشیده بود و ممکن نشده بود او را از کثرت فقر و بی چیزی لاجرم تمنی مرگ کرده و گفته:

ألاً مــوتُ يــناع فَــاَشتريه فهذا العيش مَا لا خَير فيه

«الأبيات»

و در سنهٔ ۳۵۳ یا در سنهٔ ۳۹۳ اسماعیل بن حمّاد جوهری فارابی وفات کرد. و کتاب صحاح اللغه^(۱) او در نهایت اعتبار است.

«وَ قَدْ اعتنى الفضلاء بقرائته و تلخيصه و الخاشية عَلَيْه. (٢) و الجوهرى من اعاجيب الدّنيا لأنّه من الفاراب احدى بلاه النّرك، وَ هو المامّ فى علم لغة العرب وَ يضرب بمخطّه المثل فى الحسن، و كان يذكر مع ابن مقلة و نظرائه، ثم هو من فرسان الكلام و ممن آتاه الله قوة و بصيرة و حسن سريرة و سيرة، و كان يُؤثر السّفر عَلَى الوطن، و الغرية على السّكن و المسكن، وَ قَطع الفيافي و الآفاق، و اخذ من علماء الشّام و العزاق، ثمّ سار الى خراسان و اقام فى نيسابور، فلم يزل مقيماً بها على التدريس و التأليف و تعليم الخط الأنيق و كتابة المصاحف و الدّفاتر اللّطائف حتّى مضى لسبيله، وَ من شعره:

فها أنا يونس في بطن حوت بنيسابور في ظلل الغمنام فبيتي و الفؤاد و يوم دجمن ظلام في ظلامٍ في ظلامٍ

و در ۳۵۴ ابوالطیب احمد بن حسین کوفی معروف به متنبّی شاعر^(۳) کشته گشت ، و در وجه تلقّب او به این لقب گفته شده که : او ادعای نبوت کرد در ه بادیهٔ



۱ _اسماعیل بن محمّد بن عبدوس نیشابوری درباره آن گفته:

هذا كنتابُ الطُّنحاحِ سهدُما صُيِّفَ قبلَ الطَّحاحِ في الأَدَبِ يَشهَل أَسِوابِه و ينجمع ما فُوق في غيره من الكُنتُب

بغية الوعاة، ج ١. ص ٢٢٧.

٢ _ نگاه كنيد يد: مقدمه الصحاح با تحقيق احمد عبدالفقور عطّار.

٣_وفيات الاعبان، ج ١، ص ١٢٠.

سماوه ، و خلق بسیاری بر اوگرد آمدند تا آن که دامیر حمص ، او راگرفت و حبس کرد و توبه داد او را و رهاکرد . و ازکثرت حفظ او سمعانی نقل کرده که : به یک نظر مطالب سی ورقه را حفظ میکرده .

و در سنهٔ ۳۵۵ حاکم محدث نیشابوری و منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی وفات کردند و در همان سال سید مرتضی ذوالمجدین متولد شد.

و در ۱۷ ربیع الثانی سنهٔ ۳۵۶ معزّالدولة (۱۱) احمد بن بویه وفات کرد و در مقابر قربش به خاک رفت و بیست و دو سال الی یک ماه مدت دولت او بوده، و او عموی عضدالدوله است، و او را ۱ اقطع ، میگفتند به جهت آن که دست چپش با بعض انگشتان دست راستش را اکراد در ناحیه کرمان بریده بودند به جهت آن زخمهایی که بر او زده بودند.

و نيز در ٢٥ صفر سنة ٣٥۶ سيف الدوله على بن عبدالله بن حمدان سلطان حلب وفات كرد «و كان بنوحمدان ملوكاً، و سيف الدولة مشهور بسيادتهم و واسطة قلادتهم، و كان اديباً شاعراً».

و نیز در همان سال سلطان کافور اخشیدی ممدوح متنبّی، و ابوعلی قالی، و علی بن الحسین ابوالفرج اصفهانی شیعی زیدی(۲) وفات کردند، لاجرم گفتند: در این سال دو عالم بزرگ و سه نفر از ملوک کبار وفات کردند.

و ابوالفرج صاحب اخانی و مقاتل الطالبیین است، و ما از مقاتل در این کتاب بسیار نقل کردیم. و نسبت او به مروان منتهی می شود. و لهذا او را مروانی می گویند، و نسبش چنین است: علی بن الحسین بن محمد بن احمد بن میثم بن عبدالرحمن بن مروان بن عبدالله بن مروان بن محمد بن مروان بن الحکم.



۱ - معزالدوله: امیرالامراه بفناه بوده و بسیار ترویج مذهب شیعه نموده، و امر کرده بود تا پر درهای مساجد بفناه و ساپر عمارات آن جا لعن معاویه و ظالمین آل محمّد را نویسند، [نگاه کتید به: المنتظم، ج ۷ ص ۹] و سیف الدوله حمدانی امیر حلب نیز به سبب تشیع خود امر کرد که در حلب نیز آن کار کردند. (مؤلف ﷺ) ۲ ـ نگاه کتید به: طبقات اعلام الشیعه، قرن چهارم، ص ۱۸۳ ـ ۱۸۴،

و وزیر مهلبی، ابوالفرج را زیاده احترام و تکریم میکرد و با آن که کثیف الهیئة و اللباس بوده با او منادمه و مواکله مینمود، و کتاب اغانی را در مدت پنجاه سال جمع کود و تحفه برد برای مجلس سلطان سیف الدوله حمدانی امیر شام، سیف الدوله او را هزار دینار و به قولی صد هزار دینار جایزه داد و از او عذر خواست. و این کتاب را فضلاء به خصوص صاحب بن عباد و عضدالدوله و سیف الدوله و غیرهم زیاد تبجیل میکردند و از خویشنن جدا نمی کردند «قیل: لم یکتب مثله فی باید».

و در سنهٔ ۳۵۷ حارث بن سعید بن حمدان بن حمدون معروف به ابوفراس (۱۰) پسر عم ناصرالدوله و سیفالدوله وفات کرد، و در مسلوک است که: کشته گشت، و چون خبر قتلش به مادرش رسید از جزع بر او چشمهای خود راکند.

و بنوحمدان در زمان خلفای بنی عباس امارت و ریاست داشتند و دیار ربیعه و موصل در ادارهٔ ایشان بوده ، و ابوفراس در ادبیت و فضل و کمال و شجاعت و شعر مشهور بوده ، و در قصاحت و حلاوت و عذویت شعر ممتاز بوده و نظیری از برای او نبود جز عبدالله بن معتزبالله . و اهل صنعت ابوفراس را اشعر از او گفتهاند ، و متنبی شاعر تصدیق داشت او را ، و صاحب بن عبّاد در حق او گفته : «بدء الشعر بملك ، و ختم بملك ، یعنی امر ، القیس و آبوفراس ». (۲) و اشعار او معروف است .

و از جمله قصیده میمیه اوست که در مظلومیت اهلیبیت اطهار پیمیا و ظلم بنی عباس و هجو ایشان گفته و معروف است به شافیه، (۳) و در آن تشفّی خاطر خود و سایر مؤمنان نموده، و قصیدهٔ شر العباد عبدالله بن معتزّ عباسی راکه در فخریهٔ بنی عباس و ذم آل ابوطالب گفته جواب داده، و او را بعضی از فضلاء



۱ ـ درياره ابوفراس نگاه كنيد به: الكتى او الاتفال. ج ۱. ص ۱۳۱: اعبان الشيعه. ج ۲. ص ۲۰۷: اصل الآصل. ج ۲. ص ۵۵. ۱۵۰.

۲ _ کشکول بحرانی، ج ۲. ص ۲۳۴؛ شرح شافیة، ص ۵۱.

۲ ماین کتاب شرحی دارد. به نام «شرح شافیة ابی فراس» تألیف ابی جعفر محمد بن امیر حاج حسینی که با تحقیق صفاء الدین بصری منتشر شده، و ترجمه او به نقل از اعیان الشیعه و منابع شرح حالش در مقدمة محقق آمده است.

حائر شرح کرده .

و نقل شده که چون ابوفراس آن قصیده راگفت چون در زمان تسلط و خلافت بنی عباس بود، امرکرد لشکر راکه شمشیرها را بکشند از غلاف، پانصد شمشیر در یاری او کشیده شد آن وقت در میان لشکر شروع کرد به خواندن قصیدهٔ مبارکه که مطلعش این است:

> «الحقُّ مُهْتَضَمَّ والدَّينُ مُخْتَرمُ وَ فَىءُ آلِ رَسُولِ اللهِ مُقْتَسَمُ» جزاه الله عن اهل بيت النبوة خير الجزاء .

و در سنهٔ ۳۵۸ سید عالم فاضل زاهد حسن بن حمزه علوی مرعشی وفات کرد، و این سید جلیل از اجلاء طائفهٔ امامیه و فقهاء ایشان است و به واسطهٔ شش پدر نسبش به حضرت سجاد ﷺ منتهی میشود.

و در همان سال ناصرالدوله ، حسن بن عبدالله بن حمدان بن حمدون والى موصل و توابع آن وفات كرد و در موصل به خاك رفت ، و او برادر سيف الدوله است و او را بسيار دوست مى داشت ، لاجرم بعد از وفات سيف الدوله عقلش ضعيف شد ، بسرش او راگرفت و حبس كرد تا وفات يافت .

و در سنهٔ ۳۵۹ وفات کرد ابوعبدالله محمّد بن الحسن بن القاسم الحسنی، پدرش ابو محمّد الحسن داعی صغیر مالک دیلم و یکی از اثمهٔ زیدیه بوده، و خود او مردی عظیم القدر بوده، و در خلقت شبیه به امیرالمؤمنین عظی بوده، و معزالدوله او را بسیار دوست می داشت و با او ارادت می ورزید، و وقتی مریض شده بود از ابوعبدالله خواست بر او دعا بخواند، و چون ابوعبدالله دست به صورت او نهاد و دعا بر او خواند فارغ شد معزالدوله دست او را بوسید و به جهت استشفا بر صورت مالید. و از برای او حکایاتی است که به مختصری از آن در عمدةالطالب اشاره شده. و در سنهٔ ۳۶۰ ابوالفضل محمّد بن عمید قمی (۱۱) کاتب در بغداد وفات کرد، و

۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: وفیات الاعبان، ج ۵، ص ۲۰۱۰ الیتیمة، ج ۲، ص ۱۵۸: معاهد التنصیص، ج ۲، ص ۱۵۸.

ابن عمید در علم فلسفه و نجوم و ادب، اوحد عصر خویش بود و او را جاحظ ثانی میگفتند، و وزارت رکنالدوله دیلمی با او بود. و در حق او گفته شده: «بُدِثَتِ الکتابة بعید الحمید، و خُتِمَت بابنِ العمید». (۱) و عبدالحمید، کانب صروان جعدی بوده که بنی عباس او را نیز به قتل رسانیدند، و در ادبیت و بلاغت معروف بوده.

و بدان که: از اتباع ابن عمید، صاحب بن عبّاد است و به ملاحظهٔ مصاحبت او با ابن عمید او را و صاحب ، میگفتند، و ابن عمید را استاد نیز می نامیدند، وقتی صاحب به بغداد سفر کرد چون مراجعت نمود گفتند: بغداد چگونه بلدی بود؟ گفت: «بغداد فی البلاد، کالاستاذ فی العباد».(۲)

و چون ابن عمید وفات کرد، پسرش ابوالفتح علی ذوالکفایتین ویر رکن الدوله شد، و بعد از رکن الدوله مدتی وزارت پسرش مؤیدالدوله با وی بود تا آن که میان او و صاحب بن عبّاد نزاعی به هم رسیده و خاطر مؤیدالدوله بر او متغیر گردید، و در سنهٔ ۱۳۶۶ و را مؤاخذه و تعذیب بسیار نمود و در شکنجه بود تا هلاک شد، و دولت آن خانواده منقرض شد نظیر برامکه چنانچه شاعر گفته:

آل العميد و آل البَرْمَك ما لكم قلّ المعينُ لكم و نــال النّــاصرُ كـــان الرَّمْــانُ يــحبَّكم فــبدا له انّ الزّمَان هو الخؤون الغــادر^(٣)

در بعضی از تواریخ است که صاحب بن عباد بعد از وفات ابن عمید بر در سرای او گذشت، در بیرون آن سرا هیچ کس ندید مگر چند نفر از خدمتکاران زبون، صاحب از روی عبرت بر زبان راند:

> ايها الركب لم عـــلاك اكــتياب أين ذاك الحـــ أين مَن كان يفزع الدّهر مــنه فهو اليوم في

أين ذاك الحجاب و الحجاب فهو اليوم في التراب ترابُ^(۴)

٢ - توبسندكى با عبدالحميد آغاز شود و با ابن العميد بايان يافت. مجالس المؤمنين، ج ٢٠ ص ٢٤٠٠.
 ٢ - وفيات الاعبان، ج ٥٠ ص ٢٠٠٤.

۳ _ مجانس المؤمنين، ج ۲، ص ۴۴۵ ـ ۴۴۶: وفيات الاعيان، ج ۵. ص ۱۹۲ به جاي «نال»، «ذل».

٤ يه و الصاحب في مدح ابن العميد:

و نیز در سنة ، ۳۶ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی صاحب معجم کبیر در اسماء صحابه در اصفهان وفات کرد ، و طبرانی از حفاظ علماء سنت است و عدد شبوخ او هزار نفر گفته شده ، و منسوب است به «طبریه» به خلاف طبری که منسوب است به «طبریه» بلدی است نزدیک شام به مسافت سه روز راه و در کنار دریا واقع است ، و گفته شده که کوه طور مشرف است بر آن ، و قبر حضرت لقمان حکیم در آن جا واقع است ، و در آن جا نهر عظیمی جاری است که نصف آبش گرم است و نصف دیگرش سرد «کذا عن تلخیص الآثار».

و در همین سال قرامطه بر دمشق استیلا یافتند .

و در سنه ۳۶۲ بناي قاهره مصر شد بر دست المعز لدين الله اسماعيلي.

و در سنه ٣۶٣ ابوحنيفه شبعه ، قاضى نعمان بن ابى عبدالله محمد بن منصور مصرى در مصر وفات يافت ، و از براى او است مصنفاتى در مناقب اهل بيت الله و تر بر مخالفين مانند : ابوحنيفه و مالك و شافعى « و كان مالكيّاً اوّلاً ثُمَّ طار الماميّاً. و له ايضاً: كتاب دغائم الاسلام ، و لم يرو عن الاثمّة بعد مولانا الصادق الله خوفاً من الاسناعيليّة ، و لكن تحت ستر الثّيّة اظهر الحقّ ، و قد ذكره الشّيخ الحرفى (مل) و العلامة المتبلسي في ديناجة البخار ، و العلامة الطباطبائي في رِجاله ، و شيخنا النّورى الله في ترجمته ؛ خاتمة مُسْتَدركه على الوَسَائل ، وَ مَا انصف صاحب الرّوضات حيث قال في ترجمته ؛ الظاهر عندى انّه لم يكن من الاماميّة الحقّة ».

و هم در سنهٔ ۳۶۳ مطیع به مرض فالج مبتلا شد و زبانش از کار افتاد ، و خود را از خلافت خلع کرد و تسلیم پسرش عبدالکریم کرد ، و او را طائع لله نام نهاد ، و خود



ولك * البشارة والنعم [إن سلم] أم الربسسيع أخسو الكسرم؟ يسخني المسقل مسن العسدم سسسد إذاً فستقالوا في تسعم

فسالوا ربسيعك قسد قسدة
 فسلت الربسيع أخسو الشتاء
 قسسسالوا الذي يسسنوا له
 قسلت الرئسيس إبن العميد

⁽مند ﷺ) [وفيات الاعبان. ج ٥، ص ١٠٨]

در البتيمة ج ٣: فلك البشارة بالنعم.

در سنهٔ ۳۶۴ در ۱ دیر عاقول ۱ از دنیا برفت ، و در این مدت مدید که مطبع خلافت کرد مرجع امر و نهی نبود بلکه مرجع ریاسات و امورات سلطنتی و تدابیر مملکتی معزالدولهٔ بن بویه بود ، و معزالدوله از برای خلیفه مفرر کرده بود روزی صد دینار به جهت نفقهٔ او ، و صواب می نماید که در اینجا مختصری از ذکر سلطنت آل بویه رقم شود.

容 告 告



ذكر سلطنت و دولت ديالمه

بدان که اصحاب تاریخ گفته اند که : بو به مردی فقیر بود از اهل دیلم ، و کنیت او ابوشجاع بن فنا خسرو بن تمام بوده ، و صید ماهی می کرد ، و منسوب به فرس بوده ، و می گفته که : من از اولاد بهرام گورم ، و او را پنج تن اولاد شد دو تن از آنها بمردند و سه پسر دیگرش بماند ، که یکی ابوالحسن علی بن بویه عمادالدوله بوده که از همه بزرگتر بوده ، و دیگر رکن الدوله ابوعلی الحسن ، و سیم معزّالدوله ابوالحسین احمد بود .

و عماد الدولة سبب سعادت و سلطنت ايشان شد تا آن كه مالك عراقين و اهواز و فارس گشتند و مدّبر امور رعيت شدند.

و آل بویه که سلطنت کردند پانزده تن بودند، و مدت دولتشان صد و بیست و شش سال طول کشیده .

و بدء ظهور ایشان در سنهٔ ۳۲۲ آخر سلطنت قاهر بالله بوده و سبیش آن شد: که عمادالدوله به جانب و مرداویج (۱) رفت ، و مرداویج امارت کرخ را به او وا گذاشت ، عمادالدوله خوش سلوکی کرد با رعیت و قلاع بسیاری فتح کرد و ذخیره های بسیار جمع نمود و دل رعیت را به سوی خود ماثل کرد تا آن که اسم او بلند شد و مردم به جانبش میل نمودند و در دیده های مردم با عظمت نمود ، چه او را نهصد سوار کاری بوده که با ده هزار سوار مقابلی می کردند.

۱ ــمرداويج: هموی فابوس بن وشمگير است که در کيلان و طبرستان بعد از داعي و ساير سادات به امارت و سلطنت آن جا رسيدند. (مؤلف ﷺ)

پس برادرش رکن الدوله را به جانب دکازرون ، فرستاد ، رکن الدوله دکازرون ، را بگرفت ، پس از آن شیراز را در تحت تصرف درآورد و نامش بلند شد ، و از قضای اتفاق آن که در آن اوقات دمرداویج ، بر دست غلامان خود کشته شد ، بیشتر فشکرش به جانب عماد الدوله شدند .

عمادالدوله قوت گرفت. و در روز شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه ۳۳۴ بر بغداد مستولی شد و دارالخلافه را نهب^(۱) کرد، و از برای خلیفه عباسی به جز اسمی از خلافت نبود، نه امری داشت نه نهیی! پس بصره و موصل و تمام بلاد را تسخیر کرد، و برادرش معزّالدوله را در بغدادگذاشت، و رکنالدوله را در اصفهان و خودش در شیراز اقامت کرد.

مؤلف گوید که: حضرت امیرالمؤمنین -صلوات الله علیه - در اخبار غیبیه خود اشاره به دولت دیالمه فرموده، در آنجاکه فرموده: « وَ یَخْرُجُ مِنْ دَیْلَفَانَ یَنُوا الصّیاد، (الی ان قال): ثم یَشْتُقُوی آمْرُهُمْ حَتّی یَمْلِکُوا الزَّوراة و یَخْلَعُوا الْخُلَفَاة، قال قائلٌ: یا امیرالمؤمنین، فَکَمْ مُدَّتُهُم؟ فقالَ: مأة او یزیدُ قلیلاً ». (۲)

و بالجمله ، از غرائبی که اتفاق افتاد برای عمادالدوله آن بود که چون در شیراز اقامت نمود ، جنود و لشگرش جمع شدند و مطالبه وظیفه و مواجب نمودند ، عمادالدوله را چیزی در دست نبود که به ایشان دهد و نزدیک شد که دولتش مضمحل و زایل شود و پیوسته در غم بود ، تا آن که روزی در مجلس انس خود به قفا خوابیده بود و فکر و تدبیر برای رعیت می کرد ، که ماری را دید که از موضعی از سقف اطاق بیرون شد و به موضع دیگر رفت .

عمادالدوله خوف از سقوط مارکرد، فرمان کردکه نردبان نهند و سقف را بشکافند و آن مار را بیرون آورند، چون سقف را شکافتند و در تفحص مار برآمدند دیدند بالای سقف، سقف دیگری است و در ما بین آن صندوقهای مال است، مالها را آوردند یافتند



۱ ـ غارت.

٢ _ بحارالأنوار، ج ٢١، ص ٣٥٢.

پانصد هزار دبنار مي باشد ، عمادالدوله أن مالها را بر رعبت خود قسمت كرد .

پس عمادالدوله خیاطی را طلبید که برای او خیاطی کند، گفتند: در این شهر خیاطی است که در سابق خیاط مخصوص والی بلد شیراز بوده، چون آن خیاط را آوردند آن مرد کر بود و در نزد او مالی از صاحب بلد به ودیعه بود، چون خیاط حاضر شد گمان کرد که در باب او سعایت کردهاند و عمادالدوله به جهت آن مالهایی که نزد اوست او را طلبیده. همین که عمادالدوله با او مخاطبه کرد او قسم خورد که بیشتر از دوازده صندوق مال نزد من نیست و نمی دانم در بین آنها چیست عمادالدوله تعجب کرد، امر فرمود آن صندوقها را حاضر نمودند، چون قفل از آنها برداشتند مالهای بسیار و رختهای قیمتی در آن بود.

و هم ازکثرت حظّ و اقبال عمادالدوله نقل شده که : روزی سوار بود بر اسب که ناگاه پاهای اسب او در زمین فرو رفت ، آن موضع را شکافتند گنج عظیمی یافتند . و بعد از این لطائف غیبی خزائن و دفائن یعقوب لیث و برادرش عمرو لیث که

پادشاهان فارس و عراق و خراسان بودند و مقدار آن از حد و حصر فزون بود به دست او افتاد و کار او بالاگرفت.

و بالجمله ، این خوشبختی های او باعث سلطنت و دوام دولت او شد و نه سال ریاست کرد ، و در شانزدهم جمادی الاولی سنهٔ ۳۳۸ وفات کرد .

پس از او مؤیدالدوله پسرش به جای وی نشست، پس از او برادرش رکنالدوله حسن به جای وی نشست، و از پس او معزّالدوله احمد سلطنت کرد، پس از او عضدالدوله فنا خسروشاء بن حسن بن بویه ریاست پیداکرد.

و بالجمله ، دولت ابشان دست به دست گردید ما بین پانزده تن از آل بویه تا به ابومنصور فولاد ستون بن عمادالدوله رسید و ما بین او و ابوسعید خسروشاه بن عمادالدوله محارباتی واقع شد ، تا آن که ابومنصور مفتول گشت و خسرو شاه سلطان شد و به او دولت ایشان منقرض شد .

پس از آن بنی سلجوق سلطان شدند ، و اوّل ایشان میکائیل بن سلجوق بود ، و



ایشان جماعتی بودند و مدت دولتشان صد و چهل سال طول کشید، و از پس میکائیل طغرل بگ سلطان شد، و آخر دولت ایشان هم طغرل بن ارسلان بن طغرل سلطان شد و به دست او دولت ایشان منقرض شد^(۱) و دولت به خوارزمشاهیه منتقل شد، و عدد سلاطین ایشان ده نفر و مدت دولتشان صد و سی و هشت سال بوده، و آخر ایشان جلال الدین بود و سبب انقراض ایشان ظهور چنگیز خان و فتنهٔ تاتار شد که او را بکشتند. و به قولی هنگامی که لشگر تتار رو به حرم و زنهای او نمودند از غصه خود را از قلعه افکند و بمرد. این جمله از اخبار الدول (۲) قرمانی نقل شده، والله العالم.

谷 告 传

۱ _ اخيار الدول، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۶۲.

۲ ـ همان، ج ۲، ص ۴۶۵.

ذكر ايام خلافت عبدالكريم بن المطيع الطابع ش

در سنهٔ ۳۶۳که مطبع خود را از خلافت خلع کرد پسرش عبدالکریم طایع لله به جای وی نشست، و در آن وقت چهل و سه سال از عمر او گذشته بود، و در ایام او عضدالدوله دیلمی بر بغداد مستولی شد، طایع او را خلعت سلطانی پوشانید و تاج بر سر او نهاد و طوقی به او داد، و برای او دو لواء ترتیب داد و او را به جای پدرانش بر سریر دولت نشانید.(۱)

چون عضدالدوله بر سرير ملک مستقر شد ابوطاهر^(۲) وزير عزالدوله را مأخوذ

۱ ــاخبار الدول، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲- ابوطاهر، محمّد بن (محمّد بن) بقیه ملقب به تصیرالدوله، وزیر عزالدوله بوده، ابن خلّکان نقل کرده که: در هر ماهی هزار من شمع صرف می کرد و در مدت بیست روز بیست هزار خلعت به مردم پوشانید، و در زمانی که وزیر عزالدوله بود عزالدوله بود عزالدوله او در ایام وزارت خود به جهت خوش آمد عزالدوله بعد موقعا در حق عشدالدوله می زد که ناخوش می داشت، از جمله آن که: از عشدالدوله به ابوبکر عذری تعییر می کرد و تشبیه می کرد او را به ابوبکر نامی که غذره برای بسانین می فروغت.

و بالجمله، چون عزالدوله کشته شد و عضدالدوله بر بغداد مستولی شد ابوطاهر را بگرفت و در زبر یای قبل انداخت تا هلاک شد، پس او را در باب الطاق نزدیک خاته خود به دار کشید و در مدت حیات عضدالدوله به دار آویخته بود. پس ابوالحسن انباری محکد بن عمر که ندیم این بقیه بود او را مدح کرد به قصیده ای که بیست و یک بیت است. چنانچه این خلگان ذکر کرده است و ماده بیت او را در متن ذکر کردیم.

و چون ابوالحسن این مرتبه را گفت، نوشت و در شارع بغداد افکند، به دست ادبا رسید، کم کم خبر به عضدالدوله منتهی شد، چون اشعار مرتبه ابوطاهر را برای عضدالدوله خواندند آرزو کرد که کاش مرا به دار میکشیدند و این اشعار را در مرتبهٔ من میگفتند.

يس گفت: شاعر او را پيدا كنيد، مدت يك سال در طلب او بودند و او را نيافتند، بالاخره صاحب بن عبّاد كه در ري



داشت و امرکرد او را بکشتند و به دارکشیدند ، ابوالحسن انباری او را مرثیه گفت ، و گفته شدکه به اتفاق علماء فن به خوبی آن مرثیه گفته نشده ، از جمله آن قصیده این چند بیت است :

> عُلوَّ في الحيات و في المسمات كأنَّ النَّاسَ حولك حين قاموا كأنك قسسائم فسيهم خسطيباً مددت يديك نحوهم احتفالاً(۱) و لما ضاق بطن الأرض عن أن اضاروا الجو قبرك و استنابُوا لعظمك في النَّوس تبيتُ ترعيٰ و تشسعَلُ عندك النيزان ليلاً ركسبت مطية من قبل زيد و لم أرقبل جذْعك قط جذعاً

لحيق أنت إحيدًى المعجزاتِ
و فيود نَسدَاك أيّامَ الصِّلات
و كيسلَهُم قيسيامٌ للسطلاة
كيسمدهما إليهم بالهباتِ
تضم علاك من بعد النيئات
عن الأكفان ثوب السّافيات
بيسحفاظٍ و حيراس شفاتٍ
كيذلك كينت أيّام الحيات
غلاها في الشّنين الناضيات
تمكّن من عناق المكرمات(٢)

سه بود خط امان برای او توشت، چون ابوالحسن امان یافت خود را ظاهر کرد و به خدمت صاحب رفت، صاحب بن عباد گفت: این اشعار مراثبه ابوطاهر را توگفتهای؟

گفت: بلي.

فرمود: بخوان از برای من، چه میخواهم از دهان خودت پشتوم.

ايوالحسن أن اشعار را خواند تا رسيد به اين شعر:

وثم أرتيل جذعك تطَّ جذعاً تمكَّن من عناق المكرمات

صاحب برخاست و دست به گردن او در آورد و دهان او را بوسید. پس او را برای عشدالدوله فرستاد، عشدالدوله چون او را بدید فرمود: چرا دشمن مرا مدح کردی!

گفت: به جهت آن حقوقی که بر من داشت نتوانستم خودداری کنم، پس دو شعر برای شمعهای افروخته مجلس عشدالدوله گفت. عشدالدوله او را عقو فرمود و یک اسب و یک بدرهٔ زر نیز به او بخشید. (مؤلف ﷺ) [وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۱۲۱ – ۱۲۲].

١ ـ در وفيات الاعيان، ج ٥. ص ١٢٠: احتفاة.

٣ _ وفيات الاعيان، ج ٥. ص ١٢٠: وقيات، ص ٣٥١ _ ٣٨٠. در ترجمه ابن بقيه: الخبارالدول، ج ٢. ص ١٥٤.



و در سنهٔ ۳۶۶رکنالدوله حسن بن بویه امیر عراق عجم پدر عضدالدوله در ری وفات کرد، و او همان است که ابوالفضل بن عمید وزیر او بوده.

و در سنهٔ ۳۶۷ قاضی ابویکر محمّد بن عبدالرحمن بغدادی معروف به ابن قُرَیعه در بغداد وفات یافت، و او از فضلاء عصر خود بوده و بسیار خوش قریحه و حاضر جواب بوده و هر مسأله مضحک غریبی که از او می پرسیدند بدون تأمل مطابق سؤال جواب می داد، از جمله سؤالات از اوست:

«مَا يقول القاضى - وفقه الله تعالى -، فى يهودى زنى بنصرانيّة فولدت ولداً جسمه للبشر وَ وجهه للبقر؟ فكتب جوابه بديهاً: هذا من اعدل الشهود على المّلاعين اليهود بانّهم اشربوا حُبّ العِجل فى صدورهم حَتَى خرج من ايُوزهم، وادى أن يناطَ برأس اليهود رأس العجل، و يَصْلَب على عنق النّصرانيّة السّاق وَ الرّجِلَ، وَ يُسْحِبا على الأرض و يسنادى عليهنا: ظلمات بعضُها فوق بَعْض، وَ السّلام».

و نیز در سنهٔ ۳۶۷ بختیار عزالدوله دیلمی کشته شد در حربی که ما بین او و عضدالدوله پسر عمش واقع شد، و دختر عزالدوله شاه زنان زوجهٔ طائع شه بوده و حضرت امیرالمؤمنین علیه در اخیار غیبیه خود از سلطنت دیالمه، از قتل عزالدوله بر دست عضدالدوله خبر داده، در آن جا که فرموده: «وَ الْمُثْرَفُ ابنُ الاَجدَمُ يَقْتُلُهُ ابنُ عَمَد عَلَى دَفِلَة » تعبیر فرموده از عزالدوله به مترف چون که نقل شده که او صاحب لهو و شرب بوده، و از او به ابن الاجذم به جهت آن که پدرش معزالدوله مقطوع الید بود و او را أقطع نیز میگفتند چنان که به آن اشاره شد، و پسر عمش عضدالدوله است که او را در «قصر الحصین» (۱) نزدیک دجله بکشت.

و در ماه جمادی الاولی سنهٔ ۳۶۸ شیخ اجلَ اقدم احمد بن محمّد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکیر بن اعین شیبانی مشهور به ابوغالب زراری وفات کرد، و اوست صاحب رسالهٔ معروفه که از برای پسر پسرش محمّد بن عبدالله نوشته.

و زراري منسوب است به د زراره ، و اوّل کسي که از آل اعين منسوب به زراري



١ .. قصر الحصين قصر عظيم قرب سامراه ، بناه المعتصم للنزهة ، نقل عن مراصد الاطلاع (مؤلف إلله).

شد سلیمان بودکه حضرت هادی ﷺ در توقیعات خود توریهٔ از او به زراری تعبیر فرموده .

و نیز در سنهٔ ۳۶۸ شیخ ابوالحسن محمّد بن احمد بن داود شیخ قمیّین عصر خود و فقیه ایشان وفات یافت ، و در مقابر قریش مدفون شد به سبب آن که به بغداد رحلت کرده بود و در آن جا اقامت نموده بود ، و او است صاحب کتاب مزار و غیره .

و نیز در آن سال حسن بن عبدالله معروف به سیرافی نحوی وفات کرد و در بغداد به خاک رفت ، و سیراف از بلاد فارس است در ساحل دریا در طرف کرمان ، و سیرافی استاد سید رضی بوده (۱) در زمان طفولیت سید ، و معروف است که روزی از سیّد پرسید در حالی که سنش به ده سال نرسیده بوده:

«اذا قيل: رأيت عمر، فما علامة نصبه؟

قال الرّضيّ: بغض عليّ بن ابيطالب! فتعجّب السّيرافي وَ الحاضرون من سُرعة انتقاله وَحدّة ذهنه، وَ فرح أبوه بذلك و قال أنت ابني حقّاً ».(٢)

و هم در آن سال یا در سنة ۳۶۹ شیخ اجل ابوالفاسم جعفر بن محمّد بن قولویه قمی (۳) وفات کرد. و این شیخ جلیل خالوی مادر محمّد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان قمی صاحب صد منقبت عامیه در حق امیرالمؤمنین است ، و هم ابن قولویه استاد شیخ مفید و صاحب کتاب کامل الزیاره و غیره است ، قبر شریفش در جنب قبر شیخ مفید ی واقع است در بقعهٔ منوره کاظمیه در سمت پایین پا .

و اما ابن قولویه که در قم مدفون است در نزدیکی بقعهٔ علی بن بابویه قمی الله او محمّد پدر اوست نه ابوالقاسم جعفر، چنانچه بر بعضی اشتباه شده.

و در سنهٔ ۳۷۰ حسین بن احمد معروف به ابن خالویه نحوی در حلب وفات کرد و آل حمدان او را اکرام و احترام میکردند و از او استفادهٔ عـلوم سینمودند، و



۱ _سید رضی در رثاه او قصیدهای سروده است.

۲ _ روضات الجنّات ، ج ۲، ص ۷۳.

٣ ـ خلاصه ، ص ٨٨؛ لسان الميزان ، ج ٢ ، ص ١٢٥ ؛ مقدمه كامل الزيارات .

مؤلفات او بسیار است از جمله: کتاب الآل است و در او موالید و وفیات اثمه اثنی عشر ﷺ را ذکر نموده.

و نيز از مؤلفات اوست : كتاب الجمل ، و كتاب ليس كه مبناي او بر « ليس في كلام العرب كذا، و ليس كذا » است .

و در همان سال محمّد بن احمد بن الازهر معروف به ازهری هروی لغوی صاحب غریبین و تهذیب اللغة و غیرهما در هرات وفات کرد، و ازهری مدت یک سال اسیر قرامطه بوده، و آن کسانی که او را اسیر کرده بودند از اعراب بادیه بودند، ازهری از کلمات ایشان لغانی استفاده کرده و در تهذیب ذکر نموده «کذا نقل عنه».

و در سنهٔ ۳۷۲ فنا خسرو: عضدالدوله دیلمی از دنیا درگذشت و پسرش صمصامالدوله به جای وی نشست، (۱) و وفات عضدالدوله در بغداد واقع شد، لکن جنازه او را به نجف حمل دادند و به خاک سپردند، (۱) و استیلاء عضدالدوله بر ممالک و ملوک از تمامی ملوک بنی بویه بیشتر بود. (۱) او را شهنشاه (۱) میگفتند و بر منابر بغداد بعد از نام خلیفه نام او را می بردند.

میر سید شریف او را از مروّجین مذهب اسلام در رأس ماه چهارم شمرده، و بیمارستان عضدی بغداد را عضدالدوله بناکرده(۵) و مشهد امیرالمؤمنین ﷺ(۶) را

١ مدول الاسلام، ج ١، ص ١٩٤٧.

٢ ـ گفته شده كه: عضدالدوله را در جوار روضه متبركة اسرالمؤمنين عليه دفن كردند و بر لوح قبرش توشنند: هذا قبر عَضْدِالدُولَة و تاج الْمِلْذ الي شُجاع ابن ركن الدولة، أَحَبُ مُجاوَرَةَ هذا الإمام المعصوم، الطّميد في الْفلاص و يَزَمَ تَأْني كُلُ نَفْسٍ ثُجَادلٌ عَن تُقْدِمها ٥ [آيه ١١١ سوره نحل]، و صلوته على محمد و عتر ته الطاهرة. (مؤلف ﷺ) [المنتظم. ج ٧، ص ١٢٠].

٣ ـ تاريخ طبرستان، ج ١، ص ١٤٠.

۴ ـ بغية الوعاة، ج ٢، ص ٢٤٧.

۵ ـ نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۵۴.

قال في عمدة الطالب: ثم أن هارون أمر فبني عليه أي على قبر أميرالمؤمنين ﷺ قبة، و أخذ الناس زيارته و الدفن
 لموتاهم حوله إلى أن كان زمن عضدالدولة فنا خسرو أبن بويه الديلسي، فعمره عمارة عظيمة و أخرج على ذالك

او بناکرد و تجدید نمود و مصارف بسیار خرج آنجاکرد، وگفته شده که: سـور مدینة النبی ﷺ را او بناکرد.

و عضدالدوله در فضل و كمال يگانه عصر خود بوده، و فـضلا را دوست مىداشت و با ايشان معاشرت مىكرد.

ابن خلّکان گفته که : عضدالدوله برای ابومنصور أفتکین ترکی غلام معزالدولة بن بویه والی دمشق نوشت در جواب کاغذ او «غَرّكِ عزُّك، فصار قُصار ذلك ذُلّك، فاخْشَ فاحِشَ فِعْلِكَ فعلّكَ بهذا تُهْدا».(١)

ققیرگویدکه: این عبارت منسوب است به حضرت امیرالمؤمنین ﷺ و معروف است که برای معاویه نوشت در جواب نامهٔ او که نوشته بود «عَملی قَدری غَملی قِدری»، و اگر واقع داشته باشد عضدالدوله از آن مشرع فصاحت اخذ کرده.

و در سنهٔ ۳۷۶ شرفالدوله پسر عضدالدوله قصد برادرش صمصامالدوله كرد و ير او غلبه و استيلاء يافت ، پس او را نابيناكرد و خود به جاي وي نشست .

و در سنهٔ ۳۷۷ حسن بن احمد معروف به ابوعلی فارسی فسوی نحوی مشهور در بغداد وفات کرد و در مقابر قریش مدفون شد.

« و كان ابوعلى المامَ وقته في النّحو، وَ صحب عضدَ الدّولة الدّيلمي وَ عَلَتْ منزلته عنده حَتّى قال له: أنا غلام أبيعلى الفسوى في النّحو، وَ صَنّف له ابوعلي والتّكملة ، في النّحو و قصّته فيه مشهورة، و كذا قصّة مشايرته مَع عضدالدولة في ميدان شيزاز وَ سؤال الملك عنه عَن نصب المُستثنى وَ جوابه بَجزاب مَيْدَاني. (٢)

وَ حكى أَنَّه لَمَا خَرْج عَصْدَالدُولَة لَقَتَالَ ابن عَمَّه دَخَلَ عَلَيْه أَبُوعَلَي، فَقَالَ لَه: مارأيك في صُخْبَتنا، فَقَالَ لَه: إنا مِنْ رجال الدّغاء لا من رجال اللِّقَاء، فخار الله للملك في عزيمته،



مه اموالا جزيلة و عيّن له أو قافاً و لم تزل عمارته باقية الى سنة ثلاث و خميسن و سبعماً: و كان قد سنر الحيطان بخشب الساج المنقوش فاسترقت تلك العماة و جددت عمارة العشهد على ما هي عليه الآن، و قد يقى من عمارة عشدالدولة قليل. و قهور آل بويه هناك ظاهرة مشهورة لم تحترق. (مؤلف فأنه)

١ _ وفيات الاعيان، جاب دار الفكر بيروت، با تحقيق دكتر احسان عباس، ج ٢٠. ص ٥٣.

٢ _ بغية الوعاة، ج ١، ص ٢٩٤.

و انجح قصده في يَهْضَته، وَ جَعَل الغَافية زاده، و الظَّفر تجاهه، و الملائكة انـصاره، ثــمّ انشد:

> ودَّعَستُه حسيثُ لا تُسورِّعُهُ نَسفس و لكسنَها تَسِيرُ مَعَهُ تُسمَّ تسولَّى و فسى القُوادِ له ضِيقُ مَحلٍّ و في الدَّموع سَعَهُ

فقال له عضدالدولة: باركالله فيك، فاني واثق بطاعتك، و أتيقّن صفاء طويتك ».(١)

و در سنة ٣٧٩ شرف الدوله دنيا را وداع كرد و برادرش ابونصر به جاى وى نشست ، خليفه او را خلعت پوشانيد و او را لقب بها الدوله و ضياء الملة عطاكرد ، بها الدوله چون بر امر دولت قوت يافت ، امركرد خليفه را از تخت به زير كشيدند و او را از خلافت خلع كردند و دار الخلافه را غارت نمودند ، و اين واقعه در ماه شعبان سنة ٣٨١ اتفاق افتاد ، پس طائع لله مخلوعاً و معتقلاً بماند تا در شب عيد فطر سنة ٣٩٣ وفات كرد .





ذكر ايام خلافت ابوالعباس احمد القادر بالله

در همان شبی که طائع را از خلافت خلع کردند، ابوالعباس احمد بن اسحاق المقتدر ملقب به قادر بالله به جای عموی خویش نشست، و در آن روز چهل و چهار سال از عمرش گذشته بود، و از خلافت جز اسمی بهره نداشت و بر امر خویش مقهور بود(۱) تا در ماه ذی قعده سنهٔ ۴۲۲ وفات کرد.

و از برای او تصنیفی است در سنّت و ذم معتزله و روافض.

و در اوائل ایام خلافت او سنهٔ ۳۸۱ شیخ اجل عالی مقام، رئیس المحدثین، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ا وقات یافت و در نزدیکی حضرت عبدالعظیم در ری به خاک رفت، و از برای او فعلاً بقعه عالیه است در میان بستان با نضارتی.

و در همین اعصار متأخره در حدود سنهٔ ۱۲۳۸ شکافی در قبر شریفش واقع شده بود، و بسیاری از مردم از علماء و صاحبان بصیرت و غیرهم جسد نازنین او را تازه یافتند،(۲) و این مطلب نه مجرد شهرت است، بلکه به صحت پیوسته است.

و كان رحمه الله شَيخ الطَّائفة وَفقيههم و وجههم بخراسًان، ورد بغداد سنة ٣٥٥ وَ سمع منه شيوخ الطَّائفة و هو حديث النتن و كان لله جليلاً خافظاً للأخاديث، بَصيراً بــالرّجال، ناقداً للأخبَار، له نحوٌ من ثلاث مأة مصنفيّ،(٣) لم ير في القمّيّين مثله في حفظه و كثرة



١ _اخبار الدول، ج ٢، ص ١٥٨.

٢ _ روضات الجنات، ج 6، ص ١٤٠، احسن الوديمه، ج ٢، ص ٣٢١؛ تنقيح المقال، ج ٢، ص ١٥٥.

٣ _ در مقدمه كتاب الهداية ايشان كه توسط مؤسسه امام هادي عليه تحقيق شده است نام ٢٣١ اثر ايشان آمده است.

علمه؛ وَ هو المعبّر عنه بالصّدوق، و المولود بدعوة مولأنا صاحبالأمر ﷺ،(١) و مخامده اكثر من أن يُحصىٰ و يحصر.

و ان قميصاً خَيط من نسج تسعة و عشرين حرفاً عَن مَعْالِيه قـاصرٌ و در سنة ٣٨٣ فاضل اديب و شاعر متبحر لبيب محمّد بن العباس ابوبكر خوارزمي در نيشابور وفات كرد «و كان معروفاً بكثرة حفظ اللّغة و الأشغار، و له مع سَيفالدّولة وَ صاحب بن عبّاد و غيرهما من عظماء اهلَ زمانه نؤادر كثيرةً».

و در سنهٔ ۳۸۴ علی بن عیسی معروف به رمّانی نحوی معروف از اهل سرّمن رأی وفات کرد .

و در همان سال محسن بن على بن محمّد بن ابى الفهم قاضى تنوخى صاحب کتاب الفرج بعد الشدة در بغداد وفات کرد «و محسن کمعلّم على ضبط ابن خلكان». و در ۲۴ ماه صفر سنة ۳۸۵ كافى الكفاة اسماعيل بن عبّاد طالقانى وفات بافت (۲)

لقّب بالكافى، لأنّه كفى السّلطان فخر الدّولة مهمّات ملكه، لأنّد كان وزيره، و له حقّ كثير على المُسلمين، و لأجله الّف الشّيخ الفاضل حسن بن محمّد القمّى كتاب تاريخ قم و ذكر فى اوّله نبذا مِنْ فضائله، و الّف ايضاً شيخنا الصّدوق ﴿ كتابَ عيون الاخبار لأجله و صدّر الكتاب بذكر القَصيدتين له فى اهذاء السّلام الى مولأنّا الرّضا ﷺ.

و قال السّيّد الجَليل السّيّد نعمةالله الموسوى الجزائرى ﴿ فَى لَوْامِعِ الْأَنُوارِ فَى شرحِ عيون الأخبّار، و هُو شرح مشكلات الكتاب، الله بعد فراغه من تَأليف شرح التوحيد، و بالجملة قال فى وَصف الصّاحب بن عبّاد: و له منَ المَفاخر فى العلّم وَالجود وَ الكتابة وَ سيّاسة الملك منا اعترف التّعالمي و غيره بالعجز عَن توصيفه، و هو استاد الشّيخ عبدالقاهر.



۱ ـ نگاه کنید به: رجال نجاشی، ص ۲۶۱، کمالالدین، ج ۲، ص ۵۰۲؛ النیبهٔ شیخ طوسی، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲ _ امل الآمل، ص ۴۶۲ _ ۴۶۲: تأسيس الشيعة، ص ۱۵۹ _ ۱۶۱: الطليعة في شعراء الشيعة، ج ١، ص ١٨: رياض العلماء، ج ١، ص ٨٣ _ ٢١: القدير، ج ٢، ص ۴۲ _ ٨١: يتيمة الدهر، ج ٢، ص ١٤٧ _ ١٤٩: وفيات الاعبان، ج ١، ص ٢٢.

و حكى صاحب روضة الصُّفّا: انّد كان يحمل منَ الكتب في سَفره و قر أربع مأة جملٍ، و جائته الوزارة بالأرث و الأستحقاق كما قال أبوسعيد الرّستمي في حقه:

وَرِث الوزارَة كابراً عن كابرٍ مَـوصُولة الإسـناد بــالإسناد يَروى عن العباس عـبًادٌ وزاً رَتُه و اسماعيلُ عَنْ عَبَاد^(۱)

و كان في التشيع و حب اهل البيت الله أوحدى الزمان، حتى ان اهل اصفهان كانوا ينسبون مذهب التشيّع (٢) اليه، فيقولون: فلان على دين ابن عبّاد و كان وفاته في الرى ليلة الجمعة من ليالى شهر صفر سنة ٣٨٥، و حمل الى اصفهان و دفن بها، و له مصنفات كثيرة، منها: كتاب المُحيط في اللُّغة سبع مجلّدات و من شعره:

١ _شعر از ابوسعيد رستمي است نكاه كنيد به: يتيمة الدهر، ج ٢٠ ص ٢٢٧؛ معجم الادباء، ج ٤٠ ص ٢٥٧.

۲ _ نقل است که در ایام حکومت صاحب بن عباد در اصفهان و ترویج مذهب خود در میان آیشان، روزی شخصی از اهل اصفهان مردی را دید که با خاتون خانهٔ او مباشرت می نماید. تازیانه بگرفت و خاتون را تأدیب می نمود. خاتون چون سنگه بود لا چرم در اتنای تازیانه خوردن می گفت: القضا و القدر: یعنی: زنا گذاه من نیست به قضا و قدر خداست.

پس شیخ با او عتاب کرد: که ای دشمن خدا! زنا می دهی و این چنین عذر ناموجه می گویی؟ خاتون چون این سخن از او شنید از روی درد دین فریاد بر آورد و گفت: آه! آخر تو ترک سنّت کردی و مذهب این عباد را اختیار کردی، [آن] شیخ متنبه شده تمازیاند از دست افکسند و عبفر خلواست و گفت: أنت سنّیة حلفاً. [حمدیقة الشابعه، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۱] قاضی توراف فرموده: مخفی نماند که مشرکان فریش جمله جبری بودند و فرآن کریم آن مذهب را از میان برداشته.

چنان که مشهور است که والعدل و التوحید علویان، و الجبر و التشبیه امویان، ومعاویة و بزید عطیهما سا پستحقاند... و بزید در عهد خویش امیای آن کردند و اهل زمان ایشان تابع ایشان شدند، و غرض اصلی ایشان از آن که میگویند: شقاوت جمله اشقیاء به ارادةالله تعالی است، آن است که: چون دیدند که بعضی از صحابه و تابعین بر خاندان مصطفی ظلم کردند و حق ایشان را به ظلم و طغیان گرفتند و فتوی به خون اهل بیت دادند و عامه جرأت بر استخفاف ایشان نمودند و عقلا بر این افعال ملامت ایشان می کردند.

برای دفع ملامت این مذهب را رواج دادند که بند، را فعلی نیست و جعله فعل خداست و چنین خواست و تقدیر چنین رفت که چنین باشد، تا مردم زبان لعنت از ایشان کوتا، کنند و اقوی شبههٔ ایشان آن است که: در عبادت شارع دید،اند که خدای تعالی خالق خیر و شر است، و ندانستهاند که مراد از شر، فعل قبیح نیست بلکه چیزی است که به حسب ظاهر مشتمل بر مضرتی بود مثل سباع و حشرات و مثل قحط و وبا هر چند منظمین حکمت او بساشد (انتهی). (مؤلف همهٔ)



« أَبْا حَسَنِ لو كَانَ حَبُّكَ مُدَّخِلي » الخ

قلت: و قَد مَضَىٰ انّه لقّب بالصّاحب لمُضاحبته للأستاد ابن القميد، و حكى انّه كَان أوّلاً وزير مؤيد الدّولة الديلمي، فلمّا توفّى مـؤيّد الدّولة فسى سنة ٣٧٣ و استولى أخـوه فخرالدّولة على مملكته اقرّ الصّاحب على وزارته، وكان مبجّلاً عنده و معظّماً نافذ الأمر وَ أنشده ابوالقاسم (١) الزّعفراني:

> أَيَّا مَنْ عَطَايَاةً تُهْدِى الغِنَىٰ إلَىٰ رَاحَتَىٰ مَنْ تَأَى أُودُنَا كَسَوْتَ الْمُقْمِمِينَ و الزَّائرِينَ كَسَا لَمْ تَخَلَّ مِـثْلُهَا مُستَكِناً و حاشِيَةُ الدَّارِ يَمْشُونَ فَـى صنوف من الخَـز إلاَ أنَـا(٢)

فقال الصاحب: قرأت فى أخبار مَعْن بن زائدة الشيبانى: أن رجلاً قال له: احملنى أيّها الأمير، فأمر له بناقة و فرس و بغل و حمار و جارية، ثم قال: لو علمت أن الله تعالى خلق مركوباً غير هذا لحملتك عليه، و قد أمرنا لك من الخز بجبّة و قميص و عمامة و درّاعة و سَراويل و منديل و مُطرَف و رداء و كساء و جورب و كيس، و لو علمنا لباساً آخر يتخذ من الخز لأعطيناكه.

و اجتمع عنده من الشعراء ما لم يجتمع عند غيره، و مدحوه بغرر المدايح. (٣)
و حكى انّه امر فخرالدولة بحفر بئر، و امر الصاحب احد الكتّاب ان ينشيء بذلك كتاباً،
و لمّا كان الصاحب لا يفصح عن حرف الراء و يلفغ و له سوء مزاج مع ذلك الكاتب، عمد
الكاتب الى كتاب لم تخل كلمة من كلماته عن الراء و هو هذا: أمر أميرالأمراء، _ عمره الله

-، أن يُخفر بئراً في طريق المارّة، ليشرب منه الصّادر و الوارد. و حرّر ذلك في رابع شهر
رمضان المبارك، بورك فيه الى يوم المحشر.

فقرأه الصاحب بعبارة لم يوجد فيه راء اصلاً و هي هذه:



۱ ـ او عمر بن ابراهیم و اهل عراق است نگاه کنید بسه: البستیمة، ج ۱۲ ص ۱۳۴۶ وقسیات الاعسیان، ج ۱ : ص ۲۲۹ (پاورقی).

۲ _ نگاه کنید به: آلیتیمهٔ، ج ۲، ص ۱۹۵.

٣ ـ مجالسالمؤمنين، ج ٢، ص ٢٤٩ به نقل از كامل بهائي.

حكم اعدل الحكّام _طوّل الله مدّة حياته _، أن يعمل قليبٌ في سبيل المسلمين لينتفع منه الغادي (و الرائح _كذا). وكتب ذلك في اوائل ايّام الصيّام الميمون، لا زال ميموناً الى يوم القيام.

بالجمله ، نوادر آثار صاحب بن عباد بسیار است ، و از کامل بهائی منقول است که صاحب را ده هزار بیت در منقبت اهل بیت و تبری از اعادی ایشان بوده .

صاحب روضات گفته که: قبر صاحب در اصفهان در محلهای است معروف به «باب طوقچی» در میدان کهنه و قبهٔ دارد، و در زمان ما چون منهدم شده بود شیخ علامه حاجی محمد ابراهیم کرباسی امر به تجدید عمارت آن نمود و به زیارت او مداومتی دارد، و عامه مردم تجربه کردهاند که هر کس به زیارت قبر او رود یک هفته نمی گذرد که خیر عاجل نصیب او می شود. (۱)

و مراد او از حاجی محمّد ابراهیم کرباسی ،(۲) علامة عصره و فرید دهره حاجی ملا محمّد ابراهیم بن حاجی محمّد حسن خراسانی کاخی (۲) ساکن به اصفهان صاحب کتاب اشارات الاصول (۲) و نخبهٔ (۵) فارسیه است .

و وجه تلقب والد ماجدش به كرباسي به جهت آن است كه مدني در محلهٔ و حوض كرباس و هرات توطّن فرموده بود ، و آن محله را حوض كرباس مي گفتند به جهت آن است كه زني از شيعيان از مزد كرباسي كه به دست خود عمل آورده بود حوضي درست نموده و وقف بر شيعيان نموده .(٩)



۱ ـ روضات الجنات ، ج ۲، ص ۴۱.

۳ ـ دریاره حاجي کلیاسي نگاه کنید به: کتاب بدر النمام؛ رجال اصفهان، ص ۱۱۲: تــذکرة القسبور مسرحــوم گــزي، ص ۱۵۸.

۳ کاخ. یکی از حدود خراسان است. و ظاهراً کاخك با کاف باشد. (مؤلف ﷺ) نگاه کنید به: افتتامه دهخدا حرف کاف. ص ۹۴.

۴_دو مجلد بزرگ قریب پنجاه هزار بیت.

۵_فقه عملی است.

۶_روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۴.

و نزدیک قبر صاحب بن عبّاد است قبر علی بن سهل صوفی اصفهانی معاصر مجنید.

و نیز در سنهٔ ۳۸۵ علی بن عمر معروف به دار قُطنی حافظ معروف در بغداد وفات کرد . و چون دیوان سید حمیری را حفظ کرده بود او را به تشیع نسبت دادند ، و ددار قطن ۹ به فتح راء اسم محلهای است در بغداد .

و در همان سال محمّد بن عبدالله معروف به ابن سکّره بغدادی شاعر وفات کرد. و او از احفاد مهدی بن ابیجعفر منصور عباسی است، و معاصر است با ابن حجاج شاعر شیعی و ابن حجاج در اشعار خود او را هجو کرده .(۱)

و در ششم جمادی الآخره سنهٔ ۳۸۶ محمد بن علی واعظ معروف به ابوطالب مکی صاحب قوت القلوب در بغداد وفات بافت .

و در سنهٔ ۳۸۷ حسن بن ابراهیم بصری معروف به ۱ ابن زولاق ، فاضل مورخ وفات کرد.

و نیز در سنهٔ ۳۸۷ فتح (بست) روی داد و ابتدای دولت غزنویان شد، و این به سبب آن شد که نوح بن منصور سامانی چون بعد از پدر پادشاه شد امرای خراسان بر او یاغی شدند، او به امیر سبکتکین که شحنهٔ غزنه بود نامه کرد که شر ایشان کفایت کند، و در سنهٔ ۳۸۴ امیر نوح امارت بعضی خراسان به سبکتکین و بعضی به پسرش تفویض کرد.

و امير نوح در جمعه سيزدهم رجب سنة ٣٨٧ وفات كرد. و پس از او منصور ين نوح امير شد و در سال سيصد و هشتاد و نه وفات كرد و دولت سامانيان منقرض شد، و مدت سلطنت ايشان صد و دو سال و شش ماه بوده و ملك ايشان از حدود ديار ترك تا حدود هند و فارس و عراق بود، و دارالملك ايشان ٩ بخارا ٩ .

و سامان از نسل بهرام چوبین است که پیش از اسلام بود ، و پدر سامان ساربانی میکرد ، و سامان را اندک اعتباری پیدا شد پیش خلیفه معتمد ، و خلیفه تمام ماوراء

١ ـ الفدير ، ج ٢، ص ٨٨ ـ ١٠٠ ؛ و ابن حجاج شاعر معروف قرن چهارم. ص ١١٩.

النهر را به نصر بسرش داد «نقل من بعض التواريخ، والله العالم».

و در سنة ۳۸۸ حمد بن محمد خطابی بستی در دبست و وفات كرد ، و نسب حمد به زيد برادر عمر بن الخطاب منتهی می شود. و خطابی در ادبیت و علم و زهد شبیه به ابوعبید قاسم بن سلام بوده ، و تصنیفات بدیعه دارد از جمله: غریب الحدیث و معالم السنن شرح سنن ابی داود است .

و در سنة ٣٩١ حسين بن احمد معروف به ابن حجاج (۱) شاعر امامی و مادح اهل بيت وفات كرد، و در پايين پای حضرت موسی بن جعفر عليه به خاک رفت برحسب وصيت خود، و هم وصيت كرده بود كه بر لوح قبرش بنويسند: «وَ كَلَيْهُمْ بُاسطُ ذَرَاعَيه بالْوَصيدِ»، (۱) و جماعتی او را مرثیه گفته اند مانند سيد رضی (۱) و غيره، و او را در درجهٔ امره القيس (۱) شمر ده اند، و قصيدهٔ معروفهٔ: «يًا صاحبَ القُبَةِ اليَيْضا علی النَّجِفِ» از انشادات اوست، و از برای او در باب اين قصيده قضيه لطيفه است كه مقام نقلش نيست (۵) جَوْاه الله خَيْر الجَوْاء.

و هم در سنهٔ ۳۹۱ حسام الدوله مقلد بن مسبب که اوّل حکام بنی عقبل است که در دیار موصل و شام و حلب و انبار سلطنت داشتند بر دست یکی از غلامانش کشته شد.

از تاریخ مصر نقل شده که: حسام الدوله را شعر نیکو و رفض فاحش بود ، تا آن که از او نقل است که به یکی از حاجیان وصیت کرده بود که: چون به مدینه طیبه بر سی سلام من به حضرت رسول گای برسان و بگو که: اگر شیخین در جوار تو



۱ ـ براي مزيد اطلاع نگاه كنيد به: ابن حجاج شاعر معروف قرن چهارم از نگارنده پاورقي ها.

۲ _سوره کهف، آیه ۱۸.

٣ ـ ديوان الشريف الرضى، ج ٢، ص ٨٥٢ ـ ٨٥٤.

٩ _ نگاه كنيد بد: وفيات الاعيان، ج ١، ص ١٤٨، انوار الربيع في انواع البديع، ص ١٧٠؛ الكنتي و الالقاب، ج ١، ص ٢٥٤.

۵ _ نگاه کنید به: روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۶۲: القدیر، ج ۴، ص ۹۲: ریباض الصلماء، ج ۲، ص ۱۴ _ ۱۷: ادب الطف، ج ۲، ص ۱۵۹.

مدفون نبودند هر آينه به سر و چشم به زيارت تو مي آمدم.

ولكن جناب علامة حلى در اجازة كبيره كه بر بنى زهره داده نقل كرده كه مقلد بن المسبّب بيغام جسارت آميز و كلمات كفريّه براى قبر آن حضرت فرستاد ، آن شخص مسبلغ تسبلغ كرد . لكن در خواب ديد حضرت رسول الليّن و اميرالمؤمنين على را و آن كه جناب اميرالمؤمنين على او را به قتل رسانيد ، آن خواب را تاريخ برداشت ، چون برگشت از حجاز مقلد بن المسيب راكشته بودند در همان شب كه تاريخ برداشته بود .

و بالجمله ، از احفاد اوست شرف الدولة بن قريش كه ملكي بود كريم و فاضل و حليم .

گویند که : ابن حیّوس شاعر او را مدح کرد به قصیدهٔ که یک بیتش این است : انت الّـذی نـفق الشناء بسـوقه و جری النّدیٰ بعروقه قبل الدّم

که از شنیدن این شعر شرفالدوله به پا خواست و امرکردکه برای این حیّوس فرش آوردند و او راگفت: بنشین و تنمه قصیده را بخوان، و پس از اتمام قصیده «موصل» را به عنوان اقطاع به او داد و تیول اوگردانید.

و هم نقل است که شخصی از او حاجتی خواست و به او گفت: «ایتها الامیر! لاتَنْس خاجتی»گفت: «اذا تضیتُها نَسیتُها».

و در سنهٔ ۳۹۲ ابوالفتح عثمان معروف به ابن جنّی موصلی نحوی صاحب لُمع و غیره در بغداد وفات کرد .

و در سنهٔ ۳۹۸ بدیع الزمان همدانی (۱) احمد بن الحسین فاضل شاعر امامی در هرات وفات یافت.

و هو المبدع للمقالمات، حكى: انّه مات من السّكَّتة و عجل دفنه، قَاأَفَاق في قبره، وَ سمع صوته باللّيل، وَ انّهم نبشوا قبره فوجدوه قد قبض على لحيته وَ مْــات مــن هـــول



۱ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۱: ص ۱۲۷؛ الیثیمة، ج ۴، ص ۲۵۶؛ مسجم الادیساه، ج ۲. ص ۱۹۶۱ این حجاج، ص ۱۹۳ مقدمه شرح مقامات بدیعالزمان الهمدانی.

القبر،(١) و للبديع: الرَّسَائل البَّديعة و النَّظم المليح.

فمن رسائله: (^(۲) الماء اذا طال مكته ظهر خُبثُه، و إذا سكن مَتْنُه تحرّك تَتْنهُ، و كذلك الضّيف يَسْمَجُ لقاؤه إذا طالَ تُواؤه، وَ يثقُل ظلَّه اذا انْتَهى محلَّه. (^(۲) والسلام.

و نقل: انه قد كان من غاية مهارته في الكتابة و الانشاء يبدء بآخر الكتاب و الأرقام و يكتب الى ان ينتهي باوله بعكس الجمهور، و ناهبِكَ به فضلاً وكمالاً.

و فى الدّرّ المسلوك: فى سنة ٣٩٨ توفّى ابونصر اسماعيل بن حمّاد الجوهرى صاحب الصّحاح بنيسابور، اعتراه وسوسةً فَصعد الى سطح الجامع القديم و قال: ايّها النّاس، انّى عملت فى الدّنيا شيئاً ثمّ انقلب على، فسأعمل للأخرة امراً لم اسبق اليه، و ضمّ الى جنبيه مصراعى باب وَ شدّهما بخيط وَ صعد مكاناً عالياً و زعم انّه يطير، فوقع فمات.

و در سنهٔ ۴۰۰ ابوالفتح (۲) بُستی علی بن محمّد کانب شاعر معروف در « بخارا » وفات کرد .

و هو المشهور بجودة الشعر و الكلمات الرشيقة و الالفاظ البديعة.

فمنها: من أصلح فاسده أرغم حاسده، من أطاع غضبه أضاع أدبه، من سعادة جَدّك وقوفك عند حدّك، (٥) و من شعر البستي.

بما تُحدَّثُ من مَاضٍ و من آتِ مُسوَكِّل بسمغاداة السغاذاتِ⁽⁹⁾ إذا تحدثتَ في قبوم لتؤنسهم فسلا تُبعِدُ لحَديثِ إنَّ طبعهُم

(مؤلف ﷺ)



١ _ وقيات الاعيان، ج ١، ص ١٣٩.

٢ _ اليتيمة، ص ٢٤٤؛ وفيات الاعيان، ج ١، ص ١٢٨.

٢ .. و يقرب من هذا المعنى قول الشاعر بالفارسية:

ميهمانگرچهعزيزاستوليهمچونفس خفه ميسازد اگر آيه و بيرون نرود

۴ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: وفیات الاعبان، ج ۲، ص ۲۷۶؛ الیتیمة، ج ۴، ص ۲۰۲؛ المنتظم، ج ۷، ص ۱۷۲ تاریخ الحکماه بیهقی، ص ۴۹؛ الشفرات، ج ۲، ص ۱۵۹؛ طبقات سیکی، ج ۴، ص ۴.

٥ ـ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٧٤ ـ ٢٧٧.

⁸ _ وفيات الاعيان، ج ١٢، ص ٣٧٧.

و له قصيدة طويلة مشتملة على مؤاعظ و حكمٍ اوردها بتَمامها كمال الدّين الدّميري في لغة «الثّعبان» من حيات الحيوان مطلعها:

زيسادة المسرء في دنياه نقصان و ربحه غير محض الخير خُسزانُ (١) و لأبي الفتح البستي ايضاً كما في السلافة.

و انی غریب بسین بُست و اهملها و ان کان فیها جیرتی و بها اهلی و ما غرته الانسان فی شقّة النّوی و لکنّها والله فسی عدم الشّکل

و در سنة ۴۰۱ احمد بن محمّد بن عياش صاحب مقتضب الاثر في عدد الائمة الاثنى عشر وفات يافت. و ابن عياش جد و پدرش از وجوه اهل بغداد بودهاند.

و خود او از مشایخ اهل حدیث بوده الاً آن که در آخر عمر اختلال یافت ، و او شیخ روایت ابوالقاسم علی بن محمّد بن علی خزّاز قمی صاحب کفایة الاثر فی النصوص است.

و در سنهٔ ۴۰۳ محمد بن الطيب معروف به قاضي ابوبكر باقلاني (۲) بصرى ناصر طريقه ابوالحسن اشعرى در بغداد وفات يافت. و باقلاني (به كسر قاف) منسوب است به باقلا و بيع آن ، «و كان الباقلاني معروفاً بالمناظرة».

و هم در سنهٔ ۴۰۳ به قتل رسید سلطان استرآباد و توابع آن: الامیر بن الامیر قابوس بن وشمگیر ملقب به شمس المعالی، و قابوس به فصاحت و بلاغت معروف بود و خطش خط نسخ بر اوراق خوش نویسان کشیده بود، هرگاه صاحب بن عبّاد را نظر بر خط وی افتادی گفتی: «هذا خط قابوس ام جناح طاووس» و به علت سفّاکی، لشکرش بر او خروج کردند و او را در حبسش کردند تا در سنهٔ ۴۰۳ در حبس مقتول شد.

و در سنهٔ ۴۰۴ بهاء الدولة بن عضدالدوله ديلمي وفات كـرد و سـلطانالدوله پسرش به جاي او نشست .



۱ حیاةالعیوان الکبری، چاپ تهران، ج ۱، ص ۲۴۵ و چاپ دارالکتب العلمیة بیروت، ج ۱، ص ۲۵۰. ۲ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: تبیین این عساکر، ص ۱۷؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۷۹.

و كان بهاء الدولة ملك العراق و الاهواز سنة ٣٧٩ الى سنة ۴٠٣ و استوزر سابور بن اردشير، فانشأ هذا الوزير في كرخ بغداد خزانة كتب وقفها على افادة الناس. قال ياقوت: لم يكن في الدنيا احسن كتب منها، كانت كلها بخطوط الائمة السعتبرة و اصولهم المحرّرة».

و در سنه ۴۰۵ محمّد بن عبدالله نیشابوری معروف به حاکم و ابن البیّع کسیّد صاحب المستدرک علی الصحیحین و غیره وفات کرد.

[سيدرضي 🕸]

و در ششم محرم سنه ۴۰۶ سید اجل شریف و عنصر لطیف ، محمد بن الحسین معروف به سید رضی ذوالحسبین ، نقیب علویه و شریف اشراف بغداد ، وفات یافت ، و این سید بزرگوار برادر سید مرتضی است و به عظمت شأن و علو همت و فصاحت زبان معروف است ، وفاتش قبل از سید مرتضی واقع شد و فخر الملک وزیر(۱) و جمیع اعبان و اشراف و قضات به جنازه او حاضر شدند و سید مرتضی نتوانست از کثرت جزع و غصه بر جنازهٔ شریف نظر کند .

لاجرم در تشییع و دفن او حاضر نشد بلکه در حرم مطهر حضرت موسی بسن جعفر هی رفت و فخر الملک بر جنازه سید رضی نماز خواند و در خانه آن جناب او را دفن نمودند، آن گاه فخر الملک آخر روز بود که رفت سید مرتضی را از حرم بر گردانید و به خانه برد، و بعد از چندی جسد شریف رضی را به کربلا حمل کردند و در نزد قبر والدش در جوار حضرت امام حسین علی دفن نمودند.

و سید رضی را تصنیفات بسیار است، از جمله: مجازات القرآن و مجازات النّبویة و کتاب معانی القرآن است، و از مجموعات آن جناب کتاب نهج البلاغه است و اشعار بسیار گفته و جماعتی از فضلاء اشعار او را جمع نموده و تدوین



نموده اند و فضلا را به اشعار او عنايتي نمام است و او را «اشعر قريش» مي گفتند. (١) و نيز در سنة ۴۰۶ ابو حامد احمد بن محمد شافعي اسفرايني در بغداد وفات كرد. قيل: كان يحضر درسه سبعماًة مُتَفَقِّه، و روى انّه قابله بعض الفقهاء في مجلس المناظرة بما لأيليق، ثمّ اثاه في اللّيل معتذراً اليه، فانشده:

جَفَاءٌ جَرَىٰ جَهِراً لدى النَّاس و انبسط و عـذرٌ اتـى سـرّاً فـأكَّـد مْـا فـرط وَ مــن ظَـنَ ان يـمحو جـلىّ جـفائه خفىّ اعتذار فهو في اعظم الفـلط (٢)

و در بیست و هشتم ربیع الاول سنهٔ ۴۰۷ ابو غالب محمّد بن علی واسطی ملقب به فخر الملک وزیر بهاء الدولة بن عضدالدوله دیلمی مقتول شد، و گفته شده که: بعد از ابن عمید و صاحب بن عبّاد از برای آل بویه وزیری به عظمت فخرالملک نیامده، و نوادر حکایات او بسیار است:

«قيل أنَّ رَجلاً شيخاً وقع ألى فخرالملك المذكور قصة سَعى بهلاك شخص، فلما وقف فخرالملك عليها قلبها و كتب فى ظهرها: السّعاية قبيحةً و أن كانت صحيحةً، فأن كينت أجريتها مجرى النّصح فخُسرانك فيها أكثر من الربح، و معاذ ألله أن نقبل من مهتوك فى مُستورٍ، و لولاً أنّك فى خفارة من شيبك لقابلناك بما يشبه مقالك، و تردع و أمثالك. فاكتم هذا العيب وأتق ممّن يعلم الغيب. (٣)

و قاضى نورالله الله در مجالس نقل كرده كه : فخرالملك به غايت كريم و جواد و باذل و نيكو نهاد و كثير الصلاة و الصدقات بود ، تا آن كه هر روز هزار فقير را جامه مى پوشانيد . و اوّل كسى است كه در شب نصف شعبان قسمت حلواء به فقرا نمود و مايل به تشيع بود .

و در سنهٔ ۴۰۷ سلطانالدوله^(۲) او را در اهوازکشت .



١ - مرحوم مؤلف در منتهى الآمال، ج ٢، ص ٢٠٦ نيز دربار، ايشان سخن گفته است.

٢ - مرآة الجنان، ج ٢، ص ١٣.

٣ ــ مرآة الجنان، ج ٣. ص ١٤.

٢ مسلطان الدوله يسر بهامالدوله يسر عضدالدوله ديلمي است.

و از تاریخ این کثیر شامی نقل کرده که : او وزیر سلطان الدوله بود . و اوست که سور حائر شریف حضرت امام حسین ﷺ را بنا نهاد ، (انتهی) .(۱)

و نقل عن كتاب انس الجليل: انّ في سنة سبع و أربع مأة في شَهر ربيعالآوّل وَقعَت النّار في مشهد الحسين ﷺ من جَهة بعض القناديل المتبرّكة، وَ جَاء الخبر بانّه حدث في الرّكن اليماني مِنَ المسجد الحرام ايضاً انكسار و سقط الجدار المقابل لقبر رسولالله ﷺ و انهدمت القبّة الكبيرة الّذي هي عَلىْ صخرة بيت المقدس، وَ هذه منْ اعجب الأَتّفاقات.

و در سنهٔ ۴۱۰ احمد بن موسی معروف به ابن مردویه اصبهانی عالم معروف اها سنّت وفات یافت.

و در نیمهٔ ماه صفر سنهٔ ۴۱۱ شیخ حسین بن عبیدالله بن ابراهیم بن الغضایری وجه الشیعه و شیخ مشایخهم صاحب رجال وفات یافت، و بسیاری گفتهاند که: ابن غضایری مطلق صاحب رجال احمد، نجل جلیل حسین بن عبیدالله است، و صاحب روضات الجنات در این مقام کلام را بسط نمام داده، طالبین به آن جا مراجعه کنند.

و نیز در سنهٔ ۴۱۱ فردوسی صاحب **شاهنامه** وفات کرد، و در طوس به خاک رفت.

و در سنهٔ ۴۱۳ در شب جمعه سیم ماه رمضان شیخ اجل سعید ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان ملقب به مفید (۲) و معروف به ابن معلّم وفات کرد ، و این شیخ بزرگوار به کثرت فضایل و مناقب معروف است و عامه و خاصه به فضل او معترف و از بجر علم او مغترفند (۲) و قریب به دویست کتاب تألیف فرموده . (۴)



١ _مجالس المؤمنين، ج ٢، ص ٢٥٥ _ ٢٥٠.

۲ ـ برای مزید اطلاع نگاه کنید به: رجال نجاشی، ص ۲۸۳: رجال طوسی، ص ۵۱۴: فهرست طوسی، ص ۱۵۷: و مقدمة آثار پر ارج ایشان.

٢٠ ـ نگاه كنيد به: مراة الجنان، طبع هند، ج ٢، ص ٢٨: البداية و النهايه، ج ١٢. ص ١١٥ سير اعلام النهلاء، ج ١٧.
 ص ٢٣: المنظم، ج ٨. ص ١١: ميزان الاعتدال، ج ٢. ص ٢٠. ش ١٩٢٨: العبر ذهبي، ج ٢. ص ٢٢٥.

۴ _قهرست طوسی، ص ۱۸۶.

و ابن حجر عسقلاتی گفته که : شیخ مفید را منتی است بر هر یک از امامیه .(۱) و خطیب گفته که : خداوند به موت او اهل سنّت را راحت داد ، و گفته شده(۲) که : در تشبیع جنازهٔ او هشتاد هزار شیعه جمع گشته بود .(۲)

« و كأن مولده يوم الحادى عشر من ذى القعدة سنة ٣٣۶، و صلّى عليه سيّدنا المرتضى بميدان الأشنان، و ضاق على النّاس مع كبره، و دُفن فى ذاره سنين، ثمّ نقل الى مقابر قريش و دفن بالقرب من جانب رجلى سيّدنا و المامنا ابى جعفر الجواد ﷺ الى جانب قبر شيخه الاجل ابى القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه القتى؛ و كَان يوم وفاته يوماً مشهوراً لَم ير اعظم منه من كثرة النّاس للصّلاة عليه و كثرة البكاء من المخالف له و من المؤالف، و مدائح ذلك الشّيخ الأجل اكثر من ان يكنب، و كفى فى فَضله التّوقيعات المعروفة الصّادرة عن المامنا الغائب عجل الله فرجه ... و عنوان بَعضها:

ثلاَّخ السَّديد، و العولىٰ (^{۴)} الرَّشيد، الشَّيخ العفيد أبسىعبدالله منحمَّد بسن منحمَّد بسن التَّعمان، أدامالله إعزازه.

و عنوان بعضها: «من عبدالله المرابط في سبيله، الى مُلْهَمِ الحقّ و دَليله:

بسم الله الرّحمن الرّحيم، سَلاَمالله عليكَ أيّها الّعبد الصّالِع، النّاصِر للحقّ، الدّاعي إلّيه بكلمة الصِّدق ـ الخ». (^(۵)

و حُكى انَّه وجد مكتوباً عَلى قبره بخطُّ القائم ﷺ :

يسومٌ عسلى آلِ الرَّسُولِ عَـظيمٌ فسالعَدْلُ وَ السّوحيدُ فـيك مـقيمٌ تُلِيَتْ عَليكَ مِن الدّروس علوم(٣ لا صدوت النساعي بمفقدك إنّه إنْ كُنْتَ قد غُيّبتَ في جَدَثِ الثرىٰ وَ القسائم السسهدى يَسْفُرَحُ كُسلُما



۱ دلسان الميزان، ج ۵، ص ۳۶۸.

۲ ـ نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۲. ص ۲۳۱، ش ۱۲۹۹؛ لمسان المیزان، ج ۵ ص ۳۶۸.

٣ ـ شذرات الذهب، ج ١، ص ٢٠٠٠ مرأة الجنان. ج ٣. ص ٢٨.

۴ ـ و الولى.

۵ ـ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۱۸ ـ ۲۲۵، ط نجف.

۶ ـ مجنالس المتؤمنين، ج ۲، ص ۴۷۷؛ رجال بحير العلبوم، ج ۲، ص ۲۲۲؛ رياض العلمباء، ج ۵، ص ۱۷۷؛ - م

وَ لَدَ مَنْاظَرَاتُ لَطِيفَةً و حَكَايَاتَ مَعَ القوم جَيْدَة طَرِيفَة، منها: مَناظَرَتَهُ مَعَ الثَّانَى فَى آية الغار في غالم الرّؤيا، الّتى أوردها تلميذه الشّيخ ابوالفتح الكراجكى فى كنز الفوائد، و منها: مناظرته مع الرّمانى، و أوردها ابن ادريس فى آخر مستطرفات السّرائر، إلى غير ذلك.

و در سنهٔ ۴۱۴ قاضي عبدالجبّار معتزلي صاحب مغني وفات كرد.

و در سنهٔ ۴۱۶ ابوالحسن تِهامی علی بن محمّد شاعر مقتول شد و ۱ تهامی ، (به کسر تاء) منسوب به و تهامه ، است که اطلاق بر مکّه می شود و به همین جمهت رسول خدا را تهامی میگفتند .

و نیز در سنهٔ ۴۱۶ سلطانالدوله دیلمی وفات کرد.

و در سیزدهم ماه رمضان سنهٔ ۴۱۸ وفات یافت ابوالقاسم حسین بن علی وزیر مغربی (۱) که مردی فاضل و عاقل و شاعر و شجاع و در فن وزارت کم نظیر بود، و او را مصنفات بسیار است از جمله: کتاب خصایص در علم قرآن، و مادر او فاطمه دختر ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمان [نعمانی] صاحب کتاب غیبت است.

و در سنهٔ ۴۲۰ علی بن عیسی معروف به ۱ ربعی ۱ نحوی در بغداد وفات کرد و دربعی ۱ (به تحریک) منسوب است به ربیعه .

و در سنهٔ ۴۲۱ در شهر ربیع الآخر یا یک سال بعد از آن سلطان محمود بن سبکتکین غزنوی در وغزنه ، وفات یافت ، و سلطان محمود از سلطنت حظ عظیمی داشت و بسیاری از بلاد را تسخیر کرد و از بلاد هند نیز فتح کرد و بت معروف به وسومنات ، را او بشکست ، و قضیهٔ وسومنات ، طویل است .

و به سلطنت سلطان محمود دولت سامانيه منقرض شد و سلطنت سامانيه در



ہے الکنی و الاثقاب، ج ۲، ص ۱۶۵.

۱ ـ براى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به: امل الآمل، ج ۲، ص ۹۷، ۲۶۴: الكنى و الاثقاب، ج ۱: ص ۱۳۳۷، اعيان الشيعه، ج ۶. ص ۱۱۱، لمسان الميزان، ج ۲: ص ۲۰۱، شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۱۰.

ماوراء النهر و خراسان بوده ، و مدت ملک ایشان صد سال و شصت و شش ماه و ده روز بوده ، و پدر سلطان محمود سبکتکین از امراء بوده ، و ابوالفتح اُبستی کاتب وی بوده .

چون سلطان محمود وفات نمود پسرش محمّد به جای پدر بر تخت نشست و چون قائم به تدبیر مملکت نبود و منهمک در لذات بود رعیت او را عزل نمودند و حبس کردند و برادرش سلطان مسعود را سلطان کردند .

و در زمان او سلجوقیه قوت گرفتند و با او جنگهاکردند، تا بالاخره او را در سنهٔ ۴۳۰ بکشتند و سلجوقیه بر ممالک مستولی شدند و اوّل ایشان طغرل بیک بوده، چنانچه به آن اشاره خواهد شد.

ابن خلّکان نقل کرده که: سلطان محمود سبکتکین حنفی مذهب بوده و میل به طریقهٔ شافعی کرد، و در «مرو» فقهاء را جمع کرد و التماس نمود که ترجیح دهند یکی از دو مذهب را، علماء اتفاق کردند که در خدمت سلطان دو رکعت نماز موافق مذهب شافعی و دو رکعت موافق مذهب ابوحنیفه بخوانند، هر کدام راکه سلطان پسندید آن مذهب ترجیح داشته باشد، پس «قفال مروزی» (۱) که یکی از فقهاء «مرو» بوده، برخاست وضو گرفت و دو رکعت نماز با شرایط و ارکان از طهارت و ستر و قبله با سنن و آداب به جا آورد و گفت: این نماز شافعی است.

آن گاه برای نماز خواندن به مذهب ابوحنیفه برخاست و پوست سگ دباغی کرده را بر خود پوشید، و ربع آن را به نجاست آلوده کرد و با شراب خرما وضو منعکساً و مُنکساً گرفت. و چون تابستان بود مگس و پشهٔ بسیار بر او جمع شد، پس رو به قبله کرد و احرام بست بدون نیت و به فارسی تکبیر گفت و قرائت کرد عوض یک آیه به فارسی «دو برگ سبز»، پس دو دفعه سر بر زمین زد مانند خروس



۱ ـ وی معقد بن اسماعیل الشاشی فقال مؤلف رسالة الشاقعی و اصول الفقه است که در سال ۲۶۵ ه در گذشته است. درباره او نگاه کنید به: الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۵۹؛ طبقات سبکی، ج ۲، ص ۱۷۶؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۵۸؛ تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۲، ص ۲۸۲؛ مفتاح السعادة، ج ۱، ص ۲۵۲، و ج ۲، ص ۱۷۸.

که منقار بر زمین زند بدون فصلی و بدون رکوعی و تشهد خواند و ضِرَّطه در آخر داد و گفت: این نماز ابوحنیفه است .

سلطان گفت: اگر این نماز او نباشد تو را میکشم، به جهت آن که هیچ صاحب دین و مذهبی این نماز را تجویز نمیکند، طائفه حنفیه نیز انکارکردند.

قفال گفت: کتابهای ابوحنیفه را آوردند و سلطان امرکرد یکی ازکتّاب راکه بر مذهب نصرانیت بود قراثت مذهبین کند، چون تحقیق کردند معلوم شد مذهب ابوحنیفه در نماز همان طریق است که قفال به جا آورد. سلطان محمود از مذهب ابوحنیفه اعراض کرد و در مذهب شافعی داخل شد.(۱)

و در ذی حجه سنه ۴۲۱ احمد بن محمّد بن حسن اصفهانی شاعر معروف به امام مرزوقی وفات کرد و ابن شهر آشوب او را از شعراء اهل بیت ﷺ شمرده .(۲)



١ وقيات الاعيان، ج ٥، ص ١٨٠ - ١٨١؛ منيت الخلق في ترجيح قول الحق، ص ٥٩ - ٧٥، نجات الرشيد عبدالقادر بداوني طبق نقل حزين لاهيجي در الاغائه.

٢ _ ممالم العماء، ص ١٣٩، چاپ مكتبة الحيدرية تجف.

ذكر ايام خلافت عبدالله بن القادر القائم بأمرالله

در ماه ذی قعده سنهٔ ۴۲۲که قادر از دنیا رخت کشید پسرش عبدالله قائم بأمرالله
به جای پدر نشست ، و گفته شده که : او در بین خلفاء امتیازی داشت به احسان و
عدل و صدقات و قضاء حاجات ، و پیوسته امر خلافت بر او مستقیم بود تا آن که
ارسلان(۱) ترکی بساسیری او را مأخوذ داشت و به و عانه ، برد و حبس کرد ، قائم
قصهٔ خود را نوشت و به جانب مکه فرستاد تا به کعبه آویختند ، پس طغرل یک به
جهت انتصار خلیفه با ارسلان طرف شد و او را بکشت و خلیفه را مکرماً به مکان
خود بر گردانید .(۲)

و در ایام او در سنهٔ ۴۲۳ شیخ جلیل احمد بن عبدالواحد ابن احمد بزاز معروف

۱ دارسلان ابتداء معلوک بهاهالدوله پسر عضدالدوله دیلمی بوده و کم کم کار او بالاگرفت و بزرگ شد و رشته امورات و تدبیر معلکتی با او شد و به اسم او در منابر عراق و غیره خطبه میخواندند و ملوک از او وحشت داشتند تا آن که طفر لیک او را در سند ۴۵۱ یکشت."

و نقل شده که: چون بساسیری (یعنی ارسلان ترکی) چون بر بفداد استیلا یافت حی علی خیر العمل را زیاده کرد و خانه خلیفه را غارت کرد و عمارتی عالی بر قبر منور امامین همامین حضرت هادی و عسکری الفیایی در سامره بنا نهاد.

در وجه تسعیه بسلمیری گویند: چون ارسلان غلام یکی از بزرگان فسا بوده و اهل فارس اهل فسا را بساسیری گویند به مناسبت آن که فسا در اصل بسا است و سیر به معنی زمین است مانند گرمسیر، و در کتب عربیه مردم فسا را قسوی گویند. (مؤلف ﷺ)

المنتظم، ج ۸، ص ۱۹۰ ـ ۱۹۶، ۲۰۱ ـ ۲۱۲؛ سبر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۳۲؛ شفرات الذهب، ج ۲، ص
 ۲۸۷ ـ ۲۸۸؛ الواقی بالوفیات، ج ۸، ص ۲۳۴.

۲ _اخبار الدول، ج ۲. ص ۱۶۰.

به ابن عبدون وفات يافت «و هو المعروف بابن الحاشر، و يكنّى اباعبدالله، كثيرالسماع و الرواية ».(١)

و نیز در سنهٔ ۴۲۳ این البؤاب^(۲) علی بن هلال کاتب در بغداد وفات کرد ، و علی بن هلال آن کس است که به حسن خط معروف بوده ، و ابن مقله اوّل کسی است که خط کوفی را تغییر داد و علی بن هلال تنقیح و تهذیب او نمود .

و در اوائل سنهٔ ۴۲۷ ابواسحاق احمد بن محمّد نیشابوری مفسر معروف به ثعلبی صاحب کتاب تفسیر و عرائس وفات کرد.

و كان هذا الرّجل إما شيعيّاً أو قليل التّعصّب، و نقل في تفسيره كثيراً من الحاديثنا، وَ لهذا نقل العلاّمة المجلسي عنه في البخار.

و فيها(٢) توفَّى عبدالله بن احمد الشَّافِعي الملَّقب بالقِّفَّال المروزي الفقيه المعروف.

[مهيار ديلمي]^(۲)

و در سنه ۴۲۸ در پنجم جمادی الآخره مهیار دیلمی شاعر شیعی معروف وفات کرد. و مهیار مجوسی^(۵) و از اولاد انوشیروان عادل بوده و بر دست سید رضی اسلام آورده .

[ابوعلی سینا]

و نیز در سنهٔ ۴۲۸ یا سنه ۴۲۷ ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا معروف بــه



۱ - این عبدوس کتابهایی تألیف کرد. از جمله آنهاست تفسیر خطبهٔ فاطمه ﷺ نگاه کتید به: رجال نجاشی. ص ۸۷: رجال شیخ، ص ۴۵۰.

٢ _ اللَّب باين البواب لأن اباء كان يوابأ لبني بويد. (مؤلف الله أن

٣ ـ مرحوم والدم در كتاب كتى و الالقاب وفات فقال مروزى را در سنة ٢١٧ ضيط فرمود، و در اين جا احتمال مى رود اشتهاه شده باشد به هر حال ما اين جمله را به حال خود باقى گفاشتهم. (على بن العؤلف ﷺ)

٤ ـ منابع شرح حال مهيار را در پاورقي فوائد الرضوية أوردهايم.

۵_نگاه کنید به: البدایهٔ و النهایه، ج ۱۲، ص ۱۴.

شیخالرئیس^(۱) در همدان وفات کرد.

و كان ابن سينا نادرة عصره في علمه و ذكائه، وَ صنّف كتاب الشّـفا في الحكـمة و الأشارات و القانون في الطّبٌ وَ غير ذلك، و من شعر ابن سينا في الطّبّ:

اسمع جميع وصيتنى و اعمل بها فالطّب مُجموعٌ بـنظم كـلامى اقلل جماعَك ما استطعتَ فـإنه ماءُ الحَيَاةُ تُـصبُّ فـى الأرخام و احدَّز طُعاماً قبل هَضْم طُـعامِ و احدَّز طُعاماً قبل هَضْم طُـعامِ

و قيل في تاريخ ولأدته و فواته شعراً بالفارسيَّة، و هو هذا:

حسسجّة الحسسقّ ابـــــوعلى ســـــينا در شجع (٣٧٣) آمد از عدم به وجــود در شصا (٣٩١) كرد كسب جمله عــلوم در تكز (۴۲۷) كرد اين جهان بدرود^(٢)

ثم اعلم: أنَّ أبن سينًا كانَ مغاصراً للحكيم الماهر: أبى على أحمد بن محمّد بن يعقوب بن مسكويه -كنفطويه-، الرَّازي الأصل، الأصفهاني المسكن و الخاتمة، ضاحب طفهارة الأعراق التي مَدَحها المحقّق الطّوسي بقوله:

« بنَفسى كتاباً خاز كلّ فـضيلَةٍ و ضارَ لتكميل البريّة ضامناً »

و كلاهما مغاصران للحكيم المتألد: على بن الهيثم الملقب بـ «بطلميوس الثاني»، الغالم الماهر في فنون الحكمة و الرّياضي، ضاحب التّصانيف الكثيرة، و الّذي قد حكى فيد انّه قد عَرض له حين موته اسفال دَمَويّ فكان كلّما يعالج نفسه ينتج بالعكس، الى ان آيس الحياة.

فقال: آه، ضاعت الهندسة، و بَطَلت المعالجة وَ علوم الطّبَ و لم يبق الآ تسليم النّفس الى باريها، ثمّ امتدّ بنفسه الى القبلة و قال: إلَيْكَ الْمَرجَعُ و المصير، رَبّ عَلَيْكَ تَوكَلْتُ وَ إليكَ أُنيبُ.

و امّا ثانويّته فباعتبار البطلميوس الحكيم المهندس الرّياضي اليوناني ضاحب كـتاب الشّمرة في علوم النّجوم، وَ المجسطى المشهور في الهيئة الّذي قد حرره المحقّق الطّوسي، و شرحه ايضاً كثيرة من مَهَرّة الرّياضيّين، وَ قيل: ان بطلميوس كان تـلميذ خالينوس، و جالينوس تلميذ العلاطون، و هو تسلميذ



١ ـ وقيات الاعيان، ج ٢. ص ١٥٧، تاريخ الحكماء، ص ٤٦٧؛ لسان الميزان، ج ٢. ص ٢٩١.

٢ ــ روضات الجنات، ج ٢. ص ١٧٢.

سقراط، و هو تلميذ بقراط، و هو تلميذ خالماسب، و خالماسب اخو گشتاسب و هــو مِــنّ تلامذة لقمان الحكيم ﷺ.

و در سنة ۴۲۹ عبدالملك بن محمّد معروف به ثعالبي نيشابوري مؤلف فقه اللغة و سر الأدب و يتيمة الدَّهر في مخاسن اهل العَصر وفات كرد، قبل في وصّف كتابه :(١)

> أبيات أشغار الستيمة أفكار أبكار القديمة ماتوا و غاشت بعدهم فلذلك سُقِيَت الستيمة

و در همان سال، اوّل ظهور سلطنت سلاطین سلجوقیه شد، و اوّل سلطان ایشان طغرل بک بوده، و اوّل جائی راکه تسخیر کردند طوس بوده.

و در سنة ۴۳۰ حافظ احمد بن عبدالله اصفهانی معروف به ابونعیم صاحب کتاب حلیة الاولیاء(۲) وفات کرد.

و فاضل خبیر آمیرزا عبدالله اصبهانی در ریاض العلماء فرموده که: ابونعیم جد اعلی مجلسین علیهما الرضوان میباشد، و ظاهر آن است که از علماء شبعه بوده لکن تقیه میکرده و والله العالم ، (۳)

و هم در سنهٔ ۴۳۰ دولت آل بویه منقرض شد و ابتداء دولت سلجوقیه شد، و گفته شده که مدت دولت آل بویه صد و بیست و هفت سال بوده.

و در سنة ۴۳۱ وفات كرد عالم حكيم عارف ناصر خسرو معروف به جامعيت در علوم ظاهريه و باطنيه و مراتب حكمت و عرفانيه تلميذ على بن جعفر معروف به ابوالحسن خرقاني متوفى در سنه ۴۲۸ و نقل شده كه ناصر خسرو از رياضت كارش



١ _ قائل ابوالفتوح تصرافه بن قلافس شاعر اسكندري است.

٢ ـ در این کتاب بسیاری از منافی مولا علی طفی شد ثبت است. سایر آثار او را در مقدمهٔ خود بر کتاب الاربعون حدیثاً فی المهدی غلی او معرفی کردهایم.

۳ ـ و تیز نگاه کنید به: نامهٔ دانشوران در شرح حال ابونعیم، ص ۲۰۰۷: روضات، ج ۱، ص ۲۷۵. ظاهراً شیمه بودن او صحیح نیست و اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان او را عامی مذهب می دانند. نگاه کنید به: معالم العلماء، ص ۲۱، طبقات اعلام الشیمه، ج ۵، ص ۱۷؛ اعیان الشیمه، ج ۹، ص ۴؛ ذکر اخبار اصفهان، ص ۲۷ ـ ۳۱.

به جایی رسیده بود که در هر ماهی یک دفعه طعام میخورد ، و مهارت تمامی در تسخیر جن داشته ، و قبر وی در «بدخشان» است و از اشعار اوست :

مست و لایعقل نه چون خشارگان بانگ بر زد گفت کــای نــظّارگان اینش نعمت اینش نعمت خوارگان ناصر خسرو به جایی مسیگذشت دیسد قسرستان و مسبرز روبسرو نعمت دنیا و نسعمت خسواره بسین

و ينسب اليه ايضاً: گويند چه پيغمبر ما رفت ز دنيا (الخ)(١٠)

و در سنة ۴۳۲ در سلخ جمادی الاولی ابوالعباس جعفر بن محمد معروف به المستغفری نسفی سمرقندی خطیب حنفی وفات یافت ، و این مرد صاحب کتاب طب النبی کی معروف است که علامه مجلسی در بحار نقل فرموده ، و خواجه نصیر طوسی در آداب المتعلمین ، متعلمین را امر به ارجاع به آن فرموده و له کتب آخر . و در ۱۴ صفر سنه ۴۳۴ ابوطاهر منجم شیرازی ، تیریزیان راگفت که امشب به جهت زلزله آفتی عظیم به ساکنان این شهر می رسد ، بنابر آن داروغه شهر به خروج مردم فرمان داده ، زمرهٔ انقیاد کردند و فرقهٔ حرکت ننمودند به حسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شد ، و بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماندند ، در مجالس شب زلزله واقع شد ، و بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماندند ، در مجالس المؤمنین از حبیب السیر نقل کرده . (۲)

[سيّد مرتضي 🎕]

و در سنة ۴۳۶ در ماه ربیع الاوّل سید اجل نحریر ، ذالمجدین ابوالقاسم الشریف علی بن الحسین بن موسی بن جعفر علی علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علی مشهور به سیّد مرتضی (۲) و ملقب به و علم الهدی و وفات کرد. و آن جناب شریف عراق و مجتهد علی الاطلاق و مرجع فضلای آفاق بوده ، علمای امامیه از زمان او تا این زمان از علوم او استفاده می نمایند و او رکن ایشان و معلم ایشان است ، و



۱ ـ روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۶۲.

٢ ـ مجالس المؤمنين، ج ١، ص ٨٠.

٧ ـ مؤلف محترم در منتهي الأمال، ج ٢. ص ٢٠٥ تيز دربار. اين عالم يزرگ شيعي بحث كرده.

کتابهای بسیار تألیف فرموده و کتاب غرر و درر سید را علماء عامه توصیف و مدح کردهاند ، چندان که هیچ کتابی از علماء امامیه را به آن حد وصف نکردهاند ، و هم علماء عامه تمامی سید را مدح و تجلیل کردهاند و او را اعلم مردم به عربیت گفتهاند .

و عمری نسابهٔ امامی بیت پدران سید را اجل بیت بنیالکاظم ﷺ گفته، و صاحب جامع الاصول او را مجدّد مذهب امامیّه در رأس ماه رابعه شمرده.(۱)

و ذكر ابن ابى الحديد فى شرحه على النهج: ان الشّيخ المفيد ﴿ رأى فى منامه انّ فاطمة عُنِهُ جَانَت بالحسن و الحسين ﴿ و قالت له: « يا شيخى، علّم ولدّى هذين الفقه »، ثمّ جَانَت الصّباح فاطمة (٢) أمّ السّيّد المرتضى و الرّضى بهما اليه، و قالت: ذلك، (٢) و هى مشهور.

و كذا الرَّوْيا الَّتِي رَآهًا عندُ منازعته مع الشَّيّد المرتَضَى ﷺ، مضمونهًا: انه قبال: يُــا شيخي و مُعْتَمدي، الحقّ مع ولدي.

و حكى انّه كان للسّيّد من الأموال و الأملاك مَا يتجاوز عن الوَصْف، قبل: كان يدخل عليه من املاكه في كلّ سنة أربعة و عشرون الف دينارٍ، و خلّف من كلّ شيء ثمانين حتّى انّ عمره كان ثمانين سنة و ثمّانية اشهر.

و عَن الشَّهيد الثَّاني قال: ذكر ابوالقاسم التنَّوخي صاحب السَّيد: حصرنا كتبه فوجدناها ثمانين ألف مجلَّد من مصنَّفات و محفوظات و مقروّات، (^{۴)} فمن اجل ذلك سمى بالثَّمانيني. و بالجملة، هو في جمعه بين الدَّنيا و الآخرة مصداق قول الصَّادق عَيِّةٌ لإسحاق بن عمَّار



١ ـ جامع الاصول، ج ١٢، ص ٢٢٢.

٢ - كانت قاطمة المالسيدين بنت أبى محمد الحسين بن احمد بن الحسن، المكنى بابى محمد و العلف بالناصر الكبير،
 مذك بلاد الديلم و الجبل، و هو ابن على بن الحسن بن على بن عسم بن عالى بن الحسسين بن عالى بن ابى طالب عَلَيْكُمْ . (مؤلف ﴿

۳ ـ نگاه کنید به: شرح نهجالبلاغه این ایر الحدید. ج ۱، ص ۴۱؛ و ترجمه آن در مشتهی الاسال، ج ۲، ص ۱۰۶؛ الدرجات الرفیدة. ص ۵۴۱، ط نجف.

٤_ شهيد ثاني ﷺ در حواشي خلاصه تكاه كنيد به: امل الآمل، ج ٢، ص ١٨٤، قاموس الرجال، ج ٧. ص ٢٤٢_ ٢٩٢.

وَ اخيه اسناعيل: و قد يجمعهما الله لأقوام يعني الدُّنيا وَ الآخرة.

و حكى: أنّه لمّا كانّت العامّة فى زَمن الخلفاء تشتّت مذاهبهم فى الفروع وَ اخـتلاف الآزاء و تفرّق الأهواء بحيث لم يمكن ضبطها، فقد كان لكلّ واحد من الصّحابة و التابعين و مَن تبعهم الى تلك الأعضار مذهب برأسه، التجأوا الى تَقْلبها فاجمعوا عـلى ان يسجمعوا النّاس على بعض المَذاهب.

فاتَفَقت كلمة رؤسائهم و عقيدة عقلائهم على ان يأخذوا من اصخاب كلّ مذهب خَطيراً من المال. فالخنفيّة و الشّافعيّة و المالكيّة و الحنبليّة لوفور عدّتهم خاوًا بسما طلبوه، فقررَوهم على عقائدهم و اجمعوا على صحة خصوص هذه الاربعة و بطلان غيرها، و كان ذلك في عصر السّيّد فرأى السّيّد الخليفة و كان هو القادر بالله و واطاه على ان يأخذ من الشّيعة مأة ألف دينار ليّجعل مذهبهم في عدّة تلك المذاهب و يرتفع التّقيّة، فتقبّل الخليفة ثمّ أنّه بذل لذلك من عين ماله ثمانين الفا و طلب من الشّيعة بقيّة المال، فلم يفوا بد، فلم يدخل مذهب الشيعة في تلك المذاهب.

و كان السّيّد الله نحيف الجسم، حسن الصّورة و يُدّرس في علوم كثيرة و يجرى على تلامذته رزقاً، فكان للشّيخ الطّوسى ايّام قرائته عليه كلّ شهر اثنى عشر دينارا، و للقاضى ابن البرّاج كل شهر ثمانية دنانير، و كان قد وقف قرية على كاغذ الفقهاء، و تولى نـقابة النقباء و المارة الحاج بَعد اخيه الرضى و هو منصب والدهنا، و قد تلمذ على السّيّد الجم الغفير من علمائنا، كالشّيخ الطوسى، و المتكلّم الفقيه ابى يعلى سلاّر بن عبدالعزيز الدّيلمى، و ابى الصّلاح تقى بن نجم الحلبى و السّيّد عمادالدّين و خليفة المفيد و الجالس مسجلسه السّيّد ابى يعلى محمّد بن الحسن الجعفرى، و الشّيخ ابى الفتح محمّد بن على الكراجكى، و السّيّخ ابى الفتح محمّد بن على الكراجكى، و السّيخ ابى العسن سليمان الصّهرشتى، و ابى عبدالله جعفر الدوريستى و المفيد النيشابورى، و غيرهم من الأجلة حرضوان الله عليهم اجمعين ...

و بالجملة، ففضائل الشّيّد اكثر من أن يحصر و يعدّ، و كان نصيرالدّين الطّوسي كـما حكى عنه انّه اذا جرى ذكر الشّيّد في دَرسه، يقول: ــصّلواتالله عــليه ــ، و يــلتفت الى القضاة وَ المدرسين و يقول: كيف لأيُصلّى على الشّيّد المرتّضى، وَ مَات السّيّد فــى بــلد



الكاظمين و دفن في ذاره. ثم نقل الى جوار جده الحسين ﷺ و دفن عنْد الحيه و ابيه في المحلّ المعروف بابراهيم المجاب و هو جدّه و ابن الأمّام موسى الكاظم ﷺ، و قبر ابراهيم في الحائر مشهور، كذا نُقل عن العلاّمة الطّباطبائي بحر العلوم ﷺ، و كانه الفير الواقع في اواخر رواق فوق الرّأس مَن الحرم المطهّر.

و نیز در سنهٔ ۴۳۶ محمّد بن علی الطیب معروف به ابوالحسین بصری معتزلی در بغداد وفات کرد.

و در سنهٔ ۴۳۸ احمد بن محمد بن ابراهیم تعلیی مفسر مشهور وفات یافت. و در سیم رسیعالاوّل سنهٔ ۴۴۹ احسمد بن عبدالله بن سلیمان معروف به ابوالعلاء^(۱) مَعرَی شاعر ادیب ماهر معروف وفات یافت، و ابوالعلاء در سن سه مالگی یا چهار سالگی چشمش از آبله نابینا شده بود، و در باب کوری او گفته شده:

> أَبُا الغَلا بِن سليمانا أنّ العسمى أولاك احسانا لو أبصرت عيناك هذا الورى لم يسر انسسانُكَ انسَاناً

و كان على المشهور: مرميّاً بالزنّدقة و الألحاد، و مكث مدّة خمس و اربعين سنة لأ يأكل اللحم تدّيناً، و مناظراته مع السّيّد المرتضى و حكايات جُودة فهمه و علمه مشورة، و نقل: انّه دخل ذات يَوم على السّيّد المرتضى رَضىالله عنه فعثر برجل، فقال الرّجل: من هذا الكلب، فقال ابوالقلا: الكلب من لا يعرف للكلب سبعين اسماً، فقريّه المسرتضى فوجده علامة، ثمّ انّه قد جرى في بعض الأيّام ذكر المتنبّى في خدمة السّيّد، فتنقّصه المرتضى و ذكر مغانبه، فقال المعرّى: لو لم يكن للمتنبّى من الشّعر إلا قوله: «لَك يا منازل في القلوب منازلُ» لكفاه فضلاً و شرفاً.

فغَضب المرتَضي و امر باخراجه من مجلسه، ثمّ قال: أتدرون أيّ شيء أراد بذكر هذه



۱ ـ برای مزید اطلاع نگاه کنید به: المختصر فی اخبار البشر، حوادث سال ۴۴۹؛ تاریخ الاسلام، ج ۱۱، قسمت سوم، ص ۴۶۱ ـ ۴۷۰؛ الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۲۷۵ ـ ۲۸۵؛ و منابع دیگری که در کتاب دانشوران روشندل، ص ۴۰ ـ ۴۴ آوردهایم.

القَّصيدة؟ فانَّ للمتنبَّى اجود منها، انَّما اراد قوله:

و إذا أَتَنْكَ مذمّتى من نساقص فهى الشهادة لى بأنّى كامِلُ⁽¹⁾
و له ايضاً مع الشيّد مخاجّة بالرّمز فى مَراتب التّوحيد و قِدَم العالم، فليطلب من اواخر
كتاب الأحتجاج، (^{۲)} و بالجملة، كان المعرّى (^{۳)} نسيج وحده فى العربيّة، ضربت أباط الأبل
اليه، و كان يقول: اتمنّى أن أرى الماء الجارى و كواكب السّماء، حيث كان أعمى.

و المعرّى: نسبة الى معرّة النّعمان، و هَى قرية من قرى ارض الشّام بالقرب من حماة.
و نيز در سنة ۴۴۹ چنانچه از مرآت الجنان يافعى منقول است، وفات كرد شيخ
عالم ثقه ابوالفتح محمّد بن على كراچكى، رأس شيعه و تلميذ سيد مرتضى و شيخ
مفيد. وكتاب كنز الفوائد وكتاب تعجب از تصنيفات اوست و دركنز الفوائد از شيخ
مفيد بسيار نقل مىكند، و له تصنيفات آخر. (۴)

و در سنة ۴۵۰ ثقه جليل القدر شيخ ابوالعباس احمد بن على بن احمد معروف به نجاشى صاحب كتاب رجال معروف وفات يافت، و گفته شده كه: نسب شريفش منتهى مى شود به هفت واسطه به عبدالله نجاشى والى اهواز «و كان الشيخ النجاشى الله شيخاً بهياً ثقة، صدوق اللسان عند المخالف و الموافق، و قد يرجّح قولد على قول الشيخ الله مع التعارض».

و نیز در سنهٔ ۴۵۰ علی بن محمّد بصری معروف بـه مـاوردی فـقیه شــافعی صاحب حاوی و ادبالدین و الدنیا و غیره وفات کرد، گفته شده که: تا زنده بود

الم تر أن العجز قد زوّج أبنه ببنت التواني ثم انقدها مسهراً فراشاً وطيّاً ثم قال لها ارقدي فانكما لابدد أن تسولدا فسقراً

اخذه من قول أميرالمؤمنين طَيُّةُ : أن الاشياء لما أزدوجت، أزدواج الكسل و العجز فنتجا بينهما الفقر. (مؤلف فَإِنْ) ٢-كنز القوائد و تعجب و معدن الجواهر ابن مرد بزرگ به فارسي ترجمه شده است. خداوند سبحان توفيق جاب مجدد كتاب التفضيل، و كتاب البرهان على صحّة طول عمر الامام صاحب الزّمان و كتاب معدن الجواهر (همراه با ترجمه فارسي) را به معلق عنايت فرموده كه خدا را شاكرم.



١ - عمدة الطالب، ص ٢٠٥٪ قاموس الرجال، ج ٧، ص ٩٤٢.

٢ _ الاحتجاج، ج ٢. ص ٤١٢ _ ٤١٧.

٣ ـ و للمعرّى:

تصانیف خود را ظاهر نکرد مباداکه در نیت قربت او شوبی داخل شود .

و در سنهٔ ۴۵۴ محمّد بن سلامه معروف به قضاعی فقیه شافعی صاحب کتاب شهاب وفات کرد.

و در اوّل سنهٔ ۴۵۵ اسماعیل سرقسطی مقری نحوی اندلسی وفات یافت.

و در هشتم یا هیجدهم شهر رمضان سنهٔ ۴۵۵ محمّد بن میکائیل بن سلجوق معروف به طغرلبک اوّل سلاطین «سلجوقیه» در ری وفات کرد، و اصل سلاطین «سلجوقیه» از ماوراء النهر نزدیک «بخاری» بوده، و سلطنت ایشان قوت گرفت و بسیاری از بلاد را تسخیر کردند، طغرل بک دختر قائم بأمرالله را نزویج کرد.

و بعد از فوت طغرل بک الب ارسلان محمّد بن داود بن میکائیل بن سلجوق سلطان شد و مدت نه سال سلطنت کرد، و در دهم ربیع الاوّل سنهٔ ۴۶۵ مقتول شد و در دمرو، در نزد قبر طغرلبک و پدرش داود به خاک رفت.

و الب ارسلان همان است که بر قبر ابوحنیقه مشهدی بناکرده و مدرَسهٔ در بغداد بناکرد و اموال بسیار صرف آن نمود و دالب ، (به فتح همزه و سکون لام) ، مرکب با دارسلان ، لفظ ترکی است ، (یعنی شجاع) اسد .

و بعد از الب ارسلان پسرش ملکشاه سلطان شد، و محاسن ایام سلطنت او بسیار است، و دخترش را به مقتدی بالله خلیفه تزویج کرد، و در شانزدهم شوال سنهٔ ۴۸۵ وفات یافت.

و بعد از او مملکت او ما بین سه پسر او قسمت شد: یکی سلطان سنجر و دیگری برکیاروق و سیم ابوشجاع محمّد، و لکن مشارالیه در سلطنت سلطان سنجر بود و دو برادر او مثل تابع او بودند.

و در سنهٔ ۴۹۵ خطبه به نام سلطان محمّد خواندند و بعد از برکیاروق سلطنت برای او خالص شد و در ۲۴ ذی حجه سنهٔ ۵۱۱ وفات یافت، و تفصیل سلطنت سلجوقیه را این مقام گنجایش ذکر ندارد.

و در سنهٔ ۴۵۶ علی بن احمد معروف به ابن حزم اندلسی مشهور به غزارهٔ علم صاحب

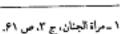


كتاب محلى وفات كرد، و ابن حزم همان است كه علماء متقدمين و متأخرين را سبك مىشمرد و احترام ايشان را مراعات نمى نمود و ايشان را حقير ياد مى نمود، لاجرم احمد بن عريف در حق او گفته: كان لسان اين حزم و سَيف الحجّاج بـن يـوسف شقيقين.(١)

و در سنة ۴۵۸ على بن اسماعيل معروف به ابن سيده لغوى معروف وفات كرد. و در دهم جمادى الاولى همان سال احمد بن الحسين معروف به امام بيهقى شافعى صاحب سنن و غيره وفات كرد و «بيهق» نزديك نيسابور است به مسافت بيست فرسخ «و كان البيهقى قليل التّعصّب، و له على الشّافعيّة حقّ عظيم، و هكذا له على الشّافعي منّة عظيمةً لما صنّف في نصرة مذهبه».

و در شب دوشنبه بیست و دوّم محرم سنة ۴۶۰ شبخ طائفه و رئیس امامیه ، فخرالاعاجم ابوجعفر محمّد بن الحسن الطوسی . نور الله ضریحه ـ وفات بافت . وكان الشّیخ فله جلیل القدر، عظیم المنزلة ، غارفاً بالرّجال و الأخبار و الفقه و الأصول و الكلام و الأدب، و جمیع الفضائل تنسب الیه، صنف فی كلّ فنّ من فُنون الاسلام، و هو المُه فَرْبُ للعقائد فی الأصول و الفروع ، و الجامع لكمالات النّقس فی العلم و العمل، و كان المُه فَرْبُ للعقائد فی الأصول و الفروع ، و الجامع تكمالات النّقس فی العلم و العمل، و كان مرجع فضلاء الزّمان و مُربّيهم، حتّی حُکی ان فضلاء تلامذته اللّذین كانوا مجتهدین ، و يزيدون علی ثلاث مأة فاضل من الخاصة و من العامة ما لايحصی، و الخلفاء اعطوه كرسیّ الكلام ، و كان ذلك لمن كان و حید عصره و علامة دهره ، و كان ذلك ببَغذاد، ثم فاجر الی مشهد امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ خوفاً من الفتن الّتی تنجدد ببغداد، و احرقت الی مشهد امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ خوفاً من الفتن الّتی تنجدد ببغداد، و احرقت كنیه و كرسیّ كان یجلس علیه للكلام ، و له تألیفات كثیرة فی التقسیر و الأصول و الفروع و غیرها ، منها: كتاب التّهذیب و الاستبضار العشهوران فی جَمیع الأعطار، دُفن فله بداره و غیرها، منها: كتاب التّهذیب و الاستبضار العشهوران فی جَمیع الأعطار، دُفن فله بداره و هی الآن مسجد معروف بمسجد الطّوسی بقرب الحضرة العلویّة، (لأزالت مهبطاً للفیوضات الشّبخانیّة).

و در سنهٔ ۴۶۱ مسجد جامع دمشق بسوخت، و در سنهٔ ۴۶۳ یوسف معروف به ابن عبدالبرّ شافعی : صاحب کتاب استیعاب، و احمد بن علی معروف به خطیب





بغداد صاحب تاريخ بغداد وفات بافتند «كما قيل: كان عبدالبرّ خافظ السغرب و الخطيب البَغدادي خافظ المشرق، و ماتا في سنة واحدة» و قبر خطيب در بغداد نزديك قبر بشر حافي در باب حرب است.

و در همان سال ابويعلي ، محمّد بن الحسن بن حمزه جعفري وفات كرد « و كان هو خليفة الشّيخ المفيد وَ الجالس مجلسه متكلّم فقيةً ».

و هم به قولی در آن سال سلاًر بن عبدالعزیز دیلمی جیلاتی مؤلف مـراسـم و شاگرد سید مرتضی وفات کرد.

و در سنهٔ ۴۶۵ الب ارسلان مقتول شد و پسرش جلال الدوله به جای وی نشست. و در همان سال شیخ ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری صوفی ، تلمیذ و داماد ابوعلی دقاق وفات نمود و در نیشابور نزدیک قبر او به خاک رفت ، و قشیری مؤلف رساله کبیره قشیریه است که برای طوائف عرفا و صوفیه نوشته است ، و

و در سنهٔ ۴۶۶ آب دجله سی ذراع زیاد شد و بغداد غرق شد و صد هزار خانه یا زیادتر خراب شد و بسیاری از اموال و نفوس تلف گشت .

(قشير) (كزبير) ابوقبيلة من العرب.

و در سنة ۴۶۷ على بن الحسن معروف به ابوالحسن باخرزى شاعر مشهور در مجلس انس خود كشته شد، و از مؤلفات اوست كتاب دمية القصر و عصرة اهل العصر كه در ذيل يتيمة الدهر ثعالبى است، و باخرز (به فتح خاء معجمه و تقديم راء مهمله ساكنه برزاى)، اسم ناحیهاى است از نواحى نیشابور، و این ریاعى از محقق طوسى در حق باخرزى معروف است:

مفخر دهـ شيخ بـاخرزی بالله ارتو بـه ارزنـی ارزی با خردمندکی توانی زيست چون تو را گفتهاند باخرزی

و هم در سنهٔ ۴۶۷ قائم بأمرالله وفات كرد، و علت موت او آن شدكه : فصد كرد و خوابيد، چون در خواب شده بود موضع فصد گشوده گشته بود و خون بسيار آمده بود تا قوتش برفت و هلاك شد، و وقايع ايام خلافت او بسيار بوده، چنانچه به



مختصری از آن اشاره شد.

و هم نقل شده که : در ایام خلافت او قحطی سختی در مصر شد که از زمان یوسف صدیق تا آن زمان چنان قحطی دیده نشده بود و هفت سال طول کشید، و کار به جایی رسید که مردم هم دیگر را بخوردند و گرده نانی به پنجاه دینار خریده شد و سگ به پنج دینار قیمتش رسید.

و حکایت کرده اند که زنی را دیدند که از قاهرهٔ مصر بیرون شده بود و یک مّد جواهر با او بود و فریاد میکرد که :کیست این مد جواهر را به یک مدگندم از من بخرد؟کسی به نزد او نرفت که از او بخرد .(۱)

فقیر گوید که: فاضل ماهر آسید محمد باقر در روضات در ترجمه ملا اسماعیل خاجوئی از جناب آقا هادی نجل آخوند ملا محمد صالح مازندرانی نقل کرده که: او در بعضی مجامع خود نقل نموده حکایت قحطی مصر را در سنة ۴۶۵، پس از آن گفته که: در ایام ما سنة ۱۱۳۴ به جهت فتنه افغان و محاصرة ایشان شهر اصفهان را چنان قحطی شد تا هشت ماه که یک من گندم که هیجده رطل عراقی باشد فروخته شد به پنجاه و پنج تومان که هزار درهم باشد.

و کار به جایی رسید که گندم و برنج و سایر حبوبات تمام شد و مردم گوشت می خوردند، و گوشت گوشت سگ می خوردند، و گوشت گوشت سگ و گربه را خوردند، و گوشت گوشت مردار خوردند و کار به جایی رسید که یک دیگر را می کشتند که گوشت او را بخورند، و چندان مرگ و قتل شایع شد که روزی هزار هزار نفس هلاک می شد و اسباب دنیوی و املاک قیمتش به ربع عشر رسید، بود، و قسم به پروردگار کعبه که مبالغه و جزاف گفته نشد، (۲) «اعاذنا الله من مثله».

[سلاطين صفويه]

مؤلف گوید که : ابتداء ظهور افاغنه متصل شد به انتهاء دولت سلاطین صفویه و



١ ـ الحبار الدول، ج ٢، ص ١٤٢ به نقل از مرآة الزمان.

٢ - روضات الجنّات، ج ١، ص ١١٧ ـ ١١٨.

سلطنت ایشان در ایام افاغنه منقرض شد ، و اگر چه ذکر سلاطین صفویه اجنبی از مقام است ، لکن شایسته باشدکه به طور مختصر اشاره به ایشان شود .

همانا سلاطین صفویه نه نفر بودند، و به زیاده از دوبست و بیست سال سلطنت کردند، و ترویج دین شیعه و مذهب جعفری نمودند، اوّل ایشان: شاه اسماعیل اوّل بود که نسبش منتهی می شود به شیخ صفی الدین ابی الفتح اسحاف اردبیلی موسوی که نسب او منتهی می شود به حمزة بن موسی الکاظم ﷺ.

و شاه اسماعیل در مبدأ امر با جماعتی از صفویّه که مرید او و مرید آباء عرفاه راشدین او بودند از بلاد و جیلان ، خروج کرد در سنهٔ نهصد و شش در حالی که به سن چهارده سالگی بود، و جنگ کرد تا بلاد آذربایجان را فتح و تسخیر کرد و سلطنت پیداکرد و امرکرد که مذهب امامیه را ظاهرکنند.

چون سن شریفش به سی و نه رسید وفات کرد و فرزندش شاه طهماسب سلطان شد، و این در روز دوشنبه ۱۹ ماه رجب سال نهصد و سی هجری بوده، و پنجاه و چهار سال سلطنت کرد، و قزوین درالسلطنة او بوده، و معاصر بوده با شیخ بهائی و پدرش شیخ حسین گه.

و بعد از او پسرش شاه اسماعیل ثانی سلطان شد، و او بر طریقه و مذهب اهل سنّت بوده و با اهل ایمان و علماء سادات ایشان بد بود، لاجرم حق تعالی او را مهلت نداد و در مجلس طرب خویش ناگهان خناق کرد و بمرد، و زیاده بر یک سال سلطنت نکرد.

آن گاه برادرش سلطان محمّد مكفوف ، معروف به « شاه خدابندهٔ تانی » سلطان شد و ده سال سلطنت كرد ، و از پس او فرزندش شاه عباس اوّل معروف به ماضى ، سلطان شد و مدت چهل و چهار سال در كمال ابهت و جلالت سلطنت كرد .

و بعد از او حفید او شاه صفی اوّل، فرزند فرزندش صفی میرزا شهید، سلطان شد و چهارده سال سلطنت کرد، و در قم وفات کرد.

و بعد از او فرزندش شاه عباس ثانی سلطان شد، و مدت بیست و شش سال



سلطنت كرد.

و بعد از او فرزندش شاه صفی دوّم معروف بـه شـاه سـليمان لبـاس سـلطنت پوشيد.

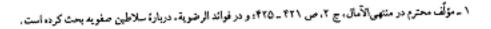
بعد از او فرزندش شاه سلطان حسین ، سلطان گردید و اواخر سلاطین صفویه بوده ، و متصل شد دولت ایشان به فتنهٔ افاغنه و محاصره ایشان شهر اصفهان را ، چنانچه گذشت . و چون اهل شهر مضطر و ملجاً شدند ، سر تسلیم پیش آوردند و دروازه ها را مفتوح نمودند ، افاغنه در شهر ریختند و خون جمله از اعیان و عظماء دولت صفویّه را بریختند و شاه سلطان حسین را حبس کردند با برادران و فرزندان او . و این واقعه در سنهٔ ۱۱۳۷ بوده .

در همان سال فاضل هندي وفات يافت .

و پیوسته سلطان در حبس بود تا سلطان محمود افغانی بمرد و سلطان اشرف مردود به جای وی نشست. و این واقعه در هشتم شعبان همان سال بوده ، پس به امر او قریب پانصد حمام و مدرسه و مسجد را خراب کردند. و چون فتوری در دولت خود دید از اصفهان حرکت کرد و امر کرد سلطان حسین صفوی را در محبس هلاک کردند ، و او را بدون غسل و کفن بگذاشت ، و اهل و عیال او را اسیر کرد ، و اموالش را به غارت برد.

و این واقعه در ۲۲ محرم سنهٔ ۱۱۴۰ بوده ، پس مردم بعد از زمانی نعش شریف سلطان را به قم حرکت دادنـد و او را در جـوار حـضرت فـاطمیه لازالت مـهبطاً للفیوضات الرّبانیة ، نزدیک پدرانش به خاک سپردند ، والله العالم .(۱)

带 告 恭



ذكر خلافت عبدالله بن القائم المقتدى بأمرالله

در سال چهار صد و شصت و هفت که قائم بأمرالله وفات کرد ، پسرش ابوالقاسم عبدالله مقتدی بأمرالله قائم به امر خلافت شد ، و او مردی عالی همت بوده و از نجبای بنی عباس به شمار می رفته ، و از محاسن کارهای او این که مغنیات و خواطی را از بغداد بیرون کرد ، و امر کرد که هیچ کس بی لنگ داخل حمام نشود ، و برجهای حمامها را خراب کنند به جهت صیانت زنهای مردم و حفظ ناموس ایشان .

و در ایام او در سنه ۴۶۸ ابوالحسن واحدی علی بن احمد صاحب تفاسیر: بسیط و وسیط و وجیز و غیره در نیشابور وفات کرد.

و در سنه ۴۷۱ و به قولی سنه ۴۷۴ شیخ مقدم ادیب عبدالقاهر بن عبدالرحمن شافعی جرجانی (۱) نحوی بیانی مشهور وفات کرد ، و شیخ عبدالقاهر صاحب تألیفات است که از جمله شرح ایضاح و اعجاز القرآن و عوامل مأه و غیرها است ، و او از تلامذه ابن جنی و صاحب بن عباد و غیرهما است ، و ه جرجان ، نزدیک به طبرستان است و آن همان ه استراباد ، و نواحی او است و از بناهای یزید بن مهلب بن ابی صفره است ، و عوامل جرجان را جماعتی شرح کرده اند ، مانند : قطب راوندی ، و ملا محسن ادیب نحوی تلمیذ قوام الدین قزوینی و فاضل هندی و ابن خشاب و خود مانن . (۱)



١ _ بغية الوعاة، ج ٢، ص ١٠٤.

۲ _ زگاه کنید ایضاً به: کتابشناسی کتب درسی حوزه از این بنده.

و در سنة ۴۷۸ امام الحرمین عبدالملک بن شیخ عبدالله جوینی (۱) شافعی استاد غزّالی و غیره در نیشابور وفات کرد، و بعد از چند سال جنازه او را به کربلا حمل دادند و در نزد پدرش به خاک رفت، و نقل شده که پدرش مادر او راکه جاریه بود از پول حلال خریده بود و از کسب ید او را طعام می داد و چون امام الحرمین را متولد کرد با مادرش وصیت کرد که شیر دیگری را به او مده که شیر در طفل اثر دارد.

اتفاقاً وقتی مادرش کسالتی داشت و آن طفل میگریست، یکی از زنان همسایه رقت کرد به حال طفل و مقداری شیر به او داد، پدرش که وارد شد و فهمید، او را سرازیر کرد و پیوسته دست به دلش کشید تا آن شیر را قی کرد، و گفت: مردن طفل من آسان تر است تا فساد طبع او به شیر غیر. (۲)

و نقل شده که :گاهی در حین مناظره فترتی برای او حاصل می شد ، میگفت : این از بفیهٔ همان شیر است .

فقیر گوید که : شیر در طبیعت طفل خیلی اثر میکند ، و در حال حسن بصری فهمیدی که فصاحت او از برکت پستان ام سلمه زوجهٔ رسول ﷺ بوده .

و قال ابن خلَّكان: و غلقت الأسواق يوم موته، و كسر مسنبره بــالجامع،(٣) و كــانت تلامذته قريباً من أربعماًة نفر، فكُسروا مخابرهم و اقلامهم، و اقاموا على ذلك عاماً كاملاً.

در نهم شعبان سنه ۴۸۱ وفات یافت عزالمؤمنین ابوالقاسم عبدالعزیز معروف به ابن براج فقیه امامی مؤلف جمله از کتب فقهیه مثل: کامل و موجز و مهذب و غیرها. « وکان من تلامیذ السید العرتضی و الشیخ و الکراجکی و ابیالصلاح الحلبی، و کان قاضیاً علی طرابلس (بضم الموحدة و اللام) مدینة بساحل الشام قریبة من بَعلبك، و یستفاد من الدرّة البهیّة انّ من القاب ابن البرّاج «الحافی»، قال فی مَبْحث صلاة المیّت:



۱ ـ نگاه کنید به: الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۹: مقدمهٔ این خلدون، ص ۴۶۵؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۶۷: المنتظم، ج ۹، ص ۱۱۸ طبقات سبکی، ج ۲، ص ۲۴۹.

٢ ـ وفيات الاعبان، ج ٢، ص ١٤٩.

٣ ـ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ١٧٠.

و الخملع للحذاء دون الأحتفاء و سنّ في قضائه الحافي الحفا(١) و در حدود سنة ۴۸۱ شيخ ابواسماعيل خواجه عبدالله انصاري صوفي كه از احفاد ابوايوب انصاري است و صاحب رسالة مناجات فارسيه و كلمات حكميه است وفات كرد، و در بقعة «كازرگاه» هرات به خاك رفت.

و در سنهٔ ۴۸۳ علی بن محمّد معروف به ابن مغازلی فقیه شافعی صاحب مناقب و ذخایر وفات یافت .

و در سنة ۴۸۵ حسن بن على ملقب به نظام الملك طوسى وزير سلاطين سلجوقيه (سلطان ملكشاه سلجوقي) به قتل رسيد. و نظام الملك عنايتي تمام به فقهاء و صوفيه داشته، و او اوّل كسى است كه انشاء مدرسه كرد و مردم به او اقتداء كردند در بناء مدارس.

و در سنهٔ ۴۸۷ مفتدی به موت فجأه وفات کرد ، و به قولی جاریهٔ او شمس النهار او را مسموم نمود .





ذكر ايام خلافت احمد بن المقتدى المستظهر بالله

چون مقتدی از دنیا رخت بربست، پسرش مستظهر بالله ابوالعباس احمد به جای وی نشست، و گفته اند که او مردی بوده لین الجانب، کریم الاخلاق، و خواهان علما و صلحاء .(۱)

و در ایام او سنهٔ ۴۸۸ محمّد بن ابی نصر فتوح بن عبدالله بن حمید اندلسی معروف به حُمّیدی صاحب کتاب جمع بین الصحیحین در بغداد وفات یافت، و حمیدی (به ضم مهمله و فتح میم) منسوب است به جدش حمید.

و درسنهٔ ۴۹۲ فرنگیها بیت المقدس را محاصره کردند ، و بعد از مدت یک ماه و نیم که محاصره طول کشید ، زیاده از هفتاد هزار از مردم آن جا را بکشتند ، و مشاهد آنجا را منهدم و ویران کردند ، و یهودیان را در کنیسه شان جمع نمودند و کنیسه را بر ایشان بسوزانیدند و جمعی فرار کردند و به بغداد رفتند ، چنان تظلم کردند که دیدهای مردم بر ایشان بگریست .

و هم در آن سال و به قولی در سنهٔ ۵۱۸ قرآن عثمان را از مدینهٔ وطبریه و به جامع دمشق نقل کردند به جهت آن که مبادا کفار بر او ظفر یابند، مردم به استقبال او بیرون شدند و قرآن را در خزانه شرقیه مسجد مقصوره جامع دمشق نهادند، و آن قرآنی بود به مرکب نوشته بودند بر پوست، و گفته شده که: عثمان قرآن ننوشته بلکه مصاحب عثمان به خط زید بن ثابت بوده که به امر عثمان نوشته بوده.

و هم در سنهٔ ۴۹۲ مجد الملك ابوالفضل اسعد بن محمّد قمي بر اوستاني وزير



١ _ عيون التواريخ، ج ١٢، ص ٨٣: الكامل، ج ٨، ص ٢٨١: اخبار الدول، ج ٢. ص ١٩٤.

سلطان برکباروق را لشکریان بکشتند و در جوار حضرت امام حسین ﷺ به خاک رفت. و از آثار اوست قبه اثمه اربعه در بقیع و چهار طاق عثمان بن مظعون ﷺ ، و مشهد کاظمین ﷺ ، و مشهد سید جلیل عبدالعظیم حسنی ﷺ در ری ، و غیر آن از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی ﷺ (۱)

و در سنه ۴۹۸ رکنالدین بن ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی برادر سلطان سنجر در بروجرد وفات کرد، و ممالک بسیار در تحت تصرف او بوده.

و نیز در سنهٔ ۴۹۸ و به قولی در سنه ۴۹۵ د حلّهٔ سیفیه ، بنا شد ، چنانچه ابن خلکان در احوال امیر صدقهٔ بن منصور مزیدی(۲) اسدی ملقب به سیفالدوله تصریح کرده و از این جهت معروف است به دحله سیفیه ».

و در اوّل سنهٔ ۵۰۴ على بن محمّد معروف به والكيا هراسي، در بغداد وفات كرد، و والكيا، (به كسركاف، يعنى كبيرالقدر) و والكيا، از فقها، شافعيه است و تجويزكرده لعن يزيد بن معاويه را به عكس غزالي، چنانچه در احوال يزيد به شرح دفت.

و در سنهٔ ۵۰۵ محمّد غزّالی طوسی شافعی مؤلف احیاء العلوم و غیره وفات کرد، و سن او به پنجاه و چهار رسیده بود، چنانچه شاعرگفته:

نصيب حجةالاسلام ازيس سسراي سينج

حیات پنجه و چار و وفات پانصد و پنج

غزالی (به تشدید زای، و به تخفیف نیز گفته شده است) منسوب است به «غیزاله» که یکی از قراء طوس است ، و علماء سنت از غزالی تعبیر به «حجة الاسلام» کرده اند و از او ستایش بلیغ نموده اند، و تصانیفش در نهایت خوبی وکمال است و احیاء العلوم او رب النوع کتب اخلاقیه است، مولدش در طوس اسنهٔ



١ _ مجالس المؤمنين، ج ٢، ص ٣٤٠.

۲ سلسلهٔ جلیله بنی اسد که ایشان را مزیدی نیز خوانند و در عراق عرب امارت داشتند، تمام شیعه بودهاند، و از جمله سیف الدوله بانی حله است که مردی حلیم و کریم و عقیف و شجاع بوده، و خانهٔ او در بغداد محل امان خانفان بوده.
 (مؤلف ﷺ).

۴۵۰ واقع شده، و در آنجا و در نیشابور نزد امام الحرمین تلمذ کرد و بعد از آن با نظامالملک وزیر ملاقات نمود، نظام الملک احترام او را فروگذار نمیکرد و تدریس نظامیهٔ بغداد را به او تفویض نمود .(۱)

پس در سنهٔ ۴۸۴ بغداد رفت ، اهل عراق چون برکمال و فضل او مطلع شدند شیفته او گردیدند و مدت ده سال آنجا بود و قریب سیصد نفر از اعیان اهل علم در درسش حاضر می شدند ، آن گاه زهد ورزید و عزلت اختیار کرد و در دمشق رفت و احیاء را تصنیف کرد ، آن گاه به جانب مصر و اسکندریه سفر کرد ، پس دیگر باره به طوس مراجعت نمود و مشغول تصنیف شد .

و در اوقائی که عزلت اختبار کرده بود وزیر مکتوب کرد او را ، و خواهش کرد از او به آمدن بغداد ، غزائی استعفا کرد و جوابی شافی برای او نوشت ، چنانچه قاضی نورالله مرحوم در مجالس و غیر او نوشته اند ، (۱) و نقل شده که : در اواخر عمر کتاب المنقذ من الضلال را در رد اعتقاد شیعه بر عصمت اثمه بیش نوشت .

و از معاصرین غزالی است ، عمر خیام نیشابوری حکیم و صاحب اشعار معروفه .

و در سنهٔ ۵۱۰ یحیی بن عبدالوهاب محمّد بن اسحاق بن محمّد بن یحیی بن منده معروف به ابن منده اصفهانی، محدث صاحب تصنیفات وفات کرد، و ابن منده از بیت علم و حدیث است و پدران او تمام تا یحیی بن منده محدث و فاضل بودهاند.

و در سنهٔ ۵۱۲ مستظهر بالله خلیفه به علت خوانیق وفات کرد.

你 你 你



۱ ـ نگاه کنید به ایشاً: تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۲۴۲ ـ ۲۳۳: تاریخ فلسفه درجهان اسلامی، ج ۲، ص ۵۱۸ ـ ۵۲۱. ۲ ـ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۹۲.

ذكر خلافت فضل بن المستظهر [باله] المسترشد بالله

بعد از مستظهر فرزندش ابومنصور فضل مسترشد به جای وی نشست، و او مردی شجاع و مهیب و صاحب شهامت بوده، و نقل شده که بعد از معتضد اشهم از او در خلفاء نبوده، و سلطان مسعود پسر برادر سلطان سنجر با او منازعه کرد و بعد از کارزار بر مسترشد غلبه جست و او را با جمله از خواصش اسیر کرد و در قلعه فریب به همدان حبس نمود، اهل بغداد از این واقعه بسیار ضجه کشیدند و بگریستند و زنها سر برهنه در کوچه ها بیرون شدند و بر خلیفه گریستند و مردم را از نماز جماعت منع کردند و منابر را شکستند و استغاله ها کردند. (۱)

تا آن که سلطان سنجر برای سلطان مسعود نوشت که به رسیدن کاغذ من مسترشد را به مقر سلطنتش با کمال عزت و احترام برمیگردانی، سلطان مسعود قبول کرد و او را با احترام به بغداد روانه کرد، همین که در «مراغه» رسیدند ناگهان هفده نفر از فدائیه در خیمه مسترشد ریختند و او را با خواصش بکشتند، (۲) این خبر چون به بغداد رسید مردم از خانه ها بیرون شدند و ندبه آغاز کردند و لطمه بر صورتها زدند و مراثی برای مسترشد گفتند.

و این واقعه در شانزدهم ذیقعده سنهٔ ۵۲۹ اتفاق افتاد .

و در ایام او در سنهٔ ۵۱۳ یا یک سال بعد ، فخر الکتّاب حسین بن علی اصبهانی



۱ ـ عيون النواريخ از ابن شاكر كتبي، ج ۱۲، ص ۲۹۲ ـ ۲۹۴؛ سير اعلام النيلاء، ج ۱۹، ص ۵۶۸: اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲ _ اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۷۰.

معروف به طغرائی(۱) ظلماً مقتول شد ، و طغرائی را استاد میگفتند ، و وزیر سلطان مسعود سلجوقی بوده و از برای اوست دیوان شعری ، و از محاسن اشعار او قصیدهٔ معروفه به ولامیهٔ العجم ، است که مطلعش این بیت است :

أصالة الرأى صائتنى عن الخَطْلِ و جِلية الفَضل زاتتنى لَدَى العَطْلِ
و ابن قصيده را در بغداد گفته در وصف حال خود و شكايت از زمان خويش.
فقير گويد كه: اگر طغرائى در زمان ما بود و روزگار ما را سير مىكرد، شكايتها
مىنمود و قصيده ها در ابن باب انشاء مىنمود و بر آن زمانها و روزگارها حسرتها
مىبرد، و شايسته باشد چند شعر از قصيده لاميه او را در ابن جا ذكركنم و هديه
فضلاء نمايم، چه فضلا را به آن قصيده عنايتى تمام است و جملة او را شرح

ما كنتُ أوشر أنْ يستدُّ بسى زَمَني تسقدُّ مَننى أنساسٌ كسانَ شسوطُهُمُ هسذا جسزاهُ المسرءِ أقرائه دَرَجُوا فَإِن عَلانى مَن دُونى فلا عَجبُ فاضير لها غيرَ مُحتال و لأضبِرِ أغدى عَدُوكَ أذنى منا(٢) وثقت بهِ فسانما رَجُسلُ الدُّنسيا و واجسدُها و حُسسن ظَسنَكَ بِسالاَيَامِ مَسغجزَةً عاضَ الوَفاء و فاضَ الغَدْرُ و انفَرَجتُ و شأن صدقك عَندَ النّاسِ كذَبُهُم فسيمَ اقستحامك لُمجَ البحر تركيه مُسلَكُ القناعةِ لا يُخشى عليهِ و لا

حَتَى أرى دولَة الأوغادِ و الشَّفَل وزاءَ خطوى و لو أمشى على مَهَلٍ مسن قسبلهِ فستمنّى فُسحة الأجل لى أُشوة بانحطاط الشمس عن زُحَلٍ فى حادِثِ الدّهر ما يُغنى عن الحِيل فى حادِثِ الدّهر ما يُغنى عن الحِيل فى حادِثِ الدّهر ما يُغنى عن الحِيل من لا يعوّلُ فى الدّنيا على دَخَلٍ مَن لا يعوّلُ فى الدّنيا على رَجُل مَن لا يعوّلُ فى الدّنيا على وجَل مَنافَة الخُلفِ بينَ القولِ و العَمل وحَل منافَة الخُلفِ بينَ القولِ و العَمل وحَد و أنتَ يكفيكَ مِنها مَستة الوَسلِ و أنتَ يكفيكَ مِنها مَستة الوَسلِ و الخَولِ و الخَولِ و الخَولِ و الخَولِ و العَمل و أنتَ يكفيكَ مِنها مَستة الوَسلِ و الخَولِ الخَولِ و الخرارِ الخرارِ الخرارِ الخرارِ الخرارِ الخرارِ الخرارِ الخرارِ الخرارِ الخرا

١ ـ براي مزيد اطلاع نگاه كنيد به: وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٨٥؛ معجم الادياء، ج ٩، ص ٥٥.

٢ ـ در وفيات: من.

تسرجسو البَسقاء بدار الأثبات لها فَسهل سَسمِفت بسطلٍ غسير مُستقِلٍ ثمّ اعلم: أنّ الطغرائي نسبة إلى من يكتب الطغرا، وهي الطُرّة التي تكتب في أعملي الكتب فوق البسملة بقلم غليظٍ تتضمّن نعوت العلك الذي صدر الكتاب عنه و القابه، وهي لفظةً اعجميّةً.

و در شوال سنة ۵۱۵ حسین بن مسعود بن محمّد الفرّاء معروف به محیی السنة بغوی صاحب کتاب مصابیح در حدیث، و معالم التنزیل در تفسیر، و تهذیب در فقه، و شرح السنه و غیرها در «مرو» وفات کرد.

و در سنة ۵۱۶ قاسم بن على بن محمد بصرى معروف به حريرى (۱) صاحب مقامات و درة الغواص في اغلاط الخواص وفات يافت، و گفته شده كه: حريرى مقامات را به خواهش و امر وزير مسترشد عميدالدوله (۲) انشاء كرد، و اوّل مقامة كه انشاء كرد مقامة حراميه است ، كه ابوزيد سروجى را در مسجد بنى حرام كه نام قبيله است ملاحظه كرد كه سؤال مى كند باكمال فصاحت و بلاغت، در حالى كه مسجد مملو از فضلا بود، فضلا از فصاحت و بلاغت ابوزيد حيران ماندند و صحبت او را در ميان آوردند، حريرى آن مقامه را در اين باب انشاء كرد، چون بر وزير اظهار كرد وزير را خوش آمد، امر كرد كه از قبيل آن انشا كند.

پس حریری چهل مقامه انشاکرد و به نظر وزیر رسانید، بعضی از فضلا از روی حسد منکر شدند و گفتند: این از انشائات کس دیگر است حریری به خود بسته است و اگر نتواند باز هم انشاکند، حریری به این جهت ده مقامه دیگر انشاء کرد و مجموع پنجاه مقامه شد، و زمخشری مقامات را مدح کرده و گفته:

۱ ـ برای مزید اطلاع نگاه کنید به: وقیات الاعیان، ج ۴، ص ۶۲؛ معجم الادیاه، ج ۱، ص ۲۶۱: طبقات سیکی، ج ۴، ص ۲۹۵: شفرات ،ج ۴، ص ۵۰۱.

۲ _ عمیدالدوله شرفالدین انوشروان بن خالد فاشانی است که این کثیر گفته: او وزیر خلیفه مسترشد و وزیر سلطان محمود غزنوی نیز بوده، و مردی عاقل، مهیب، عظیمالخلقه، کریم، شیعی مذهب بوده، و حریری مقامات را به اشارهٔ او به اسم او نوشته و در مدح او قصاید دارد، و در سنهٔ ۵۲۱ وقات یافت. (مؤلف ﷺ).

اقسم بسالله و آیساته و معشر الخیف و میقاته ان الحریری حسری بسأن تکستب بـــالئبر مـــقاماته

وکسی که احاطه داشته باشد بر مقامات می داند که حریری در چه پایه از فضل و کمال و کثرت اطلاع و طول باع بوده ، و پیوسته اهل فضل به مقامات عنایاتی داشته اند و شروحی برای آن نگاشته اند ، و مبدع مقامات بدیع الزمان همدانی است و حریری نسج بر منوال او نموده و مراد از حارث بن همّام که در صدر مقامات نام برده شده خود حریری است .

«و هو مأخوذ من قوله ﷺ: «كُلُّكُمْ خارِثٌ. وَ كُلُّكُمْ هَمَامٌ»، فالحارث: الكـاسب، والهمّام الكثير الاهتمام، و ما من شخص الآ و هو حارث و همّام، لأن كل واحد كاسب و مهتم بأموره.(١)

و حكى ان الحريري كان مولعاً بنتف لحيته عند الفكرة».

و نیز در سنهٔ ۵۱۶علی بن ابی زید محمّد نحوی شبعی امامی مشهور به فصیحی استرآبادی وفات یافت، و او را فصیحی میگفتند به جهت ملازمت او در قرائت کتاب والفصیح ۵که از مصنفات ثعلب است و در علم نحو است.

و نيز در سنهٔ ۵۱۶ وفات كرد بغوي محيى السنة .

و درسنهٔ ۱۸ ۱ ابوالفضل احمد بن محمّد میدانی نیشابوری (۲) ادیب وفات کرد، و از تألیفات او است کتاب و السامی فی الاسامی، و کتاب و مجمع الامثال اکه هر دو کتاب معروف و نیکو می باشند، و ما بین میدانی و زمخشری لطیفهٔ واقع شده که ذکرش را دوست ندارم، و میدانی منسوب است به و میدان، و آن (به فتح) اسم محلهای است در نیشابور، و این دو بیت منسوب است به میدانی مذکور:

تنفَّسَ صُبْحُ الشَّيب في ليل عارضي فــــقلتُ عَــــاه يَكــتَغِي بــعِذارِ



١ ـ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٥٥.

۲ - برای مزید اطلاع نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۳۸؛ معجم الادیاه، ج ۵، ص ۴۵؛ انسیاه الرواة، ج ۱، ص ۱۲۱؛ و مقدمه مجمع الامثال، چاپ دارالکتب العلمية، بيروت.

فَـــلَمَا فَشــا عــاتُبتُه فأجــابني أيا^(١) هل تَرى صُبحاً بغيرِ نـهار^(٢)

و در سنهٔ ۱۵۲۰ حمد بن محمّد بن طوسی غزالی برادر ابوحامد غزالی در فزوین وفات یافت، و غزّالی -به تشدید زای و به تخفیف نیز نقل شده -منسوب است به غزاله و خرّالی از قراء طوس است -، و احمد کتاب احیاء العلوم غزالی را مختصر کرده، در یک مجلد و نامیده او را به احیاء الاحیاء، چنانچه از علماء امامیه مرحوم محدث کاشانی او را مختصر و مهذب کرده و نامیده او را به محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء. (۱)

و در سنة ۵۲۵ وفات كرد حكيم عارف كامل معنوى و استاد مولوى صاحب مثنوى ابوالمجد مجدود بن آدم مشهور به حكيم سنائى شاعر غزنوى ، چنانچه صاحب روضات از بعضى فضلاء نفل كرده ، و بعضى گفته اند : وفاتش در سنة ۵۵۵ بعد از وفات انورى شاعر بوده به چهار سال ، و از جمله از اشعار حكيم سنائى ظاهر مى شود كه او از شبعيان و دوستان اهل بيت چي بوده ، رجوع شود به مجالس (۴) قاضى نورالله مرحوم ، والله تعالى هو العالم .

帝 帝 章

١ _ در وفيات: ألا هل.

٢ .. مقدمه مجمع المقال ، ج ١ ، ص ١٩ و وفيات .

٣- اين اين الحديد در شرح نهج البلاغه غلل كرده كه: احمد غزالي واعظ مقوّه بود، در بغداد آمد و موعظه كرد مردم را، و كان يتعصب لا بليس و يقول: الله سيّد الموحدين، و قال يرماً على المنبر: من لم يتعلم التوحيد من ابليس فهو زنديق، امر ان يسجد لغير سيده فابي، و نست بضارع الأ اليكم، و اما غيركم حاشا و كلاً ه. و نقل منه امثال ذلك كثيراً (مؤلف ﷺ)

۴ _مجالس المؤمنين، ج ۲، ص ۷۷.

ذكر ايام خلافت راشد بالله

چون در ۱۶ ذی قعده سنهٔ ۵۲۹ مسترشد مقتول گشت، فرزندش ابومنصور جعفر راشد به جای وی نشست، و گفته شده که: چون به دنیا آمده بود سوراخ مقعدش مسدود بوده، اطبًا باز کرده بودند.(۱)

و در ایام او در بلدهٔ موصل از آسمان آتشی بارید که چند موضع شهر را با خانههای بسیار سوزانید، و هم در بغداد عقربهای پرنده پیدا شد که مردم خیلی وحشت کردند و جماعتی از اطفال را بکشت .(۲)

و هم نقل شده که: ما بین راشد و سلطان مسعود منافرتی واقع شد، لاجرم راشد لشکری بسیار به جهت محاربه با او تهیه کرد، سلطان مسعود در ذی حجهٔ سنه ۵۳۰ داخل بغداد شد و قلوب رعیت را به سوی خود ماثل کرد و دار الخلافه را غارت نمود، و شهودی نزد قضات جمع آورد که تمامی شهادت دادند که راشد سیرنش قبیح است و خونهای مردم را بی سبب می ریزد و منکرات به جا می آورد.

پس قاضی قضات مالکیه ابن کرخی حکم به خلع او کرد، و او را از خلافت خلع کردند، پس راشد به اصفهان فرار کرد و آن جا را محاصره نمود، جماعتی از فدائیه بر او ریختند، و خونش به ریختند و قتلش در سنهٔ ۵۳۲ واقع شد. (۲)





١ ـ تأريخ الخلفاء، ص ۴۶٧؛ اخبار الدول. ص ١٧١.

۲ و ۳۔ اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۷۲.

ذكر ايام خلافت ابوعبداله محمّد المقتفى لأمرالله

در آن روزی که راشد از خلافت خلع شد عمویش ابوعبدالله محمّد بر سریر خلافت مستقل [کذا] شد، و او را مقتفی لأمرالله میگفتند به سبب آن که شش ماه یا شش روز قبل از آن که به خلافت رسد حضرت رسول خدا گلی را در خواب دید که او را بشارت خلافت داد و فرمود: دفاقتف بی ، .(۱) لاجرم چون بر خلافت مستقر شد طریق عدل را بیمود.

و در ایام او در سنهٔ ۵۳۸ فخر خوارزم ابوالقاسم محمود بن عمر معنزلی معروف به جارالله زمخشری (۲) در ۱ زمخشر ۱ وفات کرد ، و زمخشر (کغضنفر) قریهای است از قرای خوارزم .(۲)

و زمخشری را جارالله گویند به جهت آن که چندی مجاورت مکّه را اختیار کرده بود، و یک پای او قطع شده بود به واسطهٔ سرما در بعضی اسفار او به بلاد خوارزم، پس با چوب راه می رفت.

و مصنفات او بسیار است ، از جمله : کشاف است در نفسیر قرآن ، وفائق است در تفسیر حدیث ، و اساس البلاغه است در لغت ، و انموزج است در نحو ، و نصایح کبار و نصایح صغار است که هر دو در زهد و موعظه است ، و از زمخشری اشعار



١ _ اخبار الدول، ج ٢. ص ١٧٣؛ عيون التواريخ، ج ١٧. ص ٢٠٧. ٣٣٩_ ٣٣٠.

۲ ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: الایرانیون و الادب العربی، بخش علوم قرآن، ج ۲، ص ۲۹۹، انزمخشری لغویاً و مفسداً.

٣- نكاه كنيد به: احسن التقاسيم في معرقة الاقاليم، ص ٢٨٦، معجم البلدان، ج ٢، ص ٢٩٦.

لطيفه نقل شده و از جمله اشعار اوست كه در مرثية شيخ خود ابومضر منصور گفته :

و قـــــائلة مْـــا هــــذه الدُّرر الّـــتى تَساقَط منْ عينيك سِمْطينِ سِمْطين

فَقلت: هو الدَّرّ الّذي كان قد حشى أبو مضرِّ اذنى تساقط من عــينى(١)

و درکتاب تصایح کبارکه پنجاه مقامه است ، در آخر مقامه که در خمول است چند شعرگفته و خود را به آن مخاطب ساخته :

> اطلب ابا القاسم الخمول و دُع شبّه ببَعض الأموات تَفْسَك لأ ادفنه في البُين قبل مَينته عَـلُك تُـطَّفي مـا أنَّت مُـوقده

غيرك ينطلب السامياً وكُنن تبرزه إنْ كُنْتَ غَاقلاً فَيطناً و أجعل له صن خـموله كَـفَناً اذ انت في الجَهلَ تخلع الرَسَنا

و هم از اشعار اوست که در کشاف در تفسیر سورهٔ بقره ذکر کرده و هم وصیت کرده که آن ابیات را بر لوح قبر او بنویسند :

> يًا من يَرىٰ مدّ البعوضَ جناحها و يَرَىٰ مَناط عروقهٰا في نحرها أغْـفر لَـعبدِ تــابَ عــن فــرطاته

فى ظلمةِ اللَّيل البَّهيم الأليـل وَ المِخُ فِي تِلْكَ العظامِ النَّحلَ(٢) مًا كَان مسنه فسى الزَّمسان الأوَّلِ

و هم از تصانیف او ربیع الابرار است ، و کسی که مراجعه کند در آن کتاب خواهد دانست که او مرد منصفی بوده، و بعضی او را شیعه گرفتهاند^(۳) به ملاحظه بعضی كلمات او، والله العالم.

این چند شعر را نسبت به زمخشری دادهاند:

كــــــثر الشَّكِّ وَ الخـــلاف و كُــلًّ يدعى الفوز بالصراط السوي فساغتضامي بسلا إلىشه مسؤاه نسم حُبتى لأخمَد و عَـلتّي ﷺ فَازَ كُلُبُ بِحُبُ اصْحَابِ كُمِف كَيْف اشقى بحُبّ آلَ النّبِي ﷺ

و در سنهٔ ۵۳۹ اسومتصور منوهوب به احتمد بنفدادی ادیب منعروف به

١ ـ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٥٨.

٢ ـ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٥٩.

٣ ـ روضات الجنات، ج ٨، ص ١١١.

ابن الجواليقى در بغداد وفات كرد. و او معاصر هبةالله بن صاعد معروف به ابسن السلميذ نسصرانسي ماهر در طب است كه از خواص منقى بالله بوده. و ابن الجواليقى همان است كه بر درة الغواص حريرى نتمة نوشته موسم به تكمله.

و در ۲۶ رمضان سنهٔ ۵۴۲ سید هیدالله بن علی بغدادی معروف به این اشجری(۱) نحوی لغوی امامی وفات کرد و در کرخ بغداد به خاک رفت.

و در سنهٔ ۵۴۴ خون از آسمان بارید به طریقی که زمینها خونی شد اثر خون در لباسهای مردم بماند .

و در همان سال قاضی عیاض مغربی محدث ادیب نحوی وفات کرد و از برای او است تصنیفاتی در شرح صحیح مسلم، و تفسیر غریب صحاح ثلاثه: موطأ و صحیح مسلم و بخاری، و غیر ذلك. و دعیاض، بر وزن ریاض است.

و در سنهٔ ۵۴۷ سلطان مسعود سلجوقي وفات كرد.

و نیز در سنهٔ ۵۴۷ انوری شاعر وفات کرد و در « بلخ ، به خاک رفت .

و در سنهٔ ۵۴۸ محمّد بن عبدالكريم شهرستاني اشعري صاحب ملل و تحل^(۲) وفات كرد.

و در جمادی الأخره همان سال احمد بن منیر شامی(۳) شاعر امامی وفات کرد ، و ابن خلّکان گفته که : قبرش در « جبل جوشن » در حلب است ، و من زیارت کردهام قبر او را و دیدم بر لوح قبرش نوشته بود :

مَنْ زَارَ قَبْرِی فَلَیْکَنْ مُوقِناً انْ الذی اُلقے، یُسلقاہُ فیرْحَم الله امرءاً زارَنسی و قالَ لی: یَسْرْحَمُكَ اللهٰ(۲)

و له قَصيدةٌ لطيفةٌ في اظهار تعشَّقه بغلامه المسمَّى بتَتَر، أورَدها بتَمامهُا القاضي نورالله



۱ ـ برای مزید اطلاع نگاه کنید به: اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۶۲: انباه الرواة، ج ۳، ص ۲۵۶.

٢ _ الملل و النحل بارها به جاب رسيده و به نام توضيح الملل به قارسي ترجمه شده است.

٣ ـ وفيات الاعبان، ج ١، ص ١٥٥؛ تهذيب لبن عساكر، ج ٢، ص ١٧؛ النجوم الزاهرة، ج ٥، ص ٢٩٩؛ شفرات الذهب، ج ٢، ص ١٩٤.

۴ _وفيات الاعبان، ج ١٠ ص ١٥٩.

فى مجالسالمۇمنىن .^(١)

و نیز در سنة ۵۴۸ موافق بعضی اقوال ، شیخ اجل اقدم سعید ، و حبر فقیه فرید ،
امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی عالم مفسر محدّث و ثقه جلیل در
اسبزوار ، وفات کرد ، و جنازه شریفش را به ارض اقدس حمل کردند و در آن جا به
خاک سپردند ، و قبر شریفش فعلاً معروف است در موضع معروف به قتلگاه که در
اواخر دولت صفویه قتل عام شد به اشاره عبدالله خان افغان ، و شهدا در آنجا به
خاک رفتند و آن موضع به این نام مسمّی شد .

و این شیخ جلیل پدر ابونصر حسن بن فضل صاحب مکارم الاخلاق و جد ابوالفضل علی بن حسن صاحب مشکاة الانوار است، و سلسلة او از علماء بودهاند، و از تصانیف امین الاسلام طبرسی است کتاب مجمع البیان و جوامع الجامع.

و نقل شده: که چون نفسیر مجمع را نوشت کشاف را ندیده بود، و بعد از تألیف مجمع که کشاف را ملاحظه کرد او را خوش آمد، جوامع را تألیف کرد و در او جمع کرد لطائف کشاف و فوائد مجمع را، و بعد از آن نفسیر دیگری نوشت مختصرتر از هر دو. و هم از تصانیف اوست آداب دینیه، و اعلام الوری باعلام الهدی بر نهج ارشاد شیخ مفید، و نسبت او با ارشاد، نسبت مثیرالاحزان ابن نماء است با لهوف، و

تفاوت ، چنانچه صاحب روضات نقل کرده .(۲) و بالجملة ، مخامد امینالدّین الطبرسی اکثر من ان یکتب، و مقانته فی الرضاع معروفة وَ هی قوله: بقدم اعتبار اتّحاد الفحل فی نشر الحرمة ، وَ کذا قوله: بأنّ السعاصی کـلّها کبیرة ، و انّما یکون اتصافها بالصّغیرة بالنّسبّة الی ما هو اکبر .(۳)

عجب أن است كه ربيع الشيعه تأليف سيد ابن طاووس نظير اعلام الوري است بدون

وٌ عن الرِّيَّاض قال: و من عجيب امر هذا الطّبرسي، بل من غريب كراماته مَا اشتهر بين



١ ـ مجالسالمؤمنين، ج ٢. ص ٥٣٧.

٢ ــروضات الجنّات ، ج ٥. ص ٢٥٨.

٣ ـ روضات الجنّات ، ج ٥، ص ٢٤٢.

الخاص و العام، انه قد اصابته السكتة فظنّوا به الوفاة، فغسّلوه و كفنوه و دفنوه، ثمّ رُجَعوا، فلمّا افاق وَجد نفسه في القَبر وَ مسدوداً عنه سبيل الخروج عنه من كلّ جهة، فنذر في تلك الحالة انّه اذا نجى منْ تلك الدّاهية ألَّف كتاباً في تَفسير القرآن.

فاتَفَق انَّ بَعض النَّبَاشين قصده لأخذ كفنه، فلمّا كشف عَن وجه القبر أخذ الشّيخ بيده فتحيّر النَّبَاش من دهشَة مَا رَآه، ثمّ تكلّم معه فَازداد به قلقاً، فقال له: لأ تخف، أنا حيُّ و قد أضابتني السّكَتة ففعلوا بي هذا.

و لمّا لم يقدر على النّهوض و المشى من غاية ضعفه، حَمَله النّبَاش على عاتقه وَ جَاء به الى بَيْته الشّريف، فاعطاه الخلعة و اولاه مالاً جزيلاً، و تاب على يَده النّبَاش، ثمّ انّه وَفى بَعد ذلك بنذره الموصوف و شرع فى تأليف مجمع البيان (انتهى).

و مَع هذا الأشتهار مَا وجد في مؤلّف احد قبله، و قد ينسب هذه القضيّة الى المولى فتحالله الكاشاني، و يقال: إنّه ألّف بعد نجاته مِنْ تلك الواقعة تَفسيره الكبير المسمى بـ منهج الصّادقين، والله العالم.

ثم اعلم: أن هذا الطّبرسي غير أحمد بن على بن أبيطالب الطّبرسي(١) صاحب كتاب الأحتجاج على أهل اللّجاج، شيخ أبن شهرآشوب السّروى و المغاصر له فسي الرّضان و المقارب له في الشّأن، و أن اشتبه الأمر في ذلك عَلَىٰ بعض.

و الطّبرستان هي المازندران، و قد توجد النّسبة اليها طبريّاً ايضاً على غير القياس، بخلاف الطّبراني فانّه نسبةً الى طبريّة اردن من بلأد الشّام.

و نیز در سنهٔ ۵۴۸ وفات یافت شیخ اجل قطب الدین سعید بن هبة الله بن حسن راوندی ، چنانچه این تاریخ در لوح قبر شریفش ثبت شده ، و لکن آن چه صحیح است و در بحار از مجموعه شیخ شهید نقل شده ، تاریخ وفات [او] چهارشنبه ۱۴ شوال سنهٔ ۵۷۳ است ، و مزار این بزرگوار در بلده طبیهٔ قم در صحن جدید در



۱ _ دریارہ صاحب احتجاج نگاہ کنید به: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷؛ معالم العلماء، ص ۱۲۵۶ کشکول بحرانی، ج ۱، ص - ۲۰ تذکرة الاعیان، ص ۱۳۳.

٢ _ بحارالاتوار ، ج ١٠٥ ، ص ٢٣٥.

طرف پايين پاي حرم مطهر حضرت فاطميه ، الأزالث مهبطاً للفيوضات السّبحانيّة است.

و این شیخ را تصنیفات بسیار است مانند: شرح نبهایة، خبلاصة القیفاسیر، و خرائج و جرائح، و فقه القرآن، و دعوات، و منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة.

و مشایخ بسیار دارد، از جمله شیخ ابوعلی طبرسی، و عمادالدین طبری، و غیرهما است، و اولاد او از فضلاء و علما بودهاند.

و اصل او از « راوند » کاشان است که ضیاء الدین ابوالرضا سید فضل الله بن علی حسینی راوندی تلمیذ ابوعلی بن شیخ و صاحب ضوء الشهاب فی شرح الشهاب و نوادر و اربعین و غیره نیز از آن جا بیرون آمده است ، و بسیار می شود که مؤلفات این دو بزرگوار به هم مشتبه می شود به سبب اشتراک ایشان در نسبت به « راوند » .

و بدان نیز که قطبالدین بر جماعتی از علماء اطلاق می شود : اوّل ایشان قطب راوندی است .

دوم: عالم خبیر، ماهر ادیب، ابوالحسن محمد بن حسین بیهقی سبزواری نیشابوری، معروف به قطب الدین کیدری، صاحب اصباح در فقه و حدائق در شرح نهج البلاغه و مباهج المبهج فی مناهج الحجج است که ملا حسین کاشفی او را مختصر کرده و نامیده به بهجة المباهج، و تاریخ فراغش از شرح نهج البلاغه اواخر شعبان سنة ۵۷۶ است.

سوم: شیخ عالم اجل، ابوجعفر محمد بن محمد بویهی ورامینی است، معروف به قطب رازی و قطب تحتانی به جهت فرق میان او و قطبی که با او در مدرسهٔ نظامیه بوده و در غرفه جای داشته است، و قطب رازی صاحب محاکمات و شرح مطالع و شمسیه و حاشیه بر قواعد علامه [حلی] و غیره است، و او منسوب است به بابویه قمی یا به آل بویه و از علماء امامیه است، و در دمشق وفات کرد در سنهٔ ۷۶۶.



۱ ـ نگاه كنيد به: تنقيح المقال، ج ۲. ص ۲۲؛ ريحانة الادب، ج ۳. ص ۴۶۹؛ اعيان الشيعه، ج ۷. ص ۲۳۹؛ سفينة البحار؛ قواند الرشوية، ص ۲۰۱.

چهارم: قطبالدین محمّد اشکوری لاهیجی تلمیذ محقق طوسی، و صاحب کتاب محبوب القلوب است.

پنجم: قطبالدین مشهور به قطب المحیی محمّد کوشکناری است که استاد متکلم حکیم ملا جلال دوانی معروف است .

ششم: علامهٔ شیرازی محمود بن مصلح شافعی فارسی است که شارح مختصر ابن حاجب و قسم سیم مفتاح و کلیات ابن سینا و غیره، و تلمیذ خواجه نصیر طوسی، و دائی شیخ سعدی است.

و در سنة ۵۵۲ سلطان سنجر به ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی در و صرو و فات کرد، و سلطان سنجر سلطنت خراسان و ماوراء النهر با او بوده و در عراقین به نام او خطبه می خواندند و او را سلطان اعظم معزالدین می گفتند و نقل شده ، که در خزانه او چندان اموال جمع شده بود که در خزانه هیچ یک از ملوک اکاسره نبوده . و پیوسته در ترقی بود تا در سنهٔ ۵۴۸ که طایفه از اتراک با وی جنگ کردند و نیشابور را تصرف کردند و خلق بسیاری بکشتند و سلطان سنجر را اسیر کردند ، پس خوارزمشاه بر مدینهٔ و مرو و مسلط شد و سلطان سنجر مدت پنج سال اسیر بود ، بعد از حبس خود را رهاکرد و به خراسان آمد و در صدد جمع آوری مملکت بود که اجل او را مهلت نداد ، و به موت او استبداد سلجوقیه بر خراسان تمام شد و خوارزمشاه مستولی شد و در تاریخ سلطان سنجر گفته اند:

جهاندار سنجر که در باغ ملک سر افراز بودی به کردار سرو چو در مرو می از «شاه مرو» مرو در مرو می از «شاه مرو»

رجوع كنيم به اخبار مقتفى لأمرالله:

و بالجمله ، در ایام مقتفی ریاست بغداد و عراق از برای خلفا صافی و بی منازع شد ،(۱) چه در زمانهای سابق ایشان را به جز اسم خلافت چیز دیگر نبود . و هم در ایام او زلزلههای عظیم در روی زمین واقع شد ،(۱) و در خراسان قحطی سختی شد به طوری که شخصی یکی از سادات علویین راکشته بود و پخته نموده بود و در بازار میفروخت ، چون بر مردم معلوم شد او را بکشتند .(۲)

و ازکارهای مقتفی تجدید درکعبه بود.

و دمیری گفته که: مفتفی تابوتی از عقیق برای خود درست کرده بود که در او دفن شود .(۳)

و وفائش در شهر ربيع الاوّل سنة ۵۵۵ واقع شد. (۴)

彝 春 恭

١ ــ اخيار الدول. ج ٢. ص ١٧٥.

٢ ــ الكامل في التاريخ، ج ٨، ص ٣٤٣ و اخبار الدول، ج ٢، ص ١٧٤.

٣ ـ اخبار الدول، ج ٢. ص ١٧٧؛ تاريخ الخلفاء، ص ٢٧٢؛ حياة الحيوان، ج ١٠ ص ١٤٠.

۴ ۔ اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۷۷.

ذكر ايام خلافت يوسف بن محقد المستنجد بالله

چون مفتفی از دنیا رخت بر بست ، فرزندش ابوالمظفر بوسف مستنجد به جای وی نشست ، و این در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری بوده موافق آن خوابی که دیده بود ، چه آن که ابن خلکان نقل کرده که : و مستنجد و در حیات پدرش در خواب دید که ملکی از آسمان فرود آمد و برکف دست او چهار لفظ و خ و نوشت ، چون بیدار شد معبری طلبید و خواب را با وی بگفت ، معبر گفت که : تعبیرش آن است که به تو می رسد خلافت در سنهٔ خمس و خمسین و خمس مأه ، و چنین شد که تعبیر کرده بود . (۱)

و مستنجد را معرفتی تمام بود به علم اسطرلاب و عمل آلات فلک و گفتن شعر بدیع و نثر بلیغ ، و از اشعار او است :

> عَيَّرتنى بالشِيَب و هُو وقـارٌ لَيْتها عـيّرت بـــفا هُــوَ غــارُ إن يكنْ شابَتِ الذّوائب منّي فاللّيالي تــزينها الأقـــمارُ^(۲)

و «مستنجد» موصوف به عدل بود، و بسیار سعی داشت در اخذ مفسدین و حبس ایشان و نقل شده که: مرد نمام مفسدی را بگرفت و در زندان کرد، وقتی مردی به شفاعت او بیرون شد و ده هزار دینار تقدیم خلیفه کرد که او را رها کند، مستنجد گفت که: من ده هزار دینار به تو می دهم که یکی دیگر از قبیل او برای من



١ _ اخبار الدول، ج ٢، ص ١٧٨ يه نقل از ابن خلَّكان.

۲ _اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۷۹.

پیداکنی تا من او را حبس کنم و مردم را از شر او آسوده نمایم .(۱) وفاتش هشم ربیع الثّانی سنهٔ ۵۶۶،(۲) و به قولی سنهٔ ۵۷۶ واقع شد .

و در ایام او در سنهٔ ۵۵۹ وفات کرد جمال الدین ابوجعفر محمد بن علی بن ابی المنصور اصفهانی وزیر قطب الدین مودود زنگی صاحب موصل ، جنازه اش را حرکت دادند ببرند به مدینه ، جماعتی از قراء را با جنازه حرکت دادند که در هر منزل برای او قرآن بخوانند ، و به هر شهری که وارد می شوند مردم را ندا می کردند برای نماز بر آن . مردم می آمدند و بر نعش او نماز می گزاشتند .

و در ۱ حلّه ، چون مردم جمع شدند برای نماز بر او جوانی بر موضع بلندی بالا رفت و به آواز بلند خواند :

> سَرىٰ نعشهٔ فـوق الرُقاب و طـالنا يُسمّر عسلى الوادى فَستُثني رمْسالُهُ بفيك الثَّرىٰ لم تَدْر من حلَّ فى الثَّرى

سَـرى جـوده فــوق الرّكــاب و نــائلهُ عــــليه و بــــالنّادې و تُــــثنې أزامــلُه جهَلت و قد يَشتَصغر الشّــى، جــاهلهُ

پس جنازهٔ او را به مکّه بردند و طواف دادند و به مدینه آوردند و در جوار قبر رسول خدا ﷺ به فاصله پانزده ذراع دفن کردند.

و این جمال الدین همان کس است که تجدید کرده مسجد خیف را به منی، و بنا کرده حجر را به جانب کعیه، و مال بسیار به مقتفی بالله و به امیر مکه داده تا این بناها را کرده! و بنا کرده مسجد بر جبل عرفات و درجهای به سوی آن را. و برکه ها در عرفات بنا کرده، و بنا کرد سور مدینهٔ معظمه را. و بنا کرد ریاطهای بسیار و جَسْری بر دجله نزد جزیره ابن عمر از سنگ و آهن و ساروج، و هنوز چِسْر نمام نشده بود که داعی حق را لبیک گفت.

و در سنهٔ ۵۶۰ وفات كرد شيخ عبدالقادر بن محمّد جنگي دوست جيلاتي ، و قبرش در بغداد است . و تاريخ ولادتش (عشق) و وفاتش (عشق كمل) است ، و



١ ـ اخبار الدول، ج ٢، ص ١٧٩؛ تاريخ الخلفاء، ص ٢٧٤.

۲ ــ الكامل في التاريخ، ج ٦. ص ١٠٨، اخبار الدول، ج ٢. ص ١٨٠.

صوفیه و اهلسنّت را اعتقاد تمامی است به او .(۱۱) و او را باز الله اشهب، و غوث اعظم، و شیخ العارفین و قطب زمان گویند، و کراماتی با دعاوی بسیار از او نقل میکنند شبیه به دعاوی محییالدین عربی.

 قمما حُكِى عند، قال: عثر الحجاج و لم يكن من يأخذ بيده، و لو ادركت زمانه الأخذت بيده!

و قال ايضاً: أعطيت الآن سَبعين باباً من العلم اللَّدنَّى، سعة كلَّ بابٍ مَا بين السَّماء و الأرض.

و حكى عند ايضاً، قال: سُلَمت لى الأرض شرقاً و غرباً، سكنى و غير سكنى، برّاً و بحراً و سهلاً و جَبَلاً، و كلّهم يخاطبونى بالقُطبيّة.

و بالجمله ، او را نسبت به امام حسین علیه دادهاند از طریق و موسی الجون » ، و لکن از صاحب عمدة الطالب و غیر او از علمای انساب نقل شده که انکار کردهاند و گفتهاند چنین نیست ، و خود شیخ (۲) هم ادعا نکرده ، و تفصیل کلام مناسب این مقام نیست ، والله العالم .

و در سنهٔ ۵۶۲^(۳) ابوسعید عبدالکریم بن محمّد سسمعانی ^(۴) سروزی شافعی مورّخ نسّاب صاحب انساب و نواریخ مشهوره و تذبیل تاریخ بمخداد و غیرها در «مرو» وفات کرد، و «سمعان: بطن من تمیم».^(۵)

و در سنة ۵۶۳ شیخ سهروردی عبدالقاهر بن عبدالله صوفی معروف وفات کرد . و در سنة ۵۶۵ ابوالقاسم حسین بن محمد بـن المـفضّل مـعروف بــه دراغب



۱ _ نگاه کنید به: نفحات الانس، ص ۵۰۷ ـ ۵۰۹.

٢ _ قال تاج الدين بن محمّد بن حمرة بن زهرة الحسيني في ذكر موت بني الحسن؛ و الشيخ عبدالقادر كان رجلاً جليلاً صالحاً لم يدع هذه النسبة و ادعاها احقاده، و هو من يطون يشتير من قارس، والله اعلم. (مؤلف ﴿).

٣ .. ابن جوزي در المنتظم ٥٤٣ ه. ثبت كرده كه اشتباه است.

۴ ـ درباره سمعائی نگاه کنید به: وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۳۷۸ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۲۷۱ ـ ۳۷۲؛ طبقات الشافعیة، ج ۲، ص ۵۵ ـ ۵۶: طبقات الشافعیة الکبری، ج ۷، ص ۱۸۱ ـ ۱۸۵.

٥_ نگاه كنيد به: وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٣٨١ و الانساب، ورقه ٣٠٧.

اصفهانی،(۱) معروف در لغت و عربیت و ادبیت و حدیث و شعر و غیرها وفات یافت.

و راغب اگر چه از علماء شافعیه به شمار رفته ،(۱) لکن مردی منصف و قلیل التعصب است ، و از اهل بیت طاهرین علی بسیار نقل میکند ، و از اهل بیت طاهرین علی بسیار نقل میکند ، و از شاه ولایت علی پیوسته به امیرالمؤمنین علی تعبیر میکند ، و کتب بسیار در ادبیت و تفسیر قرآن و اخلاق تألیف کرده ، از جمله کتابی در اخلاق نظیر اخلاق ناصوی ، واز اشعار اوست که از آن کتاب نقل شده :

زصد همزار محمد که در جمهان آیمد و گرچه عرصهٔ عالم پسر از عملی گسرده جهان اگرچه زموسی وچوب خالی نیست

یکی به منزلت و جماه ممصطفی نشسود یکی به علم و سخاوت چه مرتضی نشود یکسی کملیم نگردد یکسی عمصا نشسود

و هم از تصانیف اوست: کتاب محاضرات مشتمل بر نوادر حکم و حکایات طریقه و غیرها.

قال في المجلّد الثاني منها، في الحدّ السّادس عشر، عند ذكر مَا جَاء في اللّواطة _الخ، مَا هذا لفظه: و دفع رجلُ الى امرد درهماً، (") فلمّا كشف ايره إِسْتَغظمه، فامتنع، فقال له الرّجل: إمّا ان تستدخله و امّا ان تشتم معاوية، فقال: الصّبر على الاستدخال أهون من شَتم خالى و خال المؤمنين، (") فلمّا ادخله فيه، قال: أخ يَا ربّ، هٰذا في هوى وليّك قليلٌ، اللّهم إنّى قَد بَذَلت نَفْسي دون شَتم معاوية فَصيِّرني». (٥)

带 樂 聲

۱ ـ درباره او نگاه کنید به: ریاض العلماء ، ج ۲، ص ۱۷۲: طبقات اعلام الشیعه ، ج ۶، ص ۱۸۱ روضات البرشات. ص ۲۲۸: الذریعة ، ج ۱، ص ۲۷۴، و ج ۴، ص ۲۷۴ و ۲۵۱، ج ۵، ص ۴۵، و ج ۷، ص ۷۲، و ج ۱۰، ص ۲۸، و ج ۲۰، ص ۱۲۸، و ج ۲۱، ص ۲۶۴.

۲ ـ برخي مانند: صاحب كامل بهاني او را شيمه دانسته اند. نگاه كنيد په: رياض العلماء، ج ۲. ص ۱۷۲.

۲ ـ در محاضرات؛ دراهم.

۴ ـ در محاضرات: خال المؤمنين.

۵_محاضرات الادباء، چاپ مکتبة الحيدرية، ج ۲، ص ۲۴۶_۲۲۷.

ذكر ايام خلافت مستضىء بنوراث

چون مستنجد از دنیا درگذشت، ابوالحسن (ابومحمد حسن -خ ل) علی
مستضی، به جای پدر نشست، و نقل شده که او مردی جواد و کثیرالخیر و
الصدقات بود. (۱) چون مستضی، به خلافت مستقر شد، هزار و سیصد خلعت بر
ارباب دولت پوشانید (۲) و در ایام او دولت بنی عُبید در مصر منقرض شد و خطبه به
نام مستضی، خواندند و سکه به نام وی زدند، پس دولت عباسیه در دیار یمن و
مصر برگشت (۳) از پس آن که دویست و پانزده سال بود قطع شده بود، و در ایام او
آب دجله بغداد زیاد شد و بغداد را غرق کرد و فرات نیز آبش طغیان کرد به حدی
که جمله از مزارع و قرئ تلف شد، و با این حال مزرعه های د دُجیل ، از بی آبی تلف
شد. (۲)

و در سنهٔ ۵۶۷ عبدالله بن احمد بغدادی معروف به ۱ ابنخشاب ه (۵) وفات یافت ، سیوطی نقل کرده که : ابنخشاب بی مبالات بود در حفظ ناموس علم ، و شطرنج می باخت و شوخی بسیار می کرد و لباسهایش همیشه کثیف و کهنه بود ، و زن اختیار نکرد ، و شرحی از بی تدینی او نقل کرده که ذکرش مقصود ما نیست .



۱ _ اخبارالدول، ج ۲، ص ۱۸۱.

٢ _اخبار الدول، ج ٢. ص ١٨١؛ المنتظم، ج ١٠. ص ٢٣٣.

٣- المنتظم، ج ١٠، ص ٢٣٧: الكامل في التاريخ، ج ٩، ص١١١، اخبار الدول، ج ٢، ص ١٨٢.

٢ ـ المتظم، ج ٢، ص ٢٤٧.

٥ ـ وقيات الاعيان، ج ٢، ص ١٠٢؛ معجم الادياء، ج ١٢، ص ٢٤؛ المنتظم، ج ١٠، ص ٢٣٨؛ شيفتكان دانش.

و در همان سال بوری شافعی و قرطبی امام قراثت نیز وفات کردند .

و در سنهٔ ۵۶۸ ابوالمؤید احمد بن محمد مکی حنفی معروف بـه داخطب خوارزمی ه معاصر زمخشری وفات کرد.

و در غُرّهٔ شوال سنة ۵۶۹ سعید بن المبارک معروف به ۱ ابن الدهان ، نحوی بغدادی وفات کرد . و ابن الدهان لقب جماعتی است از نحات .

و در سنهٔ ۵۷۳ محمّد بن محمّد عبدالجليل بلخي عمري معروف به ورشيد و طواط ، و منسوب به عمر بن الخطاب ، كاتب سلطان خوارزمشاه هندي و مؤلف حدائق السحر في دقائق الشعر در خوارزم وفات كرد .

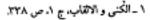
و در سنة ۵۷۴ ابوالفوارس سعد بن محمّد بن سعد بن الصيفى معروف به و حبص بيص ه (۱) شاعر در بغداد وفات كرد و در مقابر قريش به خاك رفت ، «و وجه تلقبه بحيص بيص انه رأى الناس يوماً في حركة مزعجة بأمر شديد، فقال: ما للناس في حيص و بيص ؟ فبقى عليه هذا اللقب، و من شعره:

(مَلَكُنا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَا سَجِيَة) الأبيات.

وله قضية لطيفة فيانشائها.^(٢)

و در سنة ۵۷۵ و به قولی در سنهٔ ۵۹۵ مستضیء بنورالله وفات کرد .

告 告 等



٣ _ نكاء كنيد به: فيض القدير، ص ٣٥٣: الكني و الالقاب، ج ١، ص ٣٣٧ و منتهي الآمال.



ذكر ايام خلافت احمد بن المستضىء الناصر لدينات

چون مستضى، دنيا را وداع كرد، فرزندش ابوالعباس احمد ناصرلدينالله به جاى وى نشست، و آن در غُره ذى قعده سنة ۵۷۵ و به قولى در سنة ۵۹۵ بود، و ناصر مردى صاحب عقل و شهامت و قطانت بود چون بر خلافت مستقر شد امر كرد هر چه شراب بود بريختند و آلات لهو و لعب را بشكستند، (۱) لاجرم بلاد به سبب عدل او معمور شد و رزق مردمان فراوان گشت، مردم به قصد تبرك به جانب بغداد مى آمدند.

و ناصر از تمامی خلفاء بنی عباس بیشتر خلافت کرد، و جواسیس و عیون قرار داده بودکه در نزد هر سلطانی بودند و مطالبی که واقع می شد به او اطلاع می دادند، و مردم را چنین اعتقاد بودکه ناصر از اهل کشف و اطلاع بر مغیبات است، و بعضی می گفتند که: جنبان او را خدمت می کنند، (۱) و ملوک و اکابر مصر و شام هرگاه نام ناصر را می بردند صداها را آهسته می کردند از هیبت و اجلال او، و پیوسته در عزت و جلال بود تاگاهی که از دنیا بیرون شده .(۱)

وگفته شده که: ناصر (۲) شیعی مذهب بوده و میل به طریقه امامیه داشته به خلاف پدرانش، حتی آن که از ابن جوزی سنی در محضر او پرسیدند که: افضل



۱ _ اخیارالدول، ج ۲. ص ۱۸۵.

٢ _ تكاه كنيد يه: سير اعلام النبلاء، ج ٢٢، ص ١٩٤؛ تاريخ الاسلام، ص ٢٩؛ اخيار الدول، ج ٢، ص ١٨٥.

٣ _ اخبار الدول، ج ٢، ص ١٨٥.

۴ - كان للناصر كتاب، قال العلامة ﷺ في كشف البقين: من رواية الخليفة الناصر من بني العباس، وروينا كتابه عن السيد
 قضار بن المعد الموسوى - الخ (مؤلف ﷺ).

مردم بعد از رسول خدا ﷺ کیست؟ جرأت تصریح به نام ابی بکر نکرد و به اجمال جواب داد . و گفت : «افضل مردم بعد از رسول خدا ﷺ آن کسی است که دختر او در خانه اوست ، و این عبارت دو احتمال دارد :

یکی آن که مراد آن باشد که دختر پیغمبر ﷺ در خانه اوست که مقصود امیرالمؤمنین ﷺ باشد.

احتمال دوم: آن که دختر شخص افضل در خانه رسول است که مراد ابوبکر باشد، و این جواب از لطایف اجوبه است.

و هم معروف است که از ابن جوزی پرسیدند از عدد خلفاء؟ در جواب گفت: «اریع، اربع، اربع» .(۲) اهل سنّت حمل بر تأکید کردند، شبعه بر اثمه اثناعشر صلوات الله علیهم.

و ابن خلکان در ترجمه ملک افضل علی بن یبوسف صاحب دمشق و غیره نوشته که: صلاح الدین یوسف، وزیر المصریین، ملک الافضل علی را ولیعهد خود کرد، و چون وفات یافت و علی امیر دمشق شد، با برادرش عثمان که عزیز مصرش میگفت نزاع کرد، و بالأخره برادرش عثمان با عمویش ملک عادل او را در دمشق محاصره کردند و دمشق را از او گرفتند، ملک الافضل نامه برای ناصر نوشت در شکایت از دست برادرش عثمان و عمویش ابوبکر عادل به جهت گرفتن ایشان دمشق را از دست او، و این اشعار را در برنامه درج کرد و برای ناصر فرستاد:

مسسولای إنّ أبسابكرٍ وَ صَساحِبَهُ و هسو الذّی كسان قسد ولاً، والده فسسخالفاهُ و حَسلاً عَسقدَ بسيعته فانظر إلى حظّ هذا الأسم كيف لفي فجاءه جواب الناصر، و في أوله:

عثنان قد غَصَبا بالسّيف حقّ عَـلى عـلَيهما فـاستقام الأمـرُ حـين وَلى وَالأمر بَـيْنَهمنا وَ النّـصّ فـيه جَـلى مـنَ الأواخـرِ مـا لاقـى مَـن الأوّلِ

۱ ۔ نیز نگاہ کنید به: وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۱؛ اغیارالدول، ج ۲، ص ۱۸۶. ۲ ـ روضات الجنّات ، ج ۵، ص ۲۸.

ب الود يُسخبر أنّ أضلك طساهِرُ بسعد النّسبيّ له بسيثربَ نساصِرُ وانشُر(٣) فَنَاصِرُك الأمّام السّاصِر(٢) رَافى كَتَابُكَ يَابِن يَوسُفَ مَعَلَناً غُصَبًا(١) عَلِيَاً ﷺ حَقَّه إذ لم يكن فَاصْبِر(١) فإنَّ غَـداً عَـليه حسَّابهم

و در ایام ناصر ظاهراً در سنهٔ ۵۸۲ کواکب سبعه در میزان اجتماع کردند، ابوالفضل خوارزمی منجم و دیگر منجمین حکم به خراب شدن عالم کردند به سبب طوفان باد، مردم شروع کردند به حفر مغازه در زیرزمینها و آب و طعام در آنجا بردند و تهیه وزیدن بادهای سخت نمودند و شب میعاد را منتظر بودند، تا آن شب که لیله نهم جمادی الآخر بود برسید و ابداً بادی بلکه نسیمی نوزید، به طریقی که شمعها افروختند و هوا آن قدر متحرک نبود که شعلهٔ چراغها را حرکتی دهد، شعراء در این باب اشعار گفتند، (۵) از جمله اشعار ابوالغنائم محمد بن معلم است که در این واقعه گفته:

قل لأبي الفضل قبول مسترفٍ و ما جَرَت زعزع كما حكسوا تعمال كذب السنة مستخ

قد بان كذب المستجمين وَضى مسدّبر الأمسر واحسد أحَسدُ لاَ المشترى شالم و لاَ زُحَلُ

فليبطل المدّعون لما وضَعوا

مَضَى جمادې و جاءنا رجبُ ولا بَسدا كسوكب له ذَنَبُ اى مقال قالوا و ما كذبوا ليس لسبع لخادث سَبَبُ باقي و لا زهرة و لا القطب فى كتبهم و ليُخرَق الكُتُبُ

و در سنهٔ ۵۷۶ احمد بن محمّد بن ابراهیم بن سلفه صاحب مصنفات معروفه و مشهور به حافظ سلفی وفات کرد .

و سلفی منسوب است به جدش دسلفه، و آن لفظ است عجمی (یعنی سه



۱ ـ در وقيات: غصبوا.

۲ _ در وفيات: فأبشر،

۲_در وفیات: واصیر.

۴_وفيات الاعبان، ج ٢، ص ٢٢٠ ـ ٢٢١.

۵ ـ اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۸۶.

لب)، به سبب آن که یک لبش شکافته بوده، و بعضی گفتهاند که: سلفی (به فتح سین) منسوب است به طریقهٔ سلف.

و در سنهٔ ۵۷۷ عبدالرحمن بن محمد معروف به ابن الانباري نحوي انباري وفات كرد ، و «انبار» در قديم بلدي بوده در جنب فرات و در سابق انبار طعام كسري بوده و ما بين او و بغداد ده فرسخ فاصله بوده .

و ابن انباری بر جماعتی اطلاق میشود و اشهر ایشان همین مرد است که صاحب تألیفات بسیار و معروف به زهد و ورع و کثرت علم است .

و در سنهٔ ۵۷۸ وفات یافت فخرالأجله و شیخ فقهاء حلّه، محمد بن احمد بن ادریس حمل نمی کرده ادریس حمل نمی کرده ادریس حمل فقیه اصولی صاحب کتاب سرائر، و ابن ادریس عمل نمی کرده به اخبار آحاد، و اول کسی است که بنای اعتراض و طعن بر شیخ طوسی نهاد، (۱) و علامهٔ حلی این نیز بر او طعن بسیار زده.

و در منتهی المقال است که: در ابن ازمنه مشهور شده است که ابن ادریس به حال جوانی وفات کرد و سنین عمرش به بیست و پنچ نرسیده بود، و میگویند: این به سبب آن است که اسائه ادب نموده به شیخ طوسی گه.

و لکن آن چه در بحار نقلاً از خط شیخ شهید دیدم آن است که ابن ادریس در سنهٔ ۵۵۸ به حد بلوغ رسید و در سنهٔ ۵۷۸ وفات کرد، و بنابر این سنین عمرش به سی و پنج رسیده بود (۲)

بلکه در رسالهٔ مشهور کفعمی در وفیات علما بعد از آن که حد بلوغ ابن ادریس را در سنهٔ ۵۵۸ نقل کرده ، از فرزندش دصالح ، نقل نموده که گفته : پدرم وفات کرد در ظهر روز جمعه ۱۸ شوال سنهٔ ۵۹۸، پس عمرش بنابراین تقریباً پنجاه و پنج بوده ، والله العالم (انتهی).

و بدان که از معاصرین ابن ادریس شیخ ثقهٔ جلیل سدیدالدین ابوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی نزیل مدینه است که از تألیفات او است کتاب فضائل معروف که علامه مجلسی الله در بحار از او نقل میکند، و نوادر اخبار و معجزات طریفه در او



١ ـ در اين خصوص تك: مقدمة كتاب السرائر ، چاپ جامعة مدرسين، ص ٢٨ په بعد.

٢ - منتهى المقال، ص ٢٥٠.

بسیار است ، مانند: حدیث مفاخرهٔ حضرت زهرا علله با امیرالمؤمنین ، و مفاخرهٔ امام حسین علیه با پدرش علیه ، و حدیث تکلم سلمان با میت در مرض موت خود در مدائن ، و غیر ذلک .

و شاذان مذكور روايت مىكند از پدرش جبرئيل، و از ابوجعفر محمد بن ابوالقاسم بن محمد معروف به عمادالدين طبرى صاحب كتاب بشارة المصطفى لشيعة المرتضى وكتاب زهد و تقوى و غيره.

و در سنهٔ ۱٬۵۸۱ حکیم خافانی شیروانی (۲) شاعر عجمی معروف وفات کرد، و او در طبقهٔ حکیم نظامی شاعر معروف است، و منسوب است به شیروان و آن بلدی است که انوشیروان او را تعمیر کرده و به نام او مسمی شده.

و در سنهٔ ۵۸۳ نقل شد: که روز اول سال با روز اول هفته و اول سال شمسی و اول سال شمسی و اول سال عربی موافق شده بود و شمس و قمر در یک برج بودند و این از اتفاقات عجیبه بوده.

و در آن سال سلطان صلاحالدین بیتالمقدس را با بسیاری از بلاد شامات فتح کرد و از دست فرنگیها بیرون آورد.

و در سنهٔ ۵۸۵ سید جلیل فقیه عزالدین حمزه بن علی بن ابی المحاسن زهرهٔ حسینی معروف به ابوالمکارم بن زهره وفات کرد، و این سید جلیل به دوازده واسطه نسبش منتهی می شود به حضرت صادق 数 (۳) و تمامی از سادات جلیل بودند.

و بنوزهره بیت شریفی میباشند^(۲) و بسیاری از ایشان از احفاد و بـنواعـمام



۱ _ يا در ۵۸۲، تگاه كنيد به: الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۲۰۳.

٢ _ وي ابراهيم بن على شرواتي، حسّان عجم.

هسمان شسهنشه اقسلیم نیظم خیاقانی که صبت فضل زشروانش رفته تا در چین ۳_نگاه کنید به: ریاض العلماد، ج ۲، ص ۲۰۲؛ طبقات اعلام الشیعة، قرن ۶، ص ۱۸۷ روضات ج ۲، ص ۲۷۴؛ اعبان الشیعة، ج ۶، ص ۲۲۹.

۴_اجازه علامه حلي (۶۴۸_ ۷۲۶ هـ) په پنوزهرة در بحارالانوار، ج ۱۰۴. ص ۶۱ ـ ۶۲، چاپ بيروت آمده است.

ابوالمكارم هستند كه از فقهاء مىباشند، و از جمله ايشان است: سيد علاءالدين ابوالحسن على بن محمّد بن على بن حسن بن زهره كه علامه حلى الله از براى او و پسرش ابوعبدالله حسينى و برادرش سيد بدرالدين محمد اجازه كبيرة معروفه به اجازة بنىزهره را نوشته .(۱)

و بالجمله ، بنوزهره ببت جلیل بودند در ۱ حلب ۱ و اشهر ایشان ابنزهرهٔ مذکور است که شیخ و استاد شیخ شاذان بن جبرئیل قمی ، و صاحب سرائس ، و شیخ محمّد بن مشهدی ، و غیرهم بوده .

و ابنزهره را تصانیفی است از جمله : فنیةالنزوع الی علمی الاصول والفروع ،(٢) « والنزوع (بضم النون) هنا بمعنی الاشتیاق » .

و هم در حدود سنة ۵۸۵ وفات كرد شيخ منتجب الدين على بن عبدالله رازى صاحب فهرست معروف در احوال علماى عصر شيخ طوسى تا زمان خويش ، و اين شيخ جليل نسبش منتهى مى شود به حسين بن على بن بابويه قمى ، و شيخ صدوق رئيس المحدثين عم اعلاى او است ، و مشايخ او زياده از آن است كه حصر شود .

و در غَرة ذى حجة سنة ۵۸۶ متولد شد شيخ اديب مورخ متكلم عبدالحميد بن بهاءالدين محمد المدايني الاصولى المعتزلي الحكيم المعروف به ابن ابي الحديد، و او همان است كه نهج البلاغه را شرح كرده براى خزانة كتب وزير مؤيدالدين محمد بن محمّد بن عبدالكريم قمى، و در اول شرح خودگفته:

الحمدلة الذَّى تفَرد بالكمال، (إلى أن قال): و قدّم المفضول علىالأفيضل لممصلحة اقتضاها التكليف.(٣)

و كان ابنابي الحديد منصفاً في المحاكمة بين الفريقين، و هو بين علماء أهل السّـنَّة



۱ _ نگاه کنید به: تاج العروس از زبیدی، ج ۲. ص ۲۴۸ (ماده زهره)

۲ ـ این کتاب با تحقیق آقای: ابراهیم بهادری منتشر شده است و در مقدمه این کتاب فهرست ۱۸ اثر دیگر مؤلف ثبت شده است.

٣ ـ شرح نهج البلاغه ابن ابي العديد. ج ١، مقدمه.

بمنزلة عمرين عبدالعزيز بين الخلفاء الأملويّة، وله مئولّفاتُ، وله اينضاً القَنصائد السَّبع المعروفة في فضائل أميرالمؤمنين ﷺ الّتي شرحها نجم الأثقة الشّارح الرّضيّ الأسترآبادي الأمامي ﴿

و كان ممّن غاصر ابنابي الحديد، السّيّد الأجلّ شمسالدّين فَخَار بن مَغد السوسوي ضاحب كتاب حجّة الذّاهب في ردّ تكفير ابيطالب.(١)

و كان من عظماء وَقته وَكبراءِ زَمَانه فيالدّين والدّنيّا فخراً و فخارة بحيث لمْ يخل منه سَندٌ من اشانيد علماننا الأطياب.

و فَخَار: (بفتح الفاء و تخفيف الخاء المعجّمة)، كما أنَّ اسم أبيه معد (كمرو) مرادفاً لاسم أبى الغَرب مَفد بن عدنان، و قد أرسل السّيد فَخار كتابه حجّة الذَّاهب إلى أبن أبى الحديد بَعد تَصنيفه، فكتب عَلى ظهره ما يؤذن بمدح أَبى طالب من غَير أن يصرّح باسلامه، عَلَى أبن أبى الحديد ما يستحقه.

و در ۲۲ شعبان سنهٔ ۵۸۸، شیخ اجل اعظم، قطب المحدثین محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی، صاحب مناقب و غیره وفات یافت، و در بیرون حلب در بالای کوفه معروف به «جبل جوشن» به خاک رفت، و در همان جائی که قبر ابن منیر شاعر امامی است که در سنهٔ ۵۴۸ وفات یافت و در سابق اشاره کردیم به او.

و ابن شهر آشوب از شیوخ شیعه است، و لکن علماء عامه نیز به فضل او معترفند، و او را تجلیل کردهاند، و در تراجم حال او را نوشتهاند، (۲) و به کثرت علم و عبادت و خشوع و تهجد او را ستودهاند.



١ ـ الفدير، ج ٧، ص ٢٠١؛ الحجة على الفاهب إلى تكفير أبي طالب.

٢ _ نگاه كنيد به: الواقي بالوفيات، ج ۴، ص ۱۶۴، رقم ۱۷۰۳.

و نقل شده که : همیشه باطهارت بوده ، و گاهی که مناقب را می نوشت هزار کتاب مناقب نزد او جمع بوده ، و به این بضاعت تمام در اول مناقب می فرماید :

فوقفت في جمع هذا الكتاب، مع انّى اقول مالي و للتّصنيف والتّأليف مع قلّة البضاعة وَ عِظم شأن هذه الصّنَاعة ــالخ.

و این شیخ جلیل را مشایخ بسیاری است، از جمله مشایخ او: متکلم امین ابوجعفر رابع عمادالدین محمد بن علی محمد طوسی معروف به ابن حمزهٔ طوسی است که از تألیفات او است وسیله در فقه و کتاب الرابع فی الشرابع و کتاب ثاقب المناقب در معجزات حجج طاهره.

و او در طبقه تلامیذ ابوعلی بن شیخ طوسی ، و معاصر شیخ ثقة جلیل مفضال ابوعلی محمّد بن حسن واعظ فارسی نیشابوری شهید ملقب به «فتّال» است که مصنف روضة الواعظین و کتاب التنویر فی معانی التفسیر است ، و او را ابوالمحاسن عبد رزاق رئیس نیشابور ملقب به شهاب الاسلام ، شهید کرده .

و در سنة ۵۹۰ قاسم بن فیره مقری نحوی معروف به شاطبی امام قرائت و صاحب قصیده معروفه موسومه به حرزالیمانی و وجه التهانی در قرائات وفات یافت، و جماعتی از فضلاء آن قصیده را شرح کردهاند، از جمله: علی بن محمد شافعی علمالدین سخاوی است، و شاطبی منسوب است به «شاطبه» که یکی از بلاد «اندلس» است.

و در سنهٔ ۵۹۶ آب نیل مصر توقف کرد و قحط و غلاء عظیمی شد ، به طوری که مردم همدیگر را بخوردند ، و مردار را باقی نگذاشتند ، و خوردن مردار چنان شایع شد که قبور رامی شکافتند و مردهها را از گور بیرون میکردند و میخوردند .

پس اهل مصر متفرق شدند، و بسیاری ازگرسنگی هلاک شدند، و کسی که راه میرفت چشم و قدمش واقع نمی شد مگر بر مرده و یا کسی که جان می دهد، و اهل قری و بریه تمامی بمردند به طوری که یک جان دار نماند، و بسیاری از مردمان آزاد و اطفالها فروخته شدند، و این قحطی تا چند سال بماند.



و در سنهٔ ۵۹۷زلزله عظیمی در مصر و شام واقع شد و خیلی از مکانها و خانه ها خراب شد .

و در ماه رمضان همان سال عبدالرحمن بن على معروف به ابوالفرج ابن جوزی (۱) حنبلی در بغداد وفات کرد، و ابوالمظفر یوسف قُز اوغلی (۲) صاحب تذکره و تاریخ، سبط اوست که در اواخر سنهٔ ۶۵۴ در دمشق وفات کرد.

و نقل شده که : ابن جوزی به خط خود بسیار کتابت کرده بود ، و ریزهای تراش قلم خود راکه به آن حدیث نوشته بود جمع کرده بود ، و وصیت کرده بود که آب غسل مرا به آن گرم نمائید . چون وفات کرد آب غسل او را با آن ریزههای قلم گرم کردند و کفایت کرد بلکه زیاد هم آمد .

و ابن جوزی نسبش به شانزده واسطه منتهی می شود به قاسم بن محمد بن ابی بکر، و از برای اوست تألیفات بسیار، و نوادر حکایات او نیز بسیار است.

«و هو رأس الأذكياء، و له قضيّة لطيفة مع امرأةٍ تحت منبره حيث تفوّه بكلمة «سلوني قبل ان تفقدوني»، من ازادها فليُطالع الصرّاط المستقيم».

و في سنة ٥٩٩ توفي الزّاهد العابد ابوعبدالله محمّد بن احمد القرشيّ المغربي (٣) ذكره ابن خلّكان، و قال: كانت له كرامات ظاهرة، و مزاره في بَيت المقدّس ظاهرٌ يقصد للزّيارة و النّبرّك به، (انتهى ملخّصاً).

و الظاهر ان الرّجل هو الّذي ينسب اليه حكايةً: انّ مَن خَاف عَلَى نفسه وجع البطن فوضَع كفّه عَلَىٰ بطنه وَ قال ثلاثاً: اللّبلة ليلة عيدى و رَضى الله عن سيّدى أسى عبدالله القرشي، لم يُصبه ذلك الألم انْ شاءالله.

و در سنهٔ ۶۰۱ فرنگیها بر بلد وقسطنطنیه، غلبه کردند و رومیها را بیرون نمودند



۱ ـ برای مزید اطلاع نگاه کنید به: وقیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۴۰: العمبر ذهبیی، ج ۴، ص ۲۷۱: النسذرات ج ۴، ص ۲۲۹.

۲ ـ قزلوغلى، لقظى است تركى يعنى دخترزاده. (مؤلف 🗱)

٣ _ وقيات الاعبان، ج ٢، ص ٢٠٥: الواقي، ج ٢، ص ٧٨: شذرات، ج ٢، ص ٣٤٢.

و آن جا را تصرف کردند، و پیوسته در دست آنها بود تا در سنهٔ ۶۶۰که رومیها از فرنگیها بازگرفتند.

و ۲ محرم سنهٔ ۶۰۵ ابوالحسن ورًام بن ابی فراس حارثی شیخ زاهد صالح وفات کرد، و او جد سیّد ابن طاووس و صاحب کتاب تنبیه الخاطر است که معروف است به مجموعهٔ ورًام، و در این کتاب از مخالفین خصوص از حسن بصری بسیار نقل می کند.

و در آخر سنهٔ ۴۰۶ ابن اثبر صاحب **جامع الاصول** در موصل وفات كرد.

قال شيخنا البهائي في كشكوله: كان ابن الأثير مجدالدين ابوالسعادات صاحب كتاب خامع الأصول وَ النّهاية في غَريب الحديث من اكابر الرّوَساء مُخطيًا عند الملوك، و تولّي لهم المناصب الجليلة، فعرض له مرض كفّ يديه و رجليه فانقطع في منزله و تحرك المناصب و الأختلاط بالنّاس، و كان الرّوشاء يغشونه في منزله، فعضر اليه بعض الأطبّاء و المناصب و الأختلاط بالنّاس، و كان الرّوشاء يغشونه في منزله، فعضر اليه شيئاً من الذّهب و التزم بعلاجه، فلمّا طيبه و قارب البُره و اشرف على الصّحة دفع اليه شيئاً من الذّهب وقال: امض لسبيلك، فلامه اصخابه على ذلك و قالوا: هلا ابقيته الى حصول الشّفاء، فقال لهم: انّني مَتىٰ عوفيت طلبت المناصب و دخلت فيها و كلّفت قبولها، و أمّا ما دمت على هذه الحالة فانّى لا اصلح لذلك، فأصرف اوقاتي في تكميل نفسي و مطالعة كتب العلم و لا ادخل معهم فيما يغضبالله و يرضيهم، و الرّزق لأبدّ منه، فَاخنار عطلة جسمه ليحصل له ادخل معهم فيما يغضبالله و يرضيهم، و الرّزق لأبدّ منه، فَاخنار عطلة جسمه ليحصل له بذلك الأقامة على العطلة عن المناصب، وفي تلك المدّة ألّف كـتاب خامع الأصول و بلنهاية و غَيرها من الكتب المفيدة.

و ابن اثیر بر چند نفر اطلاق می شود: یکی همین شخص که مبارک بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن عبد الکریم صاحب نهایه و انصاف فی الجمع بین الکشف و الکشاف و جامع الاصول است ، و جامع الاصول کتابی است که جمیع احادیث صحاح سته عامه که عبارت است از: صحیح بخاری و مسلم و موطأ مالک و سنن نسائی و جامع تزمذی و سنن ابی داود سجستانی در آن جمع است.

و ديگر على بن محمد بن محمد بن عبد الكريم مؤلف كتاب كامل التواريخ، و



اسدالغابة في معرفة الصحابه است كه در ايام مستنصر سنه ۶۳۰ وفات كرد.

و دیگر نصرانه بن محمد بن محمد بن عبدالکریم ملقب به ضیاءالدین است که در سنهٔ ۶۳۷ در بغداد وفات کرد .

و نیز در سنهٔ ۶۰۶ در روز عبد فطر فخر(۱) بن الخطیب محمد بن عمر معروف به فخر رازی صاحب تفسیر کبیر و غیره در دهرات، وفات کرد.

و در سنهٔ ۴۰۸ لشکر تاتار داخل بلاد اسلام شدند وکردند آن چه کردند چنانچه این اثیر در کامل ذکر کرده ، و فتته ایشان را از فتنه بخت نصر و یأجوج و مأجوج و جمیع فتن امتیاز داده ، به آنجا مراجعه شود .

و در سنهٔ ۲۱۰ على بن محمد معروف به ابن خروف نحوي وفات كرد.

و نيز در همان سال عيسى بن عبدالعزيز معروف به جزولى وفات يافت «وكان الجزولى الماماً في علم النحو، كثير الاطلاع على دقايقه و غريبه و شاذه، و صنف فيه المقدمة التي سمّاها بالقانون، و الجزولي (بضم الجيم و الزاء و سكون الواو) نسبة الى الجزولة، و هي بطن من البربر».

و نیز در سنهٔ ۱۰ و ناصر بن عبدالسید فقیه معتزلی حنفی ادیب نحوی معروف به مطرزی منسوب به مطرز (کمنجم) در و خوارزم و فات کرد و از برای او مؤلفاتی است که از جمله : شرح مقامات حریری است . و در ماه رجب سنهٔ ۵۳۸ ولادت او در خوارزم واقع شد ، و در همان سال زمخشری در خوارزم وفات کرد به این سبب او را خلیفه زمخشری گفتند .

و در سنة ۶۱۶ شيخ ابوالبقاء عبدالله بن الحسين عُكْبَرى بغدادى ضرير نحوى حنبلى وفات يافت ، و ابوالبقاء از آبله نابينا شده بود و با وجود آن كه نابينا بود كتابها و شروح بسيار تأليف كرده ، از جمله كتاب تبيان في اعراب القرآن است معروف به تركيب ابوالبقاء ، و د عكبر ، (به ضم المهملة و سكون الثاني و فتح الموحدة) بليدة على شاطىء الدجلة فوق بغداد بعشرة فراسخ ، و منها الشيخ مفيد .

١ _ دريارة او نگاه كنيد به: الهميان، ص ١٧٨؛ تاريخ آداب اللغة العربية، ج ٣٠. ص ٣٣؛ دانشوران روشندل، ص ٢٣.

و در سنهٔ ۹۱۸ در ماه صفر احمد بن عمر صوفی معروف به نجمالدین کبری و مکنی به ابوحباب صاحب کتاب منازل السایرین و غیره در خوارزم به دست عسکر مغول به قتل رسید.

و نیز در سنهٔ ۶۱۸ اشکر مغول نیشابور را قتل عام کردند، گویند: داماد چنگیز خان « تغاجار» از جانب « تولیخان» مأمور فتح نیشابور گردید و آن جا را محاصره نمود، روز سیم محاصره نیری به او خورد فی الحال بمرد، « تولیخان» که این خبر شنید بعد از قتل عام « مرو» و « سرخس » نیشابور آمد، اهالی نیشابور قاضی رکن الدین علی را به شفاعت نزد « تولیخان» فرستادند، « تولیخان» گوش به گفتار قاضی نداد، در ۱۲ صفر نیشابور را محاصره کرد و روز چهارم محاصره، شهر مفتوح گردید داخل شهر شدند، مجیرالملک حاکم راکشتند، زن و مرد شهر را به صحرا راندند و تماماً را به قتل رسانیدند، دختر چنگیز به قصاص شوهر اینیهٔ شهر را به کلی ویران ساخت هفت شبانه روز آب به شهر بسته شخم زد و جو کشتند، صاحب کلی ویران ساخت هفت شبانه روز آب به شهر بسته شخم زد و جو کشتند، صاحب حبیب السیر نوشته که: سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت حبیب السیر نوشته که: سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار نفس راکشته بودند. والله العالم.

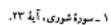
و در سلخ شهر رمضان سنهٔ ۶۲۷ ناصر عباسی و فات کرد ، و ناصر دو سال قبل از و فاتش به علت فلج مبتلا شده بود ، و مدت خلافتش چهل و هفت سال بود ، و از بناهای اوست : بقعه عباس و اثمه اربعه پین در بقیع ، و مادرش هم در سنهٔ ۵۷۰ قبه برای حضرت حمزه در احد بنا کرد . و هم به امر ناصر در سنهٔ ۶۰۶ در سامره در مبان صفه و سرداب مقدس شباکی با دری از چوب ساج بناکردند و فعلاً در زمان ما که سنهٔ ۱۳۲۵ است آن در موجود است و به اعلی درجه امتیاز منبت شده و الحق در صناعت نجاری از نفایس روزگار است ، با آن که این همه زمان بر آن گذشته و در صناعت نجاری از نفایس روزگار است ، با آن که این همه زمان بر آن گذشته و در مروز دهور به حفظ و نگهداری آن اعتنا نشده و بعضی جاهای آن را شمع و چراغ موز دهور به حفظ و نگهداری آن اعتنا نشده و بعضی جاهای آن را شمع و چراغ سوخته هنوز مثل بهترین جواهر جلوه گر است و در کتیبهٔ آن این عبارات ثبت است : بسم الله الرحمن الرحیم ، قل لا اسالکم علیه آجراً الا المودة فی القربی ، و مَن یقتر ف



حَسَنةً نزد له فيهًا حسناً انَّ الله غفور شكور.(١)

هذا ما امر بعمله سيّدنا و مولانا الامام المفترض طاعته على جميع الأنام، ابوالعبّاس احمد النّاصر لدين الله المبين، اميرالمؤمنين و خليفة ربّ الغالمين، الذي طبّق البلاد احسانه و عدله، و غمر البلاد برّه و فضله قرن الله اوامره الشريفة بالنّجح و النّشر و جنوده بالتأييد و النّصر، جعل لأيّامه المخلدة حداً لا يكبو جواده، و لرأيته الممجّدة سعدا لا يخبو زناده، في عزّ تخضع له الأقدار فيطيعه عواصيها، و ملك تخشع له الملوك فتملكه نواصيها و يتولى المولى الحسين بن سعد الموسوى الذي يرجو الحياة في ايّامه المخلدة و يتمنّى يتولى المولى الدولته المؤبّدة، استجاب الله دعوته في ايّامه الشريفة السّنيّة من منة ستّ و ستّمأة الهلاليّة ».





ذكر ايام خلافت محمّد بن الناصر الظاهر بأمراش

در سنة ۲۲۹ که ناصر وفات کرد فرزندش ابونصر محمّد ظاهر بأمرالله به جای وی نشست، و او مردی بوده خوش هیئت و نیکو سیرت و بنای عدل و داد نهاد .(۱) این اثیر گفته که : ظاهر اظهار عدل و داد کرد و سنت عمرین را اعاده کرد ، و اگر گفته شود که بعد از عمر بن عبدالعزیز خلیفهٔ مثل ظاهر نیامده راست خواهد بود . و بالجمله ، اموال مغصوبه را به صاحبانش رد کرد ، و زندانیان را از بند رهایی داد ، و بالجمله ، اموال مغصوبه را به صاحبانش رد کرد ، و زندانیان را از بند رهایی داد ، و شب عبد نحری صدهزار دینار بر علماء و صلحا بخش کرد و می گفت : «الجمع شغل شب عبد نحری صدهزار دینار بر علماء و صلحا بخش کرد و می گفت : «الجمع شغل النجار ، انتم الی امام فعّال احوج منکم الی امام فوّال ، اترکونی أفعل الخیر فیکم ما بقیت أعیش » .(۱)

لکن مدت خلافتش قلبل بود، نه ماه و چند روز خلافت کرد، و در سنه ۶۲۳ حاجبش او را بکشت.

泰 泰 恭

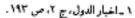
۱ ـ نگاه کنید به: اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۹۰.

ذكر ايام خلافت مستنصر بالله

چون ظاهر از دنیا بگذشت پسرش مستنصر بالله ابوجعفر منصور به جای پدر نشست، و چون بر سلطنت مستقر شد بنای عدل و داد نهاد و اهل علم و دین را ترقی داد و بنای مساجد و پلها کرد و راهها را درست نمود، و در بغداد در جانب شرقی دجله مدرسه بی مثل و مانند بناکرد و موقوفه بسیار برای آن مدرسه قرار داد، و چهار مدرس برای او تعیین کرد که به چهار مذهب درس گویند، و بیمارستانی هم بنا نهاد و لشکر عظیمی به جهت مقاتله با تنار جمع کرد. (۱۱) و گفته شده که: عدد لشکر او به صد هزار سوار رسیده بود و با تنار جنگ کرد و ایشان را منهزم گردانید، و در جمعه دهم جمادی الآخره سنه ۴۴۰ دنیا را وداع کرد.

مؤلف گوید که: ما در ذیل تاریخ مقتدر بالله خلیفه هیجدهم بنی عباس نقل کردیم که هر ششم از خلفای بنی عباس یا مخلوع بوده، یا مقتول، یا مخلوع و مقتول، و این ضابطه محکم بود تا مستنصر بالله که خلیفه سی و ششم و ششم هر ششم است که نه مخلوع گشت و نه مقتول، بلی اگر بعد از مقتدر عبدالله بن المعتز مرتضی بالله در عداد خلفا شمرده شود، چنانچه دمیری کرده، ضابطه به جای خود محکم است و الا آن قاعده منتقض خواهد بود.

و ممکن است گفته شود ، چنانچه دمبری گفته که : اگر چه مستنصر از خلافت خلع نشد الا آن که چون لشکر تنار در ایام او قوت گرفتند و جمله از بلاد اسلام را تسخیر کردند و بگرفتند ، این اعظم و اتم از خلع خواهد بود چه آن که دیگر از برای



بنی عباس در عراق امری نماند.

و بعد از مستنصر دیگر از بنیعباس در عراق خلافت نکرد جـز یک نـفرکـه مستعصم باشد و او را بکشتند و دولت آل عباس در عراق منقرض شـد در سـنهٔ ۶۵۶، چنانچه خواهد آمد ذکر آن إن شاءالله.

و در ایام مستنصر در سنهٔ ۶۲۴ چنگیز خان وفات بافت، و فتنهٔ او بر اسلام از فتل و أسر و غارت و نخریب بلاد به خصوص بلاد عجم زیاده از آن است که احصا شود، ابن ابی الحدید در شرح نهج در شرح کلام امیرالمؤمنین علیه : «کانی أراهم قوماً کأن و جوههم المجان المطرقة » بر سبیل اختصار ذکری از آن نموده و گفته : از زمان حضرت آدم تا عصر ما چنین واقعه رو نکرده، هر که طالب است به آن جا مراجعه کند.

و فيه قال: ثمّ شاروا الى نيشابور، ففعلوا به ما فعلوا بمرو من القتل و الأستيصال، ثمّ عمدوا الى طوس فنهبوها وقتلوا أهَلها و اخربوا المشهد الّذي به على بن موسى الرّضا ﷺ و الرّشيد هارون بن المهدى.(١)

و در سنة ۶۲۶ ياقوت حموى (٢) صاحب معجم البلدان و معجم الادياء و معجم الشعراء و مراصد الاطلاع و غيره وفات يافت .(٣)

و كان أوّلاً مملوكاً لتاجر ببغداد يُغرفُ بِعَشكَر، و كان يساقوت مستعصّباً عَسلى مسولانا اميرالمؤمنين ﷺ وَ اراد النّاس أن يقتلوه لذلك، فانْهَزم من البغداد إلى حلب و الموصل ثمّ خراسان و غَيرها، و كان يميل إلى مذهب الخوارج.

و در سنهٔ ۴۲۷ فریدالدین شیخ عطار از دنیا برفت .

و در سنهٔ ۶۳۰ علی بن محمّد معروف به ابن اثیر جزری در موصل وفات کرد . و از مؤلفات او است کتاب کامل التواریخ ،(۲) که ابتدا کرده در او تواریخ سالها را از اوّل



۱ ـ شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۲۵.

۲ ـ وي ياقوت بن عبدالله رومي است.

٣ _ تگاه كنيد به: وفيات الاعيان، و مقدمه معجم الادباء، چاپ دارالكتب العلمية، بيروت.

٣ ـ الكامل مهمترين وآخرين اثر أبنائير است كه چندين چاپ شده است وترجمة فارسي أن توسط ابوالقاسم پاينده سه

زمان تا آخر سنه ۶۲۸. و هم انساب سمعانی راکه هشت مجلد بوده مختصر کرده در سه مجلد، و چون ولادت او در سنه ۵۵۵ در جزیرهٔ ابن عمر واقع شده او را جزری گویند، و این جزیره بلدی است در شمالی موصل که دجله مثل هلال بر او احاطه کرده.

و در سنهٔ ۱۶۳۱بوالحسن آمدی علی بن محمّد اصولی حنبلی ثم الشافعی وفات کرد و ۱ آمد ۱ (به مد همزه و میم مکسوره) یکی از بلاد دیار بکر است .

و نیز در سنه ۶۳۱ محمّد بن ابیبکر معروف به ابن خباز وفات یافت .

و در اوّل سنهٔ ۶۳۲ ابوحفص شهابالدین^(۱) عمر بن محمّد سهروردی شافعی صوفی وفات کرد، و سهروردی نسبش به محمّد بن ابیبکر منتهی میشود، و مرجع ارباب طریقت بوده، و از کسانی که درک خدمت او را نموده شیخ سعدی است و دو کلمه از وصایای او نقل کرده که بعضی آن را در ضمن شعر در آورده:

به طرف بوستانش گفته سعدی دو پسندم داد شیخ سهروردی یکی بر عیب مردم دیده مگشا دوم پرهیز کس از خودپسندی و «سهرورد» بر وزن هرزه گرد، بلدهای است نزدیک «زنجان»، و در انساب سمعانی سهرورد (به ضم سین) ضبط کرده.

و در سنة ۶۳۸ وفات كرد قدوة العارفين ابوعبدالله محمّد بن على بن محمّد المتكرّر ثلاثاً المغربي الأندلسي ثمّ المكي ثمّ الشّامي الملّقب بمحيى الدّين ابن العربي، كُنان من اركان سلسلة العرفاء و اقطاب اربّاب المكاشفة و الصّفاء، مساثلا للشّيخ عبدالقادر الجيلاني، و المدفون بصالحية الدّمشق، صاحب فصوص الحكم و كتاب فتوحات المكيّة و غيرهنا. و لعلمائنا فيه كلمات (٢) تدل على انحرافه عن مذهب الحق و ابتلائه بالوسوسة

ـه صورت گرفته و «کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران» نام دارد.

۱ ـ قبر شبخ شهابالدین مقتول در دکلات ۱ است در موضعی که سرود گویند، و شاید سرود سهرورد باشد. (مؤلف ﷺ) ۲ ـ بشارة الشیعة، ص ۱۵۰، حدیقة الشیعة، ص ۱۵۶: تحقة الاخیار، ص ۱۸، ۲۵، ۵۸، عین الحیاة، ص ۵۱ ـ ۵۲ تا وضات الجنات، ج ۸، ص ۵۱ ـ ۴۲۲.

و الخيال، و تنطقه بالخرافات الكثيرة، فَراجع آخر كناب بشارة الشّيعة للمحدث الكاشاني و كِتاب مقامع الفّضل في جواب من سأله عن ادّلة القائلين بوحدة الوجود.

و لكن صاحب المجالس اظهر تشيعه كما هو دأبه، (١) و نقل عن الفاضل الدّميرى ضاحب حياة الحيوان، عن الذّهبي، عن الشيخ فتحالدّين اليعمري، عن الشّيخ ابي الفتح القشيري، أنّه قال: سمعت الشّيخ عزّالدّين بن عبدالسّلام يقول و قد سُئل عن ابن العربي، فقال: شيخ سوء كذّاب، فقيل له: و كذّاب أيضاً؟ قال: نعم، تذاكرنا يوماً نكاح الجن فقال: الجنّ روح لطيف و الأنس جسم كثيف، فكيف يجتمعان؟

ثمّ غاب عنّا مدّةً وَ جَاء و في رأسه شجة فقيل له في ذلك، فقال: تزوجت إمرأة من الجنّ فحصل بيني و بينها شيءٌ فشجتني هذه الشجة، ثمّ قال: قال الأمام الدّهبي و ما اظن أبن العربي تعمّد هذه الكذبة و انّما هي من خرافات الرّياضة، (انتهي).

و نقل عنه الله كان له يد طُولىٰ فى علم الحروف، و مَن استخراجه: اذا دخل السّين فى الشِّين فى الشِّين فى الشّين فى الشّين ظَهَرَ قَبْرُ محيىالدّين، فلمّا دخل السّلطان سليم الشّامَ تفحّص عن قبرِه، و عَمَّره بعد الأندراس، و منه ما أنشد فى ظهور القائم ﷺ.

اذا ذارَ الزّمسانُ عسلى خُروفٍ بسسبسم الله فَسالمهديُّ قسامًا اذا ذار الحروفُ عنقيب صوم فأقروا الفاطمي منّى السّلاما(٢)

و ذكر فى الباب الثلاث مأة و السّنة و الستين من الفستوخات صفات المامنا المهدى صاحب الأسر على و علامات ظهوره، فى قبوله: «إنّ فِه خبليفة يبخرج من عبترة رسول الله عليه من ولد فاطمة على يواطى اسمه اسم رسول الله». و له فى الباب ٣١٨ و غيره منها كلام فى الرّد على اهل الرّأى و القياس كابى حنيفة و اضرابه، لأيناسب المقام نقله.

带 告 告



۱ ـ نگاه کنید به: مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۹؛ و نیز میرزا محمّد اخباری در نفتهٔ المصدور.

ذكر خلافت مستعصم بالله و زوال دولت بنىعبّاس

در سنة ۴۰ که مستبصر وفات کرد فرزندش ابواحمد عبدالله مستعصم به جای وی نشست، و او آخر خلفاء بنی عباس بوده که در عراق سلطنت کردند، و مدت سلطنت بنی عباس پانصد و بیست و چهار سال طول کشید، چون مستعصم بر سریر سلطنت مستقر شد تدبیر مملکت را با وزیر خویش مؤیدالدین علقمی (۱) قمی واگذاشت و خود مشغول کبوتر بازی و لهو و لعب و لذت و طرب شد.

و هم در آن ایام ابوبکر پسر مستعصم بر محلهٔ «کرخ» بغداد که مسکن شیعیان بود غارت آورد و جماعتی بسیار از سادات را اسیر کرد.

و به قولی هزار دختر از علویه و غیر ایشان به غارت برد ، لاجرم مؤیدالدین وزیر علقمی در صدد زوال دولت بنی عباس بر آمد و خواست نا مگر یکی از اولاد امیرالمؤمنین مطوات الله علیه را سلطان کند ، لاجرم پنهاناً با نتار مکاتبه و مراسله کرد و ایشان را در اخذ بغداد و هلاک مستعصم تطمیع کرد و لشکر مستعصم را از دور او متفرق ساخت .(۱) پس در سنه ۵۶۶ هلاکو (۱۲) با لشکر نتار به قصد بغداد حرکت کردند و روز



١ ـ وزير عاقمي نامش ابوطالب محمد بن على بن محمد است. (مؤلف ﷺ)
 الفخرى في الآداب السلطانية، ص ٧٣٧ ـ ٢٣٦.

٢ _ مجالس المؤمنين، ج ٢، ص ٢٠٤٠ ٢٢٢.

۳ ملاكوخان از اولاد چنگيز خان مغولي است. و از مكتوب محقق طوسي الله كه درموكب او بوده به امير حلّه ظاهر مي شود كه ورود هلاكو به بغداد سنة ۶۵۵ بوده چنانچه از كشكول نقل شده كه محقق طوسي الله توشت به امير حلة:
 اما بعد، فقد نزلنا بغداد سنة خمس و خمسين و ستمأة فساء صباح المنذرين، قدعونا مالكها الى طاعتنا، قابى،

عاشورا وارد بغداد شدند، وزیر علقمی مستعصم راگفت که: پادشاه تنار قصد کرده دختر خود را به پسر شما امیر ابوبکر بدهد و شما بر خلافت خود باقی باشید، و او با شما چنان باشد که سلاطین سلجوقیه با پدران شما بودند، اگر مصلحت بدانید خوب است منزل ایشان برویم و صلح و مواصلت کنیم تا خونهای مردم ریخته نشود و کار منازعت به اصلاح انجامد.

مستعصم چون رأی و تدبیری نداشت خدعهٔ وزیر در وی اثر کرد ، با جماعتی از اعیان و اکابر و دولت و علماء به قصد منزل هلاکو بیرون شدند و هلاکو ایشان را در خیمه جای داد ، وزیر استدعاکرد از علماء و فقهاء بغداد که در مجلس صلح حاضر شوند ، چون تمامی جمع شدند لشکر تتار شمشیر کشیدند و ایشان راگردن زدند ، پس با شمشیرهای کشیده در بغداد ریخنند و تا چهل روز خون مردم بریختند .

و نقل شده که : زیاده از دو هزار هزار و سیصد هزار از ابشان بکشتند و نهرها از خون مردم جاری شد و در دجله ریخت ،(۱) و مستعصم را با فرزندش ابوبکر در جولقین نهادند و چندان ایشان را لگدکوب کردند تا بمردند ، و بـه قـولی بـا آلت گجکوبی چندان به ایشان کوبیدند تا هلاک گشتند

و این واقعه در ۲۸(۲) محرم سنهٔ ۶۵۶ که موافق لفظ (خون) باشد واقع شده. و دمیری گفته که : امر چندان سخت بود بر مردمان که کس فرصت نوشتن تاریخ مرگ مستعصم و دفن کردن جسد او را نداشت .(۳)

> و ذهبی گفته که :گمان نمیکنم خلیفه راکسی دفن کرده باشد .(۳) و بلیه چندان عظیم بوده که هیچ گاه مثل آن دیده نشده بود .



حه فحق عليه القول، فاخذناه اخذاً ويبلا، و قد دعوناك الى طاعتنا. فإن اثبت فروح و ريحان و جنة نعيم و إن ابهت فلا معلطان منك عليك، فلا تكن كالباعث على حنفه بظفه و الجازع مارن انفه بكفه والسلام. (مؤلف بلغ) ١ حاخبار الدول و آثار الاول في التاريخ، ج ٢. ص ١٩٥ - ١٩٧.

۲ ـ و سيد ابن طاووس ﷺ اشاره كرد، به اين واقعه در بيست و هشتم محرم « اقبال». (مؤلف ﷺ) ۲ ـ حياة الحيوان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴ ـ اخبار الدول، ج ۲، ص ۱۹۸ به نقل از ذهبي.

و در اخبار الدول از صاحب طیوریات (۱) نقل کرده که او روایت نموده که : چون کعب بن زهیر شاعر قصیدهٔ «بانت سعاد» را برای رسول خدا الشی انشاء کرد حضرت بُرده خویش را به وی بخشید و آن برده نزد کعب بود تا زمان معاویه که ده هزار درهم به او داد که آن برده را بگیرد قبول نکرد.

چون کعب وفات یافت معاویه بیست هزار درهم برای اولاد او فرستاد و برده را از ایشان بگرفت، و آن برد نزد خلفا بود و پیوسته از خلیفه به خلیفه دیگر منتقل می شد و خلفاء به آن عنایتی داشتند و در اعیاد بر دوش خویش می گرفتند و به آن تبرک می جستند تا به مستعصم رسید.

مستعصم در آن روزی که به جهت ملاقات هلاکو بیرون شد آن برد را بر دوش داشت و قضیب رسول الشخ را بر دست گرفته بود ، چون هلاکو مستعصم را بکشت آن برد و قضیب را بسوزانید و خاکسترش را در دجله ریخت ، و گفت : من این کار را به جهت اهانت نکردم بلکه خواستم تا برد و قضیب را تطهیر کرده باشم از جهت آن که بدن خلفاء او را مس کرده بود .(۲)

بالجمله ، هلاكو بقیهٔ اولاد مستعصم را بكشت و دختران او را اسیر كرد ، و سلطنت آل عباس در عراق به كشته شدن مستعصم زایل شد ، و مدت سه سال و نیم در دنیا از بنی عباس خلیفه نبود ، پس از آن در مصر جماعتی از بنی عباس خلیفه شدند.

و در ایام مستعصم در سنهٔ ۶۴۳ علی بن محمد ملقب به علمالدین سخاوی نحوی مقری شافعی شارح شاطبیه در دمشق وفات یافت، و سخاوی منسوب است به (سخا) از اعمال مصر.

و نیز در سنهٔ ۶۴۳ موفق الدین یعیش بن علی بن یعیش النحوی معروف به ابن الصائغ وفات یافت.



١ _سلفي أست طبق أن چه سيوطي در تاريخ الخلفاء نقل كرده است.

٢ _ أغبار الدول، ج ١، ص ٢٥٠.

و در سنة ۶۴۵ عمر بن محمّد معروف به شلوبيني اندلسي نحوى وفات يافت ، و الشلوبين بلغة الأندلس ، الأبيض الاشقر .

و در سنهٔ ۶۴۵ طاعون در بصره حادث شد که ابن جوزی گفته: چهار روز طول کشید، در روز اوّل هفتاد هزار مردند، و در روز دوّم هفتاد و یک هزار، و در روز سوم هفتاد و سه هزار، و در روز چهارم مردم مرده بودند مگر آحادی از مردم که زنده بودند.

و در سنهٔ ۶۴۶ عثمان بن عمر المالكي كردي معروف به ابن حاجب صاحب مختصر اصول و مختصر فقه و كافيه در نحو و شافيه در صرف و غيرها در اسكندريه وفات كرد «و كان أبوه جندياًكردياً حاجباً للأمير عزالدين الصلاحي».(١)

و مشهور است که ابن حاجب در وقعهٔ هلاکو در بغداد کشته شد، بعد از آن که خود را پنهان نموده بود و حیله کرده بود در میان طشتی خون روی کرسی نشسته بود، خواجه نصیر به معونت رمل او را پیدا کرد، و حکایت معروف است، و از اشعار نافعهٔ ابن حاجب است در مؤنثات سماعیه:

> نسفسى الفدا لسمائل و افسائى لمنسائل فحاحَت كمخصن البمانِ اسسماء تسأنيث بسغيرَ عملامة هي يَا فتى في عرفهم ضربان(٢)

و در ۱۹ شهر رمضان سنة ۶۴۸ متولد شد آیت الله جمال الملة و الحق والدّین، ابومنصور حسن بن شیخ فقیه سدیدالدّین یوسف بن المطهر الحلی(۱) معروف به علاّمه (رَفَع الله مقامه)، و کان الله ابن اخت المحقّق الحلّی، و تضانیفه اکثر من تسعین، و نقل: ان تَصانیفه وزعت علی ایام عمره الشّریف من المهد الی اللّحد، فجعل



۱ _ بغية الوعاة سيوطى، ج ۲، ص ۱۳۴.

٢ ــ روضات الجنات، ج ٥، ص ١٨٤.

۳- در روز ولادت علامه حلى اختلاف نظر وجود دارد. ۱۹ ماه رمضان موافق است با خلاصة، ص ۴۸؛ مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۲۴؛ متهج المقال، ص ۱۰۹.

۴ ـ مقدمه آثار آن جناب، الکنی و الاتقاب، ج ۲، ص ۴۳۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۵۵ ش ۷۹؛ لسان المیزان. ج ۲، ص ۳۱۷.

تَصيب كلّ يوم منها كرّاساً.

و عن مولأنا الاقا حسين الخوانشارى قال: خاسبنا تضائيفه الّتى هى بَين اظهرنا، فضار بازاء كلّ يوم ثلاثين بيتًا تخميناً, (١) و له حكاية مليحة مشهورة فى مباحثته مع المخالفين فى مجلس السلطان الجايتو محمّد المغولى الملقب بشاء خدابنده، فى اخذ نعله و نسبة سرقة نعل رسولالله عليه الله المربعة السنيّة، و انكارهم عليه بانّهم لم يكونوا فى زمان الرسول المينيّة حتى يسرقوا نعله، الى آخر ما وقع منه في فى ذلك المجلس معهم، بحيث غلب على العلماء السنيّة و تشيّع الملك ببركته، و بَعث الى البلاد و الأقاليم حتى يخطبوا باسم الائمة الألنى عشر، و ينقشوا الماميهم على اطراف المشاجد و المشاهد منهم، ولو لم يكن له في الأهذه المنقبة لفاق بها على جميع العلماء فخراً فكيف و مناقبه لأ يُحصىٰ. و هذه التَّضيّة مع وقة بين الفريقين.

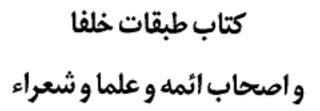
فعن بعض تواريخ العامّة، قال: و من سوانح سنة ٧٠٧ (سبع و سبعمأة) اظهار خـدا بنده التَشيّع باضلال ابن المطهّر.

و انت خبيرً بأنّ مثل هذا الكلام صَدَر من أيّ قلبٍ محزونٍ، مات رحمه أنه بمحروسة الحلّة في ليلة الحادي و العشرين من محرم سنة ٧٢۶، و دفن في جوار اميرالمؤمنين على أو قد تلقذ على أبيه و خاله المحقّق و على المحقّق الطّوسي و على أبين عسر الكاتبي القزويني ضاحب الشّمسيّة و غيرهم من علماء العامّة و الخاصّة.

خاتمة كتاب

岩 谷 坊









بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدالله رب العالمين، و الصلاة على محمد و آله الطاهرين.

و بعد: چنین گوید این مجرم مسبیء، دعباس قمی، عفی الله عنه - که چون کتاب و تتمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، مشتمل بود بر مطالب کثیره که از جمله تعیین طبقات خلفاء و اصحاب اثمه و علما و شعرا و غیرهم باشد، و دانستن طبقات خیلی مهم و لازم بود، لهذا داعی این فهرست را برای آن کتاب نوشتم و چنان نگاشتم که خود آن بالاستقلال کتابی باشد در طبقات، لاجرم از بعد از قتل مستعصم که سنه ۹۵۶ باشد که کتاب تتمة المنتهی تمام شد، اضافه کردم بر فهرست او، طبقات علما را تا زمان خودم، و در ترجمه هر کذام هم مختصری از حال ایشان نوشتم، و لکن چون گرفتاری و ابتلائات و اشتغال (۱) داعی زیاد بود، فرصت استیعاب نداشتم و بر این مقدار که ظفر یافتم آن را نگاشتم. امید که اهل علم قدر آن را بدانند و داعی را از دعای خیر فراموش نفرمایند، « و ما توفیقی الاً بالله».

وقايع المأة الاولى

در سنهٔ ۱۰ لباس خلافت پوشید ابویکرین ابی قحافه ، و این در سال شش هزار و صد و سبی و شش از هبوط آدم واقع شد .

و در سنهٔ ۱۲ وفات کرد زید بن خطاب و ابوحذیفه و سالم و ثابت بـن قـبس خطیب انصار و ابودُجانهٔ و ابوالعاص بن ربیع داماد رسول خدا ﷺ . و در سنة ١٣ وفات ابوبكر و خلافت عمر بن الخطاب.

و در سنهٔ ۱۴ وفات ابوعبیده پدر مختار، و ابوقحافه پدر ابوبکر، و احداث نماز تراویح، و فتح شام.

و در سنهٔ ۱۵ وفات عکرمة بن ابیجهل و فضل بن عباس و خالد بن الولید و عمرو بن امّ مکتوم اعمی و ابوزید انصاری و سعد بن عباده .

و در سنهٔ ۱۶ فتح اهواز و جلولا، و وضع تاریخ هجري.

و در سنة ١٧ فتح تستر و چالوس.

و در سنهٔ ۱۸ وفات معاذ بن جبل و ابوعبیدهٔ جراح ، و طاعون عمواس در شام واقع شدکه بیست و پنج هزار هلاک شدن که از جمله بلال نمؤذن بود .

و در سنة ١٩ وفات ابي بن كعب و زينب بنت جحش و اسيد بن خضير و ابوسفيان بن الحرث بن عبدالمطلب.

و در سنهٔ ۲۰ فتح مصر و اسکندریه .

و در سنهٔ ۲۱ فتح نهاوند و دینور و همدان و سایر فنوحات. و متولد شد حسن بصری و شعبی.

و در سنهٔ ۲۲ فتح آذربایجان و قزوین و زنجان و قـومس و خـراســان و بــلـخ و غیرها.

و در سنهٔ ۲۳ مقتل عمر و خلافت عثمان بن عفان.

و در سنهٔ ۲۵ فتح اسکندریه و افریقیه و غیرها.

و در سنهٔ ۲۶ عثمان به عزم عمره به مکّه رفت و امرکرد به توسعهٔ مسجدالحرام. و در سنهٔ ۲۹ حج کرد عثمان و نماز قصر را تمام کرد، و مسجد نبوی ﷺ را توسعه دادند.

و در سنهٔ ۳۰ به امر عثمان مصاحف را جمع کردند و چند مصحف نوشتند و به بلاد فرستادند.

و در سنهٔ ۳۱ وفات ابوسفیان بن حرب و حکم بن ابیالعاص و قتل یزدجرد آخر



ملوک فرس و انقراض سلطنت آل دارا .

و در سنهٔ ۳۲ وفات عباس عموی حضرت رسول ﷺ، و ابوذر غفاری -رضی الله عنه -، و ابن مسعود، و عبدالرحمن بن عوف.

و در سنهٔ ۳۳ وفات مقداد 🕸 .

و در سنة ٣٥ مقتل عثمان و خلافت اميرالمؤمنين على ـصلواتالله عليه و على اولاده ـ .

و در سنهٔ ۳۶ جنگ جمل، و قتل طلحه و زبیر، و شهادت زید بن صوحان الله . و در سنهٔ ۳۶ و ۳۷ جنگ صفین، و شهادت عمار یاسر، و خزیمهٔ بن ثابت ذوالشهادتین، و مرقال، و واقعهٔ لیلهٔ الهریر.

و در سنهٔ ۳۸ واقعه نهروان و ایالت مصر برای عمرو عاص ، و شهادت محمّد بن ابیبکر ، و مالک اشتر رحمهماالله .

و در سنة ۴۰ شهادت اميرالمؤمنين ﷺ و خلافت امام حسن ﷺ.

و در سنة ۴۱ امارت و خلافت معاوية بن ابي سفيان.

و در سنهٔ ۴۳ وفات عمرو عاص.

و در سنة ٥٠ شهادت امام حسن ﷺ .

و در سنهٔ ۵۱ شهادت حجر بن عدی 🕸 .

و در سنهٔ ۵۲ وفات ابوموسی اشعری.

و در سنهٔ ۵۳ زیاد بن ابیه هلاک شد.

و در سنهٔ ۵۵ سعد بن ابي وقاص وفات كرد.

و در سنهٔ ۵۷ ولادت حضرت باقر ﷺ ، و وفات عایشه و ابوهریره .

و در سنة ٥٩ وفات المسلمه و سعيد بن العاص امير كوفه.

و در سنهٔ ۶۰ وفات معاویه و خلافت بزید بن معاویه .

و در سنة ٤١ واقعه طف و شهادت حضرت سيدالشهداء ﷺ .

و در سنة ٤٣ واقعه د حرّه؛ و احراق بيتالله الحرام واقع شد.



و در سنهٔ ۶۴ وفات يزيد ، و خلافت معاوية بن يزيد ، و عبدالله بن زبير ، و مروان بن الحكم .

و در سنة ۶۵ وقات مروان بن الحكم و خلافت عبدالملك بن مروان .

و در سنهٔ ۶۵ خروج شیعیان کوفه به خونخواهی از کشندگان حضرت سیدالشهداء ، و شهادت ایشان در «عین ورده».

و در سنهٔ ۶۶ کشته شدن این زیاد و حصین بن نمیر و جملهٔ از سرکردگان شام -علیهم لعائنالله ـ.

و در سنهٔ ۶۷ در چهاردهم شهر رمضان مختار به دست مصعب بن زبیر کشته شد، و احنف بن قبس وفات یافت.

و در سنهٔ ۶۸ وفات زید بن ارقم ، و ابن عباس.

و در سنهٔ ۷۲ مقتل ابراهیم اشتر، و مصعب بن زبیر در اراضی د مسکن ، واقع شد و سر مصعب را برای عبدالملک آوردند و در قصرالاماره کوفه نهادند، و عبدالملک به جهت شومی دارالاماره امرکرد او را خراب کردند، و در آن سال براء بن عازب وفات کرد.

و در سنهٔ ۷۳ حجاج بن پوسف ثقفی ، عبدالله بن زبير را بكشت .

و در سنهٔ ۷۴ وفات عبدالله عمر ، و ابوسعید خدری ، و سلمة بن اکوع .

و در سنهٔ ۷۵ وفات شریح قاضی کوفه.

و در سنهٔ ۷۸ وفات جابر بن عبدالله انصاری ﷺ .

و در سنة ۸۱ وفات محمّد بن حنفیه ، و در همان سال یا در سنه ۸۴ وفات کرد عبدالله بن جعفر.

و در سنة ٨٣ ابتداء بناء دارالايمان قم.

و در سنهٔ ۸۶ وفات عبدالملک مروان و خلافت ولید بن عبدالملک.

و در سنهٔ ۸۷ یا ۸۹ شروع کرد ولید به بناء مسجد اموی در شام و تعمیر مسجد نبی ﷺ در مدینه .



و در سنهٔ ۸۷ عبیدالله بن عباس وفات کرد .

و در سنة ٩٥ وفات امام زينالعابدين ﷺ ، و سعيد بـن جـبير، و سـعيد بـن

المسيّب، و عامه فقهاء مدينه، و به درك رفتن حجاج شقي.

و در سنهٔ ۹۶ وفات وليد و خلافت سليمان بن عبدالملك.

و در سنة ٩٩ وفات سليمان و خلافت عمر بن عبدالعزيز.

وقايع المأة الثانية

و در سنهٔ ۱۰۱ وفات عمر بن عبدالعزيز، و خلافت يزيد بن عبدالملك.

و در سنهٔ ۱۰۲ یزید بن مهلّب بن ابیصفره کشته شد.

و در سنهٔ ۱۰۳ وفات عطاء بن يسار، و مجاهد بن جبير.

و در سنهٔ ۱۰۴ وفات وهب بن منبه، و طاووس يماني.

و در سنة ۱۰۴ وفات عامر بن شراحيل معروف به شعبي.

و در سنهٔ ۱۰۵ وفات کثیر عزَّه شاعر معروف شیعی.

و در سنهٔ ۱۰۵ وفات يزيد، و خلافت هشام بن عبدالملك.

و در سنهٔ ۱۰۸ وفات قاسم بن محمّد بن ابيبكر.

و در سنهٔ ۱۱۰ وفات حسن بصری ، و ابن سیرین ، و همام بن غالب معروف به فرزدق ، و وهب یمانی .

و در سنهٔ ۱۱۴ وفات حکم بن عتیبهٔ بتری زیدی.

و در سنة ۱۱۵ وفات عطا مفتى مكّه

و در سنة ١١٧ وفات حضرت سكينه ، و قتاده مفسر ، و ذوالرمه شاعر .

و در سنهٔ ۱۱۸ وفات على بن عبدالله بن عباس جد سفّاح و منصور.

و در سنهٔ ۱۲۰ وفات ابن کثیر قاری.

و در سنة ١٢١ شهادت زيد بن على بن الحسين ﷺ .

و در سنة ۱۲۲ وفات ابوواثله .



و در سنهٔ ۱۲۳ وفات محمّد بن مسلم معروف به زهری فقیه مدنی تابعی . و در سنهٔ ۱۲۵ وفات هشام و دولت ولید بن یزید بن عبدالملک .

و در سنهٔ ۱۲۵کشته شدن خالد بن عبدالله قسری ، و قتل یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ﷺ در د جوزجان ،

و در سنهٔ ۱۲۶ مقتل ولبد، و خلافت بزید، و ابراهیم پسران ولید بن عبدالملک.

و در سنهٔ ۱۲۶ وفات یزید بن الولید، و وفات کمیت بـن زیـد اسـدی مـادح اهل.بیت ﷺ، و شهادت حضرت بافرالعلوم ﷺ.

و در سنهٔ ۱۲۷ مقتل ابراهیم، و سلطنت مروان بن محمّد بن مروان بن الحکم. و در سنهٔ ۱۲۷ یا ۱۲۸ وفات جابر بن بزید جعفی و سدّی.

و در سنهٔ ۱۲۹ وفات عاصم بن ابيالنجود قاري.

و در سنهٔ ۱۳۱ وفات مالک بن دینار.

و در سنة ١٣٢ مقتل مروان حمار، و اوّل سلطنت أل عباس كه اوّل ايشان است: ابوالعباس السفّاح .

و در سنهٔ ۱۳۵ وفات رابعه عدویه .

و در سنة ۱۳۶ وفات عبدالله سفّاح ، و خلافت ابىجعفر منصور دوانيقى .

و در سنة ۱۴۱ وفات ابان بن تغلب ﷺ .

و در سنهٔ ۱۴۴ وفات عمرو بن عبید شیخ معتزله .

و در سنة ۱۴۵ كشته شدن عبدالله بن المقفع زنديق، و مقتل محمّد نفس زكيّه، و ابراهيم.

و در سنهٔ ۱۴۸ وفات سلیمان بن اعمش، و ابن ابیلیلی، و شهادت حضرت صادق ﷺ .

و در سنة ۱۴۹ وفات عيسى بن عمر ثقفى ﷺ و ابن جريح [كذا].

و در سنهٔ ۱۵۰ وفات ابوحمزهٔ ثمالی، و مقاتل بن سلیمان مفسر و زرارهٔ بـن اعین ﷺ، و محمّد بن مسلم ثقفی ﷺ، و وفات ابوحنیفه.



و در سنة ۱۵۱ وفات محمّد بن اسحاق، وكشته شدن معن بن زائدة شيباني.

و در سنهٔ ۱۵۴ وفات ابوعمر العلا قاري.

و در سنهٔ ۱۵۷ وفات اوزاعی.

و در سنهٔ ۱۵۸ وفات منصور، و خلافت مهدی محمّد بن منصور.

و در سنهٔ ۱۶۱ سفیان بن سعید ثوری وفات کرد، و به قولی هم در آن سال ابراهیم ادهم بلخی وفات کرد، و هم حمّاد عجره وفات کرد.

و در سنهٔ ۱۶۹ وفات مهدی ، و خلافت موسی هادی .

و در سنهٔ ۱۷۰ وفات خلیل بن احمد عروضی امامی.

و در سنهٔ ۱۷۰ وفات هادی، و خلافت هارون الرشید.

و در سنهٔ ۱۷۳ وقات خیزران مادر هادی، و محمّد بن سلیمان عباسي.

و در سنة ۱۷۴ وفات ابوعلى شقيق بلخي.

و در سنهٔ ۱۷۵ وفات شریک بن عبدالله نخعی ، و معاویة بن عمارکوفی .

و در سنهٔ ۱۷۹ وقات مالک بن انس، و عمرو بن عثمان معروف به سیبویه، و واصل بن عطاء معنزلی.

و در سنهٔ ۱۸۲ وفات ابویوسف قاضی ، و یونس نحوی ، و علی بن یقطین .

و در سنة ۱۸۴ وفات احمد سبتي ابن هارون الرشيد.

و در سنهٔ ۱۸۵ وفات عبدالصمد عموی سفّاح، و یزید بن مزید شیبانی.

و در سنهٔ ۱۸۷ وفات فضيل بن عياض مرتاض.

و در سنهٔ ۱۸۸ وفات ابراهیم ندیم موصلی.

و در سنهٔ ۱۸۹ وفات على بن حمزه كسائي ، و محمّد بن الحسن شيباني حنفي ، و قتل جعفر برمكي ، و انقراض دولت برامكه .

و در سنة ١٩٣ وفات هارون الرشيد، و خلافت محمّد الامين.

و در سنة ۱۹۶ خلافت مأمون.

و در سنة ۱۹۸ مقتل محمّد امين، و خلافت عبدالله المأمون.



و [ایضاً] در سنهٔ ۱۹۸ وفات حسن بن هانی معروف به ابونواس شاعر. و در سنهٔ ۱۹۹ خروج ابوالسرایا، و مقتل بعضی از طالبیین.

وقايع المأة الثالثة

و در سنهٔ ۲۰۰ مأمون حضرت امام رضا ﷺ را از مدینه به مرو طلبید ، و معروف کرخی وفات کرد .

و در سنهٔ ۲۰۱ وفات حضرت فاطمه بنت موسى ﷺ.

و در سنهٔ ۲۰۳ شهادت حضرت امام رضا ﷺ .

و در سنهٔ ۲۰۴ وفات هشام بن محمّد معروف به ابن کلبی نسابه، و محمّد بن ادریس شافعی .

و در سنهٔ ۲۰۶ وفات قطرب نحوی ، و نضر بن شمیل.

و در سنهٔ ۲۰۷ وفات طاهر بن الحسين ، و واقدى ، و فراء ديلمي نحوي .

و در سنهٔ ۲۰۸ وفات یونس بن عبدالرحمن ، و فضل بن ربیع ، و سیده نفیسه بنت حسن بن زید بن حسن ﷺ در مصر.

و در سنهٔ ۲۰۹ وفات حمّاد بن عثمان ، و حمّاد بن عیسی ، و یحیی بن حسین بن زید بن علی ﷺ ، و قتل ابن عابشه عباسی ، و تزویج مأمون پوران را .

و در سنهٔ ۲۱۰ وفات صفوان بن بحیی.

و در سنهٔ ۲۱۱ وفات معمر بن مثنّی نحوی معروف بـه ابـوعبیده، و وفـات ابوالعتاهیهٔ شاعر.

و در سنهٔ ۲۱۲ منادی مأمون نداکردکه :کسی معاویه را به نیکی یاد نکند .

و در سنهٔ ۲۱۳ وفات ابن هشام صاحب سیره ، و اسحاق بن مرار شیبانی نحوی .

و در سنهٔ ۲۱۵ وفات اخفش اوسط، و ابوزید نحوی .

و در سنهٔ ۲۱۶ وفات اصمعی عبدالملک بن قریب، و وفات زبیده مادر امین . و در سنهٔ ۲۱۷ وفات محمّد بن ابیعمیر لله، و رفتن مأمون به جانب مـصر و



کشتن او عبدوس را و از آن جا رفتن به جنگ اهل روم و فتح بسیار کردن .

و در سنهٔ ۲۱۸ وفات مأمون و خلافت معتصم برادر مأمون.

و در سنهٔ ۲۱۹ شهادت حضرت امام محمّد تقی ﷺ، و اسیر شدن ابوجعفر محمّد بن قاسم حسینی علوی.

و در سنهٔ ۲۲۱ وفات احمد بن محمّد بن ابينصر بزنطي.

و در سنهٔ ۲۲۲ قتل بابک و برادرش عبدالله .

و در سنهٔ ۲۲۳ وفات ابوعبید قاسم بن سلام، و رفتن معتصم به جنگ سلطان روم و فتح کردن (عمو ریه).

و در سنهٔ ۲۲۴ وفات حسن بن محبوب سرّاد صاحب مشیخه ، و حسن بن علی بن فضّال ، و ابراهیم بن مهدی معروف به ابن شکله .

و در سنهٔ ۲۲۵ وفات افشین در حبس معتصم، و صالح بن اسحاق معروف به جرمی نحوی، و ابوالحسن مداینی علی بن محمد.

و در سنهٔ ۲۲۶ وفات امیر قاسم بن عیسی معروف به ابودلف، و بشر حافی، و محمّد بن هذیل معروف به ابوالهذیل علاّف شیخ معتزله .

و در سنة ۲۲۷ وفات معتصم و خلافت هارون الواثق.

و در سنهٔ ۲۲۸ وفات حبیب بن اوس طائی معروف به ابوتمام شاعر صاحب حماسه، و احمد بن محمّد بن عبدربه صاحب عقد الفرید.

و در سنهٔ ۲۳۱ وفات ابوعبدالله محمّد بن زیاد کوفی معروف به این اعرابی نحوی ، و کشتن واثق احمد بن نصر خزاعی را.

و در سنة ۲۳۲ وفات واثق، و خلافت جعفر المتوكل بن محمّد بن هارون.

و در سنهٔ ۲۳۳ قتل محمّد بن عبدالملک زیات وزیر، و وفات یحیی بن معین.

و در سنة ٢٣٥ وفات عبدالسلام بن رغبان ديك الجن شاعر امامي.

و در سنة ٢٣٧ وفات ابن راهويه اسحاق بن ابراهيم و حاتم اصم بلخي.

و در سنة ۲۴۰ وفات احمد بن ابيداود [ابيدؤاد].



و در سنهٔ ۲۴۱ وفات احمد بن حنبل، و ابوجعفر محمّد بن عبدالله اسكافي معتزلي، در شب ششم جمادي الآخره همين سال تناثر نجوم شد.

و در سنهٔ ۲۴۲ وفات یحیی بن اکثم.

و در سنهٔ ۲۴۴ وفات ابن السکیت امامی ، و ثوبان بن ابراهیم ذوالنون مصری ، و ابومحلم شیبانی لغوی .

و در سنهٔ ۲۴۶ وفات دعبل بن علی خزاعی شاعر امامی.

و در سنة ۲۴۷ وفات ابراهيم بن عباس صولي كاتب شاعر .

و در سنة ۲۴۷ كشته شدن متوكل، و خلافت محمّد منتصر بالله ابن المتوكل.

و در سنهٔ ۲۴۸ وفات سهل بن محمّد معروف به ابـوحاتم سـجستانی نـحوی لغوی، و بغاء ترکی کبیر.

و در سنهٔ ۲۴۸ وفات مستنصر بالله، و خلافت مستعین بالله احمد بن محمّد بن معتصم.

و در سنهٔ ۲۵۰ خروج کرد در بلاد طبرستان حسن بن زید حسنی ، و خروج کرد حسن بن اسماعیل حسینی معروف به کرکی در قزوین ، و وفات کرد فضل بن مروان وزیر معتصم .

و در سنهٔ ۲۵۱ مردم سامره با معتزبالله بیعت کردند.

و در سنهٔ ۲۵۲ مستعین خود را از خلافت خلع کرد ، و ابتداء فتنه ما بین بلالیه و سعدیه در بصره شد و نتیجه آن ظهور صاحب زنج شد.

و در سنة ٢٥٢ خلافت معتز بالله زبير بن جعفر المتوكل.

و در سنهٔ ۲۵۴ شهادت حضرت هادی ﷺ .

و در سنهٔ ۲۵۵ خلع معنز و وفات او ، و خلافت مهندی بالله محمّد بن الواثق . و در سنهٔ ۲۵۵ وفات عمرو بن بحر بصری معروف به جاحظ ، و خروج صاحب زنج در بصره .

و در سنة ۲۵۶ كشته شدن مهندي ، و خلافت معتمد على الله احمد بن جعفر متوكل .



و [نیز] در سنهٔ ۲۵۶ وفات محمّد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح، و زبیر بن بکار.

و در سنهٔ ۲۵۷ دخول صاحب زنج در بصره وکشتن بصریان که از جمله ریاشی نحوی بوده .

و در سنهٔ ۲۵۸ وفات یحیی بن معاذ رازی معاصر جنید بغدادی ، و رفتن موفق به جنگ صاحب زنج .

و در سنهٔ ۲۵۹ انقراض دولت طاهریان و ابتدای دولت صفاریان .

و در سنهٔ ۲۶۰ وفات حضرت امام حسن عسکری ﷺ، و فضل بن شاذان، و احمد بن محمّد اليزيدي نحوي لغوي، و چنين بن اسحاق طبيب.

و در سنهٔ ۲۶۱ وفات طیفور بایزید بسطامی، و مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح.

و در سنة ۲۶۲ محاربه معتمد با يعقوب صفّار.

و در سنهٔ ۲۶۴ وفات موسی بن بغاء، و اسماعیل بن یحیی مزنی، و یونس بن عبد الاعلی.

و در سنة ٢۶۵ وفات احمد بن الخصيب وزير.

و در سنهٔ ۲۶۷ محاربه موفق با صاحب زنج و کشتن او صاحب زنج را .

و در سنة ۲۷۰ وفات احمد بن طولون والي مصر.

و در سنهٔ ۲۷۱ وفات بوران زوجه مأمون.

و در سنهٔ ۲۷۳ وفات ابن ماجه قزوینی.

و در سنة ۲۷۴ وفات احمد بن محمّد برقى صاحب محاسن.

و در سنة ۲۷۵ وفات سليمان بن اشعث ابوداود سجستاني صاحب ستن.

و در سنهٔ ۲۷۶ وفات ابن قتیبه .

و در سنة ۲۷۸ وفات موفق بالله برادر معتمد و ولىعهد أو.

و در سنة ٢٧٩ وفات معتمد بالله و خلافت معتضد بالله احمد بن طلحه .



و [نيز] در سنهٔ ۲۷۹ وفات محمّد بن عيسي ترمذي.

و در سنة ۲۸۲ وفات ابوالعيناء.

و در سنهٔ ۲۸۳ وفات ابراهیم بن محمّد ثقفی، و علی بن علی خزاعمی بـرادر دعبل، و محاربهٔ معتضد با هارون شاری.

و در سنهٔ ۲۸۴ وفات بحتری شاعر ، و ولادت ابوالفرج اصفهانی .

و در سنهٔ ۲۸۵ وفات ابراهیم بن محمّد بغدادی ، و محمّد بن یزید مبرّد نحوی . و در سنهٔ ۲۸۶ وفات ابوالعباس محمّد بـن یـونس کـوفی مـحدث ، و خـروج ابوسعید قرمطی در بحرین .

و در سنهٔ ۲۸۷ خروج داعی علوی و کشته شدن او ، و فرستادن معتضد لشکر بسیار به جنگ قرامطه .

و در سنهٔ ۲۸۹ گرفتار شدن جماعتی از قرامطه و کشته شدن ایشان .

و [نیز]در سنهٔ ۲۸۹ وفات معتضد، و خلافت مکتفی بالله علی بن معتضد.

و در سنهٔ ۲۹۰ وفات عبدالله بن احمد بن حنبل، و ابن رومی شاعر.

و در سنهٔ ۲۹۱ وفات احمد بن یحیی معروف به ثعلب نحوی، و قاسم بـن عبیدالله وزیر.

و در سنهٔ ۲۹۲ وفات عثمان ابن جنی نحوی و غلبه کردن ابن خلیجی بر مصر. و در سنهٔ ۲۹۵ وفات مکتفی، و خلافت المقتدر بالله جعفر بن معتضد.

و در سنة ۲۹۶ كشته شدن عبدالله بن معتز.

و در سنهٔ ۲۹۷ وفات ابوالقاسم جنید بغدادی.

و در سنهٔ ۲۹۹ وفات ابن کیسان نحوی احمد بن ابراهیم.

وقايع المأة الرابعة

و در سنهٔ ۳۰۰ ابی الرضا محسن بن جعفر بن علی الهادی ﷺ خروج کرد و کشته شد.



و در سنهٔ ۳۰۱ خروج حسن بن علی علوی اطروش ناصر کبیر در دیلم و طبرستان، و کشته شدن ابوسعید جنابی رئیس قرامطه، و وفات ابن منده محمّد بن یحیی و سعد بن عبدالله اشعری قمی.

و در سنهٔ ۳۰۳ وفات احمد بن على بن شعبب نسائي صاحب دستن، و ابوعلي جبائي محمّد بن عبدالوهاب رئيس معتزله بصره.

و در سنهٔ ۳۰۴ وفات سید ابومحمّد اطروش، جدّ امی سید مرتضی.

و در سنة ۳۰۶ وفات احمد بن ادريس اشعري قمي.

و در سنهٔ ۳۰۹ قتل حسین حلاج.

و در سنهٔ ۳۱۰ وفات زجاج نحوی ابراهیم بن محمّد، و محمّد بن جریر طبری مورخ، و ابن سراج محمّد بن السری نحوی.

و در سنة ٣١١ وفات ابوزكريا محمّد رازي طبيب، صاحب د من لا يحضره الطبيب.

و در سنة ٣١٢ مقتل على بن الفرات وزير با پسرش محسن.

و در سنهٔ ۳۱۳ وفات نفطویه نحوی ابراهیم بن محمّد.

و در سنهٔ ۳۱۵ وفات على بن سليمان اخفش صغير، و طغيان قرامطه، و غلبهٔ ديلم بر ري.

و در سنهٔ ۳۱۷ رفتن قرامطه به مکّه و کشتن حاج و بـردن حـجرالاســود را بــه « هـجر » ، و وفات ابوالقاسم کعبی عبدالله بن احمد بلخی رئیس معتزله .

و در سنة ٣٢٠ وفات مقندر و خلافت القاهر بالله محمّد بن معتضد.

و در سنهٔ ۳۲۱ وفات ابن درید محمّد بن الحسن شاعر نحوی لغوی امامی، و ابوهاشم جبائی عبدالسلام بن محمّد رئیس معتزله.

و در سنة ٣٢٢ خلع قاهر، و خلافت راضي بالله محمّد بن جعفر.

و در سنة ٣٢٣ قتل محمّد بن على شلمغاني ملعون.

و در سنهٔ ۳۲۶ وفات شیخ ابوالقاسم بن روح ، نایب سیم امام عصر علیه ارواحنا فداه.



و در سنهٔ ۳۲۸ وفات شیخ المحدثین محمّد بن یعقوب الکلینی الله صاحب «کافی»، و ابن انباری محمّد بن قاسم نحوی، و ابن عبد ربه احمد بن محمّد اندلسی صاحب «عقد الفرید»، و محمّد بن احمد معروف به ابن شنبوز قاری، و محمّد بن علی بن الحسین مقله کاتب مشهور.

و در سنهٔ ۳۲۹ وفات راضی و خلافت متفی بالله ابراهیم بن مقتدر.

و [نیز]در سنهٔ ۳۲۹ وفات شیخ علی بن بابویه صدوق اوّل ، و شیخ ابوالحسن علی بن محمّد سمری نایب چهارم امام عصر ﷺ .

و در سنهٔ ۳۳۲ وفات ابن عقده احمد بن محمّد بن سعید حافظ کوفی.

و در سنة ٣٣٣ به قولي وفات على بن الحسين مسعودي.

و [نيز] در سنة ٣٣٣ خلع منقى ، و خلافت مستكفى بالله عبدالله بن على .

و در سنهٔ ۳۳۴ خلع مستكفى ، و خلافت مطبع لله فضل بن مقتدر .

و [نیز] در سنهٔ ۳۳۴ قحطی سختی در بغداد واقع شد، و جمعفر بن یـونس خراسانی بغدادی معروف به شبلی وفات کـرد، و ابـوالحســن اشــعری عــلی بــن اسماعیل نیز در حدود همین سال وفات کرد.

و در سنهٔ ۳۳۵ وفات محمّد بن بحيي معروف به صولي شطرنجي .

و در سنهٔ ۳۳۷ وفات عبدالرحمن بن اسحاق زجاجي نحوي بغدادي .

و در سنهٔ ۳۳۸ وفات ابن نحاس احمد بن محمّد مصری نحوی و عمادالدولة بن بویه .

و در سنهٔ ۳۳۹ وفات معلم ثانی محمّد بن طرخان ابونصر فارابی ترکی، و در همان سال حجرالاسود را به موضع خودش رد کردند.

و در سنة ۳۴۲ وفات على بن محمّد ابوالقاسم تنوخي معتزلي قاضي بصره و اهواز. و در سنة ۳۴۳ وفات شبخ ابوجعفر محمّد بن الحسن بن الوليد شبخ قميّين.

و در سنهٔ ۳۴۴زلزله سختی در مصر شد ، و ابوبکر جعابی حافظ محمّد بن عمر در بغداد وفات بافت .



و در سنهٔ ۳۴۵ وفات ابوعمرو زاهد مطرز محمّد بن عبدالواحد بغدادی لغوی .
و در سنهٔ ۳۵۲ وفات ابوالقاسم کوفی علی بن احمد بن موسی مُبرقع صاحب
استفائه ، و حسن بن محمّد مهلبی وزیر معزّالدوله دیلمی ، و در همان سال در روز
عاشورا معزالدوله دیلمی امر کرد مردم بغداد را که دکاکین و بازارها را بیندند و
طباخین طبخ نکنند و قبهها در بازارها نصب کنند و اقامه ماتم کنند برای
سیدالشهداء ﷺ .

و در سنهٔ ۳۵۳ وفات اسماعیل بن حمّاد جوهری صاحب و صحاح اللغه. و در سنهٔ ۳۵۴ متنبی شاعر احمد بن حسین به قتل رسید.

و در سنهٔ ۳۵۵ وفات حاکم محدث نیشابوری ، و منصور سامانی ، و ولادت سید مرتضی .

و در سنة ۳۵۶ وفات معزالدوله احمد بن بویه ، و سیف الدوله علی بن عبدالله بن حمدان ، و کافور اخشیدی ، و ابوعلی قالی ، و ابوالفرج علی بن الحسین اصفهانی . و در سنة ۳۵۷ وفات حارث بن سعید بن حمدان ابوفراس شاعر .

و در سنهٔ ۳۵۸ وفاتِ حسن بن حمزه علوی مرعشی و ناصرالدوله حسن بس عبدالله بن حمدان.

و در سنهٔ ۳۶۰ وفات ا ستاد محمّد بن عمید قمی ، و سلیمان بن احمد طبرانی صاحب دمعجم کبیر، در اسماء صحابه .

و در سنهٔ ۳۶۳ وفات فاضي نعمان مصري.

و [نیز] در سنهٔ ۳۶۳ خلع مطیع شه، و خلافت طائع شه عبدالکریم بن مطیع . و در سنهٔ ۳۶۶ وفات رکنالدوله حسن بن بویه دیلمی .

و در سنهٔ ۳۶۷ وفات قاضی محمّد بن عبدالرحمن معروف به ابن قُریعه ، و قتل عزائدوله دیلمی .

و در سنهٔ ۳۶۸ وفات ابوغالب زراری احمد بن محمّد بن سلیمان، و شبخ محمّد بن احمد بن داود قمی صاحب «مزار»، و حسن بن عبدالله سیرافی نحوی.



و در سنهٔ ۳۶۹ وفات ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولويه قمي.

و در سنهٔ ۳۷۰ وفات ابن خالویه حسین بن احمد نحوی، و محمّد بن احـمد ازهری هروی لغوی .

و در سنة ٣٧٢ وفات فناخسرو عضدالدوله ديلمي ﷺ .

و در سنهٔ ۳۷۷ وفات ابوعلی نحوی حسن بن احمد.

و در سنهٔ ۳۷۹ وفات شرفالدوله دیلمی.

و در سنة ٣٨١ خلع طائع لله، و خلافت احمد القادر بالله.

و در سنة ٣٨١ وفات رئيس المحدثين ابوجعفر محمّد بن على بن بابويهقمي ﷺ.

و در سنهٔ ۳۸۴ وفات علی بن عیسی رمانی نحوی و محسن بـن عـلی قـاضی تنوخی.

و در سنهٔ ۳۸۵ وفات کافی الکفاة اسماعیل صاحب بن عبّاد ، و دارقطنی علی بن عمر، و ابن سکرة شاعر محمّد بن عبدالله .

و در سنة ۳۸۶ وفات محمّد بن على واعظ ابوطالب مكي.

و در سنهٔ ۳۸۷ فتح بست ، و ابتدای دولت غزنویان .

و در سنهٔ ۳۸۸ وفات حمد بن محمّد خطابی.

و در سنهٔ ۳۹۱ وفات ابن حجاج شاعر حسين بن احمد امامي ﷺ، و قتل حسام الدوله عقبلي .

و در سنهٔ ۳۹۲ وفات ابن جنی عثمان نحوی .

و در سنة ٣٩٨ وفات بديع الزمان همداني احمد بن الحسين مبدع مقامات.

وقايع المأة الخامسة

و در سنة ۴۰۰ وفات ابوالفتح بستي على بن محمّد كاتب شاعر.

و در سنة ٢٠١ وفات احمد بن محمّد عباشي صاحب ومتقضب الأثري.

و در سنهٔ ۴۰۳ وفات ابوبكر باقلاني محمّد بن الطيب، و قتل قابوس بن وشمگير



امير بن امير.

و در سنة ۴۰۴ وقات بهاء الدولة بن عضدالدوله .

و در سنة ۴۰۵ وفات حاكم محمّد بن عبدالله نيشابورى صاحب والمستدرك على الصحيحين ٥.

و در سنهٔ ۴۰۶ وفات سید رضی و احمد بن محمّد بن اسفراینی.

و در سنهٔ ۴۰۷ قتل محمّد بن على فخرالملک وزير بهاء الدولة بن عضدالدولهٔ ديلمي ﴾ .

و در سنهٔ ۴۱۰ وفات ابن مردویه احمد بن موسی اصفهانی.

و در سنهٔ ۴۱۱ وفات حسین بن عبیدالله الغضائری، و فردوسی صاحب شاهنامه

و در سنة ٢١٣ وفات شيخ مفيد محمّد بن محمّد بن النعمان.

و در سنهٔ ۴۱۶ قتل ابوالحسن تهامی علی بن محمّد شاعر، و سلطان الدوله دیلمی.

و در سنهٔ ۴۱۸ وفات حسین بن علی وزیر مغربی.

و در سنهٔ ۴۲۰ وفات علی بن عیسی ربعی نحوی.

و در سنهٔ ۴۲۱ وفات سلطان محمود بن سبکتکین غزنوی ، و امام مرزوقی احمد بن محمّد شاعر .

و در سنة ۴۲۲ وفات قادر بالله، و خلافت عبدالله القائم بأمرالله .

و در سنهٔ ۴۲۳ وفات ابن عبدون احمد بن عبدالواحد، و ابن البواب على بن هلال كانب.

و در سنهٔ ۴۲۷ وفات ثعلبی احمد بن محمّد نیشابوری ، و قفّال عبدالله بن احمد مروزی .

و در سنهٔ ۴۲۸ وفات مهیار دیلمی، و حسین بن عبدالله بن سینا شیخ الرئیس. و در سنهٔ ۴۲۹ وفات ثعالبی عبدالملک بن محمّد، و اوّل ظهور سلطنت سلجوقیه.



و در سنهٔ ۴۳۰ وفات ابونعیم اصفهانی احمد بن عبدالله، و انقراض دولت آلبویه.

و در سنهٔ ۴۳۱ وفات حکیم ناصر خسرو علوي.

و در سنهٔ ۴۳۶ وفات على بن الحسين موسوى سيد مرتضى، و أبـوالحسـين بصرى معتزلي محمّد بن على .

و در سنهٔ ۴۴۹ وفات ابوالعلاء معرّی احمد بن عبدالله ، و محمّد بن علی شیخ کراچکی .

و در سنهٔ ۴۵۰ وفات شیخ نجاشی احمد بن علی ، و ماوردی علی بن محمّد. و در سنهٔ ۴۵۴ وفات محمّد بن سلامه قضاعی.

و در سنهٔ ۴۵۵ وفات اسماعیل سرقسطی ، و طغرل بک اوّل سلاطین سلجوقیه . و در سنهٔ ۴۵۶ وفات ابن حزم علی بن احمد اندلسی .

و در سنة ۴۵۸ وفات ابن سيده لغوى على بن اسماعيل، و امام بيهقى احمد بن الحسين .

و در سنة ۴۶۰ وفات شيخ الطائفه محمّد بن الحسن الطوسي .

و در سنهٔ ۴۶۳ وفات یوسف بن عبدالبر، و خطیب بغداد احمد بن علی، و ابویعلی محمّد بن الحسن، و سلار بن عبدالعزیز دیلمی.

و در سنهٔ ۴۶۵ قتل الب ارسلان ، و وفات عبدالكريم قشيري صوفي ، و قحطي مصر .

و در سنهٔ ۴۶۷ وفات على بن الحسن باخرزي .

و [نیز] در سنة ۴۶۷ وفات قائم بأمرالله ، و خلافت المقتدى بأمرالله عبدالله بن لقائم .

و در سنة ۴۷۱ وفات شيخ عبدالقاهر جرجاني.

و در سنة ۴۷۸ وفات امام الحرمين عبدالملك بن عبدالله شافعي.

و در سنهٔ ۴۸۱ وفات عبدالعزیز بن براج ، و خواجه عبدالله انصاری .



و در سنهٔ ۴۸۳ وفات ابن مغازلي على بن محمّد .

و در سنة ۴۸۵ قتل نظام الملك حسن بن على طوسي وزير سلاطين سلجوقيه .

و در سنة ۴۸۷ وفات مقتدي ، و خلافت المستظهر بالله احمد بن المقتدي .

و در سنهٔ ۴۸۸ وفات حمیدی محمّد بن ابینصر.

و در سنهٔ ۴۹۲ غلبهٔ فرنگیها بر بیت المقدس و فساد ایشان در آنجا، و وفات اسعد بن محمّد قمی وزیر گه .

و در سنهٔ ۴۹۸ وفات رکن الدولة بن ملکشاه برادر سلطان سنجر، و بناء حـلّـه سفیه .

وقايع المأة السادسة

و در سنة ٥٠۴ وفات على بن محمد الكياهراسي.

و در سنة ٥٠٥ وفات محمّد بن محمّد غزالي مؤلف واحياء العلوم».

و در سنة ۵۱۰ وفات ابن منده يحيى بن عبدالوهاب.

و در سنة ۵۱۲ وفات المستظهر، و خلافت المسترشد بالله فضل بن المستظهر.

و در سنهٔ ۵۱۳ قتل طغرائي حسين بن على اصفهاني .

و در سنهٔ ۵۱۵ وفات حسين بن مسعود محيي السنة بغوي.

و در سنهٔ ۵۱۶وفات فاسم بن علی حریری صاحب **مقامات**، و فصیحی علی بن

و در سنة ٥١٨ وفات ابوالفضل احمد بن محمّد مبداني.

و در سنة ٥٢٠ وفات احمد بن محمّد غزالي.

محمّد نحوي.

و در سنهٔ ۵۲۵ وفات مجدود بن آدم حکیم سنائی.

و در سنة ٥٢٩ قتل مسترشد، و خلافت الراشد بالله جعفر بن مسترشد.

و در سنة ٥٣٢ قتل راشد، و خلافت محمّد المقتفى لأمرالله .

و در سنهٔ ۵۳۸ وفات محمود بن عمر زمخشري.



و در سنة ٥٣٩ وفات ابن الجواليقي موهوب بن احمد .

و در سنة ۵۴۲ وفات ابن الشجري سيد هبةالله بن على نحوي .

و در سنهٔ ۵۴۴ وفات قاضي عياض مغربي .

و در سنهٔ ۵۴۷ وفات سلطان مسعود سلجوقي و انوري شاعر.

و در سنهٔ ۵۴۸ وفات محمّد بن عبدالكريم شهرستاني، و احمد بن منير شاعر، و امينالاسلام طبرسي، و فضل بن حسن، و قطب راوندي سعيد بن هبةالله.

و در سنهٔ ۵۵۲ وفات سلطان سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان.

و در سنة ۵۵۵ وفات مقتفي و خلافت المستنجد بالله يوسف بن محمّد .

و در سنهٔ ۵۶۰ وفات شیخ عبدالقادر جیلانی.

و در سنهٔ ۵۶۲ وفات سمعاني عبدالكريم بن محمّد.

و در سنهٔ ۵۶۳ وفات سهروردی عبدالقاهر بن عبدالله.

و در سنهٔ ۵۶۵ وفات حسين بن محمّد راغب اصفهاني .

و در سنهٔ ۵۶۶ وفات مستنجد، و خلافت مستضىء بِنُورالله.

و در سنهٔ ۵۶۷ وفات ابن خشاب نحوی عبدالله بن احمد، و بوری شافعی، و قرطبی .

و در سنة ۵۶۸ وفات احمد بن محمّد اخطب خوارزمي.

و در سنة ۵۶۹ وفات ابن الدهان سعيد بن المبارك نحوي .

و در سنهٔ ۵۷۳ وفات محمّد بن محمّد بلخي عمري رشيد وطواط.

و در سنهٔ ۵۷۴ وفات حیص بیص سعد بن محمّد.

و در سنهٔ ۵۷۵ وفات مستضىء، و خلافت احمد الناصر لدين الله .

و در سنهٔ ۵۷۶ وفات احمد بن محمّد سلفي.

و در سنهٔ ۵۷۷ وفات ابن الأتباري عبدالرحمن بن محمّد .

و در سنة ۵۷۸ وفات ابن ادريس محمّد بن احمد حلي.

و در سنهٔ ۵۸۱ وفات حکیم خاقانی شاعر.



و در سنهٔ ۵۸۳ نقل شده که روز اوّل سال با روز اوّل هفته و اوّل سال شمسی و اوّل سال عربی موافق شده بود، و شمس و قمر در یک برج بودهاند.

و در سنهٔ ۵۸۵ وفات ابوالمكارم بن زهره حمزه بن على حسيني ، و شميخ منتجبالدين على بن عبيدالله رازي.

و در سنهٔ ۵۸۶ ولادت ابن ابي الحديد عبدالحميد .

و در سنهٔ ۵۸۸ وفات محمّد بن علی بن شهرآشوب.

و در سنهٔ ۵۹۰ وفات قاسم بن فیره شاطبی.

و در سنة ١٥٩٤ يستادن آب نيل مصر، و قحط و غلاء عظيم.

و در سنهٔ ۵۹۷ زلزله عظیمی در مصر و شام واقع شد ، و ابن جوزی عبدالرحمن بن علی وفات کرد .

وقايع المأةالسابعة

و در سنهٔ ۴۰۶ وفات ابن اثیر مبارک بن محمّد صاحب نهایة و جامع الاصول، و محمّد بن عمر فخر رازی.

و در سنهٔ ۴۰۸ غلبه لشگر تاتار بر بلاد اسلام.

و در سنهٔ ۶۱۰ وفات ابن خروف علی بن محمّد نحوی، و جزولی عیسی بن عبدالعزیز، و ناصر بن عبدالسید مطرزی.

و در سنة ١٤ ۶ وفات ابوالبقاء عبدالله بن الحسين .

و در سنهٔ ۴۱۸ وفات نجمالدين كبري احمد بن عمر.

و در سنة ٢٢٦ وفات ناصر، و خلافت محمّد الظاهر بأمرالله .

و در سنة ٣٢٣ وفات ظاهر، و خلافت منصور المستنصر بالله .

و در سنهٔ ۶۲۴ وفات چنگیز خان.

و در سنهٔ ۴۲۶ وفات یافوت حموی.

و در سنة ۶۳۰ وفات ابن اثير على بن محمّد جزري صاحب (كامل التواريخ).



و در سنهٔ ۶۳۱ وفات ابوالحسن آمدی علی بن محمّد، و این خیاز محمّد بـن ابیبکر.

و در سنهٔ ۶۳۲ وفات عمر بن محمّد سهروردي.

و در سنهٔ ۶۳۸ وفات محمّد بن على محيىالدين عربي.

و در سنة ۶۴۰ وفات مستنصر، و خلافت عبدالله.

و در سنهٔ ۶۴۳ وفات على بن محمّد علمالدين سخاوي ، و ابن صائغ يعيش بن على نحوي .

و در سنهٔ ۶۴۵ وفات شلوبینی عمر بن محمّد .

و در سنهٔ ۴۴۶ وفات ابن حاجب عثمان بن عمر.

و در سنهٔ ۶۴۸ ولادت علامه حلي حسن بن يوسف.

و در سنهٔ ۶۵۶کشته شدن مستعصم ، و انقراض دولت بنی عباس .

و در سنهٔ ۶۶۱ با در سنهٔ ۶۷۲ وفات کرد در قصبهٔ «قونو» المولی جلال الدین محمد بن محمد معروف به مولی رومی صاحب مثنوی ، اصلش از بلخ است و لکن چون هجرت کرد به بلاد روم و در قصبه ، قونو ، توقف کرده معروف به رومی شده ، و او از کسانی است که درک کرده صحبت عطار و سنائی و شمس الدین تبریزی را ، و مثنوی را به امر امیر حسام الدین چلبی قونوی رومی نوشته ، و اشاره به اوست در این بیت :

گر نبودی خلق محجوب و کثیف ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف در مسدیحت داد مسعنی دادمسی غیر از این منطق لبی بگشسادمی

ثم أعلم أنه قد اطرء في مدح المولى الرومي صاحب مجالس المؤمنين و جعله من خلّص شيعة آل محمّد ﷺ و أيّد ذلك بكونه من اولاد جلال الدين الداعسي للمولة الاسماعيلية، و للمحققين معه كلام.

و بالجملة، امر الرّجل أشهر من أن يذكر و قد ذكره العلماء و العرقاء من الفريقين في تراجمهم. و در سنة ٣۶٣ وفات بافت على بن مؤمن مشهور به ابن عصفور حامل لواء العربية و النحو بمملكة الاندلس.

و در سنة ۶۶۴ وفات يافت سيد اجلّ عالى مقام رضى الدين على بن موسى بن جعفر طاووس آل طاووس، ينتهى نسبه الشريف الى داود بن الحسن بن الحسن المجتبى عليّة صاحب دعاء امّداود، و اما أمه و أمّ اخيه، السيد جمال الدين احمد بن موسى صاحب والبشرى و الملاذ، فهى بنت الشيخ المسعود ورّام بن ابى فراس.

و فضائل السيد الله في الزهد و العبادة و جلالة القدر و حسن التصنيف اظهر من أن يذكر و اكثر من أن يحصر، و من أراد أن يطلع على نبذ من زهده و تقواه فليراجع كتبه لاسيّما كتاب وكشف المحجة ، و كان الله مستجاب الدعوة و صاحب الكرامات الباهرة، و كان فصيحاً بليفاً قائداً، و بالجملة، اطالة الكلام في حقه ازراء لشأنه.

او نمى ماند به ماگرچه زماست ما همه مشیم و احمد كیمیاست در نهم ربیع الآخر سنهٔ ۶۶۳ هلاكو خان بن تولى خان بن چنگیز خان، مُفنى دولت بنى عباس وفات یافت، و دار السلطنتش « تبریز، بود، كذا فى مجالس المؤمنین.

و در سنهٔ ۶۷۲ وفات کرد محمّد بن عبدالله معروف به ابن مالک اندلسی شافعی صاحب دالقیه ۲ در نحو ، و تصانیف دیگر که بعضی جمع کرده است اسامی آنها را در ابیاتی .

و الفیه را جماعتی از علماء شرح کردهاند ، از جمله : فرزند مانن بدرالدین محمد معروف به ابن ناظم است ، و دیگر جلال الدین سیوطی است ، و دیگر خالد ازهری است ، و دیگر عبدالله بن عقبل ، و دیگر جابر اعمی ، و دیگر عبدالعزیز موصلی ، و دیگر عمر بن مظفر حلبی مشهور به ابن وردی است ، و دیگر ابن صانع الحنفی ، و دیگر محمد بن ابی الفتح حنبلی ، و دیگر محمد بن سلیمان المصری ، و دیگر و دیگر و دیگر بی الخطیب است .

و نيز در سنة ٧٧٧ در روز غدير وفات كرد سلطان المحققين و برهان الموحدين ،



محقق متكلم حكيم متبحر، حجة الفرقة الناجية، الخواجه نصير الحق و الملة و الدين محمّد بن محمّد بن الحسن الطوسي ـ قدس الله رمسه ـ، صاحب كتاب تجريد العقايد و شرح اشارات، و مصنفات جمّة.

اصلش از و جهرود و از موضعی که او را و وشاره و گویند از دهات قم است ، و مولد شریفش در و طوس و واقع شده ، لهذا معروف گشته به خواجه نصیر طوسی ،دو مدفنش در بقعهٔ منوره کاظمیه در آن موضعی است که ناصر عباسی برای خود تهیه کرده بود و موفق نشد در آنجا دفن شود ، و در و رصافه و به خاک رفت .

و نقل شده که : در وقت وفات ، آن جناب را گفتند که : جنازهات را به نجف حمل کنیم؟ گفت : من خجالت میکشم از حضرت امام موسی ﷺ که وصیت کنم جنازهام را به نجف ببرند .

و آن جناب را در دولت هلاكوخان مرتبتي رفيع بوده ، و بعد از فتح بغداد و قتل مستعصم مشغول به امر « رصد » شد با جملهٔ از فضلاء ، و حكايت آن جناب مفصل است ، و از براي او اشعار لطيفي است .

و از صاحب مقامع منقول است که: جناب خواجه در سفری در کشتی نشسته بود و اهل کشتی سی نفر بودند: پانزده تن مسلمان و پانزده تن دیگر یهود، اتفاقاً کشتی متلاطم شد، اهل کشتی گفتند: باید قرعه افکند و قرعه به نام هرکس که آمد باید او را در دریا افکند، پس خواجه ایشان را مدور نشانید و نه نه قرعه افکند تمام به نام یهود در آمد و ایشان را در آب انداخت و به این تمهید یهودان هلاک شدند، و این حکایت را صاحب دمقامع و در جواب سائل از این اشعار نقل کرد:

ز تسرکان چمهار و ز همندوست پسنج دو رومسی ابسا یک عسراقسی بسسنج سه روز و شبی یک نهار و دو لیسل دو باز و سه زاغ و یکی چون سهیل دو میغ و دو ماه و یکی همچو دود ز نسه نسه شمردن بسر افستد یسهود

و در این دو شعر نیز اشاره به این لطیفه شده، و اراده شده از حروف منقوطه یهود و از غیر منقوطه مسلمان:



و لئما فستنت بالحظ له ازلت فما خفت من شامت

ايضأ

والله يسقضي بكمل يسم و يحفظ الضيف حيث كانا و هذا الشعر بعكس شعر الاول.

و در سنهٔ ۶۷۳ وفات یافت سید اجلّ احمد بن موسی بن طاووس 🐞 .

و در ربیع الثانی سنهٔ ۶۷۶ وفات یافت شیخ اجل افقه اعظم و مولانا المعظم، شیخ الطائفة بغیر جاحد، و واحد هذه الفرقة و ای واحد: ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن حلی معروف به محقق صاحب شرایع و معتبر و نافع و غیرها.

و این بزرگوار دائی علامهٔ حلی است و مزار شریفش در د حله ، است ، و تاریخ وفات او چنین است : (زیدهٔ المحققین ﷺ) .

و جماعتی از اکابر علماء بر محقق تلمذ کردهاند ، مانند : سید عبدالکریم احمد بن طاووس مؤلف و فرحة الغری ، و مانند : سید محمّد بن علی بن طاووس . و او همان است که پدرش برای او تألیف کرده کتاب و البهجة لثمرة المهجة ، و مانند : شیخ حسن بن ابی طالب الیوسفی الآبی صاحب کتاب وکشف الرموز ، در شرح نافع ، و مانند : وزیر ابوالقاسم علی بن الوزیر محمّد بن العلقمی الشیعی وزیر مستعصم .

و نیز در سنهٔ ۶۷۶ شیخ عمادالدین طبری حسن بن علی بن محمد مازندرانی کتاب و مناقب الطاهرین و را تمام کرد ، و این شیخ جلیل معاصر محقق و علامه است و صاحب کتابهای شریفه است در فقه و حدیث و غیره ، و از جمله کتاب و کامل السقیفه و است که معروف به و کامل بهائی و است به جهت آن که آن را هدیه مجلس وزیر معظم بهاءالدین محمد بن الوزیر شسمس الدین محمد جوینی مشهور به صاحب دیوان متولی حکومت ممالک ایران در ایام سلطنت هلاکو خان مغولی نموده ، و کتاب و کامل و در مثالب اعداء اهل بیت الله و در بیان تبری است ، و



دمناقب و در فضیلت اهل بیت و بیان تولی است ، و هر دو کتاب مثل سیف و رمحی است بر مخالفان و زیاده از سی هزار بیت می باشند .

و در سنة ۹۷۹ وفات كرد فيلسوف محقق و حكيم مدقق عالم ريّاني ميثم بن على البحراني صاحب شروح نهج البلاغه، و شرح صد كلمه، و رساله در امامت و غيرها و اوست صاحب حكايت معروفه (كل يا كُمى)، و بعضى از علما نسبت داده اند به او كتاب والاستغاثة في بدع المحدثة و [را] و حق آن است كه استغاثه تأليف على بن احمد كوفى است، و قبر ابن ميثم در قريه و هلتا و است ـكه يكى از بلاد بحرين است ـ، و صاحب مجمع البحرين او را در لغت و مثم و ذكر نموده و اعتراض نموده اند بر او به آن كه شايسته بود ذكرش در لغت «و ثم»، «و عن بعض اعتراض نموده اند بر او به آن كه شايسته بود ذكرش در لغت «و ثم»، «و عن بعض العلماء: ان ميثم حيثما وجد فهو بكسر الميم الا ميثم البحراني فانه بفتح الميم».

و در سنهٔ ۶۸۱ در بیست و ششم رجب وفات کرد در دمشق احمد بن محمّد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان اربلی مورخ مشهور صاحب تاریخ معروف به و وقیات الاعیان ، و ابن خلکان از احفاد یحبی برمکی است ، و وجه تسمیهٔ جدّ او به خلکان (به فتح خاء و تشدید لام مکسوره) آن است که : روزی بر اقران خود مفاخره کرد به مفاخر آل برامکه ، به او گفتند : «خَل کان جدی کذا کان تسبی کذا» یعنی : بگذار کنار مفاخر جد و نسب خود را ، بلکه مفاخر خود را بگو.

ان الفتي من يقول ها انــا ذا ليس الفتي من يقول كان ابي

و ابن خلّکان در نهایت عصبیت و نصب است ، و اشعری الاصول و شافعی الفروع است ، و در قاهره مصر به قضاوت اشتغال داشته ، و کتاب و وقیات ، را در آن جا تألیف کرده در حدود سنهٔ ۶۵۴، و الحق با اتقان نوشته ، و در او ذکر کرده تراجم مشاهیر تابعین و من بعدهم را تا زمان خود ، و صلاح صفدی تذییلی بر او نوشته مسمی به والوافی بالوفیات ».

و نيز در سنة ۶۸۱ وفات كرد عبدالرحمن بن عبدالله بن احمد معروف به ابوالقاسم سهيلي نحوي، صاحب شرح الجمل، وكتاب الاعلام بما في القرآن من



الاسماء و الاعلام، و غيرهما . وكتاب اعلام كتاب لطبفي است ، و صاحب روضات در ترجمهٔ سهيلي نبذي از آن نقل نموده .

و در سنهٔ ۶۸۵ یا در سنهٔ ۶۹۲ وفات کرد قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر فارسی بیضاوی اشعری شافعی مفسر متکلم اصولی ، صاحب تفسیر معروف مسمی به وانوار التنزیل و اسرار التأویل ، و در حقیقت تهذیب کشاف است ، و همان تفسیر باعث ترقی او شد در دولت مغولیه و باعث قضاوت او شد در و بیضا ، به طریقی که در جای خود به شرح رفته .

« و له تأليفات اخر كشرح مختصر ابن الحاجب و شرح مصابيح بغوى، و له كلام لطيف في تفسير ذبح بقرة بني اسرائيل يشير الى ذبح بقرة النفس و اثره ان يحيى حياة طيبة، و قد أخذ منه الشيخ البهائي المحشى له في ونان و حلوا »:

در جوانی كن نشار دوست جان رو عوانً بين ذلك را بخوان - الخ و در سنة ۶۸۶ وفات يافت ، شيخ اجل نجم الاثمة رضى الدين محمّد بن الحسن الاسترآبادى معروف به شارح رضى امامى ، و اوست صاحب شروح بركافيه و شافيه و سبع قصائد ابن ابى الحديد فى مدح امبرالمؤمنين مصلوات الله عليه - .

و نیز در سنهٔ ۶۸۶ وفات کرد بدرالدین محمّد بن محمّد بن مالک اندلسی نحوی معروف به این ناظم شارح القیه پدرش و صاحب شرح کافیه و لامیة .

و در سنة ۶۸۹ شب عرفه وفات كرد شيخ جليل فقيه يحيى بن احمد بن يحيى بن حسن بن سعيد هذلى پسر عم محقق جعفر بن الحسن بن يحيى معروف به ابن سعيد حلى صاحب وجامع الشرايع و و نزهة الناظر في الجمع بين الاشباه و النظاير ، مات في الثلث الاول من ليلة العرفة، و له حكاية مع عمه المحقق حين حضر الحلة الخواجه نصيرالدين الطوسي في سلطنة هلاكوخان، و كان الله ورعاً فاضلاً.

و در بیست و پنجم رمضان سنهٔ ۶۹۳ وفات کرد ابوعبدالله محمد بن قاضی الفضاة احمد بن خلیل خوبی شافعی ، دمشقی معروف به ابن خوبی صاحب شرح وقصول ابن معط ، و غیره .



و در ماه شوال سنة ۶۹۳ وفات كرد سيد اجل غياث الدين عبدالكريم بن احمد بن موسى بن جعفر ابناء طاووس صاحب كتاب والشمل المنظوم في مصنفي العلوم) و كتاب و فرحة الغرى ، مكى صاحب الروضات عن رجال ابن داود: ان السيّد عبدالكريم اشتغل بالكتابة و استغنى من المعلّم اربعين يوماً و عمره اذ ذاك اربع سنين، فلاحظ.

وقايع المأة الثامنة

و در سبنهٔ ۷۱۰ وفات یافت در تبریز قطب شیرازی محمود بن مسعود بن مصلح فارسی شیرازی ملقب به علامه، و در نزدیک قبر بسیضاوی بـه خـاک رفت، و از مصنفات اوست: شرح مختصر ابن حاجب و شرح مفتاح و شرح کلیات ابن سینا و غیره.

و قطب در اوّل شاگرد كاتبی بوده ، چون محقق طوسی به قزوین آمد و به منزل كاتبی تشریف برد ، كاتبی خواست خدمتی به جناب محقق كند قطب الدین را به او سپرد ، و قطب نیز ملازمت خواجه را اختیار كرد و از او علوم بسیار استفاده كرد و به مرتبه ای رسید كه او را از كثرت علم علامه گفتند ، «و كان بینه و بین ابن اخته الشیخ السعدی مطایبات، و كانا فی زمن دولة الاتابك الاعظم سعد بن زنگی و لهذا نسب الیه السعدی تخلصه».

و در شعبان سنة ٧١١ وفات يافت محمّد بن مكرم مصرى صاحب ولسان العرب ،، جمع فيه بين التهذيب و المحكم و الصحاح و الجمهرة و النهاية و غيرها. و من نظمه :

> بالله ان جزت بسوادی الاراك و قبلت عيدانه الخضر فساك ابعث الى عبدك من بسعضها فسانه والله مسالى سسواك

در بيست و يكم محرم سنة ٧٢۶ وفات كرد آيت الله العلامة الحلى الله بمحروسة حلّه ، و مدفون شد در جوار اميرالمؤمنين الله به نجف ، و نام مباركش جمال الملّة و الحق والدين ابومنصور الحسن بن الشيخ الفقيه السديد سديدالدين يوسف بن على بسن



المطهر، وكان أخوه على بن يوسف صاحب العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، وكان والد العلامة استاده الا قدم في التفقه و الادب و الاخلاق، وكان فاضلاً فقيهاً متبحراً، و هو الذي ميزه المحقق من بين تلاميذ، عند الخواجة نصير الطوسي في الحكاية المعروفة.

و اعلم: انه كان في طبقة العلامة زكريا بن محمود القزويني صاحب كتاب وعجايب المخلوقات، و كان من اعاظم أهل السنّة و محدثيهم الحفاظ، و في طبقته ايضاً السيد على بن الحسين الباقي صاحب كتاب اختيار المصباح.

و در سنهٔ ۷۳۵ وفات کرد ملاعبدالرزاق کاشی عارف صوفی صاحب تأویلات و شرح قصوص ابن عربی و شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری .

و هو غير المولى عبدالرزاق بن على اللاهيجى الجبلاتى القمى الملقب بفياض ختن المولى صدر الشيرازى صاحب وگوهر مراد ، و و شرح الشوارق ، و غيره ، والد الميرزا حسن صاحب و جمال الصالحين فى اعمال السنة ، و و شمع اليقين فى الامامة ، و هو ايضاً غير المولى عبدالرزاق بن مير الجيلانى صاحب شرح قواعد العقايد للمحتق الطوسى.

و در سنة ٧٣٩ وفات كرد به دمشق قاضى القضاة محمّد بن عبدالرحمن قزوبني الاصل مشهور به خطبب دمشقى صاحب و تلخيص المقتاح ؛ للسكاكي الذي كتب عليه التفتازاني شرحيه المعروفين بالمطول و المختصر في علمي البيان و المعاني .

و در سنة ۷۴۵ وفات كرد اثيرالدين محمّد بن يوسف اندلسى، مكتّى يــه ابــوحيان نحوى، كان من اقطاب سلسلة العلم و الادب، له تصانيف كثيرة، قيل: انه مال الى مذهب اهل الظاهر والى محبة على بن ابىطالب ﷺ و كان كثير الخشوع و البكاء عــند قــرائــة القرآن.

و هو غير ابيحيان التوحيدي على بن محمّد المتهم بالزندقة و الالحاد، كما عن أبسن الجوزي قال: زنادقة الاسلام ثلاثة، أبن الراوندي، و أبوحيان التـوحيدي، و أبـوالعـلاء المعرى، و أشرّهم على الاسلام أبوحيان، (أنتهي).



الصاحب بن عبّاد، و له كتاب الحج العقلى اذا ضاق الفضا عن الحج الشرعى، و كأنه نظير ما كتبه الحسين بن منصور الحلاج في كيفية حج الفقراء من اختراعات نفسه، فصار عمدة السبب في قتله.

و در سنهٔ ۷۴۹ وفات کرد عمر بن مظفر حلبی شافعی معروف به ابن وردی .

و در سنة ۷۵۴ وفات يافت ابن اخت علامه سيد عميدالدين عبدالمطلب بن محمّد بن على بن الاعرج الحسيني الحلى المدفون بالغرى، كان من اهل بيت العلم، و ابوء و جده و اخوه كلهم علماء، له شرح لتهذيب الاصول و غيره من شروحه على كتب خالد.

و هو غير عميد الرؤساء هية الله بن حامد، راوى الصحيفة السجادية بقوله: حدثنا. قانه اقدم، وكان من تلاميذ السيد فخار بن معد الموسوى ﴿

و در سنة ۷۵۶ وفات كرد در زندان كرمان قاضى عضدالدين عبدالرحمن بن احمد فارسى ايجى شافعى اصولى متكلم صاحب وشرح مختصر ابن حاجب، و صاحب ومواقف، كه مير سيد شريف او را شرح كرده و غيرهما. وكان هو من علماء دولة السلطان الجايتو محمد المعروف بشاه خدابنده، وكان قاضى القضاة بشيراز و جرت له محنة مع صاحب كرمان فحبسه بالقلعة فمات مسجوناً.

و در سنة ۷۶۰ وفات يافت جمال الدين عبدالله بن يوسف بن احمد مصرى حنبلي معروف به ابن هشام صاحب ومغنى اللبيب عن كتب الاعاريب و المشهور في حياته.

و ابن هشام يطلق على جماعة كثيرة : منهم عبدالملك بن هشام صاحب السيرة ، و منهم يوسف بن هشام الحنبلي و هو ايضاً صاحب مغنى في النحو .

و در سنهٔ ۷۷۶ وفات یافت در دمشق ابوجعفر محمّد بن محمّد بویهی رازی معروف به قطب رازی و قطب تحتانی. و او منسوب است به سلاطین بنی بویه چنانچه محقق کرکی فرموده، یا به بابویه قمی چنانچه از شیخ شهید نقل شده، و اصلش از ورامین ری است، و او را قطب تحتانی میگفتند تا آن که ممتاز شود از قطب دیگر که با او در مدرسه نظامیه بوده و در غرفه جای داشته.



و قطب رازی صاحب محاکمات و شرح شمسیه و شرح مطالع و حاشیه بر قواعد علامه و غیره است. و او از تلامذه علامه حلی است و قواعد را به خط خود نوشته . و علامه در پشت همان قواعد اجازه برای او نوشته ، و قطب رازی به شیخ شهید اجازه داده و شیخ شهید و دیگران گفتهاند که : او از علماء امامیه بوده و از او تجلیل تمام نمودهاند ، و علماء سنی نیز از او تجلیل و توقیر کردهاند و در تراجم او را ذکر کردهاند . و میر سید شریف و غیره بر او تلمذ کردهاند لکن صاحب روضات حکم به مخالفت او کرده و بر عامی بودن او اصرار نموده ، و شیخ ما محدث طبرسی نوری کلام او را دکرده و در خاتمه مستدری الوسائل انتصار از قطب نموده و اعتراض بسیار بر صاحب روضات کرده به آن جا رجوع شود .

و قطب رازی در اواخر امر در ۱ دمشق ۲ توطن کرد و در همان جا مرحوم شد ، و او از معاصرین ابن تیمیه حرانی صاحب ۱ متهاج السنیة فی رد الشیعة و القدریة ۲ است ، و هم از معاصرین قاضی القضاة علی بن عبدالکافی سبکی شافعی اشعری است که در اغلب علوم ماهر بوده و علمای عامه زیاد او را تجلیل کردهاند و او را قدوة الاثمه و حجة الفضلاء گفتهاند و تلمیذ او صلاح الدین صفدی شارح لامیة العجم زیاده از او توصیف کرده و ما بین قطب و سبکی منازعات و مباحثاتی در علوم شده ، و قطب رازی غیر از قطب شیرازی است که در سنهٔ ۷۱۰در تبریز وفات بافت .

و در سنة ۷۶۸گفته شده: وفات كرد شيخ عبدالله بن اسعد يافعي مكي عالم به علوم ظاهريه و باطنيه صاحب تاريخ معروف به موآة الجنان و عبرة اليقظان و روض الرياحين في حكايات الصالحين و غيرها.

و در سنة ٧۶٩ وفات كرد قاضى القضاة عبدالله بن عبدالرحسن معروف به ابن ابى عقيل منسوب به عقيل بن ابى طالب مصرى شافعى فقيه نحوى شارح الفيّة، و مدفون در نزد شافعى «قرأ عليه الشيخ سراج الدين البلقينى و تزوج بابنته، و للسيوطى حاشية على الشرح المذكور موسومة بالسيف الصيقل على عنق ابن ابى عقيل ».



و در سنة ٧٧١ وفات كرد رأس المدققين و فخر المحققين ابوطالب محمّد بن الحسن بن يوسف بن مطهر العلامة صاحب كتاب و الايضاح في شرح القواعد، و وشرح التهذيب، و و نهج المسترشدين؛ و و مبادى الاصول؛ و غيره اجوبة مسائل السيد مهنا. و كان والده العلامة الله يعظمه، و يثني عليه، و يعتني بشأنه كثيراً حتى انه ذكره في صدر جملة من تصنيفاته الشريفة؛ و قال في حقه: جعلني الله فداه و من كل سوء وقاه و غير ذلك، قبل: انه فاز بدرجة الاجتهاد في السنة العاشرة من عمره الشريف، و حكى السيد الجزايري كما عن شرحه على (يب) ما ملخصه: ان مولانا العلامه و ولده فخرالمحققين كانا مع السلطان خدابنده مصاحبين له في السفر و الحضر و كان ذلك السلطان يتوضأ للصلاة قبل وقتها و مضى عليه زمان على هذه الحالة.

فدخل عليه العلامة يوماً فسأله عن ذلك، فقال: اعد كل صلاة صليتها على ذلك المنوال، فلمّا خرج من عنده دخل عليه فخرالمحققين، فسأله ايضاً عن تلك المسألة فقال له: اعد صلاة واحدة و هي اوّل صلاتك على ذلك الحال، و ذلك انك لما توضأت لها قبل دخول وقتها و صليتها بعد دخوله كانت فاسدة فصارت ذمتك مشغولة بتلك الصلاة، فكلما توضأت بعد تلك الصلاة كانت وضوئك صحيحاً بقصد استباحة الصلاة لأن ذمتك مشغولة بحسب نفس الامر، فقرح السلطان بذلك و اخبر العلامة بقول ولده، فاستحسنه و رجع الى قول ولده، و لكن المحققين عابوا على العلامة رجوعه عن قوله بان الوضوء الذي وقع من السلطان قبل الوقت انما وقع بقصد استباحة الصلاة المستقبلة لا الفائنة و ائما الأعمال السلطان قبل الوقت انما وقع بقصد استباحة الصلاة المستقبلة لا الفائنة و ائما الأعمال السلطان قبل الوقت انما وقع بقصد استباحة الصلاة المستقبلة لا الفائنة و ائما الأعمال السلطان قبل الوقت انما وقع بقصد استباحة الصلاة المستقبلة الا الفائنة و ائما الأعمال المنات فلا ينصرف إلى ما في ذمته بل الى ما سيفعله من الصلوات.

و در سنة ۷۷۶ وفات یافت شیخ متبحر شمس الدین محمّد بن عبدالرحمن معروف به ابن الصائع حنفی نحوی صاحب شرح الفیه و شرح قصیده برده و غیرهما، و هذا اللقب یطلق علی جماعة كثیرة.

و در نهم جمادي الاولى سنه ٧٨۶ واقع شد شهادت مولاتا السعيد و الركن العميد تاج الفقهاء شمس الملة والدين، ابوعبدالله شيخ محمّد بن مكى العاملي الجزيني (كسكيني)، قتل بالسيف ثم صلب ثم رجم ثم احرق بالنار ببلدة دمشق



في دولة «بيدمرو» و سلطنة «برقوق» بفتوى المالكي يسمى برهانالدين و عباد بن جماعة الشافعي بعد ان حبس في القلعة الدمشقية سنة كاملة .

و مصنفاته كثيرة، منها اللمعة التي صنفها في سبعة ايام و ماكان يحضره غير المختصر النافع.

ثم اعلم: ان ممن يروى عن الشيخ الشهيد الشيخ الفاضل مقداد بن عبدالله السيورى الحلى الاسدى صاحب شرح نهج المسترشدين و الباب الحادى عشر وكنز العرفان و التثقيح.

و السيورى (بضم السين مع الياء المخففة) نسبة الى السيور قرية من قرى حملة، و احتمل صاحب الروضات ان تكون البقعة الواقعة في برية شهروان المعروف بقبر مقداد مدفن هذا الرجل الجليل لما ان وفات مقداد بن الاسود الكندى كان بالجرف على شلائة اميال بالمدينة فحمل على الرقاب حتى دفن بالبقيع، والله العالم.

و در سنهٔ ۷۹۲ وفات یافت محقق مدقق ملاسعد بن عمر تفتازانی هروی شافعی در سمرقند، و مدفون گردید به (سرخس)، و مصنفات محقق تفتازانی بسیار است از جمله مطول است که در سن بیست سالگی شرح کرده و دیگر شرح شمسیه است و دیگر مقاصد و شرح آن است و دیگر شوح تصریف و حاشیهٔ کشاف و غیره است.

گویند که ملا سعد به یکی از معاصرین خود در مقام هجو این شعر نوشته است : «و لست جدیراً ان تکون مقدماً و ما انت الا نصف ضد المقدم» ضد مقدم مؤخر است ، و نصف آن مراد خر است .

و در این سنه نیز وفات یافت خواجه حافظ شیرازی و مزارش در شیراز است ، و من رفتهام به سر مزار او .

وقايع المأة التاسعة

و در سنة ۸۰۸ سيم ج ۱ وفات كرد شيخ فاضل محبط كمالالدين محمّد بـن موسى بن عيسى الدميري المصري الشافعي صاحب وحياة الحيوان، و مختصر آن،



و شرح منهاج و غيرها . و للدماميني شارح المغنى ايضاً شرح مختصر لحياة الحيوان سماه بعين الحياة.

و در سنة ۸۱۶ وفات يافت در شيراز شريفالدين على بـن مـحمّد الحسـيني الحنفي الجرجاني الاسترآبادي المشهور بـه مير سيد شـريف فـاضل مـعروف، صاحب شرح مواقف قاضي عضد و تعليقات بر شمسيه و بر مطول و غيره و صاحب صرف میر و کبری و غیره ، معاصر سعدالدین تفتازانی و نلمیذ قبطبالدین رازی

و در مذهب او اختلاف است ، اكثر علماء شبعه او را سني مي دانند ، و قاضي تورالله او را از حكما و علماء مذهب شيعه شمرده و استشهادكرده به تصريح تلميذ او سيد محمد نوربخش و تنصيص شيخ محمّد بن ابي جمهور احسائي وگفته : « به ماهتاب چه حاجت شب تجلي را).

و لكن فرزند او سيد شمسالدين محمّد شيعي امامي است، و فرزند سيد محمّد، ميرزا محمّد على معروف به ميرزا مخدوم شريفي سني و ناصبي است. و اوست که سلطان شاه اسماعیل ثانی را اضلال کرد و سنی نمود و کتابی هم در رد شبعه نوشته موسوم به نواقض الروافض ، و قاضى نورالله منورالله مرقده مردى بر آن نوشته مسمى به مصائب النواصب.

و پسر مبرزا مخدوم ابوالفتح شریفی صاحب آیات الاحکام شبیعه و امامی و مصداق و يخرج الحي من الميت ؟ است جنان كه يدرش مصداق و يخرج الميت من الحي ٥ است.

و بالجمله ، نقل است كه چون مير سيد شريف خواست دنيا را وداع كند پسرش با وي گفت: بابا مرا وصيتي كن ، مير سيد شريف گفت: بابا به حال خود باش ، پسر مضمون کلام پدر را به شعر در آورده گفته :

که رحمت بسر روان پاک او باد

مرأ سيد شريف آن بىحر زخبار وصیت کرد و گفت ار زانکه خواهی 💎 که باشد در قیامت جـــان تـــو شـــاد



چنان مستغرق احوال خود باش که از حال کسی ناید تو را یاد و در سنهٔ ۱۷۸ وفات یافت مجدالدین محمد بن یعفوب بن محمد فیروزآبادی شیرازی صاحب قاموس و غیره ، جاور بمکه و صنف بها القاموس ، و مات بُزبید من دیار الیمن .

و نیز در سنهٔ ۸۱۷ اتفاق افتاد ولادت عبدالرحمن بن احمد بن محمّد الدشتی الفارسی ملقب به ملا جامی و معروف به شیخالاسلام در لسان اهلسنّت، و جام از بلاد ماوراء النهر است و ولادت جامی در آنجا شده.

و له مؤلفات: منهاكتاب النفحات في طبقات الصوفية ، و منها شرحه على الكافية المعروفة بالفوائد الضيائية ، شرحه باسم ولده ضياءالدين .

و كان الجامى من اعاظم علماء النحو و الصرف و الحديث و العروض و المسعمى و غيره، و كان شاعراً مجيداً بالعربية و الفارسية و الملمعات، و تخلصه ايضاً الجامى، و به يتصل سلسلة الصوفية النقشبندية.

و كان في الظاهر حنفياً اشعرياً. بل قيل: كان ناصبياً كما صرح بذلك القاضى نورالله (١) و الآغا محمد على صاحب المقامع و غيرهما، و قد ذكر في المقامع كلاماً متعلقاً به، نعم ذكر السيد الامير محمد حسين الحسيني الخاتون آبادي سبط العلامة المجلسي أنه كان في الباطن شيعياً و لكن كان يتقي.

و من أشعاره :

سگ کے۔۔اشی بے از اکسابر قسم با وجودی که سگ به از کاشی است دانہ اللہ اللہ



۱ _ سید شهید قاضی توراث در مجالس در ذکر بلد، دجرجان به گفته: اهل جرجان در تشیع مشهورند و در السته جمهور به تصلب در آن مذکور، و مؤید این است آن که از ملا جامی عقلیه ما علیه مقل می کنند که : روزی مردی غریب با او دچار شد، از او پرسید که: تو چه کسی؟ گفت که: سیدم و طالب علم و استرآبادی، ملاجامی گفت: اختصار در کلام مطلوب است، می بایست گفت: کافر مطلق، و خود را و ما را از این هسمه گفت و شدید فسارغ مساخت. (مؤلف ﷺ).

و من اشعاره ايضاً:

ای مستبچهٔ دهسر بسده جسام مسیم

كآمسد زنسزاع سسنى و شسيعه قيم

گسویند کمه جمامیا چمه ممذهب داری

صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نیم و من نوادره ما حکی انه انشد یوماً بحضرة جماعة من الظرفاء هذا البیت لنفسه: بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توثی

هرکه پیدا میشود از دور پندارم تسوئی

شخصي گفت: بلكه خرى پيدا شود ، گفت: باز پندارم توئي .

و قاضی نورالله قاضی میر حسین شارح دیوان امیرالمؤمنین علی ﷺ نقل کرده که در ذم ملا جامی گفته :

> آن امسام به حق ولی خدا اسسدالله غسالبش نسامی دو کس او را به جان بیازردند یکی از ابسلهی دگر خامی هر دو را نام عبد رحمن است آن یکی ملجم و دگر جسامی

و در سنة ۱۹۸ وفات بافت الاستاد العلامة محمّد بن ابى بكر بن قاضى القضاة عبدالعزيز حموى شافعي متكلم اصولى صاحب حواشى و تصانيف كثيره معروف به ابن جماعة ، و هو غير عباد بن جماعة الشافعي الآمر بقتل الشهيد الاول الله .

و در شعبان سنة ۸۲۷ وفات كرد به كلبرجه هند بدرالدين محمّد بن ابى بكر بن الاسكندرى المصرى المالكى معروف به دمامينى صاحب شرح تسهيل و حاشيه بر مغنى مسمى به تحقة الغريب فى حاشية مغنى اللبيب، و حاشيه او بهتر است از حاشيه شمنى چه آن كه بنايش بر تحقيق و تدقيق است به خلاف ثانى كه مانند تاريخ است.

و در سنهٔ ۸۳۷ وفات کرد اسماعیل بن ابی بکر صاحب کتاب و عنوان الشرف و که مجموع آن کتاب در فقه است و لکن به رمز چهار کتاب دیگر از او بیرون می آید در



نحو و تاريخ و عروض و قوافى «و قد أبدع فى تأليفه، و قد نسج على منواله الفاضل السيوطى كتاب النفحة المسكية و التحفة المكية فى كراسة فى يوم واحد. و من علمائنا الشيخ فرجالله محمد بن ادريس الجوزى صاحب كتاب الرجال و غيره معاصر شيخنا الحر العاملى».

و در سنة ۸۴۱ وفات یافت شیخ جلیل احمد بن محمّد بن فهد حلی مؤلف وعدة الداعی و و تنقیح و غیرهما ، قبر شریفش در کربلا مزار و معروف است . و بدان که ابن فهد در عده از ارشاد دیلمی (یعنی حسن بن حسن ابی الحسن محمّد واعظ دیلمی) نقل کرده معلوم می شود که طبقهٔ دیملی بالاتر از ابن فهد است بلکه معاصر علامه یا شهید است چنانچه بعضی گفته اند . و و دیلم و مدینه و رودبار و و اطراف مازندران است .

و در سنة ۸۵۲ وفات كرد احمد بن على بن حجر، عسقلانى الأصل، مكى المسكن، شافعى مذهب، مؤلف و فتح البارى شرح صحيح بخارى، و واصابه، و ودرر الكامنة في اعيان المأة الثامنة، و غيرها، معاصر احمد بن تيميه ناصبى معروف به شيخ الاسلام مبدع، صاحب منهاج السنية در رد منهاج الكرامه علامه في، مؤسس مذهب طايفه وهابيه.

و ما بین ابن تیمیه و ابن حجر منافرت تمام بود ، و ابن حجر تجویز نمی کردگفتن شیخ الاسلام بر او ، و ابن آلوسی بغدادی کتابی در محاکمه بین این دو احمد نوشته موسوم به جلاء العینین فی المحاکمة بین الاحمدین ، و چون با ابن تیمیه هم مذاق است علی رغم ابن حجر تعبیر می کند از ابن تیمیه شیخ الاسلام .

و بدان که این حجر بر دو نفر اطلاق میشود و بسیار میشود که به هم مشتبه میشوند، و ابن حجر متأخر ذکرش بیاید در سنهٔ ۹۹۴که سال وفات اوست.

و در سنهٔ ۸۵۵ وفات کرد بدرالدین محمود بن احمد معروف به فاضل عینی صاحب شرح شواهد کبیر و صغیر و شرح بخاری و طبقات حنفیه و غیرها.

و در ۱۷ ذیحجه در سنهٔ ۸۷۲ وفات کرد احمد بن محمّد معروف به شمنی



محشى مغنى اسناد سيوطى.

و در سنة ۸۷۶ وفات بافت شيخ محمّد بن على جباعى جـد شيخنا البهائى محمّد بن الحسين بن عبدالصمد [بن] الشيخ محمّد، و قد رأيت مجموعة الشهيد بخطه.

و در سنة ۸۷۷ وفات كرد شيخ على بن محمّد بن يونس بياضي صاحب و صواط المستقيم؛ و و مختصر مختلف؛ و و مجمع البيان؛ و و صحاح اللغة؛ و غيرها.

و در سنة ۸۷۹ وفات كرد محيى الدين محمّد بن سليمان رومي معروف به شيخ كافيجي استاد ملا جلال سيوطي صاحب تصانيف كثيره « قال السيوطي: لازمته اربع عشر سنة فما جئته مرّة إلا و سمعت منه من التحقيقات و العجائب ما لم اسمعه قبل ذلك، و قال: و اما تصانيفه في العلوم العقلية فلا تحصى».

وقايع المأة العاشرة

و در سنهٔ ۱۰۹٬۲ وفات یافت محیی (۲) ملا جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی المتکلم الحکیم (دوان کَهوان قریهای است از قرای کازرون شیراز)، و نسب ملا جلال به ابی بکر می رسد. و در اوّل امر از اشاعرهٔ اهل سنّت بوده، لکن الحمدلله هدایت یافته و کتابی نوشته نور الهدایه و در آن تصریح شده به تشیع او، و اشعار بسیار از او معروف است، از جمله:

خورشید کمال است نبی، ماه ولی اسلام محمّد است و ایمان عـلی گر بیّنهای در این سخن میطلبی بنگر که ز بیّنات اسماست جـلی

مراد بینات اسم محمّد و علی است ، چه بینات اسم محمّد ۱۳۲ میباشد که موافق عدد اسلام است ، و بینات اسم علی بعینه ایمان است چه آن که نیاما است که قلبش ایمان است .



۱ - یا ۲۰۸.

۲ _کنا,

و له ايضاً:

آن چار خلیفه که دیدی همه نغز بشنو سخنی نطیف و شیرین و ملغز بیادام خلافت زپی گردش حق افکند سه پوست تا برون آمد مغز و در سنه ۹۱۰ وفات یافت فاضل ادیب ملاحسین بن علی واعظ کاشفی بیههی سیزواری شیعی ، شوهر خواهر عارف جامی ، صاحب تفسیر قرآن و روضةالشهداء در مقتل که به خواندن آن روضه خوانان را روضه خوان گفتند یعنی روضةالشهداء خوان ، چون که در اوّل امر اقتصار می کردند بر خواندن روضةالشهداء ، و پیوسته این رشته ترقی کرده تا به زمان ما رسید که می بینی ، و هم از تألیفات فاضل کاشفی است مخزن الانشاء و اسرار قاسمی و اخلاق محسنی و انوار السهیلی و غیره .

و در سنهٔ ۹۱۰ وفات كرد متبحر اديب جلال الدين ابوالفضل عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى الشافعى، و سبوط و اسيوط: كحدود و اخدود، من قرى صعيد مصر، وكان للسيوطى مصنفات كثيرة في كل فن وكان حسن العبارة.

و نقل عن السيد عليخان الشيرازي ﴿ ، انه قال: كان السيوطي شافعياً لكنه رجع عن التسنن و استبصرو قال بامامة الائمة الاثنى عشر و صار شيعياً اصامياً و ختمالله له بالحسنى، و قال ﴿ : رأيت كتاباً من مصنفاته ذكر فيه رجوعه الى الحق و استدل فيه على امامة مولانا على بن أبي طالب ﴿ بعد رسول الله الله الله التهى) .

و كان له مشايخ كثيرة و منهم الشمني شارح المغني.

و در سنهٔ ۹۱۱ شهید ثانی ـرحمه الله ـ متولّد شد.

و در اوّل سنة ۹۱۸ متولد شد شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخنا البهائی معاصر شاه طهماسب صفوی و شیخالاسلام بلدهٔ قزوین.

و در سنة ۹۱۹ در مشهد مقدس رضوی الله وفات یافت ملاسلطانعلی که در خط خطنستعلیق مشهور بوده و شاگرد به واسطهٔ میر علی علوی تبریزی واضع خط نستعلیق بوده و در رسالهٔ منظومهٔ خود اشاره به شطری از احوال میر علی نموده ، از جمله گفته :



نسختعلیق اگر خفی و جلی است تساکه بوده است عسالم و آدم وضع فسرمود او زذهمن دفیق نی کلکش از آن شکرریمز است کساتبانی کسه کسهنه و نسویند

واضع اصل خواجه میرعلی است هرگز ایس خط نبود، در عالم از خط نسخ و از خط تعلیق کاصلش از خاک پاک تبریز است خسوشه چسینان خسرمن اویسند

و در سنة ٩٣٥ عبدالصمد پدر شيخ حسين عاملي وفات يافت.

و در سنة ٩٣٧ وفات يافت شيخ اجل على بن الحسين بن عبدالعالى كركى معروف به محقق ثانى و شيخ علائى، مؤلف و جامع المقاصد، و و تفحات اللاهوت، و غيرهما، تلمبذ شيخ على بن هلال جزائرى و هو تلميذ ابن فهد الحلى، و قبل فى تاريخ وفات المحقق: انه مات فى يوم غدير خم من سنة ٩٤٠. و هو يطابق هذه العبارة ومقتداى شيعه، و هو غير الشيخ على بن عبدالعالى الميسى المعاصر له المتوفى ٩٣٨.

ثم اعلم: أنه كان من تلامذة المحقق الكركى الملا على بمن الحسمن الزوارى استاد المولى فتحالله الكاشاني. و كان للزوارى تفسير كبير فارسى و تسرجمة هذه الكتب: نهج البلاغة و كشف الغمة و مكارم الاخلاق و الاحتجاج و عدة الداعى و غيرها.

و كان ايضاً من تلامذة الشيخ عبلى الكبركى السيد شيرف الديس عبلى الحسينى الاسترآبادي المتوطن بالغرى، صاحب كتاب و تأويل الآيات الباهرة فسي فيضل المسترة الطاهرة، وكتاب والغروية في شرح الجعفرية،

و كان ممن عاصر الشيخ الكركى الشيخ الفاضل المحقق محمّد بن الشيخ زين الدين على بن أبراهيم المعروف بابن أبى جمهور الاحساوى الهجرى صاحب كتاب و غوالى اللثالى و و زاد المسافرين و و شرح الفية الشهيد و و شرح الباب الحادى عشر و و كتاب المجلى على مذاق الصوفية و رسالة في مناظرته مع الملا الهروى.

و ممن عاصره ايضاً الشيخ مفلح بن الحسين الصيمرى الفاضل الفقيه تلميذ الشيخ احمد بن فهد و صاحب شرح الشرايع و شرح الموجز و مختصر الصحاح و جواهر الكلمات

في العقود و الايقاعات.

و كان ابنه الشيخ حسين ايضاً عالماً فاضلاً جليلاً كثير العبادة المتوفى بسلماباد احدى قرى البحرين مفتتح شهر محرم الحرام سنة ٩٣٣، و الصيمر كخيدر و قد يضم ميمه _ بلد بين الاهواز و بلاد الجبال على خمس مراحل من الدينور.

و در سنة ٩٣٨ وفات يافت شيخ على بن عبدالعالي الميسى العاملي.

و در سنهٔ ۹۴۳ وفات كرد عصامالدين ابراهيم بن محمّد بـن عـربشاه مـنطقى متكلم اديب شارح كافيه و غيره .

و در سنة ٩۴٨ وفات يافت سيد متأله متكلم امير غياث الدين منصور بن السيد الكبير الامير صدرالدين محمّد بن ابراهيم بن محمّد الحسيني الدشتكي الشيرازي صاحب المدرسة المنصورية بشيراز.

كان والده ايضاً جامع المعقول و المنقول، و ولداه الصدرالدين محمّد و شرف الدين على ايضاً من اهل العلم و الورع، و من احفاده السيد على خان الشيرازي شارح الصحيفة و الصمدية، ينتهى نسبهم الى زيد بن على بن الحسين.

و من خصائصهم الحديث المسلسل بالآباء عن رسولالله المنطق نحن بنوعبدالمطلب ما عادانا بيت الآ و قد خرب، و لا عادانا كلب الآ و قد جرب، و من لم يصدق فليجرب، و من اراد الاطلاع على حالهم فعليه بكتاب مجالس المؤمنين.

و در سنة ۹۵۹ متولد شد شیخ حسن صاحب معالم نجل شهید ثانی ، و او دائی میرسید محمد شاگردان مقدس میرسید محمد شاگردان مقدس اردبیلی بودند و بر ملاً عبدالله یزدی و سید علی بن الحسین الصائغ و والد صاحب مدارک نیز تلمذ کرده بودند.

و در سنة ۹۶۶ واقع شد شهادت شيخنا زينالدين شهيد ثاني ﷺ ، تاريخها : «مثوى الشهيد جنة ».

و قال شيخنا البهائي:

الجـــنة مســـتقرة والله»

«تاريخ وفاة ذلك الأواء



وكان الشهيد الثاني اجداده و أولاده و احفاده من اهــل العــلم، فــهو بــمنزلة النــقطة المتوسطة المحاطة بدائرة المعارف و العلوم، و له تصنيفات كثيرة جيَّدة، و تلامذته كثيرة فممن تلمذ عليه و حاز على حظ وافر من خدمته محمّد بن على بن الحسن العودي ﷺ و الف رسالة في احوال استاده الشهيد سماها بـ بغية المربد من الكشف عن احوال الشيخ زينالدين الشهيد.

و قال بعد الثناء عليه: و لقد شاهدت منه سنة ورودى الى خدمته أنه كان ينقل الحطب على حمار في الليل لعياله و يصلي الصبح في المسجد و يشتغل بالتدريس بقية نهاره، و في (مل): أنه ألف الروضة البهية في ستة أشهر و ستة أيام، قتل ﷺ في طريق القسطنطينة عند ساحل البحر.

و در هشتم ربیعالاؤل سنهٔ ۹۸۴ وفات کرد شیخ حسین والد شیخنا البهائی در بحرين در قرية ١ هجر، ، و كان ينتهي نسبه الشريف الى الحارث الاعور الهمداني بسكون الميم من خواص اصحاب اميرالمؤمنين على ، وكان للشيخ حسين ولدان: الشيخ محمّد البهائي و عبدالصمد الذي الف له اخوه الصمدية، و للشبخ البهائي قصيدة لطيفة في مرثية والده ـرحمهماالله ـ من اشعارها .

> يا ثاوياً بالمصلى من قرى هجر كسيت من حلل الرضوان اصفاها اقمت يا بحر بالبحرين فاجتمعت

> تسلاثة كسن امسئالاً و اشباها حويت من درر العلياء ما حــويا لكــــنّ درّك اعــــلاها و اغـــلاها

و در سنة ۹۸۸ وفات كرد عالم كامل جليل مفسر ملا فتحالله بـن مـلا شكـرالله شارح كتاب نهجالبلاغه و احتجاج طبرسي و تفسيرات قرأن مجيد به فارسي ، عالم زمان شاه طهماسب صفوي . تاريخ وفاته : «ملاذ الفقهاء » .

و معروف است بین مردم نسبت سکته و مدفون شدن و بیرون آوردن نبّاش او را از قبر به جناب ملا فتحالله ، و لكن صاحب روضات الجنات أن قضيه را نقل كرده در حال امینالدین شیخ ابوعلی طبرسی صاحب مجمع البیان و گفته: این حکایت نسبتش به ایشان شهرت گرفته و از کرامات اوست .



و در ماه صفر سنهٔ ۹۹۳ وفات یافت ، جناب عالم اجلٌ منفی ملااحمد بن محمّد معروف به مقدس اردبیلی ـطیبالله رمسه و رزقنا من علمه و قدسه ـ .

و آن جناب را تصنیفانی است از جمله : شرح ارشاد علامه و کتاب آیات الاحکام است .

و جماعتی از علماء بر او تلمذ کردهاند، از جمله: شیخ حسن صاحب معالم و سید محمّد صاحب مدارک بوده.

و دیگر ملا عنایت الله قهپائی یعنی کوپائی نجفی رجالی است مؤلف کتاب د مجمع الرجال ، و ترتیب اخبار کتاب رجال الکشی و ترتیب رجال نجاشی و غیر ذلک .

و از خواص تلامیذ مقدس اردبیلی سید ماجد امیر فیض الله حسینی تفرشی محدث جلیل است که شرح کرده اثنا عشریه را و حاشیه نموده مختلف علامه و حاشیه نموده آیات الاحکام استادش را، و این سید جلیل مطلع بوده بر اسرار مرحوم اردبیلی و بعضی از کرامات آن بزرگوار را نیز نقل نموده.

و در ماه رجب سنة ۹۹۴ وفات كرد احمد بن حجر مكى متأخر صاحب صواعق و غيره . و اين ابن حجر ، غير از احمد بن على بن حجر عسقلانى است كه از علماء مأة ثامنه است و مؤلف كتاب و درر الكامنه فى احوال علماء المأة الثامنة ، است و هم از مؤلفات اوست و فتح البارى شرح صحيح بخارى ، و كتاب واصابه ، و اوست اوّل كسى كه كتاب در علم درايه نوشته ، و ابن حجر متأخر شديد النصب و العداوة است به خلاف اوّل و بسيار به هم مشتبه مى شوند خصوصاً تأليفات ايشان .

وقايع المأة الحادي عشر

و در سنة ۱۰۰۹ وفات كرد سيد اجل شمس الدين محمّد بن على بن الحسين الموسوى العاملي الجبعي صاحب ومدارك الاحكام في شرح عبادات شرائع الاسلام ، و صاحب مدارك بسر خواهر شيخ حسن صاحب معالم است و هم برادر



ابي سيد نورالدين برادر أمّي صاحب معالم است .

و در سنهٔ ۱۰۱۱ وفات کرد شیخ حسن صاحب معالم.

و در سنهٔ ۱۰۲۰ وفات کرد شیخ عبدالصمد برادر شیخنا البهائی در حوالی مدینه، و نعش او را به نجف اشرف حمل کردند.

و درسنهٔ ۱۰۲۱ وفات یافت عالم کامل زاهد ملا عبدالله بن حسین تستری ساکن اصفهان و صاحب مدرسه کبیره خود در جنب مسجد نقش جهان. وفاتش در محرم در اصفهان واقع شد. و قریب صد هزار نفر در تشییع جنازه او جمع شده بودند و مثل روز عاشورا مردم نوحه و گریه می کردند و در جوار اسماعیل بن زید بن الحسن علی او را سپردند و بعد از یک سال او را به کربلا حمل کردند، و او شاگرد مقدس اردبیلی، و استاد مجلسی اوّل و غیره است.

و از تألیفات اوست کتاب و شرح قواعد، و از زهد او نقل شده که هیچگاه مرتکب مباحات نگشته، بلکه هر عملی که میکرده یا واجب بوده یا مستحب، و گفتهاند که: عمامهای به چهارده شاهی خریده بود و چهارده سال بر سر داشت.

و مجلسی اوّل گفته که: من با استادم ملا عبدالله روزی رفتیم خدمت شیخ ابوالبرکات واعظ در جامع عتیق به اصفهان، و او مردی معمّر بود و قریب صد سال عمر کرده بود، چون بر او وارد شدیم تکلّم کرد. از جمله حرفهای او آن بود که گفت: من از شیخ علی محقق به غیر واسطه روایت میکنم.

آنگاه اجازه داد به جناب مولی ، بعد امر کرد یک کاسه شربت قند آوردند در نزد مولی نهادند ، چون مولی بر او نظر کرد فرمود : منکه مریض نیستم و این شربت هم مال مریض است . ابوالبرکات آیهٔ «قل من حرم زینة الله»(۱) خواند بعد عرض کرد : شما رئیس مؤمنین می باشید اینها به جهت مؤمنین خلق شده ، بعد مولی عذر خواست و فرمود : من هنوز خیال نمی کردم که آب قند را غیر مریض هم می خورد .

١ - سورة الأعراف، آية ٣٢.

و این ملا عبدالله غیر از ملا عبدالله بن محمود تستری خراسانی ، عالم زمان شاه طهماسب صفوی است که در سنهٔ ۹۹۷ طائفه ازبکیه به مشهد ریختند او راگرفتند و به بخارا و ماوراء النهر بردند و با علماء آنجا مباحثه کرد بر همه غالب شد آن گاه فرمود: من شافعی می باشم ، قبول نکردند و او را شهید کردند با خنجر و الماس و غیره ، آن گاه بدن او را آتش زدند و بسوختند.

و در سنهٔ ۱۰۲۸ وفات یافت سید جلیل ابوعلی سید ماجد بن هاشم بن علی بحرانی ناشر علم حدیث در شیراز و مدفون در بقعه شاه چراغ صاحب اشعار رائقهٔ متعلقه به تاسع ربیع الاوّل و غیره صاحب کتاب سلاسل الحدید، و این سید از مشایخ محدث کاشانی ملامحسن فیض است، و من شعره:

جرت عيونى لشيبى و هو لا عجب تجرى العيون لوقع الثلج فى القلل و در سنة ١٠٢٨ نيز وفات كرد در مكّه معظمه مولانا المعظم ميرزا محمّد بن على الاسترآبادى اصلاً الساكن فى الغرى و المجاور بمكّة و المدفون بها، له كتاب الرجال الكبير و المتوسط و الصغير و شرح آيات الاحكام و غيره، و كان الله فقيها متكلماً ثقة ورعاً زاهداً، و ذكره العلامة المجلسى الله فى باب من تشرف بلقاء الحجة الله فى الغيبة الكبرى، و صورته انه قال الله : كنت ذات ليلة اطوف حول البيت اذ أتى شاب حسن الوجه فأخذ فى الطواف، فلمّا قرب منى اعطانى طاقة ورد احمر فى غير اوانه فاخذت منه و شممته و قلت له : من ابن يا سيدى ؟ قال : من الخرابات، ثم غاب عنى فلم أره. و الخرابات هى جزيرة المغرب من البحر المحبط منها الجزيرة الخضراء كما عن انساب السمعانى و القاموس و غيرهما.

و در سنة ۱۰۳۰ وفات كرد در مكه معظمه و مدفون شد بقرب قبر حضرت خديجه على الشيخ الجليل ابن الفقهاء و ابوالفقيهبن فخرالدين محمّد بن الشيخ حسن بن الشهيد الثاني الله و ابن شيخ معظم مجاور به مكه بوده و بر سيد محمّد صاحب مدارك و بر ميرزا محمّد استرآبادى رجالي تلمذ نموده ، وكتاب تهذيب و استبصار را شرح نموده و حواشي نوشته بركتاب شرح لمعه و معالم و اصول كافي و



رجال كبير و مختلف و اثنئ عشريه والدش و بر مدارك و مطول و غيره، وكان له اشعار رائقة .

و نيز در سنة ١٠٣٠ وفات يافت شيخ اجل علامه شيخنا بهاء الملة والدين محمد بن الشيخ حسين العاملي الحارثي ، حاله في الفقه و العلم و الفضل و التحقيق و التدقيق و جلالة القدر و رشافة العبارة اظهر من أن يذكر ، و فضائله أكثر من أن يحصر ، ذكره صاحب السلافة و أثنى عليه ثناء بليغاً ، له كتب مفيدة جيدة كحبل المتين و مشرق الشمسين و الخلاصة و الكشكول و الصمدية و التهذيب و الزبدة و مقتاح الفلاح و الاربعين الى غير ذلك ، و هي كثيرة مشهورة في الآفاق . و له اشعار لطيفة بالعربية و الفارسية ، توفي باصبهان ، ثم نقل قبل الدفن الى المشهد الرضوى ، و قبره هناك معروف .

و كان شيخنا البهائي معاصراً للسيد الفاضل الجليل، حامي حوزة الاسلام، القاضي نورالله بن السيد شريف الدين الحسيني المرعشي التستري، صاحب كتاب مجالس المؤمنين و احقاق الحق و الصوارم المهرقة و مصائب النواصب و الحاشية على البيضاوي و على شرح مختصر العضدي و غيرها، قتل الله بأكبر آباد هند بسبب تأليف احقاق الحق .نورالله مرقده ..

و در سنهٔ ۱۰۳۳ وفات كرد در مكّه معظمه عالم فاضل ملا محمّد امين استرآبادي اخباري صاحب فوائد المدنية.

و نیز در سنة ۱۰۳۳ متولد شد شیخنا الأجل المحدّث، شیخ محمد بن الحسن بن علی بن محمد معروف به شیخ حر عاملی مشغری یکی از محمد بن ثلاثه مؤلف کتاب وسائل و غیره، احوال خود را در امل الاً مل نوشته: و در روضات گفته که: حکایت کرده که در یک سفری که به عجم آمد برود خراسان، اصفهان رفت و بسیاری از علماء آن جا را ملاقات کرد از جمله علامه مجلسی الله را و هر یک به دیگری اجازه روایت دادند، و از قوت نفس آن جناب نقل شده که روزی بر شاه دیگری اجازه روایت دادند، و از قوت نفس آن جناب نقل شده که روزی بر شاه سلطان صفوی وارد شد بدون رخصت، و نشست بر طرف مسندی که سلطان



نشسته بود. چون سلطان این مطلب را جسارت دید و اسم آن جناب را دانست پرسید که : شبخنا فرق میان و حر، و و خر، چقدر است شیخ بدیههٔ فرمود : یک مسند! یک مسند!

وفاتش در مشهد مقدس واقع شد و قبرش در صحن حضوت امام رضا ﷺ، درب یکی از حجرات صحن نزدیک مدرسه معروفه به میرزا جعفر معروف است.

و بیت بنی الحر بیت کبیری از علماء می باشند و پدر و اجداد شیخ حر تمام از علما و فقهاء می باشند، و هکذا بنی اعمام او، رجوع کن به امل الاًمل.

و بدان که از معاصرین آن جناب، عالم فاضل، مبرزا محمّد بن ملا محمّد رضا قمی است که صاحب تفسیر کبیر معروف به کنز الدقائق است و مشتمل است بر احادیث اهل بیت و وجوه اعاریب و لغات و قراءات و دقیایق آن می باشد و آن احسن تفاسیر است و قریب به صد و بیست هزار بیت است.

و در سنة ۱۰۳۵ وفات كرد شيخ لطفالله بن عبدالكريم بن ابراهيم بن على بن عبدالعالى الميسى ساكن در اصفهان، معاصر شيخ بهائى صاحب مسجد معروف در ميدان شاه اصفهان، و شيخ لطفالله از خانواده علم بوده و تاريخ وفات او را به فارسى گفتهاند:

چون دو لام از نام او ساقط کنی سال تاریخ و فاتش ز آن شمار مراد از نام شیخ لطفاشه است و لام مشدد الله دو دفعه حساب می شود چنانچه گفته شده:

الله بود یک الف و ها، و دو لام عاجز شده از کنه کمالش اوهام و در سنه ۱۰۴۰ (سنه ۱۰۴۱ - خ ل) وفات کرد سید جلیل، اعجوبه دهره، آسید محمّد باقر بن میر محمّد حسینی استرآبادی معروف به میر داماد، لأن والده المبرور کان ختناً لشیخنا المحقق علی بن عبدالعالی الکرکی، و کان الله معاصراً لشیخنا البهائی و بینهما الفه، و نقل: انه لم یفت منه نوافله مدة تکلیفه! و اشتهر انه لم یأو الی فراشه للاستراحة مدة اربعین سنة. و کان یقرء کل لیلة خمسة عشر جزءاً



من القرآن، وكان معاصراً للمير ابي القاسم القندرسكي الحكيم المدفون باصبهان.

و در سنة ۱۰۵۰ وفات بافت حكيم متأله المولى محمّد بن أبراهيم مشهور به ملا صدرا صاحب اسفار و شرح كافى و تفسيرات و غيرها، و كان من تلاميذ شبخنا البهائى و السيد الداماد، و مرحوم ملاصدرا پدر زن فيض كاشانى و ملا عبدالرزاق لاهيجى است، و والد ميرزا أبراهيم مرحوم صاحب حاشيه بر شرح لمعه و كتاب تفسير عروة الوثفى است.

و در سنهٔ ۱۰۵۹ وفات کرد شیخ محمّد بن علی بن محمّد حرفوشی عاملی کرکی فاضل عالم ادیب صاحب شروح بر زیده و تهذیب در نحو و صمدیه شیخ بهائی و قواعد شهید و غیره.

و ينسب اليه انه قد ادرك المعمر المغربي الملقب بابن ابي الدنيا و المسمّى بعلى بسن عثمان بن حطاب اليماني الذي اشتهر انه شرب ماء الحياة و ادرك صحبة اميرالمؤمنين على و روى عنه الحديث و شهد مسعه الصفين، و ادرك الحسس على بساباط المدائس، و الحسين على بعض مساجد الشمام و استجاز مسنه الحسين الله بوادي كربلا، فادرك الشيخ المعمر في بعض مساجد الشمام و استجاز مسنه فاجازه رواية اصول الحديث و العربية و الكتب الاربعة.

و كان الشيخ الحرفوشي معاصراً للسيد محمّد بن محمّد بن قاسم الحسميني العاملي صاحب الاثنى عشرية في المواعظ العددية.

و در سنهٔ ۱۰۶۰ وفات یافت ملاعلی نقی کموهای صاحب رساله در تحریم نماز جمعه، و حرمت استعمال توتون، و رد بر نوح افندی در امر به کشتن شیعه.

و نیز در سنهٔ ۱۰۶۰ وفات کرد در نجف اشرف السید الجلیل شرف الدین علی بن حجة الله شولستانی استاد علامه مجلسی ، (و شولستان بین شیراز و بنادر است).

و در سنهٔ ۱۰۶۲ متولد شد شیخ فقیه ، اعجوبهٔ دعر ، مولانا محمّد بن تاجالدین حسن اصفهانی معروف به فاضل هندی ، وفاتش در سنهٔ ۱۱۳۷ واقع شد چنان که مذکور می شود .



و در سنهٔ ۱۰۶۴ وفات کرد در مکّه شیخ زینالدین بن محمّد بن حسن بن شهید ثانی استاد روایت شیخ حر عاملی رحمةالله علیه .

و نیز در سنهٔ ۱۰۶۴ وفات یافت سید سند وزیر حسین بن میرزا رفیع الدین آملی اصفهانی در اشرف مازندران، و این سید معروف است به سلطان العلماء و خلیفه سلطان، و صاحب حاشیه بر شرح لمعه و معالم و غیرهما است، و وزیر شاه عباس ماضی و داماد او است. و پیوسته وزارت داشت تا در زمان شاه عباس ثانی وفات کرد، و حواشی او در نهایت ایجاز و انقان است گد.

و در سنهٔ ۱۰۷۰ وفات کرد مجلسی اوّل ملامحمّد تفی والد علامهٔ مجلسی اوّل ملامحمّد تفی والد علامهٔ مجلسی الله و شارح فقیه و صحیقه و غیرهما، و قبرش در اصفهان در جنب مسجد جمعه است.

و در سنهٔ ۱۰۷۱ وفات یافت ملا عبدالله تونی بشروی ساکن خراسان در کرمانشاهان و مدفون شد ، در نزد پل شاه در یمین طریق ، و این شیخ صاحب وافیه در اصول است که سید صدرالدین قمی و آسید محسن اعرجی او را شرح کردهاند ، و برادر او آشیخ احمد که حاشیه بر معالم نوشته و رسالهٔ در رد صوفیه نوشته نیز مردی عالم بوده ، وفاتش بعد از ملا عبدالله واقع شده .

و در سنة ١٠٨٠ يا سنة ١٠٨٦ وفات كرد، سيد فاضل حكيم متكلم رفيع الدين محمّد بن سيد حيدر طباطبائي معروف به ميرزا رفيعا نائيني من توابع اصفهان -كان الله من اعاظم علماء دولة الشاه صفى الصفوى وكان صاحب الشجرة الالهية في اصول العقائد بالفارسية، و هو من مشايخ العلامة المجلسي الله و المدفون بتخت فولاد أو بأرض بابا ركن الدين.

و هو غير المولى رفيع الدين محمّد بن المولى فتحالله الواعظ الفزويني تلميذ المولى خليل القزويني صاحب كتاب وابواب الجنان، المنوفى في شهر رمضان سنة ١٠٨٩، و الظاهر اتحاده مع المولى رفيع الدين الاخر الذي هو صاحب كتاب والحملة الحيدرية).

و در سنة ١٠٨١ وفيات كرد عالم فياضل صالح آخوند ملا صِالح سروي



مازندرانی، و مدفون شد در اصفهان در مقبرهٔ مجلسیّین، و از تألیفات اوست شرح اصول کافی و حاشیه بر معالم. و آن جناب داماد مجلسی اوّل، و پدر زن محمّد اکمل و جد آمی آقای بهبهانی است. و اوست والد آقا هادی که در فتنه افاغنه مرحوم شده.

و در سنهٔ ۱۰۸۴ به سبب زلزلهای قبهٔ مبارکه حضرت رضا ﷺ با منارهای مسجد جامع خراب شد.

قال الشيخ احمد اخو الشيخ الحر العاملى المتوطن بخراسان فى الدر المسلوك: و فى سنة اربع و ثمانين و الف فى شهر ربيعالاوّل بعد العصر كانت زلزلة عظيمة بخراسان، وقعت منه قبة الرضا على و منارتى المسجد الجامع و بيوت و جدران، و اهلكت جماعة من الناس تحت الحيطان، و تبعها زلازل عديدة فى مدة مديدة اخف منها و خرج اكثر الناس الى الصحارى فأمر الشاه سليمان باعادة قبة الرضا على فاعيدت على الاساس القديم و رمم ما استهدم من الحضرة و المسجد و بذل فى ذلك مال عظيم و زاد الذهب فى الهلال و القبة ابتغاماً لوجه ربه. (انتهى).

قلت: وقد أشير ألى هذا ألهدم و ألبناء في الكتيبة الواقعة في أطراف القبّة المباركة في الترتجات الأربع وهي أملاء المحقق الخوانساري وهذه عبارتها: من صيامن منن الله سبحانه، الذي زين السماء بزينة الكواكب، و رضع هذه القباب العلى بدرر الدراري الثواقب، أن استسعد السلطان الأعدل الأعظم، و الخاقان الأفخم الاكرم، شرف ملوك الارض حسباً و نسباً، و أكرمهم خلقاً و أدباً مروّج مذهب اجداده الاثبة المعصومين و محيى مراسم آبائه الطيبين الطاهرين السلطان بن السلطان بن السلطان شاه سليمان الحسيني الموسوى الصفوى بهادر خان، بتذهيب هذه القبّة العرشية الملكوتية و تنزينها و تشرف بتجديدها و تحسينها أذا تطرق اليها الانكسار، و سقطت لبنائها الذهبية ألتي كانت تشرق بتجديدها و تحسينها أذا تطرق اليها الانكسار، و سقطت لبنائها الذهبية التي كانت تشرق منه رابعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظيمة في هذه بلدة الطيبة الكريمة في منه رابعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظيمة في هذه بلدة الطيبة الكريمة في منة محمّد رضا الامامي.

و أما الكتيبة الواقعة في القبة المطهرة فوق الترنجات فهي هذه:



بسم الله الرحمن الرحيم، من عظائم توفيقات الله سبحانه ان وفق السلطان الأعظم مولى ملوك العرب و العجم، صاحب النسب الطاهر النبوى، و الحسب الباهر العلوى تراب اقدام خدام هذه العتبة المطهرة اللاهوتية، غبار نعال زوار هذه الروضة المنورة الملكوتية، مروج آثار اجداده المعصومين، السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه عباس الحسيني السوسوى الصفوى بهادر خان، فاستسعد بالمجيء ماشياً على قدمه من دار السلطنة اصفهان الى زيارة هذا الحرم الاشرف، و قد تشرف بزينة هذه القبة من خلص ماله في سنة الف و عشر، و تم في سنة الف و عشر،

و في تحتها بخط الثلث الخفى: عمل كمال الدين محمود في هزار و پانزده، ثم بخط النستعليق الخفى: كتبه عليرضا العباسي.

و در سنة ١٠٨٥ وفات بافت شيخ محدث فخرالدين بن محمّد بن على بن احمد بن طريح النجفى معروف به شيخ طريحى صاحب مجمع البحرين فى تفسير غريب القرآن و الحديث و والمنتخب فى جمع المراثى و الخطب فى المقتل و جامع المقال فى تميز المشتركات من الرجال ، و غير ذلك .

و كان الله محدثاً عالماً فاضلا، عابداً ورعاً زاهداً. و ولده الشيخ صفى الديس و اولاد أخيه و أقربائه كلهم علماء صلحاء اتقياء، وكان هو الله مشايخ العلامة المجلسى الله و قد طعن في السن جداً و الله مجمع البحرين في اوان توجهه الى مشهد مولانا الرضا الله و لكن كتاب المجمع لم يكن محيطة بتمام اللغات العربية و غريب الحديث كما يعرفه من له علم و تميز، و دفن في النجف الاشرف في المقبرة المعروفة.

و در سنهٔ ۱۰۸۹ وفات کرد محدث جلیل مولانا ملا خلیل بن غازی القزوینی صاحب صافی شرح کافی به فارسی و شرح دیگر به عربی و غیرهما، و از جمله نعمتهای الهی بر این احقر آن که داخل شد در نوبه این فقیر قطعه از شرح کافی فارسی ملا خلیل به خط بعضی از تلامذه او و به تصحیح او که برای ملا خلیل نوشته و آن مرحوم هم به خط خود در ظهر آن نسخه نوشته که: این نسخه را دادم به فرزندم احمد، و مزین فرموده به مهر خود و سجع مهر آن مرحوم چنین است:



«العلم خليل المؤمن ».(١)

و جناب ملا خلیل ، استاد آقا رضی قزوینی است و ما بین او و ملا محمّد طاهر قمی صاحب رسالهٔ رد صوفیه و حکمهٔ العین و اربعین فی فضائل امیرالمؤمنین ﷺ منافرت و مباغضت بوده چنان که نقل شده ، والله العالم .

و در سنهٔ ۱۰۹۰ وفات کرد ملا محمد باقر بن محمد مؤمن معروف به محقق سبزواری صاحب کفایه و ذخیره و مفاتیح النجان، و آن مرحوم شوهر خواهر محقق خونساری و معاصر شیخ علی سبط صاحب در المنثور است.

و للشيخ علي تشنيعات عليه في رسالته المعولة في الغناء _غفرالله لهـما _ و دفس المحقق السبزواري في ارض الخراسان عليه الرحمة و الرضوان.

و در سنهٔ ۱۰۹۱ وفات کرد عالم عارف کامل حکیم متأله و محدث جلیل فقیه محمّد بن الشاه مرتضی بن الشاه محمود مشهور به ملا محسن فیض کاشانی مدفون در کاشان در قبهٔ معروفه به کرامات.

و كان هو و ابوه و اخوانه و ولده و ابن أخيه من اهل العلم، و بالجملة بيتهم بيت شريف و هو أفضلهم و كان له حظ عظيم في جودة التصنيف و تطبيق الظواهر بالبواطن و مشربه قريب من مشرب الغزالي، و قد ذهب الى الشيراز بعد التفأل بالقرآن و بالديوان و مجيء آية النفر و الأبيات المصدرة بقوله الله «تغرب عن الأوطان»، و تلمذ في الشيراز على السيد ماجد البحراني المدفون في بقعة احمد بن موسى بن جعفر الله المعروف بشاه چراغ، و تلمذ في المعتول على المولى صدرالدين الشيرازي، و كان ختناً للمولى صدراكما ان المولى عبدالرزاق اللاهيجي الفياض ايضاً كان ختناً له، و كان الفيض معاصراً لصاحب الذخيرة و بينهما موافقة كثيرة. و كان الشيخ على الشهيدي معانداً لهما، و تقل ان المولى محمد طاهر القمي كان ايضاً معانداً للفيض، لكنه تاب إليه و اعتذر عنه بقوله: «يا محسن محمد طاهر القمي كان ايضاً معانداً للفيض، لكنه تاب إليه و اعتذر عنه بقوله: «يا محسن قد أتاك المسيء»، الحكاية المعروفة.

و له مؤلفات كثيرة و قد كتب رسالة في تعيين مؤلفاته و عدد ابياتها، و كان ﴿ مُسن



١ ـ اينك أن نسخه در كتابخانه شخصي مرحوم محدث قعي موجود است. (علي بن المؤلف رحمهما لله)

مشايخ جملة من الأجلاء، منهم العلامة المجلسي ﴿ و له كلمات لطيفة في مذمة الصوفية كما أن لصهره النبيل المولى صدرا ﴿ رسالة في ردهم سمّاها كسر الاصنام الجاهلية في كفر جماعة الصوفية.

و بالجملة، كان المحدّث الكاشائي ﴿ من أرباب العلم و الفهم و المعرفة و المكاشفة و المتبعين للرسول و آله ﷺ الحكيم الربائي و العارف الايمائي، و لم يكن الفقير الصوفى و ان رمى بالتصوف حاشاه، ثم حاشاه، بل هو من العرفاء الشامخين و العلماء المحدثين. و له اشعار رائقة.

و در سنة ۱۰۹۶ وفات كرد عالم فاضل محمّد بن الحسن معروف به آقا رضى قزويني محدث اخباري صاحب كتاب لسان الخواص و قبلة الافاق و تاريخ علماء قزوين، تلميذ ملا خليل، و معاصر علامه مجلسي ﴿ و شيخ حر عاملي.

و در روز جمعه ۲۹ شهر رمضان سنهٔ ۱۰۹۸ وفات کرد محقق مدقق علامه ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی متوطن به اصفهان و داماد مجلسی اوّل ، و مدفون به خِراسان در مدرسه معروفه به میرزا جعفر ، صاحب حواشی بر معالم و شرح تجرید ، شرح مطالع و شرح مختصر عضدی و غیرها .

«و كان من علماء اواخر الصفوية و استاد صاحب الرياض الذى يعبر عنه باستادنا العلامة، و كان معاصراً للسيد الحكيم مؤمن بن الامير محمّد زمان الحسيني التمنكاباني المازندراني صاحب كتاب تحفة المؤمن المعنون باسم الشاه سليمان الصفوى».

و در آخر سنهٔ ۱۰۹۹ وفات یافت در اصفهان علامة البشر، و العقل الحادی عشر آقا حسین بن جمال الدین محمّد معروف به محقق خونساری صاحب شرح دروس، قبر شریفش در تخت فولاد نزدیک بقعهٔ بابا رکن الدین است، قبل: تاریخ وفاته: دادخلی جنتی، و فیه نظر لایخفی.

و نیز در سنهٔ ۱۰۹۹ وفات یافت سیّد سند آسید حسین بن میر ابراهیم بن میر محمّد معصوم ، و در فزوین به خاک رفت .



وقايع المأة الثانية عشر

و در شوال سنهٔ ۱۱۰۰ وفات کرد عالم فاضل آمیرزا علاءالدین گلستانه برادر زن علامه مجلسی ، شارح نهجالبلاغه و غیره .

و در سنهٔ ۱۱۰۳ وفات یافت شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی در اصفهان، و او برادر زین الدین استاد شیخ حر عاملی است، و از تصنیفات شیخ علی است: در منثور و شرح کتاب عقل و علم کافی و حاشیه شرح لمعه و رساله در تحریم غنا و رد بر صاحب ذخیره و رساله در رد صوفیه و غیرها، و فریب نود سال عمر کرده بود.

و كان معروفاً بالشيخ على الصغير بالنسبة الى شيخ على بن عبدالعالى المحقق الثانى.
و در سنة ١١٠٧ وفات كرد سيد محدث منتبع ماهر سيد هاشم بن سليمان بن اسماعيل الحسينى البحرانى التوبلى ، الفقيه المفسر المحدث الرجالى ، صاحب التصانيف الكثيرة: كنفسير القرآن المسمى بالبرهان و معالم الزلفى فى النشأة الاخرى و مدينة المعجزات و سلاسل الحديد ملخص شرح نهج ابن ابى الحديد و غاية المرام فى فضائل اميرالمؤمنين و الاثمة المجيزات و غير ذلك ، و غاية المرام را ناصرالدين شاه مرحوم امر كرده ترجمه كرده و طبع كرده اند .

و در سنة ۱۱۱۱ وفات يافت مروّج مذهب جعفرى و فخر الشيعة و محيى الشريعة ، العالم الربانى مولانا محمّد بافر بن محمّد تقى الاصفهانى ، المشتهر بالمجلسى المطلق او بالمجلسى الثانى ، و شهرته بين الطائفة أغنانا عن ترجمته ، و كتب شيخنا المحدث النورى ـطاب رمسه ـ رسالة فى احواله سماها بـ الفيض القدسى فى احوال العلامة المجلسى ، و تاريخ وفاته كما قيل بالفارسية :

« مقتدای جهان زیا افتاد »

و ايضاً :

و ايضاً:

«باقر علم شد روان بجنان»

الى غير ذلك

و احسن ما انشد في هذا المقام قول بعضهم والله دره:

ماه رمضان چه بیست و هفتش کم شد تساریخ وفسات بساقر اعسلم شد^(۱)
قانظر الی سحر البلاغة بل معجزتها حیث تضمن هذا المضمون لیوم الوفاة و شهرها و
سنتها من غیر ارتکاب ضرورة و لا اطناب، و مرقده الشریف الآن ملجأ الخلایق باصبهان،
و کان سنی عمره ثلاثا و سبعین سنة، و تاریخ ولادته: جامع کتاب بحارالانوار [۱۰۳۷].
و در سنهٔ ۱۱۱۲ وفات یافت سبّد سند و رکن معتمد سبّد نعمة الله جزائری
شوشتری الله صاحب تألیفات رائقه.

وكان من تلامذة العلامة المجلسي الله و له اختصاص به، وكان حقيده السيد عبدالله بن السيد نورالدين على بن السيد نعمة الله من افاضل اهل العلم و الحديث في عصره و هو زمن اختلال دولة الصفوية، و له اجازة ذكر فيها تفصيل احواله و احوال والده وجده و احوال جملة من المشايخ، و له شرح على تخبة الفيض و له الأنوار الجلية و الذخيرة الباقية و غيرها.

و هو غير السيد عبدالله بن محمد رضا العلوى الحسيني الكاظمي السعروف بشبر صاحب التصانيف الكثيرة التي جملة منها في ترجمة كتب العلامة المجلسي في بالعربية و هو تلميذ الشيخ جعفر النجفي و السيد على الرياضي و الشيخ احمد الاحساني.

ثم اعلم: ان من جملة مشايخ السيد نعمة الله، الشيخ عبد على الحويزى الساكن بشيراز صاحب كتاب نور الثقلين. جمع فيه احاديث الحجج الطاهرة في تفسير الآيات الذي نسج على منواله الميرزا محمد القمى كتاب كنز الدقايق و السيد هاشم البحراني تنفسيره نورالانوار، و للشيخ عبد على ايضاً شرح لامية العجم، و كان الشيخ عبد على اخبارياً صلباً و ظاهرياً بحتاً، و من غريب ما يسند اليه انه كان يعمل بما ينسبه الاصحاب في كتبهم



الفقهية الى القيل و يقول: انه من اقاويل مولانا الصاحب رفي القاها بين الطائفة ليكون فيهم. نظير ما ينسب الى المولى خليل القزويني ﴿ في مرسلات الكافي.

و در سنة ۱۱۱۵ وفات كرد عالم فاضل مرحوم شيخ جعفر بن عبدالله الحويزى الأصل، و الكمرثى المولد، و الاصفهائى المسكن، و النجفى المضجع، صاحب حاشيه معروفه بر شرح لمعه، و آن مرحوم شاگرد مجلسى اوّل و محقق سبزوارى و آقا حسين خونسارى و رحمهمالله داست، و استاد محمّد اكمل والد آقاى بهبهائى و حاجى ملا محمّد اردبيلى صاحب جامع الرواة و سيد جليل قوام الدين محمّد بن محمّد مهدى قزوينى صاحب منظومات و قصارئد است.

و در سنة ۱۱۲۰ وفات یافت سید علیخان الشیرازی السید النجیب و الجوهر العجیب ابن نظام الدین احمد، المتنهی نسبه الی زید بن علی بن الحسین المسلام و عشرین واسطة فی البین، صاحب و شرح الصحیفة و و شرح الصمدیة و و عشرین واسطة فی البین، صاحب و شرح الصحیفة و و شرحا، و قد اخذ فی حیاته درجات الرفیعه و و سلوة الغریب و و اتوار الربیع و غیرها، و قد اخذ فی حیاته من شرحه علی الصحیفة معاصره الفاضل الجیلانی و نسبه الی نفسه فأحرق لذلك قلب السید فلم یملك عنان قلمه فصرح بخیانته فی آخر الشرح بعبارات فصیحة لطیفة. و در روز غدیر سنه ۱۱۲۴ وفات یافت عالم ریانی المولی محمد بن عبدالفتاح و در روز غدیر سنه ۱۱۲۴ وفات یافت عالم ریانی المولی محمد بن عبدالفتاح تنکابنی مازندرانی مشهور به (سراب) تلمیذ محقق خراسانی صاحب الذخیرة، و از نرای از نصانیف اوست سفینة النجاة در اصول دین و ضیاء القلوب در امانت و از برای اوست حواشی بر ذخیره و آیات الاحکام اردبیلی و مدارک و شرح لمعه و معالم.

صاحب روضات از بعض صلحاء و علماء احفاد او نقل کرده حکایتی طولانی که: مرحوم ملا محمد سراب در یکی از اسفار خود به جهت زیارت المه این شخصی جنی را دید که ملازمت رکاب او را دارد، سبب پرسید گفت: من نذر کرده ام در همراهی یکی از علماء پیاده بروم به زیارت، گفت: چرا در منازل از فافله طعام می گیری و حال آن که نمی خوری؟ گفت: می دهم به فقراء قافله، فرمود: طعام شما طائفه جن چیست؟ گفت: هرگاه صورت ملیح و بدن صبیح می بینیم به



سینهٔ خود می چسبانیم و بو میکنیم و بدان قوت میگیریم و آن قوت و قوّت ماست، هرگاه یکی را دیدی که دماغش مختل و مصروع شده بدان آن از اثر مالبدن بدن ما است به او، و علاجش آن است که آب سداب را بگیرند و اگر ممزوج با سرکه کنند بهتر است و قطرهای از آن در سوراخ دماغ مصروع بچکانند، چون چنین کنند جنی خواهد مرد و او خوب خواهد شد به اذن الله تعالی.

و از این مقدمه زمانی گذشت که در یکی از منازل بر یکی از ارباب منزلت و شأن وارد شدیم و ما را میهمان کرد و خدمت از ما می نمود و او را خروس سفیدی بود، رفیق جنی من نزد من آمد و گفت: به صاحبخانه بگو که آن خروس را برای ضیافت ما ذبح کند، چون خواستگار ذبح شدیم صاحبخانه خروس را ذبح کرد.

مدتی نگذشت که صدای گریه و ضجه بلند شد از اهل خانهٔ آن مرد و آن مرد محزون و غمین نزد ما آمد، پرسیدیم: مگر چه خبر است؟ گفت چون خروس را ذبح کردیم یکی از دختران ما غش کرده و شبیه به دیوانه شده است و الآن ما متحبر در امر او و معالجه او شدهایم.

گفتم: مترس و عجلت مكن ، دواء درد او نزد من است گفتم: كمى سداب آوردند آن گاه او را با آب مخلوط كردم و چند قطره از يك سوراخ دماغ او ريختم كه فى الحال دختر صحيح و سالم برخاست و صدايى شنيدم كه شخص او را نديديم كه مى گفت : آه خود را به كشتن دادم به يك كلمه كه گفتم و سرّى كه فاش كردم نزد بنى آدم ، و ديگر آن جنى را ديدار نكردم در بين راه دانستم كه همان مرد جنى بوده كه متعرض دختر شده و هلاك شد ، و اين حكايت عجيبى است والعهدة على ناقلها .

لكن شكى نيست كه خروس سفيد براى دفع جن نافع است چنانچه در روايات وارد شده.

و در سنة ۱۱۲۵ وفات یافت محقق مدقق آفا جمالالدین بن المحقق آفا حسین خوانساری صاحب حاشیه بر شرح لمعه که در نهایت احکام و اتفان و تحقیق نوشته ، مزار شریفش در تخت فولاد است در نزد قبهٔ مرحوم والدش که شاه سلیمان



صفوی بناکرده .

و در سنهٔ ۱۱۲۹ وفات کرد آفا حسین بن ملاحسن دیلمانی جیلانی در اصفهان ، و اوست شارح صحیفه که اخذ کرده از شرح صحیفه سید علیخان .

و در سنة ۱۱۳۰ وفات كرد عالم فاضل ماهر ميرزا عبدالله بن عبسى الاصفهاني المشهور بالافندي مؤلف ورياض العلماء و حياض القضلاء، و وصحيفه ثالثه سجاديه، و شاكرد مخصوص علامه مجلسي لله.

و هو المعبر عن المجلسي بالاستاد الاستناد، و عن السيزواري باستادنا الفاضل، و عن المحقق الخونساري باستادنا المحقق، و عن المدقق الشيرواني باستادنا العلامة، رضوان الله عليهم.

و در سنهٔ ۱۳۵ وفات یافت ملاعبدالله بن صالح سماهبجی بحرانی اخباری به عکس والدش در بهبهان در سال فتنهٔ افغان ، و این شیخ صاحب مؤلفات است که از جمله کتاب صحیفه علویه است که شیخ ما محدث نوری ـ طاب ثراه ـ نیز استدراک آن نموده و صحیفه ثانیه علویه را نوشته .

و در سنهٔ ۱۱۳۷ وفات کرد شیخ فقیه اعجوبة دهره، بهاءالدین مولانا محمد بن تاجالدین حسن بن محمد اصفهانی ملقب به فاضل هندی به جهت آن که در مبدأ امر و حال صغر در بلاد هند بوده، و او را تألیفات بسیار است مانند: کشف اللثام و شرح لمعه و شرح قصیدهٔ سید حمیری و تفسیر قرآن و شرح عوامل و تلخیص شفاء و غیرها.

و نقل عنه، قال: فرغت من تحصيل العلوم منقولها و معقولها و لم اكمل ثلاث عشرة سنة، و شرعت في التصنيف و لم اكمل اثنتي عشرة سنة _الخ.

يروى عن والده و هو عن شيخه الثقة المولى حسين على بن مولى عبدالله التسترى عن والده، و قبر الفاضل الهندى في شرقى بقعة تخت فولاد، كان من علماء اواخر الصفوية، و مات في ايام فتنة الافاغنة.

و در سنهٔ ۱۱۵۰ وفات یافت شیخ احمد بن اسماعیل جزائری به نجف اشرف



صاحب أيات الاحكام و شرح تهذيب و غيرهما.

و در ۲۳ شوال سنهٔ ۱۱۵۱ به قولی وفات کرد سید جلیل میر محمّد حسین نجل میر محمّد صالح و سبط علامه مجلسی ، رضوانالله علیهم .

و در عشر سنة ستین بعد مأة و الف وفات یافت سیدنا الأجل سید صدرالدین رضوی قمی صاحب شرح واقیه ، و حکایت مباحثه او با سید ابوالقاسم جعفر بن حسن موسوی جد صاحب روضات معروف است در منی در هنگامی که دیدند شخصی کارد بر دست گرفت و گفت : خداوندا ، مردم گاو قربان میکنند ، من خودم را قربان میکنم این بگفت و سر خود را برید و افتاد و بمرد .

و برادر سيد صدر، سيد ابراهيم نيز از علماء بوده.

و كان السيد الصدر معاصراً للسيد نصرالله الحائرى المدرس فى الروضة الحسينية ـ
 على ثاويها الف سلام و تحية رأس الاذكياء و الفقهاء، استشهد فى قسطنطنية و هو الذى
 ارسله نادر شاه بهدايا الى الكعبة و ارسله سفيراً الى سلطان الروم فقتل.

و در یازدهم شعبان سنهٔ ۱۱۷۳ وفات کرد ملا اسماعیل مازندرانی خاجوئی شارح مدارک و غیره.

و در سنة ۱۱۷۸ متولد شد ميرزا محمّد بن عبدالنبي اخباري معاصر شيخ جعفر عرب، و بينهما منافرات و رد عليه الشيخ رسالة لطيفة، وكان الميرزا عالماً عريفاً له مصنفات كثيرة.

و در سنهٔ ۱۱۸۰ متولد شد مرحوم حاجی ملا محمّد ابراهیم کرباسی صاحب نخبهٔ و اشارات و غیرها شاگرد علامه بحر العلوم و شیخ جعفر و سید محسن کاظمی و آقای بهبهانی و محقق قمی و ملامهدی نراقی للهٔ .

و در ربیع الاوّل سنة ۱۱۸۶ و فات کرد عالم اجلّ و، شیخ افقه اعظم ، عالم ریّانی یوسف بن شیخ احمد آل عصفور درازی بحرانی صاحب و حداثق الناضرة و و درر نسجفیه و و الوّلوّة البحرین و و کشکول و و سلاسل الحمدید فسی تسقیید ابن ابی الحدید و الرد علیه فی شرحه علی النهج و ذکر فی اوله مقدمة شافیة فی



الامامة يصلح ان يكون كتاباً مستقلاً نظير كتاب كاشف الغطاء للشيخ جعفر الكبير. و له ايضاً كتاب والنفحات الملكوتية في الرد على الصوفية ، وعد منهم المولى محسن الكاشائي و غير ذلك.

و كان يميل إلى الأخبارية بعكس والده، فانه كان مجتهداً اصولياً صرفاً كثير التشنيع على الأخباريين، و كان أبوه أيضاً من تلامذة الشيخ سليمان الماحوزي، و كان العلامة البهبهاني ينكر على طريقة الشيخ يوسف و يشدد النكير على من حضر في مجلس افاداته، بحيث نقل ان ابن اخته الفاضل السيد على صاحب الرياض كان من خوفه يدخل على ذلك الجناب بالليل و يقرأ عليه متخافتاً لاجهراً.

و بالجملة، كان الشيخ يوسف عديم النظير في تخلقه باكثر المكارم من سلامة الجنبة، و جودة السليقة، و متانة الطريقة، و رعاية الاخلاص في العلم و العمل و التحلي بالصفات الشريفة، و التخلي عن الرذائل و كتابه والحداثق الناضرة في احكام العترة الطاهرة ع كتاب جليل لم يعمل مثله، و كان مجاوراً لمولاتا ابي عبدالله الحسين على و دفن في جواره ممايلي الشهداء، قيل في تاريخ وفاته: «قرحتُ قلب الدين بعدك يسوسف». و هي مسن قصيدة في مرثيته مطلعها: « يا قبر يوسف كيف أوعيت العلي».

و در سنهٔ ۱۹۹۱ وفات کرد سیّد سند سید حسین بن سید جعفر جد صاحب روضات و شیخ اجازه بحرالعلوم و محقق قمی رحمهمالله ..

و در سنهٔ ۱۱۹۷ وفات کرد عالم جلیل ، حکیم ربانی جناب ملا محمّد بن ملا محمّد رفیع جیلانی معروف به بیدآبادی اصفهانی ، و کان معاصراً للمولی محمّد علی المازندرانی مؤلف توضیح الاشتباه.

وقايع المأة الثالثة عشر

و در سنهٔ ۱۲۰۹^(۱) وفات کرد شیخ اجلً اکمل استاد اکبر المولی محمّد باقر بهبهانی حاثری ﷺ. ولادت شریفش بعد از پنج سال با شش(۱) سال از وفات علامه مجلسی ه گذشته ، واقع شد ، مدفن شریفش در پایین پای شهدا است در رواق شرقی حسینی مسلامالله علیه . ، والدهاش دختر آقا نورالدین پسر جناب ملا صالح مازندرانی است ، و والدهٔ آقا نورالدین آمنه بیگم دختر مجلسی اول است ، لهذا از مجلسی اول به جد و از مجلسی ثانی به خال تعبیر می فرماید ه.

سأل عنه \ : بم بلغت ما بلغت من العلم و العزة و الشرف و القبول في الدنيا و الآخرة؟ فكتب في الجواب: لا أعلم من نفسي شيئاً أستحق ذلك، إلا انّي لم أكن أحسب نفسي شيئاً أبداً و لا أجعلها في عداد الموجودين، و لم آل جهداً في تعظيم العلماء و المحمدة على أسمائهم، و لم أترك الاشتغال بتحصيل العلم مهما استطعت و قدّمته على كلّ مرحلة ابداً.

و در سنة ۱۲۱۲ وفات كرد سيد الفقهاء المتبحرين ، امام المحدثين و المفسرين ، العلامة الطباطبائي ، السيد مهدى بن السيد مرتضى بن السيد محمد الحسنى الحسيني المعروف ببحرالعلوم صاحب كرامات باهره ، (۲) اصل جدش از بروجرد بوده و سيد محمد جدش پسر دختر مجلسي اوّل و پسر خواهر مجلسي دوّم است . از اين جهت است كه بحرالعلوم از علامه مجلسي بأنا به خال مفضال تعبير ميكند .

و معروف است که بحرالعلوم ، مکرر خدمت امام زمان ﷺ میرسیده ، و از برکات مباحثه او با اَحبار یهود نقل شده که جمله از یهود به شرف اسلام رسیدند .

و نقل شده که یک سالی به حج بیتالله مشرف شد، چون وقت حج را درک نکرد در مکّه توقف کرد و به مذاهب اربعه تدریس می فرمود.

حتى قال في حقد بعض أهل السنة: لو كان حقاً ما يقول الشيعة الإمامية في مهدوية ولد الإمام العسكري على الكان هذا السيد المهدى هو ذلك الإمام القمقام.



۱ ـ هفت سال.

۲ ـ مرحوم آفای حاج میرزا ابوالفضل ـ وضوانانه علیه ـ در القاب بحرالعلوم فرموده: صاحب الکسراسات الساهرة و
المعجزات القاهرة، و فرموده: من این لقب را به خط شیخ اعظم صاحب جواهر دیدم در اجازهٔ که مرقوم فرموده بود
برای شیخ عیسی زاهد (مؤلف ﷺ).

له تصانيف مفيدة، منها: الدرة و عقوده الاثنى عشرية في المرثية، و كتاب المصابيح في الفقه، و الفوائد الرجالية، و مقدار من شرح الوافية، و له ارجوزة سنية فسى فسضل الرّمان، يقول في اولها:

> اتل لذاك سـورة الرّحــمن اجمله طوراً و طوراً فصله

يا طالباً فضائل الرّسان تجديها الرّحمن فيه فضّله الى تمام سنة و اربعين بيناً أواخرها: كسأنه فسى لونسه اليساقوت وحسيه فيضلاً و فيخرا و كيفي

هذا ثنائي حين جـاش جـيشي

فكسله فسهو للسقلوب قسوت أن خمير يساقوت بسه قمد عمرفا و أن وصف العيش تصف العيش

و له تلامذة كبار كالسيد جواد العاملي و الحاج ملا احمد النبراقي و النسيخ احمد الاحسائي و السيد محسن الكاظمي و الشيخ عبد على استاد العالم الكرباسي و غيرهم، و توفي بوطنه النجف الاشرف، و دفن في مسجد المعروف بالطوسي قريباً من مرقد الشيخ الطوسي \$%، و بجنبه مرقد ولده الفاضل الجليل السيد محمّد رضا.

قیل فی تاریخ وفات بحرالعلوم کلا من اربع فقرات تتوالت فی هذا المصراع: (یغرب غربی غریب بغریب)، و قیل ایضاً: «قد غاب مهدیها جدا و هادیها».

و له أخ جليل صاحب العزة و الجلال و العظمة، الآمر بالمعروف، و الناهى عن المنكر السيد المجواد الاغا سيد محمد جواد و هو جد صاحب المواهب السنية فى شرح الدرة البهية الفاضل الاغا ميرزا محمود بن الاميرزا على نقى بمن السيد محمد جواد شارح منظومة عم أبيه و صاحب و مسلى القلوب و نظير و مسكن الفؤاد)، و نقل: أن والد بحرالعلوم في رأى فى منامه ليلة ولادة ولده أن مولانا الرضاع الله ارسل شمعة مع محمد بن اسماعيل بن بزيع و اشعلها على سطح دارهم فعلى سناها و لم يدرك مداها.

و در سنة ۱۲۱۵ وفات يافت شيخ ابوعلى محمّد بن اسماعيل مازندراني الأصل، و حاثري المولد و المسكن و المدفن صاحب كتاب منتهى المقال في علم الرجال، و الفكتابه المذكور باشارة استاده السيد محسن الكاظمي و هو زُبدة كتاب



منهج المقال مع تعليقات المولى البهبهاني عليه و مشتركات المقدس الامين الكاظمي مع اسقاط المجاهيل.

و كان تاريخ وفاته قبل غلبة الوهابية على الحائر الشريف يسنة، فإن قتل العام الذي صدر من الجماعة الوهابية _لعنهم الله_كان في سنة ١٢١۶ (غريو).

و در سنة ۱۲۲۰ وفات كرد عالم فاضل شيخ اسدالله كاظمى صاحب مقابيس الاتوار في احكام النبي المختار، داماد شيخ جعفر نجفى -رضوان الله عليهما -، و در همين سال متولد شد سيد فاضل آسيد محمّد باقر اصفهاني صاحب روضات الجنات.

و در سنهٔ ۱۲۲۶ وفات یافت سیّد سند آسید جواد بن سید محمّد علی صاحب مقتاح الکرامهٔ شرح قواعد علامه ، و این سید جلیل تلمیذ بحرالعلوم و وحید بهبهانی و استاد شیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام است.

و در اواخر رجب سنة ۱۲۲۷ وفات كرد استاد الفقهاء الاجلة ، و شيخ مشايخ النجف و الحلّة ، آشيخ جعفر بن شيخ خضر نجفى مؤلف وكشف الغطاء وكه معروف است در يكى از اسفار خود در سرير نوشته وكتاب فقهى غير از قواعد علامه نزد او نبوده .

خرج مند الاصولين و الفقه الى آخر الجهاد، و له رسالة فى الطعن على الميرزا محمّد بن عبدالنبى النيسابورى الاخبارى لطيفة سمّاها بـكشف الغطاء ايضاً، و له اولاد كلهم من العلماء و الفقهاء و هم موسى و على و حسن، رحمهم الله.

و در سنة ۱۲۳۰ وفات یافت حاج ملا محمّد حسن بن حاج محمّد معصوم قزوینی حاتری شیرازی الخاتمة صاحب شرح بدایهٔ شیخ حر و ریاض الشهادة فی ذکر مصائب السادة و نورالعین مختصر ریاض الشهادة.

و در سنهٔ ۱۲۳۱ وفات یافت عالم مجتهد فقیه جناب میرزا ابوالقاسم بن ملا محمّد حسین(۱) جیلاتی جاپلقی نزیل قم معروف به محقق قمی صاحب قوانین و



غنائم و سؤال و جواب و غيره .

و كان معاصرا للسيد على صاحب الرياض و بينهما تنافر و ماتا في سنة واحدة، و كان الله فقيها، ورعاً، جليلاً، كثير الخشوع، غزير الدموع، دائم الانين باكي العينين، طيب المعاشرة جيّد الحظ قليل الحافظة، وكان مكباً في تحصيل العلم حتى نقل في حقه الحكاية المعروفة من الشمعة و الطاسة، تلمذ على العلامة البهبهائي حتى اجاز له في الرواية و الاجتهاد.

و بالجملة، شأنه اجل من أن يوصف بييان، و مزاره في مقبرة قم معروفة و بالكرامات مشهورة، قيل في تاريخ وفاته: « نقطة مشكين رباي از ناف مشكين غزال ، ١٢٣١.

و نيز در سنة ١٢٣١ وفات يافت سبّد سند سبّد على بن سبّد محمّد صاحب
رياض المسائل فنى بيان احكام الشرع بالدلائل شرح نافع معروف به شرح كبير، و له
ايضاً شرح مختصر و شرح مفاتيح و غيرها، وكان الله ابن اخت العلامة البهبهاني، و
له منافرة مع المحقق القمى -رضوان الله عليهم - و العجب انه كان اصولياً و اشتهر
كتابه في الفقه بخلاف المحقق القمى صاحب القوانين.

و دفن عند خاله في الرواق العظهر الحسيني \$%، و يروى عن خاله، و يسروى عنه جماعة كالسيد محمد باقر الرشني المعروف بحجة الاسلام و الفاضل الكرباسي و الحاج السولا محمد جعفر الاسترآبادي و الشيخ احمد الاحسائي و الشيخ ابي على الرجالي و ابنيه السيد محمد و السيد مهدى و غيرهم رحمهم الله... و الحاج المولى محمد تقى قزويني صاحب المجالس و هذا هو المعروف بالشهيد الثالث استشهد في سنة ١٢٧٠، و اخوه الحاج المولى محمد صالح كان ايضاً من الفضلاء صاحب مخزن البكاء المتوفى في حدود سنة ١٢٧٠.

و نیز در حدود سنة ۱۲۳۱ وفات یافت سیّد اجلّ سیّد محسن بن سیّد حسن کاظمی اعرجی معروف به کثرت ورع و تقوی ، تلمیذ سید صدرالدین قمی و استاد حاج سید محمّد باقر رشتی و سید حیدر عاملی و غیرهم است ، و از مؤلفات اوست محصول فی علم الاصول ، و شرح وافیه ، و منظومهای شبیه به نزهة ابن سعید



حلى و مراثى فاخره . و بالجملة ،كان الله في غاية الورع والتقوى و الزهد و الانصاف . وكان له ولد فقيه صالح توفي في حياة ابيه .

و در سنهٔ ۱۲۳۲ وفات كرد ملا على اكبر بن محمّد باقر ايجي اصفهاني فقيه متكلم در اصفهان و مدفون در تخت فولاد مؤلف زيدة المعارف و رسالهٔ در آن كه نمازهاي نافله به يك سلام است و رد او را سيد باقر نوشته و غير ذلك من الرسائل الفقهية .

و در ماه رجب سنة ۱۲۴۰ وفات كرد حكيم ربائى ملا على نورى اصفهائى المتوطن، كان بينه و بين المحقق القمى مكاتبات جمة مكتوبة فى اجوبة مسائله المشهورة، كان الله حسن الاعتقاد مواظباً للسنن و الآداب المأثورة، وكان يصلى خلف السيد محمد باقر الرشتى، و له حواشى و تعليقات شريفة فى الحكمة و الكلام، و له تفسير سورة التوحيد يزيد على ثلاثة آلاف بيت، و له رد على الهادرى، مات باصفهان و حمل نعشه الى النجف الاشرف و دفن فى عنبة باب الطوسى تحت موضع نعال الزوار.

و در سنهٔ ۱۲۴۲ با در سنهٔ ۱۲۴۳ وفات یافت شیخ افقه اکبر افخر شیخ موسی بن شیخ جعفر رضوانالله علیهما.

و در اوائل سنهٔ ۱۲۴۳ وفات یافت شیخ احمد احسائی بحرانی ، و در مدینه در جوار ائمه بقیع به خاک رفت ، و شیخ احمد معروف بوده به کثرت عبادت ، و در حق او گفته اند : من نظر الی عباداته مدحه ، و من نظر الی عباراته قدحه .

و در سنهٔ ۱۲۴۴ وفات کرد عالم فاضل کامل جناب الحاج ملا احمد بن ملا مهدی نراقی، وفاتش در دنراق، واقع شد به وباء عام و نعشش را حمل کردند به نجف و در صحن مطهر در پشت سر حضرت امیر ﷺ به خاک رفت.

و كان الله سراجاً وهاجاً و يماً عجاجاً له كتب مفيدة كالمستند في الفقه و عوائد الابام و شرح تجريد و اساس الاحكام و مناهج الوصول الى علم الاصول و مفتاح الاحكام في الاصول و معراج السعادة في الاخلاق و الخزائن، الطاقديس و الرد على اليادري.



وكان ابوه المولى مهدى بن ابى ذر ايضا عالماً فاضلاً كاملاً له كتاب معتمد الشيعة فى احكام الشريعة و لوامع الاحكام و جامع السعادات و مشكلات العلوم و انسس التجار و رسالة فى اصول الدين و غيرها.

و در سنة ۱۲۴۸ وفات كرد شيخ اجل شيخ محمّد تقى مؤلف هداية المسترشدين برادر صاحب قصول شيخ محمّد حسين.

و در دوم ربیع الاول سنة ۱۲۶۰ وفات یافت سید سند فقیه جلیل حجة الاسلام سید محمد باقر رشتی در اصفهان صاحب مؤلفات نفیسه.

و در سنهٔ ۱۲۶۱ وفات کرد جناب شیخ محمد حسین صاحب قصول فی علم الاصول، و قبر شریفش در کربلا در نزدیک در صحن است آن دری که به زیارت حضرت عباس می روند.

و در سنة ۱۲۶۲ وفات يافت به وباء عراق جناب سيد ابراهيم صاحب ضوابط و غيره، و دركربلا به خاك رفت و قبر شريفش مقابل قبر شيخ محمد حسين صاحب قصول است.

و نیز در ماه ذی قعده ۱۲۶۲ وفات کرد در نجف اشرف شیخ محمد حسن نجل شیخ جعفر کبیر مرجع درس و تدریس نجف اشرف، و این شیخ معاصر شیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام است، و هر دو قریب السن بوده اند.

و در سنهٔ ۱۲۶۳ وفات یافت سید صدرالدین محمّد بـن سـید صـالح عــاملی اصفهانی داماد شیخ جعفر نجفی ، و در نجف اشرف به خاک رفت .

و نیز در دهم صفر سنهٔ ۱۲۶۳ وفات یافت جناب حاجی ملا جعفر استرآبادی در تهران، و نعشش را به نجف حمل کردند و در صحن مطهر در ایوان بـه خـاک رفت.

و در هیجدهم جمادی الآخر سنهٔ ۱۲۸۱ وفات یافت شیخ اعظم اعلم اجل رئیس العلماء و المجتهدین، شیخ طائفه شیخ مرتضی بن محمّد امین تستری دسفولی متوطن در نجف اشرف، تلمیذ فاضل نراقی صاحب تألیفات رشیقه،



مانند: مكاسب و رسائل و طهارت و صلاة و غيرها، كه فعلاً مرجع درس و مباحثه كتب آن مرحوم است. و شيخ مطلق در السنة علماء فعلاً منصرف به آن بزرگوار است.

قبر شریفش در صحن مطهر نجف اشرف نزدیک باب القبله است ، ـرضوانالله علیه و اسأل الله تعالى ان بحشرنا معه و مع سائر العلماء الامامیة .

كتبه الفاني: عباس بن محمّد رضا القمى عفى عنهما.



باسمه تعالى

اعتذار

به دلیل حجم زیاد کتاب و تأخیر در چاپ نتوانستیم شرح حال مرحوم مؤلف و دنبالهٔ فهرستهای راهنما را در این چاپ داشته باشیم انشاءالله در چاپهاسی بعد جبران خواهد شد.

والعذر عندكرام الناس مقبول

انتشارات دليل ما



فهرستواره

انبیاء و معصومان اشخاص عناوین خاندانها، گروهها و قبائل مکانها فرق، مذاهب و ادیان اهم منابع و مآخذ





انبیا. و معصومان

ابر الحسن الرّضا -- حلى بن موسى(ع)، امام عشتم ابو الخشن غراساتي (ع) -4 على بن موسي(ع) . امام هشتم ابو الحسن كاظم (ع) - موسى بن جعفر (ع) ، امام هفتم ابو الحسن موسى -4 موسى بن جعفر (ع). امام عفتم (ع) ابو تراب ــه على بن ابيطالب(ع) ، امام اول ابو جعفر باقر (ع) - محمّد بن حلي(ع) ، امام پاجم اير جعفر محمّد بن على (ع) سه محمّد بن حلى(ع) . امام پنجم ابو عبدالة الحسين (ع) -4 حسين بن على(ع) ، امام سوم ابو عبداله جعفر بن محمّد ته جعفر بن محمّد، ادام ششم ابو محمّد حسن حسكرى مه حسن بن على (ع)، امام يازدهم ابو محقد هسکری مه حسن بن علی(ع). امام یازدهم ابى عبدلة الحسين -- حسين بن حلى(ع)، امام سوم التريس(ع) ، بيامبر ٢٠٣٢ ،١٩٧٥ (٢٠٢٢ استعاق(ع) ، بيامبر ٢٤٢ ، ١١٩٢ ، ١٢٠٢ اسداقه الدائب (ع) سه حلى بن ابيطائب(ع) ، امام اول اسماعيل بن ابراهيم (ع) . 37، 77، 77، 37، 177، 177، 179، 1191،

الحجة - محمد بن حسن(ع)، امام دوازدهم الحجة - محمد بن حسن(ع)، امام دوازدهم المعاهب (ع) - محمد بن حسن(ع)، امام دوازدهم المقطفي (ص) - محمد (ص)، بيامبر اسلام النبي (ص) - محمد (ص)، بيامبر اسلام البني بيامبر 1944، 1941 امام اوّل - محمد بن ابيطاب، امام اوّل امام باقر - محمد بن ابيطاب، امام اوّل

شام پنجم 🖚 محمّد بن علی(ع). امام پنجم امام تقی عه محمّد بن علی(ع)، امام نهم امام جعفر صادق ؎ جعفر بن محقد(ع) ، امام ششم امام جواد ــه محمّد بن على(ح) ، تمام تهم امام چهارم 🖚 على بن حسين(ع)، امام چهارم امام حسن عسكرى مه حسن بن على (ع) ، امام يازدهم امام حسن(ع) 🖚 حسن بن علی(ع) ، امام دوم امام حسن مجتبئ 🕳 حسن بن على(ع) ، امام دوم امام حسين(ع) 🖚 حسين بن على(ع). امام سوم امام دوم 🖚 حسن بن علی(ع)، امام دوم امام وهم 🖚 حلی بن محمّد، امام دهم امام رخبا(ع) سه علی بن موسی ، امام هشتم امام زمان - محمّد بن حسن(ع) ، امام دوازدهم امام زين العابدين -4 على بن حسين(ع) ، امام چهارم امام سجاد(ع) 🖚 على بن حسين(ع) ، امام جهارم امام سوم 🖚 حسين بن على(ع). امام سوم امام ششم سه جعفر بن محمد امام صادق(ع) مه جعفر بن محمّد(ع)، امام ششم امام عصر 🖚 محمّد بن حسن(ع)، امام دوازدهم امام على النَّقي -به على بن محمَّد (ع). امام دهم امام علی بن حسین(ع) -به علی بن حسین(ع) ، امام چهارم امام على (ع) - على بن ابيخالب، امام اول امام کاظم(ع) ؎ موسی بن جعفر(ع) ، امام هفتم امام محمّد باقرزع) - محمّد بن على(ع) ، أمام ينجم ادام محمّد بن على الرضا جه محمّد بن على(ع) . امام نهم امام محمّد بن على -4 محمّد بن على(ع)، امام نهم امام محمّد نقی 🖚 محمّد بن حلی(ع)، امام نهم امام محمّد جواد (ع) -+ محمّد بن حلى(ع) ، امام نهم امام موسی بن جعفر (ع) 🕳 موسی بن جعفر(ع). امام هفتم امام موسی کاظم سه موسی بن جعفر(ح)، امام هفتم ایام مهدی به محمّد بن حسن(ع) ، امام دوازدهم امام نقی سه علی بن محمّد، امام دهم



أمام نهم مه محمّد بن على (ع) . امام نهم امام هادی -به علی بن محمد، امام دهم أمام هشتم سه على بن موسى، امام هشتم امام هفتم 🛶 موسی بن جعفر (ع) . امام هفتم امام بازدهم 🖚 حسن بن على(ع) ، امام يازدهم امير المؤمنين(ع) - على بن ابيطالب، امام اول امير 🖚 على بن ابيطائب(ع) ، امام اول آټوب(ع) ، بيامبر 1470 بارقليطا مه محمّد(ص). پيامبر اسلام ياقر فيو جعفر محمَّد -به محمَّد بن على(ع). امام پنجم باقر العلوم -4 محقد بن على(ع). امام ينجم يتول مه قاطمه زهرا(س) بيامبر اسلام 🖚 محمّد (ص). بيامبر اسلام پيغمبر اکرم -به محقد(ص). يهامبر اسلام پيغمبر خاتم مه محمّد(ص) . پيامبر اسلام پيشمېر خدا 🕳 محمّد (ص)، پيامبر اسلام قامن الاتمه مه على بن موسى، امام هشتم جعفر بن محمّد صادق مه جعفر بن محمّد(ع). امام ششم

جعفر بن محقد(ع) ، اصام ششسم ۵۰۰ ۵۲ ۵۷ ۶۷ ۴۸ ۸۶ ۸۸ 711, 911, •11, 177, 177, 777, 398, 648, 6YE. ድሃዲያያን ያለን ያለም ምም ምም አላን ያለን ያለን ያለን ምም ምም ያቸው ውስያ ውስ የለዚ ያለት ያውድ ታስት ያቸው የነው የነው የነው ነቸው ቃየሩ ውስት ውስት ውስት ውስት ውስት ውስት ውስት ውስት ውስት ለላይ ይጓፕ ይጓላ *ይእት ይእኛ ይእ*ላ ይሃለ ይዎኛ ምንነ *ይ*ታላ ተውሊ የምሌ የፖሌ ሂላይ አላይ ሂላይ ላላይ ፕሬዚደ አስላሌ 11-55 J-51 J-50 J-78 J-78 J-75 J-78 74-1_74-1, 74-1, 78-1, 68-1, 88-1, 6-11, 6711, 8711. PYCE YSLE CYLE TALL OPLE 6PLEYPLE - የተፈው ነፃ የተፈመደ እስተለ አየተለ አየተለ ያሳያለ. የሚሰር **ድ**ጀምር የሃምር ፕሃሃኒ ለሃዋር አለምር ዕድምር ዕ*ጣ*ር ዓርተር 7771_9771. 1971_7971. •971. 7971. 7971. 9971. APTIL PPTIL Y-OL YION YTOL YAOL GAOL PAGE ሳደርድ የድዕድ ብድላይ አንድር አንድር አንድር ሰላዊ መርርር ተማለፈ የሃሃር የፕሃር የፕሃር ሬትሃር አለምር የዓሃር ዕለሃር ዓለሃሌ ተዋሃሌ ፕድሃሌ ተዋለይ ያተለይ ተባለሉ ዓለለር ለድሊይ ድድላር. እናድስ, ፕኖድስ, ፕኖድስ, ድናድስ, ፕሎድስ, ጉድድስ, ፕኖድስ, A-17, 1117, 7117, 9115, 7717, -717, 7777, 9675, TVTT. 0817. 6177. 4175. 6177. -617. 1071. 1075. YOTE, POTE, FETTLINGTE, 657E, YGTE, A41E, -YTE. የሃገኝ, የሃገኝ, የሃገኝ, ተደገኝ, የደገኝ, የረቶኝ, ሃረቶኝ, ሃርቶሃ, ATTL 1757, 1757, -VTS, 1277, 3-05, 0101, 1001.

7905. -767. 1765. 1767. -797. -798. 7797, 2797. 2177. 9777

> جعفر صادق مه جعفر بن محقد(ع) . امام ششم جواد(ع) مه محقد بن علی(ع) . امام نهم حجة بن الحسن مه محمد بن حسن(ع) . امام دوازدهم حرقیل(ع) ، پهامبر ۱۶۸۹ ، ۱۶۹۸ ۱۹۹۱

> حسن هسکری -4 حسن بن علی(ع)، امام یازدهم خسن(ع) -4 حسن بن علی(ع)، امام دوم خشن میندی -4 حسن بن علی(ع)، امام دوم



070_ATO. 100 TOO 000 YOU.00 PTO. TYP. 1. TP-1. A-11.

9711, YTIN TITN 0711, POIL -911, YTIN 9711,

9711, YTIN 1711, 0711, POIL, -911, YTIN 0711,

9711, APT. 1071, YAT. PAT. 9171, -171, 9071,

4971, -971, 0101, TTO. YTO. PTO. POOL 0901,

201, APOL 1741, P981, -Y41, 1771, 9671,

1-91, YYPI, 4971, PAR. 9AAL -PAI, 1671, PAAL

1-91, YYPI, 4971, PAI, 19-7, YA-T, AY-7, PAI,

1-91, YYPI, 4971, PAI, 19-7, YA-T, AY-7, PAI,

1-91, YTIN, ATT. 10-7, OTT. 6771,

1771, 1771, ATT, 4871, 4871, 1771, 1771, 1771, 1771,

1771, 1771, OTT., YOT, ATT. 1707, ATG. ATG.

1704, 1447, 1447, 1471, 1771, 1771, 1771, 1771,

1774, 1777, 1777, 1777, 1777, 1777, 1777, 1777,

1774, 1777, 1777, 1777, 1777, 1777, 1777, 1777,

1707, 1707, 0707, YOON, ATG. YGS. P497,

PYGT, 1447, 1477, 1777, 1007.

حسين شهيد مه حسبن بن على(ع) . امام سوم

حسين(ع) - حسين بن على (ع) . امام سوم حضرت آدم مه آدم(ع)، پيامبر حضرت ابراهيم خابل -به ابراهيم(ع) ، پيامبر حضرت ايراهيم 🖚 ايراهيم ۽ پيامبر حضرت اسماعيل 🖚 اسماهيل بن ابراهيم(ع) حضرت امام حسن عسكرى مه حسن بن على(ع) ، امام يازدهم حضرت امام زين العابدين مه على بن حسين(ع)، امام جهارم حضرت امير المؤمنين - على بن ابيطالب (ع) ، امام اول حضرت امير (ع) مه على بن ابيطاليـ(ع) ، امام اول حضرت باقر (ع) -4 محمّد بن على. امام پنجم حضرت جواد(ع) 🗻 محمّد بن خلی ، امام لهم حضرت حجت (ع) سه محمّد بن حسن، امام دوازدهم حضرت حجَّة بن الحَسَن (ع) مه محمَّد بن حسن . امام دوازدهم حضرت حسن عسكرى -د حسن بن على(ع) ، امام يازدهم حضرت رسول مه محمّد (ص)، پیامبر اسلام حضرت رخبا (ع) ؎ على بن موسى(ع) ، امام هشتم حضرت زعرا (س) -+ فاطعه زعرا(س) حضرت سجَّاد (ع) مه على بن حسين(ع) ، امام چهارم حضرت سيَّدالشَّهداء (ع) سه حسين بن على (ع) ، امام سوم حضرت سيد سجاد (ع) -به على بن حسين(ع) ، امام چهارم

حضرت صاحب (ح) منه محمّد بن حسن(ع) ، امام دواز دهم

حضرت صالع (ع) ـ محمّد بن حسن(ع). امام دوازدهم

حضرت عسکری 🖚 حسن بن علی(ع) ، امام یازدهم

حيضرت كاظم (ع) سه موسى بن جعفر (ع)، امام هفتم

حضرت فاطمه (س) مه فاطمه زعوا(س)

حضرت مجتبی (ع) حد حسن بن طی (ع). امام دوم
حضرت محتد (عی) جه محتد (عی) ، پیامبر اسلام
حضرت موسی بن جعفر (ع) جه موسی بن جعفر (ع) ، امام عقتم
حضرت مهدی (ع) - ۹ محتد بن حسن (ع) ، امام دواز دهم
حضرت مهدی (ع) - به علی بن محتد (ع) ، امام دواز دهم
حضرت مادی (ع) - به علی بن محتد (ع) ، امام دهم
حیفرق (ع) ، بهامبر (1994
خاتم الانبیاء حد محتد (عی) ، بهامبر اسلام
خاتم الانبیاء حد محتد (عی) ، بهامبر اسلام
خاتم انبیاء حد محتد (عی) ، بهامبر اسلام

دارد(ع) ، پسیاسی ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۳ از ۱۶۹۳ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ دیالکفل تبی (ع) ۱۳۴۸ رسول عدا سه محدد(ص) ، بیامبر اسلام زکریا(ع) ، بیامبر ۶۸۲ زهرا سه فاطعه زهرا(س)

خليل الرّحمن مه ابراهيم، پيامبر

دائيال(ع) ، پيامبر ۲۹۸۶ ،۱۶۷۷

زین العادین(ع) سه های بن حسین(ع)، امام جهارم سجاد(ع) سه علی بن حسین(ع)، امام جهارم مسایمان بین دارد(ع) ، پیامبر ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۴۵،

۱۹۸۵, ۱۹۶۱, ۱۹۸۵, ۱۹۷۰, ۲۲۷۶ سید الساجدین (ع) – ه علی بن حسین(ع) ، امام چهارم سید الشهداد – ه حسین بن علی(ع) ، امام سوم شعبا(ع) ، پیامبر ۱۶۹۳, ۱۶۹۷, ۲۵۸۲ شعبب(ع) ، پیامبر ۱۳۲۴

> شمعون(ع) ، پیامبر ۱۹۶۲ ،۱۹۶۳ صاحب الأمر (ع) - به محمله بن حسن(ع) ، امام دوازدهم

صاحب الزمان مه محقد بن حسن(ع). امام دوازدهم صالح ، پیامبر ۱۹۷۳،۱۸۸۳

صِدَّيِقةٌ طاعره حه فاطعه زَهرا(س)



ያየር ድነል ድነጻ ምነነ ምላል ምላዊ ድነፅ ምነኛ ብኝሚ የየኢ ያየሚ ለየሚ ለየሚ የምሊ የምሊ ዕንሚ • የምሊ የየሲ ዕንሲ ዕንቤ ሃንሲ ለንሴ የንሴ ሮንሴ ሃንቤ •ዕሲ የዕሷ ዕዕሲ ሃዕሲ *ቃ*ፕኖ *ቃ* ላ ልላይ ልላና ልሃ ልታሊ ልዖያ ልያኛ ልያኛ ልዖር N.T 597 59. 540 541 554 557 55. 574 577 ANT MAR MAN MAR MAN MAN MAN MAN MAN MAN *ቅነሌያነሌ ዕነ*ሌ ገፃሌ -ዓሌ <u>የ</u>ቴሌ የቴሌ, ፆቴሌ የሃሌይሃሌ ለሌ ተየሌ ሂደሌ አ-ሌ ሂደሌ አበድ የፕሌ ፕፕድ ርፑሌ በል 455 345 AVE WAS 186 186 386, AVE AVE ふっちょういっちょういっというしょうというしゅん フ・サイス・サン 1-15, Y-11_+-11, -711_7711, 9711, 5711, 7711, 7711. 0011. NYII. 7811. 7811. 3811_X811. 0+71. ****. - 17C. - 17C-3776, VIV. 1776, 1776, - 1746. ዕየተለ ጎየተሌ የሃየሴ የሃየሴ የሃየሌ ወ÷የሌ ጓተየሌ አቀየሌ 1774. 1774. 1774. 1774. 1774. 1674. 7571₋7571₄. **ያ**ደግስ ያምያለ ለአግቢ ያዋዋሴ ሃሊግስ ሦንቶስ ሊተችር ፕሬተሴ 471C 977C 477C 477C 477C 977C 477C 477C 7471. KYTI. 6471. • FFI. V•61. K161. 7161. Y761. 7701, 7701, 1001, A001, P001, 9801, 7A01, TA01, 1910, 1911, 1191, 1911, 1911, 6791, 1791, 1974, ለሁሉ እንደነር ብሄላዊ አንድኒስ ተያለት ለንድኒስ ተነዋሳ ለንድርስ ነሃነን. ዕፕሃነ. የፕሃነ. •ችሃነ. ተፅሃነ. •ዓሃነ. ዕድሃነ. ሃቂሃነ. ልእየሴ •**የ**ሃለ_ጓያሃለ. ፕ•ዳቤ የፕልሲ ዕንዳሴ የፕሌሲ ሃዲልሴ ጎለለር **ጎለለር. የላለር. የቀየ**ር <mark>ተገየ</mark>ደ ፕኖድር የድድር ዕዮድር ዓምድር አምድር አየ - ፕ. ዓፅ - ፕ. ፕዓ - ፕ. አቂ - ፕ. ۲ - የፕ. . የየተር አዲየም . የአየም - የምም የሚገኘ - የኢየም, ምሳንም, ምሳንም 2017, VPTF, 1175, 1777, 1777, AY17, 6Y17, -AT2, vpts. Ttos. 0504. V567. V067. 1 - 47. 1045. P4VF. TA-0.7779

على بن الجواد (ع) -4 على بن محدّد(ع) . امام دهم علق بن حسين(ع) ، أمام چهارم ١٩٩٣. ١٩٩٣ ١٩٣٤ ١٩٣٠ ١٩٣٠ SYD SYT SPY STT DYN DTT RET R. I FAT REY ላለን ፊዮያ ለምን ፊተኛ ልተተ ለማለ ለማስ ለማለ ያለም ይሃሃ OAL PAGEN TER TER AIR TER OTH TTR TTR ወንድ እንድ ብዕት ብዕት ብንድ ብንድ ብንድ ብንድ ብንድ ብንድ ብ ፡ · · ለብሃ ለብያ ለብያ ለለተመለከ ለሉ · ለሃሃ ለሃቸ ብያው みった ・1・ル ブレール んじ・ル ソア・ル ツア・ル ウナ・ル ソア・ル スァート・ブ・バー ブラ・バ・マブ・バ・ロー・ソタ・バ・アル・バ・マス・・バ ንያየ*ነ. አ*ዓየ*ነ. የነግ*ቤ ዓየምሌ ሃምምሌ <mark>ዕምሃር </mark>አንፖር. ሃሌምሌ 0-71, V-71, 1171, 6771, 4771, -771, -271, 7761, .001, ליוסו, ידיפו, דקיפו, ידיפו, ודיצו, דמצו, יציצו, 2AA1, PPAI, 17-7, AA17, 1775, PGYS, YGYY, YYSY,

•Y7, (Y7, 1Y1, 6Y1, YY1,1X1, 9X1,4X1, •P1, (P1,

ANTY, 1877, 0877, 1877, 1871, 0178, 1077, 2077, ተላቸው ለየተኛ. የተውፖ. የዕዕዮ. ለተናዮ. የተናዮ. ዕተየተ

على بن محمّد، أمام دهم ٢٠١، ١٦٣، ٢٥٢، ٥٨٦، ٥٨٥، ٥٨٥، ١٣٢٨. 1771. •701. PPVI. T•AI, T•AI, A•AI, • (AI, AIAI, ድርላሴ እየላሌ ለፕላቤ የይሊር ዓላዋሴ ሦንድሴ ድንድሴ ዲፕዎሲ ንንድነ, ቲያድነ, ድንድነ, ቀዓድነ, ሰዓድነ, ሲዲድነ, ሃዲድነ, ሃይድነ, 77.7. ATLY, PTLY, TRYF, ROOF, VOCT, T.RY, ATRE, ተሃው። ለተያዕዮ

على بن موسى الرَّضا(ع) سه على بن موسى(ع) ، امام هشتم على بن موسى(ع) ، اصام هشتم عميم ١١٨. ١٢٣. ١٢٣. ٢٧٥. YYF. 1 • T. 90% 07ሴ ዕተሴ ዕቀይ ጸቀይ • ዓዲ ሃዓይ ፣ አዲ ጉተሌ AID TYP. 1715, 1716, 7715, 7A15, 7816, 0715. ATTI- TVI I. - ALI. 2771. 2771. 2771. 1771. 1771. 1771. 7777, 1171, 4771, P371, P171, P171, 6161, 7761, 7701. 6701_7701. ADDI. 1901. 7701. PYOL IADI. 16-6.15-7.1099, 1090, 1090, 1901, T-11.6-61, 3791, 3986, 3091_3904, 3891_3996, 3896, 4996 7000 6000 3000 6000 \$+40 1160 VIAL -740 ያያለት የየለሱ የየለሱ ለየሌስ ዲፕለሱ ዕለዳር ዓየለር ያያለሲ 7791, 1791, 9791, 9491, 7991, Y8-T, YP-T, TOTAL POTE THE STIE TYPE FORE ASTYLIVYY, YESY, SVEY, TARY, GASY, VATELRATY, 1997, 7977, 0-67, 4767, 7767, Y665, 1V65, 4447, 4747, 4744, -PVE, 1845, 7-47

> على موتضى (ح) 🖚 على بن ابيطالب(ع) ، امام لول هیسی بن مویم (ح) 🖚 عیسی ، پیامبر

عيسي(ع) ، بيامبر ٥٠ ٥٦ ١٢٨. ٢١٠. ٢٢٣. ٢٢٥، ٢٨٣ ٢٨٠. ALLY ALLY 11-10 AST 357 357 ATT ATT ATT ጎንሃን. ዕንሃን. 1770, ዓርምስ, የአግራ, ዕለምስ, የለድስ, እናርስ, 4841_1841, 7841_1841, 4041, 4441, 4441, 1711, ንዓይት ያለም ለዓይት. ፕሬዮር ዕለድስ, ፕላድስ, ፕላይት. ነዓይት. ሳያደር ያያያለ አገር የምም ነው የሚያ መደር የተነገር የተነገር የተነገር ለተባር

حیسی دوح اقه سه حیسی ، پیامبر

فاطمه بنت محمّد حه قاطمه زهرا(س)

فاطنه زهرا(س) ۶۷ ۱۲، ۱۰۵، ۱۸۶ ۱۸۷، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۳، ۱۶۵، 491, 991, AAL 4-5, 777, 677, 778, 177, -95, 198, ዕየድ የየድ እየድ ንድድ የድድ - ሃፕ የሃፕ - • ር የድድ ዕየድ ተተ. ተየቲ ለተተ. ነዕቲ ነተዉ ሃተል ተዕዉ ዕዕዉ ሃዕል *የያል እጓፕ እ፦ኛ እ፦ነ ይልላ ይ*ላላ ይላዩ ይዩ*ል ይዩላ ይዩ*ኖ ይዩተ *እየየ. ድ-ሌ የሃሌ - ዶሌ የዮሌ ሂግ*ሌ ሂገጹ ዕዕይ ለዓይ ሂሃሌ 7AA 6AA 72A 72A 74A 44A 64A 644A 1146 914A 77 · C. 67 · C. 77 · C. 77 · C. 77 / C. 7. / C. 7. 7. / C. 7.

Reil, 7771, 7471, APTL - PTL 7871, AIGL PVGL 9ARL 17VL 74VL, 74VL 76AL 7AAL 77PL 6VPL 18PL 78PL 78PL APPL AI-Y, 76-T. V9-Y. 76IT. 7-75, 77PY, ATTY, -965, 919T. AIRY, ATRY, 8VPL 81V5, 77VT

> قائم آل محقد (ع) به محقد بن حسن(ع) ، امام دوازدهم قائم (ع) به محقد بن حسن(ع) ، امام دوازدهم کاظم (ع) به موسی بن جعفر(ع) ، امام هفتم محقد بالر بن علی به محقد بن علی(ع) ، امام ینجم

محقد بن عبداله به محقد (ص)، پيامبر اسلام

محتدين على(ع) ، امام يشجم - ١٠٥، ٢٠٤، ١٢٩، ١٧٤، ١٧٤ ዕለን. • የፕ. ፕፆፕ. ፕፆፕ. የየፕ. ፕላፒ. የ • ፕ. ፕፕፕ. • ዕሷ ለሃሷ APE ARE PAR TON YOU RYN AVA PAR OPA TPA ... VIA TTA 61A -SA 6VA IAN 21-1. VI-L 07+1, V7+1, +8+1, 48+1, YV+1, TV+1, TX+1, 0A+1. 78-1, 68-1, 1-11, 6-11, -111, XIII, 3711, YYII. 0711. -011. ARILIYEE, YEEL AVEL TAIL -PIE 1 • ት ቤ. ት • ት ቤ. የት የ. ዕንሞ እ. እምነር. ምንግር. ዓንግሊ -971, YATI, V-71, -771, 6771, ATTL 2771, 7771. 4771, 7771, 4771, -671_7671, 4671, 7671, -571. .1754, 1766, 1871, 1891, 1891, 1871, 1871, 1871, 24YE, 1975, 1974, 1884, 1884, 1814, 1975, 1985. YYPT, PYPT, QAPT, 1PPT, 1PPT, APPT, AP-1, PP-1. 7+17, 7115, 7717, 6817, 8815, 1777, 7877, 7875. APPT, 1-77, 1-77, AFTT, P177, 1777, -677, P677. TYPE, TYPE, TOOK, TYPE, TYPE, TYPE

محند بن علی(ع) ، امام نیم ۱۰۰۱ کی ۱۹۹۳ کا ۱۹۳۳ کا ۱۹۳۳ در ۱۹۳۳ کی ۱۳۳۳ کی ۱۳۳ کی ۱۳۳۳ کی ۱۳۳۳ کی ۱۳۳۳ کی ۱۳۳۳ کی ۱۳۳ کی ۱۳ کی ۱۳۳ کی ۱۳۳ کی ۱۳۳ کی ۲۳ کی ۲۳

محتد تھی ہے محتدین علی(ع)، امام نہم

محمّد(ص) ، بیامبر اسلام ۱۳۲۰-۳۲۰ ۱۳۴۴ ۲۳۵ ۳۲۲ ۳۲۸ ۳۲۸ TEP TER TEP TOTAL TOTAL STRUCTURE . TT-ድፋሚያኒኒኒኒ ዕሃዊ ዓየዊ ተለሚ ፕለሚ ፕሎሚ የፆሚ ዓ**ዮ**ሚያ ነው 11%, 11% A1%, 31%, 11%, V1%, A1%, 13%, 17%, 03%, YTE.-TT, TTT, TTT, GTT, FTT, IOT, YOT, FOT, ዓላድ አላተን የሃቲ ፕሃቲ ሃሃቲ ለሃቲ -ላቲ ፕላቲ ዕለቲ ሃላቲ ANT. 12T. T2T. 62T. 32T. APT. T-6. Y-6. 116.716 ዕበ**ሴ የበሴ ተፖ**ሴ <mark>የፖ</mark>ሲ አፕሲ ተግሲ የፖሲ <mark>የፖሲ የ</mark>ፕሲኒየቅ -04 TOQ-200, THE THE -VG TVG TVG TAG TAG 579 570 5TX STRSTT 51V 517 51P 549 N·T N·1 5% ያለኒያልሃ ያልተ ያላሃ ያላታ ያያዲያቱ. MTY MTS MTS MTS MTY MYS MISSIT MIS MIS PTYLTON YOU, DON NOW DAW ARM TAN TPYLTON 744 ... 2.2 2.2 2.2 112512 212 712 172 172 ንግሊ ተችሊ ገኝሊ ተችሊ ተራሊ ባዕሌለራሊ ተቶሊ ንዋሊ ጉኖሊ ዓይሌ በሃሌ ያሃሌ «ፆሌ በፆሌ «‹ት. ሃ‹ት. አ‹ት. ፕፒት. አስት. የተለ የተደፈተሉ ያተሉ የተለ የተለ የተለ አተሉ የተሊየተሉ ብለን ብዛን ብዛት ብዛት ብዛት ብዛት ብዛት ብዛት ብዛት ብለት AND AND THE SEE AND PER THE COLO 41 - 1, 71 - 1, 71 - 1, 71 - 1, A1 - 1, 71 - 1, 37 - 1, A7 - 1, 21-11 A0+11 PO+11 14-11 74-11 74-11 18-11 A+11 I 44-1, 44-1, 18-1, 18-1, 18-1, 48-1, 48-1, 1-11, ታላሴ ሚገር ዲተርሲ የተነሲ የተነሌ ቂያርሲ የተነሲ - ዕነሌ ۵۵۱ ۱، ۱۵۲۰ ۲۹۱۲ ، ۱۷۱۱ ، ۲۷۱۴ مع۱۱، ۲۸۱۲ ، ۲۱۹۲ ، 4911, 1911, 1111, 1111, 1111, 1111, ATE, 1111. 1411, 7411, 7411, A411, 7411, AV11, PV11, OA11. 1771, 7171, 1717, 1717, 1716, AITH, AITH, 1771, 6771, 9771, 1771, 1771, 1671, 6671, •571, ዓየተር, **ተሃተ**ር, የእተር, ሃእግር, የደተር, ተተተር, ዕርተር, ACTAL 1774, 1776, 3774, 3776, 3774, ADTA 1774. OVER, AVER, AREL TATE, GATE, VATE, AREL, VETE, T-01, Y-01, 0101, VIOL A101, -701, 7701, FF01. . Tor. 7701, A701, 7501, 9901, 9901, 7A01, 7A01, 2001, 2001, 2001, 3001, 2001, A001, 3101, 3701, 190- 11974 11974 11974 11974 11974 11974 11974 1974, 1991, 1991, 1998, 1991, 1907, 1909, 1990. ٧٨٩١، ٩٨٩١، ١٩٩٠، ٢٩٩١، ٩٩٩١، ١٩٩٧، ١٩٩٨، ١٠٠١، 1-71, 2-71, 7-71, 2-71, 2171, 2171, 1771, 0771, מדער, ודער, דדער, דמער, ממער. דבער, מקער, עצער. TYPE, TYPE, 4991, 9991, 8991, 4892, 4891, 1991. YIAL PTAL ITAL TTAL OTAL PTAL TOAL YOAL ተናለት ንዓለር, ተለለር ዓለለር, የለለር, የየለር, ባለየር



ያየቀለ ፕኖዶቤ ፕኖዶቤ ዓየዮሊ ሃየዶሌ ተብደለ ፕኖዶቤ ዕርዶሌ ጓጓዮሴ ፕኖዮሴ ዕሃዮቤ ለሂደሴ ተለድሴ ፕሬድሴ ዕለድሴ ድሊዮሴ 1991, 1991, 1991, APPI, 7007, VIOT, 2107, 1507, 10-1, 10-1, 19-1, 19-1, 19-1, 19-1, 18-1, 48-1, 18-1, 3017, YOLK, POLK, ORLY, ARLY, -YLY, YYLK, YYLY, PYITE -PITE TPITE SPITEAPITE --TE. 1-TE. 7.77_-157. TIPS, VIPS, PIPS, -775, 9775. ዓምየጊሊፕዎዮ, -ማምኒ የማምኒ ለ**ም**የኒ የትዮዮ, ንምም_ርዕቸምር. ንቸያን, ለቸነን, ሃዕያን, •ዓንጽ, ተፍተኛ_ን የቂፕኖ_ራነሃየያ, <u>ለ</u>ሃያን, 7857, 1877, 6877, 7877, ••78, 5•78, 7•77, 8178, ፕፑየር, ትማየና, ፕላማን, ዓልማን, ዕድባን, ለድገኘ, *የድባ*ፕ , ተ*ነ* ትን ድንኝፕ. ሃዋኝፕ, <u>ዴዮ</u>ፕዮ. ይህፕኖ. • ኢተኖ. ፕድዮኖ. ዕድ<u>ዮኖ. </u> ሁድዮኖ. የደምጀ, ፕ - ዕፕ, ፕፕሬፕ, ለፕሬፕ, ዓውርሃ, ዓላርሃ, ፕላሲፕ, ለድርፕ. **የ**የወን "ዕናዊ፣, አናዊ፣, ጓንዲዮ, ሃታዊዮ, ፕዴጓዮ, የዲጓዮ, የዲጓዮ, ****, TYY*, YTYY, Y\$YT, #WY5, 1AYY

> محمّد (ص) -+ محمّد(ص) ، پیامبر اسلام محمّد مصطفی (ص) -+ محمّد(ص) ، پیامبر اسلام

موسى الكاظم - موسى بن جعفر (ع). امام هفتم

مسیح (ع) سه عیسی. پیامبر مصطفی (ص) سه محمد(ص) ، پیامبر اسلام

موسی بن جعفر(ع) . امام صفتم ۵۳ ۱۸۳ ۱۰۰ ۱۵۳ ۵۵۳ ۵۵۳ ۱۹۵۵ ۱۳۵ ۱۳۵ ۱۳۵ ۱۸۰۸ ۱۵۰۸ ۱۵۱۸ ۱۵۲۸ ۱۵۲۸ ۱۳۲۸ ۱۳۲۸ ۱۳۲۸ ۱۳۶۸ ۱۳۶۸ ۱۳۷۸ ۱۹۲۸ ۱۳۳۸ ۱۳۳۸ ۱۳۲۱ ۱۹۲۸ ۱۹۲۸ ۱۳۸۸ ۱۵۰۸ ۱۸۰۸ ۱۲۲۸ ۱۳۲۸ ۱۳۸۵

ስቸውን ብቸዋን ብቸዋሉ ለተዋሉ የተጀር ብቸዋል ብቸዋል ነብቸው ነብቸው

PIPLAPPEL - 1741, 1791, 1091,

موسی بن همران (ع) سه موسی ، پیامبر بهود

موسی(ع) - پیامبر بهود ۱۰۷ ۱۲۸ ۱۶۹۰ ۱۹۹۱ ۱۰۰۵ ۱۸۰۰ ۱۰۰۸ ۱۹۰۱ ۱۹۹۲ ۱۹۸۵ ۱۸۰۵ ۱۸۸۸ ۱۸۹۸ ۱۹۹۱ ۱۹۹۲ ۱۹۰۱ ۱۹۰۹ ۱۹۰۱ ۱۷۰۰ ۱۷۰۱

موسی کلیماله مه موسی، پیامبر پهود

مهدی آل محمّد (ح) سه محمّد بن حسن(ع) . امام دواز دهم نسوح(ع) ، پسیامیر ۲۲۸ ، ۲۲۱ ، ۱۵۸۰ ، ۱۶۸۲ ، ۱۸۹۲ ۱۷۰۵ ، ۲۵ ، ۲۵

> هادی جه طلی بن محقد. امام دهم هارون(ع) ، پیامبر ۱۹۸۰ ۱۹۸۷ هود(ع) ، پیامبر ۱۹۷۳

يسخى بىن (كىريازع) ، پىيامېر 11، 164، 1940 1840 1. د. 14 دار- 1 دار 1970 1970

یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم(ع) ، پیامبر ۳۳۳ ۳۷۲ ۱۸۷۸ ، ۲۵۰ ۱۹۱۰ ۱۲۸ ۱۲۴۸ ۱۳۹۱ ۱۷۷۹ ۱۹۹۸

بوسف بن بعقوب(ع) ، پیامبر ۱۳۱۰ ۱۳۵۶ ۱۳۵۳ ۴۷۰ ۱۳۷۰ ۱۳۵۶ ۱۳۵۹ ۱۳۶۲ ، ۱۳۶۵ ۱۳۶۷ ۱۳۵۸ ۱۳۸۹ بوشع بن نون(ع) ، پیامبر ۱۳۵۰ ۱۹۵۸ ۱۹۸۷

اشخاص

777 in أسيه بنت مزاحم ، زن فرخون ٢٤١ ٢٤١. ١٠٠٥، ٢٥٧٤ آصف 1740 أصف برخيا 1986 أغامحتدعلى ٢٧٧٥ أنَا احمد بن أنا محبِّد على كرمانشاهي - أنَّا احمد كرمانشاهي أفااحمد كرمانشاهي 1777 أقا بهبهائي مه بهبهائي. محمّد باقر بن محمّد اكمل أقاجمال خواتساري ، محمَّد بن حسين ۲۷۹۷ ، ۲۷۹۳ أقاحسن تاج ٢٠٧٢ أقا حسين خوانساري مه محقق خواتساري، حسين بن محمّد آنا حسين خونساري سه محقق خوانساري، حسين بن محمّد أقارضي قزويني ، محتدين حسن ٢٣٩٣٠٢٧٩٢ أقاسيّد على 1004 أقاميد محسن 1007 أقاسيد محقد 1006 آنا سيّد محمّد على - أنا مجتهد ، سيّد محمّد على أقاسيدمهدي ١٥٥٠ أنَّا مجتهد ، سيِّد محمَّد على ١٥٥٧، ١٥٥٨، ١٥٥٠ أقامحقد ابراهيم بن أقااحمد 1777 أقامحكد على 1991 أقا هادي ۱۹۸۶، ۲۷۹۰ أَلَ أَيًّا. احمد مِه أَنَّا احمد كرمانشاهي

ألب فرسلان مه الب ارسلان سلجوش، شاه ابران

أل شرف الدِّين . سيِّد محمَّد شرف الدِّين ابو السَّاد، الأشراف -

أل عصفور ، يوسف بن احمد -- بحراني ، يوسف بن احمد

سيَّد محمَّد شرف الدِّين ابر السَّاده الأشراف أن شرف الدِّين

أخوند ملا صالح سروى مازندراتي حه مازندراني ، محمّد صالح

أخولد ملا محدّد صالح مازندراني - مازندراني، محدّد صالح

أخوندملامحتدطاهر ٢٠٢

الركائيف النطاء ومهدى - ۱۵۶۰ آمدى وعلى بن محمد - ۱۷۶۲ ۱۷۲۱ آملى اصفهانى وحسين بن ميرزا رفيع الذين - ۱۷۷۸ آمت بنت ابى سفيان - ۱۲۹۹ آمت بنت الباقر - ۲۵۹۹ آمت بنت عميد الله بسن الحسمين الأصغر بين على بين آمت بنت وهب - ۱۹۶۶ ۱۹۵۸ آمت بنت وهب - ۱۹۶۶ ۱۹۸۵ آمت بنت مجلس اول - ۱۹۸۵ آميرزا عبد الله جاميزا عبد الله -آميرزا عبد الله جاميزا عبد الله -آميرزا عبد الله حاميزا عبد الله -آمير زين العابدين محمد بن محمد عن محمد حد رضي الذين

اوی، رضی اندین محتد بن محتد به رحتی اندین محتد بن محتد بن محتد آوی

آوی، محمّد بن محمّد بن محمّد قاضی -م محمّد بن محمّد بن محمّد قاضی آوی

أية الدعلام ١٨٢١، ٢٣٨١

1007,1064 Place 141

لپان بن تغلب ۱۳۸۰، ۵۰۰ ۴۷۸ ۱۲۶۸، ۱۳۵۰، ۱۳۲۵، ۱۳۲۵. ۱۲۰۰، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۶

> ایان بن سمید بن العاص آموی ۲۱۵۷ ایان بن عثمان الاحمر ۲۲۶۷،۱۷۳۶ ایان بن عثمان بن عقان ۲۸۶،۲۸۹ ایامز داردی ۲۶۸ ایامز این کعب ۹۰۳ ایامیم ۲۲۷،۲۶۷

بر الجام ابسراهسیم ادهام بسلخی ۱۹۵۱، ۱۳۷۲، ۱۳۲۱، ۱۹۷۵، ۱۵۱۲. ۲۵۲۷، ۲۲۱۵، ۲۲۱۲ ابراهيم بن محمَّد بن هيد الوهاب - ابن عائشه ، ايراهيم بن محمَّد ابراهیم بن محمّد بن عید الوهاب بین ابتراهیم، ابین عبانشه سه ابن حالشه ، ايراهيم بن محشد ایراهیوین محقد بن عرفه نحوی ، نقطویه ۱۹۰۶ ايراهيم بن محمّد بن على بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب ابراهيم بن محمّد بن موسى ١٥٥٥ ابراهیم بن محمّد ، زجاج نحوی ۲۶۰۵، ۱۷۵۲ ابراهیم بن محمّد ، عباسی ۶۲۸ أبراهيم بن المدبّر - 244، 294، 1841، 1846، 2010 ابراهيم بن مسلم ٧٩٣ ابراهيم بن المقندر ٢٥٢٢ ابراهيم بن ملاصدرا ٢٧٨٨ اواهیم بن موسی بن جعفر(ع) مه ایراهیم اکبر بین سوسی بین جعفر(ع) أبراهيم بن مهدى ، ابن الشكله ٢٣٩١، ٢٣٩٢، ٢٥١٥، ٢٥١٨. أبراهيمين مهزيار - ١٨٢٨ ابراهیم بن ولیند بن عبد الصلک بن مروان ۱۳۲۸، ۱۳۲۸، 1V1F . 1777_177. ابراهيم بن هاشم 1044 ابراهیم بن یحیی ۱۵۶۹ أبراهيم جردقه بن حسن 100 أبراهيم جمكال ١٥٩٣ ١٥٩٨ ابراهيم حسني 1977 ابراهيم صولي ۲۴۴۰ ابراهیم عسکری بن موسی ابو سیحه ۱۵۴۸ أبراهيم غمر بن حسن ١٠٥٤ ابراهيم قطّان ٢٢٠ ابراهیم مجاب، ابراهیم بن محقد بن موسی مه ابراهیم بن محقد بن موسی ابواهيم مخزومته عمد أبراهيم موصلي ٢٥٠٣،٣٩٣٢ ابراهيم مؤيد ۲۵۲۶ الابرش. ابو عبد الله احمد بن موسى سه بن موسى الأبرش ابرهه ۱۲۲،۸۶

ابن آلومس بغدادی ۲۷۷۷

ابن ابو سفیان سه معاویة بن ابو سفیان

ابن أبي البركات ، هيه الله ابن ابي محمّد الحسن - 1000

ابراهیم اکبر بن صوسی بن جمفر (ع) ۱۵۲۸٬۱۵۲۵، ۱۶۷۸، YEAV, YEVE, YEVE ابراهيم الإمام ٢٢٠٤، ٢٢٢٢، ٢٢٠٥ ابراهیم ، برادر نفس زکیه ۲۹۳ البراهيم بن ابراهيم ١٨٥ ابراهيم بن ابراهيم طباطبا - ٢٠٩ ابراهيم بن ابي المحمود 541 أبراهيم بن ادهم 🖚 ابراهيم ادهم ابراهيم بن أسماعيل بن ابراهيم - ۴۰۷ ابراهيم بن اسماعيل الذيباج بن ابراهيم الغمر - ٤٠٨ ايراهيم بن اشتر 🖚 أبراهيم اشتر ابراهيم بن جبله ١٣٩٢ ابراهيم بن جعفر ١٨١٢، ١٨٩٣ ابراههم بن حسن بن جعفر 244 البراهيم بن حسن بن حسن بن على بن لبي طالب. ٥٩٣، ٢٠٠٩. TEVY, TYVE ابراهیم بن حسن بن زید ۵۸۶ ابراهیم بن حسن بن علی بن عبیدالله ۲۵۷۸ ابراهيمين الحسين ١٩٩٧ أبرأهيم بن سعد 1981 ابراهيم بن شعيب ٢٠٨٥ ابواهيم بن عباس ١٩٨٣. ١٠٨٣. ١٩٢٠, ١٩٢٣. ١٩٥٠. ١٨٧٣ ابراهيم بن عبد الله - ۵۸۴ أبراهيم بمن عبد الله بمن الحسين ١٢٠٨. ١٢٠٨، ١٢٠٨. ١٢٠٥. YEND , 1744 , 1717 البراهيم بن عبد الله محض - ٨٨ ١٩٥ ١٩٥ ١٩٨ ٢٨ و ٢٣٩ ٢٣٠ع ዕንዊ አተር የተፈተር የሃሃነ ያስተመር ያተት ይተሉ ያስነር አለግን. አለግን. ድሃዋን, የለግቶ, ተለግዮ, ዓለማም, «ድኅፕ_ሃድንዮ, ሃደማዮ, ዓተሃዊ ابراهیم بن علی بن مهزیار - ۱۹۷۶ ابراهیمین غشان ۱۱۸۷، ۲۵۱۳، ۲۵۱۳، ۲۵۱۳ ايراهيم بن ماريد - 990 البراهيم بن محمّد(ص) ٢٢٤، ٢٥٤. ٢٤٨. ١٧٥٢ ، ١٧٥٩ أبراهيم بن محمّد مه ابن هائشه . ابراهيم بن محمّد

این این جمهور ۱۳۰۵،۱۱۳۶ ...

لين لي جمهور ، محمّد بن زين الدّين ٢٥٨٠ ، ١٩٧٨ لين لبى الحديد ، عبد الحميد ٢٦٠ ، ١٩٨١ ، ١٩٧٥ ، ١٥٥٠ ٢٩٣٢ ، ٢٩٢٠ ، ١٥٥ ، ١٥١ ، ١٩٦٥ ، ١٩٥٥ ، ١٦٢٠ ، ٢٦٠٠ ٢٠٥١ ، ٢٩٢١ ، ٢٩٢١ ، ٢٢١٠ ، ٢٢٢٠ ، ٢٢٢٠ ، ٢٢٢٠ ، ٢٢٢٠ ، ٢٢٢٠

> ابن ابن الحسن طاهر ۱۳۳۷ ابن ابن داود ۱۸۰۷،۱۸۰۶

ابن ابي الدنيا ، المعمر المغربي ٢٧٨٨

این ایی زینب ، محمّد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبد الله کـاتب تعمانی ۲۶۲۱

این این سالم محمد در تضی مدنی ۱۳۱۶ این این شعبه حلی ، احمد بن عمر ۱۶۵۸ این این الگوراب قاضی ۱۹۲۴

ابن ابی میالحان ۲۰۵۰

این این العزائر ، محبّد بن علی شباههایی به محبّد بن خبای شاههایی (این این العزائر) با در این کار در داداند به داداند در ۲۷۷۱

لین این عقبل ، عبدالله بن عبدالرحمن ۲۷۷۱ ایسن این صمیر ۲۲۰۵ ، ۱۹۲۶ ، ۱۸۲۵ ، ۱۸۲۰ ، ۱۸۲۱ ، ۱۲۶۹

> ۲۵۰۵ ،۱۳۶۶ ابن ابی العوجا ۲۳۵۴ ،۱۳۳۴

این این کیشه انصاری -- انصاری، این این کیشه

این نی لیلی ۱۳۹۸، ۱۳۵۵، ۱۳۶۳، ۲۷۲۶ این این لیلی ، محتدین عبدالرحسن ۲۲۵۷

ابن ابی المحاسن زهره ، علاه الدّبن ابنو الحسن صلی بس ابراهیم بن محمّد بن ابی علی الحسن ۱۳۱۵

ابن ابن محدّد حسن بن ابن الحسن جعار الحجّه بن عبدالله ۱۳۲۸

ابن ابی معیط ۱۰۵ ۲۱۸۲

لين ابي متصور اصفهائي ، جمال الدَّين ابو جعفر محمّد بـن على ۲۷۱۰

این این نصر بزنطی - بزنطی، احمد بن محمّد

ابن ابی نعیم ۲۲۶۶،۲۲۶۵

ابنابيه 1700

نین اثیر جزری، عز آلذین علی جه این اثیر ، علی بن محمّد این اثیر ، علی بین محمّد ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۵۸ ، ۱۹۶۱ ، ۱۹۳۱ ، ۱۹۶۳ ، ۱۹۶۳ ، ۱۹۹۲ ، ۱۹۹۳ ، ۱۹۹۳ ، ۱۹۲۳ ، ۱۹۹۳ ، ۱۹۲۳ ، ۱۹۲۳ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۷ ، ۱۹۷ ، ۱۹۷ ، ۱۹

ابن الير ، مبارك بن محمّد ۲۷۶۱ ، ۲۷۶۱ ابن الأثير مجد الذين ابو السمادات حداين اثير ، مبارك بن محمّد ابن احمد مدنى ۱۳۱۶

این اخی طاهر علوی «آبو محمّد حسن بن محمّد ۴۶۳ این ادریس ۱۰۵۶، ۴۶۷۱، ۴۰۷۲، ۱۶۷۱

این ادریس ، ابو جریر زکریًا ۱۷۴۱ این ادریس ، ابو جریر زکریًا

این ادریس حلی هجلی، محقد بن احمد -به محقد بن احمد بن ادریس حلی هجلی

ابن ادریس محمّد بن احمد حلی ۲۷۶۰

این ادمم 🖚 آبراهیم ادمم

این اذنیه . عبر بن محمّد بن عبد الرحمن حه عمر بن محمّد بن عبد الرحمن ابن اذبته

ابن اسحاق ۲۳۲۹

ابن اسفرایتی ، احمد بن محمد

ابن اشتر ، ابراهيم 🖚 ايراهيم اشتر

لين اعتم كوني ، محمّد بن على ١٥٥، ٢٣٣٩ ٢٣٣٩

ابن اعرابي ، محمّد بن زياد كوفي ٢٧٢٩ ، ٢٥١٤

ابن اعرج حسيتى حلى ، ميّد عميد الدّين عبد المطلب بن محدّد بن على ٢٧٧٠

محمدين على ٢٢٥٠ ابن الأعمى ٢٢٥٢

> این افطس ۲۳۷۶ این افلع ۴۱۶

ابن ام عبد الله 🕳 هبد الله بن مسعود

ابن ابه ۱۲۵۵ ابن ابه ۱۲۵۵

ابن انباری ، عبدالرحمن بن محمّد ۲۷۱۸، ۱۲۷۰

ابن انیاری ، محمّد بن قاسم ۲۷۵۴

این انباری ، محمّد بن قاسم بغدادی - ۲۶۲۱

این بایریه . هم ۱۳۱۳ و ۲۰۰ و ۲۰۰ همی ۱۳۶ و ۲۰۰ میل ۱۳۳۵ و ۲۰۰ در ۱۳۶ و ۲۰۰ میلاد ۱۳۳۵ و ۲۰۰ میلاد ۱۳۹۵ و ۲۰۰ م ۱۳۹۱ میلاد ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۵ و ۱۳۹۱ میلاد ۱۳۹۵ و ۱۳۹۲ میلاد ۱۳۹۵ و ۲۰۰ میلاد ۱۳۹۵ و ۲۰۰ میلاد ۱۳۹۵ و ۲۰۰ میلاد ۱۳۹۸ و ۲۰۰ میلاد ۱۳۹۸ و ۲۰۰ میلاد ۱۳۹۸ و ۲۰۰ میلاد ۱۳۹۸ و ۲۰۰ میلاد ۲۰۰ میلاد ۱۳۰ میلاد ۱۳ میلاد ۱۳۰ میلاد ۱۳ میلاد ۱۳۰ میلاد ۱۳۰ میلاد ۱۳۰ میلاد ۱۳۰ میلاد ۱۳ میلاد ۱۳۰ میلاد ۱۳ میلاد

ایسن بنابو یه ، عبلی بنن حسین ۱۳۵۰، ۲۰۱۲، ۲۰۰۳، ۲۰۰۸، ۲۰۰۳، ۲۲۷۲، ۲۲۲۲، ۲۶۵۳، ۲۰۷۰، ۲۷۷۲، ۲۷۷۲، ۲۷۷۲



. 1911. 1991. 1994. 1991. 1991. 1991. 1994. 1994. ለየደረጉንያያለ. ፕለዲሲ ፕሬዲሲ ዕድሃር, ፕግሃሊ ፕኖሊሲ ተፅሃሊ 1876, 87AC, YYAL, ATAL, YAAL, 88AL, 8884, 4684, 2001, 1 · · 1, 7 · · 7, 7 / · 7 ، 20 · 7, 89 · 7, 7 · 17, - 117 , 7117, 7717, -717, 7717, 6717,4717, 9177, 3777, .PTF. 6-65, 1767, ... 4.95, PYSF, VOST. TYOP . TYTH . TROA

ابن بابو به قمی 🖚 این بابویه ، محمّد بن علی این بابر به قمی ، حسین بن علی ۱۹۸۱ ۲۰۱۲ ۲۶۲۳ ، ۲۶۲۳ این بایویه قمی، علی سه علی بن بایویه قمی ابن بابویه قمی، محمّد بن علی حداین بابویه ، محمّد بن علی

این آلباللانی سه یاللانی، محمّد بن طبیب ابن بجده ۱۲۴۰

ابن بحر العلوم. سيَّد سحند رضا جه السيِّد سحند رضا بن يحر العلوم

ابن يختبشوع ٢٥٦٣ أبن البرّاج ٢٥٨٠

ابن بواج ، ابو القاسم عبد العزيز - 1890 ، 1890

ابن براج ، عبد العزيز - ابن براج ، ليو القاسم عبد العزيز ابن بزيع ، محمّد بن اسماعيل مه محمّد بن اسماعيل بن بزيم

ابن بسطام ، ابو جعفر ۲۴۱۸ ابن بطريق حلى ، ينحي بن الحسن ٢٣٣٤، ٢٢٢٥، ٢٢٢٨،

ابن یکبر ۱۷۳۸

ابن البؤاب ، على بن هلال كاتب ٢٧٥٧، ٢٥٧٥

ابن بو به دیلمی ، رکن الذوله حسن ۱۸۹۴ ، ۱۶۶۳ ، ۱۷۵۵

ابن بويه عز القوله سه عز القوله بن بويه

ابن بويه ، فخر الذوله عه فخر الذوله ابن بويه

ابن بويه، معز الدُّوله احمد ← معز الدُّوله احمد بن بويه

ابن ألبيّع كسيّد مه حاكم نيشابوري ، محمّد بن عبد الله

ابن تغلب ، ابان 🖚 ابان بن تغلب

أبن التلميذ ، هيه الله بن صاعد ٢٧٠٣

ابن تيميه حرائي ، احمد بن عبد الحليم ٢٨٧٠ ، ٢٥٥٧، ٢٧٧١.

ابن الجارود ، عبد الله بن على - 1141 أبن جارشير ٢٠٣٤

البن جريح ، عبد الملك بن عبد العزيز - ٣٣٥٨

اين جيله ، ايراهيم - ، ايراهيم بن جيله

ابن جريح ۱۲۴۰ ۲۷۲۹ ۲۷۲۴

ابن جماعه ، محمّد بن ابي يكر بن قاضي القضاء عبد العزيز حموی ۲۷۷۶ ابن جندب هذلی ۴۱۶ ابن الجنيد الاسكافي، محمّد بن احمد - محمّد بن احمد بن الجنيد الأسكافي أبن جني ، عثمان بن جني ٢٥٩٦، ٢٤٨٩ ، ٢٧٥٢، ٢٧٥٢ ابن جنَّى موصلي ، ابو الفتح عثمان - ١۶۶۴ ابن الجواليقي ٢٧٠٣ ابن الجواليقي ، موهوب بن احمد ابن الجواليقي ، موهوب بن احمد ٢٧٠٠، ١٧٠٠ ابن جؤالي ، أبو العبّاس احمد بن على بن ابراهيم حمد ابو العبّاس احمد بن على بن ابراهيم بن جؤاني أبين جوزي ۲۵۷ ۵۷۱ ۵۰۱ ۱۰۲۰ ۱۲۲۵ ۲۲۲۴ ۱۲۲۸ ۲۲۲۳ • **377. 7767. ۷۸67. 6177. 9777, 9577** این جوزی ، عبدالرحمن بن علی ۲۲۲۹، ۲۷۲۳، ۲۷۶۱ اين حانک ۱۹۹ ابن حاجب، عثمان بـن عـمر مـالكي كـردي ٢٧٠٧، ٩٧٣٤. TOVE, ASSE, ASSE البن حبّان ۱۲۹۰ ۱۸۵ ابن حبيب، ابو جعفر محقد ے ابو جعفر محقد بن حبيب أبن حجاج ، حسين بن احمد 1000، ۲۶۶۳ ، ۲۶۶۳ ، ۲۲۵۶ این حجر ۱۰۲۰ ۲۰۱۱، ۲۷۷۱، ۲۲۲۱، ۲۲۲۹، ۲۲۲۸، ۲۲۲۸، ۲۲۹۶ البن حجر عسقلاتي ، احمد بن على ٢٧٨٠ ، ٢٧٧٢ ، ٢٧٨٢ این حجر مکی، احمد سه احمد بن حجر مکی ابن حجر هيتسي ١٣٥٤ ابن حجه حموي ، نقي الذين بن على ٢٣٠٧ أبن حزم الدلسي ، على بن احمد ٢٤٨٣، ٢٥٨٢ ٢٧٥٨ ابن حکم ۱۹۵ این حماد ۲۶۱، ۲۶۲، ۱۶۷۲ ابن حمدان ، ابو عمرو 1971 ابن حمدان، ضاصر الدُّولِه حسن بن هبد الله مه ضاصر الدُّولِه حسن بن عبد اله بن حمدان ابن حمدون ۲۶۱۶

این حمدون موصلی . احمد ۲۸۵ اين حمزه ، محمّد بن على ١٩٥٤ ، ٢٨١ ، ٢٠٠٥ ، ٢٧٢٣

ابن حمَّق ، احمد بن محمّد - ١٥٢٠ ٢٢٢٢، ٢٢٢٩، ٢٥١١. PTOT_TTOT, AAGY, PAGY, -GVT

ابن حمزه وزیر ، ناصر بن مهدی ۵۸۴



این دلف ، عبد العزیز ۱۸۱۱ ، ۲۵۷۸ این الدهان ، سعید بن العبارک ۲۷۶۰ ، ۲۷۲۴ این الراوندی ۲۷۶۹ این راهویه ، اسحاق بن ابراهیم حنظلی ۲۵۳۱ ، ۲۵۲۳ این رون ، علی بن عباس بندادی ۲۵۹۳ ، ۲۵۹۳ ، ۲۵۹۵ ، ۲۵۹۳ این روم ، محقد بن صباس بندادی ۲۵۹۳ ، ۲۵۹۳ ، ۲۵۹۵ ، ۲۵۹۵

این زیمری ۱۹۸۰ این زیمری ۲۹۳۰ ۲۹۳۹ ۲۹۳۹ این زولاق، حسن بن ایراهیم بصری ۲۶۶۳ این زهره، حمزة بن علی ۱۹۵۰ ۱۳۱۵ ۱۳۱۹ ۲۷۷۹، ۲۷۶۹ این زبات، یوسف بن یحیی ۱۸۵۵ این زباد -به هید الله بن زباد

این سراج ، محقد بن السری بن سهل نحوی ۲۷۵۳ ، ۳۷۵۳ این الشراف ۲۹۹ این سرافه ، جمیل مه جمیل بن سرافه

بن سرده . جمین سه جمین بن سرده این سعد اشعری . آدم سه اشعری . آدم بن اسحاق این سعد . محدّد بن سعد – ۱۹۲۱ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۹۳ ۱۹۳۰ ۱۹۳۰ ۲۲۱۵ ۱۹۶۲ ۱۹۹۷ ۱۹۹۲ ۱۹۲۹ ۲۲۱۵ ۱۹۲۹

> ابن سعید ، احمد بن حسین ۱۸۹۶ ابن سعید علی جه ابن سعید ، پحبی بن احمد ابن سعید ، بحبی بن احمد ابن سعید ، بحبی بن سعید ۱۳۴۰ ۱۳۴۰ ابن سکره بندادی ، محمد بن عبد الله ۲۷۵۶ ۲۷۵۶ ابن سکون ۲۲۷۲ ۱۲۷۱

این سکّیت ، یعقوب بن اسحاق ۱۹۰۱ ، ۱۹۰۲ ، ۱۹۵۳ ، ۲۷۵۰ ، ۱۹۰۳ ، ۱۹۰۳ این سکّیت ، این سکّیت ، یعقوب بن اسحاق اعوازی شیعی + این سکّیت ، یعقوب بن اسحاق

ابن سلام ، ابو عبيد القاسم ٢٥٠٢ ، ٢٥١٥ ، ٢٩٥٢. ٢٧٣٩ ابن سلام ، احمد عد احمد بن سلام

ابن سلام، اسماعیل حه اسماعیل بن سلام ابن سلام، عبد الله حه عبد الله بن سلام

ئن سلجوی، محقد بن میکاتل، طخرل یک - طخرل یک، محقد بن میکاتیل بن سلجوی

ابن سبته ۲۲۵۵

این سنان ، محقد بن احمد بن محقد ۱۸۳۳ این سند جلال آلڈین عبد الحمید ، محدث ۱۲۰۹ این سیده ، علی بن اسماعیل ۲۷۵۸ ، ۲۸۷۲ این حنزایه . فضل بن جعفر سه فضل بن جعفر (این حنزایه) این حنظایه دایر جهل ۱۳۳ ۱۳۰ ۵۰۱ ۱۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۵۲ ۱۵۲ ۱۵۲ ۱۳۰۶ ۱۳۰۶ ۲۰۲۶

این حقیه به ایرامیم بن محقد بن حقیه این حقیه ، ایر ماشم بن محقد به ایر هاشم بن محقد بن حقیه

ابن الحنفيه ، ابو هاشم عبد اله بن محمّد سه ابو هاشم ، عبد الله بن محمّد بن الحنفيّة

> این حوشب دی قانیم ۲۲۵۳ این حیّان ۴۶۶

این میتوس ، محمد بن سلطان ۲۶۶۴ این میتوس ، محمد بن سلطان ۲۶۶۴

ابن حقومی ، محمد بن سنحان ۱۳۳۰ ابن خارجه ۶۷۸

این خاتان. احمد بن عبید اقدمه احمد بن حبید اقدین خاتان این خاتویه ، حسین بن احمد ۱۲۶۵۳ ، ۱۷۵۶ این خباز ، محمد بن این یکر سه محمد بن این یکر (این خباز)

این خیاز ، محکد بن این بکر -به محقد بن این بخر (آن حات) این خداع -به حسین بن جدفر الاحول بن حسین بن جدفر این خدیج ۱۹۰۹

این خروف ، علی بن محقد نحوی ۱۳۷۵ این خشاب بعدادی سه این خشاب نحوی ، هید اقدین احمد این خشاب نحوی ، هید اقد بین احمد ۱۰۵۰ ۱۰۵۹،

۱۷۵۱ ، ۱۷۵۲ ، ۱۲۵۲۸ ، ۱۲۵۲۸ ، ۱۲۵۲۱ ، ۱۲۵۲۱ ، ۱۲۵۲۱ ، ۱۲۵۲۱ ، ۱۲۵۲۱ ، ۱۲۵۲۱ ، ۱۲۷۲۰ ، ۱۲۷۲۱ ، ۱۲۲۹۰ ، ۱۲۲۹ ، ۱۲۲۹ ، ۱۲۲۹ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۰ ،

ابن الخطَّاب 🖚 فمر بن خطَّاب

ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد ٢٢٥٧

ئِنْ حَلَكَانُ لَرَبْلَى ﴿ وَ لِينَ خَلَّكَانُ بِرَمْكَى . احمد بن محمَّد

لین خلگان برمکی ، احمد بین محند ۲۰۰۰ تا ۱۳۰۶ ۱۳۰۰ ۱۳۹۶ ۱۳۹۶ ۱۳۹۵ ۱۳۹۰ ۱۳۰۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۶ ۱۳۹۶ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۱۳۷۹ ۱۳۹۶ ۱۳۷۶ ۱۳۹۶ ۱۳۹۶ ۱۳۹۶

> ابن خلکان ، جدابن خلکان اربلی 1700 ابن خلیجی ۲۷۵۲، ۲۷۹۳

این خلیل بندادی، ایو جعفر محقد به محقد بن خلیل بندادی این خوبی ، محقد بن قاضی الفضان ۲۷۶۷ این دارد ۲۸۱

این داو د حستی . احمد بن عبد الله سه احمد بن خبد الله بن موسی بن محمّد بن سقیمان بن داود حسنی

> ئين وزاج ، جميل – جميل بن وزاج اين دريد ، محقد بن حسن ۲۶۱۱ ۲۷۵۳ ، ۲۲۱۲

> > ابن دكين - ابو نعيم فضل بن دكين



این شبّاغ خالکي ۱۲۹۳ م ۱۲۹۳ ۲۶۰۰ ۲۶۲۷ ۲۶۲۰ لین الشیغی ۲۶۸ این طالوت ۱۳۵۲

این طاورس، احمد سه احمد بن طاووس

آبن طاووس ، احمد بن موسی ۵۸۵، ۱۳۳۰، ۱۵۶۶، ۱۶۶۳، ۲۵۳۲، ۲۵۳۵، ۲۷۶۸

ابن طاووس، سيّد احمد سه ابن طاووس، احمد بن موسى ابن طاووس، سيّد رضى الدّين سه سيّد رضى الدّين بن طاووس ابن طاووس، سيّد عبد الكريم احمد سه ابن طاووس، احمد بين موسى

> این طاووس ، سیّد علی سه این طاووس ، هلی بن موسی این طاووس ، سیّد محمّد بن علی ۲۷۶۵

in die et 1970, 19

ابن طاووس، عبد الكريم - ابن طاووس، احمد بن موسى ابن طاووس، خبات الذّين حبد الكريم بن احمد بن صوسى بين جعفر - ابن طاووس، احمد بن موسى

این طاهر ، ولایت دار کوفه ۴۹۳ این طباطیا ، ابو عبدالله ۱۵۳۸ این طبال ۱۵۳۸

ابن طبّال ۱۳۷۸ ابن الطبيب ، ابو احمد محمّد بن احمد ۴۶۳

> این طلحه سه قراعیم بن محمّد بن طلعه این طوفون، احمد سه احمد بن طوفون

> > ابن طن ۱۹۶۶

آبن عائشه «ابراهیم بن محمّد ۱۳۷۴، ۲۹۲۰، ۲۵۰۰، ۲۶۸۱ ابن عائشه مدّی ۲۳۰۷

ابن عایشه عباسی ۲۷۲۸

ابن هبَّاد 🖚 صاحب بن عباد ، اسماعيل بن عباه

این هاد، صاحب سه صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد

أبن عباس، احمد سه احمد بن عباس

آین سیرین ، محمّد بن سیرین ۱۹۴۰ ۱۹۲۸ ۲۷۲۵ ۲۷۲۵ آین سینا ، حسین بن عبد الله ۱۹۶۰ ۱۲۲۴ ۲۶۲۷ ۲۶۷۵ ۲۷۶۸ ۲۷۵۷ ۲۶۷۶

ابن شانان قص ، محمّد بن احمد بن على بن الحسن مه محمّد بن احمد بن على بن الحسن بن شانان قس

الين شهرهه ۱۳۹۸، ۲۲۵۶

این شجری ، سیّد هیداف بن علی بغدادی ۲۷۰۳ ، ۲۷۰۳ این شدّد ، هیداف - هیداف بن شدّاد

آبن شادقم مدنی ، سیند خسامن ۱۹۳۷، ۱۹۳۹، ۱۹۴۹، ۱۹۴۱. ۱۹۹۴، ۱۹۱۰، ۱۸۱۰ ۱۸۱۰، ۱۸۱۹

این شعیب نسانی ، احمد بن علی ۲۶۰۰ ، ۲۶۵۳ این الشکله حه ایرامیم بن مهدی

ابن شنبوز 1871

آین شنبوز قاری، محمّد بن احمد سه محمّد بن احمد (این شنبوز قاری)

این شنبوز ، محمّد بن احمد سه محمّد بن احمد (این شنبوز قاری) این شهر آشوب ، محمّد به محمّد بن شهر آشوب

> ابن شهيد ثاني دزين الذين بن محقد بن حسن 1744 ابن شبيه دمسعود بن شبيه ابن الشيخ ۲۲۵۸٬۸۸۹۷

ابن شيخ ۽ ابو علی 🖚 ابو علی بن شيخ

ابن شيخ الطَّائف ، ابو على -ه ابو على بن شيخ طوسي

این شیخ طوسی ، ابو علی جه ابو علی بن شیخ طوسی ابن الصائغ ، شمس الڈین محتد بن عبدالرحمن ۲۷۷۳

فِينَ الصَائِعُ ، موفق الذِّين يعيش بن على بن ينعيش النحوى حه

این عبیرین زیاد ۸۱۳ ابن عيّاش ١٨٩٨ ١٨٣٥ ١٨٩٨ این عیاش، ابو یکر 🖚 ابو یکر بن عباش ابن عياش وأحمد بن محمّد 1995 این عیائی، محمّد بن مسعود بن محمّد مه محمّد بن مسعود بن محتدين عبّالي این عیث ۱۳۴۰، ۲۵۲۵ ابن غضائری ۱۳۸۸، ۱۳۵۶ ابن غضایری، حسین بین هبید الله 🖚 حسین بین عبید الله بین ابراهیم بن خضایری ابن الفرات ، أحمد بن محمّد 1996 ابن الفرات ، على بن محمّد ١٢٠٦ ابن فهدالحلي ، احمد بن محمّد ۲۷۸۰ ، ۲۷۷۲ ، ۲۷۸۰ ابن قتیه الذینوری ، هبدانه بـن مسلم ۱۹۵۱، ۱۹۶۰ ، ۱۱۶۰ 1971. - TYL. 1877. T-07. YV07. 1677 ابن قریعه . قاضی محمَّد بن عبد الرحمن سه این قریعه ، محمَّد بن عبد الرحمن بفدادى ابن قمی ، احمد بن محمّد ۵۰ احمد بن محمّد بن حبسی بن قمی لبن قولويه ۲۸۸، ۶۸۸ ابن قولویه ، جعفر بن محمّد سه ابن قولویه قمی ، جعفر بن محمّد ابن تولويه قس، ابو القاسم جعفر بن محمّد -، ابن قولويه قس، جعفر بن محشد ابن تولویه قمی ، جعفر بهن محمّد ۵۸۴ ۵۶۱ ۶۷۸، ۶۸۴، ويري ووي ۱۰۶, ۱۲۵, ۱۲۰۱, ۱۲۵۶, ۱۲۴۶, ۲۰۲۰, ابن تولويه، محمّد 🖚 محمّد بن تولويه ابن کاسب ۱۴۱۵ ابن کامل ۱۹۶۹ البن كثير ، اسماعيل بن عمر ١٥٥٢ ، ١٥٥٣ ، ٢٩٤٩ ابن کثیر قاری ۱۷۳۵ ابن کرخی ۲۷۰۰ ابن کردی ۱۹۳۹، ۱۹۳۹ ابن کلبی ، هشام بن محمّد ۱۲۵۰ ، ۸۹۲ ، ۱۲۵۵ ، ۲۲۲۸ ، ۲۲۹۲ ابن کلتون ، عبّاس نشابه ۲۴۴ ابن کیسان ، احمد بن ابراهیم ۲۷۵۲

ابن كيسان، محقد بن احمد بن ابراهيم بن كيسان مه محقد بس

احمد بن ابراهیم بن کیسان (ابن کیسان)

ابن لره ، بندار بن حيد الحميد اصفهاني ١٣١٦

40% TIP. 97-1. TTS1. TTS1. TTIT. P917. YVIT. ጉልተን. ይልተን. ዓተንን. ለተንፕ. ተንተን. የተንሃ. ለዒተን. ተሃንን. YYTT. 1911, TY11, YP11, 6761, 6141, 11YT فين عبد البر شافص ، يوسف مه فين حبد ألبر ، يوسف بن حبد الله ابن عبدالير ، يتوسف بين عبدالله TAX MA. 240 TAAT . ابن عبد ربه ، احمد بن محمد ۲۵۹ ۱۰۲۷ ۱۹۹۳ ، ۲۵۲۶، 1707.1774.1571 این عبد وبه اندلسی، احمد بن محمّد مه ابن حبد ربه، احمد بن ابن عبد الملك، مسلمه مه مسلمة بن حبد الملك ابن عبدون ۲۶۷۵،۲۵۲۳ ابن عبدون ، احمد بن عبد الواحد ۲۷۵۲ ، ۲۶۷۴ ابن المناهيه - ابن دربد، محمّد بن حسن ابن هربشاد. عصام الذين ابراهيم بن محمّد - حصام الذين الواهيم بن محقد بن عريشاه ابن عربی ۱۷۴۹،۱۷۳۴ این عربی ، محمّد بن علی ۲۷۱۱ ، ۲۷۲۱ ، ۲۷۶۲ این عرف تحوی ، ابراهیم بن محقد سه ایراهیم بن محقد بن حرفه تحوی (تقطویه) ابن عريف، احمد 🖚 احمد بن عريف ابن عصفور ، علی بن مؤمن ۲۲۶۴ این عصفور ، یومف بن احمد 🖚 بحراتی ، یوسف بن احمد ابن عضد الدّوته 1000 ابن حقان، اكبر بن عثمان - اكبر بن عثمان بن حقان ابن حقان ، مغیرة بن حثمان - مغیره بن حثمان بن حقان ابن عقده ، احمد بن محمّد بن سميد حبافظ كوفي ٢٢٣٠٠. tvot , tery ابن مقبل ۷۲۲ این عکات اسدی ۱۹۶۴ ابن علاق صيرتي ١٣١٥، ١٣٢١ ابن العلقمي ، ابو القاسم على بن الوزير محمّد 1476 ابن عقار ۱۲۰۸، ۲۵۵۲ ابن عمر ۲۲۶۲،۹۲۰۷ ابن عمر کاتبی قزوینی ۱۷۳۷ ابنءمرويه ١٣٣٩ ابن عميد ۲۶۶۸،۲۶۴۳ ابن العميد ، ابو الفتح على بن محقد بن الحسين ١٨١٣ ابن عميد ، ابر الفضل ١٨١٤ ١٢٥٥، ١٢٥٦ ٢٧٤٩



ابن مكن العاملي الجزيني ، محدّد مه شهيد اوّل، محدّد بن مكي ایسن مسلحم موادی ، عبد الرحسن ۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۱۲، ۲۱۱. 017_717, 177_777, 017_777, 178, 778, 077_715, ሳዓት, ተለበባ, ሃላበባ . የደናፕ, ካይላዮ, አዲዕፓ این منده اصفهانی، یحیی بن عبدالوهاب محقد بن اسحاق مه این منده، پحیی بن عبد الوهاب این منده ، محمد بن یحیی ۲۷۵۳،۲۵۹۹ أبن منده ، يحيى بن عبد الوهاب ٢٢٥٩ ، ٢٢٩٦ أبن منهر - 1978 (1974 این مدیر ، احمد 🖚 احمد بن منیر این موسی، محمّد بن علی سه محمّد بن علی بن موسی این موفق، احمد سه احمد بن موفق لين مهندي ، عبد العزيز ١٤٠٤ ١٣٤٩ ابن مهزیار -- ابراهیم بن علی بن مهزیار ابن مهزیار ، محمّد بن علی مه محمّد بن علی بن مهزبار أبن ميثم ، ميثم بن على - ۲۲۶ ۴۹۳ (۲۶۲۸ ۲۶۲۸) ۲۷۶۶ ابن ناظم ، محقد بن محقد بن مالک اندلسي ۲۷۶۳ ، ۲۷۶۳ ابن نباح ۲۱۹ این نجاس ، احمد بن محمد ۲۲۵۴ ۲۲۵۴ ابن نديم ، محقد بن اسحاق ١٩٥٢ ابن نعمان کوفی، محمّد بن علی به محمّد بن علی بس شعمان أبسين نسمة - 744. 201. 417. 670. 411. 171. 171. 181. 181. TTOT .1 - TP .1 - 10 أين نما ، جعفر بن محقد - 490 318. 479 487 700 ابن نما ، هبداله - ۱۳۱۱ ابن توبخت، اسماعیل بن عملی بن استحاق بن ابس سنهل مه اسعاهیل بن علی بن اسحاق بن این سهل بن توبخت این وزام 🖚 وزام، مسعود بن عیسی این وردی ، عمر بن مظفر حلبی ۲۷۶۴ ۲۷۷۰ اين الوليد ١٥٠٨ ١٧٢٤، ١٨٢٩، ٥٠٥٤ ابن الوليد، ابو جعفر محمَّد بن العسن حه ابو جعفر محمَّد بـن الحسن بن الوليد ابن هارون مه امین. محمّد بن هارون این هانی، عمرو 🖚 عمرو بن هانی

البن هبيره ٢٢٨٨ ٥٣١٠

أبن هشام (49% ۲۰۲۱)

آبن هذیل بن مدرکه ۱۹۱

ابن هذيل ، ليش بنت سعد 🕳 ليلي بنت سعد بن هذيل

این ماجه قزو بنی ، محتد بن بزید ۲۵۷۶، ۲۷۵۱ ابن ماسویه ۲۵۲۳،۲۵۰۷ لين مالك الدلسي ، محمّد بن عبد الله ٢٧٥٣ این مالک عبدی. مسمع جه مسمع بن مالک عبدی ابن محقد ۱۹۱۶ ابن محتدين احمدين على الأعرج بن سالم ١٢٣٩ أبن محمّد حنفيّه - ١٩٥٢ ابن محيصن كوفي ٢٣٢٣ این مخزوم، مغیره بن حید الله بن عمرو سه مغیره بن عبد الله بس حمرو بن مخزوم ابن مدير ٢٥٢٩ ابن المديّر ، ابراهيم حه ابراهيم بن المديّر آبن مرئد، اختس 🖚 اختس بن مرئد این مرجانه ۷۹۳ این مردویه ،احمد بن موسی ۲۶۶۹، ۲۷۵۷ ابن مروان، ابراهیم بن ولید بن عبد الملک مه ابراهیم بن ولید بن عبدالملك بن مروان أبن مروان ، عبدالعزيز ٢٩٣٤، ٢٩٣٤ ابن مستعصم، امير ابو يكو سه امير ابو بكر بن مستعصم ابن مسعود ۵۵۷ ابن مسمود، هبداله بن مسمود 🕳 عبداله بن مسمود ابن مسلم - ابراهيم -- ابراهيم بن مسلم 1999 - أبن مسيّب ابن مطقر واحمد بن محقد ١٩٥١ ابن المطائر -4 علامه حلى، حسن بن يوسف أبن معنز عباسي ۲۶۳۷، ۹۳۲۱ ،۸۳۰ این معتصم، ابو یکر -- ابو یکر بن معتصم الين معط ٢٧٦٧ ابن معلم . ابو ألفئاتم محمّد. شاعر حه ابو الفئاتم محمّد بن معلم ابن معلم - مفيد . محقد بن محقد آبن معیه حسنی ۱۵۶۷،۶۰۸،۵۹۷ ابن مغازلی ، علی بن محمّد ۱۳۹۶، ۲۶۹۱، ۲۶۹۱، ۲۷۵۹ ابن المغيره ، أبو محمّد عبد الله ١٥٨٩ ابن ألمقتلوء لواهيم مه ابراهيم عن المقتدر أبن مقله (371). 3717. 4777. 4797. ابن مقله، حسن بن على بن الحسين جه حسن بن على بن الحسين بن مقله ابن مقله. محدّد بن على بن الحسين به محدّد بن على بن مقله

این مقله ، محمّد بن علی به محمّد بن علی بن مقله

اليوبىسى ١٢٨٢ ، ١٢٩٧ ، ١٢٨٨ ١٢٥٢ ، ١٢٥٢ ، ١٢٨٧ ، ١٢٨٨ ، AATS, 4+15, 1774, 4716, 7074, 0475, 4474, 7775. T1-T-1140 ابو بصیر ، لیت بن بختری ۱۳۲۸، ۱۳۲۵، ۱۲۲۶، ۲۲۶۵ ابو بصیر مرادی 🕳 ایو بصیر ، لیث بن بختری ابو البط، حسين بن على ٢٣٧٧ البو يكر ١٠٠٠ ٨٨، ١٠٥ ، ١٩٨٨ ، ٢٠٨ ، ٢٠٨ ، ٢١٩ ، ٢٢٢ ، ٢٥٦ ، ٢٥٦ ዶሮፕ . ያንሲ ተላጊ ያንሚ ያነጥ ሃነሚ ዕዕጥ ፣ለኪ ነንሺ ነንሺ ابو بكر باقلاني ، محمّد بن الطيب 2000 ابو بکر بن ابی داود ۱۶۹ ابر بکر بن این قحاله ، خلیفه ازل ۲۰۶۲، ۱۸۲۲، ۲۰۱۷، ۲۰۶۷، 49.1, 9017, 19.1, 4017, 4017, PAIT, 4817, T-TE. . 777. - 127. 7777, 7777, 7807, 9177, 1777, 7777. ابو يكر بن الحسن بن الحسن بن على ٥٧٧، ٥٧٠ ٨٧٠ TOY-117.AW ابو بکر بن عبداله بن جعفر بن ابی طالب ۱۹۶۰، ۱۹۶۹ ابو بکر بن علی(ع) ۱۸۷۹ ابر بکر بن عیّاش ۱۹۲۱، ۱۹۹۳ ۱۳۶۳ أبو بكرين عيسي الحاتك ٢١٤ ابو یکر بن مستعصم ۱۷۲۳ ابو بكر بهدئه حناط ، عاصم بمن ابس الشَّجود كوفي ٢٣٩٣ ، TATE . TEST ابو بكر جعابي ، محمَّد بن عمر ۲۲۵۲ ، ۲۲۵۲ ابو بکو دوری ۴۶۲ ابویکر شاعر ۲۵۱۹ ابو بکر صدیق مہ ابو بکر بن لیں قحافہ ، خلیفہ اڈل ابو بكر عُلاف 15.6 ابو بکره ۲۲۵۴ ۲۲۵۴ ابر تراب ۱۵۱۳٬۸۱۸۷ ابو تبنام ، حبيب بن اوس طاني ١٨٢٦. ١٨٢٥. ٢٥٣٣، ٢٥٢٥. ابو ثمامه صائدی ۷۸۵ غو تمامه صيداري ۱۹۳۰ ابو الجارود بن المنقر ١١٨٥، ١١٨٣، ١١٩٠ ابرجحس 164 ابو جرول ۲۲۱، ۳۵۵ أبو الجعد ، احمد بن عامر ٢٢٣

ابر جعده ۲۲۲

البسن هشام ، جمال الدِّين عبد الله بن يتوسف بن احمد مصری ۲۷۷۰ ابن هشام ، عبدالملك بن هشام ۲۷۴۸، ۲۷۲۰ الين هلال كرخي ، احمد - ۱۶۰۳ ابن همتام. حارت -- حارث بن همتام ابن يحيي، ابو محمّد حسن بن محمّد مه ابو محمّد حسن بين محقد بن يحيى ابن يقطين، حسن بن على مه حسن بن على بن يقطين ابواحمد ۲۷۲ ابراحدحسين ١٥٢٩ ابو احمد حسین بن جواد(ع) ۱۸۱۰ ابو احمد محقد بن جعار بن حسن بن جعفر ۲۳۳ ابر احمد موسی ۱۶۴ ابو احمد موسی مبرقع 🖚 موسی مبرقع ابر الأدبان ۱۹۳۲ ابر اراکه ۱۷۵، ۴۷۶ ابو الأزهر ۲۲۸ م۲۲۸ ۱۲۸۴ ۲۲۸۴ الم اسحاق ۱۹۹۶ ابو اسحاق ابراهيم بن الحسن بن على بن المحسن بن ابراهيم عسكر 1000 ابر اسحاق سميعي ۲۹۰۲ ابو اسحاق عمرو بن عبدالله سبيعي كوفي تابعي ١٣١ ابو الاسود دنلي ، ظالم بن ظالم ٢٥٧ ٢٨٣. ٢٨٣ ، ٢٢٧٠ ابو الاعور سلمي، سفيان بن عوف ٥٠٨ ٣١٧٥، ٣١٧٠. ابر امامه باهلی ۲۱۱۹،۱۹۹۹،۱۹۹۹ ابر امامه ، سهل بن حنيف ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۹۴، ۲۹۲، ۱۱۸۲ ابر ابُرب انصاری ، خالد بن زید ۱۹۷ ،۱۹۹ ، ۲۹۷ ،۲۹۷ ، ۱۹۶۰ 2917, YALT, 1297 ابو ابوب جوزی ۱۳۰۸ ابر اپُوپ سجستانی ۱۳۳۰ ايو ايُوب غنوي 400 ابر البختري الطائي 120، 174، 177 اپر البختری ، وهب بن وهب ۱۹۳۶ ابر براد ۱۲۲،۹۸،۹۷ ابو برده ازدی ۱۹۵۹ ابويرزواسلمي الحاف ابوالبركات ٢٧٨٢

ابوالبركات واعظ 2004

أبو حامد غزائي مه غزائي، محمّد بن محمّد ابو حبيب تياجي 1997 ابو الحجّاج اقصري 1404 ابو حذیفه ۱۳۸، ۵۱۱ ۲۱۵۷ ۲۷۲۱، ۲۷۲۱ ابو حذیفه بن عتبة بن ربیعه ۱۳۲ ابو حذیفه بن مغیره مخزومی ۳۰۵ ابوحزه مديني ۲۲۲۳ ابرحشان ۵۷۵ أبو حشان عجلي 197 أبو الحسن ايراهيم بن عمر - ۴۶۲ ابو الحسن احمد بن القاسم بن محمّد العويد بن على بن ولمس العلرى ١٥٣ ابو الحسن باخرزي ، على بن الحسن ٢٧٥٨ ، ٢٥٨٥ ابو الحسن بن اسماعيل بن موسى بـن جـعفر ــهـ اسـماعيل بـن موسی بن جعفر ابو الحسن بن جعفر الصادق 1441 ابو الحسن تهامي مه تهامي. على بن محقد أبر الحسن جدّ صاحب جواهر - ١٥٧٨ ابو الحسن خرقائي ، على بن جعفر ٢٢٧٧ ابو الحسن سليفان شهرشتي ۲۶۸۰ أبو الحسن على 1179.664 ابو الحسن على بن ابي الفتائم محمّد بن على بين مبحمّد بين محمَّد ملقطه بن على ضَرير بن محمَّد ضوفي 164 أبو الحسن على بن احمد بن اسحاق 254 ابو الحسن على بن الحسين ٥٨٢ ابو الحسن على بن محمّد جوّاني بن عبيد الله اعرج ١٣٩٢ أبو الحسن على بن مهزيار أهوازي دورقئ الأصل مه عبلي بس ابو الحسن على بن يحيى بن محمّد بن عيسى بن احمد ــ على بن ابو الحسن عبري ۲۶۲، ۲۶۲، ۲۰۸، ۱۹۲۳، ۱۹۵۴، ۱۹۳۳، ابو الحسن محمّد بن جعفر بن حسن بن جعفر - 977, 977 ابر الحسن مدائني، على بن محمّد بن عبد الله بصري عم مدايش. على بن محبقد ابو آلحسن مداینی، علی بن محمّد -به مداینی، علی بن محمّد أبو الحسن موسى بن احمد ١٨١٣ ابو الحسين بصوى ، محمّد بن على الطيب ٢٥٨١ ابر الحسين بصري معتزلي محقد بن على حم جمري صعتزلي.

محقدين على

ابو جعفر ۱۵۶۶،۱۴۰۷ ایو جعفر احمد بن محمّد بن این نصر سه بزنطی، احمد بن محمّد ابو جعفر اسكافي معتزلي مه اسكاني، محمّد بن عبد الله ابر جعفر بن ابو القاسم ۱۸۹۴ ابو جعفر بن بابو به -به این بابویه ، محقد بن علی اہو جعفر بن محمّد بن عبلی بن محمّد طوسی مشہدی ہے این حمزه ، محمله بن علی ابو جعفرین موسی ۱۸۱۴ ابو جعفر فانی 🖚 ابن بابویه . محمّد بن علی ابو جعفر خثعمتي ١٣٣٩ ابو جعفر دوانیقی سه منصور دواتیقی ابو جعفر طبری سه طبری ، ابو جعفر ابو جمغر طوسی مه طوسی، محشد بن حسن ابوجعفر عبدانة المتصور 2008 ابو جعفر عمری ۲۶۱۸ ابو جعفر تتيم ٢٠٥٠، ٢٠١٥ أبوجعفر محقد ١١٧٩/١٩۶٢ أبو جعفر محمّد اعرج 1017 ابو جعفر محمّد بن ابو الفاسم بن محمّد مه هماه الدّبن طبري. محقدين ابو القاسم أبو جعفر محشد بن جعفر بن حسن بن جعفر 250 أبو جعفر محقد بن حبيب 1774 أبو جعفر محمّد بن الحسن بن الوليد 2004 ابو جعفر محمّد بن خلیل بندادی - محمّد بن خلیل بعدادی ابو جعفر محمّد بن عبد الله اسكاني مه اسكاني، محمّد بن عبد الله ابو جعفر مختد بن على بن بابويه قمي - بابن بابويه ، محتد بن ابو جعفر محمّد بن قاسم حسینی علوی (۱۷۳۹ ابو جعفر محمّد بن محمّد بوبهي وراميني -به قطب الدّين رازي. محقدين محقد أبو جعفر محقد صوراتي 1074

ابر جعفر معدّ 1889 ابو جهل 🖚 ابن حنظاتِه . ابو جهل ايرخاتم ۲۵۳۷ ابو حاتم سجستانی ، صهل بن محمّد ۲۵۲۶ ، ۲۷۵۰ ابو الحارث ٢٣٢٣ أبو خارته ۱۳۲۳ ۲۳۵ ۲۳۶ ابو حازم اعرج ۲۲۸۳ ۶۷۵ ابو حازم ، عبدالغفار بن حسن - ١٣٧٥ ابو الرعل الدرادى ۲۲۲۱ ابو الرعم ۲۷۲ ابو رهم ۲۷۲ ابو زرعه ۱۶۶۸ ابو زرعه الرازى ۲۵۷۱ ابو الزغل الدرادى ۹۲ ابو زيد انصارى ۲۵۸۷ ابو زيد ، صعيد بن اوس بن ثابت بن زيد ۲۵۰۳ ابو زيد ، صعيد بن اوس بن ثابت بن زيد ۲۵۰۳ ابو زيد نحوى ۲۶۲۸

ابو الساح - ۲۵۵۸، ۲۵۵۴ ابو سبحه ، اپراهیم عسکری بن موسی سه ابراهیم عسکری بن موسی ابو سبحه

ایو سیحه ، جنفر بن موسی ۱۵۲۸ ابو سیحه ، حید الله بن موسی سه عید الله بن موسی ایو سیحه ابو سیحه ، حسکر بن موسی ۱۵۵۸ ابو سیحه ، حلی بن موسی ۱۵۲۸

ابو سبحه , هیسی بن موسی حه هیسی بن موسی ابو سیحه ابو سبحه , محمّد اهرج بن موسی حه محمّد اهرج بین صوسی ابو سبحه

ابو سیحه موسی بن ایراهیم ۱۵۳۸ ، ۱۵۳۸ ایر سیحه ، موسی -به موسی ابو سیحه

ابو سعید ۱۹۹۹

غو سعید جنابی قرمطی ۱۳۵۰، ۲۵۹۰، ۲۵۹۰، ۲۷۵۳، ۲۷۵۳ ایسو سمید خسادری ۱۹۰۱، ۱۹۱۲، ۱۸۷۷، ۲۸۹۶، ۱۹۹۹، ۱۹۹۹، ۱۹۹۹، ۲۲۲۷، ۲۲۲۷، ۲۲۲۹

> ابو سعید اگزستمی ۲۶۵۹ ابو سعید عصفری ۲۲۹۳ ابو سعید فرمطی سه ابو سعید جنایی فرمطی

ابو سعیا مخزومی ۲۵۰۷ بو سقیان ۲۰۰۵ تا ۱۹۲۱ تا ۱۸۲۲ ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۰ تا ۱۸۹۱ ۱۸۹۱ ۱۸۸۷ تا ۱۹۵۲ ۲۱۱۷ تا ۲۵ تا ۲۷۸ ۱۹۶۲ ۲۹۹۰ تا ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۲ تا ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۲ تا ۱۳۲۸ تا ۱۳۲۸ تا ۱۳۲۸ تا ۱۳۲۴ ابو الحسين بن ابي البغل ٢٠٢٩.٢٠٢٨

ليو حقمي شهاب الذين عمر بن محمّد سهروردي - سهروردي. خمر بن محمّد

ابو الحمد اسماعيل بن عمر 187

ایو حمزه تعالی ، ثابت بن دینتار ۱۹۹۰ ۱۹۱۰، ۱۹۱۳، ۱۹۱۰، ۱۹۳۰، ۱۹۰۸، ۱۹۰۸، ۱۹۰۸، ۱۹۰۸، ۱۹۰۸، ۱۹۰۳، ۱۹۰۳، ۱۹۸۶، ۱۹۹۲، ۱۹۹۲، ۱۹۹۸، ۱۹۹۲، ۱۹۹۳، ۱۹۹۲، ۱۹۹۲، ۱۹۹۲، ۱۹۹۲، ۱۹۹۳، ۱۹۳۰

أبو حمزه خارجی ۲۲۹۰

ابر حنیفه دینوری 🖚 ډینوری ، احمد بن داود

اہر حنیفہ، نعمان بن ثابت بن زوطی حہ تعمان بن ثابت بن زوطی (ابر حنیفہ)

اپر حواد سکسکی ۲۱۷۸

ابو حیان ، اثیر الذین محقد بن یوسف اندلسی ۱۳۶۹ ابو حیان التوحیدی ، علی بن محقد ۱۳۶۹

ابو خالد تشار ۵۱۲

ابوخالدزيالي ١٥٠٠،١٣٩٩

ابو خالدكابلي ١٣٤٨

ابو الخير ۲۱۵۲ ابو الخير بن عمرو کندۍ ۲۲۵۴

اپر دارد ۱۹۹۶،۱۹۹۵

ابر داود سجستانی ۱۷۲۲

ابو دخاندانصاری ، سماک بن خرشه ۱۹۶۴ ۱۹۶۰، ۱۹۸۷، ۱۹۸۷، ۱۹۸۷. ۲۲۵۷ ۲۷۴۱

ابر الدرداء ۲۲۱۷۰۲۲۰۸

ابر دعامه ۱۸۸۵، ۲۵۵۲، ۲۵۵۲، ۲۵۵۲

ابو دلف عجلی ، قاسم بن عیسی ۱۳۵۸، ۲۵۱۹، ۲۵۲۰، ۲۷۲۹

ابو ذر جمهر 4 يزرگمهر -

ابر در خفاری ، جندب بن جناده ۱۹۱۰ ۱۹۱۰ ۱۹۱۰ ۱۹۱۰ ۱۹۸۰ ۱۸۸۰. ۱۹۸۱ ۱۹۹۰ ۱۹۰۳ ۱۹۰۳ ۱۹۳۸ ۱۹۳۹ ۱۹۹۹ ۱۹۵۷ ۱۹۹۸ ۱۹۸۲ ۱۹۹۲ ۱۹۲۲ ۱۹۲۹ ۱۹۹۱ ۱۹۸۲ ۱۹۸۲ ۱۹۲۲ ۱۹۲۲

ابو ذكوان ۱۶۳۳

ليو راجح حقامي ٢٠٥٨،٢٠٥٧

ابو راقع ۲۶۷،۱۰۶

اپر رزین ملیمان ۷۱۷



ابو طاهر منجم شیرازی ۲۶۷۸ أبو الطفيل هامرين واثله ١٤٣٤، ١٤٣٧ ابر طلحه ۲۲۲، ۲۸۲، ۲۸۵ ابرالطيب ١٨٩٠، ١٨٨٠ ابر ألطيب احمد بن حسين مه منتبيء احمد بن حسين ابر الطيب المثني حه مثنيي، احمد بن حسين ابو الطيب محتدين حمزه - 45 ابوالعاديه ٢٠٨ ابو العاص ، ابن ربيع قرشي ١٣٤، ٢٣٢. ٢٥٥، ٢٩٥، ٢١٥٧. 7 - 77, 5777, 7777 , 17VF ابو عامر ۲۳۰ أبو عامر راهب 199 ابر عامز ۱۳۹۲ ابو ألعباس مه ابن عباس، حيد الله بن عباس ابو العبّاس احمد بن على بن ابراهيم بن جوّاني ١٢٣١ ابو العياس سفاح ، عبد الله بن محمّد ٢٩١١. ٢٠٤ و ٢٨٠ و ٢٨٠ የንዲገኘዊ ነፃዊ ለ**ነ**ዊ ነዖርነ, የባንነ, ለሦነ, ነ*ቦ*ዋነ, 7001. TATE, PPTE, T-TE, AFTE, -TEE_STATE, ንምንሊ ለተገኘ. እስግፕ. የሃሳፕ. ዕሃሳፕ. ሃሃሳፕ-ያሃሃፕ, አሊየጽ, የላተያ , የሃተሪ ,ፕሮየኒ - • ዕን, እየዕን, ቂናዊኒ ዕተላየ , ቂዮኒ ابو العباس عبد الله بن هارون ــه مأمون . خليفه هياسي ابو العبّاس فضل بن محمّد 100 ابو العباس كانب 1897 ابو العبّاس محمّد بن جعفر بن حسن بن جعفر 277 أبو العباس محمّد بن يونس كوغي ٢٧٥٢ ابو العباس مقریزی -به مقریزی، احمد بن علی ابو عبد الفيالأبيض ١٢٥٧ ابو عبد الله احمد 1074 أبو عبد الله احمد ابن محمّد - ١٨١٥ أبو عبدالة احمد بن محمّد اعرج 1814 ابو عبد لله احمد بن موسى الأبرش - احمد بن موسى ابرشي ابو عبدالله بن ايراهيم بن عبدالله - 400 ابو عبد الله بن مسلم بن عقيل 410 ابو عبدالله جعفر بن ابی هاشم ۱۶۳ أبو عبداله جعفر الدوريستي ٢٢٨٠ أبرخيد الدالحسين 1975 ابر عبداله حسيني بن علي بن محمّد - ١٧٢٠ .

أيوعيدالة صفواني 1759

ابو سفيان بن حارث بن عبد السطاب ٢٢٠، ٥٦٠، ٢١٥٩، ابو سفیان صحر بن حرب ۱۹۶۵، ۱۷۴۲ أبو سفيان ، مغيره بن حارث ١٠٠٠ أبو سلمه ۱۷۲،۱۳۲ أبو سلمه حقص خلال ۲۲۲۴،۲۳۲۷ أبو سلمي ۲۲۹۸ ابر سهل ۱۹۵۲، ۱۹۵۲، ۱۹۵۳ ابر سهل بلخي 1930 ابر سهل نوبختی ۲۶۰۵،۳۶۰۴ ابو السيؤل ٢٢٧٢ ابر شجاع ألب ارسلان - الب ارسلان سلجوتي. شاه ايران ابو شجاع بن فتا محسرو بن تمام سه عضد الدُّوله ديلمي ابو شجام فنا خسرو - مضد الدُّوله ديلمي ابو شجاع محمّد سلجولي مه الب ارسلان سلجوتي. شاه ايران ابرائشوك ۲۲۸۳ ابو صادق بن ابو عمرو ۱۶۷۳ ابوالضباح ١٣٥٨ ابو الصبّاح كتاني ١٣٩٣ ابوالصَّلت ۱۷۷۲،۱۶۷۳ ۱۷۱۰،۱۷۱۲، ۱۷۲۵، ۱۷۷۵ ابو القسلت هروي ، عبد السلام بـن صائح ١٩٢٠، ١٩٧٥، ተኛፋ፣ ለዓለይ ለሃገኛ ለይለየ ابر طائب ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۵۲ ۸۲ ۲۰ ۱۰ ۱۰ ۱۲۲ ۱۲۲ ۱۲۴ ۱۲۴ እንፖ. ፕግሊ ፕግሊ ዕጉር <u>አግሊ - 35, ድ</u>ዲተ ነሃታ, ጉህታ, <u>ት</u>ህታ, ያያል ያያት ያተተ ያያዩ ያለት ያው ያቸያ ያቸት ያሃት ያሃት 10PF . 10PO . 11P+ WTT .04+ ابوطائب بن عبد المطلب 495,416 ابوطائبقس ۱۸۳۱ ابوطائب محسن 1054 ابو طالب محتد ۶۰۸ ابوطالب محمّد الملهوس ١٥٧٨ ابو طالب مروزی ۱۹۲۰ ابو طالب مکی. محدّد بن علی واعظ سه محدّد بن علی واصط (ابوطالب مكي) ابو طاعر ۲۵۹۰، ۲۵۹۱، ۲۶۵۰، ۲۶۵۰ ابر طاهر احمد 157 ابوطاهرين بلال ٢١١١ ابو طاهر زيد ۱۸۵۵

أبو طاهر قرمطي ۲۶۲۷، ۲۶۲۲

ابر على رجالي 2007 ئو على شقيق بلتني بن ابراهيم صوفي -- شقيق بلتني ، ابو على ابو على ، صاحب حيس مأمون (194 ایو علی طبرسی ہے طبرسی ، فضل بن حسن ایو علی فارسی ، حسن بن احمد ۲۶۵۵ ابو على فأدَّار بن معدُّ بن فخار 1090 ابر على قاسم 11۸۴ ابو على قالى ٢٢٥٥، ٢٢٢٠ (٢٧٥٥ ابو على محمّد بن احمد بن موسى ١٨١٢ ، ١٨١٢ اليو على محمّد بن جعفر بن حسن بن جعفر 278 ايو على محتد صوفي 197 ابر على مسكويه ، احمد بن محمّد ٢٥٧٦ ابر علی تحری حسن بن احمد ۲۷۵۶ ابر عماره منشد 199 ابو عمر ۱۳۲۵ ابو عمر العلاقاري 1777 فيو عمرو بن العلاء العازني التحري البصري ٢٣٢٥، ٢٣٩٥ ليرعمرو زاهد 119 ابر عمرو زاهد مطرز محمَّد بن هيد الواحد بعدادي سه محمَّد بن عبد أأواحد بغدادي ابر عمرو شيباني ١٣٥٠ ابو عمرو کشی سه کشی، محکدین عمر ابو عمره ۹۹۱ ابو عمره حنظلن ۸۵۶ اپو عمود شاری ۲۵۴۶ ايوعمير ٧١ ابرعون ۲۲۸۴،۶۲۸ ابر عون ، عبدالملك بن يزيد 2771 ابر عیسی ۱۹۲۱ ، ۱۸۲۲ ابوالعيص 2007 ابو الميناه مه محمّد بن القاسم ، ابو العيناء ابو الميناه. محمَّد بن الثامم جه محمَّد بن القاسم، ابو العيناه أبو عبيته ١٢٨٤ـ١٢٨٢ ابو غالب زراری ، احمد بن محمّد بن سلیمان ۱۹۳۶، ۱۹۳۹، TVOO. TROT. TYPT ابوغيشان الملكاني ٢٣ ابر الغنائم محقد بن معلم 2017 ابر الفتح ، بستى على بن محنَّد ، 7550 ، 7597 ، 7597 ، 7707 أبوالفتح شريقي ١٧٧٣

ابر عبد الله صفواتي ، محمَّد بن احمد بن عبد الله بين قبضايه -4 محمَّد بن احمد بن عبد الله بن قضاعه (ابو عبد الله صفواتي) ابر عبدانه عبدالزحمن بن الحيَّاج البجلي ١٥٨٠ ابر عبدالدالبحدث ٢٨٥ أبر عبدالة محمّد ٥٩٧ ابو عيدات محمّدين الحسن بن عيداته بن الحسن ١٢٣٢ ابو عبدالله محكدين عبدالله بن ألحسين ١٧٢٨ ابر عبد الله محدّد بن على بن الحسن ابن عبد الرّحمن علوى حبيني 840 ابو عبد الله محمّد بن على بن محمّد 🖚 ابن عربى، محمّد بن على فيو عبد لله محمّد بن قاضي القضاء احمد بين خيليل خوبي 🖚 ابن خوبي، محكد بن قاضي ألفضاة ابو عبد الله مرزباتي ، محقد بن عمران ١٢٧٣ ايرعبدالشمس ۲۶ ابر عبیده ۱۲۵۸، ۲۱۵۸، ۲۲۲۲، ۲۲۲۲ ابو خبیده جزاح ، عامر بن عبدالله ۱۳۲۰ ۱۶۹۰ ۲۱۵۹، ۲۷۲۲ أبو عبيده حذَّاء ١٥٨٤ ايو عبيده، معمر بن مثلًى -4 معمر بن مثلًى (أبو خبيده) ایو هبیده، معمر بن مثنی تحوی بصری 🖚 صعمر بن مثنی (أبو عبيده) ابو هبیده نحوی بصری سه معمر بن مثنی (ابو هبیده) ليو العتاهيه ، ابو اسحاق اسماعيل بـن قـاسم ١٥٥١، ١٩٤١، ፕላፕለ , የቀተለ የ -ዕዮ , ፕተላጀ ابر عثمان دمشتی ۱۹۵۲ أبو عشمان مازنی امامی ۲۵۲۳. ۲۵۵۵ ابو العرب ، معدين عدنان 2001 أبوعزه 199 ابو عقبل انصاری ۲۲۶ ابو الملاد معزى ، احمد بين عبد الله ١٥٣٠ ، ١٣٣٠ ، ١٥٣٩ ، TOOL, TI-1, FITT, IAST, TAST, AGVI, FSVT ابو عثی بجلی کونی 1979 ابو علی بن راشد ۱۲۹۴ ابوعلى بن شيخ ۲۷۰۶ ابو هلی بن شیخ اگتالله 🕒 ابو حلی بن شیخ طوسی ابو علی بن شیخ طوسی ۶۲۲، ۱۰۱۶، ۲۷۱۲ أبو على بن طاهر 1968 ابو على جبائي ، محمّد بن عبد الرهاب ١٢٥٠ ، ١٣٥٢ ، ١٢٥٣٠

ليوعلى دفاق ٢٢٨٥

ابو القاسم حسين بن جعفر الاحول مه حسين بن جعفر الاحول بن ابوائقاسم سهيلي ،عبدالرحمن ۲۷۶۶ ابو القاسم طبري آملي جه طبري آملي، محمّد بن جرير ابو القاسم عبد العزيز - ابن براج . ابو القاسم عبد العزيز ابوالقاسم على ١٦٧٩ ١٦٧٩ ابو القاسم على بن احمد 1817 ابرالقاسم على بن عبدالكريم 649 ابرالقاسم على بن محمّد 1014

حسين بن جعفر

ليو ألفاسم كمين ، عبد الله بن احمد بلخي ٢٧٥٣ ابو القاسم كوفي . على بن احمد بين سوسي مبرقع ٢٥٣٨.

أبو القامم مدرس ١٢٥٢ ابر قناده ۱۹۲، ۲۱۶۹ ابر قحافه ۱۷۲۲ ۲۱۵۸ ۲۱۹۷ ۲۷۴۲ ۲۷۲۲ ابو الكرام عيدات - ٣٩٠ ابو آبابه قصاری ، بشیر بن عبدالمنذر ۱۵۵ ، ۱۵۷ الواللسلاس ۵۵۰ أبر لهب ۲۲، ۱۹۲ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۱۰۲ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۲۲۰ ، ۲۶۹ ، ۲۲۰ ابو لؤلؤ ۲۱۵۸ أبو المتوكل ناجى ٢٢٥٧

ابر محذوره ۲۲ ابو محلم شيباني ۲۷۵۰

ابو محلَّم، محمَّد بن عشام بن عوف شيباني مه محمَّد بن عشام بن عوف شبیالی (ایر محلّم) ابومحمذحسن ١١٨٢

أبو محمّد حسن بن احمد - ۱۸۱۳،۲۵۳

أبو محمّد حسن بن على مذكور ٢٥٢

ابو محقد حسن بن محقد بن يحيي ١٥٢٣،١٢٢٧

أبو محقد سقيان ١٣٩٢

أبو محمّد عبد الله بن حسن 194

. ابر محمّد قاسم بن حسن - ۵۸۱

ابر محمّد قاسم بن حمز مالاً كبر ٢٥٥

أبو محمَّد يحيي بن محمَّد بن أحمد بن محمَّد ١٢٥٨

البو مخنف الوط بن يحيي ١٣٨. ١٢٩. ١٩٢١, ٩٥١, ٩٥٢

أبو مرهم أزدى ١٨٧٠ ٨٧٩

ابو مریم ۱۲۵۴، ۲۲۵۷ أبو مريم سلوتۍ خمار ۲۲۱۱، ۲۲۵۵

ابر مسمود عقبه خزرجی ۵۷۱

ابرائفتح عبيدانة بن موسى 1815

ابرالغتج تشيري 2011

ابو ألفتح محمّد بن على كراجكي - كراجكي ، محمّد بن على ابو الفتوح رازي ، حسين بن علي ١٨٦٠، ١٣٥٢، ١٨١٣

ابو الفتوح محتدبن الحسين ١٩٨٧

ابو فراس ۲۶۴۲،۸۳۴،۶۰۲

ابو فراس ، حارث بن سعيد بن حمدان بن حمدون - ٢٥٩١.

ابو قراس 🖚 همام بن څالب

ابو الفرج اصفهائي ۽ عبلي ٻين حسين - ٨٢ ١٣٢. ٢٢٨، ٥٥٨ *ቃየያ ያየ*ዩ *ቃ*ዩና *ቃ*ዩና *ቃ*ዩና *ቃ*ዩና *ቃ*ዩና *ቃ*ዩና *ቃ*ዩና ለለት አነውን አነትሮ ስቸሉ ስቸተ አነትሮ ይዩም ይዩኖ ይዩ ይጀላ 350, 350, 390, 290, 187, AVI, 318, 2718, 2718. AT-1. YT-1. YO-1. -911. 3A11. AP11. PP11. 0-T1 Y-YA A-74, 7/74, 6/74, 8774, /774, PRYA XY66, **ተገሃ**ለ. ተለለረ, ታለፈን, ድርታን, ተለያ*ነ*, ድናያን, ር-ፕዮ, **ተ**-ፕዮ, *የተግ*ር ምርባን, ያልገኘ, ትልገኘ, ሳልንተ, ዶልንድ, የድንፕ, ሃ/ታሃ, -75T, 17TE, TYTE, YIGE, ATOE, 170E, 16GE, YGGE, AAAY, +PGY, +FRY, 1787, YOVY, GOVY

> ابو اُلْفُرج جوزی 🖚 ابن جوزی ، حید الرحمان بن علی البو الفضل المتباس ابو على احمد - ١٧٥٧

ابو القضل العيَّاس بن على ابن ابي طالب مه عياس بن على بـن

أبو الفضل على بن حسن ٢٧٠٤ أبرالقضل محتد 1179

ابو القضل محمّد بن جعفر بن حسن بن جعفر 274 ابرالفضل محقد شريف - ۱۹۸۰

البوالفوارس ٢٥٩٢

ابو الفوارس سعد بن محمّد بن سعد بن العبيقي سه حيص بيص. سعد بن محمّد

ابو الْغُوتُرس، سيِّد مجد الدِّين عه سيِّد مجد الدِّين ابو الْغُولرس أبو القاسم اسماهيل بن هيّاه سه صاحب بن عباد

ابو القاسم بن ابراهيم بن على 1971

ابوالقاسم بن ابو عمرو ۱۴۷۲۰

غيو القاسم بن روح 🖚 حسين بن روح

أبو ألَّقاسم بن محمَّد مه جنيد بغدادي

ابو القاسم بن ملا محمَّد حسين جيلاني جابلقي مه ميرزاي قمي. أبو القاسم بن محمّد حسن

ابو القاسمين مهر محسن ١٢٥٥ أبو القاسم جرفادقاني ١٢٥٢



ابو تعیم فضل بن دکین ۲۵۱۱ ليو نمير على بن يزيد 110 ليو تواس ، حسن بن هاتي ۱۳۶۸ ، ۲۴۶۹ ، ۲۲۸۷ ، ۲۵۰۰ ، ۲۷۲۸ ابو نهشل بن حمید طوسی ۱۸۹۵ ابو وائله ۲۷۴۵ ابو واثله ،اياس بن معاويه - ٢٣٠٠ ابو واسع محقد بن احمد نیشابوری ۱۴۷۱ ابو الوفاي شيرازي ۲۱۱۲ ابو الوفاء توزون ٢٣٣٣ ایو وهب هبیره بن عمرو مخزومی ۲۷۰ ابو هارون ۱۳۴۳ ابر هارون مکفوف ۱۲۸۲ ،۱۰۲۸ ابو هاشم ۱۹۲۶،۱۹۲۵ ایوهاشم اسماعیل بن محمّد حمیری -به میّد حمیری، اسماعیل بن فو هاشم بن محمّد بن حنفيه مه ابو هاشم، حبد الله بن محمّد بن ليو هاشم جياتي ، عبد السلام بن محمّد ١٣٥٢ ، ١٣٥٢ ابر هاشم جعفری ، داود بن القاسم بن اسحاق ۲۸۹، ۲۸۹۰ ۱۵۹۹، 1.41, 97Y, ATAL, 10AL, 10AL, 79AL, 2AAL, AAAL, 1771, 2977, 7007 ابو هاشم ، عبد الله بن محمّد بن الحنائية (٣٥٧ ، ٢٥٣، ٢٢٧٢ ، ابو هاله ابن منذر الأسدى 140 ابو الهاويه عاملي ۲۱۷۸ ابرالهذيل ٣٠ ابر الهذيل علاف ، محمّد بن هذيل ٢٧٢٩ ،٢٥٢١ أبوالهرماس ٢٩٧٢ أبو هنريزه ، عبد الله بن عبد (10. 1741 / 614 ، 614 ، 1997 . 4001, 3017, 4-17, 9-17, 4777, 7747 ابو هريره عجلي ۱۲۰۶ ابر هلال ۲۶۱۶ ابو هلال هسکری 🖚 حسکری، حسن بن عبد لله ابو الهياج ، عبد الله ابي مغيان بين حارث بين عبد المطَّلِ

ابو الهيئم انصاري ۲۹۹

ابر الهيشم بن القبهان ١٩٥٠ ٢١٥٩

ابو بزید بسطامی -- بایزید بسطامی ، طیفور بن حیسی

ابو بزید طیفور سقّاه سه بابزید بسطامی، طیفور بن هیسی

ايومسلم 1777،971 ايو مسلم خراساتي ، عبدالرحمان بن مسلم ١٢٥٠، ١٢٠٠، 1177, 1A77, Y177, 1777, AA77, P177 ابو مسلم محمّد اصفهائی 🖚 گاتب معتزلی. ابو مسلم محمّد ايو مسلم مروزي -به ايو مسلم خراساتي ، عبد الرحمن بن مسلم . ابو مسلم مروزی خراسانی ، عبدالرحمن بن محمّد ۲۳۲۶ ايومقبر منصور ۲۷۰۲ ابو المعاني نصراف بن محمّد بن عبد الحميد منشي - - التصراف منشى، لعبرالة بن محمّد ابر معید ۹۹ ابو معبد مقداد بن الأسرد ۲۸۹ ابو معشر ۱۹۶۱ ابو معیط 690 ابو المكارم ابن زهره. عز الدّين حمزه بن على بن ابى المتحاسن زهره حسیتی 🖚 ابن زهره ، حمزه بن علی ابو المكارم بن زهره حمزه بن على حسيني حه ابن زُهره، حمزة بن ابر متصور بن ابن صائحان 2078 ابو متصور حسن بن شيخ قايه سديد الذّين ينوسف بن المنظهر الحلَّى مِه علامه حلى، حسن بن يوسف ابو متصور فولاد ستون بن عماد الذوله ۲۶۲۸ ابو موسی ۲۱۶۹، ۲۱۵۹، ۲۱۶۹ ۲۱۶۹، ۲۱۶۹ ليو موسى اشعرى ، عبد الله بن فيس ١٣٧، ١٨١، ٢٩٩، ١٨٥٠ 210. ADIT, 7517, 7517, 7AIT, 0217, 0017, 2577. የሃየተ, ሃያኖሃ, ሃየሃየ ابو موسی ، عمران بن جواد(ع) ۱۸۱۰ ابو موسى ، عيسى بن احمد بن عيسى بن المنصور 1809 ابو میسر ۱۳۱۳ أبو ميسره عابد ١٣١٢ ابو البؤيد خوارزمي - اخطب خوارزمي، احمد بن محمّد بين مكى حنفى ابرنصر ۲۶۵۶ ايو نصر يڪاري جه يخاري، ايو نصر سهل بڻ هيد الله ابونمر حسن بن فضل ۲۷۰۴ ابو نصر فارایی مه فارایی، محبّد بن محبّد ايرتصر هندانی ۱۷۷۷ ابونضر ۲۱ ابونميم ۲۰۲۵،۱۹۹۹،۵۲۹ ۲۰۲۵ ابو تعیم اصفهانی ، احمد بن عبد اند ۱۹۹۷، ۱۹۹۶، ۲۶۷۷،



احمد بن اسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالک الأحوص الأشعري → اشعری ، احمد بن اسحاق احمد بن اسحاق قمی به اشعری ، احمد بن اسحاق أحمد بن اسرائيل 1879 احمد بن اسماعیل جزائری ۲۷۹۸ احمد بن بويه ديلمي خه معز الدُّوله ، احمد بن بويه احمد بن تيميه - ابن تيميه ، احمد بن عبد الحليم احمدين الجعد الوشا ٢٥٢٨ الحمدين حجر مكي ٢٧٨٣ احمدين حسن ٥٧٧،٥٧١ احمد بن حسن بن على بن الحسين - 1107 احمدين حمزه بن بزيع 1946 احمد بن حنيل مه ابن حنيل ، احمد بن محمّد احمد بن الخصيب حه ابن الخصيب. احمد احمدين زيدين الحسين بن عيسى بن زيد ٢٥۶٥ أحمدين سلام ١٩٨٦، ١٣٥٢_١٣٥٢، ١٣٨٨ احمد بن طاورس ۲۵۶۳ احمد بن طولون ۲۰۹۰ ۲۵۷۵، ۲۵۷۷، ۲۷۵۱ احمدين عباس ۴۴۰ احمد بن عبد الله 🖚 ابوالعلاء معرّى ، احمد بن بن عبد الله احمد بن عبد الله اصفهائي - ابر نميم اصفهائي ، احمد بن عبد الله أحمد بن عبد الله بن عبد الله بن محمّد - 457 احمدين عبدالة بن محتد 194 احمد بن عبد الله بن موسى بن محقد بين سيلهمان بين داود حسنى 1001 احمد بن عبد العزيز بن دلف عجلي ــه ابن دلف، عبد العزيز احمد بن عبيد الدبن خافان ١٩٣٧ احمدين عريف 1564 احمدين على ١٥٨٢ ، ٢٤٩٠ احمد بن على بن امام محمّد الباقر (ع) ١٣٣١ احمد بن على بن محمّد بن احمد بن عيسى بن زيد - ٢٥٧٨ الحمد بن على بن محمّد بن جعفر بين عبيد الديس الحسين

الأصغر 1779

احمدين على راوي (١٧٨٥

احمدين عمر حلال ١٩٥٣

أحمدين عمرو 1507

احمد بن عبسي 1777

أبو يعقوب اسحاق بن جعفر * 196 أبو يعقوب صفار - يعقوب ليث صفاري. شاء ايران ابو يعلى الجعفري - 29 ابو يعلي حمزه بن قاسم بن علي بن حمزه الاكبر ١٩٥٠ ابو بعلی حمزہ ستاکی ۱۶۴ آبو یعلی ، محمّد بن حسن بن حمزه جعاری ۲۷۵۸ ، ۲۶۸۵ ابر پرسف ۱۵۰۶، ۲۹۲۲ ابو يوسف قاضي ، يعقوب بهن ابه العيم حنفي ٢٠٤،٥٠١ ، YVYV, YYYP ابهری، میرزا یحیی -4 میرزا یحیی ابهری آبي بن کعب ۲۰۲۲ ۲۱۵۹، ۲۷۲۲ ابي الضلاح الحليي - ٢٤٩٠ الأبيض، ابو عبد الله حه ابر عبد الله الأبيض أييض ، حسين بن عبدالله بن عبّاس مه حسين بن عبدالله بن عبّاس ابي يقطان جه همار بن ياسر الرجه بنت النناس ۲۵۱۵ أثرم ١٧٨٨ اثيربن عمرو ٩٣٢ أحساني ، محقد بن ابي جمهور - ١٨١٥، ٢٧٧٢ احسابی ، احمد بن زبن الذین ۱۳۲۹، ۱۷۹۰، ۲۷۹۵، ۲۸۰۳، ۲۸۰۳، てん・ひってん・そ

احسایی ، سبد هاشم ۱۵۷۷ احکم بن بشار ۱۷۸۵ احکم بن بشار مروزی ۱۷۸۳ احمد این قاسم این احمد بن علی بن جعفر الشادق ۱۹۹۳ احمد اصغر بن ایراهیم بن عبد الله ۵۹۵ احمد اکبر بن ایراهیم بن عبد الله ۵۹۵ احمد اکبر بن موسی ایو سبحه ۱۵۹۸ احمد بن ایراهیم بن محمد ۱۵۶۵ احمد بن ایراهیم بن محمد ۱۵۶۵

احمد بن این دارد ۲۰۱۹، ۱۹۲۳، ۱۹۳۳، ۱۹۳۹ احمد بن این دارد ۲۰۱۹، ۱۹۳۲، ۱۹۳۳ احمد بن این عبد الله ۱۹۳۷

احدة بن أبى هبد أله محمَّد بن ينجي المبارك البزيدي - « البزيدي، احمد بن محمَّد

احمد بن اسحاق 1000، 1007، 1970، 1900، 1901، 2011، 2011، ۲۰۰۲، ۲۰۰۲، ۲۰۲۲، ۲۰۲۲، ۲۲۲۸

احمدين مواتق ۲۵۷۸ احمد بن نصر خزاعی ۲۵۲۶، ۲۷۲۹ احمدجزار ۱۵۵۶ احمد سبئي ابن هارون الرشيد مه سبتي، احمد بن هارون رشيد احمدسكين ١٢٢٣ أحمد شعراني ١٩٩٣ احمدالقادر باشر ۲۷۵۶ احبدالمختفى ١٢١٨ احمد الناصر لدينانه ٢٧٥٠ احسس، حروہ بن قیس نے عروہ بن قیس احمسی است ۱۲۲۱، ۸-۱۱، ۱۳۴۹، ۲۲۲۲ المنك بن قيس ٢٠٠١ ٣١٢، ٧١٧، ٢١٧١، ٢١٧١، ٢١٨٥. **የ**ጓየየ, ዓ/ዓየ, ፕዮሃኖ احوص بن سعد بن مالک 200 انعرس 1907 اخشيدين فقج ٢٩٢٢ اخشیدی ، سلطان کافور -به کافور اخشیدی اخشیدی ، کافور -به گافور اخشیدی اخطب خوارزمی ، احمد بـن محمّد مکـی حـنفی ۲۲۰۸ ، أخطل ۲۳۲۶ اخطل نصراني ۲۲۹۸ اختش اصغر ، على بن سليمان ٢٥٠٣ اخفش اکبر ، حیدالمجید هجری ۲۵۰۳ ، ۲۹۲۵ اخفش اوسط ، سعید بن مسعده مجاشعی ۲۷۴۸ ، ۲۵۰۳ اخفش صغير ، على بن سليمان ٢٥٩٥ ٢٠٥٣. ٢٧٥٣ العنس ابن موثد 111 ادد ۲۷،۲۶ ادريس بن ادريس ٢٣٢٢ ،۶٣۴ ،۶۳۴ اوريس بن ادريس بن هيد الله بين الحسين مثلق - ادريس بين ادريس بن حيد الله محطى ادریس بن ادریس بن عبد الله محض ۴۰۲، ۲۳۹۱، ۲۳۳۲ ادریس بن عبداله ۲۰۱

ادريس بن عبدالله محض ٢٠٩١ ١٦٥ ١٩٤ ٢٢٩١ ١٢٩١

الويب ، احمد بن فارس سه احمد بن فارس أديب

لدیپ تحوی ، ملا محسن -به ملا محسن ادیب تحوی

ادریس بن موسی ۱۵۶۵٬۵۹۷ ادریس بن موسی بن عبدالله ۲۵۵۸

ادهم بن ات ۱۹۸۰ ۸۲۴

احمد بن عيسي بن زيد بن على ١٣١٥ ، ١٣١٨ ، ١٣١٩ ، ١٣٢١. احمدين فارس اديب ٢٠٢٢ احييد بن فهد 🖚 حلي، احمد بن فهد احمدين قاسم 1471 احمدين قاسمين حمزه 1059 احمد بن محقد ۱۳۱۵،۲۸۷ احمدين محقدين ابراهيم عمه الحمد بن محمّد بن ابراهيم بن ابي يكر ٢٧٥٥، ٢٧٥٥ احمد بن محمّد بن ابراهيم بن على بن عبد الرّحمن شجري حسنی ۵۸۹ احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی -به بزنطی، احمد بن محمّد الحمد بن محمّد بن احمد بن موسى 1817 احمد بن محقد بن اسماعیل ۵۸۷ الحمدين محشدين جعفرين الحسن 2000 احمد بن محمّد بن حسن اصفهائي به مرزوقي، احمد بن محمّد احمد بن محقد بن خالد -به برقی، احمد بن محقد بن خالد احمدين محقدين عزيز - ١٩٢٠ احمد بن محمّد بن عیسی ۱۸۹۸، ۱۸۹۸ احمدين محقدين عيسي بن قمي ١٧٣٦ احمد بن محمَّد بن عيسى قمى -به قمي ، احمد بين مـحمَّد بين احمد بن محمّد بن فهد حلى حه ابن فهد حلى، احمد بن محمّد احمد بن محمّد بن محسن بن يحيي بن جعفر - ١٨٩٥ احمد بن محمّد بن مطهّر -به ابن مطهّر ، احمد بن محمّد العمد بن محمّد بن يعقوب بن مسكويه سه ابو عبلي مسكويه، احمد بن محمّد احمد بن محمّد مصری ہے ابن تحاس ، احمد بن محمّد احمد بن محمّد تیشابوری -، تعلبی، احمد بن محمّد احمد بن المستضىء - والناصر لدين الله ، احمد بن المستضىء الحمد بن منير شامي ۲۷۶۰، ۲۷۶۰ احمدین موسی ابرش 1000 احمد بن موسی تصفهانی سه این مردویه ، احمد بن موسی العمد بن موسى بن جنفر(ع) مه شاهچراغ، احمد بن موسى بن العمد بن موسى الطّاووس 🖚 ابن طاووس ، احمد بن موسى احمد بن موسى الكاظم -به شاهچراخ، احسد بن صوسى بن

جعفر(ع)

احمد بن موسی مبرقع ۱۸۱۳،۱۸۱۲

414 DIST

اسباطی، خیران سه خیران اسباطی استرأبادی، امیر اسحاق 🖚 امیر اسحاق استرآبادی استرأبادي، وضي الذين محمّد بن حسن حه وضي الذين محمّد بن حسن استرأيادي استرآبادی، سبّد شرف الدّين على حسيني مه مير سبّد شريف. علی بن محمّد استرآبادی، شرف الدِّين على بن محمّد مه مير سيّد شريف. علی بن محتد استرآبادی، عبد الجبار بن احمد -+ قاضی عبد الجبار بن احمد استرأبادي محمقد امين ۲۷۸۶ استرآبادی، محمّد بافر به میر داماد، محمّد باقر بن محمّد استرآبادی ، ملاجعفر ۲۸۰۶ الاسترأبادي ،المولا محقد جعفر ۲۸۰۴ استرآبادی ، میرزامحمد ۲۰۷۳، ۲۰۷۵، ۲۷۸۵ استرآبادی ، میرزا محمّد بن علی ۲۷۸۵ أسحاق ١٩٥٢ اسحاق اشرف ۲۹۰ اسحاق بن ابراهيم ٢٥١٥،٥٠٤ اسحاق بن ابراهيم بن حسن مثني ٣٣٧ ٢٣٧٩ اسحاق بن ابراهيم حضيتي 1,446 اسحاق بن اسماعيل ١٧٤٧ اسحاق بن جعفر - 1718، 1975، 1974، ۲۲۸۷ اسحاق بن جعفر الصادق(ع) - ١٣١٠، ١٣١٥، ١٣١٨، ٢٢٩٩ اسحاق بن جناح ۱۲۰۸، ۲۵۵۲، ۲۵۵۳ اسحاق بن حسن ۵۸۶ اسحاق بن حسن بن على بن الحسين - 911 اسحاق بن حيوه [حوبه] حضرمن ١١٦ اسحاق بن سعد بن مالک ۲۲۷۳ اسحاق بن عبد الله بن حسن - ۵۸۶ اسحاق بن عبد الدرأس المذري 454 اسحاق بن عبد الله علوي عربضي ٢٨٩، ١٣٢٨، ١٨٢٥ السحاق بن على بن عبد الله بن عباس - ١٣٣٩ أسحاق بن عشار ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۲۶۷۹ أسحاق بن عقار بن موسى 1977 اسحاق بن عيسي ٢٢٨٦ ٢٢٨٢ اسحاق بن عیسی بن علی ۶۱۶ اسحاق بن الكاظم ١٥٧٩

اردبیلی، احمد بن محمّد سه مقدس اردبیلی، احمد بن محمّد اردبيلي ، ملا محقد ۲۷۹۶ اردشير بن بابك ۲۶۴۶ اردكاني ، فاضل 1777 ارسطاطاليس 🖚 ارسطو الرمطو ١٣٢٥، ١٣٣٤، ١٣٣٧، ١٩٧٢ ارسلان ترکی بساسیری ۲۶۷۴ ارقط، اسماعیل بن محمّد مه اسماعیل بن محمّد ارقط ارقط، محمّد - محمّد ارقط اروی ۱۶۱۳ ۱۶۲۳ ازدی، ابو بکر محمد مه ابن درید، محمد بن حسن ازدی ، ابو کربیه ۱۹۵۱ آؤدی ، آبو مرهم سه آبو مرهم ازدی ازدی اسدی صیداوی، عمرو بن خالد ،به همرو بن خالد ازدی أسدى صيداوى الزدى، جابر بن يزيد 🖚 جابر بن يزيد ازدي اڙهي، حارت بن عمير جه حارث بن عمير ازدئ

بایمی ازدی مهلب بن این صفره سه مهلب بن این صفره ازدی نیشابوری، فضل بن شافان بن خلیل سه فضل بن شافان بن خلیل ازدی نیشابوری الازرق، محملا سه محملا الازرق

ازدی کوفی تابعی ، مسلم بن کثیر -به مسلم بن کثیر ازدی کوفی

ازهری ، خاند سه خاند ازهری ازهری هروی، محتد بن احمد بن الازهر سه منحقد بس احسمد ازهری هروی

ازدی راسیی ،حلاس بن عمرو ۲۹۰

ازدی ، زهیر بن سلیم 🖚 زهیر بن سلیم ازدی

آزدی ، عمرو بن سعد سه عمرو بن سعد از دی

ازدی، قاسم بن حبیب مه قاسم بن حبیب ازدی

الزدى، حيد الله بن حقيف سه عبد الله بن عقيف لزدى

ازدی، حید الرحمن بن عبد الله سه عبد الرّحمن بن عبد الله ازدی ازدی، حماره بن صلحت سه عماره بن صلحت ازدی

فزهری هروی ، محمّد بن احمد به محمّد بن احمد از هری هروی آزید بن قیس ۱۰۲ اسامه ۱۹۵۲ ، ۱۹۵۲ ، ۲۵۲ ۲۶۲

اسحاق بن محمّد بن جعفر 1947

اسعاعيل بنحسن ٥٧٢ اسماعیل بن حسن بن زید ۵۸۱، ۵۸۲ ۵۸۶ اسماعیل بن حسن هرفلی ۲۰۳۵٬۲۰۳۲،۱۵۶۹ اسماعیل بن حمّاد جو هری فارایی ۲۶۳۹، ۲۶۶۵، ۲۷۵۵ السماعيل بن زيدين الحسن ٢٧٨٦ السماعيل بن سلام 10-1 السماعيل بن عباد -- صاحب بن عباد ، اسماعيل بن عباد السماعيل بن عبّاه طائقاني سه صاحب بن هباد، اسماعيل بن عباد اسماعيل بن عبّاس هاشمي ١٧٨٩ اسماعيل بن عبد الله بن محمّد باقر 1879 اسماعيل بن عبداله جعفري 2008 اسماعيل بن على بن اسحاق بن ابي سهل بن توبخت - ١٩٥٢ اسماعيل بن على بن اسماعيل ۵۸۷ السماعيل بن على بن عبد الله بن عباس - ١٣٣٩ استاعیل بن عمار ۲۶۸۰ اسماعیل بن عقار بن حیّان ۲۰۸۵ اسماعيل بن عمّار صيرفي ١٩٢٧ اسعاعیل بن [عیسی بن] حسن هرقش مه اسماعیل بن حسن اسماعيل بن محقد ارقط 1771 المعافيل بن محمّد بن اسعاعيل - ۵۸۷ اسماعيل بن محمّد بن على بن اسماعيل - ١٩٣٠ اسماعيل بن موسى بن جعفر (ع) 1010، 1057، 1057، اسماعیل بن موسی کاظم ہے اسماعیل بن موسی بن جعفر اسماعیل بن میر عماد ۱۳۵۰ اسماعیل بن یحیی مزنی ۲۵۲۳، ۲۷۵۱ المسعاعيل بن يوسف بن ابراهيم بن موسىربن حيدالة اسماعیل حمیری جاسیّد حمیری، اسماعیل بن محمّد اسعاعيل ديباج - ۴۰۷ اسعاعیل سرقسطی ۲۷۵۸،۲۶۸۳ اسعاعیل صفری اول ۲۶۸۷،۱۵۶۹ اسعاعیل صفری ثانی ۱۵۷۱، ۲۶۸۷، ۲۷۷۲ اسماعيل ميرزا - اسماعيل بن حسن عرقلي اسعاعيل هرقش ۲۰۴۴ اسماعيلىء المعز لدين الله حه المعز لدين الله اسماعيلى 551 JTTF A1 alan

السماء بنت ابراههم مخزومته عمله

اسحاق بن محقد بن سليمان بن داود ٢٢٥ اسحاق بن موسى ۱۶۷۸، ۲۴۸۷ اسحاق بن موسى بن جعفر (ع) 1010، 1019، 10۷۸، 1019 اسحاق بن يعقوب ٢١٢٧،٢١١٤ اسحاق حربي ، ابو اسحاق ابراهيم بن محمّد ٢٥٨٨ اسحاق عربضيء ابن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب 🖚 اسحاق بن عبداله علوی عریضی اسحاق کندی ۱۹۱۳،۱۹۱۲ اسحاق مؤتمن بن جعفر صادق(ع) مه اسحاق بن جعفر صادق(ع) 50 (FE .FE July اسدآبادی، عبد الجبار بن احمد 🖚 قاضی عبد الجبار بن احمد الاسدى. ابو هاله ابن منذر 🖚 ابو هاله ابن منذر الأسدى اسدی. حید الله بن سلیمان -به حید نام بن سلیمان اسدی الاسدى. علياه بن درّاع مه عليّاه بن درّاع الاسدى اسدی کاهلی ، انس این حرث ۱۹۳۰ ۸۹۳ اسدی کوفی ، صغوان بن مهران جنتال ۱۹۳۸ اسدي ، منذر بن مشعل ـه منذر بن مشمعلَّ اسدي اسفراینی ، احمد بن محمّد شافعی ۱۶۶۸ اسفندباربن كشتاسب ٢١ اسكاني . محمد بن عبد الله ۲۷۵۰ ، ۱۵۶۲ ، ۱۷۵۰ و ۲۷۵۰ الأسكاني، محمّد بن همام - محمّد بن همّام الأسكاني اسكندر 1400 اسکندر بیگ ترکمان میه اسکندر منشی اسكندر ذوالقرنين ٢٥٨٥ اسكندر منشى ١٥٧٢،١٢٣٣ اسكندري. محمد بن عبد الله - محمد بن عبد الله اسكندري اسلمين عمرو ۸۲۶ أسماعيل ٢٥، ١٩٧٥، ٢٥٥٨ اسماعيل بن ابراهيم ٢٠٧ اسماعيل بن ابراهيم اصغر - ١٥٣٨ اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن بن على 401 اسماعيل بن ابي بكر ۲۷۷۶ اسعاعيل بن احمد ٢٥٧٢ اسعاعيل بن احتد ساماني ١٩٩٠ اسماعيل بن احمد متغلّب ٢٥٨٩ اسماعیل بن جابر ۱۵۹۸ أسماعيل بن جعفر(ع) ١٢٠٣، ١٢٢٨، ١٣١٠ ١٣١١، ١٣١٣،



اسمادینت ابریکر ۲۱۵۰، ۲۲۱۰، ۲۲۲۹، ۲۲۲۹ اسمادینت جعفر الصادق(ع) ۱۲۱۰ اسمادینت عقیل ۹۵۴

استعادیثت عندیس ۵۰۰ ۱۱۲ ۱۱۷ تا ۱۳۳ ۲۳۷ ۲۳۷ ۲۳۳ - ۲۳۰ ۱ ۱۵۱ ۲۵۲ ۲۵۲ ۲۸۰ ۵۰۰ ۲۸۷

اسمادین خارجه فزاری ۵۷۵ ۸۲۲ ۸۲۴ ۸۸۰

اسود ۷۹

اسودين ابي الأسود 600

اسودين حظله تبيعى 111

اسودين خالد 911

أسودين [عبدالمطلب]مطّلب ١٠٢.١٠٣

أسودين عبديقوت ٢٨٨ ١٠٢ ٢٨٩

اسودعنسی ۱۱۸٬۷۸۸

اسودنخعی ۲۹۶

استدين حضير ١٩٨٠ ١٧٩٢،٣١٥٩

استدبن مالک ۹۱۶

اسيّد حضرمي ٧٢٩

اشتر علوی ، محمّد بن حسن به محمّد بن حسن اشتر علوی اشتر نخص سه مالک اشتر ، مالک بن حارث نخص

اشجعی ، عمران بن کعب حارث ۸۱۹

اشدق، حمرو بن سعيد بن العاص مه حمرو بن سعيد بن الصاص اشدق

اشراق اصفهانی 🖚 میرداداد، محمّد باقر بن محمّد

اشراق اصفهانی ، میر محتد باقر داماد سهمیر داماد . محتد باقر بن محتد

الأشرف، عبيد الذين محتدين عمر - « عبيد الذين محقد بن عمر الأشرف

اشعث ۲۱۷۵،۲۹۲،۵۷۱۸

اشمشین آیس ۱۹۳۰، ۱۸۳۶ ۱۸۳۵ (۱۵۵ ۱۵۵ ۱۳۸ ۱۸۱۳ ۱۸۱۳). ۱۸۸۸ (۱۹۲۷ ۱۳۷۲

اشعر قريش -4 شريف الرضى، محدّد بن حسين

اشعری ، آدم بن اسحاق بن آدم بن عبد الله بن سعد ۱۷۴۳ اشعری، ابو الحسن مه اشعری، علی بن اسماعیل

اشعری ، احمد بن اسحاق ۲۶۲ ، ۱۹۲۵ ، ۱۹۲۵ ، ۱۹۲۹ ، ۲۶۰۰

اشعری، سعد بن عالک بن صامر سه سعد بین صالک بین صامر الاشدی

اشعری ، علی بن اسماعیل ۱۳۵۳ ، ۱۳۶۳ ، ۱۳۶۳ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳ اشعری قمی ، احمد بن ادریس ۱۳۶۳ ، ۱۳۶۳

اشعری قسی ، زکریاین آدم بن عبد الله بن سعد ۲۰۲۰، ۱۵۱۵. ۱۵۶۸، ۱۹۲۰، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۹۶۷، ۱۸۲۱، ۱۹۲۹

اشعری قمی ، زکریا بن ادریس بن عبد الله بن سعد ۱۷۳۳، ۱۹۲۹

> اشعری قمی ، سعدین سعد احوص ۱۸۱۱ اشعری قمی ، سعدین عبد الله ۲۷۵۳ ، ۲۴۰۰ اشعری قمی ، عمران بن عبد الله بن سعد ۱۳۲۱

اشعری، محمّد بن احمد بن یحبی سه محمّد بن احمد بن یحبی الأشدی

اشعری ، محمّد بن الحسن بن ابن خالد به محمّد بن الحسن بن ابن خالد اشعری

اشعری ، موسی بن عبداله بن سعید ۱۷۴۱ اشکوری لاهیجی ، قطبالڈین محقد ۲۷۰۷ اشتانی ، محقد بن حسین حه بحقد بن حسین اشتانی

اشنانی، محقد بن حسین - بحقد بن حسین اشنانی اصبحی مدنی، مالک بن انس بن مالک - مالک بن انس بن مالک اصبحی مدنی

اصغ بن نباته ۱۳۲۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۵ ، ۹۷۶ ، ۹۹۱ ، ۲۲۰۸ ، ۲۲۰۸ ، ۲۲۰۸ ، ۲۲۰۸ ، ۲۲۰۸ ، ۲۶۰۷

الأصبهائي ، ميرزا عبد الله سه ميرزا عبد الله الأصبهائي

اصفهائی ، أبو الفرج على بن حسين سه أبيو الفرج اصفهائي . على بن حسين

اصفهانی ، احمد بن محشد بن حسن سه مرزوشی ، احمد بن محشد اصفهانی ، سیّد علی بن سیّد محشد ۱۹۹۳

اصفهانی ، سيّد محمّد باقر ٢٨٠٣

أصفهاني ، شيخ محمّد حسين 1004

اصفهانی ، شیخ محتد رضا 1009

اصفهائی، طغرائی حسین بن علی به طغرائی حسین بین صلی اصفهائی

اصفهانی، عبد الله افدی حه افتدی، عبد الله بن عیسی بیگ اصفهانی، محمّد باتر حه خواتساری، محمّد باقر

اصفهانی، محمّد بن سلا محمّد رفیع جبلانی به بیدآبادی. محمّد بن محمّد

> اصفهانی، محدّد حسن به نجفی، محدّد حسن بن باقر اصفهانی، میرزا عبد الله جه میرزا عبد الله اصفهانی اصم ، حاتم بن عنوان بلنمی ۱۳۳۳، ۱۳۳۹، ۱۷۳۹

اصةٍ. حاتم سه حائم احمة

اصمعی ، عبدالعلک بین قریب ۱۵۶۷ ۱۳۸۲، ۲۵۰۱، ۲۵۰۳. ۲۷۵۰ ۱۵۰۴

الأصمى ، عبدالملك - وعبدالملك الأصمى القروش ، حسن بن على 1114 ، 2004 ، 2004 ، 2504 ، 2504



انشین ۲۵۱۵, ۲۷۲۹ الفشين ، خيذر بن كارس 1018 اقطع. عبداله سه حبداله اقطع افطس ۱۲۴۴ الطسء حسن بن حسن ۲۳۷۶ الطس، حسين بن حسن - حسين بن حسن أقطس الطبيء عبدالله 🕳 عبدالله الطس افطس، هبيد الله بن حسن مه عبيد الله بن حسن اقطس القِطْس ، همر بن حسن 🖚 همر بن حسن افطس الانطس، محمّد خزري بن على بن على بن الحسن - محمّد عزري بن على بن على بن الحسن الأنطس أفغى جرهمى ٢٨ افعان ، عبد الله خان سه عبد الله خان اقفان افلاطون ۲۶۷۶٬۱۲۲۵ اقندی ، عبد الله بن عیسی بیک ۲۷۹۸ اقرع بن حابس ٢٢٣ـ٢٢٢ اقساسی، حسن بن حمزه به حسن بن حمزه اقساسی اقساسی، حسن بن علی بن حمزه -به حسن بن ضلی بن حمعز الصرى، ابر الحجّاج مه ابو الْحجّاج الصرى اقليدس ۲۵۷۰ اكبرين عثمان بن عقان ۲۱۶۴ اکیرین موسی ابو سبحه بن ایراهیم 2000 اكبريهيهاتي ١٥٥٧،١٣٣٤ اكبر محقَّق بهيهاني 🖚 اكبر بهيهاني اكثم بن صيفي ۲۷۲ اكمل. محمّد مه محمّد اكمل الب ارسلان سلجواني ، شاه ايران ٢٤٨٣ ، ٢٤٨٥ ، ٢٧٥٨ الب ارسلان، محمّد بن داود بن سيكائيل بمن سلجوق - الب ارسلان سلجوتي ، شاه ايران الياس ۳۰ الياس ميرقى 1970 ام أدم 🖚 حوا الزابان بنت عثمان بن عفان 1964 اخ احمد ۱۵۴۲،۱۵۴۲ اغ اسحاق ۱۵۸۲ امُ اسحاق بنت ابراهيم 500

امّ اسحاق بنت اسماعيل بن ابراهيم ٢٠٧

امّ اسحاق بنت طلحه بن عبيد الله تيميّه ٥٧٢، ١٠٥٥

اطروش. حسن بن على بن ألحسن بن عمر الأشرف -+ اطروش. حسن بن علی اطروش، حسن بن علی حسنی سه اطروش، حسن بن علی اطروش، سيِّد ابو محمَّد 🖚 سيِّد ابو محمَّد اطروش اعتماد الشلطنه ، محمّد حسن بن على ١٠٣٢ اعتم کوئی ۔، این اعتم کوئی ، محمّد بن علی اعرابی ، ابراهیم ۱۹۹۰ الأعرابي، عمر بن كوكره سه غمر بن كوكره الأحرابي اعرج ، ابو جعفر محمَّد ہه ابو جعفر محمَّد اعرج احرج . أبو حازم 🖚 أبو حازم أحرج اعرج ، ابو الحسن على بن محمّد جوّاتي بن هيدالة - ابو ألحسن على بن محمّد جوّاتي بن عبيد الله احرج اعرج ، ابو عبد الله احمد بن محمّد مه ابو عبد الله احمد بن محمّد الاعرج، جعفر الحجَّة بن عبيد الله مه جعفر الحجَّه بن عبيد الله الأعرج , حمزه المختلس بن هبيد الله -4 حمزه المختلس بـن عبيدالة الأعرج اعرج . سعيد بن حبيد الله 🖚 سعيد بن حبيد الله اعرج اعرج ، حبيد الله 🖚 عبيد الله احرج الأعرج ، على بن ابراهيم بن محقد بن الحسن بن محقد جؤاتي بن عبيد الد 1971 الأعرج. على الصائح بن حبيد اله -ه على الْصَالِح بن عبيد الله اعرج ، محمّد بن عبيد الله -- محمّد بن عبيد الله اعرج الاعرج، محمَّد الجوَّاني بن عبد الله [عبيد الله] - محمَّد الْجَوَّاتِي بن عبد الله [عبيد الله] الأعرج اعرج، محمّد 🖚 محمّد اعرج اعرجی ، سیّد محسن ۲۷۸۹ اعشى ۲۲۹۸ أعشى همدان ٢٢٧٢ اعمش ۱۲۵۶،۱۲۸۶،۱۰۰۸ اعمش بن مهران به اعمش ، سلیمان بن مهران کوشی اعمش ، سلیمان بن مهران کوفی ۴۵۰ ، ۳۲۵۵ ، ۳۲۹۶ افعش، سليمان -۽ سليمان اعمش اعمى. عمرو بن امّ مكتوم 🖚 عمرو بن امّ مكتوم اعمى اعور سلمي ۱۹۹۸ اعين ١٣٣٢ افتکین ترکی ، ابو منصور ۲۶۵۵



امُ الحكم بنت لي سفيان 1999 امُ حكيم ٢٧٢، ٢٨٩، ١٣٢٩ امُ حكيم بنت حارث بن هشام ۲۱۸ امّ حكيم ينت فاسم بن محمّد بن ابي بكر ١٨٩٨ ، ١٣٣٨ ام حكيم بن عبد المطلب ٢٧٢ الإحميده ١٢٠٦ الإخالد ١٣٣٤ امُ الخير بنت حسن ٥٧٢ امّ خير بنت عبدالله ١٣٣٩ امرؤ القيس ٢٥١، ٢٥٨، ٢۶۶٣. امُ سعبد بنت عثمان بن عقان 2154 امُ سعيد بنت عرود 201 امّ سعید بنت عروه بن سیعود نقلی 201 المُ سلمه ٢٠٠ ١٨. ٨٨ ٨١، ١٧٢ ، ١٧٧ ، ١٩٢ ، ١٥٥ ، ١٥٥ ، ٢٧٢ ، TYE WYS OLD THE THE OWN HAN THE PIE 77-1. 1771. 6791. 5817. 6877. 5877. -847. 7877 امُ سلمه بنت حسن(ع) ۱۱۸۲،۵۷۲ امٌ سلمه بنت حسين اثرم ٥٨١ المسلمه بنت عبدالله بن الحسين الأصغر ١٣٣٥ . ١٣٣٥ امُ سلمه بنت على 101 امُ سلمه بنت محمّد باقر(ع) 1779 الم سلمه بنت محمّد بن احمد ١٨١٣ امّ سلمه بنت محمّد بن عبد الله محض ٥٩٧ اغ سلمه بنت موسى بن جعفر (ع) 1675 أمَّ شعيب مُحَرِّوعِيَّهِ 201 اغ عبدالله ۱۸۷۸ ۵۸۶ امَّ عبدالله بنت الحر البدّى ٩٠٢ امَّ عبد الله بنت حسن ٢٧٥ الم عبد الله بنت عامر بن عبد الله بن بشر بن عامر ملاعب 911 اغ عبدالزحمن بنت حسن ٥٧٢ أمَّ على بنت محمّد اصغر - 040 المُ حمر بنت عثمان بن عقان ۲۹۶۳ اغ هيسي بنت مأمون 1966 امَ قروه بنت قناسم بن محقد بن ابني بكر ١٣٣٩، ١٣٣٧.

اغ الفضل ۱۹۶۰، ۱۹۷۰، ۱۹۶۰، ۱۹۶۳، ۱۹۶۳، ۱۹۹۰، ۲۴۸۷، ۲۴۸۷ اغ الفضل بنت مأمرن ۱۹۷۸، ۱۸۰۳، ۱۸۰۵، ۱۸۵۱، ۲۵۱۱ اغ الفضل لبایه بنت حارث هلائی ۲۷۱ اغ الفاسم بنت جعفر بن حسن مثنی ۴۲۷

امام احمد 🖚 ابن حنبل، احمد بن محمّد امام بيهقي ، احمد بن الحسين - ١٨٦٦، ٢٢٥٨، ٢٢٨٦، ٢٧٥٨ ادام جمعه ، سيَّد محمَّد سه سيَّد محمَّد امام جمعه ادام جمعه ، محمّد حسين مه محمّد حسين ادام جمعه امام الحرمين 1994 امام الحرمين جويني ، حيد الملك بن عبد الله - ١٩٩١، ٢٢٩٢. امام مالك 🖚 مالك بن انس امام مرزوقی 🖚 مرزوقی ، احمد بن محمّد امامه بنت ابن الماص بن ربيع - ۲۷۰ امامه بنت الجراد(ع) ١٨١٩،١٨١٠ امامه بنت زینب ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۲ امامه بنت طلحه فزاری ۵۹۷ امامه بنت على 951 امامي ، محقد رضا ١٥٧٢ الأمامي. محمّد رضا مه محمّد رضا الأمامي امّ ايمن ١٣١. ١٣٢. ٢٣٥. ٣٢٥ اغ ايمن حبثته ٥٩ الغ برده بنت منذر بن زيد ۲۶۷ اغ بشير بنت اين مسعود عقبه خزرجي ۵۷۱ الزالينين ١٩٥٣ ١٩٥٢ ١٨٨٠ ١٨٨٠ عمد المُ الْمِنْينِ بنت حزام بن خالد كلابي - ٣٥٠ امُ جعفر بنت موسى بن جعفر (ع) 1070 امُجلاس ١٣٥،١٣٤ امُجميل ١٠٢،١٠٥،١٠٢ ام حبيب ١٩٧١، ١٨٨٢ الم حبيب بنت ربيعه ٢٥٠ المُ حبيب بنت عباد بن ربيعه بن يحيى ٢٥١ أمَّ حبيب ينت مأمون 1978 اؤ حبيه ١٣٢، ١٧٢، ١٨٨٢

اغ الحسن بنت حسين بن عبد الله بن اسماعيل بن عبد الله بن اجماعيل بن عبد الله بن اسماعيل بن عبد الله بن جعفر طيّار ۱۳۰۶ جعفر طيّار ۱۳۰۶ اغ الحسن بنت على ۱۳۵۰ اغ الحسن بنت على بن الحسن ۱۳۱۳

امُ حبيبه بنت ابي سفيان ٢٠٣. ٢٩٨. ٢١٩٩

الم الحسن بنت جعار بن حسن مثنى ٢٢٢

امُ الحسن ٥٧١ ٥٧١ ٥٧٨

امير سيَّد على شوشترى -ه شوشترى، نوراله بن شريف ألَّاين امير شمس الذين محمّد 1410 أمير محقد جعفر 1810 امير محقدها شم 2046 اميمه ۲۷۲ امین استرآبادی، ملا محمّد - ملا محمّد امین استرآبادی امین کاظمی، مقدس جہ مقدس امین کاظمی امین ، محقد بن هارون ۱۳۱۸، ۱۳۹۹، ۱۳۸۱، ۱۹۲۸، ۱۵۲۷، 704. 1841. 1841. TTT, +TTF, 16TT, VOTT_FOTF. 7477_7477, Patt, Appt, PPPT, 7-07, V-07, PADT. TYTA, TYTY, T\$1. ات ۲۳،۵۰۱،۸۰۲۶ ۲۳۳۲ اټ ،خواهر خديجه ۲۱۸ اميّة بن خلف ١٥٣ ائيه بن على 1896، 1878 اتباری ، ابو الحسن 1701 الدقسى، محمّد بن ابي نصر 🕳 محمّد بن ابي ضعر فحوح بين عبدالة بن حميد ائس ۲۸۵،۸۴ السريسن منالک ۲۰، ۲۹۴، ۲۸۴، ۲۰۰۶، ۹۹۹، ۲۲۲۷، ۲۲۲۵، ۲۲۲۵ انصاری ، این این کیشه ۱۹۶۱ انصاری . ابو زید 🖚 ابو زید انصاری اتصاری، ایر پوسف پطوب بن ایراهیم به اینو پنوسف قناخی، يعقوب بن ابراهيم انصاری، جابر بن عبدالله 🛥 جابر بن عبدالله اتصاری الصاري. خارجه بن زيد بن ثابت حه خارجه بس زيند بس شابت الصاري خزرجي ، عمرو بن قرظه بن كعب - ١٥٩ اتصاری ، شیخ مرتضی ۱۰۷۶ الصاري ، عبد الله بن محمّد ۲۹۲ ، ۲۶۹۱ ، ۲۷۵۸ ، ۲۷۶۹ انصاري، هيد الرحمن بن ابي ليلي - حبد الرحمن بن ابي ليلي انصاری، هید الرحمن بن هید ربه جه هبد الرّحمن بین هیدربه انصاري انصاری ، عقبه بن عامر ۲۱۷۴ انصاري. محمّد بن احمد مه محمّد بن احمد انصاري

الهياري. نعمان بن بشير جه نعمان بن بشير انصاري

امّ الكرام بنت على 201 777, 977, 477, 277 امّ كلتوم ، فوزند پيامبر اسلام(ص) . ٧٠٣ . ٢٩٥٠ التم كلثوم بنت اسحاق 1718 امّ كلتوم بنت الجواد(ع) ١٨١٠ امّ كائتوم بنت حسن بن حسن ۵۹۴ امْ كلتوم بنت زين العابدين(ع) (٥٢٣ الم كلئوم بنت شيخ ابو جعفر عمري ٢٦١٨ لمة كسلتوم بستت صلى(ع) - 41، 100، 101، 101، 117، 117، TTP. TTP. GSP. 17P. VVP. 11-1 ام كلثوم بنت على بن الحسن 214 امُ كلثوم بنت على بن الحسين 1100 امُ كَلِنُوم بِنتِ محمّد ١٩٨٢ امُ كلتُوم بنت محمّد بن احمد ١٨١٣ امٌ كفتوم بنت محمّد بن عبد الله محض ١٩٩٠ الم كلثوم بنت محمّد بن عثمان ٢١٣٢ امً كلثوم بنت موسى بن جعفر(ع) 1046 امّ کلتوم صغری بنت علی ۱۵۹ امُ لقمانَ بنت عقيل 106 المُ محمَّد بنت جعفر بن حسن بن جعفر (577 امّ محمّد بنت الجراد(ع) ١٨١٢، ١٨١٠، ١٨١١ امُ محمَّد بنت موسى ١٨١٢ امُ معبد ١٩٠٨٨ امّ رئد ۲۶۲، ۷۷۲ ۸۸۳ ۸۸۵ ۸۸۵ ۴۰۵ أمَّ ولَد يزيد بن حيد الله بن ربيعه 1167 شوى ، لبان بن سعيد -4 ابان بن سعيد بن العاص اموى اموی. معاویه بن مغیره -به معاویه بن مغیره اموی امّ هانی ۲۱۹،۲۷۰ امّ هانی بنت عقیل ۹۵۶ امُ هائی بنت علی ۲۵۱ المالهيثم بنت اسود نخعى 176 امة الله بنت رشيد هجري (194 امة الحبيد ١٨٥ امير ايراهيم بن حسن بن زيد بن حسن مجتبي 646 امير ابو بكر بن مستعصم ۲۷۳۴ امير اسحاق استرأبادي ٢٠٩۶ امير حسن بن زيد بن محقد ۵۸۷

امير حمص ۲۶۴۰



يجدل كلبي ۲۲۱۴ البجلىء ابر خيد الله عبد الرّحمن بين الحيقاج عهد ابيو عبد الله عبد الرّحمن بن الحجّاج البجلي يجش، جرير بن عبد لله جه جرير بن عبد لله يجلَّى البجلي الذهني، يونس بن يعقوب جه يونس بن يعقوب اليجلي یجلی، رفاحه بن شدّاد سه رفاعه بن شدّاد بجلی بجلي، زهير بن ٿين 🖚 زهير بن ٿين بجلي يجلى ، حيد اڭ 🕳 عيد اڭ پجلئ يجلي. عبد الرحمن مه عبد الزحمن بجلي بجلی کوئی۔ ابر علی ؎ ابر علی بجلی کوئی بجلي كوفي ، عبدالله بن جندب -به عبد الدين جندب بيعلي كوفي بحترى ۲۵۸۸،۲۵۷۸ جحتری، وليد بن خبيد - وليد بن عبيد بحتري يحدث بن سليم ٩١١ يحرالعلوم ، محمّد مهدى بن مرتضى ، ٤٦٣، ١٩٣٣، ٢٠٨٠. بمحراتس تسويلي ، سيند هناشم بمن مسليمان بمن اسماعيل الحسيني 1790،1791 بحراض، سيَّد ماجد جه سيَّد ماجد بحرائي جحراتي ، السيِّد هاشم مه بحرائي توبلي ، سيِّد هاشم بن سليمان بن اسعافيل الحسينى يحراني، هيد الله بن حمالج سماهيجي حد عبد الله بن ممالح سعاهيجي بحراني بحراني ، ماجدين هاشم بن على (۱۷۸۵ بحرائي ، يوسف بن احمد ٢٥٣٠، ٢٧٩٨ بحر العلوم ۲۰۹۲، ۲۰۹۳، ۲۸۰۰، ۲۸۰۳ بحر العلوم ، سيِّد مهدى بين سيِّد مرتضى بين سيِّد محمَّد حستی حسیتی ۲۸۰۱ يحريمه بنت منذر ٧١٧ يحيرا 176،176 يحير بن زهير ۲۲۹۸ بخاری ۲۲۲۸، ۲۴۰۰، ۲۴۶۷، ۲۵۲۱، ۲۵۲۷، ۲۲۲۲ بخاري ، أبو نصر سنهل بن عبد الله ٢٥٠، ٢٥٠، ٩٢، ٩٤٠، ٩٨٠ 719, 77€, 77€, 1911, 7771, ADT1, 4701, A701,

بخاری انصاری ، شیخ یحیی کبیر 1000

البختري ، وهب بن وهب ٢٠١

بخاری، محمّد بن اسماعیل به محمّد بن اسماعیل بخاری

أنعار ٢٨ انرزی ۲۷۶۰ ۲۷۰۳ ۲۷۶۰ ۲۷۶۰ اتوشيروان عادل ۲۷۱۹،۲۶۷۵،۲۲۵۴ ارحدی ۲۲۴۰ اوحدي مرافعاي اصفهائي 1970 أودي ، جميع بن الخلق مه جميع بن الخلق أودى اوزاعی ۲۷۲۷، ۲۲۹۸، ۲۲۲۹ اوس بن خولق انصاری ۲۶۲،۶۷ اولجسايتو ، نساه ايبران ٢٩١، ١٣٢٧. ١٥٥٩. ٢٧٧٠. اویس قرنی ۱۶۸٬۳۶۶ أياد ١٨ أيجي أصفهاني . على أكبر بن محمَّد باقر جه عضد الذَّين البجي. عبدالرحمن بن احمد ايجى ، عضد الذَّين عبد الرحمن بن احمد فارسى ٢٧٧٠ ايمن بن امّ ايمن ٢٣٠ ايوب ۲۹۶۷ ايوب بن سليمان ٢٥٢٥ ايؤب بن مشرح حيواني ١٣٩ ايُرب سجستاني 1197 ابوب وزاق ۲۵۵۵ باباركن الذين ١٢٥٦، ١٢٥٢، ٢٧٩٣ بایک خرمدین ۲۷۲۹،۲۵۱۵ يايويه قمى -- ابن بابويه على بن حسين باخرزي، على بن حسن جه ابو الحسن باخرزي، على بن حسن بالخمري ، ابراهيم قليل ٢٠١ بافان، عامل کسری در یمن ۱۹۴۷ بارت ۳۳ باغر تركى ۲۵۲۴ باغر 🗝 على بن محمّد عبد الله بن حسن بن جعفر باقلائي ، محمّد بن الطيب ، قاضي ابو بكر - ٣٤٣٣ ، ٣٢٣٥ یائی ، سیّد علی بن حسین ۲۷۶۹ باتویه، فرستاده کسری ۱۱۴۷ الباهر بن امام زين العابدين ٢٥٧٨، ١٥٧٤ باهلی ، قنیبه بن مسلم ۲۳۹۰ ياهليء مسلم بن عمرو حه مسلم بن همرو ياهشي بایزید بسطامی ، طیفور بن عیسی ۱۳۴۱، ۱۴۱۵، ۲۵۷۰،



بایکیال ۲۵۶۱

پریده ۱۳۳۰ پریدی، عبد الله سه حبد الله پریدی پریهه ۱۹۰۱ م ۱۸۲۰ ۱۸۱۰ ۱۸۱۰ ۱۸۲۰ ۱۸۲۰ ۱۸۲۰ پریهه بنت جعفر بنت الجواد(ع) ۱۸۹۲ ۱۸۹۳ پریهه بنت محمد بن الجعفر (ع) ۱۵۲۵ پریهه بنت موسی بن جعفر (ع) ۱۵۲۵ پریهه بنت موسی میرفع ۱۵۸۲ ۱۸۱۱ پراز، حضن ابو عمرو حد حضن ابو عمرو پزاز پزاز، حضن ابو عمرو حد حضن ابو عمرو پزاز پزاز بشابوری ، عبد الله ۱۸۲۶ پزارکمهر حکیم حد پزرگمهر پزارکمهر ۱۸۲۰ ۱۸۲۰ ۱۸۲۰ ۱۸۲۰ ۱۸۲۰ ۱۸۲۰ ۱۸۲۰

> یشر حضرمی ۸۹۰ بشیر ۱۰۲۴ ۱۰۲۳ بشیر بن استاعیل بن هقار صبرفی ۱۹۲۷ بشیر بنال ۹۶۰ ۱۰۹۳ و ۱۳۹۰ ۱۳۹۳ ۱۳۹۶ بشیر نیال ۱۹۰۹ بصراوی، محمله بن هیاد سه محمله بن هیاد بصراوی بصری، داحمد بن حیاد سه محمله بن هیاد بصراوی بصری، جابر بن زید سه جابر بن ذید بصری

بخت نصر ۱۹۲۰-۱۹۷۹ بختیار ، عز الدّوله دیلس ۱۶۵۷ بختیار ، عزالام معتضد ۲۵۸۷ ، ۲۵۸۷ بدر ، غلام معتضد ۲۵۸۱ بدر الدین ابو عبد الله محتد بن ابراهیم ۱۳۱۵ بدیم الزمان همدانی ، احمد بن الحسین ۱۳۶۳، ۱۳۹۸، ۱۳۵۳، ۱۳۵۳، بدیم الزمان همدانی ، احمد بن الحسین ۱۳۶۳، ۱۳۹۸، ۱۳۵۵، بدیل بن صریم ۱۳۸۰ بدیل بن صریم ۱۳۸۰

> براقی ،سیّد حسن ۱۸۹۳ برادین عازب ۲۱۱، ۱۵۱۷،۳۱۰، ۱۵۱۷،۳۱۰ برادین مالک ۳۰۳

بربری. محمّد بن موسی بن حماد به محمّد بن موسی بن حماد

بربری برقی ۱۷۶۶

برقی ، احمد بن محمّد ۱۶۲۱، ۱۹۷۴، ۱۵۸۲ ، ۱۷۵۱ برقی ، احمد بن محمّد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمّد بن علی سه برقی ، احمد بن محمّد

ير في ، عبد الرحمن بن محمّد بن على سه عبد الرحمن بن محمّد بن على برقى

ير في , على بن احمد بن عبد الله بن احمد بن أبو عبد الله - به على بن احمد بن عبد الله بن احمد بن أبو عبد الله برقي

> پرقی، محکد بن علی -- محکد بن علی برقی ...ک. ۱۹۱۸ - ۱۹۹۲

برک ۱۱۹۱،۳۱۵

برک بن عبدالله ۲۱۴ برکیاروق سلجوقی ۲۶۸۳

برمکی ، جعفر بن بحبی ۱۳۵۷، ۱۳۶۳، ۱۳۶۳، ۱۹۹۸، ۱۹۵۳، ۱۹۵۳، ۱۹۵۳، ۲۷۲۹

برمکی ، فضل بن بحیل بن خاند حه فضل بن بحیل بن خالد برمکی برمکی ، محشد بن بحیل حه محشد بن بحیل برمکی برمکی ، بحیل بن خالد حه بحیل بن خالد برمکی

بزء ۱۷۷،۱۷۷ ت

يرهاڻ امير المؤمنين – الب ارسلاڻ سلجو تي ، شاه ايران

يزه بنت حيد المطلب ١٧٢ يزه بنت مزين اذين طابخه بن الياس ٣١

بريحه خياسي ١٨٧٢



بكر بن وائل ۱۹۳٬۸۷۰ ۹۱۴ بالافرى الحمدين يحيى المجا يسبخل علا ١٩٨٨ ١٨٨٨ ١١٧ عمل ١٩٩٢ ٥٠١٨ ١٩٨٠ ١ 1177.7771 بلائ بن رياح ٢٩١ يلخى، شقيل - شقيق بلخى، شقيق بن ابراهيم بلخى، عبد الله حه ابو القاسم كعبى، عبد الله بن احمد بلخي همري رشيد وطواط ، محقد بن محقد سه محقد بن محقد بلخى عمرى رشيد وطواط بلقيس 1346 البلقيني والشيخ سراج الذين مه سراج الذين البلقيني بلهاء ۲۴ بليناس ۲۶۷۶ يو دُر جمهر 🖚 پزرگمهر بوران ۲۷۵۱ برران بنت حسن بن سهل مه بوران، خدیجه بنت حسن بن سهل

برران بنت حسن بن سهل خه بوران ، خدیجه بنت حسن بن سهل بوران ، خدیجه بنت حسن بن سهل ۲۵۰۰ ، ۳۵۷۶ بوری شانمی ۲۷۱۹، ۲۷۴۰ بورسیری ۲۴۰

يويهى ، معز الدُّوله ← معزَّ الدُّوله يويهى

بهاتی ، محمّد ۲۷۸۲

بهایی ، محمّد بن حسین جا شیخ بهایی ، محمّد بن حسین ینهاء الدُوله بن عنف الدّوله دیبلمی ۱۹۲۹ ، ۱۹۵۳ ، ۱۹۶۶ . ۲۷۵۷ ، ۱۹۶۸

> چاه الدُّوله دیاسی -- بهاه الدُّوله بن عضد الدّوله دیلمی بهاه الدّین علی ۱۲۱۰

> > بهيهاني - ۱۹۶۲، ۱۳۹۰، ۱۳۹۴، ۱۳۹۹، ۲۸۰۳

يهبهائي، اكبر 🖚 اكبر يهبهاني

بهبهائی حالزی، محقد باقر حه بهبهائی، محقد باقر بین محقد اکمل

بهیهانی کرمانشاهی ، احمد سه آقا احمد کرمانشاهی بهیهانی ، محمد باقر بن محمد اکسل ۱۹۵۰ ، ۱۹۱۵ ، ۲۸۰۰ ، ۲۸۰۲

> بهیهانی ، مولی جه مولی بهیهانی عمرانی ، همرو جه همرو بهراتی بهرام چوبین ۲۶۶۲ بهرام شاه فرنوی ۲۳۵۵ بهرام گور ۲۶۹۶

چهری، حسن بن پسار -به حسن بن پسار بهری بخبری، حسن -به حسن بهبری

بصری، سعید بن سهل 🖚 سعید بن سهل بصری

يعمري، على بن محمّد -به ليو الجبين مدانتي، على بن محمّد معمري، فقيل بن محمّد -به في الجبين مدانتي، على بن محمّد

بصری، فضیل بن پسار جه فضیل بن پشار بصری ابو القاسم

بصری، محمّد بن سیرین جه محمّد بن سیرین بصری بصری معتزلی :محمّد بن علی ۲۷۵۸

بصری ، معمر بن مثنی سه معمر بن مثنی بصری

بخالتی، علی بن ابی حدزه سه علی بن ابی حمزه بطالتی

بطحائي، محدّد جه محدّد بطحائي

یطحانی، ناصر اللّین علی بن مهدی بن محقد بن حسین بن زید بن محقد - ناصر اللّین علی بن مهدی بن محقد بن حسین بن زید بن محقد بطحانی

> یطحایی ۱۸۷۶ بطریق کبیر ۲۵۱۶ بطلمیوس ۲۶۹۶ مطلمی بران ما

بظلميوس ثاني ، على بن الهيثم ٢٩٧٤

بنا. ۲۵۵۲،۲۵۵۲،۲۵۵۲

یفاء ترکی کبیر ۲۵۲۸، ۲۷۵۰ یفاء صفیر ۲۵۵۸، ۲۵۲۸

بغدادي ، ايراهيم بن محقد ٢٧٥٢

یغدادی، ابو عمرو زادد مطرز محمّد بن عبد الواحد سه محمّد بن حبد الواحد بغدادی

بغدادی امامی ، علی بن اسحاق ۲۶۲۸

بغدادی ، جنید بن محمّد -- جنید بغدادی

بغدادی ، عبد الرّحيم 1007

بغدادی ، علی ۲۰۲۳

بغدادی ، علی بن عباس حه این رومی ، علی بن عباس بغدادی بغدادی ، محمّد بن عبد آثواجد حه محمّد بن عبد آثواجد بغدادی بغدادی ، محمّد بن قاسم ، این انبازی حه محمّد بن قاسم بغدادی .

این انباری

بغوی ۲۷۱

یغوی ، حسین بن سعید ۲۰۰۰

بفوى محيى السنه 2544

بقراط 1998

بکار بن زبیر ۲۹۲۴،۶۰۴

بگار زبیری 🕳 یکار بن زبیر

بكوين عمران ۱۳۴۰ ۱۳۳۰ ۲۴۰

بكربن حئ النبسي ١٩٥٥



تقی الدّین مقریزی 🖚 مقریزی ، احمد بن علی تكتم 1814 تلمكيري ۱۳۴۱، ۱۳۴۷، ۱۳۴۱، ۱۵۷۸، ۲۶۳۱ التلمكيري، محمّد بن هارون بن موسى -- محمّد بن هارون بن موسي التلمكيري تلمکبری، هارون بن موسی -ه هارون بن موسی تلمکبری تمار ، ابو خالد 🖚 ابو خالد تقار القار ، ميٽم بن يحيي 🖚 ميٽم بن يحيي قمار تعيمي ، طلحه بن حبيد الله - حطلحه بن حبيد الله تعيمى الميمى، عامر بن تهشل 🖚 عامر بن تهشل تعيمى تعيمى ، على بن اسعاعيل ١٠٢٧ تعيمي، عمرو بن ضبيعه بن قيس 🖚 حمرو بن ضبيعه بن قيس تميمی، مهاجر بن اوس 🖚 مهاجر بن اوس تعيمي تسنكاباتي مسازندرانسي ، مسؤمن يسن امسير مسحقد زمسان حبيني ١٧٩٢ تنكابني مازندراني ، محقد بن عبد الفتاح ٢٧٩٥ التنوعي وابوالقاسم 2574 تنوخي ، على بن محقد ابو القاسم ٢٥٩٧ ، ٢٥٢٠ ، ٢٧٥٢ تنوخی، محسن بن علی قاضی سه محسن بن علی قاضی تتوخی توزون . ابو الوفاء ــه ابو الوفاء توزون توزون تركى ۲۶۴۴ توليخان ۲۷۲۶ تونی بشروی ، ملا عبد الله -به ملا عبد الله تونی پشروی تويسركاني ، مارَّ حسينعلي 1906 تهامی ، علی بن محمّد ۲۲۵۷ ، ۲۴۷۱ تهرانی قمی ، میرزا مسیح ۱۵۵۹ تيمين غالب ٣٢ فيمي ، يكر بن حن -4 يكر بن حن القيمي تيمى، عامر بن نهشل -4 عامر بن نهشل تيمي ٹیمی، محمّد بن عمرو -به محمّد بن خمرو تیمی ليميء پزيد بن همرو حه پزيد بن همرو ليمي ثابت 1907 ئابت بثائن 1160،1161 ثابت بن دینار جه ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار تابت بن قیس بن شفاس ۱۷۷۰ ، ۱۲۸ ، ۱۲۵ ، ۲۰۱۱ ، ۲۱۵۲ ، ۲۷۴۱ ئابت بن بزید ۲۲۶۱

تعالیی ۱۵۵۲، ۲۶۸۵، ۲۶۸۵

بهيمه 1771 بياضي ، شيخ على بن محمَّد بن يونس -+ شيخ على بن محمَّد بن يونس بياضى بیدآبادی ، محتد بن محتد ۱۲۵۱ ، ۲۸۰۰ بیضاری ۲۷۶۸.۲۲۲۴ بيضاوي وناصر الذِّين هبد الله بن عمر فارسي ٢٧٥٧ يهض ۲۲۰۰ ببهقی ، ابراهیم بن محمّد ۱۰۲۸ ببهقی، ابو علی ۱۶۲۲ يپهڻي سيزواري، محمّد بن حسين حه قبطب الدّين کيدري، محقد بن حسين 1891 يرران ۲۷۴۸ تاج ، آلا حسن به آلا حسن تاج تاج الذين ١٩٣٧ تاج الذِّين ابو الفضل محمَّد بن مجد الذِّين حسين بن على بن زيدبن داعي ۱۲۴۷ تاج الذين بن زهره حسيني ١٥٢٥، ١٣٣٠، ١٥٢٧ تاج ، محمد ۲۰۷۲ تېرېزي ، على علوي 2004 الترمدي، محمّد بن احمد بن نصر مه محمّد بن احمد بين تنصر الثرمدي ترمذي ، محمّد بن عيسي ١٩٣٠، ١٩٩٥، ١٩٩٤، ١٣١٤، ٢٣١٤، ٢٥٢١، TYOT, TYTT, TOYT, TOYT, TOYT تستری ، حسین علی بن عبداند ۲۷۹۸ تستری خراسانی ، خید الله بن محمود -به عید الله بن محمود تستری خراسائى تستری دؤفونی ، مرتضی بن محمّد امین ۲۸۰۶۰ تستري، هيد الله بن حسين 🕳 عبد الله بن حسين تستري الستريء مولي حسين هلي بن مولي عبد الله مه تستري ، حسين بن على بن عبد الله تغاجار ۱۷۲۶ تعلبي. ضرفامه بن مالک 🖚 ضرفامه بن مالک تعلبي تعلبی ، کنانه بن عتیل 🖚 کنانه بن هنیق تعلبی تفتازانی ۲۲۲۹،۲۲۲۹ تغتازاتی، سمد بن عمر 🖚 لغتازانی، مسعود بن حمر تفتازاني ومسعود بن عمر ۲۷۲۹ ، ۲۷۷۴ و ۲۷۷۴ تغى بن نجم الحلي ٢٥٨٠ تقي الذين حسن بن داود ٢٥٣٣

ثمالین ، احمد بن علی بن حسین ۱۶۴۸ تعالبيء حيد ألملك مه عبد الملك تعاليي ثعالين نيشابوري ، حيد الملك بن محمّد ٢٧٥٧ ، ٢٢٧٧ تعلب ۲۶۰۵،۲۵۹۷ ۲۶۰۵ ثعلب ، احمد بن يحي 2010 ، ٢٧٥٢ ثملب اوحدي 2577 تعلبي ۲۲۲۵٬۳۱۷ تعلی ، احمد بن محمد ۲۶۷۵ ، ۲۶۸۱ ۲۷۵۷ تقلى ، ابراهيم بن محقد ٢٧٥٢، ٢٥٨٢ القفي بلخي، عمير بن متوكّل - عمير بن متوكّل لقفي بلخي للغي، سمد بن مسمود 🖚 سمد بن مسمود نلغي للفى، حروه بن مسعود 🖚 حروه بن مسعود نلقى تقض، حمرو بن سعيد -به عمرو بن سعيد لقفي ثقفی، عیسی بن عمر 🖚 عیسی بن عمر تقفی ثقفی، محمَّد بن مسلم -به محمَّد بن مسلم تقفی تُقْفَى ، مختار بن ابي عبيده سه مختار بن ابي عبيده تقفي نُفْقِي ، مختار مه مختار ابن ابي عبيده تقفي ثقة الإسلام - كليني، محمّد بن يعقوب نقة الأسلام نوري 1974، 1974، 1974، 1974، 1984، 1994،

غة الإسلام كلينى حه كلينى. محمّد بن يعقوب الميلى كوفى، حسن بن على بن فضّال سه حسن بن على بن فضّال الميلى كوفئ الته مشلّل 1998

> ثویاتی ۱۵۳۹ ثوری ۲۴۱۲٬۱۳۴۰

ٹوری ، سفیان بن سعید 🖚 سفیان بن سعید ٹوری

توييه ٥۴

جابر ۱۰۰ ۱۰۱ ۵۱۰ ۱۹۷ ۹۸۰ ۲۱۳ ۲۳۳ ۵۱۰ ۲۷۳۱ ۱۹۹۳ ۲۹۹۱

جابر اعمى ۱۷۶۲

جابرين ابى الضّحاك 184

جابر بن حارث سلمانی **۵۵**۵

جابر بن زید بصری ۱۳۹۱

جبایر بسن صبدالله انتصاری ۱۹۸ (۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۸ ، ۱۹۳۸ ، ۱۹۳۸ ، ۱۹۳۸ ، ۱۹۳۸ ۱۹۵۵ ، ۱۹۷۵ ، ۱۹۹۹ ، ۱۹۳۷ ، ۱۹۳۹ ، ۱۹۷۵

جابر بن بزید از دی ۹۱۱ جسابر بسن بنزید جملی ۲۰۹، ۱۲۶۳، ۱۲۴۷، ۱۲۸۶–۱۳۹۳، TATE, 1171, 7777, 1717, 1717 جاپلقی، ابوالقاسم 🖚 میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمّد حسن جائلين ١٤٩٣.١٤٩٣.١٤٩٠ ١٤٩٥ جاحظ فاتی، محمّد بن عمید قسمی سه محمّد بین عسید قسمی جاحظ، عمرو بن بسعر - ١٩٧٦، ١٨٦٤، ١٩٩٨، ١٣٣٥، ٢٢٢٢. 6777, 7707, 8767, 7967, 7967, 7965, -6VF جارظٌ زمختری، ابو ألماسم محمود بن همر معتزلی مه زمخشري، محمود بن عمر جارائه زمخشری 🖚 زمخشری، محمودین عمر جاربه ۱۲۵ جاثوت ۱۸۶ بخاليتوس 1996 خاخاسب ۱۶۷۷ جامى ، عبد الرحمن بـن احـمد ٢٩٤، ١١٥٤، ١٣١٢، ٢٢٩٧. GVYT, FVVT, PVVT

> جباعی محتذین علی ۲۷۷۸ جبر نیل ۲۷۱۹ جبل عاملی ، سیّد محتد ۲۰۱۰ جبلة بن الأیهم ۲۶۱۲ جبر بن مطعم ۲۰۲۲ ۱۹۷۷ جحش بن ریّان ۲۷۲ جخشید بن سعد ۲۷۲۲ جزاح بن ستان ۲۵۲۲ ۲۵۲۲

> > جرجاني ، ابراهيم بن اسماعيل ١٩٢٢

جراد ۲۹۷۲

جرجائی، جعفر بن شریف -- جعفر بن شریف جرجانی -- حالی شرخه الله با حلی به محکد به بحی با کاری

جرجانی، شریف الڈین علی بن محمّد سه جرجانی، علی بـن محمّد

جرجاتی ، عبد الفلعر بن عبد الرحمن شافعی ۲۶۵۸ ، ۲۶۸۹. ۲۷۵۸

جرجائی ، علی بن محمّد 3401، 1704، 1704، 1704 جردله ، عبیدالله بن علی بن ابراهیم - به عبیدالله بن علی بن ابراهیم جردله

> جرفادقاتی ، أبو القاسم مه أبو القاسم جرفادقاتی جرمی : صالح بن اسحاق - ۲۵۱۸ ، ۱۷۲۹



جعفر بن الحسين (ع) ١٠٥٥ جعفرين مليمان ١١۶٢ جعفر بن سليمان بن ابي جعفر دواتيقي ١٩٩٩ جعفر بن سليمان عباسي 1760 جعفرين شريف جرجاني ١٩٢٢،١٩٢١ جعفرين عبداللدين حسن بن جعفر 250 جعفرين عثمان 2058 جعفر بن عفّان ۲۳۹ جعفر بن عقبل ۱۹۵۱ ۸۷۲ ۹۱۷ جمقر بن على (ع) 150، 171، 170، 170، 170، 171، 171، 171، جعفر بن على عريضى ١٣٢٣ جمغر بن على الهادي(ع) ١٨٩٠ ١٨٩٠ جعفرين عمر علوى 1977 جعفر بن عیسی جعفری ۲۵۵۸ جعفرين فقبل 100 جعفر بن قاسم هاشمی بصری ۱۸۶۰ جميّر بن قولويه جه ابن قولويه، جمغر بن محمّد جعفرين قيس 274 جعفر بن مأمون 1800 جعفر بن محقد ۲۵۳ جعفر بن محمّد اشعث ۱۵۲۷،۱۲۸۲ ۱۵۲۷ جعفر بن محقد بن ابراهيم 1000 جعفر بن محقد بن جعار بين حسن بين عبلي بين عبر بين على بن الحسين ١١٨٨ جنفر بن محقد بن حسن [بن]محبوب 1979 جعفر بن محشد بن زید بن علی ۱۹۹۳، ۱۹۹۴ جعفر بن محمّد بن على بن ابي طائب ٢٤٢٠، ٢٢١٩ جعفرين محقدين الفرات ٢٤٠٥ جمغر بن محمّد بن هارون جه متوكل، جعفر بن محمّد جعفر بن معتمد ۲۵۷۸ جعفر بن موسى بن جعفر(ع) 1016،1010 جعفر بن موسی بن مهدی ۲۴۲۶ جعفر بن موسى مبرقع 1817 جعفر بن الهادي (ع) حه جعفر كلَّاب جعفرين هارون ۵۸۶ جعفر الثالث بن رأس المذرى 201 جعفر الحجّه 1970 جعفر المجدين عبيد المالأعرج ١٩٣٦

جعفر طيّار مه جعفر بن ابو طالب

جرول بن اياس ۲۱۹۶ جرهمی. آفعی ته آفلی چرهمی جرهمی ،عمرو بن خارث - ۲۹ جرير ۲۲۹۸ جريرين عبدالة بجأي 1939، 1970 جرير بن عبد الحميد - ١٥٩٠ جزائری ، احمد بن اسماعیل مه احمد بن اسماعیل جزائری جزائري ، سنِد نور الذِّين بن سيِّد نعمت الله ٢٧٨٣ ، ٢٧٨٣ جزائری ، علی بن هلال ۱۷۸۰ جزّار ، احمد 🖚 احمد جزّار جزايري . سيّد محدث - مسيّد محدث جزايري جزايري ، سيّد نور الدّين بن سيّد نعمتانه - ١٣٥١ جزایری شوشتری، نممت الله حه جزایری، نممت الله بن عبد الله جيزايسري ، تعمت الدين عبد الله ١٠٣٩ ، ١٢٥١ ، ١٥٤٥ ، TY10.TYY1.10YF جزولی ، عیسی بن عبد العزیز ۲۷۶۱ ، ۲۷۲۵ جزيتي. محمّد ابن مكي جزيني -به شهيد اڙل، محمّد بن مكي جاتباص. سلم 🖚 سلم جشاص جمایی، محمّد بن عمر جه ابو یکر جمایی، محمّد بن عمر جعد، بنت اشعث بن قيس 201 201، 201 جعده بن هبيره ۲۱۹،۲۷۱ ۲۲۸، ۲۵۱ جعدی. مروان سه مروان جعدی جنفر ۲۲۰، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۲ جعفر اصغربن على 201 جعفر برمکی ہے برمکی ، جعفر بن بحیی جعفر بن ابراهيم اصغر - 1024 جمقر بن ابراهيم بن عبدالله 040 جعفر بين فيو طبالب ٢٠١٠ ١٩٥٥ ١٩٣٢ ١٠٠١ ٢٠٠٤ ٢٠٠٤. QVF. 7AY. •• 7. •• 7. ₽77. APT. A• 0. 100.000.77V. **የ**የዖ. ዓላሌ የዓሌ **ፍ**ፆዖ جعفرين لبي هاشم بن على 199 جعفرين احمد ۲۱۴۴،۲۰۲۵ جعفر بن احمد بن موسی مبرقع 1813 جعفر بن اسحاق بن موسى الكاظم(ع) ١٥٧٩. ٢٥٥٥ جعفر بن حسن ۵۷۲ جعفرين حسن بن جعار 222 جعفر بن حسن بن حسن ۱۹۹۳

جعفرين الحسنين يحيى 2067



جندب بن حجر کندی خولائی ۸۲۵ جندعی، همرو سه عمرو جندعی جندله بنت حارث جرهب ۲۹ جنيد ۲۶۴۵ ۲۶۹۲ جنید بقدادی ۱۵۶۹، ۲۵۹۷، ۲۵۹۷، ۲۷۵۱، ۲۷۵۲ جنید بن محمّد 🕳 جنید بغدادی جۇانى، محمّد سە محمّد جۇانى جوزی، ابو ابوپ 🕳 ابو ابوب جوزی جوزی ، فرجالهٔ محتدین ادریس ۱۳۷۷ الجوذ، محمَّد بن صالح بن موسى - محمَّد بن صالح بن موسى جوڭ، موسى بن عيد آلة سه موسى بن عبد آلة محيض الجود ، موسى مه موسى الجود جوهری فارایی ، اسماعیل بن حمّاد سه اسماعیل بن حمّاد جوهری جويريه ۲۲۵۶،۱۷۸ جويرية بنت ابى سفيان ٢١٩٩ جوبرية بن مسهر ١٣٧٧ ٣٩٠ جربن بن مالک النہمی ۸۲۵ جمويني ، بسهاء الذِّيسَ مسحمَد بسن الوزير شمس الذِّينَ محند ۲۷۴۵ جهان شاء ١٠٩٣ جهجاه بن سعيد غفاري ١٧٨ جهج بن بكير بن اعين ٢٣۶٢ جهلًى، لقيط بن ياسر - فقيط بن باسر جهلًى جيلائي، ابوالقاسم مه ميرزاي قمي، ابوالقاسم بن محمّد حسن جيلاني ، عبدالقادر بن محمّد جنكي دوست ٢٧٦٠، ١٧٧٠ جيلائي، عبد الشادر - عيد الشادر جيلائي، عبد الشادر بين این صالح جيلاني. فاضل جه فاضل جيلاني جيمز کارگرڻ هندي 846 جلبي ، حسام الدَّين 🖚 فو نوى روسي ، حسام الدِّين جنگیز خان ۲۶۲۹، ۱۲۲۳، ۱۲۲۳، ۱۲۴۳ حسائرى تسهراتس اصبغهائي ومسحقد حسين بسن محقد TAVE LITTE حاتري ، محمّد بن عبد الله ۲۰۲۶ حاتک، ابو بکر بن عیسی جه ابو بکر بن عیسی الحالک

حائم اصمّ 1017

جعفر عمروى ٢١٢٨ جسعفر کسلاب ۱۹۲۶، ۱۹۲۹، ۱۹۱۰، ۱۹۲۹، ۱۹۲۴، ۲۰۱۳، ۲۰۱۳ ****.**** الْجَعَفْرى، ابو يعلى مه ابو يعلى الْجَعَفْرى جعفری، اسماعیل بن عبد الله 🖚 اسماعیل بن عبد الله جعفری الجعفرى، جعفر بن عيسى جاجعفر بن هيسى الجعفرى جعفری ، حمزه بن حسين جه حمزه بن الحسين جعفری جعفری، داود بن قاسم 🖚 داود بن قاسم جعفری جعفرى، الشَّيَّد ابن يعلن محمَّد بن الحسن -به الشَّيَّد ابن يعلن محتدين الحسن الجعفري 🗈 جعفری، هیسی بن استاعیل به عیسی بن استاهیل جنبفری جعفري محقدين عبدائد 2000 جعفری، موسی بن اسعاعیل سه موسی بن اسماعیل جعفری جعفی، جابر بن بزید حه جابر بن بزید جعفی جعفى ، عبيد الله بن حرّ جه عبيد الله بن حرّ جعفى جعفی ، مفضَّل بن عمر کوئی ۔ مفضّل بن عمر کوئی جعفی جعيل بن سراقه 197 جلاًين، شاهو به بن هيد الله حه شاهو به عيد الله جلاً بي جلال الذوله سلجوني (۲۶۸۵ جلال الذبن خوارزمشاء ٢٦٣٩ حلال الذين سبوطي - سيوطي، جلال الذين عبد الرحمن جلال الذين عبد الحميد بن فخار ١٥٥٤ جلودی، فیسی مه فیسی جلودی جليل بن حيمتِه 11 جمال الذين احمد ٢٢٥ جمال الدِّين احمد بن موسى بن جعفر بن محمّد 520 جمال الذين خوانساري مه أقاجمال خوانساري، محدّد بن حسين 191.170 dlay جماته بنت على ١٥١ جنانه بنت مستِب بن نجيه ٢٢١٩،١١۶٠ جمح ۲۲ جملي ، تاقع بن هلال جه نافع بن هلال جملي جميع بن الخلق أودي 111 جميل بن درّاج ٢٢٥٠ ١٢٢٤، ١٨٣٠ ١٩٣١، ١٩٣٧ جميل بن عبدالله ٢٢٧٢ جميله بنت موسى بن عيسي بن عبد الزحيم ٢٠٩ جناده بين أبيراميّه 200 جناده بن کعب انصاری ۸۲۵

جنفب بن جناده سه ابر ذر غفاری، جندب بن جناده

حافظ عسقلاتی ہه ابن حجر عسقلاتی

حاکم ۱۳۳۷،۲۳۳۷،۸۳۳۲

حاكم محدث ليشابوري مه حاكم نيشابوري، محمّد بن عبد أله حالم بن عنوان بلخ مه أصم ، حاتم بن عنوان بلخي حاکم نیشابوری ، محمّد بن عبد الله ۲۵۶۷ ، ۲۶۶۷ ، ۲۷۵۵ حاتوطایی ۶۴ حاجب، فضل بن ربيع 🕳 فضل بن ربيع حاجب حامد بن عباس ۲۶۰۲ حاجز وشأ ١٩٣٢ حامد حسین کنتوری سه کنتوری، حامد حسین بن محمّد قلی حاج ميرزاحسن 1700 حامسي ابر القاسم ٢٠۶٩ حاج ميرزا هاشم ١٢٥٤ حابري. محمّد حه محمّد حابري حارث: ۲۲، ۲۱، ۲۲، ۲۲، ۲۷، ۱۵۵، ۲۲۸ ۱۷۲، ۱۳۵۰ ۲۶۰ ۲۲۰ حباب بن عامر تیمی ۸۲۰ حارث اعور همداتی ۲۷۸۲،۹۳۶۸،۹۳۴۸،۹۲۴۸ حیاب بن منڈر 198 حارث بن ابی ضرار ۱۷۶، ۱۷۷ حنابه ۲۲۸۹ ۱۲۹۰ حارث ين اسد ۲۵۶۵ حيايه والبيّه ١٢٤٧،١١٢٥هـ١٢٤٧ حارث بن حرب بن اي. ۲۷۳ حیه عرتی ۲۲۲۰ حارث بن حکم ۲۲۴۲،۲۱۶۲ حبيب ١١٠ حارث بن صقه ۱۶۵۰ ۱۷۰ حبیب بن اوس طائی 🖚 ابو نقام ، حبیب بن اوس طائی حارث بن طلاطله ۱۰۳،۱۰۳ حبيب بن سلمه ۲۱۸۲ حارث بن هبد لله اهور همدانی 🖚 حارث آعور همذانی حبيب بن سلمه فهری ۲۱۷۷ حارث بن عبدالعزّى 😘 حبیب بن مسلم فهری ۱۱۷۶ حارث بن عمير ازدي ۲۰۴ حبيب بن مظاهر ٢٧٦، ٢٧٦ ١١٥ ١٨٠ ١٧٠ ١٧٤ ١٧٣٠ حارث بن قيس ١٠٥،١٠٣ **ግ**•ሌ የተሌ የተሌ የተሌ የተሌ ፣ የሌየተሌ የተፆ حييب فارسى 1154 حارث بن نعمان فهری ۱۳۸۵ حثي بنت خليل ٢٣٠٦٣ حارث بن هشام ۱۶۹۸،۲۵۸۷ حبيه ۵۹۳ حارث، عمران بن كعب 🖚 اشجعي، عمران بن كعب حارث حارثه ۲۰۰ 1077, 1775 حارثه بن قدامه سعدي ۲۱۸۵ حجّاج بن بدر بصری ۸۲۵ حارث همدانی ۱۰۷۲،۳۳۰ حجاج بن عبدائد ٢١٣ حارثی ، شریک بن اهور سه شریک بن اهور حارثی حجاج بن مسروق ۱۸۸۱ ۱۸۸۷ ۸۸۸ حارثی ، ورّام بن ابی فراس -، ورّام بن ابی فراس حارثی حسبتاج بسن بنوسف ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۰۵ ۵۰۳ ۱۵۸۷، ۲۰۲۱، حاسمي ، ابو القاسم ۲۰۶۸ ، ۲۰۶۷ 7977, 4477, 7777, GYTT, VYTY, +277, GPTT, +177, حاسمي ، أبو القاسم بن محمّد بن أبي القاسم ٢٠٥٤ ለተዋና, ይተላተ, ትሉቂያ, የዋህን, ይተላየ حاضر ۱۲۱۵، ۲۴۲۱ حجاج بن پوسف بن عقبل تنفی -- حجّاج بن پوسف حاطب ۲۱۲ حجَّاج تقلَّى ـه حجَّاج بن يوسف حاطب این ابی بانعه ۱۱۷، ۲۱۱ حجّارين لهجر ۲۰۷٬۷۱۱ حاقر الزمزم ٢٣ حجّارين الجبر ۲۲۸ حافظ ابو تعیم 🖚 ابو تعیم اصفهانی حسجر بين عبدي ۱۱۸، ۲۹۰، ۴۱۷، ۸۱۸، ۲۲۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۲، حافظ سلفي واحمد بن محقد بن ابراهيم بن سلفه ٢٧١٧ · · @ A · A. TP17. 0P17. 7177. 7777 حافظ ، شمس الذين محمّد ٢٧٧٢ ،١٠٨١ حجر بن عدی کندی 🖚 حجر بن حدی حافظ شہرازی ہے حافظ، شمس آگین محمّد

حجر بن عدی کوئی سه حجر بن حدی

حجه الاسلام میرزای شیرازی - میرزای شیرازی . محمّد حسن



حريش بن عبد الزحمن شيباني 1994 حريش، تصر بن سيّار 🖚 تصر بن سيّار حريش حسام الذوله عقيلي 2006 حسام الدّرثه مقلد بن مسيب 2564 حشان ۲۲۰ م۲۲، ۲۶۲ ۲۰۲۱، ۱۳۹۹ حشان بن اسماء ۲۲۶ حشيان بين تبابت ١٧١، ١٩٩، ٢٢٧، ١٦٠، ٢١٠، ٨٢٩ ٨٥٠، **すりもも ハタヤ・** حشان بن شریح ۸۹۲ حشان بن فائد عیسی ۲۸۶ حشان بن مالک ۲۹۲۴ حشان سرؤى ١٥٣٠ حسن ۲۲۳ حسن افطس ۱۲۲۳،۱۲۲۳ حسناءيت محقد ٨٤ حسسن بنصری ۱۳۱۷، ۱۹۴۰، ۱۳۹۵، ۱۳۹۵، ۱۳۲۲، ۱۳۵۱، 4777. - 295. 7777, YEVY, 65YY حسن بن ابان ۱۸۹۶ حسن بن ابراهیم ۲۵۵، ۵۹۵ حسن بن ابراهیم بصری سه این زولاق، حسن بن ابراهیم بصری احسن بن ابراهيم بن ابراهيم عمد حسن بن ابراهیم بن حسن بن علی ۲۳۷۶ حسن بن ابراههم بن عبد الله ١٩٥٥ ٥٩٤ حسن بن احمد بن على بن محقد بن عمر بن يحيى ابن حسين نسابه ۱۲۱۱ حسن بن احمد مكتب ٢٥٢٩ حسن بن اسحاق ۶۸۵ حسن بن اسحاق بن جعفر الصادق(ع) 1716 حسن بن اسماعيل بن ابراهيم ٢٠٠٧ حسن بن اسماعیل بن حسن ۵۸۷ حسن بن افشین ۲۵۱۵ حسن بن جعار ۲۲۸۲ ۲۲۸۲ حسن بن جعفر بن حسن مثنّي ۱۹۷۸ ۴۲۲ ۴۲۲ ۴۲۳ ۱۳۷۸ حسن بن جعفر الحجّه ١٣٣٩ حسن بن جهم ۲۲۸۲ ۲۲۸۸ حسن بن الحسن (104، 201، 201، 201، 104، 104، 104، حسن بن الحسن بن الحسن بن على 2004 حسن بن حسن بن زيد ٢٣٨٣

حسن بن الحسن بن على بن ابي طالب ١٩٣٠

حجة الإسلام. سيّد محقد باقر رشتي ٢٨٠٥ ، ٢٨٠٠ حجة الإسلام، محمّد غزالي طوسي مه غزالي، محمّد بن محمّد حذلوين مئير ١٣٩ ٩٣٠ حليقه ١٩٩٩ ١٨٧، ١٣٠ ١٧٧ في حذيقه بن اليمان العنسي - ١٩٩٢، ١٩٩٥، ٢٩٢٣ ، ٢٩٣٣ حذيقه نخعى ۴۲۶ -C INCOM SWI AND PARTIES, SIA, VIA, VIA, VIA, ANA, ተየተ . የየሃ . ለየፉ ልየፅ ልየሶ حرام بن ملحان ۱۷۰ حرب ۲۴۷ حرب بن ات ۲۲۲۴ حرب بن عبد الله 2009 حرب بن مقائل 2040 حزين بزيد 🖚 حز حز بن بزید تعیمی جه حز حز بن بزید ویاحی 🖚 حز حرث بن راشد ناجی ۲۱۸۸ حرث بن نبهان ۸۲۶ حر عاملي، شيخ محمّد بن حسن بن علي بن محمّد سه حر عاملي . محتد بن حسن حز عاملی ، محمّد بـن حـــن - ۱۰۹۲، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۹، . TYWY . TF1.T . T-F4 , 14VA . 14-0 . 10YA . 10W . 10F-PANT, PAYT, TYYT, TYYT, TYAT, TYAT حرفوشی عاملی کرکی، محمّد بن علی بن محمّد 🕳 محمّد بن على بن محقد حرفوشي عاملي كركي حرقوص بن زهير سعدى ٢١٨٧ حرطه ۹۰۳ حرملة بن كامل اسدى ١٩٩١ حرمله بن کاهل اسدی ۱۰۳۱ (۸۷۶ حرون ، حسين بن محقد بن حمزه بن عبد الله 2007 ، 2007 حریث بن جابر جعفی ۲۱۸۰ ،۱۰۹۲ حریث کلبی ۱۳۱۲،۱۱۹۸ حريري ۱۷۹۹، ۲۶۹۷، ۷۸۵۲، ۲۶۹۷، ۱۲۹۸، ۲۲۲۰، ۲۷۲۵ ع۰۲۲، ۲۷۲۵ حربری، حارث بن هشام سه حارث بن هشام .. حویری ، فاسم بن علی ۲۶۹۲ ، ۱۷۵۹ حریری، قاسم بن علی بن محقد بصری سه حریری، قاسم بن علی حريزين عبدانة سجستاني 1971 حریش ۱۱۹۸

حريش بن عبد الله شبياني ١٣١٢

حسن بن علي بن زياد وشاء بجلي ١٩٥٥، ١٧٣٥، ١٧٢٤ حسن بن على بن على بن الحسين بين عبلى بين ابني طالب حسن بن على بن فضّال ثميلي كوفئ ١٧٣٧ ، ١٧٢٨ ، ١٨٢٠ ، TYAL, ALOT, PTYE حسن بن على بن يقطين - ١٣٢٢، ١٣٧٩، ١٥٠٨ حسن بن على حريضي ١٩٢٢ حسن بن علی علوی اطروش ہے اطروش ، حسن بن علی حسن بن على مأموني ٢٩٧٤ حسن بن على الهادي(ع) - ١٨٩٠ حسن بن قاسم ۱۸۸۳ حسن بن قاسم حسنی داعی ۲۵۵۴ حسن بن قطاء صيدلائي ٢٠٢۶ حسن بن کثیر ۱۳۷۹ حسرين محبوب السزاد ١٧٢٩، ١٧٢٠، ٢٥١٧، ٢٥١٧، ٢٧٢٩ حسن بن محقد ١٧هـ١٩ حسن بن محمّدُ بن ابراهيم ٢٨٥ حسن بن محتدين بشّار 1077 حسسن بسن مسحقد بسن جسعقر بسن عبيداله بس الحسين الأصغر ١٣٣٠ حسن بن محمّد بن جعفر بن عبيد الله بـن الحسـين الأصـغر حسن بن محقد بن جعفر بن قاسم ۱۷۲۶ حسن بن محمّد بن حقیه ۲۲۲۱، ۲۲۲۹ حسن بن محقد بن زید ۵۸۶ حسن بن محقد بن زيد بن عيسي بن زيد بن الحسن ٢٥٧٨ حسن بن محمّد بن سليمان بن داود 640 حسن بن محقد بن عبد الله - 618 حسن بن محمّد بن حبد الله محض . ۵۹۴ 9۱۶ ۴۲۱ ۴۲۴ حسن بن محقد القشي ١٩٥٨ حسن بن معاويه بن عبد الله بن جعام - ٢٣٧٢ حسن بن موسى بن جعفر (ع) ١٥٢٥، ١٥٢٥ حسن بن وجناء ٢٠٣٠، ٢٠٣١ حسن بن هانی سه نبو نواس، حسن بن هانی حسن بن هليل ١٥٥ حسن بن بسار بصری ۱۲۹۵ حسن بن پوسف بن ابراهیم بین صوسی بین عبد الله صحفی

حسن بن حسن مثنّی ۶۱۰ حسن بن حسين بن زيد بن على بن الحسين ٢٢٧٩ حسن بن حسين بن عبّاس بن على بن جعفر ثالث 107 حسن بن حسين بن على بن الحسين(ع) 1774 حسن بن حمدان ۲۵۸۵ حسن بن حمزه افساسی ۲۰۵۰، ۲۰۵۰ حسن بن حمزه بن على موعش - ١٩٣١ حسن بن حمزه علوی مرعشی ۲۶۹۲، ۲۷۵۵ حسن بن ناود ۲۷۱ حسن بن داو دبن حسن مثلي ۴۲۲ حسن بن زراره ۱۹۳۷، ۱۳۶۲ حسن بن زیاد ۱۳۴۱ حسن بن زید ۲۷۱ ۵۸۰، ۵۸۶، ۸۸۵ ۵۹۶ ۱۱۷۹، ۱۱۹۹، 1791, 7791, 7177, 7667, AVOT حسن بن زيد بن الحسن ٥٨٠، ١٢٦٥، ١٢٦٤ عسن بن حسن بن زيد بن حسن بن على بن ابي طالب(ع) ٢٩٨ حسن بن زيد بن محقد بن اسماعيل ٢٥٥٢ حسن بن زید بن محقد بن زید ۵۹۳ حسن بن زید حسنی ۱۷۵۰ حسن بن سعيد بن حشاد - 1848 حسن بن سليمان بن خالد حلى ٢٥٠٠ ١٩٩١، ٢٥٠٠ حسن بن سهل ۱۹۶۵ ۱۲۷۲ ۲۲۲۲ ۲۲۲۸ ۲۲۷۳ ۲۸۲۸ TOYP .TO - -حسن بن صائح ۱۲۱۷،۱۲۱۵ ۱۲۲۲، ۲۲۲۱ حسن بن صالح بزّاز 2000 حسن بن عبّاد ۱۷۲۲ حسن بن عبد الله ١٨٥ حسن بن عبد الله بن حسن بن جعام ۲۲۳ حسن بن عبد الله بن حمدان تاصر الدّوله مه ناصر الدّوله ، حسن بن عبدالة بن حمدان حسن بن عيدات 100 حسن بن عبيد الله بن عبّاس بن على بن ابي طالب - ٥٩٥ حسن بن على اطروش -4 اطروش، حسن بن على حسن بن على بن جعفر 1776 حبيزين على بن الحسن ٢١٣ حسن بن على بن الحسين . ١١٨٨ ، ١١٧٨ ، ١١٨٨ ١١٨٨ حسن بن على بن الحسين بن مقله 1971 حبين بن على بن حمزه الشامي مه حسن بن حمزه اقساسي

حبيزيزالحبن ٧٧٥ حسين بن حسن الطس ١٣٢٤، ٢٩٧٩، ٢٢٧٨ حسين بن حسن بن جعفر بن محقد بن اسساعيل ١٩١٣. 1410 حسين بن حمدان - ١٣٩٠ حسين بن حمدان حضيتي (1784 حسين بن خائد - ٥٢٥ حسین بین روح ۲۰۱۲، ۲۰۱۷، ۲۱۱۲، ۲۱۲۲، ۲۱۲۲، ۲۱۲۲، የሃፅዮ ለንያየት ለንያየት ለንያነዲ የፅህን حسين بن زراره - ۱۳۶۷ ، ۱۳۶۳ حسهن بن زید ۱۲۱۸،۸۱۸۲ م حسین بن زید بن علی ۱۲۰۳، ۱۲۰۹ حسین بن سعد موسوی ۲۷۲۷ حسين بن سعيد 1770 حسين بن سعيد بن حقاد بن سعيد بن مهران - ١٨٩٥ حسين بن عبد الله بين اسساعيل بين عبيد الله بين جعفر بين ابي طالب ۲۲۲۲ حسين بن هيد الله بن سينا مه ابن سينا، حسين بن عيد الله حسين بن عبد الله بن عيّاس ابيض ١٣٥٨ حسيزين عبدالوهاب ٢٢٣٨ حسين بن عبيد الله 1999 حسين بن عبيد آله بن ابراهيم بن غضايري - ٢٢٥٧، ٢٢٥٧ حسين بن عثمان ۲۳۶۸ حسين بن علي بابويه 🖚 ابن بابويه قمي . حسين بن علي حسين بن على بن اسماعيل ١٩٨٧ حسين بن على بن الحسن - ١٠١، ٢٠١٢ حسين بن على بن الحسين(ع) ١١٥٨ م١١٥٧، ١١٧٧، ١١٨٣. حسين بن على بن محمّد بن احمد خزاعي - ١٨٦ حسين بن على بن محمّد قبي ٢٠٢٢ حسين بن على بن يقطين - ١٥٠٨ حسين بن على حسنى ٢٣٢٩ حسين بن على مأموني ٦٣٨٢ حسين بن محقد بن حمزه بن القاسم بن الحسن - ۲۵۶۵ حسين بن محمَّد بن حمزه مختلس ١٣٣٢ حسين بن محقد بن محمود حسيني أملي اصفهاني ١٣٣٠ خسين بن مسعود قرّاه مه محيى البنه . حسين بن مصعود بن محتد الفراء

حسين بن مطير ٢٤٠٢

حسن مثلث ۲۰۱، ۲۲۸۲ ۹۲۲ ۱۰۵۶ ۲۲۷۲ ۲۲۲۲ ۲۲۲۲ YEAT حسن مثقی ۲۰۱، ۵۷۵، ۵۷۵، ۸۸۰ ۱۰۵۶، ۱۰۵۸ حسن مسترق ۲۰۱۲،۲۰۱۰ حسن مكفوف 1977 حسنه بنت ابراهيم ٢٠٧ حسته بنت موسی بن جعفر(ع) 1010 حسنی، ایراهیم به ایراهیم حسنی حسنی ، ابراهیم بن موسی بن عبد الله 2056 حستی، حسن بن زید 🖚 حسن بن زید حسنی حسنی، حسین بن علی ۵۰ حسین بن علی حسنی حسنی حسینی ، سیّد محمّد ۲۸۰۱ حستی ، طاهر بن احمد -- طاهر بن احمد حسنی حسنی، حبد الله بن عزيز محمّد بن حسين ؎ عبد الله بـن عـزيز محقد بن حسبن حسنى حسني ، على بن عبد الرحمن بن قاسم - ٢٥٥٥ حسنی ، علی بن موسی ۱۵۶۶ الحسنى، محمَّد بن الحسن بن القاسم مه محمَّد بن الحسن بن القاسم الجستى حسين ٢١٧ حبین، عموی حبین میثرق ۲۰۱۰ حسين اثرم ۵۸۱ ۵۷۹ ۵۸۱ حسين اصغر ١٧٢٨ حبين اصغرين على بن الحسين 1197 حسين بن ابراهيم بن على بن عبد الرحمن - ٢٥٧٨ حسين بن ابي العلاء ١٣٧٢ حسين بن ابي الهيجاء 1911 حسين بن احمد ادامی - ابن حجاج ، حسين بن احمد حسين بن أحمد بن محمّد بن اسماعيل ١٨٨٨ حسين بن احمد كوكبى۔ 1974 حسين بن اسحاق ۱۵۷۸ ۱۵۷۸ حسين بن اسحاق بن جعفر الصادق(ع) 1710 حسين بن اسحاق بن حسين بن زيند بن على بن الحسين حسین بن اسحاق بن موسی - ۱۵۷۸

حسین بن اسکیب ۲۰۱۸، ۲۰۱۸

حسین بن اسماعیل ۱۳۰۷، ۲۵۵۱ حسین بن بشار ۱۶۵۲

حسين بن جعفر الأحول بن الحسين بن جعفر - ١١٨١

حکم ۲۹۵ ۲۲۲۲، ۱۲۲۸ ۲۲۲۴ حكسمين ابس العباص ٢١٤٧، ١١٤٥، ١٣٢٢، ٢٣٣٢، ٢٣٣٧. حکم بن هنیه بتری زیدی کوفی ۱۲۶۴، ۱۳۲۲، ۱۳۲۸، ۲۷۴۵ حكم بن هشام ۲۳۳۰ حکیم بن جبله عبدی ۲۱۶۸ حكيم بن حزام بن خويلد ١٩٦٠، ١٣٨، ٢٩٩ حكيم بن طفيل ١٩٢٢ ٩١٢ حكيم ترمزي. محتد بن على بن الحسين حه محتد بن على بن الحسين (حكيم ترمزی) حکیم خاتانی شیروانی 🖘 خاتانی ، بدیل بن خلی حکیم سنائی ، مجدود بن أدم ۲۶۹۹ حكيم نظامي - نظامي، الياس بن يوسف حکیمه ۱۹۷۲،۱۹۶۷،۱۹۷۰ حكيمه بنت الجراد(ع) ١٧٧٨، ١٨١٠، ١٨١٨ حکیمه بنت موسی بن جعفر(ع) ۱۸۱۸،۱۵۴۵ حكيمه خاتون ١٧٥٥، ١٩٤٤، ١٩٤٧، ٢٠٠١ حسلاج ، حسسين بن منصور ١٩٥٣، ٢٤٠٢، ٢٤٠٣. ٥٠٩٣. ሊነዊኒ, ዕንዊኒ, <u>ፕ</u>ዕሃኒ, •ሃሃፓ حلال، احمد بن عمر 🕳 احمد بن عمر حلال 798 min الحلبيء تقي بن نجم مه تقي بن نجم الحلبي حلى ، احمد بن فهد ١٢٥٥، ١٣٧٩، ٢٧٣٤، ٢٧٨٠ حلی اسدی ، فاضل مقداد بن عبد الله سیوری ۲۷۷۴ حلی، جعفر بن حسن 🛥 محلق حلی، جعفر بن حسن حلى، حسن بن سليمان بن خالد -به حسن بن سليمان بن خالد حِلَى ، حِسن بن يوسف جه علامه حلي ، حسن بن يوسف حليس بن علقمه 197 الحلى والسيّد جعفر - ١٠٣٩ حلَّى ، سيَّد جعفر ١٠٥٣ حلَّى ، شيخ حسن بن صليعان ١٣١٠ حلي ، علي بن يوسف ٢٣٠، ١٢٢٠ حليل بن حبسنيه ٢٣ حلى ، محمّد بن حسن حه فخر المحققين ، محمّد بن حسن حليمه ۱۲۲۲۵۵۵ ۲۲۲ حليمه بنت اين ذؤيب 😘 حليمه بنت جعفر صادق(ع) 1996 حليبه سمديّه ١٥٩ ١٦٩

حسين بن معاويه بن عبد الله 290 حسبن بن موسی بن جعفر(ع) ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۶۲۷ حسین بن نوح ۱۱۸۶ ۲۵۱۲ ۲۵۱۲ حسين ذوالذمعه ااااا حسین صفوی ،شاه ایران ۱۳۵۱، ۱۵۷۳، ۱۳۸۸ ۱۶۸۸ حسين غضاره ١٣١٨ حسين فخ ١٢٥٦ حسين قطعي بن موسى ابر سبحه 1074 حسيتي أملي اصفهائي، حسين بن محدّد بن محمود 🖚 حسين بن محمّد بن محمود حسيني أملي اصفهاتي حسینی تفرشی ، فیضاف ۲۷۸۳ حسيني خاتون آبادي ، محمّد حسين ٢٧٧٥ حسيني، سيَّد جلال الدِّين عبد الحميد بن حبد الله عني حه سيَّد جلال الدِّين عبد الحميد بن حبد الله تقن حسيس حسيتي. سيده النساء بنت سيَّد حسين مه سيَّده النَّماء بنت سيَّد الحسيني العالمي ، محمّد بن محمّد بن قاسم - ، محمّد بن محمّد بن قاسم الحسيني العاملي حسینی هلوی، ابو جعفر محتد بن قاسم - ابو جعفر محتد بن قاسم حسينى علوي حسيني. محمّد باقر عه مير داماد، محمّد باقر بن محمّد حصين بن تميم ٢٢١، ١٩٠٠ ١٩١١ مديد ٨٢٨ ٨٢٨ ٥٠٠ حسسين بسن نسمبر ۲۷۹، ۷۵۹، ۹۷۵، ۲۲۲۳، ۲۲۵۲، ۲۲۶۱، حضرمی، اسحاق بن حبوه عه اسحاق بن حيوه [حوبه] حضرمی حضرمی ، اسیّاد جه اسیّاد حضرمی حضرمی، پشر جه بشر حضرمی حضرمی، شریک بن شدّاد سه شریک بن شدّاد حضرمی حضرمی، عبد اقا بن پحیی سه عبد الله بن یحیی حضومی المضرميء محمَّد بن بشير حه محمَّد بن بشير الحضومي حضرمی ، عاتی بن ثبیت سه عالی بن ثبیت حضرمی حضيتي ، اسحاق بن ابراهيم حه اسحاق بن ابراهيم حضيتي حضيني ، حسين بن حمدان سه حسين بن حمدان حضيتي حضيتي ، عبد الله بن محتد - ۱۸۹۶ حقص ابو عمرو بزاز ۲۳۲۴ حفص بن ابي عابشه ١٣٥٣ حفيس بن احنف ١٩٥ حفص الدرري ٢٣٢٤

حقصه بنت عمر بن الخطاب - ١٥٥، ٢٥٥، ٢٥٩، ٢١٩٥، ٢١٥٥، ٢١٥٥

حمزوين عيسي بن محقد بن فاسم ٢٥٧٨ حمزهين قاسي ١٨٨٣ حمزه بن قاسم بن على بن حمزه بن حسن بـن عبيد الله بـن عبّاس بن على بن ابي طالب(ع) 404 حمزه بن مصعب بن زبير بن العوّام 1977 حمزه بن موسی بـن جـعفر(ع) ۲۵۷، ۲۵۸، ۱۵۴۵، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، 75AV .1A97 .1A17 .1Q5A .1Q6V حمزه بن نوقل بن الحارث ١١٤٠ حمزه سيَّد الشهداء -- حمزه بن عبد المطلب حمزه شير خدا -به حمزه بن عبد المطلب حمزه طوسي ، عماد الدِّين محمّد اج ابن حمزه ، محمّد بن على حمزه المختلس بن عبيد الدالأعرج ١٣٣٥، ١٣٣٠ حبينه ۲۷۲ may 3, 1977, 1979, 1977, 1977, 1977 حميد بن قحطبه طائي 🖚 حميد بن قحطبه طوسي حميد بن قحطبه طوسي ۲۳۱۰ ، ۱۶۷۲ ، ۱۶۷۲ ، ۲۲۸۹ ، ۲۲۸۹ حميدين مسلم - ٩٦٩ / ٨٧٤ / ٩٠٤ / ٩٤٩ / ١٠٠٨ حمده ۲۰۱۹، ۱۲۶۵، ۱۲۱۲، ۱۶۱۵ حميده مصفّاه 1967 حمیدی ، محمّد بن ابی نصر ۲۷۵۹ حميدي ، محمّد بن أبي قصر فتوح بين عبد الله بين حميد الدلسي 1991 حميرا، عايشه سه عايشه حميراء ١٥٨٧ حميراء بنت يعقوب - ١٢٥٧ حمیری ۱۱۲، ۹۲۲ ۱۳۷۲، ۱۰۵۲، ۱۷۲۲، ۱۹۵۱ حميري، أبو هاشم اسماعيل بن محقد مه سيّد حميري. اسعاعيل بن محتد حمیری ، اسعاعیل سه سپّد حمیری ، اسعاعیل بن محمّد حمیری ، میک سه میک حمیری حميري، شراحيل بن ذي الكلاع مه شراحيل بن ذي الكلاع حميري، عبدالله بن جعفر سه عبدالله بن جعفر حميري حمیری قمی، محمّد بن جعفر سه محمّد بن جعفر حمیری قمی الحميرى، يزيد بن منصور -به يزيد بن منصور الحميري حنيلي، محمَّد بن ابن الفتح -4 محمَّد بن ابن القتح حنيلي الحديثي. يوسف بن هشام مه يوسف بن هشام الحبيلي TOT allies

حمزه بن على بن حسين بن احمد - ١٥٢٨

حلَّى ، نجيب الذَّين بحين بن سعيد ١٥٥٧ حناد ۱۳۹۱، ۱۳۴۸ حماد بریدی ۶۱۸ حماد بن ابي ليلي راويه ٢٢١٥ حمَّادين حبيب كوفي ١١١٣٠١١١٢ حمقادين زيرقان ٢٤١٥ حقادين سلمه ۱۳۲۰ ۲۴۶۹ ۲۴۶۹ حمَّاه بن عثمان ناب ۲۲۶۳ ، ۱۳۶۸ ، ۱۵۰۰ ، ۲۷۲۸ حمَّاد بن عیسی بصری ۲۲۶۸ ، ۲۵۰۰ ۲۷۲۸ حشاد بن عیسی کوفی بصری ۱۵۱۵ حشاد بن معاویه بن عبد اللہ ۵۹۳ حقاد ترکی ۲۹۷۷ ۶۲۰ حقاد عجرد ۲۲۱۵ ۲۲۱۴، ۲۷۴۷ حقادثاب ١٩٢١ حماده بنت داو دین حسن مثنی ۶۲۴ TY-Y.FM who حمدان بن بسنده 1971 حمران ۱۸۶۸ ۱۲۸۶ ۲۳۵۱ حمران بن اعبين شبياتن ١٣٥٢، ١٣٢١ـ١٢٢٥، ١٩٣٧، ١٩٣٠، ነዋያያ , ነለድነ حسزه - 44 ۱۷۳، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۵۸، ۱۶۷۸ ۴۰۲، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۳ 144V 31V4 AYE 8'TV حمزه ،اهامزاده ۲۸۷ حمزه الاكبرين حسن 100 حمزه بن ابن جليب كوفي 2774 حمزه بن أحمد دخ 1174 حسرہ بسن استحاق بسن علی بین عبد اللہ بین جعفر بین این طالب ۲۲۷۲ حمزه بن ثابت بن دينار ٢٣٥٩ حمزه بن حسن ۲۵۹، ۲۷۵ حمزه بن الحسن بن عبيد الله بن عبّاس - ٣٥٦ حمزه بن حسن مثلث ١٠٠٠ ٥١١ حمزه بن حسين جعفري ٢٥٧٨ حمزه بن حمران بن اعين 1190 . 1770 . 177 حسزه بن حمزه بن موسى بن جعفر - ١٥٥٨ حمزه بن عبدالله ١٣٠

حمزه بن عبد الشبن نوفل بن حارث ٢٢٢٠

حمزه بن عبد المطلب ۱۹۳، ۱۵۰، ۱۶۳، ۲۷۵، ۴۰۰، ۴۲۹.

۵۵۱ ک.۸. ۱۹۶۰ ، ۱۹۰۱, ۱۹۰۲ ، ۱۹۲۲ ، ۲۰۲۱ ، ۸۰۲۲ ،

عالدين عبدالملك بن الحرث بن الحكم ١١٩١،١٠٥٧ خاندين عثمان بن عفان 2197 خالدين عرفظه ٢٩١ خالدين عمرو ١٨٣٩ خالد بن الرئيد ٢٣ ١٦٤. ١٩٠ ١٩٢ ١٨١ ١٨٠ ٢٠١ ٢٠٢٣ ተሦኒ ነላት አልተኒ ነፕሃተ خالدين بزيدين معاريه - ۲۲۴۵، ۲۲۴۶، ۲۲۸۱ خباب ۲۰۵ خبيب بن عدى ١٩١، ١٧١ ختممی، ابو جعفر سه ابو جعفر ، ختممی ختمین، زهیر بن بشر جه زهیر بن بشر ختمین ختممي، سويد بن همرو بن ابي المطاع -به سويد بن همرو بـن ابى ألمطاع خلمس 1910 -----خدا بند، سلطان محمّد اولجايتو -، اولجايتو ، شاء ايران خداع 1181 خسديجه الاه ۲۰، ۱۳۵ ۱۳۸ ۱۳۸ ۱۳۶ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۶ ۱۹۶۸ 997. 195, Tet, \$\$5, \$17,757, \$65, 17-7 خديجه بنت أبراهيم 500 ختيجه بنت الجواد(ع) (١٨١٠ خديجه بنت حمدان بن يسنده (1971 خدیجه بنت خویلد ۱۲۶، ۲۷۱، ۲۷۸، ۱۰۰۵ ۲۷۸۵ ۲۷۸۵ خديجه پنٽ علي 101 خديجه بنت على بن الحسين ١١٧٧، ٢٥٢ خديجه بنت على بن عمر بن على ين الحسين 1714 خديجه بنت فاسم 200 خديجه بنت محتد ۵۸۴ عديجه بنت موسى بن جعفر(ع) 1070 خدیجه کبری ۱۲۲۸،۹۹۴،۴۹۲ غراساتی، عبدالله بن محمود تستری -- عبدالله بن محمود تستری خراسانی کاخی ، ملا محمّد ابراهیم بن حاجی محمّد YEEL June خراسائی صروزی، مقاتل بن مسلیمان -به مقاتل بن مسلیمان خراساتي مووزي خراش بن حوشب ۲۳۰۴ خرخسک، فرستادهٔ کسری ۱۱۳۷

عرقاني، على بن جعفر مه ابو الحسن عرقاني، على بن جعفر

حنظله بن اسعد شبامن ۱۹۵۰ ۸۵۱ حنظله بن عمرو الشبباني ١٩١٩ حنظلی ، ابو عمره سه ابو عمره حنظلنّ حنظلي، اسحاق بن ابراهيم 🖚 ابن راهويه، اسحاق بن ابتراهيم حنقى ، سميد بن عبد الله -به سعيد بن عبد الله حنفى حقي ، عبد الرحمن بن اسد ۲۲۶۰ حنفيَّه ، ابن محمَّد حه ابن محمَّد حنفيه حنيفه ۱۳۷۶ حنين بن اسحاق ٢٥٧٠، ٢٧٥١ حزًّا ، أمَّ البشر ٢٠٠٥، ٢٢٢ حوشب ذو ظليم ۲۱۸۱، ۲۱۸۱ الحولي ، على ١٢٢٥،١٢٢٢ حویزی ، سید علیخان ۲۰۷۵ حويزي، شيخ جعقر بن عبدالة مه شيخ جعقر بن عبدالة حويزي حویزی ، عبد علی ۲۷۹۵ حق بن اخطب 199 حيص بيص ، سعاد بن محمّد ٢٧١٦، ٢٧١٠ حیوانی، ایوب بن مشرح مه ایؤب بن مشرح حیوانی حيئ بن اخطب - ١٨٠ خاتون آبادی ، عبدالیافی بن میر محمّد حسین 1700 خاتون آبادی ، محمّد حسین ۱۲۵۳، ۱۲۵۵، ۱۵۷۷ خادم ، خيران - خيران ألخادم خادم رضوی. میر محمّد بدیم نه میر محمّد بدیع خادم رضوی خادم. کافور 🖚 کافور خادم خارجه بن ابی حبیبه - ۴۱۵ خارجه بن زید بن ثابت انصاری ۱۳۸۴ خاقانی ، پدیل بن علی ۱۹۳۳ ، ۱۷۷۹ ، ۲۷۶۰ ፌዜ. ፕዮቤ ትላን, ለዖኒ. (ሉጊ ፕላጊ ሃፆንን خالد ازهري ۲۷۶۴ خالدين اسيد ٢١٧ خالدين برمك 1799 خالد بن زید مه ابو ابوب انصاری، خالد بن زید خالد بن سدير ١٠۶١ خالدين سعيدين العاص ٢٩٧٠٢٠٣ خالدين صفوان 199 خالد بن عبد الله قسري ۱۳۹۰، ۱۳۹۰، ۲۳۱۰ خالدين عيدالرحسن بن محمّد ٢٥٧٤

خلیفه، منصور حد منصور خلیفه خلیل بن احمد ۱۷۹۳، ۱۷۹۳، ۲۲۲۸، ۲۳۲۵، ۲۵۰۳، ۲۵۰۳ خلیل بن احمد امامی حد هروخی امامی، خلیل بن احمد خلیل بن غازی الفزوینی ۲۷۸۹، ۲۷۸۹، ۲۷۹۳، ۲۷۹۶ خلیل فزوینی حد خلیل بن غازی الفزوینی خدف ۲۹

خنساء بثت این سلمی ۲۲۹۸

خواجویی «محمّد اسماعیل ۱۲۵۲ ـ ۱۲۵۳ ـ ۲۲۹۹ ـ ۲۲۹۹ خواجه ربیع ۲۰۹

خواجه عبد الله انصاری حه انصاری، عبد الله بن محمّد خواجه نصیر الذین طوسی حه نصیر الذین طوسی، محمّد بین محمّد

> خواجه تعبير سه تعبير الذين طوسي، محمّد بن محمّد خوارزمشاه ۱۹۸۰، ۱۹۷۰

> > خوارزمی ۴۷۴

خوارزمی، ابو الفضل ۲۷۱۷

خوارزمی ، احمد بن محکد اضطب ۱۷۶۰ خوارزمی ، محکد بن هیاس ابو یکر - محکد بن

خوارزمی ، محمّد بن عباس ابو یکر -- محمّد بن عباس ابو یکر خوارزمی

خواندمبر ، خیات الذّین بن محدّد بن همام الذّین ۱۹۲۶ خوانساری ، آثال حبین به محدّد خوانساری ، حبین بن محدّد خوانساری ، آثال جمال به آثا جمال خوانساری ، محدّد بن حسین خوانساری ، جمال الذّین بن حسین به آثا جمال خوانساری . محدّد بن حبین

خوانساری. حسین بن محمّد سه محقق خوانساری. حسین بـن محمّد

عوانسازی ، فاضل 🖚 فاضل عوانسازی

خوانساری ، محدّد باقر ۱۳۳۱، ۱۵۵۸، ۱۵۶۴، ۱۵۵۵، ۲۲۹۳. ۲۵۷۰، ۲۵۷۵، ۲۶۴۹، ۲۶۶۱، ۲۶۶۹، ۲۶۶۹، ۲۶۹۳، ۲۷۷۰

TYAT, TYYS, SPYT, PPYT, TAYS

خوصا بنت حفصه بن تقیف ۴۹۸، ۸۷۰ خوله بنت منظور فزارید ۵۷۱، ۵۷۵ خوله حثایته بنت جعفر بن قیس ۴۹۹ خولی ۴۰۵، ۸۹۲ ۵۹۲، ۹۵۲، ۹۵۲، ۹۵۲، ۹۶۹، ۹۲۵، ۲۲۵۳

خولی امیحی ۱۹۶۸ ۹۶۸

خولى بن يزيد ١٩٠٤ ٩٢١

خونساری، حسین بن محمّد به محقق خوانساری، حسین بن محمّد

خويلة بن اسد بن عبد العزى بن تصنيّ بن كلاب - ١٢٥

خزاز رازی، علی بن محتد جه غزاز تمی، علی بن محتد خزاز قمی ، علی بن محتد ۱۱۶۸، ۱۱۶۸

خرّاز قس، علی بن محقد بن علی سه علی بن محقد بن صلی خرّاز قس

خزاز قمی، علی بن محلّد بن حیسی 🖚 علی بن محلّد بن عیسی خزاز قمی

غزاهی، احمد بن نصر -ه احمد بن نصر غزاعی

خزاهی ، حسین بن علی بن محقد بن احمد به حسین بن علی بن محقد بن احمد خزاهی

خزاهی ، سلیمان بن صرد سه سفیمان بن صرد خزاهی خزاهی ، حلی بن علی بن رزین ۱۹۵۵، ۱۹۵۳ خزاهی ، عبرو بن حدق سه عمرو بن حدق خزاهی خزاهی ، کثیر بن هید الرحمن سه کثیر بن هید الرحمن خزاهی خزاهی ، فاقع بن بدیل بن و وقاه سه ناقع بن بدیل بن و وقاه خزاهی خزاهی فیسابوری ، هید الرحمن بن احمد بن الحسین سه

حيث الرحمن بن احمد بن الحسين خزاهی ليسابوری خزرجی انصاری ، سعد بن هياده بن دليم بن حارثه سه سعد بس هياده بن دليم بن حارثه الغزرجی الأتصاری

عبده بن میچ بن صوره محروجی از کا خزری «ابراهیم بن محمّد ۱۹۳۱، ۱۹۳۲

> خزری ، علی بن محتد ۱۹۳۱ خزیده ۲۰

عزيمه بن قابت انصاري - عزيمة بن قابت، إذ الشهادتين عزيمة بن قابت ، ذو الشهادتين ١٩٨٠, ١٩٩٩ ، ١٧٧٠, ١٩٧٩.

> خسروشاهین عمادالدُوله ۲۶۲۸ خصیب وابشی ۱۲۱۵، ۲۲۲۰

خصیبی ، محتدین فاسم بن حید اف سه محتدین فاسم بن حید اف خصیبی

الخطابي ٢٥٠٢

خطابی بستی ، حمد بن محمد ۲۷۵۴ ، ۱۹۶۳

خسطیب بغنادی ، احسد بن علی ۱۳۵۰ ۵۸۰ ۴۶۲ ۴۶۴ ۱۳۷۰ ۲۲۵۰ ۲۶۲۲ ۲۶۲۲ ۴۸۲۲ ۴۸۵۲ ۲۷۵۵

خطیب دمشقی، محمّد بن عبد الرحمن قزویتی -به مبحبّد بن هید الرحمن قزویتی، خطیب ممثقی

7517 375A

خلأدين عميركندى 341 1776

خلف ۲۲۲۳ تا۲۲۲

خليفه اژان سه ايو يکر ، هيداله ين ايي قحانه , خليفه اژان خليفه تاتي سه عمر بن خطاب



خبران ۱۸۹۸

خبره 1790

داعی ۳۹۳

TTTA. 104V

هاو دین محقدین سلیمان بن دارد ۴۲۵

داود بن ميكاتيل بن سلجوق ٢٥٨٣

هاودين يزيد بن عمر ٢٣٩٢

داود رقی 🖚 داوه بن کثیر رأی ديال ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۰۲، ۲۲۰ دحيه کلبی ۲۸۵، ۶۶۶ اللُّخ ، أبو عبد الله جعلر بن احمد 1181 وخ ، حمزه بن احمد 🖚 حمزه بن احمد دخ درازی بحرانی، یوسف پن شیخ احمد آل خصفور 🕳 بحرانی، يوسف بن احمد دڙه بن ابو لهب ۲۷۲ دريد ۸۱۷ وشتكي شيرازي ، صدر الذَّين محمَّد بن ابراهيم بين محمَّد دشتكي . غياث الذين منصور 1970 ، 1971 3771, VYVI, FTVI, GTVI. F-17, T177, GFTF, GTGT. TYOY . TYO- . YOAD . YOTF دعثور بن حارث ۱۵۸ دهلجي ، ابو محمّد ۲۹۰۷ دعيّ أل ابو طالب ، صاحب زنج ٢٥٥٢ دقاق ، ابر هلی 🛥 ابو علی دفاق دلف ۲۵۲۰ ولفاء بنت صالح ۲۹۷ دلهم ۲۶۴ ىلىل ۲۵۱۳ دئیم ۲۰۱ دمساميني ، يسدر الدَّيسن مسحمَّد بسن ايس يكسر بسن WF.TWF (WF.TWF) 1-75, 4-77, 1175, 1167, 7767, 9767, 9767, 5667. 7907, 9-97, A-77, \$777, \$777 الدميري . كمال الدِّين محمَّد بن موسى بن هيسي - كمال الدِّين محمَّد بن موسى بن عيسى الدميرى دوانیقی، ابو جعفر منصور 🖚 منصور دوانیقی دوائيقى، جعفر بن سليمان بن ابن جعفر سه جعفر بن سليمان بن ابي جعفر دواتيقي دوائيقي ، سليمان بن ابي جعفر حه سليمان بن ابي جعفر دوائيقي دواتيقي . محمّد بن سليمان بن ابي جعفر مه محمّد بن سليمان بن ابي جعفر درائيفي دوانی ، محتدین اسعد ۲۷۷۸ TTTT CO.

خيام ،عمرين ابراهيم 1994 خپېري. حتر سه حنتر خپېري خيشه ۱۲۸۶، ۱۲۸۶ خيران أسباطي 1400 خيران الخادم ١٨٩٧ خيراني ۱۸۹۸ خيزوان ۵۰ ۱۶۱۴، ۱۷۵۴، ۱۷۵۵، ۲۰۴۵، ۱۳۰۶، ۱۲۴۳، ۱۲۲۳، ۱۲۲۳ دعلى ، غارب بن حبد الله 🖚 قارب بن حبد الله دعلى نادویه ، عمرو بن بکر تعیمی ۴۱۴ دار قطنی ، علی بن عمر ۱۹۹۹، ۱۹۸۸، ۲۶۰۱، ۱۶۶۲، ۱۶۶۲، ۲۶۲۰، دارميَّه . ليلي بنت مسعود سه ليلي بنت مسعود دارميُّه دامی بن زید ۱۲۲۷ داعی. حسن بن قاسم سه حسن بن قاسم حسنی داعی داعی صغیر ۵۸۱ داعی علوی ۲۵۸۹، ۲۷۵۲ داعی کبیر ۵۸۲ داغى صغير ، ابو محتد الحسن ٢٥٩٢ دالاتی همدانی ، عثار بن ابی سلامه ۸۳۱ داماد، محمّد باقر عه مير داماد، محمّد باقر بن محمّد داود ،معروف به شماح ۶۰۶ دارد ، واثي بلخ ٢٠١٩ دارد انطا کی 23.4 داود پسن حسن بن حسن مجتبی ۵۹۳، ۵۲۴، ۶۳۳ ۶۳۶ የሃምር ነተለየ ነተሃዓ هاوه بن حسن مثنّی ہے داود بن حسن بن حسن مجنس داودين عبّاس ٢٠١٧ داود بن علی بن خبد الله بن عباس ۱۳۵۴، ۱۲۵۴، ۲۳۲۷. TFT4. TFYA داود بن غشان بحراني 1976 داو د بن قاسم جعفری ۵۰۵ ، ۱۹۳۸ ، ۱۳۳۸ داود بن کنیر رئی عمی ۱۳۷۲، ۱۳۷۲. ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۰

الدوري، حقص نه حقص الدوري

ذى اللديه . مخدج 🕳 ذو الثديد . سركرد، خوارج في الدمعه ، حسين بن زيد بن على بن الحسين - ١٣٧٧ رئيس، محمّد 🖛 محمّد رئيس رابعه 1187 رأبعه عدويه بنت اسماعيل ۲۷۲۶،۲۷۲۵ رازی ،ابو زکر پا سمند ۱۲۶۰۶ ۲۷۵۳ رازي، قطب الذين محمّد ح قطب الذين رازي، محمّد بن محمّد رازی، محقد بن زکرها جه رازی، ابو زکرها محقد رازی، محمّد بن یعقوب -به کلیتی، محمّد بن یعقوب رازی ، منتجب الدّین علی بن عبد الله ۱۵۷۶، ۱۸۱۴، ۱۷۲۰، وازی، یحیی بن معاذ مه یحیی بن معاذ رازی راسبی، خبد الله بن وهب سه عبد الله بن وهب راسبی رأس الجسالوت ١٤٩٨ ١٤٨٨ ١٤٩٢ ١٤٩٢ ١٤٩٨، ١٤٩٥ 14.0 ,1544 ,1546 راشد ۲۲۰۱ ۱۲۸۳ *ی* ۲۲۰۱ ۲۲۰۱ واشد باڭ ، ابو منصور جعفر سه واشد باڭ ، جعفر بن مسترشد واشدبان ، جعفر بن مسترشد ۲۷۵۹ ، ۲۷۰۹ واشدين اسحاق ۲۴۶۶ راضسی بساقه ، منحقد بسن جنعفر ۲۶۰۳ ،۲۶۱۰ ،۲۶۱۰ ،۲۶۱۰ የ የሚተ_ባ የሚተ. ም የሚተ. የፖርቲን, የውሃን, የውሃን وأضى بن مقندر ١٣٦٤ راف اصفهائي، أبو القاسم حسين بن محمّد بن السفضل مه راخب اصفهانی، حسین بن محتد راغب اصفهانی ، حسین بین محمّد ۲۲۰۱، ۲۲۵۰، ۲۵۰۳، ۲۵۰۳،

واقع بن ثبت ۱۹۵۳ واقع بن فرشه ۱۹۵۳ م ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ واونستری افغ ۱۹۵ ۱۹۵ ۱۹۵ ۱۹۵ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ واوندی سیند فضل الله - به واوندی کاندانی ، فضل الله بن حلی واوندی ، فضیاء الذین ابو الرضا سید فضل الله بن حلی واوندی ، قطب الذین سعید - به قطب واوندی ، سعید بن حید الله واوندی کاندانی ، فضل الله بن حلی ۱۹۵۳ ۱۹۷۳

1777. 1771. -577

راوی ، هبة الله - ه هبة الله راوی راویه ، حماد بن ابی لیلی - « حماد بن ابی لیلی راویه

رازی. سعد بن عبد الله سه سعد بن عبد الله راوی

دهقان، محمّد بن صالح بن محمّد عمدانی مه محمّد بن صالح بن محتد حمدانى دهقان ديباج، اسماعيل 🖚 اسماعيل ديباج الديباج ، على بن حسن بن حسن بن اسماعيل ٢٠٨ ديناج، محمّد بن عبد الله بن عبمرو بين عشمان مه محمّد بين عيد الله بن عمرو بن عثمان، ديباج دياج ، محمّد به محمّد ديباج ديباجه، محمّد بن جعفر - محمّد بن جعفر، ديباجه ديباجي ، ابو عبد الله تاج الذِّين محمّد بن لبي جعفر القاسم بن الحسين الحستى ٢٠٧ دبراتی ۲۲۵۹ ديك النجن ، عبد السلام بن رغبان ٢٧٣٠. ٢٧٢٩ ديلم ١٧٥٢ ديلماني جيلاني ، حسين بن ملاحسن ٢٧٩٨ ديلمي ۱۸۹۲ ديلميء عز الدُّوله مه عزَّ الدُّوله ديلمي ديلمي، معز الدُّوله حدممرَّ الدُّوله ديلمي دیلمی، متصور سه متصور دیلمی دیلمی ، مهیار 🖚 مهیار دیلمی دینوری 🖚 این قنیبه دینوری، عبد الله بن مسلم دینوری ، احمد بن داود ۱۰۰۸ ۲۰۰۸ ديوجانس کليي ۱۸۵۰ ذرّ بن ابو در ۲۸۸، ۱۵۱۹ ذرّه حجون ۱۱۱ فازه نوحه کر ۱۰۹۳ ذريح محاربى 1۸۴۰ ذو النَّديَّة ، سركرده خوارج ۲۱۸۷،۳۹۰ ذو الدمعه , حسين مه حسين ذو الذمعه ذوالرته ،غیلان بن عقبه ۲۷۲۵،۲۲۹۹ فارالقرنين ٢٠٠٢ ذو الكفايتين ءابو الفتح على ٢٤٣٣ ذرالكلاع ۲۱۸۰،۲۱۷۹، ۲۱۸۰ ذو المثاقب، طاهر حه طاهر ذوالمثاقب ا و النون مصری ، توبان بن ایراهیم ۲۵۳۵ ، ۲۷۵۰ ذو اليمينين ، طاهر حه طاهر بن حسين

الذُّهين ١٩٤٣، ١٩٤٩، ١٠٣٩، ١٩٢٩، ١٩٥٧، ١٩٤١، ١٩٧٧، ١٩٧٢

الذهل بن شيبان ۲۴۰۰

رشید ترکی ۷۴۱ رشيدالذين طبيب ١٢٢٧ رشيد عباس سه هارون الرشيد، خليفه عباسي رشيد العطار ٢٥٧١ رشيد وطواط ، محقد بن محقد ۲۷۶۰ ، ۲۷۱۴ رشید هجری ۱۵۰۰ ۵۱۲ ۲۷۲ ۲۷۲ م رشيق ٢٠١٢ رضوی قمی ، سید صدر الذین بن میرزا محمّد بنافر ۱۸۱۶، የቀጥ, የለሃብ, ፕሎየ رضوی ، محمّد ابراهیم بن میرزا محمّد باقر ۱۸۱۶ رضی ۱۱۸۵ رضي. بُو الحسن محمّد بن حسين - واعظ قزويني ، محمّد رفيع رضی استرآبادی امامی ۲۷۲۱ وضئ بن مثلاً عبدی ۸۳۱ ۸۳۱ وضئ الذِّين على بن على بن موسى سه على بن على بن موسى رضي الذين على بن موسى بن جعفر(ع) 🕳 على بن موسى بن جعفر(ع) وضَّى الدِّينَ على بن يوسف بن المطهِّر الحلِّي - حلى ، على بن وضعى الذيسن محقد بسز الحسن الاسترأبادي مشاوح رضى ۲۷۶۷ رضي الدَّين محمَّد بن محمَّد أوى ٢٠٢٥.١٢٢٥ رضي الذِّين محمَّد بن محمَّد بن محمَّد أوى ١٧١٥، ٢٠٢٢، رفاعة بنزيد ١١٨ رفاعة بن شذَّاه بجلي ٢٧٨. ٢٢٥٢ ٢٢٥٢ رفاعی ، سيَّد احمد حه سيَّد احمد وفاعی رفاعی، محمّد نه محمّد رفاعی رفيع الذَّين حسين ٢٠۶٩ ،١٠۶٧ ،١٠۶٧ ،١٠۶٩ رفيع الدِّين محدِّد بن المولى فتِعالهُ الواعظ فـزويني - واعظ قزويني. محقد رفيع رقی، داود بن کثیر 🖚 داود بن کثیر رقی وقليه بين ابراهيم ٢٠٧ وقيّه بنت ابراهيم عمر 👊 👊 رتبّه بنت اسحاق بن موسى 1078 رقيَّه بنت امپرالمؤمنين 🖚 رقيه بنت على(ع) رقبه بنت جعفر بن حسن مثقى ٢٢٢ رقه بنت الحسن ٥٧٦ ، ٥٧٦

رقيه بنت الحسين(ع) 187

راوی . هشام 🚗 هشام ، راوی رأس المنذري، استحاق بن عبداله - اسحاق بن عبداله رأس المقري، محمّد بن على بن عبد الله 🖚 محمّد بن على بين عبدالة وأس المذري رباب، همسر امام حسين ٢٩، ١٠٥٤، ١٠٥٤ وباب بنت امر دالقيس ۱۰۵۲،۱۰۵۵،۱۰۲۹،۹۵۰ رېعي ، علي پڻ عيسي ۲۷۵۲،۲۶۷۱ ربيع - ۱۲۸۸ و ۱۲۹۹ که ۱۲۸۹ ، ۱۳۹۱ ، ۱۳۹۱ ، ۲۰۹۵ ، ۲۰۹۳ ربيع بن ابر الحقيق ٢٠٠ رېخ بن تىيم ۸۵۲ ربيع بن خليم 🕳 خواجه ربيع ربيع بن زياد الحارثي ٢٧٢ وبيع حناجب 2011، 1744، 1744، 1744، 1744، 1764، የተየድ የየአን 1174 .1404 .70- .754 .7A ربیعه بن حارث ۲۲۰، ۲۲۰ وبيعه بن حرام قضاعي ۴۴ ربيعة الرأى ابن ابي عبد الرحمن فروخ (٣٣٥ رجالی ابو هلی 🖚 ابو علی رجالی رجالی، میّد محمّد بن شیخ این علی مه میّد محمّد بـن شـیخ ابی علی رجالی وجالی، سیّد مهدی بن شیخ این علی حو سیّد صهدی بین شمیخ ابی علی رجالی رجاد این این الضّحاک ۱۹۸۰، ۱۶۶۵، ۱۶۸۲، ۲۲۸۰ ۲۲۸۰ رجربن قيس ۱۱۸ رخيبی ، عمر بن فرج -به عمر بن فرج رخيبی رزاح بن ربیعه ۲۵،۳۳ رشان، فضيل 🖚 فضيل رشان رشانی ، فضیل بن زبیر 🖚 فضیل بن زبیر رشانی رستم ۱۵۹۷٬۸۹۵ الرّسى، يحيى الهادى بن حسين بن قاسم 🖚 يحيى الهنادى بن حسين بن قاسم الرّسي وشتى ، سبّل احمد ٢٠٣٢ رشتی ، سیّد محتد باقر ۲۸۰۶ ، ۲۸۰۶ رشتی، علی ۲۰۷۶ رند ۲۰۸

رشسيد - ۱۹۶۳-۱۹۶۳ ، ۱۹۹۳ ، ۱۹۹۳ ، ۱۸۲۸ ، ۱۹۲۳ ، ۱۳۲۰ ، ۱۳۲۰

75.5.37.0.1741

ریاضی ، سیّد علی ۱۳۹۵ روان ۱۹۸۸ ریّان بن شبیب ۲۵۰۸ ۸۸۹ ۹۱۷ ۵۱۷ ۲۵۰۸ وبَّان بن صلت ۱۶۲۸، ۱۶۵۰، ۱۶۵۸ ريطه بنت ابو هاشم عبد القابن محقد ١٣٠٠، ١٣٠٠ ريه بنت حسن بن حسن ١٩٣٠ زاذويه ٢١٩١ زاهد، أبو عمرو 🖚 أبو عمرو زاهد الزاهد ، أبو القاسم على بودله بن محمّد - ١٣٣٤ زاهر ۱۸۲۲ ۸۲۲ زاهر مولى عمرو بن الحمل ١٣١٠ زاهري، محمّد بن سنان به محمّد بن سنان زاهري ولعريه 1997 زبائي، ابو خاند 🕳 ابو خالد زبالي وبالدين العلا ٢٢٠٢ زيرقان بن بدر ۲۲۴ زید. ۲۲۵۰ ۲۵۹۱ ۲۵۲۱ ۲۵۲۲ ۱۵۲۲ ۲۵۴۲ ۲۵۲۲ ۲۸۲۲ زبيده بنت جعفر بن ابي جعفر منصور 2004 زييدي، عمرو بن حيّاج -- عمرو بن حجّاج زييدي رُيـــــــــــر ۲۴. ۱۱۸. ۲۷۰، ۱۷۲. ۲۲۹. ۱۶۲، ۹۶۲. ۲۶۳. ۱۵۰. የሃየም , የነሳዊ , የነሃነ , የነሃኑ , የነፉሉ , የነፉዮ , የነፉ زبير ، عموى پيامبر - 194 زبیر بن بگار ۲۰۱۱، ۲۲۱۱، ۲۵۷۷، ۲۵۷۱ زبیر بن بکار زبیری ۲۲۰۹ زبير بن يکر بن بکار ۲۵۶۸ زيير بن عوام ١٣٢، ٢١٤١ ، ٢٥٤٨ زبيري، هبد الله بن مصحب سه عبد الله بن مصحب زبيري زبېرى، هېدالرحمن سه هيدالرحمن زيبري زجاج تحوی ، ابراهیم بن محقد سه ابراهیم بسن مسحقد ، زجماج زجاجي ، عبد الرحمن بن اسحاق - 3975، 1901 لزجرين بشر ١٨٠٠ وُسورِينَ قِيسَ ١٩٥٣. ١٩٥٩. ١٩٤١، ١٩٧٨. ١٩٧٩ از رازه پسن اعسین ۲۸۵، ۱۱۷۷، ۱۳۶۸، ۱۳۷۶، ۱۳۲۵، ۱۳۲۸، ۱۳۲۸، TTF1_VTF1, 1071, P-17, -117, -477_7477, TYTE, TTYL, TTEE, TTEE زراری ، محمّد بن عبد الله ۱۹۳۶ ززانه ۱۸۸۲

ززاني ۱۸۸۱

رقيَّه بنت رسول الله -4 رقيَّه بنت محمَّد(صي) وقيّه بنت عبد الرحمن ٢١٣ رقيه بنت على(ع) ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،۸۶۹ ،۸۶۹ ،۲۵۷۶ ارقيه بنت على بن الحسن ٢١٣ رقبه بنت محتد(ص) ۲۰۳،۲۶۶ ۲۶۵ رقيه بنت محقد اصغر 😘 رقيّه بنت موسى بن جعفر(ع) 1010-1091 رفیه صفری بنت علی ۱۵۱ رق صغری بنت موسی بن جعفر(ع) ۱۵۴۵ رقبه کیری ۲۵۰ ركن الذوق ١٨١٣ ، ٢٩٢٢ ، ٢٩٢٧ ، ٢٩٥٢ ٢٥٥٢ ركن الدّراه بن ملكشاه ٢٧٥٨ ركن الذوله حسن ٢٥٩٨ ركن الدُّوله ديثمي ـ ابن بويه ديلمي ، ركن الدُّوله حسن ركن الذين بن ملكشاه بن الب ارسلان سلجوقي ٢٩٩٢ وهائي 1991 رخانی ، علی بن عیسی ۲۲۵۸، ۲۲۵۴ رمله ۵۹۳ ومله بنت لبي سفيان ٢١٩٩ رمله بنت حسن ۵۷۱ رمله بنت عليل ۹۵۶ رمله بنت على 201 ومله صغري بنت ابي سفيان ٢١٩٩ رمله صغری بنت علی ۲۵۱ رميله ۲۱۱۳،۳۱۱۲ رواحه ، هيد الله مه عيد الله رواحه روحاء ۲۳۲ روح بن حجاج ۲۳۷۹ روح بن زنباع جذامي ۲۲۶۴ رودكى ۲۲۵۴ رومی بن زراره ۱۳۴۷، ۱۳۴۹ روس، محين الذِّين محمَّد بن سليمان حم محيى الذين محمَّد بن سليمان رومي (شيخ كاقيجي) رياح بن عشان ٤٣٣٠ ١٣٦٦ ١٩٤٠ ١٩٤٧ ٢٢٨٠ ١٢٢٨٠ رياحي، معقل بن قيس 🖚 معقل بن قيس رياسي

ریاشی ۲۷۵۱،۲۵۰۹

وباشى ،عباس بن فرج ۲۵۶۸

زرُین حیش ۲۹۷۳ زردشت ۱۶۸۳، ۱۷۰۱،۱۷۰۰ زردشت ۲۰۵۳،۱۸۰۶ زرقان شریک ۱۸۰۳ زرقان بنت موهب ۲۳۳۳ زمغرانی ، ابو القاسم ۲۶۶۰ زمغرانی ، هیام حه صباح زمغرانی زخرین مذیل ۲۶۱۱ زکریا این آدم نمی مه اشعری قمی ، زکریا بن آدم بن حید الله بن سعد زکریا اعور ۱۶۸۰

زکریًا بن ایراهیم ۲۰۸۳ زکریًا بن ادریس سه اشعری قمی، زکریا بن ادریس بن عبد ناه بن سعد

(1976), 1997, 1997, 1997, 1997, 1997, 1997), 1997), 1997, 19

زمعه بن الأسود بن المطّلب بن اسد ۱۳۵ زند بن الجرن ۱۳۱۶ زنگی ، قطب الذین مودود سه مودود زنگی ، قطب الذّین زواری ، علی بن الحس سه علی بن الحسن الزواری

زهره بن ابي المواهب على ١٣١٦

زهری، عبدالعزیز بن عمران ۲۹ و ۲۳۷۵

زهری، محکّد بن سعد جه این سعد، محکّد بن سعد زهری، محکّد بن شهاب جه محکّد بن شهاب زهری

زهری ، محمّد بن مسلم بن هبیدانه ۲۳۰۰

زهری، محمَّد بن مسلم 🖚 محمَّد بن مسلم، زهری

زهیر ۲۲۹۸ ۸۲۵ ۸۲۰ ۸۰۹ ۱۷۹۲ ۱۸۶۲ ۲۲۹۸

زهير بن ابن سلمي ۲۲۹۸

زهير بن اديه بن مغيره ۱۳۴ .

زهیر بن بشر خثعمی ۸۹۲

زهیرین سلیم ۸۲۰ زهیرین سلیم از دی ۸۲۲

زهیر بن قبن ۱۷۹۰ ۱۸۹۰ ۱۹۹۰ ۲۰۱۵ ۱۸۰۸ ۱۸۳۰ ۱۸۳۰ ۱۸۳۰ ۱۸۳۰ ۱۲۸۰ ۱۸۴۵ ۱۸۳۹

زههر بن قبن بجلی ۱۳۶۳ زهیر بن مسئیب ۱۳۹۳، ۱۳۷۳ زایدن ، عبدالمذی – عبدالملک زاید

> زیاد ۲۱۶۲ زیادین این سفیان ۲۱۹۹

زياد بن ابيد ١٣٠٦ ، ١٧١١ ، ١٧١٥ ، ١٩٧١ ، ١٨٨٢ ، ١٨٨١ ، ٥٠٠ ماده

FTV. VTA. 168. 6117. 1171. 7071. 66FT. 7077. A6TT. 1971. 7171. 71VT

> زیادین امه ۱۳۵۳ زیادین سبته ۱۳۵۳ زیادین عبید ۱۰۰ ۲۰۵۰ زیادین عبید ۲۲۵۵ ۲۲۵۵ زیادین قریب ۸۵۶ زیادین المنظر ۱۱۹۰ زیادتندی ۱۶۰۲ ۱۶۰۵

زید ۲۶۶۳ ،۳۱۵۷ ،۳۵۳ ،۳۲۶ ۲۶۶۳

زید الأسود بن ابراهیم بن محقد بن الرسن ۱۹۰۹ زید بن ارقم عزرجی انتصاری ۱۱۸، ۱۷۸، ۱۹۹۶ ۹۰۶ ۹۲۶

1777 ,7154 ,467

زیدین بکیرین اعین ۱۳۶۲ زیدین ثابت ۱۳۶۳، ۱۳۶۳ زیدین جمارین ایرامیرین عبداند ۵۹۵

ر پند بن جمعر بن بردههم بن عبد است. درد در حادث ۸۰۷

زید بن حارث ۸۰۷

زید بن حارثه ۱۹۳۰، ۱۰۳ م ۱۹۵۰، ۱۹۱۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۱۳۲۳، ۶۶۵

زید بن حارثه بن شراحیل کلبی ۲۹۹

زيدين حسن ۱۹۹۱ ۱۹۹۵ ۱۹۹۵ ۱۹۹۵

زيدين حصين ۲۱۸۷

زيدبن خطاب ٢٧٣١

زيد بن رفاد ۸۶۹

زيدين سهل ۱۹۶۲

زيدين صوحان العيدى ٢٧٧٠ .١٨١ .٢١٧٢ .٢١٧٢ .٢٢٢٢

زيدين عبدائد ٥٨٣

زية بن على مه زيد بن على بن الحسين(ع)

زیدین علی بن ایراهیم ۱۸۶

(jume, jum aud. jum (komij) (3) ARIA, VVII. TATA, 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1971. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977. 1977.



زینب کیری 🕳 زینب بنت علی(ع) زينين، على ٢٨٩ زين الذين ،استاد شيخ حو عاملي ٢٧٩٢ زين الدِّين شهيد ناتي 🖚 شهيد ناتي ، زين الدِّين بن علي زين أنعابدين سلماسي ٢٠٧٩،١٠٣٢ سابورين اردشير ۲۶۴۷ ساره ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۲ ۲۲۱ مائى|النجيج ۲۴ سالم ۲۲۸،۷۲۸ ۲۱۵۷ سالم، موثى أبو حذيقه ٢٠٢ سالم بن عمرو ۸۲۵ سالم بن قيس ٢٧٣١ سالم بن مسئب ۲۹۰ سالعه 1777، ۱۲۴۵ سام 1940 سامان ۲۹۹۲ مامانی، اسماعیل بن احمد مه اسماعیل بن احمد مامانی سامانی، منصور بن نوح بن نصر بن احمد -به منصور بن نوح بن تتبرين احمد ساماتي سامانی، تصرین احمد سه نصر بن احمد سامانی سادائی ، توج بن متصور سه نوح بن منصور سامانی سام بن نوح ۲۸۳، ۲۵۱۰ سبتی ، احمد بن هارون رشید ۲۷۴۷،۳۳۲۹ سيحان بن صوحان ٢١٧٤ سبزواری ۲۷۹۸،۲۱۱۴ 10-9,480 ---مبط ابين الجبوزي ٤٣٠ ١٩٤٥ ٥٣٧ ٥٣٨ ٢٩٤ ٥٩٧ ٩٣٢. TANK YOUR YEST, OFFI, YACK THAT, 7 - 77. A - 77. YI 77. YT 77. PTTY, PTTY, YYTY, IATY, የለፕተፈፕለሃይ አለፕይ «ዶፕይ የዶፕይ ፕዶፕሮ የዶፕሮ سبط بحر العلوم ، سيّد على ٢٠٨٠ مبط شيخ طيرمس ١٣٠٤

سبط محدث جزابری ، سند عبد الله ۲۱۰۸ سبكتكين وأمير ٢٩٩٢ سيكي وعلى بن عبدالكافي ٢٧٧١ سيبعي كوفي، خمرو بن عبد الله مه ابو اسحاق عمرو بن عبد الله سيبعي ، هائي بن هائي جه هائي بن هاڻي سپيمي

سيبعى كوفى

زيدين عمرين الخطاب ٢١٥٨ زيد بن عيسى بن زيد بن على ١٣١٤، ١٣١٨، ١٣٢١، ٢٣٢٢ زيدين محقد ٣٠٠ زيد بن محمّد بن اسماعيل ۵۸۷ زيدين محقدين مسلمه - ١١٥١ زيد بن موسى بن جعفر خه زيد النار بن موسى بن جعفر زيدين ورقاء ١٨١٠ ، ٨٨١ زيدشخام ۶۷۹ زيدالطويل بنجعفر ثالث ٢٥٢ زيد الشار بن موسى بن جعفر(ع) ١٥٢٥، ١٥٢٤، ١٥٧٩، የተሃቃ , ነውለ።

زينب ۲۷۲ زينب بنت جحش ١٧٦، ١١٥٩، ٢٧٢٢ زينب بنت جعقر بن حسن بن جعفر 244 زينب بنت جعفر بن حسن مثنى ۴۹۲ زينه بنت حسن بن حسن ۵۹۴ زينب بنت الحين(ع) ١٠٥٤،٩٢٢ زينيه بنت خزيمه ١٥٩

زينب بنت سليمان بن على ٢٠٠٥، ٢٢٠٥، ٢٢٠٢ وينب ينت عبد الهابن احمد 1194 زبنب بنت عبدالله محض ۲۲۸۸ ۶۲۳ زبنب بنت مقيل ۱۵۶

زينب بنت على (ع) ٢٠١٠ ، ٢٠١، ٢٠١، ٢٢٨. ٢٢٠ ، ٢٢٨. ٢٢٨ ، ٢٨٨. 78% 884... • 6. 736. 176. 186. 186. 1 • 6.0 • 8. 018. ላየድ ድሂድ ለፕድ. የፕሮ. ሂሂድ ለ<u>ፕድ. ድሂድ, የራይ, ፕ</u>ሌይ ሂራይ, 44. 145. 1 · 1. 11 · 1. 17 · 1. 17 · 1. 17 · 1. 18 · 1. 1011.1144.1101

> زینب بنت محمّد(ص) ۲۱۵۷،۷۰۳،۹۲۲،۲۴۵ زينب بنت محتد اصغر 640 زينب بنت محقد باقر (ع) ١٣٧٩ زينب بنت محمّد بن عيد الله محض (٥٩٠ زينب بنت معاويه بن عبد الله 240 زينب بنت موسى 1817 زيتب بنت موسى بن جعفر(ع) 1040 زينب بنت يحيي 1917 زينب صغرى 444.794 زینب صغری بنت علی ۲۵۱

سعدین لیی وقاص - ۳۲، ۹۹۱، ۱۹۶۰، ۲۱۷۶، ۲۱۷۶، ۲۱۹۵، ۲۷۲۲ سعدين حذيقه ٢١٧٩ سعدين الحرث ۲۲۶ سعدين حنظله تميمي 274 سعدين سعد ١٨٣١ سعد بن عباده بن دليم بن حارثه الخزرجي الأنصاري ١٧٥٠. ተነተር ያንያ አይነን, ነቸነያ سعدين عبدائد ١٥٠٨ ٢٠١٤.٢٠١٤ سعد بن عبد الله اشعرى قمى --ه اشعرى قمى، سعد بن عبد الله سعد بن عبد الله راوي ۱۹۵۰ سعدبن عبيده ٨١٢ سعد بن همر تفتازاني هروي 🚓 نفتازاني، سعد بن عمر سعدين مالكبن عامر الاشعوى ٢٢٧٣ سعدين مسعود ثقفي ١٩٢٢ سعد بن معاذ ۱۹۷ ،۱۶۸ ،۱۷۵ ،۱۷۵ ،۱۷۵ سعد الذين تفتازاني سه تفتازاني، مسعود بن عمر سعد ضيابت ١٢٠٧، ٢٥٥١ سعدوقاص ۵۱۸ سعدی، حرقوص بن زهیر سه حرقوص بن زهیر سعدی سعدی شیرازی -- سعدی، مصلح بن عبد الله سیمدی ، مصلح بین خید آنه ۱۳۲۷، ۱۳۵۸، ۱۳۶۵، ۱۵۲۱، ۱۵۲۱، 7781, 0781, 3867, V-VI, 1707 معید ۲۲۸۵،۷۱۲،۵۹۵ سعید بن جبیر ۲۲۴۰، ۲۲۶۷، ۲۲۷۷، ۲۲۷۸، ۲۲۷۸ سعیدین سهل بصری ۱۸۶۰ ،۱۸۵۹ سعيد بن العاص ٢١٥٢، ٢١٤٢، ٢١٩٢، ٢١٩٤، ٢٧٩٢ سعيدين عبدالله حنفي ١٩٦١ ١٧٢٠ ١٩٢٨ سعيدين عبيدانه أعرج الالا سعید بن عثمان بن عقان ۲۱۶۴ سعيدين فيس ٥٣١ سعید بن قیس همدانی ۲۱۷۷، ۲۱۱۹ سعيد بن كلثوم 254 سعيدين مسعود ۲۵۸۲ سعیدین مسلم ۱۳۹۱ ۱۳۹۹ سعيد بن مسيّب ١٠٩٤، ١١٥٨، ١١٤٥، ١١٤٤، ١١٢٣، ١١٧٥، 1971, 6917, 9917, 3777, 6797 سعيد ساجب ۱۸۷۰ ۱۸۷۸ و۱۸۷۲ ۲۵۲۸ ۸۵۵۸ ۲۵۶۸ ۲۵۷۸ سعيد صاحب حسن بن صالح مروى 1777

سعيده بنت أبي عمير 1819

سیکه ۱۷۵۲ سيهر ، محمّد تقي كاشائي ۲۳۲۹ ، ۲۳۲۹ مشي سکينه بنت حسين بن محمّد 1000 سنيه بنت ابو القاسم 1894 مجمتانی، ابو ابوب ہے ابو اپُوب مجستانی سجستانی، ایُوب 🖚 ایُوب سجستانی سجستانی، حریز بن عبد الله حه حریز بن عبد الله سجستانی مجمتاتی، ملیمان بن اشعث ابنو داود 🖚 معلیمان بن اشعث ابوداود سجستأتى سجستانی، محوّل به محوّل سجستانی سخاري. على بن محدّد به علم الدّين سخاري. على بن محدّد سدوسی ، عمران بن حطان ۲۵۶۸ سذی ۱۷۴۶ سدی ، اسماعیل بن عیدالرحمن ۲۳۲۲ سديد الدَّين ابو الْفضل شاذان بن جبرئيل قسمى -4 شباذان بين جبرتيل قعي سديد الذين يوسف بن على بن مطهر عه علامه حلى، يوسف بن سديد الدِّين پوسف - علامه حثي ، يوسف بن علي سدیر صیرفی ۲۸۱، ۱۳۷۷، ۲۱۰۰ سراب، محمَّد بن عبد ألفتاح 🖚 تنكليس مازندراتي، محمَّد بين حبد الفتاح سراج الذين البلقيني 1777 السزاد، حسن بن محبوب خدسن بن محبوب السزاد مراقه ۸۳ سرافة بن مالک 107 سراقة بن مالک بن جعشم ۲۴۰ سرجون ۷۴۱ سرخسی ،احمدین علی بن کلثوم ۱۷۸۴ سرخسی، محمّد بن هارون 🖚 محمّد بن هارون سرخسی مرقسطی، اشعاعیل 🖚 اسعاعیل سرقسطی سروجي، ابو زيد جه ابو زيد سروجي سزی مقطی ۲۵۹۷ سطان آبادی ، ملأ فتحملی ۱۵۵۹ سعد ۲۰۲ سعد ،مولى عمرو بن خالد ١٥٥٥ سعد اشعری قسی ۱۵۸۳

سعدائه ١١٤٢

سلطان اشرف مردود (۱۶۸۸ سُلطانَ الجايتو محمَّد مغولي منه اولجايتو . شاه ايران سلطان حسين ميرزا - ١٨١٥ سلطان حيدر 1054 سلطان خداينده مه اولجايتو . شاه ايران سلطان خوارزمشاه هندي ۲۷۱۴ سلطان الذوله ١٩٩٦، ٢٤٩٨ سلطان الدُّوله ديلسي ٢٧٥٧، ٢٥٧٧ سلطان روم ۱۹۹۰ سقطان سعيد اولجايتو 527 سلطان سنجر بن ملكشاه بن ألب ارسلان مسلجو في ٣٤٨٣. TYPE . TYOS . TYPY . TPSO . TPST سلطان صلاح الذين ٢٧١٥، ٢٧١٩ سلطان العلماء ، مير محمّد حسين 1400 سلطان کافور اخشیدی سه کافور اخشیدی سلطان المحققين - قطب الذين رازي . محتد بن محبّد سلطان محمّد خداينده سه اولجايتو ، شاه ايران سلطان محقد شريف ١٥٧٦ سلطان محقد غزنوي 1991 سلطان محمود ٢٢٧٣ سلطان محمود الغان ١٥٧٤ ٢٩٨٨ سلطان محمود بن سبکتکین غیزنوی ۲۵۹۳، ۲۶۷۳، ۲۶۷۳، سلطان مسجود ۲۶۷۳، ۲۶۹۵، ۲۷۰۰ سلطان مسعود سلجوقي ۲۷۴۰، ۲۷۰۳، ۲۷۴۰ TYTY Aller سلفى داحمد بن محمّد ٢٧٦٠ سلماسي، زين العابدين 🛥 زين العابدين سلماسي سلمان فبارسي ۲۷، ۲۷۹، ۲۷۹، ۲۸۰ ۲۸۰، ۲۸۰، ۲۰۳، ۲۰۳، ۲۲۹ -ንፕኒ ያንኘነ ብሂል *ተ*ያና ያናና ያናና አእን ያንና አየተለ 7771, YPOA, 7-91, YTYL, YAPA, 66-1, 96-1, 1717, ተሃነን, ርግነን, ዓምነን, ሃማነን, ዓዓነን, •ሃግን, ዕላይን, ድናሃን سلمانی ، جاہر بن خارث حہ جاہر بن حارث سلمانی صلم (سالم) بن احور ۱۲۰۰ ،۱۲۰۳ 955 min

سلمه بن اکوم ۵۳، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۷۰، ۲۲۷۰، ۲۲۲۲

سلعه بنت عبدالعظيم ١٩٥

سلمي بنت اسد بن ربيعه بن نوار ۲۰۰

سلمى ١٩٧٠

سفّاح عباسي مه أبو العباس سفاح. عبد أله بن محمّد سفاح ، عبد آلله سفاح ۲۷۲۶، ۲۲۲۶ سفيان ٢٢٩٨ سفيان، ابو محمّد - ابو محمّد سفيان مغيان بن الحارث بن عبد المطّلب ٢٧٠ سفيان بن خالد هذلي لحياتي ١٧١ مغیان بن سعید توری ۲۷۲۷،۲۴۱۱ مقیان بن عبینه ۱۰۹۶، ۱۱۱۱، ۲۲۶۸ سقيان بن معاربه ٢٢٥٢ مقيان بن نزار ١٣٨١ سسفیان شوری ۱۰۵۷، ۱۲۱۲، ۱۳۲۹، ۱۳۷۵، ۱۳۷۴، ۲۳۲۹، Y04Y.Y#1V سفياتي ۲۶۲۰، ۲۱۲۶، ۲۱۲۶، ۲۶۳۰ سفیانی ، عثمان بن عنیسه ۲۱۲۱ سايته ۱۰۸۹ سقراط ۲۶۷۷ سکسکی ، ابو حواه به ابو جواه سکسکی سکن ۱۶۱۴ سکَين، احمد 🖚 احمد سکّين سكِّين، تصبر الدِّين ابو جعفر احمد مه تصير الذين ابو جعفر احمد سكين سكيته بنت حسن ٥٧١ سكيته بنت الحسين(ع) 474 N.F 200 مكبته بنت الحسين(ع) 479 . 745. CVP. 71-1. 91-1. 65-1. CO-1. VO-1. 5V-1. TV80, Y895, Y891, 1877 سلاًر بن خيد المزيز الدّيليي -به سلار ديليي ، حمزة بن هيد العزيز سلار ديلمي ، حمزة بن عبد العزيز - ١٣٤٧، ٢٥٨٠، ٢٥٨٠. سلأم بن ابي الحقيق 174 سيلاّم بن ابي واصل ۲۳۹۶،۴۵۰ سلأمه ١٣٩٠ سلجوني، ايو شجاع محمّد -به ايو شجاع محمّد سلجوني سلجوني، وكن الذين بن ملكشاه بن ألب ارسلان سه ركن الذين بن ملكشاه بن الب ارسلان سلجوتي صلجوقي، سلطان سنجر بن مذكشاه بن ألب ارسلان مه سشطان ستجرين ملكشاه بن الب ارسلان سلجوتي سلجوني وسلطان محقد ٢٢٨٣ سلجوش، سلطان مسمود مه سلطان مسمود سلجوش سلطان اشرف ۱۵۷۴

مليم ١٧٠

سلمي بنت عمرو بن ربيعه خزاعتِه ٢٢ سلمی بنت عمرو بن زید بن لبید ۴۰ سلمی، شریک بن اهور 🖚 شریک بن اهور سلمی سلمي، هيد الله بن اياس حه عبد الله بن اياس سلمي سلمى، عبد الله بن حياس -به عبد الله بن عيَّاس سلمى سلمى ، ديد الملک مه ديد الملک سلمي سلمى. عبيد الله بن حيَّاس - حبيد الله بن عبَّاس سلمى سلمی، منابر بن قدامه 🖚 منذر بن قدامه سلمی سلميَّه. عانكه بنت مرّه بن هلال حه خاتكه بنت مرّه بن خلال سلميَّه سلولی خمار ، ابو مریم -ه ابو مریم سلولی خمار سلولي. هماره بن عبد الله 🖚 حماره بن عبد الله سلولي سليق، محمّد بن حسن 🖚 محمّد بن حسن ، سليق سليق. محمّد 🕳 محمّد الشليق سليل ١٩٠٤ سليمان 1197.619 سليمان ابو رزين ۲۱۴ مليمان اعمش ٢٣٢٢ سليمان بن ابو سعيد 2049 سليمان بن ابي جعفر ٢٣٢٩،١٥٢١ سليمان بن ابي جعفر دوائيقي 199 سليمان بن ابي شيخ 197 سليمان بن احمد طبراني ٢٢٣٦، ٢٧٥٥ سلیمان بن اشعث ابوداود سجستانی ۲۵۷۶، ۲۵۷۱ سليمان بن اعمش ١٢٥٨، ١٢٤٥ سليمان بن جرير ٢٠٩ سليمان بن جعفر ١٣٣٥،١٣٢٥ مليمان بن حسن بن جعفر ٢٢٦ سليمان بن حسن بن جهم ۲۶۵۲، ۱۲۶۲ سليمان بن حفص ١٥١٣ سليمان بن داود ۶۲۴ صليمان بـن داود بـن حسـن مثنّى ٢٢٥ ٥٢٣، ٥٣٣.

سليمان بن داو د بن على ۲۳۲۷ سلیمان بن صر د خزاعی ۱۲۷۸، ۲۰۹، ۷۱۰، ۲۲۵۲، ۲۲۵۲ سليمان بن طاهر ١٨٨٨

مليمان بن عبد الشمحض ٢٠٠٣ ١٨، ١٩٩ ٢١٩، ٢٢١ سليمان بن عبد الملك ٢٧٥ ٢٢١١، ٢٢٨٥، ٢٨٨١، ٢٨٨١، ٢٨٢١، OATE, 4885, 1-15, 65VE

سليمان بن عبد الملك بن مروان ٢٨٩، ٢٢٨١، ٢٢٨٢ سليمان بن على بن الحسين ١١٧٧ سليمان بن على بن عبد الله ٢٢٣ سليمان بن على بن عبد الله بن عباس - ١٣٣٩ سليمان بن قتّه عدوي - ٨٧٠ ٨٧١ ٨٧٨ ٨٧٤ ٨٧٤ ١٠٢٧. سليمان بن محمّد بن سليمان بن داود ٢٩٥ سليمان بن موسى بن جعفر(ع) 1070 سليمان بن يزيد ۲۳۰۶ سليمان بن يسار ١٠٣٩ سليمان جعفري ۱۶۲۵ ،۱۶۲۸ ،۱۶۲۸ سلیمان صفوی ، شاه ایران ۲۷۸۶ ، ۲۷۹۲ ، ۲۷۹۲ صليمان تقشيندي ٢٢٢٠

سماعه بن بدر ۱۹۷۶ سماک بن خرشه بن لوذان 🖚 ابو دجاله الصاری . سماک ستاکی ، ابو یعلی حمزه 🖚 ابو بعلی حمزه سقاکی ستانه مغربته ۱۸۲۵،۱۸۱۰،۱۸۱۹

سماهيجي بحرائي. عبد الله بن صالح -- عبد الله بن صالح سماعيجى بحرانى

> مسجور ، محمّد بن ابراهيم -به محمّد بن ابراهيم مسجور سمرة بن جندب ٢٢٥٠

معری دعلی بن میحقد ۱۲۱۳، ۲۱۲۷، ۲۱۲۷، ۲۶۲۵، ۲۶۲۷،

ممعاتي مروزي ، عبد الكريم بن محمّد ١٧٥١، ١٧٥٠ سعهودي ۱۰۴۰

> سمهودي ، سيّد على ١٣٣٩ سټ ۲۲۵۴.۳۰۶ ۲۰۵۴ ۲۲۵۴

سعية ، ام عبيداله 4٠٧،٨٠١ سنائي ، مجدود بن أدم ٢٧٥٩ ، ٢٧٥٢

سنان ۲۲۲۹ ۲۰۶

سنان بن انس ۱۰۶

ستان جهنی ۱۷۸

سندی بن شاهک ۱۹۷۳، ۱۵۰۶، ۱۵۲۶، ۱۵۲۲، ۱۵۲۵، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، YTOL ATOL PYOL • TOL ITOL TTOL PTAL YOTY.

سندی ، مسعود بن شبیه سه این شبیه ، مسعود سؤارين ابي عمير النّهمي ١٣١ سوارين عبدائه ۲۳۲۴ موده بنت زمعه ۱۳۷



ميِّد جلال الذِّين عبد الحميد بن عبد الله نفي حسيني - ٣٥٢ سيد جلال الذبن محمّد - ۴۲۶ ميد جمال الذين احمد ٢٩٧ سيد جمال الذين احمد بن موسى ١٧٥٣ سيِّد جمال الذِّين محمَّد بن عبد المطَّلب - ١٩٣٠ سيند جواد بن سيند محمد على ٢٨٠٣ سيد حسني ١١١٦ ١١١٢ سیّد حمیری ، اسماعیل بن محمّد ۱۹۳۰ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۲۸ ، ۱۲۸۸ 3ATL, YATL, 6771, 6791, +777, 7777, 7777, 7987. سيندحيدر عاملي ۲۸۰۴ سيند داماد ۲۷۸۸ سيّد رضي الديّن بن طاووس - ١٩٩٥ سبِّله رضين الذِّين على بن موسى بن جعفر بن محمَّد - 876 ميَّد وضي -ه شويف الوضي ، محمَّد بن حسين سيّد سمهو دي ۸۷۹ سيتار سنار ١٧٨٩ سبَّد سند ، سيَّد حسين بن سيَّد جعفر ٢٨٠٠ سيِّد سند ، سيِّد حسين بن مير ابراهيم بن مير محمَّد معصرم ۱۷۹۳ سيَّدُ شبلتجي شاقعي - ١٣٣٠ سنيد شريف ، السماعيل بن حسين بن محمد - ١٩٣٠ سبَّد شريف ، تاج الدِّين بن محمَّد بن حمزه بن زهره ١٣١۶ سيدشمس الذبن محند ٢٧٧٢ سيَّد شمس الذَّين ، محمَّد بن جمال الذَّين احمد - ١٥٤٧ سپّد صاحب روضات مه خواتساری. محدّد باتر سيّد صالح 100٧ سيَّد صالح سبط شيخنا الأجلُ شبخ حرَّ عاملي حه عاملي. سيَّد ستدضامن ۱۸۹۳،۱۹۳۶ سيَّد ضامن بن شدقم حسيني مدني - ابن شدقم مبدني. سيِّد سيّد عبد الله ١٥٧٧ سيَّد عبد ألله بن سيَّد نور الذين على بن سيَّد نعمه الله - ٢٧٩٥ سيَّد عبد أنه شيّر - شير ، سيِّد عبد أنه بن محمّد مؤد عبد الحسين بن شريف بوسف 1007 سيدعبدالواسع ١٢٥٣ سيدالعشيره ٢٩ ميندعطوه حسني ٢٠٢٤

سوده بنت عک ۲۹ سوستجردی ، ابو الحسن ۱۹۵۲ سويدين عمروين ابي المطاع ختمس ١٩٤١ سويدبن غلله ١٩٣٠ سويدخادم ٢٠٢٢ سهروردي ، عبدالقاهر بن عبدالد ۲۷۶۱، ۲۷۶۱ سهروردی ، عمر بن محمّد ۲۷۶۲،۲۷۴۱ سهل بن بحر فارسى ١٨٩٣ سهل بن حسن خراسانی ۱۳۷۶ سهل بن حنيف مه ابر ادامه ، سهل بن حنيف سهل بن سعد ۹۷۲ سهل بن سعد ساعدی ۱۹۷۶، ۹۷۶ سهله، زوجه أبو حذيفة بن عتبه ١٣٢ TT par سهيل بن عمرو 140 سهيلي ، ابو الفاسم ۲۷۶۷ سهيلي ، شيخ احمد نظام الدُّوله - ٢٣٥٥ 4997, 4707, V-97, VTVF TEP ATO Ju سيدابراهيم ١٧٩٩ سيَّد أبرأهيم ، صاحب ضوابط ٢٨٠۶ سيدابو الحسن طاهر ١٣٣٩ سيندابو القاسم جعفر بن حسن موسوى - ١٧٩٩ سيند أبو محمّد اطروش ١٧٥٣ مید ابو محمد حسن بن الهادی ۱۵۵۷ سيِّد ابن يعلى محمَّد بن الحسن الجعفري - ٣٥٨٠ مؤد احمد رفاعي 1000 سيند اسداف ١٥٧٥ سيد اسعاعيل ١٥٤٠ سند اسعاعیل خقیلی نوری ۲۱۱۸ سيندياقر ٢٠٩٢ سیّد بافی بن عطوه علوی حسنی ۲۰۹۳ سيند بشر اللذين محمد ٢٧٢٠ سيداليطحاء ١٣ سيَّد بن طاووس سه ابن طاووس ، على بن موسى ستدناج الذين ١٣٩٨ سيدناج الذين بن زهره ١٥٤٥

سيَّد جزائري 🖚 جزايري، نعمت الله بن عبد الله

سيند علاَمه آقا سيند عادي 1000

سیّاد موتضی بن میر محمّد مهدی ۱۲۵۴ سيَّد مرتضى ذوالمجدين ٢٥٩٠ ميِّد مرتضى - علم الهدى، على بن حسين سند مهدی بن شیخ ابی علی رجالی ۲۸۰۶ سیّد مهدی فزویش ۲۵۷، ۱۹۵۴، ۲۰۷۸، ۲۰۹۳، ۲۰۹۳ سيندمهذا بن سنان ١٣٣٧ ، ١٣٣٩ ، ٢٧٧٢ سيّد ميرزا جزايري ١٩٥١ سيند مؤمن شيلنجي ١٩١٧ سيّد تصراف حائري ۲۷۹۹،۱۰۲۵،۱۰۲۴ سيِّد نعمت الله جزائري -4 جزايري ، نعمت الله بن حيد الله سيِّد نعمه لله جزائري شوشتري -به جزايري، نعمت لله بن عبد الله السيِّد نعمه الله حه جزايري ، نعمت الله بن عبد الله سيِّد تور الذِّين - جزائري . سيِّد نور الدِّين بن سيِّد نعمت الله سنده النّساء بنت سيّد حسين حسيني ٢٢٥٣ ميده نفيسه بنت حسن بن زياد بن حسن ۲۷۴۸ سيرانى 1707، 1774 سیرانی ، حسن بن عبدانه ۱۶۵۳، ۲۷۵۵ سيف بن حارث 179 سيف بن خارث بن سريع 199 سیف بن عبد الله بن مالک عبدی ۸۲۰ سيف بن عميره 1000 سيف بن مالک ١٩٨٨ ٨٢٢ سيف الدُّولَة - 196. ١٣٢٧، ١٣٤٨، ١٣٤١، ١٣٤٢، ١٥٥٨ سيف الدُّولِه حمداني حه سيف الدُّولِه على بن عبد الله بن حمدان سيف الدُّوله ، صدقه بن منصور مزيدي اسدي ٢٥٧٣ سيف الدُّولَة ، على بين عبد الله بين حبدان ١٣٣٩ ، ١٣٣٠ ، TY47, -747, 1747, 66Y1 سيف الذِّين أمدى مه أمدى، على بن محمَّد سپوري حلي اسدي. فاضل مقداد 🕳 فاضل سقداد، سقداد يس سيوطى ، جلال الدَّين - و سيوطى ، عبد الرحمن عن ابي بكر

سپوطی ، جلال الدین سه سپوطی ، عبد اترحمن ین این بخر سپوطی ، عبد اثر حسن بن ایس یکس ۱۹۹۱ ، ۱۹۲۹ ، ۱۹۲۹ ، ۱۹۲۹ ۱۹۷۹ - ۱۹۷۹ ، ۱۹۲۹ ، ۱۳۵۷ ، ۱۳۵۷ ، ۱۹۵۲ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۳ سپوطی ، فاضل سه فاضل سپوطی شادان بن جبرئیل قمی ۱۹۶۶ - ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۳ شاری ، ابو همود سه ابو همود شاری شاطبی ، فاسم بن فیره مقری ۱۹۷۲ ، ۱۹۷۲

سيِّد علاء الدِّين ابو الحسن على بن محمَّد بن صلى بن حسن بن زهره ۲۷۲۰ سيّد على بن سيّد محمّد - ۲۸۰۲ سيّد صليخان شيرازي ١٩٩١، ١٢٢٤، ١٥٧٧، ١٧٧٩، ١٧٧٨. TYMA. TYMP سبِّد على صاحب الرياض – طباطبايي ، سبِّد على بن محمَّد الشؤد عماد الذين - ٣٤٨٠ سيّدعمهدالذين ١٢١٠ سیّد فخار بن معد موسوی 🚓 فخار بن معد موسوی سيدفخر الذبن ١٣٣١ سيِّد فضل الله واوندي معاراوندي كاشاني، فضل الله بن على ستدكمال الذبن ١٣٣١ سيدماجد بحراني ١٧٩٢ سيّد مجد الدّين ٢٢٧ سيد مجد الذين ابو الفوارس محتدين ابي الحسن فخر الذين علی ۱۲۴۰،۱۲۲۹ ميّد مجدالدّين عريضي ١٩٢٣ میّد محدث جزایری ۲۳۹۹ سيَّد محسن كاظمى -+ كاظمى اعرجى ، سيَّد محسن بن سيَّد حسن سندمحقد ١٩٠٧ سيد محقد اسعاعيل بن سيَّد محقد باقر 1۲۵۲ ميند محقد ادام جمعه 1700 ستدمحقدباقر ۲۶۸۴ سيَّد محمَّد باقر بن مير محمَّد حسيني استرآبادي 🗝 مير داماد، محمّد باقر بن محمّد سيِّد محمَّد باقر الرئتي حاحجة الإسلام. سيَّد محمَّد باقر رشتي سيّد محقد بن ابي الحسن ٢٠٧٥ سيّد محمّد بن حاج ميرزا حسن ١٢٥٥ سيَّد محمَّد بن سيَّد عباس ٢٠٢٨، ٢٠٣٩، ٢٠٢٠ سيّد محقد بن شيخ ابي على رجالي ٢٨٠٢ سيدمحقد جواد ۲۸۰۲ السيد محقد رضا بن بحر العقوم ٢٨٠٢ سيدمحندرفيع ١٢٥٢ سيِّد محمّد شرف الدّين أبو الشاده الأشراف أنّ شرف الذّبين

مؤد محتد صاحب مدارک ۲۷۸۱، ۱۷۸۲، ۲۷۸۵

سيُدمحند نوربخش ٢٧٧٤

سیّد در تضی بن میر محسن - ۱۳۵۵

شبامی، عبلی بین حنظله بین اسعد به عبلی بین حنظله بین اسعد شبامي شبث بن ربحی ۱۹۲۸ ۵۲۸ ۸۰۲ ۵۰۳ ۵۰۸ ۸۲۷ ۸۲۷ شبر ۲۴۵ شتربن هارون ۵۲۳ شبتره مسيئد عبيدالله بسن منحقد رضنا عبلوي حببيتي كاظمى ۲۷۹۵،۱۲۴۹،۱۲۴۸ شيل بن معيد ٢٢٥٦ شيلنجي ١٧٢۶ شیلی و جعفر بن پونس خراسانی ۱۶۳۵، ۲۷۵۴ شبيب ۲۱۷ شهرب بن بجره ۲۲۲،۴۱۶ شبيب بن بحيره خارجي ٢١٩٢ شبيب بن ربع تعيمي ۲۱۸۴ شبير 100 شجری حسنی، احمد بن صحقه بن ابراهیم بن صلی بن عبد الرّحمن - احمد بن محمّد بن ابراهيم بمن عملي بمن عبد الزحمن شجري حسني شجري، عبد الرحمن حد عبد الزحمن شجري الشجرى ، عمر 🖚 عمر الشَّجري شجری، قاسم بن حسن بن علی بن عبد الرحسن به قباسم بسن حسن بن على بن عبد الرّحمن شجرى شديد ، عبد الله بن على سه عبد لله بن على شديد شراحيل بن ذي الكلاع حميري ٢٠٥٠ . ٢٧٩٠ . ٢٢٥٢ . ٢٢٥٢ شرحبيل بن عمرو غشانئ ٢٠٩ شرف الذرات 1000، 1700، 1700 شرف الذوله بن قريش ٢٩۶٢ شرف الذوله ديلسي ۲۷۵۶ شرف الذين ابو عبد الله حسين بن على ١٣١٥ شرف ألدين على 1748 شرف الذين على بن حجمانه شوالسناني ٢٧٨٨ شرف الذبن محتد ١١٨١ شرقی ۲۴۰۸ شرفى بن قطامي ٢٣٠٨ شريح قاضي ۱۲۲۷، ۲۲۲۷، ۲۶۲۶ ۲۷۲۲ شويعت اصفهاني ، ميرزا فتعال ٥٨٥ شریعی ، آبو محمّد ۲۶۰۳ شريف أبو تعام محمَّد بن هيئانه بن عبد الشميع هاشمي 454

شافع بن سانب ۲۴۹۵ شافعی ۱۳۷۰ ۱۹۶۴، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۲۵۲۲، ۲۹۹۳، ۲۹۹۳، ۲۹۹۳، شاقعي ، عباد بن جماعه حه عباد بن جماعه الشافعي شاقعی، محمّد بن ادریس -به محمّد بن ادریس شافعی شاقعی، محمّد بن بوسف مه محمّد بن پوسف شافعی شاکری همدانی، هابس بن این شبیب مه عابس بن ایس شبیب شاكرئ عمداني شامی ، احمد بن منیر سه احمد بن منیر شامی شامی، عبد آنه بن عامر 🖚 عبد آنه بن عامر شامی شاميء عصام بن مصطلق مه عصام بن المصطلق شامي شامی ، پرسف بن حالم ۱۶۶۶، ۱۸۴۰ شاه اسماعيل ١٥٧١ ،١٥٢٩ شاه استاحیل اوّل 🖚 اسماعیل صفوی اوّل شاہ اسماعیل ٹانی سہ اسماعیل صفوی ٹانی شاهاندخت ۱۹۰ شاه بن ميكال ۱۳۱۸ ۲۵۶۴، ۲۵۶۵ شاهچراغ ، احمد بن موسى بن جعفر ١٩٢٥، ١٩٢٧، ١٥٢٥، TV47 , 10F0_10FT شاه خدا بنده مه اولجايتو . شاه ايران شأه خدابنده تاتي ، سلطان محمّد مكفوف ۲۶۸۷ ، ۱۵۷۱ شاهزاده عبد العظيم حدعبد العظيم بن عبد الد شاه زنان بنت کسری بزدجرد ۱۰۵۵ ،۱۰۹۴ ،۱۰۹۳ شاه سلطان حسین جه حسین صفوی ، شاه ایران شاه سليمان ١٥٧٣ . ١٧٩٠ شاه سليمان صفوي -به سليمان صفوي، شاه ايران شاه صفى اؤل ۲۶۸۷ ، ۲۶۸۷ شاه صفی دوم ۱۵۷۳ ۲۷۸۹ ۲۷۸۹ شاه طهداسب جه طهماسب صفوی شاه عبّاس اوّل ۱۳۴۳، ۱۹۹۹، ۲۰۸۲، ۲۰۸۳، ۲۰۸۳، ۲۶۸۷، ۲۰۸۳ شأه عبّاس بن شاه خدابتده ۱۸۱۷ شاه عبّاس بن شاه صفی ۱۸۱۷ شاه عبّاس تاتی ۲۷۸۹ ،۲۶۸۷ ،۱۵۷۳ شاه خیاس صفوی ۱۵۷۳ ، ۲۷۹۱ شاه عباس ماضی حدشاه عباس اوّل شاه عبد العظيم - وحيد العظيم بن عبد الله ، امامزاد، شاه محمد خدابنده مه او فجايتو (شاه ايران) شاهريه بن عبد الشجلاَبي ١٨٩٢

شمس الذين اسداط الشهير - ١٦٣١ شمس الدِّين بن اسعاعيل ٢٠٣٨،٢٠٣٣ شمس الذين تبريزي ٢٧٦٢ شمس الذين حسين ١٢٢٨ شمس الدِّين فِخُار بن معد موسوى سه فخار بن معد موسوى شمس الذين منحقد بمن عبلي بمن حسين موسوي عباملي TWAT -شمس الدُّين محمّد بن على بن محمّد بن حسين بن محمّد بن على بن محمّد 1848 شمس الذَّين محمَّد بن قارون ٢٠٥٨، ٢٠٥٧ شمس المعالى -به قابوس بن وشعگير شمس النهار ۲۶۹۱ شمعون 1986 شمعون بن حمون بن الصَّفَّا 1997 شعنى ۲۷۷۹،۲۷۷۶ شمني ، احمد بن محقد ١٧٧٧ شنبوذى ١٣١٣ شوذب مولی شاکر ۸۵۲،۸۵۱ شوشترى،سيّد عبداللّطيف ٢٠٠٣، ١٥٧٧ شوشتری ، تور اف بن شریف الذیبن ۱۳۸۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۹ ۵۸۲. ۲۶۶۱ ۴۰۵. ۸۱۵. ۵۰۶. ۵۲۲۱، ۲۲۲۱، ۲۲۴۱. ۱۳۴۰. 7771. 6771. YTT., AATT. YTT. 6771. 7061. TAGI. ለየሃለ, ሃፕሃ/, ሃፕሃ/, ዕነለሴ ዓዓ/ፕ, ሦ-ፕፕ, **ፕ**ሃየፖ, 6ግዓፖ. ለቂቂታ, ተዖቂተ, የዖቂተ, ን÷ሃተ , ተሃሃሃ , ወሃሃቸ , ቅጹሃቸ شولستاني. شرق الذِّين على بن حجه الله 🖚 شرف الذِّين على بن حجداثه شولستاني شهاب [ابن] زهري ۱۱۴۰ شهاب الإسلام. ابر المحاسن عبد رزاق ٢٧٢٢ شهرآشوب ۱۲۵۱،۱۲۶۸،۹۶۳ شهرام ۲۶۲۵ شهرباتو ۱۰۹۲،۱۰۵۷ مد ۱۰۹۲،۱۰۵۷ شهربانو بنت پزدجرد بن شهريار بين پيرويز بين همرمز بين التوشيروان ١٠٩١ شهربانويه ١٠٩٣

شهربانويه بنت امين الذين أبو القاسم - ١٨٩٩

شهرستانی حاتری ، میرزا محقد حسین ۱۲۲۳

شهرستانی ، میرزا محقد مهدی ۱۳۴۹

504.75. Again

شهرستاني اشعري ، محمّد بن عبد الكريم ۲۷۶۰ ، ۲۷۰۳

شريف ابر محقد عبد الله بن قاسم 104 شريف ابي المناقب ٢٠٥٥ شریف جرجانی مه جرجانی، علی بن محمّد شريف الرضى ، محمّد بن حسين ٢٧٦ ٢٧٤ ١١٨٣. ١١٨٥. د ۱۲۲۱, ۲۲۲۱, ۹۲۲۸, ۲۲۵۸, ۲۲۵۱, ۲۵۵۴, ۲۵۵۸, ۲۵۵۸ 97-7, 77-7, AA77, 1-97, 7097, 7997, 7997. እንጓተን, ዕሃየተ, **የ**ሃየተ, ተዳየፖ, **ሃ**ዕሃፓ شریف ، سلطان محمود جه سلطان محقد شریف شریف علی بن جعفر بن علی مدانتی علوی ۲۰۵۳ شريض. ابو الفتح حدابو الفتح شويقي شریک ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۲۳۶۳ شریک بن اهور حارثی ۲۲۲ شریک بن اعور سلمی ۲۲۲۴ شریک بن شذاه حضرمی ۲۷۱ شریک بن عبد الله بن سنان نخمی ۲۲۰۸، ۲۲۲۲، ۲۷۴۷ ششتری ، ملاعید الله 🖚 ملاً عبد الله ششتری خطيطه 1790 1796 خطيطه tru نبعيه شعبه ابو یکر بن عباش ۱۳۲۴ شعبي ، عامر بن شواحيل ۲۸۷ تا۲۸ د ۲۱۶۰ ۲۲۶۶ ۲۲۹۳ ATTY, VETY, TEVY, GTVT شعبی، کثیر بن عبدالله -ه کثیر بن عبدالله شعبی شعراتی. احمد -به احمد شعرانی شعيب ١٢٥٠ شعيب عقرقوفئ ۱۵۱۲،۱۵۱۳،۱۲۴۷ شفتي اصفهائي ، سيد صحفد بناقر بنن منحقد تنفي موسوي 1007 شغيع ،سيّد محمّد ١٥٥٨ شقراني ١٣٤٥ شقراء ١٩١٣ شقيق بلخي ، أبو على ١٩٧٣ . ١٥٠١ ، ١٥١٢ . ١٣٣٧ . ١٣٣٧ شلمقاني ۲۶۱۸،۲۶۰۳،۱۷۶۷ ۲۶۱۹ ۲۶۱۹ شلمفانی، مجمّد بن علی جه محمّد بن علی شلمغانی شلوبيني اندلسي، عمر بن محقد سه شلوبيني، عمر بن محقد شلوبيتي ، عمر بن محقد ۲۷۶۲ ، ۲۷۲۶ شماح مه داود ، معروف به شماح 1+P. 14P. 17P. 6175, PTTT. T677 شمرين ذي الجوشن - 410 ١٧٢٨ ١٨٣٨ ١٨٣٨ ١٨٤٨ ١٠٠٥ ١٨١٢.

101.111

شيخ ابو البركات واحظ 🕳 ابو الميركات واحظ شيخ نبو الحسن (شريف) ٢٠٩٨ شيخ ابو على ١٩٣٩ شيخ ابو على محمّد بن اسماعيل مازندواني ٢٨٠٣ شيخ احسايي -به احسايي، احمد بن زين الَّذِين شيخ أحمد 1984 شيخ احمد احسائي مه احسابي، احمد بن زين الذين شيخ احمد احسائي بحرائي - احسابي ، احمد بن زين الذين شيخ اربلي ۱۸۴۱ ۱۸۲۱ شیخ ازری ۱۸۴ شيخ اسداند 1979 شيخ الإسلام السندي جه ابن شيه , مسمود شیخ افصاری 🖚 اتصاری ، شیخ مرعضی شيخ بدرالذين ۶۲۷ شيخ برسى 1798 شیخ برتی ۱۹۶۶، ۲۱۰۲ شيخ بهاني. محمّد بن الحسين بن عبد الصمد مه شيخ بمهابي. محقد بن حسين شیخ بهایی ، محمّدین حسین ۱۳۷۰ تا ۱۳۵۰ ۸۷۱ ۱۳۵۴، ۱۳۶۹، ሃፕኝቤ ኢ-ዕቤ ሃገዕለ, -ሃዕለ, አሃፆቤ ፕሃ-ፕ, ፕሃ-ተ, ሃ-ቲፕ, ሃለዲፕ, ሃዲሃፓ , ለነሃሃፕ , **የ**ሃሃፕ, ተለነሃኒ ችለሃየ, ዲሊሃፓ_ልልሃፓ شيخ تاج الذين ١٥٢٤، ١٥٢٨ شيخ تأمكيرئ ؎ تلعكبرى شيخ جامي ← جاميء عبد الرحمن بن احمد شيخ جعفر بن عبدالله حويزي - ۱۷۹۶ شيخ جعار عرب ۲۷۹۹ شيخ جعفر كبير 1779. ١٧٢٠ شيخ جنيا. حه جنيا، بقدادي شيخ حزّ عاملي مه حز عاملي . محمّد بن حسن

شيخ حرفى ٢٤٩٢ شيخ حسين ۲۷۸۲،۱۵۰۸ شیخ حسین ، پدر شیخ بهانی ۲۶۸۷ شيخ حسين أل رحيم ١٠٨٦ شيخ حسين بن عبدالصمد - ١٥٧٠ ، ٢٧٧٩ شيخ حسين رحيم ٢٠٨٤ شيخ ألرئيس منه ابن سينا ، حسين بن عبد الله شیخ رازی ۱۵۶۰ شيخ راوندى ۲۱۰۲ شيخ زين الذبن 1059

شهيد ازَّل، شمس الدِّين محمَّد -+ شهيد ازَّل، محمَّد بن مكن شهيد الزُّل، محمَّد بن مكي ٢٦٢. ٢٢٢. ٥١٢. ٨٠٤. ٨٠٨. ٩٣٢. 4711, • 1711, \$771, •771, ¥771, 6•71, ¥941, ¥741,

شهيد ذالت، قاضي نوراله مه شوشتري، نوراك بن شريف الذين شهید ثالث -به محدّد نفی قزوینی

شهيد ثاني ، زين الدِّين بن عــلي - ١٣٧١، ١٠٧٥، ١٩٥٧، ١٣٧٩، TWAY . TWAY

شهيد فخ ۽ حسين بين علي ١٠٠٠ ٤٠١، ٢٠٣ ٤٠٠، ٢١٩. 719. AIR, 179. 1793, VY-7, -PYE, 917E, PPTE, ተየተለ ተየየነሪ ዕንየነሪ ለድየሃ

شهيد فخ ، حيد اڭ بن حسين سه عبد اڭ بن حسين بن على شهید فع ، محمّد بن حسین بن علی سه محمّد بن حسبن بن علی شهیدی ، شیخ علی ۲۷۹۲ شبیانی، ابر عمرو 🕳 ابو خمرو شیبانی

> شیبانی، ابو محلم مه ابو محلم شیبانی شیبانی «اسحاق بن مرار ۲۷۴۸،۲۵۰۳

شيباني، حريس بن عبد الرحمن 🕳 حريش بين عبد الزحمن

شيباني، حريش بن عبد الله حديش بن عبد الله شهباني شيباني. حنظلة بن همرو -به حنظلة بن عمرو الشبياني شيباني حنفي، محمَّد بن الحبين مه محمَّد بن الحسين شيباني

شبيانی خارجی ، وليد بـن طـريف حه وليـد بـن طـريف شــيـاتی

شيباني ، صيفي بن شبل 🖚 صيفن بن شبل شبهاني شيباني فاضل ، قاضي عبد الزحمن ١٥٥٢ شينائي ، محمّد بن الحسن حه محمّد بن الحسن شيبائي شینانی، محمّد بن هشام سه محمّد بن هشام بن هوف شیبانی،

شهائی، مصفله بن هیپره مه مصفله بن هیپره شیبانی شپهانی، هانی بن قبیعته سه هانی بن قبیعته شیبانی شبیانی، بزید بن وزیم 🗢 بزید بن رزیم شیبانی شيبانی ، بزياد بن مزيد بن زانده 🖚 بزيد بن مزيد بن زاند، شيباني شيبه ۲۹، ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۵۲، ۲۵۲ شيخ ابراهيم كفعس ٢٠٥١ شيخ ابن بابويه سه ابن بايو په شيخ ابن فولويه قمى 🖚 ابن قولويه كمى

شيخ ابن لما مه ابن نما

شيخ محمَّد حسن صاحب جواهر الكلام سه تجفي، محمَّد حسن شيخ مرتضى ۲۰۷۶ شيخ مفيد محقد بن محقد بن النعمان جه مفيد، محقد بن محقد شیخ مفید نیشابوری ۱۸۱۴ شيخ نجاشي سه نجاشي ، احمد بن على شيخ تراقي 🖚 تراقي شيخ نظامی 🖚 تظامي شیخ نعمانی ۲۱۰۹،۲۱۰۳،۲۱۰۹ شيخ يافعى ١٥٥٢ شیرازی، محمّد حسن نه میرزای شیرازی، محمّد حسن شيرازي. وصال 🕳 وصال شيرازي، محمّد شفيع شبرواني ، محقدين حسن ١٧٩٣ الشيرواني، المدنق ح المدنق الشيرواني شهرواني. ملا ميرزا محقد بن حسن - ملا ميرزا محقد بن حسن شيرويه ۲۵۲۵،۲۵۲۲ ثيماءينت حليمه ٢٧٢ صائغ ، سيّد علي بن حسين ١٧٨١ صابی ، عبران 🖚 عبران صابی صاحب احتجاج ١٩٣٢ صاحب استفاله مه محمَّد بن عبد الواحد بغدادي صاحب استيماب ٢٧٦، ١٣٨٠، ٢١٤٢ صاحب بن عبّاد ، اسعاعیل بن عباد ۱۹۲۰ ۵۸۴ ۱۴۲۰ 1501, TIAL STIT, TADT, 4-5T, 175T, TTST, AD94. FORF, 1887, 1887, AB87, AB87. صاحب تاريخ خالم أرة مه اسكندر منشى صاحب تاريخ قم ١٩٥٨، ١٩٥١، ١٩١٦، ١٩٢١ ا صاحب تاريخ مازندران ١٥٤١ صاحب جامع الأصول 1999 صاحب جنَّات الحلود مه مؤمن امامي، محمَّد رضا بن محمَّد صاحب جواهر مه تجفي، محمّد حسن بن بالر صاحب حبس مأمون. ایر علی سه ابو علی صاحب حبس مأمون عباحب حبيب السير مه خواندمبر ، غياث الدَّين بن محمَّد بن همام الذبن

صاحب حداثق الناضره مه يحراني ، يوسف بن احمد

صاحب روضات الجنّات مه خوانساري، محمّد باقر

صاحب روضه الشهداء سه كاشفى ، حسين بن خلى

صاحب روضه الصُّفًّا عه مبر خواند . محمّد بن خاوند شاه

شيخ سديد الذين ١٢٢٠، ١٢٢٥ الشيخ سراج الذين البلقيني حدسراج الذين الملفيني شيخ سليمان ماحوزي ١٩٧٨. ٢٨٠٠ شيخ شهيد - شهيد اوّل. محقد بن مكى شيخ صالح كواز ١٠٥٢ شيخ صدر الدِّين 1059 شيخ صدوق - ابن بايو په ، محقد بن على شيخ صفار ۲۱۱۳ شيخ صفي الدِّين ابي الفتح اسحاق اردبيلي موسوى ٧٣٨٧. شيخ الطَّائف مه طوسي، محمَّد بن حسن شيخ الطَّايقه ابو جعفر طوسي - عطوسي، محمَّد بن حسن شیخ طبرسی ۵۰۰ طبرسی شيخ طريحي ، فخر الذِّين بن محمّد بن عملي بـن احمد بـن طريح النجفي ١٧٩١ ، ١٧٧١ شيخ طوسی -به طوسی، محمّد بن حسن شيخ عياس قمى 🛥 كمى ، شيخ حياس شيخ عبدالصمدين الشيخ حسين ٢٧٨٢ ، ٢٧٨٢ شيخ عبد على ٢٨٠٢ شيخ العراقين ، عبد الحسين 1079 شيخ عطار 🕳 عطار . محمّد بن ابراهيم شيخ علاّمه ٢٩١ شيخ على 1117 شيخ على بن هبد العالى محقق ثاني -به شيخ على بن عبد العالى میسی عاملی شيخ على بن عبد العالى ميسى حاملي (1741 ، 1741 شيخ على بن محقد بن يونس بياضي ٢٧٧٨ شيخ حيّاشي 🕳 عياشي شيخ قاسم ٢٠٧٥ شييخ كافيجي، محين الدَّين محدَّد بن سليمان رومي 🐟 محيى الدَّين محمَّد بن سليماذ رومي ، شيخ كانيجي شيخ كراچكى، محمّد بن على مه كراجكى محمّد بن على شيخ شيخ کشي 🖚 کشيء محقد بن عمر شيخ كفىسى 🖚 كفىس شيخ كليني -4 كليني، محمّد بن يعقوب شيخ محقد بافر بن شيخ محقد تفي ١٥٥٠ شیخ محقد بن مشهدی ۱۲۱۱ ، ۲۷۲۰ شيخ محقد تفي ١٢٥٣، ١٢٣١ شيخ محمّد حسن بن شيخ جعفر كبير ٢٨٠٦



صاحب معجم البلدان ٥٠٥ صاحب معراج المحبَّه -+ طهراني. على بن عبد الحسين صاحب مقامع -- محمّد بن على بن وحيد يهيهاني صاحب ناسخ - سبهر ، محمّد تلى كاشاني صاحب وسائل سه حر عاملي، محمّد بن حسن صأخذ ١٠٨٥ صاعدين مخلد ۲۵۸۱ صالح الأعسى ١١٤٤ صالح بن احمد بن حنيل ٢٢٧٣ صالحين سعيد ١٨٧٥ صائح بن عبد الدين الجون - ٥٩٧ صالح بن عقبه 1986 صائح بن على بـن عبدالله بـن عباس ٢٢٨، ٢٣٢١، ٢٣٣١، TEXT . TEES صالح بن محمّد بن احمد بن ادر بس ۲۷۱۸ صالح بن معاويه بن عبداله - ٥٩٣ صالح بن وصيف ١٩٠٨، ٢٥٥٩ صالحين وهب مزني ١٠٥ صالح. على -> على صائح ١٢٢٥، ١٢٣٤ صالح مازندرانی مه مازندرانی، محمد صالح صالح مزی ۱۹۶۹ صنیاح ۱۲۱۵, ۱۲۱۶, ۲۲۰۳ صبّاح زعفرانی ۱۲۱۵. ۲۹۳۲. ۲۹۳۲ صبان ، محمّد ۱۲۱۷ ، ۲۲۹۹ صبيان ۲۲۰۶ صبيح 1971،1971 صبيح ديلس 1840 صخر ، يدر معاويه ۴۷٪ صخر بن قیس ۲۱۶،۷۱۵ صخره بنت این سفیان ۱۹۹۹ صدر اللَّهِ بن شيرازي ، محمَّد بن ليراهيم ١٧٢٦. ١٧٥٩. AAYE, TPVE, TPVE صدر الدِّين محمَّد بن براهيم -به صدر الدِّين شيرازي. محمَّد بن

صدر ، سيَّد اسماعيل بن سيَّد صدر الذَّين - ١٥٥٠ صدر شيرازي مه صدر الذّين شيرازي، محمّد بن ابراهيم صدوق 🖚 ابن بابویه، محمّد بن علی صدوق اؤل، على بن بايويه -به على بن بايويه صدوق نول صدوق ثاني -4 ابن بايويه . محمّد بن علي

صاحب وياض المسائل حه طباطبايي، سيّد على بن محمّد مساحب زنيج ، عبلي بسن محقد بن احمد ٢٩١، ٢٩٢ 2171_1771, VOT1, 1791, 1775, AGGT, 1767, AGGT. 7Y07, -0Y7, 10Y7 صاحب زنج، علی بن محمّد علوی سه صاحب زنیج، عبلی پس محقد بن أحبد صاحب زنج ، محقد بن على ٢٥٧٧ صاحب سرائر ۲۷۲۰ صاحب السلافه ۲۷۸۶ صاحب شرح استبصار ۲۰۷۵ صاحب شفاء المضدور في شوح زيارت عاشور - ١٠٧٢ صاحب طيوريات ٢٧٣٥ صاحب عمده ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۲ مساحب عسده الطَّيالِ - ٥٧٦ ١٨١٨ ٥٠٠ ، ١٣١٠ ، ١٣١٠ . 1111, 1771, 0171, 1701, 6761, 1761, 1761, 2001, 1361, 1961, A861, PY61, 71A1, 11VT صاحب قصول -- حائري تهراني اصفهاني، محمّد حسين بن محقد وحيم صاحب فصول المهته ١١٧٧، ٢٠٠٠ صاحب قاموس ۲۶۲۰ صاحب كاشف العطاء سه كاشف العطاء . جعفر صاحب الْكافي - صاحب بن عباد . اسماعيل بن عباد صاحب کائی ہے کلینی، محمَّد بن یعقوب صاحب كتاب العدد 1777

ኛ÷ዮሌ,ኛ÷ዮጵ صاحب کفایه الا تر سه خزاز رازی، علی بن محمد صاحب كوكب الملك 2014 صاحب المجالس ۲۷۴۲ صاحب مجالس المؤمنين ١٧٩٣ صاحب مجدی 🕳 علوی عمری ، علی بن ابی الفتائم صاحب مجمع البحرين ٢٧۶۶ صاحب مدارک ، سیّد محمّد حه سیّد محمّد صاحب مدارک صاحب مسار الشِّيمه مه مفيد. محمَّد بن محمَّد صاحب مستطرف مه ابو عبدالله مرزباتی، محمّد بن عمران صاحب المعالم ، حسن بن زين الذين ٢٠٧٥ ، ٢٧٨١، ٢٧٨٣.

صاحب كشف الغقم ١٩٧٨ ، ١٢٨٩ ، ١٢٨٩ ، ١٩٧٨ ، ١٩٧٨ ،

صاحب كتاب مشارق الأنوار ٢٩٢

صاحب كشاف ١٣٣

مواب ۱۶۱ صوحان بن صعصعة بن صوحان 1076 صوراتی. ابو جعفر محکد -به ابو جعفر محمّد صوراتی صوفي. أبر الحسن على بن لبي الفنالم سحمَّد بن صلى بن محدَّد بن محدَّد ملقطه بن هلي ضَّرير بن محدَّد عه ابر الحسن على بن ابن الفتائم محقد بن على بن محقد بن محقد ملقطه بن على طّرير بن محقد طوفي صوفی ، ابو علی محمّد سه ابو علی محمّد صوفی صوفي ، على بن محمّد 2001 صوفی ، مجلّد ہے محلّد صوفی صولى ، ابراهيم 🖚 ابراهيم صولى صولی ، ابراهیم بن عباس ۲۵۳۶، ۲۷۵۰ صولی شطرنجی، محمّد بن يحين حه محمّد بن يحيي (صولی شطرتجي) صولی، محکد باز بحیی -- محکد بن بحیی صولی صهباء ثعلبته المثا صهرتتى ، أبو الحمن مليمان -4 أبو الحمن مليمًا لا شهرتتى صیداوی . عمرو بن خاند سه عمرو بن خاند صیداوی صیفاوی، عمرو سه عمرو صیفاوی صيدلاني، حسن بن قطاه سه حسن بن قطاه صيدلاني صبرنی، ابن علاق ؎ ابن علاق صيرني صيرتي، اسعاعيل بن عقار مه اسماعيل بن عقار صيرفي ميرقي ، الياس جه الياس ميرقي ميرفي. بشير بن اسماعيل بن عقار مه بشير بن اسماعيل بن عقار صيرفي ، على بن اسماعيل بن عشار 1974 صپرفی، فیس بن حشار سه قیس بن عشار صیرفی صيرفي كوغي ، اسحاق بن عقار 1976 مپرتی، یونس بن عثار 🕳 پونس بن عثار صیرتی ميغن بن شبل شبباني ۲۷۱ 1987,1988 فيقل صيقل جاريه 1986 صيعرى. هباد بن سليمان 🖚 عبّاد بن سليمًان صيحرى صيمري فاضل ، مقلع بن الحسين ٢٧٨٠ خيابىء مسلم سه مسلم خيّابئ ضياعة بنت زبير بن عبد المطلب ٢١٥٥، ٢٩٠

هَيْنِي، مَفَظَلِ [بن محمّد] - ومفضّل [بن محمّد] هَيْن

خيتي. مفضّل به مفضّل هيتي

صدرق مطلق ، محمّد بن على بابويه ٢٢٢٣ صديق، ابو بكر مه ابر بكر، عبد الله بن ابي قحاله (عليفه اؤل) 17-A.1-15.7AT +----صعصعة بن صوحان عبدي ۲۶۹، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۱۸۲۱ میقائی نراقی ، احمد بن محمّد مهدی مه نراقی ، احمد بن محمّد صفار ۲۶۲. ۱۹۲۲، ۱۹۷۵، ۸۰۵۰ ۲۱۱۲، ۱۳۴۶، ۲۷۵۸ الهنفار ، محمَّد بن الحسن حو محمَّد بن الحسن الصفار مغرآفا ٢٠٩٢ صفوان ۱۹۲،۱۹۲،۵۹۲ صفوان بن اټ ۲۱۹،۱۶۰ ۳۲ صفواذبن حذيقه ٢١٧٩ صفوان بن يحيى ابر محمّد بجلّى كوفن بيّاع مسابري ١٣٥٨٠٠ APPL HATE TATE TOOK ARDE ARDE APPL ንተየፈፅፑየኒ • ንለለ. ግንለር. የግለለ. ለጻገን . ፆዳፕኒ • • ፅፕ. صفران جمّال ۱۳۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۲۹، ۱۶۲۰ صفواني 1649، 1644 صفواتي ، أبو حيد ألة -- أبو عيد ألهُ صفواني صفوائي ، ابو عبد الدين عبد الرحمن 1554 عبقی میرزاشهید ۲۶۸۷،۱۵۷۳ صفته ۲۹۵،۲۷۲،۲۷۱ صفيه بنت الحارث بن ابي طلحه ٢١٧٣ صفيه بنت حين بن اخطب ٢٠٠ صفيَّه بنت عبدالسطَّلب ٢٧٣ صف بنت محتد اصغر 640 صفيته بنت مزن الهلاليه 2144 صفيَّه بنت موسى بن عمر بن على بن الحسين - ١١٨٥، ٢٥١١ مغر 1817 صقر بن ابی دلف ۱۹۷۷،۱۸۸۱ صلاب ترکی ۲۵۷۸ صلاح الذين. سلطان 🖚 سلطان صلاح الذين صلاح الذِّين صفدي - ١٢٥٥، ١٢٩٤، ٢٧٧١، ٢٧٧١ صلاح الذين يوسف ١٧١٤ صلاح صفدی ۔۔ صلاح الڈین صفدی صلت بن شریف بن جعفر بن شریف ۱۹۲۱ صلصال بن دلهمس ۲۱۰

صمصام الدُّولَه ٢٢٥٦، ٢٢٥٥



طاهری ، ابراهیم بن محمد ۱۸۷۶ طباطها ، ايراهيم بن ايراهيم 🖚 ايراهيم بن ايراهيم طباطبا طباطبا ، ابراهيم بن اسماعيل ۴۱۸، ۶۲۱ طباطبا واحمد بوزابراهيم ٢٠٩ طباطبا ، احسمد بسن محمّد بين عبد الله بين ابراهيم بين استاعيل ۲۵۷۷ طباطيا ، اسماعيل ابن ابراهيم ٢٠٧٠ ، ٢٧٧٢ طباطياء جعفرين ليراهيم ٢٠٩ طباطبا وحسن بن ابراهيم ١٠٩ طباطبا وعيدالله بن ابراهيم ٢٠٩ طياطبا ، على بن ابراهيم ٢٠٩٠ طياطيا وفاطمه بتت ابواهيم ٢٠٩ طياطيا ، قاسم بن لبراهيم . ٢٠٩ طباطيا ولبابه بنت ابراهيم 201 طباطبا ، محمّد بن ابراهيم ٢٠٠٠ ، ١٧٢٤، ١٩٧٥ ، ٢٣٧٢ ، ٢٢٧٢ YEVALYEVO

طباطیا ، محتقدین ایراهیم بن اسماعیل ۱۹۳۳ طباطیا ، هوسی بن ایراهیم ۱۹۰۹ طباطیا ، هارون بن ایراهیم ۱۹۰۹ طباطیایی ، سیّد علی بن محتّد ۱۹۸۰ طباطیایی ، محتّد بن حیدر – میرزا رفیعا، رفیع الّذین محتّد بن میّد حیدر

طباطبایی ، محتد مهدی بین میرنطیی به بنجر العبلوم . منحقد مهدی بن مرافقی طبرانی ۲۶۲۴ ، ۲۷۲۵

طیرانی، سلیمان بن احمد حه سلیمان بن احمد طیرانی طیرمی ۲۰۱۰ /۱۹ کار ۱۰۹ و ۲۳۰ ۲۳۳ (۱۹۵۰ و ۲۵۰ ۱۹۹۶) ۱۹۲۸ - ۱۹۹۸ (۱۹۷۵ و ۱۹۲۹ (۱۹۲۹ و ۱۹۲۲ (۱۹۹۰ و ۱۹۹۰) ۱۹۷۲ - ۱۹۸۵ (۱۹۸۱ ۱۹۸۱ (۱۹۹۱ و ۱۹۹۱ و ۱۹۹۰ و ۱۹۹۰ (۱۹۹۰)

الطبرسی ، احمد بن علی بن ایی طالب ۲۷۰۵ ، ۲۷۰۵ طبرسی ، امین الاسلام ۲۷۶۰ طبرسی ، امین الذین شیخ ابو علی سه طبرسی ، فضل بن حسن طبرسی ، فضل بن حسن ۱۸۲۰ ، ۲۷۰۰ ، ۲۷۰۰ ، ۲۷۸۲ طبرسی نوری ، محدث سه محدث طبرسی نوری طبرسی نوری ، محدث سه محدث طبرسی نوری طبیری ۱۹۵۸ ، ۲۵۰ ، ۲۸۲ ، ۲۸۲ ، ۲۸۸ ، ۲۸۸ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶۸

طهری آملی ، محتد بن جریر ۱۰۱۶

خمخاک ۱۲۴۹. ۱۲۵۰ خبخا ک بن فیس ۲۹۹ ضرّاب اصفهاني وابو الحسن ٢١٠٦. ٢١١٠ ضرار ۱۷۱ ضرار ،عموی پیامبر اسلام (ص) ۲۶۹ ضرارين الخطاب ١٨١ غىرغامە بن مائك تغلبي - ٨١٩ ضريس بن عبدالملك بن اعين ١٣٢٨ خسری، عمرو بن ایک مه همرو بن ایک خسری خياه الدِّين ابو الرضا ميِّد فضلاف بن على حسيني راونـدي مه راوندی کاشانی ، فضل اللہ بن علی خياء الذين عبدالله ١٣٣١ طائم ۲۶۵۷ שלכת לה Trop מדרה Trop ביינים طائع شه، عبد الكريم بن المطيع ٢٢٥١، ٢٤٥٠، ٢٧٥٥ الطائي ، الله بن سعد مه الله بن سعد الطَّائي طائی ، عقار بن حشان بن شریح ۲۹۳ طائی ، هیشم بن عدئ حه هشیم بن عدی طائی طارق بن لبي ظيبان 401 طاطري ،اسحاق بن ابراهيم ١٨٧٤ طالب ۲۷۰ طالب بن ابي طالب ۲۹۸ طاروس -- این خاووس ، علی بن موسی طاروس بماني ۱۹۱۱، ۱۶۶۴، ۱۳۹۱، ۲۳۲۵ طاهر ١۶٥٩ طاهر ، أبو أأحسن 1777 طلعر بن ابواهيم بن عبد الله ١٩٥٥ طاهر بن احمد بن القاسم بن محمّد - ١٣١٩ طاهر بن احمد حسني 2060 طاهر بن حسين ۱۳۵۸ ۲۲۶۱ ۱۳۶۴ ۱۳۷۶ ۱۳۷۹ ، ۲۲۹۹ ، ۲۲۹۸ طاهر بن حسين خزاعي ١٧٢٨ طاهر بن الحسين ، دواليمينين ٢٩٩٨ طلعو بن زيد عدہ طاهر بن زيد بن حسن بن زيد بن حسن - ۵۸۳ طاهر بن محقد(ص) ۲۶۵ طاهر بن محقد بن أبو القاسم بن حمزه 1719 طاهر بن محقد بن عبدالله محقى - 044

طلعر بن محقد علوي 2060

طاهر ذوالمناقب ١٥٣٩

ዕየዶ፤ ኢየቶዶ፤, ተጓዶ፤, ዊዲዮ፤, ዮሃዶ፤, ተዶዶ፤, ፕተተፕ, ፕኖ-ፕ. ትሃ-7, 7-15, ት-17, 1115, 1917, **ገ**ዋ17, ጓ**5**17, <u>አ</u>ፍኖ*ኛ*, -TOT, G-47, PF47, -A97, TAST, AFYS, -TYS, TA-Y. TVOA

طوسی ، محمّد غزائی مه غزائی ، محمّد بن محمّد طوسي ، نصير الذين مه نصير الذين طوسي ، محمّد بن محمّد طوسي . نظام الملك حسن بن على -به نظام الملك حسن بن على

طوعه ۲۲۱ ۱۳۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ طهراني وشيخ عبدالحسين ١٠٣٩ طهرانی ، علی بن عبدالحسین ۹۰۱ ۸۱۴ ۹۲۲ ۹۳۲ طهراتي ، ميرزا ابو الغضل - ميرزا ابو الفضل طهراتي طهماسب صفری ۱۹۲۵، ۱۵۷۰، ۱۸۷۱، ۱۸۸۱، ۲۶۸۷، ۲۷۷۳،

> طهوی، عمر نه عمر طهوی طيفور بايزيد بسطامي حه بايزيد بسخاميء طيفور ظاهر بامراك 1779 الظاهر بأمرافه ، محمّد بن الناصر - ١٧٢٨ ، ٢٧٤١ ظیبان بن عامر ۱۷۳۵ غفر بن عضر فراعتی ۲۶۰ ظلرم ۲۶۲۲

عائذ بن مجمّع بن عبد الله مائذي - ٨٢٥ عائذي، عائذ بن مجمّع بن عبد الله حه عائذ بن مجمّع بن عبد الله

> عائذي، مجمّع بن عبد الله به مجمّع بن عبد الله عائذيّ عائذی، مخفر بن ثعلبہ نے مخفر بن ثعلبہ عائذی عائشه بنت موسى بن جعفو (ع) 1019 عابس ۱۹۲۰ ۱۹۵۲ ۱۹۵۳ ۱۹۵۸ عابس بن ابن شهب شاكري همداني ٧٢٠. ٨٥١ TYT «Sile عائكه بنت عبد المطلب ٢٧٣

عانکه بنت عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان ۳۱ عاتكه بنت فضل بن عبد الزحمن 1714 عاتكه بنت مزه بن هلال سلمته ۴۶ عارف جامي ۽ جامي، هيد الرحمن عامس ۲۵۲ ۲۲۲۲

> عاص بن سعید ۱۵۴ عاص بن وائل ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۹۹ عامسم ١٣٢٤

طیری ، ایو جعفر ۱۹۰۸ ۵۱۸ ۵۲۳ ۸۸۱ ۸۸۸ ۵۵۸ ۱۱۵۰ ۱۷۸۱ طیری ، حسن بن علی ۹۷۵ طبری ، علی بن محمّد ۲۹۲۵

طيري، حماد الذين - عماد الذين طيري طبری ،محقد بن ایوب ۲۰۰۳

طیری ، محقد بن جربر ۱۹۷۹، ۱۹۷۲، ۲۰۲۸، ۲۰۲۸، ۲۶۳۰،

طحان كوفي، محمَّد بن مسلم بن رباع مه محمَّد بن مسلم بن رباح طحان كوفي

طؤماح ۱۸۲۷،۸۷۶ طرماح بن عدى ٧٥٥ طريحي، فخر الذَّين ٢٥٠٢ طريفه مرويّه 2044 TOT dark

طعيمه بن عدى 100 طغراتي ۲۶۹۷،۲۶۹۶

طغرانی ، حسین بن علی اصبهانی ۲۲۹۵، ۲۲۹۵ طفرل یک ۲۶۷۹، ۲۶۷۲، ۲۶۷۳، ۲۶۷۳، ۲۷۵۸ طفرل بک ، محتدين ميکائيل بن سلجوق ٢٩٨٣ طغرل بن اوسلان بن طغرل ۲۶۳۹

> طفرل بیک 🕳 طغرل بک طقيل بن عمرو ۱۸۷

TYPE, TEFF, TIVE

> طلحه بن لبي طلحه 161 طلحه بن حسن ۵۷۸،۵۷۲ طلحه بن حسن مثلث ۴۱۰ طلحه بن متركل ، مرفق باك ١٥٢٠ • ٢٥٠٧ ، ٢٢٠٩

طوسی ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۸۹۱، ۱۸۹۰

طوسي ، ابو حمزه محقد سه ابن حمزه ، محقد بن علي طوسي ، ابو نشهل بن حميد مه ابو نهشل بن حميد طومس

طوسي. محدّد بن اسلم مه محدّد بن اسلم طوسي

طوسي ، محمّد بن حسن ۲۷۶، ۲۷۷ ۲۲۵ ۲۳۵ ۲۲۸ ۲۲۸. 549, 171, 177, 170, 000, 201, 149, 169, 177, 170, YER OTH "TR. 90K TE-L YTTL PYTL TYTL ۵۰۶۱. ۸۰۶۱. ۲۵۴۱. ۷۲۵۱. ۲۲۵۱. ۱۹۵۲. ۱۹۵۲. ۵۷۵۱. አለልቤ ያየፅቤ ሃተላቤ ተንጓተ, የያሦቤ ጓፕሃቤ እፕሃቤ የፕላሲ ATAL PTAIN OTAL LOAD ROAD LEAD TRAD



عابشه بنت طلحه الجود ۴۱۰ عابشه بنت عندان بن عالمان ۲۱۶۴ ۱۸۱۶ عابشه بنت محقد بن حسن بن جعفر ۴۲۳ عباد بن بشر ۱۹۱ عباد بن جماعه الشانعی ۲۷۷۶ عباد بن صاحب بن عباد به صاحب بن عباد عباد بن منصور ۴۵۰ ۱۳۹۶ عباد بن منصور ۲۳۵۶

494... - 7. 90. 914. 711. 414. 715. 615. 175. 405. 405. 795. 895. 607. 407. 415. 755. 819. 475. 7476.

> عبّاس، جدَّ منصور ۶۲۶ عبّاس اصغر بن على ۱۵۱ عبّاس اكبر بن فضل ۲۵۵ عبّاس بن اصنف بدامی ۱۶۲۰ عبّاس بن اصنف بدامی ۱۵۷۸ عبّاس بن جمقر ۱۹۲۱ عبّاس بن جمقر الصادق ۱۲۱۰ عبّاس بن الحسن بن عبيد الله بن العبّاس ۱۳۵۹ عبّاس بن حسن ۱۳۵۰ عبّاس بن الحسن بن عبيد الله بن العبّاس ۲۵۹ عبّاس بن حسن مثلث ۱۹۵۰ ۲۵۲۲ ۱۳۷۲ ۱۳۲۲ ۱۳۲۲ ۲۳۲۲ ۲۳۲۲

> > عيّاس بن ربيعه - ۲۷۰

عباس بن عبد الفين عباس ۱۳۷۰ عباس بن عبد الله حسن بن على اصغر ۱۲۵۷ عباس بن عبد المطلب ۱۲۰۳، ۲۲۰، ۳۲۰، ۳۷۱ ۲۷۲، ۱۸۲۲، ۲۲۹۳ ۲۷۲۲، ۲۰۲۲، ۲۲۰۲، ۲۲۰۲، ۲۲۹۲

حیاس بن عتبه بن این لهب ۱۹۶۰ ۱۹۶۰ حیاس بن علی ۱۹۱۰ ۱۹۳۰ ۱۹۵۰ ۱۹۵۰ ۲۵۲ م ۲۵۳ حیاس بن علی بن این طالب(ع) ۱۹۵۰ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۹۳ ۱۹۵۵ ۱۹۲۸ ۱۹۵۵ ۱۹۵۷ ۱۸۵۱ ۲۸۵۱ ۱۹۵۷ میدر عبد ۱۹۱۳ ۱۹۲۳

> ۱۹۸۶٬۹۷۷٬۹۳۲ عباس بن علی بن حسن مثلث ۱۹۱۶ عباس بن عمرو غنوی ۱۸۱۱، ۲۵۱۹ عباس بن مأمون ۱۹۷۷٬۱۶۷۷٬۹۲۸٬۹۲۸ ۲۵۱۹٬۲۵۱۶ عباس بن محلک ۱۹۱۹٬۵۲۸٬۵۲۲۲٬۲۲۷۶ عباس بن محلک با ۲۴۴۴٬۱۱۷۸ ۲۴۲۴٬۱۱۷۸

عاصم بن ابي النَّجود بهدله كنوني حه ابنو بكبر بنهدل حساط. عاصم بن ابي ألنّجود كوفي عاصم بن ابن النجود قاري مه ابو بكر بهدله حناط، هناصم بـن ابي النّجود كرتي عاصم بن ثابت - ۱۹۱ ۱۹۹ خاصم بن عمر بن الخطاب ٢١٥٨. ٢٢٧٠، ٢٢٨٥ عاقب ۲۲۲، ۱۲۵، ۲۲۴ عاليه ۲۰۷ عامر ۲۹، ۲۰ ۲۰ ۲۲ و ۲۷۲، ۲۷۲ ۸۲۰ ۸۲۲ عامرين اسماعيل ٢٣٣١ ، ٢٣٣١ خامرين اسماعيل مذحجي 2014 عامرين ربيعه ١٣٢ هامر بن شراحیل مه شعبی ، عامر بن شراحیل عامر بن الطَّقيل ٢٠١، ١٧١، ١٧٢، ١٣٢٣ عامر بن طفیل بن مالک عامری ۱۷۰ عامر بن فهيره ١٧٠،٩٨ عامرين مالک ۲۷۰ عامرين مالکين جعفر ١٦٩ عامرين نهشل تعيمي جحامرين تشهل تيمي عامر بن نهشل تبعی ۱۸۵۰ ۸۷۰

عامر بن هاشم بن عبدمناف بن عبد الذّار ۲۸ عامری، عامل بن طفیل بن مالک سه عامر بن طفیل بن مالک عامری عاملی، آبو آلهاویه سه ابو الهاویه عاملی

عساملي اصفهائي ، مسيّد صندر الدّيسن صحدّد بن سيّد صالح ۲۸۰۶٬۲۰۳۸٬۱۵۵۶

عاملی ، امیر مید حسین ۲۰۶۶ عاملی ، امیر مید حسید ۲۰۶۶

عاملی ، زین الدّین بن علی -به شهید ثانی ، زین الدّین بن علی عاملی ، سیّد جواد ۲۸۰۳

خاملی، سیّد حیدر سه سیّد حیدر عاملی

عاملی، سیّد صالح ۱۵۵۶ عاملی، شیخ حسین ۲۷۸۰

العاملی ، محدّد بن شخ حسین سه محدّد بن شخ حسین العاملی العاملی ، محدّد بن محدّد بن قاسم الحسینی سه صحدّد بن محدّد بن قاسم الحسینی العاملی

عاملي أأمشدري مه حر عاملي، محمّد بن حسن

هایت بنت آبو بکر بن آبی قندان ۱۳۳۰ ۱۳۳۰ ۱۷۳۰ ۱۷۳۰ ۱۷۳۰ ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۵۵ ۱۵۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۷۰ ۱۳۷۰ ۱۳۹۲ ۱۳۵۲ ۱۳۹۲ ۱۳۹۲ ۱۳۲۲ ۱۳۲۲ ۱۳۲۲

عباس بن محمّد بن على 1774

عبدالدبجلئ ٨٣٥ عبدالدبريدي ٢٤٩٢ عبدالله بن ابراهيم بن عبدالله (٥٩٥ عبد الله بن ابو بكر بن ابي قحافه - ٣١٥٧ عبد الدين ابن -108، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٨، ١٣١ عبدالله بن ابئ ابن سلول ۲۲۶۹ عيدالة بن ابي سرح ١٩٢٢، ١١٥٣ ٢١٢٢ عبداله بن ابي طلحه ٢٨٦ عبدالله بن ابي يعقور ١٩٢٠، ١٩٢١، ١٩٢٥٠ ٢٣۶٣ عبدالة بن احمد ١٨٣٢ عبد الذين احمد أبو القاسم كعبي بلخي 25.4 عبد الله بن احمد بلخي جه ابو ألقاسم كعبي، عبد الله بن احمد عبدالة بن احمد بن حنبل ۲۷۵۲،۲۵۹۴ عبد الله بن احمد الدُّخ بن محمّد بن اسماعيل 1979 عبد الله بن احمد عامر بن سليمان بن صالح بن وهب بن عبد الله بن احمد مروزی 🖚 قنقًال صروزی، عبد الله بن احمد

القانس

TYTT. TIF4

عبد الله بن جعفر بن ابراهیم ۲۲۸ عبد الله بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن حسن مثنی ۲۲۸۳ عبد الله بن جعفر بن ایی طالب ۲۲۷۱ مید ۱۲۵۸ عبد الله بن جعفر بن حسن مثنی ۴۲۲ عبد الله بن جعفر بن محشد(ع) ۱۲۲۸، ۱۲۲۸

ሉኒ VOG P40, VOV. AGV. 9PV. VIP. -917, T977.

عباس بن محتد بن عيسى بن محتد بن على بن عبد الله بن جباس بن محتد بن على بن عبد الله بن عباس 1777 . 1770 عباس بن موسى بن جعفر (ع) 1070 . 1070 . 1070 عباس بن وليد بن عبد السلك ۱۲۲۰ عباس جدلى ۲۲۸۰ عباس طبطبى ۲۲۸۰ عباس طبطبى ۲۲۸۰ عباس عباس محتد (عباس) عباسى ، ابراهيم بن محتد (عباسى) عباسى ، عبد الله جهد الله عباسى عباسى ، عبد الله حهد الله عباسى عباسى ، عبد الله حهد الله عباسى عباسى ، عبد الله مهاسى عباسى عباسى عباسى على عباسى

عباسی، محتلد بن سلیدان حد محتلد بن سلیدان هاسی
عباسی، موسی بن عبسی حه موسی بن عبسی عباسی
عباسی، موسی هادی جه موسی هادی عباسی
عباسی، ناصر بالله حه ناصر بالله عباسی
عباسی، ناصر حه ناصر عباسی
عبد الأسد بن علال متنزو می ۱۳۲۲
عبد الأعلی بن ۱۳۲۸ عبد الاعلی بن یکیر بن اعین ۱۳۶۲
عبد الاعلی بن یکیر بن اعین ۱۳۶۲

عبّاسی ، عیسی بن موسی به عیسی بن موسی عبّاسی عباسی ، محمّد بن سلیمان بن حلی به محمّد بن سلیمان بن علی

حبید افت ۲۲، ۲۵، ۴۶، ۷۶، ۲۱، ۴۴، ۲۳۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۰۳. ۲۳، ۲۰۰۰, ۲۵۲، ۲۰۵، ۲۰۵۰ ۲۳۲۱، ۲۰۵۱، ۲۲۷۲

> عبدالله، پشر پیامبر اسلام ۱۳۰۰ عبدالله اشتر بن محقد بن عبدالله ۱۳۷۳ عبدالله اصفر بن حسن ۵۷۰ عبدالله اصفر بن عثمان بن عابان ۱۳۶۴ عبدالله انظم ۱۳۲۵، ۱۳۶۸

عبد الله انطس ۱۹۰۸ ۱۳۵۶، ۲۲۸۳، ۲۲۸۳ عبد الله انطس ، عبد الله بن حسن بن علی ۲۲۴۵

> عبدالداکبر ۱۵۰ عبدالداکبرین حسن ۵۷۲

عبد الشالا كبرين عقيل ۸۷۲ عبد الشالا كبرين عقيل ۸۷۲

عبدالة الصارى مه انصاري ، عبدالة بن محمّد



عبد الله بن جعفر الثَّاني بن عبد الله بن جعفر بـن مـحشد بـن tor when

عبدالله بن جعفر حميري ١٣١٢

عبداله بن جعفر الصادق(ع) ٤١٨، ١٢١٠، ١٣١٣، ١٣١٣. 1797,1797

عبد الله بن جعفر الطَّيَّار ٢٨٧

عبد الشين جندب - ۲۲۶۸ ، ۱۸۲۰ ، ۱۷۲۲ ، ۱۸۲۰ ، ۲۲۶۸ ، ۲۲۶۸ ،

عبدانة بن جندب بجلي كرني 1087

عبد اشين الحارث - ١٥٥ ١٩٥٥ ١٢٥٠ ٢١٨٠

عبد الله بن الحسن ٢٠١٠. ٧٧٢ ١٨٨٨ ١٠٨٢, ١٠٨٥. ١٢٠٩.

عيدالة بن حسن بن جعفر ٢٢٠ ٥٢٢

عبد الله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابس طائب ٥٩٣. የተሃተ . ነዋልን . ዓፅዮ . ታየል

عبداته بن الحسن بن الحسين الأصغر - ١٣٢٩

عبدالة بن حسن بن زيد - ۵۸۶

عبدالله بن حسن بن على اصغر ١٢٥٥، ١٢٥٧

عبد الله بن حسن بن على بن على بن الحسين ٢١٨

عبدالله بن حسن علوي 1995

عبدالدين حسن مثلث ١٩٥٠ ١٩٢٢ ٢٣٧٢

عبد الله بن الحسن مثقى - ٦٣٧٨ ، ٣٣٨٢ ، ٢٣٨٢

عبداشين حسين(ع) ١٠٥٥،٩١٧

عبدالله بن حسين بن عبدالله بن اسماعيل - 1017

عبدالله بن حسين بن على ، شهيد فخ ٤٠٣

عبداله بن حسين بن على بن الحسين(ع) ١٧٢٨

عبدالة بن حسين تستري ٢٧٨٢

عبد الدين حنظله ٢٢١٨.٢٢١٤ ١١٥٩

عبدالله بن حوزه ۸۲۸

عبدالشين خبّاب بن الأزّت ٢١٨٥،٢٩٠

عبدائد بن داود بن حسن مثني ۶۲۴ ۶۲۳، ۶۲۶ ۳۳۸

عبداله بن ذكوان ٢٣٣٤

عبدالله بن ربيعه ١٤٠

عبد الدين رواحه - 100، ۲۰۳، ۲۰۳، ۲۰۵

عبد ألله بسن زمير - ۱۹۶۷ ۳۶۷ ۶۹۸ ۷۰۹ ۸۵۷ ۱۹۶۳ ۱۹۶۳ ر ۱۹۹۷ 77 T. YOUT. ARIT. 1915, THIT. TITE, GTFY, YTEY, 2777. -777. 1777. 6777. 4777. -677. 1077. -477.

ንኛየፕ. ቸኛየፕ. -۷7೯. የ۷7೯. ዕሦየፕ. አሦየፕ. ድሃየፕ, ዓ/ኖፕ,

عبداله بن زبير اسدى ۲۹۲ عبداته بن زبير بن عبدالمطلب ٢٢٠ عبدالله بن زبير بن العزام ١٥٧٦، ٥٧٨ عبدالله بن زراره ۱۹۳۷، ۱۹۳۹ عبدالله بن زياد بن ظييان (٣٣٤

> عبدالله بن زيد ۵۸۶ عبداشين سايب ١٥٥

عبداله بن سعد ۲۷۹

عبداله بن سعد بن مالک ۲۲۷۴

عبد الله بن سعد بن نفيل ازدي سه هيد الله بن سعيد بن نفيل ازدي عبدالله بن سعيد ١٢٥٢

عبدالله بن سعيد بن نفيل از دي ۲۲۵۲ ، ۲۲۸

عبدالدين سلام ١٩٥٢

عبدالله بن سليمان اسدى ٧٣٩

عبد الله بن سلهمان بن محمّد بن سليمان ٢٠٠٠

عبدالدين سئان ١٩١٧ ٢١١٠

عبدالله بن سيابه ١١٩٥

عبدالة بن شدّاد - ٧٦٠

عبدالة بن صالح سماهيجي بحراتي ٢٧٩٨

عبد الله بن طباعر - ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۷۲۲، ۱۸۲۲، ۲۵۱۲، ۲۵۱۳، ۲۵۱۳،

عبدالله بن ظبیان ۲۰۹۸

عبدائله بن عامر ۱۲۸۴، ۱۲۵۴ ۱۰۹۲، ۲۱۴۲، ۲۱۴۲

عبدالله بن عامر شامي ۲۳۲۴

عبد الله بن عباس 🕳 ابن عباس ، عبد الله بن عباس

عبدانه بن عباس سلمي 240

عبد الله بن عبد الله بن حسن بن جعفر - 937

عيدانه بن عبدالمطّلب ٢٠١٨،٥٩

عبداله بن عبدالملک ۲۲۵۱

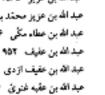
عبدالله بن عبيد لله اعرج بن حسين اصغر - ۵۸۷ عبدالله بن عروه غفاري ۱۳۹

عبداللمين عزيز ۲۵۶۵

عبدالة بن عطاء مكنى ١٦۶۶

عبداله بن عقيف از دي 401

عبدالله بن عقبه غنري (878





عبدالة بن محقدين زيد - ٥٨٥ عبدالله بن محمّد بن عبدالله محض ۱۳۹۰ ۵۴۴ ۲۳۹۰ عبداله بن محمّد بن حلي بن ابي طالب ٢٢٨٢ عبد الدين محمّد بن على بن عبد الدين العباس بن عبد المطلب -ابو العباس مقاح عبد الله بن محمّد بن عمر بن على بـن حسين بـن عـلى بـن ابى طالب ١١٨٨ عبداندين محقد حنفيه 2014 عبدالله بن محقد هاشمي 1916 عبدالدين محمود ١٢٠٦، ٢٥٥٠ عبدالله بن محمود تستری خراسانی ۱۷۸۵ غيد الله بين مسعود ١٠٥٠ ، ١١١، ٢٨٩، ٢٠٦ ، ١٢٩، ١٥٠ ١١٥ عات 0071, 7721, 0821, 7317, 0317, X777, •737, 7807. عيدانه بن مسعود الهذلي 204 عبدان بن مسكان ۲۲۶۷ عبدالة بن مسلم ١١٢،٧٢٣ عبدالله بن مسلم بن ربیعه ۲۲۱ عبد الله بن مسلم بن عقبل ١٩٥٧ ١٩٥٨ ١٩٥٩ ١٨٧٠ ٩١٧ عبد الله بن مسلم بن قتيم 🖚 ابن قتيبه دينوري ، عبد 🖆 بن مسلم عبدالة بن مسمع همداني ۲۱۰ عيدالة بن مصحب ١٨٨ عيد فقه بن مصحب بن ثابت بن عبد الله بن زبير - ٢٠٣ عيدالة بن مصحب زبيري 040 عبدالله بن مطبع ۲۲۳۹،۱۳۶۲ عبد الله بن مطبع عدوي 2768.894 عبد الدين معاويه - ٣٨٩،٣١٢ عبد الدين معاوية بن عبد الدين جعفر - 1960، 1979، 1979 عبد اللدين معتز 2017، 2017 عبدالله بن معتزياته (1871 عبدالله بن مغيره - ١٥٩٠، ١٢٥٢، ١٨٢٠، ٢٢۶٧ عيدالله بن المقفّع ١٣٥٢، ١٣٧٤ عيدالله بن موسى بن جعفر(ع) 1070، 1076، 1070 عبد الله بن وال تعبعي ۱۳۷۸، ۲۲۵۲، ۲۲۵۲ عبداشين رهب ٢١٨٧ عبداندين وهب راسبي 2180 عيد الله بن هارون 🖚 مأمون (خايفه عباسي)

عبدالله بن همام 1160

عبدالة بن عقبل 1996 عيد القابن على - 45، 141، 1710، ١٢١٥، ١٣٢٧، ١٣٢٨، ٢٢٢٢، عبدالشين على(ع) ١١٧ ٨٧٨ ٨٧٧ ، ٩٩٢ عبداندين على بن حسن ٢١٣ عبدالله بن على بن حسين ١١٠٦، ١١٤٨، ١١٧٧، ١١٧٨، ١١٧٨ عبدالدين على بن عبدالدين عباس - ٢٣٣٩ عبد الله بن على بن عيسى بن يحيى بن حسين بن زيد - ١٥٧٨ عبدالله بن على شديد 🛚 👭 عبد الله بن على ، مستكلى بالله - ١٩٢٢ عيد الشين عمر بن الخطاب ١١٠٥، ٧٠٨، ١٩٩٥، ١٩٩٩، ١٦٥٨. 1710.1744 عبداله بن عمر بن عبد العزيز - ١٣٢٦ عبداندين عمروين حرام ١٩٦ عبداله بن عمرو بن ظلام ۵۱۱ عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفّان 2011 عبدائة بن عبير كلبي ١٩٣٧ عبد الله بن عيسى الأصفهاني (افسندي) 🖚 افسندي، عبد الله بن عیسی بیگ عيدانة بن غنم 178 عبدالهين فضل 1047 عبد الفاين فضل هاشمي 1046 عبداللدين قطيح ١٣١٣ عبدالة بنقطته ١٧١ عبدانة بن قمته 164 عبداته بن قرام الدُّين 270 عبدالة بن كيس ٢٣١٣،١١٩٩ عبدانه بن كثير 2744 عبدانه بن کثیر مکی 2017 عبداله بن كؤاء بشكرى ٢١٨٤ عبداله بن لهيمه ٢٩٧٣ عبد اندین مبارک ۱۳۶۹،۱۹۲۸ عبد الله بن محمّد(ص) ۲۶۶ عبد الله بن محمّد - 457، ٥٠٠، ١٢١٢، ١٨٧٢، ١٨٧٢، ٢٢١٧ عبدالله بن محتد اصغر - 410 عيدانة بن محقد بن أبراههم عدد عبداله بن محقد بن الأطرف ٢٩٢

عيد تقين محمّد بن جعفر(ع) - معبد الدين محمّد باقر(ع)

حيد الله بن يعنى حشر مى ۱۹۶۴ عبد الله بن يعنى الكاهلى الكرفى ۱۵۹۰ ۱۵۹۵ عبد الله بن يزيد بن معاويه ۲۲۸۱ عبد الله بن يقطر ۱۹۵۸ ۱۹۶۸ ۱۹۶۸ عبد الله حسن مثش ۱۹۶۹ عبد الله خان الفنان ۲۰۰۳ عبد الله رواحه ۲۰۰۳ عبد الله ربير ۱۹۵۸ ۱۹۶۰ عبد الله شهيد بن انبلس ۱۲۵۶ عبد الله عبد ۲۷۶۰

> عبدالله محضرين حسن ۱۰۵۳ عبدالله معز ۱۱۸۳ عبدالله مهدی ۲۶۹۳ عبدالله بردی ۲۶۸۸ عبدالله بردی ۲۷۸۱ عبدالله بازین بریدین عبدالعلک ۲۲۲۸ عبدالله بازین بریدین عبدالعلک ۲۲۲۸

عبد الجبار همدانی به قاضی عبد الجبار بن احمد عبد الحسین بن میر محمّد صائح ۱۳۵۰

عبدالحسين بن مير محمد صابح. ٥٠ عبدالحميد: ۲۶۲۲،۱۲۶۲

عبدالحمدين بكيرين اعين ٢٣٥٢

عبد الحميد بن بهاء الذِّين محبّد المدايني حد ابن ابي الحديد. عبد الحميد

> عبد الحديد كاتب ٢٣٦٩ عبد الذّار ٢٣٠ ٢٣٠ ٣٩ ٣٩ عبد الرحمان بن عوف ١٩٩٩ عبد الرحمان بن ٢٧١ ٢٧٠٠ ١٣٣٩ ١٨٥٧ عبد الرحمن بن ابو بكر بن ابي قحافه ٢٩٥٧ . ٢١٥٧ عبد الرحمن بن ابو بكر بن ابي قحافه ٢١٥٧ . ٢١٥٧

عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری ۲۲۶۳، ۲۲۶۳ عبد الرحمن بن احمد ۲۶۳ عبد الرحمن بن احمد بن الحسین خزاعی نیسابوری ۲۸۷ عبد الرحمن بن احمد بن محقد دشتی قارسی مه جامی. عبد الرحمن

هيد الرحمن بن احمد بن صحند دشتي فارسي مه عد الرحمن عبد الرحمن بن اعين ١٣٤٢ ،١٣٢٨ ،١٣٢٧ عبد الرحمن بن بديل ١٩٢٠ عبد الرحمن بن بديل ١٩٢٠ ،١٣٢٨ عبد الرحمن بن جبله ١٩٣٠ ،١٣٧٥ عبد الزحمن بن حبال المنزي ١٣٥٧ ،١٣٧٥ عبد الرحمن بن حبن ملك ١٣٥٧ عبد الرحمن بن سعد بن ملك ١٣٧٣ عبد الزحمن بن سعد بن ملك ١٣٧٣ عبد الزحمن بن سيابه ١٩٦٠ عبد الزحمن بن سيابه ١٩٠٠ عبد الزحمن بن سيابه ١٩٠٠ عبد الزحمن بن سيابه ١٩٠٠ عبد الزحمن بن عبد الدائم عبد الزحمن بن عبد الدائم عبد الزحمن بن عبد الدائم ١٩٠٠ عبد الزحمن بن عبد الدائم المحدد عبد الرحمن بن عبد الدائم المحدد الرحمن بن عبد الدائم الأرحى الهمدائي ١٩٠٠ ،١٨٠ عبد الدائم ١٩٠٠ م

عبد الزحمن بن عبد الله ازدی ۵۹۱ خید الرحمن بن خید الله بن احمد مه اینو القاسم سهیلی . عبد الرحمن عبد الرحمن بن خید الله بن عباس ۱۳۷۰

عبد الرّحين بن عبدريه انصاري ۸۰۱ عبد الرّحين بن عروه غفاري ۸۲۹ عبد الرّحين بن عقيل ۲۸۰ ۸۷۲ عبد الرّحين بن على ۲۰ ابن جوزي، عبد الرّحين بن على عبد الرّحين بن على بن الحسين ۲۱۷ عبد الرّحين بن على بن الحسين ۲۱۷۷ عبد الرّحين بن عبر ۲۰ اوزاعي، عبد الرّحين بن عمر ۲۴۰۳۵ عبد الرّحين بن عمر بن العطاب ۲۵۵۸

عبد الرحمن بن محتد به این الباری، عبد الرحمن بن محتد عبد الرحمن بن محتد بن الست بن قیس ۱۳۷۳، ۱۳۷۳ عبد الرحمن بن محتد بن علی برقی ۱۳۵۳ عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد السلک ۱۳۳۹ عبد الرحمن بن ملجم مرادی به این ملجم مرادی، عبد الرحمن عبد الرحمن جامی به جامی، عبد الرحمن عبد الرحمن زبیری ۱۳۰۶ عبد الرحمن شجری ۱۳۷۶



عبدالملک ۱۳۶۳۵۷۵ عبد العلك الأصمعي 1707 عبد الملك بن اهين ٢٢٥٢ ، ١٢٢٨ ، ١٢٢٨ ، ٢٢٥٢ عبد الملك بن صالح بن على 1767 عبد الملك بن عثمان بن عفان 1157 عبدالملك بن حمر ١٨٠١ عبد الملک بن صبر ۲۲۲۵،۲۲۶۲ عبدالملک بن عبیر لحمی ۱۹۶۱ عبدالسلک بین مروان ۴۲۹، ۹۶۷ ۵۷۵ ۹۸۳ ۵۹۳ ۹۶۲، *****, *****, *****, 4****, *****, *****, *****. ብተም. •ፅተም. የፅምን, የዓምን. ፕሬዮሃ. ፕሬዮሃ. ተፍኖሃ. *ዓ*ሳኖም. AREK, TWIE, OVER, RVEE, WHEE, PARE, -PEE, PPEE, T-77. TFTY. OFTY. 054Y. TT-Y عيد المذك بن مشام حد ابن هشام، حبد الملك بن هشام عبد المثك ثعالبي ٢٥٨٢ عبد الملك زيات ١٨٠٥ عبدالملک سلمی ۱۵۳ عبدالملك عساسى ٢٢٢٠ عيدمناف ٢٦، ٢٤ ١٣١٨ ١٩٩٠ ١٣١٨ عبدمناه ۲۱ عبدالواحدين زيد ۲۸۲ عبدالواحدين موفق ۲۵۹۶ عبدالواسع بن ميرمحند صالح ١٢٥٢ عبدوس ۲۷۴۹، ۲۸۲۲، ۲۰۵۴، ۲۷۴۹ عبدوس بن عيدالصمد ١٩٧٤ عبدالوهاب ٩٩٩ عبدی، حکیم بن جبله خه حکیم بن جبله عبدی عبدي ، رضئ بن مثقة 🖚 رضيّ بن منقد عبدي المبدي، زيد بن صوحان حه زيد بن صوحان العبدي عبدی, سیف بن عبد الله بن مالک حه سیف بن عبد الله بن صالک عبدی ، عامر بن مسلم ۱۹۹ عبدی. مزه بن منقذ حه مزه بن منقذ هبدی عیسی، حشان بن قالد سه حشان بن فائد عیسی عبسى ، قبيصه بن ضبيعه (٣٧١ عبية ١١٠

عبيد الله ١٧١، ١٧٢، ١٢٨، ١٢٤ ٢١٥

عبيد الشين أحمد بن موسى مبرقع ١٨١٣

عبيد الله اعرج ١٢٢٨، ١٢٢٥

عبد الزحمن مدلج ۲۹۶ عبدالرزاق 1767 عبدالرزاق بن مير الجيلاني ١٧٧٩ عبد الرزاق كاشي ، عبد الرزاق بن جلال الذِّين - ١٧٣٩ عبد الرزاق كاشي - عبد الرزاق كاشي ، عبد الرزاق بن جلال الدِّين عبد الرزاق لاهيجي فياض حه لاهيجي ، عبد الرزاق بن على عبد الرزاق لاهيجي -4 لاهيجي ، هبد الرزاق بن حلي عبدالزضالين محتد ٢١٠٩ عبد السلام بن رقبان ــه ديک الجن. عبد السلام بن رفبان عبد السلام بن محمّد - ابو هاشم جبائي، عبد السلام بن محمّد عبد الشمس ۲۲۰۸ ، ۲۲۹۹ ، ۹۹۹ ، ۲۱۹۹ ، ۲۲۰۸ ، ۲۱۹۹ عيدشمس بن حارث ٢٧٠ عيدشمس بن عبدماف ٢٣٣٢ عيدالشمد ٥٣٠ ٢٧٢٧، ٢٧٢٧ عيد المسدون على بن عبد الدين عباس 1774، 1774 عيدالصمدين موسى هاشمي 106 عبدالعزى ٢٩ عبدالعزيزين عبداله ١٩٥ عبدالعزيز عمرى ١٢٥٥ عبدالعزيز موصلي ۲۷۶۲ عبد العظيم ٢٠١، ١٨٩٥ ١٨٩٩ عبد العظيم بن عبد الله ١٥٥٧ عبد العظيم بن عبد الله بن على بن الحسن ، اسامزاده - ٣٠١. VOR. VAT. TAGLARD. ROTI. 4771. 1891. TRYI. TPST , 380V , 1884 , 1884 , 1895 , 1995 عبد الغفار بن حسن حه ليو حازم، عبد الغفار بن حسن عبد القادر جيلاتي ، عبد القادر بن ابن صالح - ١٧٣١ عيدالقادر الحنفي ٢٥٧١ عبد القاهر جرجاني مه جرجاني، هيد القاهر بن هيد الرحمن عبدالقمسن ۲۴ عبد الكريم بن احمد بن موسى -به ابن طاروس، احمد بن موسى عبد الكريم بن جمال الذين احمد ٢١٤ عبد الكريم غيات الذِّين بن جمال الذِّين احمد ٢٩٢٧ عبدالكريع قشيرى صوفى سه تشيري صوفى. عبدالكريع عدالسيع ۲۳۴ عبيد السيطلب ١٦٠ - ١٣٠٦، ١٢٧، ١٥ ٨٥ ٥٩ ١٢١٠١١٠، **ንተቤ ያየቤ የየቤ የየሂ. ያ**ዊም ፕላሚ ዊሃም ላቸም --ት. /ቸም.

T+97.3+1A.1604

عبدالمطلب بن هاشم ١٣٠٦٥

عید الدین حز جعفی ۱۸۸۰٬۸۷۷ عید الدین حسن ۲۵۹٬۴۵۵ عید الدین حسن افطس ۱۲۴۴

صبيد الله بسن حسن بن عبد لله بن حبّاس بن صلى بن ابي طالب - 1970

> عبيد الله بن حسن بن عبيد الله بن الجاس - 159 حبيد الله بن المحسين الأصغر - 1877

عبيد آلله بن عباس - 100، 150، 150، 150، 150، 170، 1700 عبيد آلله بن عباس سلسي - 170

> خبید الله بن حید الله بن عیاس ۲۲۷۰ خبید الله بن عبد الله هذانی ۲۲۷۷ عبید الله بن علی بن ابراهیم جردت ۲۵۵ عبید الله بن علی بن حسین بن حسین ۵۸۸ عبید الله بن عمر ۲۲۲۰، ۲۸۷۶، ۲۸۸۰ ۲۸۸۲ عبد الله بن عمر و بدئ کندی ۸۴۵

> > عبيدالة بن محتد 197

عبيد الله بن محمّد باقر (ع) 1979

عبيد الله بن محقد بن حسن بن حسين الأصغر - 147 عبيد الله بن محقد بن عبد الله بن احمد بن محقد بن

عبيد عدين محمد بن حبدعه بن احمد بن محمد بن اسماعيل بن الأمام جعفر الضادق ١٣١٢

عبيد الله بن محمّد بن همر الأشرف 197 عبيد الله بن موسى أبو سبحه 1074 عبيد الله بن موسى بن جعفر (ع) 1070 ، 1075، 1070 عبيد الله بن يحيى 1977

خبيد الله بن يزيد بن لبيط ATF عبيد الله زياد - خبيد الله بن زياد

عید اشعهدی ۱۹۱۳، ۲۵۹۰، ۲۶۰۷ عید بن بقطین ۱۹۹۱، ۱۹۹۲، ۲۳۲۲، ۲۳۲۸ عیده ۱۵۰، ۱۵۱

عتبة بن ابي صفيان ٢١٩٩.٩٣٠٢ ٢١٩٩

عبیده بن الحارث ۳۷ عبیده بن الحارث بن المطّلب بن عبدمناف ۱۵۰ عناب بن نسید ۲۲۲،۲۱۹

44. 411. 411. 411. 101. 101. 171. 177. 477.

عتبة بن ابن لهب ۱۰۲ حبة بن ابن وقاص ۱۶۳ حبة بن ربيعه ۲۲۰۱ عبة بن هاشم ۵۱۹

> عنبة الغلام 1167 عنيه 177

عتیق بن عائذ مخزومی 140 عتیک ، عبد اله سه عبد الله عشک

عثمان اصغر بن على 401

عثمان بن ابی طلحه بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالذّار ۳۹ عثمان بن امیرالمؤمنین سه عثمان بن علی(ع)

عشمان بن جنی سه ابن جنی، عشمان بن جنی

عشمان بن حنيف ۲۶۲، ۲۷۹، ۴۹۴، ۲۱۶۷، ۱۹۸۸، ۲۱۶۸

عشمان بن خالد ۲۱۶۸ ۱۱۶۸

عشمان بن خالد جهنئن ۸۷۲

عثمان بن زياد ٧٣٢

عثمان بن سعيد ١٩٢٨، ١٩٢٠، ٢٥٢٨



عسقلانی ، احمد بن علی -- این حجر عسقلانی عسكر . ابر اسحاق ايراهيم بن الحسن بن على بن المحسن بن ايرافيم مه ابو اسخاق ايبراهيم بـن ألحسـن بـن عـلى بـن المحسن بن أبراهيم عسكر عسكري وحسن بن عبداله 1915 عصام ۲۷۲ عصام بن المصطلق شامي 541 عصام الذين ابراهيم بن محمّد بن عربشاء ٢٧٨١ المصاص وبدالملك جوبدالملك فصاص هصفری ، ابو سعید 🖚 ابو سعید هصفری عضدًالدُّوك ٢٥٢، ١١٨٩، ١٢٤٠، ٢٥٢١، ٢٥٥٣، ٢٥٥٣، ٢٥٥٣ حضدً الدُّوله ديلمي ٤١٠، ٢٥٢٢، ٢٢٢٨، ٢٢٢٨، ٢٢٥٠، ٢٧٥٢، ٢٧٥٢ عضد الدُّوله ديلمي، فتاخسرو جەعضد الدُّوله ديلمي عضد الذُّوله محمَّد الب ارسلان - الب ارسلان سلجوتي، شاه عضد الذِّين ايجي ، عبد الرحمن بن احمد ٢٨٠٥ عضد الذين عبد الرحمن بن احمد فارسي ابجي -- عضد الذين ايجي، هيد الرحمن بن احمد TVPT Jule عطاردين حاجب بن زراره - ۲۲۴ عطار ، محمّد بن ابراهیم ۲۷۳۰ TYTO ATVE Use عطاءين ابى رياح ٢٢٩٩ عطاء بن يسار 2771، 1775 عطيّه ١٠١٧ عقبة بن ابي معيط ١٥٣ عقبة بن حمران ٢٣٦٢ عقبة بن حمران بن اعين 1970 عقبة بن خالد 1400 عقبة بن سمعان - ٨٠٨ ٧٧٧ ٨٧٨١ ٨٠٨ عقبه سهمى ١٠٣٤ عقبه غنوئ ۸۸۸ عقبد ۱۹۲۴،۱۹۲۴ عقبد خادم ۱۹۲۳ عقيقي ، احمد بن حسين بن احمد بن على بن محمّد 1979 عقبل ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۸، ۱۳۹۰ ۱۵۰، ۱۹۸، ۱۹۸، ۱۹۸۸، ۱۹۹۳،

عقيل ، عامل بلخ ٢٣١٢

عقیل بن ابی طالب ۴۹، ۲۶۹، ۲۹۷، ۲۹۷، ۲۲۷، ۲۶۲ ۲۷۷۱

عثمان ورش ٢٣١٢ عتماتِه، حمر 🛥 عمر عثماتِه عجلی، ابو حشان 🖚 ابو حشان عجلی عداس ۱۹۰ عدنان ۲۲،۲۶ عدنان بن سيّد رضي 1007 عدوي. سليمان بن قتّه سه سليمان بن قتّه عدويّ عدوی، عبد الله بن مطميع سه عبد الله بن مطبع عدوی عدي ۲۹۵،۳۲ عدى بن حالم طائي - ۶۴، ۲۹۴، ۴۹۶، ۵۴۸، ۲۱۲۹ عدى بن كعب ٢٢ عذيب هجانات ۱۳۷۷ عروضي امامي ، خليل بن احمد ۲۷۴۶ ، ۲۲۹۷ ، ۲۷۴۷ عروة بن بكار 81 عروة بن زبير ٢٢٧٠ ، ٢٢٤٢ ، ٢٢٧٧ عروة بن قيس ١١١١ ٣٠٨ ٨٣٨ عروةبن فيساحمنى الالا عروة بن مسعود ثقفي 467 . 198 عریصی هلوی حسینی، علی بن ابراهیم مه عبلی بن ابتراهیم عريصى علوى حسينى عریضی ، اسحاق سه اسحاق بن عبد الله علوی عریضی عریضی، جعفر بن علی سه جعفر بن علی عریضی عريضي، حسن بن على ؎ حسن بن على عريضي عريضي ، سيِّد مجد الدِّين ؎ سيِّد مجد الدِّين عرضي عریضی ، علی بن جعفر 🖚 علی بن جعفر عریضی هریشی، هلی -به هلی هریشی عریضی، محمّد بن علی -به محمّد بن علی خریضی عزالدوله ۲۶۵۰ عزالذوله بزبويه ١٣١٠ عز الدّرث دينسي 1900 عزالة يزبن عبدالشلام ٢٧٣٢ عز الذين حسن بن محمّد 1410 عرَّ الدِّينَ عمر بن تاج الدِّينِ محمَّد فقيه حسيني ١٨١٧ عزّ الدّين يحيى ١٥٧٤ عؤالذين يحيى بن محند ٥٨٣ عز الذين يحيى بن محمّد بين عبلي بين المطهّر ابيو القياسم عزر ۱۳۳۲

عزير ١٣٣٢

عثباء بن درّاع الاسدى ۱۳۴۶ علقسي ۲۷۲۲

علم الذين سخاوي ، على بن محمّد شافعي ١٧٣٣. ٢٧٣٥. ٢٧۶٢

علوی ، آبو یعلی حمزه بن قاسم ۱۳۵۰ ۳۵۹ علوی ، جعفر بن عمر سه جعفر بن عمر علوی علوی حسنی ، سیّد باقی بن اعظوم سه سیّد باقی بن عطوه علوی حسنی

علوی ، سیّد محتّد بن حسن بن این الزخما ۱۵۴۷ علوی ، طاهر بن محتّد سه طاهر بن محتّد علوی علوی ، عبد الله بن حسن حه عبد الله بن حسن علوی علوی عریضی ، اسحاق بن عبد الله سه اسحاق بن عبد الله علوی عریضی

علوی عمری ، علی بن این الفتائم ۱۹۵۳، ۱۹۶۸ علوی، محمّد بن احمد - به محمّد بن احمد علوی علوی، محمّد بن قاسم - به محمّد بن قاسم علوی علوی مرعشی، حسن بن حمزہ - به حسن بن حمزہ علوی مرعشی علی ۲۰۰، ۱۹۵۳

> علی اصغر بن حسن ۵۷۳ علی اصغر بن الحسین(ع) ۱۰۵۴ علی اصغر بن عبدالله ۵۸۳ علی اصغر محدّث ۱۱۸۳ علی اکبر بن حسن ۵۷۲

خسلی اکسیر بین حسین(ع) ۱۹۳۲ ۱۹۶۷ ۱۹۶۸ ۱۸۰۰ ۱۸۰۰ ۱۸۰۶ ۱۹۶۳ ۱۸۶۵ ۱۸۶۸ ۱۸۶۸ ۱۸۷۸ ۱۸۲۸ ۱۹۱۷ ۱۹۲۹ ۱۸۳۹ ۱۹۶۹ ۱۸۵۵ ۱۸۰۵ ۱۸۰۵

> على اكبرين عبدالة الانتهاء ما يرين عبدالة الانتهام من مريد من من من

عسلی بین (براهیم ۲۰۱۰ ۲۰۱۰ ۸۰۸ ۹۷۶ ۵۵۶ ۵۵۶ ۹۸۵ ۹۰۶ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۲۹۲۱ ۹۷۹۱ ۹۸۹۱ ۱۹۹۰ ۱۹۹۰ ۱۹۹۴ ۱۹۹۹

> علی بن ابراهیم بن حسن ۶۲۱ علی بن ابراهیم بن عبدالله ۵۹۵ علی بن ابراهیم بن علی بن عبیدالله ۲۵۷۸ علی بن ابراهیم بن محتد ۱۵۶۵ هلی بن ابراهیم بن محتد ۵۶۵۰

عقيل بن حسن ٥٧٢

عقيل بن حسين بن محمّد ٢٥٩

حقیلی نوری ، میّد اسماعیل 🕳 میّد اسماعیل عقیلی نوری

عکن ۲۷

عکائه ۸۳

حكيرى بقدادى ، أبو الْبقاء عبد الله بن الحسين 1775 ، 1776 حكر مه 1717 ، 1777 ، 1777

عكرمه بن لبي جهل ۱۹۰۰ ۱۹۲۱ ۱۸۱۰ (۲۱۷ ، ۲۱۵۸ و ۱۷۴۲ ، ۲۱۵۸ م عكاف ، ابو الحسن بن ابو بكر ۲۶۰۶

الملاقارى ، ابو عمر -ه ابو عمر العلاقارى

علاّمه ۱۲۴۰ ۲۹۱ ۲۹۱ ۱۲۴۵

علاّمه الساري ١٥٥٨، ١٥٥٩

علامه بحرالعلوم 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1074 ، 1

علامه ثانی ۱۹۲۳ علامه حلی ، حسن بن بنوسف ۱۹۷۱ ، ۱۹۲۸ ، ۱۹۲۵ ، ۱۹۲۵ ۱۹۷۹ ، ۱۹۵۰ ، ۱۹۵۵ ، ۱۹۹۲ ، ۱۹۷۷ ، ۱۹۹۲ ، ۱۹۹۳ ، ۱۹۹۳ ۱۹۷۹ ، ۱۷۷۰ ، ۱۷۷۶ ، ۱۹۷۷ ، ۱۹۷۷ ، ۱۹۷۷ ، ۱۹۷۵

> علامه حلى . يوسف بن على ٢٠٢٢ علامه دواني ١٩٣٥

علامه بهبهانی ۲۸۹۷، ۲۸۰۰ ۲۸۰۴

علامه وازي - قطب الذين وازي، محمّد بن محمّد

علامه زکریا بن محمود قزویش جه فزویش، زکریا بن محمد در در در در

علامه شهرازی ، محمود بن مصلح شافعی فارسی ۱۲۷۰ علامه طباطیانی ۱۵۹۵، ۱۶۴۴

عبلاقه طباطبانی بنجرالعبلوم ۱۲۵۲، ۱۲۵۵، ۱۲۲۷، ۱۵۵۷. ۱۷۲۷، ۱۷۷۱، ۲۶۵۵

علاَّمه مجلسی نه مجلسی ، محمَّد باقر

علاَمه محدّث نوری ۱۴۲۷

علأمه نظام الذين عبد الحميد 1971

علامه نوری ۱۰۱۵،۵۱۵،۵۱۳ ۱۰۱۵

علان كلابي 198

علان كليني ، على بن محمّد ٢٥٢٠

AKS STE

علامين رزين ١٧٣٦

علادين سيابه ٢١٠٣

علاء بن فضيل ١٢٩٣

علاءالذين ايراهيم ١٨٩٣



على بن الحسين بن عبد العالى كركى (محلق شاني) -4 محتق کرکی ، علی بن حسبن على بن حسين بن على بن الحسين(ع) 1984 علی بن حسین بن عیسی بن زید ۱۹۱۹، ۲۴۷۸ على بن العسين بن موسى بن يابويه قمى به ابن بابويه ، على بن على بن الحسين (سيَّد مرتضى) -+ علم الهدى، على بن حسين على بن الحسين كالب ١٧١٣ علی بن حسین مسعودی -به مسعودی، علی بن حسین على بن الحسين موسوى (ميَّد مرتضي) مه علم الهدى، على بن على بن حمزه 1064 هلی بن حمزه کسائی کونی نحوی - کسائی، علی بن حمزه على بن حمزه نقيب 1179 على بن حنظله بن اسعد شباعي ۱۸۰۸ على بن خالد ١٧٧٢،١٧٧٢ على بن خلال 1077 على بن داود بن حسن مثنى ٢٣٧٩ ٥٣٢ على بن رئاب ١٧٣٩، ١٧٣٠ على بن ريّان 1۸۹۶ على بن زيد ۱۱۷۴ ۱۸۳ على بن زيد بن الحسين ١٢١٩،١٢١٨ على بن زيد بن الحسين بن عيسى ٢٥٥٦، ٢٥٥٩ على بن سلطان محمّد شريف ١٥٧٤،١١٨٠ على بن سهل ٢٩٩٢ على بن سهل نشار - ۳۶۳ على بن سيّد مطهر ١٥٧٤ على بن شيخ محمّد بن شيخ حسن بن شهيد ثاني ٢٧٩٢ على بن شيخ محى الذين بن شيخ على سيط شهيد ثاني - ١٥٥٤ على بن صالح بن حي ٢٢١٧،١٢١٢ على بن طاووس ٢٠١٦. ٢٠٢٢، ٢٠٢٥، ٢٠٢٥، ٢٠٩٨ على بن طبيب بن عبيد الله ٢٩٢ على بن خاصم كوفي 1917، 1918 على بن عالم تحرير ٢٠٧٣ على بن عباس - 15 علی بن عباس بغدادی -به ابن رومی، علی بن عباس بغدادی على بن عبّاس بن حسن ٤١١ على بن عبدالله ٢٢٧٥

على بن ايراهيم بن عاشم قمي -4 قمي ، على بن ايراهيم علی بن ایراهیم عریصی علوی حسینی ۲۰۵۴ علی بن ابی حمزہ على بن ابى سعيد 2577 على بن ابي معاذ 1700 على بن احمد ابو الحسن واحدى ٢٥٨٩ على بن احمد بن عبد الله بن احمد بن أبو حبد الله برقي ١٩٣٧ على بن احمد بن على 1979 على بن احمد كوني (1898 على بن احمد مكنفي ٢٥٩٢ على بن اسياط ١٣٧٨ على بن اسماق بن موسى ١٥٧٨ على بن اسماعيل بن جعفر - ١٥٢٨ على بن اسماعيل بن حسن ٥٨٧ علی بن بایو په سه این بایو په ، علی بن حسین على بن بايويه صدوق اوّل -به ابن بايويه ، على بن حسين على بن بابويه قمي سه ابن بابويه ، على بن حسين علي بن بلال ۱۷۲۶ على بن بويه ، عماد الذوله - ٢۶٣٤ على بن جبله ٢٥١٩ على بن جعفر ۲۴۷۶ على بن جعفر بن محمّد ٢٢٧٨،١٤١٩ على بن جعفر عريضي 1987 على بن جهم ٢٥٢٧ على بن حزين ١٩٠٩ على بن الحسن ٢١١ على بن الحسن باخرزي مه ابو الحسن باخرزي، على بن الحسن على بن الحسن بن زيد بن الحسن المجتبى (ع) ٢٢٧٢ ، ١٣٢٠ على بن الحسن الزواري ٢٧٨٠ على بن حسن مثلًك مه على عايد، على بن حسن مثلث على بن حسين ١٢٧٢،١٢٢٩ على بن العسين ابو الفرح اصفهائي -+ ابنو الفرج اصفهائي،

هلی بن حسین

على بن الحسين الأصغر 1000

علی بن حسین بن دارد - ۱۸۲۱

على بن الحسين الاكبر ٢٠٥٥،٥٥٢

على بن حسين بن زيد ٢٢٧٨١٢١٩

على بن محقد بن عيسي خزاز قمي - ١٣٥٠ علی بن محمّد بن محسن بن یحبی بن جعفر ، باغر ۱۸۹۵ على بن محمّد بن محمّد بن عبد الكريم ٢٧٢٢ علی بن محمّد بن نصر بن مهدی - ۱۹۳۰ علی بن محمّد جد علی بن محسن بن حلی شاخبی شنوخی سے تنوخی، علی بن محبّد علی بن محمّد طبری سه طبری ، علی بن محمّد على بن محمّد عبد الله بن حسن بن جعفر ٢٩٣ على بن محمَّد، علم الدِّين سخاوي به عبلم الدِّين سيخاوي. علی بن محمّد حلي بن مدائني ۲۵۲۹ على بن مقله ٢٢٢٢ على بن موسى بن اسماعيل 1064 علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر ۲۵۵۸، ۲۵۴۵ علی بن موسی بن جعفر(ع) ۲۷۶۲،۹۲۵ على بن موسى بن اللوات - ٢٥٩٧ خسلي يسن منهزيان ۲۶۳، ۱۸۸۹، ۱۸۲۵، ۱۸۲۵، ۱۸۲۵، ۱۸۲۵، ۱۸۸۹ Y--A, Y--0, Y--T على بن ميثم ١٥١٤ على بن نعمان ١٧٢٦، ١٧٢٥، ٢٣۶٨ ، ٢٣۶٨ على بن نعيم ١٣٣٠

على بن تما ٢٠٥۴ على بن هلال ١٩٩٧، ٢٤٢٢ علی بن بارمش ۱۹۰۸

على بن يقطين - ١٥٠١، ١٥٠٣، ١٥٠٢، ١٥٠٥، ١٥٠٧، ١٥٠٨، ١٥٠٨ F101, 1801,0801, V757, X757, V5VY

على بن يوسف 1964 على زبن العابدين بن فظام الذيس احسد بين شمس الذيبن عيسى 1776

> على سيط ، صاحب در المنثور ٢٧٩٢ على الضائح بن عبيد الله الأعرج 1770

حلى عابد ٢٠١ على عليد بن حسن مثلث ٢٣٧٩

على عابد ، عبلي بين حسين ميثلث - ٦١٥، ٥٣٣، ٥٣٧، ٣٣٥،

የሃሃተ - የሃሃተ - የሃሃተ على عريضي ١٣٧٧ علی نفی کمرهای ۲۷۸۸ على توري اصفهائي ۲۸۰۵ على الهادي بن فخر الدِّين محمّد ٢٢٧

على بن عبدالله بن حسن - ۵۸۶ على بن عبد الله بن حسين بن على بن الحسين. ٢٣٧٦ . ٢٣٧٥ على بن عبدالله بن داو دين حسن مثني - 474 على بن عبد الله بن حبّاس ٣٩٠ ١١٥٢ ١١٤٢، ٢٢٣١. ٢٢٧٠ 2275, 2775, 6197, 67Vf على بن عبد الله بن محمّد بن عبد الله بن محمّد ٢٣٨٣ على بن عبد الله عبّاسي ١٩٩٣. ٢٣٠٢ على بن عبيد الله ١٩٣٤ على بن على بن الحسين(ع) ١٣٩٣،١١٧٧ على بن على بن محمّد بن أحمد بن عيسى بن زيد ٢٥٧٨ علی بن علی بن موسی ۶۳۷ علی بن علی خزاهی سه خزاهی ، علی بن علی علی بن عوض ۲۰۳۵ على بن عيسى ١٩١٤، ٢٥٩٧ علی بن عیسی از بلی ۵۲۵، ۵۲۵، ۱۹۲۸، ۲۰۲۳، ۲۰۲۳ على بن عيسى بن هامان ١٣٥٨

على بن غياث الذين عبد الكريم نيلي نجفي ابن عبد الحميد

على بن الفرات - ١٧٥٢ على بن فضيل ٢٤٢٠ على بن قاسم بن حمزه - ١٥٥٩ على بن قرظه - 45

حلى بن محمّد ٢٥٣، ١٨٥٤ ١٤٢٩

على بن قيس ٢٠١٤

على بن محمّد ابن معازلي جه ابن معازلي ، على بن محمّد على بن محقد ابو الفاسم تنوخي الطاكي جه تنوخي ، على بن محمّد ابو ألقاسم

على بن محمّد باقر (ع) 1771_1771 على بن محمّد بن البر - ابن الير ، على بن محمّد على بن محمّد بن احمد بن عيسى بن زيد 1710، 2014 على بن محمّد بن اسماعيل ۵۸۷ على بن محمّد بن الجهم ١٥٨٠ على بن محمّد بن حسن بن جعفر - 976

> على بن محمّد بن الحنفيّه ٢٥٣ على بن محتدين زيد ١٩٥٠ على بن محدّد بن عبد الله ١٣٧٢

على بن محمّد بن عبدالله بن حسن بن جعفر - 877 على بن محمّد بن عبد الله محض ١٩٦٠ ٢٢٩ ، ٢٢٩ على بن محمّد بن على خزّاز قسي ١٩٩٤

عليّه بنت على بن الحسين ١١٧٧ عليَّه بنت على الهادي(ع) - ۱۸۹۰ عليّه بنت موسى بن جعفر(ع) 1010 عليه ، مادر مسلم بن عقيل ٧٩٣ عماد الذوله ٢٥٢٧، ٢٥٢٨

عماد الدُّول بن بريه ٢٢٤٢ ، ٢٤٣٢، ٢٧٥٢ عماد الدُّوله ، على بن بويه -به على بن بابويه ، عماد الدُّوله

عماد الذين طبري ، حسن بين على بين محمّد منازندراني

عماد الذين طبري ، محمّد بن ابوالقاسم ١٧١٩ عماد القبن محمّد ١٢٥٠

عماد الدِّين محمَّد بن على محمَّد طوسي -به ابن حمزه ، محمَّد بن

عماد الآين. مير سيّد على بن امير 🖚 مير سيّد صلى بن امير خماد الذين

هماد طوسی - این حمزه ، محمّد بن حلی

عقار ۱۹۱۷ ۲۲۸ ۲۰۱۸ ۴۰۳ ۲۰۱۸ ۲۰۱۸ ۱۹۵ ۱۹۵ عشارين حيّان ۲۰۸۵،۱۳۲۷

عشار بن باسر ۱۹۱۰ ۱۹۲۰ ۲۸۷ ۲۹۰ ۱۹۲۰ ۲۹۱ ۲۹۳ ۲۱۷ አንቀነ. ፕ۰৯۱, ፕኖረን, ዮሚኒፕ. •የተን. ዊሃርፕ. እሃርፕ.-•ሌርፕ. A-11. YEVE

عماره ۲۲۰۲

عماره بن صلخت ازدی ۲۴۲

عماره بن عبدالله سلولي ۲۱۳٬۷۱۰ عمارة بن الوليد بن المغير، ٢٢٠٢

عبقار ياسر خه عقار بن ياسر

and 154 A11, 707, A-7, 717, 177, 707, 707, 707, 177, ቂልቱ, አውፕ, ፕ÷ፕ, ሦርፕ, ፆፍፕ, የየፕ, አብቂ

> عمر الأشرف ابن على بن الحسين ١٥٥٠ حمر اصغر بن على 201 همر الاطرف بن على ١٥٢. ١٥٢ عمر الأكبرين على ٢٥٢

عمران بن شاهين ۲۵۲۲

عمران بن عبد الله ۱۹۲۹، ۱۹۲۹ عمران صابي - ۱۷۰۳ ۱۷۰۳ ۲۰۲۵ ۲۰۲۴

عمر بن ابی سفیان ۲۱۹۹

عمر بن اميحاق بن حسن 571

عمرين حباج ٧٨٨

عمرين حريث ٥٢٨ عمر بن حسن ۵۷۹٬۵۷۲ ۵۷۹ عمر بن حسن انطس ۱۹۲۰ ۱۹۲۸ ۱۹۲۰ عمر بن حمزه ۲۰۵۵٬۲۰۵۳ عمرين حنظه ١٢٩٥،١٢٩٢

عمر بن خطّاب ۲۲. ۱۸۲ م.۱۹۲ تا ۲. ۲۲۷ م۲۲. ۲۲۹ م۲۲۰ 149, 757, 790, 790, 340, 319, 75-1, 75-1, . 771. 7871. 77A1. 74·7. 44·7. 4617. AB17. PB17. 1917, 4917, 7-77, 6-77, 9-77, -177, 6177, 6777. 7777, 7077, 6077, 6777, 7777, 6777, 7A67, F-37. TYRY, TYYY, TRYT

عمرين زين العابدين ١٩٠٠

24. MALYAE NEW 247 241 244 240 184, 184, 184, 1-4, 1-4, 1-4, 114, 114, 114, 21A 17A 87A 27A 07A, YFA 70A 70A -9A TVA ATT ATT ATT ATI A10 A17 A11 A12 A10 A-1 178, 578, 678, 9-1_A-1, 11-1, ATTS, 6777.

عمر بن عبد الله بن محمّد بن عمران بن على بـن ابـى طـائب

عمر بين عبد العزيز بين مروان ١٠١، ١٩٥٣ ١١٨٨، ٢٢٧٠. · ለሃፕ. ዕለተፕ_ሃለ፣ፕ. የለሃፕ, «የፓየ. ሃነΎየ, ለ/ጎኘ, «ዓዕፕ. SYST, TYYE, ATVEL OTYP

عمر بن عبدالعزيز مرواتي مه عمر بن عبدالعزيز بن مروان عمر بن عثمان ۱۶۹۶،۶۹۸

> عبرين على ١٥٠. ٥٧٥ عمرين على(ع) ١١٨٢

عمرين قوام الذين ٢٢٧

عمرين محقد ٢٩٢

عمر بن محمّد شلوبيتي اندلسي مه شلوبيني، همر بن محمّد

عمرين مقصوص ٢٩٣٦

عمرين واقد ١٥٣٨

عمرين بزيد ١٧٨٢

عمر بن على بن الحسين - 450 / 1180 / 1181 / 1180 عمر بن فرج رخيبي ١٧٥٨، ١٨٨٢، ٢٥٢٧ عمر بن كركره الاعرابي 2017 عمر بن محمّد بن عبد الرحمن ابن اذبته ٢٣١٥ عمر خیام نیشابوری - خیام، عمر بن ابراهیم عمر سعد سه حمر بن سعد عمرالشجرى ١١٨٣



عمروين عبير 110 عمرو بن قرظه ۸۶۱ عمرو بن ليث ٢٥٧١ عمروين معاذ 197 حمرو بن معدی کرب ۱۹۸۳، ۹۵۴ عمروين متذرين زبير عؤام ١٩٧٩ عمروين منذر همداني ۱۷۷ عمرو بن هيبره ۲۳۱۰ عمرو بن يزيد ١٩٥٠، ١٩٥١ عمرو بهرائي ۲۸۹ عمرو جندعى ٨٢٠ همرو صيداوۍ ۸۲۰ همرو عاص مه عمرو بن عاص عمروالعلى ٣٧ عمروليث ۲۶۴۸ همروي، جعفر 🕳 جعفر عمروي حمروی ، علمان سعید سه عثمان سعید عسروی عمروی، محمَّد بن عثمان بن سعید 🖚 محمَّد بن عثمان بن سعید خمروى عمروی، محمّد بن عثمان -به محمّد بن عثمان عمروی عمري ۱۹۷۸ ک۲۴۰ ۱۳۲۵ ۲۶۷۹ عمرى ، عبد العزيز حدعيد العزيز همرى عمرى نشايه ١٢٥٧ عميدالذرله ٢٤٩٧ عميد الذِّين عبد المطلِّب بن محمَّد - ١٧٢٠ عميدالزؤساء ٢٠٧٣ عميد الرؤساء هبداله بن حامد ٢٧٧٠ هميرا ۲۰،۲۹ عميرين خطاب 195 عميرين عبدالة مذحجي المعت عميرين متوكل ١٢٠٢ عمير بن متوكّل تقفي بلخي ١٣٠٠ عمير بن وهب ۱۷۲، ۱۷۲ هميرين يزيد 1844 عميرة بنت تفيل ٢٠١٨ عنايت الله قهياني (كوباني) ٢٧٨٣ عنیسه بن این سفیان ۲۱۹۹ عشر خيبري ۲۰۰

عمرطهوی ۸۱۳ عمر عثمانيه 1977 عمرو - 15. ۲۲ ۲۲ ۲۶ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۸ ۱۸۸ ۲۸۸ ۱۸۷ عمرو بن ابی سلمه ۱۹۲۵ عمرو بن الم مكتوم اعمى ٢١٥٨. ٢٧٣٢ عمرو بن ات ضمری ۵۰ ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳ عمروين أهنم 224 عمرو بن بحر جاحظ مه جاحظ، عمرو بن بحر عمروین بکر ۲۱۵،۲۱۳ عمرو بن بكير بن اعين ٣٣٤٣ عمرو بن جرموز ۲۱۷۲،۲۱۷۱ عمرو بن الجموح 198. 198 همرو بن جناده ۸۲۵ عسرو بسن حسبةاج ۲۲۰ ۸۲۷، ۲۰۸ ۸۲۷ ۸۳۵ ۸۲۶ ۸۴۸. 477.444 عمرو بن حجّاج زبيدي ٧٩٢.٧٦١ عبدورين حريث ۲۹۰، ۲۷۳، ۱۵۸ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۷، ۸۲۸

عمرو بن حسق خزاعی ۵۰۰، ۵۰۱، ۸۲۱ ۸۲۲، ۲۱۰۲، ۲۲۱۲ ۲۲۱۲ عمرو بن خالد ازدی اسدی صیداوی ۲۳۰ ۸۵۵ عمرو بن زبير ٢٣٣٩ عمروین زراره ۲۳۱۳،۱۱۹۹ عمروين سعد ازدى ۱۸۷۴

عمرو بن سعيد ١١٤٣.٨٥١ م٠٢.١٤٢ عمرو بن سعيد بين العناص الشدق ١٣٢، ١٥٥٣ ١٥٥٧. ٢١٢٥.

عمروبن سعيد تقلى ١٣٧٧

عمروين شعر ١٣٥٣ همروين صبيح ٨٥٩ عمرو بن ضبيعه بن قيس تميمي ١٩٩

عمرو بن عاص ۲۳، ۱۶۰، ۱۶۶۰ ۲۱۳ ۲۱۵، ۲۹۹، ۲۹۹، ۲۹۹، ۲۰۵، ۵۰۹ 110, YOUR, POIT, PAIR, OVIT, RVIY, IAIT, TAIT, 7817, 7817, 8815, 2817, 1217, 6217, 4-55, 7-55, 2017, VOTT, 77VY

عمرو بن عبد مناف ۲۲۳۶ عمروين عبدودُ ١٨١. ١٨٢. ٢٥٣. ٢٧٥. ١٩٩. ٢٠٩٨ ٨٠٠٠ عمروين عبيد - 1870, 2077, 2077, 1877, 1877, 1977 عمرو بن عبيد معتزلي ١٥٠١ همرو بن عثمان تحوي قارسي سه سيبويه ، عمرو بن عثمان تحوي

عنس بن مذحج ۲۰۵

المنزي، كتام ابن حيان مه كدام ابن حيَّاذ الْعنزي

عیسی بن علی عبّاسی ۵۹۵ عیسی بن عمر تقفی ۲۷۲۶،۹۲۵۸ عيسى بن عمرو ۲۴۲۵ عيسي بن محقد مخزومي ۲۵۶۶ عيسى بن مصعب ٢٢۶١ عیسی بن موسی ۲۲۰ و ۶۴۵ ۶۴۶ ۲۲۸۸ ۲۲۸۹ عیسی بن موسی ابو سبحه ۱۵۴۸ عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عبّلس ۶۳۵ عبسی بن موسی عباسی ۲۲۰ ۲۲۹۰، ۲۲۹۱، ۲۲۹۲، ۲۲۹۲ عیسی بن موسی هاشمی ۱۳۶۹ عیسی جلودی ۲۲۷۸٬۱۴۱۹ حيسي العبارك بن عبدالله بن محقد الأطرف 194 عيص ١٢٢٢ ميلان ۲۹ مینه بن حصن (حصین) فرازی ۲۲۲،۱۹۹ غالب ۲۲ غالب بن مبعصعه 1106 غائم هندی ۲۰۲۰،۲۰۱۹،۲۰۱۶ غــــزالي ۱۱۱۱، ۱۲۲۴، ۱۲۴۴، ۲۲۲۹، ۱۲۲۲، ۲۲۲۳، ۱۲۲۸ TV47.1647.1647.1644.1744 غزالي ، احمد بن محمد ٢٧٥٩ ، ٢٤٩٩ غزائي ، محقد بن محقد ١٢٩٣، ٢٤٩١، ٢٧٥١، ٢٧٥١ غزنوي ، سلطان محمود بن سيكنكين -به سبلطان محمود بن سيكتكين غزغوى غشانی . شرحبیل بن عمرو سه شرحبیل بن عمرو غشانن العضائري، حسين بن عبيد الله -- حسين بن عبيد لله العضائري غفارى 199۸ خفاری . جایر بن عروه سه جایر بن عروه غفاری خَفَارِی ، حید اقدین عروه سه حبد الله بن حروه خَفَاری غفاري. عبد الرحمن بن عووه حه هبد الرّحمن بن عروه خفاري غمر . ايراهيم بن اسماعيل جه ايراهيم بن اسماعيل الديماج بـن ابراهيم الغمر شمر . هيد اڭ بن اسحاق بن ايراهيم 🖚 هيد اڭ بـن اسـحاق بـن ابراهيم خمر غنوی، ابو ايُوب 🖚 ايو ايُوب غنوي غنوي، هباس بن عمرو سه عباس بن همرو خاوی

غنوي ، هيد الله بن عقبه سه عبد الله بن عقبه خنوي

هنسی ، اسود 🖚 اسود هنمس هنسی، عمار بن ياسر 🖚 عمار بن ياسر عزام بن خريلد ٢٧٣ عوانه بنت سعد بن قيس بن عيلان بن مضر ٢٠٠ المودي ، محمّد بن على بن الحسن - محمّد بن على بن الحسن العودى عرف ۳۲ عوف بن ابن جبيله 1797 عوفي كوفي ، عطيَّه بن سعد بن جناده 1015 عون ۲۷۱، ۵۰۹، ۴۲۲، ۵۰۹ عون اصغر ۱۹۶۰ عون اصغر بن عبد اندين جعفر - ١٣١٩ عون اکبر ۱۱۶۰ عون اكبرين عبدالة بن جعفر 2014 عون بن جعفر بن ابي طالب ٢١٨٣، ٣٢٩ عون بن عبد الله ۲۴۸ عون بن عبد الله بن جعفر ۲۹۰، ۱۹۵۸ ۱۹۸۱ ۹۱۷ ۹۱۷ عون بن على ٢٥١ عياشي ١٨٠٥،٥۶٩ عياشي ، احمد بن محمّد - ۱۷۵۴ عیسی بن ابو بصیر ۱۳۷۳ عیسی بن اسماعیل جعفری ۲۵۵۸ عیسی بن جعفر ۱۸۹۳ عیسی بن جعفر بن این جعفر منصور ۱۵۳۰ عیسی بن داب ۱۳۰۶ عیسی بن زید ۲۳۷۲،۱۲۱۷،۱۲۱۵ عيسى بن زيد بن على بن الحسن 910، 901، 1147، ብላን ₋ሚነዎሲ ዲተፕሲ ሊተኝር, ድተኝለ, ብቃንዮ, ዓ*ዮ*የፕ, ^ኢየችኝ₋ عیسی بن زید بن علی بن آلحسین 🖚 عیسی بن زید بن حلی بن الحسن عیسی بن مبیح ۱۹۱۰ عیسی بن عبدانه ۱۹۴۹،۱۳۴۲،۱۳۴۲ عیسی بن عبدالله بن سعد ۱۷۴۱ عیسی بن علی ۱۳۹۳ عیسی بن علی بن جعفر صادق(ع) ۱۴۲۴

فاطعه بنت الرضائع) 1846.1716 (1846 فاطمه بنت سعد ۲۳ فاطعه بنت سند مرتضى 1001 فاطعه بنت على(ع) 110،1011، 100، فاطمه بنت على بن جعفر - ٣٩٨٣ فأطمه بنت على بن جعفر بن اسحاق 1777 فاطمه بنت على بن الحسن ٢١٣ فاطمه بنت على بن الحسين ١١٧٧ فاطمه بنت على بن محقد باقر - ١٣٣٠ فاطمه بثت حمر بن الخطاب ٢١٥٨ فاطمه بنت عمرو بن عابذ بن عمران بن مخزوم ۲۲۰ ، ۲۷۰ فاطمه بنت قاسم بن احمد بن على بن جعفر - ١٣٩٣ فاطمه بنت قاسم بن محقد بن ابي يكر 1778 فاطمه بنت محقد اصغر 640 فاطمه بنت محمّد بن احمد ١٨١٢ فاطمه بنت محمّد بن اسماعيل بن جعفر الصّادق - ٣٥٧٤ فاطمه بنت محقد بن سليمان بن داود ٢٢٥ فاطعه بنت محمّد بن عبد الشمحض (340 594 فساطمه بسنت موسى بين جعفو(ع) ١١٧٩، ١٥٢٥. ١٥٧٠. TYOI, -NOI, 1801, TROI, TROI, 1181, 6191. የየተለ , የምየን, ለአባየ, ዓ-ሃፕ, ሊትሃዮ فاطعه صغري بنت حسين ۱۸۷۵ فاطمه کبری بنت حسن بن جعفر ۶۲۲ فاطمه كبرى بنت محتدين عبدالط الباهو - ١٣٩٣ فاطمه کیری بنت موسی بن جعفر(ع) ۱۵۳۵ فتال مه واعظ قارسي نيشابوري، ابو على محمّد بن حسن فستح بسن محافان ترکی ۱۳۰۶، ۱۸۵۶، ۱۸۵۷، ۱۸۷۶، ۱۸۷۹، ۱۸۷۹، AAAL YAAL YAAL ATOT, YTOT, 4007 فتح موصلي 1101 خيله ۱۹۷۷ فخام ١٨٥٦ فخار بن معد موسوی ۲۶۲ ، ۲۷۲۱ ، ۲۷۷۰ فخر الإسلام، محمَّد بن حسن حه فخر المحلفين، محمَّد بن حسن فخر خوارزم 🖚 زمخشری ، محمود بن همر فخر الذوله ۲۶۵۸،۲۶۶۰ فخرالدُوله ابن بويه (١٥٥١ فخرالذين على ١٥٧٤ فخرالذبن محقد ٢٠٩٣

فخر وازی، فخر بن محمّد بن عمر سه فخر وازی، محمّد بن عمر

خورت سه دعثور بن حارث غياث الدِّين منصور حه دشتكي ، غياث الدِّين منصور غيداق ٢٤٩ فاخته ۲۲۲۶ فارابي ، محمّد بن محمّد ۲۲۵۳ ، ۲۶۲۷ ، ۲۷۵۳ فارعه ۲۲۶۴ فاضل جيلاني 2045 فالفيل خوانساري ١٢٥٢ فأضل دميرى ٢٧٣٢ فاضل سيوطى مه سيوطى ، هيد الرحمن بن ابي بكر فاضل عيني ، بدر الذين محمود بن احمد 2000 قاضل قمی 🖚 میرزای قمی ، ایوالقاسم بن محکد حسن فاضل كاشفى ١٠٧٨،٩۶٩ فاضل كرباسي ٢٨٠٣ فاخيل مقداد سيوري 🖚 فاخيل مقداد ، مقداد بن عبد ال فأضل مقداد ، مقداد بن عبد الله ٢٩٤١، ٢٩١٥ فاضل نراقی مه نواتی، احمد بن محمد مهدی فاضل هندی 🛥 قاضل هندی، محمّد بن حسن فاضل هندي، محمّد بن ناج الذّين حسن اصفهائي حد ضاضل هندی و محمّد بن حسن فاضل هندی ، محتد بن حسن ۲۵۸۳، ۱۶۸۸، ۲۶۸۹، ۲۶۸۹، ۲۷۹۸، فاطعه وهادر سيك مرتضى ٢٥٧٩ فاطعه بنت ابراهيم ٢٠٧

> ۱۹۵۰ ۵۵۸ ۹۱۸ فاطعه بنت اسدین هاشم بن عبدساف جه فاطعه بنت اسد فاطعه بنت جعفر بن حسن بن جعفر ۶۲۲ فاطعه بنت جعفر بن حسن مثق ۴۲۱ فاطعه بنت جعفر المدادق(ع) ۱۹۱۰ فاطعه بنت الجواد(ع) ۱۸۱۰ ۱۸۱۰ فاطعه بنت الحسن(ع) ۳۷۵، ۵۷۶

فاطعه بنت است. ۲۰. ۹۲. ۹۲۰ ، ۲۲۷ ، ۲۲۷ ، ۲۲۷ ، ۲۵۰ ، ۲۰۰ ،

فاطمه بنت ابو الحسن على 204

فاطمه بنت أبو عبدالله محمد 1891

فاطمه بنت حسين بن على بن الحسين بن على بن ابي طالب ١٩٦٠



فخر واژی ، محتدین عمر ۱۳۶۰ ۱۳۶۰، ۱۳۳۳، ۱۳۳۳، ۱۳۳۳، طف ۱۳۲۷، ۱۳۲۵، ۱۳۲۷ فقا

فخر العراق بن ابو القاسم ۱۸۹۳ فخر المحلّفين ، محقد بن حسن ۱۳۱۰ ۲۷۷۲

فغر الملک ۲۶۶۲،۱۵۵۴

نخر الملک، محتد بن علی - محتد بن علی فخرالملک فخر الملک، محتد بن علی واسطی - محتد بن علی واسطی

> (فخر الملک) فرات بن احنف ۱۹۳۳

فرازی. عیت این حصن (حصین) حه عیبته این حصن (حصین) فرازی

قراعتی، ظفر بن خضر مه ظفر بن خضر فراعتی قراه، حسین بن مسعود مه محبی السنة، حسین بن مسعود فراه دیشمی ۲۷۲۸

. فرّاه. پحیی بن زیاد -به پحیی بن زیاد فرّاه

فردوسی ، ابو القاسم ۱۷۹۳ ، ۱۳۶۹ ، ۱۷۵۷ فرزدی سه فرزدی، همام بن طاف

فرزدق ، همام بن غالب ۱۰۸۲ ، ۱۱۵۴ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۶۸ ، ۱۲۸۸ ، ۲۲۸۸

YPTF, AFTT, FITT, Y-TT, OTVI

فرعون ۱۳۶۱، ۲۰۷۱، ۱۹۶۱، ۱۹۶۸، ۱۹۲۱، ۱۳۲۹، ۲۵۷۶ فروخ ، وبیعه الرآی این ایس حبد الرحسین -- وبیعه الرآی ایس

ابی عبد الرحمن فروخ فرید الذین شیخ عطار - محقد بن اواحیم

تصبحی استرآبادی ، علی بن این زید محمّد تحوی ۱۳۹۹ قصبحی ، علی بن محمّد ۱۳۵۹

قضل ۲۷۱،۲۵۷

1111101

فضل بن احمد کاتب ۱۸۷۹ فضل بن جعفر ، ابن حنزابه ۲۶۰۶

فشارين جنفر ، مطبع الد ٢٩٣٥

فضل بن حسن 100، 101، 175، ۲۷۶۰

فسفىل بىن رېپى (۱۹۲۱، ۱۹۲۲، ۱۸۲۸، ۱۸۹۴، ۱۹۵۰، ۲۳۵۱، ۲۳۵۱ ۱۹۵۲، ۱۹۵۲، ۱۹۹۸، ۲۳۲۷، ۱۹۵۵، ۱۳۲۲

فضل بن ربيع حاجب ٢٢٩٩

فضل بن سؤار ۱۳۸۴

فضل بين سيهل ۱۶۲۶، ۱۶۲۹، ۱۶۲۰، ۱۶۶۵، ۱۶۸۳، ۱۶۸۵. ۱۳۷۰، ۱۷۷۹، ۲۹۲۲، ۱۲۹۳، ۲۵۵۵

خشل بن شادان بن خالِل ازدی نیشابوری ۱۹۳۷. ۱۹۳۸. ۱۲۵۶، ۱۹۶۴، ۱۹۳۷، ۱۸۲۲، ۱۸۲۸، ۱۸۲۸، ۱۸۳۰، ۲۲۷۰ ۱۲۷۰، ۲۵۶۹، ۱۲۷۰

المضل بن صائح ۲۳۲۲

طفال بن عباس ۲۲۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۱۵۸، ۲۱۵۳، ۲۱۵۸ تضل بن عباس بن ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب ۱۱۶۰، ۲۲۲۰

نفسل بن عباس بن ربیعه بن الحرث ۲۲۷۰ فضل بن عباس بن عبسی بن موسی ۲۲۷۰ فضل بن عبد الله بن عباس ۲۲۷۰ فضل بن مروان ۲۵۵۰ ۲۷۵۰ فضل بن موسی بن جعفر (ع) ۱۵۴۵ فضل بن بحبی ۱۵۲۵ ۲۵۵۰ ۲۵۵۰ ۲۵۵۰ فضل بن بحبی بن خالد برمکی ۲۵۵۰ ۲۵۵۰ فضل بن بحبی بن خالد برمکی ۱۵۲۰ فضل بن بونس ۱۵۲۲ برمکی ۱۹۲۰ فضیل بن عباض ۱۹۲۲ ۲۲۲۰ تضیل بن عباض ۲۲۶۰ ۲۲۲۰

فطرس ۱۹۲۷ غلبه حسینی، هز الذین عمر بن تاج الذین محمّد -به عزّ الذّین عمر بن تاج الذّین محمّد قلبه حسینی

قلافس تهشلی ۹۱۱ قلان بن حمید ۱۵۰۱

فضيل رشان ۲۴۴۳

فناخسرو عضد الأوله ديلمي سه عضد الدّوله ديلمي فسولاد سنون بن عساد الدّوله سه ابنو منتصور فنولاد سنون عماد الدّوله

> فهر ۳۱ فهری، حاره

فهری. حارث بن نعمان به حارث بن تعمان فهری فهری، حبیب بن سلمه جه حبیب بن سلمه فهری

هری. حبیب بن صاحه حه حبیب بن سنمه خهری فهری. حبیب بن صلم حه حبیب بن مسلم فهری

الفهري، كرز بن جابر - كرز بن جابر الفهري

فهری ، مرداس 🖚 مرداس فهری

فياض، عبد الرزاق لاميجي -- لاميجي، عبد الرزاق بن على

فيروزأبادى ٨٥٥

فيروزآبادي شيرازي ، مجد الذين محقد بن يعقوب بن محقد 1770

فيروز - أبو لؤلؤ

فیض بن مختار کوفی ۱۳۴۶ ، ۱۳۴۵ ، ۱۳۴۵ ، ۱۳۵۷ ، ۱۳۵۷ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۵ ، ۱۳۷۵ ، ۱۳۸ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸ ، ۱



فاسوين محقد ١٩٦٣. ٩٠٥ فاسم بن محمّد بن ابی بکر ۱۸۹۰ ، ۱۰۹۴ ، ۱۷۲۳ ، ۱۷۲۳ ، ۱۷۲۳ قاسم بن محقد بن حنفيه - ١٣٧٢ قاسم بن موسى بن جعفر(ع) 1070، 1091، 1097 قاسم بن هارون الرشيد ٢٢٥٢ قامسو ثاني ۱۸۷۵ قاضی آوی، محمّد بن محمّد بن محمّد به محمّد بن محمّد بين محشد قاضي أوي قاضی ابو یکر باقلاتی سه باقلائی، محتد بن طبیب قاضي ابو عمرو ۲۶۰۲ قاضي باقلاني 🛥 بافلاني. محمّد بن طبيب قاضی تنوخی بغلادی سه تنوخی، محسن بن علی فاضى ركن الذين على 2016 قاضي صابر وامامزاده ١٣٣٠ قاضي عبد الجبار بن احمد - 1991 قاضي عبد الجبّار معتزلي مه قاضي عبد الجبار بن احمد فاضي عضد ۲۷۷۴ فاضي عياض ٢٣٠٩ قاضی عیاض مغربی ۲۷۰۳، ۲۷۶۰ قاضى موصل 1979 قاضي تعمان بن ابي عبد الله محمّد بن منصور - ٣٤٣٣ قاضي تعمان مصري ۱۲۵ ۲۷۵۵ قاضى نورالة ابن شريف الذَّين حسينى مبرعشى حه شموشتري، خور الله بن شريف الذبين قاضي نوراله بن سيِّد شريف الذِّين حسيني سرعشي تمستري ج شوشتري، نور اله بن شريف الذبن قاضي تورانه شوشتري. سيَّد شنهيد 🖚 شنوشتري. نبور الله بين قاضي نورانه شوشتري مه شوشتري، نور الله بن شريف الذبن فاضى نورانه فاضي مير حسين 2009 فالون،عيسي ١٣٣٤ فاهرياك ١٦٦٣، ١٦٢٣، ١٦٩٣ القاهر بالله، محمَّد بن احمد - محمَّد بن احمد (القاهر بالله) القاهر بالله محقد بن معتضد ، قاهر ٢٧٥٣ TYPE STAF SAY AT LOCKY فنادة بن دهامه (۱۲۹۹ فنادة بن اللَّحمان - ١٠١ فتهبى وعلى بن محقد ١٧٣٩ قئم ۱۷۲ فيض كاشاني ۽ ملامجسن مه فيض كاشائي ، محمَّد بن شاه مرتضي فيض، محدَّث - ۽ محدَّث فيض فالتوبأمراف ٢٢٨٣. ١٢٨٨ ٢٨٨٨. ٢٧٥٧. ٢٧٥٨ فاتم بأمراث وحداث بن القادر ٢٢٧٢ قابوس بن وشمكير ، شمس المعاتي ۲۷۵۶ ، ۲۶۶۶ 36c, 760F, 779F, 779F قادريات ٢٧٥٧ القادر بانده ابو العباس احمد 7500 القادر بالله واحمد به احمد القادر باك فادر عبّاسی ۱۵۵۱ قاري، ملا على 🕳 ملا على قاري قاسط بن زهير ۱۹۹ فاسم 1884، ۱۳۲۶ فأسم بن أسحاق - 7۸۹، ۱۳۲۸، ۱۴۱۷، ۱۸۹۸ فاسم بن بريد - ۱۳۲۸ قاسم بن جعفر بن حسن مثلي 277 قاسم بن حبيب ازدي ۸۲۵ فالسمين حبيب بن مظاهر - ۸۳۲ قاسم بن الحسن(ع) ٢٠١١ ٥٧٢ ٨٧٣ ٨٧٣ ٨٧٨ ١٨٧٨ فاسم بن حسن بن على بن عبد الزحمن شجرى - ٥٨١ قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر ١٥٤٩ ، ١٥٤٩ قاسم بن رشيد ۲۹۶۸ قاسم بن سلام عه ابن سلام، ابو هبيد قاسم فالسم بن عبّاس بن موسى بن جعقر - 1091 قاسمين عبداله ١٨٨ قاسم بن عبد الفين الحسن بن عبيد الله - 191 قاسم بن عبد الله بن حسين بن على بن الحسين(ع) ١٢٢٨ قاسم بن عبدالله وأس المذرى 201 فالسوين عبدالزحمن ١٧٧٢ فاسم بن عبيد الله ٢٥٨١، ٢٥٩٣، ٢٥٩٢، ٢٥٩٥، ٢٥٩٦ فأسمين علاء همداني 104 قاسم بن على بن اسماعيل ٥٨٧ قاسم بن على بن عمر بن على بن الحسين 2011 قاسم بن علی حربری سه حربری، قاسم بن علی قاسم بن فضيل ١٣٩٢ قاسم بن فبره شاطبی سه شاطبی، قاسم بن فیره

قاسم بن محمّد(ص) ۲۴۵

قتم بن عباس ۱۳۵۸ قتم زاهد ۱۳۵۸ قذید ۱۹۶۲ قراطیس ۱۹۶۳ قراطیس ۲۵۱۳ قربانی ۲۶۰۱ قرشی، ابو العاص بن ربیع حدایو العاص، ابن ربیع قرشی

عرصی، بوسمان بی رہے کا او انتخاب کا این القرشی المغربی ، محمّلہ بن احمد ۲۷۹۳ قرطبی ۲۷۲۴ ، ۲۷۲۴

ر ای قرطهٔ بن کعب انصاری ۲۱۶۹

قسرمانی ، احسمد بین بوصف ۱۰۱۳ ، ۱۰۱۲ ، ۱۸۸۲ ، ۱۲۲۰ . ۲۶۲۵ ، ۲۶۲۵

قرمطی ۲۵۹۳

قرمطی ، ابو سعید 🖚 ابو سعید قرمطی قرمطی ، ابو طاهر 🖚 ابو طاهر قرمطی

فزة بن فيس ١١٩

فزة بن فيس حنظلى ٧٨٥ قريش بن جريش ٢٣١٢،١١٩٨

تراز ، ابراهیم بن موسی ۱۴۵۱

قز اوغلى ، ابو المظامر يوسف ٢٧١٣

فزوینی حائری شهرازی ، حاج مالا محقد حسن بن حاج محقدمعصوم ۲۸۰۳

القزويني، خليل بن خازي مه خليل بن غازي القزويش

قزویتی ، خلیل حه خلیل قزویتی در

قزويني . رفيع الذين محمّد بن المولى فتجاله الواعظ - واعظ تزويني . محمّد وفيع

> قزوینی ، زکریا بن محقد ۱۳۶۹ قزوینی ، سید حسین ۱۵۷۸

قزويني . سيَّد محمَّد حسين نجل سيَّد كاظم حه سيَّد محمَّد حسين نجل سيَّد كاظم قزويني ١٠٥٣.٤٤

گزویش ، سیّاد شهدی سه سیّاد شهدی گزویش

تورینی، عبد اللہ ۱۹۷۱ قزرینی ، عبد اللہ ۱۹۷۱

غزويني ، محدّد بن عبد الرحمن مه محدّد بن عبد الرحمن قزويني

(خطیب دمشقی) فزوینی ، محمّدین محمّد مهدی ۲۷۹۶،۲۶۸۹

تزوینی ، محمّد تقی -به محمّد تقی قزوینی تزوینی ، محمّد رفیع -به واحظ تزوینی ، محمّد رفیع

قشین ساعده ایادی ۱۳۶۳،۲۸ قسیمه بنت حسن بن حسن ۵۹۳

تشیری، ابو الفتح حه ابو الفتح قشیری تشیری صوفی ، عبد الکریم بن هوازن ۲۷۵۸ ، ۲۶۸۵ قشیری، مسلم بن الحجاج حه مسلم بن حجاج تشیری تشاب، متهال حه منهال قضاب

قصن ۲۱،۲۶٬۲۲

قضاعي أمحقد بن سلامه ١٢٥٨، ١٢٨٨

قضائې پمنېه، لیلی بنت حلوان حه لیان بنت حلوان قضاعیه بمنیه

فطام بنت انتخس تعبيعية - 710 ، 110 ، 117 ، 117 ، 117 ، 117 ، 117 ، 117 ، 117 ، 117 . قطّان الراحيم - به ابراحيم قطّان

قطب تعدانی ہے قطب الدّین رازی، محمّد بن محمّد

فطب الذين رازى ، محمّد بن محمّد ٢٧٠٦ ، ٢٧٧٠ ، ٢٧٧٠ قطب الذين سعيد بن هية الله بن حسن راوندى سه قطب راوندى،

سعيد بن هبة ال

قطب الذين ، قطب المحين محمّد كوشكنارى ٣٧٠٧ قطب الذين كيدرى ، محمّد بن حسين بيهقى مسيزوارى ليشابورى ٣٧٠٥

قطبرازي ۲۷۷۱

قطب ثیرازی ، محمود بن مسعود ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۹ قطب المحققین جه قطب الذین رازی ، محقد بن محقد قطرب ، محقد بن المستثیر النحوی جه محقد بن المستثیر النحوی (قطرب)

> قطرب تعوى مه محمَّد بنَّ المستنير التحوى (قطرب) قمقاع ذهان ، ۷۲۸

> > قعنب بن عمرو نعری بصری ۸۲۵

فقَال مروزي ، عبد الله من احمد الشَّافعي ٢٩٧٢، ٢٩٧٣ ، محمد محمد

قمر البطحاء ٢٦

فيي، ابو طالب جه ابو طالب قيي

قمي ، ابر الفضل اسعد بن محمّد - 1997

قمی ، احمد بن محمّد بن عیسی ۲۵۷۶

قمي واسعد بن محمّد ٢٧٥١



قیس بن هیشم ۲۲۲۸،۷۱۳ قيصر 1967,707,197,110 کابلی ، ابو خالد سه ابو خالد کابلی كابلى، مهران -به مهران كابلى كاتب، فضل بن احمد حه فضل بن احمد كانب كأتب معتزلي ءابو مسلم محتد اصفهاني ٥٨٩ کاتب، مهیار 🕳 مهیار کاتب كاتب واقدى -- ابن سعد ، محمّد بن سعد کائی ۲۷۶۸ كاشاني ، فتحالهٔ كاشاني ۲۷۸۰ ۲۷۸۰ كاشاني، محسن مه فيض كاشاني ، محمّد بن شاه مرتضى كاشف الغطاء ، جعفر ١٧٢٥ ، ١٥٥٨ ، ١٧٣٧ كاشف الغطاء ، حسن بن جعفر ٢٨٠٣ كالشف الغطاء ، على بن جعفر ٢٨٠٣ كالشف الفطاء ، موسى بن جعفر ٢٨٠٣ كاشفى، حسين بن على مه واعظ كاشفى بيهلى، حسبن بن على كاشفى ، فاضل -به فاضل كاشفى كأشى يشت مهدى ، امير سيَّد محمَّد نقى ١٣٣١ كاشى ، عبد الرزاق -يه عبد الرزاق كاشى کاظمی ، اسدات ۲۸۰۳ كاظمى أعرجي ، سيَّد محسن بن سيَّد حسن ٢٧٩٩، ٢٨٠٢. کاظمی ، باقر بن شیخ هادی ۲۰۸۲ كاظمى ومحقد حسين ٢٠٨١ كاظمى، مقدس امين مه مقدس امين كاظمي كاللمي ، هادي ۲۰۸۶ کافور ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ کافور اخشیدی ۲۶۴۰، ۲۷۵۵ كافور خادم ١٨٣٨ ١٨٣٧، ١٩۶٤ كافي الكفاة اسماعيل صاحب من عبّاد مه حساحب من عباد، اسماهیل بن عباد 7177.3187 Jold كأمل بن أبراهيم ٢٠٢٥ كامل بن ابراهيم مدني ٢٠٦٣ الكاهي الكوفي، عبد الله بن يحيي حمه عبد الله بن يحيي الكاهلي الكوفي کبیشه ۱۶۷ کثیر ۲۷۱

کثیر بن شهاب ۱۹۲۸ ۸۳۸ ۷۴۲

قص، حسن بن محقد سه حسن بن محقد الفشي قمی ، حسین بن حلی بن محمّد سه حسین بن علی بن محمّد قمی قسمی ، شیخ حبّاس ۱۸، ۲۱، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۲۵۸، ۲۰۸۳، 7A-V. TVT1. TT1A. T10T. Y175 قمی، فبّاس بن محمّد رضا مه قمی، شیخ عبّاس قسى ، عبلى بىن ابراھىيم - 190، 190، 100، 100، 1934، 1917. ٿمي ، علي بن بايو په 🖚 اين ٻابو په قمي . علي بن حسين قمى ، قاضل - ۽ فاضل قمى قص، محدث 🖛 محدث قمی قمی، محمَّد بن احمد بن دارد سه محمَّد بن احمد بن دارد قمی قمی، محمّد بن عمید -به محمّد بن عمید قمی قمي ، محمَّد بن ملا محمَّد رضا (۲۷۸۷ القمى، محدّد طاهر 🖚 محدّد طاهر القمى قمی، محمّد نه محمّد قمی قس، ملا محمّد طاهر سه ملا محمّد طاهر قمي قمي ، ميرزامجند ٢٠٧٠ (١٠٣٤ قس، مؤيد الذَّين علقس به مؤيد الذَّين علقس تسي قمى، مؤيد الذِّين محمَّد بن محمَّد بن عبد الكريم - مؤيد الذَّين محمَّد بن محمَّد بن عبد الكريم قمي قمي ، اليسع بن حمزه مه اليسع بن حمزه قمي فنير - ١٩٠١ ، ١٩٠٨ ، ١٩٠٨ ، ١٩٠٨ ، ١٩٠٧ ، ١٩٥٧ ، ٢٥٣٧ قنبل ۱۳۰۰ قتبل، محمّد -به محمّد قتبل قندي ، زياد سه زياد قندي فنفذ ۲۱۲ قوام الذِّين بن رضي الذِّين على ٤٣٧ قوام الذِّين قزويني - قزويني، محمّد بن محمّد مهدي. قونوی رومی ، حسام الذین چلبی ۲۷۶۲ قهبائی ، هنایت الله سه عنایت الله فهبائی (کویائی) ئيس ۲۰۱ تا *۲۰۱ پا* فيس بن ربيع 1797 قیس بن سعد بن عباده انصاری ۲۰۱۰ ۲۰۱۱ ۱۶۹۱ ۱۴۵۰ ۱۴۵۰ 17G 77G 77G ATG 73G, PRIT, PVIT, TIST, GIST قیس بن عاصم منقری ۲۰۹ قیس بن عبادہ ہے قیس بن سعد بن عبادہ انصاری قیس بن حقار صیرفی ۱۹۹۷ قیس بن مسهر صیداوی اسدی ۱۷۱۰ ۱۷۱۳ ۱۷۱۹، ۱۷۵۹ ۱۷۶۹



AT+ AYO

كعب بن اسد ۱۸۰ كعب بن اشرف ۱۵۹ كعب بن جابر ۱۸۱۸ ۸۲۲۸ كعب بن زهبر ۲۲۹۸ ۲۲۲۸ كعب بن حور قاضی ۲۷۷۴ كعب بن مالک ۱۷۷۴ كعب بن مالک ۱۷۷۴ كعب ينځي، خيد الله بن احمد ايو القاسم حوجه الله بن احمد اد القاسد كعب بلخي،

ایر الفاسم کمیں بلخی کفتنی ۱۹۹۹، ۱۹۷۹، ۱۹۹۳، ۱۹۷۹، ۱۹۷۹، ۱۹۷۹ کفتنی دشیخ ایرانیم -به شیخ ایرانیم کفتنی کلاب ۲۳، ۲۳

> کلاب بن مزه ۴۳ کلیاسی ، ملا محمد ابراهیم ۲۷۹۹،۱۰۷۱

کلین ۱۹۵۸ ۵۷۸ ۱۴۵۶ کلین . زید بن حارثه بن شراحیل مه زید بن حارثه بن شراحیل

نتیں ، وید پن خارفہ بن سراحین نے رید پن خارف بن سراحین کلبی کلبی ، عبد الاعلی -- عبد الاعلی کلبی

کلیں ، عبد الاعلی – حبد الاعلی کلیں کلیں ، عبد اللہ بن حمیر – حبد اللہ بن عمیر کلیں کلین نشابہ ۲۰۹۳

کلیں ، وهب بن عبد اللہ بن حباب حہ وهب بن عبد اللہ بن حباب کلیں

کشم، خواهر موسی بن عمران ۴۲۱ کشم بنت محتد بن سلیمان بن داود ۴۲۵ کشوم بنت موسی بن جعفر(ع) ۱۵۲۵ کلده بن عیدمناف بن عبدالذار ۲۷۳

كليم بن عمران 1906

> كمارويه بن احمد ۲۵۷۸ كمال الذين ۱۰۵۶ كمال الذين بن طلحه ۱۰۵۶

کثیر بن عباس بن عبدالمطّلب ۲۵۱ کثیر بن عبدالله ۷۸۵ کثیر بن عبدالله شمی ۸۹۶ ۸۹۸ کثیر بن عبدالرحمن خزاحی ۲۳۹۲ کثیر عزم ۲۷۲۵ ٬۱۲۹۹ کدام ابن حیان العتزی ۲۷۱

کراچکی ، ابر آلفتح محقد بن علی - به کراچکی ، محقد بن علی کراچکی ، محقد بن علی ۱۸۷۹ ، ۱۶۹۰ ، ۱۶۸۲ ، ۲۶۸۰ ، ۲۲۸۸

کراچی، محدّد بن علی سه کراجکی، محدّد بن علی

کراسی، فضال سه فاضل کرباسی

کرباسی ۲۸۰۹

كرباسى ، محمّد ابراهيم ٢٩۶١

كرياسي . ملا محمّد ايراهيم - كلباسي ، ملا محمّد ايراهيم

كرخي . احمد بن علال -به ابن علال كرخي ، احمد

کر دین ، مسمع 🖚 مسمع کر دین

كرزين جابر الفهرى ١٣۶

كرزين علقمه ١٧٣

کرکی ، حسن بن اسماعیل حسینی ۲۵۵۲، ۲۷۵۰

کرکی ، علی ۱۸۱۶

كرمائشي ، أنا احمد - وأنا احمد كرمانشاهي

کریز (کزیر) بن ربیعه بن حبیب بن عبد شمس بن عیدماف ۲۷۲

کسانی ۲۴۱۲،۲۳۲۵،۲۴۲۲

کساتی ، علی بن حمزه ۲۷۲۴ ، ۲۲۴۰ ، ۲۷۲۷

کسایی کوفی ، معاذین کثیر 🖚 معاذین کثیر کسایی کوفی

کسری ۵۰ ۱۸۴۲، ۱۱۴۷، ۱۸۶۴، ۱۸۶۵، ۱۸۶۳، ۲۵۲۸، ۲۵۸۸

کسری ابرویز ۲۵۴۴

کسکیتی -- این مکی عاملی جزیتی ، محمّد

كشي، ابو عمرو ــه كشي، محمّد بن عمر

terriare Law



گلیایگانی، امیر دوالفقار ۲۰۷۳ كلستانه ، ميرزا علاء الذين ٢٧٩٤ گیلاتی، ابوالقاسم مه میرزای قمی، ابوالقاسم بن محکد حسن گيلائي، هبد القادر حه عبد القادر جيلائي، هيد القادر بن ابی صالح لأجوردي دسيد مهدي ٢٠ لاهيجي جيلاني قمي حه لاهيجي، عبد الرزاق بن على لاهيجي ، عبد الرزاق بن على ٢٧٩٩ ، ٢٧٨٨ ، ٢٧۶٩ لپایه ۲۸۹ لبابه بنت عبد الدين عبّاس ٢٢٧٠ ، ٣٧٩ لبانه بنت موسى بن جعفر(ع) 1010 ليد ١٢١٥،٨٨ لبيدين ربيع ٩٧ لسان الملك، محمّد نفى مه سيهر، محمّد نفى كائداني لقمان حكيم ٢٠. ٢٧٩. ٢٥٢٢, ٢٥٧٧ الفيط بن اياس جهني ۲۷۰ ۸۷۴ لقبطبن باسرجهتي ٨٧٢ لكهنوي، حامد حسين مه كنتوري، حامد حسين بن محمّد تلي لوط بن يحيى مه ابو مختف، لوط بن يحيي أوى بن غالب ٣٧ ليأس ٢٩ ليث بن بختري حه ابو بصبر ، ليث بن بختري لبث بن سعد ۱۲۹۶ ليث خزاعي ١١٥٨ نبلی ۳۰ ليلي بنت ابو مزه بن عروه بمن مسمود للقليم ١٠٥٥. ١٠٥٥. ليلي بنت حلوان قضاعيّه يمنيّه ٢٩ اليلي بنت سعد بن هذيل ۲۲ ليلي بنت مسعود بن خالد ١٨٧٩ ليلي بنت مسعود دارميّه - ۲۵۰ لبلى اللميت ١٥٠٠

لۇي ۲۲

مائن ۲۷۶۳

فاجيلويه ١٩٧٢

ماریه ۲۶۸ ۱۹۷۲ ماریه

ماریه بنت شبیب ۲۵۰۸

ماريه بنت منفذ ١٩٣٣

ماحوزی ، شیخ سلیمان سه شیخ سلیمان ماحوزی

كمال الذين محتشم كاشاتي مه محتشم، على بن احمد كمال الذين محمّد بن طلحه شافعي ١٩٥٨ كمال الذين محمّد بن موسى بـن عيسى الدميري ٢٢۶۶٠. كمال الدِّين ميثم بن على سه ابن ميثم ، ميثم بن على كمرەاي، على نقى -4 هلى نقى كمرەاي كعيت ١٣٨٠ ، ١٨٨٠ ١٠٨٧ ، ١٠٨٨ ، ١٢٧١ ، ١٩٤١ ، ١٩٤٩ ، ١٩٩٠ کمیت بن زید اسدی ۲۷۴، ۲۸۱۸ ۸۳۳ ۸۳۳ ۲۲۱۸ ۲۲۱۸ کمیل بن زیاد ۲۲۰۰ ۴۷۶، ۴۰۰، ۵۰۳ ، ۵۰۳ ، ۲۲۶۲ ، ۲۲۶۹ ، ۲۲۲۲ كميل بن زياد النَّخص اليماني -- كميل بن زياد کمیل بن نخمی 🖚 کمیل بن زیاد كنانه بن الزبيع 194 كأله بن عثيق تغلبي ١٩١٩ کشوری ، حامد حسین بن محقد قلی - ۶۸۰ كتندي، ابو الخير بن عمرو -ه ابو الخير بن عمرو كندي کندی ، اسحاق سه اسحاق کندی کندی ، خلاد بن عمیر به خلاّه بن عمیر کندی کندی، محمد -به محمد کندی کندي . مقداد بن اسود 🖚 مقداد بن اسود کندي کوپالی، عنایت اللہ قهباتی ہے عنایت اللہ قهباتی (کوپالی) كوفي، ايو ألْعِياس محمَّد بن يونس مه ابو الْمِياس محمَّد بن يونس كوفي ، أبو القاسم ١٩١٢ کوئی جعلی، مفضّل بن عمر جه مفضّل بن عمر کوئی جعلی كوفي، حمّاد بن حبيب مه حمّاد بن حبيب كوفي کوئی، علی بن احمد ؎ علی بن احمد کوئی کوئی ، علی بن عاصم -ہ علی بن عاصم کوئی كوفى، محمّد بن يونس مه محمّد بن يونس كوفي كوكين ، أبو جعفر محمّد بن احمد 11٨١ کوکبی ،احمد بن علی بن محمد ۱۱۸۱ کوکیی ، حسین بن احمد سه حسین بن احمد کوکیی

کنانه ۲۱ كنج أغا ٢٠٩٢ کرکس ۲۵۶۵ الكياهراسي ، على بن محلد ٢٢٥٣. ٢٧٥٩ گچ کار . مسلم 🖚 مبیلم گچ کار گشفاسب ۲۶۷۷ مأمون ، خبليقه عباسي ۲۹۱ ، ۱۶۵۲ ، ۲۲۹۷ ، ۲۲۹۸ ، ۲۵۶۹ ۲۵۷۰

مأمون رقمي ۱۳۷۶

مامون، تجم ینی عباس سه نجم ینی عباس، مامون مامونی، حسن بن علی سه حسن بن علی مامونی

مامونی. حبین بن علی جه حسین بن علی مامونی مبارک بن محمّدین محمّدین عبدالکریم ۲۷۲۴

مبارک خادم ۱۹۲۱

ميزد ١٢٠٠ م٠٢٠. ٢٥٩٧ ، ٢٥٩٥ ، ٢٥٩٧ ، ٢٥٩٥

مبرد. محمّد بن يزيد 🖚 محمّد بن يزيد مبرد

ميرقع ، ابو القاسم حسين بن موسى 1817

میرقع ، احمد بن موسی سه احمد بن موسی میرقع

مبرقع ، جملر بن احمد بن موسی سه جملر بن احمد بن صوسی مبرلم

مبرقع. جعفر بن موسی سه جعفر بن موسی مبرقع

ميرقع ، هيئد الله بن احمد بن موسى -به عبيد الله بن احمد بن موسى ميانه

مبرتع مبرقع ، على بن احمد -ه ابوافقاسم كوفى ، على بن احمد

برع، على بن احمد بن موسى –ه ابو القاسم كوفىء على بن احمد بن موسى مبرقع

مبرقع ، علی بن موسی ۱۸۱۲

مبرقع ، محمّد بن موسى مه محمّد بن موسى مبرقع

مپرقع ۽ مومس سه مومس ميرقع

مترقع بن منصور 196

متقلب، اسعاعیل بن احمد حه اسماعیل بن احمد منقلّب

مثقی ۱۶۱۰ ۱۶۱۹ ۱۶۲۳ ۱۶۳۳

منقى بنائه ايراهيم بن مفتدر ٢٩١، ٢٢٢٥، ٢٢٢٢، ٢٢٢٢. ٢٢٢٢.

مثقی بن مقتلر سه متقی بالله ابراهیم بن مقتدر مثقی حیاسی سه متقی بالله ایراهیم بن مقتدر

متشوين فيروز ١٩٨٨

مئتى ١٥٤٠، ١٦٤١، ١٨٨١

متشيء احمد بن حسين كوفي 2579، 2570

ماريه قبطيّه ۱۷۵۴،۳۶۶

مازندرانی، شیخ ابو علی محمّد بن اسماعیل مه شیخ ابو عملی

محبّد بن اسماعیل مازندرانی

مازندراني ، محدّد صالح ۲۷۸۹ ، ۲۶۸۶

مازندراتی، محمّد علی - محمّد علی مازندراتی

مازندراني ، نور الذين بن ملا صالح ٢٨٠٦

مازنی امامی ، ابو عثمان -به ابو عثمان مازنی امامی مازنی شیبانی ، یکرین محمّد ۲۵۴۶

ماطس ۲۵۱۶

مالک الششر (۱۹۸۳ ۲۰۱۳ ۱۹۶۶ ۱۹۷۶ ۱۹۸۳ ۲۰۵۰ ۱۹۰۵ ۱۹۸۳ ۱۸۹۳ ۱۹۲۲ ۱۹۲۲ ۱۹۷۲ ۱۹۷۲ ۱۹۷۲ ۱۹۲۲ ۱۸۸۲ ۱۸۸۲ ۱۹۲۲ ۱۹۲۲

مسالک بسن انس ۲۶۱، ۱۳۲۰، ۱۳۲۳، ۲۸۲۸، ۱۳۰۰، ۲۲۰۰، ۲۷۲۷، ۲۷۹۵

مالک بن انس بن مالک اصبحی مدنی ۲۲۹۳،۹۳۲۵

مالک بن حارث اشتر نخص 🖚 مالک اشتر

مالک بن دینار بصری ۱۱۶۴، ۱۳۳۱، ۱۳۳۶، ۱۷۴۶

مالک بن ضمره ۲۰۹۹

مالک بن عبد الله ۸۲۹

مالک بن عبد الله بن سریم ۱۹۹۹

مالک بن عوف ۲۲۲،۲۱۹

مالک بن عوف نضری ۲۱۹

مالك بن نوير ، الحنى البربوعي ٢١١ . ٣١٠

مالک بن پسر ۱۱۱،۸۰۲،۸۰۱

مالكي ١٤٠١

ماوردی ، علی بن محمّد ۲۲۵۰ ، ۱۶۸۲ ، ۱۲۵۸

ماوردی، علی بن محمّد بصری - ماوردی، علی بن محمّد ا

ماجوج ۲۷۲۵ مأمس در ۲۵۶



متنی ، علی بن داود بن حسن سه علی بن دارد بن حسن مثلًی مثنی ، علی بن عبد الله بن داود بن حسن سه علی بن عبد الله بن داود بن حسن مثنی

عشی، فاطعه بنت جعفر بن حسن حه فاطعه بنت جعفر بن حسن مشی

مثنی، قاسم بن جعفر بن حسن -» قاسم بن جعفر بن حسن مثنی مثنی، محقد بن ابرامیم بن حسن -» محقد بن ابراهیم بن حسن مثنی

مثنی، محتدین سلیمان بن داو دین حسن سه محتدین سلیمان بن داو دین حسن مثنی

مثنی، ملیکه بنت دارد بن حسن سه ملیکه بنت داود بن حسن مثنی

مثنی ، متصور بن داود بن حسن به متصور بن داود بن حسن مثنی مثنی ، یحیی بن عبد فق بن حسن به یحیی بن عبد الّه بن حسن مثنی

> مجاب ، ابراهیم مه ابراهیم ، مجاب مجانبمی ، مسلم سه مسلم مجانبعی مجاهد ۲۲۲۹

> > مجاهد بن جبير ٢٧٢٥، ٢٧٩١

مجدد شیرازی، محمّد حسن به میرزای شیرازی، محمّد حسن مجد الدّین ۱۹۲۰

مجد الذَّين عَبَّاد بن احمد بن اسماعيل بن على بن حسن بسن شرفشاء ٥٨٣

مجلسي ۲۱۱۲،۱۸۱۹،۱۵۷۸

مجلسى اوّل -- مجلسى ، محمّد نقى

مجلس ٹائی ہے مجلسی، محمّد یا قر

مجلس دۇم -يە مجلسى، محدّد ياقر

APALL STEEL STEEL

متوکل بن همیر ۲۰۷۱ متوکل بن هارون ۲۳۱۵،۱۳۰۰ متوکل ، جمفر بن محقدین هارون ۲۵۲۸، ۲۷۲۹ متوکل متاسی ۲۹۱، ۵۹۸، ۵۹۸ ۱۷۷۵، ۴۲۲ مئی ۱۶۹۵، ۱۶۹۸

مثلث ، ايراهيم بن حسن ٢٠١٠ ٢١١

مثلث، عباس بن حسن مه عبّاس بن حسن مثلث

مثلت ، عباس بن على بن حسن مه عباس بن على بن حسن مثلَّث

مثلث ، عبد الله بن حسن مه عبد الله بن حسن مثلث

مثلث ، على بن حسن جه على عابد ، على بن حسن مثلث

مثلث ، على عابد بن حسن -به على عابد بن حسن مثلث

مثنَّى «ابراهيم بن جعفو بن حسن ٤٣٢

مثلًى ، ابراهيم بن حسن ٢٣٣

عشى ، ادريس بن ادريس بن عبد الله بن الحسس مه - ادريس بن ادريس بن عبد اله بن الحسن مثنًى

مثنی ، اسحاق بن ابراهیم بن حسن سه اسحاق بن ابراهیم بن حسن مثنی

مشی، جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن سه جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن مثلی

علتی ، حسن بن جعفر بن حسن ہے حسن بن جعفر بن حسن ملکی۔ علتی ، حسن بن حسن سے حسن بن حسن ملکی

عشی ، حسن بن داود بن حسن به حسن بن داود بن حسن مثلّی مثلّی ، داود بن حسن به داود بن حسن مثلّی

عثنی، زینب بنت جعفر بن حسن ہے زینب بنت جعفر بن حسن ملقی

ملقی، سلیمان بن داود بن حسن جه سلیمان بن داود بن حسن مثقی

مثلُ ، سليمانُ بن عبدالله بن حسن سه سليمانُ بن عبد الله بن حسن مثلُ

مثنّی، عباس بن دارد بن حسن سه عبّاس بن دارد بن حسن مثنّی مثنی، عبد الله بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن سه عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن مثنّی

ملتی ، هبلدالله بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن حسن سه عبد الله بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن حسن مثنی

مثنی ، عبد الله بن جعفر بن حسن —ه عبد الله بن جعفر بن حسن متنگ

مثنى ، عبد الله بن الحسن -به عبد الله بن الحسن مثنَى مثنى ، عبد الله بن داود بن حسن مه عبد الله بن داود بن حسن مثنى مثنى ، عبد الله حسن -به عبد الله حسن مثنَى

مجلسی ، محتد تقی ۱۹۵۰ ، ۱۳۰۰ ، ۱۳۵۱ ، ۲۵۲۱ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲ ، ۱۳۲۲ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲ ، ۱۲ ، ۱۲

مجتم بن عبدالله ۱۹۲۸٬۸۷۵ مجتم بن عبدالله عائذی ۱۹۵۵ مجبرالملک ۱۹۷۴ محاربی، قریح به قریح محاربی محاربی، علی بن طبان به علی بن طبان محاربی محن الذین بن نجار ۱۹۲۰

مجبوب ۱۷۲۹ ۱۷۲۹ معتشم ، علی بن احمل ۱۹۲۳ ۱۹۲۹ ۱۹۲۹ معتشم کاشانی به معتشم ، علی بن احمد معدث استرآبادی به استرآبادی، محمّد امین معدث زاد، قسی ، علی ۲۱۵۲ ۲۱۵۲

محدث زاده میرزا علی -به محدث زاده قمی، علی محدث طبرسی نوری ۱۳۷۱

> محلَّث، علی اصار ہے علی اصار محلّث محلَّث قیض ۲۶۲۸،۲۳۰

> > محدث قمي ۲۱۵۰

محدث قبی، عباس 🕫 قعی، خباس

محدَّث كاشائي -4 فيض كاشائي، محمَّد بن شاه مرتضى

مــــحدث نسوری ۵۸۲ م۸۶۸ ۱۰۴۲، ۱۵۶۳، ۲۱۵۱، ۲۱۵۳، ۲۲۲۰. ۲۵۳۰ م۲۹۲، ۲۲۹۲، ۲۷۹۸

> محدث تیشابوری ۲۶۴۰ محرز بن شهاب!لمنفری ۲۷۱ محسن ۳۲۳

محسن بن جعفر 1897

محسن بن جعفر بن على الهادى -٢٥٩٩

محسن بن حسين (ع) 486.460

محسن بن على ٣٥٢

محسن بن على بن الفرات - ٣٧٥٣

محسن بن على بن محقد ٢٤٠٥

محسن بن على بن محقد بن أبي الفهم 1968

محسن بن علی قاضی لتو خی ۱۱۸۹، ۲۶۲۷، ۲۷۵۶ محسن بن میر مید مرتضی ۱۲۵۵

محسن تنوخي مه تنوخي ، محسن ين على

محسن فيض كاشانى حه فيض كاشانى، محمّد بن شاء مرتضى محض ، ابراهيم بن عبد الله حه ابراهيم بن عبد الله محض

معض، فراعیم بن محک به قراعیم بن محکد بن عبد الله محض محض، ادریس بن ادریس بن عبد الله به فدریس بن ادریس بن حید الله محض

محض ، اسماعیل بن پوسف بن ابراهیم بن موسی بن حید الله به اسماعیل بن پوسف بن ابراهیم بن موسی بن عبد الله محض محض ، حسن بن محمّد بن عبد الله به حسن بن محمّد بن عبد الله محض

محض ، حسن بن يوسف بن قراعيم بن موسى بن عبد الله -به حسن بن يوسف بن ابراهيم بن موسى بن عبد الله محض

محض. طاهر بن محبّد بن عبد الله مه طاهر بن محبّد بن عبد الله محض

محض عبد الله بن محمّد بن حبد الله مه حبد الله بن محمّد بن عبد الله محض

محض، هيد الله -به عبد الله محض

محض ، على بن محمَّد بن هيد الله عه على بن محمَّد بن حبد الله محض

محتى ، قاطمه بنت محمّد بن عبد الله سه قاطمه بنت مبحمّد بين عبد الدمحتى

محض، محمّد بن عبد الله عبد محمّد بن عبد الله محض محض، موسی بن عبد الله عبد موسی بن عبد الله محض محض، یحیی بن عبد الله عبد پحیی بن عبد الله محض محض، یحیی بن محمّد بن عبد الله عبد یحیی بن محمّد بن عبد الله محض،

محقَّق ۲۶۰

محقق اردیبلی، احمد بن محمّد به مقدس اردیبلی، احمد بن محمّد

> محقّل بهیهانی -- بهیهانی، محمّد باتر بن محمّد اکمل محقّل نانی ۱۹۷۰، ۲۱۱۲

محقق ثانی، هلی بن حسین مه محقق کرکی، هلی بن حسین بن عبد العالی

معقق على ، ابو القاسم - معلق حلّى ، جعفر بن حسن معلق على ، ابو القاسم نجم الذين جعفر بين الحسين حــلى --معلق علّى ، جعفر بن حسن

محقّل حلّی ، جعام بن حسین ۱۳۱۳، ۱۹۶۶، ۱۶۶۶، ۱۷۳۶، ۲۷۴۷ ۲۷۴۵

محقق خراسانی به محقق سیزواری، محقد باقرین محقد مؤمن محقق خوانسازی ، حسین بن صحفد ۱۹۵۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۲، ۱۵۷۲، ۱۷۷۲

محقَّل داماد جه مير داماد ، محمَّد باقر بن محمَّد

محقق سیزواری ، محقد یافر بن محقد مؤمن ۱۲۵۰، ۱۵۷۷، ۲۰۵۲، ۲۰۵۲، ۲۰۹۲



عحمَّد بن أبي بكر ٥٠٨، ١٠٩٢، ٢١٥٧، ٢١٥٢، ٢١٤٢، ٢١٢٢، AACE, PACE, 7375, 3775, 1795, 7577 محقد بن ابي يكر ، ابن خياز ٢٧٤١ ، ٢٧٢١ محمَّد بن أبي حذيقة بن عتبة بن عبدشمس ١٣٢، ٥١٠، ٥١١ه محمَّد بن ابي سميد بن عقيل ١١٧ ،٩١٧ محقد بن ابي سفيان - ٢١٩٩ محقد بن أبي طائب - ٨٣٥ ٨٤٨ ٩٣٥ محقدین این طالب موسوی ۱۸۸۸ محقد بن ابي عباد 1971 محقدين لبي أأعلام ١٧٧٧ محمَّد بن أبي عمير - ١٨٢٢، ١٨٢٨، ٢٢٧٨، ٢٢٧٠، ٢٣٧٠، ٢٥٠٥، ٢٢٧ محقدين لبي ألفتح حنبلي ٢٧٤٣ محقدين احمد 140 محقد بن احمد ، ابن شنبوز قاری ۲۲۵۲ ، ۲۶۲۱ محمّد بن احمد از هری هر وی ۲۶۵۳، ۲۷۵۶ محمّد بن احمد الصاري ٢٠٩٣ محقد بن احمد بن ابراهيم بن كيسان ، ابن كيسان - ٢٥٩٩ محقد بن احمد بن ادریس حلی عجلی ۲۷۱۸ محمّد بن احمد بن الأزهر حه محمّد بن احمد ازهري هروي محقدين احمدين الجنيد الأسكاني ٢٥٣٢ محقدين احمدين داود ٢٩٥٢ محقدين احمدين داود قسي ٢٧٥٥ مسحقة بسن أحسمة بين هبدالله بين قيضاعه وليو عيدالله صفواني ۲۶۳۰ محمَّد بن احمد بن على بن الحسن بن شانان قمي - ١٢٥٣ محقدين احمدين عيسي بن زيد 1714 محقدين احمدين عبسي المنصور ٢٥۶٠ محمّد بن احمد بن موسى 1007 محمّد بن احمد بن نصر القرمدي ٢٥٧٠ محقدين احمدين يحبى الأشعري ١٧٣٦ محمدين احمد علوى ٢٥٧٨ محقدين احمد والقاهر بالاس 1911 محقد بن احمد هاشمي منصوري ١٨٥٤ محمَّد بن ادریس شافعی ۲۷۲۸،۲۴۹۵ محقدين ارغون ١٨٣ محمّدين ارقطين عبد الله الباهر - ١٣٠٥ محمّدين اسحاق ٢٧٢٧ ،٢٢٠٠ ٢٧٢٧ محمَّد بن اسحاق بن جعفر الصادق(ع) 1810

محقق طوسی - نصير الذين طوسي . محمّد بن محمّد محقق، على ٢٧٨٦ محلق قمی -- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمّد حسن محقّق كاشاتى ١٩٤٣ محقق کرکی ، علی بن حسین ۱۳۲۵، ۱۵۷۰، ۲۷۷۰، ۴۷۸۰، محقق کرکی ۔ کرکی ، علی بن حسین بن عبد العالی محتدأنا ٢٠٩٢ محقد ايراهيم بن حسين بن نعمت الله بن هدايت الله ١٨١٧ محمَّد ابراهيم كرباسي - كرباسي، محمَّد ابراهيم محتدارقط ١١٧٨ محمّد ارقط بن عبد الفاقياهر بن امام زين العايدين - ١٣٣١ محتدالازرق ٢٢٢ محمداسماعيل ١٢٥٢ محمّد اسماعیل بن میر محمّد باقر 1۲۵۱ محتداشعت ١٢٨١ محقد اصغر بن ابراهيم ٢٠٤ محمّد اصغر بن ابراهيم بن عبد الله 040 محتداصغرين حسن ٥٧١ محمّد اصغر بن على ١٥٠ محمّد اصغر بن على بن الحسين ١١٧٧ محتداعرج ١٨١٣ محقد أعرج بن موسى أبو سبحه 107٨ محقدا كيرين لبراهيم عام محقد اكبر بن ابراهيم بن عبد الله (040 محقدا كيربن حسن ٥٧٧ 1796 1779 July 1799 محمّد أمير بن عبد الله حسن بن على اصغر - ١٢٥٧ محمَّد امين بن هارون سه امين ، محمَّد بن هارون محقد اوسط بن على ١٥١ محقد باقر بن مير اسماعيل ١٣٥٠ محتدباقر مدؤس ١٢٥٣ محتدبطحاتي ٥٨٢ محمّد بن ايراهيم ٢٥٥، ١٩٨٢ ١٢٨٢ محقدين لبراهيم بن ابراهيم ٥٨٠ · محمّد بن ابراهيم بن حسن متني ٣٣٧ ١٣٧٩ محقد بن ابراهيم بن مهزيار ٢٠٠٣ محقد بن أبراهيم سمجور 1991 محقدين أبريصير المالا

محتد بن الحسن (أقا رضى قروينى) به أقا رضى قروينى
محتد بن حسن اشتر علوى ۱۸۹۰
محتد بن الحسن بن ابى خالد اشعرى ۱۸۹۱
محتد بن حسن بن جعتر ۱۸۹۳
محتد بن حسن بن حجزه جعترى به ابو يعلى، محتد بن حسن
محتد بن حسن بن عوده بعترى به ابن درید، محتد بن حسن
محتد بن حسن بن عربه ازدى به ابن درید، محتد بن حسن
محتد بن حسن بن على بن عبید الله ۱۳۷۸
محتد بن حسن بن على بن عبید الله ۱۳۷۸
محتد بن الحسن بن القاسم الحسنى ۱۳۶۲
محتد بن حسن بن وقید ۱۳۷۸
محتد بن حسن بن بوسف بن مطهر به نخر المحققین محتد بن
محتد بن الحسن بن بوسف بن مطهر به نخر المحققین محتد بن
محتد بن حسن به سلیق ۱۳۱۸، ۱۳۱۸

محقد بن الحسن الشيائي ۲۶۱۰، ۲۶۲۰ محقد بن الحسن شيائي حقى ۲۶۰۰ محقد بن الحسن الطوس - طوسي، محقد بن حسن محقد بن الحسين(ع) ۲۰۵۰ محقد بن حسين اشتائي ۲۵۲۰ محقد بن حسين بن حسن بن على ۲۲۸۳ محقد بن حسين بن عبد الرّحيم ۱۵۵۱ محقد بن حسين بن عبد الرّحيم ۱۵۵۱ محقد بن حسين بن محقد ۱۵۷۸ محقد بن حسين بن محقد ۱۵۷۸ محقد بن حسين بن محقد الارتحان بن قاسم ۱۵۶۲۰

محمَّد بن الحسين مرِّد رضى مه شريف الرضى ، محمَّد بن حسين

محقد بن خلیل بغذادی ۱۸۳۳ محقد بن داود بن میکائیل مه آب ارسلان سلجوقی، شاه ایران محقد بن داود ، راوی ۱۶۲۶ محقد بن اسحاق بن حسن بن محقد 1770 محقد بن اسحاق بن موسی 1074 محقد بن اسحاق بن موسی بن جعفر 1577 محقد بن اسلم طوسی 1594 محقد بن اسلم طوسی 1594 محقد بن اسماعیل بخاری 1074/1744 (1767 محقد بن اسماعیل بن بریع 1704/1748 محقد بن اسماعیل بن جعفر القیادق(ع) 1714/1744 محقد بن اسماعیل بن حسن 200 محقد بن اسماعیل بن محقد بن عبد الله الارقط بن علی بس محقد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر 1067 محقد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر 1067 محقد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر 1067

مسجئد بن الإمام جعفر الضادق(ع) 041، 1710، 1710،

۱۹۱۹ ، ۱۹۲۰ ، ۲۴۷۷ ، ۲۴۷۷ ، ۱۹۲۰ محقد بن ابوب حاطیری ، محقد بن ابوب محقد بن بافر مجلسی حامجلسی ، محقد بن بافر محقد بن باشر ۱۹۵۲ محقد بن باشیر الحضرمی ۲۹۸

محمّد بن جربر طیری حه طبری، محمّد بن جربر محمّد بن جعف ۱۳۲۹، ۲۰۵۰ ۵۸۶ ۱۶۲۸، ۱۶۸۵

محتدین جعفر ۱۳۹۰، ۲۰۹۵، ۱۹۲۵، ۱۹۸۵، ۱۹۸۵، ۱۷۰۳، ۱۷۰۳، ۱۷۰۳، ۱۷۰۳، ۱۷۵۳

محقد بن جعفر (الراضى باق) مه راضى باق، محقد بن جعفر محقد بن جعفر بن ابى طالب ۱۹۸۳ محقد بن جعفر بن حسن بن جعفر ۱۹۵۳ محقد بن جعفر بن الحسين بن جعفر ۱۹۵۳

محتدين جعفرين عبدالله بن الحسن الأصغر 1979 محتدين جعفرين عبيدالله بن حسين اصغر 297

محمّد بن جعفر بن قاسم ۱۸۹۸

محقدین جعفر بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله ۱۷۲۶ محقدین جعفر بن یحیی ۴۰۳

محقدین جعار حمیری قمی ۲۰۲۰، ۲۰۲۰

محقدین جعفر محیری مثن ۲۲۲۷ محقدین جعفر ، دیباجه ۲۲۲۷

محقد بن جعفر الصادق(ع) به محقد بن الإمام جعفر الصادق(ع). محقد بن جعفر المشهدي ، محدث - ۱۳۰۹

محقد بن حارث نوفلی ۱۷۶۶

محقدين حسن 104، 501، 1711 ، 104



محقدين صالح ١٩٧٤،٥٠٠، ١٩٧٤ محقدين صالح بن محقد همداني دهقان 1904 محقدين صالح بن موسى الجون ١٩٨٠ محشد بن طاهر ۱۵۵۲ ۲۵۵۲ محمَّدُ بن طرخان ابو نصر فارابي ثركي (معلم ثاني) ــه فارابي. محقدين محقد محمّد بن عبّاد بصراوي ۲۸۵ محمد بن عباس ابو بكر خوارزمي ٢٥٥٨ محتدين المباس بن محتدين يحيى - ٢٥٥٩ محمّد بن عبد الله ١٩٣٨، ١٨٨ه، ١٩٢٨، ١٩٢٥، ١٩٢٦، ١٩٢٩، محمَّد بن هيد الله (ابن سكره) خه ابن سكَّره بفدادي. منحبَّد بين محمّد بن هيد الله اسكندري (١٩٠١ محقد بن عبد الله بن ابراههم بن عبد الله - 400 محقدين عيدالله بن احمدين محقد ٢٥٥٢ محقد بن عبد الدين جعفر ٢٩٠٠ ، ١٥٥٨ ، ١٧٥٠ و ٩١٧ محمَّد بن عبد الله بن جعفر الصادق(ع) 1910 محقد بن عبد الله بن حسن علق ١٣٠٨ ١٣٠٥ ١٣٠٥، ١٣١٢. محقدين عبدالدين حسن بن جعفر 274 محمّد بن عبد الله بن زيد بن عبد الله بن حسن بـن زيـد بـن

محمّد بين عبد الدين طاهر ١٢٠٧، ١٢٠٨، ٢٥٢٩، ٢٥٥١. YOUY, YOUY, YOUY محقدين عيداله بن عياس ٢٢٧٠ محقد بن عبد الله بن عثمان 540 محقدين عبدالدين عمروين عثمان ، ديباج - ٢٣٧٢ محقدين عيد الفين محقد ٢٢٣ محمَّد بن عبد الله بن محمَّد اسكافي - اسكافي . محمَّد بن عبد الله محمّد بن عبد الله جعفري مه جعفري . محمّد بن عبد الله محمّد بن عبد الله حائري مه حائري . محمّد بن عبد ال محمّد بن عبد الله زراری -به زراری ، محمّد بن عبد ال

محمّد بن عبد الله مسعفي - ۱۹۸ ۱۹۹۸ ۲۹۸ ۲۹۲ ۲۹۲۹ ۲۹۹۵ ۱۹۹۸ እንዲተየት የተራ ዕየት የተራ የሃሃን, ዕሃሃን, ሃሃባን ታሃባን, 1477, 7477, 6477, 1877, 7877, 7877, 7877

محمَّد بن عبد الله نفس زكيَّه جه نفس زكيَّه، محمَّد بن عبد الله بن

محتدين عبدالرحمن ٢٣٢٠

محقدين دهيان ٢٥٣ محقد بن ربيع ١٣٩٤، ١٣٩٩ محقد بن ريّان ۱۷۸۲ محقد بن زکریا رازی 🖚 رازی . محقد بن زکریا محبّدين زياد ١٤١٧ محمّد بن زیاد کوفی مه این اعرابی ، محمّد بن زیاد کوفی محشدبن زيد ۸۸۶ ۵۹۳ ۲۵۵۲ محمَّد بن زيد بن على بن الحسين ١١٩٧،٥٩١. ١٢٢٣، ١٢٢٣ محقد بن زيد بن محقد ۱۸۸۷ محقد بن زيد بن محقد بن زيد ٢٩٣ محتدين زيدالحسني ١٨٩ محشدين زيد داعي ٢٥٩٠ محقدين سائب كلبي كوفي 1406 محمّد بن الشرى - ابن سراج ، محمّد بن الشرى بن سهل تحوي محقدين سعد ١٠٣٨ محمد بن سقاح ٥٩٥ محقد بن سليمان ٤٩٠ ، ١٢٠٩ ، ١٢٠٨ ، ١٢٠٨ ، ١٢٠٩ محقد بن سليمان بن ابي جعفر دوانيقي - ٢٩٩ محقد بن سليمان بن داود ٢٩٦ محمّد بن سليمان بن داو دين حسن مئتي ٢٤٧٨ ، ١٣١٩ محقدين سليمان بن على ٢٣٢٩ محقدين سليمان بن على العباسي ٢٩١٦ محمّد بن سليمان عبّاسي ٢٦١ ٣٧٢٧,٣٣٣٢ محقدين سليمان المصرى ٢٧٤٣ محقد بن سليمان توفلي ١٥٣١ محشد بن سليمان يماتي ٢٣٢٧ محقد بن سنان - 1646، ۱۷۷۶، ۱۸۲۰، ۱۸۲۱، ۱۸۲۱ محقدين سنان زاهري ۸۲۱ محقدين سهل ۲۵۹۴ ۶۸۰ محقد بن سيّد مطهر ١٥٧٤ محمد بن سیرین بصری ۱۰۳۸ ۸۸۴ و ۲۹۹۵

محمَّد بن الشاه مرتضى بن الشباه محمود جه فبيض كاشاني. محتد بن شاه مرتضي محقدین شهاب زهری ۱۰۳۷ محقدين شهرأشوب ٢٢٣٧،١٠٣۴ محقد بن شيخ حسين العاملي ٢٧٨٦ محمّد بن الشيخ زين الذين على بن ابراهيم - ابن ابي جمهور. محقدين زين الذين

عبد الرحمن

محمّد بن على بن حيد الله رأس المذرى ٢٥٣ محقد بن علی بن محقد حرفوشی عاملی کرکی ۱۷۸۸ محشد بن على بن مطهر 1046 محشدين على بن مقله ٢٥٢٢.٢٥١١ محشدين على بن موسى 244 محقدين على بن مهزيار ١٨٢٨ محقدين على بن نعمان كوفي 1984 محقدين على بن وحيد يهبهاني ٢٧٥٢ محمّد بن على شلمغاتي ، ابن ابي العزاقر ٢٤٦٠ ، ٣٧٥٣ محمَّد بن على شبخ كراچكى -- كراجكى، محمَّد بن على محتدبن على عريضي ١٩٢٢ محقدين على فخرالعلك ٢٧٥٧ محقد بن علی کراچکی ہے کراچکی، محقد بن علی محمَّد بن علي محيي الذين عربي حه ابن عربي، محمَّد بن على محمّد بن علی نیشابوری ۱۳۹۵ محمّد بن على واسطى ، فخر الملك ٢۶۶٨ محمّد بن على واعظ ، ابو طالب مكى ٢٩٥٢، ٢٧٥٥ محتدين على الهادي(ع) - ٥٨٥، ١٨٩٠، ١٨٩٢، ١٨٩٢ محمَّد بن عمر بن عبد العزيز كشَّى ﴿ كشي ، محمَّد بن عمر محمّد بن عمر بن على بن ابي طالب(ع) ١١٧٧،٩۶٢ محقد بن عمر بن محقد ٢٩٣٧ محقدين عمرو تيمي ٢١١ محتدين عميد قمي ، جاحظ ثاني ۱۲۶۲۰، ۱۲۷۵ محمَّد بن عيسي ٢٠۶٣. ٢٠۶٢. ٢٠۶٥. ٢٠۶٥ محقدين عيسي بن زيد (١٣١٨ محمّد بن عیسی بن سوره ترمذی به ترمذی، محمّد بن خیمی محکد بن عیسی بن سوره سه ترمذی، محکد بن عیسی محمّد بن هیسی ترمذی -به ترمذی، محمّد بن هیسی محقد بن غيات 1574 محمد بن فرج ۱۸۴۵، ۱۸۸۵ ۲۵۵۴ محتدين فضل ١٨٧٣،٣٥٥ محمّد بن تضيل ۱۶۲۶، ۱۶۲۸، ۲۱۰۵ محمّد بن القاسم ، ابو العيناء ٢٧٥٢ ، ٢٥٨١ محمَّد بن قاسم بغدادی (ابن الباری) -به ابن الباری ، محمَّد بس قاسم يغذادى محقدين قاسمين حسن ۵۸۲ محقد بن قاسم بن حمزه 1099، 1077

محقدين قاسم بن عبداله خصيبي ٢٥١١

محمّد بن عبد الرحمن بمدادي زاين قريعه) - ابن قريعه، محقد بن عبد الرحمن بغدادى محقدين عبدالرحمن قزويني وخطيب دمشقي ٢٧٦٩ محقدين هيدالرحمن هاشمي 1104 محتدين عبدالعظيم حسنى ١٨٥ محتدين عبدالملك زيّات ١٧٧٢، ١٧٧٥، ١٣٢٥، ٢٥٠٨، 1-01. 7701. 4701. 4701. 2701 محقد بن عبد النبي نيسابوري ۲۸۰۳ محتدين عبد الواحد بغدادي ۲۶۳۷، ۲۷۵۵ محتدين عبيدانداعرج 1777 محقد بن عشمان ۲۰۲۶، ۲۰۱۳، ۲۱۱۴، ۲۱۲۹، ۲۱۲۳، ۲۱۲۴، ۲۱۴۴، YETT, ATEIA JYNEY محقد بن عثمان بـن سعيد عمروي ١٩٧٣. ٢٠١١، ٢٠١١، 1944, 1144, 1144 محمَّد بن عثمان عمروی سه محمَّد بن عثمان بن سعید عمروی -محقدين عروه ٢٢٧٩ محتدين عقبل 101 محيَّد بن علامه حلى - فخر المحققين، محيَّد بن حسن محتدين العلاء الهمداني 1000 محمّد بن على(ع) ٢٢٣١،٩١٧،٢٠١ محمّد بن على بن أبراهيم - ١٩٣٠ محتد بن على بن ابراهيم بن موسى بن جعفر - ١٩٢٩ محقد بن على بن بايو به سه ابن بايو به محقد بن على محقد بن على بن بابويه قمى مه ابن بابويه ، محقد بن على محقدين على بن بلال ٢٥٠٣ محقدين على بن الحسن ٢١٣ محتدين على بن الحسن العردي ٢٧٨٢ محقد بن على بن الحسين بن مقله حه محقد بن على بن مقله محمّد بن على بن الحسين ، حكيم ترمذي ٢٥٧٠ محقد بن على بن الحسين مقله (1704 محيّد بن علي بن حمزه -ه ابن حمزه ، محيّد بن علي محقد بن على بن شهرأشوب - ابن شهرآشوب، محقد بن على مسحقد يمن هسلي يمن شهرأشوب سروى مازندراتي 🖚 ابن شهرأشوب، محمّد بن على محتدين على بن عبداله بن عباس ٢٢٦٩، ٢٢٢٢، ٢٢٢٩

محقد بن عبد الرحمن (ابن ابي ليلي) -+ ابن ابي ليلي. محقد بن



محمَّد بن موسى بن حماد بربري ٢٥٢ محمّد بن موسى ميرقع 1894،1814 محَمَّد بين سيكائيل بين سلجوق (طغرل بك) 🖚 طغرل يك. محمّد بن ميكائيل بن سلجوق محقدين ميكال ٢٥٧٨ محمّدين مهمرن 1991 محتدين والق ٢٥٢٩ محقدين وليد 15.4 محقدين هارون بن موسى ١٧٩٤ محمّد بن هارون بن موسى التلمكيري ٢٠٧٨ محمَّد بن خارون الرشيد - امين، محمَّد بن خارون محقدين هارون سرخسي ۱۸۹ محمَّد بن هارون الواثق بن المعتصم ، مهندي بالله - ۲۵۶۰ محمَّد بن هذيل (ابو الهذيل) - ابو الهذيل علاف، محمَّد بين محقدين هشام ١٩٢ أمحقدين هشامين اسماعيل مخزومي 2011 محقدين هشام بن عبد الملك ٥٩١ محقدين هشام بن عوف شيبائي ، ابو محلَّم 2010 محقدين هفام الأسكاني ٢٥٢٣ محمّد بن يحيي ۱۸۲۰ ۹۰۳، ۱۸۲۰ ۲۵۷۵، ۲۵۷۰ محقدين يحيى برمكى ٢٣٢٩ محمّد بن يحيى بن ابي عبّاد 1661 محقد بن يحيى بن عبدالله ٢٩٣٣ محمَّد بن يحيى بن منذه حه ابن منده، محمَّد بن يحيي محمّد بن يحيى بن نقيب ابو طالب حمزه بن محمّد - ١٣٠٥ محقدين بحبي صولي ٢٤١٤، ٢٤١٤ محقدین بحیم ، صولی شطرنجی ۲۶۳۵، ۲۷۵۴ ححمَّد بن يزيد بن ماجه حداين ماجه قزويتي، محمَّد بن يزيد محمّدین بزید میرد ۲۵۸۹، ۲۷۵۲ محمَّد بن يعقوب بن اسحاق الكليس الرازي (شقه الإسبلام) ــه کلینی، محمّد بن بعقوب محمّد بن بوسف ۲۹، ۵۰ ۲۲۵۱ محقد بن يوسف شافعي 1999 محمّد بن يونس بن عبد الرّحمن - ١٨٢٩ محقد بن يونس كوفي 1004 محقد نقى قزويني ٢٨٠٢ محمَّد تقی مجلسی -به مجلسی ، محمَّد تقی

محتدجوّاتي ۱۲۲۵،۱۲۴۱ ۱۲۴۲

محقدين قاسمين فضيل ١٩٩٣ محشد بن قولويه ۲۶۵۳، ۲۶۵۳ محتدين تيس ١٩٢ محتدين كنيله حسيني ٢٢٧ محقد بن محسن بن يحيي بن جعفر - ١٨٩٥ محمَّد بن محمَّد بلخي همري رشيد وطواط -به رشيد وطواط. محقد بن محقد محقدين محقدين حسن بن جعفر 647 محقدين محقد بن زيد ١٢١٦، ٢٢١٧، ٢٢٧٤، ٢٢٨١ محمَّد بن محمَّد بن زيد بن على بن الحسين - ١٥٢٧، ٢٢٧٥ محقدين محقدين على ١٩٣٦ محقدين محقدين فاسم الحسيني العاملي ٢٧٨٨ محقد بن محمّد بن محمّد قاضي أوى مه رضي الذبن محمّد بن محمَّد بن محمَّد بن النعمان (شيخ مفيد) - شيخ مفيد، محمَّد بن محمَّد بن محمَّد خيد الْجليل بشخى عـمرى ــه رشيد وطواط، محقدين محقد محمَّد بن محمَّد غزائي 🛥 غزائي، محمَّد بن محمَّد محمّد بن محمّد قاضي أوى مه رضي الدّين محمّد بن محمّد آوي محمّد بن مروان ۲۲۲۴، ۲۲۵۱ محمَّد بن المستنبر النحري ، قطرب - ۲۷۲۸ ، ۲۴۹۶ محقدين مسعودين محقدين عيّاش ٢٥٢٠ محمَّد بن مسلم بن رباح طحان كوفي ٧٧٣. ١٠٧٤. ١٢۶٧. YEFO, YEFF, YEFF, 170+, 1774, 1744, 1754 محمّد بن مسلم بن عقيل ١٨٧٠ ٨٧٢ محمّد بن مسلم ثقفی ۱۹۵۱، ۱۹۵۲، ۱۲۵۷، ۲۷۹۶ محشد بن مسلم ، زهری ۱۷۴۶ محتدين مسلمه ۱۱۶۱،۱۷۵،۱۷۳،۹۳ محشدين معاريه ٢٠٠٣ محقدين معروف هلالي ١٣٧٨ محقدين مكرم مصرى ٢٧۶٨ محمّد بن مكى -- شهيد ازل، محمّد بن مكى محمَّد بن ملا محمَّد رفيع جيلاتي (بيدأبادي اصفهاني) عم بيدآيادي ، محمّد بن محمّد محقد بن منکدر ۱۹۷۳،۱۳۷۲ محقد بن موسى ۱۸۱۲، ۱۸۱۲

محمّد نفس زک ہے نفس زکیّہ ، محمّد بن عبد اللہ بن حسن محمّد الجزائي بن عبدالله [عبيدالله] الأعرج 1171 محمود افغان ، سلطان مه سلطان محمود افغان محقد حابری ۱۵۴۲،۱۵۴۵ محمودين ميرزا على نقى بن سيّد محمّد جواد ٢٨٠٢ محتد حسن بن مير محتد ١٨١٤ محمّد حسين لعام جمعه 1700 محوّل سجستانی ۱۴۶۵ محيّاة بنت امر دالقيس ٢٥١ محقد حسين بن مير محقد صالح ٢٧٩٩ محتد حسين ، صاحب فصول ۲۸۰۶ محین الدّین عربی خه این عربی، محمّد بن علی محين الذِّين گيلائي مه حبد القادر جيلائي ، حبد القادر بـن محقد حنفيه حه محقد بن حنفيه محتد خزري بن على بن على بن الحسن الأفطس 1941 ابی مسالع محيى الذَّين محمَّد بن سليمان رومي ، شيخ كالميجي ٢٧٧٨ مسحقد ديسباج ۲۸، ۳۲۸ ۵۲۵ ۵۲۴ ۸۲۸ ۲۲۷۴، ۱۲۸۰ TEAT, TEAT, TEAT محيى السنه ، حسين بين مسجود بين محمّد الفرّاء ٢٠٠٠. ተሃዕላ . ተያሳሃ محتدرتيس ۲۹۰ مخارق مغلى ١٧٨٢ ، ١٧٨٢ محتدرضا الأماس ٢٧٩٠ مختار ۱۰۱۰ ۲۲۵ ۲۲۸ ۹۶۸ ۲۷۸ ۸۱۱ ۹۱۸ ۸۰۱۸ ۲۰۳۰ ۲۰۳۰ محتدوضا بن مير محتد اسماعيل 1707 17-1. 19-1. 1-21. 2777. 2777. -777. -677. 1677. محتدرقاعي ٢٥٥٥ 7077, 7077, -977, 7977 محقد الشليق ١٣٣٠ مختار بن ابی عبید، تفقی ۲۷۲۲، ۲۲۸۲، ۲۸۸۲، ۲۷۲۲، ۲۷۲۲ محقد الشريف الجليل ابن عسر بن يحيى بن الحسين مختار للقی 🖚 مختار بن ابی هبیده تلفی اللبابه ١٣١٠ المختفى ، احمد - داحمد المختفى محتد صالح ۲۸۰۴ مختلس، حسين بن محمّد بن حمزه سه حسين بن محمّد بن حمزه محقد صالح بن مير سيّد مرتضى ١٢٥٠ محمّد صالح بن مير عبد الواسع 1704 مختلس، حمزه مه حمزه المختلس بن عبيد اله الأعرج محقد صوفي 195 مخدج ذي النديه ـه ذو النديه . سركرده خوارج محقد طاهر جه أخوند ملا محقد طاهر مخزوم ۳۳ محقد طاهر القمى ٢٧٩٢ مخزومی ، ابراهیم بن هشام بن اسماعیل ۱۳۲۷، ۲۴۱۹ محمَّد الظاهر بأمرات - الظاهر بامر الله ، محمَّد بن الناصر مخزومي ، ابو يكر بن عبد الرحمن ٢١٧٧ محمّد العاملي حوحر عاملي ، محمّد بن حسن مخزومی، ابو حذیقة بن مغیره سه ابو حلیقه بن مغیره مخزومی محمّد العباسي مه مهدي عباسي ، محمّد بن محمّد امين مخزومی ، ابو سعید سه ابو سعید مخزومی محتدعلي مازندراني ۲۸۰۰ مخزومی، آبو وهب هبیره بن عمرو 🕳 ابو وهب هبیره بن عمرو محمّد غزّالي طوسي (حجه الإسلام) مه غزالي. محمّد بن محمّد محتدقعي 1790 مخزومی ، عبد الاسد بن علال -به عبد الأسد بن علال مخزومی محتدفنيل 1776 مخزومی ، عنیق بن عائذ 🖚 عنیق بن عائذ مخزومی محمّد الكشي -به كشي، محمّد بن عمر مخزومی ، عیسی بن محمّد ہے عیسی بن محمّد مخزومی محشدكندي ۲۹۸۲ مخزومي . محمّد بن هشام بن اسماعيل مه محمّد بن هشمام بس محتدالمقتفي لأمراف ١٧٥٩ أسماعيل مخزومى محقد منتصر بالله أبن المتركل ، منتصر ٢٧٥٠ مخزومی، محمّد بن عشام به محمّد بن عشام مخزومی محشدمهدى بن محسن ١٨١٦ مخزوميَّه، ايراهيم مه تبراهيم مخزوميه محقدمهدی بن میرزا حسن ۱۳۵۵ مخزوميَّه ، اسماء بنت ابراهيم -به اسماء بنت ابراهيم مخزوميَّه محقد مهدی بن میر سیّد مرتضی ۱۳۵۴ مغزومی ، هشام بن اسماعیل سه هشام بن اسماعیل مخزومی محقد مهدی بن میر محقد حسین ۱۲۵۰،۱۲۵۲

محمَّد المهدي جو مهدي هياسي ، محمَّد بن محمَّد امين

مخشيّه بنت شبيان ٢٦

مرزوقی ، احمد بن محمّد ۲۷۵۲ ، ۲۶۷۳ مرعش،علی ۱۳۳۰،۱۳۲۰ مرقابوس 1891، 1890 مرقال ۱۷۲۲،۲۱۷۹ ۲۷۲۲ 211-5-21-0 N-1 N-1-544 PM 254 200 2744 (1-1) 7915, 6775, 4775, V775, A775, 6777, -677, 6777 مروان بن ابی حقصه یمامی ۲۹۲۰، ۲۲۰۲، ۲۲۲۲، ۲۲۲۵ مروان بن الحكم - ١٨٨، ٣٤٧، ٣٩٥، ٣٩٥، ١٩٩٥، عمد ١٨٨٠. ١١٥٩، 4011, 1915, 1915, 1915, 5-75, ALTE, PLYS, 63YS. viit. 1917, 3917, 4017, 4/47, 1947, 5947 مروان بن محمّد - ۱۳۲۰ ۲۳۲۱ ۱۳۲۴ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۸ ***** (****, ****, ****, *****, **** مروان بن محمّد بن صروان بـن الحكـم ٢٨٩، ١٥٩١، ١٣٢٢. TYPE, TETS, TETY مروان جعدى ۲۶۴۳ مروان حكم مه مروان بن الحكم مروان حمار - مروان بن محمّد بن مروان بن الحكم مرواتني، عمر بن عبد العزيز حه عمر بن عبد العزيز مرواتي مروزی، احکم بن بشار 🖚 احکم بن بشار سروزی حروزي ، حبد الكريم بن محمّد مه سمعاني مروزي ، عبد الكريم بن مروزي ، قفال 🖚 نقال مروزي مروزی، مقاتل بن سلیمان خراسانی مه مقاتل بن سلیمان خراساني مروزي مروی ، سعید صاحب حسن بن صالح 🖚 سعید صاحب حسن بن صالح مروي 7 · · · 37 · · ja مزة بن كعب ٢٢ مزة بن منقذ عبدي ١٩٥٥ مسريم ببئت عبمران ٢٢١، ٣٢٩، ٢٢٢، ١٠٠٥، ١٣٧٧، ١٥١٨. 1427,1297 مزاحم بن حريث ١٣٥ مزاحم بن خافان ۱۹۳۳، ۲۵۵۳ مزنی ، اسماعیل بن یحیی سه اسماعیل بن یحیی عزنی مزنی ، صالح بن وهب 🖚 صالح بن وهب مزنی مزيته ۲۲۰۶٬۹۲۰۵ مسافر ۱۶۵۳، ۲۲۰۲ ۲۲۰۲ مسافر بن ابی عمرو ۲۲۰۲

YVYY paring

مخفر بن تعلیه عائذی ۱۹۵۱ ۱۹۶۱ ۱۹۷۱ ۱۹۸۰ مداتنی ۲۲ ۲۱۹، ۸۸۰ ۱۱۶۰، ۲۰۱۹، ۲۲۱۹ ۲۲۲۰ ۱۲۲۲ مدانتی هلوی، شریف علی بن جعفر بن علی سه شریف علی بن جعقر بن على مدانتي علوي مداینی ، علی بن محمد ۲۷۴۹ ، ۲۵۱۸ مدرس ، ابو ألقاسم عه ابو ألقاسم مدرّس مدرس ، محمَّد بالر 🕳 محمَّد بالر مدرَّس مدرکه ۳۰ المدقق الشيرواني ٢٧٩٨ مدفق ، محشد بن محقق ۲۰۷۴ مدايع أعبد الرحمن مه عبد الزحمن مدايع مدنی . ابن احمد ــه ابن احمد مدنی مدنى ، ابن امير شمس الذين محمّد ١٤١٤ مدنى اؤلءابو جعفر ٢٢٢٣ مدني ، حلب ابن ابي سالم محمّد مرتضي - حلب ابن ابي سالم محتد مرتضي مدني مدنی ، سند علیخان ۲۰۵۴ مدنى ، صدر الدِّين على بن نظام الدِّين احمد بن مبر محمّد معصوم ١٢٢٢ مغلى ، قافع بن عبد الرحمن بن ابن نعيم - فافع بن عبد الرحمن بن آبی تعیم مدثی مديني ، ابو حرّه -به ابو حرّه مديني مذحجى ، عمير بن عبد الله مه عمير بن عبد الله مذحجي مذكور ، أبو محمَّد حسن بن على مه ابو محمَّد حسن بين عبلي مراجل ۲۲۶۴ مرازم ۱۳۷۰ مرتضى 1180 العرتضى على بن عبد الحميد 1057 موقدين ايرموقد ١٧١ مرجان صغير ٢٠٥٧ مرجانه (401 /407 ۱۰۱۰ ۱۰۱۲ ۱۰۱۰ ۲۲۵۸ مرحب ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۷۵ مرحب يهودى ۲۵۴ مرداس فهری ۱۸۱ عرداويج ۲۶۹۲،۲۶۹۶ مرزبان بن عمران ۱۲۴۲ مرزبانی، محمّد بن عمران به ابو عبد الله مسرزبانی، صحمّد بس

مسترشد ۲۶۹۷،۲۵۴۱

المسترشد بالله ، فضل بن المستظهر [بالله] ۲۲۵۹ ، ۲۶۹۵

مستضيء ١٧١٥

مستضىء بنور الله ، ابر الحسن على ٢٧١٣ ، ٢٧١٢، ٢٧٤٠ المستظهر ۲۲۵۹،۲۶۹۵

المستظهر بالله ، احمد بن المقندي - 1941 ، 1941 ، 1964

مستحصم باند ، ابو احمد عبد الله 2017

مستعصم عياسي ٢٩٢

1001, 7001, 7001, 6001, 3001, 7001, 1111

مستعین باش ۱۹۱۲،۱۲۰۸،۱۲۰۶ ۱۹۱۲، ۲۵۲۹

المستعين بالله الحمد بن محمّد بين محتصم ، مستعين - ٢٥٩٨،

المستغفري وجعفر بن محمد ١٩٧٨

مستفيضه ۲۹۲۸

مستكفى ١٩٢٥،١٩٢٢

مستكفى بالله ٢٥٣٢، ٢٥٣٣

مستكفى بالله، عبد الله بن على حه عبد الله بن على، مستكفى بال

TYIF Jaime

المستنجد بالله ، يوسف بن محمّد ٢٧٠٩ ، ٢٧٠٠

مستنصر (1717 ، ۲۰۲۷ ، ۲۰۲۷ ، ۲۷۴۵ ، ۲۷۴۲

مستنصر بالفاعيّاسي ١٩٢٨، ٢٠٥٥، ٢٧٣٠

مسرف ۱۱۶۲،۱۱۶۰،۱۱۵۹

مسرف بن حقیه 🖚 مسلّم بن حقیه (مسرف بن حقیه)

manger 1707, 1707, 1707

مسرور خادم ۲۰۹۱ ۱۵۳۵

مسرور کبیر ۱۱۸۸ ، ۲۵۱۴ ت

مسروق ۲۵۸۷،۶۷۵

197

مسعرين كذام ١٣٩٥،٥٥٠

مسعود ۱۹۰

مبيعودين عمرو الملاه

مسعود دارت ۲۵۰

مسعود وزام بن ابن فراس ۲۷۶۳

مسعودی ، علی بن حسین ۱۲۰، ۱۲۷، ۲۵۲، ۵۹۷ ۵۹۲، ۶۲۱ ATAL TYN, ITN, IAA, AAL, AAL, ART, ART. 7211, 1211 . YTY. 9-71. GYVI. 6-AI. 2-AI. 61AI.

TYAL GYAL GAAL YAAL PAAL APAL 3-21, 2-21, 1001. 17-7. 9017. 78/7. 1017. 0-77. -117. 0177. ትርፕኖ, ትያያፕኒ - ፕኖፖ, ለሚየያ, ርለያሂ, ሶ-ንያ, ፕ-ንሃር ሦ-ንያ, · (75, -777, 7775, F777, (776, -F77, F777, 7707, STOT, PYST, STOT, TOSY, TOST, TWOY, -PST, 1797.

مسلم ۱۳۵۴، ۲۰۲۳، ۲۲۲۲

مسلم بـن حـجاح قشيري نيشابوري ۱۱۰۶، ۱۱۶۲، ۱۱۶۴، AITT, OFTE, IVOT, IOVE

مسلمین عقبه مزی ۱۱۵۹

مسلم بسن صفيه ، مسرف بين عقبه ٢٥٣، ١١٤٠، ١١٤٣،

مسلم بن عقبه -ه مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری

مسلم بسن عقبل ۲۵۱، ۷۲۲، ۸۲۲، ۸۲۲، ۷۲۸، ۷۲۸، ۷۲۸، ۷۲۸، WAR NOT NOT MAY WAR WAR ALL MAY NOW YOU WAS AND ARE ARE ARE ARE ARE ARE TRA TOA VIE.

متبلوين عمرو الممهم

مسلمين عمرو ياهلي ٧٢١، ٧١٥، ٩٣٤ ٢٢٤١

مسلم بن عوصجه اسدى ۲۰۰۰ ، ۷۹۴ ، ۵۰۵ ، ۸۲۸ ، ۸۲۴ ، ۸۲۷

مسلم بن کثیر از ڈی کو فی تابعی ۱۸۳۳ مسلم جشاص ۱۳۸٬۸۳۶

مسلم فينابئ ۸۲۸ ۸۲۸

مسلم گچ کار 🖚 مسلم جشاص

مسلم مجاشعي ۲۱۶۹

مسلمه بن عبد الملک ۲۲۹۱

مسمع بن مالک عبدی ۲۲۲۸

مسمع کردین ۶۸۵

مسعمی ۵۸۲

TEAL

7707 ----

مسیّب بن نجیه فزاری ۲۲۸۰ ، ۲۲۵۲ ، ۲۲۵۲

مسيلمه كذَّاب ٧٨ ، ٧٩ ، ٩٤ ، ٩٢ ، ٥١١ ، ٥١١

مشهدي، محمّد بن جعفر جه محمّد بن جعفر المشهدي، محدث مصادف ۱۳۷۰

مصرى، محمَّد بن سليمان - محمَّد بن سليمان المصرى

مصری ، محمّد بن مکرم 🖚 محمّد بن مکرم مصری

مصمب ۸۱۵۰۹۲۱



مصحب ابن عمير بن هاشم بن عبدمناف بن عبد الذّار - ١٣٢ مصحب بن ثابت بن عبد الله بن زبير - ۵۸۱ مصحب بـن زيـير - ٨٤٢ ١٩٢٤، ١٨٠١، ٢٢٢٩، ٢٢٤٠، ١٢٤١، ١٢٢١، ፕሂኖፕ "ፕፕኖዓ "ፕፕኖፕ مصعب بن حمير 164،181 مصقلة بن هبيره شيباني ٢١٨٨ مضر ۲۸ مطرزی ۷۱ مطرزی ، ناصر بن عبدالسید ۲۷۴۵، ۲۷۴۱ مطرف بن المغيرة بن شعب - ٣٢٠٩ مطعم بن عدى 140 ALL MALES مطلب بن عبد مناف 1740 مطوعى ٢٢٢٢ مطهر بن ابي ألقاسم على 1000 مطهرين عبداله 1220 مظهر ، محمّد بن سيّد حه محمّد بن سيّد مطهر

> مطبع ۲۶۵۰ ۲۶۲۲ ۲۶۲۲ ۲۶۲۲ مطبع مطيع بن مقتدر 1775 مطبع عباسی ۲۹۱ مطبع شد ۲۶۰۷، ۲۷۵۵ مطيع في، قضل بن جعفر حه قضل بن جعفر (مطبع أن)

مطيع قه فضل بن مقتدر ، مطيع ٢٧٥٣ معاذ بن جيل ۲۱۹، ۲۰۴، ۱۸۶۳، ۱۸۶۳، ۱۳۹۴ معاذبن عقرا ٩٣

> معاذین کثیر کسایی کرفی ۱۴۵۳،۱۴۵۲ معانه بنت جوشم ۲۷

معاوية - 179, 177, 176, 170, 100, 200, 160, 1799, 1790,

معاویه بن ابی سفیان معاویه بن خدیج ۱۳۹۰ ۱۱۸ (۱۵۱، ۱۵۴۰ ሃላይ ያደር ዓይር ሃይር ሃላጊ ያደር ለዓይ ያደር ያደር ዓይር ተየሚፈላዊ የጀት, ዓየት, የሂት, ሂሂት, ለሂት, የለተፈዋለት, ዓለት, PAR. 7PT. YPT_--- 6-0. 3-0. A-0.-10. YIG VTL/176 TTG.076, ATA (66,700, 146, 746, 046, . የነው . ሃገቲ . ሃገተ . ሃገተ . ይተተ. ይተኛ . ይተኛ . ይተ . ወደተ 17% 59% 17A 78A 7PP, PO+1, 0511, 7911. YOFF, YEFF, TYFF, YYFF, PYFF, TAFF, GAFF, AAFT, PAIT, 1817, 7817, 6817, 8817_-177, 7175, 3777, כדדיו, פדדיו, דמדיו_קמדיו, אמניה, אפריו, פקדיה, ויעידי, ፕሬት የ እንጀት, የምምን, ምምን, የምምን, ምንንታ ያ - ልም. •• የሃ. ተነጻኒ, ዓየዩኒ, ሦፑዩኒ, ዕዕየኒ, ፕሃሃፕ, ዕፕሃፕ, **ጉ**ኝሃፕ, **ፕ**۷ኛለ

معاويه بن خديج ١١٨٨،٥٠٨ معاويه بن عبد الله بن جعفر طيّار ۲۸۹، ۲۸۹ معاریه بن عمار کوانی ۱۶۰۷، ۲۲۲۵ ۲۷۴۷ معاویه بن مغیره اموی ۱۶۹ معاویه بن وهب ۱۸۸۰ ۹۱۸ معاریه بن یزید بن معاریه ۲۷۲۵ ۲۹۳۸، ۲۹۲۲، ۲۷۲۴

191 -TV1 - Jan-

معبدين عمرو ١٥٧

معتب ۲۲۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۱۳۸۶، ۲۸۶۶، ۲۵۴۱

مستعنز ۱۸۸۰، ۱۸۸۵، ۱۸۸۷، ۱۹۰۱، ۲۲۵۲، ۲۵۲۴، ۲۵۵۳، AGGY, PGGY, TRGY, GYGY, AYGY

معتز بالد ١٩٥٧- ١٩٢٢، ٢٥٥٩، ٢٥٥٩، ٢٥٥٠، ١٩٥٠، ١٩٥٠

معتز بالدين متوكّل ١٨٧٩، ٢٥٥٤ معتز بالله زبير بن جعفر المتوكل ، معتز - ۲۷۵۰

معتز ، زبير بن جعفر متوكل ۲۵۵۴

معتزلی، همرو بن عبید به عمرو بن عبید معتزلی

די או ביי אות ממאה מאאה לאלד. צימד, די מדבינומד. PLOT, LYCY_TYOY, AYOY, ATOY, COOK, PTYY

> معتصم ، أبو اسحاق ابراهيم ٢٥٠٨ معتصبيء ثماني ٢٥٢٢

> > معتصم عباسي 8۸۱

------- TITL TI-T, TI-T, 0-77, 7775, TVOT, PYGT, OADY, VADY, AADY, *POT_YPOT, P*87, 9/97, GP87,

معتضد ، احمد بن طلحه بن متوكل - معتضد بالله ، احمد بن طلحه معتضد بالله وأحمد بن طلحه ٢٧٥٠ ، ٢٥٨٠ معتضد ، سفّاح ثاني ۲۵۹۲

معتشد حباسی ۲۹۱، ۶۰۹، ۲۲۰۰ ۲۲۰۰

----- 1716, 7776, 7176, AAAL, 2-26, -126, 3726, **קדדה, הססד, גקמה, דעסד, דעסד, עעסד_י גמד, קופה,** TYON JYPPY

معتمد ، احمد بن جعفر المتركل ٢٥٥٧ محتمد عباسي ۲۲۱، ۱۸۸۷، ۱۸۸۷، ۲۷۵۰ المعتمد على اله إلمبّاس احمد بن متوكّل جه معتمد عباسي معتمد على أفي احمد بن جعفر متوكل مه معتمد هياسي معلا ۲۷

> معدَّ، ابو جعفر عم ابو جعفر معدَّ معروف بن خزبوذ ۱۸۳۰، ۱۳۶۵، ۲۳۶۶

معروف بن فيروز كرخى - ۱۳۹۱ معروف كرخى - ۱۷۲۸،۱۳۵۶ المعزى - به ابو العلاء معرى، احمد بن حبد الله معرّ الدّوق - ۱۸۱۰، ۱۳۶۳، ۱۳۶۳، ۱۳۶۳، ۱۳۶۳، ۱۳۶۳ مسعر الدّول ، احسد بسن بنو به - ۱۳۶۳، ۱۶۶۳، ۱۳۶۵، ۱۳۶۵،

معز الدّوله بن بويه مه معز الدّوله ، احمد بن بويه معز الدّوله بويهى - ۱۸۸۱ معز الدّوله ديلمى - ۲۸۵۲ ، ۱۹۳۸ ، ۱۹۶۲ ، ۱۹۶۵ ، ۱۷۵۵ المعز لدين الله اسماعيلى - ۲۶۲۲

معصومه بنت موسی بن جعفر(ع) مه قناطعه بنت صوصی بین جعفر(ع)

معصومه(س) به فاطعه بنت موسی بن جعفر(ع) معقل ۲۲۷، ۷۲۵

معقل بن فيس رياحي ٢١٨٨

معلم لانی جه فارایی، محمّد بن محمّد

ممثر بن خارگ ۱۹۳۱، ۱۹۳۳، ۱۹۳۴، ۱۹۳۹، ۱۹۳۹، ۱۳۶۸ معمر بن مثنی دایو عیده ۲۵۰۰، ۲۵۱۹، ۲۵۱۵، ۲۷۲۸ معمر بن مثنی بصری سه معمر بن مثنی ، ایو عیده معمر بن مثنی تحوی بصری سه معمر بن مثنی ، ایو عیده

معموّ بن بزید ۱۰۲ میمار بن زانده شیبانی ۲۳۲۲، ۱۲۴۰۰، ۲۴۰۲، ۲۴۲۹، ۲۴۲۹،

> ۲۷۹۷,۲۶۶۰ معین ۲۵۳۰

معيّه بنت محمّد بن حارثه ٤٠٨

مغيره ١٩٤٢.٦٥٩ ١٩٦٨. ١٩٢٢

مغیرة بن شعبه ۱۲۵۸، ۲۱۹۵، ۲۲۰۰، ۲۲۵۴، ۲۲۵۲، ۲۲۵۲

مغیرة بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم 20 مغیرة بن عثمان بن عفان 2014

نغيره بن خصان بن حص

مغيرة بن نوفل - ۴۶۹ مغيرة بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطّلب - ابو سفيان، مغيره بن

حارث

مغیرة بن عنمان بن عقال سه ابن عقال، مغیرة بن عثمان مفتی ، سید حسین ۱۵۰۸

مفتی کرکی،سیّد حسین ۲۱۱۲

ملقسل ۱۹۲۱، ۱۹۷۸، ۱۹۷۵ ۲۱۰۲

مسغضّل بسن عسمر ۲۰۱۰، ۲۰۱۰، ۱۳۲۴، ۱۳۸۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۳، ۱۳۹۲، ۱۹۹۵، ۱۹۹۷، ۱۲۱۹

> مفقل بن عمر کوئی جعفی - مفضل بن عمر مفضّل بن عمر و ایو بصیر ۲۹۰۰ مفضّل بن محمّد ۵۰۰ ۲۲۹۶

> > مَعْضُلُ [بن محمّد] صَبّى ٢٣٩٢، ٢٥٠

مقلح ۲۵۶۸ مفؤنس ۲۵۷۲

منيد ۲۵۳۲، ۱۵۹۶، ۹۹۱ م

مفيد ، ابو عبد اله محمّد -به مفيد ، محمّد بن محمّد

مفید تائی ۱۵۶۶

CARY. T-Y7. 67Y7. YOVT

سفيد نيشابوري ، هبد الرحمن ٢٥٢، ٢٨٧، ٩٥٧، ١٠٩٢، ۱۶۸۰

مقائل بن سلیمان خراسانی صروزی ۲۵۷، ۲۲۵۹، ۲۲۶۰، ۲۷۳۶

> المقتدر بالله ، جعفر بن معتشد ۱۸۹۳ ، ۲۷۷۹ ، ۲۷۷۲ مقتدر ، جعفر بن احمد ۲۵۹۷

مقتدرعیاسی ۲۹۱

مقتدر عبداله بن المعتز مرتضى بالله 2019

مأشدى ۲۶۹۱، ۲۶۹۲، ۲۷۵۹

مفتدي باش ۲۶۸۳

مقتدی بأمر الله ، حيد الله بن القائم ، ۲۷۵۸ ، ۲۷۸۸ مقتلی ، ۲۷۷۱ ، ۲۷۷۹ ، ۲۷۰۰ ، ۲۷۶



ملا صالح مازندراني جه مازندراني، محمّد صالح علا صدرا مه صدر الذين شيرازي. محدّد بن ابراهيم ملأحيدات ٢٠٨٦، ٢٧٨٢، ٢٧٨٥ ملاحيدانه توني بشروي 2004 ملأعبدالله ششترى ١٣٠١ ملاحلي فاري 1774 ملافتحاله بن ملاشكواله ٢٧٨٢ ملأمحراب ١٢٥٢ ملامحسن اديب نحرى 1984 ملا محسن فيض 🖚 فيض كاشاني، محمَّد بن شاه مرتضى ملا محمّد ابراهيم كرباسي - كلباسي . ملا محمّد ايراهيم ملا محمّد امين استرأبادي سه استرأبادي، محمّد امين ملاً محمَّد تقى مجلس -به مجلسى، محمَّد تقى ملأمحقد صادق ١٣٠١ ملا محقد طاهر حه أخوند ملا محقد طاهر ملامحقد طاهرقسي ٢٧٩٢ ملأعقصودعلى ١٣٠١ ملا ميروا محمّد بن حسن شهرواني - شيرواني، محمّد بن حسن ملتاتی ، ابو عبدالله جعفر بن محمّد ملک 497 ملک ۲۱ ملک افضل علی بن بوسف ۲۷۱۶ ملکان ۳۱ ملكشاه سلجوني ٢٥٨٣، ٢٥٩١ ملك الشعرا ١٨٢ ملک عادل ۱۷۱۶ ملک مظام ، والی پسن ۵۰ المثهوس، ابو طالب محمّد به ابو طالب محمّد الملهوس ملیکه ۱۹۶۲،۶۲۲ مليكه بنت داود بن حسن مثني ۶۲۴ مليكه بنت محمّد بن سليمان بن داود ٢٥٥ مليكه بنت يشوعا 1957 ሚቸውን, ሊዮዕን, ፕሃዕንን, ዲተቂያ متصربات ۲۵۲۹،۲۳۷۶ متصرياته وليوجعفر محقد ٢٥٢٢ منتصر بالله ، ابو جعفر منصور - 110 110 514 514, 474, 474 منتصر ، محمّد منتصر بالله ابن المستوكل مه محمّد مستعم بناله

ابن العثوكل (منتصر)

مقتفي باغد 201 المقتفى لأمرانك ، أبو عبد ألله محمّد (٣٧٠١ المقتفى لامرانه، محمّد - ومحمّد المقتفى لأمراف የአቸና ብዛለሃ مقداد بن اسود کندی ۲۱۶۵، ۲۱۶۶، ۲۷۷۳ مقداد حلى -ج فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله منقدَّس ارديبيلي ، احمد بين منحمَّد - ۱۷۶۲، ۲۰۷۰، ۲۳۶۹، FAYT, TAYE, TAYE المقدس الامين الكاظمي 2017 مقریزی ، احمد بن علی ۹۵۹ متسطين زهير - ٨١٩ مقلدين المستب ٢۶۶٣ مقال ۲۵۷۴ عقله ، محمَّد بن على بن الحسين حه محمَّد بن على بن الحسين مفزم ۲۶۹ مکاری ، حسین ۱۷۷۱، ۱۷۷۲ مكتب، حسن بن احمد مه حسن بن احمد مكتب مکتفی ۲۷۵۲. ۲۸۵۲. ۲۵۹۲. ۲۶۱۱ ۲۶۱۲ مكتفى بالله على بن معتضد ، مكتفى ٢٧٥٢ مكافى، على بن احمد 🖚 على بن احمد مكتفى مکفوف ، ابو هارون 🖚 ابو هارون مکفوف مكَّى، حبد الله بن عطاء حد عبد الله بن عطاء مكَّى علاً احمد ارديبلي نجفي مه مقدّس اردبيلي، احمد بن محمّد ملا احمد بن محمّد مه مقدّس اردبیلی ، احمد بن محمّد ملا احمد بن ملا مهدی تراقی حه تراقی ، احمد بن محکد مهدی ملا احمد ترانی -به نراش، احمد بن محمّد مهدی ملا اسماعیل خاجوتی مه خواجویی، محمد اسماعیل ملا اسماعیل مازندرانی عاجولی مه خواجویی. محمّد اسماعیل ملا باشي، مير محمَّد باقر سه ميرمحمَّد باقر ملآباشي ملاجامی ججامی، عبدالرحمن ملا جامی صوفی -- جامی، عبد الرحمن ملا جلال دوانی 🛥 دوانی ، محتد بن اسعد ملا جلال الذين محمّد بن اسمد الدواني مه دواتي ، محمّد بن اسمد ملاحسین کاشفی ہے واحظ کاشفی بیھٹی، حسین بن علی ملأعليل ١٣٩٩، ١٣٩٠ ملاسعد تفتازانی حه تفتازاتی، مسعود بن عمر ملاسلطانعلي ٢٧٧٩

مئتهی بن کیابکی حسینی ۱۹۶۸

منحج بن سهم ۸۲۶

منجم شپراڑی ، ابو طاهر 🖚 ابو طاهر متجم شیرازی

منهال قضاب ۱۹۶۶ منّه بنت ابی عمیر ۱۸۲۹ مودود زنكى ، قطب الدّين ٢٧١٠ موسوی ، ابو محمّد حسن ۱۵۷۵ موسوی جزائری ، سیّد نعمهٔ الله ۲۰۱۰، ۲۰۷۰، ۲۶۵۸ موسوی ، حسین بن سخل ته حسین بن سغل موسوي موسوی رضوی نجفی ، سیّد محمّد ۲۰۸۲ موسوی . سیّد ابوالقاسم جعفر بين حسين 🕳 سيّد ابيو القياسم جعفر بن حسن موسوي موسوى ، سيَّد عبد الله بن نور الذَّين بن تعمت الله 1000 موسوی، سیّد فخار بن معد سه فخار بن معد موسوی موسوی ، سید نصرانه ۱۵۷۸ ،۱۵۷۷ موسوی شامی، نور الذین عبّاس 🕳 نور الذین هبّاس سوسوی موسوي، شمس الدَّينِ فخار بن معد جه فغَّار بن معد موسوي موسوي عاملي جيمي. شمس الدُّين محمّد بن علي بن حسين 🖚 شمس الذين محقدين على بن حسين موسوى عاملي جبعي موسوی ، علی بن حسین (100 موسوی ، فخار بن معدّ به فخار بن معدّ موسوی موسوی کاظمی ، سیّد حسن ۲۹۰۹ موسوی ، نعمت الله مه جزایری ، نعمت الله بن حبد الله مومس ۲۵۲، ۲۵۹، ۱۳۹۹، ۱۹۷۵، ۲۵۵۲ موسى أبوسيحه بن ابراهيم اصغر - ١٥٣٨ موسی اشعری جه اشعری ، موسی بن عبد الله بن سعید عوسى بن ابراهيم اصغر 1044 موسی بن اسماعیل جعفری ۲۵۶۴ موسى بن امين 1904 مسوسی بسن بسغا ۱۸۹۸ ۱۸۲۸ ۱۸۸۸ ۱۸۲۸ ۲۵۴۵ TYON, YOUT موسی بن بکر ۱۵۹۶ موسی بن بکیر ۱۵۰۳

موسی بن شیخ جعفر ۲۸۰۵

موسی بن عبدالله بن جون (۵۹۷

مرسى بن عبد الله بن موسى بن عبد الله بن الحسين ١٩٥٨،

متذربن جارود ۲۱۷٬۷۱۳ منذربن ضحضاح ٣١٧ منقربن عمرو ۱۷۰ منقرين قدامه سلس ۱۵۵ منذرين مشمعل أسدى المماه منشد، ابو هماره به ابو هماره منشد منشوح القنو مير ميتدشويف ١٣٣١ منشی ، اسکندر یگ -به اسکندر منشی مستصور ۱۹۸۰ ۸۸۸ ۸۹۸ ۹۶۵ ۹۶۸ ۸۲۸ ۱۹۲۸، ۱۹۲۸، ۱۹۲۴، 1771. 2771. 4771. 2771. PATI. 4777. 7777. 4771. متصور، خليقه عباسي ۲۹۱، ۲۹۱ منصورين بزرج ۲۸۱ منصور بن ثابت بن دینار ۱۳۵۹ متصورين جمهور ١٢٨٧ متصور بن حازم ۲۰۸۳ منصورين داودين حسن مثني 376 3747 متصورين مهدى ۱۳۲۷، ۱۳۶۸، ۲۴۸۱ منصورين توح بن نصر بن احمد ساماني ۲۶۶۳، ۲۶۲۰ منصور دوانیقی ۱۰۰ ۵۸۰ و ۱۰ ۱۳.۵ ۲۲ و ۴۲۴ ۴۳۰ ۴۳۰ ATR 199, 199, 594,994, 1ATL, 7A71, 1PTL 7971_7971, 9971_7-71, 4-71, 6771, 4771, 7971, APPL, PPPL, 9701, 7901, 7977, PPPY, 7077. የሃዋያ_የሃዋን, ያሃዋያ_የአንፕ, ዓለንየ_ዕድንየ, ሃድንፕ, ••ተለ 1+14, ተ+17, ۵/46, ዲ/ተፕ, ፕፖየፕ, ۵757, ሃግፐና, ፆግፕኛ. 1797, 9998, APPT, --07, 9-08, AIOY, PAGS. TYTY_TYTO متصور دیلمی ۲۶۰۷ متصور عباسي \Rightarrow متصور ۽ خليفه خباسي متصور المستتصر بالد ٢٧٤١ منصوري ۱۸۹۷ منظور فزاريّه ۵۷۱ منقری، قیس بن عاصم 🚓 قیس بن عاصم منقری المنقرى، مجرز بن شهاب مه محرز بن شهاب المنفرئ متهال ۱۰۰۱ منهال بن عمر و ۱۹۲۳ ۱۹۲۰ ا ۱۰۳۱

مولى صدر الذين شيرازي - صدر الذين شيرازي. محمّد بن فواهيم مولى محسن كاشائي 🚓 قيض كاشائي ، ملا محسن مولی محمّد تقی مجلسی -به مجلسی، محمّد تقی مونس خادم ۲۶۱۲، ۲۶۰۹، ۲۶۰۹، ۲۶۱۲ حوهوب بن احمد -4 ابن الجواليقي. موهوب بن احمد مهاجرين اوس ۱۹۸، ۸۱۵ مهاجرين اوس تميمي ۸۴۶ مهتدی باش ۱۲۱۸، ۱۲۲۰ مهندی بالله محمّد بن الوائق ، مهندی ۱۷۵۰ مهندی باف، محمّد بن هارون الواش بن المعتصم مه محمّد بن هارون الوائل بن المعتصم (مهندي باله) مهندی عبدالله بن عزیز ۱۵۶۳ ههدی بن این جعفر منصور عباسی ۲۶۶۲ حهدی بن این فر سه نراش، مهدی بن ابو ذر مهدی خلیقه سه مهدی عباسی مهدی عبیلسی ۱۲۱۰ ۵۹۰ ۵۹۱، ۶۲۲ ۱۲۱۵، ۱۲۱۵ ۱۲۱۹ 7771. PP71. PP71. 9761. 7P61. TV7Y. 7V7Y. 7·4Y. 0-77, A-77, -177, 1177, GITILYITE, -777_7757, TELE . 10-17 . YETV . TTO . TTTT مهدی، محمّد بن محمّد اسین حد مهدی عباسی، محمّد بین محقد امين مهدى محمّد بن منصور عباسي 2027 مهدی نراقی سه نراقی ، مهدی مهران کابلی ۱۹۵۸ ههلب بن ابی صغره ۱۸۲۸ ، ۲۶۲۹ ، ۲۶۲۹ مهلین ، حسن بن محمد ۱۳۳۹، ۲۷۵۵ مهنّا بن سنان بن عبدالوهّاب بن نميله - ١٣٣٧ مهيار ديلمي ۲۶۷۵، ۲۷۵۷ مهیار کائب ۱۵۴۹ ميشم ۲۷۴، ۱۵۵ ميشم عن على البحراني سه ابن ميشم. ميشم بن على میشم بن یحیی تُمار ۱۳۹۰ ۲۷۲، ۵۱۱ ۸۴۳ ۸۴۳ ميخائيل ۲۵۲۳

ميداني ، أبو الفضل احمد بن محمّد ٢٥٩٨ ، ٢٧٥٩

احمدين محقد

ميدائي ليشابوري، احمد من محمد مه ميداني، ابو القضل

موسى بين عبد الله محض 200 910 517 517، ٢٢٨٢. TESS موسى بن عبدالزحمن 1914 موسى بن عبدالملك ۲۵۲۰ موسى بن على ٢٢٢٩ موسی بن عیسی ۱۳۲۹،۵۲۰ ۴۲۲۹ موسی بن عیسی عباسی ۲۵۲۰ موسى بن القاسم 1490 موسی بن محمّد بن سلیمان بن داود ۲۵۷۸ ۴۲۵ موسى بن مهذى ١٩٢٤ موسى بن المهدى ، هادى ٣٣٢٥ موسى بن تصبر 1701 موسى بن يحيي ٢٢٢٩ موسى بن بحيي بن خالد 1077 موسى تاتى 🖚 موسى بن عيد الله بن جون موسى ألجون ٢٧١١ موسی میرقم ۱۸۱۰–۱۸۱۲، ۱۸۱۵، ۱۸۱۶، ۱۲۹۳ موسى ناطق ٢٢٥٨ موسی هادی ۱۹۹۹ ۶۲۰ ۲۴۲۹ موسي هادي عباسي ۲۷۴۷ موصلی ، ابراهیم سه ایراهیم موصلی موصلي ، ابراهيم نديم ۲۷۴۷،۲۴۴۰ موصلي، عبد العزيز جه عبد العزيز موصلي موصلی ، علی بن سنان ۲۰۲۸ موصلی ، هية آله بن ابي منصور 📲 هيئالدين ابي منصور موصلي موفَّق - ۱۹۴۲، ۱۹۶۴، ۱۹۹۸، ۲۵۵۲، ۲۵۶۸، ۲۵۷۹، ۲۷۵۲ موقق این متوکل ۱۸۸۸ موفق بالله ح طلحة بن متوكل موفّق خادم ۱۷۷۱ مرقع بن ثمامه ۸۳۱ مولا محمَّد تاج 🕳 تاج . محمَّد مولانا الاردبيلي 🖚 اردبيلي مولوی ، جلال الذبن محقد بن محقد ۲۷۶۲، ۲۶۹۹ مولي اسماعيل خاجويي 🖚 خواجويي، محمّد اسماعيل مولى يهيهاني 🗝 بهيهاني مولی حسین علی بن مولی عبد الله تستری سه تسـتری. حسین علی بن عبد ال مولي صدرا 🖚 صدر الدّين شيرازي. محدّد بن ابراهيم

میر محمّد بدیع خادم رضوی ۱۸۱۶ میر محقد بن میر جعفر 1816 مير محقد حسبن ١٢٥٢ میرمحقدرضا ۱۲۵۴، ۱۲۵۶ میر محقد صادق ۱۲۵۲ میر محقد صادق بن حاج میرمحقد حسین بـن میرمحقد صادق ۱۲۵۳ مير محتد صالح ١٢٥٣ ١٢٩٩ مير محدّد صالح بن مير اسماعيل 180 مير معصوم بن مير عبدالحسين (١٢٥١ ميسون ۲۹۱۴ ميسى ، شيخ الطفاقة بن عبد الكريم بن ابراهيم بن حلى بسن عبدالعالى ١٧٨٧ میسی ، علی بن عبد العالی ۱۷۸۰ میکانیل بن سلجوق ۲۶۲۸، ۲۶۲۹ ميمون 1996 ميمون 1996 ميمرته ۱۰۲، ۲۹۱، ۲۲۲۰، ۲۲۹۱ ميموته بنت ابو سفيان ١٠٥٨، ٢١٩٩ ميمونه بنت الجواد(ع) 1011، 1611، 1611 ميمونه بنت الحارث 101 ميمونه بنت على ١٥١ ميمونه بنت موسى بن جعفو(ع) 1076 مؤتمن ۱۵۲۷،۱۲۸۲،۱۲۸۲ مؤذن 199 مؤمن أل فرعون ١٩٥٠ مؤمن ادامي ، محقد رضا بن محقد ۱۸۴۶، ۱۸۴۶ مؤمن الطَّاق ، ابو جعفر - ١٣٩٩، ١٣٩٢، ١٣٩٢، ١٤٠١، ١٣٥١ مؤید ۱۹۰۱ TOOK POOR NOOT AGOT مؤيد ، ابراهيم 🖚 ابراهيم مؤيد مؤبدباته ٢٥٢٩ مؤيد الذَّوله ٢٢٢٢، ٢٤٢٨ ، ٢۶۶٠ مؤيد الدّين علقسي قمي 1977 مؤيد الذين محمّد بن محمّد بن حبد الكريم قمي ٢٧٢٠ نابته ۱۳۹۸ منبان تايغه جمدي ۹۳ ناجم 1719 ناجي. ابو المتوكل مه ابو المتوكل ناجي فادر شاه افشار ، شاه ایران ۲۷۹۹ ناصر بالدعباسي ٢٠٥٥

میرزا بزرگ میرحامد حسین - کنتوری ، حامد حسین بن محمّد قلی مير حسن بن ولڙاڻ بن هندايت آڻ بن مراد ٻين نحمت الله مير خواند ، محقد بين خاوند شناء ١٣٢٥، ١٣٢٩، ١٥٥٨. 1745 .1504 .1-54 مير داماد ، محقد باقر بن محقد ۵۸۳ م۱۱۲۶، ۱۵۷۲، ۱۹۷۸. ميرزا ليوطالب ١٨١٥ ميرزا ابر الفضل طهراني ٢٣٣١ ، ١٩٣٧ و ٢٣٣١ ميرزا ابر القاسم ١٢٥٣ ميرزاحسن 1994 میرزا حسین توری ۱۰۶۸ ۸۷۵ ،۱۰۶۸ ميرزا رفيعا ، وفيع الذِّهن محمَّد بن سيَّد حبدر طباطباتي ميرزا رفيع الدُّين ناييني 1701 ميرزاشاهرخ ١٨١٥ ميرزاعيداله ١٣٣١ ميرزا عبدالله اصفهاني ۲۰۶۶، ۲۰۶۰ میرزا هید آند افتادی به افتادی، هید الله بن عیسی بیگ ميرزاكو چك بن محمّد اسماعيل مه وصال شهرازي، محمّد شفيع میرزا کوچک وصال 🖚 وصال شیرازی، محمّد شفیع ميرزا محقدين عبدالنبي 2014 ميرزا محمّد على بن ميرزا جعقر بن ميرسيّد محمّد - ١٢٥٥ میرزامخدوم شریفی ، میرزامحقد علی ۲۷۷۳ مبرزا پحین ابهری ۱۸۹۹ میرزای شیرازی محمقد حسن ۱۵۶۰ میرزای قمی ، ابوالقاسم بن محمّد حسن ۱۲۵۳، ۱۲۵۳، TA-0.7A-T.TA-+ .TV44 . TOT+ . 10YT میر میّد شریف سه جرجانی ، علی بن محمّد مير ميَّد شريف، شريف الذِّين على بن محمَّد حسيني حنفي جرجائي الاسترأيادي مه جرجاني ، على بن محمّد میر سیّد شریف ، علی بن محمّد ۲۷۸۰ مير سنِد على بن امير عماد الذين ١٢٥٠ میر میدمحند ۱۵۶۲ مير فندرسكي ،ابو القاسم بن ميرزا بزرگ ۲۷۸۸ مير قوام الذين ١٣٣١ مير محقد باقر ملاّبائس ١٢٥١

مير ابي الثاسم فتدرسكي سه مبير فسندرسكي، ابنو القاسم بين



ناصر خسرو ۲۷۵۸،۹۶۷۲ ناصر خسرو علوی به تاصر خسرو فاصر خليفه ۲۲۶ ناصر الذُّوله ، حسن بن عبد الله بمن حمدان ٢٠١٠، ٢٥٣٢. 1735,1771,1771 تاصر الذين شاه فاجار ٢٧٩٣ تاصر الذين على بن مهدى بن محتد بن حسين بن زيد بن محتديطحاني ۵۸۳ ناصر عيّاسي ۲۵۸، ۲۲۴۰، ۲۷۲۶، ۲۷۶۳ ناصر کیبر مه اطروش، حسن بن علی ناصر لدين الله ٢٧٢٧ ، ٢٧١٤ ، ٢٧٢٧ ، ٢٧٢٧ الناصر لدين الله ، احمد - به احمد الناصر لدين الله الناصر لدين الله ، احمد بن المستضىء - ٣٧١٥ النَّاصر لذين الله عبَّاسي "٥٨٣ ناطق، موسى -به موسى ناطق نانع ۲۲۸ -۱۹۹۹ ۲۵۲۲ ۱۲۹۹ ۲۲۶۷ ۵۹۷۲ نافع، غلام عثمان ٥٠٥ نافع بن بديل بن ورقاء خزاعي - ١٧٠ تافع بن عبدالرحمن بن ابي نعيم مدني ٢٢١٦ ناقع بن علال ۱۷۵۰، ۱۸۸۰ ۸۴۶ ۸۴۸ ۵۶۸ ناقع بن هلال جملي ١٣٥ فاقتص ، يزيد بن ألوليد بمن عبد المملك بين مروان ٢٣٠٩. فابيش ، ميرزا رفيع الدِّين منه ميرزا رفيع الدِّين نابيني

نټاځي ، ابو حبيب سه ابو حبيب تباجي الكياش ٢٧٠٥ نتيله ١٧١

نسجاشی ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۲۲، ۱۲۲۲، ۱۹۵۴، ۱۹۵۷، የኖቃሦ ሌለፕሮ

تجاشى ، أبو العباس احمد بن على بن احمد حه تجاشى ، احمد بن

نسجاشی ، احسد بین صلی ۱۳۵۰، ۲۵۹، ۸۲۲، ۸۲۴۱، ۲۳۲۱، አልተር, ዓየተር, ዕዮዕር, V-4ር, 1677, የአዓዮ, አልሃዮ

> فجاشي بن حارث ٢١٨٢ تجاشى بادشاه حبشه 198 تجاشى، عبد الله 🖚 عبد الله تجاشى نجف ، شیخ حسین ۲۰۸۶، ۲۰۸۷ فجفي دياقر ۲۰۸۲،۲۰۸۶ نجفی ، جعفر ۲۰۲۸، ۲۷۹۵، ۲۸۰۳، ۲۸۰۶

نجفي ، محمّد حسن ١٢٥٥، ١٧٩٧، ١٧٩٧، ٢٨٠٤، ٢٨٠٤ نجم بنیعیاس ، مأمون ۱۳۶۴ نجم الذِّين كيري ، احمد بن عمر ٢٧٢٠ ، ٢٧٢١ 1P1V-1F10-1F17 -----

> نجيح ٥٣١ نجيّه ١٥٢٨ تحرير 1991 تحرير خادم ١٩٣٠

تحرير ، على بن عالم -- على بن عائم تحرير

نحوى ، ابراهيم بن محمّد مه ابراهيم بن محمّد بن عرف شحوى.

تحوي، ابن خروف على بن محقد - ابن خروف. على بن محقد

نحوی بصری ، نضر بن شمیل مه نضر بن شمیل تحوی بصری تحری، قطرب 🕳 قطرب تحوی

النحوى، محمَّد بن المستنبر (قطرب) -+ محمَّد بن المستنبر النحوى (قطرب)

نحوي، يونس بن حبيب -4 يونس بن حبيب نحوي

تحوي، يونس سه پونس نحوي

نخمي ، أسود سه أسود تخمي

نخص، شریک بن عبد آن بن سنان سه شریک بن عبد ان بن سنان

تخدی، کبیل مه کبیل ین زیاد

تراقي ۲۵۹۸

تراقی ، احمدین محمد مهدی ۲۸۰۲، ۲۸۰۵، ۲۸۰۲، ۲۸۰۶ ترافي، فاضل سه فاضل تراثي

نرائی کاشانی، احمد بن محمّد مهدی سه ترانی، احمد بن محمّد

ترائي ، ملا احمد - تراثي ، احمد بن محمّد مهدي تراتی ،مهدی ۲۷۹۹

فراقی - مهدی بن ابو قر -به نراقی - احمد بن محمّد مهدی غرجس 1990، 1966، 1964، 1964، 1969، 1969، 1971، ۲۰۰۹

ترجس خاتون ۱۸۱۸

الزار ۲۲۱٬۲۲۱ ۲۱ نسانی ۶۶۹، ۲۲۰۶، ۲۶۰۱ تسانی

نسابه ، این کلتون عباس مه این کلتون ، عباس نسابه

نسابه، حسن بن احمد بن علی بن محمّد بن عسر بن ينجيي بـن حسین مه حسن بن احمد بن علی بن محمّد بس عمر بس يحين ابن حسين نسابه



تعمالي ، محمَّد بن ابراهيم -- ابن ابي زينب ، محمَّد بن ابراهيم بن جعفر ایو عبد اللہ کاتب نعمانی تعيم بن سعد بن مالک ۲۲۷۴ نعيم بن عجلان ١٩٩ نفس زکیه ، علی بن محمّد ۲۲۷۹ ،۶۳۳ نفس زکیه ، فاطعه بنت محمّد ۱۳۸۸ نفس زکتِه ، محمّد بن عبد الله بن حسن ۵۸۱ ، ۵۹۳ ، ۶۳۳ YO-1, TYEE, TEXE, TYPE, GATE, YATE, AATE, TVTF, TYTE , TYAS نفس زكيَّه ، محمَّد بن عبد الله محض ١٩٩٣ ، ٢٠١، ١٢٢٤، TEAP . TLYE تقطوبه . ابراهیم بن محمّد بن عرفه تحوی مه ابراهیم بن محمّد بن عرفه تحوی (تقطویه)

ተጀላፋ ለተገፉ تقيسه بنث الحسين بن زيد 2000 تقيسه بنٿ زيد 604 تغيسه بنت على 101 تفيسه بنث محتد ۱۹۹۶

تفيسه بنت حسن بن زيد بن حسن بس حشي بس ابس طالب

نفيسه ١٤١٧

تغیل ازدی ، عبد الله بن سعد سه حید الله بن سعد بن نغیل ازدی نفيل ازدي ، عبد الله بن سعيد -ه عبد الله بن سعيد بن نفيل ازدي نَقُالَى، يونس 🖚 يونس نَقَاش

نقشیندی . سلیمان 🗢 سلیمان نقشیندی نقیب، علی بن حمزه -به علی بن حمزه نقیب

لمری بصری، لعنب بن حمرو -به قدنب بن خمرو لمری بحری

نميري ، محمّدين نصير - ۲۶۰۳ نوار،همسرخولی ۹۲۱ نوار بنت جابر ۸۳۲ نوبختي ، ابر محدّد 334 نوبختی ، اسماعیل بن علی ۱۹۲۶

> توبختی ، حسن بن موسی ۱۹۷۸،۱۹۵۲ توح ۱۹۷۵

> > توح المتدى ٢٧٨٨ نوح بن ثابت بن دينار - ۲۳۵۹ فوح بن دراج ۲۲۶۷

نوح بن منصور سامانی ۲۶۶۲ نور الدّین عبّاس موسوی شامی ۱۵۲

النورى ١٥٩٩

التشابه ، حسن بن محمّد يحيى ١٩٣٧

نشایه ، عمری 🖛 عمری نشایه

النسابه . محمّد الشريف الجليل ابن عمر بن يحيى بن الحسين -محمّد الشريف الجليل ابن عمر بن يحيى بن الحسين النّسابه

نشابه، يحبى مه يحيى نشابه

نسطانس رومی ۱۶۸۴، ۱۶۸۷

تسيم ٢٠١٢،١٩٧٢ نصر 1997

نصرانة بن محتدين محتدين عبدالكريم ٢٧٢٥

تصراف منشي ، تصراف پن محكد - ٢٢٥٥

تصريجلي ۲۳۷۶

تصرین ایی نیزد ۱۸۳۶

تصرين احمد ساماتي ٢٥٢٢، ٢٢٥٢

تصوبن سيّار ۱۹۹۸-۱۳۰۰ ۲۳۱۲، ۲۳۲۳، ۲۳۲۴، ۲۳۲۳

نصرين سيار حريش ١١٩٨

نصرين قابوس ١٧٩٨

نصربن فرواش ۶۱۴

نصير الذبن ابر جعفر احمد سكمين ١٩٢٤

تمير الذِّين طوسي ، محمَّد بن محمَّد ٢٥٠، ٥٢٤، ٥٢٧٠. AVPI. RYRY, AVRY, -ARY, GARY, V-YY, TRYY.

تصبر الدِّين محمَّق طوسي جانصير القاين طّوسي ، محمّد بن محمّد تصير طوسي حه تعبير الذّين طوسي، محمّد بن محمّد

نضر ۲۲۹۷،۲۱

نضرين جابر 1977

نضر بن حارث ۱۵۳،۱۰۴

نضر بن شمیل تحوی بصری ۲۲۲۴، ۲۲۹۷، ۲۰۲۸،۲۵۰۲

نظام ، ابراهیم بن بسار ۲۵۶۲

تظام الدّين احمد 1375

نظام الملك 1947

نظام الملک ، حسن بن على ٢٢٥٩ ، ٢٥٩١

نظامي ، الياس بن يوسف ١٠٢٦ ، ١٣٥٤ ، ١٩٢٥ ، ٢٧١٩

غمان بن بشیر ۱۲۸۰ م ۷۲۱ ، ۹۹۱ ، ۱۰۱۳ ، ۱۰۱۳ ، ۱۲۸۶ ، ۱۲۸۶

نعمان بن ثابت بن زوطی ، ابو حنیقه ۲۳۹۷

تممان بن حجلان ۸۱۹

العمان بن عمرو ۱۸۲۰

فعمان بن منذر ۱۹۷۶

نعمانی ۱۹۸۳،۱۹۷۹



واعظ فارسی لیشابوری ، ابو علی محقد بن حسن ۲۷۹۲ واعظ قزويني المحتدرفيع ٢٧٨٩ واعظ كاشقى بيهقى ، حسين بن عملى ١٠١٥ ، ١٣٢٢. ٢٢٥٥. واعظ، محبّد بن على -، محبّد بن على واعظ (ابو طالب مكي) راقدی ۲۷۴۸،۲۱۴۲،۱۰۶۱ ۲۷۴۸ واللدي ، محبّد بن سعد سه ابن سعد ، محمّد بن سعد واقدى، محمّد بن عمر بن واقت به محمّد بين هيمر بين واقيد (واقدي) وائدي ، محمّد بن عمر مه محمّد بن عمر واندي والى يمن، ملك مظافر حه ملك مظافّر (والى يمن) وحشى ٢١٩٧ وحيد بهبهاني -- بهيهاني، محمّد باقر بن محمّد اكمل ورُاق ، ايوب -- ايوب ورُاق وڙام بن ابي قراس حارثي 🖚 وڙام ۽ مسعود بن عيسي وزّام بن ابی فراس -4 وزّام، مسمود بن عیسی وزام ، مسعود بن عيسى ۵۰۶ ۵۲۵، ۲۷۲۲، ۲۷۲۲ وردان ۲۲۲ ۲۲۲ وردان بن مجالد ۲۱۹۳، ۲۱۹۳ ورش، عثمان 🖚 عثمان ورش ورقه ۱۹۷ ورقه بن نوفل ۱۲۶ وزير مغربي ، حسين بن على ۲۷۵۷ ۲۶۷۱ وزير مهلبي ۲۶۴۷، ۲۶۴۸ ۲۶۴۲ وشاه بجلي ، حسن بن على بن زباد جه حسن بن على بن زباد وشاه وصال شيرازي ، محمّد شفيم ١٠٩٨ رصيف ۲۵۵۷،۲۵۴۵ وصيف ٹرکی ۱۸۷۴ وصيف خادم ۲۵۲۵ وطواط، محمّد بن محمّد بلخي عمري رشيد سه رشيد وطواط، محكدين محكد وطبح ۱۹۶ الوقا ١٥٩٨، ١٥٩٢، ١٥٩٥ وليد ۲۰۱۲ د ۱۰۵ ۱۹۹۱ ۱۵۰ ۲۵۲ ۸۹۹ ۹۹۹ ۲۹۷ ۲۲۶۷ وليدبن زبد ۲۳۲۱ وليدبن صبيح 190 وليدبن طريف شبباني خارجي ٢٩٣٩

وليد بن عبد الصلك بـن مـروان ٢٧٩، ١١٤٨، ١١٩٨، ١١٩٥،

توری اصفهانی، علی 🛥 علی نوری اصفهانی نوری ، علی ۱۲۵۴ توري، محدث 🖛 محدث توري نوري، ميرزا حسين 🖚 ميرزا حسبن نوري نوزهره ۱۳۱۵ توف بكالي ۲۵۶۱ نوفل ۲۵۱۶ ۸۳۲۲ ۳۵۴ ۲۶۹ ۲۸۸۷ ۲۸ ۳۲۲۲ غوظ الأزرق الممد توقل بن حارث ۲۲۰ توقل بن غويلد ١٥٣،١٩٤ توقل بن عبدالله ۱۸۶ توقل بن عبد الله بن المغيره - ١٨١ نوقلی ، حسین بن بزید ۱۶۵۸ نوفلی ، محمّد بن حارث -۽ محمّد بن حارث نوفلي فوقلي، محمّد بن سليمان - محمّد بن سليمان نوقلي توفلی هاشمی ، حسن بن محمّد ۱۶۸۳، ۱۶۸۳، ۱۷۰۲ تهدی . هیشم بن ایی مسروق سه عیشم بن ایی مسروق تهدی نهشلی، فلافس 🖛 فلافس نهشلی تهشلی ، یزید بن مسمود سه بزید بن مسمود تهشلی التهمي ، سؤار بن ابي عمير مه سؤار بن ابي عمير التهمي ئیسابوری، محمّد بن عبد النبی سه محمّد بن عبد النبی نیسابوری فيشابوريء أبو واسم محمّد بن احمد حه ابو واسع محمّد بن احمد ئيشابوري، محدث مه محدث نيشابوري نیشابوری ، محقد بن احمد ۱۸۱۴ تيشابوري ، محمد بن على مه محمد بن على تيشابوري فيلي فجفي ، سيِّد على بن عبد الحميد - ٣٠٥٧ رائسستي ١١٨٨، ١٨٢٥، ١٨٢٢، ١٨٥٥، ١٨٨٥، ٢٠٥٢، ٢٥١٢،

۱۹۵۳ با ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ ۱۹۵۳ واتق ، آبو جمعتر هارون الواتق ۱۹۳۳ ۱۹۵۳ واتق ، آبو جمعتر هارون الواتق ۱۸۳۰ ۱۸۳۵ واتق، هارون الواتق به هارون الواتق (وائق) واسطی ، علی بن حسان ۱۹۶۸ واسطی ، محمد بن علی به محمد بن علی واسطی (فخر الماک) واصل بن عطام ۱۹۵۳ ۱۳۲۳ ۱۹۷۳ واصل بن عطام ۱۳۶۰ ۱۳۵۳ این الحسین محمد ۲۷۷۷

وأعظ ، رفيع الذين -، واعظ تزويني ، محمّد رفيم

APIL-171, 1975, 6975, 5675, 5675, VOTS, PVIT-LATE, 1755, 5-75, 1757, 5197, 6197

> ولید بن حید ، بحتری ۲۵۸۸ ولید بن حید ، بحتری ۲۲۲۹ ۱۸۰۸ ۱۵۲۰ ۱۹۲۶ ولید بن حتب بن این سفیان ۲۱۶۲ ولید بن عثبان بن مقان ۲۱۶۲ ولید بن عثبه بن این معیط ۲۱۷۲ ۱۲۷۲ ولید بن معاویه بن عبد السلک ۲۲۲۸ ولید بن معاویه بن عبد السلک ۲۲۲۸ ولید بن معیره ۱۰۳

ولید بن یزید بن عبد الملک بن صروان ۲۲۸، ۱۱۹۳، ۱۱۹۷. ۱۳۱۴، ۱۳۲۴، ۲۲۲۸، ۲۲۲۸، ۲۲۲۸، ۲۲۲۸ ۲۲۲۴

> وهب بن عبدالله بن حباب کلی ۱۳۳۰، ۱۳۲۰ وهب بن مته ۱۳۷۶، ۱۳۷۸ وهب بمانی ۱۳۷۵ دهب بمانی ۱۳۷۵ هادی ۱۳۰۵، ۱۹۸۰

وهب ۱۷۴۰

هادی عباسی - ۸۵ ۲۰۱۶، ۱۹۲۷، ۱۹۲۱، ۱۹۲۳، ۱۹۲۳، ۱۹۲۴

هادی، موسی به موسی هادی هارون ۵۰ ۵۲۲ ۵۲۲، ۱۳۹۹

هارون بن ابی خالد ۲۹۹،۵۴۳ هارون بن ابی خالد ۲۴۸۲

هارون بن اسحاق ۵۸۶

هارون بن رئاب ۱۲۸۳ هارون بن رئاب

هارون بن سعيد لقيه ۲۳۹۶،۶۵۰

هارون بن مسئيب ۲۴۷۸،۱۴۱۹

هارون بن معتمم ۱۸۵۵

هارون بن موسی بن جعفر(ع) 1016-1019

هارون بن موسى تلعكيري ۱۸۹۴. ۲۶۲۰

##17, 0+07, V+07, +107, (107, 0001, F101, 1117). -117, V177

عارون الرشيد بن محمَّد بن المنصور مه عارون الرشيد ، خنايفه عباسی

هارون شاری ۲۵۸۵ ، ۲۷۵۲ هارون مکّی ۱۳۷۶ هارون الوائن ، وائن ۲۷۲۹

هاشم ۲۳ ۸۳ ۹۳ ۲۳۲۲

هاشمين عيدمناف ۲۷

هاشم بن عنیه بن این و قاص مرفال ۱۹۰۰، ۵۱۹، ۳۱۷۶، ۲۱۸۰ هاشم مرفال سه عاشم بن عنیه بن این وقاص مرفال

هاشمی، استاعیل بن عیاس به استاعیل بن عبّاس هاشمی ماشمی بصری، جعفر بن قاسم به جعفر بن قاسم هاشمی بصری ماشمی، شریف ایر تمام محتد بن هیداله بن عبد السّمیع به

شریف ابو تمام محتد بن عبدالد بن عبد الشمیع هاشمی هاشمی ، خیسی بن موسی سه عیسی بن موسی هاشمی هاشمی ، محتد بن عبد الرحمن سه محتد بن عبد الرحمن هاشمی هاشمی منصوری ، محتد بن احمد سه محتد بن احمد هاشمی

منصوری هاشمیّه ۱۵۶۴ هاند ۳۱ هامان ۱۹۷۱

هانی بن ثبیت حضر می ۸۷۸٬۸۷۴

هانی بن عروه ۱۹۹۰ ۸۰۰ ۱۹۹۰ ۸۰۰ ۸۰۰ ۸۰۰ ۲۹۳۰ ۸۰۰ ۲۹۳۰ هانی بن قبیصه شیانی

هانی بن هانی سبیعی ۱۹۵٬۷۱۱

هيةالله بن أبي منصور موصلي ١٨٥٧

هیقات راوی ۱۸۵۹

هييره ۱۱۹،۱۸۶

هبيرة بن اين وهب ١٨١

هنيم بن عدي طائي - ١١٩٦

الهذلي ، عبد الله بن مسعود - ه عبد الله بن مسعود الهذلي عدّلي ، عبيد الله بن عبد الله - عبيد الله بن عبد الله هذلي

هذایی . علی بن حسین بن علی به مسعودی ، علی بن حسین بن عد

هذای نجانی ، سلیان بن خالد جه سفیان بن خالد هذای لحیاتی هذای ، بحیی بن احمد حه ان سعید حلی ، یحیی بن احمد



هقامين عباده ١٣٣٧ همام بن خالب بصری 🖚 فرزدق ، همام بن خالب همدانی، او تصر 🖚 ابو نصر همدانی همدانی، حسن بن احمد سه این حالک حمدائی، سعید بن قیس 🖚 سعید بن قیس همدانی حمدانی، خبد الله بن مسمع 🕳 حبد الله بن مسمع همدانی العمداني ، على بن مسيّب - 1010، 174• همدانی، عمرو بن منڈر نے عمرو بن منڈر همدانی همدانی، قاسم بن علاه -به قاسم بن علاه همدانی همداني، محمّد بن العلاء - محمّد بن العلاء الهمداني همدانی، هشام بن عدی سه هشام بن عدی همدانی همیناوی ، علی بن جعفر ۱۹۰۱، ۱۹۰۱ 4AA 5577,715,717,197 JA هند بن ابي هاله - ١٢٥ هند بنت ابی سفیان ۲۱۹۹ هند بنت أبي عبيده بن عبد أله بن زمعه بن أسود بن مطّلب ۲۲۸۵،۶۲۹ هند بنت سرئ بن ثعلبه ۲۲ هندينت ميدانه بن عامر - 444 هندينت منيه ۱۹۶۴ ۱۹۲۸ با ۲۲۰۲ ۲۲۰۲ عند جگرخواره سه هند هندی ، صحّه بن داهر - ۲۶۳۵ غوذه بن قيس 179 هو شوفشاه بن عيّاد بن ابي الفتوح محمّد - ٥٨٢ هیتم بن این مسروق نهدی ۱۶۳۶ هیلوین عدی طائی ۲۳۰۳ هیضم ۲۵۵۱،۱۲۰۷ هيفاء ١٨٥ ياسر ۲۰۶،۲۰۵،۲۰۰ باسر خادم ۱۹۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۷۲، ۱۶۸۱، ۱۸۶۸، ۱۸۷۵، ۵۷۱۵، ۱۷۷۹، -AYC, CAYC, YOTC, TOTE, TATE, PATE يافعي ۲۲۸۲، ۲۴۲۱ ۲۴۸۲ يافعي مكي ، عبد الجدين اسعد - ١٧٧١ ياقوت حموى ١١٨٨، ١٩٢١، ٢٠٧٧، ٢٥٥٧، ١٧٥٠، ٢٧٤١ بأجرج ٢٧٢٥ يحي ١٥٢٨ ٩٢٢ ٤١٧ ، ١٥٢٨ م

يحين برمكي ۱۹۲۷، ۱۹۲۰، ۱۹۲۹، ۲۲۵۵، ۲۲۵۵

مذبل ۳۰ هرافليوس ٢٢٩ هريد ۱۷۰۱ هريذاكير ١٤٨٣ هربذا کبر زردشتی ۱۷۰۰ هرشه ۱۳۸۹ ۱۷۱۷ - ۱۷۲۰ ۱۷۷۲ ۱۸۲۸ ۱۸۲۸ هرشمة بن أهين - ١٩٤٢ ، ١٩٤٢ ، ١٧١٨ ، ٢٢٥٨ ، ٢٢٥٨ ، ٢٩٥١ ، YEAT , YEAY هرقلی ، اسماهیل بن حسن سه اسماهیل بن حسن هرقلی هرقلی ، اسماعیل بن [هیسی بن] حسن مه اسماعیل بن حسن هرقلي هرمز ۱۰۹۲ هرمزان ۲۱۷۶ مشام ۱۱۵۳، ۱۵۲۳، ۱۵۵۳، ۱۲۸۵، ۱۲۸۵ هشام ، راوی ۲۲۲۴ هشام بن اسماعیل ۲۲۵۱ هشام بن اسماعيل مخزومي 1811 هشام بين الحكيم ١٣٥١، ١٥٩٩، ١٤٠١، ١٨٩٣، ١٣٥١، ٣٢٥٢. هشام بن سانب کلی ۲۱۹۷ هشام بن سائم ۱۹۹۲،۱۹۹۳، ۱۳۵۱

مشام بن عبد السلک بین سروان ۱۳۵۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۹۱۱ ۱۹۹۱ ۱۹۹۸ ۱۹۹۸ ۱۹۲۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۰ ۱۹۹۲ ۱۹۹۲ ۱۹۳۸ ۱۳۹۲ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۳۳۱ ۱۹۳۸ ۱۹۳۲ ۱۹۳۲ ۱۹۳۹ ۱۹۳۸ ۱۹۳۸ ۱۹۳۲

هشام بن عبدالرحمن ۲۳۴۰

هشام بن عدی همدانی ۲۸۳ هشام بن عرو، ۲۲۸۶ هشام بن عمرو ۱۳۳ هشام بن محقد بن سائب (ابن کلبی) سه این کشی، هشام بن محقد هشیم ۲۳۹۷ همایمس ۲۳ هلا کو خان بن توثی خان بن چنگور شمان ۲۹۳، ۲۹۶ ۸۳۵

> ۱۳۷۳، ۱۳۷۳، ۱۳۷۳، ۱۳۷۳، ۱۳۷۳، ۱۳۷۳، ۱۳۷۳ هادل بن نامرز مازنی ۱۳۹۱ هادل بن نام ۱۳۹۸ هادلی، محمّد بن معروف به محمّد بن معروف هادلی همام ۱۳۲۰

يحيى بن اكتم (۱۷۶۱, ۱۹۷۲, ۱۹۷۲, ۱۹۷۷، ۱۸۲۰، ۱۹۲۳. ۱۹۹۵, ۱۹۹۲, ۱۹۹۲, ۱۹۹۲, ۱۹۵۲, ۱۹۵۰

يحيى بن المطويل ٢٢۶٧

یحی بن جنفر ۱۸۹۴ یحی بن حبیب ۱۵۸۶

يحيي بن حسين بن زيد بن على بن الحسين ١٣٠٥، ١٣٠٤.

يحيى بن حكم ٩٨١

یحی بن خنالد برمکی ۱۳۷۷، ۱۵۲۹، ۱۵۲۳، ۱۵۴۰، ۱۶۰۳، ۱۶۲۸، ۱۶۲۳، ۱۲۲۲، ۲۲۲۹، ۱۲۵۲، ۲۲۵۲

THE THE PARTY OF T

يحيى بن زياد فزاء ٢٢٩٨

پسختی بین زید ۱۹۶۰، ۱۹۹۶، ۱۳۰۴، ۱۳۰۴، ۱۳۰۴، ۱۳۰۴، ۱۳۰۴، ۱۳۰۶، ۱۳۲۰

يحين مِن زيد مِن على مِن الحسين ١٩٩٧ـ١٩٩٩، ١٩٠١، ١٩٠٧، ١٩٦٥، ١٩٦١، ١٩٢٤-١٩٢١٤، ١٩٢٤، ١٩٢٤،

بحیی بن سعید -4 ابن سعید ، یحیی بن سعید

بحیی بن سعید بن عاص ۱۵۷

يحيى بن سليمان بن حسين ١٩٢٧

يحيى بن عبدالد ٢٠١ ٥٦١

يحيى بن عبدالله محض ٤٠٠ ، 16 ١٤٥ ، 71 ، 714 ، 714 ، 714

يحيى بن خفيف 271

یحی بن علی ۱۹۵۱، ۵۰۹، ۵۰۹

يحيى بن على بن عبد الله بن عباس - ١٣٣٩

يحيى بن عمر 1706

یحی بن عمر بن بحین بن حسین ۱۲۰۶،۱۲۰۸،۱۲۰۶. ۲۵۵۳٬۲۵۵۰

يحيى بن محقد بن جعفر 1979، 1979

يحيى بن محمّد بن حيد الله محض ١٩٣

پحیی بن معاذرازی ۲۵۶۸، ۲۷۵۱

پخیی بن معین ۲۱۸۳، ۲۰۲۰، ۲۵۲۹، ۲۵۳۰، ۱۲۲۹

یحیی بن منده ۲۶۹۴

يحيى بن هر ثبه 1۸۷۴ ،۱۸۷۴

يحيى سوسى ٢٢٢٦

يحين شهيد 190

يحبى الضائح بن عبد الله بن محمّد 198 198

پخین مبوفی ۱۸۱۲،۱۵۶۸

يحبى نشابه ١٣٢٨

پحیی الهادی بن حسین بن قاسم الزسی ۶۰۹

بخلد ۲۱

يزدجرد ۲۰۹۲، ۲۰۱۴، ۱۰۹۲، ۱۲۲۰ ۱۲۸۵ ۲۲۸ ۲۲۲۲

يزدى، حبد الله 🗝 حبد الله يزدى

بسزید ۱۷۱۷ ۵۱۷ ۵۹۸ ۶۹۹ ۸۰۰ ۵۰۱ ۸۰۰ ۵۰۲ ۵۱۷ ۲۲۲ ۲۲۱

يزيدين ثبيط ١٩٨٨ ٨٢٢

يزيد بن حارث بن رويم ۲۹۱

یزید بن رزیم شبیانی ۲۳۲۸

پزید بن زیاد بهدئی ۸۵۴

بزید بن سفیان ۱۹۹۹ بزید بن سفیان ۱۹۹۹

سريد بن عبد الملک ۲۲۴۵ ، ۲۲۲۵ ، ۲۲۸۵ ، ۲۲۹۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲

یزیدین عبدالملکین مروان ۲۲۸۰، ۲۲۹۰ پزیدین عمرین هییره ۲۳۹۲، ۲۳۹۲، ۲۴۰۰ پزیدین عمرو ۲۳۱۲،۱۹۹۸

يزيدين عمرو تيمي ٢٣١٢،١١٩٨

يزيدين قعتب ۲۹۸

یزیدین مزیدین زانده شیبانی ۲۷۳۷،۲۹۳۹ در بدین مزیدین زانده شیبانی

يزيدين مسعود نهشلي ۲۱۴،۷۱۴

يزيد بن معاوى 484

SECRETARISM STEELS OF THE TOP THE TOP OF THE TOP SECRETARISM STEELS OF THE SECRETARISM SEC

پزیدین معاویه بن عبدالله ۱۹۹۳ پزیدین معقل ۱۳۹۸ پزیدین مفصور الحمیری ۱۹۵۹ پزیدین مهاصر ۱۹۵۵ پزیدین مهلب بن این صفره ۱۳۹۰، ۱۳۲۹، ۲۶۸۹، ۲۷۴۵ پزیدین ودیمه ۱۳۹۶ پزیدین الولید ۲۲۶۶



يزيدبن وليدنموى ١٣٨٧ يزيد ناقص - خاقص ، يزيد بن الوليد بن عبد الملك بن مروان البزيدي ، احمد بن محمّد ۲۷۵۱ ، ۲۵۲۱ يسار ۸۲۷ اليسع بن حمزه قمى 1970 یشکری، عبد الله بن کؤاه -ه عبد الله بن کژاه پشکری يعقوب ١٥١٣،١٥١٣ يعقوب بصرى 2014 يعقوب بن ابراهيم 🖚 ابو يوسف قاضيء يعلوب بن ابراهيم يعقوب بن اسحاق ۲۶۲۰ يعقوب بن جعفر 1888 يعقوب بن حسن ٥٧٢ يعقوب بن دارد ۱۵۴۰ يعقوب بن ليث ١٨٨ يعقوب بن منفوس ٢٠٠٣ يعقوب بن يقطين ١٥٩٥ يعقوب سزاج 1957

> یعمری دفتح الذین ۲۷۲۲ یقطین ۱۹۷۹، ۱۵۹۱، ۱۹۷۲ یقظه ۲۳

TYOY, YETA, YOUR

يحقوب صفاري مه يعقوب ليث صفاري ، شاه ايران

يسعقوب نيث صنفاري ، شناه اينوان ٢٥٤٨، ٢٥٧٢، ٢٥٧٣.

یمامی، هیاس بن احتف به عیاس بن احتف پمامی یمامی، مروان بن این حقصه به مروان بن این حقصه یمامی یمان ۱۶۳۰ یمان بن رئاب ۱۹۳۹، ۱۳۳۰

> یمانی، محقد بن سلیمان حه محقد بن سلیمان یمانی یمانی، رهب بن منبه حه وهب بن منبه یمانی یوختا ۱۶۹۷، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸ یوختا کیر ۱۶۸۸

> > پرحنادیلس ۱۶۸۸ پرسف بن اسباط ۱۳۹۸

یوسف بن الخطیب ۱۳۷۳ یوسف بن شیخ احمد آل مصفور درازی بحرائی – بحرائی ۔ یوسف بن احمد یوسف بن عبد آلیر – بن عبد آلیر ، یوسف بن عبد آلا یوسف بن حقیل ۲۲۶۵،۲۲۶۳ یوسف بن حقار صیرفی ۱۳۴۷ یوسف بن عمار صیرفی ۱۳۴۷ یوسف بن عبد ۲۳۳۲

بوسف بن عسر ثقفی ۱۱۹۳، ۱۱۹۸، ۱۳۰۳، ۱۳۰۳، ۱۳۰۳، ۱۳۲۰ ۱۳۱۳ پوسف بن عسرو ۱۳۹۰ ۱۳۹۲ پوسف بن عشرو تقفی ۲۵۷۶ پوسف بن عشام الحنیلی ۱۳۷۰ پوسف بن یخوب ۱۸۵۹، ۱۸۵۹ پوسفی آبی دحسن بن ابی طالب ۱۳۶۵ پوسفی بهودی ۱۳۵۱

پرنس ۱۵۷۷، ۲۲۲۷، ۲۲۲۷ پرنس بن اسحاق ۲۲۸ پرنس بن حبیب نحوی ۲۲۲۷ پرنس بن طبان کوفی ۲۲۲۰، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶ پرنس بن حبد الاحلی ۲۵۵۱، ۲۵۸۱ ۲۸۲۱، ۲۶۰۹، ۱۶۰۶، ۲۰۲۵، ۲۲۲۸،

> پرنس بن عقار صیر فی ۱۹۳۷، ۱۹۳۷ پرنس بن مثی ۱۱۱، ۱۱۱ پرنس بن یعقوب ۱۹۳۱، ۱۸۸۲، ۱۶۰۸، ۱۳۳۵ پرنس بن یعقوب بچلی ۱۶۰۸، ۱۶۰۷ پرنس نحری ۲۷۲۷ پرنس نقاش ۱۸۴۷

> > پهودي، پرسف 🖚 يوسف پهودي



عناوين

اخلاق محسني ۲۲۲۵، ۲۲۲۵

اسفار ۲۷۸۸

استناء الزخال ٢٥٣٠

أداب دينيه ۲۲۰۳ أداب التعلمين ٢٥٧٨ أفات اللسان ٢٩٣٣ أبات الأحكام ٢٠٧٥، ٢٧٧٦، ٢٨٧٢، ١٨٧٥، ١٧٩٤، ٢٧٩٩ ابرات الجنان ۲۷۸۹ السيات الوصيئة - ١١٤٥، ١٣٢٧، ١٤١٤، ١٨٠٥، ١٨٨٥، ١٨٨٨، ١٨٨٨، TETT , 10FT , 1401 , 14-F , 1AA4 البات القداة ٢٠۶٩ النا حشريه سه الاثنى عشرية الالتي عشرية في المواعظ العددية 2484، 2484، 2584 احتجاج ٢١٠ ١١٩٨ ١٥٥ ٢٥٥ ٢٨٠ ١٩٢ ١١٠٢ ٢١٠٢. **የለዲየ, -ለሃ**ላ- *,*የታለየ الأحتجاج على اهل اللَّجاج ٢٧٠٥ احقاق الحق ٢٧٨٦، ٢٧٨٥ احكام النساء ١١٨٢ احوال صفين ١٣٢٥ احياء الاحياء 1999 أحياء العلوم 2777، 2597، 4597، 4797 اخدار ۲۲۰۹ اخبار الأوائل ٢٤١٤ اخـــــار الدُّولُ ١٠١٢، ١٨٨٢، ١٢٢٠، ١٢٢٢، ٢٢٢٢، ٢٢٢٢، **ዓዲተፕ, -ለሃፕ, የሊኖኖ, ትድፕኖ, ዓ-ተኖ, ۷-ተፖ, ድ-**ፕኖ, የ*ፕፕ*ኖ, 7777, 7767, 1-57, 7797, 2797, 6777 اخبار الطوال ١٩٣٧ اختصاصی ۲۹۳, ۲۷۵ -۱۲۹۰ -۱۵۹۶ -۱۵۹۶

اختیارات مجلسی ۱۶۰۸

اختیار الزجال ۱۵۳۰ اختیار الشعراء ۲۳۹۶،۶۵۰

اختيار المصباح ٢٧۶٩

اخذاكار ١٢٥٢

اخلاق ناصري 2017 ادب الدين والدنيا ٢٣٠٧، ٢٤٨٢ ادب الكائب ١٣٢٠ اذكياء ٢٥٨٧ اربعة أيّام ١٥٧٢ الأربعين ٢٠٠٠ ١٩٤٠ ٢٠١١، ١٢٥٥، ١٠٢٠ ١٨٨٢ اربعين الخسينية ٢٥٢٠ ١٠٧٧ ١٠٧٠ ٢٥٢٠ الأربسمين عبسن الاربسين مسن الاربسمين فسي فسخمائل اميرالمؤمنين(ع) ١١٨١ الربعين في فضائل اميرالمؤمنين(ع) 2011 ارشاد ۲۰۱۳ ۲۷۸ ۲۷۹ ۵۹۹ ۶۹۲ ۹۰۷ ۹۲۱ ۹۲۸ ۲۸۹۱ ۱۵۹۶ TY: T. ARY JAIR JYTA JETA ارشاد ديلمي -4 ارشاد القلوب ارشاد علامه ۲۷۸۳ ارشاد القلوب ٢٧٧٧،٢٥٢٠ الإهار يستان الثاظرين ٢٥٢ اساس الاحكام ٢٨٠٥ اساس البلاغه ۲۷۰۱ الاستيضار ٢٧٨٥ ، ٢٩٨٢ ، ٢٧٨٥ ، ٢٧٨٥ الاستغاثة في بدع المحدثة ٢٢٣٨، ٢٧٥٥، ٢٧٣٤ السنيماب ٢٨٦, ٧٧٦, ٢٧٦. ١٧٦. ١٨٦. ١٨٦. ١٨٦. ١٦٢٦. اسدالغاية في سعرفة المسحابه ٢٢٠، ٢١٢٩، ٢٢٠٠، ٢٢٠٠٠، TVTO اسرار الحج 1951 اسرار قاسعی ۲۷۷۹ اسعاف الزاغيين 1210، 1244

الساب مجدى ۱۵۸۲، ۱۵۸۲ انسان العبون حلبي 245 انس الجليل 1994 اتصاف في الجمع بين الكشف و الكشاف ٢٧٢٢ الأنصاف في الزدعلي صاحب الكشَّاف ١٢١٠ HUG TOP! المرزج ٢٧٠١ الأنزار ١٩٥٢ ١٩٢٤، ١٩٥٢ النوار التنزيل والسرار التأويل ٢٧٤٧ الأنوار الجلية ١٧٩٥ الوار الزبيع ١٢٢٥ ١٧٩٤ انوار المضيئة ١٣١٠ الوار التعمالية ١٠٠١ ، ٢٠٧٠ اليس التجار ۲۸۰۶ الايضاح ٢٤٨٩ ٢٤٨٨ الايضاح في شرح الفواعد ٢٧٧٢ أتوار البهية ٢١٥٢ الباب الحادي عشر ٢٥٩٨ ، ٢٧٧٢ ، ٢٧٨٠ ماقيات صالحات ١٧٤٢ ١٧٤٢

> يحر الأنساب ۱۳۳۰ بغارى ۱۳۷۷ بدايه ۱۳۰۳ برهان قاطع در شرح نافع ۱۳۸۰ البرهان و معالم الزائمي في النشأة الاخرى ۲۷۹۲ البشارة ۲۶۲۷ ۱۳۵۶ بشارة النسطاني ۲۲۵ ۱۰۱۵ ۱۳۵۶ ۱۳۷۲ بشارة النسطاني ۲۲۵ ۱۰۱۵ ۱۳۵۶ ۱۳۷۲ البشري ۲۶۵۵

ب مائر الذرجات ۱۷۶، ۹۲۲، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۲۹۰، ۱۲۹۰، ۹۳۲، ۱۲۹۰ ۱۳۲۷، ۱۳۲۷، ۱۷۰۵، ۱۷۱۵، ۱۲۱۲، ۲۶۰۰

1944. TEVE. 1777 Talefor اشارات الاصول 1981 أصابه ١٨٨ ١٩٩٥ ٢٧٨٢. اصباح ۲۷۰۶ اصل ایوسعید عصفری ۲۲۴۳ اصلاح المنطق 1901 اصول الدين ٢٨٠٤ اصول کافی ۱۳۵۱، ۱۳۷۵، ۲۷۸۵ ۲۷۸۹، ۲۷۹۰ اعجاز القرآن ٢٩٨٩ الاعلام بما في القرآن من الأسماء و الأعلام ٢٧٥٧ اعلام الذِّين ١٨٢٢ اعلام الورى ۲۷۰۳ ۱۸۸۸ ۱۸۸۳ ۲۷۰۳ الأغاثة في بدع الثلاثة ٢٢٢٨ اغانی ۱۹۲۷ م Try Carry (۱۹۳۸ ۱۹۳۸ - ۱۹۶۳ ۱۹۶۳) الذال الأعمال - 27، 27، 26. 111. 271، 1777، 1777، 1777 ائليدس ٢٣٣٩ اكمال الذين ١٣٣٠ ، ١٣٣٠ الزام النواصب 2717

اسائی - ۱۸۹۱ ۱۵۹۲ ۱۸۹۹ ۱۸۹۱ ۱۸۹۱ ۱۹۳۹ ۵۰۱۱ ۱۹۳۹ ۱۹۴۹ ۱۹۳۲ ۱۹۲۸ ۱۹۸۸ ۱۹۹۸ ۱۹۳۲

امائی صدوق ۲۵۳۰ اتحالی طوسی ۲۵۴۰ الأمامة و الشواسة ۱۹۶۰ الأمامة و الشواسة ۱۹۶۰ امل الأمل ۲۰۷۲، ۲۷۸۶ اتباد ابناد الزمان ۲۴۵۵ ۲۴۵۵ مادر ۲۶۹۲، ۱۶۹۲، ۱۶۹۲

TYVY.TVFY.TVFY LEI

القية الشهيد ٢٧٧٢ ، ٢٧٧٠

الجيل العل بيت(ع) ٢٠٧٢ انساب الأنمة ٢٧١٦ انساب الأشراف ٢٩٥٠ انساب سادات ١٨١٢ انساب السمعاني ٢٢٠٠، ٢٧٨٥

የተነፉ ለተየተ ለተፆተ ለቻላል ለቻናል

انساب قریش ۲۵۶۸



تأريلات 1994

تبديل ١٩١٢

يبرمذاب 191

تبصره ١٠٣٨

تبيان في أعراب القرآن 1970

نتمة المنتهى في وقبائم أبيام الخيلفاء 1071، 1867. 1864. بغية المريد 2007 **7011, 17Vf** بناء المقالة العلوبة في نقض الرَّشالة العثمانيَّة - ٢٥٣٣ تشبت ۲۶۲۸ البهجة لثمرة المهجة 2000 تجريد العقايد ١٢٢٥ ، ١٧٧٢ ، ١٧٩٢ ، ٢٨٠٥ بهجة المياهج ٢٧٠٦ تجريز لعزيزيد ۲۲۱۵ بیان ر تیبین ۱۲۷۴ تحريم التسمية ١٩٧٨ بَئِتُ الأحران ٢٩٢ تحريم غنا ۲۷۹۴ تاجيج نيران الأحزان في وفات سلطان خراسان ٢١٠٩ لحريم تعازجمته ٢٧٨٨ تاريخ ابن اثير ۲۲۴۳ تحف العقرل 1010، 1044، 1644 تاریخ ابن خلکان ۲۴۶۸،۲۲۲۵ LAST JANE JITTS JOES تاریخ این کثیر ۲۹۶، ۲۹۶۹ المحقة الأزهار - ١٨١٢ ١٣٢٧، ١٣١١، ١٣١٢، ١٨١٠ ١٨١٢ تاريخ اصفهان ۲۵۹۹ تحقة الزائر ٢١١٣ ،١٥٢٧ تاریخ بخاری ۱۲۴۷ تحقة المائم ١٠٣٧ ،١٠٢٩ (١٥٥٧ فاريخ بسفداد ۲۶۲، ۸۰۰ ۲۲۵۱، ۱۹۶۲، ۱۳۶۸، ۲۴۹۲، ۵۸۹۳، تحفة الغريب في حاشية مغنى الليب ٢٧٧٦ التحقة المكية -- النفحة المكية تاريخ چين ۸۹۵ تحفة البزمن ١٧٩٢ تاريخ حلب ١۶۶ نحية الزائر ١٣٩ ١٣٨٢ ١٨٨٥ تاريخ خطيب ١٨٢٠ خلكره (200 211 215 276 277 407 478 476 201 2014 4076) تاريخ الخلفاء ٢٢١٧، ٢٢١٧ YASI, TYAL T-YY, AATT, TOAY تاريخ خميس ۲۲۰۹,۲۲۰۷,۲۳۰۷,۲۳۰۹ تذكره والماريخ ١٧٢٢ تاريخ سپوطي ۲۲۵۰ تذكرة سبط ابن الجوزي ٤٩٢٠ ، ١٣٢٥ ، ١٣٢٥ ، ٢٢١٧ ، ٢٢١٧ ناریخ شرعیّه ۱۶۷۷، ۲۴۸۶ تذكرة الأولياء 188 تاریخ شهیر ۲۶۰۵ تذبيل تاريخ بغداد ٢٧١١ تاریخ طبری ۲۲۰، ۸۵۸ ۲۹۴۹، ۲۳۲۹ ترتيب اخبار كتاب رجال الكشي ٢٧٨٣ تاريخ عائم أراء - ١٩٣٢، ١٩٥٨، ١٥٧٢ ترجمه اشارات 1979 تاريخ علماء قزوين ۲۷۹۴ ترجمة شفاء 1994 فاريخ قيم ١٩٥٧، ١٩٢٠، ١٩٢٢، ١٩٥٨، ١٨٥١، ١٨٥٢، ١٨٥١، الرجعة فتوح ابن اعتم كوفي 198 17YO - 1AC 11AC TRACTERS SIRE TYPE AGET ترجمة مكارم الأخلاق 1701 تاريخ مازندران ١٥٢١ تزنين الاسواق ٢٣٠٧ تاريخ مدينه ۱۸۷۹ TYVE June تاريخ مصر ۲۶۶۳،۲۲۰۵ تصریف ۱۷۷۲ تاريخ نيشابور ٢٢٨٢ تطهير اللسان ٢٣٢٨ تعليقات برشمسيه ٢٧٧٦ تأويل الآيات الباهرة في فضل العترة الطاهرة ١٩٧٩، ١٩٧٠ تعليقه ١٨٣٢،١٥٢٢ تغازی ۲۷۵ تقسير ۲۶۲۰، ۲۶۲۱، ۲۶۲۵ تفسير ثعلبي ٢٢٢٥،١٣٢٢ تبصرة الطَّالِين في شرح نهج المسترشدين - ١٢٩٠

تفسير سورة التوحيد ٢٨٠٥

تفسير عروة الوثقى ٢٧٨٨



جامع الشرايع ٢٧٥٧ جامع صغير ١١٣٧ جامع المقاصد ٢٧٨٠ جامع المقال في تعييز المشتركات من الرجال 1991 الجعفريات - ۲۲۶۷ ، ۲۹۵۱ ، ۱۵۶۲ ، ۲۲۳۷ ، ۲۲۳۷ ، ۲۲۳۷ جعفريّه ۲۵۶ جلاء ۲۷۲، ۲۲۵، ۵۰۸، ۲۲۷ جلاء العينين في المحاكمة بين الاحمدين ١٧٧٧ جسلاء المسيون ١٦٠، ٥٢٤، ٨٧٢ ممه، ١٠٠٤، ١٠٩٢، ١١٧١، 3176, 1831, 3777, 7137, 0-VI, 37VI, 00VC, 0-AC Y** 1. 07PC 29PC 39PC 1**Y جمال الأسبوع ٢١١٠ جمال الصالحين في اعمال البينة - ١٧٤٩ جمع بين الصحيحين ٢٤٩٢ الجمل ۲۷۶۶،۲۶۵۳ الجمهرة 1751، 1764 جنَّات الْحَلُود (١٩٧٥ - ١٩٧١ - ١٩٠٤ (١٨٣٥ - ١٩٠٨) جنة الوافية ١٠٥٢ جوامع الجامع ٢٧٠٤ جواهر ۱۷۴۷،۱۵۷۸ جواهر العقدين ١٩٣٩، ١٩٣٩ جواهر الكلام ٢٨٠٣، ٢٨٠٤ جواهر الكلمات في المقود والايقاعات ٢٧٨٠ جؤاهر الشفيئة ٢٥٧١ چهل حدیث ۱۵۵۱ حائب بر شرح تمعه ۲۷۸۸ ، ۲۷۸۹ ، ۲۷۹۲ ، ۲۷۹۲ حاشيه بر قواعد علامه ۱۷۰۶, ۲۷۷۱ حاشیه بر معالم ۱۲۵۳، ۲۷۸۹، ۲۷۹۰ حاشية كشاف ٢٧٧٢ الحاشية على البيضاري 2009 حارى ۲۶۸۲ حاربه ۲۰۰۲،۹۸۲ حبل المئين ٢٧٨٤ حبيب انسيتر ١٠١٥ ٨٠١٠ ، ٢٢٠ م٢٢٠ با٢٢٠ الحج العقلي انا ضاق الفضاعن الحج الشرعي ٢٧٧٠ حجة الذَّاهب في ردَّ تكفير ابيطالب ٢٧٢١ حجّة الشعادة في حجّة الشّهادة ١٠٣٣ الحجة على الذَّاهِبِ الى تفكيرِ الي طالب 1050 حدائق ۲۷۰۶

تقسير على بن ابراهيم ١٩٩٦، ١٧٧٩، ١٧٧٨ تفسير غريب صحاح ثلاثه ٢٧٠٣ تغسير غربب القرآن ١٣٢٥ تفسير قرأن -4 تفسير علئ بن ابراهيم تقسير قعى ١٠٠٠، ١٠٠١، ١٠٢٠ تقسير كبير - ١٣٣٣، ١٣٣٩، ١٠٩١، ١٠٤٥، ١٣٠٥، ١٣٧٨، ١٧٨٠ تقسیر کبیر (کنز الدقائق) ۲۷۸۷ تغمير نيسايرري ٢٢٢٦ تقليد ميّت ١٩٥٤ التكسلة ٢٢٥٥ تكمله أمل الأمل ٢١٠٩،١٥٤٠ تكمله درة الغواص ٢٧٠٣ تلخيص الأثار 1944 تلخيص شفاء ٢٧٩٨ تلخيص المفتاح 2054 تنبيه الخاطر (مجموعة ورام) ١٣٠٨ ١٣٠٨ ٢٠٥٢. ٢٧٢٢ التنفيح ٢٧٧٧،١٧٧٢ التنوير في معاني النفسير ٢٧٢٢ الترحيد ٢٢٥٨،١٢٩٠ توحيد مفطّل ١١٢٨، ١٣٣٤، ١٥٩٨ غورات - ۱۳۸۲ ۱۳۹۲ م۱۶۸۹ مهمار ۱۶۹۸ ۱۶۹۸ م۱۶۹۸ م 7-15-15VT-164A-189V توضيح الاشتباء ٢٨٠٠ الشهذيب ١٠٤٠، ١٩٠١، ٢٥٦١، ١٩٥٤، ١٩٩٢، ٢٩٥٢، ٢٢٨٠. YPST, ASYY, TYVIT, GAVT, 4AVT, AAVT, PPVT تهذيب الأصول ١٣٧٠، ١٣٧٠ تهذيب اللغة 1601

الثار ۲۷۹ ثاقب المناقب ١٢٩٤ ١٢٨٤ ١٢٠١٥ ٢٠٢٢ المعرات الأوراق ٢٣٠٧ الأمرة ٢٢٧٤ ثواب الأعمال ١٢٢٢ جامع الأخيار - ١٣٠٤، ١٠٩٤، ١٣٠٤ جامع الأصول ١٩٩٢. ١٩٧٩. ٢٧٢١. ٢٧٥١ خامع الأصول والقهابة 2777 جامع بزنطي ١٩٥٤ جامع الرواة 1996 جامع السعادات ۲۸۰۶

حدائق الإذمان ٢٣٧٠

حدائق المقزبين 1707

حدائق السحر في دفائق الشعر ١٧١٢

خلاصة الكلام في امرأء البلد الحرام ٢٣١ دار الشلام ۱۳۴۹،۱۰۴۵ برایه ۲۷۱ درجات الرفيعه ۲۷۹۶ درر الكامنة في اعيان المأة النامنة ٢٧٨٣.٣٧٧٧ دررنجتيه ١٧٩٩ الذر المسلوك ٢٧٩٠ ٢٤٢٥ ٢٧٩٠ درُ المشور ۱۱۹۷، ۱۸۴۰، ۲۰۷۵، ۲۷۹۲ الذرالفيد ١٣١٠ درُ النَّظِيمِ ٢٠٥٢، ١٥٢٤، ١٩٤٤، ١٧٥٧، ١٨٣٥، ١٨٢٠ دروس ۱۷۹۴ تا ۲۴ د ۱۶۶۰ ۱۲۴۴ ۲۷۹۴ درة الغيراص فين اخلاط الخيراص 1007، 1771، 2447، دغاتم الاسلام 1917 دعوات راوندی ۸۹۰ ۸۰۳، ۱۰۶۷، ۱۰۶۵ ۱۱۰۵ ۱۱۷۳، ۱۲۶۱، دفع المناوات از كتاب براهين ٢١١٢ TITALIVEF LIYS دلائل حميري ١٣٧٢ دمية القصر وعصرة اهل المصر (1684 ديران ۲۷۰ ديوان اميرالمؤمنين على(ع) ٢٧٧٤ دیوان سید حمیری ۲۶۶۲ ذخاير 1991 الذخير ٧٥١، ٢٧٩٢ ، ٢٧٧٢ ، ٩٧٧٢ الذخبرة الباقية ٢٧٩٥ ذريعه ١٢٥٢ ذكرئ ۱۲۴۷ الرابع في الشرايع ٢٧٢٢ ربيع الأبرار ١٠٠٤، ١٣٢٥، ٢٢٠١، ٢٢٠٩، ٢٧٠٢ ربيع الشبعة ٢٧٠٢،١٩٢٩ الرجال ١٨٥١، ١٨٨١، ١٨٨١، ١٥٥٠، ٢٥٢٢، ٢٧٧٧ رجال ابن داود ۲۷۶۸ ۲۹۵ رجال شيخ ١٢٢٧ ٨١٩ رجال کیم ۱۸۲۲، ۱۵۱۵، ۱۸۲۲، ۱۷۲۴، ۹۷۲۴ الرجال الكبير والمتوسط والصغير ٢٧٨٥ رجال الكشى ٢٧٨٢ ، ١٢٨٨ ، ١٢٢٨ و٢٧٨٢ وجال نجاشي ٢٤٨٢ ودير صاحب ذخيره ۲۷۹۴

الحدائق الناضرة في احكام الحرة الطاهرة ٢٨٠٠ ٢٧٩٩ حديقة الشيعه 2011، 1174، 1174، 2001، 200 حرمت استعمال تو تون حظيرة القدس ١٣٢٠ حقايق التنزيل 1000 حقوق المؤمنين 2528 حقوق و مواریث ۱۸۱۷ حَلُ اليقين ١٩٧٣، ١٩٩٤، ٢٠٠١، ٢٠٠٢ حكمة العين ٢٧٩٢ حليه ۲۲۷ حليه أبوتميم حدحلية الأولياء حلية الاولياء ٢٩٧٠،١١٠٨.٥٢٩ معتمة حلية المتقين ١١٣٤ TYPE TOTO when الحملة الحيدرية ٢٧٨٩ حواشي بر معالم ۲۷۹۳ حسباة الحبوان دميري - ١٣٤٩، ٢٢٥٢، ١٣٠٧، ٢٣٣٧، ٢٢٢٧. TYNY TYPE TOPP TO P. NOPT TYPE حياة القلوب ٢١٧.١١٩.٧٩ الحيزان ۲۵۶۳ ، ۲۵۶۳ خسانمه مستدرك الرمسائل ١٣٢١، ١٣٠١، ١٢٢٧، ١٢٢٧، የሃሃነ - ተያየተ ለየተለ ነበላል ነበያና ነገኘበ خرائج و جرائح ۱۲۸۲ ۱۲۸۲ ۱۹۹۰ ۱۹۹۱ ۱۹۹۱ ۲۰۱۰ ۲۰۱۳ TY+P. TOAT.TI+Y الخرائق ٢٥٩٨ الخصائص ٢٢٠٤، ٢٢٠٤ خصائص الانمة ١٥٥٣ الخصال ١٩٠٨، ١٠١١، ٢٢٢١، ١٦٢٠، ٢٥٢٧ خسايس 1991 خطب اميرالمؤمنين 2018 عبطط وأثار ١٥٩ خلاصه ۱۲۲۰ ۱۳۸۰ ۱۳۹۰ ۲۲۹۱ ۱۸۸۲۰ ۱۳۹۵ ۱۳۹۳ ۱۳۹۲۰ ۲۳۲۸ 1001, TTYL, 1741, TYAL, TYAL, TPTE, 3AYF خلاصة الأذكار ١٣٠

خلاصة القفاسير ٢٧٠٦

زبور آل محمّد ۲۰۷۴ زوائد الفوائد ١٩٣٩ زهرائزيع ١٠٢٩ ازبارات وابشارات ۱۷۲۸ السامي في الإسامي ٢٥٩٨ سيع قصائد ابن ابي الحديد في مدح امير المؤمنين(ع) ٢٧٩٧ سبعة معلَّقه ٢٩٩٢ سرائر ۲۷۱۸، ۲۷۲۰ سر الأدب ۲۶۷۷ سرور اهل الأيمان في خلامات ظهور صاحب الزمان(ع) سفينة البحار ومدينة الحكم والأثار ٢١٥١ سفينة النجاة ٢٧٩٠ سلاسل الحديد في تقييد ابن ابي الحديد (٢٧٨٥، ٢٧٩٩ شلأبيل الذغب ١٥٧٨ TYAP TEEP STYL SAYT, SAYT سلافة العصر من محاسن اعيان العصر ١٢٢٥ سلسلة الذَّهب ١٥٢٧،١١٥٤ الشلطان المقرّج عن أهل الأيمان ٢٠٥٧ مُلْوَةً الغريب ١٢٢٥، ٢٧٩٤ سنن ۲۵۷۶ شنن ابودارد (۱۹۹۵، ۱۶۶۴، ۱۷۲۴، ۱۷۵۱ شنن ترمذی ۱۹۹۶ سنن النسائي ٢٢٥٠، ٢٧٦٢، ٢٧٥٣ الشئه ۲۶۹۷.۲۰۰۰ السيرة ١٧٧٠ سيرة ابن هشام 67 640 سيرة حلبته ١٠٩٣ سيف الأنة ١٣٩ السيف الصيفل على عنق ابن ابي عقيل 1991 سؤال وجواب ۲۸۰۳ شافي ۲۶۴ شانيه ۲۷۴۷,۲۷۲۶ شاهنات ۲۲۵۷،۲۶۶۹ شجرة انساب ١٣٣٩ الشجرة الإلهية ٢٧٨٨ شجرة الأونياء ١٨٩٠ شرايع ۲۷۶۰، ۱۷۶۰ شرح أيات الاحكام ٢٧٨٥

رذبر غلات ۱۷۲۸ ردمونيه ۲۷۹۴،۲۷۹۲ ۲۷۹۴ الرَّد على المتعصب العنبد المانع عن لعن يزيد - ٣٢٢٨ - ٣٢٢٢ الزدعلي البادري ٢٨٠٥ رسائل ۲۸۰۷ رسائل کلینی ۱۰۷۲ رسائل ناصریات ۱۱۸۴ وساله كبيره قشيريه (1984 رساله مفاخرة بني هاشم و بني اميّه ٢١٣٥ ، ٢١٩٨ رسالة سعديّه 1446 وسالة متظومه ٢٧٧٩ الزشالة العثمانية ٢٥٢٢ رسالة في مناظرته مع الملا الهروي ٢٧٨٠ وموز حمزه ۸۷۴ رواشح ۵۸۴ روح و رابحان ۱۹۳۰ روضات 🖚 روضات الجنّات روضات الجنّات - ١٣٣١، ١٥٥٨، ١٥٥٩، ١٥٤٢، ١٥٥٥، ٢٢٩٢. -YOY, GADY, TTRT, 1997, PRRY, PPRY, T-YY, YEVT, ASVT, TVVT, TVVT, TAVT, 4AVT, 4FVT, FFVT روض الجنان ۲۸۶ روض الرباحين في حكايات الصالحين ٢٧٧١ روضة 1000 روضة الأحباب 154 الروضة البهية ٢٧٨٢ روضة الشَّهداء ١٩٦٢ ١٩٤٨ ١٠١٥ ١٠٧٨ ١٢٢١، ١٢٢٥ ٢٢٢٩ روضة الشفا 1904 روضة الواعظين ١٣٥٥ ١٣٢٨ ٢٣٠٠ ٢٧٢٢ الزياض ١٢٢٠، ١٥٥٨، ٢٠۶١، ٢٠٠١، ٢٠٠٠ رياض الشهادة في ذكر مصائب السادة ٢٨٠٣

شرح قواعد ۲۷۸۴،۱۰۷۵ شرح قواعد العقايد (1969 شرح کافی ۱۳۲۹، ۱۳۹۰، ۲۷۸۸ شرح کافیه ۲۷۶۷ شرح کبیر ۲۸۰۴ شرح کتاب عفل و علم کافی ۱۷۹۴ شرح كليات لبن سينا 1898 شرح لامية العجم ٢٧٩٥.٢٧٤٧ شرح لتهذيب الاصول 2000 شرح لبت ۱۲۸۸ ۲۷۸۸ ۲۷۸۹ ۲۷۹۲ ۲۷۹۲ ۲۷۹۴ شرح مبادى الأصول 1770 شرح مختصر ۲۸۰۴ شرح مختصر ابن الحاجب ۲۷۶۰، ۲۷۶۸، ۲۷۴۰ شرح مختصر العضدي ۱۷۹۴،۱۷۸۶ شرح مختصر لحياة الحيوان (عين الحياة) ٢٧٧٢ شرح مصابح بلوی ۱۷۶۷ شرح مصباح صغير 1710 شرح مطالع ۲۷۹۳، ۲۷۷۱ ۲۷۹۳، ۲۷۹۳ شرح مفاتيح ۲۸۰۴ شرح مفاتيح الأحكام 1000 اشرح مفتاح 1488 شوح مقاصد ۲۲۲۰ شرح مقامات حربری ۲۷۲۵ شرح منازل السائرين ٢٧٤٩ شرح من لا يحضره الفقيه 2011 شرح متهاج ۲۳۷۴ شرح موافق 1997 شرح العوجز ۲۷۸۰ شرح ناقع 1990 شرح تنجه ۱۵۷۷ شوح تهاية - ۲۷۰۶ شوح تهيج البلاغة 1060، 2004، 2004، 2004، 2004 شرح تهج البلاغه ابن ابي الحديد ٢٧٩٢ ، ٢٧٠١ شرح نهج المسترشدين ٢٧٧٢ شرح الوالية ٢٨٠٢،٢٨٠٢،٢٨٠٢ شرحه على الكافية المعروقة بالفوائد الضبائبة (1770 شرح همزيّة 1071 شرعة النسمية 1978

TRYP. 1777 Julia

شوح ارشاد علامه ۲۷۸۴ شرح استبصار ۲۰۷۵ شرح اشارات ۲۷۶۲ شرح اصول کافی ۲۷۹۰ شرح ايضاح ۲۶۸۸ شرح الباب المحادي عشر 1944 ، 1944 شرح بخاری ۱۷۷۷ شرح بدایه ۲۸۰۳ شرح تجوید ۲۸۰۵،۲۷۹۲،۱۲۲۵ شرح تسهيل ۲۷۷۶ شرح تصريف ۲۷۷۳ شرح التوحيد ٢٥٥٨ شرح التهذيب ٢٧٧٦ ٢٧٩٩ شوح الثاد 144 شرح الجعل ۲۷۶۶ شرح برایه ۲۷۱ شرح دووس ۱۷۹۴ شرح زبارت عاشوراء ١٣٤٧ شرح الشنَّة ٢٥٩٧، ٢٠٠٠ شرح الشرايع ۲۷۸۰ شرح شعبیه ۲۷۷۲،۲۷۷۱ شرح الشوارق 1489 شرح شواهد كبير و صغير 1707 شرح صحيح مسلم ٢٧٠٣ شرح صحیله ۱۲۲۵،۱۱۹۱ شرح صحيفه سيد عليخان ١٧٩٨ شرح الصحيفة ٢٧٩٦ شر صد کلمه ۲۷۶۶ شرح صندتِه ۱۲۲۵ ۲۷۹۶ شرح عقايد نسفيه ۲۲۳۰ شرح عوامل ۲۷۹۸ شرح فعوص ابن عربی ۱۷۶۹ شرح قصول ابن معط ۲۷۶۷ شرح فاب 1107 شرح الفية الشهيد ١٧٨٠ ، ١٧٧٠ شرح تصيده برده ۲۷۷۲ شرح قصيدة ابى فراس ٢٣٣٧

شرح قميدة سيد حميرى ٢٧١٨



خودالشهاب في شرح الشهاب ٢٧٠٦،٥٢٣ ضياد العالمين ٢٠٢٨ ضياد الفلوب ٢٧٩٦ الطاقديس ٢٨٠٥ طب الأثنه 1004 طفات ۱۰۲۸ طبقات حنفيه ١٧٧٧ طبقات الشعراء 1761 طبقات النحاة ١٥٢٧،٢٢١٤ طب النبي ۲۶۷۸ طهارت ۲۸۰۷ طهارة الأعراق ١٤٧٤ طيوريات ١٧٣٥ ظلمات الهاوية ٢٥٣٠ عيقات ۶۸۰ عبقات الأنوار 2001 عثمانيه ۲۵۶۳ عجايب المخلوفات ١٧٧٩ الفلد ۱۷۳۲،۳۱۷ العدد الفوية لدنم المخاوف اليومية 2064 7777 sié عدة الدَّاص ١٣٠٥، ١٣٧٩، ١٣٧٩، ١٣٧٨، ٢٧٨٠ عرائس ۲۶۷۵ عطته ١٠٢٠ عقاب الأعمال ١٠٧٤، ١٠٧١ مقايد ١٠٧٢ مقايد نسفيه ۲۲۲۰ عقد القريد - 400 1717، 1767، 1777، 1744، 1764 علل ۲۵۰۵ علل الشوايع ٢٥٣ State 197, 797, 709, 709, 709, 7777, 6777, 1777 عسسمالة الطبالب ١٨٦٠ ٣٨٩ ١٨٨ ١٨٨ ١٨٨ ١٨٨ ١٩٧٨ ١٧٠٧. 7816. -176. 7176. 6176. 1776. 7776. 4076. 0171, 1771, YTON, 4701, 0701, 4701, A701, 2701. 1001. 0001. 1901. 7901. 4901. 7901. 7141. 9177. የሃሳሌ ያያቸው ያቸልም አቸውን ያቸዋል

عنوان الشرف ١٧٧٤

عوائد الآيام ٢٨٠٥

عوالي الَّمُثالِي ﴿ هُوالِي النَّبُالِي .

صرف بیر رکبری ۱۷۷۴

شفاه الصَّدور في شرح زبارت عاشور ٢٢٧٩،١٠٧٢، ٢٢٣٩ Time 3.97, 9797, 1995, 7997, 7997 شمع اليقين في الامامة (1994 الشمل المنظوم في مصنفي العلوم ٢٧٤٨ ، ٣٧٤ الشرارق ۲۷۶۹ الشراعد ١٧٣٨ شواهدكير وصغير ١٧٧٧ شواهد النبؤة ١٠٠٠ ٣٩٤ الشهاب ۲۲۰۶،۲۶۸۳ شيخ و غلام 1500 صافی شرح کافی ۱۳۹۱ ميماح اللغه 1771، 1766، 1700، 1778، 1779، 1776 شحف أدم ۱۹۷۴ صحف ایراهیم ۲۰۱۶،۱۹۷۲،۱۶۲۵ منحيح ٠٠٠، ٢٥٤٧، ٢٥٧٩ صحيح ابىداود 1997 صحیح بخاری ۲۰۶، ۱۹۹۲، ۲۷۲۱ ۲۷۲۲، ۲۷۵۲ صحیح ترمذی ۲۳۲۷،۱۹۹۲ صحيح مسلم 1991، 1974، 1907، 1974، 1974, 1074 margin 1911, 6771, 7701, PAYT, APYT المحيقة ٢٧٨١، ٢٧٩٤ صحيفه ثالثه سجاديه ٢٧٩٨ صحيفه ثانيه علويه ٢٧٩٨ . ٢٠٥٧ صحيفه سجّاديّه ١٥٥٣، ٢٧٧٠ صحيقه سيد هليخان حه شرح صحيقه سيد عليخان صحيفه علويه 2000 صحيقه كناملة مسجّاديّه ١١٧٥، ١١٧٤، ١٢٠٠، ١٣٠١، ١٣١١، TETO SELL SELECT STORY, TITLE صدكلمه ۲۷۶۶ صدمسأله ۱۱۸۴ صراط المستقيم ٢٧٧٨

> صفات الشيعه ٢١٣٠ صلاح المتعبّد ٢٢٤ YAYY JOT 15hin MALE ATTI. LAYS, TAYT, BAYT, AKYT, 45YT الضوارم المهرقة ٢٧٨٤ ، ١٣٤٢ ، ١٧٨٤ المسراعل ١٢٧٦ ١٢٢٩ ١٢٩٤ ٢٧٨٢ خيرابط ٢٨٠٤

فصول المهنة في تأليف الأمّة ١٥٥٧ المعيح 1944 فضائل ۲۷۱۸ فضايل اميرالمؤمنين(ع) ۲۶۲۰ فضايل سنعائى ١٩٣٢ فضايل الشحابه ١٣٥٨ فقه الزخيا(ع) ۱۲۲۶ فقه القرآن ۲۷۰۶ فقه اللغة ١٢٩٧٧ TYA4.1707.1175 4.8 خلاح الشائل ١٨٣٧ فلك النّجاة ١٥٢١ الغوائد الرجالية 2007 فوائد الرّضويّة في احوال علماء المذهب الجمعوريّة (١٥٢٩)، YOU, FOOL TYOL, -017, 7017 فواند المدنية ٢٧٨٦ فهرست المدد ۱۹۲۷ ۱۹۲۸ ۱۸۸۱ ۱۹۸۱ ۱۹۸۲ ۱۹۲۰ ۲۷۲۰ الفيض القدسي في احوال العلامة المجلسي 2014 فيض القدير فيما يتعلَّق بحديث الغدير ٢٩٨، ٢٨٧. ٢٩٧. قاموس ۲۲۲۰، ۲۷۷۵، ۲۷۷۵ القانون ۲۶۷۶ قرب الاستاد (750, 740, 776, 947, 947, 1940) قضاء حقوق المؤمنين 1997 قضايا اميرالمؤمنين ٨٣٢ فواعدشهيد ١٧٨٨ فراعد علامه ۱۷۰۶، ۱۷۷۱، ۲۸۰۳ القرائين ۲۸۰۲،۲۸۰۳ قوت القلوب 2667 كاشف النطاء ١٨٠٠،١٥٥٨ الكانى ١٠٧٧ ، ١٠٤٠ ١٩٤٠ ما مع ما ١٠٤٠ ما ١٠٧٤ ما ١٠٧٢ ما ١٠٢٨

۵۰۱، ۱۲۲۶, ۱۲۲۹ ، ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۹ ، ۱۲۹۰ ، ۱۲۲۶ ، ۱۲۵۶

ተለልሶ, ሚያልሶ, ግዊዌሶ, ፕሌዶሶ, ፕ • የፕ. ሃዋንኖ, ለምሃኒ, ሃ የፕኖ.

Y176, \$135, \$005, AAVE, 187, \$875, 48YF

كامل القواريخ - ١٩٧٢، ١٩٠٥، ٢٥٢٠، ٢٧٢١، ٢٧٢١، ٢٧٤١

TYAL TYPY TYPE JIS

الكافية المعروفة بالقوائد الضيائية 2000

TYTO . TF4+ . TYOF . 140F . 1+0A . FYA . LUS

عوامل ۲۷۹۸ عوامل جرجائي 1984 عوامل مآء 1989 عين البحيات - ١١١٨ ، ١١١٨ ، ١١١٠ ، ١١١٧ ، ١٢٥٩ عيون أخيار الرّضا(ع) ١٩١٨ ١٣٢١، ١٩٢١، ١٩٥١، ١٩٢٢. 1904.T-4Y.VYTT.YYT-.YYTA.YYTO.YPTF خيون المعجزات 1017، 1076، 1098، 1098، 1017، 1978 غاية الأختصار ١٥٢٧.١٢١٤،١٣٣٠ غاية المرام في فضائل اميرالمؤمنين و الاثمة (ع) ٢٧٩٣ الغرر الفوائد 2071 غُرِرُ وَدُرِرُ ۲۶۷۹،۱۰۸۲ الغروبة في شرح الجعفرية - 374 غريب الحديث ١٢٩٧، ١٥٥٦، ١٨٥٨، ١٥٥٩، ١٩٩٢ غريب القرآن 1016 غريبين 1907 غنائم ۲۸۰۲ غنية النزوع الى علمي الاصول والفروع 1410، 1770 A 1771. 1901. 1001. 1341. 1491. 17-7. 1-15. ተ-ተጽ, ተ-ተኖ, ተተተተ, ተዋተጽ, ማየተኛ, ፍፃተኛ, ۵-ፍኛ, ተዋዋኛ, غيبت نعماني ١٩٨٢ الغيبة ١٢١٠ الفائق ۲۰۰۲، ۲۷۰۱ فتاوی کبیر ۱۲۴۴ فتوحات المكتبة ٢٣٣٠،١٧٣١ فتوح احثم 🖚 فتوح ابن ھئے کوئی فتوح ابن اعتم كرفي ۱۹۶، ۱۹۶ القرج بعدائشدة ٢٥٥٨ فزج المهموم ۲۰۲۸ فرحة الغزى ١٩٤٤، ٢٢٤، ١٣٤٠، ١٩٤٧، ٢٧٤٥، ٢٧٤٥ القرق ١٩٥٢ فصوص ابن عربى ۲۷۶۹ فصوص الحكم ٢٧٢١ فصول 1354 فصول ابن معط ۲۷۶۷ فصول فيحلم الاصول ٢٨٠٤

فعبول المهند ۱۱۷۷، ۱۵۰۶، ۲۶۰۰، ۲۶۰۱



كَمُل البصر في سيرة سبِّد البشر (ص) 15% كسر الاصنام الجاهلية في كفر جماعة الصوفية 2744 كشاف ۱۳۶۶ ۲۲۲۹ ۱۰۷۱، ۲۰۷۲، ۲۰۷۲ ۱۹۷۲، ۱۹۷۲ ۲۸۷۲ كشف الأستار عن تاريخ عبدالملك العصامي ٢٢٢٠ كشف اللعب ١٩٧٨ كشف الرموز ۲۷۶۵ كشف النطاء ٢٨٠٢ كشف النبك ٢٠١١ ١٩٣٠ ١٩٣٤ مدم ١٩٥٠ مدم ١٩٠٠ م ١٩٠١ ለድ ብር አስተርር ድርሰር ተስተር ሃይበር ድቂኖር የሚኖር የሚኖር 3-01, 3331, A331, A7Y1, Y7Y1, YVV1, Y-A1, A3P1, አንም ሊማተ ነ, ዋዋ- ነ, ለጉ- ነ, ማዋ- ነ, - ለአዋ كشنف الفتام ١٧٩٨ كشف المعنية ١٩٢٦ /١٠٨٠ ١٩٨٨ / ١٧٢٢ كشكول ٢٠١١، ١٩٦٩، ١٥٥٠، ١٩٥٣، ١٨٥٨، ١٢٧٨، ١٨٧٢، کشکول بهایی ۱۵۱۳ کناب ۲۷۹۲ كفاية الأثر ١١٤٨ ١١٤٨ ١٣٥٠، ١٢٤٠ كفاية الطالب ١٩٩٩ كفاية الموخدين ٢١٢٨،٢١١٨ كلمأت حكميه 1941 كلم الطَّيْبِ ٢٠٥٣ كلمة طيبه ١٣٠٤ ١٣٠٩ ١٣٠٩ ١٣٤٩ الكلمة الغزاء في تفضيل الزهراء (ع) ١٥٥٧ كليات ابن سينا ٢٧۶٨ ، ٢٧٠٧ كليله و دمته ٢٣٣٩، ٢٥٦٣، ٥٥٦٣ كمال الذِّين - ١٩٢٣، ١٩٧٩، ١٩٧٩، ١٠١٤، ١٩٠٩، ١٩٠٤، كنز الدقايق ٢٧٩٥ كنو العرفان ٢٢٧٣ كنز الفرائد في حلَّ مشكلات القراعد ١٢٢٠، ١٨٧٩، ١٣٥٧. الكنى والأتقاب ٢١٥٢ کوک الملک ۲۳۰۹ كوهرمواد ۲۷۶۹ لامية العجم 2005، 2001 أَلُوْ وَضَاتُ الزَّاهِ وَاتَّ فِي المُعجزاتِ بعد الوفَّاتِ ١٥٧٨ أَلُو وَضَاتُ الرَّاهِ المَ لسان الخواص وقبلة الافاق ٢٧٩٣

لسان العرب ۲۷۶۸

لَمِع ٢۶۶۴

كامل الزيار. ١٠٣٧، ١٩٣٩، ٢٥٥٠، ٢٤٥٣ كامل السقيقة (كامل بهائي) - 741، 741، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۵۹، ۸۵۹، ۸۵۲، ۸۵۸، ۸۳۲، ۸۵۹، TVP0. TVP1. TVP1. T - - 1. GTTT. 1981. GAY کامل میزد ۲۳۰۸۵۳۰ الكتاب ٢٥٢٢، ٢٢٥٢ كتاب الآل 1904 كتاب أيات الاحكام ٢٧٨٣ کتاب این یکبر ۱۷۴۸ کتاب ابن داود ۱۷۴۳،۱۴۲۵ کتاب ادریس ۱۹۷۴ کتاب ارمیای پیغمبر ۹۳۹ كتاب تحصين ١٣٥٥ کتاب نعجب ۱۶۸۲ کتاب تفسیر ۱۷۳۹ کتاب جفر ۱۳۴۰، ۲۱۰۰ كتاب در متعه ۱۷۳۸ كتاب درناسخ ومنسوخ ۱۷۲۸ كتاب رجال 1974 كتاب زهد ۱۷۱۹ کتاب شعبا ۱۴۹۳ كتاب شيخ ابوعمرو كشي ٢٥٩، ١٢٨٩ كتاب صالح ١٩٧٢ كتاب صلاة ١٣٢١.١٥٩٠ ١٧٢٩ کتاب خیت ۱۳۵۳ كتاب فضايل 1970 كتاب تقيه ٢٢٥٧ کتاب کیر ۲۹۱ کتاب کُشی ۱۳۳۶ کتاب مجدی ۱۸۹۵ كتاب المجلى ٢٧٨٠ کتاب مختار ۱۸۹۳ كتاب مشيخه ١٧٣٩ كتاب منتخب ١٠٧٨ كتاب نجاشى ١٧٣٧ کتاب نوادر ۱۷۳۹ كتابنوح ١٩٧٢ كتاب تورالعين ١٣٨ كتاب وفيوء ١٥٩٠ کتاب هو د ۱۹۷۳

مجموعة الشهيد -- مجموعه شيخ شهيد

محاسن بجمحاسن برقى

محاسن برقی ۲۱۰۳، ۲۵۷۶، ۲۷۵۱ تحقضر 1991 محلى ١٤٨٢

true carritations and محاسن و مساوی ۱۰۳۸ اللمعة ١٧٧٢ محاضرات ۲۲۱۱، ۲۵۰۲، ۲۵۰۲ ۲۷۱۲ لوامع الاحكام 14.5 لؤلمع الأنوار في شرح عيون الأخبار ٢٥٥٨ محاكمات ۱۷۷۶، ۱۷۷۱ محبوب القلوب ٢٧٠٧ لهرف - الملهرف لؤلؤو مرجان ۷۱۷، ۷۷۵ ۱۸۹۵ ۱۰۶۸ ۱۰۶۸ ۱۰۶۸ محجة اليضاء في تهذيب الاحياء ٢٢٩٩ لؤلؤة البحرين ١٧٩٩ محصول في علم الاصول 2014 مَآثِر النَّهِينَةُ ١٣١٨ المحكم ۲۷۶۸ ماوراء ألنهر ٢٥٨٣ مبادى الاصول 1991 التحيط في اللُّغة ٢٥٥٩ مباهج المبهج فى مناهج الحجج - ١٧٠٦ مختار کُلِّی ۱۳۳۶ بسوط 127 المختصر ١٧٢٩ منعه ۱۷۸۶ مختصر ابن حاجب ۲۷۰۷، ۱۷۶۷، ۱۷۶۸، ۱۷۶۸، ۲۷۷۰ مثالب اهل البصرة ٢٢٩٧ مختصر اصول ۲۷۴۶ مثنری معتوی ۲۷۶۲،۲۶۹۹ مختصر البصائر 1410 مثير الإحزان ٢٠٠١، ٩٤٠١، ٢٧٠٣ مختصر الصحاح ٢٧٨٠ مجازات القرآن ٢٩٥٧،١٥٥٣ مختصر عقبدي ۱۷۹۳،۱۷۸۶ مجازات النَّبويَّة - ١٥٥٣، ٢۶۶٧ مختصر فقه ۱۷۲۶ مجاز القرآن ۲۴۹۷ مختصر لحياة الحيوان (عين الحياة) ٢٧٧٣ المجالس 175. 171. 471. 774. 484. 487. 171. 9-0 0-6 مختصر مختلف ۲۷۷۸ 6771. PTF 1. YYP1. GTF1. YTY1. 6161. TYFT. ASST. المختصر النافع ١٧٧٢ TA-T. TYYY, TFAT مختلف ۲۷۸۶،۹۸۳۲ مسجالس المؤمنين ٢٠٠٧، ٢٠٠٠ ١٢٢٠ ١٢٢٥، ١٢٢٢، ١٢٢٥، مختلف علامه ۲۷۸۳ ላለተሩ ሪፕተር, ለየተራ, የየዕራ, የለዕር, ሊፕኖር, ፕፕሃር. • ፕላሊ مخزز الانشاء ١٧٧٩ ንፕልሲ ዓዓ/ፕ, አህ/ፕ, አሃዓፕ, ፕ٠٧٢, ሃዓሃ፣, ፕ९٧٢, /አሃፕ, مخزن البكاء ٢٨٠٢ . منازى الاحكام في شرح عيانات شرائع الاسلام ٢٧٨١. مجدي ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۳، ۲۵۲۸ 78YT, 68YT, 98YT, 9FYT, FFYT المجسطى ٢٥٧٥ المدمش ۲۵۲۳ مجمع الأطال 1994 مسدينة المعاجز - 110، 110، 110، 1747، 1746، 1746، مجمع البحرين في تفسير غريب القرآن و الحديث ٢٥٠٢. Y+41, 44YF, 1PYF مدينة المعجزات واسلاسل الحديد ٢٧٩٢ مجمع البيان ٢٢٦٠، ٢٢١٢، ٢٠٧٢، ٥٠٧٥، ١٧٨٨، ٢٨٧٢ مرآت الزمان ۲۵۱۷ مجمع الرجال ۲۲۸۴ مرأة الجنان و عبرة البقظان ٢٢٠٧، ٢٤٨٢، ٢٧٧١ مجموع الزائق من ازهار الحدائق 1000 مراسم ۲۶۸۵ مجموعه ۲۰۸ مراصد الاطلاع ٢٧٢٠ مجموعه ثبيخ شهيد ۲۷۷۸،۱۷۲۰ه مسبروج الأحب 201، 104. 244، 477، 477، 471، 1041. 1041. مجموعه وزام مه تنبيه الخاطر 7011, 0441, 7017, 0-77, -177, 9177, 9177, 5777,

-757, 3077, A077, 1-77, Y-77, A-37, YTTT, 1YTT, -PTF. G-TF. A-TF. PTTT. TOOY. 9007. 1797

مطالع ۲۷۹۴،۲۷۷۱ ۲۷۹۴ المطول ٢٧٨٩، ١٧٧٢، ٢٧٧٤، ٢٧٨٤ معارف ۲۵۲ ****, ****, **** معالم التنزيل 1947 معالم الستن 1997 معالم العلماء ١٣٣٢ مغاني القرآن ٢٥٤٧،٢٥٩٩ معاهد التنصيص ٢٨٠ معتبر 1770 معتمد الشيعة في احكام الشريعة ٢٨٠٦ 15TV.17T9.7FT معجم الأدباء 1771، 1777 معجم البلدان ۶۰۰ ۵۰۵ ۹۶۰ ، ۱۲۷۸ ، ۲۲۷۲ ، ۲۲۲۰ معجم الشعراء ٢٧٢٠ معجم کپیر ۲۶۲۴، ۲۷۵۵ معراج السعادة في الاخلاق و الخزائن ٢٨٠٥ معراج المحبّة - 1-1/ 11/ 117/ 117 معرفت ۲۵۸۲ المعقبين ١١٨٢ مغازی ۲۲۹۸،۲۴۰۰ ۲۲۹۸ مُغرب ٧١ المغنى - ۲۲۷۱، ۲۷۷۲، ۲۷۷۸ (۲۷۷۸ مغنى في النحو ٢٧٧٠ مغنى اللبيب ٢٧٧٦ مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب ٢٧٧٠ مقائيج المكار كالتر ملاك لالكار مامكار كالمار فرمان ماماك مفاتيح الأحكام ١٥٧٧ مفاتيح الجنان ١٩٨، ١٨٥ ١٧٢٧، ١٨٩٩، ٢١٥١ مفاخرات ٢٣٠١ مفتاح ۲۷۶۸،۲۷۰۷ مفتاح الاحكام في الاصول 20.0 مغناح الفلاح ١٧٨٤ مفتاح الكرامة شرح قواعد علامه ٢٨٠٣ مفضليات ١٣٩٥ ١٣٩٤

مقابس الأنوار 1779

مزار ۲۷۵۵،۲۶۵۳ مزار مزاز کبیر ۱۲۰۹ مسائل على بن جعفر ١٩٢١، ١٩٢٢ مسائل مدنيات ١٣٣٨ مساراتشيعه ١٧٢٢ مستدرک ۱۹۵۱ ۱۸۳۲ ۱۸۳۸ ۱۹۹۱ مستدرك حاكم مه المستدرك على الصحيحين المستدرك على الصحيحين ٢٢٣٧ ، ٢٢٣٧ ، ٢٢٥٧ ، ٢٢٥٧ مستدری الوسائل ۲۷۷۱ ،۱۵۴۳ ،۱۷۲۸ 15:0 المسترشد 15:0 مستطرف ۱۲۷۲ مستطرفات الشرائر 1891 المستندفي الفقه ٢٨٠٥ مسكن القزاد ٢٨٠٢ مسلوک ۲۶۴۱ مسلى القلوب ٢٨٠٢ YOYY Jime مستدابرحنفه ١٣٣١ مستدايوداود ١٩٩٥ مستداحمد ٢٣٠٩ مستد ترمذی ۱۹۹۵ مستدعلی(ع) ۲۵۸۸ مشارق الأنوار ٢٩٢ مشتركات ۲۸۰۳ مشجر 157 مشرق الشمسين ٢٧٨٦ مشكاة الأنوار ٢٠٠٢، ١٣٤٧، ٢٠٠٢، ٢٧٠٤ مشكلات العلوم ٢٨٠٤ مصائب الثواصب ۲۷۸۴، ۲۷۷۲، ۲۷۸۴ المصليح ٢٨٠٢، ٢٢٩٧، ٢٨٠٢ مصابيح يغري ۲۷۶۷ مصابح الثور علا مصباح الأنوار ٢٢٢ مصياح الزائر 1017.1010 مصباح صغير 1710 مصياح كقعمى 174



مصباح المتهجد 176

مطالب الشؤول ٢٠٠٠

مقاصد ۲۷۷۲،۲۲۲۰

مقتل ۶۷۴

مقتعه ۲۵۹

ملاحم ۱۷۲۸

الملاذو البشري ٢٥٢٣

ملل و نحل ۲۷۰۳

الملاذ 210

مقتل ابى مختف ١٠٢٠

مقتل الحسين(ع) 1744

مقامات 🚓 مقامات حویری

7875, -275, 1277, 4755, -757, 5757, 6557, 9457. مقابيس الانوار في احكام النبي المختار ٢٨٠٣ **7A77, 1107, 9007** مقائل الطَّالِيين ١٨٨٨، ١٣٢٩، ١٥٧٨، ١٠٣٠، ٢٥٢٠ منتهى المقال في علم الرجال - ١٨٢٩، ١٨٩٧، ١٨٩٨ م ٢٨٠٢٠ منجزات مريض 1706 التنتخول 1799 مقامات حریری ۱۷۹۹، ۱۶۹۲، ۲۶۹۷، ۲۶۹۸، ۲۷۱۵، ۲۷۲۵، ۲۷۵۶، من قتل من الطالبيّين - ١٥١٨ المنقذمن الغيلال 1997 مقامع القضل ٢٧٧٥،٣٧٤٢ ، ٢٧٧٥ من لأبحضره الطبيب ٢٢٥٢، ٢٧٥٢ مقتضب الاثر ۲۲۶۶، ۲۷۵۶ مسن لا يحضره الفقيه ١٥١٤، ١٥١٩، ٢٠١٢، ٢٠١٢، ٢٤٠٤، منهاج ۱۷۷۴ مقتل اميرالمؤمنين(ع) ٢٣٩٢ منهاج البراعة في شرح تهجالبلاغة ٢٧٠٦ منهاج السنة ١٢٥٣٧ ١٢٥٣٧ منهاج السنية في رد الشيعة و الغدرية ٢٧٧١ مكارم الأعلاق ١٢٥١، ٢٧٠٦، ٢٧٨٠ منهاج الصلاح ٢٠٢٢، ٢٠٢٢ مكاسب ۲۸۰۷،۱۰۷۶ ۲۸۰۷ منهج الصَّادقين ٢٧٠٥ منهج العقال ۲۸۰۳ مُلِيَّةً اللَّبِبِ ١٢٢٠ مراتد ۱۹۲۲ مواسعه ومضايقه 1770 myt.my - - will a المواهب السنبة في شرح الدرة اليهية ٢٨٠٢ الموجز ٢٧٨٠،١٧٩٠ موطأ مالک ۲۲۹۲،۲۲۲۵،۲۲۲۹ موفقيات ٢٢٠٩، ٢٢١١، ٢٥٧٧ مسهج الدَّعسوات ٢٠٤٠ ١٧٢٧، ١٨٣٧، ٢٠٢٥، ٢٠٢٥، ٢٥٥٢، YOUT مهذب ۱۶۹۰ الميزان ۲۵۹۲،۳۳۲۳

النِّجادَ ١١٩٤

الملهوف على قتلي الطَّغوف ٢٧٠٣،۶٢٥ مناجات 1941 منازل السائرين ٢٧٤٩ ، ٣٧٤٩ مناسک ۱۵۸۸ مناسك حنج ٢٥٢ مناسك المزار ٩٠٨ المناف ١٩٠٥ ٢٧٠ ٩٧٠ ١٩٨ ١٧٨ ١٧٨ ١٨٨ ١٨٨ ٢٢٨ ማዲኮ • የ • ቤ 101£ ለ01£ የየ1£ የየዓሱ የሃዓሴ ዕፕሃሴ ሚያለር ሚተቀለ, ሂደተያ, ሂተተኖ, •ዕፕኖ, •107, 1847, 1747, مناقب ابن شهر أشوب ۲۰۰ ۸۵۵ ميزان ذهبي ۲۶۴، ۲۶۹ مناقب الطاهرين ٢٧٤٥ مناهج الوصول الى علم الاصول ٢٨٠٥ ميزان السعاء ٢٩ ناسخ التواريخ ٢٠، ١٩. ١٨٨ ٢٢٤ منتخب ١٠١٨،۶۲٩ منتخب البصائر ۶۲۸ فاسخو متسوخ ۲۶۲۰ ناصريّات ۱۱۸۴ متتخب طريحي 188 نافع ۲۷۶۵،۲۰۸۰ ۲۷۶۵ شتثله فده ATTE نامة مانشوران ۲۵۲۲ نان و حلوا ۲۷۶۷ مستنهر الأمال ١٧٠ . ٢٠، ١١٥١، ٢١٥٣، ٢١٩٢، ٢١٩٢، ٢٢١٧،

YETT, APTT, 1-75, AITT, 1735, 1737, TYTT, PYTT,



النهاية ۲۰۶۶، ۲۷۲۳، ۲۷۶۲ و ۲۷۶۸ نهاية الأعقاب ١٣٢٠ نهج 🕳 نهج البلاغه نهج البلاغة - 60. 14. 177 (177 / 1741, 1661, 1660 ، 1746. 28-7, -777, TY17, A017, PTYP, TY07, GY07, Y447, TV47 , TVAT , TVA+ , TVFF , TVY+ , TV++ نهج حدیدی ۲۲۰۱ نهج المق ۲۶۱۶، ۲۲۰۷، ۲۲۰۷، ۲۲۰۸، ۲۶۱۶ نهج المسترشدين ١٢٢٠ ١٧٧٢ ٢٧٧٢ ولخى ١۶۶۴ الواني بالوطيات 1766.1766 وافيه عامار ۱۸۷۸ ۱۷۹۹ ۲۰۸۲ ۲۰۸۲ خمت وسائل ۱۵۶۰,۲۷۸۶ وسيله ١٧٢٢ وفيات ١٣٥٤ وفيات الإعيان ٢٧٥٤، ٢٧٥٤ 1981, 1984 A 1981 الهاوية ٢٢٢٨ هداية المسترشدين ٢٨٠٦ ttt gar هدية الاحباب في المعروفين بالكني و الأثقاب ٢١٥١ هدية الزَّانرين ٢٨٣. ٢٨٢ ٢٨٢. ٥٨٤. ٧٢٢. ٢٢٢. ٢٢٢. هشت بهشت يتيمة الدُّهر في مخاسن اهل القصر ٢٥٨٦، ٢٥٧٧، ٢٥٨٦ ينابيع الموذة ١٠٤٠.١٠٥٨ ٢٢٢٠

يوم و ليله ۱۶۰۳ ، ۱۶۰۹

نجم الثانب ١٤٥٧، ١٨٩٢، ١٧٩١، ١٩٩٨، ١٩٩٢، ٢٠٢٢، ٢٠٢٢، さいんざいき الشحة المكية ٢٧٧٧ نخيه ۱۹۹۹،۱۵۷۷ تخبه فارسيه 1961 نخبة الغيض 1745 تزهة ابن سعيد حلى - وتزهة الناظر في الجمع بين الاشباء و النظاير نزهة الناظر في الجمع بين الاشباء و النظاير ٢٨٠٣. ٣٨٠٠ نسمة الشحر 199 تصاب الصبيان ١٣٢٢ نصایح کبار ۲۷۰۳ نغثة المصدور 1994 النفحات في طبقات الصوفية (1995 نفحات اللاهوت ٢٧٨٠ التفحات الملكوثية في الردعلي الصوفية ٢٨٠٠ النفحة المسكية ١٧٧٧ نفس الزحمن ٢٩٢ نفس المهموم ٢١٥٣،١٠٥۶ التقلس على الزسالة العثمانية ٢٥٢٣ تواير ۲۷۰۶ ۱۷۲۸ ۴۲۸ غوادر على بن اسباط ١٣٧٨ التّوائض الزوائض ٢٧٧٦. ٢٧٧٢ غور الأيصار ١٧٢٥، ١٧٢٤ تور الاتوار ۲۷۹۵ تور الثقلين 1945 تور العين مختصر رياض الشهادة ٢٨٠٣ نور علم ۲۰ نور الهدايه ۲۷۷۸

خاندانها، گرومها و قبائل

آلِ لِبُواْراڭ ۲۷۶

أل أبورافع 1544

-TOY, 6707, A767, -667, A667, Y967, 7907, YVOF.

15T1 . YONY . YON-

أل ابي الضَّمَّا ک ٢٠٠

آل ابی مبط ۵۶۵

آل اسعاعیل ۱۳۱۲ آل اعین ۱۳۲۷، ۱۳۲۱

أل الله ١٥

آل امام حسين(ع) ۸۸۰

أل بكر بن واتِل 1970،417

أل بريه المجاد 1971، 2000، 2010، 2017، 1974، 1974، ١٩٧٧،

1404-14-6

آل پیغمبر(ع) ۱۰۲۰،۱۰۱۴،۸۱۷،۲۳۳

أل جعده ١٣٣٢

آلجعفر ١٨٩٢،١٨٢٠

آل حرب ۲۲۶۶

ألحسن ٢٢٧٤ ٢٢٧٤

أل حضرت حسن ١٢٥٢

أل حكم ۲۳۳۲،۲۲۴۲ ۲۳۳۲

أل حمدان 1907

آل دارا ۱۲۹۳،۳۲۴۵

آل داود ۱۹۷۳ آل فریح ۲۰۸ آل رسول ۲۰۸۰ آل زواره ۲۰۶۲ آل زیاد ۲۰۸۱ ۹۸۲ آل سعد ۲۰۹۱ ۲۰۹۲ ۲۲۹۲ آل طاروس ۲۰۱۱ ۲۰۵۵ ۲۲۹۲

IL ALL 1971, 1971, 1971, 1971, 1961, 1962, 1972, 1973, 1974,

أل عبد المطلب ١٠٢٧، ٩٨٩، ١٠٦٧

أل مقبل ۸۷۲

أل على ١٩٤٠، ١٩٧٥، ٢٢٨٧، ٢٢٤٨، ٢٥٢٥، ٢٥٨٦

أل فاطمه ١٣٩٨

أل فرعون ١٠٠٠٠

أللت ٢٥٧٣



TV-5, AP-7, PP-7, 1-17, T-15, P115, YF17, TY17, ATTE, T-YE, POYE, TYTE, GATE, TOOK, YRYE

أل مروان ۲۲۲۲، ۲۲۲۲

أل مصطفى ٩٨١ أل مقتدر 1911

أل مهلب ١٣٩١

آل هاشم ۱۳۴

آل هزيم ٢٠٠

آل يقطين ١٤٠٣

199 441

انبة اربعه ۲۴۹۵،۲۴۲۵

المةزيدية ٢٠٩

انباع بنياتِه 🖚 امويان

TYPY YOYK LIAVY JATE 1997 JULY

اجلاف كوقه ١١٢

أخلاف ۳۹

ادیاء 100,907

الزبكيه ١٧٨٥

السحاقيين ١٣١٤

اشجع (قبيله) ۲۱۶،۲۱۳

اشراف يصره ١٩١٢

اشراف كوفه ۲۲۰۳،۷۴۰

اشراف يمن 194

اشعرتين ١٧٣١

اسحاب ۱۵۳، ۲۹۱، ۹۲۵، ۲۲۴، ۲۲۰، ۲۰۵ ۱۵۰ ۵۱۰ ۹۳۹،

اصحاب امير المؤمنين ٢٠٠

اصحاب جفل ۲۱۴، ۲۹۲، ۲۶۵، ۲۹۲، ۲۱۶۷

اصحاب حسين(ع) ۹۳۲،۸۱۹

أصحاب رسول خدا ۴۹۱

اصحاب صادق (ع) 1006

اصحاب صفّه ۱۷۰

اميحاب عبا ۲۳۷

اصحاب عيسى ۶۹۶

اصحاب فيل ٢٩

اصحاب کوفه ۱۲۵۰

أصحاب كهف ٢٧٢، ٢٨١، ٢٨٣. ٢٧٣. ١٩٨٧

اصحاب محتد ١٢٩

المستريان - 47 م. 114 و155 م 77 م. 144 م 147 م 147 و147 م

. እንደ እንደ እንደላ እግርነ አንቀ*ት ይ*ቁጥ ይያላ ይያላ ይያለ . ዕላቀ ልላዊዶ ብላዊ ማጻሌ ተልይ ያለት ብለት ለም እናተ ለም እ

አየተል አየተና ያለተለ እየተለ ያለቸስ ያለቸስ የተካሲ ልክዓሊ እምም. የተያለ, የምርኒ ፕሬስቲ, የዓለም, የሃርቲ, ዓድርኒ, ••ተኒ,

فتستصار ۱۰۰ ۱۲۸ ۱۲۲ ۱۲۹ ۷۵۸ ۸۶۸ ۵۷۸ ۲۷۶ ۹۷۰ ۹۶۰

ያንሃዲ ያንሃይ አንያር ያለችር እየትር እየ እር ለዲየድ እየተርኒ ያሃላዊ ያ

988 dem

اولادجهم ٢٢۶٢

اولاد حسن(ع) ۲۴۲۴، ۲۲۸۲

اولاد عثمان ۲۱۷۴

اولادعقيل ١١٤٩

اصحاب مسلم ۱۳۲۱ اعباص ۲۳۲۲

TURALTURA TRACETRAP LIGHT WELLS

اكابركوفه ١١٥

اكبش اربعه ۲۲۲۲

الت ١٩٦١ ١٩٦٢. ١٩٩٧ ، ٢٧٦ ، ١٩٦٥ مهم ١٩٠١ ١٩٠١ ، ١٥١٧

امری ۵۹۳

- - C. 71 C. 91 C. 97 C. 70 C. 70 C. 70 C. 77 C. 77 C.

ያልተለ ሃምተራ ፅለተራ ቆተተሉ ሚያተሉ ማለተል ምክሌ ያይታሉ

ሊየየን. ንንኖን, ራንየኖ, ዲገዮያ, ሊዮዮዮ, ሊዮዮዮ, የሊዮዮ, ዮሊኖዮ, ዓለንፕ, ሃላናፕ, ፕዮንድ, ፕ٠ፖር, ተ٠ፖር, ዓ-ገድ, ሃ/ገጊ, ፅ/ገዢ,

ALTE, PLYE, ATTE, PETE, TYPE, TYPE, TYPE, GYPE,

ትየትፖ. ሃቸፖር ለንግን, የንግን, ጎቸፖር, ጓቻፖር, <u>ተሃ</u>ታያ, •••ታያ,

OFFY, AFFY, YORY, FREA, YELD انباء ۸۸۹

Y-Y, A-Y, ۵/Y, Y9Y, ጎለዝ, TFE, TAY, ΔΛΣ, - (Δ. Α/Δ.

11P- 1-91 30P 5TT 5T- 64- 6F4 6FT 6FT

2177, X777, -A77, GIRT

اتصار حبين -- اصحاب حسين(ع)

الصار معاويه ٢٣٣٢

النمار ١٩٠

اولاد ابوالعاص ٢٦٣٩

اولاد ابوطالب ١٩١٤. ٢٢١٩. ٢٢٢٠ ٢٢٢٠

اولاد اميرالمؤمنين ۲۵۴۰

أولاد حكم بن ابرالعاص ٢٣٣٧



او لاد علی(ع) ۱۳۸۴، ۲۳۷۵، ۱۳۹۶ او لاد فاطمه ۱۳۰۸، ۱۳۹۸، ۱۳۹۰، ۱۳۵۰، ۱۳۹۶ او لاد مروان ۱۳۲۳ اهل آسمان ۱۳۷۲، ۸۰۰ اهل اردن ۱۳۴۵ اهل ارسلام ۱۳۸۷ اهل ارمنهان ۱۳۸۷، ۲۵۵۲، ۲۵۵۲

اهل اتفالس ۱۳۳۰ اهل بحرین ۲۰۶۲،۲۰۶۲ (۲۰۶۶ اهل بدر ۲۱۶۸،۶۴۲

امل بنشاد ۱۹۵۶، ۲۳۰۱، ۱۷۲۰، ۱۳۷۱، ۲۸۸۱، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۸

اهل بلخ ١٤٢٩

اهل بيت(ع) ٢٠١ - ١٠٤، ١١٩، ١٢٢، ١٤٥، ٢٥٣، ٢٥٢، ٢٥٢، ٢٥٧، ITT. TYT, AYT, FYT, TAT, GAT, -FY, GYY, -TYL THE SYT. YET, ATT, THE, PYE, OTT, GOT, THE, ላት, ዕናሴ ሦ/ሴ የግዕ, ዕንሴ ሃንሴ ዕንሴ ዓንሲ ለቸዉ -ዕሴ ይነና ይላዩ ይላል ይላል ይላላ ይላላ ይላና ይላላ-ይያ<u>ል ይ</u>ልዩ *ቃ*ላለ *ቃላኖ ቃልየ ቃልየ ቃዋየ ቃታዩ* ,ታተላ ,ታተ *ቃ*የ+ *ቃ*የ+ MAN MAN MAN MAN WAT WAT MAN WAS MATCHAIN ደዓህ ንሃነር ያነነር ፕዮር ነምኒ ተላለ, ድላሊ የፕሌ ሂደር ደዓሌ TYN GYN YNN YNN YPN YPN PPN +1P,71P,61P. ATP ATT ATH ATMATE ATH ATP ATO AIR AIV AVA AVI APPART APILAGA SOP AGT AG- ATA ASY ASD AST AND ANT ANY ANY AVA AVE 71-16 - 7-1. Y7-1. P4-1. -3-1. 79-1. 17-1. 3Y-1. ችጹ • በ. ፕ • በ በ. አ • ለ በ. አ ዕበ በ. ዕሃ በ በ. ቅደ የ ስ. አ ቅፕ የ ስ. ድሃ የ በ. ANTI, YAY I. APTI, 1171, PITI, PTTI, +171, TYTI, ዲየፕላ. ፣ ለምተፈንሊግላ, ዕድግና, የምንሌ ዲተኝተ, የችፕተ , ፣ እችነሌ ANTA, -701, A701, 7701, VAOI, 7751, 5-VI, 77VI. ተባለሱ ተላልር, ትፕላሲ ሃየላሴ ሃዕላሴ ፕሮድሲ ሃየድሲ ሃየድር 4984, APPL, Y++Y, Y3+F, Y+1Y, 4717, 017F, 377F, •ግዮያ, ደግያያ, ምግዮያ, •**ግዮኖ, ሃለ**ንፖ, ዲድኖኖ, ፕ*•ግዮ, አ*ለጎዮ. 1717, 2717, 2817, 2877, 1777, 7777, TV77, CTGY, 140F. YPOT. TEST. 1787, 779T. POST. 1887. 798Y. ፕሃለሃ . የድጓዮ, ነገሃዊ, ዓቸሃዊ, ዕጻሃዊ, ሃሌሃቸ

اهل تاریخ رسیر ۲۹۱ اهل توک جانزاک اهل خاهلیت ۲۰۷۰ اهل جنبل ۲۰۴۰ اهل جنبر ۴۲۲۶ اهل حجاز ۲۲۷۵ م اهل حجاز ۲۲۷۵ م

اهل جمص ۲۱۷۹

اهسل خبراسیان ۱۳۶۰ ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۳۹۵، ۱۳۹۵، ۱۳۹۵، ۱۳۹۵، ۱۳۹۵، ۱۳۰۷، ۱۳۹۵، ۱۳۹۵، ۱۳۴۷، ۱۳۳۵، ۱۳۴۵، ۱۳۴۵، ۱۳۹۵، ۱

اهل دمشن ۱۳۰۸، ۱۳۲۸ اهل دیلم ۲۶۳۲ ۱۹۹۲ اهل روم ۲۹۷، ۱۹۷۲، ۱۷۸۱، ۲۵۰۶، ۲۷۲۹ اهل ری ۲۲۷۷، ۱۴۷۷ اهل زمین ۸۰۰

ובן בון - פדי, פדי, פאד, פאב פים פים פים אלם אדם ריים, דיים - ריי, אדא דמי, דיי, דיי, איא, וצף, מצף, דו - נ. 20 - נ. זמונ, דמונ, ופונ, פינית חדדה ואות האוד, דאוד, דאוד, אדדי, מדדי, ופדד, ודדה ד-די.

اهل طبرستان ۲۴۲۵

اهل عذراء ۲۷۲

اهل سند ۲۰۱۹

آهـــــــل عــــراق ۱۹۱۰، ۱۹۸۶، ۱۸۸۸، ۱۹۰۵ ۱۹۰۰ ۱۹۷۸ ۱۹۷۳ ۱۹۷۷، ۱۹۵۰، ۱۹۷۵، ۱۹۷۵، ۱۹۸۳، ۱۹۲۳، ۱۹۲۳، ۱۹۲۹ ۱۶۹۴

> اهل خاضریّه ۱۳۵۰ اهل فارس ۱۳۹۱ ۱۳۹۱

> > أهل فضل ۲۶۰

امسل شیم ۱۹۶۳، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳، ۱۹۹۷، ۱۹۷۴، ۱۸۷۳ ۱۹۷۸، ۱۹۲۷، ۱۹۶۳، ۱۹۹۹، ۲۰۰۱، ۱۹۰۱، ۲۰۰۱، ۲۰۲۱، ۲۰۲۱، ۱۹۹۲، ۱۹۵۵، ۱۹۷۲

اهل کاشان ۲۰۵۹

اهل کتاب ۵۰



اهل كرمانشاه 1960

اهل لغت 199

اهل مداین ۱۹۲۲، ۲۰۰۹

أهل مدين ١٣٣٢

ואת הבני 197, דדה זפה 207, אחה פרכ עמה זדיה. פדיה רפיה 197, זפיה 1976, פירה פירה אמרה 2016. יפרה 1977, ארדה פדדה זידה בדיה בדיה בדיה פודה. פאמר איפה ממאה זיאה דידה מודה עודה אודה. בירה ידדה ודדה מדיה אפרה אינה מדיה מדיה ימוד.

> اهل مصر 370، 3714، 3716، 3717، 3797، 3797 اهل مغرب 3016، 3016، 3716

امسل مگ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۲۳ ۱۳۳ ۱۹۳ ۱۹۳ ۱۹۳ ۱۹۰۰. ۱۹۱۲ ۱۸۶۱ ۱۸۶۱ ۱۰۰، ۱۹۰۷ ۱۹۲۲, ۱۳۲۲ ۱۸۹۳ ۱۸۵۵.

> اهل موصل ۱۳۶۸ اهل نجران ۱۳۶۹، ۱۳۸۹ اهل نجف ۲۰۸۷،۲۰۵۹ اهل مددان ۱۳۵۵، ۲۰۶۸،۱۹۵۵ اهل مدد ۱۳۵۶، ۱۳۵۳ اهل بدن ۲۹، ۱۳۵۲، ۲۴۷۶ أصحاب اجماع ۱۳۶۳ أولاد الجرز ۱۳۲۰

> > يُجِيلُه ٧٤٣,٣٨

بخاريون ١٨٩٢

بدرین ۲۱۷۶

> بربریه ۴۰۵ برمکیان ۱۶۲۸ بصربان ۱۶۲۸ تا۲۷۲ تا۲۷۲ تا۲۷۲ تا۲۷۵

بندادیّین - ۲۵۸۸ ، ۱۳۹۸ ، ۱۳۷۳ ، ۲۵۲۹ ، ۲۵۵۳ ، ۲۵۸۸ بکر بن وائل (تبیله) - ۹۱۳

שענה אספא שטע

بنی آدم ۲۷۹۷،۱۹۸۴

ینی است. ۲۸، ۲۷۳، ۱۵۵ ۱۳۵ ۱۶۸ ۱۶۸ ۱۹۸ ۱۹۸ ۱۹۸ ۱۹۸ ۲۵۲ ۱۳۲۰ ۱۳۵۱

ینی اسرائیل ۴۴ ۴۷۷ ۱۰۰۰، ۱۰۱۸، ۱۱۴۲، ۱۹۵۸، ۱۹۵۸ ۱۸۵۷، ۱۸۹۲، ۱۸۹۵، ۱۸۹۵، ۱۸۷۵، ۱۸۷۵، ۱۸۷۹،

ንምሃ

بنى الأصفر 179 بنى الحر 1780

بنى الحرث بن فهر ٢٨

بتى الحسن ١٢٥٦

بنى الشهيد ۲۶۰ بنى الطبيب ۲۶۲

بني العيّاس ٢٠٠٧، ١٣٩١، ٢٠٠٧

بني الفوارس - ١٩٢٠

بنى القين ٥٣٧

بني المصطلق ١٠٨، ١٧٤ (١٧٨

مني النجار ٢٠

بني النَّصْير -٧٠ ١٥٢، ١٧٢، ١٧٢، ١٧٢. ١٧٩

بني اللقيب المحمّدي ٢٥٣

بني ابيّه سه شويان

يني تِجيلُه ٧٢٩

يتى بسطام 1917

يني بكر ٢١١ ،١٥٣ ،٢٥١

ېنى بر په 1001، 1501، ۲۲۷۰

يتي تعيم ١٦٨. ١٣١٩. ٢٠١٩. ١٦١٠ ١٢١١. ١٢١٤ ١١١٧ ١١٨٢

474. 176. 772. 1917

بنى ئَعْلَبُة ١٥٨

بنى ثقيف ٢٢٥٤

ینی جعفر -+ فرزندان جعفر ینی حرام ۲۶۹۷

. .

يتى حسن 🖚 فرزندان حسن

بتي حملان ۲۶۲۲، ۲۶۲۱

بني حنظله 214، 215

بني خنيقه 1128

参

٧٩٨

يني حق ٢١٣،١٢١٢ يني خزاعه ۲۱۱ ۱۷۶ ۲۱۱ ۲۱۱ بني خلف ۲۹۲ بني جِنْدِف ٢٠ بئی دارم ۸۷۸ بنی راشد ۲۰۲۲ ېنې زېيد ۲۵۷ یش زهره ۲۰۴ ۱۷۲۰، ۱۲۱۵، ۱۲۱۳، ۱۷۲۲، ۱۷۲۱، ۲۷۲۰ يني زهرة بنكلاب ۲۸ بنی ساعدہ ۱۳۲۸ بنی سعد ۲۲، ۹۵۲ ۲۱۹ ۷۱۲، ۲۱۶ ۲۱۷ بتى سعدين بكر 10 بني سلجوق ٢٥٢٨ بنى شَلَيْم ١٥٥، ١٥٩، ١٢٠، ١٨٣ يتى سهم بن خمرو بن هصيص - ٣٩ بنی شبام ۸۵۱ ینی شیبان ۱۶۰۱ ۲۱۷۸ بنى شيه ۲۲۹،۲۲۶ بنی لَبَ ۲۱۷۳ بني طاووس ٢٥٠ ٢٢٧ بني طرف ۲۰۹۰، ۲۰۹۱، ۲۰۹۲، ۲۰۹۲ بنی عابر ۱۶۹-۱۷۱، ۹۱۶، ۲۰۰۵ يني عيّاس 🖚 آل حياس يني عبد الأشهل 1160 بنى عبد الحكم 2010 بني عبد الذَّار 161،174 بنى عبد العزى ۲۴۸ يني عبد المطلب - ١٣٤، ١٣٥، ٢٠٠٢، ١١٧١، ١١٧٧، ٢٧٨١ بنی عبد مناف ۱۴۱ ۵۹۰ ۵۹۰ بنی ځید ۲۷۱۳ بتی عدی ۱۲۱ يتي عدى بن كعب 📆 يني عقبل ١٣٥٣، ١٣٥٢ يش عكرمه ٧٢٩ يني على 191 بني على بن جعفر ثالث 201 ېتى عمرو ۶۰۸

بتى غالب 🗚

بنی غسان ۱۴۱۵

بني غطفان ١٥٥ بنى غفار ۲۸۴ بني فاطمه 195 بنی فزاره ۲۵۶۵٬۵۹۷ بنی قریطه ۱۸۳ ، ۱۷۲ ، ۱۷۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۰ ، ۱۸۸ بني قَيْنَتَاع 107 بنی کلاب ۲۹۲،۴۵۰ بني کتاله ۱۶۲ ۸۱۳ بنى لحيان ١٩١ بنى لحيان عَشْـل ١٧١ يتي محارب 190 بني محمَّد بن على بن اسحاق بن رأس المدَّري ٢٥٢ يني مخزوم ۱۲۹۳، ۱۳۹۳، ۱۳۹۵، ۱۳۹۵، ۱۹۹۳، ۱۹۹۳ بني تَذَلِجُ 190 بنی مراد - ۵۳۰ بني مرافد 154 بتي مروان ١٠٧٧، ١١٩٢، ١١٩٤، ١٩١١، ١١٩٣، ١٢٨٠، ٢٨٢٢. ANYS, 9877, -P77, 1277, 7-75, 1777

یتی معاویه ۵۹۰ یتی مغیره ۲۳۳۵ یتی نمبر ۲۳۳ یتی هارون بن داود ۲۶۹

والله ۱۳۹۵ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ تیر پرزیان ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ نیس ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ نیس ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ نیس ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ نیس ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۳ نیس ۱۳۷۳ ، ۱۳۳۳ نیس ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ نیس ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ نیس ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ نیس ۱۳۳۳ ، ۱۳۳ ، ۱۳۳ ، ۱۳۳ ، ۱۳۳ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳ ،

رؤسا ۲۵۴ زنادقه ۲۱۳۲ زنگیان ۳۹۳ زنهای انصار ۲۸۳ زخاد ۲۵۵ ۲۸۵ زهاد ثماليه ۲۶۷ زيديه ۲۶۰۱ سادات اصفهانی ۵۸۲ سادات الطّلس 1815 سادات بُذَلاًء ١٩٣٩ سادات بطحابي ۲۰۱ سادات بنىحسن ۶۱۲،۶۱۱ سادات بنی هاشم ۲۹۳ سادات حجاز ۱۱۸۰ سادات حسني ۵۷۹ سادات حسيني مرعشي شوشتر 1979 سادات رضائته ۱۵۶۸ سادات شجری ۴۰۱ سادات طاطيا ١٠١٠ سادات عراق ۱۱۸۰ سادات فو ۱۸۱۴ سادات کوفه ۱۹۹ سادات کلستانه ۲۰۱ سادات مرعشتيه ١٣٣١ سامانیان ۲۶۶۲ سامانیه ۲۶۷۱ سیاه کوفه ۸۱۴ سعاریه ۸۵۵۱، ۲۷۵۰ سعاریه سلاطين أل بويه ٢٩٣ سلاطين اسماعيك ٢٩٢ سلاطين علويه ۲۹۴ سلاطين قواميته مرعشيّة - ١٩٣١ سلجوق. ۲۲۹۷، ۲۶۷۲، ۲۶۷۲، ۲۶۸۳، ۲۶۸۲، ۲۶۹۲، ۲۷۰۳، ۲۷۲۳، YOVE, POYE شليم ١٧١ شامیان ۲۲۰۸،۲۷۹

شرطة الخميس 190، 196

شهدای کریلا ۱۷۲

شعراء ۱۹۵۲ ۲۵۴ ۸۸۹ ۸۸۹ ۱۹۵

تيم الرباب ٢١٩١ mw is تعليه ١٩٠ SEL ALT. TYT. TIA 18A نمود ۸۵۰ ۸۲۲ ۸۲۴ ۸۵۰ جرهم ۱۷ جرهميان ۲۱،۳۳ جعفريان ١٢٥١ جنيان ۲۰۶،۷۰۵،۷۰۲ ۲۷۹ خهنته ۲۱۲۱ جهودان 🖚 بهود حذادين ٢١١ خذام ۲۱۷۶،۲۲۶ حروريه ۲۱۸۴ TETT ALVA ALVE AVE OFF HE حنظله (قبيله) ۲۸۶ حواريون ۲۶۶، ۱۱۱۲، ۱۲۲۱، ۱۳۵۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۸، ۱۶۹۵. 144,141 خارجيان خه خوارج خَتُّغَمُّ ١١١،١٢٨ خرامه (نبيله) ۲۲، ۲۵، ۲۱، ۲۰، ۱۵۴، ۲۸۵، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۸ خزرج ۹۶۲،۲۶۲ خزرجیان ۳۰۱ خمسة طيه (م) ۱۲۴۲ خوارج ۲۹۰، ۲۲۸، ۲۶۲، ۲۲۵، ۲۲۱۲، ۱۸۲۳، ۱۸۲۳، ۱۲۸۷، PERS, CELT, PRES, VETS, -VES, -- TE, OFFE, TATE,

> ئىپغازىمىرە ۸۱۹ ئىپغانكوف ۲۷۹7 مالخۇون ۴۰۰

صحاب ۱۹۶۰ ۱۹۶۰ ۱۹۶۰ ۱۹۶۰ ۱۹۶۰ ۱۹۶۰ ۱۹۶۰

صدّيقان ۶۹۰

صفاریان ۲۵۶۸، ۲۷۵۱

صغويًه - ١٩٥٨، ١٩٥٩، ٢٧٥١، ١٨٥٢، ١٨٩٣، ١٨٩٧، ٢٠٧٢

مناديدېمىرە ۲۱۴

طائقه حنفيه ١٩٧٢

> طايغة ازد ۹۵۱ طايغة ان ۱۰۵۹ طايغة غيف ۱۰۵۹

طاهريان ۲۵۶۸، ۲۷۵۱

طئ (قبيله) ۲۸۶۶

طن ۲۱۷۹

عاد ۲۲۶ ۵۰۰ عامله ۲۲۶

مناد ۱۸۴

عیلمار ۲۵۱، ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۸ ۱۸۵ ۱۸۵، ۵۹۰ ۵۰۹ ۴۵۰. ۱۹۲۶ ۱۳۹

> علویُرن بنرالجوانی ۱۳۴۱ علویُد به علویان علویُن به علویان عنایس ۲۳۲۳ غَنْیزه ۲۰۹۴-۲۰۹۳ غازیان ۶۰۷

عازیان ۲۲۹۶ غزنویان ۲۲۶٬۹۶۲ غشان ۲۲۶٬۹۲۶ غُشَان ۱۷۹

> غفار ۲۱۶۳ غلات ۲۱۳۰ فتة باغیه ۲۱۷ فارس ۲۵۰

> > فاطمه ۵۵۷

فاطميّان 1701

فتيان ۶۱۸

فدائه ۲۷۰۰

فراهنه 1001 غازندان جعفر 151



فرزندان حسن ۲۱۰ تا ۲۱۵۳ ۱۱۵۳ ۱۱۵۳ ۱۲۷۸ ۱۲۲۸ ۱۲۲۸ قرسان ۱۳۵۵ قراره ۲۲۹ ۱۲۵۵ ۱۲۹۰ ۱۲۵۵ نزاره ۲۲۵۱ ۱۲۷۵ فصحای عرب ۲۲۷ ۱۲۵۵ فضای سبعه ۲۲۲۷ ۱۲۹۵ فقهای سبعه ۲۲۹۵ ۱۲۵۵ فنهای سبعه ۲۲۹۵ ۱۲۵۵ قاسطین خرارج ۲۱۵۷ ۲۲۹۵ قاسطین خرارج ۲۱۵۷ ۱۲۵۵

خسرامسطه ۲۰۲۰، ۲۰۹۱، ۵۰۵۱، ۲۰۹۲، ۲۰۹۲، ۲۰۹۷، ۲۳۹۷، ۲۳۹۷، ۲۶۲۴، ۲۰۹۲، ۲۰۷۲، ۲۰۷۲

فزاء ۱۲۰۰

فتيسان ١٣٢١

قراد سیعه ۱۳۹۹، ۱۳۲۲، ۱۳۰۲، ۱۳۲۰

قيس ۲۳۲ فَيْنَفَاعِ ١٥٢ کافران ۲۲۵ كأبر ١٩٨٦ ١٧١، ١٩٣١ ١٩٣١ ١٨٨ کنالة ۲۱۱،۱۷۹ 417 .4+1 .YEL .YEL .YEA .YEA .TYL LIS کوفیین ۱۸۸ ه۳۶ ۲۰۰۹ ۸۱۰ ۸۲۲ ۸۱۹ ۸۱۹ ۸۲۱ ۸۲۱ ۲۸۲ JAY JAT JIY SWI JIY JIY JIY JIY JIY JIY JIY ላይሌ ድግዮ, ፕድባፕ, ዋላፃፕ, ድላፃፕ, የለፃፕ, ፕሬርሃ, ፕለፅፕ کهلان ۲۲۲۸ لخم ۲۱۷۶،۹۲۶ لشكر ابن زياد ١٩٦٠،٩٣٠ الشكر ابن سعد ١٨٠٨ لشكر احزاب ١٥٠ تشكر امام حسين(ع) 850 لشكرامبر ۲۹۶ لشكر اميرالمؤمنين(ع) ٢١٨٠. ٢١٨٠ الشكر بصره ٢١٧٢ لشكرشام ١٩٩٣. ٢٧٩. ٢١٧٧. ٢١٧٧. ٢٢٥٢. تشكر عراق ۲۲۵۲،۲۱۷۶ تشكركوف 461. 166. 1664 تشكر مختار ۲۲۶۰ لشكر مسرف ٢٢٣١ لشكر معاربه ٢٢٠٨ لشكرمغول ۲۷۲۶ لشكر منصور ۴۴۷،۶۹۴ تشكر لملاكو ۲۹۳ الشكريزيد ٢٢٢٧

مارقین ۲۱۶۷،۲۹۱ تا۲۸

مُخَكِّمَه (خوارج) ۲۳۱۲،۱۱۹۸

مُذَجِع ١٢٢ ١٢٧ ١٢٨ ٢٢١ ١٢٢

مجرس 200

شحارت ۱۵۸

محیّان ۵۴۱ محدثین ۵۸۴

مخالفین ۳۰۷ مخبتین ۱۵۸۷

مُخَفَّرُمِين ۲۴۱۵

مردم بصره ۱۲۹۳ ۸۱۸

مردم خواسان ۱۸۱۳ مردم طيرستان ۵۸۸ مردم کوفه ۲۰۰۹ ۸۳۲ ۸۳۲ ۱۹۹۳ ۱۳۰۶ مردم مدیت ۱۱۶۰ مردم مکّه ۱۱۴۵ مرواتيين ١٠٨٤ مستوفيان ۲۹۷، ۱۲۳۰ مسكبتان ۲۲۶ مسلمانان ۱۸۱، ۱۹۲۷ ۲۱۲ ۲۱۲ مسوده ۱۱۸۴، ۲۵۹۹، ۲۵۹۹ مشايخ ۲۱۳ مشايخ نخع ۵۰۵ مصريان ۲۲۹۹،۲۱۶۳،۱۲۱۶ مضر 20 الد 191، 199 عَطَيْبِينِ ٣٨ معارفكوفه ۵۱۹ معتزله ۲۷۵۴ مغول ۶۲۸ ۲۷۲۲، ۲۷۶۷ مقترلين فئح ٣٩٣ ملوک ترک ۲۹۹

مراثی ۵۶۹، ۱۱۶۰، ۲۲۱۹

مشركان ۱۹۸۷ (۱۹۲۱ ۲۰۱۷ ۲۰۹۱ ۱۹۸۹ ۱۹۸۸ ۱۹۸۸ ملوک يمن ۶۰۹ ያለተር ለጥይ ለጥይ እየተራ ለየሃራ ተገለፈዋንለ **ሚ**ኖሌ በትበራ 1111 . 14A4

مهاجر ۱۹۶۰ ۸۵۷ ۲۰۸ ۸۰۸ ۵۱۵ ۹۶۲ ۱۹۵۰ ۸۵۶ ۸۹۶۰ 7714, F177, 4714, ATT مهاجران ۱۰۰ ۱۷۵ ۹۷۱ ۱۹۰ ۱۹۰ ۱۹۵ ۱۹۱ ۱۹۲۸ ۲۸۴۲ ۲۰۶۷ مؤمنان ۲۶۸، ۲۲۸ ناكثين ١١٩٧،٣٩١ ١٢٨٠ نجد (قبيله) 191 ننع ۲۲۲۸ نشابون ۱۹۳۰،۹۶۳ نصاری ۲۱۰، ۵۴۵ ۵۴۷ ۱۳۹۳ ، ۱۳۹۳ ، ۱۳۲۳ نصاری نواصب ۲۵۶۷ نربختيه ١٩٥٢ توبختيين ٢٢٢٩ رهایه ۱۳۷۷ هاشینان ۸۲۸ ،۱۷۸۰ ،۱۹۴۱ ، ۲۲۴ هذيل ۲۱۶۳ هرویه ۲۴۵۹ مندان ۵۱۸ ۲۲۸ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۲۲۲۲ ۱۲۲۸

ME 411.411.7-1.090.490.414.4711.7771.4171.

حمدانيين ۸۴۱

994 Adag

هرلان ۱۲۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۹۲۴

TETY JAME JUST





مكانما

10 0001. 71A1. 17F1. 17F1. AYOF أتشكده فارس ۵۰ أفربايجان ١٥٧٠ ١٥٧٠ ٢١٤٠ ٢٩٨٧. أفريقيه ٢٥٩١ أيد ١٧٢٢،١٨٩٥،١٧٢٢ أبل عدم حدم ١١٢٢، ١١٢١ أر. ۱۲۴۷ آبرشهر ۱۲۱۲،۱۱۹۹ ليطح ۲۰۹۷، ۲۰۹۵ ۲۰۴۸ ۲۰۴۲ . ITPE . ITPE STY STY STY ATA . GOV . ITT . ITI

> ابر قبیس (کوء) ۱۲۹۶ اخ ۱۶۸۸ أشأ ١٧٧٠

የሃየየ, የሃሃየ, የየሃየ

اجياد ٢٢٠٢

احجار زبت ۱۲۸۱ ۲۹۳ ۹۲۹ ۳۲۸ ۵۸۲۱ ۲۲۸۱ 121 TA 1-1, 101, 791, 191, 9-7, 777, 797, 777, 187. **** **** **** **** ***** ****

> اخرجه ۱۲۸۶ أذرعات ١٧٥،١٥٤ اراضي غاضرته ١٣١ اراضی نجد ۱۶۹

احد(کرہ) ۱۶۰

اراک ۱۱۳ اردبيل ۱۵۷۰،۱۵۴۹

اردن ۲۱۲۱، ۲۲۲۵، ۲۷۰۵ ارض بابل ۲۸۰

> ارض بواط 170 ارض جُزف ۲۰۳

ارض جعرانة ٢٢٢

ارخى روم ١٣٢٨ ارض وأبق ۱۹۹۴

ارغوی ۱۳۱۲،۱۲۰۰

ارمينا ٩٩٢

أرويا 774

استراباد ۲۶۸۹

استنبول ۲۹۷

استأباد ٢٠٢٣

اسکندریه ۱۹۵۱، ۱۹۹۲، ۱۹۹۲، ۲۲۲۲، ۲۲۲۲

twe Land

اشرف مازندران ۲۷۸۹٬۱۳۳۳

أصبهان ۲۵۸۲

اصطخر شيراز 1054.0۴

امىسىغهان ۲۵۴، ۲۰۳۰، ۱۲۵۰،۱۲۵۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۵۵۸، 2001, TYO1_GYOL, YOA1, YT-T, TY-T, TY-T, -915. PPTT, PTOT, TADE, TADE, TTEE, VTEE, PORT, 1995. SART, AART, **YT, TAYT, BAYT, YAYT, PAYT_IPYT. **7847, 7847, 8847, 0-87, 4-87**

151 أعمى

الزيقية (۱۹۲ م دو ۱۹۹۲ ، ۱۹۲۳ ، ۱۹۲۲ ، ۱۹۹۲ ، ۱۹۲۲ ، ۱۹۲۲ أفريطش ٢٥٧٤

اكبرأباد ۲۷۸۶

اكبرأبادهند ١٣٣٢

امالي ۲۳۱

ازرار ۲۲۵ -۲۵ مداد، ۱۳۴۶، ۱۹۴۳، ۱۹۶۳، ۱۲۹۸

اندلس ۱۷۶۰، ۱۷۹۳، ۱۶۹۳، ۱۷۹۳، ۲۷۶۲، ۲۷۴۳

انتاک ۱۳۶۹

انكليس ۲۱۳۳

اوزاع ۲۴۰۳

ارطاس ۲۲۲



اولجايتو ۵۸۳

ايران ۱۲۵۳ ۲۲۲۹

114 44

ایوان کسری ۵۰

أنيار ۲۱۷۴

بتراغ خير ١٣٣٩

بِثْمِ مُعُونَة ١٧٠

بترميمون 1778

باب الكوفه 2001

بابجابيه ۱۲۲۸

بابحرب 1988

باب صغير ۲۹۲، ۲۲۹۲، ۲۲۹۲، ۲۲۹۸

باب طرقجي ۲۶۶۱

باب کند، ۲۲۵

159 - STAY July

بابلان ۲۲۹۲ باخرز ۲۶۸۵

باخمرا ۲۹۲

یاختری ۲۳۹۰ ۴۴۹۰ ۵۹۰ ۱۳۹۱، ۲۳۹۲، ۱۲۹۴ ، ۲۲۹۷

بازار عُكَاظ ٢٩٩

بحران ۱۵۹

بحراء ۲۴۱۷٬۲۴۱۰

TWAS AREA AREA AREA TRACK TORES ORES, TARES, GAME

بدخشان ۱۹۷۸ بستار ۲۰ هم ۲۰۱۵، ۱۹۶۵ ۱۹۶۷ ۱۵۱، ۱۵۱، ۱۹۹۵ ۱۹۹۳ ۱۰۰۳

TVT. -AT. 110. 790. 579, 779, 77A. -AP. 5AP.
AAA. AAF. 6775, 7A75, 8A75, 9875, 7807

برجان ۱۵۱۶ برقان ۲۲۸۲

برقه رود ۲۵۷۶

بروجرد ۲۸۰۱،۲۶۹۳

بروساء ١٨٩٣

برويد ۱۹۶۶

بريطانيا ١٣٣٧،١٣٧٧

بزيّه ۱۴۱

بُست ۲۰۹۰, ۲۹۹۲, ۲۹۹۲, ۹۹۹۲, ۹۵۷۲

بسطام ١٢١٢

PART THE OPEN APEN THE TOTA FOR FOR THE SYNPART TART THE FACE AND ARE STREETS.
ORE TIN TIN AIM ITW TON THE PILETAL AND
TAKE FOR FORE SYIE, SYIE, PILETYTY, VOTE, 1-OR
POSE THAT THE OFTEN AND PROSE SYIES, VOTE, SATE, SATE,

نیشتری ۲۰۳ م.۳۰ بطحاء ۲۰۲۰ ۵۸۲ بطن تقلبه ۱۵۰۱ ۱۷۷۱ بطن تقربه ۱۶۹۶ بطن تعروه ۱۶۹۶ بطن تعروه ۶۱۲

سنخباد ۱۱۸ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۳ ۱۵۳ ۱۵۵ ۱۵۴ ۱۹۳ ۱۹۳ ۱۹۳ ۱۹۳ ያየት *ታ*የድ *ታ*የነ *ይ*•ለ ፊ•ለ ልቁኦ ልላዮ ልለዮ ልለዮ ፊሉ ATACATA STAL ALIA ALIA STALPTA 7771. A771. Y071. • 771, \$Y71. 0101. 9761_1761, 6701, 4761, 8701, 1761, 1761, 4761, 1761, 7001. 0001. AVGS. TADS. PPOS. TOTS. 7995. Y995. 1774. 1774. 1774. 1784. 1884. 1874. 1874. DAYS, THAILGHAS, AYAS, 10AS, TYAS, TAAS, TRAS, APAR. 37PC, A7PC, 40PC, 70PC, 60PC, 43PC, 13PC, ለተቀም, ምን የተፈተኛ ነው የምንኒ ተሞተር የሚተዋና, ለተቀም, 1717, 6717, 2777, 6977, 9777, 2777, -677, 1277, VPTT. - - TT. T-TT. 9/97, 1755, 7777, 0797, 9757, 1797, COSTS, VYEY, 1875, 9975, 7077, VORY_2077, 2975, 7577, ASSY, TVTS, TVFY, VVSY, PVTS, LARY, 1977, 7977, 1977, --67, 1-67, 7-67, -165, 1167, 7107, 6167, A167, TYCY, YTGY_FTGY, 106Y, TCGY,



TYON, IAOT, DAOT, CAOT, PAOT, IPOT, TYOT, PROT, APOT, IAOT, PROT, PAOT, PAOT,

بلادروم ۱۸۹۴

بلخ ۱۹۰۸، ۱۹۰۰، ۱۹۳۸، ۱۹۳۲، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹، ۱۹۰۹، ۱۹۰۳، ۱۹۰۹، ۱۹۰۹، ۱۹۷۴ ۱۹۱۳، ۱۹۲۲، ۱۹۲۲، ۱۹۲۲، ۱۹۲۲، ۱۹۷۲

بك ۲۲۶۱ بلدگنیل ۵۸۵ بَلُفًا، ۲۲۲٬۲۱۵ ۲۲۹۲٬۲۲۶ بنی حی(محله) ۲۲۱۸٬۱۲۱۲

بنی کنده (محله) ۲۱۵ بوازیج ۲۵۲۶

بومير ۲۳۲۹ بومبر ۲۳۲۹

بهبهان ۱۷۷۸

بيت الحرام -4 بيت أاد الحرام

بیت آف آشترام ۱۳۵۱، ۱۷۹۳، ۱۸۰۳، ۲۷۲۳، ۲۵۹۷، ۲۵۹۷. ۲۷۲۲

بيت المعمور ١٢٨. ١٢٠ ٩٣٩.١٢٠

بیت السفڈس ۲۷، ۱۱۵، ۱۴۰، ۲۲۹، ۱۰۰، ۲۷۶، ۹۹۳، ۹۹۳، ۱۰۳۷، ۲۰۳۰، ۲۵۳۰، ۲۵۳۵، ۲۵۳۰، ۱۹۹۲، ۲۵۳۵، ۲۵۳۰، ۲۰۳۰۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۳۰، ۲۰۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰،

1171 . 1774 . LL.

بیدار ۲۲۰۰ بیروت ۲۲۰۳،۱۵۵۷ بیشا ۲۷۶۷

بیست ۲۳۵۳ پیمارستان عضدی ۲۶۵۳

بين النّهرين ٢٠٢۶

بیهت ۱۳۸۳ ، ۲۶۸۳ ، ۲۶۸۳ پشت مشهد ۱۳۲۱

يشته سليمات ٢٠٩٢

یل شعاب ۱۹۵۰ ۱۹۵۰ پل شاه ۲۷۸۹ تبریز ۱۳۲۵ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ تبرک ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۳ ۱۳۷۳ ۱۳۵۰ ۲۸۵۰ ۱۳۸۰ ۱۳۸۰ ۲۸۵۰ تبت فولاد ۱۳۰۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۷۳ ۱۳۸۰ ۱۳۸۰ ۲۸۵۰

جام ۱۷۷۵ جامع امری ۲۳۴۷ جامع دمشق ۲۶۹۲ جامع عباسی ۱۳۵۲، ۱۳۵۳ جامع عبق ۲۷۸۲ جامع کرف ۱۷۳۸ جیال ۲۶۱۲ جیال ۲۶۰۷

جبال رضوی ۲۲۹ جبُ شیت ۲۰۲۸ جَبَل اور ۱۳۵۱ جبل اور ۲۷۴ جبل جوشن ۲۷۰۱، ۱۲۱۴، ۲۷۲۱، ۲۷۲۱

جبل رش ۶۰۹ جبل سِنْجار ۹۴۲

جبل طن ۲۴ ۱۸۹، ۱۹۳

جيل عامل ۲۰۴۰ ۲۰۳۸، ۱۵۵۲، ۲۰۳۸، ۲۰۳۰ جيل قينتين ١٥٠ TTPA.7:42 40-2

جسبرجسان ۱۹۸۹ ۱۹۸۳ ۱۹۲۰, ۱۹۸۵ ۱۹۹۱, ۱۹۲۲، ۱۹۴۰ ተያለዳ ኒፕኖፕኒ ፕሮርኒ ዓዕርኒ የለርኒ - የርኒ ፕፕኖፕኒ የለጓፕ <u> بحرف ۲۵۳، ۲۹۱، ۲۱۶۵</u>

جزيره ١٧٩، ٢٢٦، ٢٢٨، ١٠٧١، ٢٢٢٢، ١٥٢٢، ٢٢٦١، ١٩٦٢،

7777

جزيره ابن عمر ١٧١٠، ١٧٢١ ججزانه ۲۲۲ ۸۷ ۲۲۲ جعفريّه (محله) ۱۳۳۰ -tyff, 1104 YJL-1999 3944 جؤانه 1771 جوشي ۲۹۸۱ **جُوزَت 1707** يخۇرت (كوم) ١٣٥٠

جوزجان ۱۲۰۰، ۲۲۱۴، ۲۲۱۴، ۲۷۴۶ جوشن ۹۶۵

> جهرود ۲۷۶۴ 194 44 جن ۲۵۸۵

جيرون ۲۲۲۷،۸۸۰

YEAR HON. DOWN

جالوس 1977 جاءاة الخبر 1946

حاجر ۲۶۲ ،۷۵۹ ۵۸۰ ۲۶۲

حارة البغايا ٢٢٥٥

حاير ۱۵۶۶

**** #AY

حبرت ۲۴۲

حجاز ۱۱۵ ۱۹۶۳ ۱۹۶۱ ۱۹۵۵ ۱۹۸۵ ۱۹۵۹ ۱۹۵۰ ۴۰۰ ۱۷۵۳ ۱۸۰۱ APPO ATTE ATA: ATTA ATTA ATTA APT APT MOV TTY1, TF00, TTFT, TOTT, TTTP, TTTP, T-TT

> ججر 170 خجر ۱۲۶۷ حجر اسعاعیل ۱۹۶۶،۱۹۱۱

حدث ۲۴۲۹

111.197.197 4:42

حديقة الزحمن ٢٠٣

حراء (کوه) ۲۵ ۵۵ ۱۳۰

حبسوان ۱۹۸ ۱۹۱۶، ۱۹۲۲ ۱۹۲۲، ۱۹۲۸ ۱۹۳۲، ۱۹۳۲،

حریه ۲۵۸۸،۲۱۷۳

حرم رسول خدا ۱۷۷۲

خروراء ۱۲۴۴، ۱۲۴۰

خۇدىنى ئىلتىم 14٠ حزمقديته ١٠٥٧

حزمواقم ۲۲۱۸،۱۱۵۹

حسن آباد ۲۶۲۰

خضاضه الاله

- AFF, 1567, 1664, 1715, 1110, 1067, 1567, 1767, 176777, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 176777, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 176777, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 176777, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 176777, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 17677, 1767 TYPE , TYPE , TYPE , TYPE

حلران ۱۹۵۶، ۱۹۵۰، ۲۴۲۱ ۲۴۷۷

- LATE 405, VOT. 347, A-C, VTC, ATC, PT-1, -371, ATTL TROL TT-T, TT-T, VO-T, PO-T, 13-T, VV-T, አንላዊ ሲካያይል ሲካያይር ሲካያሉ ሲተቀዋ ሲተቀዋር ሲተቀም ሲተቀም

حلَّه سف ۱۷۵۹، ۲۶۹۲

app app tile

159,15% July -

جمض ۲۲۸ ۲۲۹ ۱۲۱۲ ۲۲۸۷

TYTY. TYAT Anger

خَشِن ١٩٦٩، ١٩٨٨ (١٩٨٨ ، ١٩٨٢ ك

غزأب ۲۱۶۸،۱۱۷

خؤارين ۲۲۱۴

حوران ۲۲۲۴

2591 حوض کرباس 1591

TTO ATOVATON APPLANTS

خاتون آباد ۱۲۵۰، ۱۲۵۴، ۱۲۵۴

خاندام هاني ١٣٩

خانه عمرو بن خریث ۲۹۰

خاته کعبه ۱۴

79.70.77 July

شراسان ۱۱۸، ۲۷۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۲، ۸۸۸ ۵۲۵ ۸۲۸ ۲۲۸ ۵۲۵



17-1, 18-1, 9811, 1811, 1811, --71, 1-71, 2-71, A-74, -771, 1771, 7771, 6771, 7771, 1774, 7771, ያቸው የተመፈተ ያቸው እየተለ አምም አምም አምም አምም አምም የ AFTE, VOTE, AFTE, AGOL, AROL, APRIL PTRE 1947 1994 1996 1901 1904 1977 1977 1974 0-91_A-91, 1791, A191, 1091, 1991, 11AL, 61AL, -T+T, 0717, -317, -078, 1077, 7457, -275, 7175, TITE, GITT, STYLATTE, IATE, TATE, GATE, 1875. 7777, 1+17, 7777, A677, +377, 1377, 7477, AVIT. TATY, 3ATT, YETT . 110T. 010T. 170Y, 770T. -00T. 7007, 7007, 7707, PAOY, ++97, TF97, A797, 7997. የሦ**ቲ**ፕ, ሦ-ሃፕ, ሌ-ሦኒ, -ፕሃፕ, ፕቱሃፕ, ዓለሃየ, *የ*ለሃየ, -ፆሃፕ. **7747.7747**

> خفّان ۱۹۵۹ خير غدير ۲۹۶ خوارزم ۲۷۲۱، ۱۷۲۴، ۲۷۲۵، ۲۷۲۶ خواهند ۲۱۲۱ خورزن ۱۸۱۲ بار الزرق ۸۳۲ دار السلطة ٢٧٩١ طر الثابقة ١٢١،٢٧ ولو النُّدوَّة ١٣١ ١٣٢ ١٣١

TYA aging

دروازه سلمان ۲۶۲۸ دروازه قلعه ۱۴۹۳ درپاچەساۋە ۵۰

فاربطيخ ٢٠٧٢،٢٠٧٢

دار مروان ۲۳۷۹،۱۲۸۸ ۲۳۲۹

دامغان ۱۹۲۸,۱۹۸۸ ۲۳۵۲ ۲۳۵۲

دار قطن ۲۶۶۲

TTTA TOV ALEX

ةجيل ۲۷۱۳ ذجيل

دزنول ۲۱۸۲

دعوات ۹۶۲

دمشق ۲۰۲ با ۲۰۲ ۱۹۷۹ ۱۹۷۰ ۱۹۷۰ ۱۹۷۶ ۱۹۷۸ میداد ۲۰۰۶ ۱۹۴۴، PTT1, 2171, 1717, 7A17, 0P17, 7717, VTT7, 1Y17, ሪሃተን, ዓሃየን, ግፆንን, ታ-ግን, ፆ-ግን, - የንን, ሃናንን, ለ/ገን. . TETT, TETT, APPE, T-TT, PROT. 1-ST, STST. TTST. ዕር የነ. ፕሎዚኒ የድረት, ዊ-ሃን, ዊ፣ሃን, ግንሃን, የም/ነ. ዕማረት. 1797.1791

دمياط ۲۴۱ دران گهران ۲۷۷۸ دؤمة الجندل ١٨٦، ٢٢٢٢، ٢٢٢٢ دوسرخ ۱۶۷۲ دیار بکر ۲۶۲۲ ۲۷۲۱ ديار ربيعه ١٩٢٢ وبارمصر ۲۶۲۲ دىرأغۇز 181 ديرجائليق ٢٩٤١ دير راهب ۱۶۶ دير سمعان ۲۲۸۷ دير عاقول ۲۶۲۵،۲۵۷۲ دير عبدالزحمن ٥٢٠

ጉዮዓፕ, የያዓፕ, ዓ**ተ**ዓፕ, ጉዕሃቶ, ሃሃሃ፣ دينور - ١٥٢٨، ١٥٥٩، ٢٠٤٠ ب٧٥٧، ٢٢٢٢، ١٨٧١ ذات الزفاغ ١٨٠، ١٩٠ دَر الْحَلْيَقُ ٢١٦ ، ٢٢٢ ٢٣٨ ةر خشو ۱۷۷

دیسلم ۱۹۸۸ ۵۰۰ ۵۰۱ ۲۱۲۲، ۲۵۵۴، ۲۸۸۹، ۲۵۹۹.

ذی آئر ۱۵۸ ذي طوي 110 ذي تار ۲۱۶۹،۳۹۲ eleik FYYF واوند كاشان ۶۹۴

دیر نصاری ۲۴۱۷

وباط سعد ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ زنيل، 201. ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۸۵، ۱۱۹ ۲۲۲، ۲۶۳، ۲۱۶۳، ۲۱۲۳،

የዕኖች ለሦሉ፣ ለሃሳት

TPYL TPTL TPTT رجيع ١٧١ وحبه ۲۲۸ رحيه كوفه ١٩٨٧ رزين ۱۲۰۴ رسانیق ۵۸۰ رصاف ۱۹۹۲، ۲۰۲۲، ۲۶۲۲، ۲۷۶۲

رَشْوَى 170، 540، 174، 1740، 1700، 1706

1040.1047.1797.1197.1070 3; رقيم 101

رکن بمانی ۲۶۶۹،۲۴۰

رمضادمکه ۱۳۱ زوّحآء ۲۲۱،۸۵۱ رودبار ۲۷۷۷

, 1757. 1767. 1767. 1667. 1662. 1764. 17641. 1767. 1767. 1767. 1767. 1767. 1767. 1767. 1767. 1767. 1767.

ووميته 177

رومية المداين ٢٣٩٤

> زاب مرصل ۲۳۲۸ زاره ۸۲۱ ژباله ۵۹۷ - ۲۵۵۸ ۵۵۵۲ (برب ۲۵۰۱ زبرب ۲۶۰۱

> > زراره ۲۶۵۲،۲۶۵۲ زُرود ۲۶۹ زمخشر ۲۲۰۱

> > > زمزم 446

زنجان ۱۹۲۸، ۲۱۶۰، ۲۷۳۱، ۲۷۲۲

زنگبار ۱۵۴۸ زوراء ۱۳۷۷

ساباط ۱۷۸۸

ساباط مداین ۵۴۱ ۵۲۲

ساری ۵۸۸ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱

ساعير (كوه) 1596، 1590

440+ "444b

- Jes 1777, 1777, 1987

ب ۱۳۸۵ میزوار ۲۷۰۴

سجستان ۱۹۲۱، ۲۵۲۷ ۲۵۲۲

سخا ۲۷۲۵

سدرة المنتهى ١٣٨

شسترنخس ۱۸۸۶، ۱۹۸۸، ۱۱۹۸، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۹۳، ۲۵۱۱، ۲۵۱۱، ۲۵۱۳، ۲۵۱۳، ۲۵۱۳، ۲۵۲۴

سرداب مقلس ۲۷۲۶

> شقران ۱۹۲۹ شقیا ۱۹۷۳ سالائم ۱۹۷۷ سلم ۱۹۶۸ سلمان ۱۷۸۸ سلمی (کوره) ۱۷۷۴ سنماره ۱۷۷۰ ۱۹۶۸ سنماره ۱۷۷۲ ۱۹۷۸ سنماره ۱۲۷۲ ۱۹۷۸ سنماره ۱۲۷۲ ۱۲۷۲

4. 776 4911, 00711, 91.7, .P

سندان ۱۹۸۵، ۱۹۸۶

سواد ۲۶۲۲

سورانیک (محله) ۵۸۳

سوراء ۱۹۳۰

سوس 1104°, ۲۲۸۲°, ۲۲۸۲

سوق الطَّمام 1700

موق العطش 1777

سريدا ٢٥٢٢

سريقه ۶۱۷

سهرورد ۱۷۲۱

نبال ۱۳۶۸،۱۵۸۶

...

سيبور 194

سبراف ۲۶۵۳

سيرجان ١٥٢٥

سيستان ۲۲۷۴

سيف البحر ٢١٨٨

السيور ۱۷۷۴

TWY ---

شاطبه ۱۷۲۲



414 475 475 475 476 464 475 476 476 476 476 476 476 464, 6VI, PAI, 7+7, 877, P77, +VT, 4AY, 7PT, 7+7, ል · ኤ. · ሃሚ ፕ/ተ. ዓትፕ. · ዓት. የሃሚ ያሃሚ ዓለኛ. ዕቶፕ. ዓ.ሲ V-0. P-0. Y10. P10. - Y0. PY0. 076. AFO. 186. 990. MPT MOT MTT MTS MTS MIN SYT SYL STO DVO ATT AND AVA AVE APP APP AGA AGE AVE T--1. 2--1. -1-1.21-1. 77-1. -7-1. 10-1. -711. -۵16, P۵66, 1976, PYY6, •۸76, TYY6, ₱₹₹6, ₹₹₹6, **2011, 1761, 1191, 2001, 2001, 2001, 1717, 1717,** AGIT, PAIT, 7917, 7917, 9917, PVIT, IAIT, 7AIT. ችልና**ታ, ና**ድየታ, <mark>አድ</mark>ና<u>ም, ምላንም, ውና</u>ምታ, ዊናሃም, ልናሃም, •ፕየፖ. 7777, 7777, YYYF, 6777, A7FY, 677F, 6777, 7677. **ንዕንን, የ**ዓየን, ንዓየቱ, የሃየን, ዓየናን, ድሃየን, •እየን, ተለየን, *****. (****. * ****. YETT. (****. *****. *****. YETT. ግ-ተም. የለተም. ዓየተም. ይየፅም. አጹዕም. ተድራሚ (ፕኖዲሲ የፕኖሊስ ለፕፕሮ, ፕተባቲ, ፕኖዲዮ, ፕጹዲዮ, - ዶዲዮ, ۵-۷ዮ, ۵۲۷۴, ፕፕዮዮ, የየለለ ,የሃየነ ,የየተተ ,የነምየ

خامات ۲۷۱۹،۲۳۵۵

شاهی ۲۰۵۶، ۱۲۰۷، ۲۲۷۳، ۲۵۵۰، ۲۵۵۱

خيام ١٥١

شجر، ۵۸۱

ئراف ۱۹۷

شطّ فرات ۶۳۱ شطّ منديّه ۲۰۹۰

شِغب ۱۲۵۰۱، ۲۲۲۰

شعب اين طالب ١٣٩

شعب بنیءامر ۲۰۰۵

شقَ ۱۹۶

شلمغان ۲۶۱۷

شماسیه ۲۵۹۳

شرش ۱۷۳۴٬۱۵۶۱ شوشتر ۲۱۸۲٬۱۲۲۹٬۱۰۲۹

شولستان ۲۷۸۸

شهر دی ۱۸۱۳

شهروان ۲۱۶۵

شبخان ۱۷۴۲،۲۰۲

شيروان ۱۷۱۹

شَيْزُرُ ٩٩٢

صحن ادادزاته حمزه ۲۸۷

صخره ۱۶۹۳

صخره ببت المقدّس 2027

صريا ١٨٢٥.١٨٢٥

معيد ١٧٧٩

18-17-1798-1998-77- 111 Lie

صَغْراء ٢٥٥٥،١٥١

TYYP ain

صنین ۲۰۳ به ۲۰۰ به ۱۳۰ به ۱۳ به ۱۳۰ به ۱۳ به

مقالبه ۲۵۱۶

ضليتا ١٩١

صنعاء ٢٢٩٨ ١٨٩٤ ١٢٩٨

صومعه راهب ١٩٣٢

صيدا ١٥٥٧

طاق الضفا ١٨٨٨

طاق کسری ۵۱

TOTA TOTA TOTA STATE STATE

طاهر ۱۵۶۲

طستایت ۲۳. ۱۱۰, ۲۳. ۱۲۴. ۲۷۴. ۱۷۴. ۱۲۹. ۵۸۳. ۱۹۳. ۱۳۶۲, ۵۰۰۲, ۱۳۶۳, ۱۳۴۳, ۱۳۴۳, ۲۵۴۲, ۱۹۳۲, ۱۹۳۲, ۱۹۳۲.

ליית יידולי - 1977, אמפשאת 1979, 1977, 19

طبريه ۲۲۰۵،۲۶۹۲،۵۰۲۲

طبريه شام ۱۳۶۰

طرابلس 1944

طرز ۲۰۱۰

طف ۱۹۱۸ مای ۱۹۱۸ ۱۹۷۸ ۱۹۲۸ ۱۹۱۹، ۹۵۰۱، ۱۳۲۳،

1777, 7777

طنحه ٢٠٩

طواحين ٢٥٧٨

طور سيناء 1897،1896



> طویرج ۲۰۲۷ طهران ۱۰۲۰، ۱۳۲۰، ۱۳۵۵، ۱۹۷۳، ۲۶۲۰ ظلّه ینی ساهده ۱۳۲۸ عالیه نبید ۱۵۰۱ عاله ۲۶۷۴

> > عذيب مجانات ١٧٥٠ ٧٨٩

غذراء ٢٧١،٤٧١

غذيب ٧٧٢

عراق عجم 1997 عراق عرب 1970 عراقین 1979، ۲۷۰۷ عراقین 1971، ۲۲۲، ۱۵۵۰، ۱۵۵۸، ۱۵۹۲، ۱۵۹۵، ۲۰۰۹، ۲۰۰۹،

> ۲۷۱۰٬۲۹۲۸ عریش ۵۰۵٬۲۱۸۹ عریش ۱۹۲۲٬۱۵۷ غریض ۲۱۲٬۲۱۲۲

> > عسقلان ۲۰،۵۴۰

مسکر ۱۸۳۶ مخشیره ۱۳۵

منبه ۲۶۰۲،۲۰۱،۳۳۰،۱۲۱

عكاظ ١٠٧

عکبر ۲۷۹۵

عقار ۱۵۵۷ عقان ۱۹۱۹ ۸۲۱

عمر ریه ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۲۵۲۲، ۲۷۲۹

عين الثمر ١٩۶١ ١٩۶٢

عين بديدون (رقه) ۲۵۰۶

عین ورده ۱۳۷۰ ۹۲۴، ۱۶۴۰، ۱۱۶۰، ۲۲۵۲، ۲۲۵۳، ۲۲۲۳ ت

غابه ۱۹۲

غار ثور ۱۳۳، ۱۳۳

غاضريّه ۲۵۲۹٬۸۷۹

غدير خم ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۲، ۵۶۲، ۲۷۷، ۵۶۳

الغرى ۲۷۸۵،۲۴۷۵،۶۰۹

غرين ٢٩٢٠ ١٩٢٠

TENA.TENE Alph

TEVL TEET SIE

غزه ۴۰

غز،كولأن ١٥١٢

غشان ۲۵۵۶،۱۸۸۵

فاران(كوم) ۱۳۲۸۲۴۶

فاس ۴۰۴

نځ ۱۰۶. ۲۲۵ ۱۰۰ ۲۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۱۱۹ ۲۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۲۱۹ ۱۲۹۰ ۲۹۹ ۱۹۹۲ ۲۹۲۲ ۱۹۹۲

TELE YOF STITE SA

فرات ۲۵۷

فرانسه ۲۱۲۴

قرع ۱۵۹

فسا ۲۶۲۸

فلسطين ۲۲۲۸،۲۱۲۱

فؤزا ١٥٧٢

فوزا (محله) 1891

نيد ۲۲۶ ۱۵۸۲ تا ۱۵۸۲ و۲۲۲ نيد

فترم ١٣٧٩

قائم غزى ۲۴۱

قساسيَّه ۱۹۵ ۱۸۵ ۱۸۹ ۱۸۹ ۱۷۸ ۱۲۷ ۱۵۰۱ ۱۸۹۱

የዶ-ፕ ፕኖሊኒ

فاسيون ۲۲۵۶

قاطول ۲۵۴۹،۲۵۱۵

قاف(كوء) 1010

UM, . 1775. POPE, CYOT. TEST, PAPE, PAPE

قايين ١٨١٧

قرقره ۱۷۱

قيرالقذور 1100 قبر رسولاته ۲۶۶۹ تِهِ الشرابِ ١٥١١ که ساب ۱۸۹۱ ئته هارون ۱۷۲۰،۱۷۱۸ تتلكاء ٢٧٠٣ فكها ۱۷۴، ۱۲۲۲، ۱۷۶۵ قرعاء ۲۶۰۲،۱۸۲۷ فَرِفُرة الكُذِّر ١٥٧،١٥٤ قرقيسيا ١۶٨٨ قریش ۲۰۱۸ قريه بلد ۱۸۹۳ قریه جایدر ۱۵۷۷ قریه صیدا ۱۲۹۶ قريه غُريض ١٣١٠

قريه مضيق ۲۱۹ فزوین ۲۵۴ ۸۸۵ ۲۴۴ ۱۹۲۱ ۸۲۵۱ ۱۵۷۰ ۲۵۲۱ ۱۸۱۵ TYPE, -917, TOOT, YAST, PPST, TTYT, -0YF, ASYT. PVVI. TEVY

فسطنطت ۱۹۲۲، ۱۹۹۸ ۱۹۷۸، ۱۹۵۲، ۱۲۲۲، ۱۳۲۹

القسمانطينة ٢٧٨٢

تعمر ابن مُنظِرَة ١٥٤٥

قمر الحمين 1907

قصريني خلف 197

قصريني مقاتل 200،000

قصر حسنى ٢٥٩٢، ٢٥٩٢

قصر ضؤتين ٢٢٧٧

قصرنفيس 111

تُطنُّطانَه ٧٥٩ فطيعة الزبيع ٢٢٢٢،١٥٢٧

قلزم ۵۰۵-۵۰۶ ۲۱۹۰

قلعه خبير ۲۷۴

قلعه قسطنطنيه 119

قلعه قُمُومي ١٩٨

.10YT .17YL.17YL. 17TL. 000L. 2001. A20L. TYOL. TYON, BYON, HACK HACK, TROM, TROM, 1741, 1991.

-TVI, 17VI. 97VI. 17VI. 17VI. 11A1_91A1. YYAI. 78AL 38AL 718E 618L 178L 778L 778L 678L .001. 0001. +1-7. 11-7. 01-7. 91-7. 91-7. -1-7. AY+7, 14+7, +017, TVT5, TVTY, PGTF, YPTY, TTOT. לדמד, דעמד, לעמד, געמד, דגמץ, ייפר, דיפר, ידפר, ተየሳታ, ሂዳቂያ, **ዕ-ሃ**ተ, የተሃየ, የኖሃታ, ፕ-ል፻. ተ-ልኖ

قعوص ۱۹۶ قناد ۱۵۸۶ تأسرين : ۱۹۶۲ ۱۹۲۰ ۱۹۲۱ ۱۹۲۸ ۲۰۲۲ ۲۰۲۲ ۲۰۳۲ ۲۰۳۲ ۲۰ قومس ۱۷۳۲،۲۱۶۰

قوثر ۲۷۶۲ فيروان ١٤١٣ کابل ۲۰۱۷ YOUR STORY

TYVASTPTY DOUBLE

كسسائيان ٢٣٠ ١٩٣٩، ١٩٣٠، ١٣٢١، ١٨١١، ١٨١١، ٩١٨١، 20-7, 7707, 9-77, 7277

كاظمين - ١٧٤٢، ٢٣٢٧، ٢٥٩٧، ٢٤٩٩، ١٨٩١

کتب ۱۹۶

تحيل ١٩١

tryy Salas

کے بلا ۱۱۸ ہجر محر ہجر ہوں ہوں ہوں ہوں ہوں مار محر ለተደፈላተ ወቁና ይለና ይለነ ይያየ ይዩና ውሃቄ ውሃቄ ውሃል ANT WAT MYA MYN MYT MOR MOT MYN MYN TAN. ANG. -PY, 1PY, 7PM, 71A, 77A, 77A, 77A, ATA, 60A ለዓሌ ሪሃሌ ዕድሌ ዓተጽ ለተጽ ተፖሊርባዊ ሃዋሴ ተዕሉ ዓዕድ, ያዊድ, የሃይ, ዓምድ, ተተተለ ለተተለነተ ተፈጻተ ተለ ነፃ ተለ 77*-1. 77*-1. 41*-1. 00*-1. A0*-1. PO*-1. YY*-1. *311. JEY+ JEFT JOS+ JOOY JOST JOTY JEST JEFL YTYL TALL TAKE STITLET, YYIT, AYIT, INT. የተለም ነው ነው ነው የተለም አውሮች የተለም ነው የሚያቸውን የሚያቸው PRIT, YOVE, TAYE, AAVE, 3:AE

> کرج ۲۶۲۰ کرخ ۱۲۲۱، ۱۰۵۰، ۱۳۱۱، ۱۳۴۶، ۱۹۹۲، ۲۰۲۳، ۲۷۲۳

> > کردستان ۱۰۳۵ كرمان ١٦٤٨، ١٦٤٢، ١٥٥٢

کر مانشاهان ۱۳۳۴، ۱۹۵۰، ۲۷۷۹، ۲۷۷۳

کش ۲۵۳۰

کشمبر ۱۸۱۵ کیے۔ ۲۸، ۱۲۰،۲۲، ۹۱، ۵۱ ۱۵، ۱۵، ۱۲۰،۲۲۱، ۱۲۶،۸۲۲،



> گفرتونا ۱۸۵۸ کفرطاب ۱۹۶۲ کلاجردنیشابور ۱۳۲۴ کلبرچه ۲۷۷۶ گلین ۲۶۲۰٬۱۰۷۲ گفتدان ۱۳۷۴ گفتدان ۱۳۷۷ کوراهواز ۱۳۲۸

TPOT, PROT, PPOT

477, 675, 775, 437, •55, 757, 655, 455, 795, 795, 795, የሃፒ እሃኒ ፣ እየፈተለክ ተየክ የታኪ ፣ • ሴ ተ፣ሴ የ • ሴ ነነሴ ዕበር. አብሩ ድበር. VTG አቸር. «ቸር. ፕዮሲ ፕዕር. የሳር. ዶላቤ ውሃር ይህጊ ያላዊ ያላዊ ይላዊ ውሃር ውሃር ውሃር 341 JAY 344 STA STP 340 STF STY STP MEA MET MES MEA MEETING MEET MEET MEETING NEDNE - NOR NOT NOW WER NET NET NO. ለየሌ የምፈላም ለተጹ ያተጹ ግንጹ ዕነጹ ዓነሌ ምሌርያል 71% 47% 17% Y7% Y7% 61% 25% 16% 46% 11% ATE ATT AT - ATS ATE ATT AT - ATO ATT ATE 70A 70A AGE POR 19A 19A 39A A++E 71+E ۱۰۵ - ۲۰ م. ۲۰ م. ۲۰ م. ۲۳ - ۲. ۲۵ - ۲. ۱۱۱۰ م. ۱۱۱۰ م. ሳዕደት ፈነባሌ ነባያ አንደርት ሳት እንደርጉ ትላንሲ ያ • ፕ በ<u>-</u> ፕ የ ፕ ሲ. ልላ የ በ. ልላ የ ሲ. ፕ የ የ ሊ. ላቸ የ በ. ዓልያ ሲ. YAYA, PATA, TPTA, YOTA, PRTA, WITA, AYTA, YYYA ያሃንሲ ተዳግር አለግር ሃተኝር ዓየኝር ዕየኝር አየኝር, ተግኘር 1771, 2771, YFFI, 2771, 1071, 1011, 1-01, Y-01, 1500, PYON TAON TAON 1PON YPON 5PON APON 4-42, 3792, 3794, 3794, 3795, 3995, 3995, 4-66, ያችለት, የችጹቪ ዓይሊት, የ*ትዮኒ ፕուፕ. የሃላጊ* የፅተ<u>ኒ</u>ዳዕታፒ የሃ-ፕ. ፕል-૪. የለ-ፕ. ቆለ-ፕ. የ-ተአ. የተመ. የየተአ. ዕንተነ. 7917_7915, PSIT, TVIT, TAIT, GAIT, IPIT, 497F, 137F, 737F, 747F, P37F, 47FF, 67FF, 747F.

کوم شریک ۱۸۹۰ کارگاه ۱۸۹۱ گرکان ۱۸۹۱ گریند ۱۹۹۱ لاشاباد ۱۹۷۱ نیا ۱۹۷۱ شرندران ۱۹۷۱، ۱۷۵۲، ۱۷۷۵، ۱۷۷۰، ۱۷۷۷، ۱۷۷۷، ۱۷۷۷

ילוקל לוקה "בקר" דידה דיסה דיקיה דיקיה ייידה מיידה מאידה מאדה בלונה "באה "באה דיקיה באירה באירה באירה באירה ב הבלונה "באה דיאה באירה מאיר ואת בריה דינה אומר באירה ייידה באירה באיר

TVAA.TYT4.TOAY

مدرسه جدیده سلطات ۱۳۵۳ مدرسه جهاریاغ ۱۳۵۳ مدرسه کاسه گران ۱۳۵۳ مدرسه کبیره ۱۳۷۳ مدرسه کبیره ۱۳۷۳ مدرسه نظایت ۱۳۷۳، ۱۳۷۰ قدین ۱۳۷۳، ۱۳۷۸

مسلوب ۱۳۹ ما وی تای ایک تای تای بای بای بای بای تای تای 181_171. 201_-16. 181_28. TVI. 2VI_PVI. 181. PAIL 191, 791, 7-7, -17_715, 615, 777, 977_176, 77%, 45%, 87%, 76%, 73%, 17%, 74%, 74%, 18%, 58%, ያያር ያል፣ ያለነ ያየለ ያየፕ ያየ፣ ያየው ያነኘ ያ⁻፣ ነኝው ***. //T. 475. 777. P75. 705. 607. P66. /97. Y45. ላለት የለተ. የለተ.ድለት. የፆት. ዕዎት. ዓ-ሴ ተዛል ተዋል ተራሴ እየተ ልጹፕልጹ ብላኤ ብሃይ ያየነፈ ተየል ተለፈ ተየል ቃዋዊ ቃዋዊ ቃዋት ይዩኛ ይዩኛ ይዩኛ ይዩት ይነት ይነት ይዩ<u>ኛ</u> M.A.Y.T.N. 594, 541, 554, 564, 564, 577,57. ADT JANE AND JAN. JANA JANA JANA TOP, 1915. 405 VOD 105 -1-1_01-0, 77-0, 77-0, 3-51 .3-64.1-69 .3-7V .3-75 .3-7V.3-7V.3-76 79.1. 78.1. 78.1. 78.1. 1.11. 1.11. 4.11<u>.</u>9.11. 2716. -716. YTTE VYTE -015. 1016. 0016.

1-11, T-11, T-11, T111, Y111, 4TTL_X111, 1711, ስፕለ**ቦ . ነፕሃሳ . ነ** የሃሰ . ነ የያለ . ነ የያለ . ነ የላም . ነ የለም . ነ የተለ PATE, 2171, A171, 2771, 2771, 1771, 1771, 1771, 1071,7071, 1771, 7771, 7771, 6771, 1871, 9871, **. 1711_17-A .1754 .1757. 1757. 1744. 1744.** ዓየተል ብምቦ ብቸያል **ብቸ**ቸል ያቸቸል ብቸችል ነገኘት እየተፈ みずみい ふずくて ふすきち ふてきた ふずきで ふする・ ふすてり ふすぐち 1471, 1771, 1771, 6771, 7771, 1-61, 1151, 1551. 07Y1, 70Y1, 7YA1, 7YA1, 5AA1, 6AA1, 91P1. TY1-, YFOO, YOTY, YIYI

> مدينه طيبه سه مدينه مذيته مشرخه 🕳 مذيته مذينه معظّمه 🕳 مدينه مذينه مثرَّره 🖚 مدينه مراغه ۲۶۹۵،۱۲۱۸، ۲۶۹۵ مز الظهران ۲۱۲،۱۷۹ مران ۲۲۵۱ متزج دابق ۲۲۸۴

مرو ۸۸۵ ۱۱۸۶ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۱ ، ۱۲۷۱ ، ۱۸۷۹ ، ۱۸۵۱ •ንኖለ, **ዕ**ዊብ, ዕሃዊቢ ያሃዊለ, ለጸብ, ዕፕሃሲ ሃፕሃሌ ጉፕሃሌ 7675, 7477, 7437, PATS, 7*877, VPTS, APTS, 110*5. 710Y. - 70Y. TV4Y, 784Y, YP4Y, 11VY, 11VY,

> TYTA مروه ۱۶۰۳،۲۲۰

مُزيِّسِم ١٧٤ مزار ۱۳۷۴ مزداشه ۲۵ مزيدته ۲۵۸

مسجد ابوذر 1897 مسجد أحزاب ٢٠٩

مسجداشعث ١٥٢

مسجد الأقصى ١٣٠ـ١٣٨

مستجد الحرام ۸۷، ۱۲۹، ۱۲۰، ۲۰۲، ۲۱۲،۲۱۲، ۲۲۹، ۱۷۳، IPG PTC 6711, 7611, 7 - 17, 7517, 7717, P777, ተተተና, ትጹፕዮ, ተዋተና, ተውልዮ, ሦተላዮ, ምላላዮ, ተፕሃዮ

> مسجد امری ۲۲۲۴، ۲۲۲۴ مسجد برانا ۲۱۲۵

مسجد بصره ۲۵۰۰، ۲۲۵۲، ۲۵۰۰

مسجد بنىحرام 1697 مسجد بنيعيّاس ٢٠١٩

مسجدشاه ١٣٢١ مسجد شبث بن ربعی ۱۵۲ مسجد شرار ۲۲۰ مسجد الطّوسي ٢٢٨٢ مسجد عثيق ٢٠٣٧ مسجدغدير ٢٠٩٤ مسجداتع ۱۸۷ مسجد فيا ٢٨٠ ١٣٠٠ ٢٨٨ مستجد کشرفه کا ۱۲۲۸ ۲۲۸ ۱۱۱۱ ۱۲۲۰ ۱۵۹۰، ۱۵۹۰ 7001, -7-7, 19-7, 98-7, 28-7, 6717, 7817, 9777 مسجد لسان الارض ۲۵۸۴ مسجد مدینه ۱۳۵۰،۱۰۹۲،۵۲۹، ۱۳۵۰ TYTT TIFT TOP مسجدني 1777 مسجد نقش جهان ۲۷۸۴

مسجد جامع عتيق شيراز (مسجد جمعه) ۲۵۷۲

مسجد جامع ۲۸۹، ۲۸۲۹، ۲۷۹۰

مسجد جامع دمشق ۲۶۸۳٬۹۷۴

مسجد جامع شاهی ۱۵۷۴

مسجد جامع قديم ٢٠٧٢

مسجد جرير ٩٥٢

TYM9 anny-to-make

مسجد حنّات ۲۲۶۹,۳۲۱

مسجد خيف ۲۲۱۲، ۲۲۱۰

مسجد ردُشمس ۲۸۲ ۲۸۲

YAKE, YYY- ,1YYY

مسجدورد 1970

مسجدزيد ۲۷۸

مسجد بساک ۱۵۲

مسجد هنديّه ۲۰۸۶

مِسكِّن ٢٢٤ ١٧٢٢، ٢٧٢٢

مسجد سهله ۲۰۸۲ ۲۰۸۲

MARKETTY STY19 June 1

مسجد رسول خدا ۲۹۸، ۱۹۲۲، ۱۲۵۸، ۱۲۶۸، ۱۳۲۲، ۱۴۰۰،

مسجد جامع متصوري 2017

مسجد حضرت رسول سه مسجد رسول خدا



مُنتاة ۹۳۱ مشرحه ۲۲۵۹

مشعر الحوام 371، 377، 377

مشهد أردِهال ۱۳۳۰

مشهدالذكة ههه

مشهد الشقط 160

مشهدطاهر ۱۳۳۰

مشهد غروی ۱۲۲۰

مشهد مقذّمی ۲۰۳، ۲۰۳، ۱۹۵۰، ۲۷۵۱، ۱۸۱۵، ۱۸۱۷، ۲۰۴۰، ۲۰۲۲، ۲۰۲۲، ۲۰۲۲، ۲۰۰۲، ۱۳۵۰، ۱۲۷۰، ۱۳۷۲، ۲۷۸۵، ۲۷۸۷

مشهدنقطه ۹۶۴

مشهدین ۶۳۸

> مطرز ۲۷۲۵ مُنتُوةُ النُّفسان ۱۶۲

مستوب ۱۹۹۰ ۲۰۹۵ تا ۱۹۲۸ ۱۹۲۸ ۱۹۱۳ ۱۹۱۳ ۱۹۱۳ ۱۵۱۳ ۱۵۱۲ ۱۹۶۲ ۱۵۱۲ ۱۴۰۳ ۱۴۴۱ ۱۴۹۳ ۱۹۴۲

مقبره بابا ركن الذين ١٢٥٣ ١٢٥٠

ልይ ልል ልዩ ያዊ ያዊ ያዊ ያር የሚያር ያህ ያልደር ይህ ያይ <u>ልጁ</u> 35 YO -A VA AB PB 3+C Y+C 11C YIC 11C እሃዓ አንሃድ አሳርያ አተደ_ማትቸ አስተ፣ አተኛል አተም አስተር አስተር **ሃላቤ ግፆቤ ዕፆቤ ዓፆቤ ፕ**٠ዮ. ነተን, ተነ<u>ተ.</u> ቅነተ.ቃናቲ, የተተ. ንየፕ, ሃንፕ, ዮፕኖ, /የፕ, የፕኖ, ዮየፕ, ሃዓኖ, ዓጓዮ, ፕላፕ, ዕዮኖ, ለምን ያምንፈ ነገር ውንጌ የንግ ዕንግ ተጥር ውንጌ ዕኖኪ አዲኪ *ነሃሚ ፕ*ሃፕ *ነጾሚ የ*ደሚ. • • ፕ. *ነነ*ቴ. ፕተፕ. ዕዕቴ. ዕላቲ. ፕደቲ. ሃሰፊ ላለል VOO የየው የዓው ተሃው ለሶዕ. የሶው አቶሲ ሃሰዓ. ያነና ያነት _እየተፈዋተል ያተየ ያተየ ያተየ ያተየ ይዩዩ ይዩዩ ATO ATT ATT YOU SOLVED THE STAN STAN STAN OT A STAN OT A 47A 6AA 92A YTTA Y6TA TITL TTEL 16EA 2771 . ATTI, VETL PETL GATL GITL PITL PITL TYTL ATAL ATER ATER ATER ATER ATER ATER ATER AATA, 1101. 1701. 1901. 3901. 3841. 1801. PADA ስሃርተ ብሃየራ እሃየት ለሃቀድ ስያተሃ ብያርተ ብሃነት ለዕጓፕ

4741, 7741, 7741, 7441, 1441, 1441, 0441, 1641, 1641, 1641, 1641, 1641, 7441, 7441, 7441, 1641, 7441, 7441, 1641, 7441, 1641, 7441, 1641, 7441, 1641, 7441, 1641, 7441, 1641,

ملنان ۲۶۳ مناخ کرفه ۱۳۲۰

منج ۲۵۸۸ منشاد ۲۱۸۹

ميدان ۲۶۹۸

ميدان الأشنان ٢٢٧٠

ميدان زكريًا ابن أدم 108٪

ميدان شاه اصفهان ۲۷۸۷

میدان میر ۱۵۸۲

ناعم 198

ئياج ١٤٩٧

نعلته ۲۰۸

تجاشى ۲۰۳

نجد ۱۹۰، ۱۷۰، ۱۹۰

نجان ۸۸ ۲۲۲ ۱۸۸۲

YA+Y_YA+0

نخع ۵۰۵ نُخْلِه ۲۲۲،۱۹۰،۱۱۱

ANS

تغيله ١٠٠٠ ١٠٥ ١٠٥ ١٠٥ ١٠٠ نراق ۲۸۰۵ 15-- 4017 (101) 110Y (110F) تُميين ١٩٤٢ نطاء ١٩٤ نظاب ۱۵۶۶ تظاب بغداد 1841 نعمائيه ٢٩٢١ تُمار ۱۵۷ ئېره ۲۴۲ تواویس ۲۵۴ توبه ۱۹۴۶،۱۷۵۲،۱۵۴۸ TYPY HOAV HOAR AWA SELECT تهراردن ۲۳۲۸ نهروان ۱۳۰۰ ۱۲۴ م ۱۲۹ ۱۲۹ ۱۲۹ ۱۲۹۰ ۱۹۶۰ ۱۲۲۰ ۱۲۴۰ ۱۲۸۸ ۲۱۲۳ TYTE THE TIME THAT نسيشاور المه ۲۲۲ عمده ۱۸۸۷ ۲۲۲ م۲۲۸ مودد ATOL, ASSA, -VSL, TYPL, TYPL, TYAL, TYAL, TIOT. THOSE TYPE, TOOK, ARDY, AWAY, PYOY, ADRE, TART, ዕለዊን, ጽለዊን, ተዋላይ አምላይ አምላይ የተሃድ ተሃሃይ መስላዊ አ نيل 191 نيتوا - ۲۵۲۱ ۱۳۷۱ ۱۹۸۸ ۱۹۸۸ ۱۳۲۱ ۲۵۲۱

نیل ۱۶۹۳ نیتوا ۱۱۹۸٬۷۷۹٬۷۷۸٬۱۱۰ وادی الزمل ۲۰۰۹ وادی الشیاع ۲۰۹۲٬۲۱۷۱ وادی القری ۱۸۶۱ وادی شعاوه ۵۰ وادی معیش ۸۳۰ وادی معیش ۸۳۰ وادی معیش ۱۰۹۰

> واشجان ۱۱۷۹ وظعمه ۱۵۱۰،۷۶۳ وان ۲۹۱ ورامین ۲۷۷۰

وشاره ۱۷۶۴ وَنَّک ۱۱۳۰ هاشت ۲۲۶ ۲۲۸ هجر ۲۰۵۱, ۲۰۷۷, ۲۲۹۷, ۲۷۲۲ هــــــرات ۲۰۹۱, ۲۲۹۱, ۲۲۹۷, ۲۵۹۷, ۱۹۹۲, ۲۹۹۳, هراه ۲۷۲۰, ۲۶۹۲

هندرستان ۱۸۱۵ هندرستان ۱۸۱۵ هرازن ۲۱۹۸ هبت ۳۰۰ پایس ۲۱۲۱،۲۱۲۰ پترب ۲۲۸،۸۲۷ پرموک ۲۱۹۸ برد ۱۵۵۸

ینفون ۱۰۳۴ بعامه ۱۶۲۲ ۵۱۱ ۲۶۲۲ معانه ۲۰۲

ייינ עד, אד, דד, אם דם עם ווו, אוו, ודד, ועד, אפד, מאד, דאד, פדד, דקד, קקד, פאד, דפד, עפד, מדם, פאר, ודק, דקד, איץ, ממץ, עמץ, עדור, דקרו, אדדו, דאדו, לאדר, עדמר, אדמר, מקפר, דדער, פדרד, דקרץ, ומדד, דמדד, אקדד, אפדד, פארד, אידר, אידר, קופץ, מעדר, קעדר, פעדר, קעדר,

> ینیع ۱۹۵. ۱۹۶۱, ۱۱۰۶ پوتان ۱۸۵۰





فرق، مذاهب و ادیان

الني عشريَّة ١٩٢٧،١٠٢٧،١٠٢٧،١٠٢٧ الإلى ١٩٢٠، ١٩٥٢ اسماعات ۲۰۲۰,۱۲۱۲,۴۶۳,۳۹۳ اشاعره ۱۹۳۲، ۱۳۲۵، ۲۵۳ اشعريه حداشاهره 179+ APAY - 1777 المت ١١٥٢. ٢٧٨. ١٢١٢. ٢٧٧١. ٢٨٨٦. ١٩٩٢. ١٩٩٢

> امریه ۱۳۱۲ اهل نشبیه ۲۱۳۰ لعل جبر ۲۱۳۰ اهل حتى ۲۶۰ لعل ذئه ۲۲

اهسل سيئت ١٩٨٠ ٢٢٢. ١٦٣. ٢٢٩. ١٥٠. ١٨٦. ١٢٠. ٢١٣. TYT, 407, 757, AST, 467, TOT, YOR, 557, 557, 445, AYA 77A 99B, 91+C, A1+C, 77+C, 91+C. .1744. 4444. 1974. 4774. 4774. 1974. 1974. 1901, 1011, 6-61, 9-61, 1161, 6961, 1011, 1091. 7441, 7641, 7741, 1781, 7781, 6681, 77-7, 53-7. 49-7. WY-7. PT17. PA17. 1-77. 6-77. V-77. A-77. 175, 9175, 1877, 9887, 8975, 1775, 7775, 7875. VIXE, PYYS, 9FFF, VPFF, PFFF, V-75, P-75, TYYS. ACTT. YPTT. GTTT. GPTT. TTGT. -TGT. G-3Y. GTST. ያንባን, ቃቂቂን, • ሂቂን, ሃለቂን, የተሃተ. ቂናሃት, ውሃሃት. ጳሃሃት

> rear star selection ترسایی ۱۱۱ تثبيّم حه شيعه جارودي ۱۳۸۴ خفيته ١٥٠٠ خشرته ۲۷۴ Y-10 66-حنايله ۱۹۲۸ ۱۹۲۲

خـــوارچ ۱۳۴۰ ۲۱۵ ، ۹۹۰ ، ۵۲۱ ۵۷۲ ۲۲۶ ، ۱۳۴۱ ، ATT. 1851, 8791. - - 07. 1907. - 177

> دهریه ۱۶۸۲، ۲۴۹۰ دين ابراهيم خليل - ٣٩ واقضه ۲۰۶۲،۱۵۲۸ 1707 .17 · · · dalis

زيدي. ۲۲۵ مارو ۱۱۹ ۲۲۵ و ۲۶۱ مارو ۲۲۴ مارو ۲۲۶ مارو ۲۲۴ م እናተለ, ፕሮየቤ, ፕዮየቤ የ**ሃ**ሃቤ ፕዮ ፣ ነገር ፣ . የድም_ር ተጀዋጀ. TETT, TET- JOAN, YOUR TETS

سنَّى حه اهل سنَّت

ያያን ያለት ያለት ያለት ያለት ያለት ያለት ያለት የነት የነት የተከ ATA 776 77A 77A 78A 796, 776 2+4, 477, 764, 77A 16h 70h 775, 935, heef, hier, 77ef, 20ef. ADIL, 2911, 1911, 1771, 2771, 1171, POTI, 1971. **አላግየ , •ሊግየ_3ዴግየ, ኢሊግየ, ∀-77, •የ**76, **ዕ**የኖር, ሂግኘየ_፣ . YOL, 1901, 1401, 1401, 1-11, 6771, 1771, 1671, 1871, GAYL YYAL PYAL YGAL YAAL P-PL YYPL 7051, 5551, ****, 51.7, 17.7, 77.7, 47.7, 46.7, 44-7, VV-7, TP-7, PP-7, VT17, 1757, VATT, 4P17, YPTF, 4777, 1977, 7977, 4977, 4767, 7197, P197. CTST. -YST. TAST. VAST. T-YT. 17YT

> شيعيان 🕳 شيعه شیمی 🗝 شیعه صائبان ۲۴۹۰ صابتان ۱۶۸۲ صغويه ١٩٨٨ صوقته ۱۳۸۰ مرب ۲۲۹۶ عالته ۲۵۶



عيديّه ١٣١٢ ملحدان 🕳 الحاد علونين ۲۶۰ ممطوره ۲۵۱۴ فاطبته ١٣١٢ ناجيه ٢٠٩٤.١٥٩٩ فريقين 547 ناصبيه ١٠٧ 1797.19.V.174.171V.1717 Godd فاووسيه ۲۳۶۷ قلرية ١٢٩٢،١٢٩٢ نواريه ١٠٨٢ قرامله ۲۵۹۰٬۱۲۱۲٬۲۱۲۱٬۲۱۲۱ نسماری ۲۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۲۲۲، ۲۸۰، ۲۸۵، ۱۲۸۵، ۱۲۸۵، ۱۶۸۲، كيسانيه 170، 714، 107، 1007 474. مالكيه ١٢٩٣ تصرائی 🖚 تصاری واقتية ١٨٤٠ ، ١٨٢٠ ، ١٨٠٥ ، ١٨٢٤ ، ١٨٤٠ ، ٢٥١٢ ٢٥١٢ مجرس ۵۱ ۱۶۸۲ ، ۱۶۸۲ و ۲۲۹۰ غزجته ١٢٩٢،١٢١٢ يعانيه ١٠٨٢ 1744 . 175 Y . 1 170 . 1701 . 170 . 170 . 170 . 170 . 170 . معتزل ۱۲۵۷ ۲۷۹ ۲۶۹، ۱۲۹۳، ۱۶۰۰، ۱۲۹۳، ۱۳۹۱، ۲۲۲۲ مغزضه ۲۰۲۵



فهرست منابع و مآخذ

اهم کتابهایی که در تصحیح و تعلیق منتهی الآمال و تتمة المنتهی مورد استفاده قرار گرفته است:

«الث»

القرآن الكريم

آثار تاریخی شهرهای کاشان و نطنز ، حسن نراقی.

آثار تاریخی تهران ، سید محمّد مصطفوی کاشانی.

آتشكدهٔ ثير ، نيّر تبريزي.

آفات اللسان ، ابو حامد محمّد بن محمّد غزالي ، (۴۵۰-۵۰۵).

ابصار العين، محمّد بن طاهر سماوي، (۱۲۹۲ ـ ۱۲۷۰ ه.).

اتقان المقال ، شيخ محمّد طه بن مهدى ، (م: ١٣٢٣ ه.).

اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ، محمّد بن حسن حرّ عاملي ، (م: ١١٠٤ ه.).

اثبات الوصية ، على بن حسين مسعودي ، (م: ٣٤٥ ه.).

الاحتجاج ، احمد بن على بن ابوطالب طبرسي ، (قرن ششم).

احقاق الحق، شهید سید نورانه حسینی تستری، (شهادت ۱۰۱۹ق)، با تعلیقات آیةالله نجفی مرعشی (قده).

احكام القرآن ، ابوبكر جصّاص رازي ، (م: ٣٧٠هـ).

احياء علوم الدين ، ابو حامد محمّد بن محمّد غزالي ، (م: ٥٠٥ه.).



اخبار الدول و آثار الاول ، احمد قرماني ، (م : ١٠١٩ هـ ق).

اخبار الطوال ، احمد بن داود دينوري ، (م: ٢٨٢ ه.).

اختران تابناک، ذبیحالله محلاتی، (م: ۱۴۰۶ ه.).

اختیار معرفة الرجال ، (رجال الكشي) ، محمّد بن عمر بن عبدالعزيز كشي ، اختيار از محمّد بن حسن طوسي.

الاختصاص، منسوب به محمّد بن محمّد بن نعمان عكبرى بغدادى مقلب به شبيخ صفيد، (۴۱۳_۳۲۶ ه.).

اربعة ايام ، سيد محمّد بافر ، معروف به مير داماد ، (م: ١٠٤١ ق) ، تحقيق رضا استادى.

الاربعین فی امامة الاثمة الطاهرین ، محمّد طاهر شیرازی نجفی قمی ، (م: ۱۰۹۸ ه.) ، تحقیق سید مهدی رجانی

اربعین الحسینیه ، میرزا محمّد اشراقی ، معروف به ارباب.

الاربعين، محمّد بن عمرو بن حسين معروف به فخر رازي، (٥٤۴_ ٥٠٤ه.).

الاربعون حديثاً ، محمّد بن حسين بن عبدالصمد جبعي عاملي ، معروف به شيخ بهايي ، (٩٥٣ ـ . ١٠٣١ يا ١٠٣١ هـ).

الارشاد، شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان (م: ٤١٣هـ).

ارشاد القلوب، حسن بن محمد ديلمي (قرن هشتم).

*ادب الطَّف او شعراء الح*سين ﷺ ، سيد جو اد شبّر.

الاذكياء، ابنجوزي.

اسباب النزول ، على بن احمد واحدى نيشابورى ، (م: ۴۶۸ ه.).

اسدالغابة في معرفة الصحابة ، على بن ابوالكرم ، معروف به ابن اثير ، (م: ٤٣٠ه.).

اسرار الشهادة ، ملاً أقا دربندي ، (م: ١٢٨٥ ه.).

اسلام وعقائد وآراء بشري، يحيي نوري، (معاصر).

اسنی المطالب فی مناقب سیّدنا علیّ بن أبی طالب ، شمس الدیس محمّد بسن محمّد جَـزَری شافعی ، (م : ۸۳۲ ه.).

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، يوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ قُرْطُبي، (م: ٤٤٣هـ).



الاشتقاق، ابن در بد محمّد از دی، (۲۲۳ ـ ۲۲۱ق).

الاصابة في تمييز الصحابة ، احمد بن على بن حجر عَسْقَلاني ، (م: ٨٥٢ه.).

اعلام الدين في صفات المؤمنين ، حسن بن ابوالحسن ديلمي ، (أز اعلام قرن هشتم هجري).

الأعلام، خيرالدين زركلي، (١٣١٠ -١٣٩٤).

اعلام النساء المؤمنات ، محمّد حسون و أمّ على مشكور ، (معاصر).

اعلام النساء، عمر رضاكخالة

إعلام الوري بأعلام الهدي ، فضل بن حسن طبر سي ، (م: ٥٤٨ه.).

اهيان الشيعه ، سيد محسن امين عاملي ، (١٢٩۴ ـ ١٣٧١ ه.) ، تحقيق سيد حسن امين.

الأغاني ، ابوالقرج اصغهاني ، (م: ٣٥٥ هـ.).

إقبال الأعمال ، رضي الدين ابو القاسم على بن موسى بن جعفر بن طاووس ، (م: ۶۶۴ و يا ۶۶۸ هـ).

الزام الناصب في اثبات الحجة الغائب ، شيخ على يزدى حاثرى ، (م : ١٣٣٣) ، تـحقيق نــاصر

باقرى بيدهندي.

أمالي الصدوق ، محمّد بن على بن حسين بن بابو يه قمى ، (م: ٣٨١هـ).

الأمالي، محمَّد بن حسن طوسي، (٣٨٥ ـ ٣٤٠ ه.).

الأمالي، محمّد بن محمّد بن تعمان مفيد، (٢١٣هـ).

الأمالي ، على بن حسين موسوى ، (٣٥٥ ـ ٤٣۶ هـ).

الإمامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء ، عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينوري ، (م: ٢٧٤).

الإمام زين العابدين ﷺ ، سيد عبد الرّزاق مقرّم.

امامزادگان معتبر، عزيزالله امامت.

الامان من اخطار الأسفار و الازمان ، على بن طاووس : على بن موسى ، (م: 884 هـ) .

امتاع الاسماع ، تقى الدين احمد مقريزى ، (م: ٨٤٥هـ).

امل الآمل في علماء جبل عامل ، محمّد بن حسن حر عاملي ، (١٠٢٣ ـ ١١٠٤ هـ.) ، تحقيق سيد

احمد حسيني.

الإنباء المستطابة في مناقب الصحابة القرابة ،

انساب الأشراف ، احمد بن يحبي بلاذري ، (قرن سوم هجري).



الأنساب، عبدالكريم بن محمّد سمعاني، (٥٥٢ه.).

الأنساب، محمّد بن سائب كلبي، (م: ١۴۶ ه.).

انصار الحسين ﷺ ، محمّد مهدى شمس الدين.

الانوار البهية في تواريخ الحجج الالهية ، عباس قمي ، (م: ١٣٥٩ ه.).

الانوار القدسية ، محمّد حسين اصفهاني.

الاتوارفي شمائل النبي المختار ، حسين بن مسعود بغوي ، (٣٣٢_ ٥١٤ ه.).

اوائل المقالات في المذاهب والختارات ، شيخ مفيد ، (م : ٤١٣ ه.).

الايضاح، فضل بن شاذان نيشابوري، (۲۶۰ ه.)، تصحيح و حاشيه از محدث ارموي.

ايضاح الاشتباه ، حسن بن يوسف بن على بن مطهر حلى ، (م: ٧٢٦ ه.).

ایمان ابوطالب ، سید فخار معد موسوی.

«پ»

بحارالانوار، محمّد باقر مجلسي.

بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، عماد الدين ابو جعفر بن محمّد بن محمّد طبرى، (متوفاى بعد از ۵۱۸هـ).

البداية والنهاية، ابوالفداء اسماعيل بن كثير شامي، (م: ٧٧٠هـ).

البدء والتاريخ، مطهر بن طاهر مقدسي.

البرهان، سيّد هاشم توبلي بحراني ، (م: ١١٠٧ هـ).

بصائر الدوجات، محمّد بن حسن بن فروخ صفار، (م: ٢٩٠هـ).

بلاغات النساء، احمد بن ابو طاهر معروف به ابن طيفور (م: ٣٨٠هـ).

البلد الامين، شيخ ابراهيم كفعمي، (از دانشمندان قرن نهم ه).

بهجة الآمال في شرح زيدة المقال، على علياري تبريزي، (م: ١٣٢٧ ه.).

البيان والتبيين، عمر و بن بحر ملقب به جاحظ ، (م: ٢٥٥ ه.).

بيت الاحزالان ذكر احوالات سيدة نساء العالمين، عباس قمى ، (م: ١٣٥٩ هـ).



xتx

تأويل الآيات الظاهرة ، سيّد شرف الدين على حسيني استر آبادي ، (م: ٩۶٥).

ت*اج العروس في شرح القاموس، سيّد محمّد بن محمّد زبيدي حنفي ، (١١٤٥ ــ ١٢٠٥ ه.).*

تاج المواليد، امين الاسلام طبرسي، (م: ٥٤٨هـ).

تاريخ ابن زرعة دمشقى، عبدالرحمن بن عمرو بن عبدالله نصرى.

تاريخ ابي الفداء ، اسماعيل بن علىّ عماد الدين.

تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير والأعلام ، شمس الدين محمّد بن احمد ذهبي ، (م : ٧٤٨ هـ).

تاريخ الامم والملوك، محمّد بن جرير طبرى، (م: ٣١٠هـ).

تاریخ ابن عساکر، ابن عساکر دمشقی علی بن حسن بن هبة الله، (م: ۵۷۱ه.ق).

تاريخ بغداد أو مدينة السلام، ابو بكر احمد بن على خطيب بغدادي، (٣٩٢_٣٩٢ هـ).

تاريخ الثقات، حافظ احمد بن عبدالله عِجْلي، (م: ٢۶١ هـ).

تاريخ الخلفاء، جلال الدين عبدالرحمن سيوطي، (٨٤٩_ ٩١١هـ).

تاريخ الخلفاء، محمّد بن يزيد.

تاريخ الخميس، حسين بن محمّد بن حسن دياربكري، (م: ٩۶۶ هـ).

تاريخ الكبير، ابو عبدالله اسماعيل بخارى، (م: ٢٥٥ هـ).

تاریخ فخری ، محمّد بن علی بن طباطبا معروف به ابن طقطفی ، (م: ۷۰۹ه.ق) ، ترجمه محمّد وحید گلپایگانی.

تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی ترکان.

تاریخ قم، حسن بن محمّد بن حسن قمی، (م: ٣٧٨ ه.ق)، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سید جلالالدین تهرانی.

تاريخ مختصر الدول، غريغوريوس الملطى: ابن لعبرى، (م: 500 ه.ق).

تاريخ المدينة المتورة، أبو زيد عمر بن شبّة نميري بصرى، (١٧٣ ـ ٢۶٢ هـ).

تاریخ الیعقوبی (تاریخ این واضح اخباری)، احمد بن ابو یعقوب بن جعفر کاتب یعقوبی، (قرن سوم ه).



التبيان في تفسير القرآن، محمّد بن حسن معروف به شيخ طوسي، (٣٨٥ ـ ۴۶٠ هـ). التبيان في تفسير القرآن، محمّد بن حسن معروف به شيخ طوسي، (٣٨٥ ـ ۴۶٠ هـ). تجريد اسماء الصحابة، محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، (٣٧٣ ـ ٧٤٨ هـ). التحصين، ابن فهد حلى، (م: ٨٤١)، ترجمه و تحقيق على جبار گلباغي. تحفة الاحباب، محدث قمي، (٨٤١ هـ).

تحفة الأزهار، سيّد ضامن ابن شدقم حسيني مدني، (بعد از ١٠٩٠هـ).

تحف العقول، حسن بن على: ابن شعبه حراني، (قرن ۴).

تحقيق دربارة روز اربعين، سيّد محمّد على قاضي طباطبايي.

تحية الزّائر، حسين نوري.

تذكرة الاولياء، عطار نيشابوري، فريد الدين محمّد بن ابراهيم، (٤١٨ هـ).

تذكرة الخواص (= تذكرة خواص الأمة) سبط ابن الجوزى، يوسف بن فـزغلى بــن عــبدالله بغدادى (۵۸۱_۶۵۴هـ).

تراجم اعلام النساء، محمّد حسين اعلمی ، (م: ١٣٩١ هـ) ، تحقيق ناصر باقری بيدهندی. ترجمه الامام على على الله علی بن حسن بن هبة الله = ابن عساكر ، (١٩٩٩ يا ٥٠٠ ـ ٥٥١ يا ٥٥٠ ـ ٥٥٢ هـ) . ترجمة الفتوح ، ابن اعتم كوفی ، ترجمه محمّد هروی ، تصحيح غلامر ضا طباطبايی . تفسير بيضاوی ، ناصر الدين ابو سعيد عبدالله بن عمر شيرازی بيضاوی ، (م: ٧٩١) . [تفسير] البحر المحيط ، محمّد بن يوسف مشهور به ابو حيان اندلسی ، (٢٥٦ ـ ٢٥٢ه) . تصحيح الاعتقاد بصواب الانتقاد ، محمّد بن محمّد بن نعمان ، معروف به شيخ مفيد ، (م: ٢١٣ هـ) . تفسير فرات كوفی ، فرات بن ابراهيم بن فرات كوفی ، (متوفای حدود ربع نخست قرن چهارم هجری) .

تفسير في ظلال، سيّد قطب.

تفسیر طبری (= جامع البیان فی تفسیر القرآن)، محمّد بن جریر طبری، (م: ٣١٠ه). تفسیر عیاشی، محمّد بن مسعود بن محمّد بن عیاش سلمی سمرقندی، (م: ٣٢٠ه). تفسیر غرائب القرآن (= تفسیر نیشابوری) حسن بن محمّد قمی نیشابوری، (م: ٧٢٨ه). تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، (متوفای بعد از ٣٠٧ه).

تفسير *القرآن و العقل*، نو رالدين عراقي.

تفسير قرطبي = جامع احكام القرآن، محمّد بن احمد انصارى، (م: ٤٧١هـ).

تفسير الكبير، محمّد بن عمر خطيب فخر الدين رازي، (٥٤٤ـ ٥٠٠ه.).

تفسير لوامع التنزيل، حائري قمي.

تفسير مفاتيح الغيب، محمّد بن عمر: فخر رازي، (م: ۴۰۴هـ).

تفسير مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسي، (٢٧١ ـ ٥٤٨ هـ).

تفسير الوسيط.

تقريب التهذيب، ابن حجر عسقلاتي: احمد بن على بن محمّد، (م: ٨٥٢).

تعليقه منهاج المقال، محمّد باقر بهبهاني، (خطي).

تلامذة العلامة المجلسي و المجازون منه، سيّد احمد حسيني اشكوري، (معاصر).

اللخيص الرياض، سيّد على خان مدنى شيرازى، (م: ١١٢٠ هـ).

تنبيه الخواطر و نزهة النواظر «مجموعة ورّام، ورّام بن ابو فراس مالكي اشتري، (م: ٥٠٥هـ).

تنقيح المقال في احوال الرجال، شيخ عبدالله مامقاني، (١٢٩٠ ـ ١٣٥١ ه.).

تهذيب الأحكام، محمّد بن حسن طوسي، (م: 450هـ).

تهذیب تاریخ دمشق = تهذیب تاریخ ابن عساکر، تهذیب از شیخ عبدالقادر افندی بدران، (م: ۱۳۴۶ ه).

تهذيب التهذيب، احمد بن على بن حجر عسقلاني، (٧٧٣_١٥٥٢هـ).

تهذيب الكامل في اسماء الرجال، يونس بن عبدالرحمان، (م: ٧٤٧هـ).

توتیای دیدگان، عباس قمی، بازگردان هوشنگ اجاتی، جواد قیومی.

تواريخ النبي ﷺ والآل، محمّد تقي شوشتري، تحقيق محمّد شريفي و على شكرچي.

توحید المفضل، چاپ داوری قم.

توضيع المقاصد، بهاء الدين محمّد بن حسين عاملي، (شيخ بهائي).

اث

الثاقب في المناقب، ابن حمزة محمّد بن على طوسى ، (از دانشمندان قرن ششم).



ثمار القلوب، عبدالملك بن محمّد ثعالبي، (٣٥٠_ ٢٢٩ هـ).

ثواب الاعمال وعقاب الاعمال، شيخ صدوق، ﴿ م: ٣٨١ هـ ﴾.

"E"

جامع الاخبار، محمّد بن محمّد سبز واري، (قرن هفتم).

جامع الأصول في احاديث الرسول، مبارك بن محمّد بن محمّد معروف بــه ابــناثـير جــزري، (م: ۶۰۶هـ).

جامع مسانید أبی حنیفة، محمّد بن محمود خوارزمی، (۵۹۳-۶۶۵ ٪).

جامع الرواق، محمّد ار دبيلي غروي حائري، (م: ١١١٠ هـ).

جامع الصغير، عبدالرحمن سيوطي، (٨٤٩_ ٩١١ه.).

الجبال والأملنة والمياه،

جلاء العيون، محمّد باقر مجلسي، تحقيق و نشر: انتشارات سرور.

الجمل او النصرة في حرب البصرة، شيخ مفيد، (م: ٤١٣ هـ ق) تحقيق سيد على مير شريفي. جمهرة انساب امهات النبي.

جمهرة انساب العرب، ابو محمّد على بن احمد اندلسي، (م: 409 ه.).

جمهرة النسب، هشام بن محمّد بن سائب كلبي، (م: ۲۰۴ هـ).

*جنات الخلود، محمّد ر*ضا امامي مدرس خاتون آبادي، (از دانشمندان قرن ١٢ هـ).

جنة المأوى، ميرزا حسين نوري، (١٣٢٠ ه.).

جواهر الكلام، محمّد حسن نجفي بن محمّد باقر ، (م: ١٢۶۶ هـ).

الجوهر الثمين في سير الملوك و السلاطين، ابن دُقماق ، (م: ٨٠٩ هـ).

"T"

حبیب السیر (= تاریخ حبیب السّیر فی اخبار أفراد بشر) ، غیاث الدین بن همام الدین شیرازی معروف به خواندمیر ، (م : ۹۴۱ هـ).

حجة السعادة وحجة الشهادة، محمّد حسن اعمتاد السلطنة، به كوشش و با مقدمه فريدبور.



حداثق الاتوار و مطالع الأسرار ، ابن الربيع شيباني شافعي، تحقيق عبدالله ابراهيم انصاري. حديقة الشيعة ، احمد بن محمّد مقدس اردبيلي ، (٩٩٣ هـ.) ، تحقيق صادق حسن زاده.

حديقة الحقيقة،

حق اليقيني، محمّد باقر مجلسي.

حلية الابرار، سيّد هاشم بحراني، (م: ١١٠٧ يا ١١٠٩ ه.).

حلية الاولياء وطبقات الاصفياء، ابو نعيم اصفهاني، (م: ٤٣٠ هـ).

حياة الامام الباقر 뫯 ، باقر شريف قرشي، (معاصر).

حياة الحيوان الكبرى، كمال الدين محمّد بن موسى دَميرى، (م: ١٠٨ه).

حياة القلوب (= تاريخ پيامبران) ، محمّد باقر مجلسي، تحقيق سيّد على اماميان.

الخراثج والجراثح، قطب الدين راوندي سعيد بن هبة الله، (م: ٥٧٣هـ).

خزانة الادب ولب لباب لسان العرب، عبدالقادر بن عمر بغدادى، (١٠٣٠ ـ ١٠٩٣).

خصائص الاثمة ﷺ ، سيّد رضي محمّد بن حسين بن موسى موسوى، (٣٥٩- ٣٠٩ ه.).

الخصائص الحسينية، شيخ جعفر شوشتري، (م: ١٣٠٣ هـ).

الخصال، شيخ صدوق، (م: ٣٨١هـ).

الخصائص الكيرى، عبدالرحمان سيوطى، (م: ٩١١هـ).

الخطط والآثار، احمد بن على بن عبدالقادر معروف به مقريزي، (٧۶۶_٨٤٥ هـ).

خلاصة الاثر،

خلاصة الاقوال = (رجال علامه حلى)، حسن بن يوسف بن على بن مطهّر حلّى ، (٤٤٨ - ٧٢٤ هـ ق).

خلاصة تذهيب تهذيب الكمال، خزرجي انصاري.

خلاصة سيرستيدالبشر تَطَيُّنَكُ ،

خودآموز نصاب، ابو نصر فراهي.

41.3

دارالسلام، محمود عراقی، (م: ۱۳۰۶)، تصحیح و تعلیق ناصر باقر بیدهندی. دارالسلام فیما یتم*لّق بالرؤیا و المقام*، محدث نوری، (م: ۱۳۲۰ هـ).



دايرة المعارف فارسى، به سر پرستى غلامحسين مصاحب.

الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعه، سيّد على خان صدر شيرازي، (م: ١١٢٠ هـ).

الدر المنثور، جلال الدين سيوطي، (م: ٩١١هـ).

الدررفي اختصار المغازي والسير،

الدر النظيم في مناقب الاثمة اللهاميم، يوسف بن حياتم شيامي عياملي، (م: 876 هـ)، تبحقق مؤسسه نشر اسلامي.

الدرة الباهرة، منسوب به شهيد اول، محمد بن مكي (م: ٧٨٤هـ).

الدروس الشريعة في فقه الإمامية، شهيد اوّل، محمّد بن مكى عاملي، (م: ٧٨٦هـ).

دلائل الصدق (في الجواب عن ابطال الباطل) ، محمّد حسن مظفر ، (١٣٠١ ـ ١٣٧٥ هـ).

دلائل النبوة، ابو نعيم اصفهاني، (۴۳۰ هـ).

دلائل النبوة ومعرفة احوال صاحب الشريعة، احمد بن حسين بيهقي، (٢٥٨ هـ).

الدمعة الساكبة ، محمَّد باقر دهشتي بهبهاني، (م: ١٢٨٥ هـ).

الدوة الغراء في شعر شيخ البطحاء (ديوان ابوطالب) ، جمع و تحقيق و شرح باقر قرباني زرين. ديوان حافظ، شمس الدين محمد حافظ شيرازي (م: ٧٩٢ه.)، تصحيح قاسم غني، محمّد قزويني. ديوان حسّان، حسّان بن ثابت.

ديوان سيد حميري، اسماعيل بن محمد، (م: ١٧٣ هـ)، تحقيق شاكر هادي شكر.

ديوان خاقاني، بديل بن على (٥٢٠_٥٩٥هـ.).

ديوان دعبل الخزاعي، دعبل بن على (١٤٨ ـ ٢٤٤ هـ)، تحقيق عبدالصاحب عمران الدجيلي.

ديوان صفى الدين حلى، (م: ٧٥٢هـ).

ديوان الفرزدق، همام بن غالب بن صعصعة.

ديوان محتشم كاشاني، كمال الدين محتشم كاشاني، (٩٣٥_٩٩٠ ه.ق).

ديوان منسوب به امام على على ، جمع و ترتيب عبدالعزيز الكرم.

αĊπ

ذخائر العقبى، احمد بن عبدالله بن محمّد طبرى محب الدين ، (م: ۶۹۴ هـ).



الذريعة الى تصانيف الشيعه، محمّد محسن بن محمّد رضا معروف به أقا بزرگ تهراني، (١٢٩٣ - ١٣٨٩ هـ).

> الذرية الطاهرة، محمّد بن احمد بن حمّاد نصارى رازى دولايى، (٢٢۴ ـ ٢٦٠ هـ). ذكر اخبار اصفهان، حافظ ابو نعيم اصفهانى، (م: ٤٣٠ ه.ق).

«ر»

ربيع الابرار و نصوص الأخبار، محمو د بن عمر زمخشری، (۴۶۷_۵۳۸ هـ).

رجال ابن داود، تقى الدين حسين بن على بن داود حلى، (م: بعد ٧٠٧هـ).

رجال برقى، احمد بن محمّد بن خالد، (١٢٨٠ هـ).

رجال الطوسى، شيخ طوسى، (م: ۴۶۰ هـ).

رجال النجاشي، احمد بن على اسدى كوفى نجاشى (٣٧٢ ـ ۴۵٠ هـ)، تصحيح سيّد موسى شبيرى زنجاني.

وسالة أبي غالب الزواري الى اين ابنه في ذكر آل اعين، احمد بن محمّد بن محمّد بن سليمان ، (٣٥٨ م). وسالة اسديّه، محمّد قاسم مختاري عبيدلي سبز وارى ، تحقيق سيّد محمّد رضا حسيني. وساله صاحب بن عباد ، (م: ٣٨٥ م).

الرسالة السعدية، علامه حلى.

رد على رد السقيفة،

روضات الجنات في احوال العلماء و السادات، سيّد محمّد باقر خو انسارى، (١٣٢٥ – ١٣١٣ هـ). روضة الشهداء، حسين واعظ كاشفى، (م: ٩١٠ هـ.ق)، تصحيح و حواشى ابو الحسن شعرانى. روضة كافى، محمّد كلينى.

روضة الواعظين، محمّد بن حسن بن على معروف به فتّال نيشابوري، (م: ٥٠٨هـ).

رياض السالكين، سيّد على خان صدر مدنى شيرازى ، (م: ١١٢٠ هـ).

رياض العلماء ، عبدالله افندي اصفهاني (م: ١١٣٠ هـ).

الرواشع السماوية في شرح احاديث الامامية، مير داماد: سيّد مير محمّد باقر حسيني مرعشي ، (م: ۱۰۴۱ هـق).



رياحين الشريعة، ذبيح الله محلاتي، (م: ١٤٠٦ ه.ق).

ريحانة الادب، محمّد على مدرس تبريزي، (م: ١٣٧٣ ه.ق).

الرياض النَّضرة في مناقب العشرة ، احمد بن عبدالله بن محمَّد طبرى محبِّ الدِّين، (م: ٤٩٢هـ).

αjp

زهر *الرب*يع، سيّد نعمةالله جزائري (م: ١١١٢ هـ). زن*دگينامهٔ علامه مجلسي،* سيّد مصلح الدين مهدوي.

«يس»

سرّ السّلسة العلويّة، ابو نصر بخارى.

سفينة البحار، عباس قمى، (م: ١٣٥٩ ه.ق).

سفير الحسين ﷺ ،

سلاقة العصر، سيّد على خان صدر موسوى، (ابن معصوم)، (م: ١١٢٠هـ).

سلسلة آباء النبي ﷺ ، واحدى (معاصر).

سمط النجوم العوالي، عبدالملك بن حسين عصامي، (١٠٤٩ ـ ١١١١ ق).

سماء المقال في علم الرجال، ابوالهدى كلباسي، (م: ١٣٥۶ ه.ق).

سنن ترمذى = الجامع الصحيح، ابو عيسى محمّد بن عيسى بن سوره تر مذى ، (م: ٢٧٩ هـ). السنن الكبرى، ابوبكر احمد بيهقى، (٣٨٢_٣٨٨ هـ).

السيرة النبوية «سيرة ابن هشام، عبدالملك بن هشام بن ايوب حميرى، (م: ٢١٣ يا ٢١٨ ه.ق). السيره، ابن حبان.

السيره ، ابن اسحاق.

سير أعلام النّبلاء، شمس الدين محمّد بن احمد ذهبي، (م: ٧٤٨ هـ).

سى مقاله، رضا استادى.

السيرة الحلبية، على بن بر هانالدين حلبي، (٩٧٥ ـ ١٠٤٤ هـ).

السيرة النبويّة والآثار المحمدية، احمدزّ يني دَخلان، (م: ١٣٠٢ هـ).



«ش»

شاه عباس صفوى، نصرالله فلسفى.

الشجرة النبوية، ابن المبرد، (۸۴۰ ـ ۹۰۹ هـ) ، تحقيق و تعليق محى الدين ديب مستو .

شرح درايه، (الرعاية)، شهيد ثاني: زين الدين على بن احمد جبعي عاملي، (مستشهد به سال ٩٤٥ هـ).

شرح تجريد قوشچي، على بن محمّد قو شچي، (م: ٨٧٩ه.ق).

شرح شافية ابي فراس، محمّد بن امير حاج حسيني، تحقيق صفاء الدين بصرى.

شرح المعلقات السبع.

شرح المقاصد، مسعود بن عمر بن عبدالله معروف به سعد الدين تفتازاني، (م: ٧٩٣ ه.ق).

شرح تهج البلاغه ، عبدالله بن هبة اله معروف به ابن ابي الحديد، (م: 500 هـ).

شرح تهج البلاغه، ابن ميثم بحراني، كمال الدين ميثم بن على بن ميثم.

شرف النبي تَطْالِثُنَا ، ابو سعيد واعظ خرگوشي ، (م: ۴۹۶ هـ) ، تـرجــمه نـجمالديــن مـحمود راوندي، تصحيح و تحشيه محمّد روشن.

شقرات القهب، عبدالحيّ ابن عماد خنبلي، (م: ١٠٨٩ هـ).

الشعر والشعراء، عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينوري، (م: ۲۷۶ هـ).

الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، قاضى عياض بن موسى يحصبي اندلسي مالكي، (٢٧٤ ـ ٢٧٤ هـ).

شفاء الصدور، ابوالفضل ثقفي تهراني، تحقيق موحد ابطحي.

شمائل النبي ﷺ ، ابو عيسي محمّد بن عيسي ترمذي، (٢٧٩ هـ)، تـرجـمه و استخراج

احادیث و حواشی دکتر محمود مهدوی.

الشمائل النبوية.

شواهد التنزيل بقواعد التفضيل، عبيدالله حاكم حَسْكاني، (متو فاي بعد از ۴٧٠ هـ).

شواهد النبوه، عبدالرحمن جامي، (م: ٨٩٨هـ).

ااصر∞

الصحيفة السجادية الجامعة، سيّد محمّد باقر موحد ابطحي.



الصحاح، جو هري.

صحيح البخاري، اسماعيل بُخاري، (م: ۲۵۶ هـ).

الصحيع عن سيرة النبي الاعظم، سيد جعفر مر تضي عاملي ، (معاصر).

الصديق ابوبكر، حسنين هيكل.

صِفَة الصَّفوة ؛ ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمَّد معروف به ابن جوزى بغدادى، (م: ٥٩٧ هـ). الصواعق المحرقة في الرّد على أهل البدع والزّندقة ؛ احمد بن حجر هَيْتمي ، (م: ٩٧٣ هـ).

«ط»

طب الاثمة ﷺ ، عبدالله و حسين فرزندان بسطام نيشابوري.

طب النبي ﷺ ، جعفر بن محمّد مستغفري ، (م: ٣٣٢).

طبقات اعلام الشيعه ، شيخ أقا بزرگ تهراني.

الطبقات الكبرى، محمّد بن سعد كاتب واقدى ، (م: ٢٣٠ هـ).

طبقات الشافعية الكبرى، على بن عبدالكافي سبكي، (م: ٧٧١ه.ق).

طبقات الصوفيه، سلمي.

الطرائف في معرفة مذهب الطوائف، رضى الدين أبو الفاسم على بن موسى بن جعفر بن طاووس حسنى حسيني، (م: ۶۶۴ و يا ۶۶۸).

ue»

العباس، سيّد عبدالرزاق مقرّم، (م: ١٣٩١ هـ).

العيتر في تُحَبِّرِ مَنْ غَبَر، محمَّد بن احمد ذهبي، (م: ٧٤٨هـ).

عبقرية خالد،

عجائب المخلوقات وغرائب الموجودات، محمَّد بن محمود فزويني ، (م: ٤٨٧ هـ).

المُلَد القوية لدفع المخاوف اليوميّة، على بن يوسف حلى، تحقيق سيّد مهدى رجائي.

العقد الفريد، احمد بن محمّد بن عبد ربّه اندلسي، (٢٢٥_٢٢٨ هـ).

علل الشرايع، محمّد بن على بن حسين بن بابويه معروف به شيح صدوق، (م: ٣٨١هـ).



العمدة (= عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار)، يحيى بن حسن اسدى حـلّى معروف به ابن بطريق، (م: ۶۳۰هـ).

عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب ، احمد بن على داو دي حسني ، (م : ٨٢٨ هـ).

عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقبوال، عبدالله بـحرانـى اصـغهانى (شاگر د علامة مجلـسي).

ع*والى اللثالي العزيزية في الاحاديث الدينية* ، محمّد بن على بن ابـراهـيم احسائي (ابـن ابـي جمهور) ، (م: ٨٨٠هـ).

عيون اخبار الرضا ﷺ (=عيون الأخبار) ، محمّد بن على بن حسين بن بابو يه قمى معروف به شيخ صدوق.

عيون الاخبار و فنون الآثار، عبدالله بن مسلم دينوري، (م: ۲۷۶ هـ).

عين الحيات، محمد باقر مجلسي.

عيون المعجزات، حسين بن عبدالوهاب، (أز دانشمندان قرن پنجم).

«غ»

الغارات، ابراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال ثقفي، (م: ٢٨٣ هـ).

غاية المرام و حجة الخصام في تعيين الامام من طريق الخاص و العام، سيَّد هاشم بحراني ، (م : ١١٠٧ هـ).

غاية الاختصار في البيوتات المحفوظة من الغبار، تاج الدين ابن زهرة حسني.

غرر الحكم و درر الكلم، عبدالواحد أمدى تميمي، (م: °00 هـق).

غزوات اميرالمؤمنين ﷺ ، جعفر نقدى.

الغدير في الكتاب والنشة والأدب، شيخ عبدالحسين اميني نجفي، (م: ١٣٩٠ ه.ق).

الغيبة، محمَّد بن جسن طوسي، (م: 460هـ).

الغيبة، محمّد بن ابراهيم نعماني، (م: ٣۶٠هـ).

∞ف»

قتح الابواب بين ذوى الألباب و بين رب الارباب في الاستخارات، ابن طاووس.



فرائد السمطين، ابراهيم حَمَويني جَوَيني، (م: ٧٢٧هـ).

فرحة الغرى في تعيين قبر اميرالمؤمنين عُنِيٌّ ، سيَّد عبدالكريم بن طاووس ، (٩٣٤هـ).

الفردوس بمأثور الخطاب، شيروية بن شهردار ديلمي، (۴۴۵ - ۵۰۹ هـ).

فرق الشيعة، حسن بن موسى نوبختى، (از دانشمندان قرن سوم ه).

فرهنگ عمید، حسن عمید.

فرهنگ نوين، طباطبايي.

قرهنگ فارسي معين، محمّد معين، (١٢٩٧ ـ ١٣٥٠ ش).

*الفصول العليه، محدث قمى، تحقيق ناصر باقرى بيدهندي (متو*لّد: ١٣٣٧ ش).

الفصول المختارة من العيون و المحاسن، ابو القاسم على بن حسين مر تضي ، (٣٥٥ ـ ٣٣٣ هـ).

الفصول المهمة في معرفة أحوال الاثمّة، على بن محمّد بن احمد مالكي مكى معروف بــه ابــن صباغ مالكي، (م : ٨٨٥ هـ).

فضائل الصحابة؛ احمد بن محمّد بن حنبل.

فضائل الخمسة من الصحاح السته، سيّد مر تضي فير و زآبادي.

قفیهان بر مسند خطابه و وعظ، ناصر بافری بیدهندی.

فلاح السائل، ابن طاووس: على بن موسى بن جعفر بن محمّد بن طاووس ، (م: 486هـ).

الفهرست، محمَّد بن حسن طوسي ، (٣٨٥_ ٢٤٠ هـ).

الفهرست، ابن النديم، (م: ٣٨٥ه).

الفوائد الرضوية في احوال علماء المذهب الجعفرية، عباس قمى، (١٢٩٤ ـ ١٣٥٩).

فهرست منتجب الدين، على بن عبدالله بن حسن بن حسين، (م: بعد از ۵۸۵هـ).

قیض قلسی، میرزا حسین نوری، (م: ۱۳۲۰)، ترجمه سیّد جعفر نبوی.

فيض القدير فيما يتعلق بحديث الغدير، عباس قمي.

قادتناکیف نعرفهم، سیّد محمّد هادی حسینی میلانی، (۱۳۱۳ -۱۳۹۵ هـ)، تحقیق و تعلیق سیّد محمّد علی میلانی.

قاموس الرجال، محمّد تقى شوشترى، (م: ١٤١٤).

القاموس المحيط، محمّد بن يعقوب فيروز آبادي شيرازي شافعي (٨١٧هـ).



قواعد العقايد، نصير الدين طوسي، (٥٩٧_ ٤٧٢ هـ).

قرب الاسناد حميري، عبدالله بن جعفر حميري، (قرن سوم).

القصائد السبع العلويات، ابن ابى الحديد معتزلى، (م: 806 يا 800 هـ).

قصص الانبياء، قطب الدين سعيد بن هبة الله راوندي، (م: ٧٧٣هـ).

القواعد والفوائد في الفقه والاصول والعربية ، شهيد أوَّل (م: ۸۷۶ هـ).

قمقام زخار، فرهاد ميرزا معتمد الدوله. ⁽¹⁾

«ک

الكافي، محمّد بن يعقوب بن اسحاق كليني رازي، (م: ٣٢٨ هـ).

کامل بهائی، حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن طبری مشهور به عمادالدین طبری.

الكامل في التاريخ، عزالدين ابوالحسن على بن محمّد بن محمّد شيباني معروف به ابن اثبير جزري، (م: ۶۳۰هـ).

الكامل في اللغة والأدب، محمّد بن يزيد مبردٌ، (م: ٢١٠ ـ ٢٨٤ يا ٢٨٥ هـ).

كامل الزيارات، ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسى بن قُولويه، (م: ٣٤٧هـ).

كتاب التحصين، احمد بن فهد حلى ، (م: ٨٤١هـ).

کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس عامری، (م: ح ۹۰)، تحقیق محمّد باقر انصاری زنجانی. کحل البصر، عباس قمی، (۱۲۹۴ ـ ۱۳۵۹ هـ).

الكرماء او اللؤلؤ المرتب، سيّد محمّد رضا شاه عبدالعطيمي.

الكشاف عن حقائق فوامض التنزيل و عبون الأقباويل في وجوه التأويس ، محمود بــن عــمر ز مخشري ، (م: ۵۲۸هـ.ق).

كشف الغمه في معرفة الأثمّة، ابو الحسن على بن عيسى بن ابو الفتح إرْبِلى، (متو فاي بعد از ۶۸۷ هـ).

كشف المحجة ثمرة المهجة، على بن طاووس.

كشف اليقين في فضائل اميرالمؤمنين، علامه حلى، تحقيق حسين درگاهي.

الكشكول، محمّد بن حسين بن عبدالصمد عاملي، (٩٥٣ ـ ١٠٣١ هـ يا ١٠٣٠ هـ).



١ ـ اين كتاب با تحقيق اينجانب آماده نشر است.

كمال الدين و تمام النعمة، صدوق ، (م: ٣٨١ هـ).

كفاية الاثر في النص على الاثمة الإثنّى عشر، ابو القاسم على بن محمّد بن على خزّ از قمى رازى ، (فرن جهارم).

كفاية الطالب في مناقب على بن أبي طالب طالح ، محمّد بن يوسف كنجي شافعي، (م: ٤٥٨ هـ).

كفاية الموحدين، سيّد اسماعيل طبرسي نوري.

كلمة طيبه، ميرزا حسين نوري طبرسي، (١٢٥۴ ـ ١٣٢٠ هـ).

الكلم الطيب، سيّد على خان مدني.

الكنى و الالقاب، محدث قمى .

الكني، دولايي.

كنز العمال، علاء الدين متقى هندى، (م: ٤٨٣ هـ).

كنز الفوائك، محمّد بن على بن عثمان كراجكي طرابلسي، (م: ۴۴۹ هـ).

كوهر مواد ، عبدالرزاق فياض لاهيجي، (م: ١٠٧٥ هـ).

«ل»

لُولُوْةَ البحرين في الاجازة لقرتي العين، يوسف بن احمد بحراني، (١١٠٧ ـ ١١٨٤ هـ).

لؤلؤ و مرجان، ميرزا حسين نوري طبرسي، (م: ١٣٢٠ هـ).

لوامع صاحبقرانی ، (مشهور به شرح فقیه) محمّد تقی مجلسی (مجلسی اوّل) ، (م: ۱۰۷۰).

ما أنزل من القرآن في على ﷺ ، محمّد بن عباس بن على بن مروان.

مثالب العرب، هشام بن محمّد بن سائب كلبي، (٩٤_٢٠٤ هـ).

مثير الأحزان، ابن نما حلّى، محمّد بن جعفر ، (م: ٤٣٥ هـ).

مثنوى، مولوى ، جلال الدين محمّد بلخي، (م: ٤٧٢هـق).

المجالس الفاخرة، سيّد عبدالحسين بن شرف الدين موسوى عاملي، (١٢٩٠ _ ١٣٧٧ هـ).

مجالس المؤمنين، قاضي سيّد نور الله حسيني مرعشي شوشتري، (٩٥٢ _ ١٠١٩ هـ).

المجدى في انساب الطالبيين، على علوى عُمَرى، (از دانشمندان قرن ينجم).

مجمع البيان في تفسير القرآن ، فضل بن حسن طبوسي ، (م: ٥٤٨ هـ).



مجمع البحرين، فخرالدين بن محمّد على طريحي، (م : ١٠٨٧ هـ).

مجمع الرجال، عناية الله بن على قهبائي، (م حوالي ١٠١٥ هـ).

مجمع الزوائد، نورالدين ابوالحسن على بن ابوبكر هَيْثَمي، (م: ٨٠٧هـ).

مجمع الامثال، ميداني: ابوالفضل نيشابوري، (م: ٥١٨).

المحاسن والمساوئ ، ابراهيم بن محمّد بيهقي ، (م: ٢٥٨ هـ).

المحاسن (= محاسن برقي) ، احمد بن محمّد خالد برقي، (م: ۲۷۴ و يا ۲۸۰ هـ).

المحجة البيضاء ، محمّد بن مرتضى مولى محسن معروف به فيض كاشاني، (١٠٠٧ - ١٠٩١) تحقيق على اكبر غفاري.

محرق القلوب ، محمّد مهدى نراقى ، (م: ١٣٠٩ هـ).

مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلّى، (قرن نهم).

مدينة المعاجز، سبّد هاشم بحرائي، (م: ١١٠٧هـ).

مرآة الجنان، ابو السّعادات يافعي (٢٩٨ ـ ٧٦٨ هـ). عبدالله بن اسعد.

مراصد الاطلاع على أسماء الأمكنة والبقاع، صفى الدين عبدالمؤمن بن عبدالحقّ بغدادى، (م: محمد ،)

مرآت الاحوال؛ احمد بن محمّد على بهيهاني ، (م: ١٣٣٥ هـ).

مرآت العقول، محمّد باقر مجلسي، (م: ١١١١ هـ).

مراقد المعارف، محمّد بن على بن عبدالله حرز الدين، (م : ١٣٥٥ هـ).

مروج الذهب و معادن الجوهر، على بن حسين مسعو دى، (م: ٣٤٥ هـ).

المزار، محمّد بن مكى عاملى، شهيد اوّل، (م: ٧٨٦ هـ).

مسار الشيعه، محمّد بن محمّد بن عثمان، شيخ مفيد، (م: ٢١٣هـ).

المستدرك على الصّحيحين، محمّد بن عبدالله حاكم نيشابو رى، (م : ٢٠٥ هـ).

مستدرك عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، سيّد محمّد باقر موسوى موحد أبطحي.

مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل، ميرزا حسين نوري طبرسي، (١٢٥۴ ـ ١٣٢٠ هـ).

المستطرف في كلّ فن مستظرف، محمّد ابشيهي.

المسترشد، محمّد بن جرير بن رستم طبري، (٢٢٢ ـ ٣١٠ هـ) ، تحقيق شبخ احمد محمودي.



مسئد احمد بن حنبل، احمد بن محمّد بن حنبل، (م: ٢٤١ هـ).

مسند فاطمة الزهراء، سيّد حسين شيخ الاسلامي، (معاصر).

مشاهير علماء الامصار.

مشكاة الاتوارفي غرر الأخبار، على طبرسي، (اواثل قرن هفتم).

مشكاة المصابيح، محمّد بن عبدالله خطيب تبريزي، (م: ٧٤١هـ).

مصباح المتهجّد وسلاح المُتَعبّد، محمّد بن حسن طوسي، (م: 451 هـ).

المصباح ، ابراهيم كفعمى، (م: ٩٠٠هـ).

المصنف في الأحاديث والآثار، عبدالله بن محمّد بن ابي شيبه كوفي عيسي، (١٥٩ _ ٢٣٥ هـ).

مصنفات الشيخ المفيد، محمّد بن محمّد بن نعمان عكبرى بغدادى، (م: ٤١٣).

المصنف، عبدالرزاق بن همام صنعاني، (م: ٢١١ هـ).

مصياح المنير، احمد بن محمّد بن على مقرى فيّومي ، (م: ٧٧٠ هـ).

مطالب السثول مناقب آل الرسول، محمّد بن طلحة شافعي ، (م: ٢٥٠هـ).

المعارف، ابن قتيبه ديتُؤري، (م: ۲۷۶ هـ).

معارف الرجال، محمّد حر زالدين ، (م: ١٣٥٥ هـ).

معالم العلماء، ابن شهر آشوب مازندراني ، محمّد بن على بن شهر آشوب ، (م: ٥٥٨٨).

مع*انی الأخبار*، محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، (م: ٣٨١هـ).

معاهد التنصيص، عبدالرحيم بن احمد عباسي.

معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله حموى، (م: ۶۲۶هـ).

معجم الثقات و ترتيب الطبقات، ابو طالب تجليل تبريزي ، (معاصر).

معجم رجال الحديث، سيّد ابو القاسم موسوى خوثي، (١٣١٧ -١٤٢٣ هـ).

معجم الشعراء، محمّد بن عمران مرزباتي، (٣٨٤هـ).

معجم المؤلفين، عمر رضا كخالة، (معاصر).

معراج نامه، ابو على سينا ، حسين بن عبدالله سينا (م: ٢٢٨ هـ).

المغازى، محمّد بن عمر واقدى، (١٣٠ _ ٢٠٧).

مفاتيح الجنان، محدث قمي.



مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهاني، (م: ٣٥۶هـ).

مقتضب الأثر، احمد بن عبيدالله بن عياش، (م: ٢٠١هـ).

مقتل ابي مخنف (وقعة الطف) ، لوط بن يحيى از دى غامدي كوفي ، (م: ١٥٨ هـ).

مقتل الحسين ﷺ خوارزمي، خطيب خوارزمي، (م: ٥٥٨هـ).

مقتل الحسين للله ، سيّد عبدالرزاق مفرّم.

مقامات الحريرى، حريرى.

المكاسب، مرتضى انصارى دز فولى، (١٢١٤ ـ ١٢٨١ هـ).

مكارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسي، (قرن ششم).

الملل والنحل، محمّد بن عبدالكريم شهر ستاني، (م: ٥٤٨هـ).

الملهوف في قتلي الطفوف، رضي الدين على بن موسى بن طاووس حسني، (م: ۶۶۴).

مناقب *آل ابي طالب*، رشيدالدين محمّد بن على بن شهر آشوب سروى مازندراني ، (م : ۵۸۸ هـ).

مناقب أبي طالب، ابن مغازلي شافعي ، (م: ۴۸۲هـ).

مناقب خوارزمي، خطيب خوارزمي، (م: ۵۶۸هـ).

مناهل العرب في انساب العرب، سيّد جعفر أعرجى نجفى حسينى، (١٢٧۴ ـ ١٣٣٢)، تحقيق منتخب الكليل المصائب في مصالب الإطائب.

منتخب كنز العمال.

المنتخب في جمع المراثي والخطب، فخر الدين طريحي نجفي، (م: ١٠٨٥ هـ).

المنتظم في تاريخ الامم والملوك، ابو الفرج ابن جَوْزي بغدادي، (م : ١٩٩٧هـ).

منتقلة الطَّالبيَّة، ابراهيم بن ناصر بن طباطبا، (قرن پنجم).

من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق.

منتهى الآمال ، مؤلف -عربى تعريب ميلاتي.

منتهى المقال في احوال الرجال، ابو على محمّد بن اسماعيل حائري، (م: ١٢١٥ هـ).

منهاج البراعة، خو ثي.

منية المريد في ادب المفيد و المستفيد، شهيد ثاني زين الدين بن على بن احمد عاملي، (٩١١ -٩٤٥)، تحقيق رضا مختاري.



المواسعة والمضايقه، على بن طاووس، ن خ ش ٥١٥١ كتابخانه آيتالله مرعشي (ره). الموسوعة العربية الميسرة،

موسوعة رجال الكتب التسعة، عبدالغفار سليمان بنداري و سيّد كسروى حسن.

مولودكعيه، محمّد على ار دوبادى ، (م: ١٣٨٠ هـ).

مواقف ايجي، عضد الدين عبدالرحمان ايجي، (م: ٧٥٤هـ).

مهيج الدعوات، على بن موسى بن طاووس ، (م: ۶۶۴ هـ).

ميزان الاعتدال في نقد الرّجال؛ شمس الدين محمّد بن احمد ذهبي، (م : ٧٤٨ هـ).

الميزان في تفسير القرآن، سيَّد محمَّد حسين طباطبايي ، (١٣٢١ ـ ١٤٠٢ هـ).

ناسخ التواريخ، محمّد تقى بن محمّد على سپهر، (م: ١٢٩٧ هـ).

النجم الثاقب، میرزا حسین نوری (هم فارسی و هم عربی) با تحقیق و تعلیق و ترجمه سیّد یاسین موسوی.

نسب قریش، جعفر بن عبدالله زبیری، ابن بکار، (م: ۲۱۶ هـ).

نزهة الالباء في طبقات الادباء، عبدالرحمان بن محمّد انباري.

النزاع والتخاصم، مقريزي.

نزهة المجالس، عبدالرحمن بن عبدالسّلام صفوري شافعي بغدادي، (م: ٨٩٢هـ).

نزهة الكرام و بستان العوام، محمّد بن حسين رازي.

نفثة المصدور، محدث قمي، ترجمه كمر ماي.

النفحة العنبرية في انساب خير البريه، محمّد كاظم بن ابوالفتوح بن سليمان يسماني موسوى، تحقيق سيّد مهدى رجائي.

نقد الرجال؛ سیّد مصطفی بن حسین حسینی تفرشی، (زنده در ۱۰۴۴).

ن*فس الرحمان في فضائل سلمان ، حسين نورى، (١٣٢٠ هـ)، تحقيق جواد قيو مي.*

نفس المهموم، محدث قمي.

النقض، عبدالجليل بن محمّد قزويني رازي.

نظم درر السّمطين، جمال الدين محمّد بن يوسف زرندي، (متوفاي بعد از ٧٥٠هـ).

نَكَتُ الهِميانَ في تَكت العميان، صلاح الدين خليل بن أيبك صفدى، (م: ٧۶۴).

نور علم (مجله)، نشر يه جامعه مدرسين حوزة علميه قم.



نورالثقلين، شيخ عبد على بن جمعة عروسي حويزي، (م: ١١١٢هـ).

نورالقبسء

نور الإبصار في مناقب آل النّبي المختار، مؤمن بن حسن شبلنجي، (متوفاي بعد از ١٣٠٨ هـ).

نورالمشوقينء

التوادر، سيد فضل الله راوندي، (ح: ۵۷۱هـ).

نوادر الخلفاء،

نهاية الارب في فنون الادب، احمد بن عبد الوهاب نو يرى ، (م: ٧٣٢).

نهج البلاغه، گردآورنده شریف رضی (۴۰۴ هـ)، با ترجمهٔ فیض الاسلام و ترجمه علی اصغر فقیهی و چاپ صبحی صالح و ...

نهج الحق وكشف الصدق ، حسن بن يوسف بن مطهر على، (٢٤٨ ـ ٧٢٣).

469

الواقي، فيض كاشاني ، (م: ١٠٩١ هـ).

الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ايبك صفدي، (۶۹۶_۲۶۴هـ).

وسائل الشيعة (= تفصيل، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة)، محمّد بن حسن حر عاملي، (١٠٢٣ ـ ١١٠٤ هـ).

وسيلة الدراين، سيّد ابراهيم زنجاني.

وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، على سمهو دى، (٨٢٤ ـ ٩١١ هـ).

وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، احمد بن محمّد بن ابوبكر بن خلكان، (۶۰۸ ـ ۶۸۱ هـ).

وقعة صفين، نصر بن مزاحم بن سيّار منقري، (م: ٢١٢ هـ).

الهداية الكبرى، حسين بن حمدان خصيبي، (م: ٣٣٤هـ).

هدية الزائرين و بهجة التّاظرين، شيخ عباس قمى.

 $\alpha_{\mathcal{O}}$ n

یناییع المودة لذوی القربی سلیمان قندوزی حنفی، (م: ۱۲۷۰ هـ). و منابع بسیار دیگر که در پاورقی ها نام آنها آمده است.

